زیورهای بهشتی

تألیف

حکیم الأمت و مجدد الملت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی رحمة الله علیه

با تصدیق این ترجمه از جانب

شیخ الحدیث و صدر المدرسین دار العلوم دیوبند حضرت مولانا سعید احمد پالنپوری رحمة الله علیه

و ریاست مجمع علمی وزارت ارشاد، حج و اوقاف امارت اسلامی افغانستان

ترجمه

محمد ابراهیم تیموری

زیورهای بهشتی

تألیف

حکیم الامت و مجدد الملت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی رحمة الله علیه

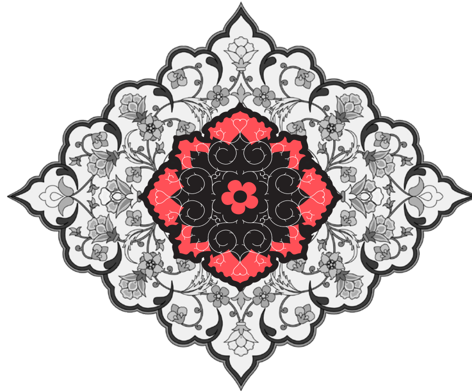
با تصدیق این ترجمه از جانب

شیخ الحدیث و صدر المدرسین دار العلوم دیوبند حضرت مولانا سعید احمد پالنپوری رحمة الله علیه

وریاست مجمع علمی وزارت ارشاد، حج و اوقاف امارت اسلامی افغانستان

ترجمه

محمد ابراهیم تیموری





جمادی الثانی ۱۴۴۷ هجری قمری

مطابق قوس ۱۴۰۴ هجری شمسی موافق دسمبر ۲۰۲۵ میلادی



متن آمادۀ چاپ کتاب را می‌توانید از نشانی‌های ذیل به دست آورید:

جدیدترین PDF کتاب را می‌توانید با نشان انترنتی (email) ذیل تماس بگیرید:

miteymori@gmail.com

یا از نشانی زیر از برنامۀ تلگرام اخذ کنید:

https://t.me/RaaheFalaah



و یا با شمارۀ ذیل در تلفون یا واتس‌اپ ویا تلگرام در تماس شوید:

۰۰۴۴۷۷۷۶۰۰۳۱۳۷

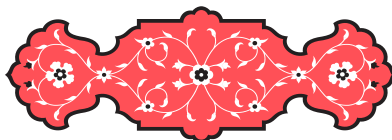
و یا با شمارۀ تلفونی ذیل در کابل تماس بگیرید:

امیر محمد: ۰۷۰۰۲۴۳۵۰۱

زیورهای بهشتی







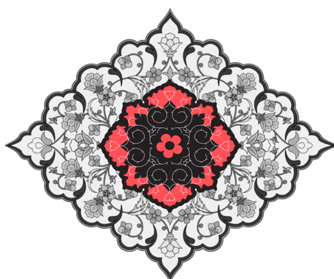
تصدیق ترجمه از جانب

شیخ الحدیث و صدر المدرسین دار العلوم دیوبند حضرت مولانا سعید احمد پالنپوری رحمة الله علیه



از بزرگ‌ترین علماء و اهل فتوای عصر حاضر جهان اسلامی که صحت این ترجمهٔ در دست داشته را تصدیق و تصویب کرده‌اند، مفتی اعظم هند و شیخُ الحدیث و صَدْرُ المُدَرِّسین دار العلوم دیوبند حضرت مولانا مفتی سعید احمد پالَنْپُورِی رحمه‌الله می‌باشد که دربارهٔ این ترجمه چنین فرمودند:

«من این ترجمه را از مواقع مختلف دیدم، ترجمه درست است. از جانب من اجازه دارید تصدیق آن را چاپ کنید».



تصدیق ترجمه از جانب

ریاست مجمع علمی وزارت ارشاد، حج و اوقاف امارت اسلامی افغانستان

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



د افغانستان اسلامي امارت
د ارشاد، حج او اوقافو وزارت
مسلکي معينيت
د علمي مجمع رياست
د اجرائيه مديريت

امارت اسلامی افغانستان
وزارت ارشاد، حج و اوقاف
معینیت مسلکی
ریاست مجمع علمی
مدیریت اجرائیه



گڼه: ۶۰۰ ۳۴۰
۳/۲۱ / ۱۴۴۷ هـ ق
۶/۲۴ / ۱۴۰۴ هـ.ش

محترم محمد ابراهیم تیموری!

السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته!

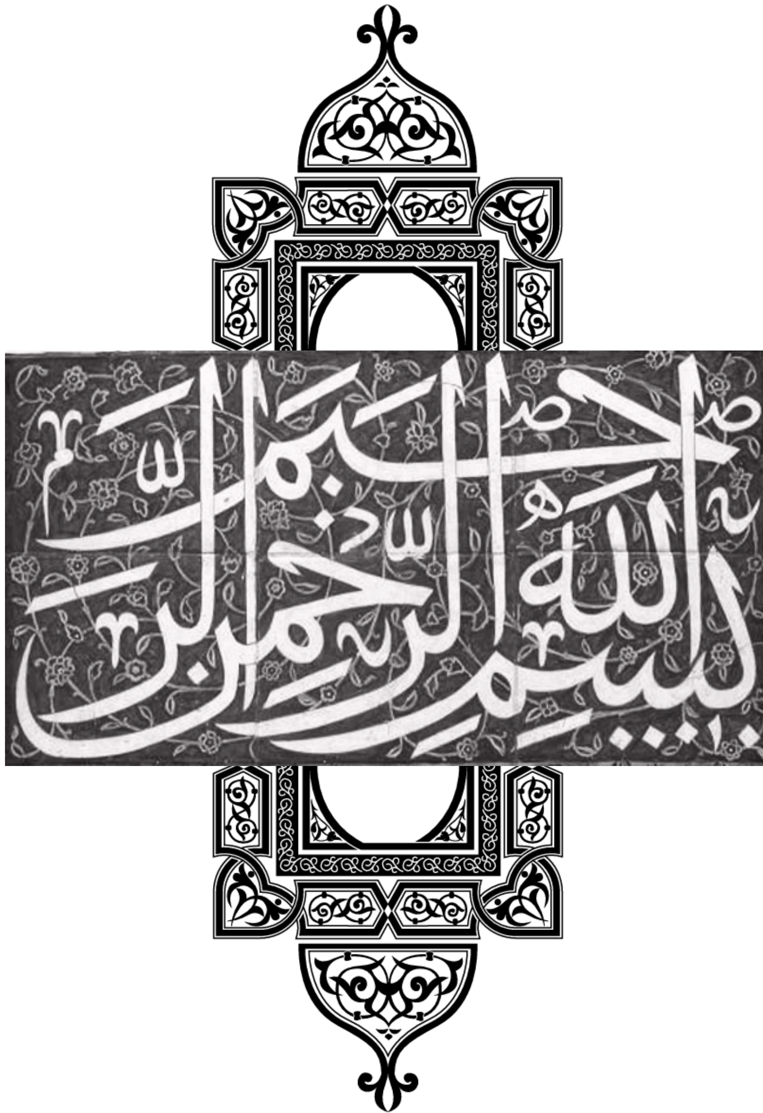
محترما: به اساس درخواستی شما که در آن خواهان اخذ مجوز چاپ یک جلد کتاب تحت عنوان (زیورهای بهشتی) که قبلا در دوجلد با تایدی این اداره چاپ شده، گردیده بودید نگاشته می شود.

به ملاحظه گزارش اعضای مسلکی این ریاست بعد از بررسی و مطالعهٔ دقیق در خصوص کتاب مذکور که طی (۲) ورق با تفصیل ارایه نمودند باید گفت: ظاهرا در آن کدام مشکل جدی به مشاهده نرسیده است، لهذا گفته می توانیم کتاب مذکور (حسب درخواست شما) قابل چاپ و نشر در یک جلد می باشد.

در آخر ریاست مجمع علمی از زحمات و تحمل مشاکل شبا روزی شما در عرصه پخش، نشر مسایل دینی و وحدت امت اسلامی قدر دانی نموده از خداوند پاک برایتان توفیقات مزید خواهان است.

والسلام

مولوی محمد نادر "ثاقب"
آمرتحلیل وتوسعه علمی
ریاست مجمع علمی


بسم الله الرحمن الرحيم



زیورهای بهشتی

تألیف

حکیم الامت و مجدد الملت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی رحمة الله علیه

با تصدیق این ترجمه از جانب

شیخ الحدیث و صدر المدرسین دار العلوم دیوبند حضرت مولانا سعید احمد پالنپوری رحمة الله علیه

و ریاست مجمع علمی وزارت ارشاد، حج و اوقاف امارت اسلامی افغانستان

ترجمه

محمد ابراهیم تیموری





حرف اول ۱۱
مختصر زندگینامهٔ مُؤلِّف ۱۸
بعضی اصطلاحات ضروری فِقهی و شرح آنها ۳۳
كتاب العِلم والإيمان ۴۲
كتاب الطَّهارة ۶۲
كتاب الصَّلاة ۱۵۰
كتاب الزَّكاة ۳۷۰
كتاب الصَّوم ۴۰۲
كتاب الحج ۴۴۲
كتاب الأُضحية وَالذَّبائِح ۴۴۸
كتاب النِّكاح ۴۶۴
كتاب الطَّلاق ۴۹۶
كتاب النُّذُور والأيمان ۵۶۲
كتاب الرِّدَّة ۵۸۰
كتاب اللُّقطة ۵۸۲
كتاب الحظر والإباحة ۵۸۴
كتاب الوقف ۶۰۰
كتاب الشِّركة ۶۰۳
كتاب البُيوع ۶۱۰
كتاب الكفالة ۶۴۹
كتاب الحوالة ۶۵۳
كتاب الوكالة ۶۵۵
كتاب المُضاربة ۶۵۹
كتاب الوديعة ۶۶۲
كتاب العارية ۶۶۸
كتاب الهِبة ۶۷۱
كتاب الإجارة ۶۸۰
كتاب الغصب ۶۸۶
كتاب الشُّفعة ۶۸۸
كتاب المُزارعة والمُساقاة ۶۹۰
كتاب الرَّهن ۶۹۳
كتاب الوصية ۶۹۵
علم التجويد ۷۰۳







از شیخ الاسلام مفتی محمد تقی عثمانی دَامَتْ بَرَکَاتُهُمْ



اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَکَفیٰ وَسَلَامٌ عَلیٰ عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی. اَمَّا بَعْدُ!

«آن کارنامهٔ عظیم احیاء و تجدید دین که الله ﷻ در این قرن چهاردهم هجری قمری بر دست حکیمُ الاُمَّت و مُجَدِّدالمِلَّت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی قُدِّسَ سِرَّہٗ به ظهور رسانید محتاج تعارف نیست. در میان ذخیرهٔ گران‌بهای یك هزار تصانیفی که حکیمُ الاُمَّت قُدِّسَ سِرَّہٗ از خود بجا گذاشتند همانگونه که کتب مُحقّقانه و خالصاً علمی جهت راهنمائی علماء موجود است برای استفادهٔ عامهٔ مسلمان‌ها نیز چنان گنجینه‌ای از کتاب‌های ساده و جاذب موجود است که حتّٰی شخصی که سواد و فهم معمولی دارد می‌تواند آنها را به سهولت خوانده، زندگی دینی خود را اصلاح نماید. کتاب «زیورهای بهشتی» در بین این کتاب‌ها امتیاز خاصی را داراست.

این کتاب گرچه اصلاً برای استفادهٔ طبقهٔ زنان به تحریر آمده بود و بنابرین تمام آن معلومات دینی و دنیوی که یك زن مسلمان ممکن به آن ضرورت بیابد به صورت حیرت‌انگیزی در آن جمع آوری شده است، اما بنابر جامعیّت مسائل فِقهی آن، این کتاب نه تنها برای زنان بلکه برای مردان و حتّٰی برای عُلماء و فُقهای بزرگ عصر حاضر نیز مشعل راه قرار گرفت، و به اینگونه شاید هیچ کتابی جز «زیورهای بهشتی» این ویژگی را دارا نباشد که کتاب نوشته شده برای زنان و به زبان زنان، به صورتی مرجع و مأخذ عُلماء و فُقهاء و مُفتیان بزرگ قرار گرفت که هیچ اهل فتوائی در عصر حاضر

نمی‌تواند از آن بی‌نیاز گردد.

الله ﷻ کتاب «زیورهای بهشتی» را در بین مسلمانان چنان قبولیت خارقُ‌العاده عطا فرموده و این کتاب به اندازه‌ای در تعداد کثیر و به طور پیاپی و مسلسل چاپ و نشر گردیده که شاید کتاب دیگری نظیر آن را کمتر بتوان در جهان پیدا کرد. چونکه این کتاب از شخصی که تعلیم و تحصیل خود را از الفباء[1] آغاز می‌کند تا یك عالِمی که از درجهٔ افتاء فارغ می‌گردد برای هر مسلمان به طور یکسان مُفید بلکه ناگزیر است، بنابرین شاید کمتر خانه‌ای از مسلمانان را بتوان یافت که از این کتاب استفاده نکرده باشد. تا عرصهٔ طویلی سراسر نصاب درسی طبقهٔ أناث تنها گرداگرد کتاب «زیورهای بهشتی» می‌گردید، و اگر زنانی را که فقط «زیورهای بهشتی» را به اهتمام خوانده‌اند به هرگونه‌ای که بخواهید با زنانی که تحصیلات عالی جدید یافته‌اند مقایسه کنید، چه در ضروریات مهم دینی و دُنْیَوِی و چه در مضمون‌نگاری و خوشنویسی و شایستگی[1]... در تمام این امور که اصل مقصود تعلیم و تربیت است شاید اکثر زنان تحصیلات عالی یافتهٔ امروزی به آن زنانی نرسند که نصاب درسی ایشان «زیورهای بهشتی» بوده است.

این گنجینهٔ گرانقدر دین و دنیا تا بحال در تعداد میلیون‌ها جلد چاپ و نشر گردیده است، اما حضرت مُصَنِّف قُدِّسَ سِرَّهٗ نه حقوق چاپ هیچ کتاب خود را محفوظ ساختند و نه بر هیچ یك آنها حقُ‌التَّصنیف قرار دادند و لذا نه معلوم چه تعداد کثیری از ناشران در شبه قارهٔ هند و غیره این کتاب را بارها و بارها به چاپ رسانیده اند».

(اقتباس از صفحهٔ ۶ و ۷ پیش‌گفتار شیخ الاسلام مفتی تقی عثمانی مُدَّظِلُّهٗ بر بهشتی زیور)



«مترجم کتاب» می‌افزاید که ناشران مختلف این کتاب عظیمُ‌النفع و کثیرُ‌البرکة را در چندین زبان مُرَوَّج دنیا نیز ترجمه نموده نشر داده‌اند، چنانکه «زیورهای بهشتی» امروز از کشورهای آسیائی تا ممالك افریقائی، اروپائی و امریکائی... در سراسر کرهٔ زمین پخش و نشر گردیده و مسلمانان سراسر جهان از آن استفاده می‌برند. وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلیٰ ذٰلِك. خداوند متعال، مُؤلِّف بزرگوار را از طرف ما و از طرف همهٔ مسلمان‌ها بهترین جزای خیر را عطا بفرماید. آمین.

در میان تراجم زیورهای بهشتی تا بحال سه ترجمهٔ فارسی آن نیز چاپ و نشر گردیده است و بنابرین ضرورتی به ترجمهٔ دیگری در بادیُ‌النَّظر دیده نمی‌شد. اما بعد از مطالعهٔ تراجم سه‌گانه،

(۱) مضامین تعلیم الفباء و خوش‌نویسی و نامه‌نویسی... از این ترجمه حذف شده است.

تصمیم قاطع اخذ گردید تا ترجمهٔ هٰذا هرچه زودتر انجام شده نشر گردد که تفصیل بعضی از دلایل آن را می‌توان در چاپ شش جلدی این کتاب تحت عنوان «نمونهٔ بعضی از اغلاط تراجم سه‌گانه» مشاهده کرد. کتابی که اکنون در دست دارید ترجمهٔ کامل حصهٔ اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم و یازدهم «زیورهای بهشتی» می‌باشد. آنچه دربارهٔ خصوصیات این ترجمه باید گفت:

نخستین امری که بعد از اتمام ترجمه ایجاب نظر می‌کرد این بود که زبان کتاب درست و فصیح باشد، بنابرین بعد از اتمام ترجمه، متن مُسَوَّدهٔ کتاب نزد عده‌ای از اهل زبان عرضه شد تا نقایص زبانی ترجمه را نشاندهی نمایند، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ که یك یك ایشان با اخلاص فراوان اینکار را بر عهده گرفته به وجه احسن به پایان رسانیدند. خداوند ایشان را در قِبال این عمل مخلصانه خیر دارَیْن عطاء فرماید.

ثانیاً چون کتاب زیورهای بهشتی یکی از مُهمترین و مُعتبرترین منابع و مراجع فِقهی اسلام بوده و تمام مسائل مسطورهٔ آن مبنی بر اقوال «مُفْتىٰ بِهٖ» و «صَحِیْح» مذهب احناف کَثَّرَهُمُ اللهُ تَعَالىٰ سَوَادَهُمْ می‌باشد لازماً ترجمهٔ آن نیز باید در همان درجهٔ صحت بوده هیچگونه سهوی و اشتباهی در آن نباید باشد، و چون مترجم نه بر خود و نه بر ترجمهٔ خود این‌قدر اعتماد داشت، مُسَوَّدهٔ کتاب را این‌بار نزد علماء و اهل فتوی پیش کرد تا هر سهوی یا اشتباهی در ترجمه بیابند، بدون دریغ اصلاح نمایند تا خدای‌ناکرده ترجمهٔ نادرست حتّٰی یك مسئله، سبب لغزش دینی بنده‌ای از بندگان خدا نگردد. وَالْحَمْدُلِلّٰهِ که این علمای بزرگوار با وجود معمولات فراوان خود از بزرگی خویش بر مترجم ناچیز شفقت نموده یك یك ایشان تمامی بیشتر از یک هزار اوراق این کتاب را با دقت تمام از زیر نظر گذرانیدند و بسا اوقات اصلاحاتی نموده ترجمه را پسندیدند و صحت مسائل آن را تصدیق و تصویب نمودند. وَالْمِنَّةُ مِنَ اللهِ. خداوند متعال این علمای بزرگوار را چنانکه ایشان بر ما شفقت فرمودند، مشمول مرحمت خود بنماید و در روز قیامت بدون حساب به بهشت فردوس داخل بگرداند. آمین.

از بزرگترین علماء و اهل فتوای عصر حاضر جهان اسلامی که صحت این ترجمه را تصدیق و تصویب نموده‌اند شیخُ الحدیث و صَدْرُ المُدَرِّسین دارُ العلوم دیوبند حضرت مولانا مفتی سعید احمد پالَنْپُورِی رَحِمَهُ اللهُ است که به لفظ خویش چنین فرمود: «من این ترجمه را از مواقع مختلف دیدم، ترجمه درست است. از جانب من اجازه دارید تصدیق آن را چاپ کنید».

همچنین کتاب «زیورهای بهشتی» به وزارت ارشاد، حج و اوقاف ارسال شد تا علمای محترم وزارت، ترجمه را بررسی و ارزیابی نمایند. ریاست محترم عمومی مجمع علمی وزارت ارشاد، حج

و اوقاف نیز صحت ترجمه را تصدیق کردند. وَالْمِنَّةُ مِنَ اللهِ.



- کتاب «زیورهای بهشتی» در واقع برای طبقهٔ أناث/زنان تحریر گردیده است و لذا مسایل و احکامی که مخصوص زنان بوده و در اصل کتاب فقط با ایراد ضمایر مُؤَنَّث درج شده بود، در این ترجمه نیز این مسایل را با آوردن الفاظی چون «زن، زنان، دختر، دختران...» بر مخصوص بودن آنها به طبقهٔ أناث/زنان تصریح کردیم تا با مسایل مخصوص مردان/ذُکور مختلط دانسته نشود.
- مسایل و احکامی که مخصوص مردان/ذُکور بوده و در طول کتاب فقط با ایراد ضمایر مُذَکَّر درج شده بودند در این ترجمه با آوردن الفاظی چون «مرد، مردان، پسر، پسران ...» بر تخصیص آنها به طبقهٔ مردان/ذُکور تصریح نمودیم تا با مسایل مخصوص زنان مختلط دانسته نشود.
- مسائل و احکامی که در اصل کتاب برای مردان و زنان یکسان بود در طول ترجمه نیز برای آنها ضمایر عام استعمال شد تا بر شمول آنها بر هر دو جنس مُذَکَّر و مُؤَنَّث تصریح نماید.
- جهت سهولت عوام به اتباع اصل کتاب در ترجمه تا حدّ امکان زبان ساده و آسان استعمال گردید.
- در طول ترجمهٔ متن کتاب، جهت فهم مطلب... بعضی عبارات از جانب مترجم در بین این شکل قوسین{ } افزوده شد و عباراتی که در بین این شکل قوسین ( ) در متن کتاب آمده از خود مُؤَلِّف بزرگوار رحمه‌الله است.
- بعضی از مسایل متن کتاب اندك تشریح طلب بودند، لذا تشریح اجمالی یا تفصیلی آنها در حاشیه افزوده شد.
- مآخذ و مراجع احادیث شریف در متن کتاب یا در حاشیه افزوده شد.
- مآخذ و مراجع یك یك مسائل و احکام این کتاب در بخش جداگانه‌ای تحت عنوان «دلائل مسائل» در آخر چاپ شش حصه‌ای این کتاب افزوده شده است تا کسانی که مآخذ و دلائل مسائل کتاب را می‌جویند به آسانی آن را بیابند. اما در این چاپ، بخش «دلائل مسائل» از خوف ضخامت حجم کتاب حذف شد. علاقمندانی که مائل به مطالعهٔ بخش «دلائل مسائل» هستند می‌توانند به طبع شش حصه‌ای کتاب مراجعه کنند.
- مسائل کثیرُ الوقوع امروزی که در کُتُب مُعتبرهٔ فتاوی احناف کَثَّرَهُمُ اللهُ تَعَالیٰ سَوَادَهُمْ پراکنده بود جهت افادهٔ عامه در حواشی افزوده شد.

بعضی از فرقه‌های گمراه که در این عصر پُر فتنه و شرِّ آخر زمان نو پیدا شده‌اند و به نام‌های مُختلفی مانند غیرمُقَلِّدین، اهل حدیث، سَلَفِی، وهابی، لامذهب، داعشی وغیره مشهور اند جهت گمراه‌سازی مسلمانان ساده بر بعضی از مسائل فقه احناف اعتراضات بیهوده می‌کنند. برای حفاظت مسلمانان از تضلیل این دسته گمراهان، دلائل چنین مسائلی را به اختصار در حاشیهٔ کتاب افزودیم.



در تراجم سه‌گانهٔ فارسی موجوده اغلاط مختلفُ‌النَّوع دیده شد که اعتبار مسائل این تراجم و نتیجتاً اصل کتاب را مخدوش می‌سازد. در طبع شش حصه‌ای کتاب بعضی از اغلاط هر جلدِ هر سه ترجمهٔ فارسی تحت عنوان جداگانه‌ای درج گردیده است تا عُلمای کرام و همچنین عامهٔ مردم متوجه آن باشند. اما مضامین آن از چاپ کنونی به خوف ضخامت حجم کتاب حذف شد.

مراد از «حاشیهٔ جدیده» در حواشی کتاب، حاشیهٔ «بهشتی‌زیور» چاپ مولانا شَبِّیرعلی تهانوی می‌باشد که به گفتهٔ شیخ‌الاسلام مفتی محمد تقی عثمانی دَامَتْ بَرَكَاتُهُمْ «معتمدترین و جامع‌ترین طبع بهشتی‌زیور» است و ترجمهٔ ما نیز از روی همین متن صورت گرفته است.

در این چاپ، ترتیب چاپ اصل کتاب تغییر داده شد تا استفاده از آن آسان‌تر گردد. ترتیب این چاپ مطابق ابواب عامهٔ کُتُب فِقهی می‌باشد. قبل از ما علمای مدرسهٔ بیتُ‌العلم، مولانا عبد الواحد مفتی جامعهٔ مدنیهٔ کریمْپُور لاهور، و همچنین اساتذهٔ جامعةُ‌الرَّشید با نظر ثانی مفتی ابو لبابه نیز اصل کتاب را مطابق ابواب فِقهی ترتیب داده‌اند.

در این چاپ اغلاطِ چاپ‌های قبلی اصلاح گردیده و صورت اِفهام بعضی از مسائل ساده‌تر ساخته شده و همچنین اضافاتی در حاشیهٔ کتاب افزوده شده است.



و سخن آخر اینکه در صحت این ترجمه و حواشی آن دقت و توجه بسیار صورت گرفت و سپس در اصلاح متن و حواشی آن کوشش زیادی به کار رفت، حتّٰی که شاید بیشتر از سی بار از اول تا آخر بر آن نظر افگنده شد تا مبادا مسئله‌ای ناقابل فهم یا نادرست یا خلاف عبارات مُؤَلِّف رحمه‌الله ترجمه شده باشد. اما بازهم انسان محل خطاست، لذا اگر خطائی یا اشتباهی در این ترجمه یا حواشی آن مشاهده شد از علمای بزرگوار مخلصانه درخواست داریم تا مترجم را مطلع سازند تا در چاپ‌های بعدی بتوان آن را اصلاح کرد. وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِيْ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ. إِنَّ رَبِّيْ

غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ.

در این چاپ دورهٔ یک جلدی کتاب جهت آسانی استفادهٔ برادران اهل سنت ایران از کتاب نیز لغات و اصطلاحات مُرَوَّج آنها را در کنار لغات و اصطلاحات زبان دری افزودیم. مثلاً به اینگونه: بادرنگ/خِیار، نصوار/ناس، چَوکی/کُرْسی، بالِشْت/بالِش، بِلِسْت/وَجَب و غیره...



نشانی و شمارهٔ مترجم در آغاز و پایان کتاب درج است.وَاللهُ هُوَالْمُوَفِّقُ وَالْمُعِیْنُ.



غرض نقشیست کز ما یاد ماند — کـه هسـتی را نمی بینـم بقـائی
مگر صاحبدلی روزی ز رحمت — کند برحال این مسکین دعائی



«چاپ اول»

صفر ۱۴۳۴ هجری قمری

مطابق جدی ۱۳۹۱ هجری شمسی موافق جنوری ۲۰۱۳ میلادی



«چاپ دوره یك جلدی»

جمادی الثانی ۱۴۴۷ هجری قمری

مطابق قوس ۱۴۰۴ هجری شمسی موافق دسمبر ۲۰۲۵ میلادی

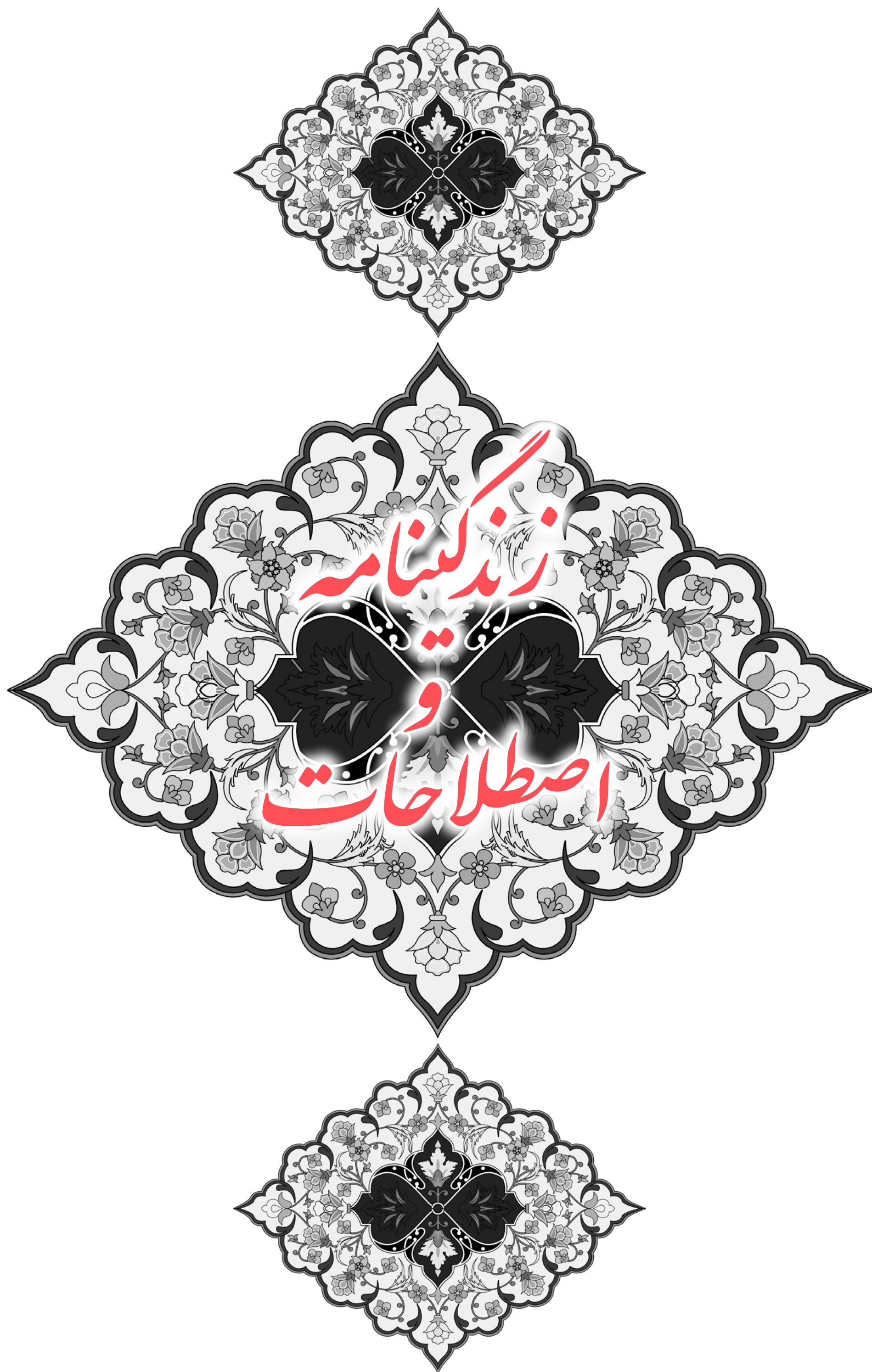
مُحَمَّد إبراهیم تیموری

ابن محمد اعظم تیموری ابن محمد شفیع تیموری

ابن ملک افضل ابن ملک یوسف ابن ملک احمد

ابن شاد محمد بابا ابن عادل بابا از اولادهٔ امیر تیمور




زندگینامه
و
اصطلاحات







به‌قلم

شیخ الاسلام مولانا مفتی محمد تقی عثمانی ابن مولانا مفتی محمد شفیع عثمانی دَامَتْ بَرَکَاتُهُمْ

(مقدمهٔ‌امدادالفتاوی)



حکیمُ الاُمَّت و مُجَدِّدُالمِلَّت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی رحمه الله یکی از آن بزرگان یکتای روزگار اند که در تاریخ هر عصری نظیرِ شان انگشت شمار می‌باشد. نگاشتن زندگینامهٔ حکیمُ الاُمَّت رحمه الله کاری آسان نبود، خصوصاً اینکه از غایت تقوی و احتیاط و حفظ مریدین و معتقدین از غلو، وصیت فرموده بودند؛ «زندگینامهٔ مرا ننویسید». لیکن با تعمیل این وصیت، مسلمانان بدون شک از خیر و برکتی عظیم و فوایدی خیلی مهم محروم می‌گردیدند. بنابرین مُسترشدین، خود از ایشان درخواست کردند که اگر شخصی سیرت حضرت والا را با رعایت احتیاط به قید قلم بیاورد و حضرت والا آن را از نظر گذرانیده نکات غلو آمیز و اشیای نامناسب آن را اصلاح بفرمایند، در این صورت هم مقصود وصیت به دست خواهد آمد و هم سبیلِ تحصیل منافعی که مسلمانان عموماً و معتقدین خصوصاً از اشاعت زندگینامهٔ حضرت والا خواهند یافت مسدود نخواهد گردید.

حضرت حکیمُ الاُمَّت رحمه الله چنانکه از غایت تواضع نمی‌پسندیدند که زندگینامهٔ ایشان شایع شود، از سوی دیگر حرصِ بسیاری بر افادهٔ خلق خدا داشتند که از وراثت نبوَّت به سهم ایشان رسیده بود، بنابرین اجازه دادند. قُرعهٔ این تصنیف بنام خلیفهٔ خاص ایشان (و یکی از عارفان بزرگ شبه قارهٔ هند) خواجه عزیز الحسن مجذوب رحمه الله برآمد و خواجه رحمه الله این تصنیف را بنام «اَشْرَفُ

السَّوَانِح» در سه جلد ضخیم تحریر و تکمیل کرد. حضرت حکیمُ الاُمَّت رحمه‌الله در طول دوران تصنیف، آن را از زیر نظر گذرانیده و اصلاح می‌فرمودند. جلد چهارم این تصنیف بنام «تکْمِلَةُ السَّوَانِح» بعد از وفات حضرت والا انتشار یافت.

به این ترتیب این خزانهٔ معلومات و ارشادات عظیمُ النَّفع در چهار جلد تکمیل یافت. عده‌ای نیز آن را بعداً به طرز خویش تلخیص و اختصار نموده نشر نمودند. همچنین بسیاری از بزرگان از «قبله گاهِ» بزرگوارِ ما حضرت مولانا محمد شفیع رحمه‌الله خواستارِ اختصارِ آن شدند. اما موصوف به سبب کثرت و هجوم مشاغل، مرا دستور دادند تا مختصری از اشرف السوانح را انتخاب نموده بر ایشان عرضه بدارم. سطور ذیل را جهت تعمیل حکم ایشان و حصول سعادت نوشته به ایشان تقدیم داشتم که بعد از ملاحظهٔ ایشان اکنون به چاپ سپرده می‌سپاریم. وَاللهُ هُوَالْمُوَفِّقُ وَالْمُعِیْنُ.

نسب، ولادت و کودکی:

به تاریخ ۵ ربیع الثانی سال ۱۲۸۰هجری قمری بروز چهارشنبه به همراه صبح صادق، صبحِ حقیقی دیگری نیز طلوع کرد و حضرت مُجدِّدُالمِلَّت قُدِّسَ سِرَّه به این جهان جلوه افروز گردید. مادهٔ تاریخی این سال نیز چه خوب «کَرَم عظیم» (۱۲۸۰) برآمد که از هر لحاظ، کَرَم عظیم و کاملاً مطابق واقعیت است.

چهارده ماه از عمر حضرت والا گذشته بود که برادر کوچک شان اکبر علی بدنیا آمد، لذا دایه‌ای برای رضاعت ایشان گرفتند و بعد از این توسط او پرورش یافتند. پنج سال از عمر حضرت والا گذشته بود که سایهٔ شفقت مادر با وفات وی از سر ایشان برداشته شد و از آن بعد نزد عمهٔ خویش می‌بودند. پدر حضرت والا ایشان را حتی بیشتر از مادر دوست می‌داشت و به این سبب ایشان را در ناز و نِعَم بسیار پرورش داد و در تعلیم و تربیت ایشان توجه بسیار مبذول می‌داشت و ایشان را چنان تربیت نمود که حکیمُ الاُمَّت می‌فرماید:«در ختم قرآنِ تراویح در مساجد شیرینی تقسیم می‌کنند. پدر بزرگوار ما را هرگز اجازه نمی‌داد که در آن شرکت کنیم بلکه در آن روز، خود از بازار شیرینی آورده ما را بیشتر می‌داد و می‌گفت که رفتن به مسجد به نیت خوردن شیرینی بی غیرتی است. پدر بزرگوار به این خوبی ما را از حرص دور نگاه می‌داشت و غیرت می‌آموزانید». (اشرف السوانح: ۹۱/۱)

طبعیت حضرت والا فطرتاً چنان بود که در کودکی با عامهٔ اطفال بازی نمی‌کردند. از همان



طفولیت به اندازه‌ای به نماز شوق داشتند که در بعضی بازی‌ها نیز نماز را نَقل می‌کردند. گاهگاهی اگر به بازار می‌رفتند و در طول راه مسجدی واقع می‌بود، بر منبر آن بالا رفته و مانند خطبه چیزی خوانده آنگاه به خانه بر می‌گشتند. علاوهٔ اینها شوخی‌های که لازمهٔ دوران کودکی است نیز در ایشان معدوم نبود بلکه خود می‌فرمودند: «گرچه در کودکی من بسیار شوخی می‌کردم اما مانند کودکان امروزی شوخی ایذاء رسان نبود بلکه همگی به جای بد بُردن از آن خوش می‌شدند».
(اشرف السوانح: ۳۰/۱)

دوازده و سیزده سالگی چندان عمری نیست ولی در همین عمر از فیض صحبت مولانا فتح محمد رحمه‌الله یکی از اولیاء الله و صاحبِ دفتر هفتم مثنوی، حضرت والا لذّات نافانی «مُلک نیم شب» را ادراک کرده بودند. چنانچه در آخر شب برخاسته مشغول تهجُّد و وظایف می‌شدند. عمهٔ شان حضرت والا را توبیخ می‌کرد و می‌فهماند که فرزند! تو هنوز مُکلَّف تهجُّد نشده‌ای! لیکن:

زانگه که یافتم خبر از مُلک نیم شب   من مُلک نیمروز به دانگی نمی‌خرم

حکیمُ الاُمَّت رحمه‌الله چنان ذوق تهجُّد را یافته بودند که حرف عمهٔ بزرگوار را ناشنیده می‌گرفتند و برای تهجُّد و وظایف هر شب بر می‌خاستند.

حضرت والا به اندازه‌ای لطیفُ‌الطبع بودند که شکم برهنهٔ کسی را دیده نمی‌توانستند و اگر می‌دیدند فوراً استفراغ به ایشان دست می‌داد. بنابرین اطفال همسن ایشان بخاطر اذیت ایشان، شکم خود را برهنه کرده نشان می‌دادند و حضرت والا دل‌بد شده استفراغ می‌کردند. تحمل بدبو در کنار، تحمل عطر تیز را نیز نداشتند.

حصول علم:

حکیمُ الاُمَّت رحمه‌الله قرآن کریم را در شهر «مِیْرَت» هند نزد حافظ حسین علی مرحوم حفظ کردند و کتب ابتدائی عربی را نزد مولانا فتح محمد رحمه‌الله در شهر «تَهانَه باوَن» تکمیل نمودند و کتب انتهائی فارسی مانند ابو الفضل و غیره را نزد مامای خود خواندند، و در زبان فارسی مهارت کامل یافتند. در زمانهٔ طلب علم هنگامی‌که عمر ایشان هنوز هژده ساله بود یکبار دچار بیماری جَرَب شده به وطن مراجعت کردند و به طور مشغله «مثنوی زیر و بم» را به نظم فارسی نوشتند که اولین تصنیف ایشان است.

حضرت والا در اواخر ذی قعدهٔ سال ۱۲۹۵هجری قمری در دار العلوم دیوبند داخل شده و در سال ۱۳۰۱هجری قمری هنگامی که عمر ایشان هنوز نزده یا بیست سال بود و قرن چهاردهم هجری آغاز می شد، تحصیل علوم را تکمیل نموده جهت افادهٔ خلق خدا مهیا گردیده بودند.

در دوران آموزش و تحصیل، حضرت والا از سایر شاگردان و طلباء بلکه از خویشاوندان خویش نیز دوری می‌کردند. حتّٰی که نزد خویشان نزدیک خود که در بیرون احاطهٔ دار العلوم در شهر دیوبند زندگی می‌کردند نیز نمی‌رفتند که اکثر اوقات از ایشان متقاضی رفت و آمد بوده اصرار می‌کردند که چرا در مدرسه غذا می‌خورید باید در خانهٔ ما غذا بخورید. اما حضرت والا نمی‌پذیرفتند. چون اصرار خویشان بسیار شد، سر انجام صورت حال را به پدر بزرگوار خویش نوشتند که حکم شما چیست؟ پدر بزرگوار به توبیخ جواب دادند که تو آنجا برای خویشداری رفته ای یا برای طلب علم! بعد از این حضرت والا تمام ارتباطات خود را قطع کرده و فقط مصروف تحصیل علم گردیدند. البته چون از مطالعهٔ دروس فرصت می‌یافتند به خدمت استاد خاص خویش حضرت مولانا محمد یعقوب نانُوتَوِی قُدِّسَ سِرَّہ حاضر می‌شدند.

هنگامی که حضرت مولانا رشید احمد گنگوهی رحمه الله فقیهُ النَّفْس و ابوحنیفهٔ وقت، جهت امتحانات و دستاربندی طلباء به دیوبند تشریف آوردند، حضرت شیخ الهند رحمه الله از ذکاوت و ذهانت و استعداد این شاگرد خود خصوصاً تعریف کردند، چنانچه حضرت مولانا گنگوهی رحمه الله سوالات پیچیده و خیلی مشکلی از حکیمُ الاُمَّت پرسیدند و جواب آنها را شنیده مسرور شدند. الحاصل حضرت والا به حیث طالب علم نیز ممتازترینِ هم‌درسان خویش بودند. حاضرجوابی و ذکاوت و فطانت و کمال مهارت ایشان در منطق و معقولات در آن زمان به حدی بود که اگر یکی از مناظران ادیان غیره بخاطر مناظره به دیوبند می آمد، حضرت والا فوراً به آنجا رسیده او را مغلوب می‌ساختند.

یکبار استاد حکیمُ الاُمَّت، مولانا سید احمد دهلوی رحمه الله از «سکندرنامه» از ایشان امتحان گرفت و معنای شعری را پرسید. چونکه معنائی که استاد گفته بود بیادِ شان نبود، ایشان معنائی از جانب خود بیان کردند. مولانا باز پرسید آیا معنای دیگری هم دارد؟ حضرت والا معنای دیگری بیان کردند. استاد باز پرسید که آیا معنی دیگر هم دارد؟ حکیمُ الاُمَّت رحمه الله معنی سومی بیان کردند. استاد فرمود که معانی که گفتی درست نیست اما بخاطر ذکاوتت ترا نمره می‌دهم.

با وجود این ذکاوت و استعداد، فخر و مباحات در کجا، حضرت والا آنقدر متواضع بودند

که خواجه عزیز الحسن مجذوب می‌نویسد: «دستاربندی حکیمُ الاُمَّت رحمه الله توسط دستان مُقَدَّس حضرت مولانا رشید احمد گنگوهی قُدِّسَ سِرَّهٌ به سال ۱۳۰۱هجری قمری صورت گرفت. جلسهٔ دستاربندی عظیمی در آن سال در دار العلوم دیوبند برگزار شده بود. چون حکیمُ الاُمَّت شنیدند که طلباء را دستاربندی خواهند کرد، هم‌درسان خود را جمع کرده نزد حضرت مولانا محمد یعقوب رحمه الله آمده عرض کردند که شنیده‌ایم ما را دستاربندی خواهند کرد و سند فراغت خواهند داد حالانکه ما هرگز شایستگی آن را نداریم، لذا این تجویز را منسوخ بفرمائید وگرنه مدرسه خیلی بدنام خواهد شد که چنین اشخاص نالایقی را سند داده است. مولانا محمد یعقوب رحمه الله با شنیدن این سخن به جوش آمده فرمود: «این سخن شما نادرست است. چونکه در اینجا اساتذهٔ شما موجود اند، در مقابل ایشان هستی‌تان به نظر تان نمی‌آید و باید هم چنین باشد، و چون از اینجا بیرون بروید آنگاه قدر خود را خواهید دانست. هرجا که بروید فقط شما خواهید بود و دیگر هیچ کس. اطمینان داشته باشید» (اشرف السوانح: ۳۱/۱ و ۳۲). وقایع آینده ثابت کرد که این پیشگوئی حضرت مولانا رحمه الله چقدر صحیح و مبنی بر حقیقت بود.

استاذهٔ کرام:

یکی از اسباب بزرگ این امر آن بود که قضا چنان استادانی برای حکیمُ الاُمَّت رحمه الله تهیه دیده بود که به مصداقِ «این خانه همه آفتاب است» هر یکِ ایشان آفتاب و مهتاب علم و عمل و عرفان دَوران خود بودند. حضرت شیخ الهند مولانا محمود الحسن دیوبندی رحمه الله صاحب تفسیر کابلی، حضرت مولانا سید احمد دهلوی رحمه الله، حضرت مولانا شیخ محمد تهانوی رحمه الله صاحب دفتر هفتم مثنوی، حضرت مولانا محمد یعقوب نانُوتَوِی رحمه الله هر یکی ایشان، بحر ذخار علم و ستارهٔ درخشان علم و عمل بودند.

درس و تدریس:

بعد از تکمیل تعلیم، اکنون وقت و ضرورت آن بود که حکیمُ الاُمَّت رحمه الله فیوضی را که در محیط مُقَدَّس دار العلوم دیوبند کسب کرده بودند اشاعه فرمایند. قضا اسباب آن را نیز مُهَیَّا کرد. قدیمی‌ترین مدرسهٔ شهرِ کانْپُور هند بنام «فیض عام» که صدر المُدَرِّسین آن حضرت مولانا احمد حسن صاحب رحمه الله بود و یکی از مشاهیر علمای وقت شمرده می‌شد، به سببی استعفاء داد و از

مدرسه جدا شده دار العلوم دیگری تاسیس نمود. با در نظرداشت تبحُّر علمی وی کسی جرأت نشستن بر مُسْنَد او را نمی‌کرد، اما حکیمُ الاُمَّت رحمه‌الله آگاه نبود، لذا هنگامی که اراکین مدرسه متقاضی یک مُدَرِّس شدند، به ارشاد استاتذۂ کرام و به اجازت پدر بزرگوار بی‌تأمل روانۂ کانپُور شده تدریس را آغاز کردند. معاش ماهانه ۲۵ روپیه بود که گرچه حسب آنوقت کم نبود ولی در مقابل کمالات حضرت والا و تموُّل پدر بزرگوار شان هیچ می‌نمود. اما ایشان آن را هم زیاد می‌دانستند، زیرا می‌فرمودند که در دوران تحصیل علم گاهگاهی که دربارۂ تدریس فکر می‌کردم اضافه از ده روپیه معاش به فکرم نمی‌رسید و نه خود را مستحق بیشتر از ده روپیه می‌دانستم.

گرچه حکیمُ الاُمَّت رحمه‌الله هنوز کاملاً جوان بودند و فقط نزده یا بیست سالی از عمرِ شان گذشته بود لیکن به شهر کانپور رسیده به زودی میان همۂ مُدَرِّسین و سایر اهل شهر شهرت یافتند و دلعزیز همگان شدند تا آنجا که حضرت مولانا احمد حسن صاحب نیز با محبت و وقعت با ایشان پیش می‌آمد. هنوز سه چهار ماهی از تدریس در این مدرسه نگذشته بود که با توجه به کمالات غیر معمولی حضرت والا، منتظمین مدرسه خواستند تا حکیمُ الاُمَّت برای امداد مدرسه در مواعظ خود اعانه بخواهد. حضرت والا اینکار را خلاف غیرت دینی دانستند و بنابرین صریحاً از اینکار انکار نمودند. اراکین مدرسه در نشستی که با هم داشتند شکایت کردند و چون حضرت والا مطلع شدند فرمودند که اینکار وظیفۂ من نیست بلکه وظیفۂ خود اراکین مدرسه است، وظیفۂ من فقط تدریس است. اما بر اراکین مدرسه اثری نکرد و بازهم برخواستۂ خود اصرار ورزیدند. این بر حضرت والا شاق آمد و استعفاء داده ارادۂ مراجعت به وطن را کردند. قبل از حرکت به سوی وطن، به قصد زیارت حضرت مولانا شاه فضلُ الرَّحمٰن گنج‌مرادآبادی رحمه‌الله از اعاظم اولیای وقت به طرف شهر «گنج‌مرادآباد» سفر کردند تا مبادا سفر دیگری به اینسو میسَّر نیاید.

گرچه اراکین گوهر ناشناس مدرسه گوهر پُربهائی چون حکیمُ الاُمَّت را از دست دادند اما اهالی شهر آنقدر متأثر از حضرت والا بودند که نتوانستند صدمۂ مفارقت ایشان را تحمل کنند و شروع به سنجش تجاویزی کردند تا حضرت والا را دوباره باز برگردانند. از میان مُعَزَّزین شهر عبد الرحمٰن خان و حاجی کفایت الله عقیدت بی‌انتهائی به حضرت والا داشتند. اینها فیصله کردند که مدرسۂ جدیدی در نزدیکی مسجد جامع شهر تأسیس کنند و معاش را از جیب خود بپردازند. چنانچه هنگامی که حکیمُ الاُمَّت از گنج‌مرادآباد برگشتند، این دو به اصرار، حضرت والا را از بازگشت به وطن بازداشتند و حضرت والا نیز با مد نظر داشتن اخلاص آنها تدریس در این مدرسه

را پذیرفتند و اسم مدرسه را خود «جامعُ العُلُوم» تجویز نمودند.

طرز تدریس حضرت والا چنان دلنشین بود که دُروسْ خود به خود در ذهن شاگردان می نشست. هر طالبِ علمی که دو سه سَبَق نزد حضرت والا درس می خواند دیگر از سایرین تشفی نمی یافت. حضرت والا مشکل ترین مسایل را در چند لحظه حل می ساختند و در ذهن طلباء جاگزین می نمودند.

خلاصه حضرت والا چهارده سال مسلسلاً به این طرز تدریس کردند و به همراه آن سلسلهٔ مواعظ، افتاء و تصانیف شان نیز جریان داشت و سرانجام در صفر سال ۱۳۵۱ هجری قمری حسب مشورهٔ شیخ و مُرشد خویش حضرت حاجی امداد الله رحمه الله از شهرِ کانْپُور کوچیده در قصبهٔ «تَهانَه بَاوَن» وطن مالوف خود اقامت پذیر شدند. حضرت حاجی صاحب از اینکار اظهار مسرت نموده در مکتوبی تحریر فرمود: «خوبتر شد که به تَهَانَه بَاوَن تشریف بردید. امید است که خلایق کثیر از شما نفع ظاهری و باطنی ببرند و مدرسه و مسجد ما را شما از سرِ نو آباد کنید. در حق شما همیشه دعا گویم و توجه دارم». (اشرف السوانح: ۱۹۷/۱ / حوالهٔ مکتوبات امدادیه: ص۳۶)

در عرصهٔ این چهارده سال، هزاران اشخاص از دریای علوم حکیمُ الاُمَّت قُدِّسَ سِرَّه سیراب شدند که بزرگانی چون حضرت مولانا محمد اسحٰق بَرْدَوانی (که قرآن مجید را در ظرف ۷ روز و۴ ساعت حفظ کرد و بخاری شریف را بیش از ۷۰ بار ختم نمود و آن را نیز از برداشت)، مولانا محمد رشید کانْپُورِی، مولانا احمد علی فتح پُورِی (گردآورندهٔ زیورهای بهشتی)، مولانا ظفر احمد تَهانَوِی عثمانی (صاحب اعلاء السُّنَن در ۲۲ جلد در احادیث فقه شریف حنفی)، مولانا صادق الیقین کَرْسوِی، مولانا شاه لطف الرسول بارَه بَنْکِی، مولانا حکیم محمد مصطفی بِجْنُورِی، مولانا فضل حق بارَه بَنْکِی بطور خاص قابل ذکر اند.

استفادهٔ باطنی:

عقل پرستان و متخصصین تعلیم و تربیت و خُبرگان علمُ النَّفس (روان شناسی) اکنون این راز را درک کرده اند که تا زمانی که یک محیط ویژه یا تربیت گاه مخصوص با این هدف مُهَیَّا نگردد که طلباء و مُحَصِّلین تا عرصه ای، زندگی تحت یک زاویهٔ نگاه مشترک را در آنجا بیاموزند، اَذهان تنها توسط کتب و مطالعه و تعلیم تبدیل نمی گردد. اما پروانگان شمع نُبوَّت، حضرات صحابهٔ کرام رضی الله عنهم این راز را از همان روز اول دریافته بودند، چنانچه اکثر اوقات خویش را در مجلس نَبَوِی عَلیٰ

صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلام می گذرانیدند و تربیت عملی تعالیم اسلامی را می آموختند. زندگانی اصحاب صُفَّه ﷺ بهترین مثال آن است. به همین جهت از همان آغاز اسلام عادت نشستن در صحبت بزرگان دین و فیض گیری از ایشان در بین اسلاف جاری و ساری است. زیرا آن اسرار علم و معرفت که با این مجالس و صحبت‌ها به دست می آید ممکن نیست که از اوراق کتب به دست بیاید. چه خوب گفته هر که گفته:

این کُتُب الفاظ را آموختی　　آدمیّت، آدمی آموختی

چنانچه حضرت حکیمُ الاُمَّت رحمه الله نیز به صحبت اهلُ الله کمالِ ذوق و شوق را داشتند. حکیمُ الاُمَّت احوال و اقوال سَلَف صالحین را به وجد بسیار می‌شنوانیدند و می‌فرمودند؛ «این بزرگان اهل سُکْر بودند و ذکر احوال ایشان نیز دارای این اثر است که کیفیت سُکْر را در دل پیدا می‌کند، این بزرگان عُشاق بودند. ممکن نیست که احوال ایشان خوانده شود و محبت الٰهی در قلب پیدا نگردد». (اشرف السوانح: ۱۰۹/۱) حضرت والا تمامی اولیاء الله و بزرگان عصر خود را ملاقات کرده و از دعا و توجه و لطف و عنایت هر یک ایشان استفاده نموده بودند. چنانچه در حلقهٔ توجه مولانا شاه رفیع الدین دهلوی قُدِّسَ سِرَّه شرکت نموده و می‌فرمودند؛ «آنقدر احساس اثر می‌کردم که گویا کاملاً پاک شده‌ام». حضرت والا همچنین به زیارت شاه فضل الرَّحمٰن گنج مرادآبادی رحمه الله و شاه ابو حامد بُوپالِی رحمه الله (یکی از اکابر سلسلهٔ نقشبندیه) مُشرَّف شده‌اند. به همین ترتیب از شرف دیدار و صحبت صوفی شاه سلیمان لاجْپُوری رحمه الله، حضرت شیخ مولانا فتح محمد تَهانَوِی رحمه الله، حضرت شیخ الهند مولانا محمود الحسن دیوبندی رحمه الله به اندازه‌ای مستفید شده بودند که هر یکِ این بزرگان هم، بنوبهٔ خود معترف ذکاوت، استعداد و بلندی مقام علمی ایشان بودند.

بیعت:

باری حکیمُ الاُمَّت رحمه الله در دوران طلب علم بودند که حضرت مولانا رشید احمد گنگوهی رحمه الله به دیوبند تشریف آوردند. حضرت والا مشتاقانه برای مصافحه پیش رفتند. شوق ایشان را بی طاقت گردانیده بود و بی اختیار لغزیدند. حضرت مولانا گنگوهی رحمه الله حضرت والا را گرفتند. گرچه حضرت والا از بیعت و حقیقت آن نا آشنا بودند اما کشش و شوق آنقدر در دل شان قوت گرفت که درخواست بیعت کردند. حضرت گنگوهی رحمه الله بیعت در دَوران تعلیم را مناسب ندانسته

انکار کردند، اما این امر در خاطر اشرف به صورت حسرت و یأس پرورید و هنگامی که حضرت مولانا گنگوهی رحمه‌الله به سال ۱۲۹۹ هجری قمری عازم حج گردید به دست خود مولانا رحمه‌الله عریضه‌ای به خدمت شیخُ العَرَب والعَجَم حضرت حاجی امداد الله صاحب مهاجر مکی رحمه‌الله ارسال داشتند که شما به مولانا صاحب بفرمائید تا مرا بیعت کنند. نه معلوم بین این دو عارف چه راز و نیازی رو داد، اما به ظاهر انجام چنان شد که حضرت حاجی صاحب خود جواباً حضرت والا را بیعت فرمود. این دُرّ شهوار شهرکِ تَهانَه باوَن را عارف بالله حضرت حاجی امداد الله رحمه‌الله از مکه مُعظَّمه دریافته بود. چنانکه حضرت والا هنوز طالب علم بودند که حضرت حاجی صاحب نامه‌ای به پدر بزرگوار ایشان فرستاد که چون به حج آمدید، فرزند بزرگ تان را نیز با خود بیاورید. چنانچه در شوال سال ۱۳۰۱هجری قمری هنگامی که مُجَدِّد المِلَّت رحمه‌الله زندگی طالب علمی را به پایان رسانیده مشغول درس و تدریس در شهرِ کانْپُور بودند، اسباب سفر حج مهیا گردیده و حضرت والا به همراهی پدر بزرگوار خویش روانهٔ حج شده به صد اشتیاق به مکهٔ مُعظَّمه رسیدند. حضرت شیخ قُدِّسَ سِرَّه مسرور شده فوراً از نعمت بیعت دست به دست سرفراز گردانیدند. حضرت شیخ رحمه‌الله خواستند که حضرت والا تا شش ماه نزد شان بمانند، مگر پدر بزرگوار مفارقت ایشان را گوارا نکرد، بنابرین اطاعت پدر را مُقدَّم دانسته اجازهٔ رفتن را دادند. اما حکیمُ الاُمَّت رحمه‌الله به هند رسیده بازهم آرامش خاطر نیافتند و این الفاظ مبارک در گوش ایشان ندا می‌کرد که: «اشرف علی، شش ماه نزد ما باش».

چنانچه حضرت والا به سال ۱۳۱۰هجری قمری دوباره عزم حج را نمودند و به مکهٔ مُعظَّمه رسیده به آن نعمت گرانبهای صحبت خاص مُشَرَّف شدند که از عرصه‌ای به اینسو در قلب مُرشد و مُسترشد چون تمنائی می‌پرورید. از یک سو قُوَّت افاضهٔ حاجی صاحب و از سوی دیگر، استعداد استفادهٔ حضرت والا در عرض مدتی کوتاه چنان درجه مناسبتی باهم پیدا کرد که حضرت حاجی صاحب رحمه‌الله فرمودند که بس تو کاملاً بر طریق من هستی. خلاصه اینکه حضرت والا در سال ۱۳۱۱هجری قمری مکملاً به رنگ حضرت حاجی صاحب رحمه‌الله رنگ یافته و از دولت‌های باطنی ایشان بهره‌مند گردیده به وطن برگشتند.

مُسند ارشاد:

حکیمُ الاُمَّت رحمه‌الله پس از مراجعت از خدمت مُرشد، چند روزی در شهرِ کانْپُور مصروف

کار تدریس بوده سپس به سال ۱۳۱۵ هجری قمری به تفصیلی که گذشت به ارشاد مرشد خویش در تَهانَه باوَن اقامت گزیدند و از همینجا مهمترین دور مقصد زندگانی ایشان آغاز شد.

به اینگونه حکیمُ الأُمَّت رحمه‌الله در گوشه‌ای از شهرک تَهانَه باوَن نشسته با وجود ترک دولت و ثروت و تمام آلایش‌های دُنْیَوِی چنان پادشاهی کردند که کمتر نصیب کسی می‌شود. نه تنها از سراسر هند بلکه از چهار جانب عالَم نیز خلایق پروانه‌وار می‌آمدند و حسب بساط خود از این آفتاب جهان‌تاب کسب فیض می‌کردند. آمد و رفت تشنگان عشق چنان عالَمی داشت که حُکام ناچار یک ایستگاه قطار در شهرک کوچک تَهانَه باوَن تعمیر کردند و آن اندازه هجوم خلایق بر این دوکان معرفت «خانقاه امدادیه» فزونی داشت که شاید بعد از حضرت نظام الدین اولیاء رحمه‌الله و شیخ احمد سرهندی رحمه‌الله کسی نظیرش را ندیده باشد.

بیماری و رحلت:

آفتاب رشد و هدایتی که به سال ۱۲۸۰هجری قمری در اُفق تَهانَه باوَن نمودار شد و از سال ۱۳۰۱ هجری قمری در سرتاسر شبه قارهٔ هند، انوار شریعت و طریقت را پخش می‌کرد، سرانجام در سال ۱۳۶۲ هجری قمری برای همیشه از دیدگان ناپدید گردید.

حکیمُ الأُمَّت رحمه‌الله تقریباً از چهار پنج سال قبل از سانحهٔ ارتحال، مبتلای بیماری‌های متعدد معده و جگر شده و اعضای مختلف ایشان متورم گردیده بود. با وجود معالجات بسیار اشتهاء را تقریباً به کُلّی از دست داده نحیف و ناتوان و صاحب فراش گردیده بودند. در اواخر اکثر کیفیت «غنودگی» بر ایشان طاری می‌شد، اما به محض به هوش آمدن، کلمات عارفانه و جواب خطوط حسب منوال سابق جاری می‌بود. با مشاهدهٔ این امور این عُقده حل گردید که این «دوره های غنودگی» نبود بلکه «کیفیات ربودگی» بود وگرنه عقل کی می‌پذیرد که بعد از این حد غنودگی و یا این نیمه بیهوشی به محض چشم گشودن به جای وجود اثری از غنودگی، ارشادات عارفانه و حکیمانه از زبان جاری گردد.

ایام مرضُ المَوت سرانجام سپری شده و در دوشنبه ۱۵رجب سال ۱۳۶۲ هجری قمری از آغاز صبح اسهال مسلسل شروع شده و همان روز بعد از نماز مغرب حالت بیهوشی بر ایشان طاری گشت که تا یک ساعت و رُبع طول کشید. به سرعت و صدای بلند نفس می‌کشیدند. هنگامی که نفس بالا می‌آمد حاضرین مجلس به چشم سر می‌دیدند که از میان انگشت شهادت و شصت

ایشان، از طرف پشت دست، نوری بسیار درخشان خارج می‌شد که چراغ برق در مقابل آن خیره می‌ماند. چه عجب که این شکل مَرئی آن نور حقیقی بوده باشد که از آن انگشتان مبارک به صورت تصانیف ظهور کرده و بساط فکر و عمل را منوّر گردانیده است.

بالآخر در شب میان ۱۶ـ ۱۷ رجب سال ۱۳۶۲هجری قمری موافق ۱۹ ـ ۲۰ جولای سال ۱۹۴۳ میلادی خداوند حکیم و قُدُّوس این امانت مقدس و گرانبهای خود را که در ربیع الثانی سال ۱۲۸۰ قمری به اهل دنیا عطا کرده بود بازپس گرفت. فَاِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ.

آثار مقدس عِلميَّه و عَمليّه:

افاضات و برکات دینی و علمی حضرت مُجَدِّدُ المِلَّت رحمه الله آنقدر مختلفُ الانواع است که احاطهٔ آن در یک مضمون مختصر نه مشکل بلکه ناممکن می‌باشد. فقط اگر تصانیف ایشان را بنگریم، تعداد آنها در حدود تقریباً ۱۰۰۰ عدد است که بعضی آنها رسائل کوچک اند که مقاله گفتن آنها بهتر خواهد بود، لیکن در حقیقت این مقالات نیز در موضوع خود چنان جامعیتی دارند که به مشکل می‌توان آن را در تصانیف ضخیم یافت، و بعضی آنها در چندین مُجَلَّد اند. اگر موضوعات این تصانیف را بنگریم هیچ موضوع عصر حاضر نیست که مشمول تصانیف ایشان نباشد.

حکیمُ الاُمَّت رحمه الله همیشه در تصانیف خود این نکته را ملحوظ می‌داشتند که کتاب برای استفادهٔ هر طبقه‌ای از مردم که نوشته شود، طرز بیان آن نیز مناسب همان طبقه باشد. به همین سبب است که میان زبان و طرز بیان رسائلِ مسائل علمی و کتاب‌های تالیف شده برای عوام، فرق آشکاری دیده می‌شود. می‌توان این امر را در میان کتب مردمی و سهل‌فهم از یک طرف با مشاهدهٔ کتاب بسیار مقبول و نهایت عظیمُ النَّفع «زیورهای بهشتیِ» ایشان و از طرف دیگر در میان تصانیف علمی با مطالعهٔ تفسیر «بیانُ القرآن» و «امدادُ الفتاوی» مشاهده کرد.

مواعظ و ملفوظات حضرت حکیمُ الاُمَّت رحمه الله که اکثر آنها بحمد الله انتشار یافته است لذت آن را همان کسانی می‌توانند احساس کنند که اندکی از کتاب‌های همین سلسله را خوانده باشند. هر وعظ دریائی از علوم مختلف‌الانواع هست که به چهار سو مواج می‌باشد.

خُلفای مجازین:

علاوه بر خزاین علمی این کتب، حکیمُ الاُمَّت رحمه الله چنان خزاین مُجسَّم علم و عمل را نیز

از خود بجا گذاشتند که مطابق خواستهٔ ایشان بعد از ایشان نیز چشمهٔ فیض را جاری نگه داشته و هزاران انسان تشنه‌کام را سیراب ساختند. ایشان نظر به اینکه «هر شعبه‌ای از امور دین که من جاری کرده‌ام، باید بعد از من نیز حسب سابق جاری باشد و هیچ کس بعد از من به سبب نبودن من افسوس نکند که اکنون اینکار را چه کسی انجام خواهد داد».

حضرت والا برحسب امر بالا از میان مُسترشدین خود گوهرهای را با توجه و دقت بسیار انتخاب فرمودند که بعد از ایشان نیز به حیث خُلفای ایشان مشغول امور دینی و علمی باشند و در وقت ضرورت، سایر مردم را نیز بیعت کنند. چنانکه حضرت والا در طول حیات خود بسیاری از خواستاران بیعت را به رجوع به سوی این خلفاء حکم فرمودند. ایشان فهرست مکمل خلفای مجاز خویش را با آدرس کامل آنها نزد خود نگه می‌داشتند و وقتاً فوقتاً آن را شایع نیز می‌نمودند.

در فهرست طویل این خلفای مجاز، اسامی بزرگانی چون حضرت مولانا عبد الغنی صاحب از اعظمْگَر، حضرت مفتی حسن صاحب اَمْرَتْسَرِی (مهتمم جامعهٔ اشرفیهٔ لاهور)، مفتی اعظم پاکستان حضرت مولانا مفتی محمد شفیع (مهتمم دار العلوم کراچی)، حضرت مولانا قاری محمد طیّب صاحب مهتمم دار العلوم دیوبند، حضرت مولانا وصی الله صاحب (اعظمْگَر)، حضرت مولانا اظهر علی صاحب مهتمم جامعهٔ امدادیهٔ کِشُوْر گنج (بنگلادیش)، حضرت مولانا خیرمحمد جالَنْدَرِی (مهتمم خیر المدارس مُلتان)، حضرت مولانا محمد عیسی الٰه‌آبادی، حضرت مولانا سید سلیمان نَدَوِی، حضرت مولانا حکیم محمد مصطفی بِجْنُورِی قَدَّسَ اللهُ اَسْرَارَهُمْ که از فیوض علمیه و عملیهٔ خویش جهانی را در شبه قارهٔ هند سیراب ساختند، به طور خاص قابل ذکر اند.

تَصوُّف و حقیقت آن:

در اینجا مناسب است نکتهٔ دیگری را واضح بگردانیم و آن اینکه عموماً عوامُ النَّاس بلکه بعضی خواص نیز دربارهٔ تَصَوُّف دچار چند اشتباه بزرگ می‌باشند. حکیمُ الاُمَّت رحمه الله در طول تصانیف و مواعظ خویش آنها را إزاله می‌فرمایند.

یکی از اشتباهات این است که احکام و تعالیم تصوف را به جای ماخوذ دانستن از قرآن و سنت، بیشتر متأثر از اثرات اجانب و بیگانه می‌دانند. حضرت والا جهت ازالهٔ این اشتباه، در جمعِ تعالیم صحیح و اصیل تصوف از کتاب و سنت سعی بلیغ فرمودند. چنانچه کتاب جداگانه‌ای بنام

«مَسَائِلُ السُّلُوْكِ مِنْ كَلامِ مَلِكِ الْمُلُوْكِ» تصنیف نمودند که در آن مسائل تصوف را از قران کریم درج ساختند. و همچنین کتاب دیگری بنام «التَّشَرُّفْ بِمَعْرِفَةِ أحادِيْثِ التَّصَوُّف» تصنیف کردند که تمامی احادیثی را که در باب تصوف می‌باشد در آن جمع نمودند، این کتاب در چهار مُجَلَّد به چاپ رسیده است.

اشتباه دوم، در نَفْس تصوف رو داده و آن اینکه بعضی ها می پندارند که تصوف شیئ جداگانه از شریعت است و هر کسی تصوف را اختیار کند به پابندی به احکام شریعت ضرورت ندارد. حالانکه این غلطی شدید و عظیم است. حضرت حکیمُ الاُمَّت رحمه الله این امر را در طول مواعظ و تالیفات خویش واضح می گردانند. در جائی می‌فرمایند: «و اثرش بر درویشان این شد که شریعت و طریقت را جدا جدا پنداشتند و حقیقت را مقصود اصلی و شریعت را قوانین انتظامی خیال کردند، از علماء گریزان شدند و واردات و احوال را مُنتهای معراج تصور کردند، خیالات را مکاشفات و مکاشفات را فوق الیقینیات باور نمودند. نه لازم دانستند که اینها را در میزان شرع وزن کنند و نی نزد علماء پیش نمایند ...» (تعلیم الدین: ص۵). «صوفیهٔ غالی می‌گویند: قرآن و حدیث احکام ظاهری اند، تصوف علم باطن است. آنها می پندارند که نعوذ بالله ضرورتی به قرآن و حدیث نیست». (شریعت و طریقت: ص۲۶)

نظام الاوقات و معمولات:

نظام الاوقات و تنظیم امور در طول زندگی و سوانح حکیمُ الاُمَّت رحمه الله بابی است بسیار پندآموز. مطالعه کنندهٔ کارنامه‌های علمی و عملی حضرت مُجَدِّدُ المِلَّت بسا اوقات به خیال می‌افتد که شخصیتی که به این اندازه شبانه روز مصروفِ این همه مشاغل باشد فقط در قید همین مشاغل خواهد بود و دیگر فرصت نشستن نزد اهل و عیال و شنیدن احوال ایشان و حرف زدن با آنها را نخواهد داشت، و نه خواهد توانست با کسی به خوش طبعی صحبت کند. لیکن بعد از مشاهدهٔ معمولات ایشان می‌توان این کرامت ایشان را درک کرد که با وجود آن همه مشاغل و مصروفیات، نه تنها ایشان برای عموم اُمت به این اندازه خدمات عظیم تبلیغی انجام می‌دادند بلکه به همراه آن، حقوق اهل و عیال خویش را به طور کامل اداء می‌نمودند. و مراد از ادای حقوق فقط این نیست که نان و نفقه را فراهم آوَرْد بلکه نزد آنها می‌نشستند و احوال آنها را می‌شنیدند و با آنها صحبت می‌کردند.

حضرت والا همیشه خود امامت می‌کردند، زیرا باور داشتند که نظم جماعت از بار بار تبدیلی امام تغییر می‌یابد. چون از نماز صبح فارغ می‌شدند اول از همه به سوی گروه طالبین و سالکین مقیم خانقاه که در ذکر و شغل مصروف می‌بودند متوجه می‌شدند. اینها احوال باطنی خویش را جدا جدا نوشته در صندوقچه‌ای که در صُفّه بود می‌انداختند. حضرت والا بعد از نماز صبح به دست خود آن صندوقچه را باز می‌کردند و یک یک آنها را خوانده جواب مناسب بر روی همان کاغذ نوشته همهٔ کاغذها را روی منبر جداگانه می‌نهادند، ولی همگان را تاکید کرده بودند که کاغذها را روی هم نگذارند بلکه به همان صورت جدا جدا بگذارند تا هر شخص به محض مشاهده کاغذ خود را شناخته بردارد و زحمت جستجو را نبیند.

از اینکار فراغت یافته به تلاوت قرآن کریم مشغول می‌شدند. اکثر اوقات قرآن کوچکی به دست گرفته برای هواخوری بر سر زمین‌ها می‌رفتند. یکی دو ساعت بعد از صبح تا نزدیکی های ظهر اولاً معمول شان این بود که مصروف تالیفات و تصنیفات خویش می‌شدند و در اواخر برای یک یا یک و نیم ساعت مجلسی می‌گرفتند که عموماً فقط خواص شامل آن بودند و مجمع بزرگی هرگز جمع نمی‌شد.

در ساعت یازده قطاری از طرف شهر «سَهَارَنْپُور» می‌آمد و بیشتر خطوط توسط همین قطار می‌آمد لذا چون صدای قطار را می‌شنیدند یا گاهی ساعت را می‌دیدند و می‌خواستند چند دقیقه بعد از مجلس برخیزند، به صورت ملتجیانه از حاضرین مجلس اجازه می‌گرفتند که «برای اندکی خانه بروم؟!» و سپس بخاطر ملاحظهٔ خطوط و صرف غذا و اندکی آرام کردن به خانهٔ خویش می‌رفتند که از آنجا تقریباً یک کیلومتر فاصله داشت.

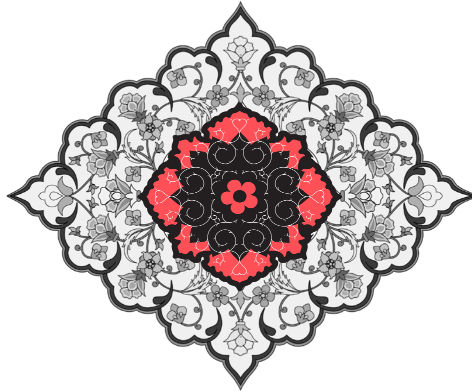
سپس بعد از دو ساعت یا دو ساعت و ربع، هنگامی که آذان ظهر می‌شد باز به مسجد تشریف می‌آوردند. از نماز ظهر فارغ شده در صُفَّه می‌نشستند و از همان وقت مجلس عام شروع می‌شد که در وقت آذان عصر خاتمه می‌یافت. بعد از نماز عصر دوباره به خانه تشریف می‌بردند و آنگاه برای نماز مغرب دوباره به مسجد می‌آمدند. اگر کسی صحبت خاص می‌داشت یا می‌خواست بیعت کند بعد از نماز مغرب وقتش می‌دادند. معمولات روزانهٔ مذکورهٔ حضرت والا چنان مسلسل و متوالی بود که گویا طلوع و غروب آفتاب، که نه در آن فرقی می‌آمد و نه در این.

این بود مختصری بسیار اجمالی از زندگینامهٔ حضرت حکیمُ الاُمَّت رحمه‌الله که ذکر بسا امور دیگری از قبیل اخلاق و عادات، طریق معاشرت، حُسن سلوک و لطافت و ظرافت به سبب عدم



گنجایش این اوراق باقی ماند و چون کتاب‌های مُفَصَّل دیگری بر این موضوع نوشته شده‌اند لهٰذا بر همین مقدار اکتفاء می‌کنیم.

محمد تقی عثمانی ابن مولانا مفتی محمد شفیع عثمانی
دار العلوم کراچی محرم الحرام سال ۱۳۷۹هجری قمری



اصطلاحات

بعضی اصطلاحات ضروری فقهی وشرح آنها

احکام شرعیه به اقسام ذیل منقسم می گردند:

فرض

فرض آن حکم شرعی را می گویند که با چنان دلیل قطعی ثابت باشد که احتمال هیچ شک و شبهه‌ای در آن نمی‌رود. به طور مثال، حکم فرضیت پنج وقت نماز، حکم زکات، روزه و حج... که در قرآن مجید و احادیث متواتره ثابت اند.

حکم فرض:

هر چیزی که فرض باشد حکمش این است که بر هر مُکَلَّف [مسلمان عاقل و بالغ] لازم است که بر فرضیّت آن ایمان داشته باشد، و بر آن عمل نیز کند. اگر کسی از فرضیِّت آن انکار کند او کافر است. و اگر کسی از دل بر فرضیّت آن ایمان دارد لیکن بر آن عمل نمی‌کند او فاسق است و مستحق عذاب شدید خواهد بود.

شرط و رُکن:

بعضی اوقات، فرض را «شرط» نیز می گویند و به همین گونه بعضی اوقات آن را «رُکن» نیز می‌خوانند. تفصیل آن چنین است که اگر فرض در ذات شیئِ مقصود داخل نباشد آن را «شرط» می گویند. و اگر فرض در ذات شیئِ مقصود داخل باشد در این صورت آن را «رُکن» می‌نامند.

تفصیل بالا را با این مثال می‌توان به آسانی درک کرد که طهارت برای نماز فرض است، ولی طهارت از اجزای داخل نماز نمی‌باشد، بنابرین آن را «شرط» می‌گویند. و رکوع و سجده در

نماز فرض است، ولی هر دو از اجزای داخل نماز می‌باشند، بنابرین رکوع و سجده، «رُکن» گفته می‌شوند.

اکنون باید دانست که فرض بر دو قسم است: فرض عَیْن و فرض کِفایه.

فرض عین:

آن حکمی را می گویند که انجام دادن آن بر هر فرد مُکَلَّف [مسلمان عاقل و بالغ] لازم باشد و توسط انجام‌دادن بعضی افراد از عهدهٔ سایر مسلمانان ساقط نشود. مثلاً نمازهای فرض و روزهٔ رمضان.

فرض کفایه:

آن حکمی را می‌گویند که انجام دادن آن بر مسلمانان فرض باشد، به این صورت که اگر بعضی‌ها آن را انجام دهند، فرض از دوش سایر مسلمانان ساقط می گردد، و اگر همهٔ مسلمانان آن را انجام ندهند همگی گناهکار خواهند بود.

احکام بسیاری را در این مورد می توان بطور مثال پیش کرد که بعضی آنها احکام خالص دینی اند و بعضی آنها خالص دنیائی، و بعضی از آنها هم احکام دینی اند و هم احکام دنیائی.

مثال احکام خالص دینی:

مثلاً غسل دادن میّت، نماز جنازه خواندن بر میّت، و تدفین میّت. به همین صورت حفاظت قرآن مجید ... اینها همه فرض کفایه اند.

مثال احکام خالص دنیائی:

پیشبُرد آن صنایعی که مسلمانان به آن ضرورت دارند، مانند زراعت و امثال آن. اینها فرض کفایه اند.

مثال احکام دینی و دنیائی:

مثلاً امر بالمعروف و نهی عن المنکر، یعنی دستور به کارهای نیک و ممانعت از امور گناه و زشت، فرض کفایه است. به همین صورت جهاد کردن در راه خدا در آن صورتی که از طرف امیر مسلمین اعلان عام نشده باشد، و همچنین نجات کسی که در حال غرق شدن است، یا کسی که نزدیک به سوختن است، اینها همه فرض کفایه اند.

واجب

واجب آن حکمی را می گویند که توسط دلیل ظنی ثابت باشد. دلیل ظنی در درجهٔ نازلتر از دلیل قطعی قرار دارد. به طور مثال نماز وتر، واجب است، فرض نیست، زیرا دلیل آن یعنی حدیث شریف در این مورد خبر واحد است، خبر متواتر نیست، لِهٰذا این دلیل در قُوَّت برابر با دلیل قطعی نمی‌باشد، بنابرین شی ثابت شده توسط اینگونه دلیل، فرض گفته نمی‌شود، بلکه واجب خوانده می‌شود.

حکم واجب: حکم واجب این است که انجام دادن آن بر هر فرد مُکَلَّف [مسلمان عاقل و بالغ] لازم می باشد، و انکار کنندهٔ واجب کافر گفته نمی‌شود. واجب نیز بر دو قسم است: واجب عَیْن، و واجب کِفایه.

واجب عین: واجب عین آن حکم است که انجام دادن آن بر هر فرد مُکَلَّف لازم می‌باشد.

مثال واجب عین: مثلاً نماز وتر و صدقهٔ فطر و نماز عید و قربانی.

واجب کفایه: واجب کفایه آن حکم است که انجام دادنش بطور همگانی بر مسلمانان لازم می‌باشد، به این گونه که اگر بعضی مسلمانان آن را انجام دهند واجب از عهدهٔ سایر مسلمانان ساقط می‌گردد، اما ثواب آن را تنها همان‌کس خواهد یافت که آن واجب را انجام داده است، و اگر همهٔ مسلمانان آن را ترک کنند همگی گناهکار خواهند بود.

مثال واجب کفایه: بطور مثال اگر شخصی بر جمعی از مسلمانان سلام بدهد، جواب سلام بر همهٔ آن جمع لازم است، و هر کدامِ ایشان که جواب سلام را بدهد، ادای واجب از عهدهٔ همهٔ جمع ساقط می‌شود، اما ثواب ادای واجب را فقط جواب‌دهندهٔ سلام خواهد یافت.

سنّت

سُنَّت آن حکمی را می‌گویند که از پیغامبر محبوب ما حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ و اصحاب بزرگوارش ثابت باشد. سُنَّت نیز بر دو قسم است: سُنَّت مُؤَکَّده، و سُنَّت غَیْر مُؤَکَّده.

سنَّت مُؤَکَّدَه:

حکمی را می گویند که رسول اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ یا صحابهٔ بزرگوارش آن را انجام داده باشند و مردم را نیز بر آن ترغیب نموده باشند، و بدون عذری هرگز آن را ترک نکرده باشند.

مثال سنّت مؤکده:

مثلاً مسواک کردن در شروع وضو، غسل کردن در روز جمعه، نماز را به جماعت خواندن و بیست رکعت تراویح خواندن در رمضان.

حکم سنّت مؤکده:

این است که سُنَّت مُؤَکَّدَه از لحاظ عملی مانند واجب می باشد. یعنی انجام دهندهٔ آن ثواب بسیار فراوان می برد. و اگر کسی آن را بدون عذر و به طور عادت ترک کند، فاسق و گناهکار می باشد و از شفاعت رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ محروم خواهد بود.[۲]

البته اگر این قِسم سنت، تنها بعضی اوقات از کسی ترک شد، او گناهکار نخواهد بود.

سنَّت غیر مُؤَکَّدَه:

آن است که نبی اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ یا صحابهٔ کرام رضی الله عنهم آن را انجام داده باشند، ولی بعضی اوقات بدون عذر آن را ترک نیز نموده باشند.

حکم سنّت غیر مؤکده:

این است که انجام‌دهندهٔ آن مستحق ثواب بسیاری خواهد شد و ترک‌کنندهٔ آن گناهکار نمی باشد، اما خود را از خیر فراوان و اجر و فضیلت محروم می گرداند.

این سنت غیر مؤکده را «سنّت زایده» و «سنّت عادیه» نیز می گویند.

سنّت باز بر دو قسم است: سنّت عَیْن و سنّت کِفایه.

سنَّت عَیْن:

آن است که انجام دادن آن بر هر فرد مُکَلَّف [مسلمان عاقل و بالغ] مسنون باشد.

مثال سنّت عین:

مثلاً سنت‌های نماز و نمازهای سنت، غسل جمعه، غسل عید، و اذکار بعد از نماز.

سنّت کفایه:

سنّت کفایه آن است که انجام دادن آن گرچه بر هر مکلَّف مسنون است، اما اگر بعضی افراد

(۲) یعنی از شفاعت مخصوصی که ثمرهٔ اتباع سنّت آنحضرت صَلیَّ اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است.



آن را انجام دهند، تقاضای شریعت از عهدهٔ سایر مسلمانان ساقط می‌گردد، ولی ثواب آن فقط به انجام‌دهندهٔ آن سنّت می‌رسد.

مثال سنّت کفایه: مثلاً اعتکاف در عشرهٔ اخیر رمضان.



مستحب

مُسْتَحَب آن است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ یا صحابهٔ کرام رضی‌الله‌عنهم آن را انجام داده باشند لیکن نه به طور همیشگی و دائمی، بلکه گاهی گاهی.

حکم مُسْتَحَب: حکم مُسْتَحَب این است که انجام دهندهٔ آن مستحق ثواب می‌باشد و ترک کنندهٔ آن گناهکار نمی‌گردد.

در اصطلاح فُقَهَاء، مستحب را «مَنْدُوب»، «نفل» و «تَطَوُّع» نیز می گویند.



حرام

اگر حُرمت [حرام بودن] چیزی توسط دلیل قطعی ثابت باشد، آن را حرام می گویند.

مثال حرام: مثلاً مُؤَخَّر کردن نمازهای پنجگانه از اوقات آنها، دروغ گفتن، حق کسی را ندادن، مال کسی را غصب کردن، ظلم کردن بر مردم، دزدیدن، شراب خوردن، سود خوردن، ترک کردن نماز و غیره ... اینها همه حرام است.

حکم حرام: حکم حرام اینست که انکارکنندهٔ آن کافر گفته می‌شود و کسی که آن را ارتکاب می‌کند فاسق و گناهکار است و کسی که از حرام پرهیز می‌کند مستحق ثواب فراوان خواهد بود.



مکروه

مکروه بر دو قِسْم است: مکروه تحریمی و مکروه تنزیهی.

مکروه تحریمی: مکروه تحریمی آن است که شریعت انجام دادن آن را منع کرده باشد، ولی دلیل آن ظنی باشد.



مثال مکروه تحریمی: مثلاً به تاخیر انداختن نماز عصر تا آن وقت که نور آفتاب کم‌رنگ و خیره گردد، یا نماز خواندن در وقت تقاضای قضای حاجت، یا نمازخواندن در زمین غصب شده، یا نمازخواندن در لباس غصب شده، یا روزه گرفتن در روز عید فطر و عید قربان، یا استعمال ظروف طلا و نقره ... اینها همه مکروه تحریمی اند.

حکم مکروه تحریمی: حکم مکروه تحریمی این است که مُنکر آن فاسق می‌باشد و مرتکب بدون عذر آن گناهکار و مستحق عذاب است.

مکروه تنزیهی: مکروه تنزیهی آن حکم را می‌گویند که شریعت مردم را از ارتکاب آن نفرت می‌دهد، لیکن برای ارتکاب‌کنندۀ آن عذابی را ذکر نمی‌کند.

مثال مکروه تنزیهی: مثلاً آب بسیار استعمال کردن در وضو، غسل نکردن در روز جمعه، مسواک نکردن یا بسم الله نگفتن در هنگام وضو و غیره ...

حکم مکروه تنزیهی: حکم مکروه تنزیهی این است که کسی که از ارتکاب مکروه تنزیهی پرهیز می‌کند مستحق ثواب است و کسی که آن را مرتکب می‌شود مستحق عذاب نمی‌گردد.



مباح

مباح آن حکم است که شریعت نه بر انجام دادن آن دستوری داده‌است و نه بر ترک آن.

مثال مُباح: مثلاً غذا خوردن، آب نوشیدن، نشستن، ایستادن، خرید و فروش‌کردن و غیره ...

حکم مُباح: حکم مُباح این است که نه در آن ثوابی وجود دارد و نه سزائی، و انسان اختیار دارد که آن را انجام بدهد یا ندهد. البته اگر کسی شیئ مُباح را به نیِّت نیک انجام بدهد مستحق ثواب خواهد شد، و مُباح در این صورت در درجۀ مُستحب قرار خواهد گرفت.

مثلاً غذا خوردن میزبان به همراه مهمان به خاطر اکرام او، یا کمی خوابیدن در روز به این نیِّت که در شب بتواند عبادت کند، یا لباس خوب پوشیدن به این نیِّت که اثر نعمت‌های خداوند اظهار گردد.(۳)

(۳) ماخوذه از مقدمۀ اَلْمُعْتَصَرُ الضَّرُوْرِیّ شَرْحُ مُخْتَصَرِ الْقُدُوْرِیّ تألیف شیخ محمد سلیمان هندی رحمه الله و مقدمۀ فَتْحُ بَابِ الْعِنَایَةِ بِشَرْحِ کِتَابِ النِّقَایَة تألیف علامه عبد الفتاح ابو غدّه رحمه الله و همچنین مقدمۀ «بهشتی گوهر» با تصرُّفی اندک.

زیورهای بهشتی

تألیف

حکیم الامت و مجدد الملت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی رحمة الله علیه

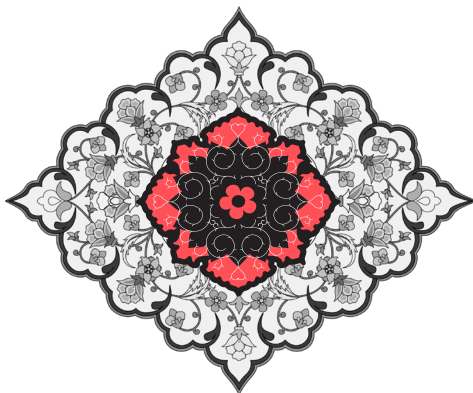
با تصدیق این ترجمه از جانب

شیخ الحدیث و صدر المدرسین دار العلوم دیوبند حضرت مولانا سعید احمد پالنپوری رحمة الله علیه

و ریاست مجمع علمی وزارت ارشاد، حج و اوقاف امارت اسلامی افغانستان

ترجمه

محمد ابراهیم تیموری



العلم والایمان







عقیدهٔ ۱ : جهان و همهٔ مخلوقاتِ در آن قبلاً وجود نداشتند، خداوند آنها را خلق کرد و به وجود آورد.

عقیدهٔ ۲: خدا یکیست، محتاج کسی نیست، نه کسی را زاده است و نه از کسی زاده شده است و نه همسری دارد، و نه کسی برابرِ اوست.

عقیدهٔ ۳: او همیشه بوده است و همیشه می‌باشد.

عقیدهٔ ۴: هیچ چیزی مانند او نیست. او بی‌مثل و بی‌مثال است.

عقیدهٔ ۵: او زنده هست، بر هر چیز قدرت دارد، هیچ چیزی از علم او بیرون نیست، همه چیز را می‌بیند، همه چیز را می‌شنود. سخن می‌گوید لیکن سخن او مانند سخن ما نیست. هرچه می‌خواهد می‌کند، کسی مانع وی نیست.

تنها او سزاوار عبادت است، شریکی ندارد، بر بندگان خود مهربان است، پادشاه است، از هر عیبی پاک است، تنها او بندگان را از آفات و بلاها نجات می‌دهد، صاحب عزت اوست، بلندی و برتری از اوست، پیداکنندهٔ هر چیز است، کسی پیدا کنندهٔ او نیست.

بخشایندهٔ گناهان است. بسیار قدرتمند است. بسیار عطاکننده است. روزی‌رسان است. هرکس را بخواهد روزی‌اش را کم می‌سازد و هرکس را بخواهد روزی‌اش را فراوان می‌گرداند.

هرکس را بخواهد پست‌مرتبه می سازد و هرکس را بخواهد بلندرتبه می‌گرداند. هرکس را بخواهد عزت می‌بخشد و هرکس را بخواهد ذلیل می‌گرداند.

صاحب عدل و انصاف است. بسیار صابر و بردبار است. برخدمت و عبادت ثواب می دهد. دعاهای بندگان را قبول می‌فرماید. بر هر چیز احاطه دارد. بر همگان حکم می‌راند و کسی بر او حکم نمی‌تواند. هیچ‌کارش خالی از حکمت نیست. کارسازِ همگان است. همه را او پیدا کرده

است و در قیامت همه را دوباره زنده می‌کند. همو می‌میراند و همو زنده می‌گرداند.

او را از نشانی‌ها و صفاتش می‌شناسند. حقیقت ذاتش را کس نمی‌تواند بداند. توبهٔ گناه کاران را می‌پذیرد. هرکسی مستحق سزاست سزایش می‌دهد. تنها اوست که هدایت می‌بخشد. هر چه در جهان رخ می‌دهد به حکم اوست. بی‌حکم او ذرّه‌ای نمی‌جنبد.

نه می‌خوابد و نه پینکی می‌گیرد، نی از حفظ و نگاهداری جهان خسته می‌شود. همه اشیاء در قبضهٔ اوست. تمامی صفات خوب و کمال را داراست و هیچ صفت زشت و ناقصی در او نیست و نه هیچ عیبی در اوست.

عقیدهٔ ۶: صفات او همیشه بوده است و برای همیشه خواهد بود و هرگز زایل نخواهد شد.

عقیدهٔ ۷: از صفات مخلوقات پاک و مُبرّاست، و آنچه از اینگونه صفات که در بعضی جاهای قرآن و حدیث آمده، معنای حقیقی آنها را به خدا می‌سپاریم که تنها او حقیقت آنها را می‌داند و ما بدون چون و چرا و غور و فکر در آنها بر آنها ایمان می‌آوریم و یقین می‌نمائیم که هرچه مراد آن است همان حق است. این طرز بهتر است.(۴) و در صورت ضرورت، معنای مناسبی برای آنها بیان خواهیم کرد تا به فهم بیایند.(۵)

(۴) وعلماء اهل السنة بعد اجماعهم انَّ معانيها الظاهرة غير مرادةٍ ذهبوا الى مذهبين، **اولهما** مذهب السلف، وهو الايمان بما اراده الله سبحانه وتفويض علمها اليه تعالى مع التنزيه عن التجسيم والتشبيه. **وثانيهما** مذهب الخلف تفسيرها بما يليق به تعالى لاشتهار المذاهب الفاسدة في زمانهم وتضليل المشبّهة عوامَ المسلمين ففعلوا ذلک حفظاً للدين. (النبراس شرح العقائد النسفية: ص۱۸۵)

(۵) مثلًا در قرآن شریف «يَدُ الله» (دست خدا) وارد شده و «يَد» در زبان عربی معانی مختلف دارد و یکی از معانی «يَد» آن عضو جسم بدن است که از شانه تا نوک انگشتان بوده متشکل از گوشت و پوست و استخوان و رگ و پَی و خون و غیره می‌باشد. ولی ما یقیناً می‌دانیم که خداوند جسم ندارد تا عضو جسمانی مانند اعضای مخلوقات داشته باشد، لیکن از طرف دیگر معنی حقیقی «يَد» نیز معلوم نمی‌باشد، زیرا خداوند در قرآن و پیغمبرش در احادیث معنی حقیقی آن را متعین نکرده‌اند، پس در چنین حال بهترین روش اعتقاد بر «يَدُ الله» این است که خداوند را از معنی ظاهری جسمانی آن پاک و مُنزَّه دانسته معنای حقیقی «يَد» را به خدا بسپاریم و از طرف خود دربارهٔ آن چیزی نگوئیم.

البته اگر ضرورت پیش آمد باید معنی مناسبی برای آن بیان کرد. مثلاً قُوَّت، زیرا معنی دیگر «يَد» در زبان عربی «قُوَّت» می‌باشد، ولی بازهم نباید اعتقاد نمائیم که مراد از ید یقیناً قُوَّت است، زیرا این معنی فقط گمان ما مطابق زبان عربی است. پس در این حال باید چنین اعتقاد داشته باشیم که ممکن است مراد از ید قوت باشد و یا ممکن است چیز دیگری باشد. و اینکار فقط وظیفهٔ علمای بسیار بزرگ می‌باشد و برای سایر مردم جایز نیست که در این موارد از طرف خود معنائی مقرَّر کنند.

عقیدهٔ ۸: هر خوب و بدی که در جهان رو می‌دهد، خداوند آنها را قبل از وقوع آنها از همیش و ازل می‌داند و آنها را مطابق علم خود پیدا می‌کند. این را «تقدیر» می‌گویند.

اسراری زیادی در پیدایش اشیای بد وجود دارد که هر کس از آن آگاه نیست.

عقیدهٔ ۹: خداوند به بندگان عقل و اراده داده است که توسط آن به اختیار خود کارِ گناه و ثواب را انجام می‌دهند ولی بندگان را به پیداکردن فِعلی قدرت نداده است.

خداوند از ارتکاب گناه بندگان ناراض و از انجام دادن کارهای نیک شان راضی می‌شود.

عقیدهٔ ۱۰: خداوند بندگان را چنان حکمی نداده است که آنها از توان ادای آن عاجز باشند.

عقیدهٔ ۱۱: هیچ چیزی بر خداوند واجب نیست، هرچه لطف و احسان کند فضل اوست.



عقائد دربارهٔ پیغمبران

عقیدهٔ ۱۲: پیغامبران زیادی از طرف الله ﷻ به خاطر هدایت بندگان آمده‌اند و همهٔ آنها از گناهان پاک می‌باشند. تعداد ایشان را تنها خدا می‌داند. خداوند به خاطر نمایان ساختن صداقت آنها بر دست ایشان چنان امور خارق العاده‌ای را صادر نمود که سایر مردم توان آن را نداشتند.[۶] این امور را «مُعْجِزَه» می‌گویند.

اولینِ پیغامبران حضرت آدم علیه‌السلام بود و آخرین ایشان حضرت محمد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ بودند و سایر آنان در بین ایشان آمده‌اند. بعضی از ایشان خیلی مشهور می‌باشند. مثلاً حضرت نوح علیه‌السلام، حضرت ابراهیم علیه‌السلام، حضرت اسحاق علیه‌السلام، حضرت اسماعیل علیه‌السلام، حضرت یعقوب علیه‌السلام، حضرت یوسف علیه‌السلام، حضرت داود علیه‌السلام، حضرت سلیمان علیه‌السلام، حضرت ایوب علیه‌السلام، حضرت موسی علیه‌السلام، حضرت هارون علیه‌السلام، حضرت زکریا علیه‌السلام، حضرت یحیی علیه‌السلام، حضرت عیسی علیه‌السلام، حضرت الیاس علیه‌السلام، حضرت الیسع علیه‌السلام، حضرت یونس علیه‌السلام، حضرت لوط علیه‌السلام، حضرت ادریس علیه‌السلام، حضرت ذوالکفل علیه‌السلام، حضرت صالح علیه‌السلام، حضرت هود علیه‌السلام، حضرت شعیب علیه‌السلام.

عقیدهٔ ۱۳: تعداد دقیق پیغامبران را خداوند به کسی نگفته، بنابرین چنین باید اعتقاد داشته باشیم

---

(۶) مثلًا ماهتاب به اشارهٔ انگشت حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دو پارچه شد یا عصای حضرت موسی علیه‌السلام اژدها می‌گردید و غیره معجزات سایر پیغمبران عَلَیهِمْ وَعَلٰی نَبِیِّنَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامْ.

که هر تعداد پیغمبرانی که از جانب خدا آمده‌اند ما بر همهٔ ایشان ایمان داریم، چه بر آنانی که می دانیم و چه بر آنانی که از ایشان آگاهی نداریم.

عقیدهٔ ۱۴: بعضی از پیغامبران دارای مرتبهٔ بلندتر از سایر انبیاء هستند. بلندترین مرتبه را پیغمبر ما حضرت محمد مصطفی صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ دارا هستند. بعد از حضرت محمد ﷺ هیچ پیغمبر دیگری نمی آید(۷) و آنحضرت ﷺ تا روزِ قیامت، پیغامبر همه اِنْس و جِن می‌باشند.

عقیدهٔ ۱۵: خداوند ﷻ پیغامبر ما حضرت محمد مصطفی ﷺ را در بیداری و با جسم مبارک از مکه تا بیت‌المقدس و از آنجا بر هفت آسمان و از آنجا تا هرجائی که می‌خواست بُرد و سپس دوباره به مکه بازگردانید. این را «معراج» می‌گویند.



عقائد دربارهٔ فرشتگان

عقیدهٔ ۱۶: خداوند نوعی مخلوق را از نور پیدا کرده و آنها را از دیدهٔ ما پوشانیده است. آنها را «ملایکه» (فرشته) می‌گویند. بسیاری امور به آنها سپرده شده است و آنها هرگز هیچگاهی هیچ کاری را خلاف حکم خداوند نمی‌کنند و در هر کاری که وظیفه داده شده‌اند مشغول می‌باشند.

چهار تن از میان ایشان بسیار مشهور اند: حضرت جبرائیل ؑ، حضرت میکائیل ؑ، حضرت اسرافیل ؑ، و حضرت عزرائیل ؑ.(۸)

خداوند نوع دیگری از مخلوقات را از آتش خلق کرده است و ما آنها را نیز دیده نمی‌توانیم. آنها را «جِن» می‌گویند. در میان آنها خوب و بد وجود دارد و زاد و ولد نیز می‌کنند. مشهورترین و شریرترین آنها «ابلیس» یعنی شیطان است.

---

(۷) نه پیغمبر حقیقی و نه پیغمبر بُروزی (ظِلّی)، و هرکسی بعد از آنحضرت ﷺ ادعای نبوّت کند، او دروغگو و کافر است. چنانکه امروزه میرزا غلام احمد قادیانی دعوای نبوت بُروزی را کرده و بنابرین علمای اسلام، هم او را و هم پیروان او را کافر قرار داده‌اند. نکاح با قادیانی‌ها نیز به سبب کفر آنها حرام است. قادیانی‌ها را احمدیه و جماعت لاهوری نیز می‌گویند.

(۸) جبرائیل اسم فرشته‌ای است که بر انبیاء وحی می‌آورد و میکائیل فرشته‌ای است که انتظام رزق خلایق را عهده‌دار است. حضرت عزرائیل ؑ مامور قبض روح مخلوقات است. او را «مَلَکُ‌الموت» نیز می‌گویند. و حضرت اسرافیل ؑ مامور دمیدن در صور است.

عقائد دربارهٔ اولیاء اللّٰه

عقیدهٔ ۱۷: هنگامی که مسلمانی بسیار عبادت می‌کند و از گناهان اجتناب می‌نماید و با دنیا محبت نمی‌ورزد و از رسول‌الله ﷺ بسیار پیروی می‌کند، او دوست و محبوب خدا می‌گردد. چنین مسلمان را «ولی» می‌گویند. بعضی اوقات از چنین شخص، اموری رو می‌دهد که دیگران توان آن را ندارند. اینها را «کرامات» می‌گویند.

عقیدهٔ ۱۸: به هر اندازه‌ای که «ولی» به درجات بلند برسد، بازهم هرگز برابر «نبی»(پیغمبر) نمی‌تواند شود.

عقیدهٔ ۱۹: انسان به هر اندازه‌ای که محبوب خدا گردد، بازهم تا وقتی‌که هوش و حواسش باقی است پابندی بر شریعت بر او فرض می‌باشد، و نماز و روزه یا عبادت دیگری از او معاف نمی‌شود، و آنچه که گناه است برایش جایز نمی‌گردد.

عقیدهٔ ۲۰: هرکسی که خلاف شریعت عمل می‌کند هرگز ولیِّ خدا بوده نمی‌تواند. و اگر کار خارق العاده‌ای از او مشاهده شد، اینکار یا جادو است یا عمل نفسانی و شیطانی.[۹] نباید به او اعتقاد کرد. {و اینکار خارق العاده‌اش را «استدراج» می‌گویند}.

عقیدهٔ ۲۱: بعضی اوقات بر اولیاءُالله در حالت بیداری یا خواب بعضی اسرار منکشف می‌شود. اینها را «کشف و الهام» می‌گویند. این کشف و الهام اگر موافق شریعت باشد{قابلِ} قبول است و اگر مخالف شریعت بود، رد می‌باشد.

عقیدهٔ ۲۲: خداوند و رسولش، تمامی امور دین را در قرآن و حدیث{یعنی شریعت}به بندگان رسانیده‌اند و اکنون اختراع کردن چیز جدیدی در دین جایز نیست. چنین اختراع جدید را «بدعت» می‌گویند و بدعت گناه بسیار بزرگ است.

عقائد دربارهٔ کتاب های آسمانی

---

(۹) مراد از نفسانی این است که با تصرُّف نفس اینکار را می‌کنند و مراد از شیطانی این است که جن و غیره‌ای را تسخیر نموده توسط او اینکار را انجام می‌دهند.



عقیدهٔ ۲۳: خداوند کتاب‌های کوچک و بزرگ بسیاری را توسط حضرت جبرئیل علیه السلام از آسمان بر پیغمبران نازل کرده تا ایشان احکام دین را به اُمت‌های خویش برسانند.

چهار کتاب از میان آنها خیلی مشهور اند: تورات که بر حضرت موسی علیه السلام نازل شد. زبور بر حضرت داود علیه السلام نازل گردید، انجیل بر حضرت عیسی علیه السلام نازل شد، و قرآن مجید بر پیغمبر ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله نازل شد.

قرآن مجید آخرین کتاب آسمانی است و بعد از آن هیچ کتاب آسمانی دیگری نازل نخواهد شد و احکام قرآن تا روز قیامت جاری خواهد بود. سایرِ کتاب‌های آسمانی {یعنی تورات و زبور و انجیل... }را مردمان گمراه بسیار تغییر و تبدیل و تحریف کرده‌اند{و اصل این کتاب‌ها حالا موجود نیست} اما حفاظت قرآن مجید را الله جل جلاله خود وعده فرموده است و هیچ کسی آن را تغییر داده نمی تواند.



عقائد دربارهٔ صحابه رضی الله عنهم

عقیدهٔ ۲۴: هر مسلمانی که پیغامبر ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را دیده است، او را «صحابی» می‌گویند.[۱۰] صحابه مقام و فضایل بزرگی دارند. با همهٔ ایشان باید محبت و گمان نیک بداریم. و اگر حکایت جنگ و جدال میان بعضی ایشان به گوش مان رسید آن را سهو و خطای اجتهادی بپنداریم و ایشان را نباید هرگز به بدی یاد کنیم.

بزرگترین ایشان چهار تن هستند. اول حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه. ایشان بعد از پیغمبر ما جانشین آنحضرت شدند و نظم و نَسْق امور دین را به دست گرفتند و بنابرین خلیفهٔ اول گفته می

(۱۰) به شرطی که آن شخصِ بیننده در حالت اسلام از جهان برود.

و هر کسی که در حالت اسلام، یک صحابی را ببیند و مسلمان از جهان رفته باشد او را «تابعی» می‌گویند. و کسی که به شرط مذکور تابعی را دیده است او را «تبعِ تابعی» می‌نامند. احادیث شریف بر فضایل همهٔ اینها تاکید فراوان نموده است. امام ما امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه «تابعی» است، زیرا هفت تا دوازده صحابی را دیده است و جز ایشان، هیچ یک از سایر امامان چهارگانهٔ اهل سنت و جماعت، این مقام بزرگ را دارا نیست، و از همین سبب است که ایشان را امام اعظم می‌گویند، زیرا در مرتبه بزرگتر از همهٔ امامان مذکور اهل سنت و جماعت می‌باشد. وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی ذٰلِک.



شوند و بهترین و افضلترینِ تمامی اُمت اسلام می باشند. دوم حضرت عمر ﷺ که خلیفهٔ دوم اند. سوم حضرت عثمان ﷺ که خلیفهٔ سوم اند. و چهارم حضرت علی ﷺ که خلیفهٔ چهارم اند.

عقیدهٔ ۲۵: صحابه آنقدر مراتب و درجات بزرگی دارند که بزرگترینِ اولیاء نیز به مرتبهٔ کمترین صحابی نمی‌رسد.

عقیدهٔ ۲۶: اولاده و زنان پیغمبر ماﷺ همگی سزاوار تعظیم و احترام اند. در اولاد رسول‌الله ﷺ بزرگترین مرتبه را حضرت فاطمه ﷺ دارد. و در بین ازواج رسول‌الله ﷺ حضرت خدیجه و حضرت عایشه ﷺ بزرگترین مرتبه را دارا هستند.



عقائد عمومی

عقیدهٔ ۲۷: ایمان آن زمانی صحیح است که انسان همهٔ چیزهای را که خدا و رسولش گفته‌اند، راست و حق بداند و همه را قبول نماید. شک کردن در یکی از آنچه خدا و رسولش فرموده‌اند یا دروغ دانستن آن یا عیب گرفتن در آن یا تمسخُر کردن به آن، ایمان را از بین می برد.

عقیدهٔ ۲۸: قبول نکردن معنای آشکارا و واضح قرآن و حدیث، و با چون و چرا کردن در آن، معنائی دیگری از طرف خود برای آن ساختن، بی‌دینی است.

عقیدهٔ ۲۹: از حلال دانستن گناه، ایمان از بین می‌رود.

عقیدهٔ ۳۰: گناه هر اندازه که سنگین و بزرگ هم باشد، تا وقتی که گناهکار آن را بد می‌داند ایمانش به سبب آن از بین نمی‌رود، البته ضعیف می‌شود.

عقیدهٔ ۳۱: ناترس شدن از خداوند یا نا اُمید شدن از رحمت او کفر است.(۱۱)

عقیدهٔ ۳۲: از کسی احوال غیب را پرسیدن و یقین کردن بر آن کفر است.

عقیدهٔ ۳۳: غیب را جز خدا هیچ کسی نمی‌داند. البته بعضی امور غیبی بر انبیاء و پیغمبران توسط وحی، و بر اولیاء توسط کشف و الهام، و بر مردم عام توسط علائم و قرائن منکشف می‌شود.

عقیدهٔ ۳۴: شخصی را نام گرفته کافرخواندن یا لعنت کردن گناه بزرگی است. البته می‌توان چنین گفت که لعنت بر ظالمان، یا لعنت بر دروغگویان. البته اشخاصی را که خدا و رسولش نام گرفته

(۱۱) مراد این است که شخص از نا امیدی چنان یقین کند که در آخرت هرگز بخشیده نمی‌شوم.



لعنت کرده‌اند یا از کفر آنها خبر داده‌اند، کافر گفتن و ملعون گفتن آنها گناه نیست.

عقیدهٔ ۳۵: هنگامی که انسان می‌میرد اگر مدفون شود بعد از دفن، و اگر مدفون نشود در هر حالتی که است، دو فرشته که یکی را «مُنکَر» و دومی را «نکیر» می‌گویند، نزد او می‌آیند و از او می‌پرسند که خدای تو کیست؟ دین تو چیست؟ و دربارهٔ حضرت محمد مصطفی ﷺ از او سوال می‌کنند که او کیست؟ اگر مُرده با ایمان باشد همه را صحیح جواب می‌دهد و آنگاه هرگونه وسائل آرامش و راحت برایش فراهم می‌گردد و از سمت بهشت نیز دریچه‌ای برایش باز می‌کنند که باد خنک و هوای خوشبو از آن می‌آید و این شخص با لذت و راحت آرام می‌خوابد. و اگر مرده با ایمان نباشد، در مقابل همهٔ سوالات می‌گوید که نمی‌دانم. و آنگاه عذاب‌های شدید و دردناک بر او آغاز شده تا قیامت مبتلای آنها خواهد بود. و بعضی کسان را خداوند از این امتحان معاف می‌فرماید.

اما تمام این احوال تنها بر خود مُرده خواهد گذشت و فقط مرده آن را می‌بیند و حس می کند و ما آنها را نه می‌بینیم و نه احساس می‌نمائیم، درست مانند شخص خوابیده که بسا چیزها را مشاهده می‌کند لیکن آدم بیدارِ پهلویش برآن آگاه نمی‌گردد.

عقیدهٔ ۳۶: بعد از مردن، هر صبح و شام به مرده جایگاهش را در بهشت یا دوزخ نشان می‌دهند. به بهشتی، بهشت را نشان داده بشارتش می‌دهند و به دوزخی دوزخ را نشان داده بر اندوه و غمش می‌افزایند.

عقیدهٔ ۳۷: از دعاکردن برای مرده و صدقه و خیرات کردن برایش، ثواب به مرده می‌رسد و مرده نفع زیادی از آن می‌یابد.

عقیدهٔ ۳۸: هرچه نشانه‌ها و علامات قیامت که خدا و رسولش بیان فرموده‌اند حتماً پیش خواهند آمد. امام مهدی رضی الله عنه ظهور خواهد کرد و با عدل و انصاف حکومت خواهد نمود. دجال کور خروج خواهد کرد و در جهان فساد زیادی برپا خواهد نمود. آنگاه حضرت عیسی علیه السلام جهت قتل او از آسمان فرو خواهد آمد و او را به قتل خواهد رسانید.

سپس یاجوج و ماجوج که قومی قدرتمند اند خروج خواهند کرد و در زمین پراگنده خواهند شد و فساد و تباهی بسیاری برپا خواهند کرد و آنگاه از خشم خدا هلاک خواهند شد. همچنین یک حیوان عجیب از زمین خارج خواهد شد و با انسان‌ها سخن خواهد گفت. آفتاب از سمت مغرب طلوع خواهد کرد. قرآن مجید از روی زمین برداشته خواهد شد و سپس در مدت کوتاهی همهٔ مسلمانان خواهند مُرد و جهان از کفار پر خواهد گشت. برعلاوهٔ اینها وقایع بسیار دیگری نیز



رخ خواهند داد.

عقیدهٔ ۳۹: هنگامی که تمامی علامات قیامت آشکار شد، قیامت آغاز می گردد و حضرت اسرافیل علیه‌السلام به حکم خدا در صور خواهد دمید. صور شی بسیار بزرگی مانند شاخ است. از دمیدن این صور سراسرِ زمین و آسمان‌ها پاره پاره می‌شوند، تمام مخلوقات می‌میرند و آنهائی که مرده‌اند ارواح شان بیهوش می گردد. لیکن آنانی که الله جل جلاله بخواهد حفظ شان کند بر حال خود باقی خواهند ماند. مدتی در این حال خواهد گذشت.

عقیدهٔ ۴۰: سپس زمانی که خداوند اراده بفرماید که تمام عالَم را باز پیدا کند، دوباره در صور دمیده خواهد شد و به سبب آن تمامی جهان باز به وجود می آیند. مردگان دوباره زنده می‌شوند و در میدان قیامت همگان جمع خواهند شد و مصایب و تکالیف آنجا را تحمُّل نیاورده به خاطر شفاعت نزد پیغمبران خواهند رفت. سرانجام پیغمبر ما صلی‌الله‌علیه‌وآله شفاعت خواهند فرمود.

آنگاه ترازوی اعمال را برپا خواهند نمود و اعمال خوب و بد را وزن خواهند کرد و مردم حساب خواهند داد. بعضی‌ها بدون حساب به بهشت خواهند رفت. نامهٔ اعمال نیکان به دست راست ایشان و نامهٔ اعمال بدان به دست چپ آنان داده خواهد شد.

پیغمبر ما صلی‌الله‌علیه‌وآله اُمت خویش را از «حوض کوثر» آب خواهد نوشانید که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر است. آنگاه مردم از پل صراط می گذرند. کسانی که نیکوکار اند، از آن گذشته به بهشت می‌رسند و کسانی که بدکار اند، از بالای آن به دوزخ می افتند.

عقیدهٔ ۴۱: دوزخ خلق شده است، و آتش و مار و گژدم و عذاب‌های گوناگون در آن وجود دارد. از بین دوزخی‌ها کسانی که حتی اندکی هم ایمان داشته باشند، سر انجام سزای اعمال خود را چشیده به شفاعت پیغمبران و بزرگان دین از دوزخ خارج شده به بهشت خواهند رفت، گرچه گناهکاران بسیار بزرگ نیز باشند. و آنانی که کافر و مشرک هستند برای همیشه و ابد در دوزخ خواهند بود و هرگز نخواهند مُرد.

عقیدهٔ ۴۲: بهشت نیز خلق شده است، و آرامش و نِعَمات فراوان و گوناگون در آن موجود است. بهشتی‌ها هرگز ترسی و غمی نخواهند داشت. ایشان در بهشت برای همیشه زندگی خواهند کرد. نه کسی ایشان را از آن بیرون خواهد کرد و نه هرگز خواهند مُرد.

عقیدهٔ ۴۳: خداوند صاحبِ اختیار است که بر گناه صغیره سزا بدهد یا به لطف و کَرَم خود گناه کبیره را ببخشاید و بر آن سزائی ندهد.



عقیدۀ ۴۴: خداوند {در آخرت} مرتکب گناه کفر و شرک را هرگز نمی‌بخشد، و جز آن هر گناهی را از هرکسی که بخواهد به فضل و رحمت خود عفو می‌فرماید.

عقیدۀ ۴۵: جز کسانی که خدا و رسولش نام گرفته بهشتی بودن ایشان را خبر داده‌اند، به بهشتی بودن کس دیگری به طور حتمی نمی‌توان حکم کرد. البته با مشاهدۀ علامات نیک در او گمان نیک داشتن به او و برایش امیدوار بودن به رحمت خدا نیز ضروری می‌باشد.

عقیدۀ ۴۶: بزرگترین نعمت در بهشت که نصیب بهشتی‌ها خواهد شد دیدار الله ﷻ است. لذّات تمامی نِعَمات در مقابل لذّت این دیدار هیچ خواهد بود.

عقیدۀ ۴۷: در حالت بیداری در این دنیا نه کسی خداوند را با این چشم‌ها دیده است و نه دیده می‌تواند.

عقیدۀ ۴۸: انسان در طول زندگی هر اندازه که خوب یا بد باشد، اما در هرحالتی که خاتمه‌اش واقع شود، مطابق همان خاتمه، جزای نیک یا سزای بد خواهد دید.[۱۲]

عقیدۀ ۴۹: انسان در طول عمر خود هر زمانی توبه کند یا مسلمان شود، خداوند قبول می‌فرماید. البته هنگامی که مرگ فرا برسد و فرشتگان عذاب به نظر بیایند، آن‌وقت نه توبه قبول می‌شود و نه ایمان.[۱۳]



اکنون مناسب است تا بعضی عقاید باطل و رسوم زشت و برخی از گناهان کبیره را که اکثر رخ داده باعث زیان یا ضعف ایمان می‌گردند بیان نمائیم تا مردم از آنها اجتناب کنند. بعضی از آنها سراسر کفر و شرک اند و برخی نزدیک به کفر و شرک، و بعضی بدعت و گمراهی و بعضی گناه محض اند. اجتناب و پرهیز از همۀ آنها ضروری است.

سپس بعد از آنها کمی دربارۀ ضررهای دنیائی گناهان و فواید و منافع دُنْیَوِی طاعات بیان خواهیم کرد، زیرا مردم، نفع و ضرر دنیائی را زودتر مد نظر می‌گیرند، وشاید از این جهت آنها بیشتر از پیش توفیقِ انجامِ کارهای نیک و پرهیز از گناهان را بیابند.

(۱۲) یعنی اگر با ایمان از دنیا برود اعمال نیکش اعتبار خواهد داشت و به بهشت خواهد رفت. ولی اگر بی‌ایمان از دنیا برود اعمال نیکش نیز باطل خواهد شد و جایگاهش دوزخ خواهد بود.

(۱۳) مراد از توبه، توبه از گناهان است. و مراد از ایمان، توبه از کفر و شرک و اسلام‌آوردن است.

امور کفرآمیز و شرک آمیز



﴿یعنی اموری که ربط خاصی با کفر و شرک دارند، چه به این جهت که مُوجب کفر و شرک اند، یا به این سبب که رسم و رواج مخصوص کُفَّار و مُشرکین است، و یا به این خاطر که مُوهِم شرک اند، یا به این وجه که مُفْضِی به شرک اند﴾

رضایت داشتن به کفر، سخنان و امورِ کفر را پسندیدن و الفاظ کفر را به دیگری تلقین کردن.

به سبب چیزی، پشیمان شدن بر ایمان خود، به طور مثال اینکه اگر مسلمان نمی‌بودم فلان چیز را بدست می‌آوردم.

در هنگام رنج و غمِ وفات کسی مثلاً فرزند و غیره‌اش ... چنین الفاظی را گفتن: فقط همین فرزند من برای خدا مانده بود که بمیراند، در دنیا کسی جز او را نیافت که بمیراند، خدا نباید چنین می‌کرد، ای خدا کسی چنان ظلمی نمی‌کند که تو کردی.

بد دانستن حکمی از احکام خدا و رسولش، و عیب گرفتن در آن.

تحقیر کردن پیغمبری یا فرشته‌ای و عیب‌جوئی ایشان.

به یکی از اولیاء یا پیری چنین عقیده داشتن که او از تمامی احوال من همیشه و در هر وقت باخبر است.

پرسیدن احوال غیب یا فال دیدن از مُنَجِّم یا فالبین یا کسی که او را جن گرفته، و سپس یقین کردن بر آنها.

فال دیدن از کلام {کتاب} یکی از اولیاء و یقینی دانستن آن.

شخص غائبی را صدا کردن و اعتقاد داشتن به اینکه او حتماً بر حال من داناست.

جز خدا کسی را مالک نفع و ضرر دانستن.

کسی را حاجت‌روا دانستن و حاجات خود یا رزق و اولاد از او خواستن.

به نام کسی روزه گرفتن.

سجده کردن به کسی.

حیوانی را به نام کسی وقف کردن یا نذر کردن.

نذر گرفتن به نام کسی.

طواف کردن قبر یا خانه‌ای {بجز کعبهٔ شریف}.

در مقابل حکم خدا رسم و رواج یا چیز دیگری را مُقَدَّم دانستن.

در مقابل کسی از تعظیم بسیار خم شدن یا مانند مجسمه‌ای در مقابل او ایستادن.[۱۴]

ذبح کردن حیوانی به نام کسی.

نذر کردن به جن و پری یا ارواح و غیره... به نیت رهائی شخص جن زده، یا ذبح بز یا گوسفند و غیره برایش.

پرستش «تیر ناف» یعنی بند ناف طفل جهت زنده ماندنش.[۱۵]

فریاد خواستن از کسی جز خدا.

احترام و تعظیم کردن جائی به اندازهٔ کعبه.

به نام کسی گوش یا بینی طفلی را سوراخ کردن و به نام آن شخص گوشواره یا زیور بینی در آن آویختن.

به نام کسی پول یا سکه‌ای را در بازو بستن یا به نام او گردنبند در گردن انداختن.[۱۵]

رسم و رواج مخصوص هندوها و سایر غیر مسلمان‌ها را انجام دادن.

علی‌بخش، حسین‌بخش، عبدالنبی و امثال آن نام نهادن.[۱۶]

حیوانی را به نام بزرگی مُسَمّٰی ساختن و تعظیم آن را نمودن.[۱۵]

اعتقاد داشتن به اینکه همه کارو بار نظام عالَم از تاثیر ستارگان می‌باشد.

پرسش و جستجو دربارهٔ روز خوش‌طالع و روز منحوس و فال گرفتن به آن.

تاریخ یا ماهی را منحوس و شوم دانستن.

وِرد کردن نام یکی از بزرگان دین را به طور وظیفه.

---

(۱۴) یعنی به صورت مجسمه خاموش ایستادن. اینگونه افراط در ادب ممنوع است. البته به طور عادی جهت تعظیم بزرگان ایستادن و در وقت نشستن ایشان، نشستن اشکالی ندارد. (حاشیهٔ جدیده: ۴۰/۱)

(۱۵) اینکار رسم هندوها است که در بین جاهلانِ مسلمانان هند رواج یافته بود.

(۱۶) نام‌های چون علی‌داد، حسین‌داد، عبد الرسول نیز در این حکم است، زیرا مُوهم شرک می‌باشند. اَمَّا مَا اشْتهَرَ مِنَ التَّسْمِیَةِ بِعَبْدِ النَّبِیِّ فَظَاهِرُهُ کُفْرٌ اِلَّا اَنْ اَرَادَ بِالْعَبْدِ اَلْمَمْلُوْکُ. (شرح الفقه الاکبر لعلی القاری: ۳۵ و حاشیهٔ جدیده: ۱۵۵/۱)



چنین گفتن که: اگر خدا و رسولش بخواهد فلان کار می‌شود.[۱۷]

به سَر یا به نام کسی قسم خوردن.

تصویر بزرگ جانداری را نزد خود نگاهداشتن، خصوصاً نگهداشتن تصویر یکی از بزرگان دین به جهت تبرّک، و تعظیم کردن آن.[۱۸]

بدعت‌ها و رسوم و امور ناجایز و گناه

﴿اختراع هر امر جدیدی در دین را که در شریعت اصلی ندارد و مردم آن را امر دینی و موجب ثواب دانسته انجام بدهند، «بدعت» می‌گویند. ارتکاب بدعت گناهی عظیم است. بعضی از نمونهٔ بدعت‌ها و رسوم ناجایز در پائین درج می‌شوند تا مردم از آنها اجتناب کنند.﴾[۱۹]

جشن و میله گرفتن بر سرِ قبرها، {شمع و} چراغ روشن‌کردن بر آنها و رفتن زنان به آنجا و چادر انداختن بر آنها.

پخته ساختن قبرها.

احترام کردن بیش از حدِ قبرها به خاطر رضای صاحب قبر.

بوسیدن یا رو مالیدن بر «تعزیه و عَلَم»[۲۰] یا قبر یا خاک آن را بر چهرهٔ خود مالیدن.

---

(۱۷) اگر کسی چنین بگوید: اگر خدا خواست؛ این حرف کاملًا درست و صحیح است زیرا همه چیز به خواست و ارادهٔ خدا انجام می‌گیرد و بس. افزودن کلمهٔ رسول در آن ایهام دارد به اینکه رسول خدا ﷺ نیز در این خواست و اراده، شریک خداوند می‌باشد که اینکار مُوهِم شرک بوده لذا ممنوع است.

(۱۸) بسا اموری دیگر اند که در بالا ذکر نشده است و آنچه هم که ذکر شده بطور نمونه و مثال است. امور دیگر شرکیّه و کفریّه را بر آنها باید قیاس کرد.

(۱۹) اضافه از حاشیهٔ جدیده: ۴۱/۱

(۲۰) «تعزیه و عَلَم» چیزی است شبیه بیرق/پرچم/جَنْدَه که شیعه‌ها آن را از اشیاء مختلف و رنگارنگ می‌سازند و مقدَّس می‌پندارند و در ماه مُحَرَّم آن را بیرون آورده به دنبالش حرکت کرده نوحه می‌خوانند و با دست و زنجیر و کارد و قَمَه خود را می‌زنند. در ایران آن را رسم عَلَم‌برداری یا نخل‌برداری... می‌نامند. این رسم از رسوم مذهبی بودائی‌ها، هندوها و عیسائیان می‌باشد که تا امروزه هم در بین آنان رواج دارد و شیعه‌ها آن را از آنها اخذ کرده جزو دین خویش قرار داده است. رسم «بلندکردن جَنْدَه» در افغانستان نیز تحت اثرات این رسم شیعه به وجود آمده است. لذا باید متوجه بود که هر دوی این رسم‌ها بدعت است و ارتکاب آنها گناه می‌باشد.



طواف کردن و سجده کردن قبرها.

نمازخواندن به طرف قبرها.

شیرینی، شیر برنج و غیره بر قبرها پاشیدن و نیاز دادن.

«تعزیه و عَلَم» و «جَنْدَه بلندکردن»، و بر آنها شیرینی و حلوا خیرات کردن و یا «تعزیه و عَلَم» و «جَنْدَه» را سلام دادن.

چیزی را شوم دانستن.

خینه نکردن و نزد شوهر نرفتن و لباس سرخ رنگ نپوشیدن زنان در ماه مُحرَّم، و ندادن دیگچهٔ «بی بی» به مردان.

بعد از وفات مرده، سوم و چهلم {و سال} او را برگذار کردن.

نکاح دوم را برای زن بیوه عیب دانستن.

اصرار به انجام دادن تمام رسم و رواج قوم در وقت نکاح یا ختنه و دیگر مراسم... خصوصاً اگر کسی با وجود عدم توان مالی، قرض گرفته اینکار را کند، از بد بدتر خواهد بود.

ساز، رقص و آوازخوانی و غیره از این قبیل.

انجام دادن رسم و رواج هندوها و غیره مانند هُولِی و دِیوالی {یا کِریسمس نصارا و غیره}.

به جای سلام دادن مسنون، طریقهٔ دیگری را انتخاب کردن مانند اظهارِ بندگی کردن، یا فقط دست بر سر برده خود را خم کردن.[۲۱]

بی پروا آمدن زنان نزد برادرِ شوهر، شوهرِ خواهر، پسر عمه، پسر خاله و {پسر کاکا و پسر ماما/پسرعمو و پسر دائی} یا نامحرم دیگری.

آب آوردن زن یا دختری از جوی یا نهر {و غیره} در حالی که آواز می‌خواند.

دیدن و شنیدن راگ و موسیقی و آواز، یا رقصانیدن دختران، {پسران، زنان یا مردان، چنانکه در محافل عروسی انجام می‌دهند} و تماشا کردن آنها و از رقص آنها لذت برده انعام دادن به آنها.

فخرکردن به نسب خود یا منسوب بودن خود به بزرگی از بزرگان دین را برای نجات خود کافی دانستن.

---

(۲۱) اظهار بندگی‌کردن طریقهٔ مخصوص سلام دادن بین بعضی اقوام هندو است، که از آنجا در بین بعضی عوام مسلمانان هند رایج گردیده است، لذا ممنوع می‌باشد. و فقط دست را بر فرق سر گذاشته خم شدن، خلاف سنت است، بنابرین بدعت می‌باشد. (حاشیهٔ جدیده: ۱/۴۰)

طعنه زدن به کسی که کَسری در نسبش باشد.

شغل و پیشهٔ جایزی را ذلیل شمردن.

کسی را بیش از حد توصیف و تمجید کردن.

اسراف کردن در محافل عروسی و غیره ...

انجام دادن امور بیهوده و رسوم کافران در مراسم عروسی. مثلاً عروس و داماد را لباس غیرِ شرعی پوشانیدن، گُل انداختن در گردن آنها، خینه‌کردن دست و پای داماد، آتش بازی کردن، به اسراف آرایش کردن، آوردن داماد در میان خانه بین زنان و آمدن زنان نزد او و تماشا کردن او، آمدن خیاشنه/خواهر زنِ نوجوان و سایر دختران نزد داماد و خنده و مزاح آنها با او و لعب با او، به همین صورت، بیرون اتاق عروس و داماد جمع‌شدن و به حرف‌های آنها گوش دادن، از سوراخ در و پنجره آنها را مخفیانه نگاه‌کردن و اگر چیزی را شنیدند یا دیدند آن را به دیگران رسانیدن، همچنین افراط عروس و داماد در اظهار شرم از حرکت از جای خود، به حدی که حتی نمازهای شان نیز قضا شود و غیره ...

از تکبُّر، مَهر بسیار تعیین کردن.

در هنگام غم یا فوت یکی از خویشان؛ با صدای بلند گریه کردن، بر چهره و سینهٔ خود زدن، فغان و واویلا انداختن، شکستاندن ظروف مورد استعمال مرده، شستن همهٔ لباس‌های که در بدن مرده بود، تا اتمام سال مرده در آن خانه تُرشی نینداختن، مجلس خوشی در آن سال نگرفتن، و در تاریخ‌های مخصوص {مثل سوم، جمعگی، چهلم و سال} باز غم مُرده را تازه کردن.

مشغولی زنان در زیب و زینت بیش از حد.

سر و وضع ساده یا زندگی ساده را عیب دانستن.

آویختن عکس در خانه.

استعمال ظروف نقره و طلا مانند عطردانی، سرمه‌دانی و غیرهٔ طلا یا نقره.

لباس بسیار نازک {یا چُست و تنگ} پوشیدن زنان.

زیورات صدا دار پوشیدنِ زنان.

پوشیدن لباس مردانه برای زنان.

رفتن زنان به مجامع و محافل، خصوصاً رفتن شان به تماشای تعزیه یا جشن.

برای زنان، سر و صورت خود را مانند مردان ساختن.

خال زدن و خالکوبی کردن بدن.

دیگچه کردن زنان، خصوصاً دیگچهٔ «بی بی».

سحر و جادو کردن.

آویزان کردن قالین بر دیوار یا سقف خانه به خاطر زیب و زینت.

بغل‌گیری/معانقه {یا مصافحه یا روبوسی کردن} با نامحرم در وقتی که به سفر می‌رود و یا از سفر می‌آید {یا در وقت ملاقات. }

سوراخ کردن گوش یا بینی پسر خُردسال به نیت زنده ماندن او.

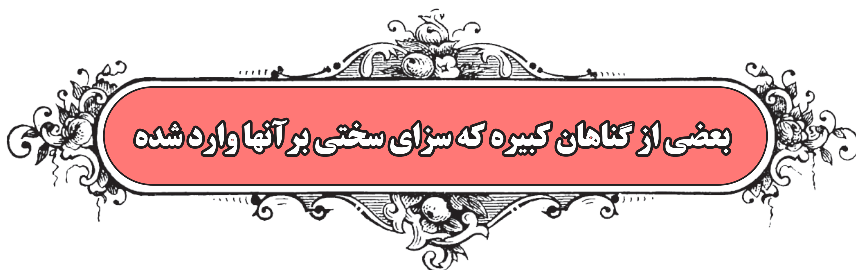
پسران را گوشواره یا زیور بینی پوشانیدن.

پسران را لباس ابریشمی یا رنگ شده با زعفران پوشانیدن، یا پوشانیدن زیور به آنها.

تریاک دادن به اطفال تا گریه نکنند.

خورانیدن {چیز حرام مثلاً} گوشت شیر یا شیر آن به اطفال در بیماری {به منظور درمان}.

بسیار امور دیگر نیز قابل درج اند، اما آنچه در بالا نوشتیم به طور مثال است.



بعضی از گناهان کبیره که سزای سختی بر آنها وارد شده

کسی را با خدا در چیزی شریک دانستن. کسی را به ناحق قتل‌کردن. بعضی از زنان که اولاد نمی‌آورند و عقیم اند در دَوران زچگیِ زن دیگری، او را جادو می‌کنند تا طفل آن زن بمیرد و خودشان صاحب اولاد شوند. اینکار نیز در حکم قتل ناحق است. آزار دادن پدر و مادر. مال یتیم را خوردن، مثلاً بعضی‌ها بعد از وفات همسر بر مال و دارائی همسر قبضه نموده حق اولاد خُردسال او را می‌خورند. حق دختران را از میراث ندادن. به اندک شبهه‌ای تهمت زنا به کسی زدن. ظلم کردن. کسی را در غیابش به بدی یاد کردن، یعنی غیبت کردن.

نا امید شدن از رحمت خدا. وفا نکردن به وعدهٔ خود. خیانت در امانت. ترک یکی از فرایض خدا مانند نماز، روزه، حج یا زکات. فراموش‌کردن قرآن مجید بعد از یاد گرفتنش. دروغ گفتن،

خصوصاً به دروغ قسم خوردن. جز به نام خدا، قسم خوردن به چیز دیگری، یا به این صورت قسم خوردن که در وقت مرگ کلمه نصیبم نشود یا بی‌ایمان بمیرم.

سجده کردن بکس دیگری جز خدا. قضاکردن نماز بدون عذر. کافرخواندن مسلمانی یا او را بی‌ایمان، یا ملعون خدا، یا دشمن خدا و غیره گفتن. گله و شکوهٔ کسی را از دیگری شنیدن.

دزدی کردن. سودگرفتن. خوشحال شدن از گرانی قیمت مواد خوراکی. بعد از تعیین قیمت جنس، به زور پول را کم دادن. با نا محرم در تنهائی و خلوت نشستن. قماربازی کردن. پسندیدن رسومات کافران. بد گفتن غذا. تماشای رقص. دیدن و شنیدن ساز و آواز و موسیقی و راگ. نصیحت نکردن با وجود قدرت برآن. کسی را مسخره کردن و او را در نزد دیگران بی‌عزت و شرمنده ساختن. عیب‌جوئی کردن کسی.

بعضی از ضررهای دنیوی گناه

محروم شدن از علم. کم شدن رزق و روزی. وحشت از یاد خدا. خوف و وحشت از مردم خصوصاً از مردم نیکوکار و صالح. مشکل افتادن در اکثرِ کارهایش. محرومی از صفائی و پاکیزگی قلب. ضعف دل و بعضی اوقات ضعف تمام بدن. محروم شدن از طاعت. کم شدن عمر.

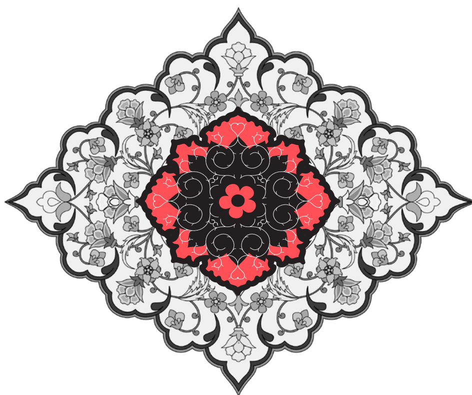
توفیق نیافتن به توبه از گناهان. زایل شدن احساس زشتی و بدی گناه از قلبش در مدتی کوتاه. ذلیل شدن نزد خداوند. ضرر دیدن سایر مخلوقات از او و به این سبب، مورد لعنت آنها قرار گرفتن.

فتور و کُندی در عقل. مورد لعنت حضرت رسول الله ﷺ قرار گرفتن. محروم شدن از دعای فرشتگان. نقصان در عواید و حاصلات. زوال شرم و غیرت از او. زوال عظمت وبزرگی خداوند از دل او. زوال نعمت‌ها. هجوم بلاها و مصایب بر او. تسلُّط شیاطین بر او. اضطراب و پریشانی قلبی. جاری نشدن کلمه بر زبانش در وقت مرگ. مایوس شدن از رحمت خداوند و به این سبب بدون توبه از دنیا رفتن.

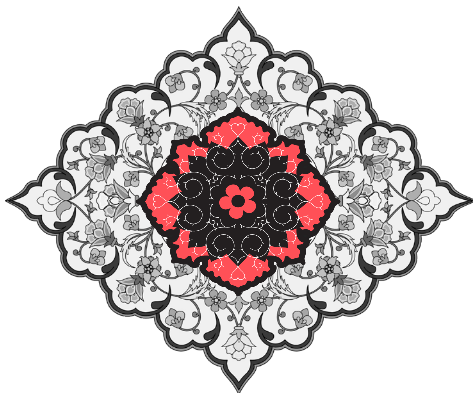
بعضی از فوائد دنیوی عبادت

افزایش رزق و روزی. نزول انواع و اقسام برکات. زوال تکالیف و پریشانی‌ها. آسانی در حصول مقاصد. لطف و صفا در زندگی. نزول باران. دوری هرگونه بلاها و مصایب. لطف و مدد خداوند در امور. حکم یافتن فرشتگان به اینکه قلب او را قوی و محکم بدارید. حصول عزت و آبروی حقیقی. بلند شدن مراتبش. مورد محبت قلبی همگان قرار گرفتن. شفا شدن قرآن در حق او. اگر مال و دارائی‌اش زیان ببیند بهتر از آن را به دست آوردن. هر روز، نعمت بیشتری یافتن. افزون شدن مال و دارائی. راحت و اطمینان قلب.

رسیدن تمام این نفع و فواید به نسل آینده‌اش. از بشارت‌های غیبی در همین زندگی مستفید شدن {چه در خواب یا غیر آن}. بشارت دادن فرشتگان به او در وقت مرگش و مبارک باد دادن شان به او. افزون شدن عمر. محفوظ ماندن از فقر و گرسنگی. برکت بسیار در مال اندکش. محفوظ ماندن از خشم خداوند.







الطهارة

کتاب الطهارة

با کدام آب وضو وغسل جایز است و با کدام آب جایز نیست

مسئلهٔ ۱ : وضو و غسل گرفتن با {آب نَل/لوله}، آب باران، آب جوی، نهر، رودخانه، چشمه، آب دریاچه و دریا و بحر صحیح است، چه آب آنها شیرین باشد یا شور.

مسئلهٔ ۲ : وضو و غسل با آبی که از فشردن میوه، سبزیجات یا برگ‌ها گرفته شده باشد جایز نیست. به همین صورت وضو و غسل با آب تربوز و آب نیشکر و امثال آن نیز صحیح نیست.

مسئلهٔ ۳: هر آبی که چیز دیگری در آن آمیخته شود یا چیز دیگری در آن {جوشانیده یا} پخته شود و آب چنان تغییر کند که اکنون در عُرف مردم آن را «آب» نمی‌گویند بلکه نام دیگری بر آن می‌گیرند، وضووغسل کردن با اینگونه آب جایز نمی‌باشد. مثلاً شربت، شیره، شوربا، سرکه، گلاب، عرق گل، {چای} و امثال آنها، وضو و غسل با اینها صحیح نیست.

مسئلهٔ ۴: هر آبی که چیز پاکی در آن افتاده کمی رنگ، مزه یا بوی آب را تغییر داد، لیکن آن چیز را در آب نپختند و نه در رِقَّت آب فرقی پیدا شد، وضو و غسل با آن آب جایز است. به طور مثال اگر مقداری ریگ در آب جاری مخلوط بود یا کمی زغفران در آب افتاده رنگ آب را خفیفاً تغییر داد، یا صابون در آب افتاد، و یا چیز دیگری مانند آن در آب افتاد، در تمام این صورت‌ها وضو و غسل با این آب جایز است.

مسئلهٔ ۵: و اگر چیزی را در آب انداخته آن را در آب جوشانیدند و رنگ، مزه یا بوی آب به سبب آن تغییر کرد، در این صورت وضو با این آب جایز نیست. البته اگر چیزی را در آب جوشانیدند که توسط آن چرک خوبتر پاک و صاف می‌شود و از جوشانیدن آن شی، آب غلیظ نمی‌گردد، در این صورت وضو با آن آب جایز است. مثلاً برای شستن مَیِّت در بعضی جاها نوعی برگ را در آب می‌جوشانند، و سپس مَیِّت را با آن غسل می‌دهند، اینکار عیبی ندارد. البته اگر آنقدر برگ در آب



بجوشانند که آب را غلیظ بگرداند، در این صورت وضو و غسل با آن آب جایز نمی‌باشد.

مسئلۀ ۶: اگر کسی به خاطر رنگ کردن پارچه یا لباس، زعفران یا رنگ در آب آمیخت، وضو گرفتن با این آب جایز نیست.

مسئلۀ ۷: کسی شیر را با آب مخلوط کرد، اگر رنگ شیر بر رنگ آب غالب بود، وضو با این آب جایز نمی‌باشد. و اگر مقدار شیر خیلی کم بود و رنگ آن در آب معلوم نمی‌شد، در این صورت وضو با آن جایز است.

مسئلۀ ۸: اگر کسی در دشتی یا بیابانی اندکی آب یافت، تا هنگامی که به نجس بودن آن آب یقین پیدا نکند اجازه دارد با آن وضو بگیرد و وضو با آن را فقط به این خیال ترک نکند که شاید این آب نجس باشد. اگر با موجودیت این آب تیمُّم بگیرد، تیمُّمش جایز نمی‌باشد.

مسئلۀ ۹: اگر برگ‌های درختان در چاه {یا حوض} بیفتد و آب چاه {یا حوض} به سبب آن بوی بد بدهد و رنگ و مزه‌اش نیز تغییر کند، بازهم وضو گرفتن با این آب جایز است. البته فقط تا هنگامی که آب چاه {و حوض} رقیق باقی بماند.



مسئلۀ ۱۰: در هر آبی که نجاست بیفتد، وضو و غسل با آن آب جایز نمی‌باشد. چه نجاست اندک افتاده باشد یا زیاد. البته اگر آب جاری باشد، از افتادن نجاست در آن، آب نجس نمی‌شود به شرط آنکه رنگ یا مزه یا بویش تغییر نکند، و هنگامی که رنگ یا مزۀ آب به سبب نجاست تغییر کرد یا بویش تبدیل شد، آب جاری نیز نجس خواهد شد و وضو و غسل با آن درست نخواهد بود.

«آب جاری» آب روانی را می‌گویند که خس و خاشاک و برگ و امثال آن را با خود ببرد، اگرچه به بسیار آهستگی نیز روان باشد.

مسئلۀ ۱۱: حوض بزرگی که ده گز طول و ده گز عرض و آنقدر عُمق دارد که اگر با دست از آن آب بگیرند سطح زمینش بی‌آب نمی‌گردد، این حوض نیز به منزلۀ آب جاری است. چنین حوض را «ده در ده» می‌گویند.[۲۲] اگر چنان نجاستی در آن حوض بیفتد که بعد از افتادن به چشم سر مشاهده نمی‌شود مثلاً ادرار، خون، شراب و امثال آن، در این صورت وضو کردن از چهار جانب این حوض

---

(۲۲) یک گز یا ذِراع شرعی به تصریح حضرت مولانا سعید احمد پالَنْپُوری رحمه‌الله تقریباً معادل ۲/۴۶ سانتی متر است.(مسایل وضو: ۳۱/۵) بنابرین ده گز معادل ۴ متر و ۶۲ سانتیمتر می‌باشد. در دو ترجمۀ انگلیسی زیورهای بهشتی، احتیاطاً مساحت این حوض را ۵ در ۵ متر نوشته‌اند.



جایز می‌باشد. از هر جانبی که شخص بخواهد اجازه دارد وضو بگیرد. و اگر چنان نجاستی در آن بیفتد که به چشم سر مشاهده می‌شود، مثلاً سگ مرده، در این صورت، از آن جانبی که سگ مرده افتاده است نباید وضو گرفت و جز آن جانب از هر طرف دیگر حوض می‌توان وضو کرد. البته اگر آنقدر نجاست در این حوض «ده در ده» بیفتد که رنگ یا مزهٔ آب را تغییر دهد یا آب بوی بد بدهد، در این صورت، آب حوض نجس خواهد بود.

مسئلهٔ ۱۲: اگر حوضی ۲۰ گز طول و ۵ گز عرض دارد یا ۲۵ گز طول و ۴ گز عرض دارد، بازهم به منزلهٔ حوض «ده در ده» می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۳: بر بام خانه‌ای مقداری نجاست افتاده بود و باران بارید و آب باران از ناودان بام پائین ریخت، اگر نصف بام یا بیشتر از نصف بام آلوده به نجاست بود، این آب ناودان نجس است. و اگر کمتر از نصف بام آلوده به نجاست بود، این آب ناودان پاک است. و اگر نجاست در نزدیک ناودان افتاده بود و آب بام بعد از تماس با نجاست از ناودان پائین می‌ریخت، این آب نجس می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۴: اگر آب جوی آهسته آهسته روان باشد، در این صورت شخص نباید با عجله و شتاب وضو بگیرد، تا مبادا آب استعمال شده‌اش که در جوی می‌ریزد، دوباره به دستش بیاید.

مسئلهٔ ۱۵: اگر کسی از حوض «ده در ده» آب را از همان جائی بردارد که آب استمال شده‌اش در آنجا می‌ریزد، اینکار جایز است.



مسئلهٔ ۱۶: اگر کافری یا طفل نابالغی، دست خود را در ظرف آب داخل کرد، آن آب نجس نمی شود. البته اگر دانسته شد که دستش آلوده به نجاست بود، در این صورت آب نجس خواهد بود. اما چندان اعتباری به پاکی و ناپاکی اطفال خُردسال نیست، بنابرین اگر آب دیگری موجود باشد بهتر است با آب دست‌خوردهٔ اطفال خُردسال وضو نگیرند.

مسئلهٔ ۱۷: اگر جانداری که خون روان ندارد مانند پشه، مگس، زنبور، ملخ، گژدم، زنبور و امثال آنها در آب افتاده بمیرد، یا در خارج از آب مرده آنگاه در آب بیفتد، آب نجس نمی‌شود.

مسئلهٔ ۱۸: هر جانداری که در آب به دنیا می‌آید و همیشه در آب می باشد مثلاً ماهی، بقه/قورباغه، سنگ‌پشت/لاک‌پشت، خرچنگ و امثال آنها... با مردن آنها در آب، آب نجس نمی‌گردد بلکه پاک خواهد بود. و اگر این نوع جانداران جز آب در میان چیزی دیگری مانند سرکه، شیره، شیر و غیره بمیرند، این اشیاء نیز ناپاک نمی‌گردند.



و حکم بقه‌ای که در خشکی زندگی می‌کند و بقه‌ای که در آب زندگی می‌کند یکسان است. یعنی از مرگ هیچ کدام آب نجس نمی‌شود. اما اگر یکی از اقسام بقه‌های که در خشکی زندگی دارد و دارای خون است، در آب {و سایر مایعات} بمیرد، آن آب {و مایعات} نجس خواهد شد.

توجه: علامت بقهٔ آبی این است که بین انگشتانش پرده‌ای وجود دارد و بقهٔ خشکی این پرده را ندارد و انگشتانش از هم جدا می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۹: هر جانداری که در آب زندگی می‌کند ولی در آب پیدا نشده باشد مانند مرغابی ... اگر در آب بمیرد، آن آب نجس می‌شود. و همچنین اگر در خارج آب بمیرد و بعداً در آب بیفتد، بازهم آب نجس می‌گردد.

مسئلهٔ ۲۰: اگر جانداری مانند ماهی، بقه/قورباغه، سنگ‌پشت/لاك‌پشت و امثال آن، در آب بمیرد و متلاشی شده ازهم بپاشد و در آب مخلوط و منحل شود، بازهم این آب پاک می‌باشد. اما نوشیدن آن آب و استعمال آن برای پختن غذا جایز نیست. وضو و غسل با آن درست است.

مسئلهٔ ۲۱: بهتر است با آبی که مستقیماً زیر شعاع آفتاب گرم شده است وضو و غسل نگیرند، زیرا احتمال بُروز مرض پیس از آن می‌رود.[۲۳]



مسئلهٔ ۲۲: هنگامی که پوست حیوان مرده را در آفتاب خشک کنند یا با استعمال موادی آن را طوری دباغت بدهند که رطوبت پوست خشک شود و از نگاهداشتن خراب نشود، پوست در این صورت پاک می‌گردد و نمازخواندن بر آن جایز می‌باشد. و همچنین جایز است تا آن را مَشک و غیره ساخته آب در آن نگهداری کنند.

پوست خنزیر به هیچ صورتی پاک نمی‌شود و پوست سایر حیوانات از دباغت پاک می‌شود. استعمال پوست انسان و استفاده از آن گناه بسیار بزرگی است.

مسئلهٔ ۲۳: پوست حیواناتی مانند سگ، شادی/بوزینه، پِشَك/گُربه، شیر و امثال آنها ... که با دباغت پاک می‌شوند، اگر کسی این حیوانات را بسم الله گفته ذبح کند، پوست آنها توسط این ذبح نیز پاک می‌گردد، چه اکنون پوست آنها را دباغت کنند یا نکنند. البته گوشت این حیوانات با ذبح نیز پاک نمی‌شود، لذا خوردن آن جایز نیست.

---

(۲۳) حکم بالا با مراعات قواعد طبی بوده حکم شرعی نیست. یعنی در استعمال آن آب، گناهی یا ثوابی وجود ندارد. (حاشیهٔ جدیده: ۶۱/۱)

مسئلۀ ۲۴: مو، شاخ، استخوان و دندان حیوان مُرده پاک است و اگر در آب بیفتد آب نجس نمی شود. البته اگر مقداری از چربی حیوان مُرده بر استخوان یا دندان آن حیوان باشد، چون این چربی نجس است، بنابرین اگر در آب بیفتد آب را نجس خواهد کرد.

مسئلۀ ۲۵: استخوان و موی انسان پاک است لیکن استفاده از آن و استعمال آن جایز نیست بلکه آن را باید به احترام در جائی دفن کرد.

احکام استعمال آب

مسئلۀ ۱: آبی که هر سه صفت آن یعنی مزه، بو و رنگش به سبب نجاست تغییر کرده، به هیچ صورتی استعمالش جایز نیست. نه آب دادن حیوانات با آن جایز است و نه استفاده از آن در «کاه‌گِل». و اگر هر سه صفت آن تغییر نکرده، در این صورت نوشانیدن آن به حیوانات و استفاده از آن در «کاه‌گِل» و آبپاشی خانه جایز خواهد بود. البته نباید مسجد را با آن کاه‌گِل کرد.

مسئلۀ ۲: همۀ مردم اجازه دارند تا از آب دریا، رودخانه، نهر و حوضی که در زمین شخصی نباشد و همچنین از آب چاه وقف‌شده استفاده نمایند، و هیچ کسی حق ندارد تا مردم را از استفاده از آن منع کند، و یا در استفاده از آن طریقه‌ای را اختیار نماید که عامۀ مردم ضرر ببینند.

به طور مثال شخصی از جوی، رودخانه، نهر یا حوض به گونه‌ای آب بکشد که جوی، رودخانه و یا حوض به سبب آن خشک شود، و یا خوف زیرِ آب شدن زمین یا قریه‌ای برود. در این صورت، چنین طریقۀ استفادۀ آب جایز نخواهد بود. و هرکس اجازه دارد تا شخص مذکور را منع نماید.

مسئلۀ ۳: اگر چاه، چشمه، حوض یا جوی آب در زمینی که مِلکیِّت شخصی است واقع باشد، او نیز نمی‌تواند سایر مردم را از آب خوردن، یا آب دادن چهارپایان، یا آب بردن جهت وضو و غسل و لباسشوئی و یا پُرکردن کوزه و مَشک ... به خاطر آب دادن باغچه یا درخت خانۀ خویش منع کند، زیرا تمام مردم در این آب حق دارند. البته اگر به سبب کثرت چهارپایان، خوف تمام شدن آب یا خراب شدن جوی و غیره‌اش می رود، در این صورت، اختیار دارد تا آنها را منع کند.

و اگرکسی بخواهد سایر مردم را از رفت وآمد بر زمین خود منع کند، در این صورت

ملاحظه خواهد شد که آیا ضرورت این مردم از جای دیگری به آسانی رفع می‌شود یا نی، مثلاً اگر چاه یا آب دیگری در فاصلهٔ کمتر از یک «میل شرعی»[۲۴] موجود بوده و در زمین مملوکهٔ کسی واقع نباشد، که در این صورت، این اشخاص ضرورتمند، بایست ضرورت خویش را از آنجا رفع نمایند. و اگر ضرورت آنها به آسانی از جای دیگری رفع نمی‌شود بلکه دچار تکلیف می‌گردند، در این صورت به صاحب چاه گفته خواهد شد که یا این ضرورتمندان را به این شرط که جوی و غیره ما یَمْلكِ ترا خراب نخواهند کرد، اجازهٔ آمدن و آب گرفتن را بده، و یا آنکه هر مقدار آبی که آنها ضرورت دارند خودت کشیده یا توسط کس دیگری کشیده، به آنها بده. البته در صورت بالا، سایر مردم بدون اجازهٔ صاحب چاه اجازه ندارند تا زمین یا باغ خویش را آب بدهند. او می‌تواند آنها را منع کند.

همین حکم شامل علف و سبزهٔ خودرو نیز می‌باشد. همچنین همهٔ نباتات بی‌تنه در حکم علف خودرو می باشند. البته درخت تنه‌دار، مملوکهٔ صاحب زمین است.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی بخواهد زمین خود را از آب چاه یا جوی شخص دیگری آب بدهد و صاحب چاه یا جوی از او پول می‌خواهد. آیا اینکار جایز است یا نیست؟ در این مسئله اختلاف است. مشایخ بلخ بر جواز آن فتوی داده‌اند.

مسئلهٔ ۵: هر کسی که ظرف خود مثلاً کوزه یا مَشک خود را از جوی، حوض، چاه و غیره آب پُر کرد، اکنون او مالک این آب است، و برای کس دیگری استفاده از این آب بدون اجازهٔ صاحبش جایز نیست.

البته اگر کسی از تشنگی نزدیک به هلاکت است {و مالک آب نیز برایش آب نمی دهد، در چنین حالت} او اجازه دارد تا آب را جبراً بگیرد. به شرط آنکه این آب از حاجت شدید خود مالکش بیشتر باشد. لیکن در این صورت بازهم قیمت این مقدار آب را به مالکش باید بپردازد.

مسئلهٔ ۶: آبی که بخاطر نوشیدن مردم در موسم گرمی در سرِ راه‌ها می گذارند، وضو و غسل گرفتن با آن آب جایز نیست. البته اگر آب فراوان است، در این صورت عیبی ندارد. و آبی که برای وضو می گذارند، نوشیدن آن جایز است.

مسئلهٔ ۷: اگر در چاهی یکی دو پِشْكِل بیفتد و آن را سالم بیرون بیاورند، چاه در این صورت ناپاک نمی‌شود، چه چاه در دشت و بیابان باشد یا در بین آبادی، و چه پِشْكِل تر شده باشد یا خشک مانده باشد.

---

(۲۴) یک میل شرعی مساوی یک کیلومتر و ۶۱۰ متر است. (مسایل وضو: ۱۴۶/۵)

مسائل چاه ها

مسئلۀ ۱: اگر نجاست در داخل چاه بیفتد، آب چاه نجس می‌شود و از کشیدن تمام آب چاه، چاه پاک خواهد شد. نجاست چه کم باشد یا بسیار، در هر دو صورت تمام آب چاه را باید کشید. هنگامی که تمام آب چاه کشیده شد چاه پاک می گردد و ضرورتی به شستن داخل چاه و دیوارهای آن نیست، آنها خود به خود از کشیدن تمام آب پاک می گردند. به همین صورت ریسمان و دَلْوی که آب چاه را توسط آن کشیده‌اند نیز با پاک شدن چاه پاک خواهند شد و نیازی به شستن آنها نمی‌باشد.

معنای «کشیدن تمام آب چاه» این است که آنقدر از چاه آب بکشند که آب آن ختم شده سر انجام حتی نیم دلو را نیز پر نکند.

مسئلۀ ۲: اگر فضلۀ کبوتر یا گنجشك در چاه افتاد چاه نجس نمی‌شود. و اگر پس‌افکندۀ مرغ یا مرغابی افتاد چاه نجس می گردد و کشیدن تمام آب آن واجب می باشد.

مسئلۀ ۳: اگر سگ، پِشَك/گُربه، گاو، بز یا گوسفندی در چاه ادرار کرد، یا نجاست دیگری در آن افتید، تمام آب چاه را باید کشید.

مسئلۀ ۴: اگر انسان، بز، گوسفند، سگ یا حیوانی به بزرگی جُثَّۀ یکی از آنها در چاه افتاد و مُرد، تمام آب چاه را باید کشید. و اگر در بیرون چاه مرده بود و آنگاه در چاه افتاد، بازهم حکم بالا را دارد، تمام آب چاه را باید کشید.

مسئلۀ ۵: اگر حیوانی در چاه افتید و مُرد و پُندید یا کفید{باد کرد یا ترکید}، تمام آب چاه را باید کشید، چه حیوان کوچک جُثه باشد یا بزرگ جُثه. بنابرین اگر موش یا گنجشک در چاه افتید و مُرد و پُندید یا کفید{باد کرد یا ترکید}، در این صورت تمام آب را باید کشید.

مسئلۀ ۶: اگر موش، گنجشک یا حیوانی به بزرگی جُثَّۀ یکی از آنها در چاه افتاده مُرد لیکن هنوز نه پُندیده است و نه کفیده است، در این صورت کشیدن «۲۰» دلو آب از چاه واجب می‌باشد و اگر «۳۰» دلو آب بکشند، بهتر خواهد بود. لیکن نخست موش و غیره ... را باید از چاه خارج کنند و بعد از آن آب چاه را بکشند. و اگر نخست موش و غیره ... را خارج نکردند و آب چاه را کشیدند، این آب کشیدن اعتباری



ندارد. و باید باز از سر، نخست موش و غیره ... را از چاه خارج کنند و آنگاه دوباره آب چاه را بکشند.

مسئلۀ ۷: اگر چَلْپاسَك بزرگ {سوسمار} که خون روان دارد در چاه افتاده بمیرد ولی نپُندد و نکفَد، در این صورت{بعد از خارج نمودن آن از چاه} «۲۰» دلو آب باید از چاه کشید و «۳۰» دلو کشیدن بهتر خواهد بود. و چلپاسکی که خون روان ندارد، آب چاه از مردنش نجس نمی‌شود.

مسئلۀ۸: اگر کبوتر یا مرغ یا پشک یا حیوانی به بزرگی جُثّۀ یکی از آنها در چاه افتاده بمیرد اما نپندد و نکفد، در این صورت کشیدن «۴۰» دلو آب واجب است و «۶۰» دلو آب کشیدن بهتر خواهد بود.



مسئلۀ ۹: همان دلوی «معیار» آب کشیدن از چاه است که در آن چاه استعمالش می‌کنند. اگر آب چاه را با چنان دلوِ بزرگ دیگری کشیدند که مقدار زیادی آب می‌گرفت، در این صورت باید حساب کرد که این دلو بزرگ، آب دو دلو اصلی چاه را می‌گیرد یا چهار دلو را. یعنی اگر برابر با دو دلو اصلی چاه آب می‌گرفت، آب هر دلوِ آن را دو دلو آب خواهیم دانست. و اگر برابر با چهار دلو اصلی چاه آب می‌گرفت، در این صورت آب هر دلو آن را چهار دلو حساب خواهیم کرد.

مسئلۀ ۱۰: اگر چاه چنان سرچشمه‌ای دارد که به سبب جریان آن نمی‌توان تمام آب چاه را بیرون کشید بلکه هرقدری که آب می‌کشند بازهم آب دیگر جای آن را پر می‌کند، در این صورت باید تخمین کرد که همین اکنون چقدر آب در چاه می‌باشد و سپس مطابق این تخمین همان مقدار آب را از چاه بکشند.

توجه: تخمین مقدار آب چاه صورت‌های مختلفی دارد. یکی اینکه اگر چاه بطور مثال «۵» گز آب دارد، پس حالا به طور مسلسل «۱۰۰» دلو آب از چاه بکشند و آنگاه بنگرند که آب چاه چقدر کم شده. اگر یک گز آب کم شده بود، در این صورت «۵۰۰» دلو آب باید کشید که یک گز آب مساوی «۱۰۰» دلو و پنج گز آب مساوی «۵۰۰» دلو می‌گردد. صورت دیگر اینست که از بین کسانی که در تخمین و اندازه‌گیری آب مهارت دارند، مقدار آب را توسط دو نفر مسلمان دیندار اندازه‌گیری کنند و مطابق گفتۀ آنها آب چاه را بکشند. و هرجا که انجام دو صورت بالا دشوار باشد، در آنجا «۳۰۰» دلو آب از چاه بکشید.



مسئلۀ ۱۱: اگر موش مرده یا جانور مردۀ دیگری از چاه برآمد و معلوم نیست که چه وقت در چاه افتاده و هنوز نه پندیده و نه کفیده {باد کرده یا ترکیده} است، در این صورت کسانی که از آب این چاه وضو می‌کردند، نمازهای یک شبانه روز خود را دوباره بخوانند و همچنین لباس‌هائی را که با این



آب شسته‌اند دوباره بشویند. و اگر حیوان مرده در چاه پندیده یا کفیده{باد کرده یا ترکیده} است، در این صورت کسانی که از آب این چاه وضو می‌گرفتند نمازهای سه شبانه روز خویش را دوباره بخوانند. البته کسانی که با آب این چاه وضو نمی‌گرفتند نمازهای خویش را اعاده نکنند.

حکم بالا احتیاطی است. و بعضی از علماء می‌فرمایند که هر زمانی که ناپاک بودن چاه دانسته شد، از همان وقت چاه را ناپاک قرار خواهیم داد و لذا نمازهای قبل از آنوقت همه صحیح می‌باشند. اگر کسی بر این حکم عمل کند اینکار نیز صحیح است.

مسئلۀ ۱۲: اگر جُنُب یعنی کسی که ضرورت به غسل دارد به خاطر یافتن دلو در آب چاه پائین شد و بدن و لباسش آلوده به نجاست نیست، آب چاه ناپاک نمی‌شود. به همین ترتیب اگر کافری که بدن و لباسش به نجاست آلوده نیست در چاه پائین شد، در این صورت نیز چاه ناپاک نخواهد شد. و اگر بدن یا لباس آن دو به نجاست آلوده بود، در این صورت چاه ناپاک می‌گردد و تمام آب چاه را باید کشید. و اگر شک دارند و معلوم نیست که بدن و لباس آنها پاک بود یا ناپاک، در این صورت چاه پاک قرار داده خواهد شد. لیکن اگر بازهم برای اطمینان خاطر «۲۰» یا «۳۰» دلو آب از چاه بکشند، عیبی نخواهد داشت.

مسئلۀ ۱۳: اگر بز و گوسفندی یا موشی در چاه افتاده و زنده بیرون آمد، در این صورت آب چاه پاک است. ضرورتی به کشیدن آب نیست.

مسئلۀ ۱۴: اگر موشی را پِشَك/گُربه زخمی کرد و موش گریخته درحالی‌که از بدنش خون جاری بود در چاه افتاد، در این صورت نیز تمام آب چاه را باید کشید.

مسئلۀ ۱۵: اگر موشی از «بدرفت» تشناب یا کنارآب/توالت برآمده گریخت و بدنش به نجاست آلوده بود و آنگاه در چاه افتاد، در این صورت تمام آب چاه را باید کشید، چه موش زنده برآید یا مرده.

مسئلۀ ۱۶: اگر دُم موش قطع شده در چاه افتید، تمام آب را باید کشید. به همین ترتیب اگر دُم چلپاسکی{سوسمار} که خون روان دارد قطع شده در آب چاه بیفتد، بازهم تمام آب چاه را باید کشید.



مسئلۀ ۱۷: اگر با وجود تلاش بسیار نتوانستند چیزی را که چاه از افتادنش ناپاک گردیده است، از چاه بیرون کنند، در این صورت باید دید که آن شی چگونه چیزی است: اگر به گونه‌ای است که

خودش اصلاً پاک می‌باشد، ولی نجاست آن را آلوده کرده، مثلاً پارچهٔ ناپاک یا توپ ناپاک، در این صورت بیرون کردن آن معاف می‌گردد. فقط کشیدن آب چاه در این صورت کافی خواهد بود. و اگر آن چیز به گونه‌ای است که اصلاً خودش ناپاک است، مانند حیوان مرده یا موش مرده و امثال آن ... پس در این صورت تا زمانی که متیقن نگردند که آن چیز ازهم پاشیده و منحل گردیده است، چاه پاک نخواهد شد، و زمانی که ازهم پاشیدن و انحلال آن متقین گردیدند، تمام آب چاه را بکشند چاه آنگاه پاک خواهد شد.

مسئلهٔ ۱۸: هر مقدار آبی که کشیدنش از چاه واجب است، تمام این مقدار آب را چه یکباره بکشند یا در چندین مرتبه، اندک اندک، چاه در هر دو صورت پاک می‌شود.



مسائل آب پسخوردهٔ جانداران

مسئلهٔ ۱: آب پسخوردهٔ انسان پاک است، گرچه آب پسخوردهٔ انسان بد دین، زن حایضه، شخص جُنُب یا زنِ در حالت نفاس باشد، آب پسخوردهٔ انسان در هرحال پاک است. به همین صورت عرق انسان نیز پاک می‌باشد. البته اگر دست یا دهان کسی آلوده به نجاست باشد آب دهان و عرقش توسط آن نجاست ناپاک خواهد شد.

مسئلهٔ ۲: آب پسخوردهٔ سگ نجس است. اگر ظرفی را سگ دهان بزند، در این صورت ظرف بعد از سه بار شستن پاک می‌شود، چه ظرف گِلی باشد یا فلزی یا غیره... با شستن همه پاک خواهند شد. لیکن بهتر این است که ظرف دهان‌زدهٔ سگ را یکبار با خاک بمالند و هفت مرتبه با آب بشویند تا خوب صاف و پاک شود.

مسئلهٔ ۳: آب پسخوردهٔ خوک نجس است. همچنین آب پسخوردهٔ شیر، گرگ، شادی/بوزینه، روباه و سایر حیوانات درنده نجس است.

مسئلهٔ ۴: آب پسخوردهٔ پِشَك/گُربه پاک است، اما استعمال آن مکروه می‌باشد. اگر آب دیگری موجود بود با آب پسخوردهٔ پشک وضو نگیرید و اگر آب دیگری مُیَسَّر نبود، در این صورت می‌توان با آن وضو گرفت.

مسئلهٔ ۵: پِشَک؛ غذا، شیر یا چیز دیگری را دهان زد، پس اگر مالک آن شیر یا غذا پولدار است،



در این صورت آن را نخورد. و اگر فقیر است، اجازه دارد آن را بخورد. عیب و گناهی ندارد، بلکه خوردن آن برای شخص فقیر مکروه نیز نیست.

مسئلهٔ ۶: اگر پِشَک موشی را خورد و سپس فوراً ظرفی را لیسید، آن ظرف و آنچه در آن است نجس خواهد شد. و اگر بعد از چند دقیقه هنگامی که دهان خود را با زبانش لیسیده صاف کرده بود، ظرف را دهان زد، در این صورت ظرف و آنچه که در آن است نجس نخواهد شد، بلکه مکروه خواهد بود.



مسئلهٔ ۷: مرغی که آزاد می‌گردد و اشیای ناپاک وگندگی را می‌خورد، آب پسخورده‌اش مکروه است، و مرغی که در جائی بندش کرده‌اند، آب پسخورده‌اش مکروه نیست.

مسئلهٔ ۸: آب پسخوردهٔ پرندگان شکاری مانند باز، باشه و امثال آن مکروه است، لیکن آن پرندگان شکارئی که دست‌آموز شده‌اند و همچنین مُردار نمی‌خورند و نی نجاستی بر منقار آنهاست، آب پسخوردهٔ آنها پاک است.

مسئلهٔ ۹: آب پسخوردهٔ حیواناتی که گوشت شان حلال است مانند بز، گوسفند، گاو، گاومیش، آهو... و آب پسخوردهٔ پرندگانی که گوشت شان حلال است مانند مینا، طوطا، فاخته و گنجشك ... پاک است. آب پسخوردهٔ اسپ نیز پاک می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۰: آب پسخوردهٔ جاندارانی که در خانه‌ها زندگی می‌کنند مانند مار، گژدم، موش، چلپاسك و امثال آنها پاک است.

مسئلهٔ ۱۱: اگر موش نانی را خورد، پس بهتر این است که کمی از همان قسمت موش خوردگیِ نان را دور کنند و آنگاه باقیمانده را بخورند.

مسئلهٔ ۱۲: آب پسخوردهٔ خر و قاطر پاک است، لیکن صحت وضو با آن مشکوک می‌باشد، لذا اگر کسی جز آب پسخوردهٔ خر یا قاطر آب دیگری نیافت، در این صورت هم وضو بگیرد و هم تیمُّم کند. و این شخص مختار است که نخست وضو بگیرید یا نخست تیمُّم کند.



مسئلهٔ ۱۳: حیواناتی که آب پسخوردهٔ آنها نجس است، عرق آنها نیز نجس می‌باشد و حیواناتی که آب پسخوردهٔ آنها پاک است، عرق شان نیز پاک می‌باشد. به همین ترتیب حیواناتی که آب پسخوردهٔ شان مکروه است، عرق شان نیز مکروه می‌باشد. عرق خر و قاطر پاک است. اگر به لباس یا بدن کسی بخورد، شستن آن واجب نیست لیکن شستن بهتر است.



مسئلهٔ ۱۴: اگر کسی پِشَک/گُربه را نگهداشت و پشک نزدش آمده دست و پایش را لیسید، در این صورت آن شخص هر جائی را که پشک لیسیده یا لعاب دهانش به آنجا رسیده، باید بشوید. و اگر نه شُست و بدون شستن رهایش کرد، کار زشتی را مرتکب شده است.

مسئلهٔ ۱۵: استعمال غذا یا آب پسخوردهٔ نامَحْرَم مکروه است. البته این حکم با این شرط خواهد بود که شخص بداند که این آب یا غذا از نامحرم است. و در صورت ندانستن، استعمال آن مکروه نیست.



مسائل پاکی و ناپاکی

مسئلهٔ ۱: نجاست یعنی ناپاکی بر دو قِسم است. یکی آنکه شدیدتر می‌باشد و اگر اندکی از آن بر جائی {از بدن یا لباس} برسد، شستن آنجا لازم می‌گردد. این قِسم نجاست را نجاست غلیظه می گویند. و دوم نجاستی که ناپاکی‌اش خفیفتر باشد و این قِسم نجاست را نجاست خفیفه می گویند.

مسئلهٔ ۲: خون(۲۵)، مواد غایطه، ادرار و مَنِی انسان، شراب، پس افگنده و ادرار سگ و پِشَك، گوشت خوک، استخوان، موی و سایر اجزای بدن آن؛ سرگین اسپ، خر، قاطر، گاو، گاومیش؛ پِشکل بز و گوسفند، خلاصه فضلهٔ تمامی حیوانات؛ و فضلهٔ مرغ و مرغابی، ادرار خر و قاطر، و ادرار همهٔ جانورانی که گوشت آنها حرام است؛ همهٔ اینها نجاست غلیظه می باشد.

مسئلهٔ ۳: ادرار و مدفوع طفل شیرخوار نیز نجاست غلیظه است.



مسئلهٔ ۴: فضلهٔ پرنده‌های که گوشت شان حرام است، و ادرار حیوانات حلال گوشت مانند بز، گوسفند، گاو، گاومیش و غیره... و همچنین ادرار اسپ نجاست خفیفه می باشد.

(۲۵) خون روان حرام و نجس است. چنانکه قرآن مجید در سورهٔ بَقَرَه می فرماید: إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ. خداوند بی‌شک لاشه و خون را و گوشت خنزیر را بر شما حرام گردانیده‌است. (سورهٔ بقره: ۱۷۳) و در آیهٔ سوم سورهٔ مائده می‌فرماید: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ. یعنی مُردار و خون بر شما حرام گردانیده شده است. سورهٔ مائده آخرین سورهٔ نازل شدهٔ قرآن مجید است، بنابرین تمامی احادیثی که ایهام پاکی خون از آن می‌رود، با این آیت شریف منسوخ گردیده‌اند.

مسئلۀ ۵: به استثنای فضلۀ مرغ و مرغابی، پس‌افگندۀ سایر پرنده‌های حلال گوشت مثلاً کبوتر، گنجشك، مینا و امثال آن پاک است. ادرار و فضلۀ خُفاش نیز پاک است.



مسئلۀ ۶: اگر نجاست غلیظه، مایع و آبگین بود و لباس یا بدن کسی را آلوده کرد، اگر این جای آلوده شده به نجاست به اندازۀ یک درهم[۲۶] یا کمتر از آن بود، قابل عفو می‌باشد[۲۷] و این شخص اگر بدون شستن آن نماز بخواند، نمازش اداء می‌شود، لیکن ناشستن آن و نمازخواندن بدون شستن، مکروه و زشت است. و اگر جای نجس شده بیشتر از اندازۀ یک درهم بود، در این صورت نماز خواندن بدون شستن آنجا جایز نمی باشد.

و اگر نجاست غلیظه‌ای که جامد و سخت است، مثلاً پیخال مرغ یا فضلۀ حیوان دیگری لباس یا بدن کسی را آلوده کند، در این صورت اگر وزن آن نجاست برابر با وزن یک درهم[۲۸] {تقریباً سه و نیم گرام} یا کمتر از آن بود، نماز بدون شستن جایز خواهد بود. {گرچه مکروه و زشت است.} و اگر مقدار آن نجاست بیشتر از وزن یک درهم باشد، در این صورت نمازخواندن بدون شستن جای نجس شده جایز نیست.

مسئلۀ ۷: قسمتی از لباس یا عضو بدن کسی به نجاست خفیفه آلوده شد، اگر قسمت آلوده شده از یک چهارم/رُبع آن حصۀ لباس یا عضو کمتر بدن باشد، در این صورت این مقدار آلودگی {قابل} عفو خواهد بود. به طور مثال، اگر آستین کسی به نجاست خفیفه آلوده شده است و قسمت آلوده شده کمتر از یک چهارم آستین است، یا دامن کسی آلوده شده و این آلودگی کمتر از یک چهارم دامن است، و یا چادر/قطیفۀ کسی آلوده شده و آلودگی آن کمتر از یک چهارم آن چادر/قطیفه است، در این صورت‌ها این مقدار آلودگی {قابلِ} عفو می‌باشد. به همین صورت اگر دست کسی

---

(۲۶) یک درهم تقریباً به مساحت ۳ سانتی متر است. (حاشیۀ صفحه ۶۷ ترجمۀ انگلیسی زیورهای بهشتی). و دقیقاً مساوی با ۲٫۷۵ سانتیمتر. (مسائل وضو: ص۱۹۲ از مولانا رفعت قاسمی مدرِّس دار العلوم دیوبند)

(۲۷) مراد از قابل عفو بودن این است که نماز اداء خواهد شد، لیکن اگر حتّٰی اندکی نجاست در غذا بیفتد آن غذا نجس می‌شود و خوردن آن جایز نمی‌باشد. به همین صورت اگر اندکی نجاست {مثلاً خون} بر دست یا بدن کسی اصابت کرد، در این صورت هرجائی که اثر نجاست برآن نمایان است نجس می‌باشد، و اگر کسی آنجا را بلیسد گناهکار خواهد شد. (حاشیۀ جدیده: ۲/۲)

(۲۸) وزن یک درهم مساوی با ۳ / ۴۰۲ گرام یعنی تقریباً سه و نیم گرام است. (احسن الفتاوی: ۴۶/۳ و مسائل شما و حل آنها: ٦٩/٧ و۱۷۰و ۳۲۲/۲)

به نجاست خفیفه آلوده شده باشد و مقدار آلودگی آن کمتر از یک چهارم دست باشد، و یا پای آلوده شده باشد و مقدار آلودگی آن کمتر از یک چهارم پای باشد، این مقدار نیز عفو خواهد بود.
خلاصه اینکه عضوی که به نجاست خفیفه آلوده شده است، اگر مقدار کمتر از یک چهارم/رُبع آن عضو آلوده شده باشد، این آلودگی عفو خواهد بود. و اگر مقدار آلودگی آن عضو برابر با یک چهارم آن عضو {یا بیشتر از یک چهارم آن عضو} است، این مقدار آلودگی اکنون عفو نبوده بلکه شستن آن واجب می‌باشد. نمازخواندن بدون شستن آن جایز نیست.



مسئلۀ ۸: نجاست غلیظه در هر آبی که بیفتد آن آب نیز نجس غلیظ می‌شود، و نجاست خفیفه در هر آبی که بیفتد آن آب را نیز نجس خفیف می‌گرداند، چه مقدار نجاست غلیظه و خفیفه کم باشد یا زیاد.

مسئلۀ ۹: اگر لباسی به روغن یا تیل نجس آلوده شد و مقدار این آلودگی گرچه کمتر از اندازۀ یک درهم {یعنی سه سانتیمتر} بود، ولی یکی دو روز بعد چربی روغن در لباس انتشار یافت، در این صورت تا هنگامی که مساحت آلودگی از اندازۀ یک درهم بیشتر نشده، این آلودگی قابل عفو است. ولی به محض آنکه مقدار آلودگی بیشتر از اندازۀ یک درهم گردید، اکنون قابل عفو نبوده بلکه شستن آن واجب خواهد بود و بدون شستن آن نمازخواندن جایز نمی‌باشد.



مسئلۀ ۱۰: خون ماهی نجس نیست و اگر لباس یا بدن کسی را آلوده کند، اشکالی ندارد. به همین ترتیب، خون مگس، خَسَك/ساس و پشه نیز نجس نیست.

مسئلۀ ۱۱: اگر قطرات بسیار خُرد و ریز ادرار که به اندازۀ سر سوزن بوده به چشم دیده نمی‌شوند به لباس یا بدن کسی اصابت کند، این حرجی ندارد و شستن لباس و بدن واجب نخواهد بود.



مسئلۀ ۱۲: اگر لباس کسی به نجاستی که با چشم دیده می‌شود مثلاً مواد غایطه یا خون ... آلوده شد، باید آنقدر آن را بشوید تا نجاست از بین رفته و لباس صاف بگردد. اگرچه به چندین بار شستن نیز ضرورت بیفتد، و هر زمانی که نجاست از بین رفت لباس آنوقت پاک خواهد گردید. اگر بدن کسی به نجاست آلوده شد حکم آن نیز مانند حکم بالاست. البته اگر نجاست در همان بار اول شستن پاک شد، در این صورت شستن آن دو بار دیگر بهتر خواهد بود، و اگر نجاست در



دو بار شستن پاک شد، شستن آن یک مرتبۀ دیگر مُستحب خواهد بود. خلاصه اینکه سه بار شستن مُستحب است.

مسئلۀ ۱۳: اگر نجاست به گونه‌ای بود که با وجود چندین بار شستن لباس و پاک شدن نجاست، بوی بد آن بازهم از بین نرفت یا لکۀ آن باقی ماند، در این صورت نیز لباس پاک گردیده است و صابون و غیره زدن آن و دورکردن لکه و بد بوی آن واجب نیست، {اما مُستحب است.}

مسئلۀ ۱۴: و اگر نجاست مایع مانند ادرار، لباس کسی را آلوده کرد، در این صورت لباس خود را سه مرتبه بشوید و هر مرتبه بعد از شستن آن را بِشْپُلَد/بیفشرد و در مرتبۀ سوم لباس را با قُوَّت محکم بِشْپُلَد/بیفشرد، لباس آنگاه پاک خواهد گردید. واگر لباس را محکم نشپلید لباس پاک نخواهد شد.

مسئلۀ ۱۵: اگر نجاست مایع، اشیائی را آلوده ساخت که شُپلیده/افشرده نمی‌شوند، مانند تخت، بوریا، زیور، ظروف گِلی یا چینی، بوتل، بوت و غیره... طریقۀ پاك کردن آن اشیاء این است که یکبار آنها را بشویند و سپس بگذارند تا چکیدن قطرات آب از آن قطع شود، آنگاه بار دیگر آن را بشویند و بگذارند تا چکیدن قطرات آب از آن قطع شود، سپس بار سوم آن را بشویند و باز بگذارند تا چکیدن قطرات آب از آن باز قطع شود. اینگونه اشیاء با سه بار شستن به طریق مذکور پاک می گردند.



مسئلۀ ۱۶: شستن نجاست با هر چیزی که مانند آب، مایع و پاک باشد درست است. بنابرین اگر کسی نجاست را با گلاب یا عرق گُل دیگری یا سرکه {یا چای و امثال آن} بشوید، آن چیز پاک خواهد شد. اما شستن نجاست با روغن، تیل، شیر و هر چیز دیگری که چربی داشته باشد درست نیست. آن چیز آلوده به نجاست، هنوز هم ناپاک است.

مسئلۀ ۱۷: اگر بدن یا لباس به منی آلوده شده و منی خشک شده باشد، اگر آن منی خشک را خوب مالیده بتراشند، بدن و لباس در این صورت نیز پاک می‌شود. و اگر منی هنوز خشک نشده است، در این صورت فقط توسط شستن پاک می گردد و بس. لیکن اگر کسی ادرار نموده اما استنجاء نکرده بود که منی در این وقت خارج شد، در این صورت، منی از مالیدن و تراشیدن پاک نمی‌شود، بلکه باید آن را بشوید.

مسئلۀ ۱۸: اگر بوت/کفش یا موزۀ/چکمۀ چرمی به نجاستی جامد مانند مواد غایطه، سرگین، خون، منی و امثال آن آلوده شد و این نجاست خشک گردید، اگر آن را بر زمین چنان بمالند که نجاست زایل شود، بوت/کفش یا موزه/چکمه پاک خواهد شد. به همین صورت اگر آن نجاست خشک شده



را بتراشند و دور کنند، بوت و موزه در این صورت نیز پاک خواهند شد.

و اگر این نجاست هنوز خشک نشده است، پس اگر آن را بر زمین آنقدر بمالند تا اثری از نجاست بر بوت/کفش یا موزه/چکمه نماند، در این صورت نیز بوت و موزه پاک خواهد گردید.

مسئلهٔ ۱۹: اگر بوت/کفش یا موزهٔ/چکمهٔ چرمی به نجاستی مایع و آبگین مانند ادرار آلوده شود، در این صورت بدون شستن پاک نخواهند شد. باید شسته شوند.

مسئلهٔ ۲۰: لباس و بدن فقط با شستن پاک می‌شوند و بس، چه با نجاست جامد آلوده شده باشد یا با نجاست مایع. لباس و بدن بدون شستن پاک نمی‌گردند.

مسئلهٔ ۲۱: اگر آئینه، شیشه، کارد، چاقو، زیورات طلایی و نقره‌ای، ظروف و اشیای مِسی و آهنی و شیشه‌ای و امثال آن ... به نجاست آلوده شوند، می‌توان آنها را توسط دورکردن نجاست و صاف کردن، یا توسط مالیدن با {پارچه و غیره یا} خاک، پاک کرد. اما اگر این اشیاء حکّاکی شده باشند، در ین صورت بدون شستن پاک نمی‌شوند.

مسئلهٔ ۲۲: اگر نجاست بر زمینی افتاد و به گونه‌ای خشک شد که هیچ اثری از نجاست برآن باقی نماند، یعنی نه داغ و لکهٔ نجاست بر زمین دیده می‌شود و نی بوی نجاست از آن می‌آید، در این صورت زمین پاک می‌باشد، اما تیمُّم‌کردن بر این زمین جائز نیست. ولی نمازخواندن بر آن جائز است. حکم سنگ‌ها و خشت‌هائی که توسط چونه یا سِمِنْت/سِیْمان بر روی زمین محکم فرش گردیده‌اند و بدون کَندن به آسانی از زمین جدا نمی‌شوند، نیز مانند بالاست. یعنی بعد از خشک شدن و زایل شدن اثر نجاست پاک می‌گردند.

مسئلهٔ ۲۳: خشت‌هائی که بر روی زمین فقط فرش شده‌اند و توسط چونه/آهک یا سِمِنْت بر زمین محکم نگردیده‌اند، این خشت‌ها تنها از خشک شدن پاک نمی‌شوند بلکه باید آنها را بشویند.

مسئلهٔ ۲۴: گیاهانی که از زمین روئیده‌اند با خشک شدن و از بین رفتن اثر نجاست پاک می‌شوند. و اگر گیاهان را قطع کرده‌اند در این صورت بدون شستن پاک نمی‌گردند.

مسئلهٔ ۲۵: اگر کارد، چاقو، ظروف سُفالی یا فلزی و امثال آنها به نجاست آلوده شده باشند و آنها را در آتش بیندازند{و نجاست توسط آتش از بین برود} آنها در این صورت نیز پاک می‌گردند.

مسئلهٔ ۲۶: اگر دست با نجاستی {مثلاً خون} ناپاک گردید و کسی آن را سه بار با زبان لیسید، گرچه دست در این صورت پاک می‌شود، اما لیسیدن نجاست ممنوع {و گناه} است. یا اگر طفل شیرخواری بر نوک پستان مادرش استفراغ کرد و باز پستان مادر را سه بار چوشیده بلعید، در این صورت نیز



پستان مادرش پاک خواهد شد.

مسئلهٔ ۲۷: اگر ظرف گِلی که تازه ساخته شده به نجاست آلوده شود و نجاست را به خود جذب کند، در این صورت ظرف مذکور فقط توسط شستن پاک نمی‌گردد، بلکه آن را باید از آب پر کنند و چون اثر نجاست در آب مشاهده شد، آب آن را خالی نموده و سپس باز آن را پر از آب نمایند. و اینکار را تا آن هنگامی ادامه بدهند که هیچ اثری از نجاست در آب مشاهده نشود، یعنی نه رنگ نجاست در آب دیده شود و نه بوی آن از آب احساس شود، این ظرف آنگاه پاک خواهد گردید.

مسئلهٔ ۲۸: اگر کُلال از خاک نجس ظرفی ساخت، تا وقتی که آن ظرف خام است ناپاک خواهد بود و چون آن را در کورهٔ آتش پختند، پاک خواهد شد.



مسئلهٔ ۲۹: اگر عسل، شیره، روغن مایع یا تیل نجس شد، در این صورت شی مذکور را با مقدار آبی مساوی با آن یا بیشتر از آن در ظرفی بجوشانید و هنگامی که تمام آب بخار شد، بار دیگر به مقدار سابق آب در ظرف بریزید و بگذارید تا تمام آب باز بخار شود، و چون سه بار اینکار را انجام دادید، شی مذکور پاک خواهد گردید.

طریقهٔ دوم پاک‌سازی این تیل و روغن مایعِ ناپاک اینست که مقداری آب مساوی آن روغن را با آن مخلوط کنید و آنها را خوب باهم بهم زده مخلوط نمائید، سپس هنگامی که روغن مایع یا تیل بر سر آب جمع شد، آن را بردارید و اینکار را سه بار تکرار نمائید. روغن و تیل پاک خواهد گردید. و اگر روغن جامد باشد، در این صورت آب در آن انداخته بر روی آتش بگذارید و زمانی که روغن ذوب شد، آن را بردارید {و مانند بالا اینکار را سه بار تکرار نمائید}.

مسئلهٔ ۳۰: اگر لباسی را با رنگ ناپاک رنگ کردند، در این صورت آن را آنقدر بشوئید که آب صاف از آن بیاید، لباس آنگاه پاک خواهد شد، چه رنگ آن برود یا نرود.



مسئلهٔ ۳۱: خاکستر سرگین و پِشْکِل و خاکستر سایر اشیای نجس، پاک می‌باشد. و دود آنها نیز پاک است. اگر خاکستر یا دود آن بر نان بنشیند، اشکالی ندارد.

مسئلهٔ ۳۲: اگر یک گوشهٔ فرشی نجس و سایر قسمت‌های فرش پاک است، در این صورت نماز خواندن بر قسمت‌های پاک آن فرش جائز است.

مسئلهٔ ۳۳: اگر زمینی را سرگین مالیده باشند، آن زمین نجس است و نمازخواندن بر آن زمین جائز

نیست، مگر اینکه چیزی پاک را بر بالای آن بیندازند.

مسئلۀ ۳۴: اگر زمینی که آن را سرگین مالیده اند خشک باشد، انداختن پارچۀ تر برآن و نمازخواندن بر بالای آن پارچۀ تر درست است، لیکن این پارچه نباید آنقدر تر باشد که مقداری از خاک زمین را به خود جذب کند.

مسئلۀ ۳۵: کسی پاهای خود را شست و آنگاه پا برهنه بر روی زمین نجس راه رفت و نشان پایش بر روی زمین باقی ماند، پاهایش نجس نخواهند شد. البته اگر زمین توسط آب پاهای او به طوری تر شود که مقداری از خاک زمین با این آب نجس دوباره پاهایش را آلوده کند، در این صورت پاهایش نجس خواهند گردید.

مسئلۀ ۳۶: اگر کسی بر روی بستر نجس خوابید و بستر به سبب عرقش نمناک شد، حکمش این است که لباس وبدن این شخص ناپاک نمی‌باشد. البته اگر بستر آنقدر تر شود که مقداری از نجاست از آن جدا شده لباس یا بدن شخص خوابیده را آلوده کرد، در این صورت لباس یا بدن او نجس خواهد شد.

مسئلۀ ۳۷: زنی یا دختری دست و پای خود را با حِنا/خِیْنَهٔ نجس خِیْنَه کرد، اگر آن زن سه بار دست و پای خود را خوب بشوید، دست و پایش پاک می‌شوند. دورکردن رنگ خِیْنَه بر او واجب نیست.

مسئلۀ ۳۸: اگر کسی با سرمۀ نجس، چشم خود را سرمه کرد، صاف کردن این سرمه و شستن آن بر او واجب نمی‌باشد. البته اگر سرمه انتشار یافته به بیرون چشم نیز سرایت کند، در این صورت شستن آن واجب خواهد بود.[۲۹]

مسئلۀ ۳۹: اگر کسی با روغن یا تیل ناپاک، سر یا بدن خود را چرب کرد، حسب قاعده، سر یا بدنش با سه بار شستن پاک می‌شود. استعمال گِلِ سرشوی یا صابون{یا شامپو} به خاطر دورکردن چربی واجب نیست {گرچه بهتر است.}



مسئلۀ ۴۰: اگر سگ یا شادی/بوزینه خمیر را دهان زد، در این صورت همان قسمت خمیر را که دهان زده دور بیندازید. استعمال باقیماندۀ خمیر برای خوردن درست است. و اگر در آرد دهان زد، در این صورت هر جای آرد را که لعاب دهان آنها تر کرده دور بیندازید، باقیماندۀ آرد پاک می‌باشد.

---

(۲۹) زیرا شستن داخل چشم در وقت غسل یا وضو واجب نیست، اما شستن بیرون چشم در وقت غسل یا وضو واجب می‌باشد. (حاشیۀ جدیده: ۶/۲)

مسئلهٔ ۴۱: لعاب دهان سگ نجس است. بدن سگ نجس نیست، بنابرین اگر سگی خود را به لباس یا بدن کسی بمالد، لباس یا بدن این شخص نجس نمی‌گردد، چه بدن سگ خشک باشد یا تر. البته اگر بدن سگ به نجاست آلوده باشد، حکمش جداست.

مسئلهٔ ۴۲: اگر نیکر/شورت یا زیر تُنبانیِ/زیرشلواریِ} کسی تَر بود و در این وقت بادش خارج شد، نیکر یا زیر تُنبانی اش نجس نمی‌گردد.

مسئلهٔ ۴۳: کسی لباس پاک را با لباسی که در آب نجس تر شده بود یکجا پیچانید و تری آن بر لباس پاک نیز سرایت کرد، لیکن نه رنگ نجاست در لباس پاک مشاهده می‌شد و نه بوی آن، پس اگر این لباس پاک آنقدر تر شده که از افشردن آن یکی دو قطره آب می چکید و یا دست را در وقت افشردن تر می‌کند، در این صورت لباس پاک نجس گردیده است. و اگر لباس پاک به اندازهٔ مذکور تر نشده باشد، در این صورت هنوز پاک می‌باشد.

و اگر لباس پاک را با لباسی که با ادرار و امثال آن تر شده باشد یکجا بپیچند، در این صورت اگر نم یا لکهٔ نجاست بر لباس پاک مشاهده شود، لباس پاک نجس می‌گردد.

مسئلهٔ ۴۴: اگر یک طرف تختهٔ چوب نجس و طرف دیگر آن پاک بود{وکسی می‌خواست برآن نماز بخواند} باید دید که آیا تخته آنقدر ضخامت دارد که بتوان آن را از قُطر به دو نصف کرد یا نی، اگر تخته چنین ضخامت دارد، در این صورت نماز خواندن بر طرف پاک آن جایز خواهد بود. و اگر تخته به اندازهٔ مذکور ضخامت نداشت، در این صورت نمازخواندن بر آن جایز نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۴۵: در پارچهٔ دو لایه، اگر یک لایهٔ آن نجس باشد و لایهٔ دیگر آن پاک، اگر هر دو لایه باهم دوخته نشده‌اند، نمازخواندن بر سمت لایهٔ پاک صحیح است. و اگر هر دو لایهٔ آن پارچه باهم دوخته شده‌اند، نمازخواندن بر این پارچه جایز نیست.



بعضی دیگر از مسائل پاکی و ناپاکی

مسئلهٔ ۱: هنگامی که گاوها را {بعد از دَرَو گندم، جهت کوبیدن آن} بر خرمنگاه گندم می‌گردانند، اگر گاوها بر گندم ادرار کنند، این صورت ضرورتاً عفو است. یعنی گندم از آن ناپاک دانسته نخواهد شد. و اگر گاوها در زمان دیگری بر گندم‌ها ادرار کنند، اکنون گندم ناپاک خواهد بود، زیرا ضرورت

در آن‌وقت وجود ندارد.

مسئلهٔ ۲: خوردنی‌های که کافران می‌سازند{به استثنای گوشت و آنچه که از اشیای حرام تهیه می کنند} و همچنین ظروف و لباس‌های آنها تا هنگامی که ناپاکی آن توسط دلیل یا قرینه‌ای دانسته نشود، ناپاک نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۳: بعضی اشخاص، چربی گرگ و غیره {حیواناتی که گوشت شان حرام است را به منظور تداوی} استعمال می‌کنند و آن را پاک می‌دانند. اینکار صحیح نیست. البته اگر طبیب ماهر دیندار، تشخیص نماید که علاجِ مرض جز چربی گرگ یا {شی حرام} چیز دیگری نیست، در این صورت استعمال آن نزد بعضی از علماء جایز می‌باشد. اما در هنگام نماز باید آن چربی را از بدن پاک نمود.

مسئلهٔ ۴: گِل و لای راه عفو است به شرط آنکه اثر آن بر بدن یا لباس مشاهده نشود. فتوی همین است. البته احتیاط در این است که کسی که در بازار و راه‌ها رفت و آمد زیادی ندارد، اگر گِل و لای راه، بدن یا لباسش را آلوده کند، بدن و لباس خود را پاک کند، اگرچه اثر ناپاکی در آن دیده نشود.

مسئلهٔ ۵: اگر نجاست را بسوزانند دود آن پاک می‌باشد، بنابرین اگر از دود آن چیزی بسازند، آن چیز پاک خواهد بود.

مسئلهٔ ۶: گَرد و غباری که بر روی ناپاکی قرار گرفته است پاک می‌باشد، به شرط آنکه تری ناپاکی در آن گَرد و غبار سرایت ننموده و آن را تر نساخته باشد.

مسئلهٔ ۷: بخاری که از نجاسات بر می خیزد پاك است. کِرم میوه پاك است اما اگر در آنها جان دمیده شده، خوردن آنها جایز نیست. حکم کِرم انجیر و سایر حبوبات نیز مانند حکم کرم میوه است.[۳۰]

مسئلهٔ ۸: اگر مواد غذائی مانند گوشت و حلوا و غیره ... فاسد شوند و بو بگیرند، ناپاک نمی گردند، ولی به سبب احتمال ضرر به بدن، خوردن آنها درست نیست.

مسئلهٔ ۹: مُشک و نافهٔ آن و عنبر پاک است.

مسئلهٔ ۱۰: آبی که از دهان انسان در هنگام خواب می آید پاک است.

مسئلهٔ ۱۱: تخم گندیدهٔ پرنده‌ای که گوشتش حلال است پاک می‌باشد به‌شرط آنکه نشکسته باشد.[۳۱]

مسئلهٔ ۱۲: اگر مار پوست انداخت، این پوست افتادهٔ مار پاک است.

---

(۳۰) و کِرم سرکه و بعضی دیگر ادویه‌جات نیز در این حکم است. (حاشیهٔ جدیده: ۸/۱)

(۳۱) و اگر کسی در حالی نماز خواند که چنین تخمی در جیبش بود نمازش درست است، گرچه خوردن آن چنانکه در مسئلهٔ ۸ گذشت جایز نخواهد بود.



مسئلهٔ ۱۳: آبی که چیز نجسی را با آن شسته‌اند نجس است، چه آب دفعهٔ اول شستن باشد یا آب دفعهٔ دوم یا آب دفعهٔ سوم. اما در بین آب‌های سه دفعه شستن، تفاوتی وجود دارد. و آن اینکه اگر آب بار اول شستن نجاست، لباسی را آلوده کند، آن لباس را باید سه مرتبه بشویند تا پاک شود. و اگر آب بار دوم شستن نجاست، لباسی را آلوده کند، حالا لباس را باید دو مرتبه بشویند تا پاک گردد، و اگر آب بار سوم شستن بود، در این صورت لباس تنها با یک مرتبه شستن پاک می‌شود.

مسئلهٔ ۱۴: آبی که مُرده را با آن شسته‌اند، نجس است.

مسئلهٔ ۱۵: پوست مار که هنوز بر بدنش است نجس می‌باشد. البته چنانکه گذشت هنگامی که مار پوست انداخت، این پوست انداخته شده‌اش پاک است.

مسئلهٔ ۱۶: لعاب دهان انسان مُرده ناپاک است.

مسئلهٔ ۱۷: اگر یک طرف تکهٔ/پارچهٔ یک لایه به اندازهٔ کمتر از مقدار عفو شده[۳۲] نجس شد و نجاست آن به طرف دیگرش نیز سرایت کرد و گرچه در هر دو طرف از مقدار عفو شده کمتر بود ولی مجموعهٔ هر دو بیشتر از مقدار مذکور می‌شد، اکنون این صورت کمتر از مقدار عفو شده حساب شده معاف خواهد بود. البته اگر تکه/پاچه دو لایه است و مجموعهٔ مقدار نجس شدهٔ هر دو لایه بیشتر از مقدار عفو شده می‌شد، در این صورت نجاست بیشتر از مقدار عفو شده خواهد بود و تکه/پارچه نجس دانسته می‌شود.

مسئلهٔ ۱۸: اگر در هنگام دوشیدن شیرِ {بز، گاو و گوسفند} یکی دو پِشْکِل یا مقداری سرگین به اندازهٔ یکی دو پِشْکِل در شیر بیفتد، معاف بوده و شیر پاک دانسته خواهد شد، به شرطی که به محض افتادن، آن را بیرون کنند. و اگر در زمان دیگری غیر از وقت دوشیدن در شیر بیفتند، شیر ناپاک می‌گردد.



مسئلهٔ ۱۹: اگر طفل چهار یا پنج ساله یا شخص دیوانه وضو کند، آبی که استعمال کرده است در حکم «آب مُسْتَعْمَل»[۳۳] نخواهد بود.

(۳۲) که برابر با «یک درهم» می‌باشد و یک درهم تقریباً به مساحت سه سانتیمتر است و دقیقاً مساوی با ۲/۷۵ سانتیمتر. (مسائل وضو: ص۱۹۲ از مولانا رفعت قاسمی مدرِّس دار العلوم دیوبند)

(۳۳) «آب مُسْتَعْمَل» آبی را می‌گویند که در وقت وضو بعد از شستن عضو به نیت قُرب و ثواب از روی عضو لغزیده بر زمین می‌ریزد. و آن قطرات آب که بر اعضاء باقی می‌ماند، آب مستعمل نیست. (الدر المختار مع رد المحتار: ۳۱۱/۱ و ۳۱۵) حکم آب مستعمل در مسئلهٔ ۲۱ درج است.



مسئلهٔ ۲۰: وضو و غسل با آبی که لباس و ظروف پاک را در آن شسته‌اند صحیح است، به شرط آنکه آب غلیظ نگردیده باشد و هنوز عُرفاً آن را «آب» یعنی {به اصطلاح فِقْهِی} «آب مطلق» می گویند. و اگر در ظرفی یا چیزی مانند آن، مواد خوردنی و نوشیدنی باشد و آن را شستند {و آب شستشوی آن را جمع کردند}، شرط جواز استعمال این آب برای وضو یا غسل این است که از اوصاف سه گانهٔ آب {یعنی مزه، رنگ و بو} دو وصف آن هنوز باقی مانده باشد، اگرچه یک وصفش تغییر کرده باشد. اگر دو وصف آب تغییر کرد، در این صورت استعمال آن برای وضو و غسل جایز نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۲۱: استفاده از «آب مُسْتَعْمَل» در اشیای خوردنی و نوشیدنی مکروه است و وضو و غسل کردن با آن جایز نیست. البته شستن نجاست با آب مُسْتَعْمَل صحیح است.



مسئلهٔ ۲۲: شخص بی‌وضو با آب زمزم وضو نکند و به همین گونه کسی که غسل بر او واجب شده، با آب زمزم غسل نکند، و همچنین شستن اشیای نجس و استنجاء کردن با آن مکروه است. {و این حکم به خاطر احترام آب زمزم است}. البته اگر چاره‌ای جز استعمال آن نباشد، مثلاً آب به فاصلهٔ دورتر از یک میل شرعی واقع است[۳۴] و همچنین شخص قادر نیست به طریق دیگری طهارت بگیرد، در این صورت استعمال آب زمزم برای او جایز خواهد بود.

مسئلهٔ ۲۳: گرچه وضو و غسل با آبی که از وضو و غسل زن باقیمانده است، نزد ما احناف صحیح است، اما نزد امام احمد رحمه الله جایز نیست، و چونکه پرهیز و دوری از اختلاف بهتر می‌باشد، لذا بهتر خواهد بود که مرد با آن آب، وضو و غسل نکند.

مسئلهٔ ۲۴: بهتر این است که با آب آن جاهائی که عذاب الٰهی بر مردم آن نازل شده، وضو و غسل نکنند. در این مسئله نیز مانند مسئلهٔ بالا اختلاف وجود دارد. در اینجا نیز اجتناب از اختلاف بهتر خواهد بود. و در وقت ضرورت و مجبوری، حکم آن مانند آب زمزم است.



مسئلهٔ ۲۵: تنور ناپاک با آتش کردن در آن پاک می‌شود، به شرط آنکه بعد از آتش، اثر نجاست در آن باقی نماند.

مسئلهٔ ۲۶: اگر زمینی که نجس شده، برآن خاک و غیره بریزند و نجاست را طوری بپوشانند که بوی نجاست از زیر آن نیاید، در این صورت قِسمت بالائی خاک پاک می‌باشد.

---

(۳۴) یک میل شرعی مساوی یک کیلومتر و ۶۱۰ متر است. (مسایل وضو: ۱۴۶/۵)



مسئلۀ ۲۷: اگر روغن یا چیز نجسی را صابون بسازند، صابون پاک خواهد بود.

مسئلۀ ۲۸: جای نیشتر/زخم یا عضو دیگری را که از خروج خون یا ریم نجس شده و شستن آن ضرر می‌رساند، اگر آن را با پارچۀ مرطوب پاک و صاف کنند، کافی خواهد بود. و شستن آن بعد از سکون درد لازم نمی‌باشد.

مسئلۀ ۲۹: اگر رنگ نجس به بدن یا لباس کسی اصابت کند یا موی سرش را رنگ آلود بگرداند، در این صورت شستن آن به اندازه‌ای که آب صاف از آن بیاید کفایت می‌کند، اگرچه رنگ آن از بین نرود.

مسئلۀ ۳۰: اگر دندان شکسته را دوباره بر جایش گذاشته آن را با چیزی ناپاک پیوست بدهند، یا اگر استخوان شکسته باشد و استخوان ناپاک دیگری را به جای آن بگذارند، و یا زخم را با چیز ناپاکی پُر کنند، در همۀ این صورت‌ها بیرون کشیدن آن شی ناپاک لازم نیست، بلکه آن ناپاکی خود به خود پاک خواهد گردید.

مسئلۀ ۳۱: اگر نجاست چرب مانند روغن، تیل یا چربی ناپاک، چیزی را آلوده کند و آن را آنقدر بشویند که آب صاف از آن بیاید، آن چیز پاک می‌گردد، اگرچه چربی آن شی ناپاک هنوزهم باقی مانده باشد.

مسئلۀ ۳۲: اگر چیزی نجس در آب افتاد و به سبب آن، قطرات آب بالاپریده بر جسم یا لباس کسی اصابت کرد، این قطرات آب پاک می‌باشند، به شرط آنکه اثر نجاست در این قطرات موجود نباشد.

مسئلۀ ۳۳: اگر پارچۀ دو لایه یا پارچۀ پنبه‌ای از یک جانب نجس شود و جانب دیگرش پاک باشد، تمام پارچه نجس دانسته خواهد شد و نماز بر آن جایز نخواهد بود. البته حکم مذکور با این شرط است که همان قسمت ناپاک پارچه، جای ایستادن و جای سجدۀ[۳۵] نمازخوان باشد و همچنین هر دو لایه باهم دوخته شده باشند. و اگر هر دو لایه باهم دوخته نباشند، در این صورت از نجس شدن یک طرف، طرف دیگر نجس دانسته نمی‌شود بلکه نمازخواندن بر جانب پاک آن جایز خواهد بود، به شرط آنکه لایۀ بالائی پارچه آنقدر ضخیم باشد که رنگ و بوی نجاست از زیر آن ظاهر نگردد.



مسئلۀ ۳۴: اگر مرغ یا پرندۀ دیگری را قبل از چاک نمودن شکمش و بیرون کردن شکمبه و روده اش در آب بجوشانند، مانند آنکه امروز انگلیس‌ها و هندوها رواج دارند، آن مرغ به هیچگونه پاک نمی‌شود.

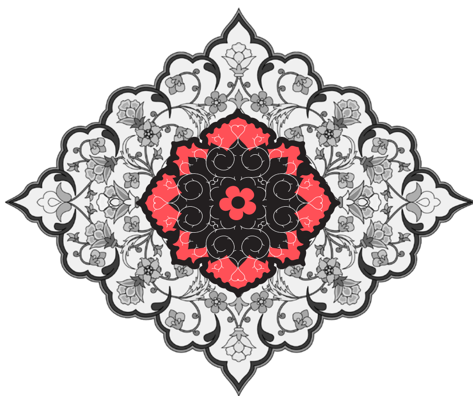
---

(۳۵) مراد از جای سجده، جائیست که پیشانی و دو دست و دو زانو و دو پای نمازخوان برآن قرار می‌گیرد.





مسئلهٔ ۳۵: قضای حاجت یا ادرار در حالی که روی یا پشت به طرف ماهتاب و آفتاب باشد مکروه است. به همین گونه قضای حاجت و ادرار در کنارهٔ جوی و حوض نیز مکروه است، اگرچه نجاست در آن نیفتد. به همین صورت قضای حاجت یا ادرار در زیر درختی که مردم در سایهٔ آن می‌نشینند مکروه تحریمی می‌باشد. همچنین قضای حاجت یا ادرار در زیر درخت میوه‌دار؛ در جائی‌که مردم در زمستان زیر آفتاب می‌نشینند، در بین چهارپایان، در نزدیکی مسجد یا عیدگاه که بوی بدِ آن نماز گذاران را تکلیف بدهد، در قبرستان، در جائی‌که مردم وضو و غسل می‌گیرند، در راه عمومی مردم، در جائی‌که باد بوی بد را به بینی مردم می‌رساند، و در سوراخِ {حشرات و} حیوانات، در نزدیک راه عبور و مرور، و نزدیک قافله یا مجمع مردم ... مکروه تحریمی می‌باشد. خلاصه اینکه قضای حاجت یا ادرار در جائی که مردم {رفت و آمد و} نشست و برخاست دارند و از نجاست یا ادرار تکلیف می‌بینند، و در جائی‌که نجاست با آب حرکت نموده بطرف خود شخص بیاید، مکروه است.



مسائل استنجاء

مسئلهٔ ۱: چون کسی از خواب برخاست، تا زمانی که دست‌هایش را تا بند دست نشسته، دست خود را در داخل آن آبی {که در ظرفی مانند سطل و لگن و طشت است} فرو نکند، چه دست‌هایش پاک باشد یا ناپاک. و اگر آب در ظرف کوچکی مانند آفتابه یا دوله باشد، آن را با دست چپ گرفته بر دست راست خود آب بریزد و سه بار آن را بشوید و سپس آفتابه را در دست راست گرفته بر دست چپ خود آب بریزد و آن را سه مرتبه بشوید. و اگر آب در کوزه یا سطل است، با پیاله یا ظرف کوچکی از آن آب بگیرد لیکن متوجه باشد تا انگشتانش در آب فرو نشود. اگر پیاله یا ظرفی پیدا نکرد، در این صورت با انگشتان دست چپ کمی آب بکشد و تا جائی که ممکن است مقدار کمی از انگشتان خود را در آب فرو ببرد، آنگاه با این آب دست راست خود را بشوید. و چون دست راست شسته شد، اکنون دست راست خود را تا هر قدری که بخواهد داخل آب ساخته آب بکشد و دست چپ خود را بشوید. البته اینکار را فقط در صورتی انجام بدهد که دستش آلوده به نجاست نباشد و اگر دستش نجس بود، هرگز دست خود را داخل آب ننماید بلکه باید به ترتیب دیگری از کوزه یا سطل آب بگیرد تا آب کوزه و سطل نجس نشود. مثلاً دستمالی را در آب داخل نماید و آنگاه با آبی که از دستمال می‌ریزد دست خود را بشوید، یا به هر صورت ممکنهٔ دیگری دست خود را پاک کند.[۳۶]

مسئلهٔ ۲: استنجاء کردن بعدِ خروجِ نجاستی که از مَخْرَج پشت یا پیش برآید، سنت است.

مسئلهٔ ۳: اگر نجاست بعد خارج شدن از مَخْرَج پشت یا پیش، اطراف مَخْرَج را آلوده نساخت و بنابرین شخص با آب استنجاء نکرد، بلکه با سنگ یا کلوخ پاک {یا کاغذ تشناب} استنجاء نمود و محل استنجاء را چنان پاک کرد که نجاست زایل شده و محل استنجاء پاک و صاف گردید، این کار نیز جایز می‌باشد، اما خلاف پاکیزگی و صفای طبع است. البته اگر آب موجود نباشد یا کم باشد، در این صورت مجبوراً اکتفاء کردن به سنگ و کلوخ {و کاغذ تشناب} نیز جائز خواهد بود.[۳۷]

---

(۳۶) و در جائی که آب لوله موجود است ضرورتی به صورت‌های بالا نخواهد بود.

(۳۷) استنجاء با کاغذ تشناب/دستمال توالت جایز است. (فتاوی دار العلوم دیوبند: ۱/۳۸۰)



مسئلۀ ۴: استنجاء با سنگ، کلوخ {یا کاغذ تشناب} طریقۀ مخصوصی ندارد. فقط باید متوجه بود که اطراف محل استنجاء آلوده به نجاست نشود، و محل استنجاء خوب پاک و صاف گردد.[۱]



مسئلۀ ۵: بعد از پاک کردن و خشک نمودن محل استنجاء با کلوخ، {سنگ یا کاغذ تشناب} استنجاء با آب سنت است. اما اگر نجاست، جائی بیشتر از اندازۀ یک درهم یعنی به اندازۀ گِردی داخل کف دست {تقریباً «۳» سانتیمتر} را آلوده ساخته بود، شستن آنجا با آب اکنون واجب می باشد. و بدون شستن، نماز صحیح نخواهد بود. و اگر نجاست جای بیشتر از مقدار مذکور را آلوده نکرده باشد، و کسی در این صورت فقط با سنگ، کلوخ {یا کاغذ تشناب} استنجاء نموده نماز بخواند، نمازش صحیح است، لیکن خلاف سنت می‌باشد.

مسئلۀ ۶: اگر کسی {بعد از استعمال کلوخ یا کاغذ تشناب} خواست با آب استنجاء کند {بهتر است} اولاً هر دو دست خود را تا بند دست بشوید، سپس در جائی خلوت رفته بنشیند و محل استنجاء را آنقدر بشوید که دلش بگوید پاک شده‌ام. البته اگر کسی وسواسی بود وگرچه آب بسیار مصرف می کند، اما بازهم دلش مُتردّد می‌باشد، حکم چنین شخص این است که محل استنجاء را سه بار یا هفت بار بشوید و بس. بیشتر از آن نشوید.

مسئلۀ ۷: اگر کسی {بعد از استنجاء با کلوخ یا کاغذ تشناب جهت استنجاء با آب} نتواند جای خلوت و تنها بیابد، در این حالت به منظور استنجاء با آب برایش جایز نیست تا بدنش را نزد دیگران، چه مردان و چه زنان برهنه نماید. در چنین صورتی {همان استنجاء با کلوخ یا کاغذ تشناب کافی بوده} با آب استنجاء نکند و بدون استنجاء با آب {وضو نموده} نماز بخواند، زیرا برهنه‌کردن عورت نزد مردم گناهی بزرگ است.



مسئلۀ ۸: استنجاء کردن با استخوان، نجاست مانند سرگین، پِشکل و امثال آن ... زغال، پاره‌های شکستۀ کُلال، شیشه، خشت پخته، مواد غذائی و کاغذ عادی و همچنین استنجاء کردن با دستِ

---

(۱) قول درست و مذهب مُختار این است که نه کیفیت مخصوصی جهت استنجاء و نه عدد ویژه‌ای برای سنگ و کلوخِ استنجاء مسنون است بلکه مقصود شرع فقط إنقاء یعنی پاکیزگی محل خروج نجاست می‌باشد و پاکیزگی به هر روشی‌که حاصل گردد کافی خواهد بود. بعضی از فقهاء که کیفیات استنجاء را بیان نموده‌اند، هدف ایشان این نیست که طُرُق کیفیت استنجاء را بیان کرده باشند بلکه هدف ایشان فقط بیان طریقه‌های است که مددگار در پاگیزگی محل استنجاء می‌باشد. (حاشیۀ جدیده: ۸/۲)



راست، زشت و ممنوع است. نباید با آنها استنجاء کرد. اما اگر کسی با آنها استنجاء نمود، بدنش پاک می‌شود.

مسئلۀ ۹: ایستاده ادرار کردن ممنوع است. {بجز در حالت مجبوری}.

مسئلۀ ۱۰: در هنگام ادرار یا قضای حاجت، رُخ کردن به سوی قبله یا پشت کردن به سمت قبله ممنوع است.

مسئلۀ ۱۱: سرِ پای گرفتن اطفال کوچک در وقت ادرار و قضای حاجت شان، به سمت قبله، نیز مکروه و ممنوع است.

مسئلۀ ۱۲: وضو کردن با آب باقیمانده از استنجاء درست است. و استنجاء کردن با آب باقیمانده از وضو نیز درست است، اما نکردن بهتر است.



مسئلۀ ۱۳: اگر کسی بخواهد برای ادرار یا قضای حاجت به بیت الخلاء/ کناراب/تشناب/توالت برود، قبل از دخول به بیت الخلاء بسم الله گفته این دعا را بخواند: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ.(۳۸) و با سر برهنه داخل بیت الخلاء نرود. و اگر نام الله و رسول او بر انگشترش یا چیز دیگرش نوشته یا کَنده شده باشد، انگشتری و... را از دست بیرون کند. همچنین در وقت دخول، اول پای چپ خود را داخل بیت الخلاء بگذارد، و در داخل بیت الخلاء نام خدا را بر زبان نگیرد. اگر عطسه زد، در دل خود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوید و با زبان چیزی نگوید، و در داخل بیت الخلاء صحبت نکند. و هنگامی که فارغ شد و خواست خارج شود، نخست پای راست خود را بیرون بگذارد و چون از دروازۀ بیت الخلاء بیرون آمد، این دعا را بخواند: غُفْرَانَكَ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَذْهَبَ عَنِّی الْاَذٰی وَعَافَانِیْ.(۳۹) بعد از فراغت از استنجاء، {و بهتر است} دست چپ خود را {با آب و صابون ویا} بر زمین یا خاک مالیده بشوید.



اموری که در هنگام قضای حاجت باید پرهیز کرد

صحبت کردن. بدون ضرورت سرفه کردن. خواندن آیت، حدیث یا چیز متبرّك. چیزی را با

(۳۸) ترجمه: ای خداوندا از شر زنان و مردان ناپاک به تو پناه می‌برم. (جمع الفوائد: ۷۵/۱ از صِحَاح سِتَّة)

(۳۹) ترجمه: خدایا از تو مغفرت می خواهم. شکر خدائی را که ناپاکی را از من دور کرد و مرا عافیت بخشید.

خود داشتن که نام الله یا پیغمبر یا فرشته‌ای یا آیت قرآن یا حدیث یا دعائی برآن نوشته شده است. البته اگر شی مذکور در جیب باشد یا در تعویذ یا پارچه‌ای پوشیده باشد، در این صورت کراهتی ندارد. بدون ضرورت، خوابیده یا ایستاده قضای حاجت یا ادرارکردن. تمام لباس خود را کشیده در حالت برهنه قضای حاجت یا ادرارکردن. استنجاءکردن با دست راست. از همهٔ این امور بایست پرهیز نمود.

آنچه استنجاء با آن ناجایز است

استخوان. مواد غذائی. سرگین و تمام اشیای نجس. کلوخ یا سنگی که یکبار با آن استنجاء شده‌است. خشت پخته. پاره‌های شکستهٔ کُلال {یعنی ظروف پختهٔ رنگ شدهٔ گِلی}. شیشه. زغال. چونه/آهك. آهن. نقره. طلا و امثال آن. اشیائی که نجاست را پاک نکند مانند سرکه و امثال آن. اشیائی که حیوانات می‌خورند مانند کاه و علف و امثال آن. اشیائی‌که قیمت دارد، چه قیمتش بسیار باشد یا اندک، مانند پارچه/تکه، عَرق گُل و امثال آن. اجزای انسان مانند مو، استخوان، گوشت و امثال آن. بوریای مسجد، خاکروبه یا جاروی مسجد و امثال آن. برگ درختان. کاغذ عادی، چه برآن نوشته باشند یا خالی از نوشته باشد.[۴۰] آب زمزم. مال کس دیگری بدون اجازه و رضایتش، چه آب باشد یا تکه ویا چیز دیگری. پنبه، پخته و هر چیز دیگری که انسان‌ها یا چهارپایان و مواشیِ انسان‌ها از آن استفاده می‌کنند. استنجاء کردن با تمام اینها مکروه است.

آنچه استنجاء با آن جایز است

آب. کلوخ.[۴۱] سنگ. تکهٔ/پارچهٔ بی‌ارزش. و هر چیزی که پاک بوده نجاست را دور کند، به شرط آنکه مال و دارای احترام نباشد.[۴۲]

(۴۰) مسئلهٔ بالا در مورد کاغذ عادی است اما چنانکه گذشت استنجاء با کاغذ تشناب/دستمال توالت جایز می‌باشد.

(۴۱) کاغذ تشناب/دستمال توالت در حکم کلوخ است.

(۴۲) یعنی اینکه قدر و قیمتی نداشته باشد. (حاشیهٔ جدیده: ۱۲/۱۱)

مسائل وضو

طریقهٔ وضوکردن

در وقت وضوگرفتن، برای وضوکننده[۴۳] مناسب است رو به سمت قبله در جای بلندتر از زمین بنشیند تا قطرات آبی که پائین می‌ریزد بالاپریده بر او نیفتد، و در آغاز وضو بسم الله بگوید و اول از همه دست‌های خود را سه بار تا بند دست بشوید، آنگاه سه بار آب در دهان خود انداخته و مسواك کند. اگر مسواك نباشد دندان‌ها را با پارچه‌ای درشت یا با انگشتان خود مالیده صاف کند. اگر روزه ندارد غَرغَره نیز کند و اگر روزه دارد غَرغَره نکند، زیرا ممکن است اندکی آب به حلقش فرو برود. سپس سه بار آب را در بینی خود بکشد و با دست چپ بینی خود را پاک کند. اما کسی‌که روزه دارد آب را فقط تا نرمهٔ بینی خود برساند و بس. سپس {سه بار} روی خود را از جای برآمدن موی سر تا زیر زنخ و از یک نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش دیگر باید بشوید. بر سراسر چهره باید آب برساند. باید به زیرِ ابروهای خود نیز آب برساند و نباید زیر ابرویش خشک بماند. آنگاه دست راست را سه بار به همراه آرنج بشوید و سپس دست چپ را با آرنج سه بار بشوید و انگشتان دست راست را میان انگشتان دست دیگر انداخته بین انگشتان را خِلال کند. اگر کسی انگشتر، چلّه یا چوری/النگو و غیره در دست دارد، آن را باید حرکت بدهد تا آب به زیر آن برسد و خشک نماند. بعد از آن تمام سر را یک مرتبه مسح کند و آنگاه گوش‌ها را مسح کند، داخل گوش‌ها را با انگشتان شهادت و پشت گوش‌ها را با انگشت شصت. سپس با پشت انگشتان دست، گردن خود را مسح نماید. اما گلو را مسح نکند که اینکار بدعت و ممنوع است. آب تازه گرفتن به خاطر مسح گوش لازم نیست، بلکه

(۴۳) وضوکننده قبل از شروع وضو در دل اراده کند که برای نماز وضو می‌گیرم، زیرا گرچه وضو بدون نیت درست است، اما ثواب ندارد. (حاشیهٔ جدیده: ۴۵/۱)

همان آبی که از مسح سر بر انگشتان باقی مانده کافی می‌باشد. سپس پای راست خود را سه بار همراه با شتالنگ/بُجُلَك بشوید و آنگاه سه بار پای چپ را با شتالنگ بشوید. و با انگشت کوچک دست چپ، میان انگشتان هر دو پا را خلال کند. خِلال را از انگشت کوچک پای راست شروع نموده بر انگشت کوچک پای چپ ختم نماید. این طریقهٔ وضو است.

اما بعضی امور در آن است که اگر ترک شوند یا کمبودی در آنها باقی بماند، وضو اصلاً درست نخواهد بود و وضوکننده چنانکه قبلاً بی‌وضو بود، حالا نیز بی‌وضو می‌باشد. این امور را «فرض» می‌گویند. و بعضی امور در آن است که گرچه با وجود ترک آنها وضو درست می‌باشد لیکن انجام دادن آنها ثواب دارد و شریعت بر انجام آنها تاکید بسیار نموده است و اگر کسی آنها را اکثر اوقات ترک کند، گناهکار می‌گردد. این امور را «سنّت» می‌گویند. و بعضی امور در وضو است که در صورت انجام دادن آنها وضوکننده ثواب می‌برد و در صورت ترک آنها گناهکار نمی‌شود و شریعت نیز تاکیدی بر انجام دادن آنها نکرده است. این امور را «مُستحب» می‌گویند.

فرایض وضو

مسئلهٔ ۱: در وضو فقط چهار چیز فرض است: یکبار شستن تمام چهره. یکبار شستن هر دو دست با آرنج. یکبار مسح یک چهارم/رُبْع سر. یکبار شستن هر دو پای به همراه شتالنگ/بُجُلَك/مُچ پا. فرایض وضو فقط همین چهار تا می‌باشند. اگر یکی از آنها ترک شود یا جائی از آنها به اندازهٔ تار موی خشك بماند، وضو صحیح نخواهد بود.

سنّت های وضو

مسئلهٔ ۲: سنت‌های وضو حسب ذیل است: هر دو دست را نخست تا بند دست شستن. بسم الله الرحمن الرحیم گفتن. غَرغَره کردن. آب در بینی انداختن. مسواك کردن. تمام سر را مسح کردن. هر عضو را سه سه بار شستن. مسح کردن گوش‌ها. خلال کردن انگشتان دست‌ها و پاها. اینها همه سنت‌های وضو می‌باشند و سایر امور باقیمانده در وضو همه مُستحب اند.

مسئلهٔ ۳: هنگامی که این چهار عضوی که شستن آنها فرض است شسته شوند، وضو صحیح می

گردد، چه وضوکننده قصد و نیت وضو را داشته باشد یا نداشته باشد. مثلاً کسی وضو نکند ولی بر تمام بدن خود آب بیندازد، یا در حوض بیفتد، یا زیر باران تیز ایستاده شده تمام اعضای وضویش شسته شوند، وضو در تمام این صورت‌ها درست می‌باشد، اما او ثواب وضو را نخواهد یافت.

مسئلۀ ۴: طریقۀ مسنون وضو همان است که در بالا گفته شد و اگر کسی برعکس ترتیب بالا وضو بگیرد، مثلاً اول پاهای خود را بشوید، باز مسح کند، باز دو دست خود را بشوید، باز چهرۀ خود را بشوید، و یا به صورت‌های مختلف دیگر که خلاف ترتیب مسنون باشد وضو بگیرد، گرچه وضو در تمام این صورت‌ها جایز خواهد بود، اما موافق طریقۀ سنَّت نیست و خوف گناه در آن خواهد رفت.

مسئلۀ ۵: و اگر کسی دست چپ یا پای چپ را اولاً بشوید، گرچه وضو درست است، اما خلاف مُستحب می‌باشد.

مسئلۀ ۶: در وضو بعد از شستن یک عضو، نباید در شستن عضو دیگر آنقدر تاخیر کرد که عضو قبلی خشک شود، بلکه عضو بعدی را قبل از خشک شدن عضوِ قبلی باید شست.[۴۴] و اگر عضو قبلی خشک شد و آنگاه شخص عضو دوم را شست وضو درست است، اما خلاف سنت می‌باشد.

مسئلۀ ۷: در وقت شستن هر عضو، این نیز سنت است که بر آن عضو دست مالیده شود تا هیچ جائی از آن عضو خشک نماند و آب به همه جای آن برسد.[۴۵]

مسئلۀ ۸: آمادگی برای وضو و نماز، قبل از رسیدن وقت نماز، مُستحب و بهتر است.

مسئلۀ ۹: تا وقتی که مجبوری نباشد انسان باید خود وضو کند و از کس دیگری کمک نخواهد تا برایش آب بریزد. و در وقت وضوکردن از سخنان دنیوی پرهیز کند، بلکه هنگام شستن هر عضو بسم الله و کلمه بخواند. به هر اندازه که آب زیاد باشد بلکه حتّٰی اگر وضوکننده در لب دریا هم باشد، بازهم آب را بیشتر از ضرورت مصرف نکند و نی آنقدر کم آب مصرف کند که در خوب شستن اعضای وضو دچار مشکل گردد. و هیچ عضوی را بیشتر از سه بار نشوید. در وقت شستن چهره، آب را با شدت به روی خود نزند و نه آب را پُف کرده پاشان بسازد. همچنین در وقت شستن چهره، چشم‌ها و دهان خود را محکم نبندد، زیرا تمام این امور مکروه و ممنوع می‌باشد. و اگر کسی چشم ها و دهان خود را محکم بسته کرد و در نتیجه جائی از پِلْك/مُژه یا لب او خشک ماند و یا آب به

---

(۴۴) یعنی وضوکننده در شستن عضو بعدی قصداً آنقدر تاخیر نکند که عضو قبلی خشک شود. و اگر عضو اول به سبب شدت باد یا گرمی هوا زود خشک شد، این صورت مشمول حکم بالا نیست.

(۴۵) خصوصا در موسم سرما و زمستان باید بیشتر متوجه بود، زیرا خشکی پوست در موسم سردی بیشتر رو می‌دهد.

گوشهٔ چشمش نرسید، وضویش در این صورت صحیح نمی‌باشد.



مسئلهٔ ۱۰: انگشتری، چلّه، چوری/النگو یا دستبند، اگر گشاده بودند و حتّی بدون حرکت دادن آنها آب به زیر آنها می‌رسید، بازهم حرکت دادن آنها مستحب است. و اگر آنقدر تنگ بودند که گمان نمی‌رود بدون حرکت دادن آنها آب به زیر آنها برسد، در این صورت حرکت دادن آنها و رسانیدن آب به زیر آنها واجب و ضروری است. زیور بینی {مِیخَك یا گُل بینیِ} زنان نیز حکم بالا را دارد که اگر سوراخ آن گشاده است، حرکت دادن زیور بینی مُستحب می‌باشد. و اگر سوراخ آن تنگ است و بدون حرکت دادنش آب به آنجا نمی‌رسد، در این صورت حرکت دادن زیور بینی و رساندن آب به سوراخ آن در هنگام شستن چهره واجب می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۱: اگر کسی خمیر می‌کرد و کمی خمیر در ناخن‌هایش باقی مانده خشك شد و آب در وقت وضو به زیر آن خمیر نرسید، وضویش صحیح نیست. هنگامی که به یادش آمد، خمیر را دور کند و بر آنجا آب بریزد. و اگر قبل از آب رسانیدن به آنجا نمازی را خوانده است، آن نماز را دوباره از سر بخواند.[۴۶]

مسئلهٔ ۱۲: اگر زنی «زَرَك»[۴۷] بر پیشانی خود زده بود و در وقت وضو فقط آب را بر روی خود انداخت لیکن زَرَك‌ها بر جای خود ماندند، در این صورت وضویش درست نمی‌باشد بلکه تمام زَرَك‌ها را باید از پیشانی دور ساخته سپس روی خود را بشوید.

مسئلهٔ ۱۳: چون وضو به پایان رسید، سورهٔ «إِنَّا أَنْزَلْنَا»[۴۸] و این دعا را بخواند: «أَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنَ

(۴۶) «رنگ ناخن/لاك ناخن» که زنان استعمال می‌کنند نیز در حکم بالاست. اگر زنی رنگ ناخن زده بود و سپس وضو گرفت، وضویش درست نمی‌باشد، او باید رنگ ناخن را نخست پاك کند و سپس بر ناخن‌های خود آب بریزد. و اگر قبل از آب رسانیدن به زیر رنگ ناخن، نمازی را خوانده باشد، آن نماز را از سر بخواند. (احسن الفتاوی: ۲۶/۱و۲۷ و فتاوی مفتی محمود: ۳۳۴/۱ و مسایل فقهی جدید: ۹۳/۱و۹۴ و مسایل شما و حل آنها: ۴۳/۱ و ۷۴/۲و ۷۵ و۷۶ و۷۷ و مسایل وضو: ۸۷/۵ و۸۸)

(۴۷) «زَرَك»: پاره‌های بسیار کوچك پلاستیکی یا کاغذی اند که به رنگ‌های طلائی یا نقره‌ای و غیره به اشکال دایره‌ای یا ستاره‌ای می‌سازند و زنان خصوصاً عروسان پیشانی خود را با آن می‌آرایند. زَرَك مانع رسیدن آب به پوست پیشانی می‌گردد.

(۴۸) در حدیث شریف وارد است: هرکسی بعد از وضو یکبار سورهٔ اِنَّا اَنْزَلْنَا را بخواند او از صِدِّیقین خواهد بود. یعنی ثواب فراوانی بدست می‌آورد. مَن قَرَأَ فِي إِثْرِ وُضُوئِهِ: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَاحِدَةً كانَ مِنَ الصِّدِّيْقِيْنَ، وَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ كانَ فِي دِيْوَانِ الشُّهَدآءِ، وَمَنْ قَرَأَهَا ثَلاثاً يَحْشُرُهُ الله مَحْشَرَ الْأَنْبِيَاءِ. (کنز العمال: حدیث ۲۶۰۹۰)



التَّوَّابِيْنَ وَاجْعَلْنِيْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِيْنَ وَاجْعَلْنِيْ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِيْنَ وَاجْعَلْنِيْ مِنَ الَّذِيْنَ لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ.» ترجمه: یا الهی! مرا از توبه‌کنندگان و از پاکان و از بندگان نیکت بگردان، و نیز مرا از کسانی بگردان که در دو جهان، نه خوفی دارند، و نه غمگین خواهند بود.

مسئلۀ ۱۴: بهتر اینست که بعد از فراغت از وضو دو رکعت نماز خوانده شود.[۴۹] نمازی را که بعد از وضو خوانده می‌شود تَحِيَّةُ الْوُضُوْ می‌گویند. در احادیث شریف ثواب زیادی برآن وارد شده است.



مسئلۀ ۱۵: اگر کسی در وقت یک نماز وضوگرفته بود و حالا وقت نماز دیگری فرا رسید و هنوز وضویش نشکسته است، نمازخواندن با همان وضوی قبلی برایش جایز است، و اگر دوباره وضو کند، ثواب فراوانی کسب می‌کند.

مسئلۀ ۱۶: اگر کسی وضو گرفت و آن وضو هنوز نشکسته است، تا وقتی که توسط این وضو عبادتی را انجام نداده است، وضوی جدید گرفتن برایش مکروه و ممنوع است. پس اگر کسی در وقت غسل{شستن بدن} وضو گرفت و اکنون وقت نماز آمد، با همان وضو باید نماز بخواند و بدون شکستن آن، وضوی جدیدی نباید بگیرد. البته اگر حدّ اقل دو رکعت توسط آن وضو نماز خوانده بود، در این صورت وضوی جدید گرفتن نه تنها عیبی ندارد بلکه ثواب نیز دارد.

مسئلۀ ۱۷: اگر دست و پای کسی ترکید و در ترکیدگی، موم، روغن یا دوائی گذاشتند و بیرون کردن آن دوا{از محل ترکیدگی} ضرر دارد، او اجازه دارد بدون خارج کردن آن، آب بر آنجا بریزد، وضویش در این صورت درست می‌باشد.

مسئلۀ ۱۸: اگر هنگام وضوکردن، کُرِی/پاشنۀ پای کسی یا جای دیگری از اعضای بدنش خشک ماند و بعد فراغت از وضو مشاهده کرد که فلان جا خشک مانده، در این صورت فقط کشیدن دست تر بر آن کفایت نمی‌کند بلکه باید بر آن آب بریزد.



مسئلۀ ۱۹: اگر آبله‌ای در دست و پای کسی برآمده یا دست و پایش چنان مرضی دارد که آب به آن ضرر می‌رساند، در این صورت برآن آب نریزد بلکه در هنگام وضو فقط دستِ تر را بر آن بکشد. اینکار را «مسح» می‌گویند. و اگر مسح نیز ضرر می‌رساند، پس مسح نیز نکند، همانطور رهایش کند.

---

(۴۹) به شرط آنکه اوقات مکروه نماز نباشد. (حاشیۀ جدیده: ۴۸/۱)

مسح بر پانسمان و پلاستر

مسئلۀ ۲۰: اگر زخمی را پانسمان کرده‌اند و بازکردن و مسح کردن زخم ضرر می‌رساند، یا اینکه باز و بسته کردن زخم خیلی تکلیف دارد، مسح کردن بر روی پانسمان جایز است. در غیر آن مسح کردن بر پانسمان جایز نیست. پانسمان را باز کرده بر زخم باید مسح کرد.

مسئلۀ ۲۱: در صورتی که زیر پانسمان، تمامش زخم نیست، اگر می‌توان پانسمان را باز کرده جز زخم بقیۀ جاهای آن را شست، در این صورت باید پانسمان را بازکرده جز زخم، همه جای آن را بشوید. و اگر نمی‌توان پانسمان را باز کرد، در این صورت بر روی تمام پانسمان باید مسح کند، چه بر جائی که زخم است و چه بر جائی که زخم نیست.

مسئلۀ ۲۲: در هنگام استخوان شکستگی، استخوان شکسته را با چند چوب{جَبِیْرَه/پلاستر/گچ} می‌بندند. حکم آن نیز این است که اگر نمی‌توان آن را باز کرد، جایز است بر همان چوب‌ها{جَبِیْرَه/پلاستر/گچ} مسح کنند.(۵۰)

مسئلۀ ۲۳: بهترین صورت مسح بر جَبِیْرَه{پلاستر/گچ} و پانسمان این است که بر تمام آن مسح شود. و اگرکسی نتوانست بر تمامش مسح کند و فقط بر بیشتر از نصفش مسح کرد این صورت نیز درست است. ولی اگر کسی فقط بر نیم آن یا کمتر از نیم آن مسح کند، در این صورت مسح جایز نیست.

مسئلۀ ۲۴: اگر جَبِیْرَه {پلاستر/گچ} یا پانسمان باز شده بیفتد و زخم هنوز سالم نشده است، در این صورت آن را دوباره ببندید و همان مسح قبلی هنوز هم باقی وکافی است، ضرورتی به مسح جدید نیست.

و اگر زخم به گونه‌ای سالم شده است که اکنون ضرورتی به بستن یا پانسمان ندارد، در این صورت مسح از بین رفته است. همان مقدارِ عضو را که مسح کرده بودید اکنون بشوئید، اعادۀ تمام وضو ضروری نیست.

---

(۵۰) پلاستر/گچ امروزه نیز در حکم جَبِیْرَه است. (منتخبات نظام الفتاوی: ۴۳/۱ و۴۴ و احسن الفتاوی: ۶۲/۲ و۶۳ و مسایل فقهی جدید: ۹۶/۱ و ۹۷)

شکننده های وضو

مسئلهٔ ۱: وضو از خروج مواد غایطه، ادرار و بادی که از طرف پشت برآید می‌شکند. البته باد اگر از طرف پیش برآید چنانکه گاهگاهی در بیماری رخ می‌دهد، وضو از آن نمی‌شکند. و اگر کِرم یا سنگی... از مَخْرَج پیش یا پشت خارج شود، وضو از آن می‌شکند.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی زخم دارد و از زخمش یا گوش کسی کِرم برآمد، یا توته‌ای گوشت از زخم افتاد اما خون نیامد، وضو در این صورت نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی نیشتر زد(۵۱) یا خون بینی شد یا جائی از بدنش جراحت برداشت و خون جاری شد، و یا خون یا ریم از زخم یا آبله اش یا از جای دیگر بدنش روان شد، در تمام این صورت‌ها وضو می‌شکند. البته اگر خون یا ریم از جای زخم تجاوز نکرد وضویش در این صورت باقی است. به همین‌گونه اگر سوزن {یا چیز نوك تیزی} در دست کسی فرو رفت و خون برآمد لیکن جاری نشد وضویش نمی‌شکند، ولی به محض آنکه اندکی هم خون جاری شود، وضو می‌شکند.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی بینی خود را فیش/فین کرد و لخته‌های خون از آن خارج شد وضویش در این صورت نشکسته است. وضو همان‌وقتی می شکند که خون خارج شده و جاری گردد.

بنابرین اگر کسی انگشت خود را در بینی خود داخل کرد و چون آن را بیرون نمود اثر خون را بر انگشتش مشاهده کرد و خون آنقدر است که تنها نشانی بر انگشت گذاشته است اما جاری نمی گردد، وضویش در این صورت نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۵: اگر در چشم کسی دانه یا آبله‌ای بود و ناگهان ترکید یا اینکه خود شخص آن را ترکانید و آب آن دانه یا آبله گرچه در داخل چشم منتشر شد ولی از حدود چشم خارج نگردید، در این صورت وضویش نشکسته است. و اگر آبش از حدود چشم خارج شد، وضویش می‌شکند. به همین ترتیب اگر دانه‌ای در داخل گوش باشد و بکفد، تا هنگامی که خون و ریم آن در داخل سوراخ گوش در آنجائی قرار دارد که رسانیدن آب به آنجا در غسل فرض نیست، وضو نمی‌شکند. و هنگامی که خون یا ریم به جائی رسید که رسانیدن آب به آنجا در غسل فرض است وضو می‌شکند.

---

(۵۱) از خون گرفتن و خون کشیدن توسط پِچکاری/آمپول و غیره نیز وضو می‌شکند. (احسن الفتاوی: ۲/۲۷)



مسئلهٔ ۶: اگر کسی پوست روی دانه یا آبلهٔ خود را ترکاند و زیر آن خون یا ریم ظاهر شد، ولی آن خون یا ریم در جای خود ایستاده است و به هیچ طرف جاری نشد، وضو نمی‌شکند. و به محض آنکه جاری شود، وضو می‌شکند.

مسئلهٔ ۷: اگر دانه یا زخم بدن کسی عمیق است، تا وقتی که خون یا ریم در داخل آن زخم می‌باشد و خارج و جاری نشده، وضوی این شخص نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۸: اگر خون خود به خود از دانه یا زخم خارج نشد بلکه خود شخص یا کس دیگری دانه یا زخم را فشار داده آن را خارج کرد، در این صورت نیز هنگامی‌که خون یا ریم جاری شود، وضو می‌شکند.

مسئلهٔ ۹: اگر از زخم کسی کمی خون آمد و این شخص آن را با خاک یا پارچه‌ای خشک کرد و باز کمی خون آمد و باز این شخص آن را خشک کرد و اینکار را به همین ترتیب چندین بار تکرار نمود تا خون جاری نشود، اکنون خودش باید غَور کند: اگر به نظرش می‌رسد که آنقدر خون آمده که اگر خشکش نمی‌کرد خون جاری می‌شد، در این صورت وضویش شکسته است. و اگر به نظرش رسید که اگر پاکش هم نمی‌کرد خون آنقدر نبود که جاری شود، در این صورت وضویش نشکسته است.

مسئلهٔ ۱۰: کسی در تُف/بزاق خود خون را مشاهده کرد، اگر مقدار خون در تُف کمتر بود و رنگ تُف مائل به سفیدی یا زردی بود، وضویش در این صورت نشکسته است. و اگر خون بیشتر یا مساوی تُفش بود و رنگ تُف مایل به سرخی بود، در این صورت وضویش شکسته است.

مسئلهٔ ۱۱: اگر کسی چیزی را با دندان چَك/گاز زد و آنگاه اثرِ خون را بر آن مشاهده کرد، و یا دندان های خود را خلال نمود و در خلال سرخی خون به نظر آمد، لیکن رنگ خون در تُفش مشاهده نمی شد، وضویش در این صورت نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۱۲: اگر جُوك/زالو از کسی به اندازه‌ای خون مکید که اگر آن را از بین دو نصف کنند خون جاری خواهد شد، در این صورت وضوی این شخص شکسته است.[۵۲] و اگر خون کمی مکیده باشد، وضویش نشکسته است. اگر پشه یا خَسَك/ساس خون بمکد، وضو از آن نمی‌شکند.



مسئلهٔ ۱۳: اگر گوش کسی درد دارد و از آن ریم می‌آید، این ریم نجس است، وضو را می‌شکند. اگرچه دانه یا آبله‌ای در داخل گوش نیز دیده نشود. البته وضو به شرطی می‌شکند که این ریم بعد از خروج از سوراخ گوش به جائی برسد که شستن آنجا در وقت غسل فرض است.

(۵۲) از خون گرفتن/خون کشیدن توسط پِچکاری/آمپول و غیره نیز وضو می‌شکند. (احسن الفتاوی: ۲/۲۷)



به همین صورت اگر ناف کسی درد می‌کند و ریم از آن می‌آید، وضو می‌شکند. به همین ترتیب اگر چشم کسی درد می‌کند و خارش دارد و آب و اشک می‌آید، وضو از آن می‌شکند. و اگر چشم نه درد می‌کند و نه خارش دارد، وضو از آمدن اشک نمی‌شکند.[۵۳]

مسئلۀ ۱۴: اگر از پستان زنی آب می‌آید و درد هم دارد، آن آب نجس است و وضو را می‌شکند. و اگر درد ندارد آن آب نجس نیست، بنابرین وضو را نیز نمی‌شکند.



مسئلۀ ۱۵: کسی غذا یا آب یا زرداب استفراغ کرد،اگر به اندازۀ پُری دهان بود، وضو از آن می شکند. و اگر کمتر از پُری دهان بود وضو را نمی‌شکند. مراد از پُری دهان این است که به مشکل بتوان استفراغ را در دهان نگاه داشت. اگر کسی فقط بَلغم استفراغ کند، در این صورت وضویش نمی شکند، چه به پُری دهان باشد یا کمتر از آن.

کسی خون استفراغ کند، اگر خون سیّال و روان باشد، وضو در این صورت می‌شکند، چه کم باشد و چه زیاد، چه به پُری دهان باشد و چه کمتر از آن، وضویش در هر صورت می‌شکند. و اگر کسی لخته خون استفراغ کند و این استفراغ به پُری دهان باشد، وضویش در این صورت می‌شکند. و اگر کمتر از پُری دهان باشد، وضویش نمی‌شکند.

مسئلۀ ۱۶: کسی چند بار کم کم استفراغ کرد که اگر همۀ آنها یکجا می‌آمد به اندازۀ پُری دهان می‌شد، در این صورت باید دید که اگر سبب همۀ این استفراغ ها یک «دل بدی» بود، وضویش شکسته‌است. و اگر «دل بدی» قبلی باقی نماند بلکه از بین رفته و شخص سرِ حال آمد وآنگاه دل بدیِ دوم شروع شد و وی باز کمی استفراغ کرد و سپس این دل بدی نیز از بین رفت و شخص سرِ حال آمد و سپس دل بدی سوم آغاز شد و باز اندکی استفراغ کرد، در این صورت وضوی این شخص نمی‌شکند.



مسئلۀ ۱۷: اگر کسی دراز کشیده به خواب رفت یا بر چیزی تکیه زده نشسته به خواب رفت و چنان

---

(۵۳) اگر ریم یا آب یا اشک به سبب بیماری چشم باشد، وضو را می‌شکند. و اگر آب چشم به سبب ریزش (سرما خوردگی) باشد، وضو را نمی‌شکند. (حاشیۀ جدیده: ۵۱/۱)

مسئله: وضو از آبی که در هنگام «ریزش/سرماخوردگی» از چشم و بینی می‌آید نمی‌شکند. (فتاوی دار العلوم دیوبند: ۱۳۵/۱و احسن الفتاوی: ۲۱/۲ و مسایل وضو: ۹۷/۵ و ۱۰۲)

غرق خواب شد که اگر تکیه نکرده بود، می‌افتاد، وضویش شکسته است. و اگر در داخل نماز در حالت قعده یا قیام/نشسته یا ایستاده خوابش برد، وضویش در این صورت نمی‌شکند. و اگر «زنی» در حالت سجده خوابش برد، وضویش می‌شکند.(۵۴)

مسئلۀ ۱۸: اگر کسی در خارج نماز، دو زانو طوری نشسته بود که سُرینش را بالای پاهایش گذاشته و به دیوار یا چیز دیگری تکیه نکرده بود و خوابش برد، وضویش در این صورت نمی‌شکند.

مسئلۀ ۱۹: شخصی نشسته بود و ناگهان خواب چنان بر او غلبه کرد که پائین افتاد، اگر به محض افتادن فوراً از خواب بیدار شد، در این صورت وضویش نشکسته است. و اگر اندکی بعد از افتیدن بیدار شد، وضویش شکسته است. و اگر در حالت نشسته به سبب غلبۀ خواب تکان تکان می خورد ولی نیفتاد، وضویش باقیست.

مسئلۀ ۲۰: اگر کسی دچار بیهوشی شد یا به سبب جنون عقلش را از دست داد، گرچه این بیهوشی یا جنون برای مدت بسیار کوتاهی نیز باشد، وضویش در این صورت می‌شکند. به همین ترتیب اگر کسی تنباکو یا چیزی نشه‌آوری امثال آن را استعمال نمود و آنقدر نشه شد که درست راه رفته نمی تواند و قدم‌هایش اینسو و آنسو رفته تلوتلو می خورد، در این صورت وضویش شکسته است.



مسئلۀ ۲۱: اگر کسی در نماز با چنان صدای بلندی خندید که هم خودش صدای خود را شنید و هم همه کسانی که نزدیکش بودند صدایش را شنیدند، چنانکه در وقت خندۀ قهقهه تمام نزدیکانش صدای خنده‌اش را می‌شنوند، در این صورت، هم وضویش شکسته است و هم نمازش. و اگر صدای خنده‌اش به اندازه‌ای بود که خودش صدای خود را شنید اما همه کسانی که اطرافش بودند صدایش را نشنیدند بلکه فقط کسانی‌که خیلی نزدیکش بودند صدایش را شنیدند و بس، در این صورت نمازش می‌شکند، اما وضویش باقیست. و اگر خنده‌اش به طوری بود که فقط دندان‌هایش دیده شد ولی صدا از دهانش خارج نشد، در این صورت نه نمازش می‌شکند و نه وضویش.

البته اگر نابالغ در دوران نماز یا شخص بالغ در سجدۀ تلاوت به قهقهه بخندند، در این صورت وضوی شان نمی‌شکند. البته این سجدۀ تلاوت و آن نماز می‌شکند.

---

(۵۴) این حکم چنانکه در بالا مذکور شد مخصوص «زنان» است. و اگر «مردان» به صورتی که شرعاً حکم شده‌اند سجده کنند و در سجده خواب شان ببرد، وضوی شان نمی‌شکند. اما اگر به شکل سجده کردن زنان سجده کنند و خواب شان ببرد، وضوی شان می‌شکند. (حاشیۀ جدیده: ۵۲/۱)





مسئلهٔ ۲۲: اگر از شرمگاه پیش، به سبب دست زدن همسر یا خیال و تصوُّری آب خارج شود، وضو را می‌شکند. و این آب را که در وقت شهوت می‌آید «مَذِی» می‌گویند.

مسئلهٔ ۲۳: بعضی اوقات به علّت بیماری، آب تیره‌رنگی که غلیظ و چسپناک است از شرمگاه پیش خارج می‌شود، احتیاط آن است که این آب نیز نجس است و وضو از خروج آن می‌شکند.

مسئلهٔ ۲۴: اگر قطرهٔ ادرار یا قطرهٔ مذی از سوراخ شرمگاه پیش زن خارج شود ولی هنوز در زیر پوستی است که بر بالای سوراخ می‌باشد، در این صورت نیز وضو شکسته است.[۵۵] برای شکستن وضو، لازم نیست که قطره از زیر این پوست بیرون نیز بیرون برآید.

مسئلهٔ ۲۵: اگر آلت مرد بدون کدام پوشش و حائلی با شرمگاه پیش زن تماس کند وضو می‌شکند.



مسئلهٔ ۲۶: اگر کسی بعد از وضو، ناخن خود گرفت یا پوست زخم خود را کند، وضو از اینکارش ضرری نمی‌بیند و نه ضرورتی به اعادهٔ وضو می‌باشد. و نه دوباره ترکردن آنجا لازم است.

مسئلهٔ ۲۷: اگر کسی بعد از وضو سترِ شخصی را دید و یا سترِ خودش ظاهر شد یا عریان غسل گرفت یا عریان وضو کرد، در تمام این صورت‌ها وضویش باقی و درست است و نیازی به وضوی جدید ندارد. البته بدون ضرورت شدید، سترِ کسی را دیدن یا ستر خود را نمایاندن گناه است.



مسئلهٔ ۲۸: هر چیزی که از خروج آن وضو می‌شکند نجس است، و هر چیزی که از خروج آن وضو نمی‌شکند نجس نیست. بنابرین اگر کمی خون از زخم آمد اما از سر زخم تجاوز نکرد، یا اینکه کمی استفراغ آمد ولی به پُری دهان نبود و غذا یا آب یا زرداب یا لختهٔ خون در آن بود، این خون و این استفراغ نجس نیست، و اگر بدن یا لباس را آلوده کردند، شستن بدن و لباس واجب نمی‌باشد {گرچه شستن آن به خاطر نظافت بهتر خواهد بود}. و اگر استفراغ به پُری دهان بود یا خون از سرِ زخم جاری شد، این استفراغ و این خون نجس است و شستن آن واجب می‌باشد. و اگر کسی به

(۵۵) و در مورد مردان، اگر قطره در داخل آلت است و هنوز بر سرِ آلت ظاهر نشده، در این صورت وضو هنوز باقی است، و به محض آنکه بر سر آلت ظاهر شد وضو می‌شکند. فِي الدُّرِّ: ثُمَّ الْمُرَادُ بِالْخُرُوجِ مِنْ السَّبِيلَيْنِ مُجَرَّدُ الظُّهُورِ. وفي رد المحتار: أَيْ الظُّهُورُ الْمُجَرَّدُ عَنْ السَّيْلَانِ، فَلَوْ نَزَلَ الْبَوْلُ إلَى قَصَبَةِ الذَّكَرِ لَايَنْقُضُ لِعَدَمِ ظُهُورِهِ، بِخِلَافِ الْقُلْفَةِ فَإِنَّهُ بِنُزُولِهِ إلَيْهَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ. (الدر المختار مع رد المحتار: ۱۳۵/۱و حاشیهٔ جدیده: ۷۴/۱)



پُری دهان استفراغ کرد و سپس آفتابه یا ظرفی را به دهان برد و به خاطر شستن دهان کمی با دهان از آن آب گرفت، در این صورت آن ظرف نیز نجس می‌گردد. بنابرین باید با دست از ظرف آب بگیرد.

مسئلۀ ۲۹: استفراغ طفل شیرخواری که شیر استفراغ می‌کند نیز حکم بالا را دارد. اگر استفراغش به پُری دهانش نباشد، استفراغش نجس نیست. و اگر به پُری دهانش باشد، در این صورت استفراغش نجس است. اگر بدون شستن آن استفراغ، نماز بخوانند نمازِ شان صحیح نیست.



مسئله۳۰: اگرکسی وضوکردن خود را به یاد دارد اما به یادش نیست که آیا وضویش بعد از آن شکسته بود یا نه، در این صورت وضویش باقی است و نمازخواندن با آن وضو برایش جایز است، لیکن وضوی تازه کردن بهتر می‌باشد.

مسئلۀ ۳۱: اگر کسی در وقت وضو به شک افتاد که فلان عضو را شسته‌ام یا نی، در این صورت آن عضو را دوباره بشوید. و اگر بعد از ختم وضو به شک افتاد، توجهی به آن نکند، وضویش درست است. البته اگر یقین دارد که فلان عضو را نشسته‌ام، در این صورت دوباره آن را بشوید.

مسئلۀ ۳۲: لمس قرآن مجید بدون وضو جایز نیست.[۵۶] البته گرفتن قرآن با چنان پارچه‌ای که جدا از بدن شخص باشد {مانند دستمال} جایز است. به دست گرفتن قرآن مجید با چادر یا دامنِ پیراهنی که شخص آن را پوشیده باشد جایز نیست. ولی اگر چادر یا پیراهن را نپوشیده است، لمس کردن و برداشتن قرآن مجید با آن درست است.

تلاوت زبانی قرآن مجید بدون وضو نیز جایز است. و اگر قرآن مجید باز است و کسی آن را دیده تلاوت می‌کند، لیکن آن را دست نمی‌زند، اینکار هم جایز است. به همین صورت بدون وضو، لمس کردن چنان تعویذی و دست زدن به آن ظرفی که آیات قرآن در آن نوشته شده است جایز نمی باشد. این مسئله را به خوبی به یاد بسپارید.

---

(۵۶) عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا بَعَثَهُ وَالِيًا إِلَى الْيَمَنِ قَالَ: «لَا تَمَسَّ الْقُرْآنَ إِلاَّ وَأَنْتَ طَاهِرٌ». هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ. وَقَالَ الذَّهَبِيُّ: صَحِيحٌ.

ترجمه: حضرت حکیم بن حِزام رضی الله عنه روایت می‌کند که زمانی که رسول‌الله صلی الله علیه وآله او را به حیث حاکم یمن روانه نمودند به او فرمودند: «قرآن را هرگز دست نزن مگر آنکه با وضو باشی». (مُسْتَدْرَك حاکم: حدیث ۶۰۵۱)

حاکم رحمه الله بعد از تخریج این حدیث می‌گوید: حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ، این حدیث صحیح است. و علامه ذَهَبِی رحمه الله نیز این گفته را تائید نموده می‌نویسد: این حدیث صحیح است.

بعضی دیگر از مسائل وضو

مسئلۀ ۱: مردی که وضو می گیرد، ریش خود را هر بار بعد از شستن روی خلال کند. خلال سه بار است و بیشتر از سه بار نباید خلال کرد.

مسئلۀ ۲: شستن زنخ فرض است، به شرط آنکه ریش برآن نباشد. و اگر ریش آنقدر کم باشد که پوست از زیرِ آن دیده شود، در این صورت نیز شستن زنخ فرض است.

مسئلۀ ۳: شستن آن قسمت چهره که بین گوش و رخسار است فرض می‌باشد، چه ریش بر آن باشد یا نباشد.

مسئلۀ ۴: شستن آن قسمت لب که بعد از بستن لب‌ها مشاهده می‌شود، فرض است.

مسئلۀ ۵: اگر ریش، بُروت[۵۷] یا ابروهای کسی چنان انبوه است که پوست زیرِ آن به نظر نمی‌آید، در این صورت شستن پوست زیر آنها فرض نیست، بلکه همان موها جانشین پوست خواهد بود و تنها آب ریختن بر آنها کفایت خواهد کرد.

مسئلۀ ۶: اگر ریش یا بروت/سِبِیل یا ابروهای کسی چنان انبوه باشد که پوست زیر آنها دیده نمی‌شود، در این صورت شستن همانقدر موها واجب می‌باشد که در حدود چهره داخل است.[۵۸] و شستن موهائی که بیرون از حدود چهره روئیده باشد، واجب نیست.

مسئلۀ ۷: اگر کسی مبتلا به مرض بواسیر بود و قسمتی از مقعدش بیرون آمد، در این صورت وضویش می‌شکند، چه آن قسمت خود به خود داخل برود، یا به وسیلۀ دست، پارچه... یا چیز دیگری آن را دوباره داخل ببرد.

مسئلۀ ۸: اگر منی بدون شهوت خارج شد، وضو را می‌شکند. مثلاً اگر کسی بارِ سنگینی را برداشت یا از جای بلندی افتاد و از صدمۀ آن منی بدون شهوت خارج شد، در این صورت تنها وضویش می‌شکند.

مسئلۀ ۹: اگر در حواس کسی خلل بیاید اما این خلل به حد جنون و بیهوشی نرسد، در این صورت وضویش نمی‌شکند.

---

(۵۷) بُرُوت یعنی سبلت و شارب و سِبِیل.

(۵۸) حدود چهره از زیر زنخ تا جای برآمدن موهای سر و از یک نرمۀ گوش تا نرمۀ گوش دیگر است.

مسئلهٔ ۱۰: اگرکسی را در دوران نماز خوابش برد و در حالت خواب با قهقهه خندید، وضویش نشکسته است {گرچه نمازش شکسته است}.

مسئلهٔ ۱۱: از قهقهه خندیدن در نماز جنازه و سجدهٔ تلاوت، وضو نمی‌شکند، چه شخص بالغ باشد یا نابالغ.



احکام حَدَث اصغر

بعضی دیگر از احکام حالتی که انسان وضو ندارد

مسئلهٔ ۱: برای کسی که وضو ندارد دست زدن به قرآن مجید و سپاره‌های قرآن مجید مکروه تحریمی است، چه آنجائی را دست بزند که آیت نوشته شده است یا آنجایی را که خالی از نوشته باشد، حکم هر دو یکسان است. البته اگر قرآن کامل نباشد بلکه یک آیت کامل قرآن را بر روی کاغذ، پارچه، پرده و یا چیز دیگری نوشته اند و باقیماندهٔ کاغذ و غیره... سفید باشد، در این صورت دست زدن به جاهای خالی آن جایز است، به شرط آنکه دست به آیت قرآن مجید نخورد.

مسئلهٔ ۲: نوشتن قرآن مجید برای شخص بی‌وضو مکروه نیست، به شرط آنکه آیات تحریر شده را دست نزند، گرچه دستش به جاهای خالی ورق نیز بخورد. لیکن نزد امام محمد رحمه‌الله دست زدن به جاهای خالی ورق نیز برای شخص بی‌وضو جایز نیست، و این حکم به احتیاط نزدیکتر است. مسئلهٔ قبلی، قَول امام ابویوسف رحمه‌الله است، و همین اختلاف در مسئلهٔ قبلی نیز وجود دارد.

البته این حکم دربارهٔ کاغذ، ورق، پارچه یا چیز دیگری است که آیتی از قرآن مجید بر آن تحریر شده و باقیماندهٔ جاهای آن خالی باشد. ولی دست زدن شخص بی‌وضو به قرآن کامل و سپاره‌های قرآن به اتفاق علماء جایز نیست.

مسئلهٔ ۳: {برای شخص بی‌وضو} نوشتن کمتر از یک آیت قرآن مکروه نیست، البته اگر آن را بر کتابی یا چیز دیگری می‌نویسد. و اگر آیت را در قرآن مجید می‌نویسد، نوشتن حتی کمتر از یک آیت نیز جایز نیست.

مسئلهٔ ۴: دادن قرآن مجید به اطفال نابالغ که وضو ندارند و دست زدن ایشان به آن مکروه نیست.

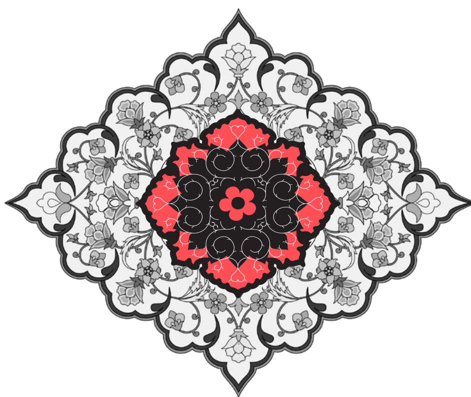
مسئلهٔ ۵: جز قرآن مجید، دست زدن بی‌وضو فقط به همان قسمت‌های سایر کتاب‌های آسمانی

مانند تورات و زبور و انجیل و غیره مکروه است که نوشته دارد و دست زدن به جاهای خالی آنها مکروه نیست.[59] همین حکم آیات منسوخ التلاوت قرآن مجید نیز می‌باشد.



مسئلۀ ۶: اگرکسی بعد از فراغت از وضو به شک افتاد که عضوی را نشسته است، ولی آن عضو را مُعَیّناً نمی‌داند، در این صورت به خاطر رفع شك، پای چپ خود را بشوید. به همین ترتیب اگر در دوران وضو به شک افتاد که عضوی را نشسته‌ام و عضو را مُعَیّناً نمی‌داند که کدام است، در این صورت آخرین عضو شسته را دوباره بشوید. مثلاً اگر کسی دست خود را تا آرنج شسته بود که دچار شک مذکور شد، حالا چهرۀ خود را بشوید، و اگر در وقت شستن پای دچار شک مذکور شد، در این صورت دست‌های خود را با آرنج بشوید. و باید دانست که این حکم فقط در صورتی خواهد بود که شخص گاهگاهی دچار شک می‌شود. و اگر کسی اکثر به شک می‌افتد، در این صورت توجهی به این شکوک ننموده و وضوی خود را کامل بداند.

مسئلۀ ۷: وضو کردن در روی کف مسجد جایز نیست. البته اگر کسی طوری وضو بگیرد که آب به روی مسجد نریزد، اینکار ضرری نخواهد داشت. در بسیاری جاها بعضی‌ها در این مورد، بی احتیاطی می‌کنند و در چنان جائی از مسجد وضو می‌گیرند که آب وضو بر روی کف مسجد نیز می‌ریزد.



---

(۵۹) این حکم فقط در مورد تورات، زبور و انجیل اصلی است که اکنون از جهان مفقود گردیده‌اند و آنچه که امروزه به نام تورات، زبور و انجیل مشهور است، کتاب‌های تاریخی غلط و مُحَرَّف می‌باشد. بنابرین دست زدن آنها بدون وضو درست است. (حاشیۀ جدیده: ۱۴/۱۱)

مسائل غسل

طریقهٔ غسل

مسئلهٔ ۱: کسی‌که می‌خواهد غسل بگیرد[۶۰] نخست دو دست خود را تا بند دست بشوید، آنگاه محل استنجای خود را بشوید، چه دست و محل استنجاء آلوده به نجاست باشد یا نی، در هر دو صورت آنها را نخست بشوید. سپس اگر جائی از بدنش آلوده به نجاست شده باشد آن را پاک کند و آنگاه وضو بگیرد. اگر بر روی چَوکی/کُرسی حمام یا بر سنگی نشسته است، پاهای خود را نیز بشوید، و اگر در جائی غسل می‌گیرد که آب در آنجا جمع می‌شود و پاهایش در آن آب قرار دارد و لذا مجبور خواهد بود تا بعد از پایان غسل بار دیگر پاهایش را بشوید، در این صورت تمام اعمال وضو را انجام بدهد اما پاهای خود را حالا نشوید. آنگاه بعد از وضو اولاً سه مرتبه بر سر آب بریزد، سپس سه مرتبه بر شانهٔ راست و آنگاه سه مرتبه بر شانهٔ چپ، طوری آب بریزد که آب بر تمام بدنش برسد. سپس از آنجا برخاسته در جائی پاک آمده پاهای خود را اکنون بشوید. و اگر پاهای خود را در هنگام وضو شسته بود، حالا ضرورتی به شستن آنها ندارد.

مسئلهٔ ۲: چون بار اول بر بدن خود آب ریخت، تمام بدن خود را با دست نیز بمالد تا آب به همه جاهای بدن برسد و هیچ جائی از بدن خشک نماند.

مسئلهٔ ۳: طریقهٔ غسل که در بالا بیان کردیم مطابق سنّت است. بعضی امور درآن «فرض» می‌باشد که غسل بدون آنها اصلاً جایز نیست و شخص در صورت ترک آنها چنانکه قبلاً ناپاک بود حالا نیز ناپاک است. و بعضی امور در آن «سنّت» است که انجام دادن آنها ثواب زیاد دارد و اگر کسی آنها را انجام ندهد غسلش بازهم درست خواهد بود.

(۶۰) غسل‌کننده قبل از غسل در دل نیّت غسل را کند، ورنه ثواب غسل را نخواهد برد.





فرایض غسل

غَرغَره کردن به گونه‌ای که آب به تمام دهان برسد.

آب رسانیدن به داخل بینی تا آنجای بینی که نرم است.

آب رسانیدن به سراسر بدن.

مسئلۀ ۴: غسل‌کننده هنگام غسل رو به قبله ننشیند و در مصرف آب اسراف نکند و نه آنقدر کم آب مصرف کند که نتواند به خوبی خود را بشوید. همچنین در جائی غسل نگیرد که مردم او را ببینند، و در هنگام غسل با کسی صحبت نکند. بعد از غسل، بدن را با پارچه‌ای خشک کند و در پوشانیدن جسم خود عجله نماید، حتّٰی که اگر در وقت وضو پاهای خود را نشسته بود، چون حالا از محل غسل آنسوتر رفت، اولاً بدن خود را بپوشاند و آنگاه پاهای خود را بشوید.

مسئلۀ ۵: اگر کسی در جائی غسل می‌کند که خودش در آنجا تنهاست و کس دیگری او را نمی‌بیند، در این صورت برایش جایز است که برهنه نیز غسل بگیرد، چه ایستاده و چه نشسته، چه غسل‌خانه سقف داشته باشد یا نداشته باشد. البته غسل گرفتن در حالت نشسته بهتر است زیرا ستر درآن بیشتر است.

برای زنان برهنه نمودن بدن از ناف تا زانو در موجودیت سایر زنان نیز گناه است.[۶۱] بسیاری از زنان نزد سایر زنان، برهنه سر و تن خود را می‌شویند، اینکار بسیار زشت و بی‌غیرتی است.

مسئلۀ ۶: چون آب به سراسر بدن شخص برسد و او دهان خود را نیز بشوید و در بینی خود آب بیندازد، غسل تکمیل می‌شود، چه نیت غسل گرفتن را داشته باشد یا نه. بنابرین اگر کسی در وقت بارش به خاطر خنک شدن در زیر باران ایستاده شود یا در حوض و غیره بیفتد و در هر دو صورت تمام بدنش تر شود و او دهان را نیز آب بکشد و در بینی نیز آب بیندازد، غسل او تکمیل شده است. به همین ترتیب خواندن کلمه یا دعائی در وقت غسل و دم کردن بر آب لازم نیست، چه کسی کلمه یا دعا بخواند یا نخواند، در هر حال پاک می‌شود، بلکه خواندن کلمه یا دعائی در وقت غسل گرفتن خوب نیست، لذا بهتر است در هنگام غسل چیزی نخواند.



(۶۱) برای مردان نیز برهنه‌کردن بدن از ناف تا زانو در موجودیت سایر مردان گناه است.

مسئلۀ ۷: اگر به اندازۀ تار موئی از بدن خشک بماند، غسل صحیح نمی‌باشد. به همین صورت اگر کسی شستن دهان یا آب رساندن در بینی را فراموش کرد، بازهم غسلش درست نیست.

مسئلۀ ۸: اگر کسی بعدِ فراغ از غسل به یادش آمد که فلان جای بدنش خشك مانده، در این صورت غسل گرفتن مُجَدَّد بر او واجب نیست بلکه تنها همان جائی را که خشک مانده است بشوید. لیکن باید متوجه بود که کشیدن دست تر بر آنجا کافی نیست بلکه باید برآن آب بریزد. بنابرین اگر کسی شستن دهان را فراموش کرده بود، اکنون غرغره کند یعنی دهان خود را بشوید. و اگر آب انداختن در بینی را فراموش کرده بود، اکنون آب در بینی بیندازد. خلاصه آنکه هر چیزی را که فراموش کرده بود، حالا آن را انجام بدهد و ضرورتی به غسل مُجَدَّد ندارد.

مسئلۀ ۹: اگر به سبب کدام بیماری، آب ریختن بر سر ضرر می‌رساند و بنابرین شخص ناچار جز سر تمام بدن خود را شست، در این صورت نیز غسلش صحیح می‌باشد. اما هنگامی که شفا یافت، سر خود را بشوید، ضرورتی به تجدید غسل ندارد.

مسئلۀ ۱۰: در مورد زنان؛ رسانیدن آب به زیر پوست شرمگاه پیش زن در وقت غسل فرض است. اگر آب به آنجا نرسد، غسل درست نخواهد بود.

مسئلۀ ۱۱: اگر موهای زنی بافته نشده‌است دراین صورت ترکردن تمام موها و آب رسانیدن به بیخ موها {یعنی جلد سر} فرض است. اگر تار موئی هم خشك بماند یا آب به بیخ یک تار مو هم نرسد، غسل صحیح نخواهد بود. و اگر موهای زنی بافته و گیسو داده شده است، در این صورت ترکردن گیسوها معاف می‌گردد(۶۲) لیکن رسانیدن آب به بیخ تمامی موهای سر هنوز هم فرض است. بیخ يك تار مو هم نباید خشک بماند. و اگر زنی نمی‌تواند بدون بازکردن گیسوها به بیخ موها آب برساند، در این صورت گیسوها را باز کند و موها را تر نماید.

مسئلۀ ۱۲: اگر زنی گوشواره، گُلِ بینی، انگشتری یا چِله پوشیده است، آنها را در وقت غسل خوب حرکت بدهد تا آب به سوراخ گوش، بینی، زیرِ انگشتری و چلّه برسد، بلکه اگر گوشواره در گوش نیز ندارد، بازهم قصداً در سوراخ‌های گوش و بینی آب برساند، زیرا امکان دارد آب به آنجا نرسیده غسلش صحیح واقع نگردد. البته اگر انگشتری و چِله گشاده است و بدون حرکت هم آب به زیرِ آن می‌رسد، در این صورت حرکت دادن آنها گرچه واجب نیست، لیکن بازهم مستحب می‌باشد.

(۶۲) این حکم مخصوص زنان است. اگر مردی موهای دراز داشته آن را گیسو بافته بود، باید آنها را باز نموده تمام موها را تر کند. (حاشیۀ جدیده: ۵۷/۱) و باید متوجه بود که گیسو بافتن برای مردان جایز نیست.

مسئلۀ ۱۳: اگر کسی خمیر می‌کرد وکمی خمیر در ناخن هایش باقیمانده خشک شد {یا زنی ناخن هایش را رنگ ناخن زده بود} و در هنگام غسل، آب به زیرِ آن نرسید، غسلش صحیح نمی‌باشد. در این صورت هنگامی که به یادش آمد خمیر {یا رنگ ناخن} را دور کرده آب بر آن بریزد.[۶۳] اگر قبل از رسانیدن آب به آنجا نمازی را خوانده بود، آن نماز را از سر بخواند.

مسئلۀ ۱۴: اگر دست و پای کسی کفیده/ترکیده بود و او در کفیدگی/ترکیدگی، موم، روغن یا دوای دیگری گذاشته بود، در این صورت فقط آب ریختن بر روی آن جایز است.

مسئلۀ ۱۵: در هنگام غسل باید متوجه بود که آب به گوش ها و ناف نیز برسد، در غیر آن غسل صحیح نمی‌باشد.

مسئلۀ ۱۶: اگر کسی در وقت غسل دهان خود را نشست اما طوری آب نوشید که آب سراسر دهانش را پُر کرده بود، غسلش در این صورت صحیح می‌باشد. زیرا مقصود، رسیدن آب به سراسر داخل دهان است، چه غرغره کند یا نکند. البته اگر کسی طوری آب نوشید که آب به سراسر دهانش نرسید، این آب نوشیدن حالا کافی نخواهد بود و او باید دهان خود را دوباره بشوید.

مسئلۀ ۱۷: اگر کسی موها یا دست و پای خود را تیل/روغن چرب کرد و به این جهت به محض آب ریختن، آب می لغزید و می‌ریخت، غسلش بازهم صحیح است.



مسئلۀ ۱۸: اگر در بین دندان‌های کسی، چیزی بود که مانع رسیدن آب به دندان‌هایش می‌شد، پس باید آن را با خلال بیرون کند، و اگر به سبب آن آب به دندان نرسد، غسل صحیح نمی‌باشد.

مسئلۀ ۱۹: اگر زنی بر پیشانی خود «زَرَك»[۶۴] چسپانیده بود یا موهای خود را آنقدر «گُونْد»[۶۵] زده بود که موهایش در وقت غسل تر نمی‌شد، در این صورت باید «گُونْد» و «زَرَك» ها را دور کند. اگر

---

(۶۳) «رنگ ناخن/لاك ناخن» حکم بالا را دارد. اگر زنی رنگ ناخن زده بود و سپس وضو گرفت، وضویش درست نمی باشد، او باید رنگ ناخن را نخست پاک کرده سپس بر ناخن‌های خود آب بریزد. و اگر قبل از آب رسانیدن به زیر رنگ ناخن، نمازی را خوانده باشد، آن نماز را از سر بخواند. (احسن الفتاوی: ۲۶/۱ و ۲۷ و فتاوی مفتی محمود: ۳۳۴/۱ و مسایل فقهی جدید: ۹۳/۱ و ۹۴ و مسایل شما و حل آنها: ۴۳/۱ و ۷۴/۲ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و مسایل وضو: ۸۷/۵ و ۸۸)

(۶۴) «زَرَك» پاره‌های بسیار کوچک پلاستیکی یا کاغذی اند که به رنگ‌های طلائی و نقره‌ای و غیره به اشکال دایره‌ای یا ستاره‌ای ... می‌سازند و زنان خصوصاً عروسان پیشانی خود را با آن می‌آرایند. زَرَك مانع رسیدن آب به پوست پیشانی می‌شود.

(۶۵) «گُونْد»(Gel) یک نوع مادۀ چسپناک است که زنان و بعضی مردان موهای خود را با آن زینت می‌دهند.



آب به زیرِ «گُونْد» یا «زَرَك» نرسد و فقط از بالایش لغزیده بریزد، غسل درست نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۲۰: اگر کسی بر دندان‌های خود چیزی را چسپانیده که مانع رسیدن آب به دندان می‌شود، باید آن را دور کند و سپس دهان خود را بشوید، وگرنه غسلش صحیح نخواهد بود.

مسئلهٔ ۲۱: اگر چشم کسی درد می‌کرد و به این جهت چرک بسیاری از آن خارج شده در گوشهٔ چشم خشک شد و اگر پاکش نکند آب به پوست گوشهٔ چشم نمی‌رسد، در این صورت پاک کردن آن واجب است. بدون پاک کردن آن، نه وضو صحیح است و نه غسل.



اموری که غسل را واجب می گرداند

مسئلهٔ ۱: هنگامی‌که «مَنی» با شهوت خارج شود، چه در حالت بیداری و چه در حالت خواب، غسل واجب می‌گردد. چه این منی به سبب لمس همسر خارج شود یا خیال و تصوُّر خود شخص و یا به هر صورت دیگری ... غسل در هر حال واجب می‌گردد.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی از خواب بیدار شد و بر جسم یا لباس خود منی را مشاهده کرد، غسل در این صورت بر او واجب می‌گردد، چه خوابی دیده باشد یا ندیده باشد.

تنبیه: آبی را که در شروع شهوت خارج می‌شود و از خروج آن شهوت کم نشده بلکه بیشتر می گردد، «مَذِی» می‌گویند، و آبی را که توأم با لذت بسیار خارج می‌شود، «مَنِی» می‌نامند. و علامت شناخت این دو آب این است که از خروج منی، خواهش ارضاء شده و شهوت فرو می‌نشیند، و از خروج مذی شهوت کم نمی‌شود بلکه بیشتر می‌گردد. و همچنین مذی رقیق است و منی غلیظ.

و باید به یاد سپرد که از خروج مذی، غسل واجب نمی‌گردد، تنها وضو می‌شکند.



مسئلهٔ ۳: هنگامی‌که سر آلت تناسلی مرد[۶۶] داخل سوراخ شرمگاه پیش زن شده در آن غایب شد، غسل واجب می‌گردد، چه منی خارج شود یا نشود. اگر آلت مرد داخل سوراخِ شرمگاهِ پیش رفته باشد غسل واجب است، چه چیزی خارج شود یا نشود. و اگر در سوراخ راهِ پشت رفته باشد، در

(۶۶) مراد از سر آلت تناسلی مرد فقط تا آنجای آلت است که ختنه می‌شود که به زبان عربی آن را «حَشَفَه» می‌گویند.



این صورت نیز غسل واجب می‌گردد {چه چیزی خارج شود یا نشود} اما داخل کردن آلت در راه پشت و اجازۀ اینکار را دادن، گناه خیلی بزرگ است.

مسئلۀ ۴: خونی که هر ماه از شرمگاه پیش زن می‌آید آن را «حَیْض» می‌گویند. چون آمدن این خون بند/قطع شد، غسل کردن واجب می‌شود. وخونی که بعد از ولادت طفل از شرمگاه زن می‌آید آن را «نِفاس» می‌گویند و چون آمدن این خون نیز بند/قطع شد، غسل کردن بر زن واجب می‌گردد. خلاصه اینکه غسل از چهار چیز ذیل واجب می‌گردد: خروج منی با شهوت. دخول سر آلت مرد در شرمگاه. انقطاع خون حَیْض. انقطاع خون نِفاس.



مسئلۀ ۵: اگر کسی با دختری نابالغ {نکاح نموده و سپس با او} جِماع نمود، غسل بر آن دختر نابالغ واجب نمی‌باشد، لیکن بهتر است بخاطر عادت کردن به او گفته شود تا غسل نماید.

مسئلۀ ۶: اگر کسی در خواب دید که با شخصی همخوابگی/جِماع می‌کند و لذت نیز برد، اما چون بیدار شد هیچ اثری از منی را مشاهده نکرد که خارج شده باشد، غسل بر او واجب نیست. البته اگر منی خارج شده بود، غسل واجب می گردد. و اگر در لباس خود تری‌ای را مشاهده کرد، ولی فکر می‌کند که این تری شاید مذی است نه منی، در این صورت غسل واجب می‌باشد.

مسئلۀ ۷: اگر اندکی منی خارج شد، آنگاه شخص غسل کرد و باز بعد از غسل گرفتن مقدار دیگری منی خارج شد، در این صورت، غسل گرفتن از سر نو بر این شخص واجب است.[۶۷] و اگر زنی غسل گرفت و بعد از غسل، منیِ شوهرش که در داخل زن بود خارج شد غسل زن در این صورت صحیح است و دوباره غسل کردن بر او واجب نمی‌باشد.[۶۸]

مسئلۀ ۸: اگر به علت بیماری یا به سبب دیگری، منی خود به خود خارج شد، اما جوش و شهوت در آن نبود، در این صورت غسل واجب نمی‌شود. البته وضو می‌شکند.

مسئلۀ ۹: اگر زن و شوهری یکجا بر بستری خوابیده بودند و چون بیدار شدند اثر منی را بر چادر {یا بستر} مشاهده کردند و نه زن خواب دیدن به یادش است و نه شوهر، در این صورت هر دو باید

---

(۶۷) این حکمِ هنگامی است که منی قبل از خوابیدن و قبل از ادرارکردن و قبل از چهل قدم یا بیشتر راه رفتن، خارج شود. (حاشیۀ جدیده: ۷۶/۱)

(۶۸) هنگامی که دانسته شود ـ به قرینه‌ای یا علامتی ـ که این منی از شوهر است، وگرنه غسل بر خود زن واجب خواهد بود. (حاشیۀ جدیده: ۷۶/۱)



غسل کنند. احتیاط در همین است[۶۹] زیرا معلوم نیست که این منی از کدام یكِ ایشان است.



مسئلۀ ۱۰: هنگامی که کافری مسلمان شود غسل کردن برایش مستحب است.[۷۰]

مسئلۀ ۱۱: هنگامی که کسی مُرده‌ای را بشوید برایش مستحب است بعد از شستن مُرده غسل نماید.

مسئلۀ ۱۲: کسی که غسل بر او واجب است، اگر می خواهد قبل از غسل چیزی بخورد یا بنوشد، {بهتر است که} نخست دست و روی خود را شسته دهان خود را آب بکشد و آنگاه آب و غذا بخورد. و اگر بدون شستن دست و روی و دهان، چیزی خورد یا نوشید، اینکار نیز گناهی ندارد.

مسئلۀ ۱۳: هر کسی که غسل بر او واجب است، برایش جایز نیست قرآن مجید را به دست بگیرد یا آن را تلاوت کند و همچنین برایش جایز نیست داخل مسجد برود. البته برایش جایز است که ذکر خدا را کند و کلمه و درود شریف را بخواند. اینگونه مسایل را انشاء الله تحت «احکام دوران حیض» به تفصیل بیان خواهیم کرد. آنها را در آنجا باید ملاحظه کرد.

مسئلۀ ۱۴: به دست گرفتن کتاب‌های تفسیر بدون غسل و بدون وضو مکروه است، و به دست گرفتن قرآنِ با ترجمه در این حالت قطعاً حرام است.



بعضی دیگر از مسائل غسل

مسئلۀ ۱: جهت پاکی از «حَدَثِ اکبر»[۷۱] غسل فرض است. و «حَدَثِ اکبر» چهار سبب دارد:

سبب اول غسل: خروج منی:

یعنی منی به شهوت از جای خود بیرون شود، چه در حالت خواب و چه در بیداری، چه در

(۶۹) از لفظ «احتیاط» نباید به شبهه افتاد که غسل در این صورت شاید واجب نباشد. کتب فقهی، غسل در این صورت را واجب گفته‌اند. (حاشیۀ جدیده: ۷۶/۱)

(۷۰) یعنی به خاطر اسلام آوردن، غسل نمودن مُستحب است. لیکن اگر امری در او باشد که موجب غسل است، به طور مثال در حالت جنابت یا انقطاع حیض یا نِفاس باشد و قبل از اسلام آوردن غسل نکرده بود و یا اینکه گرچه غسل کرده بود، اما نه به گونه‌ای که در شریعت معتبر است، در تمام این صورت‌ها غسل بر این نو مسلمان واجب خواهد بود.(حاشیۀ جدیده: ۷۶/۱)

(۷۱) «حَدَث اکبر» حالتی را می گویند که غسل یعنی شستن سراسر بدن بر انسان فرض است.

بیهوشی و چه در هوش، چه در صورت جِماع/همخوابگی و چه بدون جِماع، فقط از خیال و تصوُّر و یا از تحریک آلت یا شرمگاه و یا به هر صورتی دیگر.

مسئلۀ ۲: اگر منی از جای خود به شهوت حرکت کرد ولی در وقت خروج از آلت، شخص شهوت نداشت، بازهم غسل فرض است. به طور مثال اگر از کسی منی به شهوت از جایگاه خود جدا شد، لیکن این شخص سوراخ آلت خود را با دست مسدود نمود یا پنبه یا چیز دیگری را در سوراخ آن فرو کرد، و بعد از گذر مدتی، وقتی که شهوت ختم شد، دستش یا پنبه ... را از روی سوراخ برداشت و منی حالا بدون شهوت خارج گردید، غسل در این صورت نیز فرض می‌باشد.

مسئلۀ ۳: اگر از آلت کسی به شهوت مقداری منی بیرون آمد و این شخص غسل کرد و بعد از غسل باری دیگر مقداری منی بدون شهوت خارج شد، در این صورت غسل قبلی باطل بوده و غسل کردن مجدَّد بر او فرض می‌باشد. البته به شرطی که این منی بعدی، قبل از خوابیدن و قبل از ادرار کردن و قبل از چهل قدم یا بیشتر راه رفتن خارج شود. و اگر کسی قبل از خروج این منیِ بعدی نماز خوانده بود، آن نمازش صحیح بوده و اعاده‌اش لازم نیست.

مسئلۀ ۴: اگر بعدِ ادرار، منی از آلت کسی خارج شود، غسل در این صورت فرض خواهد بود، به شرط آنکه با شهوت خارج شده باشد.

مسئلۀ ۵: اگر مرد یا زنی بعد بیداری از خواب بر جسم یا لباس خود تری را مشاهده کرد، این حالت صورت‌های زیادی دارد که مِنْجمله در هشت صورت آن غسل فرض می‌باشد:

یقین یا گمان غالب دارد که این منی است و احتلام نیز به یادش است.

یقین دارد که این منی است و احتلام به یادش نیست.

یقین دارد که این مذی است و احتلام به یادش است.[۷۲]

شک دارد که آیا این منی است یا مذی، و احتلام به یادش است.

شک دارد که آیا این منی است یا وَدِی، و احتلام به یادش است.

شک دارد که آیا این مذی است یا ودی، و احتلام به یادش است.

شک دارد که آیا این منی است یا مذی یا ودی، و احتلام به یادش است.

شک دارد که آیا این منی است یا مذی، و احتلام به یادش نیست.

---

(۷۲) آبی را که در شروع شهوت خارج می‌شود و از خروج آن شهوت کم نشده بلکه بیشتر می‌گردد، «مذی» می‌گویند، و آبی را که گاهگاهی بعد از ادرار یا قبل از آن خارج می‌گردد «وَدِی» می‌نامند.

مسئلۀ ۶: اگر کسی ختنه نشده‌است و منی از سوراخ آلت تناسلی وی خارج شده در داخل آن پوست باقی بماند که در هنگام ختنه قطع می‌شود، در این صورت نیز غسل بر او فرض می‌گردد، اگرچه منی از داخل این پوست به بیرون سرایت نکند.

سبب دوم غسل: ایلاج:

سبب دوم غسل؛ دخول سرِ آلت تناسلی/حَشَفَۀ مردِ با شهوت در شرمگاهِ زن زنده یا در سوراخ مَقْعَد شخص زندۀ دیگر است و آن را «ایلاج» می‌گویند، چه این شخص دیگر مرد باشد یا زن یا مُخَنَّث/إیزك و چه منی خارج شود یا نشود.[۷۳]

و در صورت ایلاج، اگر شرطِ صحتِ غسل در هر دو جانب وجود داشت، یعنی اگر هر دو جانب بالغ بودند، غسل بر هر دوی آنها فرض می‌گردد. و اگر شرط صحت غسل یعنی بلوغ فقط در یک جانب وجود داشت، در این صورت غسل فقط بر همان شخص بالغ فرض خواهد بود و بس.

مسئلۀ ۷: اگر {کسی با دختری نکاح کرد و} دختر نابالغ بود ولی آنقدر کم‌سِن نبود که در صورت جِماع، خوف یکجاشدن دو شرمگاهش برود، در این صورت از دخول سرِ آلت شوهر به شرمگاهش غسل {بر او فرض نمی‌شود بلکه غسل} تنها بر شوهر فرض می‌گردد به شرطی که شوهر بالغ باشد.

مسئلۀ ۸: اگر سرِ آلت مردی که خُصْیه هایش را بریده اند داخل سوراخ مقعدِ کسی یا شرمگاه زنی شود، غسل بر هر دوی آنها فرض می گردد، به شرط آنکه هر دو جانب بالغ باشند. در غیر آن غسل بر همان کسی از میان آن دو فرض می گردد که بالغ است.

مسئلۀ ۹: اگر سرِ آلت تناسلی مردی قطع شده باشد، در این صورت مقدارِ دخول آن از باقیماندۀ آلت تناسلی اش اعتبار خواهد داشت. یعنی اگر آنقدر از باقیماندۀ آلتش داخل برود که به اندازۀ سرِ آلتش است، غسل واجب خواهد شد، و در غیر آن غسل واجب نخواهد بود.

مسئلۀ ۱۰: اگر مردی آلت خود را با پارچه یا چیز دیگری پیچانیده داخل نمود، در این صورت اگر حرارت اندام نهانی زن را احساس کرد، غسل بر او فرض می‌شود.[۷۴] اما احتیاط در اینست که چه حرارت اندام نهانی زن را احساس کند یا نکند، غسل بر او فرض می‌گردد.

---

(۷۳) غسل به سبب این ایلاج فرض خواهد شد، اما باید دانست که دخول در جای حرام، حرام و گناه کبیره است.

(۷۴) امروزه استعمال نوعی پُقانَه/کاندوم رواج یافته است و چون این پُقانه‌ها مانع احساس حرارت نیست، لذا در صورت ایلاج با آن، غسل فرض می‌باشد.(منتخبات نظام الفتاوی: ۲۶/۱ و مسایل غسل: ۵۲/۹)

مسئلهٔ ۱۱: اگر زنی در غلبهٔ شهوت، آلت مردِ بی‌شهوت یا آلت حیوانی یا چیزِ دیگری و یا انگشت خود را در شرمگاه خود داخل کند، در این صورت نیز غسل بر او فرض خواهد شد، چه منی خارج شود یا نشود. و این رأی شارح مُنْیَه است. در اصل مذهب، بدون انزال، غسل واجب نمی‌گردد.

سبب سوم غسل: پاک شدن از حیض است:

تفاصیل آن را تحت عنوان «مسائل حیض و استحاضه» و «احکام دوران حیض» ملاحظه کنید.

سبب چهارم غسل: پاک شدن از نفاس است:

تفصیلات آن را تحت عنوان «مسائل نِفاس» و «احکام نِفاس ... » ملاحظه کنید.



صورت های که غسل فرض نمی‌گردد

مسئلهٔ ۱: اگر منی از جایگاه خود به شهوت جدا نشود، غسل فرض نخواهد شد. اگرچه از سوراخ آلت تناسلی یا شرمگاه نیز خارج گردد. مثلاً کسی بار سنگینی را برداشت، یا از جای بلندی افتاد، یا کسی او را ضربه زد و به سبب صدمهٔ آن منی بدون شهوت از او خارج شد، در تمام این صورت‌ها غسل بر او فرض نمی‌گردد.

مسئلهٔ ۲: اگر {بالفرض} کسی با دختر بسیار خُردسالی جِماع نمود غسل در این صورت بر او فرض نخواهد بود، به شرط آنکه {اولاً} منی خارج نشود و {ثانیاً} آن دختر آنقدر خُردسال باشد که از جِماع با او خوف یکجا شدن دو شرمگاهش برود.

مسئلهٔ ۳: اگر مردی آلت تناسلی خود را با پارچه‌ای پیچانیده جِماع کند، غسل بر او فرض نخواهد بود، به شرط آنکه پارچه آنقدر ضخیم/ درشت/کُلُفت باشد که به سبب آن حرارت اندام نهانی زن و لذت جِماع را احساس ننماید.[۷۵] اما قَول اَحْوَط این است که به محض غایب شدن حَشَفَه، غسل واجب خواهد گردید.

مسئلهٔ ۴: اگر به اندازهٔ کمتر از سر آلت داخل گردید، غسل فرض نخواهد شد.

---

(۷۵) چنانکه گفته شد امروزه استعمال نوعی پُقانَه/کاندوم رواج یافته و چون این پُقانه‌ها مانع احساس حرارت نیست لذا در صورت ایلاج با آن، غسل فرض می‌باشد.(منتخبات نظام الفتاوی: ۲۶/۱ و مسائل غسل: ۵۲/۹)



مسئلهٔ ۵: از خُروج «مَذِی» و «وَدِی»(۷۶) غسل فرض نمی‌شود.

مسئلهٔ ۶: از خروج خون «اِسْتِحَاضَه»(۷۷) غسل فرض نمی‌شود.

مسئلهٔ ۷: اگر کسی به مرض «جریان منی» مبتلا است، در این صورت از خروج این منی، غسل بر او فرض نخواهد شد.



مسئلهٔ ۸: اگر کسی از خواب برخاست و بر لباسش تری‌ای را مشاهده کرد، در صورت‌های ذیل غسل بر او فرض نخواهد بود:

یقین دارد که این مذی است و احتلام به یادش نیست.

شک دارد که این منی است یا ودی، و احتلام به یادش نیست.

شک دارد که این مذی است یا ودی، و احتلام به یادش نیست.

یقین دارد که این ودی است و احتلام به یادش است.

یقین دارد که این ودی است و احتلام به یادش نیست.

شک دارد که این منی است یا مذی یا ودی، و احتلام به یادش نیست.

البته در صورت‌های اول، دوم و ششم، احتیاطاً غسل کردن واجب است. اگر در این صورت‌ها غسل نکند، نمازش اداء نخواهد شد و سخت گناهکار می‌گردد. زیرا در این صورتها امام ابویوسف رحمه الله با طَرَفَیْن رحمه الله اختلاف دارد. امام ابویوسف رحمه الله(۷۸) غسل در صورت‌های فوق را واجب نمی داند و طَرَفَیْن(۷۹) رَحِمَهُمَا اللهُ تَعَالیٰ غسل را واجب دانسته‌اند، و فتوٰی بر قول طَرَفَیْن است.

مسئلهٔ ۹: از اِماله کردن در راه پشت، غسل فرض نمی‌شود.

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی آلت تناسلی خود را در ناف زن یا مردی داخل کند و منی خارج نشود، در این

---

(۷۶) آبی را که در شروع شهوت خارج می‌شود و از خروج آن شهوت کم نشده بلکه بیشتر می‌گردد، «مذی» می‌گویند، و آبی را که گاهگاهی بعد از ادرار یا قبل از آن خارج می‌گردد «وَدِی» می‌نامند.

(۷۷) «استحاضه» خونی است که به سبب بیماری از شرمگاه زن در غیرِ اوقات حیض یا نِفاس خارج می‌شود.

(۷۸) حضرت امام ابویوسف رحمه الله از بزرگترینِ شاگردان امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه و از اکابر سَلَف صالحین و اولین قاضئ القُضات اسلام در سراسرِ خلافت اسلامی بود که از چین تا اسپانیا و از ترکیه تا آفریقا را در بر می گرفت. ایشان در سال ۱۸۲هجری قمری وفات کرد.

(۷۹) مراد از «طَرَفَیْن» در کُتُب فقهی اَحناف رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَیٰ حضرت امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه و دومین شاگرد بزرگ ایشان، حضرت امام محمد بن حسن شیبانی رحمه الله است.

صورت غسل فرض نخواهد بود.

مسئلهٔ ۱۱: اگر کسی در خواب دید که منی‌اش خارج شد و لذّت خروج منی را نیز احساس کرد، اما بعد از بیداری در لباس خود، اثر منی یا تری را ندید، غسل در این صورت بر او فرض نخواهد بود.

صورت های دیگری که غسل واجب است

اگر کافری اسلام آورد و در هنگام کفر در حالت حَدَث {یعنی جُنُب بود و یا از حیض و نِفاس پاک شده بود} و هنوز غسل نگرفته است، و یا گرچه غسل گرفته بود، لیکن غسلش شرعاً صحیح واقع نشده است، غسل کردن در این صورت بر او بعد از اسلام آوردن واجب است.

اگر پسر یا دختری قبل از پانزده سالگی بالغ شود و قبل از این بلوغ برای اولین بار احتلام کند، در این صورت غسل بر او احتیاطاً واجب است. و بعد از این بار اول هر وقتی که احتلام شود، یا آنکه بعد از پانزده سالگی احتلام شود، غسل بر او فرض خواهد بود.[۸۰]

غسل دادن مَیِّت مَرد مسلمان بر مسلمانان، فرض کفایه است.

صورت های که غسل سنّت است

کسانی که نماز جمعه بر ایشان واجب است، غسل کردن در روز جمعه بعد از نماز صبح تا وقت نماز جمعه برای شان سنت است.

کسانی که نماز عید بر ایشان واجب است، غسل کردن در روز عید بعد از نماز صبح، برای شان سنت است.

کسانی که می خواهند اِحرام حج یا عُمره را بپوشند، غسل کردن برای شان سنت است.

---

(۸۰) این پانزده سالگی از روی سال های قمری حساب می‌شود نه سال‌های شمسی. (رد المحتار: ۱۷۰/۵ و فتاوی دار العلوم دیوبند: ۷۱/۹) باید دانست که دختر قبل از نُه سالگی و پسر قبل از دوازده سالگی بالغ نمی‌شود. (کنز الدقائق: ۳۹۹/۲)

کسانی که به حج رفته‌اند در روز عَرَفَه بعد از زوال آفتاب، غسل کردن برای شان سنت است.

صورت های که غسل مستحب است

هر کسی که اسلام می آورد برایش مُستحب است غسل بگیرد. البته اگر از حَدَث اَکبر پاک باشد.

هر پسر یا دختری که به سن پانزده سالگی برسد و تا این زمان هیچ علامت بلوغ در او ظاهر نشود، برایش مُستحب است در این وقت غسل کند.

غسل کردن بعد از نیشتر زدن/حِجامت و بعد به هوش آمدن از جنون و مستی، و بعد به هوش آمدن از بیهوشی مُستحب است.

هر کسی که مَیِّت را غسل داد برایش مُستحب است تا بعد از شستن مَیِّت غسل کند.

غسل کردن در «شب برات» یعنی شب پانزدهم شعبان مُستحب است.

غسل کردن در شب «لَیْلَةُ الْقَدْر» برای آنکس مُستحب است که «لَیْلَةُ الْقَدْر» را دیده باشد.

غسل کردن در هنگامِ ورود به مدینهٔ مُنَوَّره مُستحب است.

غسل کردن در «مُزْدَلِفَه» به خاطر وقوف {در ایام حج} در صبح روز دهم ذی الحجه بعد از طلوع فجر مُستحب است.

غسل کردن برای طواف زیارت {در دوران حج} مُستحب است.

غسل کردن برای «رَمْیِ جَمَرَه» {یعنی سنگ زدنِ جایگاه شیطان در ایام حج} مُستحب است.

غسل کردن برای نماز کُسوف و خُسوف و اِستسقاء مُستحب است.(۸۱)

غسل کردن برای ادای نماز خوف و وقت مصیبت مُستحب است.

غسل کردن به خاطر توبه از گناهی مُستحب است.

غسل کردن بعدِ مراجعت از سفر و رسیدن به خانه مُستحب است.

غسل کردن بخاطر رفتن به مجالس و همچنین برای کسی که لباس نو می پوشد مُستحب است.

غسل کردن برای کسی که می خواهند قتلش کنند، مُستحب است.

---

(۸۱) نماز کُسوف و خُسوف، نمازی را می گویند که در وقت آفتاب گرفتگی و ماهتاب گرفتگی می خوانند. و نماز استسقاء نمازی است که در هنگام خشکسالی و نباریدن باران می خوانند.

احکام حَدَث اکبر

بعضی از احکام حالتی که غسل کردن بر شخص واجب است

مسئلهٔ ۱: چون بر کسی غسل فرض شد اکنون داخل شدنش به مسجد، حرام است. البته اگر ضرورت شدیدی دارد، در این صورت دخولش جایز خواهد بود. به طور مثال دروازهٔ خانهٔ کسی در داخل مسجد باز می‌شود و جز آن دروازه راه دیگری برای خروج ندارد، و این شخص توان هم ندارد تا در جائی دیگر سکونت اختیار کند، در این صورت برای وی جایز است تا تیمُّم نموده به مسجد داخل شود. و یا اینکه چشمه، چاه یا حوضِ آب در مسجد باشد و جز آن در جای دیگری آب پیدا نشود، در این صورت نیز شخص اجازه دارد تا تیمُّم نموده داخل مسجد برود.

مسئلهٔ ۲: کسی‌که غسل بر او فرض شده، رفتنش به عیدگاه، مدرسه، خانقاه و امثال آن جایز است.

مسئلهٔ ۳: هنگامی‌که زن در حالت حیض یا نِفاس باشد، برای شوهرش دیدن آن اعضای بدن او که بین ناف تا زانوی زن است، یا تماس جسم خود با این قسمت‌های جسم زن، در حالی‌که لباسی بین شان حایل نباشد، و یا جِماع کردن با او حرام است.

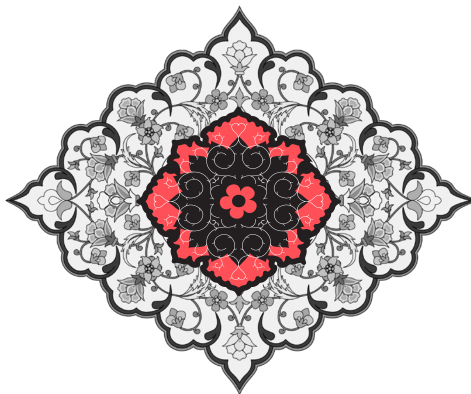
مسئلهٔ ۴: برای شوهر جایز است که زن را در حالت حیض و نفاسش ببوسد، یا پسخورد او را بخورد، یا او را به آغوش بگیرد، یا با او در یک بستر بخوابد، و یا جسم خود را با جسم او، بر ناف او یا بالاتر از ناف او و بر زانویش یا پائین‌تر از زانوی او بچسپاند، گرچه لباسی هم حائل نباشد. و در صورتی‌که لباس یا پارچه‌ای، آن قسمت جسم زن را که بین ناف تا زانوی زن است پوشانیده باشد، برای شوهرش تماس/چسپانیدن جسم خود بر آنجا صحیح و جایز است، بلکه جدا خوابیدن شوهر از زن و دوری کردن از اختلاط با زن به سبب حیض مکروه می‌باشد.

مسئلهٔ ۵: اگر مردی بعد از بیدار شدن از خواب بر آلت خود تری را مشاهده کرد و آلتش نیز قبل از خواب ایستاده بود، در این صورت غسل بر او فرض نمی‌باشد و آن تری «مذی» پنداشته خواهد شد. مشروط بر آنکه احتلام به یادش نباشد و همچنین به گمان غالبش این تری منی نباشد. و اگر بر ران یا لباس خود تری را مشاهده کرد، در این صورت غسل به هرحال بر او واجب است.

مسئلهٔ ۶: اگر دو مرد یا دو زن یا یک مرد و یک زن، بر بستری خوابیدند و بعد از بیدار شدن نشان

منی را بر بستر مشاهده کردند و دانسته نشد که این منی از کیست، و قبل از آنها کس دیگری نیز بر روی این بستر نخوابیده بود، در این صورت غسل بر هر دوی شان فرض خواهد بود. و اگر قبل از آنها کس دیگری نیز بر بستر خوابیده بود، و یا منی خشک بود، در این دو صورت غسل بر هیچ کدام ایشان فرض نمی‌گردد.

مسئلهٔ ۷: اگر بر مرد یا زنی غسل فرض شد و جائی پوشیده و مستور نیست تا در آنجا غسل نماید، در این صورت بر مرد واجب خواهد بود تا نزد مردان {حتّٰی} برهنه غسل کند و بر زن واجب خواهد بود تا نزد زنان {حتّٰی} برهنه غسل نماید.(۸۲) ولی برهنه شدن و غسل کردن مرد نزد زنان و برهنه شدن و غسل کردن زن نزد مردان حرام است، در چنین صورتی باید تیمُّم کنند.



(۸۲) در صورت پیش‌آمدن چنین واقعه‌ای و همچنین در احوال عادی نیز غسل نمودن در حالت نشسته مستحب است.

مسائل تیمُّم

مسئلۀ ۱: اگر کسی در دشت یا بیابانی است و نمی‌داند که آب در کجاست و کس دیگری هم آنجا موجود نیست تا دربارۀ جای آب از او بپرسد، او در این صورت تیمُّم نماید. و اگر شخصی را یافت و او گفت که آب در فاصلۀ یک «میل شرعی»(۸۳) وجود دارد و گمان غالب خودش نیز اینست که او راست می‌گوید، یا اینکه کسی نیافت نشد اما از علامت یا قرینه‌ای گمان دارد که آب شاید در فاصلۀ کمتر از یک «میل شرعی» موجود باشد، در این صورت به شرط آنکه خودش یا همراهانش دچار تکلیف یا مشقتی نشوند، تلاش و جستجوی آب بر او لازم خواهد بود، و تیمُّم بدون تلاش و جستجوی آب برایش جایز نمی‌باشد. و اگر به یقین می‌داند که آب در فاصلۀ کمتر از یک «میل شرعی» موجود است، در این صورت آب آوردن و وضو کردن با آب بر او واجب می‌باشد.

مسئلۀ ۲: اگر موضع آب به فاصلۀ دورتر از یک «میل شرعی» قرار دارد، در این صورت واجب نیست تا آنجا رفته آب بیاورند بلکه تیمُّم درست است.

مسئلۀ ۳: اگر کسی از آبادی یک میل دور باشد و نتواند در فاصلۀ کمتر از یک میل آب پیدا کند، در این صورت برایش جایز است تا تیمُّم کند، چه مسافر باشد یا نباشد و صرفاً به خاطر کمی قدم زدن خارج از آبادی رفته باشد.

مسئلۀ ۴: اگر کسی در طول راه چاهی را پیدا کرد لیکن ریسمان و دلو نزدش نیست تا از چاه آب بکشد و همچنین نزد شخص دیگری نیز ریسمان و دلو وجود ندارد، تیمُّم برایش جایز است.

مسئلۀ ۵: کسی مقدار کمی آب پیدا کرد، اگر آن اندازه آب است که می توان با آن یک مرتبه چهره و دو دست و دو پای را شست، در این صورت تیمُّم جایز نمی‌باشد، بلکه این اعضاء را یک یک مرتبه

(۸۳) یک «میل شرعی» چنانکه گذشت مساوی یک کیلومتر و ۶۱۰ متر است. این یک کیلومتر و ۶۱۰ متر مورد توثیق و تصدیق اکابر علماء دیوبند چون شیخ الحدیث و صدر المدرسین دار العلوم دیوبند و مفتی اعظم هند حضرت مولانا سعید احمد پالنپوری، حضرت مولانا مفتی نظام الدین رحمه‌الله صدر مفتی دار العلوم دیوبند، و حضرت مولانا مفتی ظفیر الدین رحمه‌الله مفتی دار العلوم دیوبند و مرتِّب فتاوی دار العلوم دیوبند می‌باشد، چنانکه از تقاریظ و تصادیق ایشان در مقدمۀ کتاب «مسائل وضو» از مولانا رفعت قاسمی مُدَرِّس دار العلوم دیوبند واضح است.



شسته و سر خود را مسح کند. غرغره کردن و سایر سنت‌های وضو را ترک نماید. و اگر آب به این اندازه هم نیست، در این صورت تیمُّم بگیرد.

مسئلۀ ۶: اگر کسی چنان بیماری‌ای دارد که آب به او ضرر می‌رساند، یعنی اگر وضو یا غسل کند بیماری‌اش بیشتر یا طولانی‌تر می‌شود، تیمُّم برایش جایز است. البته اگر آب سرد برایش ضرر می رساند و آب گرم ضرری نمی‌رساند، در این صورت استفاده از آب گرم بر او واجب خواهد بود. و اگر در جائی باشد که آب گرم مُیَسَّر نیست، در این صورت اجازه دارد تیمُّم نماید.

مسئلۀ ۷: اگر آب یقیناً در موضعی نزدیکتر از یک میل وجود دارد، تیمُّم کردن در این صورت جایز نیست. آب آوردن از آنجا و وضو با آن واجب خواهد بود.[۸۴] در صورت فوق اگر زنی بخاطر ستر و شرم از مردان، برای آب آوردن نرود، تیمُّمش جایز نمی‌باشد. آنگونه افراط در حجاب و شرم که یکی از احکام شریعت به سبب آن ترک گردد، ناجایز و حرام است. در صورت فوق بر زن واجب است تا خود را با چادر یا در حِجاب پوشانیده جهت آب گرفتن برود. البته نباید در حضور مردان وضو کند و نه دست و پا و چهرۀ خود را نزد مردان نمایان بسازد.

مسئلۀ ۸: تا هر زمانی که انسان نمی‌تواند با آب وضو کند، پس تیمُّم بگیرد، گرچه مدت زیادی هم عذرش طول بکشد. و از اینکار وسوسه‌ای در دل راه ندهد، زیرا هرقدر پاکیزگی‌ای که توسط وضو و غسل حاصل می‌شود، همانقدر پاکیزگی توسط تیمُّم نیز به دست می‌آید. بنابرین نباید این وهم را در دل راه داد که انسان از تیمُّم خوب پاک نمی‌شود.



مسئلۀ ۹: اگر آب را می‌فروشند و شخص پول خریدن آن را ندارد، تیمُّم برایش جایز است. و اگر پول دارد و همچنین بیشتر از مصارف ضروریات راه وکرایه و غیره‌اش نیز می‌باشد، در این صورت خریدن آب بر او واجب خواهد بود. البته اگر آب را آنقدر گران می‌فروشند که در هیچ جائی به این قیمت نیست، در این صورت خریدن آب بر او واجب نیست و تیمُّم‌کردن برایش درست است. و اگر پولش بیشتر از مصارف راه، کرایه و غیره‌اش نیست، خریدن آب در این صورت نیز بر او واجب نمی‌باشد و تیمُّم‌کردن برایش صحیح است.

(۸۴) حکم بالا در صورتی خواهد بود که از رفتن به آنجا خوف خطر جان یا مال یا عزت و آبرو نرود و اگر خوف جان، مال یا عزت و آبرو می‌رود، تیمّم جایز خواهد بود. وَكَذَا إذَا خَافَتْ الْمَرْأَةُ عَلَى نَفْسِهَا بِأَنْ كَانَ الْمَاءُ عِنْدَ فَاسِقٍ. كَذَا فِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ وَالنَّهْرِ الْفَائِقِ. (فتاوی عالمگیری: ۱۷/۱ و رد المحتار: ۱۴۵/۱ و البحر الرائق: ۱۴۲/۱)



مسئلهٔ ۱۰: اگر هوا آنقدر سرد است یا آنقدر برف می‌بارد که از غسل‌کردن، خوف مرگ یا بیماری می‌رود و لحاف، پتو یا چیز دیگری نیز موجود نیست که شخص غسل گرفته خود را در آن گرم نگاه دارد، پس در چنین حالت مجبوری، تیمُّم کردن جایز است.

مسئلهٔ ۱۱: اگر کسی نصف بدنش زخمی بود یا چیچك/آبله گرفته بود، در این صورت غسل بر او واجب نمی‌باشد، بلکه او تیمُّم نماید.



مسئلهٔ ۱۲: اگر کسی در دشت یا بیابان تیمُّم کرده نماز خواند و آب نزدیک آنجا بود اما این شخص آگاه نشد، در این صورت هم تیمُّم و هم نمازش هر دو صحیح است. و بعداً چون آگاه شد، بازهم اعادهٔ آن نماز ضروری نیست.

مسئلهٔ ۱۳: اگر مسافری ضرورت به وضو یا غسل پیدا کرد و خودش آب نداشت ولی نزد همسفرش آب بود، در این صورت در دل خود بنگرد: اگر دلش می‌گوید؛ اگر از او آب بخواهم آب می‌دهد، در این صورت تیمُّم کردن بدونِ اولاً آب خواستن جایز نیست. و اگر دلش می‌گوید؛ اگر آب بخواهم آب نمی‌دهد، در این صورت تیمُّم‌کردن و نمازخواندن بدون خواستن آب نیز جایز است. لیکن اگر بعد از انجام تیمُّم و ادای نماز، از همراهش آب خواست و او برایش آب داد، در این صورت باید وضو گرفته نماز را اعاده کند.

مسئلهٔ ۱۴: اگر کسی فقط آب زمزم با خود داشت، در این صورت تیمُّم کردن برایش جایز نیست بلکه وضو یا غسل کردن با آب زمزم بر او واجب می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۵: اگر کسی با خود آب دارد ولی راه سفر چنان خراب است که آب در طول راه پیدا نمی شود و بنابرین خوف مشقت یا هلاکت از تشنگی می‌رود، در این صورت وضو نگیرد، بلکه تیمُّم برایش جایز است.

مسئلهٔ ۱۶: اگر غسل به کسی ضرر می‌رساند ولی وضو برایش ضرری ندارد، در این صورت به جای غسل تیمُّم نماید. و بعداً اگر تیمُّمی که به جای غسل کرده بود شکست، اکنون به جای وضو تیمُّم نکند بلکه باید وضو کند.

و اگر قبل از تیمُّم گرفتن به جای غسل، امری پیش آمد که وضو را می‌شکند و آنگاه بعد از آن تیمُّم غسل را نمود، در این صورت همین یک تیمُّم برای غسل و وضو کافی است.





طریقهٔ تیمُّم

مسئلهٔ ۱۷: طریقهٔ تیمُّم این است که هر دو {کفِ} دست را بر زمین پاک زده آنگاه تمام چهرهٔ خود را با آن بمالد، سپس هر دو{کفِ} دست را دوباره بر زمین زده و این‌بار هر دو دست را همراه با آرنج های خود خوب با آن بمالد. {اگرکسی ساعت پوشیده یا}اگر زنی چوری/النگو و دستبند و ... در دست دارد، زیرِ آنها را نیز خوب بمالد، زیرا اگر جائی به اندازهٔ یک ناخن‌در گمانش ترک شود، تیمُّم درست نخواهد بود. همچنین انگشتری و چلّهٔ خود را بیرون کند تا هیچ جائی ترک نگردد. و میان انگشتان دست‌ها را نیز خلال نماید. چون این دو کار را انجام داد، تیمُّم انجام شده است.

مسئلهٔ۱۸: چون کسی هر دو دست خود را بر خاک زد آنها را خوب بتکاند تا ذرات خاک بر چهره‌اش ننشیند و چهره‌اش را خاک آلود نگرداند.



مسئلهٔ ۱۹: برعلاوهٔ زمین، تیمُّم با هر چیزی که از «جنس خاک» باشد مانند خاك، ریگ، سنگ، گچ، چونه، زرنیخ، سرمه، گَرد خشت و امثال آنها... جایز است، و هر چیزی که از «جنس خاک» نباشد مانند طلا، نقره، فلز، گندم، چوب، پارچه و غلّه‌جات و ... تیمُّم با آنها جایز نیست. البته اگر گَرد و خاك بر اشیای مذکوره نشسته باشد، در این صورت تیمُّم بر آنها جایز است.

مسئلهٔ ۲۰: هر چیزی که در آتش نسوزد و ذوب نشود، از «جنس خاک» است و تیمُّم بر آن جایز است، و هر چیزی که در آتش بسوزد و خاکستر شود یا ذوب شود، تیمُّم بر آن جایز نیست.تیمُّم بر خاکستر جایز نمی باشد.(۸۵)

مسئلهٔ ۲۱: تیمُّم کردن بر ظروف مِسی و بالِشت/بالِش و توشک و سایر پارچه‌جات جایز نیست. البته اگر آنقدر گَرد و خاک بر آنها نشسته که هنگام دست زدن، گَرد و خاک بسیاری از آنها بر می خیزد و کف دست خاک آلود می‌گردد، در این صورت تیمُّم بر آنها درست خواهد بود.

تیمُّم کردن بر آفتابه گِلی وکوزهٔ گِلی جایز است، چه پُر از آب باشند یا خالی باشند. لیکن

---

(۸۵) خاکستر گرچه نه می‌سوزد و نه ذوب می‌شود، اما بازهم تیمُّم برآن جایز نیست، و چونه/آهك گرچه می سوزد، اما بازهم تیمم برآن درست است. این دو از قاعدهٔ بالا مستثنٰی اند. همچنین چونه چه به شکل سنگ باشد و چه به شکل سنگریزه، تیمم برآن جایز است. (حاشیهٔ جدیده: ۶۹/۱)



اگر بر آنها «لاك‌کاری» شده باشد، در این صورت تیمُّم بر آنها جایز نیست.[86]

مسئلهٔ ۲۲: اگر بر سنگی هیچ گرد و خاکی نباشد، بازهم تیمُّم بر آن جایز است، بلکه حتّٰی اگر با آب خوب شسته شده باشد، بازهم تیمُّم برآن درست است و ضرورتی به این نیست که دست‌ها گرد و خاک آلود شود. به همین صورت تیمُّم کردن بر خشت پخته نیز جایز است، چه بر آن گرد و خاك باشد یا نباشد.

مسئلهٔ ۲۳: تیمُّم کردن بر گِل و لای گرچه درست است اما مناسب نمی‌باشد. اگرکسی جز لای چیز دیگری نیافت، پس بهتر است که نخست پارچه‌ای را از لای پُرکند و بگذارد تا خشک شود و چون لای خشک شد، آنگاه بر آن تیمُّم نماید. البته اگر وقت نماز از دست می‌رود، در این صورت به هر صورتی‌که می‌تواند چه بر لای تَر و چه بر خشک، تیمُّم کند و نماز را نباید قضا نماید.



مسئله۲۴: اگر ادرار یا نجاست دیگری بر زمینی افتاد و توسط شعاع آفتاب خشک شد و بوی بدش نیز از بین رفت، زمین در این صورت پاک گردیده است و نمازخواندن بر آن درست خواهد بود. لیکن تیمُّم کردن بر آن جایز نمی‌باشد. البته این حکم همان وقتی خواهد بود که معلوم باشد در این زمین چنین کاری واقع شده، و اگر معلوم نبود در این صورت وهمی در دل نباید آورد. تیمُّم بر آن زمین درست می‌باشد.

مسئلهٔ ۲۵: همانگونه که تیمُّم کردن به جای وضو صحیح است، در وقت مجبوری تیمُّم کردن به جای غسل نیز صحیح می‌باشد. به همین صورت زنی‌که از حیض یا نِفاس پاک شده است، در هنگام مجبوری برایش جایز است تا تیمُّم نماید. همچنین تفاوتی در بین تیمُّم وضو و تیمُّم غسل وجود ندارد. طریقهٔ هر دو یکسان است.



مسئلهٔ ۲۶: اگرکسی به خاطر آموختاندن شخص دیگری تیمُّم نمود و طریقهٔ تیمُّم کردن را به او نشان داد، و در دل نیت تیمُّم برای خود را نداشت بلکه مقصودش تنها آموختاندن طریقهٔ تیمُّم بود، در این صورت این تیمُّم او درست نخواهد بود، زیرا برای صحَّت تیمُّم، نیّت شخص تیمُّم‌کننده نیز شرط است، و این شخص چون نیّت تیمُّم را نداشت بلکه مقصودش نشان دادن و آموختاندن طریقهٔ تیمُّم بود، لذا تیمُّمش صحیح نمی‌باشد.

---

(۸۶) رنگ روغنی و هر رنگی که جِرم دارد، نیز حکم لاك کاری را دارد.

مسئلۀ ۲۷: اگر کسی در هنگام تیمُّم فقط اینقدر در دل اراده کند که به خاطر پاکی تیمُّم می‌کنم یا به خاطر نمازخواندن تیمُّم می‌کنم، تیمُّم صحیح خواهد بود. و اراده‌کردن در دل به این صورت که به خاطر وضو تیمُّم می‌کنم یا به خاطر غسل تیمُّم می‌کنم، ضروری نیست.



مسئلۀ ۲۸: اگر کسی به خاطر به دست گرفتن قرآن مجید تیمُّم کرده است، برایش جایز نیست با آن تیمُّم نماز بخواند. و اگر به خاطر ادای نماز تیمُّم کرده است، در این صورت برایش جایز است تا نمازهای سایر اوقات را نیز با آن بخواند و همچنین لَمس قرآن مجید نیز با این تیمُّم جایز می‌باشد.

مسئلۀ ۲۹: اگر کسی وضو ندارد و ضرورت به غسل نیز دارد، در این صورت فقط یک تیمُّم کند و ضرورتی نیست تا برای هر کدام تیمُّم جداگانه نماید.

مسئلۀ ۳۰: اگر کسی تیمُّم نموده نماز خواند و سپس آب پیدا کرد و وقت نماز هنوز باقی مانده است، در این صورت دوباره خواندنِ نماز بر او واجب نیست، همان نمازش صحیح می‌باشد.

مسئلۀ ۳۱: اگر آب در فاصلۀ کمتر از یک «میل شرعی» وجود دارد ولی وقت چنان تنگ است که اگر برای آب آوردن برود، وقت نماز می‌گذرد و نماز قضا می‌شود، بازهم تیمُّم کردن جایز نمی باشد. باید رفته آب گرفته وضو کند و نماز را قضا بخواند.

مسئلۀ ۳۲: در موجودیت آب، تیمُّم کردن به خاطر لمس قرآن مجید جایز نیست.

مسئلۀ ۳۳: اگر مسافری امیدوار است که کمی پیشتر رفته آب خواهد یافت، پس بهتر است تا نماز را در اول وقت آن نخواند بلکه منتظر رسیدن به آب بماند، اما آنقدرهم انتظار نکشد که وقت مکروه داخل شود. و اگر منتظر رسیدن به آب نشد بلکه نماز را در اول وقت آن خواند، اینکار نیز صحیح است.

مسئلۀ ۳۴: اگر کسی نزد خود آب دارد ولی می‌ترسد اگر جهت وضو از ریل/قطار پائین شود، ریل/قطار حرکت خواهد کرد. در این صورت تیمُّم برایش جایز است.[۸۷] و اگر کسی {در دشت و بیابان بود و} ترس داشت که شاید مار یا جانور مُوذی دیگری نزد آب بوده او را از گرفتن آب مانع شود، در این صورت نیز می‌تواند تیمُّم کند.

مسئلۀ ۳۵: اگر مسافری در میان اسباب خود آب داشت ولی بنابر فراموشی تیمُّم نموده نماز خواند و بعداً به یادش آمد که در بین اسبابم آب دارم، دوباره خواندن نماز بر او واجب نیست.



(۸۷) امروزه تسهیلات وضو در داخل قطارها مُیَسَّر است، بنابرین نیازی به خروج از قطار نمی‌باشد.



مسئلۀ ۳۶: هر چیزی که وضو را می‌شکند تیمُّم را نیز می‌شکند. همچنین تیمُّم از یافتن آب نیز می‌شکند. به همین صورت اگر کسی تیمُّم نموده کمی پیشتر رفت و فاصلۀ بین او و آب کمتر از یک «میل شرعی» گردید، در این صورت نیز تیمُّمش می‌شکند.

مسئلۀ ۳۷: اگر کسی به خاطر وضو تیمُّم کرده است، به محض پیداکردن آن اندازه آب که بتواند {فرایضِ} وضو را با آن انجام بدهد، تیمُّمش می‌شکند. و اگر به خاطر غسل تیمُّم نموده است، پس هنگامی که آنقدر آب بیابد که بتواند با آن {فرایضِ} غسل را انجام بدهد، تیمُّمش می‌شکند. و اگر آبی کمتر از این مقدار یافت، تیمُّمش نمی‌شکند.

مسئلۀ ۳۸: اگر در طول راه مسافرت آب موجود بود ولی مسافر آگاه نشد که آب اینجا موجود است، در این صورت تیمُّمش نمی‌شکند. به همین صورت اگر در طول راه، آب وجود داشت و مسافر از وجودش آگاه نیز شد ولی نتوانست از ریل/قطار پائین بیاید، در این صورت نیز تیمُّمش نمی‌شکند.

مسئلۀ ۳۹: اگر کسی به سبب بیماری‌ای تیمُّم کرده‌است، پس هنگامی‌که بیماری‌اش شفا بیابد و استعمال آب در وضو وغسل، اکنون برایش ضرری نمی‌رساند، در این صورت نیز تیمُّم او می‌شکند و حالا وضوکردن و غسل نمودن بر او واجب می‌گردد.

مسئلۀ ۴۰: اگر کسی آب نیافت و تیمُّم کرد و بعداً به بیماری‌ای مبتلا شد که استعمال آب به او در آن بیماری ضرر می‌رساند، و آنگاه آب پیدا کرد، در این صورت تیمُّمی که به خاطر نیافتن آب نموده بود می‌شکند و حالا دوباره باید تیمُّم کند.

مسئلۀ ۴۱: اگر کسی ضرورت به غسل داشت و غسل کرد لیکن اندکی از بدنش خشک مانده بود که آب تمام شد، این شخص هنوز پاک نشده است، لِذا باید تیمُّم کند، و بعداً هر وقتی که آب یافت، همان جای خشک بدن خود را بشوید، ضرورتی به اعادۀ غسل ندارد.

مسئلۀ ۴۲: در صورت بالا اگر شخص در وقتی آب را پیدا کرد که وضویش نیز شکسته بود، در این صورت اولاً همان جای خشک مانده را بشوید و به جای وضو تیمُّم بگیرد. و اگر آب آنقدر کم است که گرچه می‌توان با آن وضو گرفت ولی نمی‌توان قسمت خشک ماندۀ بدن را با آن شست، در این صورت با آن آب وضو بگیرد و به خاطر شستن جای خشك مانده، تیمُّم غسل را نماید. البته اگر تیمُّم غسل را قبلاً انجام داده بود، اکنون ضرورت به تیمُّم دوباره نیست. همان تیمُّم قبلی، باقی و کافی است.

مسئلۀ ۴۳: اگر کسی لباس یا بدنش نجس است و وضو هم ندارد، و آب نیز اندک است، در این صورت، باید بدن و لباس خود را بشوید و به جای وضو تیمُّم نماید.

مسئلهٔ ۴۴: اگر کشیدن آب از چاه ممکن نیست و پارچه‌ای هم وجود ندارد تا شخص آن را در چاه پائین نموده سپس آن را فشرده با آبش خود را پاک کند، یا اینکه آب در مخزن یا چیز دیگری است و وسیله‌ای برای آب کشیدن وجود ندارد، و همچنین نمی‌توان مخزن را کج ساخته از آن آب گرفت و دست‌های شخص نیز ناپاک است، و کس دیگری هم موجود نیست تا از چاه آب بکشد یا دست او را بشوید، در تمام این صورت‌ها تیمُّم برای این شخص جایز است.

مسئلهٔ ۴۵: اگر عُذری که شخص به خاطر آن تیمُّم گرفته است سببش مردم باشد، پس هنگامی‌که آن عُذر از بین رفت، اکنون تمام نمازهای را که با آن تیمُّم خوانده بود، باید از سر نو بخواند.

به طور مثال، اگر کسی در زندان باشد و ماموران زندان به او آب ندهند، یا اینکه شخصی او را تهدید کند که اگر وضو کنی ترا می‌کُشم{و بعداً این عذرها رفع شد، }در این صورت تمام نماز هائی را که این شخص با این تیمُّم خوانده بود، باید دوباره بخواند.

مسئلهٔ ۴۶: اگر چندین نفر از یک سنگ و از یک جای آن تیمُّم کنند، جایز است.

مسئلهٔ ۴۷: اگر کسی قادر به استعمال آب و خاک نباشد (چه به خاطرِ عَدم وجود آب و خاک، و چه به سبب بیماری) در این صورت او بدون طهارت نماز بخواند. البته بعداً دوباره خواندن آن نماز بر او واجب خواهد بود.

مسئلهٔ۴۸: هر کسی یقین یا گمان غالب دارد که تا آخر وقت نماز آب خواهد یافت، در این صورت برایش مستحب است که تا آخر وقت مستحب به انتظار آب باشد.

به طور مثال اگر شخص یقین یا گمان غالب دارد که تا اخیر وقت مستحب، دلو و ریسمان جهت کشیدن آب از چاه میسَّر خواهد شد، یا کسی سوار ریل/قطار بوده یقیناً یا به گمان غالب می‌داند که تا اخیر وقت مستحب، قطار به ایستگاه می‌رسد و آب در آنجا موجود است، برای این شخص مستحب است که تا آخر وقت مستحب نماز، منتظر آب باشد.

مسئلهٔ ۴۹: اگر کسی سوار ریل/قطار بود و به خاطر نبودن آب تیمُّم کرد و سپس در اثنای راه از داخل ریل/قطار در حالِ حرکت، چشمهٔ آب یا حوض آب به چشمش خورد، در این صورت تیمُّم او نمی شکند، زیرا این شخص قادر به استعمال آن آب نمی‌باشد، زیرا قطار برای او نمی‌ایستد و این شخص نیز از ریل/قطار پائین شده نمی‌تواند.(۸۸)

---

(۸۸) مسئلهٔ بالا در مورد ریل/قطارهائی بود که تسهیلات وضو در داخل آنها مُیَسَّر نبود، اما امروزه تسهیلات وضو در داخل قطارها مُیَسَّر است.

مسائل مسح بر موزه ها

مسئلۀ ۱: اگرکسی وضو نموده آنگاه موزۀ چرمی {چکمه/یا بوت/کفش ساقداری را}[۸۹] پوشید و بعداً وضویش شکست، در این صورت برایش جایز است تا در هنگام وضوی جدید، بر موزه‌های خود مسح کند. و اگر موزه {چکمه/یا بوت/کفش ساقدار} را کشیده پاها را بشوید، این بهترین صورت است.

مسئلۀ ۲: اگر موزه {چکمه/یا بوت/کفش ساقدار} آنقدر کوتاه است که بُجُلَك/شتالنگ/مچ پاها را نمی پوشاند، مسح کردن برآن جایز نیست. به همین صورت اگر کسی {که ضرورت به وضو داشت} بدون وضو موزه را پوشید، مسح برآن موزه جایز نیست. در تمام این صورت‌ها باید موزه ها را کشیده و پاها را بشوید.

مسئلۀ ۳: برای مسافر، مسح تا سه شبانه روز جایز است، و برای کسی که مسافر نیست تا یک شبانه روز جایز است. مدت یک شبانه روز یا سه شبانه روز از همان لحظه‌ای شروع می‌شود که شخص بی‌وضو شود، نه از وقتی که موزه را پوشیده است.

مثلاً کسی در وقت ظهر وضو نموده موزه پوشید و آنگاه در هنگام غروب آفتاب وضویش شکست، در این صورت مسح بر موزه تا وقت غروب آفتاب روز بعدی برایش جایز می‌باشد. و برای مسافر تا غروب آفتاب روز سوم، مسح جایز می‌باشد. و به محض غروب آفتاب، مسح جایز نخواهد بود.

مسئلۀ ۴: اگر غسل بر شخص واجب گردید، باید موزه {چکمه/یا بوت/کفش ساقدار} را از پا کشیده غسل کند. مسح کردن بر آنها در غسل جایز نیست.

مسئلۀ ۵: باید بر بالای موزه مسح کرد، نه بر زیر آن.

(۸۹) لغت مستعمل برای موزه در کتب احادیث و فقه «خُفَّیْن» است و خُفَّیْن در زبان عربی موزه و پاپوش ساقداری را می گویند که از چرم ساخته شده باشد. در زبان فارسی امروزه، نوعی از آن را «مسحی» نیز می گویند.



مسئلهٔ ۶: «**طریقهٔ مسح بر موزه**» به اینگونه است که شخص انگشتان دست خود را تر نموده از جانب انگشتان پا بر بالای موزه {چکمه/یا بوت/کفش ساقدار} بگذارد وکف دست خود را از پشت پا دور نگهدارد و سپس انگشتان دست را به طرف بالا یعنی به طرف بُجُلَك/شتالنگ بکشد. اگر کسی کف دست را همراه با انگشتان دست، بر موزه گذارده مسح نماید، اینکار نیز صحیح است.

مسئلهٔ ۷: اگر کسی مسح را برعکس طریقهٔ بالا یعنی از جانب بُجُلَك/شتالنگ/مچ پا شروع نموده به طرف انگشتان پا انجام بدهد، اینهم جایز است اما خلاف مستحب می‌باشد. به همین صورت اگر کسی نه بر طول بلکه عرضاً بر موزه‌های خود مسح کند، اینکار نیز درست است، اما خلاف مستحب می‌باشد.

مسئلهٔ ۸: اگر کسی بر زیر موزه یا بر پشت موزه یا بر بغل/پهلوی موزه مسح کرد، اینگونه مسح کردن جایز نیست.

مسئلهٔ ۹: اگر کسی فقط نوك انگشتان دست را بر روی موزه گذاشت نه تمام انگشتان را و در حالی که انگشتانش بلند ایستاده اند فقط با نوک انگشتان مسح را انجام داد، این‌گونه مسح درست نخواهد بود. البته اگر آنقدر آب از انگشتانش می چکید که آب بر موزه روان شده و موزه را به اندازهٔ سه انگشت ترکرد، مسح در این صورت درست خواهد بود.

مسئلهٔ ۱۰: مستحب است که مسح با طرف داخل انگشتان دست انجام شود، ولی اگرکسی با طرف پشت دست مسح را انجام دهد، بازهم مسح صحیح است.

مسئلهٔ ۱۱: اگرکسی خودش بر موزه مسح نکرد، ولی در وقت بارش بیرون رفت یا در بین سبزه های تر قدم زد و به این سبب موزه‌ها تر شدند، مسح بازهم در این صورت انجام شده است.

مسئلهٔ ۱۲: مسح کردن بر هر موزه به اندازهٔ سه انگشت دست فرض است. اگر کمتر از آن مقدار بود، مسح درست نخواهد بود.



مسئلهٔ ۱۳: هر چیزی که وضو را می‌شکند مسح را نیز می‌شکند. همچنین مسح از بیرون کشیدن موزه از پا نیز می‌شکند. پس اگر کسی وضویش نشکسته ولی موزه را از پاها کشید، مسح در این صورت از بین می‌رود. اکنون فقط هر دو پا را بشوید. ضرورتی به وضوی دوباره نیست.

مسئلهٔ ۱۴: اگر کسی یک موزه را از پا کشید، اکنون باید موزهٔ دیگر را نیز بکشد و شستن هر دو پا بر او واجب است.

مسئلۀ ۱۵: اگر مدت مسح تمام شد، مسح از بین می‌رود. بنابرین اگر وضو نشکسته است، حالا موزه‌ها را بیرون کشیده هر دو پا را بشوید، اعادۀ وضو از سر نو واجب نیست. و اگر وضو شکسته است، در این صورت موزه‌ها را کشیده وضو بگیرد.

مسئلۀ ۱۶: اگر کسی بر موزه مسح کرد و بعداً پایش اتفاقاً به آب افتاد و چونکه موزه‌اش گشاده بود آب داخل آن رفته تمام پایش یا بیشتر از نصف آن را تَر کرد، مسح در این صورت شکسته است. اکنون باید هر دو موزه را کشیده پاها را بشوید.

مسئلۀ ۱۷: اگر موزۀ کسی پاره شده باشد و پارگی آنقدر است که در وقت راه رفتن به اندازۀ سه انگشت کوچک پایش دیده می‌شود، در این صورت مسح برآن موزه جایز نیست. و اگر مقدار پارگی موزه کمتر از این اندازه بود، مسح برآن جایز است.

مسئلۀ۱۸: اگر دوختگی موزه باز شد اما پا از دَرْز آن به نظر نمی‌آید، در این صورت مسح برآن جایز است. و اگر دوختگی چنان باز باشد که فقط در هنگام راه رفتن به اندازۀ سه انگشت پای از دَرْزش به نظر می‌آید و در حالت عادی مشاهده نمی‌شود، در این صورت مسح بر این موزه جایز نمی‌باشد.

مسئلۀ ۱۹: اگر یک موزه برابر با دو انگشت و موزۀ دیگر برابر با یک انگشت پارگی دارد، بازهم اشکالی ندارد. مسح جایز است. و اگر یک موزه از چندین جا پاره شده است که همۀ پارگی‌ها را اگر یکجا کنند، برابر با سه انگشت پا به نظر خواهد آمد، در این صورت مسح بر آن موزه جایز نیست. و اگر موزه از چندین جا پاره باشد لیکن همۀ آنها را اگرچه یکجا کنند بازهم برابر با سه انگشت پا دیده نخواهد شد، در این صورت مسح برآن موزه جایز خواهد بود.



مسئلۀ ۲۰: اگر کسی که مسافر نیست شروع به مسح موزه کرد و هنوز یک شبانه روز نگذشته بود که مسافر شد، در این صورت اجازه دارد تا سه شبانه روز مسح نماید. و اگر قبل از مسافر شدن، یک شبانه روز گذشته بود، در این صورت مدت مسح به پایان رسیده است. اکنون پاها را بشوید و دوباره موزه ها را بپوشد.

مسئلۀ ۲۱: شخصی مسافر بود و بر موزۀ خود مسح می‌کرد و سپس به منزل خود رسید، اگر مدت یک شبانه روز مسحش به پایان رسیده است، در این صورت موزه‌ها را بکشد. اکنون مسح برایش جایز نیست. و اگر هنوز یک شبانه روز از وقت آغاز مسحش نگذشته است، در این صورت اجازه دارد تا اختتام یک شبانه روز بر موزه مسح نماید. و چون یک شبانه روز گذشت، مسح برایش جایز

نخواهد بود.

مسئلۀ ۲۲: اگر کسی بر بالای جوراب موزه پوشید، مسح بر موزه در این صورت نیز جایز است.



مسئلۀ ۲۳: مسح کردن بر جوراب جایز نیست.[۹۰] البته اگر سراسر جوراب را چرم پوش کرده‌اند و یا دَور آن را چرم گرفته‌اند و یا جوراب‌ها چنان محکم اند که بدون بستن آنها با چیزی، روی پای می‌ایستند و می‌توان فقط آنها را پوشیده سه چهار میل راه رفت، پس در این صورت مسح کردن بر این نوع جوراب نیز درست خواهد بود.

مسئلۀ ۲۴: مسح کردن بر نقاب و دستکش جایز نیست.



مسئلۀ ۲۵: مسح بر بوت/کفش‌ های ساقدار جایز است، به شرطی‌ که تمام پا را به همراه بُجُلَك/شتالنگ بپوشاند و چاک آن توسط تسمه‌اش چنان بسته شود که آن اندازه پوست پا از دَرْز آن به نظر نیاید که مانع صحت مسح بگردد.[۹۱]

مسئلۀ ۲۶: اگر کسی در حالت تیمُّم موزه پوشید، در این صورت، هنگامی که خواست وضو بگیرد اجازه ندارد بر آن موزه مسح نماید، زیرا تیمُّم طهارت کامل نیست، چه تیمُّمِ تنها غسل باشد یا تیممِ وضو و غسل، و یا فقط تیمم وضو باشد.

مسئلۀ ۲۷: کسی‌ که غسل می‌گیرد مسح بر موزه برایش جایز نیست، چه غسلِ فرض باشد یا غسلِ سنت. مثلاً اگر کسی پاهای خود را در جائی بلندتر گذاشته بنشیند و سراسر بدن خود را بدون پاها بشوید و سپس بر پایش مسح کند، اینکار جایز نمی‌باشد.

مسئلۀ ۲۸: همانگونه که وضوی معذور از گذشتن وقت نماز می‌شکند، مسحش نیز از گذر وقت نماز باطل می‌گردد. معذور آنگاه باید موزۀ خود را بیرون کشیده پاهایش را بشوید. البته اگر معذور در وقت وضو و پوشیدن موزه، آن بیماری را نداشت، در این صورت او نیز در حکم اشخاص صحیح و سالم قرار خواهد گرفت.

مسئلۀ ۲۹: اگر بیشتر حصۀ پا به نحوی {تر شود یا} شسته شود، در این صورت اکنون شخص باید موزه‌ها را کشیده پاها را بشوید.

---

(۹۰) مسح بر جوراب‌های نخی، کتانی و نایلونی امروزی جایز نیست.

(۹۱) بنابرین مسح بر بوت/کفش‌ های غیر ساقدار که بُجُلَك/شتالنگ/مچ پا را نمی‌پوشاند جایز نیست.

احکام معذور

مسئلهٔ ۱: اگر کسی بینی‌اش خون شده و خون آن به هیچ صورتی بند/قطع نمی‌شود، یا کسی چنان زخمی دارد که مسلسل از آن خون می‌آید و حتّٰی برای یک ساعتی هم بند/قطع نمی‌شود، یا کسی به مرض «سَلْسَلُ الْبَول» دچار است و همیشه قطره قطره از او ادرار آمده می‌رود، و این اشخاص آنقدر وقت نمی‌یابند تا با طهارت نماز بخوانند، این اشخاص را «معذور» می‌گویند. حکم آنها این است که در وقت هر نماز وضو کنند و تا زمانی که وقت آن نماز باقی است، این وضوی شان نیز باقی خواهد بود.

البته برعلاوهٔ همان بیماری که مبتلایش هستند، اگر چیز دیگری که وضو را می‌شکند برای شان پیش بیاید، در این صورت وضو توسط آن می‌شکند، و باید دوباره وضو کنند. به طور مثال، اگر خون بینیِ کسی به هیچگونه بند/قطع نمی‌شد و او در وقت نماز ظهر وضو گرفت، تا هنگامی که وقت نماز ظهر باقی است، وضویش به خاطر جریان خون بینی نمی‌شکند. البته اگر برای قضای حاجت رفت یا ادرار نمود {یا باد خارج کرد} یا سوزنی به دستش رفت و خون برآمده جاری شد، در این صورت‌ها وضویش می‌شکند و حالا دوباره باید وضو بگیرد. و چون وقت نماز ظهر ختم شد و وقت نماز عصر رسید، اکنون نیز باید وضوی تازه بگیرد. به همین ترتیب، در وقت هر نماز باید وضوی جدید بگیرد، و با این وضو هر نمازی را که بخواهد می‌تواند بخواند، چه نماز فرض را و چه نمازهای {قضائی، سنت و} نفل را.

مسئلهٔ ۲: اگر معذور در وقت نماز صبح وضو کرد، بعد از طلوع آفتاب نمی‌تواند با آن وضو نمازی را بخواند. اکنون باید وضوی تازه بگیرد. و اگر بعد از طلوع آفتاب وضو کرد، نماز ظهر را با این وضو می‌تواند بخواند، و لازم نیست تا در وقت نماز ظهر وضوی جدیدی بگیرد. البته چون وقت عصر رسید، آنگاه باید وضوی تازه بگیرد. البته اگر وضویش به سبب دیگری شکست حکمش جداگانه است چنانکه در بالا گذشت.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی زخمی بود و از زخمش خون می‌آمد و او وضو گرفت، و بعداً زخم دیگری به او



رسید و خون از این زخم نو جاری شد، وضویش در این صورت شکسته است. دوباره باید از سر نو وضو بگیرد.



مسئلۀ ۴: انسان در صورتی «معذور» شمرده شده حکم معذور را خواهد یافت که وقت کامل یک نماز بر او به طوری بگذرد که خون در تمام وقت مسلسل بیاید و او آن اندازه فرصت نیز نیابد که نماز آنوقت را در آن با طهارت بخواند. و اگر آن اندازه وقت برایش مُیَسَّر گشت که بتواند نماز آنوقت را با طهارت بخواند، در این صورت او معذور نمی‌باشد و حکم معذوری که در بالا بیان کردیم بر او جاری نخواهد شد.

البته اگر یک وقت کامل نماز بر او به گونه‌ای گذشت که آن اندازه وقت برایش مُیَسَّر نگردید تا نماز آنوقت را با طهارت بخواند، در این صورت او معذور می‌باشد و حکم معذور بر او جاری می‌شود. یعنی اینکه در وقتِ هر نماز باید وضوی تازه بگیرد. و چون وقت نماز بعدی آمد، این شرط نیست که خون مسلسل روان باشد بلکه حتی اگر یکبار نیز در این وقت خون بیاید و در بقیۀ این وقت بند باشد، بازهم شخص معذور دانسته خواهد شد.

البته اگر بعد از این وقت، وقت کامل نماز دیگری به صورتی بگذرد که خون در آن قطعاً نیاید، اکنون این شخص معذور نیست و حکمش اینست که هر باری که خون جاری شود، وضویش را می‌شکنند. این مسئله را به دقت به خاطر بسپارید.



مسئلۀ ۵: کمی از وقت نماز ظهر گذشته بود که از زخم یا بدن کسی خون جاری شد، در این صورت تا آخرِ وقت ظهر به انتظار باشد،[۹۲] اگر خون بند/قطع شد، خوب؛ و اگر بند/قطع نشد، در این صورت وضو بگیرد و نماز بخواند. آنگاه اگر خون در سراسر وقت نماز عصر به طوری جاری بود که او مهلت نمازخواندن را نیافت، در این صورت بعد از گذشتن وقت عصر، او را معذور قرار خواهیم داد. و اگر خون در اثنای وقت عصر بند/قطع شد، این شخص حالا معذور نمی‌باشد و نمازهای که در این وقت خوانده است درست نیست. باید آنها را دوباره بخواند.[۹۳]

---

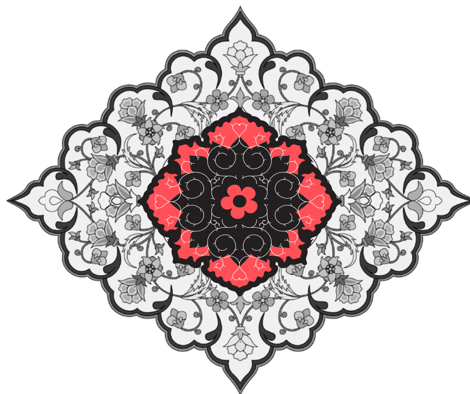
(۹۲) یعنی تا زمانی منتظر باشد که آنقدر وقت بماند که بتواند فرایض وضو را در آن مقدار وقت اداء کرده و چهار رکعت فرض را بخواند. (حاشیۀ جدیده: ۱/ ۵۵)

(۹۳) اگر نماز سنت و نفل خوانده، آنها را دوباره نخواند، نفل و سنت قضا ندارد. (حاشیۀ جدیده: ۱/ ۵۵)

مسئلهٔ ۶: اگر شخص معذور به سبب قضای حاجت یا ادرار، وضو گرفت و هنگامی که وضو می گرفت خون بند بود و چون وضویش تمام شد، بعد از وضو خون جاری شد، در این صورت وضویش به خاطر خروج این خون می شکند. البته اگر به سبب خون بینی و غیره وضو گرفته بود و سپس از بینی و غیره‌اش خون آمد، وضویش از خروج این خون نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۷: اگر خون شخص معذور، لباس وی را آلوده می کند، پس باید دید که اگر خون به طوری می‌آید که قبل از اتمام نماز، باز خون آمده به لباس اصابت خواهد کرد، در این صورت شستن آن واجب نیست. و اگر خون طوری می‌آید که به این زودی لباس و غیره را آلوده نخواهد کرد بلکه می توان خون را شسته نماز را با طهارت اداء کرد، در این صورت شستن آن خون واجب خواهد بود.

و اگر لکهٔ خون بر روی لباس بیشتر از اندازهٔ یک درهم باشد[۹۴] در این صورت بدون شستن آن، نمازخواندن جایز نیست.



(۹۴) که اندازهٔ آن برابر با گِردی کف دست است که تقریباً برابر با سه سانتی متر است.

مسائل حیض و استحاضه

مسئلهٔ ۱: خونی که ماهوار از شرمگاه پیش زنان خارج می‌شود «حَیْض» گفته می‌شود.

مسئلهٔ ۲: حد اقلِ مدت حیض، سه شبانه روز و حد اکثرِ آن ده شبانه روز است. اگر از زنی کمتر از سه شبانه روز خون آمد، این خون حیض نیست بلکه خون «إسْتِحَاضَه» است که به سبب مرض یا علّت دیگری رو داده است. و اگر بیشتر از ده شبانه روز خون آمد، هر چند روزی که از ده شبانه روز بیشتر شده، آن ایام نیز خون استحاضه می‌باشد.

مسئلهٔ ۳: اگر خون به مدت سه روز و دو شب آمد، مثلاً جریان خون از صبح روز جمعه شروع شده در شام یکشنبه بعد از مغرب قطع گردید، بازهم این خون، حیض نیست بلکه استحاضه می‌باشد.

اگر مدت آمدن خون حتی اندکی هم کمتر از سه شبانه روز باشد، این خون، حیض محسوب نمی‌شود. مثلاً اگر جریان خون از وقت طلوع آفتاب روز جمعه شروع شده و آنگاه در روز دوشنبه فقط اندکی قبل از طلوع آفتاب قطع شد، در این صورت نیز این خون حیض شمرده نمی‌شود بلکه خون استحاضه است.

مسئلهٔ ۴: خونی که در طول مدت حیض بیاید، به هر رنگی که باشد، مثلاً سرخ، زرد، سبز، خاکی و سیاه ... همه خون حیض می‌باشد.

زمانی که تکهٔ/پارچهٔ نهاده شده در آنجا اکنون نیز مانند قبل کاملاً سفید بود، در این صورت زن از حیض پاک می‌گردد.

مسئلهٔ ۵: هیچ دختری قبل از «نُه سالگی» و هیچ زنی بعد از «۵۵ سالگی» حیض نمی‌بیند، بناءً اگر دختری که کمتر از نُه سال عمر دارد خون ببیند، این خون حیض نیست بلکه استحاضه است.

هٰکذا اگر زنی بعد از ۵۵ سالگی خون ببیند، و این خون به شدت سرخ یا سیاه است، این خون، خون حیض می‌باشد. و اگر به رنگ زرد یا سبز یا خاکی باشد، در این صورت خون حیض



نیست بلکه خون استحاضه است.(۹۵)

البته اگر این زن پیش از ۵۵ سالگی نیز، خون زرد یا سبز یا خاکی رنگ می‌دید، در این صورت بعد از ۵۵ سالگی او نیز، این خون زرد، سبز یا خاکی هم خون حیض به شمار خواهد رفت و اگر قبلاً چنین خونی از او نمی‌آمد و اینکار خلاف عادتش است، در این صورت این خون زرد یا سبز و غیره، خون حیض نبوده بلکه خون استحاضه می‌باشد.



مسئلۀ ۶: اگر زنی عادت داشت که همیشه سه یا چهار شبانه روز ماهوار خون می‌دید و آنگاه در ماهی اضافه از آن مدت خون آمد، لیکن نه بیشتر از ده شبانه روز، در این صورت همۀ آن روزها مدت حیض خواهد بود. و اگر آمدن خون بیشتر از ده شبانه روز طول کشید، در این صورت مدت حیضش به تعداد همان روزهای عادت قبلی اش بوده و باقیماندۀ آن روزها استحاضه می‌باشد.

به طور مثال اگر عادت داشت که ماهانه سه روز حیض می‌دید، لیکن اتفاقاً در ماهی نُه یا ده روز خون دید، در این صورت همۀ این روزها مدت حیض شمرده می‌شود. ولی اگر یک لحظه نیز بیشتر از ده شبانه روز خون بیاید، در این صورت همان سه شبانه روز قبلی، ایام حیضش بوده و بقیۀ روزها خون استحاضه محسوب می‌گردد، و حالا باید نمازهای این ایام را قضائی بخواند.

مسئلۀ ۷: اگر زنی عادت ثابتی ندارد، بلکه عادتش همیشه در تغییر و تبدیل است، گاهی چهار شبانه روز، گاهی هفت شبانه روز و گاهی هم ده شبانه روز خون می بیند، در این صورت همۀ این روزها ایام حیض او می‌باشد.

و اگر این زن در ماهی بیشتر از ده شبانه روز خون مشاهده کرد، در این صورت باید بنگرد که در ماه قبلی چند روز خون آمده بود، همان تعداد روزها ایام حیضش محسوب شده و بقیۀ روزها استحاضه شمرده خواهد شد.

مسئلۀ ۸: اگر از زنی به طور دایم ماهوار چهار روز خون می‌آمد، آنگاه در ماهی پنج روز خون آمد و سپس در ماه بعدی پانزده روز خون آمد، در این صورت پنج روزِ این پانزده روز حیض محسوب

(۹۵) معنای جملۀ بالا اینست که دختران قبل از عمر «نُه سالگی» اصلًا حیض نمی‌بینند، بنابرین اگر از دختری قبل از «نُه سالگی» خونی بیاید، آن خون به هیچ صورتی خون حیض محسوب نمی‌شود{بلکه خون استحاضه خواهد بود.} و عموماً زنان بعد از سن «۵۵ سالگی» حیض نمی‌بینند، لیکن آمدن حیض بعد از این عمر نیز امکان دارد، بنابرین اگر زنی بعد از «۵۵ سالگی» نیز خون ببیند، این خون فقط در صورت‌های مخصوص مذکوره در متن کتاب حیض می‌باشد. (حاشیۀ جدیده: ۵۷/۲)



می‌شود و ده روز دیگر آن استحاضه خواهد بود.[۹۶] و عادت قبلی اش اعتبار نخواهد داشت، بلکه چنین خواهیم پنداشت که حالا عادتش تبدیل شده است.

مسئله۹: اگر از زنی بیشتر از ده روز خون آمد و او عادت قبلی خود را نیز به یاد ندارد که در ماه پیش یا ماه‌های قبلی چند روز از او خون آمده بود، باید دانست که مسائل این صورت بسیار دقیق بوده، فهمیدن آنها خیلی مشکل می‌باشد. چونکه چنین اتفاقی به ندرت پیش می‌آید، ما نیز احکام آن را در اینجا تحریر نمی‌کنیم. اگر احیاناً ضرورت افتاد، مسائل آن را از عالِمی بزرگ بپرسید. و هرگز چنین مسائل را از ملاهای معمولی نپرسید.



مسئلهٔ ۱۰: اگر دختری برای اولین بار، مدت ده شبانه روز یا کمتر از ده شبانه روز خون دید، در این صورت همهٔ این روزها مدت حیض او است. و اگر اضافه از ده شبانه روز خون آمد، در این صورت ده شبانه روز آن حیض و اضافهٔ آن استحاضه می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۱: اگر از دختری برای اولین بار خون آمد، ولی این آمدن خون به هیچ صورتی قطع نشد بلکه جریان آن چند ماه ادامه پیدا کرد، در این صورت از همان روزی که آمدن خون آغاز شده بود تا ده روز بعدی اش، ده شبانه روز مدت حیض قرار می‌گیرد و بیست روز بعدی اش استحاضه می باشد. و بقیهٔ ماه‌ها را نیز به ترتیب مذکور باید محاسبه نمود. یعنی ده روز اول هر ماه را حیض و بیست روز بعدی اش را استحاضه خواهیم دانست.



مسئلهٔ ۱۲: کمترین مدت پاک بودن در بین دو حیض، پانزده روز است و بیشترین وقت پاکی بین دو حیض، مدت مُعَیَّنی ندارد. بنابرین اگر زنی به سببی حیضش بند/قطع شود، در این صورت تا هر چند ماهی که خون ماهوارش نیاید، او پاک خواهد بود.

مسئلهٔ۱۳: اگر از زنی سه شبانه روز خون آمد، آنگاه برای مدت پانزده روز پاک بود، و سپس باز سه شبانه روز خون آمد، در این صورت آن سه شبانه روز اولی و این سه شبانه روز بعدی، حیض بوده و مدت پانزده روز میان آنها ایام پاکی اش به شمار می‌رود.

---

(۹۶) در این صورت زن تا ده روز منتظر انقطاع خون باشد. و بعد از ده روز اگر خون بند/قطع نشد، نمازهای قضائی پنج روز بر عهدهٔ او خواهد بود، و چون ده روز گذشت اکنون غسل نموده نمازهای خود را ادائی بخواند. (حاشیهٔ جدیده: ۵۸/۲)

مسئلهٔ ۱۴: و اگر از زنی یک یا دو روز خون آمد و آنگاه پانزده روز پاک بود، و سپس باز یک یا دو روز خون آمد، در این صورت، این پانزده روز در میانی، دوران پاکی بوده و خونی که یکی دو روز قبل از آن پانزده روز و بعد از آن آمده است، خون حیض نمی‌باشد، بلکه استحاضه می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۵: اگر از زنی یک روز یا چند روز خون آمد، آنگاه برای مدت کمتر از پانزده روز پاک بود، این مدت پاکی اعتباری نخواهد داشت و چنین می‌پنداریم که خون از اول تا آخر این ایام جاری بوده، بنابرین هرچند روزی که عادت حیض این زن است، همان روزها ایام حیض او محسوب گردیده و باقیماندهٔ این روزها همه استحاضه شمرده خواهد شد.

به طور مثال، اگر زنی عادت دارد که در تاریخ اول و دوم و سوم هر ماه حیض ببیند، اتفاقاً در ماهی در تاریخ اول ماه خون آمد، آنگاه چهارده روز پاک بود، و سپس یک روز دیگر خون آمد، در این صورت چنین خواهیم پنداشت که خون شانزده روز جریان داشته، بنابرین از بین این شانزده روز، سه روز اول آن حیض، و سیزده روز باقیماندهٔ آن استحاضه به شمار می‌رود. و اگر این روزهای عادت حیضش، تاریخ چهارم و پنجم و ششم هر ماه بود، در این صورت همین تاریخ ها ایام حیضش می‌باشد و سه روز اول ماه و ده روز بعدی حیض، خون استحاضه محسوب می‌گردد.

و اگر زن هیچ عادتی مُعَیَّنی ندارد بلکه این اولین بار خون آمدنش است، در این صورت ده روز اول این شانزده روز حیض می‌باشد و شش روز بعدی آن استحاضه است.



مسئلهٔ ۱۶: اگر زنی حامله است، هر خونی که در دوران حاملگی‌اش می‌آید، خون حیض نیست بلکه خون استحاضه است.

مسئلهٔ ۱۷: خونی که در وقت ولادت طفل قبل از خروج طفل می‌آید خون استحاضه است، بلکه تا هنگامی که نصف طفل خارج نشود، هر خونی که بیاید، آن خون نیز خون استحاضه است.



احکام دوران حیض

مسئلهٔ ۱: نمازخواندن و روزه گرفتن در دَوران حیض جایز نیست. تنها تفاوت بین آنها این است که نماز از زن حایضه کُلاً معاف می‌گردد و بعد از پاک شدنش قضای آن بر او نیز واجب نمی‌باشد،



ولی روزه معاف نمی‌شود. زن بعد از آنکه از حیض پاک شد، باید قضای روزه را بگیرد.

مسئلۀ ۲: اگر زنی در حال خواندن نماز فرض بود که حیضش آمد {نماز را قطع و ترک نماید و} این نماز نیز از او معاف می‌شود. بعد از پاک شدن قضای آن را نخواند.

و اگر زنی نصف روز {رمضان} را روزه گرفته بود که حیضش آمد، در این صورت این روزه اش می‌شکند، ولی بعد از پاک شدن باید قضای آن را بگیرد. و اگر روزۀ نفلی گرفته بود که حیضش آمد، در این صورت نیز قضائی این روزه را بگیرد.

مسئلۀ ۳: اگر زنی در آخر وقت نماز حیضش آمد و هنوز نماز را نخوانده بود، در این صورت نیز این نماز از او معاف می‌باشد.



مسئلۀ ۴: همخوابگی/جِماع با همسر در دوران حیض جایز نیست و جز جِماع، همه امور دیگر از قبیل باهم غذا خوردن، باهم خوابیدن و غیره... جایز است. (به شرط آنکه از ناف تا زانوی زن {به طور برهنه} با کدام عضو شوهر تماس نکند).

مسئلۀ ۵: اگر عادت ماهوار زنی پنج یا نُه روز بود و حیض مطابق عادت ماهوارش آمده قطع شد، در این صورت تا هنگامی که زن غسل نکند، همخوابگی با شوهر برایش جایز نیست. و اگر غسل نگرفت، پس تا هنگامی که وقت یک نماز طوری بر او نگذرد که قضای آن نماز بر او واجب شود، جِماع برایش جایز نخواهد بود. و چون وقت یک نماز بر او گذشت و قضای آن بر او واجب گشت، حالا جماع برایش جایز می‌گردد.

مسئله۶: و اگر عادت ماهوار زن پنج روز بود ولی خون چهار روز آمده بند شد، در این صورت غسل کردن و نمازخواندن بر این زن واجب است، اما تا هنگامی که پنج روز تکمیل نشود، جماع کردن با همسر برایش جایز نمی‌باشد، زیرا امکان دارد که باز خون بیاید.

مسئلۀ ۷: و اگر از زنی ده شبانه روز کامل حیض آمد، در این صورت به محض انقطاع خون، جِماع و همخوابگی با او جایز می‌باشد، چه غسل گرفته باشد یا نه.

مسئلۀ ۸: اگر از زنی یکی دو روز خون آمده قطع شد، در این صورت غسل بر او واجب نیست، بلکه وضو گرفته نماز بخواند، اما جِماع هنوز برایش جایز نمی‌باشد. و اگر قبل از گذر پانزده روز باز خون بیاید، اکنون دانسته می‌شود که این یکی دو روز ابتدائی خون دوران حیض بود، بنابرین هر چند روزی که عادت مدت حیضش است، آنها را حیض دانسته و اکنون غسل نموده نماز بخواند.



و اگر بعد از آن یکی دو روز خون، پانزده روز کامل گذشت و هیچ خون دیگری را مشاهده نکرد، اکنون دانسته می‌شود که آن یکی دو روز ابتدائی خون استحاضه بود. بنابرین نمازهای یکی دو روزی را که به سبب آمدن خون نخوانده بود، حالا قضای آنها را باید بخواند.

مسئلهٔ ۹: اگر عادت ماهوار زنی سه شبانه روز بود، اما اتفاقاً در ماهی با وجود گذشت سه شبانه روز، آمدن خون قطع نشد، زن مذکوره هنوز غسل نگیرد و نه نماز بخواند{بلکه منتظر باشد که:} اگر بعد از گذشت ده شبانه روز کامل یا کمتر از آن خون بند شد، در این صورت تمام نمازهای آن ایام معاف گردیده و قضای آنها بر او لازم نیست،و چنین خواهیم پنداشت که عادت ماهوارش تغییر کرده است. بنابرین تمام این ایام، مدت حیض او به شمار خواهند رفت. و اگر در روز یازدهم نیز خون آمد، در این صورت دانسته می‌شود که ایام حیض او فقط همان سه شبانه روز بوده و باقیماندهٔ روزها استحاضه می‌باشد. بنابرین در روز یازدهم غسل بگیرد و قضای نمازهای هفت روز گذشته را بخواند. اکنون خواندن نمازهایش را ترک نکند.



مسئلهٔ ۱۰: اگر از زنی خون حیض به مدت کمتر از ده روز آمده آنگاه در چنان هنگامی بند شد که وقت نماز به اندازه‌ای کم باقیمانده که اگر به سرعت و شتاب هم غسل نماید،[۹۷] بعد از پایان غسل آنقدر وقت اندکی برایش مُیَسَّر خواهد شد که فقط می تواند یکبار الله اکبر گفته نیت نماز را ببندد، و قادر به خواندن چیزی بیشتر از آن نخواهد بود، بازهم در این صورت نماز این وقت بر زن مذکوره واجب می‌گردد و باید قضای آن را بخواند.[۹۸] و اگر زن مذکوره حتی اینقدر هم وقت نیافت، در این صورت نماز این وقت از او معاف خواهد بود و خواندن قضای آن نیز بر او واجب نیست.

مسئلهٔ ۱۱: و اگر از زنی ده شبانه روز کامل خون حیض آمد و آنگاه در چنان وقتی خون قطع شد که زن مذکوره تنها می‌تواند در آن فرصت، فقط یکبار الله اکبر بگوید و فرصت گفتن چیزی بیشتر از آن را نمی‌یابد و نه وقتی برای غسل می‌یابد، در این صورت نیز نماز این وقت بر او واجب خواهد بود و باید آن را قضائی بخواند.

(۹۷) در اینجا مراد آن اندازه وقت است که بتواند فرایض غسل را در آن انجام بدهد. (حاشیهٔ جدیده: ۲/ ۶۰)

(۹۸) و اگر بعد از غسل گرفتن، آنقدر وقت باشد که در آن الله اکبر گفته نیت نماز را ببندد، در این صورت نیت نموده شروع به نماز کند و نماز را کامل بخواند، گرچه بعد از نیت بستن، آن وقت نیز تمام شود. و لیکن در هنگام نماز صبح اگر بعد از نیت بستن، آفتاب طلوع کرد، این نماز صبح شکسته است و باید آن را قضائی بخواند. (حاشیهٔ جدیده: ۲/ ۶۰)





مسئلۀ ۱۲: اگر زن حایضه در روز رمضان از حیض پاك شد، حالا بعد از پاك شدن، خوردن و نوشیدن چیزی برایش جایز نیست بلکه بر او واجب است تا شام بقیۀ روز را مانند روزه‌داران بگذراند. لیکن این روز در روزه به شمار نخواهد رفت، بلکه قضای آن را باید بگیرد.

مسئلۀ ۱۳: اگر زنی در اواخر شب{ماه رمضان}پاک شد و حیضش ده شبانه روز کامل طول کشیده، پس اگر آن اندازه وقت کمی از شب باقیمانده باشد که در آن مقدار وقت حتی نمی‌تواند یکبار الله اکبر بگوید، روزۀ فردا در این صورت نیز بر زن مذکوره واجب می‌باشد.

و اگر خون حیضش کمتر از ده شبانه روز طول کشیده، پس اگر آنقدر از وقت شب باقی مانده باشد که می‌توان با عجله در آن غسل گرفت، لیکن بعد از پایان غسل، فرصت حتی یکبار الله اکبر گفتن نخواهد ماند، بازهم در این صورت روزۀ فردا واجب می باشد. و اگر این مقدار وقت شب باقیمانده بود لیکن زن مذکور غسل نگرفت، پس روزۀ خود را نشکند بلکه نیت روزه را بنماید و بعد از طلوع صبح غسل بگیرد. و اگر در صورت ثانی‌الذِّکرِ بالا، آنقدر وقت کمی از شب باقیمانده باشد که نمی‌توان در آن مقدار وقت، غسل را انجام داد، در این صورت روزۀ فردا برای زن مذکور جایز نمی‌باشد، لیکن خوردن و نوشیدن در طول روز نیز برایش جایز نیست، بلکه باید تمام روز را مانند روزه‌داران بگذراند و بعداً قضای این روز را نیز بگیرد.



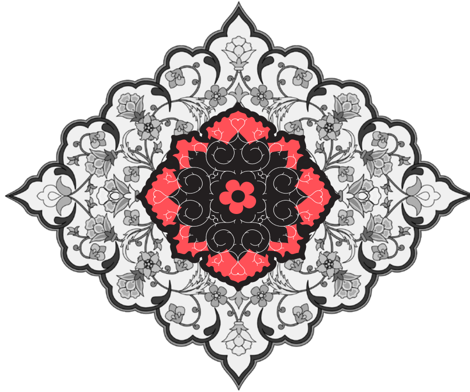
مسئلۀ ۱۴: هنگامی‌که خون از سوراخ شرمگاه خارج شده به زیر پوست بالای سوراخ برسد حیض شروع می‌شود، چه از زیر این پوست به خارج سرایت کند یا سرایت نکند، حیض به هر حال شروع می‌گردد. بنابرین اگر زنی پنبه یا چیز دیگری مانند آن را در داخل سوراخ شرمگاه خود بگذارد تا خون خارج نشود، در این صورت تا زمانی که خون در داخل سوراخ شرمگاه بوده و داغ و لکۀ خون بر روی پنبه مشاهده نشود، به آغاز حیض حکم نخواهیم کرد. و هنگامی‌که داغ خون بر پوست بالای سوراخ شرمگاه برسد یا پنبه خون را جذب نموده لکۀ آن بر بالای پنبه نمایان شود، آنگاه به آغاز حیض حکم خواهیم کرد.

مسئلۀ ۱۵: اگر زنی که از حیض پاک است، پنبه‌ای را در داخل سوراخ شرمگاه خود در هنگام شب گذاشت و خوابید، و چون صبح برخاست لکۀ خون را بر آن مشاهده کرد، در این صورت از همان زمانی که لکه را دیده است، حکم به آغاز حیضش خواهد شد.

احکام دوران استحاضه

مسئلۀ ۱: حکم خون استحاضه مانند حکم کسی است که بینی‌اش خون شده و خون آن بند نشود. زنی که خون استحاضه می‌بیند، هم نماز بخواند و هم روزه بگیرد. او نباید نماز و روزه را قضاء کند. جماع/همخوابگی با او نیز درست است.

تنبیه: احکام استحاضه کاملاً مانند احکام معذور می‌باشد و احکام معذور قبلاً درج گردیده است.



مسائلِ نفاس

مسئلهٔ ۱: خونی را که بعد از تولُّد طفل از شرمگاه پیش زن خارج می‌شود «نِفاس» می‌گویند. حد اکثر مدت نِفاس چهل روز است و حد اقل مدت آن معیّن نیست، بلکه اگر یک ساعت یا نیم ساعتی نیز از زنی خون آمده منقطع شود، آن خون نیز نِفاس می‌باشد.

مسئلهٔ ۲: اگر از زنی بعد از ولادت طفل هیچ خونی هم نیاید، بازهم غسل بر آن زن واجب است.

مسئلهٔ ۳: اگر بیشتر از نصف طفل برآمده[۹۹] ولی هنوز طفل به طور کامل خارج نشده است، خونی که در این وقت می‌آید نیز نِفاس می‌باشد. و اگر کمتر از نیم طفل خارج شده بود که خون آمد، این خون، خون استحاضه است. اگر هوش و حواس زن در آن وقت برجاست، در آن هنگام نیز {اگر وقت نماز است} نماز را بخواند وگرنه گناهکار خواهد شد. اگر قادر به ادای ارکان نماز نمی‌باشد، نماز را به اشاره بخواند، قضایش نکند. لیکن اگر از نمازخواندنش، خوف ضایع شدن طفل می‌رود، در این صورت نماز نخواند.

مسئلهٔ ۴: اگر زنی حملش را سقط کرد، باید دید که اگر یکی دو عضو آن {مثلاً انگشت یا ناخن یا موی آن نمودار} شده بود، در این صورت خونی که بعد از سقط حمل می‌آید، نِفاس می‌باشد. و اگر اعضای آن حمل نمودار نگردیده بلکه سقط فقط پاره‌ای گوشت بود،[۱۰۰] در این صورت خونی که بعد از خروج آن می‌آید، نفاس نمی‌باشد. پس اگر بتوان این خون را حیض قرار داد {مثلاً بیشتر از سه روز خون بیاید} حیض محسوب خواهد شد. و اگر نتوان آن را حیض قرار داد، مثلاً کمتر از سه روز خون بیاید یا اینکه پانزده روز ایام پاکی هنوز کامل نشده است، در این صورت این خون استحاضه خواهد بود.

(۹۹) و اگر نیم طفل خارج شده بود، حکم این است که این خون نفاس می‌باشد. (حاشیهٔ جدیده: ۶۲/۲)

(۱۰۰) پارهٔ گوشت بطور مثال است. قید احترازی نیست. (حاشیهٔ جدیده: ۶۲/۲)



مسئلهٔ ۵: اگر از زنی بعد از وضع حمل بیشتر از چهل روز خون آمد، و این اولین بار است که طفل به دنیا آورده است، در این صورت چهل روز این مدت، مدت نفاسش می‌باشد و باقیماندهٔ آن همگی استحاضه خواهد بود. بنابرین بعد از گذر چهل روز، غسل نموده شروع به ادای نماز کند و منتظر انقطاع خون نباشد.

و اگر این طفل اول او نیست، بلکه قبل از این بار نیز طفل آورده است و عادت نفاسش معلوم است که چند روز می‌باشد، در این صورت طبق عادت نفاس قبلی‌اش به تعداد همان روزها را نفاس دانسته و بقیهٔ روزهای بیشتر از چهل روز را خون استحاضه خواهیم دانست.(۱۰۱)



مسئلهٔ ۶: اگر زنی عادت داشت که «۳۰» روز نِفاس ببیند، لیکن «۳۰» روز گذشت و خون هنوز هم قطع نشد، پس او حالا غسل نکند. اگر جریان خون بعد از گذشتِ چهل روز کامل قطع شد، در این صورت این چهل روز، تماماً ایام نفاسش می‌باشد {و خواهیم پنداشت که عادت نفاسش تغییر کرده است.} و اگر جریان خون بیشتر از چهل روز طول کشید، در این صورت «۳۰» روز این ایام، دوران نفاسش می‌باشد و باقیماندهٔ آن روزها استحاضه خواهد بود. بنابرین اکنون فوراً غسل نموده نمازهای ده روز گذشته را قضائی بخواند.

مسئلهٔ ۷: اگر خون نِفاس زنی قبل از چهل روز بند/قطع شود، در این صورت فوراً غسل نموده نماز خواندن را شروع کند. و اگر غسل به او ضرر می‌رساند، در این صورت تیمُّم نموده نماز را شروع کند و هرگز نگذارد تا نمازی از او قضاء شود.

مسئلهٔ ۸: نمازهای دوران نفاس معاف می‌باشد، ولی روزهٔ این دوران معاف نیست، بلکه باید قضای آنها را گرفت. احکام روزه و نماز و جِماع در دوران نفاس همانگونه است که قبلاً بیان گردید.(۱۰۲)

مسئلهٔ ۹: اگر زنی در دوران شش ماه، دو طفل یکی بعد از دیگری به دنیا آورد، در این صورت مدت نِفاس او از ولادت طفل اول آغاز می‌شود.

اگر طفل دوم {به طور مثال} بیست روز، یک یا دو ماه بعد از طفل اول به دنیا آمد، در این صورت آغاز نِفاس را از ولادت طفل دوم حساب نخواهیم کرد.



(۱۰۱) اما این امر بعد از گذشتن چهل روز دانسته خواهد شد. (حاشیهٔ جدیده: ۶۲/۲)

(۱۰۲) تحت عنوان احکام دوران حیض، و همچنین مقداری از آنها در تحت عنوان بعدی می‌آید.



احکام نِفاس و حیض و غیره

مسئلۀ ۱: زنی که در حالت حیض یا نفاس باشد و کسی که غسل بر او واجب باشد، برای آنها جایز نیست که به مسجد داخل شوند، یا کعبۀ شریف را طواف کنند، یا قرآن مجید را بخوانند، یا قرآن مجید را دست بزنند. البته اگر قرآن شریف در داخل پوش جداگانه از خود قرآن باشد یا در دستمال پیچانیده شده باشد یا پارچه و غیره‌ای برآن پوشانیده باشند که با پوش اصلی قرآن دوخته نشده بلکه به طوری جداگانه باشد که بتوان آن را علیٰحده کرد، در این صورت دست زدن به قرآن مجید و برداشتن آن جایز است.

مسئلۀ ۲: هر کسی که وضو ندارد، برای او نیز جایز نیست که قرآن مجید را دست بزند. البته اجازه دارد که زبانی آن را بخواند و قرائت کند.

مسئلۀ ۳: اگر آیت قرآن شریف بر روی پول، نعلبکی، تعویذ یا چیز دیگری نوشته شده باشد، دست زدن بر آنها نیز برای اشخاص بالا {یعنی زنی که در حالت حیض یا نفاس است و کسانی که در حالت جنابت یا بی‌وضو اند} جایز نمی‌باشد.

البته اگر این اشیای مذکور در داخل خریطه‌ای یا ظرفی و غیره گذاشته شده باشد، در این صورت دست زدن به این خریطه یا ظرف و برداشتن آنها با دست جایز می‌باشد.

مسئلۀ ۴: برای افراد مذکور در فوق، گرفتن و برداشتن قرآن شریف با دامن یا کنارۀ چادر شان نیز جایز نیست. البته اگر پارچه‌ای جدا از بدن شان باشد، مانند دستمال و غیره ... در این صورت برداشتن قرآن مجید با آن جایز خواهد بود.



مسئلۀ ۵: اگر {زنی که در حالت حیض یا نفاس است یا کسی که غسل بر او واجب شده} تمام یك آیت را نخواند بلکه یکی دو کلمه یا نصف آیت را بخواند، اینکار جایز است. لیکن آن نصف آیت نباید آنقدر طویل باشد که برابر با یک آیت کوتاه گردد.

مسئلۀ ۶: اگر از میان افراد نامبرده کسی تمام سورۀ الحمد شریف را به نیت دعا بخواند یا دعاهای دیگری را که در قرآن مجید آمده به نیت دعا بخواند، نه به نیت تلاوت قرآن، اینکار گناهی ندارد. به طور مثال خواندن این دعاء: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ، یا این دعاء:



رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِيْنَا أَوْ أَخْطَاْنَا ... تا آخر ... که در پایان سورهٔ بقره است، یا کدام دعای دیگری که در قرآن مجید آمده، خواندن همهٔ این آیات به نیت دعا جایز می‌باشد.

مسئلهٔ ۷: خواندن دعای قنوت نیز برای افراد مذکور جایز است.

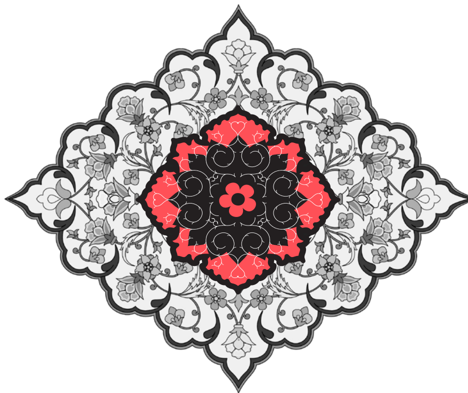
مسئلهٔ ۸: اگر زنی دختران را قرآن مجید درس می‌دهد و در حالت حیض یا نِفاس است، در این صورت آنها را به شکل هجائی درس بدهد. در هنگام درس دادن روانی، تمام آیت را نخواند بلکه بعد از خواندن یکی دو کلمه، نَفَس خود را قطع کند و باز وقفه نماید و باز یکی دو کلمهٔ آیت را روانی بخواند.

مسئلهٔ ۹: خواندن کلمهٔ شریف، درود شریف، ذکر نام الله و خواندن استغفار یا وظیفهٔ دیگری مانند ورد کردن لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمْ {در حالت حیض و نفاس و جنابت} ممنوع نیست، خواندن همهٔ آنها جایز است.



مسئلهٔ ۱۰: برای زنی که در دوران حیض می‌باشد مستحب است که در اوقات نماز، وضو نموده در جائی پاک نشسته برای مدت کوتاهی الله الله بگوید تا عادت نمازخواندن ترکش نشود و بعد از پاک شدن نیز به نمازخواندن بی‌رغبت نگردد.

مسئلهٔ ۱۱: اگر غسل بر زنی واجب شد و هنوز غسل نکرده بود که حایضه شد، در این صورت غسل کردن بر او همین حالا واجب نیست، بلکه {اجازه دارد که} بعد پاک شدن از حیض غسل بگیرد. یک غسل از طرف هر دو واجب کفایت خواهد کرد.

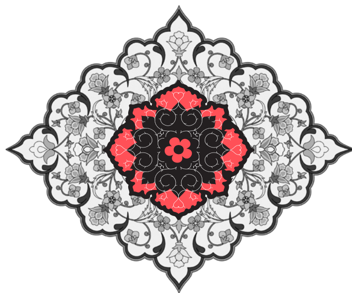


مسائل بالغ شدن

مسئلهٔ ۱: اگر دختری حیض دید، یا هنوز حیضش نیامده ولی حامله شد، یا حامله هم نشده ولی در خواب دید که با مردی همخوابگی/جِماع می‌کند و از آن لذت برده از او منی خارج شد،[۱۰۳] در تمام این صورت‌ها دختر اکنون جوان و بالغ شده است؛ و نماز، روزه و غیره تمامی احکام شریعت بر او واجب می‌باشد.[۱۰۴]

و اگر یکی از این سه صورت در او دیده نشد، لیکن پانزده ساله گردید،[۱۰۵] در این صورت نیز دختر جوان و بالغ دانسته می‌شود و هر احکامی که جوانان و بالغان مُکَلَّف آن هستند، این دختر نیز مکلَّف به آن می‌باشد.

مسئلهٔ ۲: جوان شدن را در اصطلاح شریعت «بلوغ و بالغ شدن» می‌گویند. هیچ دختری قبل از نُه سالگی جوان نمی‌شود.[۱۰۶] و اگر از او خونی نیز بیاید، آن خون حیض نیست بلکه خون استحاضه می‌باشد. احکام استحاضه قبلاً درج گردیده است.

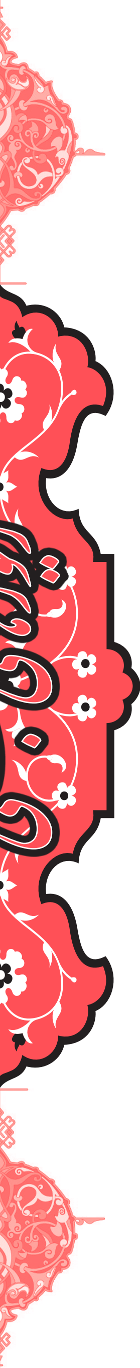


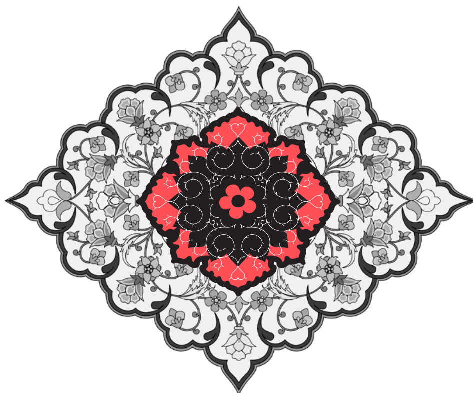
(۱۰۳) اگر در بیداری نیز بدون همخوابگی/جِماع منی به شهوت خارج شود، در این صورت نیز او بالغ دانسته خواهد شد. (حاشیهٔ جدیده: ۶۴/۲)

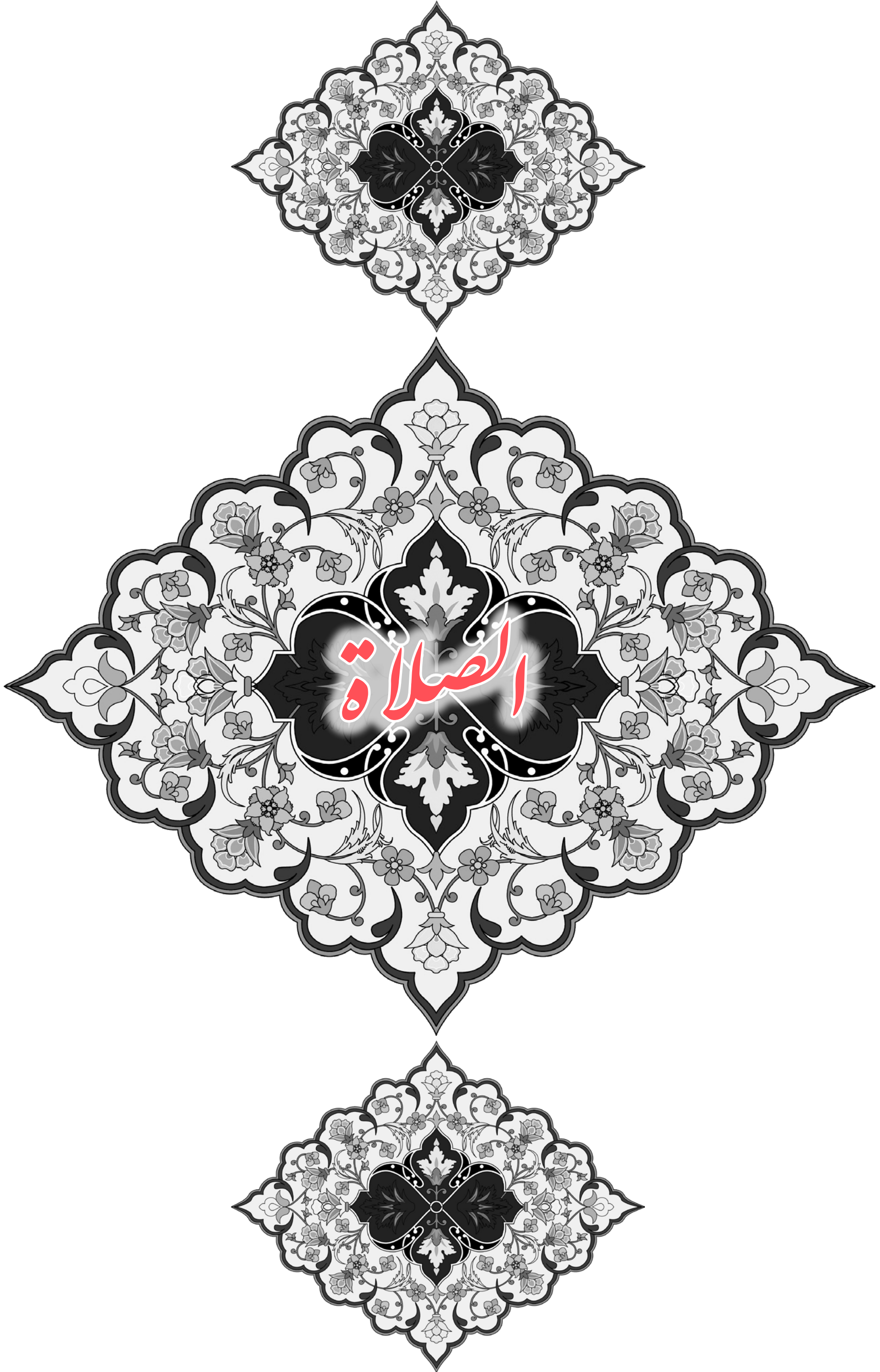
(۱۰۴) بلوغ پسر از احتلام یا انزال یا حامله ساختن دانسته می‌شود. در صورت عدم آنها به محض گذشتن پانزده سال از عمرش.

(۱۰۵) و این ۱۵سالگی از روی سال‌های قمری حساب می‌شود، نه سال‌های شمسی. (شامی: ۱۷۵/۵ و فتاوی دار العلوم دیوبند: ۷۱/۹)

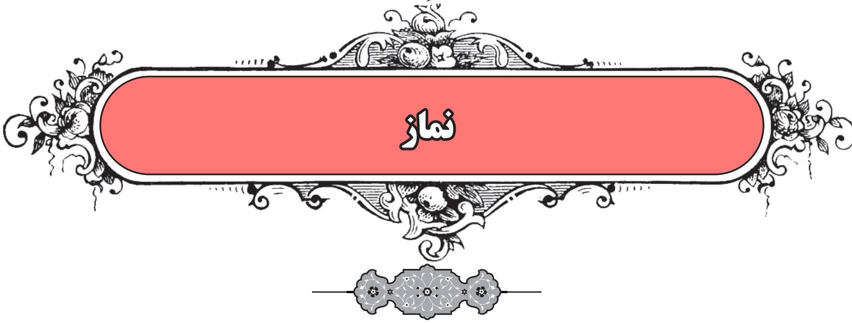
(۱۰۶) و پسر قبل از دوازده سالگی بالغ نمی‌شود. (کنز الدقائق: ۳۹۹/۲)






الصلاة

کتاب الصلاة



نماز

نماز نزد الله ﷻ مقام و منزلت بزرگی دارد. هیچ عبادتی نزد الله ﷻ محبوبتر از نماز نیست. خداوند ﷻ پنج‌وقت نماز را بر بندگان خود فرض گردانیده است. ادای آن ثواب بی‌شمار و ترک آن گناه بسیار دارد. در حدیث شریف وارد است: «هر کسی به خوبی وضو کند و با توجه قلب نماز بخواند، خداوند متعال در روز قیامت گناهان صغیره‌اش را عفو خواهد نمود و او را به بهشت داخل خواهد فرمود».(۱۰۷) و رسول الله ﷺ فرمودند: «نماز ستون دین است، هر کسی نماز را به درستی خواند، او دین را به خوبی نگهداشت. و هر کسی این ستون را خراب کرد {یعنی نماز نخواند} او دین را برباد ساخت».(۱۰۸) و رسول الله ﷺ فرمودند: «اولین پرسش در روز قیامت دربارهٔ نماز خواهد بود. و در روز در قیامت دست‌ها و پاهای نمازگزاران مانند آفتاب درخشان خواهند بود و کسی که نماز نمی‌خواند از این نعمت محروم خواهد بود».(۱۰۹) و رسول الله ﷺ فرمودند: «نمازگزاران در روز قیامت با انبیاء و شهداء و اولیاء حشر خواهند شد و کسانی که نماز نمی‌خوانند، با کافران سرکشی چون فرعون و هامان و قارون حشر خواهند گردید».(۱۱۰)

---

(۱۰۷) مَا مِن امْرِئٍ مُسْلِمٍ تَحْضُرُهُ صَلَاةٌ مَكْتُوبَةٌ فَيُحْسِنُ وُضُوءَهَا وَخُشُوعَهَا وَرُكُوعَهَا إِلَّا كَانَتْ كَفَّارَةً لِمَا قَبْلَهَا مِنَ الذُّنُوبِ، مَا لَمْ يُؤْتِ كَبِيرَةً، وَكَذَلِكَ الدَّهْرَ كُلَّهُ. (مُسْلِم شريف و جمع الفوائد: ۱۳۴/۱ حديث ۹۱۶)

(۱۰۸) والحديث مشهور عند الناس، رواه البيهقي رحمه الله اوله في شعب الايمان. وقال الحافظ ابن الحجر رحمه الله في التلخيص الحبير: ۱۷۳/۱ هو مُرْسَل رجاله ثقات. وفي الجامع الصغير: ۱۲۰/۲ رواه ابونعيم في الحلية وهو حديث حسن.

(۱۰۹) عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الصَّلَاةُ، فَإِنْ صَلَحَتْ صَلَحَ لَهُ سَائِرُ عَمَلِهِ، وَإِنْ فَسَدَتْ فَسَدَ سَائِرُ عَمَلِهِ. (الطبرانى فى الاوسط: ۱۸۵۹ ولا باس باسناده انشاء الله. الترغيب و الترهيب: ۲۰۰۵ و منتخب الاحاديث: ص ۱۶۶ ومثله في جمع الفوائد: ۲۲۹۹)

(۱۱۰) عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: ذَكَرَه فَقَالَ: مَنْ حَافَظَ عَلَيْهَا كَانَتْ لَهُ نُورٌ وَبُرْهَانٌ، وَمَنْ لَمْ يُحَافِظْ عَلَيْهَا لَمْ تَكُنْ

بنابرین نمازخواندن خیلی ضروری و مهم می‌باشد و نماز نخواندن موجب ضررهای بسیار در دین و دنیای انسان است. از این چه ضرری بزرگتر می‌تواند باشد که شخص بی‌نماز همراه با کافران حشر خواهد شد و هم‌ردیف کافران قرار داده شده است.(۱۱۱) ترک نماز گناهی سخت عظیم است. از این گناه به خدا پناه می جوئیم.

نمازخواندن بر همهٔ مسلمانان فرض است، اما بر شخص دیوانه و دختران و پسران خُردسال که هنوز بالغ نشده‌اند واجب نیست. لیکن هنگامی که اولاد هفت ساله شوند(۱۱۲) مادر و پدر ایشان از جانب شریعت دستور یافته‌اند که آنها را به نمازخواندن ترغیب دهند، و چون اولاد ده ساله شوند {وهنوز هم نماز نمی‌خوانند}، مادر و پدر آنها را اجباراً وادار نمایند تا نماز بخوانند و اجازه دارند که آنها را بر ادای نماز تأدیب نیز کنند.

ترک نماز هیچگاه و به هیچ صورتی جایز نیست، به هرگونه‌ای که ممکن است باید نماز خواند. البته اگر نمازخواندن فراموش کسی شد و چون وقت نماز به آخر رسید آنوقت بیادش آمد که نماز نخوانده، و یا کسی را چنان خواب برد که در وقت نماز بیدار نگردید و نماز قضا شد، در این صورت‌ها انسان گناهکار نمی‌گردد، اما به محض اینکه نماز به یادش آمد و یا از خواب بیدار شد، وضو گرفته نماز بخواند، زیرا خواندن قضای آن نماز فوراً فرض می‌باشد. البته اگر آنوقت، وقت مکروه است، در این صورت چند دقیقه‌ای صبر کند تا وقت مکروه بگذرد. به همین ترتیب آن نمازهائی که به سبب بیهوشی از کسی ترک شده، نیز گناهی ندارد، لیکن بعد از به هوش آمدن باید فوراً قضای آنها را بخواند.

لَهُ نُورٌ وَلَا بُرْهَانٌ، وَكَانَ مَعَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَأُبَيِّ بْنِ خَلَفٍ. (المعجم الكبير للطبراني: حديث ۱۶۳ و شرح مشکل الآثار للطحاوي: حديث ۳۱۸۰ والترغيب از ابن شاهين: حديث۵۹ و رواه احمد والطبرانى في الكبير والاوسط ورجال احمد ثقات. مجمع الزوائد: ۲۱/۲ و منتخب الاحاديث: ص۱۶۸)

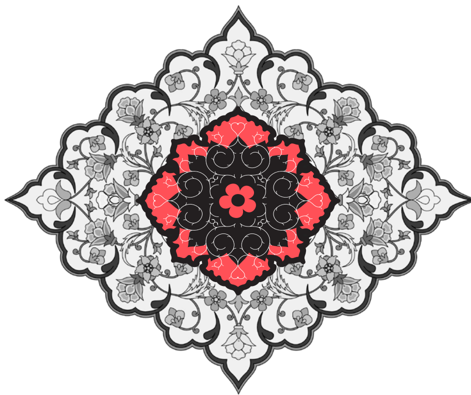
(۱۱۱) هم‌ردیفی با کافران به این معناست که این شخص در روز قیامت با آنها یکجا حشر خواهد شد، اما کافران همیشه در دورخ خواهند ماند، و مسلمانان سزای گناهان خود را دیده سر انجام به بهشت خواهند رفت. فرعون نام یک پادشاه کافر بود و هامان وزیرش نیز کافر بود، قارون یك کافر خیلی بخیل بود که پسر کاکای/عموی حضرت موسی علیه‌السلام می‌شد.

(۱۱۲) و از همین عمر بایست احکام دین را به اطفال بیاموزند. البته روزه را آنوقتی بر آنها شروع نمایند که توان گرفتن روزه را داشته باشند. به همین صورت اطفال را بر ادای آن اعمالی که از توان آنها خارج است نباید تاکید یا وادار نمود. (حاشیهٔ جدیده: ۱۰/۲)





مسئلۀ ۱: اگر زنی در حال به دنیا آوردن طفل است، لیکن تمام بدن طفل نه بلکه کمی از بدنش خارج شده و اکثر آن هنوز در داخل است {و وقت نماز در حال اختتام می‌باشد} اگر هوش و حواس زن برجاست، در این حالت نیز نمازخواندن بر او فرض می‌باشد. و قضاکردن آن نماز برایش جایز نخواهد بود. البته اگر از نمازخواندنش خوف ضایع شدن طفل می‌رود، در این صورت قضاکردن نماز برایش جایز است. همچنین اگر قابله و دایه خوف دارد که اگر مشغول نماز شود شاید صدمه‌ای به طفل برسد، در این حالت نیز برای دایه و قابله جایز است تا نماز خود را قضا کنند. اما قضای آن نماز را بعداً باید به اسرع وقت بخوانند.



اوقات نماز

وقت نماز فجر /صبح

مسئلهٔ ۱: در آخر شب در هنگام دمیدن صبح، از طرف مشرق یعنی از جانبی که آفتاب طلوع می کند، روشنائی اندکی در طول آسمان نمودار می‌شود {که آن را صبح کاذب می گویند}. سپس کمی بعد، روشنائی دیگری در عرض آسمان نمودار شده به سرعت بیشتر و افزونتر می‌گردد و در مدت کوتاهی تمام آسمان را روشن می‌سازد {و آن را صبح صادق می گویند}. چون این روشنائی دوم در عرض آسمان پدیدار گشت، وقت نماز صبح شروع می‌شود و تا هنگام طلوع آفتاب باقی می ماند، و به محض اینکه گوشهٔ آفتاب نمایان شد، وقت نماز صبح اختتام می‌یابد.

برای زنان بهتر است تا نماز صبح را در اول وقت آن بخوانند.(۱۱۳)

وفت نماز ظهر /پیشین

مسئلهٔ ۲: وقت نماز ظهر از آغاز «زوال آفتاب» شروع می‌شود. و علامت زوال آفتاب این است که سایهٔ اشیاء از طرف مغرب آهسته آهسته به طرف شمال حرکت می کند و به محض آنکه به موازات

---

(۱۱۳) وبرای مردان حکم اینست که نماز صبح را در وقتی بخوانند که آسمان به خوبی روشن شده باشد. (قال في الدر المختار: ۳۷۹/۱ (وَالْمُسْتَحَبُّ) لِلرَّجُلِ (الِابْتِدَاءُ) فِي الْفَجْرِ (بِإِسْفَارٍ وَالْخَتْمُ بِهِ). و در احادیث صحیح شریف که به درجهٔ تواتر رسیده اند از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند: اَسْفِرُوْا بِالْفَجْرِ فَاِنَّهُ اَعْظَمُ لِلْاَجْرِ. ترجمه: نماز صبح را وقتی بخوانید که آسمان به خوبی روشن باشد، زیرا ثواب آن بزرگ‌تر است. (سنن ترمذی: حدیث ۱۴۲ و سنن نسائی: ۶۵/۱ حدیث ۵۴۵ و مسند احمد: حدیث ۱۶۶۴۱ و ۱۶۶۴۸ و ۲۲۵۲۷ و معجم کبیر طبرانی: حدیث ۴۱۶۲ و ۴۱۶۳ و ۴۱۶۴ و ۲۰۰۳۲ و معجم اوسط طبرانی: حدیث ۱۱۳۴۵ و مجمع الزوائد بروایت بزاز: ۳۱۵/۱ و موارد الظمآن: ص۸۹ حدیث ۲۶۳ و ۲۶۴. این حدیث شریف از احادیث متواتره می‌باشد چنانکه علامه سیوطی رحمه الله برآن تصریح کرده است. (إعلاءُ السنن: ۲۴/۲)

شمال قرار گرفته آغاز به حرکت به سمت مشرق کند، اکنون زوال آفتاب شروع شده است.

طریقهٔ دانستن سمت شمال این است که هرگاه شخص رو به طرف مشرق نموده ایستاده شود، در این صورت، سمت دست چپ او شمال خواهد بود. علامت آسانتر آن این است که هر قدر آفتاب بالاتر می‌رود، سایهٔ هر چیز کوتاهتر می‌شود، پس هنگامی‌که کوتاه شدن سایهٔ چیزی قطع شد، این هنگام، وقت نیم روز {یعنی استواء} است. سپس به محض اینکه سایه دوباره آغاز به دراز شدن کند، اکنون وقت زوال آفتاب می‌باشد. و وقت نمار ظهر از همین هنگام شروع می‌شود.

بدون آن اندازه سایه‌ای که در وقت نیم روز بود، تا زمانی که سایهٔ هر چیز دو برابر آن نگردیده است، وقت نماز ظهر باقی خواهد بود. به طور مثال اگر سایهٔ چوبی‌که یک گز طول دارد در هنگام نیم روز به اندازهٔ چهار انگشت بود، در این صورت تا زمانی که سایهٔ این چوب برابر با دو گز و چهار انگشت نگردیده، وقت نماز ظهر باقی می‌باشد.

وقت نماز عصر /دیگر

و به محض اینکه سایهٔ چوب مذکور برابر با دو گز و چهار انگشت شود، وقت نماز ظهر ختم شده اکنون وقت نماز عصر شروع می‌شود. و وقت نماز عصر از این هنگام تا زمان غروب آفتاب ادامه می‌یابد. لیکن هنگامی‌که رنگ شعاع آفتاب تغییر کند و نور آفتاب خیره شود، خواندن نماز عصر در آنوقت مکروه می‌گردد. اگر کسی به سبب عذری تا این زمان در خواندن نماز عصر تاخیر کرده، بازهم باید نماز عصر را بخواند و نباید قضایش کند، لیکن باید متوجه باشد تا دوباره چنین کاری را هرگز مرتکب نشود. و بعد از خواندن نماز عصر همان روز{در وقت خیرگی نور آفتاب، اکنون تا غروب آفتاب برای او، } خواندن هیچ نماز دیگری جایز نخواهد بود، بنابرین بعد از آن، نماز دیگری را در چنین وقت نخواند، نه نماز قضائی را و نه نماز نفلی را.

وقت نماز مغرب/شام



مسئلۀ ۳: هنگامی‌که آفتاب غروب کرد، وقت نماز مغرب آغاز می‌شود و تا زمانی‌که در سمت غربی آسمان سرخی مشاهده می‌شود، وقت نماز مغرب باقی خواهد بود. اما نباید در ادای نماز مغرب آنقدر تاخیر کرد که ستارگان در آسمان به وضوح نمودار شوند، زیرا اینکار مکروه است.(۱۱۴)



وقت نماز عشاء/خُفتن

و چون سرخی سمت غربی آسمان تمام شد، اکنون وقت نماز عشاء/خُفتن شروع می‌شود و تا طلوع صبح باقی می‌ماند. لیکن بعد از نصف شب، وقت مکروه عشاء شروع می‌شود و ثواب نماز کمتر می‌گردد، بنابرین نباید نماز را این‌قدر به تاخیر خواند. و بهترین صورت این است که قبل از گذرِ یک سوم شب، نماز عشاء خوانده شود.



مسئلۀ ۴: در فصل تابستان که هوا گرم است بهتر این است که نماز ظهر را در اول وقت نخوانند بلکه مُستحب است زمانی‌که شدت گرمی هوا از بین رفت نماز ظهر را بخوانند. و در فصل زمستان، مُستحب است تا نماز ظهر را در اول وقت آن بخوانند.

مسئلۀ ۵: و ادای نماز عصر را کمی آنقدر به تاخیر انداختن مُستحب است که اگر شخص بعد از دخول وقت عصر بخواهد بتواند چند رکعت نفل بخواند، زیرا خواندن نماز نفل بعد از ادای نماز عصر جایز نیست، چه موسم تابستان باشد یا فصل زمستان، حکم هر دو یکسان است، لیکن نباید در ادای نماز عصر آنقدر تاخیر کرد که آفتاب به زردی مایل شود و رنگ نور آن تغییر بیابد.

---

(۱۱۴) زیرا به اجماع اُمت، تعجیل یعنی زود خواندن نماز مغرب/شام سنّت است، و در حدیث صحیح وارد است که رسول الله ﷺ فرمودند: صَلُّوا صَلَاةَ الْمَغْرِبِ مَعَ سُقُوْطِ الشَّمْسِ. ترجمه: نماز مغرب را به محض فرو رفتن آفتاب بخوانید. (رواه احمد واللفظ للطبراني ورجال الطبراني موثقون. إعلاء السنن: ۶۹/۲) و همچنین در روایات صحیحۀ دیگر موجود است که رسول الله ﷺ فرمودند: لَا تَزَالُ أُمَّتِي عَلَى الْفِطْرَةِ مَا صَلَّوْا الْمَغْرِبَ، قَبْلَ طُلُوعِ النُّجُومِ. ترجمه: اُمت من تا زمانی که نماز مغرب را قبل از نمایان شدن ستارگان بخوانند بر فطرت{یعنی بر خیر}خواهند بود. رواه احمد والطبراني في الكبير ورجاله موثقون. (اعلاء السنن: ۶۹/۲) و حاکم رحمه الله حدیث مذکور را تخریج نموده می‌گوید: این حدیث در صحت مطابق شرط امام مُسْلِم است. (مُسْتَدْرَك حاكم: ۹۱/۱) علامه ذهبی رحمه الله نیز آن را تصدیق نموده می‌گوید: این حدیث موافق شرط امام مُسْلِم است. (اعلاء السنن: ۴۸/۲)



تعجیل در ادای نماز مغرب و خواندن آن به محض غروب آفتاب مستحب است.

مسئلهٔ ۶: کسی که عادت دارد در آخر شب برخاسته نماز تهجُّد بخواند، اگر بر خود یقین دارد که حتماً برای تهجُّد از خواب بیدار می‌شود، برایش بهتر است تا نماز وتر را بعد از نماز تهجُّد بخواند. لیکن اگر بر خود یقین ندارد که از خواب بیدار خواهد شد یا نه، و خوف دارد که شاید از خواب بیدار نشود، در این صورت نماز وتر را باید قبل از خوابیدن بخواند.

مسئلهٔ ۷: هنگامی که آسمان ابر آلود باشد، بهتر است نماز صبح و ظهر و مغرب را کمی با تاخیر بخوانند، ولی نماز عصر را کمی زودتر اداء کنند.[۱۱۵]



ادای هیچ نمازی در سه وقت صحیح نیست

مسئلهٔ۸: خواندن هیچ نمازی در سه وقت ذیل صحیح نیست: اول در وقت طلوع آفتاب. دوم درست در وقت نیم روز/استواء. و سوم در وقت غروب آفتاب.

البته اگر کسی هنوز نماز عصر خود را نخوانده، در این صورت او نماز عصر خود را حتّٰی در هنگام غروب آفتاب نیز بخواند. ادای سجدهٔ تلاوت نیز در این سه وقت مکروه و ممنوع است.

مسئلهٔ ۹: خواندن نماز نفل بعد از ادای نماز صبح تا هنگامی که آفتاب طلوع نموده بالا نیاید[۱۱۶] مکروه می‌باشد. البته خواندن نماز قضائی قبل از طلوع آفتاب درست است و همچنین ادای سجدهٔ تلاوت نیز جایز است. و خواندن نماز قضائی به محض آنکه آفتاب طلوع کرد تا زمانی که هوا روشن نشده جایز نمی‌باشد. به همین ترتیب بعد از ادای نماز عصر، خواندن نماز نفلی جایز نیست. البته خواندن نماز قضائی و سجدهٔ تلاوت درست می‌باشد. لیکن هنگامی که نور آفتاب خیره شود، آنگاه نماز قضائی و سجدهٔ تلاوت در این هنگام نیز صحیح نخواهد بود.

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی در وقت صبح از ترس اینکه مبادا آفتاب طلوع کند فقط نماز فرض را خواند، حالا تا زمانی که آفتاب بالا نیامده و آسمان را روشن نساخته، سنت را نخواند. و چون آفتاب طلوع کرد

---

(۱۱۵) در این صورت نیز خواندن نماز عشاء/خفتن در اول وقت آن مُستحب است.

(۱۱۶) حد بالا آمدن آفتاب و روشن شدن هوا در این مسئله، بالا آمدن آفتاب به اندازهٔ یک نیزه است، و این آن هنگامی می‌باشد که چون به طرف آفتاب ببینند چشم ها را خیره می‌سازد.



و بالا آمده آسمان را روشن ساخت، آنگاه می‌تواند سنت و غیره هر نمازی را که می‌خواهد بخواند.

مسئلۀ ۱۱: هنگامی که صبح دمید و وقت نماز صبح شروع شد، جز دو رکعت سنت و دو رکعت فرض، خواندن هیچ نماز نفلی جایز نیست. یعنی اینکار مکروه می‌باشد. البته خواندن نماز قضائی و ادای سجدۀ تلاوت جایز است.

مسئلۀ۱۲: اگر کسی در حال خواندن نماز صبح بود که آفتاب طلوع کرد، نمازش اداء نشده است. بعد از بالا آمدن آفتاب {به اندازۀ یک نیزه} آن را قضائی بخواند.[(۱۱۷)] و اگر کسی در حالت خواندن نماز عصر بود که آفتاب غروب کرد، نمازش در این صورت اداء شده است. قضای آن را نخواند.

مسئلۀ ۱۳: خوابیدن قبل از خواندن نماز عشاء مکروه است. باید بعد از ادای آن خوابید، لیکن اگر کسی به سبب بیماری یا سفر بسیار خسته بود و شخصی را گفت تا او را در وقت نماز بیدار کند، و آن شخص وعده داد، در این صورت خوابیدن برایش جایز است.



بعضی دیگر از مسائل اوقات نماز

مسئلۀ ۱: برای مردان مُستحب این است که خواندن نمازِ صبح را در چنان وقتی آغاز کنند که آسمان به خوبی روشن شده باشد و تا طلوع آفتاب آن اندازه وقت باقیمانده باشد که اگر نماز را بخوانند و چهل یا پنجاه آیت را در آن تلاوت نیز کنند، و بعد از خواندن نماز به خاطر کدام علتی بخواهند نماز را دوباره اعاده نمایند، بازهم قادر باشند تا چهل یا پنجاه آیت را در آن مقدار وقت تلاوت نمایند.

برای زنان مُستحب این است که همیشه نماز صبح را در اول وقت صبح در تاریکی بخوانند.

و برای حاجیان چه مرد و چه زن مُستحب این است که نماز صبح خود را در مُزْدَلِفَه در اول وقت نماز صبح در تاریکی بخوانند.



(۱۱۷) عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ ... وَقْتُ صَلَاةِ الصُّبْحِ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ مَا لَمْ تَطْلُعِ الشَّمْسُ فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَأَمْسِكْ عَنِ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ. ترجمه: از حضرت عبد الله بن عمرو رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: وقت نماز صبح از دمیدن صبح تا زمان طلوع آفتاب است. و چون آفتاب طلوع کرد، از نمازخواندن باز ایست ... (مُسْلِم شریف: حدیث ۱۴۱۹)

مسئلۀ ۲: وقت نماز جمعه همان وقت نماز ظهر است. تنها فرق بین آنها این است که نماز ظهر را در تابستان، چه گرمی شدید باشد یا نباشد، بهتر است با کمی تاخیر بخوانند. و در زمستان بهتر است در اول وقت خوانده شود. خواندن نماز جمعه همیشه در اول وقت سنت است. همین رای اکثر علماست.

مسئلۀ ۳: وقت نماز عیدَیْن بعد از بالا آمدن آفتاب شروع می‌شود و تا پیش از زوال ادامه می‌یابد. و مراد از بالا آمدن آفتاب این است که زردی آفتاب ختم شود و نورش چنان تیز گردد که نتوان به آن نظر انداخت. فقهاء در تعیین آن نوشته اند که {آفتاب بعد از طلوع} به اندازۀ یک نیزه بالا بیاید. بهتر این است که نماز عیدَیْن را زود بخوانند، اما نماز عید فطر را از اول وقت آن کمی مُؤَخَّر نموده بخوانند.

مسئلۀ ۴: هنگامی که امام برای خواندن خطبه از جای خود برخیزد، چه خطبۀ نماز جمعه باشد یا خطبۀ عیدَیْن یا خطبۀ حج و غیره، نمازخواندن در آن وقت مکروه است. در خطبۀ نکاح و ختم قرآن، نمازخواندن بعد از شروع خطبه مکروه است.(۱۱۸)

مسئلۀ ۵: نمازخواندن در هنگامی که تکبیر/اقامۀ نماز فرض گفته شود، مکروه است. البته اگر کسی نماز سنت صبح را نخوانده است و یقین یا گمان غالب دارد که یک رکعت فرض را با جماعت می گیرد، و یا موافق رای بعضی از علماء، امید گرفتن تشهُّد نماز فرض را دارد، در این صورت خواندن سنت نماز صبح مکروه نیست.(۱۱۹) و همچنین اینکه سنت مؤکده را که شروع نموده است، به پایان برساند.

مسئلۀ ۶: خواندن نماز نفلی در روز عید، قبل از نماز عید، در خانه و در عیدگاه مکروه است. و بعد از نماز عید، خواندن آن فقط در عیدگاه مکروه می باشد.

---

(۱۱۸) زیرا رسول الله ﷺ فرموده‌اند: اِذَا خَرَجَ الْاِمَامُ فَلَا صَلَاةَ وَلَا سَلَامَ. چون امام برای خطبه ایستاد دیگر نماز و سلام جایز نیست. تفصیل را در حاشیۀ «مسائل خطبۀ نماز جمعه» بنگرید.

(۱۱۹) زیرا دربارۀ اهمیت دو رکعت نماز صبح، احادیث بسیاری وارد است. چنانکه از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: لَاتَدْعُوْهُمَا وَاِنْ طَرَدتْكُمُ الْخَيلُ. دو رکعت نماز سنت صبح را ترک نکنید، حتی اگرچه خیل اسپان دشمن نیز شما را لگد مال کنند. (ابو داود شریف: ۴۸۷/۱ و اعلاء السنن: ۴/۷ و ۵ حدیث ۱۷۵۴) و حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها دربارۀ عادت شریفۀ رسول خدا ﷺ می فرماید: عَنْ عَايِشَةَ قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِىُّ ﷺ عَلَى شَيْئٍ مِنَ النَّوَافِلِ اَشَدُّ تَعَاهِداً مِنْهُ عَلَى رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ. که حضرت رسول خدا ﷺ بر هیچ نماز غیر فرض به آن اندازه پابند نبودند که بر دو رکعت نماز سنت صبح پابند بودند. (اعلاء السنن: ۶/۷ حدیث ۱۷۵۵)

آذان

مسئلهٔ ۱: اگر کسی به خاطر نماز فرضِ وقتِ حاضر آذان می‌دهد، باید در وقت آن نماز آذان بدهد. اگر قبل از دخول وقت آن فرض آذان داد، آذان صحیح نمی‌باشد. بعد از دخول وقت، آذان را باید اعاده کنند، چه آذان نماز صبح باشد یا آذان وقت دیگری.

مسئلهٔ ۲: گفتن آذان و اقامه به زبان عربی در همان الفاظ مخصوص که از حضرت رسول خدا ﷺ مروی است ضروری می‌باشد. اگر آذان و اقامه را به زبان دیگری یا به الفاظ دیگری در زبان عربی بگویند آن آذان و اقامت صحیح نمی‌باشد، اگرچه مردم با شنیدنش، آن را آذان بدانند و مقصود آذان توسط آن حاصل شود.

مسئلهٔ ۳: مُؤَذِّن باید مرد باشد. آذان زن درست نیست. اگر زنی آذان داد، آذان را باید اعاده کنند. اگر بدون اعادهٔ آذان نماز خواندند، در این صورت گویا بدون آذان نماز خوانده‌اند.

مسئلهٔ ۴: عاقل بودن مُؤَذِّن نیز لازم است، بنابرین اگر طفل نافهم یا شخص دیوانه یا مست آذان بدهد، آذان آنها اعتبار ندارد.

طریقهٔ مسنون آذان

مسئلهٔ ۵: طریقهٔ مسنون آذان این است که: آذان‌دهنده خود را از «حَدَث اکبر» و «حَدَث اصغر»[۱۲۰] پاك گردانیده برجائی بلندی جدا از مسجد رو به طرف قبله ایستاده و انگشت شهادت خود را بر سوراخ گوش خود نهاده به اندازهٔ توان خود با صدای بلند، البته نه آنقدر بلند که سبب تکلیف شود، این کلمات را بگوید: نخست اَللهُ اَکْبَرْ چهار مرتبه. سپس اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ دو مرتبه. سپس اَشْهَدُ

(۱۲۰) «حدث اصغر» حالتی را می‌گویند که انسان بی‌وضو باشد و «حدث اکبر» حالتی را می‌گویند که غسل بر انسان واجب باشد.



اَنَّ مُحَمَّداً رَّسُوْلُ اللهِ دو مرتبه. سپس حَیَّ عَلَی الصَّلَاه دو مرتبه. سپس حَیَّ عَلَی الْفَلَاحْ دو مرتبه. سپس اَللّٰهُ اَکْبَرْ دو مرتبه. سپس لَا اِلٰهَ اِلّا اللهُ یک مرتبه.

در هنگام گفتن حَیَّ عَلَی الصَّلَاه چهرهٔ خود را به سمت راست به طوری بگرداند که سینه و قدم هایش از جانب قبله نگردند. همچنین در وقت گفتن حَیَّ عَلَی الْفَلَاح چهرهٔ خود را بگونه‌ای به سمت چپ بگرداند که سینه و قدم هایش از جانب قبله نگردند.

در آذان نماز صبح، بعد از حَیَّ عَلَی الْفَلَاح، دو مربته اَلصَّلَاةُ خَیْرٌ مِنَ النَّوْم نیز بگوید. به این صورت کُل الفاظ آذان پانزده کلمه است و کُل کلمات آذان صبح هفده کلمه.

نباید الفاظ آذان را به صورت ترانه و سرود خواند. همچنین نباید بعضی کلمات آذان را با صدای بلند و بعضی آنها را با صدای خفیف خواند. و مُؤَذِّن بعد از گفتن دوبار اَللّٰهُ اَکْبَر کمی سکوت کند تا سامعین بتوانند جواب آذان را بدهند، و بجز اَللّٰهُ اَکْبَر در هر کلمهٔ آذان به مقدار همان کلمه مکث نماید و آنگاه کلمهٔ بعدی را بگوید.



طریقهٔ مسنون اقامه

مسئلهٔ ۶: طریقهٔ گفتن اقامه/تکبیر نیز به صورت بالاست. تفاوت بین آذان و اقامه فقط این است:

آذان در خارج مسجد گفته می‌شود (یعنی بهتر است در خارج مسجد گفته شود) و اقامه در داخل مسجد.

آذان با صدای بلند گفته می‌شود و اقامه با صدای آهسته.

در اقامه، اَلصَّلَاةُ خَیْرٌ مِنَ النَّوْم وجود ندارد و به جای آن در هر پنج وقت اقامه، دو مرتبه قَدْ قَامَتِ الصَّلَاه گفته می‌شود.

در هنگام اقامه گفتن، سوراخ گوش‌ها با انگشتان پوشانیده نمی‌شوند، زیرا سوراخ گوش را به خاطر بلندی صدا می‌پوشانند و بلندی صدا در اقامه مقصود نیست.

همچنین روگردانیدن به طرف راست و چپ نیز در اقامه وجود ندارد. یعنی اینکار ضروری نمی‌باشد، گرچه بعضی فقهاء آن را نوشته‌اند.

احکام آذان و اقامه

مسئلهٔ ۱: برای هر نماز فرض، یکبار آذان گفتن بر مردان سنت مُؤَکَّدَه است، چه نمازخوان مسافر باشد یا مقیم، چه نماز به جماعت اداء شود یا انفرادی، و چه نماز ادائی باشد یا نماز قضائی. در نماز جمعه، دو مرتبه آذان گفتن سنت مُؤَکَّدَه است.

مسئلهٔ ۲: اگر نماز مردم به علتی قضا شده که عموم مردم به آن مبتلا بودند، در این صورت آذان آن نماز نیز با صدای بلند داده شود.[۱۲۱] و اگر نماز به سبب خاصی قضا شده باشد، در این صورت آذان آن خُفیه یعنی با صدای آهسته داده شود تا دیگران به قضائی بودن آن نماز اطلاع نیابند. زیرا قضا شدن نماز دلالت بر غفلت و سستی شخص دارد و غفلت و سستی در امور دینی گناه می‌باشد و ظاهرساختن گناه شایسته نیست.

اگر از کسی چندین نماز قضا شده و او می‌خواهد همهٔ آنها را یکجا بخواند، در این صورت گفتن آذان فقط برای نماز اول آنها مسنون است، و برای سایر آنها فقط اقامه گفتن سنت می‌باشد. البته مُستحب این است که برای هر یک آنها آذان جداگانه داده شود.

مسئلهٔ ۳: برای مسافر، اگر همهٔ همراهانش موجود باشند آذان گفتن مُستحب است، نه سنت مُؤَکَّدَه.

مسئلهٔ ۴: برای هر کسی که در خانه منفرد یا به جماعت نماز می‌خواند، مُستحب است تا آذان و اقامه بگوید. البته به شرط اینکه در مسجد محله یا مسجد قریه‌اش آذان و اقامه را داده باشند، زیرا آذان و اقامهٔ مسجد محله برای همهٔ اهل آن محله کفایت می‌کند.

مسئلهٔ ۵: مسجدی که نماز جماعت در آن با آذان و اقامه خوانده شده است، اگر کسی بخواهد در آن مسجد نماز بخواند، آذان و اقامه گفتن برایش مکروه می‌باشد. البته اگر در آن مسجد امام یا مؤذن معیّنی مقرَّر نباشد، آذان و اقامه گفتن در این صورت، نه تنها مکروه نیست بلکه افضل می‌باشد.

مسئلهٔ ۶: در هرجائی که شرایط نماز جمعه موجود است و نماز جمعه نیز در آنجا خوانده می‌شود، اگر کسی در آنجا نماز ظهر را بخواند، چه به سبب عذری یا بدون عذر، چه قبل از نماز جمعه و یا

---

(۱۲۱) مثلًا مردم نماز صبح را در آسمان ابری به جماعت خواندند و بعداً دانسته شد که نماز را بعد از طلوع آفتاب خوانده‌اند، در این صورت آذان این نماز قضائی جهراً یعنی با صدای بلند داده می‌شود.



بعد از ختم نماز جمعه، در این صورت آذان و اقامه گفتن به خاطر آن برایش مکروه است.

مسئلهٔ ۷: آذان و اقامه گفتن برای زنان مکروه است، چه نماز را در جماعت بخوانند یا انفرادی.

مسئلهٔ ۸: جز نمازهای فرض عین، آذان و اقامه برای هیچ نماز دیگری مسنون نیست، چه آن نماز، نماز فرض کفایه باشد مثلاً نماز جنازه، یا نماز واجب باشد مانند نماز وتر، نماز عید؛ یا نماز {سنّت و} نفل باشد.



جواب آذان

مسئلهٔ ۹: هر کسی که آذان را بشنود، چه مرد باشد یا زن، پاک باشد یا جُنُب، جواب دادن آذان برایش مُستحب است. بعضی علماء آن را واجب نیز خوانده اند، اما قول مُعْتَمَد و ظاهر مذهب این است که جواب دادن آذان مستحب می‌باشد. جواب آذان به این معناست که هر کلمه‌ای را که شنونده از زبان مُؤَذِّن بشنود، همان کلمه را تکرار کند. اما در جواب حَيَّ عَلَى الصَّلَاه و حَيَّ عَلَى الْفَلَاح، کلمهٔ لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ را نیز بگوید و در جواب اَلصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْم، صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ بگوید. و بعد از پایان آذان درود شریف را خوانده این دعا را بخواهد: أَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ آتِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الْوَسِيْلَةَ وَالْفَضِيْلَةَ وَابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً الَّذِيْ وَعَدْتَّهُ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَاد.(۱۲۲)

مسئلهٔ ۱۰: با شنیدن آذان اول نماز جمعه، رهاکردن همه امور و رفتن به سوی مسجد جامع واجب است. مشغول شدن در خرید و فروش یا کار دیگری در این وقت حرام می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۱: جواب دادن اقامه مُستحب است، واجب نیست. و در جواب قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ شنونده اَقَامَهَا اللهُ وَاَدَامَهَا بگوید.



در چه حالتی نباید جواب آذان را داد

مسئلهٔ ۱۲: در هشت حالت ذیل نباید جواب آذان را داد: در حالت نماز خواندن. در حالت شنیدن

---

(۱۲۲) ترجمه: یا الله! پروردگار این دعوت تام و نماز پایدار، به سرور ما حضرت محمد مصطفی ﷺ مرتبهٔ وسیله و فضیلت را ببخشا و مقام محمود را که به وی وعده فرموده‌ای به او عنایت بفرما، بی‌شک تو خلاف وعده نمی‌کنی.

خطبه، چه خطبهٔ نماز جمعه باشد یا خطبهٔ دیگری. در حالت حیض. در حالت نِفاس. یعنی جواب دادن در این دو حالت حتمی نیست. در حالت تعلیم و تعلُّم علم دین. در حالت جماع/همخوابگی. در حالت قضای حاجت یا ادرار. در حالت غذا خوردن. یعنی جواب دادن آذان در این حالت حتمی نیست. البته اگر بعد از آذان، کسی از امور بالا فراغت یافت و هنوز فقط چند لحظه‌ای از اختتام آذان گذشته است، در این صورت اکنون جواب آذان را بدهد. و اگر وقت زیادی از آذان گذشته بود، جواب آن را ندهد.

سنّت ها و مستحبات آذان و اقامه

سنت های آذان و اقامه بر دو نوع اند. بعضی از آنها در مورد مُؤَذِّن می‌باشد و بعضی در مورد آذان و اقامه. بنابرین ما نخست سنت‌های مربوط مُؤَذِّن را تحریر خواهیم کرد و سپس سنت‌های مربوط آذان را بیان خواهیم نمود.

سنت‌های مربوط به مؤذن:

مُؤَذِّن باید مرد باشد. آذان و اقامهٔ زن مکروه تحریمی است. اگر زنی آذان داد آن آذان را باید اعاده کرد. اقامه اعاده ندارد، زیرا تکرار اقامه مشروع نیست، به خلاف تکرار آذان که مشروع می‌باشد.

مُؤَذِّن باید عاقل باشد. آذان و اقامهٔ دیوانه و مست و طفل نادان مکروه است. آذان این افراد را باید اعاده کرد، اقامهٔ شان اعاده ندارد.

مُؤَذِّن از مسائل ضروری و اوقات نماز آگاه باشد. اگر شخص جاهل آذان بدهد، ثوابی برابر با ثواب مُؤَذِّن را ندارد.

مُؤَذِّن پرهیزگار و دیندار بوده از احوال مردم آگاه باشد و کسانی را که به جماعت نمی‌آیند تنبیه نماید. البته اگر خوف نمی‌رود که او را آزار خواهند داد.

مُؤَذِّن صدای بلند داشته باشد.

سنت‌های مربوط آذان و اقامه:

آذان در جائی جدا از مسجد داده شود و اقامه در داخل مسجد. آذان دادن در داخل مسجد مکروه تنزیهی است. البته گفتن آذان دوم نماز جمعه در داخل مسجد نزد منبر مکروه نیست، بلکه در تمامی شهرهای اسلامی معمول می‌باشد.

آذان در حالت ایستاده گفته شود. اگر کسی در حالت نشسته آذان بگوید، باید آن را اعاده کرد. البته اگر مسافری سواره بود و آذان گفت، ضرورتی به اعادۀ آن نیست. و اگر مقیمی نیز برای خود نشسته آذان بدهد، اعادۀ آن لازم نیست.

آذان با صدای بلند داده شود. البته اگر کسی به خاطر نماز خود آذان می‌دهد، او اختیار دارد که با صدای بلند آذان بدهد یا با صدای آهسته، اما آذان با صدای بلند ثواب بیشتر دارد.

مستحب است که در هنگام آذان گفتن، سوراخ گوش‌ها با انگشت پوشانیده شود.

سنت اینست که کلمات آذان را با اندکی مکث در بین آنها بگویند و کلمات اقامه را بدون مکث. یعنی اینکه آذان‌دهنده بعد از هر دو تکبیر آذان، آنقدر سکوت کند که شنوندۀ آذان بتواند جواب آن را بگوید. و جز تکبیرات، در سایر کلمات آذان، بعد از هر کلمه آنقدر سکوت نماید تا شنونده بتواند جواب بگوید. اگر آذان‌دهنده به سببی بدون مراعات این مقدار مکث در بین کلمات، آذان داد، در این صورت اعادۀ آذان مستحب می‌باشد. و اگر کلمات اقامه را مکث کرده گفت، در این صورت اعادۀ اقامه مستحب نیست.

این نیز سنت است که آذان‌دهنده در وقت گفتن حَيَّ عَلَى الصَّلَاه چهرۀ خود را به سمت راست بگرداند و در هنگام گفتن حَيَّ عَلَى الفَلَاح چهرۀ خود را به سمت چپ بگرداند، چه این آذان را برای نماز می‌دهد یا برای هدف دیگری.[۱۲۳] اما آذان‌دهنده متوجه باشد تا سینه و قدم‌هایش از سمت قبله انحراف نکند.

در هنگام آذان و اقامه، رخ به طرف قبله باشد. البته به شرط آنکه آذان‌دهنده سواره نباشد. آذان و اقامه دادن بدون رخ نمودن به طرف قبله مکروه تنزیهی است.

این ضروری است که آذان‌دهنده در وقت آذان دادن از حَدَث اکبر پاک باشد. و پاک بودن از هر دو حَدَث، چه اکبر و چه اصغر[۱۲۴] مستحب است. پاک بودن از هر دو حدث در وقت اقامه

---

(۱۲۳) مثلًا در گوش طفل نوزاد آذان می‌دهد و غیره ...

(۱۲۴) حَدَث اصغر یعنی انسان بی‌وضو باشد و حدث اکبر یعنی غسل بر انسان واجب گردیده باشد.



گفتن ضروری است. اگر کسی در حالت حَدَث اکبر آذان گفت، اینکار مکروه تحریمی می‌باشد و اعادهٔ آن آذان مُستحب است. به همین ترتیب اگر کسی در حالت حَدَث اکبر یا اصغر اقامه بگوید، اینکارش نیز مکروه تحریمی است، اما اعادهٔ اقامه مستحب نخواهد بود.

سنت این است که کلمات آذان و اقامه به همان ترتیب اصلی آنها گفته شوند. اگر کسی کلمهٔ بعدی آذان را پیش از کلمهٔ قبلی گفت؛ به طور مثال اگر کسی اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَّسُولُ الله را قبل از گفتن اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ گفت، یا اینکه حَیَّ عَلَی الفَلَاح را قبل از حَیَّ عَلَی الصَّلَاه گفت، در این صورت فقط اعادهٔ همان کلمهٔ مُؤَخَّر شده که او آن را مُقَدَّم گردانیده ضروری خواهد بود. بنابرین در صورت اول بعد از گفتن اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ اکنون فقط اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَّسُولُ الله را دوباره بگوید. و در صورت دوم، اکنون حَیَّ عَلَی الصَّلَاه را گفته حَیَّ عَلَی الفَلَاح را باز دوباره بگوید، و ضرورتی به اعادهٔ تمام آذان نمی‌باشد.

در حالت آذان و اقامه گفتن، باید سخن نگویند و صحبت نکنند، اگرچه این سخن جواب دادن سلام کسی باشد.(۱۲۵) اگر مُؤذِّن در دوران آذان یا اقامه بسیار سخن بگوید، در این صورت آذان اعاده گردد، اقامه اعاده ای ندارد.



بعضی مسائل دیگر آذان

مسئلهٔ ۱: اگر کسی فراموش کرد که جواب آذان را بدهد، یا اینکه قصداً جواب آن را نداد و بعد از ختم آذان به یادش آمد یا اراده کرد تا جواب آذان را بدهد، اگر وقت زیادی از خاتمهٔ آذان نگذشته است، می‌تواند جواب آذان را بدهد. و اگر وقت زیادی از ختم آذان گذشته، در این صورت جواب آن را ندهد.

مسئلهٔ ۲: اگر بعد از گفتن اقامه، وقت زیادی بگذرد و جماعت هنوز هم ایستاده نشد، در این صورت

---

(۱۲۵) حکم بالا دربارهٔ آذان دهنده است، وکسانی که آذان و اقامه را می‌شنوند برای ایشان نیز شایسته نیست که در بین آذان و اقامه صحبت کنند و سخن بگویند و نه در قرائت قرآن یا کار دیگری جز جواب دادن آذان و اقامه مشغول شوند. و اگر کسی قرآن می خواند برایش بهتر است تا قرائت را قطع کند و به شنیدن و جواب دادن آذان و اقامه مصروف شود. (کذا في عالمگیری. حاشیهٔ جدیده: ۲۷/۱۱)

اقامه را باید اعاده کرد، البته اگر تاخیر اندکی واقع شده باشد، ضرورتی به اعادهٔ اقامه نیست.

اگر اقامه گفته شد، ولی امام نماز سنت صبح را نخوانده و حالا مصروف خواندن آن شد، این مقدار زمان، وقت زیاد دانسته نمی‌شود و بنابرین اقامه اعاده نخواهد گردید.

و اگر امام بعد از اقامه، شروع به کار دیگری کرد که از قبیل نماز نیست، مثلاً خوردن و نوشیدن و غیره ... در این صورت اقامه را باید اعاده کرد.

مسئلهٔ ۳: اگر آذان‌دهنده در دوران آذان بمیرد، یا بیهوش شود، یا صدایش بند شود، یا آذان را فراموش کند وکسی نیز موجود نباشد تا بیادش بیاورد، یا اینکه بی‌وضو شود و جهت وضو برود، در تمام این صورت‌ها اعادهٔ این آذان، سنت مُؤَکَّدَه است.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی آذان یا اقامه می‌داد که ناگهان وضویش شکست، در این صورت بهتر است که آذان یا اقامه را تکمیل نماید و آنگاه برای وضوگرفتن برود.

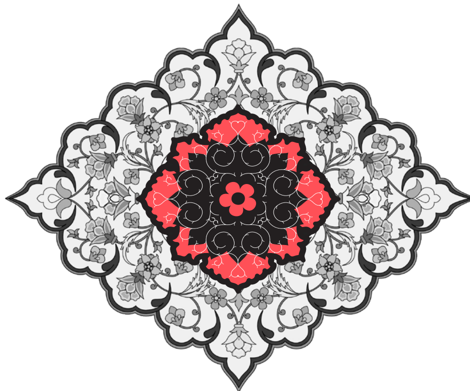
مسئلهٔ ۵: آذان دادن یک مُؤَذِّن در دو مسجد مکروه است. او فقط در همان مسجدی آذان بدهد که نماز فرض خود را در آن می‌خواند.

مسئلهٔ ۶: هر کسی که آذان داده، اقامه گفتن نیز حق او است. البته اگر او آذان داده به جائی برود یا کس دیگری را اجازه بدهد، در این صورت شخصی دیگر نیز می‌تواند اقامه بگوید.

مسئلهٔ ۷: آذان دادن چندین مُؤَذِّن یکجا {در يك شهر} در یک وقت جایز است.

مسئلهٔ ۸: مُؤَذِّن باید اقامه را در همان جائی تکمیل نماید که آن را در آنجا شروع کرده است.

مسئلهٔ ۹: نیّت در آذان و اقامه شرط نیست. البته ثواب آذان و اقامه بدون نیت به دست نمی‌آید. و «نیّت» این است که شخص در دل خود اراده کند که من این کار را محض به خاطر رضای خداوند متعال و کسب ثواب انجام می‌دهم و مقصود دیگری جز آن ندارم.



شروط نماز

مسئلهٔ ۱: قبل از آغاز نماز، چند چیز واجب است:

اگر کسی وضو ندارد، وضو بگیرد. و اگر غسل بر او لازم است، غسل بگیرد.

اگر بدنش یا لباسش به نجاست آلوده شده باشد، آن را پاک کند. مکانی که برآن نماز می خواند پاک باشد.

زن جز چهره و دو دست{تا بند آنها} و دو پا{تا شتالنگ/بُجُلَك/مُچ}، بقیهٔ بدن خود را از سر تا پا بپوشاند.(۱۲۶)

رُخ به سمت قبله کند.

نمازی را که می‌خواهد بخواند نیتش را نماید، یعنی ارادهٔ ادایش را در دل نماید.

نماز را بعد از دخول وقت آن بخواند.

اینها شرط های نماز است. اگر حتّٰی یکی از آنها ترک شود، نماز صحیح نمی‌باشد.

پاکی از حَدَث اصغر و اکبر: مسائل آن تحت عناوین جداگانه قبلاً به تفصیل بیان گردیده است.

پاکی بدن و لباس

مسئلهٔ ۱: اگر کمی از لباس یا بدن کسی آلوده به نجاست بود، لیکن آب پیدا نمی‌شود، او در این صورت با همان آلودگی نماز بخواند.(۱۲۷)

(۱۲۶) حکم بالا برای زنان است. برای مردان پوشانیدن بدن از ناف تا زانو فرض می‌باشد. اگر جز این قسمت، سایر بدن مرد برهنه باشد، گرچه نماز صحیح خواهد بود، اما اینکار بدون ضرورت مکروه است. (حاشیهٔ جدیده: ۱۳/۲)

(۱۲۷) یعنی اگر آب تا فاصلهٔ یک میل شرعی پیدا نشود، در این صورت ناچار بدون شستن نماز بخواند. (حاشیهٔ جدیده: ۱۳/۲) یک میل شرعی معادل ۱۶۱۰ متر است.



مسئلۀ ۲: اگر سراسر لباس کسی نجس باشد، یا کمتر از یک چهارم کُل لباس پاک بوده و بقیۀ لباس او همه نجس است، در چنین حالت، هم جایز است که شخص مذکور با وجود بر تن داشتن این لباس نجس نماز بخواند، و هم جایز است که آن را از تن کشیده برهنه نماز بخواند. اما نماز خواندن همراه با همان لباس نجس نسبت به نماز خواندن برهنه بهتر می‌باشد.

و اگر یک چهارم کُل لباس یا بیشتر از آن پاک باشد، در این صورت برهنه نماز خواندن جایز نیست. نماز خواندن در همان لباس نجس بر او واجب است.

مسئلۀ ۳: اگر کسی اصلاً لباسی برای پوشیدن یا پارچه‌ای برای پوشانیدن بدن خود ندارد، او در این صورت برهنه نماز بخواند، اما در چنان جائی نماز بخواند که کسی او را نبیند. و بهتر این است تا ایستاده نماز نخواند بلکه نشسته نماز بخواند و رکوع و سجده را به اشاره اداء نماید.

و اگر شخص مذکور ایستاده نماز خواند و رکوع و سجده را نیز اداء نمود، نمازش صحیح است، لیکن نشسته نماز خواندن برایش بهتر بود.

مسئلۀ ۴: کسی در حالت سفر است و کمی آب نزد خود دارد، اگر نجاست {بدن یا لباس خود} را با آن آب بشوید، آبی برای وضویش باقی نخواهد ماند و اگر با آن وضو بگیرد، آبی برای شستن نجاست باقی نخواهد ماند، در این صورت او نجاست را بشوید و خودش به جای وضو تیمُّم کند.



مسئلۀ ۵: اگر قسمتی از چادری که نمازگذار آن را پوشیده نجس باشد و چادر آنقدر بزرگ است که هنگام نشست و برخاست نمازگذار در نماز، آن قسمت نجس چادر به حرکت نمی‌آید، در این صورت نماز خواندن با آن چادر عیبی ندارد.

به همین صورت هر چیزی که نمازگذار در حالت نماز آن را همراه با خود دارد، باید پاک باشد. البته به شرطی که آن شی به خودی خود استوار نباشد. مثلاً نمازگذار طفلی را {در بغل یا پشت خود} بگیرد که در این صورت پاک بودن طفل شرط صحت نماز می‌باشد. بنابرین اگر بدن یا لباس طفل آنقدر نجس باشد که مانع صحت نماز گردد، نماز آن شخص درست نخواهد بود. و اگر طفل مذکور به قدرت و توان خودش {خود را در بغل یا پشت نمازگذار} محکم گرفته است، نماز در این صورت عیبی نخواهد داشت، زیرا طفل به قوت و توان خودش، خود را نگهداشته است، بنابرین نجاست طفل به طرف خود طفل منسوب گردیده تعلق به نمازگذار نخواهد داشت.

همچنین اگر چنان نجاستی بر روی بدن نمازگذار باشد که هنوز در محل تولید خود قرار



داشته اثر آن به خارجِ محل تولیدش نرسیده است، نماز در این صورت نیز عیبی ندارد. مثلاً اگر کسی در حال نمازخواندن بود که سگی آمده بر پشتش نشست و لعاب دهان سگ از دهانش خارج نمی‌آید، نماز در این صورت عیبی ندارد، زیرا لعاب دهان سگ هنوز در داخل دهانش قرار دارد و دهان سگ محل تولید لعابش می‌باشد، این صورت درست مانند آن نجاستی است که در داخل شکم انسان قرار دارد که البته پاکی آن شرط نماز نیست.

به همین گونه اگر تخم مرغی که زردی آن مُبَدَّل به خون شده در حالت نمازخواندن همراه نمازگذار باشد، نماز نقصانی نخواهد یافت، زیرا خون تخم در همان محل و مقرِّ تولیدش قرار دارد و اثرش به خارج مقر و محلَّش سرایت نکرده است. برخلاف آنکه اگر کسی بوتلی/شیشه‌ای را پر از ادرار نموده آن را در حالت نماز همراه خود داشته باشد {نمازش در این صورت صحیح نیست} اگرچه سر بوتل/شیشه نیز بند باشد، زیرا این ادرار نه در محل تولید آن، بلکه در خارج محل تولیدش قرار دارد.



پاکی مکان

مسئلهٔ ۱: مکانی که نمازگذار در آنجا نماز می‌خواند، باید از نجاسات حقیقی پاک باشد.[۱۲۸] البته اگر مقدار نجاست به اندازه‌ای باشد که شرعاً قابل عفو است، نماز در آنجا عیبی نخواهد داشت. مراد از «مکان نمازخواندن» آن جائی است که در وقت ایستادن، پاهای نمازگذار و در وقت سجده، زانوها و دست‌ها و پیشانی و بینی نمازگذار برآن قرار می‌گیرد.

مسئلهٔ ۲: اگر محل ایستادن نمازگذار فقط به اندازهٔ جای یک پای پاک باشد و نمازگذار پای دوم را {مجبوراً} باید بالا بگیرد، بازهم این اندازه جا کفایت می‌کند.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی پارچه‌ای را هموار/پهن نموده برآن نماز می‌خواند، در این صورت نیز پاك بودن همانقدرِ پارچه ضروری است که در مسئلهٔ بالا ذکر شد، پاک بودن سراسر پارچه ضروری نیست، چه پارچه کوچک باشد یا بزرگ.

مسئلهٔ ۴: اگر جائی نجس باشد وکسی بر آن پارچه‌ای انداخته بر بالای آن نماز بخواند، شرط

---

(۱۲۸) نجاست حقیقی یعنی اشیای نجس مانند ادرار، مواد غائط، منی و امثال آنها ...

صحت نمازش در این صورت این است که پارچه آنقدر نازک نباشد که چیزی که در زیر پارچه قرار دارد، به وضوح به نظر بیاید.

مسئلۀ ۵: اگر لباس نمازگذار در حالت نماز خواندن بر جائی اصابت کند که نجاست خشک شده بر آن قرار دارد، نماز عیبی پیدا نمی‌کند.

مسئلۀ ۶: اگر کسی به سبب فعل مردم از پوشیدن لباس {در نمازی} معذور باشد، در این صورت هنگامی که این عذر برطرف شد، باید آن نماز را اعاده نماید. به طور مثال اگر کسی در زندان بود و مامورین زندان، لباس او را کشیده باشند، یا دشمنی لباس او را کشیده است، و یا دشمن {زور آور} او را تهدید می‌کند که اگر لباس بپوشی ترا می‌کشم {در تمام این صورت‌ها چون این عذر برطرف شد، او آن نمازهائی را که با این عذر خوانده بود، باید اعاده کند}. و اگر عذر از طرف مردم نباشد، در این صورت اعادۀ نماز لازم نخواهد بود. مثلاً اگر کسی اصلاً لباسی برای پوشیدن نداشت {که در این صورت اعادۀ نمازهای که برهنه خوانده است بر او لازم نیست}.

مسئلۀ ۷: اگر کسی فقط یک پارچه لباس دارد و زمین نیز نجس است و اکنون حیران است که جسم خود را با آن لباس بپوشاند یا آن را به خاطر نماز بر روی زمین هموار کند، در این صورت حکم این است که جسم خود را باید با آن پارچه بپوشاند و نماز را بر همان جای نجس بخواند.[۱۲۹] البته اگر جائی پاک پیدا نکند.



ستر عورت

مسئلۀ ۱: اگر زنی با لباس یا چادر بسیار نازک یا جالی‌دار/توری نماز بخواند، نمازش صحیح نمی‌باشد.[۱۳۰]

مسئلۀ ۲: اگر در دوران نمازخواندن یک چهارم/رُبْعِ ساق، یا یک چهارم ران، یا یک چهارم بازوی

---

(۱۲۹) والضابطة ان من ابتلی ببلیتین فلان تساویا خیّر وإن اختلفا اختار الاخف. (شرح التنویر: ۶۶/۱)

(۱۳۰) این حکم در هنگامی است که بدن از زیر آن دیده شود، و اگر زنی بدن خود را به اندازه‌ای که پوشانیدن آن واجب است با لباس دیگری پوشانید و سپس چادر نازک بر بالای آن پوشید، نماز در این صورت صحیح خواهد بود. (حاشیۀ جدیده: ۱۳/۲)

زنی برهنه شود و تا آنقدر وقت برهنه بماند که در این مقدار وقت می‌توان سه بار سُبْحَانَ اللهِ گفت، نماز آن زن در این صورت فاسد شده است. آن نماز را از سر نو بخواند.(۱۳۱) و اگر به محض برهنه شدن عضو، زن آن عضو را پوشانید، نماز صحیح می‌باشد.

به همین ترتیب اگر یک چهارم/رُبْعِ هر عضوی از بدن زن که پوشانیدن آن واجب است، در دوران نمازخواندن برهنه شود، نمازش در این صورت صحیح نخواهد بود. به طور مثال اگر یک چهارم یک گوش، یا یک چهارم سر، یا یک چهارم موهای سر، یا یک چهارم شکم، یا یک چهارم پشت، یا یک چهارم گردن، یا یک چهارم سینه، یا یک چهارم پستان و غیره اعضای زنی یا دختری برهنه شود{و به اندازهٔ وقت سه بار سُبْحَانَ اللهِ گفتن برهنه بماند،} نمازش صحیح نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۳: اگر چادر دختری که هنوز بالغ نشده در اثنای نماز لغزید و سرش برهنه شد، نمازش صحیح می‌باشد.



روآوردن به سمت قبله در نماز

مسئلهٔ ۱: اگر کسی در چنان جائی است که نمی‌داند قبله در کدام سمت قرار دارد و در آنجا شخص دیگری موجود نیست تا از او بپرسد، در این صورت در دل خود فکر کند که قبله در کدام سمت واقع می‌باشد؟ و آنگاه هر سمتی که دلش گواهی بدهد که قبله است، رو به طرف همان سمت نموده نماز بخواند.

اگر کسی در این صورت بدون تفکُّر نماز بخواند، نمازش صحیح نخواهد بود. البته اگر کسی بدون تفکُّر نماز خواند و بعداً معلوم گردید که به سمت قبله نماز را خوانده است، نمازش در این صورت صحیح خواهد بود. و اگر کس دیگری در آنجا موجود باشد، لیکن این زن نمازخوان، به خاطر حجاب یا از شرم، سمت قبله را از او نمی‌پرسد، نمازش صحیح نمی‌باشد. در چنین حالتی نباید شرم کرد، بلکه باید سمت قبله را پُرسان نمود.

(۱۳۱) و اگر این مقدار عضو بدن زن از شروع نماز برهنه بود، در این صورت نمازش از آغاز اصلاً صحیح شروع نشده است، بنابرین زن آن عضو مذکور را نخست پوشانیده از سر نو نماز را شروع نماید.(حاشیهٔ جدیده: ۱۳/۲)



مسئلۀ ۲: و اگر نمازخوان کسی را نیافت تا سمت قبله را از او بپرسد و بنابرین با گواهی دل نماز را اداء کرد و بعداً معلوم گشت که سمتی که نماز خوانده است قبله نبود، نمازش در این صورت کاملاً صحیح می باشد.

مسئلۀ ۳: اگر کسی با گواهی دل به سمتی نماز می‌خوانْد و سپس در دوران نماز دانست که این سمت قبله نیست بلکه قبله در سمت دیگر است، در این صورت او در همان دوران نماز، روی خود را به طرف قبله بگرداند. اگر بعد از دانستن سمت قبله روی خود را به طرف قبله نگردانید نمازش صحیح نمی‌باشد.(۱۳۲)

مسئلۀ ۴: اگر کسی در داخل کعبۀ شریف نماز خواند، اینکار جایز است و او اجازه دارد تا به هر سمتی که می‌خواهد رو نموده نماز بخواند.

مسئلۀ ۵: در داخل کعبۀ شریف، هم خواندن نماز فرض جایز است و هم خواندن نماز نفل.



مسئلۀ ۶: اگر عده‌ای از مردم در جائی بودند و سمت قبله را نمی‌دانستند {و نه کسی آنجا بود تا از وی بپرسند} و خواستند تا نماز را با جماعت بخوانند، در این حالت، هر یک آنها در مورد سمت قبله مطابق گمان غالب خود عمل کند. لیکن اگر سمت گمان غالب یکی از مقتدیان خلاف سمت قبلۀ امام واقع شد، در این صورت نماز وی در پشت آن امام صحیح نخواهد بود، زیرا امام در نزد او بر غلط می‌باشد، زیرا رخ امام در نزد این مقتدی خلاف قبله قرار دارد و اقتداء کردن شخص به کسی که او را بر غلط می‌داند جایز نیست {لذا مقتدی در این صورت نماز خود را به تنهائی بخواند}.



نیت نماز

مسئلۀ ۱: اداء کردن نیّت با زبان ضروری نیست، بلکه اگر کسی در دل خود فقط این قدر اراده کند که نماز ظهر امروز را می‌خوانم، و یا اگر سنت را می‌خواند، اینقدر اراده کند که سنت ظهر را می خوانم، و با همین قدر اراده اَللّٰهُ اَکْبَر گفته دست‌ها را ببندد، نمازش صحیح است. گفتن آن نیّت‌های

---

(۱۳۲) یعنی اگر تا آن اندازه وقتی چهرۀ خود را به طرف قبله نگردانید که درآن مقدار وقت می‌توان سه بار سبحان الله گفت، نمازش صحیح نخواهد بود. (حاشیۀ جدیده: ۱۶/۲)



طویلی که میان مردم مشهور است، با زبان ضروری نیست.

مسئلۀ ۲: اگر کسی می خواهد با زبان نیز نیّت را اداء نماید، فقط اینقدر گفتن که نیّت می کنم نماز فرض ظهر امروز را بخوانم اَللّٰهُ اَکْبَر، یا نیّت می‌کنم سنت ظهر را بخوانم اَللّٰهُ اَکْبَر، کافی می‌باشد. گفتن الفاظی چون «چهار رکعت نماز فرض وقت حاضر، رویم به طرف قبله و...» ضروری نیست. اگر دلش خواست می‌تواند بگوید و اگر نخواست می‌تواند ترکش کند.

مسئلۀ ۳: اگر کسی در دل نیّت داشت که نماز ظهر را می خوانم، لیکن به جای ظهر از زبانش وقت عصر برآمد، بازهم نمازش صحیح است.

مسئلۀ ۴: اگر کسی به اشتباه به جای چهار رکعت، از زبانش شش رکعت یا سه رکعت برآمد، نمازش در این صورت نیز صحیح است.



مسئلۀ ۵: اگر چند نماز از کسی قضا شد و خواست تا قضای آن را بخواند، در این صورت در هنگام نیّت، وقت آن نماز را نیز مُعَیَّن بسازد. مثلاً چنین نیت کند: من قضای فرض صبح را می خوانم. اگر قضای نماز ظهر را می خواهد بخواند، اینگونه نیّت کند که قضای فرض ظهر را می خوانم. خلاصه اینکه قضای هر نمازی را که می خواند وقت آن نماز را باید مُعَیَّن بگرداند. و اگر کسی فقط اینقدر نیت کرد که نماز قضائی می خوانم و وقت آن را نیّت نکرد، در این صورت نماز قضائی‌اش صحیح نخواهد بود، باید آن را از سر نو بخواند.

مسئلۀ ۶: اگر نمازهای چند روز از کسی قضا شد، در این صورت در هنگام نیّت کردن، روز آن را نیز مُعَیَّن بگرداند. به طور مثال اگر از کسی نمازهای چهار روز مثلاً شنبه، یکشبنه، دوشنبه و سه شنبه قضا شده باشد، در این صورت فقط چنین نیّت کردن که نماز قضائی صبح را می خوانم کافی نیست، بلکه باید به اینگونه نیّت کند که نماز قضائی صبح شنبه را می‌خوانم، سپس برای نماز ظهر شنبه، نیّت کند که نماز قضائی ظهر شنبه را می‌خوانم ... تا آخر. و چون خواندن قضای نمازهای روز شنبه را تمام کرد، اکنون نیّت کند که قضائی نماز صبح یکشنبه را می خوانم و غیره ... تمامی نمازهای قضائی هر روز را به این ترتیب مذکوره بخواند.

اگر از کسی نمازهای چندین ماه یا چندین سال قضا شده باشد، در این صورت باید سال و ماه آن را نیز مُعَیَّن بسازد و به اینگونه نیّت کند که قضائی نماز صبح فلان روز فلان ماه فلان سال را می‌خوانم. خواندن نمازهای قضائی بدون اینگونه نیّت کردن صحیح نخواهد بود.



مسئلهٔ ۷: اگر کسی روز و ماه و سال نمازهای قضائی اش به یادش نباشد، او در این صورت به این طریق نیّت کند که هر قدر نماز صبح که از من قضا شده، قضائی اولین آنها را می خوانم، یا اینکه هر قدر نماز ظهر که از من قضا شده، قضائی اولین آنها را می خوانم. تمامی نمازهای قضائی خود را بر همین منوال بخواند. و هنگامی که دلش گواهی داد که همهٔ نمازهای قضا شده‌اش را خوانده است و حالا همگی آنها تمام شده است، قضائی خواندن را بس کند.



مسئله۸: در نمازهای سنت، نفل و تراویح، فقط اینقدر نیّت کافیست که نماز می خوانم. و اگر کسی سنت بودن یا نفل بودن نماز را نیت نکرد، اینکار عیبی ندارد. البته نیت کردن نماز سنت تراویح احتیاطاً بهتر می‌باشد.



مسئلهٔ ۹: برای مقتدی این شرط است که نیت اقتداء به امام خود را نیز کند.

مسئلهٔ ۱۰: برای امام فقط نیت کردن نماز خودش شرط است و نیّت امامت دیگران شرط نیست. البته اگر زنی بخواهد پشت امام نماز بخواند و در «محاذات» {برابر با}[۱۳۳] مردان ایستاده است، و همچنین این نماز؛ نماز جنازه، نماز جمعه یا نماز عید نیست، در این صورت برای صحیح بودن اقتدای آن زن، بر امام لازم است که امامت او را نیز نیّت نماید. و اگر این زن در «محاذات» مردان ایستاده نیست، و یا این نماز، نماز جنازه، نماز جمعه یا نماز عید می‌باشد، در این صورت نیت امامت او شرط نیست.

مسئلهٔ ۱۱: برای مقتدی، این شرط نیست که تعیین کند که امام خالد است یا جاوید، فقط اینقدر نیت کردن برایش کافیست که من پشت این امام نماز می‌خوانم. البته اگر مقتدی نام گرفته امام را مُتَعَیَّن ساخت و بعداً خلاف تعیینش آشکار گردید، در این صورت نماز آن مقتدی صحیح نمی باشد. مثلاً کسی نیّت کرد که من پشت خالد نماز می خوانم، حالآنکه امامی که او پشتش نماز می خواند جاوید است، نماز این مقتدی در این صورت درست نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۱۲: در نماز جنازه به اینگونه باید نیّت کرد که من به خاطر رضای خدا و به خاطر دعا بر این میّت نماز می خوانم. و اگر مقتدی نمی‌داند که این میِّت مرد است یا زن، در این صورت به اینگونه نیت کند؛ من نماز جنازهٔ آن‌کسی را می خوانم که امام نمازش را می خواند، این قدر کافی می‌باشد.

---

(۱۳۳) تفاصیل مسئلهٔ «محاذات» با تمام شروط آن بعداً می‌آید.

نزد بعضی از علماء قول صحیح این است که جز نمازهای فرض و واجب، در سایر نمازها فقط اینقدر نیت کردن که «من نماز می خوانم» کافی است، و ضرورتی به تخصیص نیت به اینگونه که نماز سنت را می خوانم، یا مستحب را، یا سنت صبح را، یا سنت ظهر را، یا سنت تهجد را یا تراویح را یا کسوف را یا خسوف را نمی‌باشد. اما «قول راجح» این است که شخص تخصیصاً نیت کند {یعنی در وقت نیت هر نمازی، نیت کند که مثلاً نماز سنت را می خوانم یا مستحب را یا سنت صبح را و ...}

دخول وقت نماز

مسئله۱: اگر کسی نماز ظهر را خواند و بعد فراغت از نماز متوجه شد که وقت نماز ظهر تمام شده و وقت نماز عصر رسیده بود، در این صورت خواندن قضای ظهر بر او واجب نمی‌باشد، بلکه همان نمازی که خوانده است در حکم قضا محسوب خواهد شد و چنان خواهیم پنداشت که گویا او نماز ظهر را قضائی خوانده است.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی قبل از رسیدن وقت نماز، نماز را بخواند، نمازش اصلاً اداء نمی‌شود.(۱۳۴)

مسئلهٔ تکبیر تحریمه

مسئلهٔ ۱: بعضی مردم که از مسائل نماز نا آگاه اند چون به مسجد می‌آیند و امام را در رکوع می‌بینند، به محض رسیدن به صف با عجله به رکوع می‌روند و در حالت رکوع تکبیر تحریمه را می گویند.باید دانست که نماز این اشخاص صحیح نمی‌باشد، زیرا تکبیر تحریمه شرط صحیح بودن نماز است و شرط صحیح بودن تکبیر تحریمه، قیام/ایستادن می‌باشد. پس هنگامی که این اشخاص قیام نکرده اند، تکبیر تحریمهٔ شان صحیح واقع نشده و هنگامی که تکبیر تحریمه صحیح نباشد، نماز نیز صحیح نمی‌باشد.

(۱۳۴) یعنی قبل از اینکه وقت نماز فرا برسد، خواندن نماز اصلًا صحیح نیست، چه کسی پیش از وقت نماز، نماز را قصداً بخواند یا سهواً، نماز در هر دو صورت صحیح نمی باشد. (حاشیهٔ جدیده: ۱۴/۲) و باید آن را دوباره بخواند.

طریقهٔ ادای نمازهای فرض

مسئلهٔ ۱: «زنی» که می خواهد نماز را شروع کند، اول نیت نماز را نموده اَللّٰهُ اَکْبَر بگوید، و در وقت اَللّٰهُ اَکْبَر گفتن، هر دو دست خود را تا شانهٔ خود بلند نماید.(۱۳۵) اما دست‌های خود را از زیر چادر خود بیرون نکند. سپس «زن» دست‌های خود را بر روی سینهٔ خود بگذارد(۱۳۶) به این صورت که

(۱۳۵) این حکم برای زنان است ولی «مردان دست‌های خویش را در نماز تا برابر گوش‌های خود بلند می کنند» چنانچه از حضرت وائل بن حُجْر رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وآله به او فرمودند: عَنْ وَائِلِ بْنِ حُجْرٍ قَالَ: جِئْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه وآله ... فَقَالَ لِي رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله: يَا وَائِلُ بْنَ حُجْرٍ، إِذَا صَلَّيْتَ فَاجْعَلْ يَدَيْكَ حِذَاءَ أُذُنَيْكَ، وَالْمَرْأَةُ تَجْعَلُ يَدَيْهَا حِذَاءَ ثَدْيَيْهَا. (معجم کبیر طبرانی: ۱۹/۲۲ حدیث ۲۸) ترجمه: حضرت وائل بن حُجْر رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وآله به من فرمودند: ای وائل بن حُجْر! چون به نماز شروع کردی، دست‌هایت را تا مقابل گوش‌هایت بالا کن، و زن دست‌های خود را فقط تا سینه‌اش بالا نماید.

برعلاوهٔ حدیث فوق احادیث کثیر دیگری نیز در این‌باره از رسول الله صلی الله علیه وآله مروی است. بطور مثال امام مُسْلِم رحمه الله روایت می کند: عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وآله كَانَ إِذَا كَبَّرَ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى يُحَاذِيَ بِهِمَا أُذُنَيْهِ. وَفِيْ رَوَايَةٍ: حَتَّى يُحَاذِيَ بِهِمَا فُرُوْعَ أُذُنَيْهِ. ترجمه: از حضرت مالک بن حُوَيْرث رضی الله عنه روایت است هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وآله الله اکبر می گفتند دست‌های خویش را تا گوش‌های مبارک بالا می‌بردند. و در روایتی دیگر در مُسْلِم شریف موجود است که تا نرمهٔ گوش‌های خویش بالا می‌بردند. (مُسْلِم شریف: حدیث ۲۵- (۳۹۱) و حدیث ۲۶- (۳۹۱) و اعلاء السنن: ۱۸۰/۲). تفصیل دلائل را در رسالهٔ ما «دست‌ها در آغاز نماز تا کجا بالا شود» ببینید.

(۱۳۶) این حکم برای «زنان» است ولی «مردان بند دست چپ را با دست راست خود گرفته دست‌های خویش را زیر ناف بنهند». تعامل متوارث اکثر امت اسلامی از زمان رسول الله صلی الله علیه وآله تا امروز همین گونه است. و همچنین در اینباره روایات تفسیری و حدیثی متعددی موجود می باشد، چنانکه: امام اَثْرم رحمه الله در سنن خود با سندی که تمام راویان آن ثقات است از خلیفهٔ چهارم اسلام حضرت علی رضی الله عنه در مورد تفسیر سورهٔ کوثر روایت می کند: ذَكَرَ الْأَثْرَمُ رحمه الله قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ الطَّيَالِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ عَاصِمٍ الْجَحْدَرِيِّ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ صُهْبَانَ سَمِعَ عَلِيًّا يَقُولُ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ، قَالَ وَضْعُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى تَحْتَ السُّرَّةِ. ترجمه: امام اثرم رحمه الله روایت می کند که حضرت علی رضی الله عنه در مورد تفسیر آیت قرآن مجید فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ فرمود: {یعنی ای پیغمبر برای خداوندگارت نماز بخوان} در حالی که دست راست بر بالای دست چپ در زیر ناف قرار دارد. (سنن الاثرم منقول از التمهید ابن عبد البر: ۷۸/۲۰). و باید دانست؛ مطابق اصول حدیث که امام بخاری و مُسْلِم رحمه الله نیز بر آن اتفاق دارند، روایت تفسیری صحابی در حکم حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله می‌باشد، چنانکه امام حاکم نیشاپوری رحمه الله در

کف دست راست بر بالای پشت دست چپ باشد. آنگاه این دعا را بخواند: سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالٰى جَدُّكَ وَلَا اِلٰهَ غَيْرُكَ.(۱۳۷) و سپس اَعُوْذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ و بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ خوانده سورۀ الحمد شریف را بخواند و بعد از وَلَا الضَّآلِّيْنَ آمین بگوید و آنگاه بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ خوانده سورۀ دیگری را بخواند.

سپس اَللّٰهُ اَكْبَرْ گفته به رکوع برود و در رکوع سه بار یا پنج بار یا هفت بار سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيْمْ بگوید. و در رکوع، انگشتان هر دو دست خود را باهم چسپانیده بر زانوها بگذارد(۱۳۸) و هر دو بازوی خود را به پهلوی خود بچسپاند(۱۳۹) و هر دو کُری/پاشنۀ پای خود را نیز با یکدیگر بچسپاند.(۱۴۰)

چندین جا از مُسْتَدْرَك خود بر آن تصریح نموده است. قَالَ الْحَاكِمُ: لِيَعْلَمَ طَالِبُ هَذَا الْعِلْمِ أَنَّ تَفْسِيرَ الصَّحَابِيِّ الَّذِي شَهِدَ الْوَحْيَ وَالتَّنْزِيلَ عِنْدَ الشَّيْخَيْنِ حَدِيثٌ مُسْنَدٌ. ترجمه: طالب علوم حدیث باید بداند که تفسیر صحابی که زمانۀ نزول وحی را دریافته است، نزد امام بخاری و امام مُسْلِم حدیث مُسْنَد است. (مُسْتَدْرَک حاکم: ۲۸۳/۲ تحت حدیث ۳۰۲۱ و۷۲۶/۱ تحت حدیث ۱۹۸۸ و غیره ...) بنابرین این حدیث صحیح شریف، به صراحت و وضاحت تمام، جایگاه بستن دست‌ها در نماز را از روی قرآن مجید متعین می گرداند.

همچنین صحابی دیگر رسول اکرم ﷺ حضرت وائل بن حُجْر رضی الله عنه در حدیث صحیح که امام ابوبکر بن ابی شیبه استاذ امام بخاری در مصنَّف خود: حدیث ۳۹۵۹ روایت می‌کند: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَائِلِ بْنِ حُجْرٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَضَعَ يَمِينَهُ عَلَى شِمَالِهِ فِي الصَّلَاةِ تَحْتَ السُّرَّةِ. ترجمه: حضرت وائل بن حُجْر رضی الله عنه می‌فرماید؛ رسول الله ﷺ را دیدم که در نماز دست راست خویش را بر بالای دست چپ خویش نهاده آنها را در زیر ناف می‌گرفتند. راویان این حدیث همه ثقات اند. (طوالع الانوار: ۶۲/۱ آ و حاشیۀ فیض الباری: ۲۶۷/۱ و مُصَنَّف ابن ابی شیبه به تحقیق محمد عوامه: ۳۲۳/۳ حدیث ۳۹۵۹) تفاصیل این مسئله را در کتاب‌ها و رسائل مختلف ما ببینید. اسامی آنها در اخیر کتاب آمده است.

(۱۳۷) ترجمه: ای خداوند من، ذات تو پاکیزه است و هر ثنا و ستایش ترا می زیبد و نام تو با برکت است و بزرگی تو بالا مرتبه است و معبودی جز تو نیست.

(۱۳۸) حکم بالا برای «زنان» است. اما مردان انگشتان خود را باز نموده زانوی خویش را محکم بگیرند: وَيَعْتَمِدُ بِيَدَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَيُفَرِّجُ بَيْنَ أَصَابِعِهِ. (هدایه: ۵۰/۱)

(۱۳۹) و مردان بازوهای خویش را از پهلوی خویش جدا بگیرند. مُولِّف

(۱۴۰) گرچه این حکم در دُرِّ مُختار مطلق است، اما از روی قواعد مخصوص زنان می نماید: لِكَوْنِهِ اَسْتَرُ لَهُنَّ وَ وُرُوْدُ اَمْرِ الضَّمِّ وَ مِثْلُهُ لَهُنَّ. اما «مردان» میان دو پای خویش فاصله بگذارند.(كما يظهر من كلام الطحاوي في شرح معاني الآثار: ۱۳۶/۱ س۱ و حاشیۀ جدیده: ۱۷/۲) و خوبتر اینست که فاصلۀ میان دو پای مردان، برابر با چهار انگشت باشد، زیرا اینکار به ادب نزدیکتر است. و اگر کمی بیشتر هم باشد عیبی ندارد. وَالْاَحْسَنُ اَنْ يَكُوْنَ فُرْجَةٌ بَيْنَ رِجْلَيْهِ مِقْدَارَ اَرْبَعَ اَصَابِعَ وَاِنْ زَادَ لَابَأْسَ بِهِ. (شرح مختصر القدروی از شیخ محمد سلیمان هندی: ص۱۰۰)

آنگاه سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ گفته ایستاده شود[۱۴۱] و هنگامی که راست ایستاده شد، اکنون اَللّٰهُ اَكْبَرْ گفته به سجده برود. و در هنگام سجده رفتن اولاً زانوی خود را بر زمین بنهد. سپس دست های خود را طوری بر زمین بگذارد که دست‌ها در برابر گوش ها قرار داشته باشد و انگشت ها به خوبی باهم چسپیده باشند. آنگاه پیشانی خود را در بین هر دو دست بر زمین بگذارد. در هنگام سجده، پیشانی و بینی را باید بر زمین گذاشته و نوک انگشتان دست ها و پاها را به طرف قبله بگیرد. لیکن «زن» باید پاهای خود را ایستاده نکند بلکه از جانب راست خود بیرون نماید[۱۴۲] و بدن خود را خوب بهم چسپانیده به گونه‌ای سجده کند که شکمش با رانش و بازوهایش با پهلوهایش بهم چسپیده باشند.[۱۴۳] و هر دو ساعد/ذراع خود را بر روی زمین بگذارد.[۱۴۴] و در سجده حد اقل سه بار سُبْحَانَ رَبِّیَ الأعْلیٰ بگوید. سپس اَللّٰهُ اَكْبَرْ گفته از سجده برخیزد و به اطمینان بنشیند وآنگاه اَللّٰهُ اَكْبَرْ گفته به سجدهٔ دوم برود و حد اقل سه بار سُبْحَانَ رَبِّیَ الأعْلیٰ گفته از سجده برخاسته ایستاده شود. در وقت ایستادن، دست‌ها را بر زمین گذاشته و بر زمین تکیه داده ایستاده نشود.

سپس بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم گفته الحمد و سوره‌ای را بخواند و آنگاه رکعت دوم را نیز مانند رکعت اول تکمیل نماید. و چون از سجدهٔ دوم برخاست، «زن» بر روی سُرین چپ خود بنشیند و هر دو پای خود را از جانب راست بیرون نماید و هر دو دست خود را بالای ران‌های خود گذارده انگشتان دست خود را باهم بچسپاند.[۱۴۵] سپس این التحیات را بخواند: اَلتَّحِيَّاتُ لِلّٰهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ. اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلیٰ عِبادِ اللّٰهِ الصَّالِحِيْن. اَشْهَدُ أنْ لا اِلٰهَ إلّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.[۱۴۶] چون به کلمهٔ شهادت برسد انگشت شصت و انگشت

(۱۴۱) کسانی که نماز را منفرد و تنها می‌خوانند سَمِعَ اللّٰه لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا لَکَ الْحَمْد بگویند و کسانی که پشت امام نماز می‌خوانند، بعد از بلند شدن امام از رکوع، فقط رَبَّنَا لَکَ الْحَمْد بگویند.

(۱۴۲) و مردان در حالت قعده، نوک انگشتان پای راست را بر زمین نهاده پای راست را بر آن ایستاده نموده و پای چپ را خوابانیده بر آن بنشینند.

(۱۴۳) این حکم برای «زنان» است و «مردان» در حالت سجده، شکم را از ران و بازوها را از پهلو دور بگیرند.

(۱۴۴) مردان ساعد خود را از زمین دور نگهدارند. (حاشیهٔ جدیده: ۱۷/۲)

(۱۴۵) مردان پای چپ خود را بر زمین پهن نمایند و پای راست خود را بر نوک انگشتان آن ایستاده کنند و بر پای چپ بنشینند و دست‌های خویش را بر روی ران بگذارند و انگشتان دست ها باز از هم باشند. (مختصر القدوری: ص۱۰۴)

(۱٤٦) ترجمه: جمله کلمات تعظیم خداوند راست و جمله عبادت‌ها و صدَقات برای اوست. سلام بر تو ای نبی و رحمت خدا و برکات او بر تو باد، سلام باد برما و بر تمام بندگان نیک خدا. گواهی می‌دهم که هیچ کسی شایستهٔ عبادت نیست بجز الله و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و پیغمبر اوست.



وسط خود را حلقه ساخته در هنگام گفتن لَا اِلٰهَ انگشت شهادت خود را بلند کند و در وقت گفتن إِلَّا اللهُ آن را پائین نماید. اما شکل حلقه را تا آخر همانگونه که هست نگهدارد.

اگر نماز چهار رکعتی بود، چیزی دیگری نخواند بلکه بعد از خواندن التحیات فوراً اَللهُ اَکْبَرْ گفته برخیزد و دو رکعت دیگر بخواند. در دو رکعت آخر نمازهای فرض، سورۀ دیگری را به همراه الحمد نباید خواند.

و چون بعد از رکعت چهارم{در قعده}نشست، التحیات را خوانده آنگاه این درود شریف را بخواند: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحمَّدٍ وَعَلىٰ آلِ مُحمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلىٰ اِبْرَاهِيْمَ وَعَلىٰ آلِ اِبْرَاهِيْمَ إِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ. اَللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلىٰ مُحمَّدٍ وَعَلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلىٰ اِبْرَاهِيْمَ وَعَلىٰ آلِ اِبْرَاهِيْمَ إِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ.(۱۴۷) آنگاه این دعاء را بخواند: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ.(۱۴۸) یا این دعا را بخواند: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِيْ وَلِوَالِدَيَّ وَلِجَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ، اَلْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ.(۱۴۹) یا هر دعای دیگری را که در قرآن شریف یا احادیث شریف آمده است بخواند.

آنگاه رو به طرف دست راست خود نموده سلام بگرداند و بگوید: اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ، سپس به همین‌گونه به طرف سمت چپ خود سلام بگرداند. و در وقت سلام دادن نیت سلام به فرشته ها را نماید.(۱۵۰) این روش/طریقۀ نمازخواندن است.

---

(۱۴۷) ترجمه: خدایا بر محمد ﷺ و آل محمد ﷺ درود بفرست چنانکه بر ابراهیم علیه‌السلام و آل ابراهیم علیه‌السلام درود فرستادی، بی‌گمان که تو ستوده صفات و در ذات خود عظیم و نسبت به بندگان بسیار احسان کننده‌ای. ای خدایا بر محمد ﷺ و آل محمد ﷺ برکت بفرست چنانکه بر ابراهیم علیه‌السلام و آل ابراهیم علیه‌السلام برکت فرستادی، بی‌گمان که تو ستوده صفات و در ذات خود عظیم و نسبت به بندگان بسیار احسان کننده‌ای.

(۱۴۸) ترجمه: الٰهی! ما را هم در دنیا نیکی عنایت بفرما و هم در آخرت خوبی عنایت کن.

(۱۴۹) ترجمه: خدایا ! مرا و پدر و مادر مرا و همۀ مردان و زنان مومن و مسلمان را چه زندگان ایشان را و چه مردگان ایشان را، همگان را مغفرت بفرما.

(۱۵۰) مردان نیز اگر منفرد و تنها نماز می‌خوانند، در وقت سلام دادن، سلام به کسانی را نیت کنند که در سمت راست شان نماز می‌خوانند و در هنگام سلام دادن به سمت چپ، سلام به کسانی را نیت کنند که در سمت چپ شان می‌باشند. و مقتدی در هنگام سلام دادن به همراه سایر مقتدیان، نیت سلام به امام خود را نیز نماید. اگر امامش بر جانب راستش قرار داشت، در وقت سلام دادن به سمت راست، و اگر در جانب چپش بود، در هنگام سلام دادن به سمت چپ، نیت سلام او را نماید. و اگر امامش کاملاً در پیشرویش قرار دارد، در سلام به هر دو جانب، نیت سلام امام خود را نماید. (حاشیۀ جدیده: ۱۸/۲)



لیکن بعضی امور در نماز «فرض» می‌باشند که اگر یکی از آنها ترک شود، چه قصداً و چه به فراموشی، نماز اصلاً اداء نمی‌گردد. بعضی امور در آن «واجب» می‌باشند که اگر یکی از آنها قصداً ترک شود، نماز بسیار ناقص و خراب خواهد بود و باید دوباره از سر خوانده شود. و اگر کسی نماز را دوباره از سر نخواند، گرچه فرض از عهده‌اش ساقط می‌شود، اما اینکار گناه خیلی بزرگی دارد. و اگر یکی از «واجبات» به فراموشی ترک گردد، نماز با سجدهٔ سهو صحیح خواهد گردید. و بعضی امور در نماز «سنّت» می‌باشند و بعضی امور «مُستحب» اند.



فرایض نماز

مسئلهٔ ۲: در نماز شش فرض وجود دارد: الله اکبر گفتن در وقت نیت کردن.[۱۵۱] قیام یعنی ایستادن.[۱۵۲] یک آیت {طویل یا سه آیت کوتاه} یا کدام سوره‌ای از قرآن را خواندن. رکوع کردن. دو سجده کردن. نشستن در آخر نماز به اندازه‌ای که بتوان التحیات را در آن مقدار زمان خواند.



واجبات نماز

مسئلهٔ ۳: امور ذیل در نماز واجب اند: خواندن الحمد شریف. سورهٔ دیگری را با الحمد شریف خواندن. ادای هر فرض نماز در موقع آن {به ترتیب آنها}. الحمد را در حالت قیام خواندن. و سورهٔ دیگری را بعد از آن خواندن. آنگاه به رکوع رفتن. سپس سجده کردن. بعد از دو رکعت نشستن/قعده. خواندن التحیات در هر دو نشست/قعده. خواندن دعای قنوت در نماز وتر. سلام گردانیدن با الفاظ اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ.[۱۵۳] هر رکن نماز را به اطمینان اداء کردن و عجله نکردن در آن.

---

(۱۵۱) مراد این است که تکبیر تحریمه فرض است، نه آن الفاظ مخصوص. (حاشیهٔ جدیده: ۱۸/۲)

(۱۵۲) مدت فرض قیام نزد بسیاری از علماء برابر با سه بار سبحان الله گفتن است. مولّف

(۱۵۳) مراد، خروج از نماز به لفظ سلام است. طرز بالا جهت تسهیل فهم اختیار گردید.(حاشیهٔ جدیده: ۱۹/۲)



مسئلهٔ ۴: باقیماندهٔ امور داخل نماز، بعضی آنها سنّت و بعضی آنها مستحب می باشد.



مسئلهٔ ۵: اگر کسی الحمد را در نماز نخواند بلکه آیت دیگری یا سورهٔ دیگری را به جای آن خواند، یا الحمد را تنها خوانده سورهٔ دیگری یا آیت دیگری را همراه با آن نخواند، یا بعد از خواندن دو رکعت ننشست و بدون نشستن و بدون التحیات خواندن برای رکعت سوم برخاست، یا اینکه بعد از دو رکعت نشست لیکن التحیات را نخواند، در تمام این صورت ها گرچه فرض از دوش او ساقط می‌شود، اما نمازش کاملاً ناقص و خراب بوده و خواندن دوبارهٔ آن بر او واجب می‌باشد. اگر آن را دوباره نخواند، مرتکب گناه خیلی بزرگی خواهد بود. البته اگر صورت‌های بالا از کسی به فراموشی سر زد، در این صورت نمازش با ادای سجدهٔ سهو صحیح خواهد گردید.

مسئلهٔ ۶: اگر کسی در هنگام سلام، اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ نگفت، بلکه چون وقت سلام رسید چیزی به کسی گفت، یا با او شروع به صحبت کرد، یا از جای خود برخاسته رفت، و یا چنان کاری را انجام داد که نماز را می‌شکند، در تمام این صورت‌ها حکم این است که گرچه فرض از سر او ساقط می‌شود، اما دوباره خواندن نماز بر او واجب می‌باشد. اگر آن را دوباره نخواند سخت گناهکار می گردد.

مسئلهٔ ۷: اگر کسی نخست سوره‌ای را خوانده آنگاه الحمد را خواند، در این صورت نیز دوباره خواندن نماز واجب خواهد بود. اگر به فراموشی اینکار را کرده است، در این صورت باید سجدهٔ سهو نماید.

مسئلهٔ۸: بعد از الحمد شریف حد اقل باید سه آیت خوانده شود. اگر کسی فقط یک آیت یا دو آیت خواند، اگر این یک آیت آنقدر طویل باشد که به اندازهٔ سه آیت کوتاه بگردد، این نیز صحیح است.



مسئلهٔ ۹: اگر کسی هنگام برخاستن از رکوع سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ نگفت، یا در حالت رکوع سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمْ نگفت، یا در نشست/قعدهٔ آخری، بعد از التحیات، درود شریف را نخواند، در تمام این صورت‌ها نمازش درست است، اما خلاف سنت می‌باشد.

به همین ترتیب، اگر کسی بعد از درود شریف دعائی نخواند و فقط درود شریف را خوانده سلام داد، بازهم نمازش درست است، اما اینکارش خلاف سنت می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۰: بلندکردن دست‌ها در وقت نیت نماز، سنت است. اگر کسی دست‌های خود را بلند نکرد، نمازش صحیح بوده اما خلاف سنت می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۱: مستحب است تا در شروع هر رکعت نماز بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم خوانده شود. همچنین مستحب است بعد از الحمد قبل از خواندن سوره، بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم خوانده شود.



مسئلهٔ ۱۲: اگر کسی در وقت سجده، پیشانی و بینی خود را بر زمین نگذاشت، بلکه تنها پیشانی خود را بر زمین گذاشت و بینی اش از زمین دور بود، نمازش صحیح است. اگر پیشانی اش را بر زمین نگذاشته بود بلکه فقط بینی خود را بر زمین گذاشت، در این صورت نمازش اصلاً صحیح نیست.(۱۵۴) البته اگر کسی عذری داشته باشد، در این صورت گذاشتن تنها بینی بر زمین نیز کافی خواهد بود.

مسئلهٔ ۱۳: اگر کسی بعد از رکوع راست ایستاده نشد، بلکه اندکی سر خود را بالا نموده باز به سجده رفت، در این صورت نماز را دوباره از سر بخواند.(۱۵۵)

مسئلهٔ ۱۴: کسی در بین دو سجده، خوب راست ننشست بلکه بعد از سجدهٔ اول اندکی سر خود را بلند کرده دوباره به سجدهٔ دوم رفت، اگر فقط کمی سر خود را بلند کرده بود، در این صورت او فقط یک سجده را اداء کرده است، نه هر دو سجده را، و بنابرین نمازش اصلاً اداء نگردیده است. و اگر آن اندازه خود را بلند کرد که نزدیک به حالت نشستن بود، در این صورت گرچه نماز از عهده‌اش ساقط گردیده، اما بسیار ناقص و خراب می‌باشد. بنابرین باید آن را دوباره بخواند. اگر نخواند خیلی گناهکار خواهد شد.(۱۵۶)

مسئلهٔ ۱۵: اگر کسی بر بالای کاه یا چیزی ساخته شده از پنبه/پخته سجده کرد، در این صورت سر خود را خوب بر آن فشار داده سجده کند. و آنقدر سر خود پائین فشار بدهد که از آن پائین‌تر نرود. و اگر سر خود را فقط بر بالای آن گذاشته سجده کرد و سر خود را پائین فشار نداد، سجده‌اش اداء نمی‌شود.(۱۵۷)



مسئلهٔ۱۶: در نمازهای فرض، اگر کسی در دو رکعت آخر آن سوره‌ای را نیز خواند، نماز نقصانی نمی‌یابد. نماز کاملاً صحیح خواهد بود.

مسئلهٔ ۱۷: اگر کسی در دو رکعت آخر نمازهای فرض، الحمد را نخواند بلکه سه بار سُبْحَانَ الله

---

(۱۵۴) چه قصداً اینکار را کرده باشد و چه سهواً، حکم هر دو یکسان است. (حاشیهٔ جدیده: ۲۰/۲)

(۱۵۵) اگر قصداً اینکار را کرده باشد. و در صورت فراموشی، سجده سهو نماید. (حاشیهٔ جدیده: ۲۵/۲)

(۱۵۶) اگر قصداً اینکار را کرده باشد. و در صورت فراموشی، سجده سهو نماید. (حاشیهٔ جدیده: ۲۵/۲)

(۱۵۷) چه اینکار را قصداً کرده باشد یا به فراموشی. (حاشیهٔ جدیده: ۲۵/۲)



گفت، در این صورت نیز نمازش درست است. لیکن خواندن الحمد شریف بهتر می‌باشد. و اگر کسی اصلاً چیزی نخواند بلکه {به اندازهٔ وقت سه بار سُبْحَانَ الله گفتن} خاموش ایستاده شد، اینکار نیز عیبی ندارد. نماز در این صورت نیز کاملاً صحیح می‌باشد.



مسئلهٔ ۱۸: خواندن سوره‌ای به همراه الحمد شریف در دو رکعت اول نماز فرض، واجب است. اگر کسی در دو رکعت اول نماز فرض، تنها الحمد را بخواند و سورهٔ دیگری را به همراه آن نخواند، یا اینکه الحمد را نیز نخواند لیکن سُبْحَانَ الله سُبْحَانَ الله گفته برود، در این صورت اکنون در دو رکعت آخر نماز به همراه الحمد شریف باید سورهٔ دیگری را نیز بخواند. و آنگاه اگر اینکار را قصداً کرده است، نماز را دوباره از سر بخواند. و اگر به فراموشی مرتکب آن شده، باید سجدهٔ سهو کند.



مسئلهٔ ۱۹: الحمد و سوره و غیره {تسبیحاتِ} نماز باید با صدای خُفیه و آهسته گفته شود، لیکن به گونه‌ای که انسان صدای خود را به گوش خود بشنود. اگر کسی صدای خود را خودش هم نشنود، نمازش صحیح نیست.

مسئلهٔ ۲۰: نباید سورهٔ مُشَخَّصی را برای نماز مُعَیَّنی مخصوص ساخت، بلکه هر سوره‌ای را که نمازخوان بخواهد می‌تواند بخواند، تعیین کردن سوره‌ای برای نمازی مکروه است.(۱۵۸)

مسئلهٔ ۲۱: در رکعت دوم، سورهٔ طویل تر از رکعت اول خوانده نشود.

مسئلهٔ ۲۲: زنان همه نمازهای خود را انفرادی و تنها بخوانند و در جماعت نخوانند.(۱۵۹) و نباید به

(۱۵۸) البته اگر کسی آن سوره‌های را که رسول الله ﷺ بعضی اوقات در نماز خوانده‌اند گاهگاهی بخواند اینکار نه مکروه بلکه مُستحب خواهد بود. (حاشیهٔ جدیده: ۲۱/۲)

(۱۵۹) زیرا جماعت زنان ممنوع مکروه تحریمی است. وَيُكْرَهُ تَحْرِيْماً جَمَاعَةُ النِّسَآءِ فِي غَيْرِ صَلٰوةِ جَنَازَةٍ. (شرح التنویر: ۵۹۰/۱) از حضرت اُم المومنین عایشهٔ صدیقه رضی الله عنها نیز روایت است: عَنْ عَائِشَةَ اَنَّ رَسُوْلَ الله ﷺ قَالَ: لَا خَيْرَ فِي جَمَاعَةِ النِّسَاءِ... ترجمه: از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: هیچ خیری در جماعت زنان نیست ... (مسند احمد: ۲۴۴۲۱ و ۲۵۲۵۴ و طبراني: ۹۳۵۹ و مجمع الزوائد: ۱۵۵/۱) وقال في إعلاء السنن للتهانوی: قد حَسَّنَ له الترمذي. (إعلاء السنن: ۴ /۲۴۲). «نماز مردان در مساجد» ثواب بزرگی دارد، اما رسول الله ﷺ دربارهٔ نماز زنان فرموده‌اند: عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: خَيْرُ مَسَاجِدِ النِّسَاءِ قَعْرُ بُيُوتِهِنَّ. ترجمه: اُم المومنین اُمِّ سَلَمه رضی الله عنها روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: بهترین جایگاه نماز برای زنان، قعر خانهٔ ایشان است. (صحیح ابن خزیمه: حدیث ۱۶۸۳) و همچنین از حضرت علی رضی الله عنه روایت است: لَا تَؤُمُّ الْمَرأةُ. ترجمه: زن امامت نکند. (مُدَوَّنَهٔ مالک: ۱/ ۸۶ و مُصَنَّف ابن ابی شیبه: ۴۹۹۴)

خاطر جماعت به مسجد رفته با مردان نماز بخوانند.(۱۶۰) اگر زنی می خواهد با شوهر یا یک مَحرم خود به جماعت نماز بخواند، در این صورت مسائل آن را از عالِمی پرسان نماید. چون اینکار کم اتفاق می‌افتد، بنابرین مسائل آن را در اینجا بیان نکرده‌ایم. البته باید به یاد داشت که اگر چنین صورتی پیش آمد، در این وقت زن نباید در پهلوی مردی بایستد، بلکه باید در آخر صف ایستاده شود. وگرنه هم نماز این زن و هم نماز آن مرد فاسد می‌گردد.

مسئلهٔ ۲۳: اگر کسی در دوران نماز وضویش شکست، دوباره وضو نموده نماز را از سر بخواند.

مسئلهٔ ۲۴: مستحب است که نمازخوان، در حالت قیام، نگاه خود را به سجده‌گاهِ خود بدوزد، در حالت رکوع بر پاهای خود، در وقت سجده بر بینی خود و در هنگام سلام، بر شانهٔ خود نگاه نماید. و مستحب است که در هنگام فاژه کشیدن، دهان خود را بسته نگاهدارد. و اگر نتوانست آن را بسته

---

(۱۶۰) زیرا رفتن زنان برای نماز جماعت به مسجد مکروه تحریمی است: وَيُكْرَهُ حُضُورُهُنَّ الْجَمَاعَةَ مُطْلَقاً. (شرح التنویر: ۵۹۰/۱) و نماز زنان در خانهٔ ایشان ثواب بیشتر دارد چنانکه احادیث شریفهٔ بسیار نیز در این‌باره مروی است. یکی از این احادیث از حضرت بی‌بی عایشهٔ صدیقه رضی الله عنها روایت شده‌است: عَنْ عَائِشَةَ: لَوْ أَنَّ رَسُوْلَ اللهِ صلی الله علیه و آله رَأَى مَا أَحْدَثَ النِّسَاءُ لَمَنَعَهُنَّ الْمَسْجِدَ كَمَا مُنِعَتْ نِسَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَ: فَقُلْتُ لِعَمْرَةَ: أَنِسَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مُنِعْنَ الْمَسْجِدَ؟ قَالَتْ: نَعَمْ. ترجمه: حضرت عایشه فرمود: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را که زنان بعد از وفات ایشان ایجاد کردند می‌دیدند، آنها را از آمدن به مسجد منع می‌نمودند چنانکه زنان بنی اسرایل از مسجد آمدن منع شده بودند. (مُسْلِم شریف: ۱۸۳/۱ حدیث ۶۷۶ و إعلاء السنن: ۲۶۱/۴ حدیث ۱۲۴۴) و همچنین از حضرت اُم سَلَمه رضی الله عنها روایت است: عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: خَيْرُ مَسَاجِدِ النِّسَاءِ قَعْرُ بُيُوتِهِنَّ. ترجمه: ام المومنین أُمِّ سَلَمه رضی الله عنها روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: بهترین جایگاه نماز برای زنان، قعر خانهٔ ایشان است. (صحیح ابن خزیمه: حدیث ۱۶۸۳). و در حدیث دیگری در مورد نماز زنان، حضرت ام المومنین اُم سَلَمه رضی الله عنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه و آله: صَلَاةُ الْمَرْأَةِ فِي بَيْتِهَا خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِهَا فِي حُجْرَتِهَا، وَصَلَاتُهَا فِي حُجْرَتِهَا خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِهَا فِي دَارِهَا، وَصَلَاتُهَا فِي دَارِهَا خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِهَا فِي مَسْجِدِ قَوْمِهَا. ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نماز زن در پسخانه‌اش بهتر از نمازش در اتاقش است و نمازش در اتاقش بهتر از نمازش در خانه‌اش است و نمازش در خانه‌اش بهتر از نمازش در مسجد محله‌اش می باشد. (الترغیب والترهیب از منذری: حدیث ۵۱۲. امام منذری بعد از تخریج آن می‌نویسد: اسنادش جیّد است، و ایضاً معجم اوسط طبرانی: حدیث ۹۱۰۱ و إعلاء السنن: ۲۶۱/۲). دربارهٔ نماز تنهائی زنان، حضرت عبد الله بن عمر فرزند حضرت عمر رضی الله عنهما از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: عَنْ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: صَلَاةُ الْمَرْأَةِ وَحْدَهَا تَفْضُلُ عَلَى صَلَاتِهَا فِي الْجَمْعِ بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةٍ. ترجمه: حضرت عبد الله بن عمر فرزند حضرت عمر رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: نماز تنهائی زن، بیست و پنج درجه از نمازش در جماعت ثواب بیشتر دارد. (جامع الاحادیث از امام سیوطي: ۴۹۷/۱۳ حدیث ۱۳۶۲۸)

نگهدارد، در این صورت پشت دست خود را بر روی دهان خود بگذارد. و مستحب است که چون گلوی کسی خارش کند، بکوشد تا حد امکان تحمُّل نموده سرفه را دفع کند.

بعضی دیگر از مسائل نمازهای فرض

مسئلۀ ۱: الف «آمین» را کمی طویل‌تر باید خواند. و بعد از آمین {در دو رکعت ابتدائی نماز} سوره‌ای از قرآن مجید باید خوانده شود.

مسئلۀ ۲: اگر کسی در حالت سفر است یا ضرورتی در پیش دارد، در این صورت اختیار دارد که بعد از الحمد شریف، هر سوره‌ای را که بخواهد بخواند. و اگر حالت سفر یا ضرورت نباشد، {سنت این است تا}در نماز صبح و ظهر، سورۀ حُجُرات یا سورۀ بُرُوج یا یکی از سوره‌هائی را که در بین این دو واقع است بخواند.[۱۶۱] قرائت رکعت اول نماز صبح به نسبت رکعت دوم آن، طویل‌تر گردد و قرائت در سایر نمازها در هر دو رکعت مساوی باشند، البته کمی و بیشی یکی دو آیت اعتباری ندارد. در نماز عصر/دیگر و عشاء/خُفتن {سنت است تا} سورۀ وَالسَّمَآءِ وَالطَّارِق و لَمْ یَکُنْ یا یکی از سوره‌های که در بین این دو واقع است خوانده شود.[۱۶۲] و در نماز مغرب/شام {سنت است که} یکی از سوره‌های واقع در بین سورۀ اِذَا زُلْزِلَتْ تا آخر قرآن خوانده شود.[۱۶۳]

مسئلۀ ۳: در هنگام برخاستن از رکوع {قومه}، امام فقط سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ بگوید و مقتدی فقط رَبَّنَا لَکَ الْحَمْد بگوید و منفرد {کسی که تنها نماز می خواند} هر دو را بگوید.

سپس نمازگذار تکبیر گفته و دست‌های خود را بر روی زانوها گرفته به سجده برود. انتهای تکبیر و ابتدای سجده یکجا باشد، یعنی اینکه نمازگذار چون به سجده رسید تکبیرش تمام شود.

---

(۱۶۱) این سوره‌ها به ترتیب آتی اند: حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمٰن، واقعة، حدید، مجادله، حشر، ممتحنة، صف، جمعة، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، مَلک، قلم، حاقه، معارج، نوح، جن، مزمل، مدثر، قیامة، دهر (انسان)، مرسلات، نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مطففین، انشقاق، بروج.

(۱۶۲) این سوره‌ها به ترتیب آتی اند: سورۀ طارق، اعلی، غاشیة، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحٰی، انشراح (شرح)، تین، علق، قدر، بینة.

(۱۶۳) این سوره‌ها به این ترتیب اند: سورۀ زلزال، عادیات، قارعة، تکاثر، عصر، همزة، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، لهب (حسد)، اخلاص، فلق، ناس.



مسئلهٔ ۴: در هنگام سجده رفتن، اول زانوها را باید بر زمین گذاشت، سپس دست‌ها را، آنگاه بینی را و سرانجام پیشانی را.[۱۶۴] چهره باید در بین هر دو دست نهاده شود و انگشتان دست با هم وصل بوده نوک انگشتان به طرف قبله باشد. همچنین هر دو پا بر روی انگشتان ایستاده بوده و رخ نوک انگشتان پا به طرف قبله باشد. شکم از زانوها دور بوده و بازوها از بغل جدا باشند. شکم آنقدر از زمین فاصله داشته باشد که بره‌ای بسیار خُردی بتواند از خالیگاه آن بگذرد.[۱۶۵]

مسئلهٔ ۵: امام در نماز صبح و در دو رکعت اول مغرب/شام و عشاء/خُفتن سورهٔ فاتحه و سورهٔ دیگری را با صدای بلند بخواند. همچنین سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ و همهٔ تکبیرات در همهٔ رکعات نماز} را با صدای بلند بگوید.

نمازخوان منفرد در نمازهای مذکور در مورد قرائت قرآن مختار است که با صدای بلند بخواند یا آهسته. لیکن سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ و همهٔ تکبیرات را با صدای آهسته بگوید.

و در نماز ظهر و عصر، فقط امام سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ و همهٔ تکبیرات را با صدای بلند بگوید، و منفرد همهٔ اینها را با صدای آهسته می‌گوید، و مقتدی همیشه در همهٔ نمازها همهٔ تکبیرات و غیره را با صدای آهسته بگوید.



مسئلهٔ ۶: چون نمازگذار از نماز فارغ شد، هر دو دست خود را تا سینه بالا نموده پهن/باز کند و از الله ﷻ برای خود دعا بخواهد. و اگر امام است برای همهٔ مقتدیان خود نیز دعا بخواهد. و بعد از ختم دعا هر دو دست خود را بر چهرهٔ خود بکشد. و مقتدیان، هم اجازه دارند تا خود دعا بخواهند، و هم

(۱۶۴) و در وقت بالا شدن از سجده، اول پیشانی را بردارد، سپس بینی را وآنگاه زانوها را.

(۱۶۵) این احکام در مورد مردان است. «اما زنان در حالت سجده» بدن را با ران‌ها و دست‌ها را با پهلوها می چسپانند، چنانکه حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از رسول الله ﷺ روایت می کند: عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِذَا جَلَسَتِ الْمَرْأَةُ فِي الصَّلَاةِ وَضَعَتْ فَخِذَهَا عَلَى فَخِذِهَا الْأُخْرَى، وَإِذَا سَجَدَتْ أَلْصَقَتْ بَطْنَهَا فِي فَخِذَيْهَا كَأَسْتَرِ مَا يَكُونُ لَهَا، وَإِنَّ اللهَ تَعَالَى يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَيَقُولُ: يَا مَلَائِكَتِي أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهَا.

ترجمه: از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمودند: هنگامی که زن در نماز بنشیند، ران‌های خود را باهم بچسپاند، و چون به سجده رود، شکم خود را طوری بر ران خود بچسپاند که با سترترین حالت او باشد. زیرا الله ﷻ به سوی او دیده می‌گوید: ای فرشتگانم! شما گواه باشید؛ من این زن را بخشیدم. (کنز العمال: ۵۴۹/۷ حدیث۲۰۲۰۳ و سنن کبری بیهقی: حدیث ۳۱۹۹ و الکامل ابن عدی: ۶۳۱/۲ و اعلاء السنن: ۳۳/۳ حدیث ۷۷۸)

می‌توانند اگر دعای امام به گوش شان می‌رسید، آمین آمین بگویند.(۱۶۶)

مسئلۀ ۷: نمازهای فرضی که بعد از آنها سنت وجود دارد مانند نماز ظهر و مغرب و عشاء بعد از ادای آنها خود را در دعای طویل، مصروف نگردانید بلکه دعای کوتاهی خواسته به خواندن سنت ها مشغول شوید.(۱۶۷) و نمازهای که بعد از آنها سنت وجود ندارد مانند نماز صبح و نماز عصر، بعد از آنها هر قدر طولانی که بخواهید دعا خواسته می‌توانید. و اگر کسی امام است، پس به سمت راست یا چپ خود گردیده روی خود را به طرف مقتدیان نموده بنشیند و آنگاه دعا بخواهد، البته به شرط اینکه «مَسْبُوقی»(۱۶۸) روبرویش مشغول نماز نباشد.

مسئلۀ ۸: بعد از نمازهای فرض، به شرط آنکه نماز سنّت در عقب آنها نباشد{مانند نماز صبح و عصر} و اگر در عقب آنها نماز سنت نیز باشد{مانند نماز ظهر و مغرب وعشاء}، بعد از نماز سنت؛ مُستحب این است که سه بار اَسْتَغفِرُ اللهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ خوانده شود و یک یک بار آیت الکُرسی، سورۀ قُل هُوَ اللهُ اَحَد، سورۀ قُل اَعُوذُ بِرَبِّ الفَلَق و سورۀ قُل اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاس. و آنگاه ۳۳ بار سُبْحَانَ اللهِ و ۳۳ بار اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و ۳۴ بار اَللّٰهُ اَکْبَر گفته شود.

---

(۱۶۶) **دو حدیث دربارۀ دعا:** عَنْ أَبِي أُمَامَةَ، قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ ﷺ أيُّ الدُّعَاءِ أَسْمَعُ؟ قَالَ: جَوْفَ اللَّيْلِ الآخِرِ، وَدُبُرَ الصَّلَوَاتِ المَكْتُوبَاتِ. هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ. (ترمذی شریف: حدیث ۳۴۹۹) و قال في الدرايه: ۳۸ رجاله ثقات. ترجمه: از حضرت ابو اُمامه رضی الله عنه روایت است که از رسول الله ﷺ پرسیدند که چه دعائی زودتر قبول می‌شود؟ آنحضرت ﷺ فرمودند: دعای آخر شب و دعای بعد از نمازهای فرض. این حدیث درجۀ حدیث حَسَن را دارد. (إعلاء السن: ۱۹۴/۲ حدیث ۹۹۹)

عَنْ سَلْمَانَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: إِنَّ رَبَّكُم تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيِيٌّ كَرِيمٌ، يَسْتَحْيِي مِنْ عَبْدِهِ إِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَيْهِ، أَنْ يَرُدَّهُمَا صِفْرًا. امام ترمذی و ابن ماجه و ابوداود و حاکم به سند حَسَن از حضرت سلمان رضی الله عنه روایت می‌کنند که رسول الله ﷺ فرمودند: بیشک خداوند شما با حیا و سخاوتمند است، و هنگامی که بنده دست‌های خود را بالا نموده از او دعا می‌خواهد، شرمش می‌آید که دست بنده‌اش را خالی برگرداند. (ابو داود شریف: حدیث ۱۴۸۸ و ترمذی شریف: حدیث ۳۵۵۶ و ابن ماجه: حدیث ۳۸۶۵ و اعلاء السنن: ۴۶۳/۱۸ حدیث ۶۱۱۰ و ۲۰۸/۳ حدیث ۹۴۴)

(۱۶۷) زیرا حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا سَلَّمَ لَمْ يَقْعُدْ إِلَّا مِقْدَارَ مَا يَقُولُ: اللهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَام. ترجمه: هنگامی که رسول الله ﷺ بعد از نماز سلام می‌دادند فقط به اندازۀ وقت گفتن دعای اَللّٰهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ می نشستند و سپس برمی‌خاستند. (مسلم شریف: ۲۱۸/۱ و اعلاء السنن: ۱۸۷/۳ حدیث ۹۱۰) این حدیث شریف محمول برآن نماز های فرض است که بعد از آنها سنت وجود دارد چنانکه در متن کتاب درج است.

(۱۶۸) **مَسْبُوق:** کسی را می‌گویند که بعد از آنکه یک رکعت نماز یا بیشتر آن خوانده شده باشد، در جماعت شریک شود.

تفاوت نماز زنان با نماز مردان

مسئلۀ ۹: نماز زنان نیز به همین ترتیب مذکور می‌باشد، لیکن نماز ایشان فقط در چند جا از نماز مردان فرق دارد که تفصیل آنها در ذیل درج می‌گردد:

هنگام تکبیر تحریمه، مردان {اگر پتو/قطیفه/شال پوشیده‌اند} دست‌های خویش را از زیر قطیفه و شال بیرون نموده تا گوش‌های خود بلند می‌کنند. البته اگر ضرورتی مثلاً سردی شدید و امثال آن نباشد. زنان در هرحال باید دست‌های خویش را بدون بیرون نمودن از زیر چادر و شال فقط تا شانه بلند کنند. بعد از تکبیر تحریمه، مردان دست‌های خود را در زیر ناف می‌بندند[۱۶۹] و زنان بر روی سینه می‌گذارند.

مردان بند دست چپ خود را با دست راست خود به این صورت محکم بگیرند که انگشت شصت و انگشت کوچک دست راست به دَور بند دست چپ و سه انگشت دیگر بر روی ساعد دست چپ قرار داشته باشد، و زنان فقط کف دست راست خود را بر پشت دست چپ خود بگذارند. زنان انگشتان خود را حلقه نکنند و نه بند دست را محکم بگیرند.

در هنگام رکوع، مردان چنان خود را پائین کنند که سر و پشت و سرین ایشان برابر باهم در یک خط مستقیم قرار گیرد. لیکن زنان نباید خود را اینقدر خم نمایند بلکه خود را فقط آن اندازه پائین کنند که دست شان به زانوی شان برسد.

در رکوع، مردان انگشتان دست خود را باز و جدا از هم بر روی زانو محکم می‌گیرند. و زنان انگشتان خود را با هم پیوسته، دست خود را بر روی زانو بگذارند.

در رکوع، مردان آرنج‌های خود را از پهلوی خود دور و جدا می‌گیرند و زنان آرنج‌های خود را به پهلوی خود بچسپانند.

---

(۱۶۹) برای تفصیل دلائل به کتاب‌های ما «محل بستن دست‌ها در نماز» و «دست‌ها در نماز کجا بسته شود» و «در نماز بستن دست‌ها در زیر ناف سنت است» مراجعه کنید.



مردان در سجده شکم خود را از ران‌های خود و بازوهای خود را از پهلوی خود جدا نگهدارند و زنان آنها را با هم بچسپانند.

مردان در سجده آرنج‌های خود را از زمین بلند نگهدارند و زنان بازو/ساعد خود را بر روی زمین پهن نمایند.

مردان در سجده هر دو پای خود را بر روی انگشتان پا ایستاده نگهدارند و زنان نه.

مردان در حال قعده/نشسته بر روی پای چپ بنشینند و پای راست را بر روی انگشتان آن ایستاده نگهدارند. زنان بر روی سرین چپ بنشینند و هر دو پای خود را از جانب راست خود به گونه‌ای بیرون نمایند که ران راست بر بالای ران چپ و ساق راست بر بالای ساق چپ قرار گیرد.

زنان در هیچ وقتی اجازهٔ قرائت با صدای بلند را ندارند. آنها همیشه باید با صدای آهسته قرائت کنند.[۱۷۰]



مُدرِک و لاحق و مسبوق کیست

مُدْرِک: کسی که از شروع نماز تا آخر آن، نماز را پشت امام بخواند، او را «مُدْرِک» می‌گویند. همچنین او را مقتدی و موتم نیز می‌گویند.

مَسْبُوق: کسی که بعد از آنکه یک رکعت نماز جماعت یا بیشترش خوانده شده است آمده در جماعت شریک شود، او را «مَسبُوق» می‌گویند.[۱۷۱]

لاحِق: کسی که در جماعت پشت امام شریک باشد و بعد از شرکت در جماعت تمام رکعات نمازش یا بعضی از رکعات آن فاسد شود، چه به این سبب که در نماز خوابش برده بود، یا اینکه در داخل نماز بی‌وضو شده بود، و یا در داخل نماز ضرورت غسل برایش پیش آمده بود، او را «لاحِق» می گویند.[۱۷۲]

---

(۱۷۰) برای دانستن تفصیل دلائل تفاوت‌های نماز زنان با مردان به دو کتاب ما تحت عنوان «زنان به اجماع اُمت در بسیاری از مسائل نماز با مردان تفاوت دارند» و «نماز زنان با نماز مردان تفاوت دارد» مراجعه کنید.

(۱۷۱) احکام «مسبوق» بعداً به تفصیل می‌آید.

(۱۷۲) احکام «لاحق» بعداً به تفصیل می‌آید.

بعضی مسائل مربوط فرایض و واجبات نماز

مسئلۀ ۱: «مُدْرِک» قرائت نمی‌کند.[۱۷۳] قرائت امام از طرف مقتدیان نیز کفایت می‌کند. قرائت مقتدی در پشت امام نزد احناف مکروه است.[۱۷۴]

مسئلۀ ۲: برای «مَسْبُوق»[۱۷۵] فرض است که به جای {قرائتی که در} یک یا دو رکعت نمازی که از او فوت شده است {در یک یا دو رکعت اخیر نماز خود} قرائت کند.

مسئلۀ ۳: خلاصه اینکه هنگامی که مقتدی پشت سر امام نماز می‌خواند، نباید قرائت کند، البته مسبوق {بعد از ختم نماز امام} در رکعت‌های فوت شدۀ خود چونکه امام نداشت، در آن رکعات باید قرائت کند.



مسئلۀ ۴: جای سجده کردن نباید از جای قدم‌های نمازگذار بیشتر از نیم گز بلندتر باشد. اگر نمازگذار

---

(۱۷۳) «مُدْرِک» چنانکه گذشت کسی را می‌گویند که از آغاز نماز تا آخر آن، نماز را پشت امام خوانده باشد.

(۱۷۴) زیرا قرآن مجید، رسول اقدس ﷺ، خلفای راشدین و سایر بزرگان صحابه آن را منع نموده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوْالَهُ وَاَنْصِتُوْا. (سورۀ اعراف: آیۀ ۲۰۴) یعنی هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، شما به آن گوش بدهید و خاموش باشید. این آیت شریف به وضوح بیان می‌دارد که هنگام قرائت قرآن مجید مردم باید خاموش بوده به آن گوش بدهند و لذا این آیت شریف، خاموش بودن و گوش دادن به قرآن مجید را بر مردم در هنگامی که امام قرائت می‌کند واجب گردانیده است.

عَنْ اَبِیْ مُوْسَی الْاَشْعَرِیِّ مَرْفُوْعاً: وَ اِذَا قَرَأَ (الاِمَامُ) فَاَنْصِتُوا. حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت می‌کند که حضرت رسول خدا ﷺ فرمودند: هنگامی که امام قرائت می‌کند، شما خاموش باشید. (مُسْلِم شریف: ۱۸۴/۱ و إعلاء السنن: ۵۷/۴ حدیث ۱۰۴۳)

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ الله، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَلَّی رَكْعَةً فَلَمْ يَقْرَأْ فِيهَا بِأُمِّ الْقُرْآنِ فَلَمْ يُصَلِّ إِلَّا وَرَاءَ الْإِمَامِ. ترجمه: حضرت جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت می‌کند: رسول الله ﷺ فرمودند: هر کسی نماز بخواند و سورۀ فاتحه را در آن نخواند، او گویا نماز نخوانده است، مگر آنکه مقتدی باشد.(شرح معانی الآثار امام طحاوی: ۲۱۸/۱ حدیث ۱۳۰۰). تفصیل دلایل این مسئله را در دو رسالۀ ما تحت عنوان «عدم جواز قرائت پشت سر امام ولو سورۀ فاتحه» و «قرائت مقتدی در پشت سر امام ممنوع است» بنگرید.

(۱۷۵) «مَسْبُوق»: آن‌کس است که بعد اینکه یك رکعت یا بیشتر از نماز خوانده شده آمده در جماعت شریک شود.



برجائی سجده کرد که بیشتر از نیم گز/ذراع[۱۷۶] بلندتر از جای پایش است، سجده صحیح نخواهد بود. البته در صورت پیشآمد ضرورت، اینکار جایز خواهد بود. مثلاً تعداد مردم در جماعت کثیر است و مردم آنقدر بهم نزدیک ایستاده‌اند که سجده‌کردن شان بر زمین ممکن نمی‌باشد، در این صورت سجده بر پشت نمازگذاران جایز است. به شرطی که کسی که بر پشتش سجده می‌نماید، همان نمازی را بخواند که این شخص سجده‌کننده آن را می‌خواند.

مسئلۀ ۵: در نماز عیدَیْن، برعلاوۀ تکبیرهای همیشگی نماز، گفتن شش تکبیر دیگر نیز واجب است.



مسئلۀ ۶: کسی که در نماز امامت می‌کند، برایش واجب است تا در هر دورکعت نماز فرض صبح در دو رکعت نخست نماز مغرب و عشاء چه آنها را ادائی {وقت} بخواند و چه قضائی، در نماز جمعه، نماز عیدَیْن، در نماز تراویح، و در نماز وتر در ماه رمضان با صدای بلند قرائت کند.

مسئلۀ ۷: کسی که تنها/منفردانه نماز می‌خواند، در دو رکعت نماز فرض صبح، و در دو رکعت اولی نماز مغرب و عشاء، مختار است که با صدای بلند قرائت کند یا با صدای آهسته/خُفیه.

حد صدای بلند را فقهاء چنین نوشته اند که صدایش را شخص دیگری بشنود. و حد صدای آهسته/خُفیه را چنین نوشته‌اند که خودش صدای خود را بشنود، ولی شخص دیگری نشنود.

مسئلۀ ۸: بر امام و منفرد واجب است تا در تمام رکعت‌های نماز فرض ظهر و عصر، و همچنین در رکعت‌های آخر نماز فرض مغرب و عشاء با صدای خُفیه و آهسته قرائت کند.

مسئلۀ ۹: اگر کسی در طول روز نماز نفل می‌خواند با صدای آهسته درآن قرائت کند و در نمازهای نفل شب، اختیار دارد که با صدای بلند قرائت کند یا با صدای آهسته.

مسئلۀ ۱۰: اگر شخص منفرد می‌خواهد قضای نماز صبح، مغرب و عشاء را در روز بخواند، در این صورت بر او واجب است تا آنها را نیز با صدای آهسته بخواند. و اگر قضای آنها را در شب می خواند، در این صورت اختیار دارد که با صدای بلند بخواند یا با صدای آهسته.

مسئلۀ ۱۱: اگر کسی {یا امامی} فراموش کرد که در رکعت اول و دوم نماز مغرب یا عشاء بعد از خواندن سورۀ فاتحه، سورۀ دیگری را بخواند، در این صورت او در رکعت سوم{مغرب، و رکعت سوم} و چهارم نماز عشاء، سورۀ دیگری را بعد از فاتحه بخواند. همچنین قرائت با صدای بلند در این رکعات بر او واجب می‌باشد. و در اخیر سجدۀ سهو نیز بر او واجب خواهد بود.

---

(۱۷۶) یک گز یا ذراع شرعی تقریباً معادل۴۶ سانتیمتر است. بنابرین نیم گز معادل ۲۳ سانتیمتر خواهد بود.

بعضی از سنّت های نماز



مسئلهٔ ۱: قبل از گفتن تکبیر تحریمه، برای مردان سنت است که دست‌های خود را تا گوش‌های خود بالا ببرند و برای زنان سنت است که دست‌های خود را تا شانه‌های خود بالا نمایند.(۱۷۷) البته در حالت عذر برای مردان نیز جایز است که دست‌ها را تا شانه بالا کنند.(۱۷۸)

مسئلهٔ ۲: برای مردان سنت است که بعد از تکبیر تحریمه فوراً دست‌های خویش را در زیر ناف ببندند.(۱۷۹) و برای زنان سنت است که بعد از تکبیر تحریمه فوراً دست‌ها را بر روی سینهٔ خود بگذارند.

مسئلهٔ ۳: برای مردان دست بستن به اینگونه سنت است که دست راست خود را بر روی بند دست چپ بگذارند و انگشت شصت و انگشت کوچک دست راست را به دَور بند دست چپ حلقه نمایند و سه انگشت دیگر را روی ساعد قرار بدهند.

مسئلهٔ ۴: برای امام و منفرد سنت است که بعد از ختم سورهٔ فاتحه با صدای آهسته آمین بگویند. و اگر امام قرائت را با صدای بلند می‌کرد، بازهم برای همهٔ مقتدیان سنت است که با صدای آهسته آمین بگویند.(۱۸۰)

مسئلهٔ ۵: برای مردان این سنت است که خود را در رکوع به اندازه‌ای پائین کنند که سر و پشت و سرین ایشان همه در موازات {در یک خط مستقیم، برابر} هم قرار بگیرند.

مسئلهٔ ۶: برای مردان سنت است که در هنگام رکوع هر دو دست خود را از پهلوی خود جدا نگه دارند. برای امام سنت است که بعد از آنکه از رکوع برخاست {در قومه} سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ بگوید. برای مقتدی سنت این است که در قومه فقط رَبَّنَا لَکَ الْحَمْد بگوید. و برای منفرد یعنی کسی که تنها نماز می‌خواند سنت این است که هر دوی آنها را بگوید.

---

(۱۷۷) جهت دانستن دلائل آن به رسالهٔ ما «دست‌ها در آغاز نماز تا کجا بلند شود؟» مراجعه کنید.

(۱۷۸) بالاکردن دست‌ها یعنی رفع یَدَیْن در نمازهای پنج‌گانه فقط در آغاز نماز مسنون است و رفع یَدَیْن در داخل نمازهای پنج‌گانه منسوخ و متروک است. جهت دانستن دلائل آن به دوازده کتاب و رسالهٔ ما که در این موضوع نوشته‌ایم مراجعه کنید. اسامی آنها و موضوعات آنها در اخیر این کتاب درج است.

(۱۷۹) برای تفصیل دلائل به کتاب‌های ما «محل بستن دست‌ها در نماز» و «دست‌ها در نماز کجا بسته شود» و «در نماز بستن دست‌ها در زیر ناف سنت است» مراجعه کنید.

(۱۸۰) جهت دانستن دلائل آن به دو رسالهٔ ما «آمین در نماز با صدای آهسته گفته می شود» و «گفتن آمین با صدای آهسته و خُفیه در نماز سنت است» مراجعه کنید.

مسئلۀ ۷: در حالت سجده برای مردان سنت است که شکم خویش را از زانوی خود دور بگیرند و آرنج‌های خویش را از پهلوی خود دور نگهدارند و بازوهای خود را از زمین بلند نگهدارند.

مسئلۀ ۸: برای مردان سنت این است که در قعدۀ اول و آخر {نشستن در وسط و آخرِ} نماز طوری بنشینند که پای راست ایشان بر روی انگشتان آن ایستاده باشد و انگشتان پا رو به طرف قبله باشد، و پای چپ ایشان بر زمین خوابانیده شده باشد و بر روی آن نشسته باشند. و هر دو دست {نزدیکِ} زانو بوده و سر انگشتان به طرف زانو باشد.

مسئلۀ ۹: برای امام سنت است که سلام نماز را با صدای بلند بگوید.

مسئلۀ ۱۰: برای امام سنت است که در سلام خود، سلام به تمامی مقتدی‌های خود را نیت کند، چه مقتدیانش مرد باشد یا زن یا اطفال، و همچنین نیت سلام به فرشته‌های همراه خود را نیز بنماید. برای مقتدی سنت است که در سلام، نیت سلام به سایر نمازگذاران موجود و فرشته‌های همراه خود را نماید. و همچنین اگر امام در سمت راست مقتدی باشد، نیت سلام به امام را در سلام به سمت راست نماید، و اگر امام در سمت چپ مقتدی بود، نیت سلام امام را در سلام به سمت چپ نماید، و اگر امام در روبرویش بود، در این صورت نیت سلام به امام را در هر دو سلام خود نماید.

مسئلۀ ۱۱: برای مردان سنت است که در هنگام تکبیر تحریمه، دست‌های خویش را از آستین {اگر چَپَن و امثال آن را پوشیده باشند} و از زیر پتو و شال بیرون کنند. البته اگر عذری به طور مثال سردی شدید و غیره موجود نباشد.



مسائل قرائت قرآن در نماز

مسئلۀ ۱: صحیح خواندن قرآن شریف واجب است. هر حرف قرآن باید صحیح و درست خوانده شود. فرقی که میان تلفظ حروف «همزه و عین، ح و هـ، ذ، ظ، ز و ض» و همچنین «س، ص و ث» وجود دارد باید رعایت گردد تا به جای یک حرف، حرف دیگری تلفظ نشود.

مسئلۀ ۲: اگر کسی قادر به صحیح خواندن حرفی نیست، مثلاً به جای اینکه «ح» بگوید «هـ» می گوید، یا «ع» را صحیح اداء نمی‌تواند یا «س، ص، ث» همه را سین می‌خواند، در این صورت بر او لازم است تا در صحیح خواندن این حروف سعی وکوشش کند. و اگر سعی و کوشش نکند،



گناهکار خواهد شد، و نمازش نیز اداء نخواهد گردید. البته اگر کسی با وجود سعی و تلاش، بازهم نمی‌تواند حروف را درست اداء کند، در این صورت او معذور دانسته خواهد شد.

مسئلۀ ۳: اگر کسی قادر است حرف «ح و ع» را به درستی بخواند لیکن از بی‌پروائی، چنان قرآن شریف را می‌خواند که بجای اینکه «ح» بگوید آن را همیشه «هـ» می‌خواند، و توجهی به این غلط خواندن خود نمی‌کند، در این صورت هم گناهکار می‌باشد و هم نمازش اداء نمی‌شود.



مسئلۀ ۴: اگر کسی سوره‌ای را که در رکعت اول نماز خوانده بود، دوباره در رکعت دوم نماز خواند، اینکار عیبی ندارد، اما ارتکاب اینکار بدون ضرورت خوب نیست.

مسئلۀ ۵: سوره‌های قرآن شریف باید به همان ترتیبی در نماز خوانده شود که در قرآن نوشته شده اند، آنها را پس و پیش نخواند، بلکه چون سوره‌ای را کسی در رکعت اول خواند، اکنون سورۀ بعد از آن را در رکعت دوم بخواند و سورۀ قبل از آن سوره را نخواند.

مثلاً اگر کسی در رکعت اول نماز، سورۀ قُلْ يٰۤاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ را خواند، اکنون در رکعت دوم سورۀ اِذَا جَآءَ یا قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ یا قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ یا قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ را بخواند و سورۀ اَلَمْ تَرَكَيْفَ و لِاِيْلٰفِ و سایر سوره‌های قبل از قُلْ يٰۤاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ را نخواند، زیرا این چنین بی‌ترتیب خواندن مکروه می‌باشد.(۱۸۱) لیکن اگر کسی به فراموشی بی‌ترتیب خواند، این صورت مکروه نخواهد بود.

مسئلۀ ۶: چون کسی شروع به خواندن سوره‌ای کند، اکنون قطع آن و شروع به خواندن سورۀ دیگری بدون ضرورت مکروه است.

مسئلۀ ۷: هر کسی که نمازخواندن را اصلاً یاد ندارد، یا تازه مسلمان شده است، او در سراسر نماز سُبْحَانَ الله سُبْحَانَ الله بگوید، فرض در این صورت اداء می‌شود. لیکن باید نمازخواندن را بیاموزد. و اگر در آموختن نماز کوتاهی کند، بسیار گناهکار خواهد شد.

---

(۱۸۱) أَنَّ التَّنْكِيسَ أَوْ الْفَصْلَ بِالْقَصِيرَةِ إِنَّمَا يُكْرَهُ إِذَا كَانَ عَنْ قَصْدٍ، فَلَوْ سَهْوًا فَلَا. (رد المحتار: ۵۴۷/۱) در این باره احادیث متعددی مروی است که علامه ظفر احمد عثمانی رحمه الله تعدادی از آنها را در إعلاءُ السُّنَن (۱۴۲/۴ تا ۱۴۷) تخریج نموده است. یکی از این روایات از حضرت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه مرویست:

عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: ... فَجَاءَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَرَأَيْتَ رَجُلًا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَنْكُوسًا؟ قَالَ: ذَلِكَ مَنْكُوسُ الْقَلْبِ. ترجمه: از حضرت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه دربارۀ مردی پرسیدند که قرآن را برعکس ترتیبش می خواند. حضرت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فرمود: او قلبش برعکس است. (معجم کبیر طبرانی: حدیث ۸۸۴۶ و اخرجه الطبراني بِسَنَدٍ جيدٍ كذا في الاتقان: ۱/ ۱۱۴ و إعلاءُ السُّنَن: ۱۴۲/۴حدیث ۱۰۹۳)

شکننده های نماز

مسئلهٔ ۱: اگر کسی قصداً یا به فراموشی در اثنای نماز سخن گفت، نمازش می‌شکند.[۱۸۲]

مسئلهٔ ۲: اگر کسی در نماز آه یا اُه یا اُف یا های گفت، و یا با صدای بلند گریه کرد، نمازش می شکند. البته اگر به سبب یاد کردن بهشت و دوزخ، دلش به درد آمده گریه کرد یا آه کشید یا اُف و غیره ... نمود، در این صورت نمازش نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی بدون عذر و ضرورت، گلوی خود را صاف کرد و یکی دو حرف از آن پیدا شد، نمازش می‌شکند. البته اگر ضرورت و عذر باشد، اکنون ناچاری است، و نمازش نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۴: اگر نمازگذاری در دوران نماز عطسه زد و سپس اَلحَمْدُ لِلّٰه گفت، نمازش نمی‌شکند. اما نباید در داخل نماز اینکار را کند. و اگر شخص دیگری عطسه زد و این نمازگذار در دوران نماز به او یَرْحَمُكَ اللّٰهُ گفت، در این صورت نماز این نمازخوان می‌شکند.

مسئلهٔ ۵: اگر کسی در داخل نماز، قرآن شریف را از روی آن دیده بخواند نمازش می‌شکند.

مسئلهٔ ۶: اگر کسی در دوران نماز، خود را به سوئی چنان چرخ داد که سینه‌اش از سمت قبله به طرف دیگری برگشت، نمازش می‌شکند.

مسئلهٔ ۷: اگر کسی نمازگذار را سلام داد و نمازگذار در جوابش علیکم السلام گفت نمازش می‌شکند.

مسئلهٔ ۸: اگر زنی در دوران نماز، موهای خود را ببندد، نمازش می‌شکند.

مسئلهٔ ۹: اگر کسی در دوران نماز، چیزی را بخورد یا بنوشد، حتی اگر یک دانهٔ کنجد یا مانند آن را برداشته بخورد، نمازش می‌شکند. البته اگر چیزی میان دندان‌هایش {قبل از شروع به نماز} بند مانده بود و او آن را در داخل نماز بلعید، پس اگر آن چیز کوچکتر از یک دانهٔ نخود بود، نمازش نمی شکند. و اگر برابر یا بزرگتر از دانهٔ نخود بود، نمازش در این صورت می‌شکند.

مسئلهٔ ۱۰: اگر نمازگذاری در دهان خود نصوار/ناس[۱۸۳] گذاشته بود و آب آن به حلقش فرو رفت، در این صورت نمازش می‌شکند.

---

(۱۸۲) مراد از شکستن نماز، فاسد شدن نماز یعنی باطل شدن نماز است.

(۱۸۳) في الاصل پان و بدلناه بنصوار/ناس وحكمهما واحد.

مسئلۂ ۱۱: اگر کسی چیزی شیرین خورد و سپس دهان خود را آب کشیده شروع به نمازخواندن کرد و مزۂ شیرینی هنوز هم در دهانش باقی است و به همراه لعاب دهان به حلق می‌رود، نمازش صحیح می باشد.

مسئلۂ ۱۲: اگر کسی در اثنای نمازخواندن، خبر خوشی را شنید و اَلْحَمْدُلِلّٰہِ گفت، یا خبر مرگ کسی را شنید و اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنْ گفت، نمازش در هر دو صورت می‌شکند.

مسئلۂ ۱۳: اگر طفلی و غیره... افتید و نمازگذار در این هنگام فوراً بسم الله گفت، نمازش می‌شکند.

مسئلۂ ۱۴: اگر زنی نماز می‌خواند که طفلش آمده از سینه‌اش شیر خورد، نمازِ زن می‌شکند. و اگر با وجود چوشیدن طفل، شیر خارج نشد، نمازش در این صورت نمی‌شکند.



مسئلۂ ۱۵: اگر کسی در هنگام اَللّٰہُ اکبر گفتن، الف اَللّٰہُ را طویل ساخت و به جای اینکه اَللّٰہُ اَکْبَر بگوید، او آللّٰہُ اَکْبَرْ گفت یا اَللّٰہُ آکْبَرْ گفت، نمازش در هر دو صورت می‌شکند.[۱۸۴] به همین ترتیب، اگر کسی بِ اَکْبَرْ را یک الف دیگر داده آن را اَللّٰہُ اَکْبَارْ بخواند، بازهم نمازش می‌شکند.

مسئلۂ ۱۶: اگر نمازخوان در داخل نماز بر خطی یا کتابی نظرش افتاد و آن را با زبان نخواند، اما معنایش را در دل فهمید، نمازش نمی‌شکند. البته اگر آن را با زبان بخواند، نمازش می‌شکند.

مسئلۂ ۱۷: اگر شخصی نماز می‌خواند که حیوانی از قبیل سگ، پِشَك/گُربه، بز، گوسفند و امثال آن، و یا انسانی از پیش رویش گذشت، نماز این نمازخوان نمی‌شکند، اما انسانی که از پیشروی نمازخوان می‌گذرد، سخت گناهکار می‌گردد. بنابرین نمازخوان باید در چنان جائی نماز بخواند که کسی از پیش رویش عبور نکند و مردم نیز در عبور و مرور خود به سبب او دچار تکلیف نگردند. اگر چنین جائی مُیَسَّر نباشد، در این صورت در مقابل خود چوبی را نصب کند که حد اقل یک گز طویل و یک انگشت ضخیم باشد[۱۸۵] و آنگاه در مقابل این چوب ایستاده شده نماز بخواند، ولی چوب را نباید در خط مستقیم با بینی خود قرار دهد، بلکه آن را در مقابل چشم راست یا چشم چپ خود قرار بدهد. و اگر چوبی موجود نبود، در این صورت شی دیگری به بلندی آن مثلاً چوکی/ کُرسی کوچکی و غیره ... را روبروی خود بگذارد. و در تمام صورت‌های بالا، اکنون عبور و مرور

---

(۱۸۴) زیرا معنای آن تغییر کُلی می‌یابد که مُوهِم شرک است. الله اکبر به معنای خدا بزرگ است. و آللّٰہُ اَکْبَر و اَللّٰہُ آکْبَرْ معنای سوالیه دارد، یعنی اینکه آیا خدا بزرگ است؟ نعوذ بالله.

(۱۸۵) این چوب یا هر چیز دیگری را که به جای آن پیش روی نمازخوان می‌گذارند، «سُتْرَہ» می‌گویند.



و گذشتن از پیشروی نمازخوان جایز بوده کسی مرتکب گناه نخواهد گردید.

مسئلهٔ ۱۸: اگر نمازخوان در دوران نماز به خاطر ضرورتی یکی دو قدم پس یا پیش رفت، در حالی که سینه‌اش از سمت قبله منحرف نشد، نمازش نمی‌شکند. لیکن اگر از جای سجده‌اش پیشتر رفت، نمازش می‌شکند.



مکروهات و ممنوعات نماز

مسئلهٔ ۱: مکروه آن عملی است که گرچه نماز را نمی‌شکند، لیکن ثواب نماز را کم می‌گرداند، و مرتکب آن گناهکار می‌باشد {بنابرین ارتکاب آن ممنوع است}.

مسئلهٔ ۲: بازی کردن با لباس، بدن یا با زیورهای خود و همچنین دور کردن سنگریزه‌ها در داخل نماز مکروه است. البته اگر نمی‌توان به سبب سنگریزه‌ها درست سجده کرد، در این صورت صاف کردن آنها یکی دو بار جایز است.

مسئلهٔ ۳: مکروه است که نمازخوان در دوران نماز صدای {ترق تروق} انگشتان خود را بکشد، یا دست های خود بر روی سرین خود بگذارد، یا روی خود را دَور داده به طرف چپ و راست بنگرد. البته اگر بدون دَور دادن چهره و گردن، از گوشهٔ چشم نگاه کند، این مکروه نیست. لیکن بازهم بدون ضرورت شدید، مناسب نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۴: این نیز مکروه است که نمازخوان در حالت نشستن در قعدهٔ نماز، انگشتان هر دو پا را بر زمین نهاده و پاهای خود را بلند ساخته بر روی آنها بنشیند، و یا اینکه چهار زانو بنشیند، و یا مانند نشستن سگان بنشیند، اینها همه مکروه می‌باشند. البته اگر کسی به خاطر بیماری و مرض، نشستن به طریقهٔ معمول برایش دشوار باشد، در این صورت اجازه دارد تا به هر شکل ممکنه بنشیند، در آن هنگام هیچ طریقهٔ نشستن برایش مکروه نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۵: برای نمازخوان مکروه است که با بلند کردن دست خود جواب سلام کسی را بدهد و اگر جواب سلام کسی را با زبان داد، نمازش می‌شکند.

مسئلهٔ ۶: برای نمازخوان مکروه است که در داخل نماز، لباس خود را از ترس اینکه مبادا خاک‌آلوده شود، جمع نماید یا بالا کند.



مسئلهٔ ۷: جائی که خوف می‌رود که کسی نمازگذار را خنده خواهد داد، یا در خشوع او خلل خواهد انداخت، و یا به سبب آن در نماز چیزی را فراموش خواهد کرد؛ نمازخواندن در چنین جاها مکروه می‌باشد.

مسئلهٔ ۸: اگر کسی در پیش‌روی نمازخوان نشسته مصروف سخن‌گفتن یا مشغول انجام‌کاری است و پشتش به طرف نمازگذار می‌باشد، در این صورت نمازخواندن در عقب او مکروه نیست. لیکن اگر شخصی که پیش روی نمازگذار نشسته است، از نمازخواندن در عقب خود نا آرام می‌شود و از اینگونه نشستنِ جبری تکلیف می‌ببیند، در این صورت نمازگذار در عقب او نماز نخواند.

و یا اگر شخص نشسته آنقدر با صدای بلند صحبت می‌کند که خوف می‌رود، نمازگذار به سبب او چیزی را در نماز فراموش کند، در این صورت نباید در آنجا نماز بخواند، زیرا اینکار مکروه است. همچنین رو به روی کسی رُخ نموده نباید نماز خواند، اینکار نیز مکروه است.

مسئلهٔ ۹: اگر قرآن شریف یا شمشیر روبروی نمازخوان آویخته باشد، اینکار اشکالی ندارد.



مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی بر فرشی که تصویر جانداران برآن باشد نماز بخواند، اگرچه نماز برآن اداء می شود، لیکن نمازخوان بر بالای تصاویر سجده نکند. نگهداشتن جای‌نماز تصویردار مکروه می باشد. و آویختن تصاویر در خانه گناه خیلی بزرگی دارد.

مسئلهٔ ۱۱: اگر تصویر در سمت بالای سر بود، یعنی سقف را تصویرنگاری کرده باشند، یا تصاویر در روبرو یا راست یا چپ نمازگذار باشد، نماز مکروه خواهد شد. اگر تصویر در زیر پای نمازگذار باشد، نماز مکروه نمی‌گردد.[۱۸۶] تصویری که آنقدر خُرد و کوچك است که اگر بر زمین بگذارند، شخص ایستاده به مشکل آن را می‌بیند، و یا اینکه تصویر مُکمَّل نباشد بلکه سر آن قطع شده یا محو شده باشد، اینها اشکالی ندارند، به هر سمتی که قرار داشته باشند، نماز مکروه نمی‌گردد.

مسئلهٔ ۱۲: نمازخواندن با لباس تصویردار مکروه است.

مسئلهٔ ۱۳: اگر تصویر از درخت یا خانه یا شی بی‌جان دیگری باشد، مکروه نیست.



مسئلهٔ ۱۴: شمردن آیات یا تسبیحات و غیره در داخل نماز با انگشتان مکروه است. البته اگر کسی

---

(۱۸۶) به همین ترتیب اگر در پشت سرش باشد، بازهم نماز مکروه می‌گردد، اما کراهت آن از صورت‌های قبلی خفیف‌تر است. (حاشیهٔ جدیده: ۲/۲۵)

با فشردن انگشتان، شمار آنها را بیاد بسپارد، اینکار مکروه نیست.

مسئلهٔ ۱۵: طویل‌تر خواندن رکعت دوم نسبت به رکعت اول، مکروه است.(۱۸۷)

مسئلهٔ ۱۶: مُتعیّن نمودن سوره‌ای برای یک نماز به طوری که همیشه همان سوره را در همان نماز بخواند و سورهٔ دیگری را هرگز در آن نماز نخواند، مکروه می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۷: نمازخواندن در حالی که نمازخوان {دستمال، پتویا} شال را بر شانه انداخته و دو گوشهٔ آن از دو طرف شانه آویزان باشد، مکروه است.(۱۸۸)

مسئلهٔ ۱۸: نمازخواندن با لباس خراب، چرك و کثیف مکروه است. اگر کسی لباس دیگری جز آن ندارد، در این صورت مجبوراً جایز است.

مسئلهٔ ۱۹: نمازخواندن در حالی که پول فلزی یا چیزی مانند آن در دهان نمازخوان باشد مکروه است. و اگر چنان چیزی در دهانش باشد که مانع قرائت قرآن می‌گردد، در این صورت نماز اداء نمی‌شود و نماز می‌شکند.

مسئلهٔ ۲۰: نمازخواندن در هنگام شدت تقاضای ادرار یا قضای حاجت، مکروه است.(۱۸۹)

مسئلهٔ ۲۱: زمانی که انسان بسیار گرسنه باشد و غذا نیز آماده است، در این صورت اول غذا بخورد و آنگاه نماز بخواند. نمازخواندن در این حالت بدون غذا خوردن مکروه است. البته اگر وقت نماز بسیار تنگ باشد،(۱۹۰) نخست نماز را بخواند.(۱۹۱)

مسئلهٔ ۲۲: بستن چشم‌ها در هنگام نماز مناسب نیست. البته نمازخوان اگر از بستن چشم‌ها در نماز خشوع و خضوع بیشتر می‌یابد، بستن چشم‌ها عیبی ندارد.

مسئلهٔ ۲۳: در داخل نماز، تُف کردن و بینی را پاک کردن بدون ضرورت مکروه است و اگر ضرورت افتاد، جایز است. مثلاً کسی سرفه کرد و بلغم در دهانش آمد، در این صورت {اگر در دشت یا زمینی نماز می‌خواند} آن را به طرف چپ خود تُف کند، ولی نباید آن را به سمت راست یا به طرف

---

(۱۸۷) یعنی خواندن قرآن در رکعت دوم به اندازهٔ سه آیت بیشتر از رکعت اول مکروه است. (حاشیهٔ جدیده: ۲/ ۲۵)

(۱۸۸) وفي الهداية: ۲۵/۱؛ وَلَا يَسْدِلُ لِاَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَهٰى عَنِ السَّدْلِ، وَ هُوَ اَنْ يَجْعَلَ ثَوْبَهُ عَلَى رَاسِهِ وَ كَتْفَيهِ ثُمَّ يُرْسِلُ اَطْرَافَهُ مِنْ جَوانِبِهِ. این حدیث را امام ابو داود: حدیث ۵۴۸ و امام ترمذی: حدیث ۳۴۵ و امام احمد بن حنبل در مُسْنَد خود: ۷۵۹۳ و ۸۱۴۰ و ۸۱۹۵ و ۸۲۲۷ و سایر محدثین در کتب خود روایت کرده‌اند.

(۱۸۹) اما اگر خوف رفتن وقت نماز را دارد، نماز را در همین حالت بخواند. (حاشیهٔ جدیده: ۲/ ۲۶)

(۱۹۰) یعنی وقت آنقدر تنگ گردد که نماز فرض و سنت‌های موکَّده را نتواند بخواند. (حاشیهٔ جدیده: ۲۶/۲)

(۱۹۱) و مردان اگر خوف از دست دادن جماعت را دارند نخست نماز را به جماعت بخوانند. (حاشیهٔ جدیده: ۲۶/۲)

قبله تُف کند. و{اگر در مسجد یا خانه‌ای نماز می‌خواند} آن را در دستمال خود بگیرد.

مسئلهٔ ۲۴: اگر نمازگذاری را در دوران نماز خَسَك/ساس گزید نمازگذار آن را گرفته رها کند، کشتن آن در داخل نماز خوب نیست. اگر خَسَك/ساس هنوز او را نگزیده، در این صورت آن را نگیرد. گرفتن آن قبل از گزیدن مکروه می‌باشد.

مسئلهٔ ۲۵: در نمازهای فرض، تکیه کردن بر دیوار یا چیز دیگری بدون ضرورت مکروه است.

مسئلهٔ ۲۶: اگر کسی سوره را کامل نخوانده هنوز یکی دو کلمهٔ سوره باقیمانده بود که به سرعت به رکوع رفت و سوره را در رکوع تمام کرد، نماز در این صورت مکروه می گردد.

مسئلهٔ ۲۷: اگر جای سجدهٔ کسی از جای قدم‌هایش بلندتر بود، بطور مثال کسی بر روی چوکات دروازه سجده کرد، در این صورت ملاحظه شود که بلندی این جای سجده چقدر است: اگر بلندی آن بیشتر از یک بِلِسْت/وجب بود، نماز در این صورت صحیح نمی‌باشد. و اگر برابر یک بِلِست یا کمتر از آن بود، نماز صحیح می‌باشد، لیکن ارتکاب اینکار بدون ضرورت مکروه است.



صورت های که شکستن نماز جایز است

مسئلهٔ ۱: اگر کسی در حال نماز خواندن بود که ریل/قطار، {موتر یا طیاره‌اش} حرکت کرد، و لوازم و اسبابش در آن است، یا زن و اولادش بر آن سوار اند، در این صورت شکستن نماز و سوار شدن بر ریل/قطار، {موتر یا طیاره} برایش جایز است.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی در نماز بود که ماری پیش رویش/جلویش پیدا شد برای او جایز است تا از ترس مار، نماز را قطع کند.

مسئلهٔ ۳: اگر نمازخوان، شب هنگام مرغ را باز گذاشته بود و پِشَك/گربه {یا حیوان درندهٔ دیگری} برای شکارش آمد، او می‌تواند از ترس تلف مرغ، نماز خود را بشکند.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی نماز می‌خواند که شخص دیگری آمده بوت/کفش هایش را برداشت ونمازخوان خوف دارد اگر نماز را نشکند آن شخص بوت/کفش‌هایش را خواهد بُرد. در این صورت شکستن نماز برایش جایز است.



مسئلۀ ۵: اگر کسی مشغول نماز بود که دیگ روی دیگدان به جوش آمد و قیمت غذای داخل دیگ مساوی با قیمت یک درهم[۱۹۲] است، در این صورت برای نمازخوان جایز است تا نماز را بشکند و نگذارد دیگ ضایع شود. خلاصه اینکه اگر خوف تلف شدن یا خراب شدن چیزی که قیمتش برابر با قیمت یک درهم است برود، شکستن نماز به خاطر محافظت آن جایز می‌باشد.

مسئلۀ ۶: اگر تقاضای ادرار یا قضای حاجت بر نمازخوان بسیار فشار آورد، برایش جایز است تا نماز را شکسته برای دفع آنها برود، و سپس وضو گرفته نماز را دوباره از سر بخواند.



مسئلۀ ۷: اگر کسی در حال نمازخواندن بود و کوری در راه می‌رفت و کمی جلوتر در میان راه گودالی یا چاهی قرار دارد و خوف می‌رود کور در آن چاه یا گودال خواهد افتاد، در این صورت شکستن نماز به خاطر نجات دادن او فرض است. اگر نماز را نشکست و کور در چاه یا گودال افتاده مُرد، این نمازخوان گناهگار خواهد بود.

مسئلۀ ۸: اگر کسی در نماز بود که ناگهان لباس طفلی یا شخص دیگری آتش گرفت و او در حال سوختن است، در این صورت بر نمازخوان فرض است تا نماز را شکسته او را نجات بدهد.

مسئلۀ ۹: اگر کسی نماز می‌خواند که پدر، مادر، پدرکلان یا مادرکلانش او را به سبب مصیبتی صدا کرد، بر نمازخوان واجب است تا نماز فرض را بشکند {و به کمک او برود.} به طور مثال پدر یا مادر نمازخوان بیمار بود و در وقت رفتن یا آمدن جهت قضای حاجت، پایش لغزیده بر زمین افتاد، در این صورت نمازخوان نماز خود را شکسته او را کمک کند. اما اگر شخص دیگری به خاطر کمک ایشان موجود بود، در این صورت بدون ضرورت نماز خود را نشکند.

مسئلۀ ۱۰: و اگر هنوز نیفتاده بلکه خوف افتادنش می‌رود و بنابرین نمازخوان را صدا کرد، در این صورت نیز نماز خود را بشکند.

مسئلۀ ۱۱: و اگر آنها او را بخاطر ضرورتی مانند ضرورت مذکوره صدا نکردند بلکه بدون ضرورت او را آواز دادند، در این صورت شکستن نماز فرض جایز نمی‌باشد.

مسئلۀ ۱۲: و اگر کسی مشغول خواندن نماز نفل یا سنت بود که پدر، مادر، پدرکلان یا مادرکلانش او را صدا کرد، ولی نمی‌دانست که این شخص مشغول نماز است، در این صورت نمازخوان باید

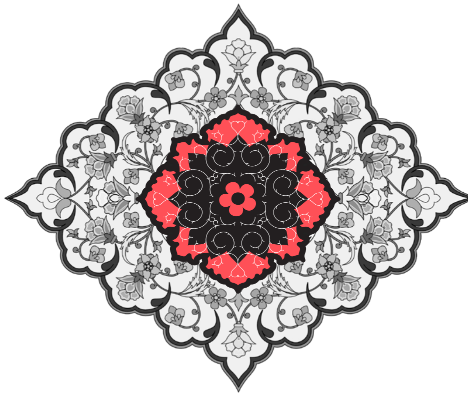
---

(۱۹۲) یک درهم در وزن مساوی تقریباً سه و نیم گرام است. (احسن الفتاوی: ۴۶/۳). بنابرین در مسائل بالا قیمت سه و نیم گرام نقره را باید مد نظر داشت.



نماز نفل و سنت را شکسته صدای آنها را پاسخ دهد، چه آنها دچار مصیبتی باشند یا بدون ضرورتی او را آواز داده باشند. حکم هر دو صورت یکسان است. اگر در صورت بالا نماز را نشکند و پاسخ آنها را ندهد گناهکار خواهد شد. و اگر آنها می‌دانند که این شخص نماز می‌خواند و بازهم او را {بدون ضرورتی} صدا کردند، در این صورت نماز را نشکنند.

لیکن اگر آنها او را به خاطر ضرورتی او را صدا نمودند و اگر این شخص جواب صدای آنها را ندهد ممکن است آنها دچار تکلیفی شوند، در این صورت نمازخوان، نماز خود را بشکند.



نماز جماعت

چون خواندن نماز با جماعت واجب یا سنّت مُؤَکَّدَه است، بنابرین مناسب است تا آن را بعد از واجبات و سنت‌های نماز و قبل از مُفْسِدات و مکروهات آن تحریر نمائیم. و به سبب کثرت مسائل آن و مهم بودن آنها عنوان جداگانه‌ای برای آن اختیار نمودیم.

«جماعت»: نمازخواندن یکجائی حد اقل دو نفر به این ترتیب را می‌گویند که یکی از آنها تابع باشد و دومی متبوع. «مَتْبُوع»: امام را می‌گویند. و «تابع»: مقتدی را می‌گویند.

مسئلهٔ ۱: علاوه بر امام، اگر یک نفر دیگر شریک نماز شود، این نماز جماعت می‌گردد، چه این نفر دیگر مرد باشد یا زن، غلام باشد یا آزاد، بالغ باشد یا طفل عاقل. البته در نماز جمعه و عیدَیْن، بودن حد اقل سه نفر دیگر علاوه بر امام شرط است، در غیر آن جماعت درست نخواهد بود.

مسئلهٔ ۲: برای نماز جماعت، لازم نیست که نماز، نماز فرض باشد، بلکه اگر دو نفر یکی مقتدی و دیگری امام، نماز نفل را با هم یکجا بخوانند، این نماز نیز نماز جماعت می‌باشد، چه امام و مقتدی هر دو نماز نفل بخوانند، و یا اینکه امام نماز فرض و مقتدی نماز نفل بخواند.

البته عادت کردن به خواندن نماز نفل با جماعت، و یا شریک شدن بیشتر از سه مقتدی در نماز نفل با جماعت مکروه است.

فضیلت جماعت و تاکید بر آن

فضیلت و تاکید جماعت در احادیث صحیحهٔ شریف به چنان کثرتی وارد شده است که اگر همهٔ آنها را یکجا جمع کنند، کتاب بزرگی تالیف خواهد شد. با مشاهدهٔ این همه احادیث، می‌توان قطعاً نتیجه گرفت که جماعت، شرطی اعلیٰ برای تکمیل نماز می‌باشد.

نبی کریم ﷺ هرگز نماز جماعت را ترک نکرده‌اند بلکه حتّی در حالت بیماری زمانی که خود توان راه رفتن را نیز نداشتند، با کمک دو نفر به مسجد تشریف می‌بردند و نماز را با جماعت می‌خواندند. آنحضرت ﷺ بر تارک جماعت سخت خشمگین می‌گردیدند و گاهگاهی اراده می‌فرمودند تا تارکین جماعت را سزائی شدیدی بدهند. بدون شک شریعت محمدیّه عَلىٰ صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلامْ توجه بسیاری بر نماز جماعت نموده است و بایست هم چنین باشد. عبادت عظیم الشان و بخصوصی چون نماز نیز متقاضی است که آنچه تکمیل کننده‌اش باشد، به مرتبهٔ اعلی تاکید رسانیده شود. ما در اینجا نخست آن آیت قرآنی را می‌نویسیم که بعضی از مُفَسِّرین و فُقهاء، نماز جماعت را از آن ثابت ساخته‌اند، و آنگاه چند احادیث شریف را درج خواهیم کرد.

آیت قرآن مجید

﴿وَارْكَعُوْا مَعَ الرَّاكِعِيْنَ﴾: نماز بخوانید همراه با نمازگذاران، یعنی با جماعت.

در این آیت شریف، حکم صریح بر ادای جماعت وارد شده، اما چون بعضی از مُفَسِّرین، رکوع را به معنای خضوع نیز دانسته‌اند، بنابرین فرضیت جماعت از آن ثابت نمی‌گردد.

احادیث شریف

حدیث اول

عَنِ ابنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: صَلاَةُ الجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلاَةَ الفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً.

ترجمه: حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از رسول الله ﷺ روایت می کند که آنحضرت فرمودند: نماز با جماعت بیست و هفت درجه افضل از نماز انفرادی است. {یعنی ثواب آن ۲۷برابر نماز منفرد است}. (بخاری شریف: حدیث ۶۱۲ و مُسْلِم شریف: حدیث ۱۰۳۸)

حدیث دوم

عَن اُبَی ابْنِ کَعْبٍ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ، قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ: ... وَإِنَّ صَلَاةَ الرَّجُلِ مَعَ الرَّجُلِ أَزْکَی مِنْ صَلَاتِهِ وَحْدَهُ، وَصَلَاتُهُ مَعَ الرَّجُلَیْنِ أَزْکَی مِنْ صَلَاتِهِ مَعَ الرَّجُلِ، وَمَا کَثُرَ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَی اللهِ تَعَالَی.

ترجمه: رسول الله ﷺ فرمودند: نمازخواندن به همراه یک نفر بسیار بهتر از نمازخواندن تنهائی است. و نمازخواندن با دو نفر بسیار بهتر از نماز با یک نفر می‌باشد. و هر قدری که جماعت بیشتر شود، نزد خداوند متعال پسندیده‌تر است. (ابو داود: حدیث ۴۶۷ و نسائی: حدیث ۸۳۴ و مسند احمد: حدیث ۲۰۳۱۱ و ۲۰۳۱۲)

حدیث سوم

عَن جَابِرٍ قَالَ: خَلَتِ الْبِقَاعُ حَوْلَ الْمَسْجِدِ، فَأَرَادَ بَنُو سَلِمَةَ أَنْ یَنْتَقِلُوا إِلَی قُرْبِ الْمَسْجِدِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تُرِیدُونَ أَنْ تَنْتَقِلُوا قُرْبَ الْمَسْجِدِ، قَالُوا: نَعَمْ، یَا رَسُولَ اللهِ قَدْ أَرَدْنَا ذَلِكَ، فَقَالَ: یَا بَنِي سَلِمَةَ دِیَارَكُمْ تُكْتَبْ آثَارُكُمْ، دِیَارَكُمْ تُكْتَبْ آثَارُكُمْ.

ترجمه: حضرت جابر رضی الله عنه روایت می‌کند که قبیلهٔ بنی سَلَمَه اراده کردند تا خانه‌های قدیمی خود را {به سبب دوری از مسجد نبوی} ویران نموده و نزدیک مسجد نبوی شریف سکونت اختیار کنند. چون رسول الله ﷺ بر این امر اطلاع یافتند، به ایشان فرمودند: ای بَنو سَلَمَه! آیا گام‌های خویش را که به طرف مسجد می‌بردارید، ثواب نمی‌دانید؟! (مُسْلِم شریف: حدیث ۱۰۶۸و ۱۰۶۹ و مُسْنَد احمد: حدیث ۱۴۰۳۹و صحیح ابن حبان: ۲۰۷۸)

فایده: از اینجا دانسته می‌شود که هر کسی از راه دورتری به مسجد بیاید، همانقدر ثواب بیشتری کسب می‌کند.(۱۹۳)

حدیث چهارم

وَعَنهُ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَرفُوعاً في حَدِیثٍ طَوِیلٍ: وَلاَ یَزَالُ أَحَدُكُمْ فِي صَلاَةٍ مَا انْتَظَرَ الصَّلاَةَ.

(۱۹۳) لیکن اگر در محله یا کوچهٔ کسی مسجدی واقع است، آن را رها کرده به مسجد دورتر نرود، زیرا مسجد محله بر او حق اولیت را دارد. حتی اگر در مسجد محله جماعت نیز نمی‌کنند، بازهم خودش به آنجا رفته، آذان و اقامه داده تنها نماز بخواند. (رد المحتار: ۴۱۰/۱ و حاشیهٔ جدیده: ۴۳/۱۱)

رَوَاهُ السِّتَّةَ إِلَّا النَّسَائِي.

ترجمه: رسول الله ﷺ فرمودند: هر اندازه وقتی که کسی در مسجد در انتظار نماز می گذراند در نماز محسوب می‌شود. (جمع الفوائد: ۲۳۲/۱ حدیث ۱۶۵۱)

حدیث پنجم

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: أَخَّرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلاَةَ العِشَاءِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ، ثُمَّ صَلَّى، ثُمَّ قَالَ: قَدْ صَلَّى النَّاسُ وَنَامُوا، أَمَا إِنَّكُمْ فِي صَلاَةٍ مَا انْتَظَرْتُمُوهَا.

ترجمه: رسول الله ﷺ شبی نماز عشاء/خُفتن را بعد از نیمهٔ شب خواندند و سپس به اصحاب خود که شریک جماعت بودند فرمودند: مردم نمازهای خویش را خوانده خوابیده‌اند، و شما آن مقدار وقت تان که در انتظار نماز گذشت، همه در نماز حساب می گردد. (بخاری شریف: حدیث ۵۳۸ و۶۲۱ و مُصَنَّف ابن شیبه: ۴۳۱/۱ باب ۱۸۱ و صحیح ابن حبان: حدیث ۱۵۵۴)

حدیث ششم

عَنْ بُرَيْدَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بَشِّرِ الْمَشَّائِينَ فِي الظُّلَمِ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِالنُّورِ التَّامِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ترجمه: حضرت بُرَيْدَة اَسْلَمی رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: بشارت دهید آن کسانی را که در تاریکی‌های شب برای نماز جماعت به مسجد می‌روند، به آنکه ایشان در روز قیامت نور کامل خواهند داشت. (ابو داود: حدیث ۴۷۴ و۳۱۸۱ و ترمذی: حدیث۲۰۷ و ابن ماجه عن انس: حدیث ۷۷۳ وسنن کبری بیهقی: ۶۳/۳ و ۶۴ و مستدرك حاکم: حدیث ۷۲۴ و ۷۲۵)

حدیث هفتم

دَخَلَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ ... فَقَالَ، يَا ابْنَ أَخِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ: مَنْ صَلَّى الْعِشَاءَ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا قَامَ نِصْفَ اللَّيْلِ، وَمَنْ صَلَّى الصُّبْحَ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا صَلَّى اللَّيْلَ كُلَّهُ.

ترجمه: از حضرت عثمان رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: هر کسی که نماز عشاء را به جماعت بخواند، ثواب عبادت نصف شب را می‌یابد، و هر کسی که نماز عشاء و صبح را به جماعت بخواند، ثواب عبادت تمام شب را کسب می کند. (مُسْلِم شریف: حدیث ۱۰۴۹ و

ابوداود: ۴۶۸ و مسند احمد: ۳۸۵ و۳۸۶ و ۴۶۰ و سنن کبری: ۴۶۴/۱ و۶۱/۳ و مصنف عبدالرزاق: ۲۵۵۸ و جمع الفوائد: ۲۳۳/۱ حدیث۱۶۶۱ و غیرها من الکتب)

حدیث هشتم

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ، فَيُحْطَبَ، ثُمَّ آمُرَ بِالصَّلاَةِ، فَيُؤَذَّنَ لَهَا، ثُمَّ آمُرَ رَجُلًا فَيَؤُمَّ النَّاسَ، ثُمَّ أُخَالِفَ إِلَى رِجَالٍ، فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ.

ترجمه: از حضرت ابوهُرَیْره رضی الله عنه روایت است که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: دلم می خواست به کسی حکم دهم که چوب جمع کند، سپس امر دهم آذان بگویند و سپس کسی را بگویم امامت نماید، و من به خانهٔ آن کسانی که در جماعت نمی‌آیند بروم و خانه‌های ایشان را آتش بزنم. (بخاری شریف: حدیث ۶۴۴ و۷۲۲۴ و موطای امام مالک: حدیث ۲۶۶ و مثله فی ترمذی: حدیث ۲۰۱ و ۸۳۹ و ابن ماجه: حدیث ۷۸۳ و مسند احمد: حدیث ۷۰۲۶ و ۷۸۰۲ و ۸۵۲۵)

حدیث نهم

و در روایتی موجود است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر رعایت حال اطفال و زنان را نمی‌بود، خود به نماز عشاء/خُفتن مصروف می‌شدم و حکم می‌دادم تا خانه‌های تارکین جماعت را به همراه خود آنها آتش بزنند.(این روایت به الفاظ بالا در مجمع الزوائد: ۲۵۷/۱ باب التشدید فی ترك الجماعة، به روایت احمد و ابو معشر موجود است.)

مصلحت تخصیص نماز عشاء در این حدیث شریف به آن جهت به نظر می‌آید که وقت عشاء وقت خواب بوده و عموماً اکثر مردم در خانهٔ خویش می‌باشند ولی با این وجود به نماز نمی‌آیند. امام ترمذی رحمه الله بعد از تخریج این حدیث می‌نویسد: مضمون این حدیث شریف از حضرت عبد الله بن مسعود، {معاذ بن انس، } عبد الله بن عباس و جابر رِضْوَانُ اللهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنْ نیز مروی است. (ترمذی شریف: تحت حدیث ۲۰۱) اینها همهٔ اصحاب بزرگوار پیغامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند.

حدیث دهم

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَا مِنْ ثَلَاثَةٍ فِي قَرْيَةٍ وَلَا بَدْوٍ

لَا تُقَامُ فِيهِمُ الصَّلَاةُ إِلَّا قَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ، فَعَلَيْكَ بِالْجَمَاعَةِ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ الذِّئْبُ الْقَاصِيَةَ. قَالَ زَائِدَةُ: قَالَ السَّائِبُ: يَعْنِي بِالْجَمَاعَةِ: الصَّلَاةَ فِي الْجَمَاعَةِ.

ترجمه: از حضرت ابو دَرداء رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اگر در شهری یا دشتی، سه مسلمان باهم باشند و نماز را به جماعت نخوانند، بی‌شک شیطان بر آنها غلبه خواهد کرد. پس ای ابو دَرْداء! نماز با جماعت را بر خود لازم بگیر و متوجه باش که گرگ همان گوسفندی را می خورد که از رمه جدا شده باشد. {یعنی شیطان همان‌کس را از راه می برد که خود را از جماعت جدا بگرداند}.

(ابوداود شریف: حدیث ۴۶۰ ونَسائی: حدیث ۸۳۸ و مسند احمد: ۲۰۷۱۹ و۴۶۲۴۱ و۴۶۲۴۲ و سنن کبری للبیهقی: ۵۴/۳ و سنن کبری للنسائی: ۲۹۷/۱ والمستدرك للحاكم: حدیث ۸۶۱ و ۳۷۵۵ وشعب الایمان: حدیث ۲۷۳۱ وصحیح ابن حبان: حدیث ۲۱۳۶ وصحیح ابن خزیمه: حدیث ۱۴۰۶ ومسند ابن المبارک: حدیث ۷۵ ومعرفة السنن و الآثار: ۱۴۹۶ ومسند شاميين للطبرانی: ۱۲۹۶)

حدیث یازدهم

عَن ابنِ عَبَّاس رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم: مَن سَمِعَ النِّدَاء فَلَم يُجِبْ فَلا صَلاةَ لَهُ.

ترجمه: از حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: هر کسی صدای آذان را بشنود و با وجود آنکه عذری ندارد، برای جماعت نیآید، نمازش قبول نمی‌شود. صحابه پرسیدند که آن عذر چیست. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: خوف یا مرض. (سنن کبری بیهقی: ۱۷۴/۳)[۱۹۴] تفصیل خوف و مرض در این حدیث شریف مذکور نیست، اما در بعضی روایات دیگر موجوداست.[۱۹۵]

حدیث دوازدهم

مِحْجَنٍ؛ أَنَّهُ كَانَ فِي مَجْلِسٍ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأُذِّنَ بِالصَّلَاةِ. فَقَامَ رَسُولُ

(۱۹۴) این حدیث شریف از حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه موقوفاً و مرفوعاً به الفاظ مذکور در متن کتاب مروی است: عَنْ اَبِیْ مُوْسَی الْاَشْعَرِیّ قَالَ: مَنْ سَمِعَ الآذانَ فَارِغاً صَحِیْحاً ثُمَّ لَمْ یُجِبْ فَلَا صَلَاةَ لَهُ. (سنن کبری بیهقی: ۱۷٤/۳)

(۱۹۵) مراد از آن این است که ثواب کامل نماز را کسب نمی‌کند، نه اینکه فرض او اداء نخواهد شد، لذا هیچ کسی هرگز نباید به این فکر که چون نماز تنهائی قبول نمی‌شود، پس چرا اصلاً نماز بخوانم، نمازخواندن را رها کند. این فکر کُلاً غلط است. (حاشیۀ جدیده: ۴۲/۱۱)

اللّٰهُ ﷺ فَصَلَّى. ثُمَّ رَجَعَ، وَمِحْجَنٌ فِي مَجْلِسِهِ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَ النَّاسِ؟ أَلَسْتَ بِرَجُلٍ مُسْلِمٍ؟ فَقَالَ:بَلَى. يَا رَسُولَ اللّٰهِ، وَلَكِنِّي قَدْ صَلَّيْتُ فِي أَهْلِي. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: إِذَا جِئْتَ فَصَلِّ مَعَ النَّاسِ، وَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ.

ترجمه: از حضرت مَحْجَن ﷺ روایت است که من باری به همراه رسول الله ﷺ بودم که آذان داده شد و رسول الله ﷺ مشغول نماز شدند، و من بر جای خود ایستاده بودم. هنگامی که آنحضرت از نماز فارغ شدند به من فرمودند: ای مِحْجَن! چرا در جماعت نماز نخواندی، آیا مسلمان نیستی؟! عرض کردم که یا رسول الله ﷺ! مسلمان هستم، لیکن من نماز خود را در خانه خوانده بودم. آنحضرت فرمودند: چون به مسجد آمدی و دیدی که نماز را در جماعت می خوانند، به همراه مردم در جماعت نماز بخوان. اگرچه نماز را در خانه نیز خوانده باشی.[(۱۹۶)]

(موطای مالک: ۲۷۲ و ابو داود: حدیث ۸۳۵ و نسائی: حدیث ۷۴۷ و مسند احمد: ۱۵۷۹۹ و ۱۵۸۰۰ و ۱۸۲۰۹ و سنن کبری از بیهقی: ۳۰۰/۲ و مصنف عبد الرزاق: ۳۹۳۱ و۳۹۳۳ و سنن کبری از نسائی: ۲۹۹/۱ و آحاد و مثانی از ابن عاصم: ۸۷۴ و مستدرک حاکم: ۸۵۲)

این حدیث شریف را با دقت ببینید و اهمیت نماز با جماعت را بنگرید که رسول الله ﷺ صحابی برگزیدۀ خود حضرت مِحْجَن ﷺ را به سبب نخواندن نماز در جماعت با چه کلمات سختی مورد عتاب قرار دادند که «مگر مسلمان نیستی»؟!

اینها چند حدیث از احادیث شریف از رسول اکرم ﷺ بودند که به طور نمونه ذکر شد. اکنون اقوال چندی از اصحاب برگزیدۀ نبی کریم ﷺ را در اینجا درج می کنیم تا بنگرید که ایشان نماز جماعت را چه اندازه اهمیت می‌دادند و ترک جماعت را چگونه می‌پنداشتند و چرا چنین نپندارند، زیرا چه کسی بیشتر و بهتر از ایشان، اطاعت‌گذار آنحضرت ﷺ می‌باشد و چه کسی را می توان پیدا کرد که مطلوب و مقصود رسول الله ﷺ را بیشتر از ایشان پیش نظر داشته باشد.

(۱۹۶) و چنانکه در طُرُق دیگر از این حدیث شریف موجود است، این نماز او در جماعت، نماز نفلی شمرده خواهد شد: وَاجْعَلْهَا نَافِلَةً. (مُسْنَد احمد: حدیث ۱۸۲۰۹) و بنابرین شخص مذکور به نیت نفل فقط در نماز ظهر و عشاء شامل جماعت گردد، و در نماز صبح و عصر و مغرب شرکت نکند. در نماز صبح و عصر به این جهت که خواندن نماز نفل بعد از نماز صبح و عصر مکروه تحریمی است، و در نماز مغرب به این جهت که نماز نفلِ سه رکعتی در شریعت وجود ندارد.

آثار و اقوال صحابهٔ کرام

اثر اول

عَنِ الأَسْوَدِ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا، فَذَكَرْنَا المُوَاظَبَةَ عَلَى الصَّلاَةِ وَ التَّعْظِيمَ لَهَا، قَالَتْ: لَمَّا مَرِضَ رَسُولُ اللهِ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَحَضَرَتِ الصَّلاَةُ، فَأُذِّنَ فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، وَأَعَادَ فَأَعَادُوا لَهُ، فَأَعَادَ الثَّالِثَةَ، فَقَالَ: إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى فَوَجَدَ النَّبِيُّه مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً، فَخَرَجَ يُهَادَى بَيْنَ رَجُلَيْنِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ رِجْلَيْهِ تَخُطَّانِ مِنَ الوَجَعِ، فَأَرَادَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَتَأَخَّرَ فَأَوْمَأَإِلَيْهِ النَّبِيُّ أَنْ مَكَانَكَ، ثُمَّ أُتِيَ بِهِ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ...

ترجمه: اَسْوَد رحمه‌الله می گوید: ما روزی در خدمت اُم المومنین حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها نشسته بودیم که ذکر اهمیت نماز و تاکید و فضیلت آن به میان آمد. حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها در تائید آن، واقعهٔ مرض وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را بیان نمود که: یک روز هنگامی که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به شدت بیمار بودند، وقت نماز فرا رسید و آذان گفته شد. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: ابو بکر را بگوئید تا امامت کند. عرض کردند ابوبکر شخص رقیق‌القلب است، چون برجای شما بایستد بیتاب و بیقرار می‌گردد و نخواهد توانست نماز بدهد. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله دوباره فرمودند: ابوبکر را بگوئید که نماز بدهد. اینبار نیز به خدمت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردند که ابوبکر شخص رقیق القلب است، چون بر جای شما بایستد بی‌تاب می گردد و نمی‌تواند نماز بدهد. آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله آنگاه فرمودند: شما همان سخنی را می‌زنید که زنان مصر به یوسف گفته بودند. به ابوبکر بگوئید که نماز بدهد. چون حضرت ابوبکر رضی‌الله‌عنه برای امامت نماز پیش رفتند، در این میان بیماری رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اندکی تخفیف یافت و آنحضرت با کمک دو نفر به مسجد تشریف بردند و هنوز آن حالت گویا در پیش چشمانم مُجَسَّم است که پاهای مبارک رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در هنگام راه رفتن بر روی زمین کشیده می شدند. (یعنی قدرت بلندکردن آنها نیز در آنحضرت نمانده بود). حضرت ابوبکر رضی‌الله‌عنه نماز را آغاز نموده بود و چون متوجه آمدن آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله شد، خواست تا عقب برود، اما رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وی را منع فرمودند و نماز به امامت حضرت ابوبکر رضی‌الله‌عنه اداء گردید. (بخاری شریف: حدیث ۶۲۴ و به الفاظ دیگری: حدیث ۶۷۱)

اثر دوم

أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَقَدَ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ فِي صَلاَةِ الصُّبْحِ، وَأَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ غَدَا إِلَى السُّوقِ، وَمَسْكَنُ سُلَيْمَانَ بَيْنَ الْمَسْجِدِ وَالسُّوقِ، فَمَرَّ عَلَى الشِّفَاءِ، أُمِّ سُلَيْمَانَ، فَقَالَ لَهَا: لَمْ أَرَ سُلَيْمَانَ فِي الصُّبْحِ. فَقَالَتْ: إِنَّهُ بَاتَ يُصَلِّي، فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ. فَقَالَ عُمَرُ: لأَنْ أَشْهَدَ صَلاَةَ الصُّبْحِ فِي الْجَمَاعَةِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقُومَ لَيْلَةً.

ترجمه: حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه روزی سلیمان بن ابی حَثْمَه را در نماز صبح ندید، حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه به خانۀ او رفته از مادرش پرسید که امروز سلیمان را در نماز صبح ندیدم؟ مادر سلیمان گفت که او تمام شب را نماز خواند و سرانجام خوابش برد. حضرت عمر فاروق رضی الله عنه فرمود: خواندن نماز صبح با جماعت نزد من بسیار بهتر است از اینکه تمام شب را به عبادت مشغول باشم. (موطای امام مالک: حدیث ۲۷)

شیخ عبد الحق مُحَدِّث دِهْلَوِی رحمه الله در کتاب «اَشِعَّةُ اللَّمَعَات» می‌نویسد که از این حدیث به وضوح معلوم می‌گردد که خواندن نماز صبح در جماعت ثوابی بیشتر از ثواب نماز تهجد دارد، و لهذا علماء فرموده‌اند که اگر شب بیداری مُخِلِّ نماز صبح می‌گردد، ترک آن بهتر است.

اثر سوم

عَنْ أَبِي الأَحْوَصِ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللهِ لَقَدْ رَأَيْتُنَا وَمَا يَتَخَلَّفُ عَنِ الصَّلاَةِ إِلاَّ مُنَافِقٌ قَدْ عُلِمَ نِفَاقُهُ أَوْ مَرِيضٌ إِنْ كَانَ الْمَرِيضُ لَيَمْشِى بَيْنَ رَجُلَيْنِ حَتَّى يَأْتِىَ الصَّلاَةَ وَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم عَلَّمَنَا سُنَنَ الْهُدَى وَإِنَّ مِنْ سُنَنِ الْهُدَى الصَّلاَةَ فِى الْمَسْجِدِ الَّذِى يُؤَذَّنُ فِيهِ.

ترجمه: حضرت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می‌فرماید که ما {در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم} خود را امتحان کردیم و دیدیم کسی نماز جماعت را ترک نمی‌کرد، مگر شخص منافقی که نفاقش آشکارا و معلوم بود، یا کسی که مریض بود. و شخص مریض نیز بر دو نفر دیگر تکیه داده به کمک آنها در نماز جماعت می‌آمد. و بی‌شک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم راه‌های هدایت را به ما نشان داده‌اند و یکی از آنها خواندن نماز در مساجدی است که در آنها آذان گفته می‌شود{و نماز در آنها به جماعت اداء می‌شود}. (مُسْلِم شریف: حدیث ۱۵۱۹)

در روایت دیگری وارد است: عَنْ أَبِى الأَحْوَصِ عَنْ عَبْدِ اللهِ قَالَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللهَ غَدًا مُسْلِمًا فَلْيُحَافِظْ عَلَى هَؤُلاَءِ الصَّلَوَاتِ حَيْثُ يُنَادَى بِهِنَّ فَإِنَّ اللهَ شَرَعَ لِنَبِيِّكُمْ صلى الله عليه وآله وسلم سُنَنَ الْهُدَى

وَإِنَّهُنَّ مِنْ سُنَنِ الْهُدَى وَلَوْ أَنَّكُمْ صَلَّيْتُمْ فِى بُيُوتِكُمْ كَمَا يُصَلِّى هَذَا الْمُتَخَلِّفُ فِى بَيْتِهِ لَتَرَكْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ وَلَوْ تَرَكْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ لَضَلَلْتُمْ وَمَا مِنْ رَجُلٍ يَتَطَهَّرُ فَيُحْسِنُ الطُّهُورَ ثُمَّ يَعْمِدُ إِلَى مَسْجِدٍ مِنْ هَذِهِ الْمَسَاجِدِ إِلاَّ كَتَبَ اللهُ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ يَخْطُوهَا حَسَنَةً وَيَرْفَعُهُ بِهَا دَرَجَةً وَيَحُطُّ عَنْهُ بِهَا سَيِّئَةً وَلَقَدْ رَأَيْتُنَا وَمَا يَتَخَلَّفُ عَنْهَا إِلاَّ مُنَافِقٌ مَعْلُومُ النِّفَاقِ وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ يُؤْتَى بِهِ يُهَادَى بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ حَتَّى يُقَامَ فِى الصَّفِّ.

حضرت عبد الله بن مسعود ﵁ می فرماید: هر کسی دوست دارد که فردا{در روز قیامت}به حالت اسلام نزد الله ﷻ برود، باید نمازهای پنجگانه را در جاهای بخواند که آذان در آنجا داده می شود{یعنی نماز را در جماعت بخواند}. بی‌شک الله ﷻ طُرُق هدایت را برای پیغمبر شما گسترانیده است و یکی از آن طُرُق، خواندن نماز در جماعت است. و اگر شما نماز را در خانهٔ خویش بخوانید چنانکه این منافق می‌خواند، پس بدون شک سنت پیغمبر تان از دست تان خواهد رفت. و اگر سنت پیغمبر خویش را از دست بدهید، یقیناً در گمراهی خواهید افتاد. و هیچ کسی به درستی وضو گرفته برای نماز به مسجد نمی‌رود، مگر آنکه در مقابل هر قدم خود یک ثواب بدست می‌آورد و یک درجه کسب می‌کند و یک گناهش بخشیده می‌شود. و ما دیدیم که هیچ کسی نماز جماعت را ترک نمی‌کند مگر آنکه منافق می‌بود. و ما چنان حالتی داشتیم که حتی اشخاص مریضِ ما را نیز در بین دو نفر تکیه می‌دادند و برای جماعت می آوردند و در صف ایستاده می‌نمودند.

(مُسْلِم شریف: حدیث ۱۵۲۰ و ابن ماجه: حدیث ۷۶۹ و مُسْنَد احمد: حدیث ۳۷۴۰)

اثر چهارم

عَنْ أَبِى الشَّعْثَاءِ قَالَ كُنَّا قُعُودًا فِى الْمَسْجِدِ مَعَ أَبِى هُرَيْرَةَ فَأَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمَسْجِدِ يَمْشِى فَأَتْبَعَهُ أَبُو هُرَيْرَةَ بَصَرَهُ حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ أَمَّا هَذَا فَقَدْ عَصَى أَبَا الْقَاسِمِ.

ترجمه: یکبار شخصی بعد از آنکه آذان داده شد بدون خواندن نماز در جماعت از مسجد بیرون رفت. حضرت ابوهریره ﵁ دربارهٔ او فرمود که این شخص نافرمانی ابو القاسم ﷺ[۱۹۷] را کرد و حکم مُقَدَّس ایشان را نپذیرفت.[۱۹۸]

(۱۹۷) ابو القاسم کُنیت حضرت رسول خدا ﷺ است.

(۱۹۸) مُسْلِم شریف: حدیث ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ابو داود: حدیث ۴۵۱ و ترمذی: حدیث ۱۷۷ و نَسائی: حدیث ۶۷۶ و ۶۷۷ و ابن ماجه: حدیث ۷۲۵ و مسند احمد: حدیث ۸۹۴۷ و ۹۰۱۳)

بنگرید که حضرت ابوهریره رضی الله عنه دربارهٔ تارک جماعت چه می فرماید. آیا مسلمانی هنوز هم جرأت می‌تواند کند که بدون عذر، نماز جماعت را ترک نماید؟! و آیا هیچ مسلمانی می پسندد که نافرمانی حضرت ابو القاسم صلی الله علیه و آله را کند.[۱۹۹]

اثر پنجم

قَالَ سَمِعْتُ أُمَّ الدَّرْدَاءِ تَقُوْلُ: دَخَلَ عَلَيَّ أَبُوْ الدَّرْدَاءِ رَضِىَ اللهُ عَنْهُ وَهُوَ مُغْضَبٌ فَقُلْتُ مَا أَغْضَبَكَ؟ فَقَالَ وَاللهِ مَا أعْرِفُ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله شَيْئاً إِلَّا أَنَّهُمْ يُصِلُّوْنَ جَمِيْعاً.

ترجمه: حضرت اُم دَرْداء رضی الله عنها می‌گوید که یکبار حضرت ابو دَرْداء رضی الله عنه درحالی نزد من آمد که سخت خشمگین بود. پرسیدم که چرا خشمگین هستی؟ گفت قسم به خدا، من در اُمت محمدی چیزی نمی‌بینم مگر آنکه نماز را به جماعت می خوانند. (بخاری شریف: حدیث۶۲۲ و شعب الایمان بیهقی: حدیث۲۷۳۰) یعنی اینکه نزدیک است که آن را ترک کنند.

اثر ششم

وَقَد رُوِیَ عَن غَیرِ وَاحِدٍ مِن اَصحَابِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله اَنَّهُم قَالُوا: مَن سَمِعَ النِّدَاءَ فَلَم یُجِب فَلَا صَلَاۃَ لَهُ.

ترجمه: از عدهٔ بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: هر کسی که با وجود شنیدن آذان به جماعت نمی‌رود نمازش قابل قبول نیست. (ترمذی شریف: در حدیث ۲۰۱)

امام ترمذی رحمه الله بعد از تحریر سطور بالا می نویسد: بعضی از علماء فرموده‌اند که این حکم نشانگر تاکید بر اهمیت جماعت است و مقصود از آن این است که ترک جماعت بدون عذر جایز نمی‌باشد.

اثر هفتم

قَالَ مُجَاهِدٌ، وَسُئِلَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِىَ اللهُ عَنْهُمَا عَنْ رَجُلٍ يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ، لَا يَشْهَدُ

---

(۱۹۹) بیرون رفتن از مسجد بعد از آذان برای کسی که قصد بازآمدن به مسجد و نماز خواندن به جماعت را ندارد ممنوع است. البته اگر کسی عذر معقول داشت یا ضرورت شدیدی دارد، رفتن اشکالی نخواهد داشت. (حاشیهٔ جدیده: ۲۴/۱۱)

جُمْعَةً وَلَا جَمَاعَةً؟ فَقَالَ: هُوَ فِي النَّارِ... وَمَعْنَى الحَدِيثِ: أَنْ لَا يَشْهَدَ الجَمَاعَةَ وَالجُمُعَةَ رَغْبَةً عَنْهَا، وَاسْتِخْفَافًا بِحَقِّهَا، وَتَهَاوُنًا بِهَا.

حضرت مجاهد از حضرت عبد الله بن عباس ﷺ روایت می‌کند که از حضرت عبد الله بن عباس ﷺ دربارهٔ شخصی پرسیدند که روزها را روزه می‌گیرد و شب‌ها را در نماز می‌گذراند، اما در نمازهای جمعه و جماعت حاضر نمی‌شود. حضرت عبد الله بن عباس ﷺ فرمود: او به دوزخ می‌رود. (ترمذی شریف: ۲۱۸)

امام ترمذی ﷺ دربارهٔ این حدیث می‌فرماید: معنای حدیث این است که «اگر کسی نماز جمعه یا نماز جماعت را کم اهمیت دانسته آن را ترک کند، به دوزخ می رود». اما اگر معنای رفتن به دوزخ را اینگونه بگیریم که {در سزای اینکار} برای مدتی به دوزخ می‌رود، در این صورت ضرورتی به تاویل مذکور نخواهد بود.

اثر هشتم

در زمان سلف صالحین رواج بود که هر کسی نماز جماعتش ترک می‌شد، تا هفت روز به ماتم‌داری و تسلیت او می‌رفتند. (احیاء العلوم).

اندکی از اقوال صحابهٔ کرام ﷺ که در اصل اقوال نبی کریم ﷺ است در اینجا بیان گردید. اکنون بنگرید که علمای اُمت محمدیّه و مجتهدین ملّت اسلامیّه چه رائی دربارهٔ نماز جماعت دارند و چه مفهومی از احادیث مذکورهٔ بالا اخذ کرده‌اند.

اقوال فقهاء و علمای اُمت

مذهب ظاهریّه(۲۰۰) و بعضی از پیروان امام احمد بن حنبل ﷺ این است که جماعت شرط صحیح بودن نماز است و نماز بدون جماعت اصلاً درست نیست.

مذهب صحیح حضرت امام احمد بن حنبل ﷺ این است که جماعت فرض عین است،

(۲۰۰) ظاهریه فرقه‌ای از میان فرقه‌های اسلامی است. بعضی از علماء آنها را در اهل سنت و جماعت داخل دانسته‌اند و کثیری از علماء آنها را خارج از اهل سنت و جماعت می‌دانند.

اگرچه شرط صحت نماز نمی‌باشد. و این مذهب بعضی از مقلِّدین امام شافعی رحمه‌الله نیز است.

مذهب بعضی از مقلِّدین امام شافعی رحمه‌الله این است که جماعت فرض کفایه می‌باشد.

مذهب امام طَحَاوی رحمه‌الله یکی از فقهای مُحدِّثین بزرگ احناف نیز همین است.

اکثر مُحَقِّقِین احناف رَحِمَهُمُ‌اللهُ‌تَعَالَیٰ مانند مُحَقِّق ابن هُمام و حلبی و صاحب بحر الرائق و غیره ... بر این قول اند که جماعت واجب است.

جماعت در نزد بعضی از علمای حنفی، سنت مُؤَکَّدَه بوده، اما {عملاً} در حکم واجب است. در حقیقت هیچ مخالفتی در بین این دو رای احناف وجود ندارد.[۲۰۱]



فُقَهای ما رَحِمَهُمُ‌اللهُ‌تَعَالَیٰ نوشته‌اند که اگر مردم شهری، نماز با جماعت را دسته جمعی ترك کنند و با وجود تفهیم، از اینکار خود باز نیایند، جنگیدن با آنها جایز است.

در قُنْیه و سایر کتاب‌های فِقْهی نوشته است که بر امام وقت {یعنی حاکم} واجب است تا تارک نماز جماعت را بر اینکارش سزا دهد. و اگر همسایهٔ کسی که تارک نماز جماعت است، او را به خاطر اینکار قبیحش سرزنش نکند، او نیز گناهگار می‌گردد.[۲۰۲]

اگر کسی برای جماعت قصد رفتن به مسجد را دارد، لیکن منتظر است تا صدای اقامه را بشنود و آنگاه به مسجد برود، او در این صورت مرتکب گناه می‌شود. زیرا اگر با شنیدن صدای اقامه به طرف مسجد حرکت کند، تا رسیدن به مسجد، یکی دو رکعت نماز یا حتی تمام نماز از دستش خواهد رفت. از امام محمد رحمه‌الله روایت است که قدم‌های سریع برداشتن به خاطر نماز جمعه و جماعت جایز است، به شرط آنکه این شخص دچار مشقت زیادی نگردد.

ترک‌کنندهٔ نماز جماعت سخت گناهکار است و گواهی‌اش قبول نمی‌شود. البته به شرط آنکه جماعت را بدون عذر فقط از تنبلی یا سهل انگاری ترک کرده باشد.

اگر کسی شب و روز مشغول درس و تدریس مسائل دینی باشد و به این خاطر در نماز جماعت شرکت نمی‌کند، او نیز معذور نخواهد بود و گواهی اش قبول نمی گردد.

---

(۲۰۱) زیرا نماز جماعت به اعتبار ثبوت آن سنت مؤکده است. و سنت مؤکده به اعتبار اهمیت عملی، مانند واجب می‌باشد.

(۲۰۲) یعنی اگر او را منع نکند یا نصیحت ننماید، گناهکار خواهد شد. البته مشروط به آنکه خوف ضرر دیدن از او را نداشته باشد، ورنه گناهکار نمی‌گردد.

حکمت های جماعت و فوائد آن

علمای کرام رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالیٰ دربارهٔ حکمت‌ها و فواید نماز جماعت، اوراق بسیاری نوشته اند، اما هیچ کسی به نظر قاصر این بنده، مضمونی لطیف‌تر و جامع‌تر از تحریر حضرت مولانا شاه ولی الله مُحَدِّث دِهْلَوِی رحمه الله نَنوشته است. اگرچه لطف در آن بود که آن مضمون را در همان عبارات پاکیزهٔ وی درج می‌کردیم، اما جهت اختصار ناچار خلاصهٔ کلام شاه صاحب را در اینجا ذکر می‌نمائیم. شاه صاحب می‌فرماید:

هیچ چیزی برای یک عبادت، نافع‌تر از این نیست که چنان عمومیت و شیوعش بدهند که آن عبادت مانند عادت طبیعی انسان بگردد و ترک آن به همان صورتی ناممکن شود که ترک عادت ناممکن می‌باشد و هیچ عبادتی عظیمُ الشَّان‌تر از نماز وجود ندارد که شایستهٔ اینکار باشد.

مردم در امور دینی مختلف می‌باشد، هم در میان ایشان عالِمان موجود است و هم کسانی که از علوم دینی بی‌بهره‌اند، لذا این مصلحت بزرگی است که همگی در یکجا جمع شوند و در حضور همدیگر این عبادت را انجام دهند، و اگر از یکی از آنها اشتباهی پیش آید، دیگری آن را به او بیاموزاند. گویا انجام دادن این عبادت چون زیوری است که در مَعْرَض دیدِ همهٔ بینندگان قرار دارد و هرکسی نقصی در آن مشاهده کرد، اصلاحش می‌نماید. و هر خوبی‌ای را که در آن دید، تحسینش می‌کند. پس این روش، وسیلهٔ بسیار نیکوئی جهت استکمال نماز می‌باشد.

و به این ترتیب، احوال آنانی که نماز نمی‌خوانند نیز منکشف می‌گردد، و موقع نصیحت کردن آنها مُیَسَّر می‌آید.

جمع شدن چند مسلمان و عبادت کردن ایشان و دعا خواستن ایشان از اللهُ جل جلاله به صورت دسته‌جمعی، خاصیت عجیبی جهت نزول رحمت و قبولیت دارد.

مقصود از بعثت این اُمت نزد اللهُ جل جلاله آن است که کلمهٔ خدا توسط ایشان بلند و کلمهٔ کفر پست باشد و دین دیگری بر دین اسلام غالب نباشد. و اینکار همان زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که چنان طریقه‌ای در اسلام جاری گردد که همهٔ مسلمانان، خاص و عام، پیر و جوان، مسافر و مقیم، به خاطر ادای یک عبادت بزرگ و مشهور خود در یکجا جمع شوند و به اینگونه عظمت و شوکت اسلام را اظهار نمایند. با در نظر داشت همهٔ این مصالح، شریعت تمام توجه خود را به سوی نماز



جماعت مبذول نموده و مسلمانان را برآن ترغیب داده و ایشان را از ترک آن به سختی و شدت منع ساخته است.

یکی از فواید نماز جماعت این است که مسلمانان از حال و احوال همدیگر اطلاع می‌یابند و به اینگونه می‌توانند در مصیبت و درد همدیگر شریک شوند، که با اینکار، اُخُوَّت دینی و محبت ایمانی به طور کامل اظهار گردیده استحکام می‌یابد. این اُخُوَّت دینی و محبت ایمانی، یکی از مقاصد بزرگ این شریعت است و تاکید و فضیلت آن در مقامات مختلف قرآن عظیم و احادیث نبی کریم عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّسْلِيْمْ بیان گردیده است.

افسوس! در این زمان، ترک نماز جماعت، یک عادت گردیده است. نه تنها جاهلان بلکه بعضی از مردمان تعلیم‌یافته نیز در این بلا مبتلا می‌باشند. افسوس! اینها احادیث شریف را می خوانند و معنای آنها را درک می‌کنند، اما بازهم تاکیدات شدید احادیث شریف بر نماز جماعت، در دل‌های سخت‌تر از سنگ آنها اثری نمی‌کند. روز قیامت هنگامی که در پیشگاه مالِک روز جزاء اول از همه پرسش از نماز شود و از تارکان آن و از ناقص اداءکنندگان آن بازپُرسی گردد، این اشخاص چه جوابی خواهند داشت؟!



شروطی که نماز جماعت را واجب می سازد

شرط اول: مرد بودن. نماز جماعت بر زنان واجب نیست.

شرط دوم: بالغ بودن. نماز جماعت بر اطفال واجب نیست.

شرط سوم: آزاد بودن. نماز جماعت بر غلام واجب نیست.

شرط چهارم: عاقل بودن. نماز جماعت بر مست، بیهوش، و دیوانه واجب نیست.

شرط پنجم: عذری از عذرهای مندرج در ذیل را نداشتن.

و در صورت وجود یکی از عذرهای ذیل، نماز جماعت واجب نمی‌باشد، اما اگر کسی با وجود این عذرها نماز را به جماعت بخواند، برایش بهتر خواهد بود. و اگر نماز را به تنهائی بخواند، از ثواب جماعت محروم می‌ماند.

عذرهای که ترک جماعت را جایز می گرداند



نداشتن و نیافتن آنقدر لباس که نمازگذار بتواند با آن «عَورت» خود را بپوشاند.[۲۰۳]

گل و لای بسیار در راه مسجد، چنانکه راه رفتن را سخت دشوار بگرداند. امام ابو یوسف رحمه الله از حضرت امام اعظم رضی الله عنه پرسید هنگامی که راه مسجد پر از گل ولای باشد دربارۀ نماز جماعت چه حکمی است؟ امام اعظم رضی الله عنه فرمود: ترک جماعت را من نمی پسندم.

هنگامی که باران به شدت ببارد، امام محمد رحمه الله در مُوَطّا نوشته است؛ گرچه نرفتن به جماعت در این حالت جایز است، اما بهتر این است که شخص با وجود آن رفته نماز را به جماعت بخواند.

هنگامی که سردی چنان شدید باشد که با خروج از خانه یا رفتن تا مسجد، خوف بیماری یا ازدیاد آن برود.

خوف آن باشد که اگر تا مسجد برود، مال و اسبابش دزدی می‌شود.

خوف آن را دارد که در راه مسجد، با دشمنی سر خواهد خورد.

خوف داشته باشد که اگر تا مسجد برود، قرض خواهی با او سر می خورد و او را آزار می دهد. البته به شرط آنکه قدرت پرداختن قرض را نداشته باشد. و اگر قدرت پرداختن قرض را دارد {و بازهم نمی‌پردازد} در این صورت او ظالم است و اجازت ترک جماعت را ندارد.

شب چنان تاریک باشد که راه دیده نشود. اما اگر وسایل روشنائی {مانند اَلِکَیْن یا چراغ دستی و غیره} موجود است، در این صورت جماعت را ترک نکند.

هنگام طوفان در شب.

کسی به خدمت و نگهداری مریضی مشغول است و اگر به جماعت برود، خوف می رود که مریض دچار مشقت یا وحشت شود.

غذا آماده یا نزدیک آماده شدن است و شخص آنقدر گرسنه است که توجه و فکرش به سوی نماز نمی‌باشد.

(۲۰۳) عورت مردان از ناف تا زیر زانو می‌باشد و عورت زنان تمام بدن آنها ـ الّا چهره و دو دست تا بند آنها و دو پا تا شتالنگ/مُچ پا ـ می‌باشد. (نور الایضاح: ص۵۳)

هنگامی که شخص ضرورت شدید به ادرار کردن یا رفع حاجت داشته باشد.

اگر کسی ارادۀ سفر را داشته و خوف دارد اگر در جماعت شریک شود، دیر شده همراهانش حرکت خواهند کرد. حکم ریل/قطار {و طیاره/ هواپیما} را نیز می‌توان از همین جا دانست.

اگر کسی چنان بیمار است که قادر به راه رفتن نیست، یا کور باشد، مفلوج باشد، یا یک پایش قطع شده باشد. البته آن نابینائی که می‌تواند بدون مشقتی به مسجد بیاید، جماعت را ترک نکند.

شروط صحت جماعت

شرط اول:[۲۰۴]

اسلام. جماعت کافر صحیح نیست.

شرط دوم

عقل. جماعت مست یا بیهوش یا دیوانه صحیح نیست.

شرط سوم

برای مقتدی علاوه بر نیّت نماز **نیّت اقتداء کردن به امام** یعنی اینکه مقتدی در دل خود چنین اراده/نیت کند که من فلان نماز را در پشت این امام می‌خوانم. مسایل نیّت قبلاً به تفصیل گذشت.

شرط چهارم

متحد بودن مکان امام و مقتدی، چه حقیقتاً متحد باشد یا حُکماً. حقیقتاً به این صورت که هم امام و هم مقتدی در یك مسجد یا یک خانه ایستاده باشند.[۲۰۵] و حُکماً به این صورت که به

(۲۰۴) یعنی شرایط صحیح بودن امامت امام و اقتدای مقتدی در نماز جماعت. (حاشیۀ جدیده: ۴۷/۱۱)

(۲۰۵) یعنی هنگامی که آن مسجد و خانه، بسیار بزرگ و وسیع نباشد، زیرا حکم مسجد و خانۀ بسیار وسیع و بزرگ بعداً در مسئلۀ ۲ خواهد آمد. (حاشیۀ جدیده: ۴۸/۱۱)



طور مثال، دریائی/رودخانه‌ای بوده و بر آن پلی باشد و مردم بر روی آن پل جماعت کنند. امام در آن طرف پل ایستاده باشد و مقتدیان بر سرتاسر پل و در این سوی پل صف زده باشند. در این صورت گرچه در بین امام و آن مقتدیانی که در این سوی پل ایستاده اند، دریا/رود حایل است و بنابرین مکان ایشان حقیقتاً متحد نیست، اما چونکه در بین امام و این مقتدیان، صف‌های نماز متصل به هم قرار دارند، بنابرین، مکان امام و مقتدیان حکماً متحد دانسته می‌شود و اقتدای این نمازگذاران صحیح می‌باشد.

مسئلۀ ۱: اگر مقتدی بر بام مسجد باشد و امام در داخل مسجد، این صورت نیز جایز است، زیرا بام مسجد در حکم مسجد است و هردو مکان حکماً متحد دانسته می‌شود. به همین صورت، اگر بام خانۀ کسی متصل به بام مسجد بود و در بین دو بام، چیزی حایل نبود، آن بام نیز حکماً متحد با مسجد دانسته می‌شود و برای مقتدی جایز است تا بر بالای آن بام ایستاده به امامی‌که در داخل مسجد نماز می‌دهد اقتداء نماید.

مسئلۀ ۲: اگر مسجدی وسیع و بزرگ باشد، و به همین صورت، اگر خانۀ بسیار بزرگ باشد، یا دشت باشد، و در بین امام و مقتدی فاصلۀ خالی به اندازۀ دو صف وجود داشته باشد، در این صورت جای مقتدی و جای امام، دو مکان مختلف پنداشته می‌شود و اقتدای مقتدی صحیح نخواهد بود.

مسئلۀ ۳: به همین صورت، اگر در بین امام و مقتدی، چنان نهری باشد که کشتی {و قایق} در آن حرکت کند، یا چنان حوض بزرگی باشد که شریعت آن را پاک دانسته است، یا چنان راه عمومی باشد که ارابه {و موتر} در آن رفت و آمد کنند، و در بین امام و این مقتدی، صف‌های نمازگذاران وجود نداشته باشد، مکان امام و مکان مقتدی، در این صورت متحد دانسته نخواهد شد و اقتداء صحیح نخواهد بود. البته اگر حوضچۀ بسیار کوچکی در بین امام و مقتدی حایل بود که به اندازۀ راه بسیار تنگ و کوچک باشد، اقتداء در این صورت صحیح خواهد بود.

مسئلۀ ۴: به همین صورت، اگر در بین دو صف نمازگذاران چنان نهری یا راهی حایل باشد که در بالا ذکر شد، اقتدای نمازگذارانِ صفی که آن طرف نهر یا راه ایستاده‌اند صحیح نمی‌باشد.

مسئلۀ ۵: اقتدای پیاده به سوار و اقتدای سوار به سوار دیگری صحیح نیست، زیرا مکان ایشان متحد نیست. البته اگر هم امام و هم مقتدی بر یک مرکب/سواری سوار باشند، در این صورت جماعت صحیح می‌باشد.

شرط پنجم

مغایر نبودن نماز امام با نماز مقتدی. اگر نماز امام مغایر نماز مقتدی بود، اقتداء صحیح نمی‌باشد. مثلاً امام نماز ظهر را می‌خواند و مقتدی نماز عصر را نیّت کند، یا اینکه امام نماز قضائی ظهر دیروز را می‌خواند و مقتدی نیت ظهر امروز را کند.

اگر هر دوی ایشان نماز قضائی دیروز را می‌خوانند و یا هر دوی ایشان نماز ظهر امروز را می‌خوانند، جماعت در این صورت صحیح خواهد بود. البته اگر امام نماز فرض می‌خواند و مقتدی نماز نفل، اقتداء در این صورت صحیح می‌باشد، زیرا نماز امام قوی است.

مسئلهٔ ۶: اگر مقتدی نیت تراویح را دارد و امام نماز نفل می‌خواند، اقتداء در این صورت صحیح نمی‌باشد، زیرا نماز امام ضعیف است.

شرط ششم

صحیح بودن نماز امام. اگر نماز امام فاسد شد، نماز تمام مقتدیان نیز فاسد می‌گردد، چه این فساد قبل از پایان نماز دانسته شود و یا بعد از ختم نماز. مثلاً لباس امام، بیشتر از اندازهٔ یک درهم[۲۰۶] آلوده به نجاست غلیظه بود. و بعد از ختم نماز یا در اثنای نماز برآن اطلاع یافتند، یا اینکه امام وضو نداشت و بعد از ختم نماز یا در اثنای نماز به یادش آمد {در این صورت نماز همگان، چه امام و چه مقتدیان فاسد گردیده است.}

مسئلهٔ ۷: اگر نماز امام بنا بر علتی فاسد گردیده بود و مقتدیان برآن اطلاع نداشتند، در این صورت بر امام لازم است تا حتّٰی الإمکان مقتدیان خود را چه توسط شخصی یا توسط خطی {و غیره} آگاه بسازد تا آنها نماز خود را اعاده کنند.

شرط هفتم

مقتدی از امام جلوتر ایستاده نباشد بلکه در پهلوی امام یا در پشت او ایستاده باشد. اگر مقتدی جلوتر از امام ایستاد، اقتدایش صحیح نمی‌باشد. قاعده این است که هرگاهی که کُری/پاشنهٔ پای مقتدی از پاشنهٔ پای امام جلوتر و پیشتر بود، مقتدی را جلوتر از امام خواهیم دانست، و اگر پاشنهٔ پای مقتدی از پاشنهٔ امام پیشتر نباشد، بلکه فقط انگشتان پایش جلوتر از انگشتان پای امام

(۲۰۶) یک درهم چنانکه گذشت تقریباً به اندازهٔ ۳ سانتی‌متر است و دقیقاً مساوی با ۲٫۷۵ سانتیمتر.

بود، چه به سبب بزرگی پای مقتدی و چه به علت درازی انگشتان پای او، در این صورت او را جلوتر از امام نخواهیم دانست و اقتدای او صحیح خواهد بود.

شرط هشتم

مقتدی از انتقالات امام مانند رکوع، قومه، سجده و قعده آگاه باشد، چه با دیدن امام یا با شنیدن صدای او، یا با شنیدن صدای تکبیرگوینده/مُکَبِّر، و یا با دیدن حرکات مقتدی دیگری. و اگر مقتدی به سبب حایل شدن چیزی بین او و امامش یا به سبب دیگری، از انتقالات امام آگاه نشود، اقتدایش صحیح نمی‌باشد. و اگر چیزی مانند پرده، دیوار و غیره ... بین مقتدی و امام حائل شود، ولی مقتدی از انتقالات امام آگاه می‌گردد، اقتدایش صحیح است.

مسئلۀ ۸: اگر مقتدی در شهری یا قریه‌ای است و نمی‌داند که امام مقیم است یا مسافر، لیکن از قراین گمان می‌رود که مقیم است، و امام نماز مسافرانه بخواند، یعنی در نماز چهار رکعتی بعد از دو رکعت سلام بگرداند، و از این سلام، مقتدی به شک بیفتد که امام شاید سهو کرده باشد، پس در این صورت بر مقتدی واجب است بعد از تکمیل چهار رکعت نماز خود از حال امام جویا شود که آیا امام دچار سهو شده یا اینکه مسافر بوده است.

اگر بعد از تحقیق معلوم گردید که امام مسافر بوده، نماز مقتدی در این صورت صحیح می‌باشد. و اگر ثابت گردید که امام سهو کرده، مقتدی نماز خود را اعاده کند. اگر مقتدی تحقیقی نکرد، بلکه بعد از خواندن نماز با همان شک و شبه راه خود را گرفت و رفت، در این صورت نیز اعادۀ آن نماز بر او واجب می‌باشد.

مسئلۀ ۹: اگر مقتدی گمان دارد که امام مقیم است، اما اینجا شهر یا قریه نیست بلکه امام در بیرون شهر یا قریه نماز می‌داد، و نماز چهار رکعتی را مسافرانه دو رکعت خواند و مقتدی به شک افتاد که شاید امام سهو کرده باشد، در این صورت مقتدی نیز چهار رکعت نماز خود را تکمیل کند. و بهتر خواهد بود از حال امام خود تحقیق نماید و اگر تحقیقی هم نکند، بازهم نمازش فاسد نمی‌شود، زیرا بودن امام در بیرون شهر یا قریه، نمایانگر مسافر بودن آن امام می‌باشد. و این گمان مقتدی که شاید امام دچار سهو شده باشد، خلاف ظاهر حال است. لهذا تحقیق حال امام در این حالت بر او لازم نیست.

به همین صورت اگر امام در شهر، قریه، دشت و غیره، نماز چهار رکعتی را بخواند و مقتدی



شک دارد که این امام شاید مسافر باشد، لیکن امام نماز را چهار رکعت خواند، در این صورت بر مقتدی واجب نیست که از حال امام تحقیق کند. همچنین در نماز صبح و مغرب{شام}در هیچ زمانی و در هیچ جائی ضرورتی به تحقیق حال امام دربارهٔ اینکه او مسافر است یا مقیم، نمی‌باشد، زیرا احوال همگان چه مقیم و چه مسافر در این نمازها یکسان اند.

خلاصه اینکه تحقیق حال امام فقط در یک موقع ضرورت می‌افتد و آن اینکه امام در شهر، قریه یا جای دیگری، نماز چهار رکعتی را دو رکعت بدهد و مقتدی درباره‌اش به شک بیفتد که شاید امام سهو کرده باشد.

شرط نهم

مقتدی در همهٔ ارکان نماز، جز قرائت، شریک امام باشد، چه آنها را {۱} به همراه امام اداء کند، {۲} یا بعد از امام، {۳} یا پیش از امام، البته به شرط آنکه تا اخیر آن رکن، امام شریکش شود.

مثال صورت ۱ — مقتدی به همراه امام، رکوع و سجده و غیره را انجام بدهد.

مثال صورت ۲ — امام رکوع نموده ایستاده شود و آنگاه مقتدی به رکوع برود.

مثال صورت ۳ — مقتدی قبل از امام به رکوع برود، اما آنقدر در رکوع بماند که امام رکوع نموده در رکوع او را دریابد.

مسئلهٔ ۱۰: اگر مقتدی در ادای یکی از ارکان نماز با امام خود شریک نباشد، مثلاً امام به رکوع برود و مقتدی رکوع نکند، یا امام دو سجده کند و مقتدی فقط یک سجده نماید، و یا اینکه مقتدی رکنی را قبل از امام شروع کند و امامش تا آخر آن رکن با او شریک نگردد. مثلاً مقتدی پیش از امام به رکوع برود و قبل از آنکه امام رکوع نماید مقتدی ایستاده شود، اقتداء در این صورت ها صحیح نمی‌باشد.

شرط دهم

حال مقتدی کمتر از امام یا مثل امام باشد.

مثال اول: اقتدای کسی که قادر به قیام/ایستادن است، پشت شخصی که عاجز از قیام است صحیح می‌باشد، زیرا نشستن/قعود شخص معذور شرعاً به منزلهٔ قیام است.

مثال دوم: اقتدای کسی که با آب، وضو یا غسل کرده، پشت شخصی که تیمُّم کرده است، چه تیمُّم وضو یا تیمُّم غسل، صحیح است، زیرا حکم تیمُّم، وضو و غسل در طهارت یکسان و مساوی است



و یکی بر دیگری برتری ندارد.

مثال سوم: اقتدای کسی که اعضای خود را با آب می‌شوید، پشت شخصی که بر موزه یا بر جَبِیْره {پلاستر/گچ} مسح می‌کند صحیح است. زیرا مسح‌کردن و شستن در طهارت در یک درجه قرار دارند و یکی بر دیگری فوقیت ندارد.

مثال چهارم: اقتدای کسی که معذور است، پشت معذور دیگر صحیح است، به شرط آنکه هر دو به یک عذر مبتلا باشند. مثلاً هر دو مبتلا به «سَلْسَلُ الْبَوْل» اند، یا هر دو دچار بیماری خروج باد می‌باشند.

مثال پنجم: اقتدای کسی که «اُمی» است، پشت «اُمی» دیگر صحیح است، به شرط آنکه قاری‌ای در بین مقتدیان موجود نباشد.(۲۰۷)

مثال ششم: اقتدای زن یا طفل نابالغ، پشت مرد صحیح است.

مثال هفتم: اقتدای زن پشت زن دیگری صحیح است.

مثال هشتم: اقتدای دختر نابالغ یا پسر نابالغ، پشت پسر نابالغ صحیح است.

مثال نهم: اقتدای کسی‌که نفل می‌خواند در پشت شخصی‌که نماز واجب می‌خواند صحیح است. مثلاً اگر کسی نماز ظهر را خوانده است ولی باز در پشت شخص دیگری که نماز ظهر را می‌خواند نماز بخواند، و یا نماز عید را خوانده باشد و باز دوباره در نماز عید شرکت کند.

مثال دهم: اقتدای کسی‌که نفل می‌خواند، پشت شخصی که او نیز نفل می‌خواند صحیح است.

مثال یازدهم: اقتدای کسی‌که نماز قَسَم را می‌خواند، پشت شخصی که نماز نفل می‌خواند صحیح است، زیرا نماز قَسَم در حقیقت نفل بوده است.

مثلاً کسی قسم خورد که من دو رکعت نماز می‌خوانم و آنگاه در پشت شخصی که نماز نفل می‌خواند اقتداء کرد و او دو رکعت نماز داد، نماز در این صورت صحیح می‌باشد و قسم وی اداء می‌شود.

مثال دوازدهم: اقتدای کسی‌که نماز نذر را می‌خواند، پشت شخصی‌که او نیز نماز نذر می‌خواند صحیح است، به شرطی‌که نذر هر دوی آنها یک چیز باشد. مثلاً کسی دو رکعت نماز را نذرکرد و

---

(۲۰۷) مراد از «اُمِّی» در اینجا کسی است که به اندازۀ قرائت فرض یعنی به اندازۀ یک آیت قرآن را زبانی خوانده نتواند و مراد از قاری در اینجا کسی است که به اندازۀ مقدار قرائت فرض بتواند زبانی قرآن را بخواند. (حاشیۀ جدیده: ۵۱/۱۱)



شخص دیگری نیز گفت که من نیز همان چیزی را نذر گرفتم که این شخص نذر کرد.

و اگر کسی جداگانه دو رکعت را نذر کرد و شخص دیگری جداگانه، در این صورت اقتدای هیچ کدامِ این دو نفر در پشت دیگری صحیح نمی‌باشد. خلاصه اینکه هنگامی که حال مقتدی کمتر یا برابر امام باشد، اقتدایش صحیح است.



اکنون آن صورت‌های را در اینجا درج می‌کنیم که **حال مقتدی بالاتر و برتر از امام است**، چه یقیناً و چه احتمالاً، و بنابرین در این صورت‌ها اقتداء صحیح نمی‌باشد.

مثال اول: اقتدای بالغ، چه مرد باشد و چه زن، پشت نابالغ صحیح نیست.

مثال دوم: اقتدای مرد، چه بالغ باشد و چه نابالغ، پشت زن صحیح نیست.

مثال سوم: اقتدای خُنْثٰی پشت خُنْثٰی دیگری صحیح نیست. خُنْثٰی آنکسی را می‌گویند که علامات مرد و زن بودن در او چنان متعارض باشد که نه مرد بودن او مُحَقَّق باشد و نه زن بودن او. وجود چنین شخصی بسیار شاذ و نادر است.

مثال چهارم: اقتدای زنی که ایام ماهواری خود را فراموش کرده‌است پشت زنی مانند خودش صحیح نیست.

اقتداء در دو صورت بالا به آن جهت جایز نیست که احتمال برتری مقتدی بر امام در آنها وجود دارد. زیرا در مثال سوم، آن خُنْثٰی که امامت می‌کند، ممکن است زن باشد و آن خُنْثٰی که مقتدی است، ممکن است مرد باشد. به همین ترتیب در مثال چهارم، زنی که امامت می‌کند، شاید این ایام حیضش باشد و زنی که اقتداء کرده است، شاید در واقع این ایام طهارتش بوده باشد.

مثال پنجم: اقتدای خُنْثٰی پشت زن صحیح نیست، زیرا احتمال دارد که آن خُنْثٰی در واقع مرد باشد.

مثال ششم: اقتدای عاقل؛ پشت شخص دیوانه، مست، بیهوش، و غیر عاقل صحیح نیست.

مثال هفتم: اقتدای شخص طاهر، پشت کسی که معذور است، مثلاً مرض سَلْسَلُ الْبَول و غیره دارد، صحیح نیست.

مثال هشتم: اقتدای کسی که یک عذر دارد، پشت شخصی که دو عذر دارد صحیح نیست. مثلاً کسی که مبتلا به بیماری خروج باد است، پشت شخصی اقتداء کند که هم دچار بیماری خروج باد است و هم مرض سَلْسَلُ الْبَول دارد.

مثال نهم: اقتدای کسی که یک نوع خاص معذوری را داراست، پشت شخصی که از نوع دیگر



معذوری رنج می برد صحیح نیست. مثلاً کسی که از مرض سَلْسَلُ الْبَول رنج می برد، پشت شخصی اقتداء کند که به مرض خونریزی مبتلاست.

مثال دهم: اقتدای قاری پشت اُمِّی صحیح نیست. مراد از قاری در اینجا کسی است که بتواند آنقدر قرآن را صحیح بخواند که نماز توسط آن صحیح می گردد. و مراد از اُمِّی در اینجا کسی است که حتّٰی مقدار مذکورهٔ قرآن را یاد نداشته باشد.

مثال یازدهم: اقتدای «اُمِّی» پشت اُمِّی هنگامی که در میان مقتدیان قاری‌ای موجود باشد صحیح نیست، زیرا نماز امام اُمِّی با موجودیت قاری فاسد می‌شود، زیرا آنها می‌توانستند قاری را امام بسازند و قرائت او از طرف همهٔ مقتدیان کفایت می کرد، ولی هنگامی که نماز امام فاسد شد، لازماً نماز تمام مقتدیانی که آن مقتدی اُمِّی نیز شامل آنهاست، فاسد می گردد.

مثال دوازدهم: اقتدای «اُمِّی» پشت شخصی که گُنگ است صحیح نیست، زیرا اُمِّی گرچه بالفعل قرائت نمی‌تواند، اما برآن قادر است، زیرا می‌تواند قرائت را بیاموزد، اما شخص گُنگ حتّٰی این قدرت را نیز دارا نیست.

مثال سیزدهم: اقتدای کسی که حد اقل مقدار فرض از بدن خود را پوشانیده، پشت شخصی که برهنه است، صحیح نیست.

مثال چهاردهم: اقتدای کسی که می تواند رکوع و سجود را انجام بدهد، پشت شخصی که از ادای رکوع و سجود عاجز است صحیح نیست. و اگر شخصی فقط از سجده‌کردن عاجز است، اقتداء به او نیز صحیح نمی‌باشد.

مثال پانزدهم: اقتدای کسی که می خواهد نماز فرض را بخواند، پشت شخصی که نماز نفل را می خواند صحیح نیست.

مثال شانزدهم: اقتدای کسی که نماز نذر را می خواند پشت شخصی که نماز نفل را می خواند صحیح نیست، زیرا نماز نذر واجب می‌باشد.

مثال هفدهم: اقتدای کسی که می‌خواهد نماز نذر را بخواند، پشت شخصی که نماز قَسَم را می خواند صحیح نیست. مثلاً اگر کسی قَسَم خورد که من امروز چهار رکعت نماز می‌خوانم و کس دیگری خواندن چهار رکعت نماز را نذر گرفت، در این صورت اگر نذر کننده پشت سر قَسَم‌خورنده نماز بخواند، نماز صحیح نمی‌باشد، زیرا نماز نذر واجب است، و نماز قَسَم نفل. و به این جهت نیز که ایفای قَسَم واجب نمی‌باشد، بلکه شخص قسم‌خورنده می‌تواند کفاره بدهد و آن نماز را

نخواند.(۲۰۸)

مثال هژدهم: اقتدای کسی که حروف را درست اداء می تواند، پشت شخصی که حروف را صحیح اداء نمی‌تواند، مثلاً «س» را «ث» می خواند، یا «ر» را «غ» می خواند، یا حروف دیگری را با این گونه تغییر و تبدیل می خواند، صحیح نیست. البته اگر در سراسر قرائت فقط یکی دو بار چنین اتفاقی رو دهد، اقتداء در این صورت صحیح می باشد.

شرط یازدهم

واجبُ الإنفراد نبودن امام. یعنی اقتداء در پشت چنان شخصی صحیح نیست که منفرد بودن او در آن وقت ضروری می‌باشد. به طور مثال، شخص مسبوق که برایش ضروری است بعد از پایان نماز امام، رکعت‌های فوت شدۀ خود را به تنهائی/انفرادی بخواند، پس اگر در این هنگام کسی بیاید و به این مسبوق اقتداء نماید، اقتدای او صحیح نخواهد بود.

شرط دوازدهم

امام، مقتدیِ شخصِ دیگری نباشد. یعنی پشت چنان کسی نباید اقتداء کرد که او خودش مقتدیِ شخص دیگری است، چه این اقتدایش حقیقتاً باشد مانند «مُدْرِک» یا حُکماً باشد مانند «لاحق».(۲۰۹) شخص «لاحق» در آن رکعت‌های نماز خود که به همراه امام نخوانده است در حکم

(۲۰۸) تفصیل مسئلۀ بالا به این شکل است که: هرکاری که به خاطر آن قَسَم می‌خورند، اگر در اصل خود از قبیل فرض یا واجب بود، در این صورت ایفای قسم لازم و مُتَعَیّن است. و اگر آنکار از قبیل گناه بود، شکستن قسم و دادن کفاره مُتَعَیّن می باشد. و اگر آنکار نه از قبیل فرض و واجب و نه از قبیل گناه بود، اکنون ملاحظه گردد که اگر کردن آن بهتر است، در این صورت ایفای قسم بهتر خواهد بود. و اگر نکردن آن بهتر است، در این صورت شکستن قسم بهتر خواهد بود. و اگر هر دو جانب مساوی اند، در این صورت ایفای قسم خوب‌تر خواهد بود.

خلاصه اینکه ایفای قَسَمی که شخص می‌خورد مطلقاً واجب نمی‌شود، و بنابرین اگر کسی بر ادای نماز نفلی قسم خورد، ایفای آن بر او واجب نگردیده است {لذا می تواند قسم را شکسته کفاره بدهد}. (کذا فی رد المحتار: ۵۴۳/۱) مفتی محمد شفیع عثمانی (صاحب تفسیر مشهور معارف القرآن).

(۲۰۹) «مُدْرِك» کسی را می‌گویند که از آغاز نماز تا آخر آن پشت امام نماز را خوانده است. «لاحق» کسی را می‌گویند که پشت امام در جماعت شریك باشد وبعد از شرکت در جماعت، تمام رکعات نمازش یا بعضی آنها فاسد شود، چه به این خاطر که در نماز خوابش برده بود و یا اینکه حدث اصغر یا اکبر برایش پیش آمده بود. «مسبوق» کسی را می‌گویند که بعد از آنکه یکی دو رکعت از نماز جماعت خوانده شده باشد آمده شریک جماعت شود.

مقتدی می‌باشد، بنابرین اگر کسی پشت شخص «مُدْرِک» یا «لاحق» اقتداء کند، اقتدایش صحیح نیست. به همین ترتیب، اگر «مسبوق»، پشت «لاحق» و یا «لاحق» پشت «مسبوق» اقتداء کند اقتداء صحیح نیست.



اینها شروط صحیح بودن نماز جماعت اند، و اگر حتّٰی یکی از آنها در مقتدی‌ای نباشد، اقتدایش صحیح نخواهد بود، و هنگامی که اقتدای مقتدی صحیح نباشد، نمازی که با آن اقتداء خوانده است نیز صحیح نمی‌باشد.

احکام جماعت



مسئلهٔ ۱: جماعت شرط نمازهای جمعه و عیدَیْن است. یعنی این نمازها بدون جماعت اصلاً صحیح نمی باشد {یعنی اگر کسی آنها را منفردانه بخواند، نمازش درست نیست.}

جماعت در نمازهای پنج وقته واجب است، به شرطی که نمازگذار عذری نداشته باشد.

جماعت در نماز تراویح، سنّت مُؤَکَّدَه است، گرچه قرآن را در تراویح ختم کرده باشند.

جماعت در نماز کسوف/آفتاب‌گرفتگی و در رمضان برای نماز وتر مستحب است. و ادای وتر در سایر اوقات سال غیر از ماه رمضان به جماعت در صورتی که بر ادای وتر با جماعت مواظبت نمایند مکروه تنزیهی می‌باشد. و اگر برآن مواظبت نداشته باشند بلکه گاه گاهی دو سه نفر آن را به جماعت بخوانند، مکروه نیست.

جماعت در نماز خسوف/ماهتاب‌گرفتگی و در تمامی نوافل هنگامی که جماعت نوافل را با چنان اهتمام خاصی بخوانند که نمازهای فرض را می‌خوانند، یعنی با آذان و اقامه، و یا با جمع آوری مردم به طریقهٔ دیگری، جماعت در این صورت مکروه تحریمی می‌باشد. البته اگر بدون آذان و اقامه و بدون دعوت دیگران، دو سه نفری جمع شده نماز نفلی را به جماعت بخوانند، اینکار اشکالی ندارد، ولی نباید بر آن مداومت نمود.



به همین صورت، ادای جماعت دوم نماز فرض در مسجد با موجودیت چهار شرط ذیل، مکروه تحریمی می‌باشد:

شرط اول: مسجد، مسجد محلّه باشد و بر سر راه عام نباشد. مراد از مسجد محله آن مسجدی است که امام و مقتدیانش معلوم باشند.

شرط دوم: جماعت اول با آذان و اقامه به صدای بلند اداء شده باشد.

شرط سوم: جماعت اول را آن کسانی خوانده باشند که اهل همان محله هستند و نظم و نسق مسجد را به عهده دارند.

شرط چهارهم: جماعت دوم را با همان هیئت و اهتمامی بخوانند که جماعت اول را خوانده اند.

شرط چهارم فقط نزد امام ابویوسف رحمه‌الله می‌باشد و نزد امام اعظم رضی‌الله‌عنه گرچه هیئت جماعت تبدیل شود، بازهم کراهت باقی می‌ماند. بنابرین جماعت دوم را اگر در مسجد ننمایند بلکه در خانه جماعت کنند، این صورت مکروه نمی‌باشد.

به همین ترتیب اگر یکی از این شروط موجود نباشد، مثلاً مسجد، مسجد محلّه نباشد بلکه بر سر راه عام باشد که معنایش در سطور قبلی گذشت، در این صورت جماعت دوم بلکه سوم و چهارم نیز در آن مکروه نخواهد بود. و یا اگر جماعت اول با آذان و اقامه با صدای بلند اداء نشده، در این صورت جماعت دوم در آن مسجد مکروه نمی‌باشد. یا اگر جماعت اول را افرادی خوانده اند که اهل آن محلّه نیستند و نه نظم و نسق مسجد را بر عهده دارند، و یا اینکه موافق قول امام ابویوسف رحمه‌الله جماعت دوم را به هیئت جماعت اول اداء نکنند، یعنی اینکه امامِ جماعت دوم، در آن جائی ایستاده نشود که امام جماعت اول ایستاده شده بود که به اینگونه هیئت تبدیل می‌گردد، جماعت دوم نزد امام ابو یوسف رحمه‌الله مکروه نخواهد بود.

تنبیه: اگرچه بعضی از علماء موافق قول امام ابویوسف رحمه‌الله عمل می‌کنند، لیکن قول امام اعظم رضی‌الله‌عنه هم از لحاظ دلایل قویتر است و هم مقتضای تهاون و تکاسل امروزی مردم در امور دینی خصوصاً در امر نماز جماعت، آن است که با وجود تبدیل هیئت، بر کراهت جماعت دوم فتوی داده شود، وگرنه مردم قصداً جماعت اول را با این بهانه ترک خواهند کرد که ما جماعت دوم را می‌گیریم.

مسائل مربوط به امام و مقتدی



مسئلۀ ۱: بر مقتدیان لازم است تا از میان حاضرین، شخصی را امام خویش بگردانند که اوصاف خوبش بیشتر از همه باشد. و اگر در بین حاضرین چندین شخص موجودند که در استحقاق امامت مساوی هستند، در این صورت بر رای اکثریت عمل خواهد شد، یعنی همان شخصی را امام بسازند که اکثر مردم حاضر به امامت او رای می‌دهند.

اگر شخصی که بیشتر مستحق امامت هست حاضر می‌باشد، ولی مقتدیان کسی را امام ساختند که در استحقاق امامت کمتر از او باشد، در این صورت همهٔ آنها مرتکب کاری زشت شده اند و طریقهٔ سنت را ترک نموده‌اند.

مُستحق ترین اشخاص برای امامت

مسئلۀ ۲: مستحق‌ترین اشخاص برای امامت:

نخست کسی است که مسایل نماز را بیشتر از همه می‌داند، به شرطی که علامات فسق و غیره در ظاهرش دیده نشود، و همچنین آن مقدار قرائت را که در نماز مسنون است حفظ داشته باشد، و قرآن را به صورت درست بخواند.

سپس آن شخصی که قرآن مجید را صحیح می خواند یعنی آن را مطابق قواعد تجوید می خواند.

سپس آن شخصی که بیشتر از همهٔ حاضرین، پرهیزگار باشد.

سپس آن شخصی که عمرش از همهٔ حاضرین بیشتر باشد.

سپس آن شخصی که خوش خُلق‌تر از دیگران است.

سپس آن شخصی که خوش‌صورت‌تر از دیگران است.

سپس آن شخصی که نسباً شریف‌تر از دیگران است.

سپس آن شخصی که خوش صداتر از دیگران است.

سپس آن شخصی که لباسش بهتر از دیگران است.



سپس آن شخصی که سرش نسبت به سر دیگران به قدر متناسب بزرگتر است.

سپس آن شخصی که مقیم است نسبت به مسافر مستحق‌تر است.

سپس آن شخصی که آزاد اصلی است.

سپس آن شخصی که برای حَدَث اصغر تیمُّم نموده نسبت به کسی که برای حَدَث اکبر تیمُّم نموده مستحق‌تر است، و بعضی علماء فرموده اند که متیمِّم حدث اکبر مستحق‌تر می‌باشد.

آن شخصی که دو وصف از اوصاف مذکورۀ استحقاق امامت در او باشد، مستحق‌تر از کسی است که یک وصف را داراست. مثلاً شخصی که هم مسایل نماز را می‌داند و هم قرآن مجید را صحیح می‌خواند، مستحق‌تر از آن‌کس است که فقط به مسایل نماز آگاه است، ولی قرآن مجید را صحیح نمی‌خواند.

مسئلۀ ۳: اگر {مردم در خانۀ کسی بودند و} خواستند در خانه جماعت کنند، صاحب خانه به امامت مستحق‌تر است، و سپس آن شخصی که صاحب خانه او را امام بسازد. البته اگر صاحب خانه عالِم نباشد و کسانی از حاضرین آگاه به مسائل نماز باشند، در این صورت آنها مستحق امامت خواهند بود.

مسئلۀ ۴: هر مسجدی که امام مُعَیَّنی دارد، در موجودیت آن امام، کس دیگری استحقاق امامت را ندارد. البته اگر او شخص دیگری را امام بسازد، اینکار درست است.

مسئلۀ ۵: در موجودیت قاضی یعنی حاکم شرع و امیر مسلمین، کس دیگری حق امامت را ندارد.



مسئلۀ ۶: امامت کردن بدون رضایت مقتدیان مکروه تحریمی است، البته اگر او در بین مقتدیان مستحق‌ترین شخص به امامت باشد، یعنی اوصاف امامت بیشتر از همه در او موجود باشد، در این صورت امامتش کراهتی ندارد، بلکه آن کسانی که از امامت او ناراضی اند، آنها بر خطا می‌باشند.

مسئلۀ ۷: تقرُّر شخص فاسق و شخص بدعتی به حیث امام، مکروه تحریمی است. البته اگر خدا نخواسته جز آنها کس دیگری در آنجا موجود نباشد، در این صورت مکروه نخواهد بود.

به همین صورت اگر بدعتی یا فاسق، صاحب قدرت باشد که مردم توان معزول کردن او را ندارند و یا از عزل او فتنۀ بزرگی بر پا خواهد شد، در این صورت نیز کراهتی بر مقتدیان نخواهد بود.



مسئلۀ ۸: امام ساختن افراد ذیل مکروه تنزیهی است:

غلام اگرچه آزاد شده باشد. مراد از غلام آن‌کسی است که بر حسب قواعد فقهی غلام باشد،



نه آن کسانی که در وقت قحط و غیره خرید و فروش می کنند.[۲۱۰]

باشندهٔ دشت و صحرا و بیابان.

نابینائی که در پاکی و ناپاکی احتیاط نمی‌کند و نیز کسی که در شب کَم‌بین است.

ولدُ الزِّنا.

امامت همهٔ این اشخاص مکروه تنزیهی می‌باشد. البته اگر اشخاص بالا صاحب علم و فضل باشند و مردم از امامت آنها بد نمی‌برند، امامت آنها مکروه نخواهد بود. به همین ترتیب، امام ساختن نوجوانی که هنوز ریش ندارد، و امام ساختن شخص سفیه، مکروه تنزیهی می‌باشد.

مسئلهٔ ۹: بر مقتدیان واجب است تا در تمام فرایض و واجبات نماز از امام متابعت کنند. البته متابعت امام در سنت‌های نماز و مستحبات آن واجب نیست. بنابرین اگر امام «شافعی‌مذهب» باشد و در وقت رفتن به رکوع و بالا شدن از رکوع، دست‌های خود را بلند {رفعُ یَدَیْن} کند، در این صورت مقتدیان حنفی، ضرورتی به اینکار ندارند، زیرا بلندکردن دست‌ها نزد شوافع فقط سنت است. به همین ترتیب اگر امامِ «شافعی‌مذهب» در نماز صبح قنوت بخواند، برای مقتدیان حنفی ضرورتی به خواندن آن نیست. البته در نماز وتر چونکه خواندن قنوت واجب است، پس اگر امام «شافعی‌مذهب» مطابق مذهب خود بعد از بلند شدن از رکوع، قنوت را بخواند، در این صورت مقتدیان حنفی نیز قنوت را بعد از بلند شدن از رکوع بخوانند.

مسئلهٔ ۱۰: برای امام، مکروه تحریمی است که در نماز قرائت را طویل بسازد و سوره‌های بزرگ را که از اندازهٔ مسنون قرائت نیز طویل‌تر است بخواند، و یا در رکوع یا سجده به مدت طولانی مکث کند. بلکه امام باید حاجت و ضرورت و ضعف مقتدیان خود را مد نظر بگیرد و قرائت و غیره {ارکان نماز} را با مراعات حال ضرورتمندترین مقتدی خود انجام بدهد، بلکه در هنگام ضرورت بهتر است تا از مقدار مسنون نیز کمتر قرائت نماید تا مردم به مشقت نیفتند، و اینکار سبب کم شدن جماعت گذاران نگردد.[۲۱۱]



---

(۲۱۰) زیرا آنها آزاد اند و خرید و فروش اشخاص آزاد، حرام و گناه کبیره و باطل است.

(۲۱۱) چنانچه از رسول خدا ﷺ روایت است هنگامی که صدای گریهٔ طفلی را شنیدند در نماز صبح فقط سورهٔ قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را خواندند و بس. وَ أَنَّهُ ﷺ قَرَأَ بِالْمُعَوَّذَتَینِ فِی الْفَجْرِ حِیْنَ سَمِعَ بُکَاءَ صَبِیٍّ. این حدیث شریف صحیح است. (مُصَنَّف ابن ابی شیبه: ۶۷/۱ و مُسْنَد احمد: ۱۴۹/۴ و سنن ابی داود: ۱۴۶۲و سنن نَسائی: ۱۵۸/۲ و ابن خزیمه: ۲۶۸/۱ و مستدرک حاکم: ۲۴۰/۱ و بیهقی: ۳۹۴/۲)



مسئلۀ ۱۱: اگر مقتدی فقط یک نفر بوده و او مرد بالغ یا پسر نابالغ باشد، در این صورت در سمت دست راست در کنار امام، یا کمی عقب‌تر از امام ایستاده شود. و اگر در دست چپ امام یا در پشت امام ایستاده شود، اینکار مکروه است.

مسئلۀ ۱۲: اگر مقتدیان بیشتر از یک نفر باشند، در این صورت همه در پشت امام در صف ایستاده شوند. و اگر دو نفر مقتدی باشند و در دست راست و چپ امام ایستاده شوند، اینکار مکروه تنزیهی است. و اگر مقتدیان بیشتر از دو نفر باشند و در دست راست و چپ امام ایستاده شوند، اینکار مکروه تحریمی می‌باشد، زیرا هنگامی که تعداد مقتدیان بیشتر از دو نفر باشد، واجب است که امام در جلوی آنها ایستاده شود.

مسئلۀ ۱۳: اگر در آغاز نماز فقط یک نفر مقتدی بود و در دست راست امام ایستاده شد و آنگاه مقتدیان دیگری نیز آمدند، در این صورت مقتدی اولی باید عقب بیابد تا همراه با مقتدیان بعدی در پشت امام قرار بگیرد. و اگر مقتدی اولی عقب نیامد، در این صورت سایر مقتدیان او را عقب بکشند. و اگر مقتدیانی که بعداً آمده اند، مقتدی اولی را عقب نکشیدند بلکه خود نیز در دست راست یا چپ امام ایستاده شدند، در این صورت امام باید خود پیشتر برود تا همۀ مقتدیان با همدیگر یکجا در پشت سرش قرار بگیرند. به همین گونه، اگر جائی نباشد که مقتدیان عقب بروند، در این صورت نیز امام باید خودش پیشتر برود.

البته {در مسئلۀ عقب کشیدن}، اگر مقتدی از این مسائل نا آگاه باشد چنانکه اغلب مقتدیان در این زمان بی‌خبر از این مسائل اند، در این صورت عقب کشیدن آن مقتدی مناسب نیست، تا خدا نخواسته چنان کاری نکند که نماز خود یا دیگران را باطل بگرداند.

مسئلۀ ۱۴: اگر مقتدی زن باشد یا دختر نابالغ، در این صورت باید در پشت سر امام ایستاده شود، چه یک زن یا دختر باشد یا بیشتر از آن.

مسئلۀ ۱۵: اگر اقسام مختلف مقتدیان حاضر باشند، مثلاً چند نفر مرد باشند و چند زن و چند پسر نابالغ، امام در این صورت آنها را به ترتیب ذیل در صف‌های جداگانه ایستاده کند: اول: صف مردان. دوم: صف پسران نابالغ. سوم: صف زنان. چهارم: صف دختران نابالغ.



مسئلۀ ۱۶: بر امام لازم است تا صف‌ها را راست بسازد. یعنی نمازگذاران را از پس و پیش ایستادن از صف منع کند و همه را امر کند تا به یک خط مستقیم و به موازات همدیگر ایستاده شوند، و در



صف، پهلو به پهلوی همدیگر ایستاده شوند و جای خالی در بین یکدیگر باقی نگذارند.

مسئلۀ ۱۷: ایستادن فقط یک نفر در پشت صف مکروه است، بلکه در چنین حالتی او باید یکی از مقتدیان صف پیشروی خود را عقب بکشد و به همراه خود ایستاده کند. لیکن اگر احتمال می‌رود که آن شخص {به سبب ندانستن مسئله} نماز خود را فاسد خواهد ساخت، یا از اینکار بد می‌برد، در این صورت او را عقب نکشد.

مسئلۀ ۱۸: با وجود خالی بودن جائی در صف اول، ایستادن در صف دوم مکروه است. هنگامی که صف اول کامل شد، آنگاه در صف دوم ایستاده شوند.

مسئلۀ ۱۹: امامت کردن مردی فقط زنان را در چنان مکانی که مرد دیگری آنجا نیست، و یا یکی از محارم آن مرد مانند همسرش یا مادر یا خواهر و غیره‌اش موجود نیست، مکروه تحریمی است. البته اگر مرد دیگری در آنجا موجود باشد و یا یکی از محارمش موجود باشد، امامتش در این صورت مکروه نیست.



مسئلۀ ۲۰: اگر شخصی به تنهائی نماز فرض صبح یا مغرب یا عشاء را با صدای آهسته می‌خواند که شخص دیگری آمده به او اقتداء کرد، این از دو صورت خارج نیست:

یکی اینکه شخص اول، در دل خود نیت کند که من حالا امام او هستم تا نماز با جماعت خوانده شود. و دوم اینکه در دل نیت امامت او را نکند بلکه در دل بپندارد که گرچه این شخص پشت من ایستاده، لیکن من امامت او را نمی‌کنم بلکه نماز خود را انفرادی می‌خوانم.

در صورت اول {که نیت امامت او را کرده است} از همان لحظه‌ای که نیت امامتش را کرد بر او واجب است تا با صدای بلند قرائت کند. پس اگر سورۀ فاتحه را یا مقداری از سورۀ دیگری را نیز با صدای آهسته خوانده بود، اکنون بر او لازم می‌گردد تا از همانجا باقیماندۀ سورۀ فاتحه یا باقیماندۀ سوره را با صدای بلند بخواند، زیرا بر امام واجب است تا در نمازهای فرض صبح و مغرب و عشاء، با صدای بلند قرائت کند.

و در صورت دوم {که نیت امامت او را نکرده}، قرائت با صدای بلند بر او واجب نیست، و نماز مقتدی نیز صحیح می‌باشد، زیرا نیت امامت کردنِ امام برای صحیح بودن نماز مقتدی ضروری نمی‌باشد.

مسائل سُتره

مسئلۀ ۲۱: برای امام و همچنین برای منفرد هنگامی که در خانه یا دشت نماز می‌خواند{و خوف گذرِ کسی از پیش روی/جلوی شان می‌رود}، مستحب است تا در پیش روی/جلوی خویش در مقابل ابروی جانب راست یا سمت چپ خود، چیزی را نصب کنند که به اندازۀ یک گز/ذراع(۲۱۲) یا بیشتر طویل و به اندازۀ یک انگشت ضخیم باشد{که آن را «سُتْرَه» می گویند}. البته اگر امام یا منفرد در مسجد نماز می‌خواند یا در چنان جائی نماز می‌خواند که مردم از پیش روی/جلوی او نمی‌گذرند، در این صورت نیازی به نصب سُتره نیست.

سترۀ امام از طرف تمام مقتدیان کفایت می‌کند، و بعد از نصب سُتره، گذشتن از پیش روی/ جلوی نمازگذاران گناه نخواهد بود. لیکن اگر کسی از داخل ستره بگذرد، گناهکار می‌شود.

مسائل لاحق

مسئلۀ ۲۲: «لاحق» آن مقتدی را می گویند که بعد از شرکت در جماعت، چند رکعت نماز یا تمام رکعت‌های نماز از او فوت شود. چه این فوت به سبب عذری باشد، مثلاً در نماز خوابش ببرد و در یکی دو رکعت نمازش فوت شود، یا به سبب کثرت مردم نتواند رکوع و سجده و غیره را انجام بدهد، و یا وضویش بشکند و تا وضو کردن و برگشتن، چند رکعت نماز از او فوت شده باشد. (در نماز خوف نیز، گروه اول لاحق می‌باشد. به همین صورت مقیمی که پشت مسافر اقتداء کند و مسافر قصر نماید آن مقیم نیز بعد از ختم نماز امام، لاحق می‌باشد)، و یا این رکعت یا رکعاتش بدون عذر فوت شده باشد، مثلاً کسی قبل از امام رکوع یا سجده را انجام داد و بنابرین آن رکعت نمازش کالعدم می‌گردد. در این صورت مقتدی در مورد این رکعت نماز خود نیز لاحق می‌باشد.

---

(۲۱۲) یک گز یا ذراع شرعی تقریباً معادل ۴۶ سانتی متر است. (فتاوی دار العلوم دیوبند: ۱۵۳/۱)

اکنون باید دانست که بر لاحق واجب است تا اولاً آن رکعت‌های نماز خود را اداء کند که از او فوت شده‌اند و سپس اگر جماعت باقی بود شریک جماعت شود، وگرنه بقیهٔ نماز خود را نیز بخواند.

مسئلهٔ ۲۳: لاحق در مورد رکعت‌های فوت شدهٔ نماز خود به حکم مقتدی است، بناءً چنانکه مقتدی قرائت نمی‌کند لاحق نیز قرائت نکند بلکه خاموش ایستاده باشد. و چنانکه اگر مقتدی مرتکب سهوی شود سجدهٔ سهو بر او لازم نمی‌گردد، همچنان سجدهٔ سهو بر لاحق نیز لازم نمی‌باشد.



مسائل مسبوق

مسئلهٔ ۲۴: «مَسْبُوق» یعنی کسی که یکی دو رکعت نمازش فوت شده است، او باید نخست با امام شریک شده باقیماندهٔ نماز را به همراه جماعت بخواند، و بعد از ختم نماز امام، ایستاده شده و رکعت‌های فوت شدهٔ نماز خود را اداء کند.

مسئلهٔ ۲۵: «مسبوق»، رکعت‌های فوت شدهٔ نماز خود را باید مانند منفرد همراه با قرائت بخواند و همچنین اگر سهوی در آنها رخ داد، سجدهٔ سهو نیز بر او واجب خواهد بود.

مسئلهٔ ۲۶: «مسبوق» {بعد از پایان نماز امام}، رکعات فوت شدهٔ خود را به این ترتیب اداء می‌کند که اولاً رکعت‌هائی را بخواند که قرائت دارد و سپس رکعت‌هائی را که قرائت ندارد. و قعدهٔ خود را به حساب تعداد رکعاتی بگیرد که با امام خوانده است. یعنی اگر او یک رکعت را با امام خوانده اکنون در رکعت دوم خود قعدهٔ اولی را انجام بدهد و در رکعت سوم قعدهٔ آخری را بنماید. البته در صورتی که این نماز سه رکعتی باشد.

مثال: و به همین ترتیب، اگر بعد از پایان رکعت سوم نماز ظهر، کسی آمده شریک جماعت شد، در این صورت بعد از آنکه امام سلام گردانید، او باید ایستاده شده سه رکعت باقیماندهٔ نماز خود را به این ترتیب بخواند که در رکعت اول خود به همراه سورهٔ فاتحه، سورهٔ دیگری را نیز خوانده و سپس رکوع و سجده را انجام داده و آنگاه قعده کند/بنشیند، زیرا که این رکعت به حساب رکعات نمازی که با امام خوانده، رکعت دوم می‌باشد. سپس باز {ایستاده شده و} در رکعت دوم خود نیز سورهٔ فاتحه را با سورهٔ دیگری خوانده و {رکوع و سجده را انجام بدهد} لیکن قعده نکند، زیرا که این رکعت به حساب رکعاتی که با امام خوانده رکعت سوم می‌باشد. بناءً بعدِ سجده ایستاده شده

رکعت سوم خود را بخواند و در این رکعت فقط سورۀ فاتحه را بخواند و بس، زیرا در این رکعت آخر قرائتی وجود ندارد. همچنین بعد از رکوع و سجود در آخر این رکعت قعده نیز بنماید/بنشیند، زیرا این قعدۀ اخیر نماز است.



مسئلۀ ۲۷: اگر نمازگذاری، هم لاحق باشد و هم مسبوق، مثلاً یکی دو رکعت نماز خوانده شده بود که آمده شریک جماعت گردید و بعد از شرکت، یکی دو رکعت نماز از او فوت شد، در این صورت او باید نخست همان رکعت‌های نماز را اداء کند که بعد از شرکت در جماعت از او فوت شده اند، و او در مورد آنها لاحق محسوب می‌گردد. اما در هنگام ادای آنها باید خود را چنان پندارد که گویا پشت سر امام نماز می‌خواند، یعنی در آنها قرائت نکند و نیز به ترتیب نماز امام، نماز را بخواند، و آنگاه اگر جماعت هنوز باقی بود در جماعت شریک شود، ورنه بقیۀ نماز را نیز بخواند، و سپس در اخیر، آن رکعت‌های خود را بخواند که در مورد آنها مسبوق محسوب می‌گردد.

مثال: در نماز عصر بعد از اینکه یک رکعت نماز خوانده شد، شخصی آمده شریک جماعت گردید و آنگاه به محض شرکت در جماعت وضویش شکست و بنابرین جهت تجدید وضو رفت و در این میان نماز به پایان رسید، در این صورت اکنون این شخص باید نخست آن سه رکعت نماز را اداء کند که بعد از شرکت در جماعت از او فوت شده بود و آنگاه آن رکعتی را که قبل از شرکت از او فوت شده بود.

و این سه رکعت را باید به مانند مقتدی اداء کند، یعنی آنها را بدون قرائت بخواند و همچنین بعد از رکعت اولِ این سه رکعت، قعده کند، زیرا این رکعت به حساب نماز امام، رکعت دوم می باشد و امام در رکعت دوم قعده کرده بود. سپس رکعت دوم را بخواند و بعد از آن قعده نکند، زیرا این رکعت به حساب نماز امام، رکعت سوم می‌باشد. و سپس رکعت سوم را خوانده بعد از آن قعده کند، زیرا که این رکعت به حساب نماز امام، رکعت چهارم می‌باشد و امام در این رکعت قعده نموده بود. و سر انجام آن رکعتی را اداء کند که قبل از شرکت در جماعت از او فوت شده بود و بعد از آن قعده نیز کند، زیرا که این رکعت چهارم نماز خودش می‌باشد. و همچنین در این رکعت، باید قرائت نیز کند، زیرا که او در مورد این رکعت مسبوق است و مسبوق دربارۀ رکعات فوت شده‌اش حکم منفرد را دارد.





مسئلۀ ۲۸: برای مقتدی سنت است که هر رکن نماز را بدون تاخیر به همراه امام انجام بدهد. یعنی هم تکبیر تحریمه را با تکبیر تحریمۀ امام همراه بگوید، هم رکوع را با رکوع امام همراه انجام بدهد، هم قومه را به همراه قومۀ او و هم سجده را به همراه سجدۀ او ... خلاصه هر فعل را همراه افعال امام انجام بدهد.

البته اگر امام در قعدۀ اولی {نشستن اول در نماز} قبل از آنکه مقتدیان التحیات خود را تمام کنند بر خیزد، در این صورت مقتدیان باید التحیات خویش را کامل خوانده آنگاه برخیزند. به همین صورت اگر امام در قعدۀ اخیر {نشستن اخیر در نماز} قبل از آنکه مقتدیان التحیات را بخوانند سلام بگرداند، در این صورت نیز مقتدیان باید التحیات خویش را کامل خوانده آنگاه سلام بگردانند. البته اگر مقتدیان در رکوع و سجده، تسبیحات را نخوانده بودند که امام برخاست، در این صورت آنها باید به همراه امام برخیزند.(۲۱۳)



مسائل شرکت و عدم شرکت در جماعت

مسئلۀ ۱: اگر کسی در چنان وقتی به مسجد محله یا مسجد نزدیک خانۀ خود رسید که جماعت به پایان رسیده بود، در این صورت برایش مستحب است تا به خاطر جماعت به مسجد دیگری برود. و همچنین اختیار دارد که به خانه رفته اهل خانۀ خود را جمع نموده با آنها جماعت نماید.

مسئلۀ ۲: اگر کسی نماز فرض را در خانۀ خود خوانده بود و آنگاه مشاهده کرد که نماز فرض را به جماعت می‌خوانند، برایش درست است تا در آن جماعت شرکت کند، به شرطی که آن نماز، نماز ظهر/پیشین یا عشاء/خُفتن باشد. و در نمازهای عصر و مغرب و صبح شرکت نکند، زیرا {این نمازش نفل است و} خواندن نماز نفل بعد از نماز صبح و عصر مکروه می‌باشد. و مغرب به این جهت که این نماز بعدی‌اش نفل می‌باشد و نماز نفل سه رکعتی در شریعت منقول نیست.



(۲۱۳) تسبیح رکوع، سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمْ و تسبیح سجده، سُبْحَانَ رَبِّیَ الأَعْلیٰ است. اگر مقتدی آنها را کمتر از سه بار خوانده باشد، و یا هنوز آن را هیچ نخوانده باشد که امام برخاست، در این صورت مقتدی نیز باید به همراه امام برخیزد.

مسئلۀ ۳: اگر کسی شروع به خواندن نماز فرض بطور منفرد/تنهائی کرده بود که در این اثناء نماز جماعت همان فرض آغاز گردید، پس: اگر این نماز، فرض دو رکعتی مانند نماز صبح است، حکم آن این است که اگر این شخص، سجدۀ رکعت اول را انجام نداده بود، پس نماز خود را قطع کند و شریک جماعت شود. و اگر سجدۀ رکعت اول را انجام داده بود، ولی سجدۀ رکعت دوم را هنوز انجام نداده بود، بازهم در این صورت نماز خود را قطع کند و شریک جماعت شود. و اگر سجدۀ رکعت دوم را نیز انجام داده بود، در این صورت همان دو رکعت خود را منفردانه تکمیل کند.

اگر این نماز فرض سه رکعتی یعنی نماز شام/مغرب است: حکم آن این است که اگر سجدۀ رکعت دوم را هنوز انجام نداده است، نماز خود را قطع کند و در جماعت شریک شود و اگر سجدۀ رکعت دوم را انجام داده است، در این صورت سه رکعت نماز خود را به تنهائی مُکمَّل بخواند و در جماعت شریک نشود، زیرا این نماز در جماعت، نفل محسوب می‌شود و نماز نفل سه رکعتی در شرع جایز نمی‌باشد.

اگر آن نماز فرض چهار رکعته مانند نماز ظهر، عصر و عشاء باشد: حکم آن به اینگونه است که اگر سجدۀ رکعت اول را هنوز انجام نداده است نماز خود را قطع کند و در جماعت شریک شود. و اگر سجدۀ رکعت اول را انجام داده بود، در این صورت بعد از ادای دو رکعت نشسته التحیات و غیره را خوانده سلام بگرداند و در جماعت شریک شود. و اگر رکعت سوم را شروع نموده، ولی سجدۀ آن را هنوز انجام نداده است، در این صورت نیز نماز خود را قطع کند و شامل جماعت شود. و اگر سجدۀ رکعت سوم را نیز انجام داده، در این صورت نماز خود را منفردانه کامل بخواند. و در آن صورت‌های که نماز خود را{به تنهائی و منفردانه} مکمّل می خواند، در وقت مغرب، صبح و عصر در جماعت شرکت نکند. و در وقت ظهر و عشاء در جماعت شرکت نماید.

و در آن صورت‌هائی که نماز را قطع می کند در همان حالت ایستاده فقط یک سلام بگرداند.

مسئلۀ ۴: اگر کسی نماز نفل را آغاز کرده بود که جماعت نماز فرض ایستاده شد، او نماز نفل خود را نشکند، بلکه دو رکعت خوانده سلام بگرداند، اگرچه نیت چهار رکعت را کرده باشد.



مسئلۀ ۵: اگر کسی به خواندن نماز سنت مؤکدۀ ظهر و جمعه شروع کرده بود که جماعت ظهر یا جمعه ایستاده شد، در این صورت مطابق ظاهر مذهب حکم این است که او بعد از دو رکعت سلام بگرداند و شریک جماعت شود. و قول راجح نزد بسیاری از فقهاء این است که چهار رکعت را کامل

خوانده آنگاه شریک جماعت گردد. و اگر این شخص رکعت سوم را آغاز کرده بود، در این صورت مکمّل خواندن هر چهار رکعت بر او لازمی می‌باشد.

مسئلۀ ۶: اگر نماز فرض به جماعت شروع شده است، در این صورت کسی شروع به خواندن نماز سنت و غیره نکند، به شرطی که خوف از دست دادن رکعتی را داشته باشد. البته اگر کسی یقین یا گمان غالب دارد که رکعتی را از دست نخواهد داد، در این صورت آن {سنت و غیره} را بخواند. مثلاً اگر نماز فرض ظهر به جماعت شروع شده است و خوف می‌رود که اگر شخص نماز سنت ظهر را شروع کند، رکعتی از نماز فرض را از دست خواهد داد، پس سنت مؤکدۀ قبل از فرض را ترک کند. و سپس بعد از ادای نماز فرض ظهر و جمعه، بهتر این است که اولاً سنت مؤکدۀ بعدیِ نماز ظهر و جمعه را بخواند، و آنگاه سنت‌های قبل از فرض ظهر و جمعه را که ترک کرده بود بخواند.

اما سنت مؤکدۀ صبح چونکه تاکید فراوانی بر آن در شرع آمده است، بنابرین حکم دربارۀ آن این است که اولاً باید آن را خواند، گرچه جماعت نماز فرض نیز شروع شده باشد، به شرط آنکه امید به دست آوردن یک رکعت فرض برود. و اگر امید به دست آوردن حتّی یک رکعت آن نیز نمی‌رود، در این صورت سنت را نخواند.[۲۱۴] اما اگر کسی خواست آن را بخواند، بعد از بالا آمدن

(۲۱۴) حضرت رسول اکرم ﷺ بر ادای دو رکعت نماز سنّت صبح تاکید بسیار فراوانی فرموده‌اند لذا اگر نمازگزار در وقتی به مسجد برسد که نماز جماعت شروع شده است، بنگرد، اگر امکان به دست آوردن یک رکعت نماز جماعت هست، در این صورت دو رکعت نماز سنَّت را بخواند و سپس شریک جماعت شود. و اگر گمان دارد که اگر مشغول سنَّت شود، هر دو رکعت نماز فرض در جماعت از دستش می‌رود، در این صورت در نماز جماعت شرکت کند و دو رکعت نماز سنَّت را بعد از طلوع آفتاب بخواند. عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَيْءٍ مِنَ النَّوَافِلِ أَشَدَّ مِنْهُ تَعَاهُدًا عَلَى رَكْعَتَيِ الفَجْرِ. ترجمه: از اُمُّ المؤمنین حضرت عائشه رضی الله عنها روایت است که حضرت رسول الله ﷺ بر هیچ نماز غیر فرض آنقدر مواظبت نمی‌کردند که بر دو رکعت نماز (سنَّت) صبح مواظبت می فرمودند. (صحیح البخاری: ۵۷/۲ حدیث ۱۱۶۹ و صحیح مُسْلِم: ۵۰۱/۱ حدیث ۷۲۴)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: لَا تَدَعُوهُمَا، وَإِنْ طَرَدَتْكُمُ الْخَيْلُ. ترجمه: حضرت ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که حضرت رسول خدا ﷺ فرمودند: دو رکعت (نماز سنُّت) صبح را ترک نکنید اگرچه اسپان شما را لگد مال کنند. (سنن ابی داؤد: ۲۰/۲ حدیث ۱۲۵۸ و شرح معانی الآثار للطحاوی: ۲۹۹/۱ حدیث ۱۷۸۲)

عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي مُوسَى قَالَ: جَاءَنَا ابْنُ مَسْعُودٍ وَالْإِمَامُ يُصَلِّي الْفَجْرَ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ إِلَى سَارِيَةٍ، وَلَمْ يَكُنْ صَلَّى رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ. ترجمه: حضرت عبد الله بن ابِی موسی رحمه الله می‌فرماید، حضرت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه نزد ما تشریف آورد، و امام در حال ادای نماز صبح بود، حضرت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه نخست دو رکعت نماز سنَّت را در پشت ستون خواند. وی دو رکعت سنَّت صبح را نخوانده بود. (مصنف عبد الرزاق: ۴۴۳/۲ حدیث ۴۰۲۱)

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: نَعَمْ وَاللهِ، لَئِنْ دَخَلْتُ وَالنَّاسُ فِي الصَّلَاةِ لَأَعْمِدَنَّ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي

آفتاب بخواند.(۲۱۵)

مسئلۀ ۷: کسی خوف دارد که اگر نماز سنّت صبح را با مراعات سُنَن و مستحبات آن بخوانم جماعت از دستم می‌رود، در این صورت بر او لازم است تا بر ادای فرایض و واجبات نماز اکتفاء کند و سُنَن و مستحبات را ترک نماید.

الْمَسْجِدِ، ثُمَّ لَأَرْكَعَنَّهُمَا ثُمَّ لَأُكْمِلَنَّهُمَا، ثُمَّ لَا أَعْجَلُ عَنْ إِكْمَالِهِمَا، ثُمَّ أَمْشِي إِلَى النَّاسِ فَأُصَلِّي مَعَ النَّاسِ الصُّبْحَ. ترجمه: از حضرت ابو الدَّرْداء رضی الله عنه روایت است که می‌فرمود؛ بلی به خدا قسم است که اگر (صبح) در چنان وقتی (به مسجد) برسم که مردم در نماز جماعت ایستاده باشند، من در پشت ستونی از ستون‌های مسجد ایستاده دو رکعت نماز سنَّت را خواهم خواند و آنها را به طور کامل اداء خواهم کرد و در تکمیل آنها شتاب نخواهم نمود، و سپس رفته با مردم در نماز صبح شرکت خواهم کرد.(مصنف عبد الرزاق: ۴۴۳/۲ حدیث ۴۰۲۰)

از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنه در این مورد روایت است: جَاءَ مَرَّةً وَهُمْ فِي الصَّلَاةِ فَصَلَّاهُمَا فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ، ثُمَّ دَخَلَ مَرَّةً أُخْرَى فَصَلَّى مَعَهُمْ وَلَمْ يُصَلِّهِمَا. ترجمه: حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما یکبار در وقتی به مسجد آمد که مردم مشغول نماز (صبح) بودند، حضرت عبد الله بن عمر در گوشۀ مسجد دو رکعت نماز (سنَّت) را خواند (و سپس در جماعت شرکت کرد) و باری دیگر (در همان وقت به مسجد) آمد و این بار با مردم در جماعت شرکت نموده و دو رکعت نماز سنت را نخواند. (مصنف ابن ابی شیبه: ۵۷/۲ حدیث ۶۴۱۹)

عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: إِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ وَالْإِمَامُ فِي الصَّلَاةِ، وَلَمْ تَكُنْ رَكَعْتَ رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ، فَصَلِّهِمَا ثُمَّ ادْخُلْ مَعَ الْإِمَامِ. ترجمه: حضرت حسن بصری رحمه الله می‌فرماید: هنگامی که داخل مسجد شدی و امام در نماز بود و تو دو رکعت نماز سنَّت صبح را نخوانده بودی، در این صورت نخست سنَّت را بخوان و سپس با امام در جماعت شرکت کن.(مصنف عبد الرزاق: ۴۴۴/۲ حدیث ۴۰۲۵)

(۲۱۵) أَبَا سَعِيدٍ الخُدْرِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ الله صلی الله علیه وآله یَقُولُ: لَا صَلَاةَ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَرْتَفِعَ الشَّمْسُ، وَلَا صَلَاةَ بَعْدَ العَصْرِ حَتَّى تَغِيبَ الشَّمْسُ. ترجمه: حضرت ابو سعید خُدری رضی الله عنه روایت می کند، از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمودند: بعد از نماز صبح، هیچ نماز (غیر فرض جایز) نیست تا آنکه آفتاب بلند شود و بعد از نماز عصر، هیچ نماز (غیر فرض جایز) نیست تا آنکه آفتاب غروب کند. (بخاری: ۱۲۱/۱ حدیث ۵۸۶ ومُسْلِم: ۵۶۷/۱ حدیث ۸۲۷)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه وآله: مَنْ لَمْ يُصَلِّ رَكْعَتَيِ الفَجْرِ فَلْيُصَلِّهِمَا بَعْدَ مَا تَطْلُعُ الشَّمْسُ. ترجمه: حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: هر کسی دو رکعت سنَّت صبح را نخوانده است، آنها را بعد از طلوع آفتاب بخواند.(جامع الترمذی: ۲۸۷/۲ حدیث ۴۲۳)

از حضرت مُغیْرَه بن شَعْبَه رضی الله عنه در حدیث طویلی مروی است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در مراجعت از غزوۀ تبوک، مسبوق گردیدند، (یعنی بعد از گذر یک رکعت نماز به جماعت رسیدند) وحضرت عبد الرحمن بن عَوْف رضی الله عنه مردم را در نماز امامت کرد. الفاظ ذیل در این روایت موجود است: فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وآله فَصَلَّى الرَّكْعَةَ الَّتِي سُبِقَ بِهَا، وَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهَا. ترجمه: هنگامی که حضرت عبد الرحمن بن عَوْف رضی الله عنه سلام گردانید، رسول اکرم صلی الله علیه وآله ایستادند و رکعتی را که از دست داده بودند اداء فرمودند و بر آن چیزی بیشتر (یعنی دو رکعت سنَّت صبح) را نیفزودند.(سنن ابی داود: ۳۸/۱ حدیث ۱۵۲ و معارف السنن للشیخ البنوری: ۹۷/۴ استدلالاً)





مسئلهٔ ۸: هنگامی که نماز فرض در جماعت خوانده می‌شود، اگر کسی نماز سنت صبح یا وقت دیگری را می‌خواند، آنها را در چنان جائی بخواند که جداگانه از مسجد باشد. زیرا هرجائی که نماز فرض به جماعت اداء می‌شود، خواندن نماز دیگری در آنجا مکروه تحریمی است. و اگر کسی جائی جداگانه نیافت، در این صورت آن را جدا از صف‌های نماز در گوشه‌ای از مسجد بخواند.

مسئلهٔ ۹: اگر کسی در قعدهٔ اخیر نماز به جماعت رسید، او ثواب نماز جماعت را یافته است.

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی هنگامی شریک جماعت شد که امام در رکوع بود، او این رکعت را به دست آورده است. و اگر بعد از آنکه امام از رکوع برخاست شریک جماعت شد، در این صورت آن رکعت نماز را به دست نیاورده است.



مُفسدات نماز جماعت



مسئلهٔ ۱: اگر مقتدی در دوران نماز، شخص دیگری جز امام خود را فتحه داد، یعنی او را بر خطایش در خواندن قرآن آگاه ساخت، نمازش فاسد می‌شود.

تنبیه: چون فتحه‌دادن در بین فقهاء مسئلهٔ اختلافی است و بعضی از علماء حتی در این مورد رسائلی تصنیف نموده‌اند، لِذا ما چندی از جزئیات آن را در اینجا درج می‌کنیم.

مسئلهٔ ۲: صحیح این است که اگر مقتدی، امام خود را فتحه بدهد، نمازش فاسد نمی‌شود، چه امامش به «اندازهٔ ضرورت» قرائت کرده باشد یا نه. مراد از «اندازهٔ ضرورت»، مقدار مسنون قرائت است. البته در صورت فوق برای امام بهتر خواهد بود تا به رکوع برود، چنانچه در مسئلهٔ بعدی می‌آید.

مسئلهٔ ۳: اگر امام به «اندازهٔ ضرورت» قرائت را انجام داده بود {و اشتباهی در قرائت از او سر زد} بر او لازم است تا به رکوع برود و مقتدیان را مجبور به فتحه‌دادن نگرداند {زیرا مجبور ساختن آنها مکروه است} و مقتدیان نیز تا هنگامی که «ضرورت شدیدی» پیش نیاید، امام را فتحه ندهند.



مراد از «ضرورت شدید» این است که امام به طور مثال آیت را غلط خوانده دنبالهٔ آن را نیز بخواند یا امام به رکوع نمی‌رود، و یا ساکت و خاموش ایستاده است. و اگر مقتدیان بدون «ضرورت شدید» امام را فتحه دادند، باز هم نماز ایشان فاسد نمی‌گردد، چنانکه در مسئلهٔ قبلی گذشت.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی به شخصی که نماز می‌خواند فتحه داد، و این فتحه‌دهنده، مقتدی آن شخص نیست، چه فتحه‌دهنده در نماز باشد یا نباشد، اگر نمازخوان فتحه‌اش را گرفت، نماز فتحه‌گیرنده در این صورت فاسد می‌شود. البته اگر آن غلطی/اشتباه قرائتش، خود به خود به یاد فتحه‌گیرنده بیاید چه به محض فتحه دادن یا قبل یا بعد از آن، و توجهی به فتحه دادن شخص بیرونی ننموده بلکه با اعتماد بر حافظهٔ خود قرائت را انجام بدهد، نمازش فاسد نمی‌گردد.

مسئلهٔ ۵: اگر نمازخوان، غیر از امامش، شخص دیگری را فتحه بدهد، چه آن شخص در حالت نمازخواندن باشد یا نه، نماز این نمازخوانِ فتحه‌دهنده در هر دو صورت فاسد می‌گردد.

مسئلهٔ ۶: اگر مقتدی قرائت شخص دیگری را شنیده یا از روی قرآن دیده، امام خود را فتحه بدهد، نمازش فاسد می‌شود. و اگر امام فتحه‌اش را بگیرد، نماز امام نیز فاسد می‌گردد. و اگر مقتدی با دیدن از روی قرآن یا با شنیدن از کس دیگری، آیت به یادش آمد و آنگاه از روی به یاد آمدن خودش، امام را فتحه داد، در این صورت نمازش فاسد نمی‌شود.

مسئلهٔ ۷: به همین شکل، اگر کسی در دوران نماز، یک آیت را با دیدن از روی قرآن مجید بخواند، نمازش فاسد می‌گردد. و اگر آیتی را که از روی قرآن دید قبلاً حفظ داشت، در این صورت نمازش فاسد نمی‌گردد. همچنین آیتی را که از روی قرآن مجید دیده، اگرچه قبلا از حفظ نداشت، لیکن مقدار کمتر از آن آیت را دیده و آنگاه خوانده است، در این صورت نمازش فاسد نمی‌شود.



مسئلهٔ مُحاذات

مسئلهٔ ۸: {در نماز}، ایستادن زنی در کنار مردی به اینگونه که یکی از اعضایش در مقابل یکی از اعضای آن مرد قرار بگیرد، حتّٰی اگر در هنگام سجده کردن، سر زن در برابر پای مرد نیز قرار بگیرد، نماز را با موجودیت شرط‌های ذیل فاسد می‌گرداند. {این مسئله را در اصطلاح فِقْهی «محاذات»

می‌گویند}:

شرط اول

زن بالغ باشد (چه جوان باشد یا پیر) یا نابالغ، مگر قابل جماع باشد. بنابرین اگر دختر نابالغ کمسن در «محاذات» مرد ایستاده شد، نماز فاسد نمی‌شود.

شرط دوم

هر دوی آنها در نماز باشند. پس اگر یکی آنها در نماز باشد و دیگری نه، نماز از اینگونه «محاذات» فاسد نمی‌شود.

شرط سوم

حائلی در بین آنها وجود نداشته باشد. پس اگر پرده در بین آنها قرار داشت، یا سُتره‌ای بین آنها حائل بود، و یا بین آنها آنقدر فاصلهٔ خالی وجود داشت که یک نفر به آسانی می‌تواند در آنجا ایستاده شود، نماز فاسد نمی‌گردد.

شرط چهارم

شرایط صحیح بودن نماز در زن موجود باشد. بنابرین اگر زنِ دیوانه یا زنی که در حالت حیض یا نفاس است در «محاذات» مردی بایستد، نماز فاسد نمی‌شود، زیرا در این صورت‌ها زن خود در حالت صحت نماز قرار ندارد.

شرط پنجم

«محاذات» در نماز جنازه نباشد. زیرا «محاذات» در نماز جنازه، نماز را فاسد نمی‌سازد.

شرط ششم

«محاذات» به مقدار یک «رکن» طول بکشد.[(۲۱۶)] اگر محاذات کمتر از این مقدار وقت طول کشید، نماز فاسد نمی گردد. مثلاً اگر محاذات به آن مقدار وقتی واقع شد که نمی‌توان در آن مقدار وقت، رکوع {یا سجده} را انجام داد و سپس محاذات برطرف/رفع شد، نماز در این صورت به سبب این محاذات قلیل فاسد نمی‌شود.

شرط هفتم

تحریمهٔ هر دو یکی باشد. یعنی زن مقتدی آن مرد باشد و یا هر دوی آنها مقتدی شخص سومی باشند.

---

(۲۱۶) مراد از مقدار یک رکن، آن اندازه وقت است که بتوان درآن سه بار سُبْحَانَ الله گفت. (حاشیهٔ جدیده: ۶۵/۱۱)



شرط هشتم

در هنگام شروع نماز جماعت یا در جریان آن، هنگامی که زنی آمده شریک جماعت شود، امام نیت امامت او را نیز بکند. اگر امام نیت امامت زن را نکند، نماز در این صورت از «محاذات» زن فاسد نمی‌شود، بلکه تنها نماز همان زن صحیح واقع نمی‌گردد.(۲۱۷)



مسئلهٔ ۹: اگر امام در دوران نماز وضویش شکست، و بدون تعیین کس دیگری که نماز را ادامه بدهد از مسجد بیرون رفت، نماز مقتدیان در این صورت فاسد می گردد.

مسئلهٔ ۱۰: اگر امام{در صورت شکستن وضویش}چنان کسی را بخاطر ادامه دادن نماز تعیین نمود که صلاحیت امامت را ندارد، مثلاً دیوانه یا طفل نابالغ یا زن را، در این صورت نماز همگی فاسد می گردد.(۲۱۸)



مسئلهٔ ۱۱: اگر مردی نماز می‌خواند و زنی آمده او را در حالت نماز بوسید، نماز مرد فاسد نمی شود. البته اگر در هنگام بوسیدن، مرد شهوانی شد، نمازش فاسد می‌گردد. و اگر زنی در نماز باشد و مردی آمده او را بوسید، نماز زن در این صورت فاسد می‌شود، چه مرد او را به شهوت بوسیده باشد یا بی‌شهوت، و چه زن شهوانی شود یا نشود.

مسئلهٔ ۱۲: اگر شخصی بخواهد از پیش‌روی/جلوی نمازگذار عبور کند، برای نمازگذار جایز است تا مانع عبور او شود، به شرط آنکه در این ممانعت دچار عمل کثیر نگردد، اگر عمل کثیر انجام داد، نمازش فاسد خواهد شد.

---

(۲۱۷) از مفتی اعظم هند و شیخ الحدیث و صدر المدرسین دار العلوم دیوبند حضرت مولانا سعید احمد پالَنْپُوری دامت برکاتهم شنیدم که امامان حَرَمَیْن شریف که در این زمان اکثر حنبلی مذهب اند، در موسم حج، نیت امامت زنان را اصلاً نمی‌کنند، بنابرین در موسم حج، از محاذات زنان در حَرَم شریف، نماز مردان فاسد نمی‌گردد. و نماز زنان نیز صحیح می‌باشد، زیرا نیت امامت زنان برای صحت نماز ایشان فقط در نمازهای غیر از نماز جنازه و نماز جمعه و نماز عید لازم می‌باشد. (قَوْلُهُ فِي غَيْرِ صَلَاةِ جِنَازَةٍ) أَمَّا فِيهَا فَلَا يُشْتَرَطُ نِيَّةُ إمَامَتِهَا إجْمَاعًا... فَلَيْسَ ذَلِكَ شَرْطًا فِي الْجُمُعَةِ وَالْعِيدِ فَقَطْ فَافْهَمْ. (رد المحتار: ۴۲۵/۱)

(۲۱۸) نماز همه فاسد می‌شود، یعنی هم نماز امام، هم نماز خلیفهٔ امام و هم نماز مقتدیان. (حاشیهٔ جدیده: ۶۵/۱۱)

مکروهات نماز

مسئلهٔ ۱: پوشیدن لباس به شکل خلاف معمول آن در نماز، مکروه تحریمی است. یعنی پوشیدن لباس به شکلی که خلاف طریقهٔ عادی پوشیدن آن لباس و خلاف طریقهٔ پوشیدن آن لباس در بین مردم شریف است، مکروه تحریمی می‌باشد. به طور مثال کسی پیراهن بپوشد، ولی دست‌های خود در آستین نکند{و در همین حالت نماز بخواند}، نماز در این صورت مکروه می گردد.

مسئلهٔ ۲: سر برهنه نمازخواندن مکروه است. البته اگر کسی از خاطر تذلُّل و خشوع اینکار را کند، عیبی نخواهد داشت.

مسئلهٔ ۳: اگر کلاه یا دستار/عمامهٔ کسی در دوران نماز از سرش افتاد، بهتر این است که در همان حالت نماز، آن را برداشته بر سر خود بگذارد. لیکن اگر برای اینکار ضرورت به عمل کثیر بیفتد، در این صورت آن را نبردارد.

مسئلهٔ ۴: برای مردان مکروه است که در حالت سجده، آرنج خود را بر روی زمین بگذارند.

مسئلهٔ ۵: ایستادن امام در داخل محراب، مکروه تنزیهی است. البته اگر در خارج محراب ایستاده شده و در داخل محراب سجده کند، اینکار مکروه نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۶: ایستادن امام به تنهائی بدون ضرورتی در جائی بلندی که بلندی‌اش یک گز[(۲۱۹)] یا بیشتر باشد مکروه تنزیهی است. و اگر چند نفر از مقتدیان نیز به همراه امام در آنجا ایستاده باشند، این صورت کراهتی ندارد. و اگر فقط یک مقتدی به همراه امام باشد، اینکار نیز مکروه است.

بعضی از علماء فرموده‌اند که اگرچه بلندی آنجا کمتر از یک گز باشد، ولی در نظر عادی ممتاز به نظر بیآید، این نیز مکروه می‌باشد.

---

(۲۱۹) یک گز یا ذراع شرعی به تصریح حضرت مولانا سعید احمد پالنپوری، مفتی اعظم هند و شیخ الحدیث و صدر المدرسین دار العلوم، تقریباً معادل ۲/ ۴۶ سانتی متر است. (مسایل وضو: ۳۱/۵ و فتاوی دار العلوم دیوبند: ۱۵۳/۱)



مسئلۀ ۷: ایستادن تمامی مقتدیان، بدون ضرورتی، بالاتر از امام مکروه تنزیهی است. البته اگر نیاز باشد، مثلاً جماعت بسیار باشد و جا کفایت نمی‌کرد، این صورت مکروه نیست. همچنین اگر بعضی از مقتدیان به همراه امام هم‌سطح بوده و بعضی از آنها بالاتر از امام ایستاده باشند، این صورت نیز جایز می‌باشد.



مسئلۀ ۸: برای مقتدی مکروه تحریمی است که فعلی از افعال نماز را قبل از امام خود شروع کند.(۲۲۰)

مسئلۀ ۹: برای مقتدی مکروه تحریمی است که هنگام قرائت امام در نماز، دعائی یا چیز دیگری را بخواند یا قرآن مجید را قرائت کند، اگرچه سورۀ فاتحه یا سورۀ دیگری هم باشد.(۲۲۱)

---

(۲۲۰) چنانچه در احادیث شریف الفاظ سختی دربارۀ اینکار وارد شده است. امام بخاری رحمه‌الله در صحیح بخاری شریف روایت می‌کند:

سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: أَمَا يَخْشَى أَحَدُكُمْ أَوْ: لاَ يَخْشَى أَحَدُكُمْ: إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ قَبْلَ الإِمَامِ أَنْ يَجْعَلَ الله رَأْسَهُ رَأْسَ حِمَارٍ، أَوْ يَجْعَلَ الله صُورَتَهُ صُورَةَ حِمَارٍ.

ترجمه: از حضرت ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: آیا کسی که سر خود را قبل از امام بلند می‌کند، نمی‌ترسد که خداوند سرش را یا صورتش را سر یا صورت خر بگرداند.

(بخاری شریف: حدیث ۶۹۱ و مُسْلِم شریف: حدیث ۶۴۷ و ۶۴۸)

(۲۲۱) زیرا قرآن مجید، رسول اقدس ﷺ، خلفای راشدین و سایر بزرگان صحابه آن را منع نموده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوْالَهُ وَاَنْصِتُوْا. (سورۀ اعراف: آیۀ ۲۰۴) یعنی هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، شما به آن گوش بدهید و خاموش باشید.

این آیت شریف به وضوح بیان می‌دارد که هنگام قرائت قرآن مجید مردم باید خاموش بوده به آن گوش بدهند و لذا این آیت شریف، خاموش بودن و گوش دادن به قرآن مجید را بر مردم در هنگامی که امام قرائت می‌کند واجب گردانیده است.

عَنْ اَبِیْ مُوْسَی الْاَشْعَرِیِّ مَرْفُوْعاً: وَ اِذَا قَرَأَ (الاِمَامُ) فَانْصِتُوا. حضرت ابو موسی اشعری رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند که حضرت رسول خدا ﷺ فرمودند: هنگامی که امام قرائت می‌کند، شما خاموش باشید.

(مُسْلِم شریف: ۱۸۴/۱ و إعلاء السنن: ۵۷/۴ حدیث ۱۰۴۳)

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ الله، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَلَّى رَكْعَةً فَلَمْ يَقْرَأْ فِيهَا بِأُمِّ الْقُرْآنِ فَلَمْ يُصَلِّ إِلَّا وَرَاءَ الْإِمَامِ.

ترجمه: حضرت جابر بن عبد الله رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند: رسول الله ﷺ فرمودند: هر کسی نماز بخواند و سورۀ فاتحه را در آن نخواند، او گویا نماز نخوانده است، مگر آنکه مقتدی باشد.

(شرح معانی الآثار امام طحاوی: ۲۱۸/۱ حدیث ۱۳۰۰)

تفصیل دلایل این مسئله را در دو رسالۀ ما تحت عنوان «عدم جواز قرائت پشت سر امام ولو سورۀ فاتحه» و «قرائت مقتدی در پشت سر امام ممنوع است» بنگرید.

بناء: مسائل مربوط به شکستن وضو در دوران نماز

اگر در دوران نماز «حَدَث»[۲۲۲] پیش بیاید، اگر «حَدَث اکبر» باشد که در آن غسل واجب می‌گردد، نماز فاسد می‌شود. و اگر «حَدَث اصغر» باشد، این صورت از دو حال خالی نیست. یا اختیاری می‌باشد یا بلا اختیار. یعنی در وقوع این حَدَث یا در سبب آن، اختیار انسان دخیل می باشد یا نمی‌باشد.

اگر اختیاری است، نماز فاسد می‌گردد. مثلاً کسی در دوران نماز با صدای بلند با قهقهه بخندد، یا خود را زخمی ساخته و زخم خونریزی کند، یا قصداً باد خارج کند، یا مثلاً شخصی بر بالای بام راه می‌رفت و به سبب حرکت او ناگهان سنگی یا چیز دیگری از بام افتاده در پائین بر سر نمازگذاری خورده سر او را زخمی کرد و خون جاری شد، در تمام این صورت‌ها نماز فاسد می گردد، زیرا همهٔ این افعال، به سبب اراده و اختیار انسان صادر شده است.

و اگر غیر اختیاری بود، این دو شکل دارد: یکی اینکه حالات نادرُ الوُقوع است مثلاً جنون، بیهوشی، یا مرگ امام و امثال آن... و یا کثیرُ الوُقوع است مانند خروج باد، ادرار، مواد غایط، مذی و امثال آن. پس اگر نادرالوقوع بود، نماز فاسد می‌شود. و اگر نادرالوقوع نبود، نماز فاسد نمی‌شود، بلکه آن شخص شرعاً اختیار و اجازت دارد که بعد از رفع حَدَث، همان نماز خود را تمام نماید. اینکار را «بناء» می‌گویند. ولی اگر نماز را اعاده کند، یعنی آن را دوباره بخواند، اینکار بهتر خواهد بود. و در صورت «بناء» برای آنکه نمازش فاسد نشود، باید چند شرط ذیل را رعایت نماید:

شرط اول: هیچ رکنی از ارکان نماز {مثلاً رکوع، سجده و قیام و قرائت} را بدون وضو اداء نکند.

شرط دوم: هیچ رکنی را در حالت راه رفتن اداء نکند. مثلاً هنگامی که برای وضو می‌رود یا وضو گرفته برمی‌گردد، قرآن مجید را قرائت نکند، زیرا خواندن قرآن مجید، رکن نماز است.

---

(۲۲۲) «حَدَث» یعنی ناپاکی. «حَدَث اکبر» آن ناپاکی را می‌گویند که غسل را بر شخص واجب می سازد، و «حَدَث اصغر» آن ناپاکی را می‌گویند که وضو را بر انسان واجب می‌گرداند.



شرط سوم: چنان عملی را که منافی نماز است انجام ندهد، و نه چنان عملی را انجام بدهد که احتراز از آن ممکن باشد.

شرط چهارم: بعد از وقوع حَدَث {یعنی بعد از آنکه وضویش شکست} بدون وجود عذری به اندازهٔ وقت ادای «یک رکن»[۲۲۳] توقف نکند، بلکه فوراً به خاطر وضوکردن حرکت کند. البته اگر بنابر عذری تاخیر صورت بگیرد، این عیبی ندارد. مثلاً نمازگذاران بسیار اند و صف‌ها ضیق است و خود این شخص نیز در صف اول نشسته بود و حالا گذشتن از بین صف‌ها دشوار است.[۲۲۴]



مسئلهٔ ۱: اگر وضوی نمازگذارِ منفرد بشکند، برایش جایز است تا فوراً وضو کند، و تا حد امکان تیزتر وضو نماید، ولی تمام سنّت‌ها و مستحبات وضو را انجام بدهد، و در این بین هیچ سخنی نگوید و حرفی نزند، و اگر آب در نزدیکی اش باشد، جای دورتری نرود. خلاصه اینکه بیشتر از آن حرکاتی که بسیار ضروری اند کار دیگری را انجام ندهد. و بعد از وضوگرفتن، اگر بخواهد می‌تواند بقیهٔ نماز خود را در همانجا تمام کند و همین کار افضل است. و اگر بخواهد اجازه دارد به جای قبلی خود رفته بقیهٔ نماز خود را آنجا بخواند. اما بهتر این است که {بعدِ شکستن وضو} با یک سلام گردانیدن، قصداً نماز قبلی را قطع کند، و بعد از وضو گرفتن، نماز را سر از نو بخواند.

مسئلهٔ ۲: و اگر امام وضویش شکست، اگرچه در قعدهٔ اخیر باشد، باید فوراً به خاطر وضوکردن حرکت کند. و بهتر این است که شخصی از میان مقتدیان خود را که لایق امامت می‌داند به جای خود ایستاده کند/خلیفه کند {تا او نماز را ادامه دهد}. خلیفه‌ساختن «مُدْرِك» بهتر است.[۲۲۵] واگر امام، «مَسْبُوق»[۲۲۶] را خلیفه بگرداند، اینکار نیز جایز می‌باشد، به اشاره مسبوق را بفهماند که چند رکعت یا چه چیزهای نماز باقیمانده است.

برای فهماندن رکعات نماز با انگشت اشاره کند. مثلاً اگر یک رکعت باقیمانده است با یک انگشت خود اشاره کند. و اگر دو رکعت باقی مانده با دو انگشت اشاره کند. و اگر رکوع باقی مانده، دست خود را بر زانوهای خود بگذارد. اگر سجده باقی مانده، دست خود را بر پیشانی بگذارد. اگر

---

(۲۲۳) مراد از مقدار «یک رکن» آن اندازه وقت است که بتوان درآن سه بار سُبْحَانَ الله گفت.

(۲۲۴) و برای این شخص جایز است تا از میان صف‌ها عبور کند، چه در وقت رفتن جهت وضو، و چه در وقت برگشتن به جای خود، و چه این شخص امام باشد یا مقتدی. (مُلَخَّص حاشیهٔ جدیده: ۶۵/۱۱)

(۲۲۵) «مُدْرِک»: کسی را می‌گویند که از آغاز تا آخر، نماز را پشت امام خوانده باشد.

(۲۲۶) «مَسْبُوق»: کسی است که بعد از آنکه يك رکعت نماز یا بیشتر خوانده شده، آمده در جماعت شریک شود.



قرائت باقی مانده، دست خود را بر روی دهان خود بگذارد، و اگر سجدۀ تلاوت باقی مانده، دست خود را بر پیشانی و زبان خود بنهد. اگر سجدۀ سهو باید کند، دست خود را بر روی سینه نهاده او را بفهماند. تمام اینها در صورتی است که مسبوق این اشارات را بفهمد، در غیر آن امام او را خلیفه نسازد.

آنگاه چون امام از وضو فارغ شد، اگر جماعت هنوز باقی است، باز آمده به خلیفۀ خود اقتداء نموده شامل جماعت شود. و اگر بعدِ فراغت از وضو در همانجا ایستاده شده اقتداء کرد، در این صورت اگر در بین او و آخرین صف، چنان چیزی یا چنان فاصله‌ای حایل باشد که مانع صحت اقتداء می گردد، اقتدایش در این صورت صحیح نیست، ورنه صحیح خواهد بود. و اگر جماعت به پایان رسیده بود، در این صورت نماز خود را تمام نماید، چه در همان جائی که وضو گرفته است، یا در جائی که قبلاً ایستاده بود.

مسئلۀ ۳: اگر آب در داخل مسجد موجود بود، در این صورت ضرورتی به خلیفه ساختن کسی نیست، چه امام خلیفه بسازد یا نسازد، هر دو یکسان است، بلکه امام هنگامی که وضو گرفته برگشت خودش دوباره امام شده نماز را بدهد و مقتدیان تا این زمان انتظار بکشند.



مسئلۀ ۴: و اگر امام کسی را بر جای خود خلیفه ساخت، اکنون نمی‌تواند این جماعت را امامت دهد، بلکه{بعدِ برگشتن از وضو و شرکت در جماعت}مقتدی خلیفۀ خود می گردد، بنابرین اگر جماعت به پایان رسیده بود، امام در این صورت بقیۀ نماز خود را مانند شخص لاحق بخواند.

و اگر امام شخصی را خلیفۀ خود نساخته بود بلکه مقتدیان کسی را از میان خود خلیفه ساختند، یا اینکه یکی از مقتدیان خودش پیش رفته بر جای امام ایستاده شده و نیت امامت را کرد، اینکار نیز صحیح است. البته به شرطی که امام تا آن زمان از مسجد خارج نشده باشد. و اگر نماز جماعت را در جائی غیر از مسجد می‌خوانند، در این صورت تا زمانی که امام از صف‌ها یا از مقابل سُتره جلوتر نرفته باشد. و اگر از این حدود پیشتر/جلوتر رفته بود، نماز در این صورت فاسد می گردد و اکنون کس دیگری به حیث امام، نمی تواند {این نماز را} امامت کند.

مسئلۀ ۵: اگر مقتدی وضویش شکست، او نیز فوراً وضو کند و بعدِ فراغت از وضو، اگر جماعت هنوز جریان داشت، شریک جماعت شود، و اگر جماعت به پایان رسیده بود، در این صورت نماز خود را به تنهائی تکمیل کند. اگر جماعت جریان داشت، مقتدی باید بر همان جای قبلی‌اش رفته



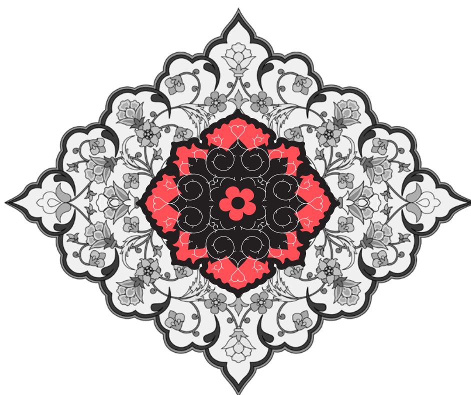
نماز بخواند، لیکن اگر در فاصلهٔ بین امام و جای وضوکردن مقتدی، چیزی مانع اقتداء موجود نباشد، در این صورت برایش جایز است تا در همانجا ایستاده شود. و اگر جماعت به پایان رسیده بود، در این صورت مقتدی اختیار دارد که به محل قبلی خود برود و نماز خود را در آنجا تمام کند یا در همین محل وضو، نماز خود را تمام کند، و این دومی بهتر است.

مسئلهٔ ۶: اگر امام، مسبوقی را بر جای خود خلیفه ساخت، در این صورت بر مسبوق لازم است تا هر چند رکعت نماز که بر امام باقی بود اداء نموده آنگاه شخصی مُدْرِک را بر جای خود ایستاده کند تا مُدرِک سلام بگرداند و این مسبوق خودش مشغول ادای رکعت های قبلاً فوت شدهٔ خود گردد.

مسئلهٔ ۷: اگر کسی در قعدهٔ اخیر بعد از آنکه به مقدار وقت خواندن التحیات نشسته بود، ناگهان دیوانه شد، یا غسل بر او واجب گردید، یا بلاقصد وضویش شکست، یا بیهوش شد، نمازش در این صورت‌ها فاسد گردیده است و باید این نماز را دوباره از سر بخواند.



مسئلهٔ ۸: چونکه مسائل «بناء» دقیق اند و امروزه قلّت علم شیوع یافته احتمال خطا و غلط حتماً می‌رود، بنابرین بهتر است که از «بناء» صرف نظر کنند. اگر چنین صورتی پیش آمد، نماز را با سلام قطع کرده، دوباره آن را از سر نو بخوانند.



مسائل نمازهای قضائی

مسئلهٔ ۱: اگر نمازی از کسی ترک شده باشد، چون به یادش آمد باید فوراً قضای آن را بخواند. بدون عذر تاخیر کردن در قضای آن گناه است. بنابرین اگر نمازی از کسی قضا شده بود و فوراً قضایش را نخواند و خواندن قضای آن را به این خیال که بعداً خواهم خواند، به وقت دیگری یا به روز دیگری به تعویق انداخت، ولی قبل از رسیدن آن وقت از دنیا وفات کرد، در این صورت مرتکب دو گناه می‌باشد. یکی گناه قضا کردن نماز و دوم گناه فوراً نخواندن قضای آن.

مسئلهٔ ۲: اگر چند نماز از کسی قضا شده بود، باید بکوشد تا هرچه زودتر قضای همهٔ آنها را بخواند.(۲۲۷) اگر توان دارد همت نموده قضای همهٔ آنها را در یک وقت تکمیل کند. اینکار ضروری نیست که قضای ظهر را در وقت ظهر و قضای عصر را در وقت عصر باید بخواند.

اگر نمازهای چند ماه یا چند سال از کسی قضا شده باشد، در این صورت نیز بکوشد تا جائی که امکان دارد هرچه زودتر قضای آنها را تکمیل نماید. مثلاً سعی کند تا قضای دو دو نماز یا چهار چهار نماز را در یک وقت بخواند. اگر به علت مجبوری‌ای توان آن را نداشت، در این صورت قضای یک نماز را در یک وقت بخواند. اینکار نیز درست است، گرچه درجهٔ آن کمتر است.

مسئلهٔ ۳: خواندن نماز قضائی وقت مُعَیَّنی ندارد. هر وقتی که شخص فرصت داشت می‌تواند وضو نموده نماز قضایی را بخواند. فقط متوجه باشد که در اوقات مکروه نماز نخواند.

---

(۲۲۷) زیرا الله ﷻ می‌فرماید: وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِى. ترجمه: و نماز را وقتی که به یادت آمد بخوان. (سورهٔ طه: ۱۴)
قَالَ فِى رُوحِ الْمَعَانِى: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ حَمَلَ الذِّكْرَ عَلٰى ذِكْرِ الصَّلَاةِ بَعْدَ نِسْيَانِهَا.. وَاللَّامُ حِيْنَئِذٍ وَقْتِيَّةٌ اَوْ تَعْلِيْلِيَةٌ وَالْمُرَادُ: اَقِمِ الصَّلٰوةَ عِنْدَ تَذَكُّرِهَا اَوْ لِاَجْلِ تَذَكُّرِهَا. (روح المعانی: ۴۸۶/۸)

و از حضرت رسول خدا ﷺ روایت است: عَن أَنَسِ بنِ مَالِكٍ عَنِ النَّبِىِّ ﷺ قَالَ: مَنْ نَسِيَ صَلاَةً فَلْيُصَلِّ إِذَا ذَكَرَهَا، لاَ كَفَّارَةَ لَهَا إِلَّا ذَلِكَ. وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِكْرِي. ترجمه: حضرت انس بن مالک ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که آنحضرت فرمودند: هر کسی که نمازی را فراموش کرد، چون به یادش آمد باید فوراً آن را بخواند. آن نماز کفاره‌ای جز قضا ندارد، زیرا خداوند می‌فرماید: وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِكْرِي، چون به یادت آمد، نماز را اداء کن.

(بخاری شریف: ۸۴/۱ حدیث ۵۹۷ و اعلاء السنن: (۱۴۱/۷ حدیث ۱۸۵۸)





مسئلهٔ ۴: کسی که فقط یک نمازش از او قضا شده و نماز دیگری از او قضا نشده است، یا گرچه نمازهای دیگری نیز قبلاً از او قضا شده بود لیکن او قضای همهٔ آنها را خوانده است و حالا قضائی همین یک نماز بر دوشش باقی است، او در این صورت اولاً قضای آن نماز را بخواند و سپس نماز ادائی {وقت حاضر} را بخواند. {و این شخص را در اصطلاح، «صاحب ترتیب» می‌گویند}. و اگر بدون خواندن قضائی، نماز ادائی وقت {حاضر} را خواند، نماز ادائی‌اش درست نخواهد بود. نماز قضائی را اولاً بخواند و آنگاه نماز ادائی را دوباره اعاده کند.(۲۲۸)

البته اگر آن نماز قضائی از یادش رفته بود و خواندن آن را فراموش کرده بود، و حالا نماز ادائی را اول خواند، نماز ادائی‌اش صحیح می‌باشد. اکنون به محض اینکه نماز قضائی به یادش آمد فقط همان قضائی را بخواند، نماز ادائی این وقت را تکرار نکند.

مسئلهٔ ۵: اگر وقت نماز چنان تنگ است که اگر نخست نماز قضائی را بخواند، وقتی برای خواندن نماز ادائی این وقت باقی نمی‌ماند، در این صورت اول نماز ادائی(۲۲۹) این وقت را بخواند و بعداً نماز قضائی را بخواند.



مسئلهٔ ۶: اگر دو، سه، چهار یا پنج نماز از کسی قضا شده و جز آنها هیچ نماز قضائی دیگری بر عهدهٔ او واجب نمی‌باشد، یعنی از زمانی که او بالغ گردیده تا به حال هیچ نمازش قضا نشده و یا اگر قضا هم شده، او قضای همهٔ آنها را خوانده است، اکنون در این صورت تا هنگامی که او قضای این پنج نماز را نخوانده، برایش جایز نیست که نماز ادائی وقت را بخواند.

و چون خواست تا نمازهای قضائی این پنج وقت را بخواند، باید نخست همان نمازی را بخواند که اول از همه از او قضا شده است. سپس دومی و سپس سومی و چهارمی... آنها را با همان ترتیبی بخواند که از وی قضا شده‌اند. به طور مثال اگر کسی نمازهای یک شبانه روز را نخوانده و پنج نماز صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء از او قضا شده است، او اول باید قضائی نماز صبح، باز نماز ظهر، باز نماز عصر، باز نماز مغرب و آنگاه نماز عشاء را به ترتیب مذکور بخواند.

و اگر او قضای نماز صبح را نخست نخواند بلکه قضای نماز ظهر یا عصر یا نماز دیگری را

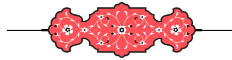
---

(۲۲۸) نماز قضائی آن نماز است که بعد از گذرِ وقتش می‌خوانند و نماز ادائی آن نماز است که در وقتش می‌خوانند.

(۲۲۹) مراد از نماز ادائی در بالا فرض و واجب آن نماز است، نه سنت‌های آن. (حاشیهٔ جدیده: ۳۵/۲)



اول خواند، اینکارش جایز نمی‌باشد. باید همه را دوباره از سر بخواند.



مسئلۀ ۷: و اگر شش نماز {یا بیشتر} از کسی قضا شد، در این صورت خواندن نمازهای ادائی وقت بدون خواندن قضای آن شش نماز نیز برایش جایز است. و چون خواست که قضای آن شش نماز را بخواند، حالا بر او واجب نیست تا نخست همان نمازی را که اول از همه قضا شده بخواند بلکه اختیار دارد که هر یك را که بخواهد اول بخواند و هر یك را که بخواهد در آخر بخواند. حالا هر دو صورت قضا خواندن برای او جایز است. خواندن نمازهای قضائی با ترتیب، بر او واجب نمی‌باشد.

مسئلۀ ۸: اگر شش نماز یا بیشتر از آن، دو سه ماه قبل یا دو سه سال قبل از کسی قضا شده بود و او تا هنوز قضای آنها را نخوانده است، لیکن سایر نمازهای خود را همیشه خوانده و هیچ نماز دیگری از او تا حالا قضا نشده است و اکنون بعد از گذشت این همه مدت طولانی، یک نمازش قضا گردید در این صورت نیز ترتیب بر این شخص واجب نیست و خواندن نماز ادائی وقت، بدون خواندن این نماز قضائی برایش جایز می‌باشد.

مسئلۀ ۹: اگر قضای شش نماز یا بیشتر از آن بر عهدۀ کسی بود و بنابرین خواندن نمازهای قضائی به ترتیب بر او واجب نبود، لیکن او تمام این نمازهای قضائی را یکی یکی یا دو دو نموده خواند و قضای هیچ نمازی بر عهدۀ او باقی نمانده است، حالا اگر یک تا پنج نماز از او قضا شوند، خواندن قضائی آنها به ترتیب بر او واجب خواهد گردید و بدون خواندن قضای آنها جایز نیست تا نمازهای ادائی را بخواند. البته اگر شش نماز از او قضا شود، ترتیب در این صورت باز ساقط می‌گردد و خواندن نماز ادائی، حتّٰی بدون تکمیل قضای آن شش نماز جایز خواهد بود.

مسئلۀ ۱۰: اگر نمازهای زیادی از کسی قضا شده بود و او اندک اندک قضای همۀ آنها را خواند و حالا فقط قضای چهار یا پنج نماز باقی مانده است، در این صورت خواندن این چهار یا پنج نماز با ترتیب واجب نمی‌باشد، بلکه این شخص اختیار دارد تا به هر صورتی که بخواهد، آنها را بخواند.



مسئلۀ ۱۱: اگر از کسی فقط نماز وتر قضا شد و جز نماز وتر، قضای هیچ نماز دیگری بر او واجب نیست، در این صورت خواندن نماز صبح بدون خواندن نماز وتر برایش صحیح نیست. و اگر این شخص با وجود به یاد داشتن قضای وتر، بازهم قضای وتر را نخواند بلکه تنها نماز صبح را خواند، در این صورت بعد از آنکه نماز وتر را قضائی خواند، باید نماز صبح را دوباره از سر بخواند.



مسئلۀ ۱۲: اگر کسی تنها نماز عشاء/خُفتن را خوانده خوابید، سپس در وقت تهجُّد برخاسته وضو نموده نماز تهجُّد و وتر را خواند، آنگاه بعد از آنکه صبح شد به یادش آمد که نماز عشاء را سهواً بی وضو خوانده بود، در این صورت فقط نماز عشاء را قضائی بخواند و بس. نماز وتر را اعاده نکند.

مسئلۀ ۱۳: فقط نمازهای فرض و وتر اگر قضا شوند قضائی خوانده می‌شوند و بس. نمازهای سنت قضائی ندارند. البته اگر نماز صبح از کسی قضا شد، و قضای آن را قبل از زوال آفتاب می خواند، در این صورت سنت و فرض صبح را قضائی بخواند. و اگر قضای آن را بعد از زوال می خواند، فقط دو رکعت فرض را قضائی بخواند.

مسئلۀ ۱۴: اگر وقت نماز صبح خیلی کم باقیمانده بود و شخص ناچار فقط دو رکعت فرض را خواند و سنت را ترک کرد. در این صورت بهتر این است که قضای این سنت را بعد از طلوع آفتاب و خوب بالا آمدن آن بخواند. اما باید آن را قبل از زوال بخواند.

مسئلۀ ۱۵: اگر شخص بی‌نمازی توبه کرد، خواندن تمام نمازهای که در سراسر عمرش از او قضا شده است بر او واجب می‌باشد. اصل نماز با توبه معاف نمی‌شود، بلکه از توبه، گناه نخواندن آن معاف می‌گردد. اکنون اگر قضای آنها را نخواند، باز گناهکار می‌شود.



مسئلۀ ۱۶: اگر تعدادی از نمازهای کسی قضا شد و او هنوز قضای آنها را نخوانده بود که وقت مرگش سر رسید، در این صورت بر او واجب است تا پیش از مردن، وصیت کند تا از طرف نمازهای قضا شده‌اش فدیه بدهند، اگر این وصیت را نکند گناهکار خواهد بود.

و مسائل فدیۀ نماز به همراه مسائل فدیۀ روزه در «کتابُ الصَّوم» خواهند آمد، انشاء الله.



مسئلۀ ۱۷: اگر نمازی از چند نفر قضا شد، آنها می توانند آن را به جماعت بخوانند. اگر نماز جهری باشد، قرائت را در آن با صدای بلند بخوانند. و اگر نمازی با قرائت خُفیه باشد، آن را با صدای خُفیه و آهسته بخوانند.

مسئلۀ ۱۸: اگر پسر نابالغی نماز عشاء/خُفتن را خواند و خوابید و بعد از طلوع صبح بیدار شده و لکۀ منی را مشاهده کرد ـ که علامت آن است که او احتلام کرده است ـ در این صورت قول راجح این است که نماز عشاء را دوباره {قضائی} بخواند. و اگر قبل از طلوع صبح بیدار شد و اثر منی را مشاهده کرد، در این صورت بالاتفاق باید نماز عشاء را قضائی بخواند.

مسائل سجدۀ سهو

مسئلۀ ۱: اگر کسی یک یا چند تا از واجبات نماز را در نماز فراموش کرد، در این صورت سجدۀ سهو بر وی واجب می‌گردد. اگر سجدۀ سهو را انجام داد، نمازش صحیح خواهد بود. و اگر سجدۀ سهو را انجام نداد، نماز را باید دوباره از سر بخواند.

مسئلۀ ۲: اگر کسی ادای یکی از فرایض نماز را در نماز به فراموشی ترک کرد، در این صورت نماز از سجدۀ سهو صحیح نمی‌گردد، بلکه نماز را باید از سر بخواند.

مسئلۀ ۳: طریقۀ ادای سجدۀ سهو این است که شخص در قعدۀ آخر نماز فقط التحیات را خوانده به طرفِ {راست} سلام داده دو سجده نماید و آنگاه نشسته التحیات، درود شریف و دعا را خوانده به هر دو طرف سلام بگرداند و نماز را تمام کند.

مسئلۀ ۴: اگر کسی به فراموشی قبل از سلام دادن، سجدۀ سهو را انجام داد، بازهم سجدۀ سهو در این صورت نیز اداء شده است و نمازش صحیح می‌باشد.

مسئلۀ ۵: اگر کسی از فراموشی دو رکوع یا سه سجده نمود، سجدۀ سهو بر او واجب می‌گردد.

مسئلۀ ۶: اگر کسی خواندن الحمد شریف را در نماز فراموش کرد و فقط سوره‌ای را خواند و بس، یا اینکه اول سوره را خوانده آنگاه الحمد شریف را خواند، سجدۀ سهو بر او واجب می‌گردد.

مسئلۀ ۷: اگر کسی در دو رکعت اولی نماز فرض، خواندن سوره‌ای را همراه با الحمد شریف فراموش کرد، در این صورت سوره را در دو رکعت بعدی فرض بخواند و همچنین سجدۀ سهو نیز بنماید. و اگر اینهم از یادش رفت که در دو رکعت بعدی سوره‌ای را به همراه الحمد شریف بخواند و آنگاه در آخر نماز در وقت التحیات خواندن به یادش آمد که به همراه الحمد، سوره را در هر دو رکعت نماز یا در یک رکعت آن نخوانده است، بازهم در این صورت سجدۀ سهو کند، نمازش صحیح خواهد گردید.

مسئلۀ ۸: خواندن سوره‌ای به همراه الحمد شریف در تمام رکعات نمازهای سنت و نفل، واجب



است. اگر کسی خواندن سوره را در یکی از رکعات سنت و نفل فراموش کرد، باید سجدۀ سهو نماید.



مسئلۀ ۹: اگر کسی بعد خواندن الحمد شریف در نماز به فکر افتاد که کدام سوره را بخوانم و در این فکر و خیال آنقدر وقت گذشت که می‌توان سه بار سُبْحَانَ الله درآن گفت، در این صورت سجدۀ سهو بر او واجب می‌باشد.

مسئلۀ ۱۰: اگر کسی در آخر نماز بعد از خواندن التحیات و درود شریف، به شک افتاد که آیا چهار رکعت خوانده یا سه رکعت، و در همین فکر و خیال، خاموش ماند و این فکر و خاموشی‌اش به اندازه‌ای دوام کرد که در آنقدر وقت می‌توان سه بار سُبْحَانَ الله گفت، آنگاه به یادش آمد که چهار رکعت نماز خوانده است، در این صورت نیز سجدۀ سهو بر او واجب می‌باشد.

مسئلۀ ۱۱: اگر کسی الحمد شریف و سوره را خوانده آنگاه از فراموشی به جای رفتن به رکوع به فکر فرو رفت و در این فکر کردن، آن اندازه وقت گذشت که می‌توان سه بار سُبْحَانَ الله گفت، و آنگاه به رکوع رفت، در این صورت نیز سجدۀ سهو بر او واجب می‌گردد.

مسئلۀ ۱۲: به همین ترتیب اگر کسی الحمد یا سوره را می‌خواند و ناگهان در بین خواندن خاموش گردید و به فکر چیزی فرو رفت و این فکرش به اندازۀ مذکور بالا طول کشید، یا اینکه چون برای رکعت دوم یا چهارم برای التحیات نشست، فوراً خواندن التحیات را شروع نکرد بلکه به فکر فرو رفت و این فکرش به اندازۀ مذکور بالا طول کشید، و یا اینکه چون از رکوع برخاسته ایستاده شد به فکری فرو رفت، یا چون در بین دو سجده نشست به فکر چیزی فرو رفت، و این فکر کردنش به اندازۀ مذکوره در بالا طول کشید، در تمام این صورت‌ها سجدۀ سهو بر او واجب می‌گردد.

خلاصه اینکه اگر کسی در انجام دادن یکی از ارکان نماز به فراموشی یا فکر کردن تاخیر کرد، سجدۀ سهو بر او واجب می‌شود.



مسئلۀ ۱۳: در نمازهای سه رکعتی یا چهار رکعتی فرض، چه نماز ادائی و چه قضائی، و در نماز وتر، و همچنین در چهار رکعت سنت قبل از نماز ظهر، چون کسی بعد از ادای دو رکعت، برای خواندن التحیات نشست، اگر دو بار التحیات را خواند، در این صورت نیز سجدۀ سهو بر او واجب می‌شود.[(۲۳۰)]

---

(۲۳۰) برای مردان، حکم چهار رکعت سنت قبل از نماز جمعه نیز مانند بالاست. (حاشیۀ جدیده: ۳۸/۲)



اگر بعد از خواندن التحیات به فراموشی حتی تنها اینقدر درود شریف اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ یا بیشتر از آن را خواند و آنگاه چون به یادش آمده فوراً ایستاده شد، بازهم سجدۀ سهو بر او واجب می‌گردد. و اگر کمتر از آن مقدار را خواند، سجدۀ سهو واجب نخواهد شد.

مسئلۀ ۱۴: در نماز نفل چهار رکعتی و همچنین در نماز نذری چهار رکعتی، اگر کسی بعد از دو رکعت نشسته التحیات و درود شریف را بخواند، اینکارش جایز است، زیرا درود شریف خواندن در نمازهای نفل و نذر، سجدۀ سهو را واجب نمی‌سازد. البته اگر در نماز نفل یا نذر، دو بار درود شریف را بخواند، سجدۀ سهو واجب می‌گردد.

مسئلۀ ۱۵: اگر کسی برای خواندن التحیات نشست لیکن به جای التحیات چیز دیگری را خواند یا الحمد را خواند، در این صورت سجدۀ سهو بر او واجب می‌باشد.

مسئلۀ ۱۶: اگر کسی بعد از نیت بستن نماز، بجای سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ دعای قنوت را خواند، سجدۀ سهو بر او واجب نمی‌گردد. به همین ترتیب در رکعت سوم یا چهارم نماز فرض، اگر بجای الحمد شریف، التحیات یا چیز دیگری را خواند، بازهم سجدۀ سهو واجب نمی‌گردد.



مسئلۀ ۱۷: اگر نمازخوان در نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی فراموش کرد که بعد از دو رکعت بنشیند و برای رکعت سوم ایستاده می‌شد که نشستن به یادش آمد، پس حالا اگر بدنش به حالت نشستن نزدیکتر است، بنشیند و التحیات را خوانده ایستاده شود و سجدۀ سهو در این صورت بر او واجب نخواهد بود. اگر قامتش به حالت ایستادن نزدیکتر بود، اکنون ننشیند بلکه ایستاده هر چهار رکعت را خوانده بعد از رکعت آخر بنشیند، و در این صورت سجدۀ سهو بر او واجب می‌باشد.

و اگر بعد ایستادن از رکعت دوم، دوباره بنشیند و التحیات را بخواند، در این صورت، هم گناهکار می‌شود و هم سجدۀ سهو بر او واجب می‌گردد.

مسئلۀ ۱۸: اگر نمازخوان فراموش کرد که بعد از رکعت چهارم در قعده بنشیند و چون برای رکعت پنجم ایستاده می‌شد، نشستن/قعده به یادش آمد، اکنون اگر بدنش به حالت نشستن نزدیکتر است، در این صورت در قعده بنشیند و التحیات و دورد شریف و دعا را خوانده سلام بگرداند، و سجدۀ سهو نکند. و اگر مستقیم ایستاده شده است بازهم بنشیند بلکه حتّٰی اگر الحمد و سوره را نیز خوانده باشد و یا رکوع را نیز کرده باشد، بازهم حالا در قعده بنشیند و التحیات را خوانده سجدۀ سهو نماید.

البته اگر حتّٰی بعد از انجام دادن رکوع هم نشستن در قعده بیادش نیامد و لذا سجدۀ رکعت



پنجم را نیز انجام داد، در این صورت یک رکعت دیگر به این پنج رکعت بیفزاید و نماز را شش رکعت بخواند و سجدهٔ سهو نیز ننماید. این نماز نفل محسوب خواهد شد. چهار رکعت فرض را باید دوباره از سر بخواند. و اگر یک رکعت دیگر برآن پنج رکعت اضافه نکرد، یا در رکعت پنجم سلام گردانید، در این صورت چهار رکعت این نماز نفل محسوب می‌شود و یک رکعت آن به هدر می‌رود، {چهار رکعت فرض را باید دوباره از سر بخواند.}

مسئلهٔ ۱۹: و اگر نمازخوان بعد از ادای چهار رکعت نماز در قعده نشسته التحیات را خواند و آنگاه به فراموشی برای رکعت دیگری ایستاده شد، در این صورت تا قبل از سجده هر وقتی که متوجه سهو خود گردید فوراً به قعده بنشیند و اکنون التحیات را نخواند بلکه فوراً سلام بگرداند و سجدهٔ سهو کند. و اگر سجدهٔ رکعت پنجم را انجام داده بود که متوجه سهو خود شد، در این صورت یک رکعت دیگر بر این نماز اضافه نموده آن را شش رکعت بخواند، چهار رکعت آن فرض محسوب خواهد شد و دو رکعت آن نفل. و بعد از رکعت ششم، سجدهٔ سهو نیز بنماید.

و اگر این نمازخوان در رکعت پنجم سلام داده سجدهٔ سهو را انجام داد، در این صورت کار زشتی را مرتکب شده است، ولی بازهم چهار رکعت این نماز فرض شمرده خواهد شد و یک رکعت آن به هدر می‌رود.

مسئلهٔ ۲۰: اگر کسی چهار رکعت نماز نفل می‌خواند و فراموش کرد که بعد از دو رکعت بنشیند، در این صورت تا وقتی که سجدهٔ رکعت سوم را انجام نداده، هر زمانی که به یادش آمد باید فوراً در قعده بنشیند. و اگر سجدهٔ رکعت سوم را نیز انجام داد، نماز بازهم درست است، ولی سجدهٔ سهو در هر دو صورت بر او واجب می‌گردد.



مسئلهٔ ۲۱: اگر کسی در نماز به شک افتاد که آیا سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت، اگر این گونه شک احیاناً برایش رخ می‌دهد و چنین عادت به شک افتادن را ندارد، در این صورت او نماز را دوباره از سر بخواند. و اگر عادت شک را دارد و اکثر چنین شکی برایش پیش می‌آید، پس بنگرد که دلش به کدام جانب مایل‌تر است. اگر گمان غالبش این است که سه رکعت خوانده، در این صورت یک رکعت دیگر بخواند و سجدهٔ سهو نیز بر او واجب نمی‌باشد. و اگر گمان غالبش این است که چهار رکعت نماز خوانده، در این صورت یک رکعت دیگر نخواند و سجدهٔ سهو نیز ننماید.

و اگر بعد از غور و سنجش نیز شکش رفع نشد و گمانش نه به طرف سه رکعت می‌رود و

نه به طرف چهار رکعت، در این صورت تعداد رکعات خوانده شده را سه رکعت بداند و یک رکعت دیگر نیز بخواند. لیکن بعد از رکعت سوم بنشیند و التحیات را بخواند و آنگاه برای رکعت چهارم برخیزد و رکعت چهارم را خوانده سجدهٔ سهو را نیز انجام بدهد.

مسئلهٔ ۲۲: اگر نمازخوان به شک افتاد که آیا این رکعت اول نماز است یا رکعت دوم آن، حکم آن نیز مانند بالاست که اگر این شک احیاناً برایش پیش می‌آید و عادت به شک افتادن را ندارد، در این صورت نماز را دوباره از سر بخواند. و اگر اکثر اوقات به شک می‌افتد، در این صورت هر جانبی که گمانش بیشتر مایل به آن است، همان را اختیار نماید.

و اگر هر دو جانب در گمانش مساوی باشند و دلش به هیچ طرفی مایل‌تر نیست، در این صورت آن را یک رکعت بداند، لیکن در همین رکعت اول نیز در قعده نشسته التحیات را بخواند، زیرا شاید این رکعت دوم باشد. و در رکعت دوم نیز نشسته التحیات را بخواند و همچنین در رکعت دوم به همراه الحمد شریف، سورهٔ دیگری را نیز بخواند. سپس رکعت سوم را خوانده باز بنشیند، زیرا شاید این رکعت چهارم باشد. و آنگاه رکعت چهارم را خوانده سجدهٔ سهو را نیز انجام بدهد و آنگاه سلام بگرداند.

مسئلهٔ ۲۳: اگر نمازخوان به شک افتاد که آیا این رکعت دوم نماز است یا رکعت سوم، حکم آن نیز به ترتیب مذکور است که اگر هر دو جانب در گمانش مساوی است، در این صورت بعد از رکعت دوم بنشیند و التحیات را بخواند و سپس رکعت سوم را خوانده باز بنشیند، زیرا شاید این رکعت چهارم باشد و سپس رکعت چهارم را خوانده و سجدهٔ سهو را نیز بنماید و سپس سلام بگرداند.

مسئلهٔ ۲۴: اگر کسی بعد از آنکه نمازش را تمام کرد به شک افتاد که آیا سه رکعت خوانده‌ام یا چهار رکعت، این شک اعتباری ندارد. نماز صحیح است. البته اگر به یادش آمد که واقعاً سه رکعت خوانده‌ام، در این صورت ایستاده شده یک رکعت دیگر نیز بخواند و سجدهٔ سهو نیز کند.

و اگر بعد از ختم نماز حرف زده بود یا چنان کاری را انجام داده بود که نماز را می‌شکنند، در این صورت نماز را دوباره از سر بخواند. به همین ترتیب اگر کسی بعد از خواندن التحیات به شک مذکور افتاد، حکم آن نیز مانند بالاست که تا واقعاً به یادش نیاید، شک اعتباری ندارد. لیکن اگر کسی در این صورت احتیاطاً نماز را دوباره از سر بخواند خوب‌تر خواهد بود تا تردُّد دل دور گردد و شکی باقی نماند.





مسئلهٔ ۲۵: اگر در یک نماز چندین بار اعمالی رخ داد که هر کدام سجدهٔ سهو را واجب می‌سازد، در این صورت یک سجدهٔ سهو برای همهٔ آنها کفایت می‌کند، زیرا در یک نماز دو سجدهٔ سهو نمی توان کرد.

مسئلهٔ ۲۶: اگر کسی بعد از انجام سجدهٔ سهو، چنان کاری را مرتکب شد که سجدهٔ سهو را واجب می‌گرداند، همان سجدهٔ سهوِ اول برایش کافی خواهد بود. برای بار دوم سجدهٔ سهو نکند.

مسئلهٔ ۲۷: اگر از کسی در دوران نماز چنان عملی رخ داد که سجدهٔ سهو را بر او واجب ساخت، ولی او سجدهٔ سهو را فراموش کرد و به هر دو طرف سلام داد، لیکن هنوز در همان جا نشسته است و سینه‌اش هنوز از سمت قبله منحرف نشده، نه با کسی حرف زده، و نه مرتکب چنان کاری شده که نماز را می‌شکند در این صورت حالا سجدهٔ سهو را انجام بدهد. حتّٰی اگر در همانجا نشسته کلمهٔ شریف، درود شریف و غیره وظیفه‌ای/وِرْدی را خوانده برود، بازهم حرجی ندارد، اکنون سجدهٔ سهو کند، نمازش صحیح خواهد بود.

مسئلهٔ ۲۸: اگر سجدهٔ سهو بر نمازخوانی واجب بود ولی او قصداً به هر دو طرف سلام داد و نیتش این بود که سجدهٔ سهو نمی‌کنم، بازهم تا هنگامی که چنان کاری از او سرنزند که نماز را می‌شکند، اجازه دارد سجدهٔ سهو نماید.

مسئلهٔ ۲۹: اگر کسی نماز چهار رکعتی یا سه رکعتی را می‌خواند و به فراموشی بعد از ادای دو رکعت سلام داد، در این صورت نیز برخیزد و نماز را تکمیل نموده سجدهٔ سهو کند. البته اگر بعد از سلام دادن، چنان کاری از او سر زد که نماز را می‌شکند، نماز را دوباره بخواند.



مسئلهٔ ۳۰: اگر کسی به فراموشی در رکعت اول یا رکعت دوم نماز وتر، دعای قنوت را خواند، اینکار اعتباری ندارد. دعای قنوت را در رکعت سوم باز بخواند و در آخر نماز، سجدهٔ سهو کند.

مسئلهٔ ۳۱: اگر نمازخوان در نماز وتر به شک افتاد که این رکعت دوم است که می‌خوانم یا رکعت سوم، و دلش به هیچ طرف مایل‌تر نیست بلکه هر دو در گمانش مساوی است، در این صورت دعای قنوت را در همین رکعت بخواند و سپس در قعده نشسته بعد از خواندن التحیات، ایستاده شده یک رکعت دیگر بخواند، و در این رکعت نیز دعای قنوت را بخواند و در آخر نماز سجدهٔ سهو نماید.

مسئلهٔ ۳۲: اگر کسی به فراموشی در نماز وتر سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ را به جای دعای قنوت خواند و آنگاه چون به یادش آمد دوباره دعای قنوت را خواند، در این صورت سجدهٔ سهو واجب نمی‌گردد.



مسئلهٔ ۳۳: اگر کسی خواندن دعای قنوت را در نماز وتر فراموش کرد و سوره را تمام کرده مستقیماً به رکوع رفت، در این صورت سجدهٔ سهو واجب می‌باشد.



مسئلهٔ ۳۴: اگر کسی بعد از الحمد شریف، دو یا سه سوره را خواند، اینکار عیبی ندارد. سجدهٔ سهو واجب نمی‌گردد.

مسئلهٔ ۳۵: اگر کسی در دو رکعت یا یک رکعت آخری نمازهای فرض، سوره‌ای را نیز بخواند، اینکار سجدهٔ سهو را واجب نمی‌سازد.

مسئلهٔ ۳۶: اگر کسی خواندن سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ را در شروع نماز فراموش کرد، یا در رکوع سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ نگفت، یا در سجده سُبْحَانَ رَبِّیَ الأَعْلٰی نگفت، یا گفتن سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ بعد از بالا شدن از رکوع از یادش رفت، یا {زنی} دست‌های خود را در هنگام نیت نماز تا شانه‌های خود {یا مردی تا نرمهٔ گوش خود} بلند نکرد، یا کسی در نشست رکعت آخری نماز/قعدهٔ اخیر}، درود شریف یا دعا را نخواند و فقط سلام داد و بس، در تمام این صورت‌ها سجدهٔ سهو واجب نمی‌شود.

مسئلهٔ ۳۷: اگر کسی در دو رکعت یا یک رکعت اخیر نمازهای فرض فراموش کرد که الحمد شریف را بخواند، بلکه خاموش ایستاده شده[۲۳۱] آنگاه به رکوع رفت، سجدهٔ سهو در این صورت نیز واجب نمی‌گردد.



مسئلهٔ ۳۸: اموری که ارتکاب سهوی آنها سجدهٔ سهو را واجب می‌سازد، اگر کسی آنها را قصداً انجام داد، در این صورت سجدهٔ سهو واجب نمی‌شود، بلکه او نماز را باید از سر بخواند. و اگر سجدهٔ سهو نیز بنماید، بازهم نمازش صحیح نمی‌باشد.

و آن اموری که در نماز نه «فرض» هستند و نه «واجب»، اگر کسی آنها را به فراموشی ترک کند، نمازش صحیح می‌باشد و سجدهٔ سهو نیز واجب نمی‌شود.



مسئلهٔ ۱: اگر امام یا منفرد در نمازی که باید با صدای آهسته/خُفیه خوانده شود با صدای بلند/جهری قرائت کند، یا در نمازهائی که باید با صدای بلند خوانده شود، امام با صدای آهسته قرائت

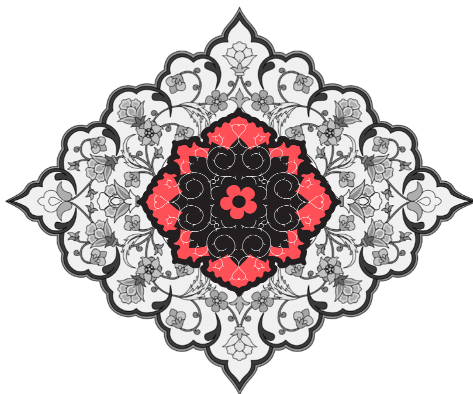
---

(۲۳۱) یعنی به اندازهٔ سه بار سُبْحَانَ الله گفتن خاموش ایستاده ماند. و اگر از این مقدار کمتر ایستاده ماند، نمازش صحیح نبوده دوباره آن را باید از سر بخواند. (حاشیهٔ جدیده: ۴۱/۲)



کند،[۲۳۲] سجدهٔ سهو در این صورت‌ها لازم می‌گردد.[۲۳۳]

البته اگر در نمازهای که با صدای آهسته خوانده می‌شود، مقدار بسیار اندکی از قرآن را با صدای بلند قرائت کند که آن مقدار برای صحت نماز کافی نیست، مثلاً دو سه کلمه را با صدای بلند بخواند، و یا همین مقدار دو سه کلمه را در نمازهای جهری با صدای آهسته بخواند، سجدهٔ سهو در این صورت واجب نمی‌گردد. و همین اصح است.





(۲۳۲) و سجدهٔ سهو در این صورت قضیه، بر منفرد واجب نمی‌باشد. (حاشیهٔ جدیده: ۶۹/۱۱)

(۲۳۳) در نماز ظهر و عصر باید با صدای آهسته یعنی خُفیه قرائت شود. و امام در نماز مغرب و عشاء و صبح باید با صدای بلند یعنی جهری قرائت کند و منفرد/تنهاگذار مختار است که در این سه نماز با صدای خُفیه یا با صدای بلند قرائت کند.



مسائل سجدهٔ تلاوت

مسئلهٔ ۱: در قرآن شریف چهارده سجدهٔ تلاوت وجود دارد.[۲۳۴] در هر جائی که در حاشیهٔ قرآن مجید لفظ «سجده» نوشته شده، از خواندن آن آیت، سجده کردن واجب می‌شود. و این سجده را «سجدهٔ تلاوت» می گویند.

مسئلهٔ ۲: طریقهٔ ادای سجدهٔ تلاوت این است که: شخص اَللّٰهُ اَکْبَرْ گفته به سجده برود، و در وقت اَللّٰهُ اَکْبَرْ گفتن، دست‌های خود را بلند نکند، آنگاه حد اقل سه بار در سجده سُبْحَانَ رَبِّیَ الأَعْلىٰ گفته باز اَللّٰهُ اَکْبَرْ بگوید و از سجده برخیزد. سجدهٔ تلاوت اداء می گردد.

مسئلهٔ ۳: خوب‌تر این است که شخص ایستاده اَللّٰهُ اَکْبَرْ بگوید و سپس به سجده برود و باز اَللّٰهُ اَکْبَرْ گفته از سجده برخاسته ایستاده شود. و اگر کسی نشسته اَللّٰهُ اَکْبَرْ بگوید و به سجده برود و باز اَللّٰهُ اَکْبَرْ گفته از سجده برخاسته بنشیند، اینهم درست است.

مسئلهٔ ۴: هر کسی که آیت سجده را بخواند، سجدهٔ تلاوت بر او واجب می‌شود. و هر کسی که آیت سجده را بشنود سجدهٔ تلاوت بر او نیز واجب می‌گردد، چه قصد شنیدن قرآن را داشته باشد یا قصد کاری دیگری را و بدون قصد شنیدن، آیت سجده را شنیده باشد. لذا بهتر این است که تلاوت کننده، آیات سجده را با صدای آهسته/خُفیه بخواند تا سجدهٔ تلاوت بر دیگران واجب نگردد.[۲۳۵]



مسئلهٔ ۵: آنچه که شروط ادای نماز است، در ادای سجدهٔ تلاوت نیز شرط می‌باشد. یعنی وضو

(۲۳۴) چهارده آیات سجده حسب ذیل است: سورهٔ اعراف: ۲۰۶ ، سورهٔ رعد: ۱۵، سورهٔ نحل: ۴۹ ، سورهٔ بنی اسرائیل: ۱۰۷، سورهٔ مریم: ۵۸ ، سورهٔ حج: ۱۸، سورهٔ فرقان: ۶۰ ، سورهٔ نمل: ۲۶، سورهٔ سجده: ۱۵، سورهٔ ص: ۲۴، سورهٔ حم سجده: ۳۷ ، سورهٔ نجم: ۶۲ ، سورهٔ انشقاق: ۲۱ و سورهٔ علق: ۱۹

(۲۳۵) اگر کسی آیت سجده را از فِیته/کَسِت/نوار و این قبیل اشیاء بشنود، سجدهٔ تلاوت بر او واجب نمی‌شود، زیرا صدای ضبط شده در آنها حکمِ صدای انسان را ندارد. و همچنین دست زدن و لمس‌کردن فِیته/کَسِت/نوار و غیره... که قرآن در آنها ضبط شده است، بدون وضو جایز می‌باشد. (احسن الفتاوی: ۱۹/۲ و مسائل وضو: ص۱۹۲)



داشتن، پاک بودن مکان سجده، پاک بودن بدن و لباس، سجده کردن به سمت قبله و غیره ...

مسئلهٔ ۶: سجدهٔ تلاوت را باید همانگونه انجام داد که سجدهٔ نماز را انجام می‌دهند. بعضی‌ها تنها بر قرآن شریف سجده می‌کنند. سجدهٔ تلاوت به این صورت اداء نمی‌شود و بر عهدهٔ شخص باقی می‌ماند

مسئلهٔ ۷: اگر کسی در آنوقت وضو نداشت، بعداً در وقت دیگری وضو گرفته سجده را اداء کند، سجده کردن فوری ضروری نیست[۲۳۶] لیکن بهتر است که در همانوقت سجده کند، زیرا بعداً شاید فراموشش شود.

مسئلهٔ ۸: اگر چندین سجدهٔ تلاوت بر عهدهٔ کسی باقیمانده و او تا هنوز آنها را اداء نکرده است، آنها را حالا اداء کند. اداء کردن آنها در طول عمرش لازم است. اگر آنها را اداء نکند گناهکار می‌گردد.



مسئلهٔ ۹: اگر زنی در حالت حیض یا نِفاس بود و آیت سجده را از کسی شنید، سجدهٔ تلاوت بر او واجب نمی‌گردد. و اگر آیت سجده را در حالتی شنید که غسل بر او واجب شده بود، در این صورت سجدهٔ تلاوت بعد از غسل کردن بر او واجب است.

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی بیمار بود و آیت سجده را شنید اما توان سجده کردن را نداشت، در این صورت همان طوری که سجدهٔ نماز را به اشارهٔ سر انجام می‌دهد، سجدهٔ تلاوت را نیز به اشاره انجام بدهد.



مسئلهٔ ۱۱: اگر کسی آیت سجده را در داخل نماز خواند، به محض خواندن آن آیت، باید فوراً سجده کند و سپس {برخاسته} باقیماندهٔ سوره را خوانده به رکوع برود. اگر کسی آیت سجده را خوانده فوراً سجده نکرد، بلکه دو یا سه آیت دیگر را نیز خوانده آنگاه سجده کرد، این صورت نیز جایز است. و اگر بیشتر از سه آیت را خواند و سپس سجده کرد، در این صورت گرچه سجدهٔ تلاوت اداء شده، اما این شخص گناهکار می‌گردد.

مسئلهٔ ۱۲: کسی آیت سجده را در داخل نماز خواند، اما در داخل نماز سجدهٔ تلاوت را انجام نداد، اگر او بعد از ختم نماز سجده کند، سجده اش اداء نمی‌گردد و این شخص برای همیشه گناهکار می‌باشد. و اکنون جز توبه و استغفار، راهی برای بخشش گناهش وجود ندارد.

مسئلهٔ ۱۳: اگر کسی در نماز، آیت سجده را خوانده فوراً به رکوع رفت و در رکوع نیت کرد که از

---

(۲۳۶) کسی که آیت سجده را شنید ولی به عذری نتوانست فوراً سجده نماید، برای او مستحب است که در این وقت سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْر را بخواند. (حاشیهٔ جدیده: ۲/ ۴۲)



طرف سجدهٔ تلاوت، این رکوع را می‌کنم، در این صورت نیز سجدهٔ تلاوت اداء می‌شود.

و اگر چنین نیّتی را در رکوع نکرد، هنگامی‌که بعد از پایان رکوع به سجده رفت، توسط ادای همان سجده، سجدهٔ تلاوتش نیز اداء می‌گردد، چه نیت آن را کرده باشد یا نه.

مسئلهٔ ۱۴: اگر کسی نماز می‌خواند و در حالت نماز، آیت سجده را از کس دیگری شنید، نباید این سجدهٔ تلاوت را در داخل نماز انجام دهد، بلکه باید بعد از ختم نماز آن را اداء کند. و اگر کسی این سجده را در داخل نماز انجام دهد، در این صورت سجدهٔ تلاوت اداء نمی‌گردد و باید دوباره آن را انجام بدهد. و وی همچنین گناهکار نیز خواهد شد.



مسئلهٔ ۱۵: اگر کسی در جائی نشسته یک آیت سجده را چندین بار بخواند، در این صورت فقط یک سجده بر او واجب می‌گردد، چه بعد از چندین بار خواندن آیت سجده، سجده کند یا اینکه در همان بار اول سجده نموده و سپس آن آیت را تکرار نماید. و اگر جای خود را تبدیل کرد و آنگاه آن آیت را خواند، و سپس به جای سوم رفته همان آیت را تکرار کرد، در این صورت هرچند باری‌که جای خود را تبدیل کرده و آیت سجده را خوانده، به همان تعداد باید سجدهٔ تلاوت را انجام بدهد.

مسئلهٔ ۱۶: اگر کسی در یکجا نشسته چندین آیت سجده را خواند، در این صورت هرچند آیتی که خوانده است، به همان تعداد سجدهٔ تلاوت بر او واجب می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۷: اگر کسی آیت سجده را در حالت نشسته خوانده و سپس برخاسته در همانجا ایستاده شد و این سو و آنسو نرفت، و دوباره همان آیت را خواند، در این صورت نیز فقط یک سجده بر او واجب می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۸: اگر کسی یک آیت سجده را در جائی خواند و آنگاه برخاسته به خاطر انجام کاری رفت و سپس باز آمده در همانجای قبلی همان آیت را دوباره خواند، در این صورت دو سجده بر او واجب می‌گردد.

مسئلهٔ ۱۹: اگر کسی در جائی نشسته آیت سجده را خواند و چون از تلاوت قرآن فارغ شد در همان جا به انجام کار دیگری مثلاً خوردن غذا، دوخت و دوز یا شیردادنِ طفل مشغول شد و سپس همان آیت سجده را دوباره در آنجا خواند، در این صورت دو سجده بر او واجب می‌گردد.

خلاصه اینکه هرگاه کسی بعد از خواندن آیت سجده به کار دیگری مشغول شد چنان خواهیم دانست که جای او تبدیل شده است.



مسئلهٔ ۲۰: اگر کسی در یک گوشهٔ اطاق کوچک یا دهلیز، آیت سجده را خواند و آنگاه به گوشهٔ دیگر اطاق یا دهلیز رفته همان آیت را دوباره تکرار کرد، در این صورت نیز یک سجده کافی خواهد بود، گرچه آن آیت را چندین بار تکرار کرده باشد. البته اگر بعد از مشغول شدن به کار دیگری باز همان آیت را تکرار کرد، سجدهٔ دوم نیز بر او واجب می‌شود. همچنین اگر بعد از مصروف شدن به کار سومی باز همان آیت را خواند، در این صورت سجدهٔ سوم نیز بر او واجب می‌گردد.

مسئلهٔ ۲۱: اگر خانه وسیع و بزرگ باشد در این صورت اگر او به گوشهٔ دیگر خانه برود و آیت سجده را مکرراً بخواند، سجدهٔ دوم نیز بر او واجب خواهد شد. به همین ترتیب اگر در گوشهٔ سوم رفته آیت سجده را بار سوم بخواند، سجدهٔ سوم نیز بر او واجب می‌گردد.

مسئلهٔ ۲۲: حکم مسجد نیز مانند حکم اطاق است. یعنی اگر کسی یک آیت سجده را چندین بار در مسجد بخواند، فقط یک سجده بر او واجب خواهد بود، چه در یک جای مسجد نشسته باشد و چه در داخل مسجد اینسو و آنسو قدم زده آیت سجده را مُکَرَّر خوانده برود.



مسئلهٔ ۲۳: اگر کسی در حالت نمازخواندن یک آیت سجده را چندین بار خواند، باز هم یک سجده بر او واجب می‌باشد، چه بعد از آخرین مرتبهٔ خواندن سجده کند و چه یکبار آن را خوانده سجده نموده سپس همان آیت را در همان رکعت یا رکعت دوم مجدداً بخواند.

مسئلهٔ ۲۴: اگر کسی در جائی نشسته یک آیت سجده را خواند ولی سجدهٔ تلاوت را انجام نداد، و آنگاه در همانجا نیت نماز را بسته همان آیت سجده را در داخل نماز خواند و سجدهٔ تلاوت را در داخل نماز انجام داد، این سجده از جانب هر دو بار تلاوت کفایت خواهد کرد. البته اگر جای خود را تبدیل کرده بود، این سجده کافی نبوده سجدهٔ دوم نیز بر او واجب می‌باشد.

مسئلهٔ ۲۵: اگر کسی در جائی نشسته یک آیت سجده را خوانده سجدهٔ تلاوت را نیز اداء کرد و آنگاه نیت نماز را در همانجا بست و همان آیت سجده را در داخل نماز دوباره خواند، در این صورت حالا در داخل نماز سجدهٔ تلاوت را باید انجام بدهد.

مسئلهٔ ۲۶: اگر تلاوت‌کننده در جائی نشسته و یک آیت سجده را بارها خواند و جایش را تغییر نداد، اما شخص دیگری که این آیت سجده را می‌شنید جای خود را چندین بار تبدیل نمود، به این صورت که آیت سجده را در جائی شنید و آنگاه از آنجا برخاسته جای دیگری نشست و آنجا نیز همان آیت را شنید و سپس از آنجا برخاسته جای سومی رفت و در آنجا نیز همان آیت سجده را



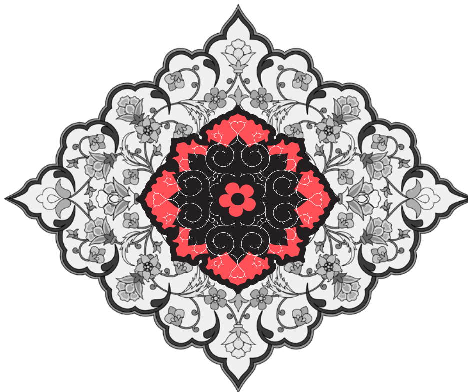
شنید، در این صورت بر تلاوت‌کننده فقط یک سجده واجب خواهد بود، و بر شنونده مطابق تعداد تغییر جایش چندین سجده واجب خواهد شد.

مسئلهٔ ۲۷: و اگر جای شنونده تغییر نکرد، بلکه جای تلاوت‌کننده تبدیل می‌شد، در این صورت بر شنونده فقط یک سجده واجب می‌باشد و بر تلاوت‌کننده مطابق تعداد تغییر جایش چندین سجده واجب می‌گردد.



مسئلهٔ ۲۸: خواندن تمام سوره و رهاکردن آیت سجده مکروه و ممنوع است. تنها به خاطر خلاصی از سجده، خواندن آیت سجده را نباید ترک کرد، زیرا اینکار گویا مرادف با انکار سجده می‌باشد.

مسئلهٔ ۲۹: اگر کسی فقط آیت سجده را بخواند و سایر آیات سوره را نخواند، اینکار عیبی ندارد. و اگر کسی اینکار را در داخل نماز انجام می دهد، شرط صحت نماز این است که این آیت سجده آنقدر طویل باشد که برابر با سه آیت کوتاه قرآن شود. لیکن بهتر این است که آیت سجده را همراه با یکی دو آیت دیگر یکجا بخوانند.



مسائل نماز وتر

مسئلهٔ ۱: نماز وتر واجب است و واجب در مرتبه نزدیک به فرض می‌باشد. ترک واجب گناه بزرگی دارد.[۲۳۷] اگر نماز وتر کسی احیاناً ترک گردید، به محض فرصت یافتن باید فوراً قضای آن را بخواند.

مسئلهٔ ۲: نماز وتر سه رکعت است. نمازخوان چون دو رکعت را خواند، در قعده بنشیند و فقط التحیات را بخواند، درود شریف را نخواند، و التحیات را خوانده فوراً برخاسته برای رکعت سوم ایستاده شود و الحمد و سوره‌ای را خوانده اَللهُ اَکْبَرْ بگوید، و{ «مردان» دستها را تا نرمهٔ گوش ها بالا برده سپس دست‌ها را در زیر ناف بگیرند و} «زن» دست‌های خود را تا شانه بلند کرده آنگاه دست ها را بر سینه بگذارد، و سپس دعای قنوت را خوانده به رکوع برود و در آخر رکعت سوم در قعده بنشیند، و التحیات و درود شریف و دعاء را خوانده سلام بگرداند.[۲۳۸]

مسئلهٔ ۳: دعای قنوت چنین است:

اللّٰهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ، وَنَسْتَغْفِرُكَ، وَنُوْمِنُ بِكَ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ، وَنُثْنِي عَلَيْكَ الْخَيْرَ، وَنَشْكُرُكَ، وَلَا نَكْفُرُكَ، وَنَخْلَعُ، وَنَتْرُكُ مَنْ يَفْجُرُكَ. اللّٰهُمَّ إِيَّاكَ نَعْبُدُ، وَلَكَ نُصَلِّي وَنَسْجُدُ، وَإِلَيْكَ نَسْعَى وَنَحْفِدُ،

---

(۲۳۷) عَن اَبِي اَيُّوب الاَنصَارِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: اَلْوِترُ حَقٌّ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. ترجمه: حضرت ابو ایوب انصاری ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمودند: نماز وتر بر هر مسلمان لازم و واجب است. این حدیث شریف در مُسْنَد احمد و صحیح ابن حبان و ابو داود و ابن ماجه و نَسائی تخریج شده است چنانکه حافظ ابن حجر ﷺ در الدراية: ص۱۱۳ برآن تصریح نموده است. (إعلاءُ السُّنَن: ۱۱/۶ حدیث ۱۶۳۶)

علامه ظفر احمد تهانوی ﷺ تعداد کثیری از این روایات و احادیث را در جلد ششم إعلاءُ السُّنَن از صفحهٔ ۳ تا صفحهٔ ۲۷ تخریج کرده است. اهل علم به آن مراجعه نمایند.

(۲۳۸) چنانکه در بالا گذشت نماز وتر سه رکعت است و سه رکعت به یک سلام باید خوانده شود. ده‌ها احادیث و آثار از رسول الله ﷺ و صحابهٔ کرام ﷺ دلالت صریح بر این امر دارند. بعضی دلائل آن را در دو رساله تحت عنوان‌های «نماز وتر سه رکعت به یک سلام است» و «نماز وتر واجب و سه رکعت با یک سلام است» درج کرده‌ایم. به آنجا مراجعه کنید.

وَنَرْجُو رَحْمَتَكَ وَنَخْشَى عَذَابَكَ، إِنَّ عَذَابَكَ بِالْكُفَّارِ مُلْحِقٌ.. (۲۳۹)

مسئلهٔ ۴: در هر سه رکعت نماز وتر، بعد از الحمد شریف باید سورهٔ دیگری نیز خوانده شود.

مسئلهٔ ۵: اگر کسی در رکعت سوم فراموش کرد که دعای قنوت را بخواند و به رکوع رفت، و آنگاه به یادش آمد که قنوت را نخوانده است، در این صورت دعای قنوت را نخواند بلکه در آخر نماز، سجدهٔ سهو نماید. و اگر رکوع را ترک نموده برخاسته دعای قنوت را خواند، نمازش صحیح می باشد، اما نباید اینکار را می‌کرد. و سجدهٔ سهو در این صورت نیز بر او واجب است.

مسئلهٔ ۶: اگر کسی به فراموشی دعای قنوت را در رکعت اول یا رکعت دوم خواند، این دعای بیجا خواندن اعتباری ندارد، باید در رکعت سوم مُجدّداً دعای قنوت را بخواند و سجدهٔ سهو نیز بکند.

مسئلهٔ ۷: هر کسی که دعای قنوت را یاد ندارد، این دعا را بخواند: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ. یا اینکه سه بار اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِيْ بگوید. و یا سه مرتبه يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ بگوید، در تمام این صورت‌ها نمازش صحیح خواهد بود. (۲۴۰)



(۲۳۹) ترجمه: یا الهی! از تو یاری می جوئیم و از تو آمرزش می خواهیم وبه تو ایمان می‌آوریم وبر تو توکل می کنیم و ترا به خوبی می‌ستائیم و ترا سپاس می‌گوئیم و ترا ناسپاسی نمی‌کنیم. و دست برمی‌داریم و ترک می‌کنیم کسی را که تو را با گناهان عصیان می‌کند. یا الهی! تنها ترا می‌پرستیم و فقط برای تو نماز می خوانیم و تنها ترا سجده می‌کنیم و به سوی تو سعی و شتاب می‌نمائیم و به رحمت تو امیدواریم و از عذاب تو می‌ترسیم، بی‌شک، عذاب تو کفار را فرا خواهد گرفت.

دعای بالا دعای مشهور و متوارث قنوت است و در احادیث بسیاری وارد شده است، چنانچه ما ۳۰ روایت آن را در کتابی به اسم «اثبات دعای قنوت احناف» جمع و چاپ و نشر کرده‌ایم.

(۲۴۰) بعضی ها می پندارند کسی که دعای قنوت را حفظ نداشت، به جایش سورهٔ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ را بخواند. این پندار نادرست است، زیرا قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ دعا نیست، و دعاخواندن در نماز وتر واجب می‌باشد. کسانی که دعای قنوت را یاد ندارند، مطابق مسئلهٔ بالا عمل کنند.

مسائل نماز مریض

مسئلهٔ ۱: اگر کسی مریض/بیمار است، در هیچ حالتی نباید نماز را ترک کند. تا هنگامی که توان ایستادن را دارد باید ایستاده نماز بخواند. اگر توان ایستادن را نداشت، به حالت نشسته نماز بخواند و نشسته رکوع و سجده کند و به خاطر رکوع آنقدر سر خود را خم نماید که پیشانی‌اش در برابر زانو هایش قرار بگیرد.

مسئلهٔ ۲: و اگر مریض/بیمار، توانائی سجده‌کردن را نداشت، در این صورت رکوع و سجده را به اشارهٔ سر اداء کند، و سر خود را به خاطر سجده، پائین‌تر از اشارهٔ رکوع خم نماید.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی توانائی سجده را نداشت بهتر این است که به خاطر سجده، بالِشت/بالِش و یا چیز بلند دیگری را نگذارد، بلکه در این صورت به اشارهٔ سر سجده را اداء نماید. ضرورتی به سجده کردن بر بالشت/بالِش و امثال آن نیست.

مسئلهٔ ۴: اگر مریضی توانائی ایستادن را دارد، اما از ایستادن تکلیف زیادی می‌بیند و یا خوف می رود بیماری‌اش بیشتر شود، در این صورت خواندن نماز در حالت نشسته برایش جایز است.

مسئلهٔ ۵: اگر مریضی توانائی ایستادن را دارد لیکن نمی‌تواند رکوع و سجده را اداء کند، در این صورت او، هم اجازه دارد نماز را ایستاده خوانده و رکوع و سجده را به اشارهٔ سر انجام بدهد، و هم اجازه دارد نماز را نشسته بخواند و رکوع و سجده را به اشاره اداء نماید. هر دو صورت برایش جایز است، اما نشسته نمازخواندن برایش بهتر است.

مسئلهٔ ۶: اگر مریضی حتّٰی طاقت نشستن را ندارد، در این صورت بالشت/بالِش یا چیز بلند دیگری در پشتش بگذارند و او به طوری دراز بکشد که سرش خوب بالا بوده بلکه نزدیک به نشستن باشد و پاهای خود را به سمت قبله دراز کند. و اگر کمی توان دارد، پاهایش را به سمت قبله دراز نکند و زانوهایش را بلند نماید، سپس نماز را به اشارهٔ سر بخواند. و هنگام سجده کردن، در اشارهٔ سجده، سرش را از اشارهٔ رکوع پائین‌تر ببرد. اگر آنقدر طاقت هم ندارد که بالشت یا چیز بلندی دیگری در پشت گذاشته سر و سینه‌اش را بالا بگیرد، در این صورت پاهایش را به طرف قبله نموده به پشت دراز بخوابد، اما زیر سرش بالشتی بگذارند تا رویش نه بطرف آسمان بلکه به سمت قبله باشد و

آنگاه به اشارۀ سر نماز بخواند. اشارۀ سجده را پائین‌تر از اشارۀ رکوع انجام بدهد.

مسئلۀ ۷: اگر مریضی به پشت نخوابیده بلکه بر دست راست یا بر دست چپ خوابیده رُخ به طرف قبله نموده رکوع و سجده را به اشارۀ سر اداء نماید، این صورت نیز جایز است. اما به پشت خوابیده نماز را به اشاره خواندن بهتر است.

مسئلۀ ۸: اگر مریضی توانائی اشارۀ سر را نیز نداشت، در این صورت نماز نخواند. آنگاه اگر این حالش بیشتر از یک شبانه روز طول کشید، نمازهای این مدت عفو خواهند شد و قضا خواندن آنها نیز واجب نخواهد بود. و اگر این حالت یک شبانه روز یا کمتر از یک شبانه روز طول کشید و در کمتر از این مدت، توانائی خواندن نماز به اشاره را یافت، قضای آن نمازها را حالا به اشاره بخواند. و به این اراده نباشد که چون کاملاً خوب شدم آنوقت قضای آنها را می‌خوانم، زیرا ممکن است پیش از آن وفات کند و آنگاه گناه نخواندن آنها بر دوشش خواهد بود.



مسئلۀ ۹: به همین صورت اگر شخص سالم و تندرستی بیهوش شد، اگر مدت بیهوشی‌اش کمتر از یک شبانه روز طول کشید، خواندن قضای نمازهای دوران بیهوشی‌اش بر او واجب است. و اگر مدت بیهوشی‌اش بیشتر از یک شبانه روز طول کشید، قضای آن نمازها بر او واجب نیست.

مسئلۀ ۱۰: اگر شخص سالم و تندرست نماز را آغاز کرد و آنگاه در دوران نماز چنان حالتی برایش پیش آمد که توانائی ایستادن برایش نماند، در این صورت بقیۀ نماز را به حالت نشسته بخواند. اگر توان دارد که رکوع و سجده را انجام دهد، خوب، و اگر توان آن را ندارد، رکوع و سجده را نیز به اشارۀ سر اداء کند. و اگر چنان حالتش خراب شد که توانائی نشستن را نیز نداشت، در این صورت دراز کشیده باقیماندۀ نماز را تکمیل کند.

مسئلۀ ۱۱: اگر کسی به علّت بیماری نماز را به حالت نشسته شروع کرد، ولی آنقدر توان داشت که رکوع و سجده را {به شکل عادی} اداء نماید و لذا رکوع و سجده را {به شکل عادی} اداء کرد، و آنگاه در دوران نماز حالش خوب شد، اکنون بقیۀ نماز را ایستاده بخواند.

مسئلۀ ۱۲: و اگر شخص مذکور به علت بیماری، توانائی رکوع و سجده کردن را نداشت و لذا به اشاره رکوع و سجده را انجام می‌داد، و آنگاه در دوران نماز حالش آنقدر خوب شد که اکنون می‌تواند رکوع و سجده را اداء کند، پس این نمازش از بین رفته است. آن را تکمیل نکند بلکه باید دوباره از سر بخواند.





مسئلۀ ۱۳: اگر کسی دچار فلج شد یا چنان مریض گردید که نمی‌توانست با آب استنجاء کند، او در این صورت با کُلوخ {یا کاغذ تشناب} یا پارچه‌ای خود را پاک کند. و به عذر اینکه نمی‌تواند با آب استنجاء کند، نماز را ترک ننماید. اگر خودش تیمُّم نمی‌تواند، کس دیگری او را تیمُّم بدهد.

اگر خودش قدرت پاک‌کردن محل استنجای خود را با کلوخ {یا کاغذ تشناب/دستمال توالت} یا پارچه‌ای ندارد، در این صورت نیز نباید نماز را قضا کند، بلکه نماز را در همین حالت بخواند. و برای کس دیگری جایز نیست که شرمگاه او را ببیند و پاک کند، نه برای مادرش جایز است، نه برای پدرش و نه برای پسر یا دخترش. البته برای زن و شوهر جایز است که آن قسمت بدن یکدیگر را ببینند. برای هیچ کس دیگری جایز نیست.

مسئلۀ ۱۴: اگر در زمان سلامت و تندرستی چند نماز از کسی قضا شده بود و او اکنون مریض شد، پس در همین حالت بیماری به هر صورتی که توان نماز خواندن را دارد، قضائی آن نمازها را نیز بخواند. و به این انتظار نباشد که چون توانائی ایستادن را یافتم آنوقت آنها را می‌خوانم، یا هنگامی که قُوَّت نشستن و رکوع و سجده‌کردن را یافتم آنگاه آنها را می‌خوانم، زیرا اینها همه خیالات شیطانی است. دینداری در این است که قضای آنها را فوراً بخواند و به تاخیر نیندازد.

مسئلۀ ۱۵: اگر بستر مریض نجس است لیکن تبدیل‌کردن آن، بیمار را دچار تکلیف زیادی می کند، در این صورت برای آن مریض جایز است تا بر همان بستر نماز بخواند.

مسئلۀ ۱۶: اگر داکتر، چشم کسی را معالجه کرده او را از تکان‌خوردن منع نمود، در این صورت آن شخص به حالت خوابیده نماز بخواند.



مسئلۀ ۱۷: اگر شخص معذوری نماز را به اشاره اداء نموده رکوع و سجدۀ نماز را به اشاره انجام داده بود که در این دَوران در اثنای نماز بر ادای رکوع و سجود به صورت عادی قدرت یافت، حالا این نمازش فاسد شده است و بر او واجب است تا این نماز را از سر بخواند. و اگر هنوز رکوع و سجده را به اشاره انجام نداده بود که صحت یافته قادر به ادای آنها گردید، در این صورت نمازش صحیح است و «بناء» برآن جایز می باشد.

مسئلۀ ۱۸: اگر کسی به سبب قرائت طویل از ایستادن خسته شده و دچار مشقت گردید، در این صورت اگر بر دیوار، درخت، چوب و امثال آن تکیه کند، اینکار برایش مکروه نمی‌باشد. اشخاص ضعیف و کلان‌سال در نماز تراویح عموماً ضرورت به تکیه‌کردن پیدا می کنند.

مسائل نماز مسافر

مسئلۀ ۱: اگر کسی به مسافت دو منزل {یعنی کمتر از ۴۸ میل یا ۷۷ کیلومتر} سفر کند هیچ حکمی از احکام شریعت به سبب این سفرش تغییر نمی‌یابد و در دیدۀ شرع او مسافر نمی‌باشد. بنابرین همۀ امور را همانگونه انجام بدهد که در خانه انجام می‌داد. یعنی نماز چهار رکعتی را باید چهار رکعت بخواند. و اگر موزۀ چرمی/چکمه پوشیده است، اجازه دارد فقط تا یک شبانه روز برآن مسح نماید و بعد از آن مدت مسح بر آن جایز نمی‌باشد.

مسئلۀ ۲: هر کسی که به قصد سه منزل {یعنی ۴۸ میل یا ۷۷ کیلومتر} سفر را شروع کند، او را در اصطلاح شریعت مسافر می‌گویند، و هنگامی که از شهر خود خارج شود، شرعاً مسافر می‌باشد، و تا هنگامی که در داخل شهر خود قرار دارد، مسافر نمی‌باشد.

اگر ایستگاهِ {موتر، قطار یا میدان هوائی} در داخل احاطۀ شهر قرار دارد، آنجا نیز در حکم شهر است و اگر خارج از احاطۀ شهر می‌باشد، چون این شخص به آنجا رسید آنگاه مسافر می‌گردد.

مسئلۀ ۳: مراد از سه منزل آن است که اکثر افرادی که پیاده پا می‌روند تا سه روز به آنجا می‌رسند. و اندازۀ مساحت آن در کشور ما {هند} که سفر دریائی ندارد و نه کوهستانی است، ۴۸ میل {مساوی با ۷۷ کیلومتر} می‌باشد.[(۲۴۱)]

مسئلۀ ۴: اگر کسی به چنان جائی سفر می‌کند که دوری آن به اعتبار پیاده رفتن یا سوار شتر حرکت کردن، سه منزل {یعنی۴۸ میل یا ۷۷ کیلومتر} است، لیکن اگر بر ارابه/گاری سوار شود، در دو روز به آنجا می‌رسد؛ و یا اگر سوار ریل/قطار، {موتر/ماشین و طیاره/هواپیما} شود، در اندک زمانی به آنجا خواهد رسید، در این صورت نیز در نظر شریعت او مسافر می‌باشد.



(۲۴۱) باید دانست که اندازۀ مسافت سفر در مسافرت‌های هوائی نیز مانند سفر زمینی است یعنی ۴۸ میل یا ۷۷ کیلومتر. (امداد الفتاوی: ۳۹۶/۱ و ۳۹۷)

مسئلهٔ ۵: هر کسی که از روی شرع مسافر است، نمازهای فرض ظهر، عصر و عشاء/خُفتن را دو رکعت بخواند، نه چهار رکعت.[۲۴۲]

(۲۴۲) اینکار را در اصطلاح شریعت «قَصْر» می‌گویند و قصر در سفر واجب است: وَالْقَصْرُ وَاجِبٌ عِنْدَنَا. (الفتاوی الهندیه: ۸۹/۱) و رُوِیَ عَن اَبِی حَنِیفَةَ رَضِیَ الله عَنهَ اَنَّهُ قَالَ: مَنْ اَتَمَّ الصَّلَاةَ فَقَد اَسَاءَ وَ خَالَفَ السُّنَّةَ. ترجمه: در فتاوی عالمگیری: ۱/ ۸۹ مسطور است که قصر در نماز نزد ما احناف واجب است. (رد المحتار: ۸۲۱/۱) و صاحب رد المحتار از حضرت امام اعظم رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: هر کسی که نماز را در سفر کامل بخواند، کاری زشت را مرتکب می‌شود و مخالفت با سنت می‌نماید.

احادیث بسیار زیادی نیز در این باره مروی می‌باشد. یکی دو را در اینجا به طور مثال درج می‌نمائیم:

امام بخاری رحمه الله روایت می‌کند: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عُمَرَ، يَقُولُ: صَحِبْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وآله فَكَانَ لَا يَزِيدُ فِي السَّفَرِ عَلَى رَكْعَتَيْنِ، وَأَبَا بَكْرٍ، وَعُمَرَ، وَعُثْمَانَ كَذَلِكَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ. ترجمه: حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید که من همیشه با رسول الله صلی الله علیه وآله مصاحبت داشتم و آنحضرت همیشه نمازهای سفر را دو رکعت می‌خواندند و همچنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه همیشه نمازهای سفر را دو رکعت می‌خواندند و به همین ترتیب حضرت عمر فاروق رضی الله عنه همیشه نمازهای سفر را دو رکعت می‌خواندند و به همین صورت حضرت عثمان رضی الله عنه همیشه نمازهای سفر را دو رکعت می‌خواندند. (بخاری شریف: ۱۴۹/۱ حدیث ۱۱۰۲)

و امام مُسْلِم، امام ابو داود و امام ابن ماجه رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَىٰ از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما چنین روایت می‌کنند: صَحِبْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وآله فِي السَّفَرِ، فَلَمْ يَزِدْ عَلَى رَكْعَتَيْنِ حَتَّى قَبَضَهُ اللهُ، وَصَحِبْتُ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ يَزِدْ عَلَى رَكْعَتَيْنِ حَتَّى قَبَضَهُ اللهُ، وَصَحِبْتُ عُمَرَ، فَلَمْ يَزِدْ عَلَى رَكْعَتَيْنِ حَتَّى قَبَضَهُ اللهُ، ثُمَّ صَحِبْتُ عُثْمَانَ، فَلَمْ يَزِدْ عَلَى رَكْعَتَيْنِ حَتَّى قَبَضَهُ اللهُ. وَقَدْ قَالَ اللهُ: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. ترجمه: حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما فرمود که من همیشه همراه رسول الله صلی الله علیه وآله مصاحبت داشتم و آنحضرت در سفر همیشه نماز را قصر می‌فرمودند تا آنگاه که خداوند روح مبارک شان را قبض کرد. آنگاه همراه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بودم، ایشان نمازهای سفر را همیشه قصر می‌کردند تا آنگاه که خداوند روح شان را قبض نمود. و سپس همراه با حضرت عمر رضی الله عنه بودم و ایشان تا آن هنگام که خداوند روح شان را قبض نمود همیشه نمازهای سفر را قصر می‌خواندند. سپس با حضرت عثمان رضی الله عنه همراه بودم، ایشان نیز تا آندم که خداوند روح شان را قبض کرد همیشه نمازهای سفر را قصر می‌خواندند. و بی‌شک خداوند می‌فرماید: و اسوهٔ نیک شایستهٔ پیروی برای شما در وجود رسول خدا صلی الله علیه وآله موجود است.(مُسْلِم شریف: حدیث ۱۱۱۲و ابو داود شریف: حدیث ۱۰۳۴ و ابن ماجهٔ شریف: حدیث ۱۰۶۱)

ابن حزم ظاهری نیز با سند صحیح از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند: وعَنهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله: صَلَاةُ السَّفَرِ رَكعَتَانِ، مَن تَرَكَ السُّنَّةَ كَفَرَ. ترجمه: حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت می‌کند آنحضرت فرمودند: قانوناً نماز سفر دو رکعت است و هر کس آن را ترک کرد{و چهار رکعت خواند، او گویا} از این قانون انکار می‌کند. (عمدة القاری: ۵۴۸/۳ و کذا فی إعلاءُ السُّنَن: ۲۹۱/۷ و حلیة الاولیاء: ۱۸۶/۷و جامع الاحادیث: ۴۹۱/۱۳ و الاحکام الشرعیة از اشبیلی: ۳۳۹/۲)

تفصایل این مسئله و سایر احادیث مربوط آن در جلد هفتم إعلاءُ السُّنَن از صفحهٔ ۲۸۵ تا ۳۰۹ درج است.



حکم نمازهای سنت این است که اگر مسافر عجله دارد، برایش جایز است که جز سنت صبح، سایر سنت‌ها را ترک کند و گناهکار نمی‌گردد. و اگر عجله ندارد و نه خوف جدائی از رفقای سفرش را دارد، در این صورت نمازهای سنت را ترک نکند.

نمازهای سنت در مسافرت نیز کامل خوانده می‌شوند، آنها را نباید کم خواند.

مسئلهٔ ۶: نمازهای صبح، مغرب و وتر در مسافرت نیز کم خوانده نمی‌شوند، بلکه همان گونه که همیشه آنها را می خوانند، در سفر نیز باید بخوانند.

مسئلهٔ ۷: مسافر، نماز فرض ظهر، عصر و عشاء را فقط دو رکعت بخواند، نباید زیادتر از آن بخواند. چهار رکعت خواندن آنها برای مسافر به همان صورت گناه دارد که مثلاً شخصی نماز فرض ظهر را به جای چهار رکعت، شش رکعت بخواند.

مسئلهٔ ۸: مسافری نماز سفر را سهواً چهار رکعت خواند، اگر بعد از دو رکعت در قعده نشسته و التحیات را خوانده بود، دو رکعت این نمازش فرض محسوب می‌شود و دو رکعت دیگرش نماز نفل خواهد بود، و سجدهٔ سهو نیز بر او واجب می‌باشد. و اگر بعد از دو رکعت در قعده ننشسته بود، در این صورت هر چهار رکعت این نماز، نفل شمرده می‌شود. فرض را دوباره از سر بخواند.



مسئلهٔ ۹: اگر مسافری در طول راه در جائی اقامت کرد و نیتش این است که کمتر از پانزده روز در آنجا خواهد ماند، در این صورت او هنوز هم مسافر می‌باشد، بنابرین نمازهای چهار رکعتی را باید دو رکعت بخواند. و اگر نیت کرد که پانزده روز یا بیشتر از پانزده روز در آنجا بماند، او در این صورت حالا مسافر نمی‌باشد و اکنون نمازها را کامل بخواند. و بعداً اگر اراده کرد تا پیش از پایان پانزده روز از اینجا حرکت کند، در این صورت نیز بازهم او مسافر نمی‌باشد. اکنون نیز نمازها را باید کامل بخواند. و چون از این محل به طرف جای دیگری حرکت کرد و آنجا ۴۸ میل {۷۷ کیلومتر} از اینجا فاصله دارد، در این صورت او باز مسافر می گردد. و اگر کمتر از ۴۸ میل {۷۷ کیلو متر} فاصله دارد، مسافر نمی‌گردد.

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی نیت سفر ۴۸ میل راه را کرده از خانه برآمد، ولی از همان خانه این نیت را نیز داشت که پانزده روز در فلان قریه {که در بین راه است} اقامت می کنم، او مسافر نمی‌باشد، بنابرین نمازهای خود را کامل بخواند. و چون به آن قریه رسید، اگرچه نخواست که پانزده روز آنجا اقامت کند، بازهم او مسافر نمی‌باشد.



مسئلۀ ۱۱: اگر کسی اراده کرد تا به جائی برود که ۴۸ میل {۷۷ کیلومتر} فاصله دارد، لیکن خانۀ خودش در مسیر راه واقع است، در این صورت او مسافر نمی‌باشد.



مسئلۀ ۱۲: اگر زنی به نیت ۸۰ میل فاصله سفر را شروع کرد، لیکن در ۴۰ میل آغاز سفر در حالت حیض بود، او مسافر نمی‌باشد. بنابرین چون از حیض پاک شد، غسل نموده نمازهای خود را کامل بخواند. البته بعدِ پاک شدن از حیض، اگر هنوز هم دوری مقصد سفرش از محل پاک شدنش ۴۸ میل {۷۷ کیلومتر} می‌شد، یا در آغاز سفر پاک بود و حیض در طول راه شروع شده بود، زن مذکور مسافر شمرده می‌شود، بنابرین نماز را مسافرانه دو رکعت بخواند.

مسئلۀ ۱۳: اگر مسافری نماز می‌خواند و در دوران خواندن نماز، نیت اقامت پانزده روز را کرد، در این صورت حالا او مسافر نمی‌باشد و این نماز را نیز باید کامل بخواند.



مسئلۀ ۱۴: اگر مسافری در طول راه در جائی برای سه یا چهار روزی اقامت کرد {و اراده داشت که حرکت کند} لیکن چنان اتفاقاتی برایش پیش می‌آید که مانع حرکتش می‌شود، گرچه هر بار نیتش این است که فردا یا پس فردا حرکت می‌کنم، لیکن باز حادثه‌ای پیش می‌آید که مانع رفتنش می گردد، و به این ترتیب پانزده یا بیست روز یا یک ماه یا بیشتر در آنجا ماند، لیکن هیچ گاهی نیت اقامت پانزده روز را نکرد، این شخص هنوز هم مسافر است، گرچه مدت مدیدی را به اینگونه در آنجا بماند.

مسئلۀ ۱۵: اگر کسی به ارادۀ ۴۸ میل {۷۷ کیلومتر} سفر از خانه خارج شد و بعد از طی مسافۀ اندکی از ارادۀ سفر منصرف گردیده به خانه برگشت، در این صورت او از همان هنگامی که نیت مراجعت را کرده، مسافر نمی‌باشد.

مسئلۀ ۱۶: اگر زنی به همراه شوهر خود در سفر است، هرچند روزی که شوهرش در جائی نیت اقامت نماید، زن نیز به همان اندازه مقیم خواهد بود، نه بیشتر، زیرا در این حالت، نیت شوهر دارای اعتبار است. اگر شوهر ارادۀ پانزده روز اقامت در آنجا را نماید، در این صورت {هم خودش و هم} زن مسافر نمی‌باشند. چه زن نیت پانزده روز اقامت را کند یا نکند. و اگر شوهر نیت اقامت کمتر از پانزده روز را نمود، در این صورت {هم خودش و هم} زن مسافر خواهند بود.





مسئلهٔ ۱۷: مسافری بعد از طی ۴۸ میل {۷۷ کیلومتر} به محلی رسید که خانه‌اش در آنجا است، اکنون او مسافر نمی‌باشد، چه مدت زیادی در اینجا اقامت نماید یا مدت کمی. و اگر خانه‌اش نیست و ارادهٔ پانزده روز اقامت را در اینجا دارد، در این صورت نیز او مسافر نمی‌باشد و نمازهای خود را کامل بخواند. و اگر نه خانه‌اش در اینجاست و نه نیت پانزده روز اقامت را دارد، در این صورت او هنوز هم مسافر می‌باشد، و بنابرین فرض چهار رکعتی را باید دو رکعت بخواند.

مسئلهٔ ۱۸: اگر کسی می‌خواهد در طول راه در جاهای مختلف مثلاً پنج روز اینجا، ده روز آنجا و دوازده روز در جای دیگری اقامت کند، لیکن نیت اقامت پانزده روز در هیچ جا را ندارد، در این صورت او هنوز هم مسافر دانسته می‌شود.

مسئلهٔ ۱۹: اگر کسی شهر خود را کُلاً ترک کرده است و در شهر دیگری سکونت نموده و همانجا زندگی می‌کند، و اکنون با شهر قبلی و خانهٔ قبلی خود هیچ رابطه‌ای ندارد، در این صورت آن شهر قبلی‌اش و سایر شهرها برای او در یک حکم می‌باشند. بنابرین اگر آن شهر در هنگام سفر در مسیر راهش قرار گرفت و او سه چهار روزی در آنجا اقامت نمود، او مسافر خواهد بود و لهذا نماز خود را مسافرانه دو رکعت بخواند.

مسئلهٔ ۲۰: اگر کسی در سفر بود که نمازش قضا شد و آنگاه به خانه رسید، در این صورت نیز نماز های فرض ظهر، عصر و عشای قضا شده در مسافرت را دو دو رکعت بخواند. و اگر قبل از آغاز سفر، یکی از نمازهایش مثلاً ظهر قضا شده بود، در این صورت در حالت سفر نیز قضای آن را باید چهار رکعت بخواند.

مسئلهٔ ۲۱: اگر زن بعد از عروسی، زندگی در خانهٔ شوهر را به طور کُلی اختیار کرد، اکنون خانهٔ اصلی او خانهٔ شوهرش می‌باشد. بنابرین اگر ۴۸ میل {۷۷ کیلومتر} سفر نموده به خانهٔ پدری خود برود و نیت اقامت پانزده روز را نداشته باشد، در این صورت نماز و روزهٔ خود را باید به صورت نماز و روزهٔ مسافرانه انجام دهد. و اگر زن ارادهٔ زندگی دایمی در خانهٔ شوهر را نکرده بود، در این صورت خانهٔ اصلی او همان خانه‌ای است که قبلاً بود.



مسئلهٔ ۲۲: اگر کسی در کشتی سوار بود و کشتی در حرکت بود که وقت نماز رسید، در این صورت در همین کشتی متحرک نماز را بخواند. اگر از ایستادن دچار سرچرخی می‌شد، نشسته نماز بخواند.

مسئلهٔ ۲۳: حکم نماز در ریل/قطار نیز مانند بالاست. یعنی نمازخواندن در ریل/قطارِ در حالِ حرکت



جایز است. و اگر نمازخوان از ایستادن دچار سرچرخی می‌شود و یا خوف افتادن را دارد، نشسته نماز بخواند.(۲۴۳)

مسئلۀ ۲۴: اگر کسی در داخل ریل/قطار نماز می‌خواند که قطار جهتِ خود را تغیر داد و قبله به سمت دیگر قرار گرفت، نمازخوان نیز باید در حالت نمازخواندن، خود را به طرف همان سمت قبله بگرداند و رخ به سوی قبله نماید.

مسئلۀ ۲۵: اگر زنی می‌خواست تا به فاصلۀ ۴۸ میل {۷۷ کیلومتر} سفر کند، در این صورت برایش جایز نیست تا هنگامی که شوهرش یا مَحْرَم دیگری با او همراه نباشد، سفر کند. سفر نمودن بدون محرم گناهی بزرگ است. و اگر زن می‌خواهد به فاصلۀ کمتر از ۴۸ میل {۷۷ کیلومتر} سفر برود، در این صورت همراه با محرم رفتن برایش خوب‌تر است. احادیث شریف، سفر بدون مَحْرَم را برای زن به شدت منع کرده است.(۲۴۴)

مسئلۀ ۲۶: سفر کردن زن با محرمی که ترس خدا و رسول در دلش نیست و به شریعت پابند نیست جایز نمی‌باشد.



مسئلۀ ۲۷: اگر زنی سوار ارابه {یا موتر/ماشین} بود که وقت نماز رسید، از ارابه {یا موتر/ماشین} پائین شده در جائی خلوت نماز بخواند.

---

(۲۴۳) حکم نمازخواندن در طیاره/هواپیما مانند حکم نماز بر زمین و ریل/قطار است. (امداد الاحکام: ۱/ ۷۱۴ و احسن الفتاوی: ۷۱/۴ و امداد الفتاوی: ۳۹۴/۱ و مسایل نماز: ج ۸ ص۷۶ تا ۷۷ و نظام الفتاوی: ۲۸۰/۱)

(۲۴۴) چنانچه در احادیث صحیح و مشهور وارد است: عَنِ ابنِ عُمَر رَضِیَ الله عَنهُما اَنَّ النَّبیَّ ﷺ قَالَ: لَا تُسَافِرِ المَرْأَةُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ. ترجمه: از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: زن به مسافت سه روز راه، نباید سفر کند مگر اینکه محرمش همراه با او باشد. (بخاری شریف: حدیث ۱۰۲۴و ۱۰۲۵و ۱۱۲۲و ۱۷۲۹ و اعلاء السنن: ۲۷۵/۷ حدیث ۱۹۷۳)

و همچنین در مُسْلِم شریف روایت است: عَن اَبی سَعِیدٍ الخدریِّ رَضِیَ الله عَنهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: لَا یَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِالله وَالْيَوْمِ الآخِرِ، أَنْ تُسَافِرَ سَفَرًا يَكُونُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَصَاعِدًا، إِلَّا وَمَعَهَا أَبُوهَا، أَوِ ابْنُهَا، أَوْ زَوْجُهَا، أَوْ أَخُوهَا، أَوْ ذُو مَحْرَمٍ مِنْهَا. ترجمه: حضرت ابو سعید رضی الله عنه می‌گوید که رسول خدا ﷺ فرمودند: برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد حلال نیست تا به سفری که سه روز راه یا بیشتر طول دارد برود، مگر اینکه پدرش یا پسرش یا شوهرش یا برادرش یا محرم دیگرش همراه او باشد. (مسلم شریف: حدیث۲۳۹۰ و اعلاء السنن: ۲۷۷/۷ حدیث ۱۹۷۵ و سنن ابو داود: حدیث ۱۴۶۶ و سنن ترمذی: حدیث ۱۰۸۹)

و چنانکه در مسئلۀ ۳ گذشت، سه روز راه، معادل ۴۸ میل یا ۷۷ کیلومتر می‌باشد.



به همین ترتیب اگر زن نتواند در داخل ارابه{یا موتر/ماشین} وضو بگیرد، در این صورت از آن پائین شده در گوشهٔ خلوتی نشسته وضو کند. و اگر حجاب همراه ندارد، خود را با چادر یا غیره پیچانیده پائین شود و نماز بخواند. {بعضی زنان به خاطر حجاب در چنین حالتی نماز نمی‌خوانند، باید گفت که} چنان افراط در حجاب که باعث قضای نماز بگردد حرام است. حکم شریعت را در هر کاری باید مُقَدَّم قرار داد. حدود حجاب را نیز باید همان اندازه قرار داد که شریعت بیان کرده است و تجاوز از حدود شریعت و شرمسار گردیدن نزد خدا، جهالت و نادانی بزرگ است. البته تقلیل در حجاب بدون ضرورت، بی‌غیرتی و گناه می‌باشد.

مسئلهٔ ۲۸: اگر کسی سوار ارابه{یا گاری گاوی} بوده و چنان مریض نیز است که نمازخواندن به حالت نشسته برایش جایز می‌باشد، بازهم نمازخواندنش بر ارابهٔ{یا گاریِ}در حال حرکت جایز نمی‌باشد. و اگر ارابه متوقف باشد لیکن چوب آن بر شانهٔ گاوها باشد، در این صورت نیز نماز خواندن برآن جایز نیست. باید گاوها را از ارابه جدا کرده آنگاه برآن نماز خواند. و همین حکم ارابهٔ اسپی نیز است که تا وقتی که اسپ‌ها را از ارابه جدا نکنند، نمازخواندن برآن ارابه جایز نخواهد بود.

مسئلهٔ ۲۹: کسی که نمازخواندن در حالت نشسته برایش جایز است، نمازخواندن در کجاوه {یا موتر/ماشین} نیز برایش جایز می‌باشد. لیکن هنگامی که کجاوه بر شانهٔ مردم قرار داشته باشد، نماز خواندن در کجاوه جایز نیست، بلکه زمانی که آن را بر زمین بگذارند، آنگاه نماز در آن جایز خواهد بود.

مسئلهٔ ۳۰: اگر کسی خوف دارد که اگر از شتر یا ارابه{یا موتر/ماشین}پائین بیاید، جان یا مالش به خطر خواهد افتاد، در این صورت نمازخواندن برآن ارابه{یا موتر/ماشین}بدون پائین شدن از آن نیز جایز خواهد بود.



بعضی دیگر از مسائل نماز مسافر

مسئلهٔ ۱: اگر کسی در دو جا {یعنی در دو شهر یا دو قریه} نیت اقامت پانزده روز را کند و بین آن دو جا آنقدر مسافت وجود دارد که صدای آذان یکی آنها به جای دیگر نمی‌رسد، مثلاً بخواهد ده روز در شهر «مکه» و پنج روز در منطقهٔ «مِنیٰ» اقامت کند، («مِنیٰ» در سه میلی مکه واقع است،) در



این صورت نیز این شخص مسافر دانسته می‌شود.

مسئلهٔ ۲: و در مسئلهٔ بالا اگر این شخص نیت اقامت شبانهٔ پانزده شب را در یکجا و نیت اقامت روز را در جای دیگری کند، در این صورت هر محلی که او نیت اقامت شب را در آن نموده است، آنجا وطن اقامت او بوده و اجازهٔ قصر در آنجا را نخواهد داشت. و محل دیگر که نیت اقامت روزانه را در آنجا دارد، اگر به فاصلهٔ مسافت سفر {یعنی ۴۸ میل یا ۷۷ کیلومتر} از این جایگاه اقامت شبانه‌اش دور باشد، در این صورت او با رفتن به آنجا مسافر می‌گردد، و اگر کمتر فاصله داشته باشد، مقیم خواهد بود.

مسئلهٔ ۳: و در مسئلهٔ مذکورهٔ بالا اگر هر دو محل آنقدر با هم نزدیک باشند که صدای آذان یک جایگاه به جایگاه دیگر می‌رسد، در این صورت هر دو جایگاه یکی محسوب می‌شود، و با نیت اقامت پانزده روزه در هر دو جا شخص مقیم می‌گردد.



مسئلهٔ ۴: اقتدای مقیم پشت مسافر در هرحال صحیح است، چه نماز ادائی باشد یا نماز قضائی. و هنگامی که امام مسافر دو رکعت خود را خوانده سلام گردانید، مقتدیان مقیم اکنون باید برخاسته نماز خویش را تکمیل کنند و در بقیهٔ نماز قرائت نکنند بلکه خاموش بایستند، زیرا آنها لاحق اند. و قعدهٔ اولی نیز بر آنها به سبب متابعت امام فرض می‌باشد.

برای امام مسافر مستحب است تا بعد از سلام دادن به هر دو جانب، فوراً مقتدیان خود را اطلاع دهد که او مسافر است. بلکه بهتر این است که قبل از شروع نماز نیز مقتدیان را از مسافر بودن خود مطلع بگرداند.

مسئلهٔ ۵: مسافر می‌تواند پشت مقیم اقتداء کند، اما تا هنگامی که وقت نماز باقی است؛ و هنگامی که وقت نماز به پایان رسید {و حالا امام مقیم، آن نماز را قضائی می‌خواند} در این صورت مسافر فقط در نماز صبح و مغرب اجازه دارد پشت امام اقتداء کند، و در نماز ظهر و عصر و عشاء اجازهٔ اقتداء به او را ندارد.

زیرا زمانی که مسافر پشت مقیم اقتداء می‌کند، به سبب متابعت امام، مسافر نیز باید نماز را چهار رکعت بخواند، و در این صورت قعدهٔ اولی امام فرض نمی‌باشد ولی قعدهٔ اولی مسافر فرض می‌باشد، که در این صورت اقتدای «فرض‌خوان» پشت «غیر فرض‌خوان» لازم می‌آید، و اینکار جایز نیست.





مسئلۀ ۶: اگر مسافری در دوران نماز، نیت اقامت {پانزده روز} را کند، چه در آغاز نماز یا در میان آن و یا در آخر آن، اما قبل از سجدۀ سهو یا سلام گردانیدن، در این صورت بر او لازم است تا این نماز را مُکمَّل چهار رکعت بخواند. قصر برای او اکنون جایز نیست. اگر بعد از ادای سجدۀ سهو یا بعد از سلام دادن نیت اقامت را کرد، در این صورت نمازش مسافرانه می‌باشد.

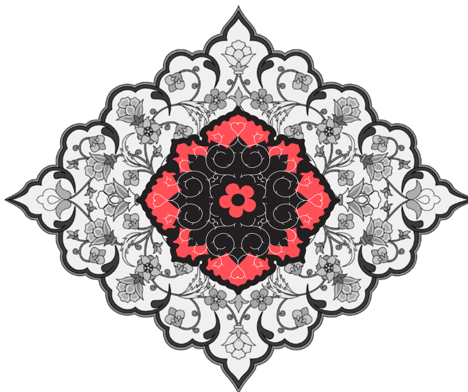
البته اگر بعد از گذشتن وقت نماز، نیت اقامت را کند و یا در حالت لاحق بودن نیت اقامت را نماید، در این صورت نیّتش اثری برآن نماز نخواهد انداخت و اگر این نماز چهار رکعتی است، قصر کردن در آن بر او واجب خواهد بود.

مثال اول

مسافری شروع به خواندن نماز ظهر کرد و یک رکعت را خوانده بود که وقت نماز ظهر ختم شد، آنگاه مسافر نیت اقامت را نمود. در این صورت نیت او در این نماز تاثیری ندارد و این نماز را باید مسافرانه یعنی دو رکعت بخواند.

مثال دوم

مسافری به مسافر دیگری اقتداء کرده و لاحق گردید و آنگاه شروع به خواندن رکعات فوت شده‌اش کرد و سپس نیت اقامت را نمود، در این صورت نیز این نیتش اثری بر این نماز نخواهد افگند و اگر این نماز چهار رکعتی است، او باید آن را قصر یعنی دو رکعتی بخواند.



مسائل نمازهای سنّت و نفل

مسئلهٔ ۱: در وقت نماز صبح، قبل از نماز فرض، دو رکعت نماز سنت وجود دارد. احادیث شریف تاکید بسیاری برآن نموده‌اند. هرگز این دو رکعت سنت را نباید ترک کرد. اگر احیاناً بر کسی دیر شد و وقت نماز خیلی تنگ گردید، در این صورت ناچار فقط همان دو رکعت فرض را بخواند، اما چون آفتاب طلوع نموده خوب بالا آمد، این دو رکعت سنت را قضائی بخواند.[۲۴۵]

---

(۲۴۵) حضرت رسول اکرم ﷺ بر ادای دو رکعت نماز سنّت صبح تاکید بسیار فراوانی فرموده‌اند لذا اگر نمازگزار در وقتی به مسجد برسد که نماز جماعت شروع شده است، بنگرد، اگر امکان به دست آوردن یک رکعت نماز جماعت هست، در این صورت دو رکعت نماز سنَّت را بخواند و سپس شریک جماعت شود. و اگر گمان دارد که اگر مشغول سنَّت شود، هر دو رکعت نماز فرض در جماعت از دستش می‌رود، در این صورت در نماز جماعت شرکت کند و دو رکعت نماز سنَّت را بعد از طلوع آفتاب بخواند.

عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَيْءٍ مِنَ النَّوَافِلِ أَشَدَّ مِنْهُ تَعَاهُدًا عَلَى رَكْعَتَيِ الفَجْرِ.

ترجمه: از اُمُّ المؤمنین حضرت عائشه رضي الله عنها روایت است که حضرت رسول الله ﷺ بر هیچ نماز غیر فرض آنقدر مواظبت نمی‌کردند که بر دو رکعت نماز (سنَّت) صبح مواظبت می فرمودند.

(بخاری شریف: حدیث ۱۱۶۹ و مُسْلِم شریف: حدیث ۷۲۴)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: لَا تَدَعُوهُمَا، وَإِنْ طَرَدَتْكُمُ الْخَيْلُ.

ترجمه: حضرت ابوهریره رضي الله عنه روایت می کند که حضرت رسول خدا ﷺ فرمودند: دو رکعت (نماز سنُّت) صبح را ترک نکنید اگرچه اسپان شما را لگد مال کنند.

(سُنَن ابی داؤد: ۲۰/۲ حدیث ۱۲۵۸ و شرح معانی الآثار للطحاوی: ۲۹۹/۱ حدیث ۱۷۸۲)

عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي مُوسَى قَالَ: جَاءَنَا ابْنُ مَسْعُودٍ وَالْإِمَامُ يُصَلِّي الْفَجْرَ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ إِلَى سَارِيَةٍ، وَلَمْ يَكُنْ صَلَّى رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ.

ترجمه: حضرت عبد الله بن اَبی موسی رحمه الله می فرماید حضرت عبد الله بن مسعود رضي الله عنه نزد ما تشریف آورد و امام در حال ادای نماز صبح بود، حضرت عبد الله بن مسعود رضي الله عنه نخست دو رکعت نماز سنَّت را در پشت ستون خواند. وی دو رکعت سنَّت صبح را نخوانده بود. (مُصَنَّف عبد الرزاق: ۴۴۳/۲ حدیث ۴۰۲۱)

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: نَعَمْ وَاللهِ، لَئِنْ دَخَلْتُ وَالنَّاسُ فِي الصَّلَاةِ لَأَعْمِدَنَّ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ لَأَرْكَعَنَّهُمَا ثُمَّ لَأُكْمِلَنَّهُمَا، ثُمَّ لَا أَعْجَلُ عَنْ إِكْمَالِهِمَا، ثُمَّ أَمْشِي إِلَى النَّاسِ فَأُصَلِّي مَعَ النَّاسِ الصُّبْحَ.

مسئلهٔ ۲: در وقت نماز ظهر/پیشین اولاً چهار رکعت سنت باید خواند، سپس چهار رکعت فرض و آنگاه دو رکعت سنت. خواندن این شش رکعت سنت در وقت ظهر ضروری می‌باشد. احادیث شریف تاکید بسیاری بر خواندن آنها نموده و ترک آنها بدون عذر گناه دارد.

مسئلهٔ ۳: در وقت نماز عصر/دیگر اولاً چهار رکعت سنت بخواند و سپس چهار رکعت فرض را اداء کند. لیکن تاکیدی بر این چهار رکعت سنت عصر وارد نگردیده است، بنابرین اگر کسی آن را نخواند گناهی ندارد. و هر کسی بخواند، ثواب بزرگی به دست می‌آورد.

مسئلهٔ ۴: در وقت نماز مغرب/شام اولاً سه رکعت فرض باید خواند و سپس دو رکعت سنت. خواندن این دو رکعت سنت نیز ضروری است. اگر کسی نخواند، گناهکار می‌شود.

مسئلهٔ ۵: در وقت نماز عشاء/خفتن بهتر و مستحب این است که شخص، اول چهار رکعت سنت بخواند، سپس چهار رکعت فرض، سپس دو رکعت سنت، سپس اگر دلش خواست دو رکعت نفل بخواند، و در آخر سه رکعت وتر بخواند. به این حساب، شش رکعت سنت خواهد خواند.

اگر کسی به شکل بالا نماز نخواند، در این صورت، اول چهار رکعت فرض بخواند، سپس دو رکعت سنت و آنگاه وتر را بخواند. خواندن این دو رکعت سنت بعد از نماز فرض عشاء ضروری است. اگر کسی آن را نخواند گناهکار می‌شود.

مسئلهٔ ۶: در ماه مبارک رمضان، خواندن نماز تراویح نیز سنت است و تاکید فراوانی در احادیث

ترجمه: از حضرت ابو الدَّرْداء ﷺ روایت است که می‌فرمود؛ بلی به خدا قسم است که اگر (صبح) در چنان وقتی (به مسجد) برسم که مردم در نماز جماعت ایستاده باشند، من در پشت ستونی از ستون‌های مسجد ایستاده دو رکعت نماز سنَّت را خواهم خواند و آنها را به طور کامل اداء خواهم کرد و در تکمیل آنها شتاب نخواهم نمود، و سپس رفته با مردم در نماز صبح شرکت خواهم کرد.(مُصَنَّف عبد الرزاق: ۴۴۳/۲ حدیث ۴۰۲۰)

از حضرت عبد الله بن عمر ﷺ در این مورد روایت است: جَاءَ مَرَّةً وَهُمْ فِي الصَّلَاةِ فَصَلَّاهُمَا فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ، ثُمَّ دَخَلَ مَرَّةً أُخْرَى فَصَلَّى مَعَهُمْ وَلَمْ يُصَلِّهِمَا. ترجمه: حضرت عبد الله بن عمر ﷺ یکبار در وقتی به مسجد آمد که مردم مشغول نماز (صبح) بودند، حضرت عبد الله بن عمر در گوشهٔ مسجد دو رکعت نماز (سنَّت) را خواند (و سپس در جماعت شرکت کرد) و باری دیگر (در همان وقت به مسجد) آمد و این بار با مردم در جماعت شرکت نموده و دو رکعت نماز سنت را نخواند. (مُصَنَّف ابن ابی شیبه: ۵۷/۲ حدیث ۶۴۱۹)

عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: إِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ وَالْإِمَامُ فِي الصَّلَاةِ، وَلَمْ تَكُنْ رَكَعْتَ رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ، فَصَلِّهِمَا ثُمَّ ادْخُلْ مَعَ الْإِمَامِ. ترجمه: حضرت حسن بصری رحمه الله می فرماید: هنگامی که داخل مسجد شدی و امام در نماز بود و تو دو رکعت نماز سنَّت صبح را نخوانده بودی، در این صورت نخست سنَّت را بخوان و سپس با امام در جماعت شرکت کن.(مُصَنَّف عبد الرزاق: ۴۴۴/۲ حدیث ۴۰۲۵)

شریف بر آن آمده است.[۲۴۶] نخواندن و ترک آن گناه دارد.

زنان، نماز تراویح را اکثر ترک می کنند، نباید اینکار را کرد. بعد از نماز فرض و سنُّت عشاء/ خُفتن «بیست رکعت تراویح» باید خواند.[۲۴۷]چه دو دو رکعت و چه چهار چهار رکعت، اما دو دو رکعت خواندن بهتر می‌باشد. و چون بیست رکعت تراویح را خواند، آنگاه نماز وتر را بخواند.

فایده: سنت‌های که خواندن آنها ضروری است «سنت مُؤَکَّده» گفته می‌شوند و تعداد آنها در یک شبانه روز، دوازده رکعت است: دو رکعت قبل از نماز فرض صبح، و چهار رکعت قبل از نماز فرض ظهر و دو رکعت بعد از ظهر، دو رکعت بعد از نماز فرض مغرب/شام، و دو رکعت بعد از نماز فرض عشاء/ خُفتن.[۲۴۸]

(۲۴۶) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ.

ترجمه: از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کسی نماز تراویحِ ماه رمضان را در حالت ایمان و با امید ثواب اداء کند، خداوند همهٔ گناهان گذشته‌اش را می بخشاید. (صحیح بخاری شریف: حدیث ۳۷ و ۲۰۰۹ و صحیح مُسْلِم شریف: ۷۹۵)

حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ ذَكَرَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَفَضَّلَهُ عَلَى الشُّهُورِ، وَقَالَ: مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ.

ترجمه: از حضرت عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله ماه رمضان را ذکر نموده آن را از همهٔ ماه‌ها برتر قرار دادند و فرمودند: هر کسی نماز تراویحِ ماه رمضان را در حالت ایمان و با امید ثواب اداء کند، او از گناهان به مانند روزی پاک می گردد که مادرش وی را به دنیا آورد. (سنن نَسائی شریف: حدیث ۲۲۰۸)

(۲۴۷) صحابه و تابعین و امامان مجتهدین اُمت و همهٔ اهل اسلام (جز اهل بدعت مانند شیعه و غیرمقلِّدین/ سَلَفی‌ها) اجماع دارند که «حد اقل نماز تراویح بیست رکعت» است. ما دربارهٔ بیست رکعت تراویح، پنج کتاب و رساله تحریر نموده‌ایم و سپس خلاصهٔ آنها را در کتاب «نماز تراویح بین اهل سنت و جماعت و اهل بدعت» جمع و چاپ و نشر کرده‌ایم. کسانی که به این مسئله علاقمند هستند به آن کتاب مراجعه نمایند.

(۲۴۸) ادای این دوازده رکعت سنت مؤکده فضیلت بسیاری دارد چنانکه در حدیث شریف وارد است: عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ، قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ صَلَّى فِي يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً بُنِيَ لَهُ بَيْتٌ فِي الجَنَّةِ: أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ، وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَهَا وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ المَغْرِبِ، وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ العِشَاءِ، وَرَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الْفَجْرِ صَلَاةِ الْغَدَاةِ.

ترجمه: از اُمُّ المؤمنین حضرت اُمِّ حبیبه رضی الله عنها روایت است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کسی دوازده رکعت نماز (سنّت) در یک شبانه روز بخواند، خانه‌ای برایش در بهشت می‌سازند: چهار رکعت پیش از ظهر، و دو رکعت بعد از آن، دو رکعت بعد مغرب، دو رکعت بعد عشاء، و دو رکعت قبل از نماز صبح.

(جامع الترمذی واللفظ له: حدیث ۴۱۵ و معجم کبیر طبرانی: ۲۳۴/۲۳ حدیث ۴۴۹ و صحیح مُسْلِم به اختصار: ۵۰۲/۱ وسنن ابن ماجه: ۳۶۱/۱ حدیث ۱۱۴۱ و المنتخب من مسند عبد بن حمید: ص ۴۴۸ حدیث ۱۵۵۲ و صحیح ابن خزیمه: ۲۰۲/۲ حدیث ۱۱۸۵ و صحیح ابن حبان: ۲۰۴/۶ حدیث ۲۴۵۱)

و همچنین نماز تراویح در ماه رمضان. بعضی از علماء نماز تهجُّد را نیز سنت مُؤَکَّدَه دانسته‌اند.



مسئلهٔ ۷: نمازهای مذکورهٔ بالا از جانب شریعت مُتَعَیَّن می‌باشند. و اگر کسی بخواهد بیشتر نماز بخواند، به هر اندازه‌ای که می‌خواهد و هر زمانی که می‌خواهد اختیار دارد نماز بخواند. تنها باید متوجه باشد که در آن اوقاتی که نمازخواندن در آنها مکروه است، نماز نخواند.

جز نماز فرض و سنت، هر نماز دیگری که انسان می‌خواند، نفل است، و هر قدر که انسان نماز نفلی بیشتر بخواند همانقدر ثواب بیشتر به دست می‌آورد. نماز نفل حدی ندارد و بعضی از بنده‌های خدا چنان گذشته‌اند که سراسر شب را نماز نفل می‌خواندند و هیچ نمی‌خوابیدند.

مسئلهٔ ۸: بعضی از نمازهای نفل ثواب زیادتری دارند و بنابرین خواندن آنها بهتر می‌باشد، زیرا در مقابل کوششی اندک، شخص ثواب بسیاری کسب می‌کند.

و آنها اینهاستند: تحیةُ الوضوء، إشراق، چاشت، اوابین، تهجُّد، صلاةُ التسبیح.[۲۴۹]



نماز تحیّة الوضوء

مسئلهٔ ۹: «تَحَیَّةُ الوُضُوء» آن نمازی است که چون کسی وضو گرفت، بعدِ فراغت از وضو دو رکعت نماز بخواند. در حدیث شریف فضلیت بزرگی برآن وارد شده است.[۲۵۰] لیکن «تَحَیَّةُ الوُضُوء» را در اوقاتی که نماز نفل مکروه است، نباید خواند.

---

(۲۴۹) برای مردان نماز «تحیَّةُ الْمَسْجِد» نیز در همین حکم است. «تحیَّةُ الْمَسْجِد» نمازی است که هنگام داخل شدن در مسجد می‌خوانند. اما «تحیَّةُ الْمَسْجِد» را نیز مانند سایر نفل‌ها در اوقات مکروه نباید خواند.

(۲۵۰) قَالَ رَسُولُ الله ﷺ مَا مِنْ أَحَدٍ يَتَوَضَّأُ فَيُحْسِنُ الْوُضُوءَ، وَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، يُقْبِلُ بِقَلْبِهِ وَوَجْهِهِ عَلَيْهِمَا، إِلَّا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.

ترجمه: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کسی به خوبی وضو بگیرد و سپس دو رکعت را در چنان حالی بخواند که قلبش و رویش متوجه آن است، بهشت برایش واجب می‌گردد. (مُسْلِم شریف: حدیث ۳۴۵ و سنن ابو داود: حدیث ۷۷۱)

نماز اشراق

مسئلهٔ ۱۰: طریقهٔ ادای نماز اشراق به اینگونه است که نمازخوان هنگامی که نماز صبح را خواند، از روی جای‌نمازش برنخیزد بلکه در همانجا نشسته مشغول {تلاوت قرآن یا} خواندن درود شریف یا کلمه یا وظیفهٔ دیگری گردد و در یاد و ذکر الله ﷻ خود را مصروف نماید، و خود را مشغول صحبت های دنیائی یا کارهای دنیائی نگرداند. و چون آفتاب طلوع کرد و خوب بالا آمد، آنگاه دو یا چهار رکعت نماز بخواند. این نماز، ثوابی برابر با یک حج و یک عمره را دارد.(۲۵۱)

و اگر کسی بعد از نماز صبح، مصروف کار دنیائی گردید و چون آفتاب طلوع کرده و خوب بالا آمد، آنگاه نماز اشراق را خواند، این صورت نیز درست است، اما ثوابش کمتر خواهد بود.

نماز چاشت/ضحی

مسئلهٔ ۱۱: و هنگامی که آفتاب بسیار بالا آمد و شعاع آفتاب تیز شد، آنگاه حد اقل دو رکعت نماز یا بیشتر یعنی چهار رکعت یا شش یا هشت رکعت یا دوازده رکعت نماز بخواند. این را نماز چاشت /ضُحٰی می گویند. و در احادیث شریف، ثواب زیادی بر آن آمده است.(۲۵۲)

---

(۲۵۱) عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه وآله وسلم: مَنْ صَلَّى الغَدَاةَ فِي جَمَاعَةٍ ثُمَّ قَعَدَ يَذْكُرُ الله حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ كَانَتْ لَهُ كَأَجْرِ حَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله: تَامَّةٍ تَامَّةٍ تَامَّةٍ. ترجمه: از حضرت انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هر کسی که نماز صبح را به جماعت بخواند و سپس در جای خود نشسته به ذکر خدا مشغول شود تا آنکه آفتاب طلوع نماید، سپس دو رکعت نماز بخواند، او اجر کامل یک حج و یک عمره را خواهد یافت. (ترمذی شریف: حدیث ۵۳۵)

(۲۵۲) عَن اَبِى الدَّردَاءِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه وآله وسلم: مَن صَلَّى الضُّحَى رَكعَتَينِ لَم يُكتَب مِنَ الغَافِلِينَ، وَمَن صَلَّى اَربَعاً كُتِبَ مِنَ العَابِدِينَ، وَمَن صَلَّى سِتًّا كُفِىَ ذَلكَ اليَومَ، وَمَن صَلَّى ثمانِيًا كَتَبَهُ الله مِنَ القَانِتِينَ، وَمَن صَلَّى ثِنتَى عَشرَةَ رَكعَةً بَنَىَ الله لَهُ بَيتًا فِي الجَنَّةِ. ترجمه: حضرت ابو درداء رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «هر کسی نماز چاشت را دو رکعت بخواند از غافلین نوشته نخواهد شد. و هر کسی آن را چهار رکعت بخواند از عابدین نوشته می‌شود. و هر کسی آن را شش رکعت بخواند آن روزش را کافی خواهد بود. و هر کسی آن را هشت رکعت بخواند، خداوند او را از فرمان‌برداران کامل خواهد نوشت، و هر کسی آن را دوازده رکعت بخواند، خداوند در بهشت برایش

نماز اوابین

مسئلهٔ ۱۲: نماز نفلی که بعد از فرض و سنتِ نماز مغرب/شام خوانده می‌شود، آن را نماز اوابین می‌گویند. حد اقل تعداد آن شش رکعت و حد اکثر آن بیست رکعت است.[۲۵۳]

نماز تهجُّد

مسئلهٔ ۱۳: برخاستن از خواب و نمازخواندن در آخرهای شب، ثواب بسیار بزرگی دارد. این نماز را تهجُّد می‌گویند که نزد الله ﷻ بسیار پسندیده است و ثواب آن از تمام نمازهای نفل بیشتر می‌باشد. تعداد رکعات نماز تهجُّد، حد اقل چهار رکعت و حد اکثر دوازده رکعت است. اگر کسی نتواند این مقدار را بخواند، دو رکعت نیز کافی خواهد بود.

اگر کسی نتواند در آخر شب از خواب برخاسته نماز تهجُّد را بخواند، او بعد از ادای نماز عشاء/خُفتن تهجُّد را بخواند، اما ثوابش مانند ثواب آخر شب نخواهد بود.

علاوه بر نمازهای مذکوره هر کس به هر اندازه‌ای که بخواهد، می‌تواند نماز نفل بخواند.

صلاة التسبیح

خانه‌ای خواهد ساخت.» (معجم کبیر طبرانی و اعلاء السنن: ۳۴/۷ و ۳۵ حدیث ۱۷۸۱و کنز العمال: ۲۱۵۱۱)

(۲۵۳) عَنِ النَّبِیِّ ﷺ قَالَ: مَنْ صَلَّى بَعْدَ المَغْرِبِ سِتَّ رَكَعَاتٍ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيمَا بَيْنَهُنَّ بِسُوءٍ عُدِلْنَ لَهُ بِعِبَادَةِ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً. ترجمه: رسول الله ﷺ فرمودند: هر کسی بعد از نماز مغرب، شش رکعت نماز نفل خواند در حالی که سخن زشتی در میان آن نگفت، آن شش رکعت برابر با ثواب دوازده سال عبادت برایش حساب خواهد شد.

همچنین از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت است: عَنِ النَّبِیِّ ﷺ قَالَ: مَنْ صَلَّى بَعْدَ المَغْرِبِ عِشْرِينَ رَكْعَةً بَنَى اللهُ لَهُ بَيْتًا فِي الجَنَّةِ. ترجمه: رسول الله ﷺ فرمودند: هر کسی بعد از نمار مغرب، بیست رکعت نماز بخواند، خداوند خانه‌ای در بهشت برایش می‌سازد. (ترمذی شریف: حدیث ۳۹۹)

مسئلهٔ ۱۴: در احادیث شریف ثواب بزرگی بر صلاةُ التسبیح آمده است و خواندن آن موجب اجر بی‌انتهائی می‌باشد. حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ این نماز را به عم/کاکای خود حضرت عباس رضی الله عنه آموخته و به او فرموده بودند که خداوند به برکت آن تمامی گناهانت، چه گذشته و چه آینده، چه قدیم و چه نو، چه خُرد و چه بزرگ، همه را خواهد بخشید. و همچنین آنحضرت صلی الله علیه وآله فرموده بودند که اگر توانستی، هر روز آن را بخوان و اگر هر روز نتوانستی، هفتهٔ یک بار آن را بخوان. اگر هر هفته نتوانستی، ماهانه یکبار آن را بخوان. و اگر هر ماه نیز نتوانستی، پس در سراسر عمرت یکبار آن را بخوان.(۲۵۴)

طریقهٔ خواندن صلاةُ التسبیح به اینگونه است:

شخص نیت چهار رکعت نماز را نماید و سبحانك اللّٰهم و الحمد و سوره‌ای را خوانده آنگاه قبل از رفتن به رکوع، پانزده بار سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَر را بخواند. سپس به رکوع برود و بعد از سبحان ربِّیَ العظیم گفتن، ده بار این تسبیح را بخواند. آنگاه از رکوع برخاسته بایستد و بعد از ربَّنا لك الحمد گفتن، باز ده بار این تسبیح را بخواند، آنگاه به سجده برود و بعد از سبحان ربِّیَ الاعلی گفتن، باز ده بار این تسبیح را بخواند، آنگاه از سجده برخاسته بنشیند و ده بار این تسبیح را بخواند. آنگاه دوباره به سجده برود و بعد از سبحان ربِّیَ الاعلی گفتن، ده بار این تسبیح را بخواند. آنگاه دوباره از سجده برخاسته بنشیند و باز ده بار این تسبیح را بخواند و سپس برای رکعت دوم برخیزد.

رکعت دوم را نیز به مانند رکعت اول بخواند، هنگامی که در رکعت دوم، به خاطر خواندن التحیات نشست، اول این تسبیح را ده بار خوانده آنگاه التحیات را بخواند. هر چهار رکعت این نماز باید به همین ترتیب خوانده شود.(۲۵۵)

(۲۵۴) این حدیث شریف را امام ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن خزیمه رَحِمَهُمُ الله تَعَالَىٰ روایت کرده‌اند چنانکه در الترغیب والترهیب: ۱۱۵/۱ و ۱۱۶ مسطور است. علامه ابن حجر عسقلانی رحمه الله در التلخیص الحبیر می‌گوید: ابن سَکَن و حاکم نیز این حدیث را صحیح دانسته‌اند. (تلخیص حبیر: ۱۱۳/۱ و إعلاء السنن: ۴۳/۷)

(۲۵۵) طریقهٔ دیگری نیز در مورد ادای صَلَاةُ التَّسْبِيح روایت شده است و آن اینکه بعد از ثناء؛ تسبیح مذکور پانزده مرتبه خوانده شود، سپس ده بار قبل از رکوع، ده بار در رکوع، ده بار بعد از رکوع، ده بار در سجدهٔ اولی، ده بار در نشست بعد از سجده، ده بار در سجدهٔ دوم، و نمازگزار بعد از سجدهٔ دوم ننشیند، بلکه ایستاده شود. باقیماندهٔ رکعات به همین ترتیب خوانده می‌شود. (ترمذی شریف: ۳۴۸/۲ حدیث ۴۸۱)

مسئلۀ ۱۵: سوره‌ای خاص برای این چهار رکعت مُتَعَیَّن نیست، بلکه هر سوره‌ای را که نمازخوان بخواهد اجازه دارد بخواند.

مسئلۀ ۱۶: اگر کسی خواندن تسبیحات را در یکی از ارکان نماز فراموش کرد، یا کمتر خواند، در این صورت آن تسبیحات فراموش شده را در رکن بعدی نماز بخواند. به طور مثال اگر کسی ده بار تسبیح خواندن در رکوع را فراموش کرد و سپس در سجده به یادش آمد که آن را نخوانده، در این صورت، هم تسبیحات فراموش‌شده در رکوع را حالا بخواند و هم ده تسبیح خود سجده را بخواند، که جمله بیست تسبیح را در این سجده خواهد خواند.

نکته ای که باید به یاد سپرد اینست که در هر رکعت صلاة التسبیح، هفتاد و پنج مرتبه تسبیح خوانده می‌شود که مجموعۀ این تسبیحات در چهار رکعت، «سه صد» عدد می گردد، لذا اگر «سه صد» عدد تسبیح در چهار رکعت نماز خوانده شود، انشاء الله ثواب کامل صلاةُ التسبیح به دست خواهد آمد. و اگر این «سه صد» عدد تسبیح در چهار رکعت نماز نیز کامل نگردید، در این صورت نماز اداء شده نفل می‌باشد، صلاةُ التسبیح نخواهد بود.

مسئلۀ ۱۷: اگر در صلاةُ التسبیح، به سببی سجدۀ سهو واجب شد، این تسبیحات در سجده‌های سهو و همچنین در نشستن/قعدۀ بعد از آنها خوانده نمی‌شود.

مسئلۀ ۱۸: سجدۀ سهو از فراموش کردن تسبیحات یا از کم خواندن آنها واجب نمی گردد.



بعضی مسائل نماز نفل

مسئلۀ ۱: اگر کسی در روز نماز نفل می خواند، اجازه دارد تا دو دو رکعت یا چهار چهار رکعت نیت نموده نماز بخواند. نیت بیشتر از چهار رکعت در روز مکروه است. در شب شخص اجازه دارد که شش شش یا هشت هشت رکعت نفل را نیت نماید، هر دو صورت جایز است. اما نیت بیشتر از هشت رکعت در شب مکروه می‌باشد.

مسئلۀ ۲: اگر کسی نیت چهار رکعت نفل را بست و می‌خواهد همۀ چهار رکعت را بخواند، در این صورت هنگامی که دو رکعت را خوانده در قعده نشست، اختیار دارد که بعد از خواندن التحیات، درود شریف و دعا را نیز بخواند و سپس بدون سلام دادن برخاسته ایستاده شود، و آنگاه در شروع



رکعت سوم سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ را خوانده اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْم و بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم گفته الحمد شریف را آغاز کند. و همچنین اختیار دارد که چون بعد از ادای دو رکعت در قعده نشست فقط التحیات را خوانده ایستاده شود و آنگاه رکعت سوم را با بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم و الحمد شریف شروع کند، و سپس بعد از ادای رکعت چهارم در قعده نشسته، التحیات و درود و دعا را خوانده سلام بگرداند.

و اگر نیت هشت رکعت نفل را بسته است و می خواهد همهٔ هشت رکعت را با یک سلام بخواند، اکنون نیز هر دو صورت مذکور به همان ترتیب چهار رکعت مذکورهٔ بالا برایش جایز می باشد و شخص در قعدهٔ رکعت چهارم نشسته اختیار دارد که اکنون التحیات و درود و دعا را خوانده برخاسته ایستاده شود و سپس رکعت پنجم را با سُبْحَانَکَ اَللّٰهُمَّ... شروع کند، و همچنین اختیار دارد تا فقط التحیات را خوانده برای رکعت پنجم ایستاده شود و رکعت پنجم را با بِسْمِ اللّٰهِ... و الحمد شریف شروع نماید.

و به همین ترتیب بعد از رکعت ششم در قعده نشسته اختیار دارد که التحیَّات و درود و دعا را خوانده ایستاده شود و رکعت هفتم را با سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ... شروع کند و یا اینکه فقط التحیات را خوانده برخاسته و رکعت هفتم را با بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم و الحمد شریف شروع نماید. و سپس بعد از رکعت هشتم در قعده نشسته التحیات و درود شریف و دعا را خوانده آنگاه سلام بگرداند. هر شخصی که نماز نفل می‌خواند اجازه دارد تا هر یک از دو صورت مذکورهٔ بالا را به ترتیب مسطوره اختیار نماید.



مسئلهٔ ۳: خواندن سورهٔ دیگری {یا یک آیت طویل یا سه آیت کوتاه} به همراه الحمد شریف در تمام رکعات نمازهای سنت و نفل، واجب است. اگر کسی قصداً سورهٔ دیگری را به همراه الحمد نخواند، سخت گنهکار می‌گردد. و اگر خواندن آن را فراموش کرد، در این صورت باید سجدهٔ سهو نماید. مسایل سجدهٔ سهو قبلاً ذکر شد.



مسئلهٔ ۴: اگر کسی نیت نماز نفل را بست، تکمیل آن بر او واجب می‌باشد. اگر نماز را بشکند گناهکار می‌شود. همچنین نمازی را که شکسته است، باید قضایش را بخواند.

لیکن هر دو رکعت نماز نفل یک نماز جداگانه به حساب می‌آید. بنابرین اگر کسی نیت چهار



یا شش رکعت نفل را بسته است، فقط ادای دو رکعت آن بر او واجب خواهد بود، نه ادای تمام چهار یا شش رکعت آن. لذا اگر کسی نیت چهار رکعت نفل را بست و سپس فقط دو رکعت خوانده سلام داد. مرتکب گناهی نمی‌باشد.

مسئلۀ ۵: اگر کسی نیت چهار رکعت نفل را بسته بود و هنوز دو رکعت را نخوانده بود که نمازش را شکست، فقط قضای دو رکعت را بخواند.

مسئلۀ ۶: اگر کسی نیت چهار رکعت نفل را بسته بود و دو رکعت را خوانده در رکعت سوم یا چهارم نمازش را شکست، اکنون باید ملاحظه کرد که اگر او بعد از رکعت دوم در قعده نشسته، التحیات و غیره را خوانده بود، در این صورت فقط قضای دو رکعت را بخواند. و اگر بعد از رکعت دوم نشسته بود اما بدون خواندن التحیات به فراموشی ایستاده شده بود، و یا قصداً ایستاده شده بود، در این صورت هر چهار رکعت را باید قضائی بخواند.



مسئلۀ ۷: اگر کسی چهار رکعت نماز سنت ظهر را می‌خواند که نمازش شکست، در این صورت هر چهار رکعت را باید از سر بخواند، چه بعد از رکعت دوم در قعده نشسته باشد یا نه نشسته باشد، در هر دو صورت چهار رکعت سنت را باید کامل از سر بخواند.



مسئلۀ ۸: خواندن نماز نفل در حالت نشسته جایز است، لیکن ثواب آن نصف ثواب حالت ایستاده می‌باشد، لذا بهتر این است تا نماز نفل ایستاده خوانده شد. دو رکعت نفل بعد از نماز وتر نیز شامل حکم مذکور است. البته اگر کسی نتواند به سبب بیماری ایستاده شود، ثواب کامل را خواهد یافت. خواندن نمازهای فرض[(۲۵۶)] و سنّت در حالت نشسته تا زمانی که ناچاری شدید نباشد، جایز نیست.

مسئلۀ ۹: اگر کسی نماز نفل را نشسته شروع کرد و مقداری از آن را خوانده آنگاه ایستاده شد {و بقیۀ نماز را ایستاده خواند} اینکارش جایز است.

مسئلۀ ۱۰: اگر کسی نماز نفل را ایستاده شروع کرد و آنگاه در رکعت اول یا رکعت دوم نشست {و بقیۀ نماز را نشسته خواند}، این صورت نیز جایز است.

مسئلۀ ۱۱: اگر کسی نماز نفل را ایستاده شروع کرد لیکن به سبب ضعف خسته شده بر عصا یا

---

(۲۵۶) لفظ فرض، شامل نمازهای واجب نیز می‌باشد، زیرا واجب عملًا در حکم فرض است. مراد از سنت در اینجا نماز سنت صبح می‌باشد. و بعضی از علماء نماز تراویح را نیز در حکم بالا می‌دانند. (حاشیۀ جدیده: ۲/ ۳۳)

دیوار تکیه نمود، این صورت نیز جایز است. در نماز نفل، تکیه کردن بر عصا یا دیوار و خواندن نماز نفل در این حالت جایز است، مکروه نیست.(۲۵۷)

مسائل نماز استخاره

مسئلهٔ ۱: چون کسی بخواهد کاری را انجام دهد، بهتر خواهد بود تا از خداوند ﷻ مشوره بگیرد. این مشوره گرفتن را «استخاره» می‌گویند. احادیث شریف، ترغیب فراوانی بر استخاره نموده‌اند. چنانچه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ در حدیثی فرموده‌اند: مشوره نخواستن و استخاره ننمودن از الله ﷻ علامت بدبختی و شقاوت انسان است.(۲۵۸)

بنابرین اگر کسی ارادهٔ نامزدی یا نکاح یا سفر یا کار دیگری را دارد، بدون استخاره کردن، اقدام به آن کار نکند، بلکه نخست استخاره نماید. انشاء الله تعالی هرگز پشیمان نخواهد گردید.

مسئلهٔ ۲: طریقهٔ خواندن نماز استخاره به اینگونه است که شخص، نخست دو رکعت نماز نفل خوانده بعد از آن از ته دل این دعا را نماید:

أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. أَللّٰهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ.(۲۵۹)

و چون به هٰذَا الْأَمْرَ برسد، در وقت خواندن آن، همان کاری را که برایش استخاره می کند در

---

(۲۵۷) وچنانکه در مسئلهٔ ۲۵ مکروهات و ممنوعات نماز گذشت اینکار در نمازهای فرض و واجب، مکروه است.

(۲۵۸) بمعناه في جمع الفوائد: ۳۰۹/۱ حدیث ۲۲۲۵

(۲۵۹) ترجمه: خداوندا از علم تو خیر می خواهم و از قدرت تو بخشش می جویم و از فضل بزرگ تو سوال می کنم، زیرا تو قادری و من توانی ندارم و تو آگاه بر همه چیزهائی و من علمی ندارم، و بی‌شک تو بسیار دانندهٔ غیب هاستی. خداوندا اگر می‌دانی که «اینکار» برای دین من و برای دنیای من و برای آخرت من خوب است، پس آن را برایم مُقَدَّر بگردان و آن را برایم آسان بساز و سپس درآن به من برکت عطا بفرما. و اگر می‌دانی که «اینکار» برای دین و دنیا و عاقبت من بد است، آن را از من دور بدار و مرا از آن دور بگردان، و خیر و خوبی را هرجائی که باشد برایم مُقَدَّر بگردان، سپس مرا برآن راضی بساز.

دل خود تصوُّر نماید. بعد از آن با وضو بر رخت خواب صاف و پاک رو به قبله بخوابد و هنگامی که از خواب بیدار شد، ارادهٔ هر کاری که در دلش محکم و پخته بود، همانکار برایش بهتر خواهد بود و آن را انجام بدهد.(۲۶۰)

مسئلهٔ ۳: اگر به یکبار استخاره کردن، قلب مطمئن نشد و شک و تردد در دل هنوز باقی بود، در این صورت روز دوم باز به ترتیب بالا استخاره نماید. و اگر بازهم معلوم نشد، اینکار را تا هفت بار ادامه بدهد. خوبی و بدی آنکار انشاء الله حتماً واضح خواهد گردید.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی روانهٔ حج بود، به اینگونه استخاره نکند که آیا بروم یا نروم، بلکه استخاره کند که آیا فلان روز بروم یا نه.



نماز توبه

مسئلهٔ ۱: اگر کسی مرتکب کاری خلاف شرع شود، دو رکعت نماز نفل خوانده نزد الله ﷻ به زاری و عاجزی توبه کند و بر کردهٔ خود اظهار پشیمانی نماید و از خداوند ﷻ بخشش بخواهد و برای آینده ارادهٔ پخته و محکم نماید که هرگز اینکار را دوباره انجام نخواهم داد. خداوند متعال به فضل خود گناه آن را عفو خواهد فرمود.



نماز تحیّة المسجد

مسئلهٔ ۱: این نماز برای همان شخصی سنّت است که به مسجد داخل شود.

مسئلهٔ ۲: مقصود از این نماز، احترام و تعظیم مسجد است که در حقیقت تعظیم خداوند ﷻ می

---

(۲۶۰) این حدیث شریف را اکثر مُحَدِّثین تخریج نموده‌اند: بخاری شریف: حدیث ۱۰۹۶ و ۵۹۰۳ و ۶۸۴۱ و ابو داود شریف: ۱۳۱۵ و ترمذی شریف: حدیث ۴۴۲ و نَسایی شریف: حدیث۳۲۰۱ و ابن ماجهٔ شریف: حدیث ۱۳۷۳ و مسند امام احمد: حدیث۱۴۱۸۰و مصنف ابن ابی شیبه: ۶۴/۷ و اعلاء السنن: ۴۲/۷ حدیث ۱۷۹۳ و جمع الفوائد: حدیث ۲۲۲۴)

باشد. زیرا تعظیم مکان به خاطر تعظیم صاحب مکان است. بنابرین به هیچ صورتی تعظیم غیر الله از این نماز، مقصود نیست. کسی که داخل مسجد می‌شود، قبل از نشستن دو رکعت نماز بخواند، البته به شرطی که وقت مکروه نباشد.(۲۶۱)

مسئلهٔ ۳: و اگر وقت مکروه بود، در این صورت فقط چهار مرتبه این کلمات را بگوید: سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلهِ وَلا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَر، و سپس درودی بخواند.

نیت این نماز به اینگونه است که: نَوَيْتُ اَنْ اُصَلِّيْ رَكْعَتَيْ تَحِيَّةِ الْمَسْجِد، یا به زبان به اینگونه بگوید ـ اگرچه در دل خود نیز بگوید ـ که نیت کردم دو رکعت نماز تَحِيَّةُ الْمَسْجِد بخوانم.

مسئلهٔ ۴: دو رکعت خواندن لازم و ضروری نیست، بلکه اگر کسی چهار رکعت بخواند، این هم درست است.

اگر کسی به مسجد داخل شده فوراً نماز فرض یا سنتی را خواند، همان نماز فرض یا سنّت جانشین تَحِيَّةُ الْمَسْجِد می‌گردد، یعنی آن شخص ثواب تَحِيّةُ الْمَسْجِد را نیز کسب می‌کند، گرچه

---

(۲۶۱) **اوقات مکروه نماز این است:** اول در وقت طلوع آفتاب تا هنگامی که آفتاب طلوع نموده بالا بیاید. دوم درست در وقت نیم روز/استواء. و سوم بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب. احادیث کثیری دربارهٔ نهی از نمازخواندن در این اوقات سه گانه وارد شده اند. چنانچه امام بخاری رحمه‌الله و امام مُسْلِم رحمه‌الله و غیرهم روایت می‌کنند: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الخُدْرِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وسلم يَقُولُ: لاَ صَلاَةَ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَرْتَفِعَ الشَّمْسُ، وَلاَ صَلاَةَ بَعْدَ العَصْرِ حَتَّى تَغِيبَ الشَّمْسُ.

ترجمه: حضرت ابو سعید خدری رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: بعد از ادای نماز صبح، هیچ نمازی را نخوانید تا هنگامی که آفتاب بلند نشده است. و بعد از ادای نماز عصر هیچ نمازی را نخوانید تا هنگامی که آفتاب غروب نکرده است. (بخاری شریف: حدیث ۵۵۱ و ۵۵۳ و مسلم شریف: حدیث ۱۳۶۶و ۱۳۶۷و ۱۳۶۸)

و امام نَسائی و ابن ماجه و امام احمد و ابو داود نیز روایت این حدیث شریف را روایت کرده اند. و این حدیث از احادیث متواتر می‌باشد چنانچه علامه مناوی رحمه‌الله برآن تصریح کرده است. (اعلاء السنن: ۶۱/۲)

یکی دیگر از این احادیث را امام مُسْلِم رحمه‌الله تخریج نموده است: عُقْبَةَ بْنَ عَامِرٍ الْجُهَنِيَّ، يَقُولُ: ثَلَاثُ سَاعَاتٍ كَانَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وسلم يَنْهَانَا أَنْ نُصَلِّيَ فِيهِنَّ، أَوْ أَنْ نَقْبُرَ فِيهِنَّ مَوْتَانَا: حِينَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ بَازِغَةً حَتَّى تَرْتَفِعَ، وَحِينَ يَقُومُ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ حَتَّى تَمِيلَ الشَّمْسُ، وَحِينَ تَضَيَّفُ الشَّمْسُ لِلْغُرُوبِ حَتَّى تَغْرُبَ.

ترجمه: از حضرت عُقبه بن عامر رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم ما را منع می‌کردند از اینکه در سه وقت نماز اداء کنیم یا بر مردگان خود نماز جنازه بخوانیم. یکی هنگام طلوع آفتاب تا زمانی که آفتاب بلند شود. دوم زمانی که آفتاب به نصفُ النهار برسد. و سوم هنگامی که آفتاب مایل به غروب باشد تا آنکه غروب کند.

(مُسْلِم شریف: ۲۷۳/۱ حدیث ۱۳۷۳ و إعلاء السنن: ۵۶/۲ و ۵۷)

نیت تَحِیَّةُ الْمَسْجِد را در آن ننموده باشد.

مسئلۀ ۵: اگر کسی به مسجد داخل شد و نشست و آنگاه تَحِیَّةُ الْمَسْجِد را خواند، این نیز اشکالی ندارد. اما بهتر این است که آن را قبل از نشستن بخواند. رسول الله ﷺ فرموده اند: «هرگاه کسی از شما به مسجد داخل شود، قبل از نشستن دو رکعت نماز بخواند».(۲۶۲)

مسئلۀ ۶: اگر برای کسی ضرورت پیش آمد تا چند مرتبه داخل مسجد شود فقط یکبار تَحِیَّةُ الْمَسْجِد خواندن برایش کفایت می کند، چه در بار اول دخول بخواند یا در بار اخیر.



نوافل سفر

مسئله۱: چون کسی خواست به سفر برود، برایش مستحب است تا دو رکعت نماز در خانه خوانده آنگاه حرکت کند. همچنین چون از سفر برگردد، برایش مستحب است تا به مسجد رفته دو رکعت نماز بخواند و آنگاه به خانه برود. رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «هر کسی که به سفر می‌رود، نزد اهل و عیال خود هیچ چیزی بهتر از آن دو رکعت نماز را نمی‌گذارد که پیش از حرکت به سفر می خواند».(۲۶۳) به همین ترتیب هرگاه که رسول الله ﷺ از سفر مراجعت می‌کردند، نخست به مسجد تشریف می‌بردند و دو رکعت نماز می خواندند.(۲۶۴)

مسئلۀ ۲: برای مسافر این نیز مستحب است که در اثنای سفر چون به جایگاهی برسد و ارادۀ قیام در آنجا را دارد، قبل از نشستن دو رکعت نماز بخواند.(۲۶۵)

---

(۲۶۲) عَنْ أَبِي قَتَادَةَ السَّلَمِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ المَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ. (موطای مالک: حدیث ۳۸۶ و بخاری: حدیث ۴۴۴ و مسلم: حدیث ۱۶۸۷و سنن ترمذی: حدیث ۳۱۶ و سنن نَسائی: حدیث ۷۳۰ و مسند احمد: حدیث ۲۲۵۷۶ و ۲۲۶۳۱ و ۲۲۶۴۷ و سنن کبری نسائی: حدیث ۸۱۱ و معجم بغوی: حدیث ۴۳۰ و سنن کبری بیهقی: حدیث ۵۰۰۹ و غیره ...)

(۲۶۳) عَنِ الْمُطْعِمِ بْنِ مِقْدَامٍ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: مَا خَلَفَ عَبْدٌ عَلَى أَهْلِهِ أَفْضَلَ مِنْ رَكْعَتَيْنِ يَرْكَعُهُمَا عِنْدَهُمْ حِينَ يُرِيدُ السَّفَرَ. (مُصَنَّف ابن ابی شیبه: حدیث ۴۹۱۴ باب ۳۰۹)

(۲۶۴) كَانَ ﷺ لَا يَقْدَمُ مِنْ سَفَرٍ إِلَّا نَهَارًا فِي الضُّحَى، فَإِذَا قَدِمَ بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ، فَصَلَّى فِيهِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ فِيهِ. (مُسْلِم شریف: حدیث ۱۶۹۲)

(۲۶۵) خواندن همۀ این نمازها مشروط برآن است که وقت مکروه نباشد. در وقت مکروه نباید آنها را خواند.

نماز قتل

مسئلۀ ۱: اگر مسلمانی را به قتل می‌رسانند، برایش مستحب است تا دو رکعت نماز خوانده دعای مغفرت گناهان خود را از الله متعال بخواهد تا این نماز و استغفار، آخرین عمل او در دنیا باشد.

حدیث شریف: یکبار رسول الله ﷺ چند نفر از قاریان قرآن را جهت تعلیم قرآن به جائی فرستادند. کفار مکه آنها را در مسیر راه گرفتار نمودند و جز حضرت خُبَیْب رضی الله عنه همۀ ایشان را در همانجا به قتل رسانیدند. و حضرت خُبَیْب رضی الله عنه را به مکه برده جشن گرفته بر ملاء عام شهید کردند. هنگامی که می‌خواستند حضرت خُبَیْب رضی الله عنه را به شهادت برسانند، او از آنها اجازه گرفت و دو رکعت نماز خواند. این نماز از آن زمان مستحب گردیده است.[۲۶۶]

مسائل نماز تراویح

مسئلۀ ۱: در ماه مبارک رمضان، خواندن نماز تراویح نیز سنت است و تاکید فراوانی در احادیث شریف بر آن آمده است.[۲۶۷] نخواندن و ترک آن گناه دارد.

---

(۲۶۶) فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَرِيَّةً عَيْنًا ... وَجَاءَ الْقَوْمُ فَأَحَاطُوا بِهِمْ ... فَخَرَجُوا بِهِ مِنَ الْحَرَمِ لِيَقْتُلُوهُ، فَقَالَ: دَعُونِي أُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: لَوْلاَ أَنْ تَرَوْا أَنَّ مَا بِي جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ لَزِدْتُ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الرَّكْعَتَيْنِ عِنْدَ الْقَتْلِ هُوَ، ... (بخاری شریف: حدیث ۴۰۸۶)

(۲۶۷) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ.

ترجمه: از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: هر کسی نماز تراویحِ ماه رمضان را در حالت ایمان و با امید ثواب اداء کند، خداوند همۀ گناهان گذشته‌اش را می‌بخشاید.

(صحیح بخاری شریف: حدیث ۳۷ و ۲۰۰۹ و صحیح مسلم شریف: ۷۹۵)

حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ ذَكَرَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَفَضَّلَهُ عَلَى الشُّهُورِ، وَقَالَ: مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ.

ترجمه: از حضرت عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم ﷺ ماه رمضان را ذکر نموده آن را از همۀ ماه‌ها برتر قرار دادند و فرمودند: هر کسی نماز تراویحِ ماه رمضان را در حالت ایمان و با امید ثواب اداء کند، او از گناهان به مانند روزی پاک می‌گردد که مادرش وی را به دنیا آورد. (سنن نَسائی شریف: حدیث ۲۲۰۸)

زنان، نماز تراویح را اکثر ترک می کنند، نباید اینکار را کرد. بعد از نماز فرض و سنُّت عشاء/خُفتن «بیست رکعت تراویح» باید خواند.[۲۶۸] چه دو دو رکعت و چه چهار چهار رکعت، اما دو دو رکعت خواندن بهتر می‌باشد. و چون بیست رکعت تراویح را خواند، آنگاه نماز وتر را بخواند.

مسئلۀ ۲: بهتر این است که نماز وتر بعد از تراویح خوانده شود. البته اگر کسی آن را قبل از تراویح خواند، اینکار نیز درست است.

مسئلۀ ۳: بعد از ادای چهار رکعت تراویح، مستحب است تا به آن اندازه وقتی که چهار رکعت را خوانده‌اند {برای استراحت} بنشینند. البته اگر اینقدر نشستن در هنگام جماعت، موجب تکلیف مردم می‌شود و خوف کم‌شدن جماعت می‌رود، می‌توانند کمتر از آن بنشینند. در این نشست، مردم اختیار دارند که نماز نفل بخوانند یا تسبیح و غیره بگویند و یا خاموش باشند.

مسئلۀ ۴: اگر کسی نماز عشاء/خُفتن را اداء کرده سپس تراویح را خواند و بعد از پایان تراویح به یادش آمد که در نماز عشاء چنان عیبی رخ داده بود که نماز عشایش را فاسد گردانیده‌است، در این صورت بعد از آنکه نماز عشای خود را دوباره خواند، بایست نماز تراویح را نیز دوباره بخواند.

مسئلۀ ۵: اگر کسی نماز عشاء/خُفتن رابا جماعت اداء نکرده، در این صورت نماز تراویح را نیز با جماعت نخواند، زیرا تراویح تابع نماز عشاء می‌باشد. البته اگر شخصی که نماز عشاء را با جماعت نخوانده، با کسانی که نماز عشاء را در جماعت خوانده‌اند و اکنون تراویح را نیز با جماعت می خوانند شریک شود، نماز تراویح این شخص نیز صحیح خواهد بود، زیرا وی در این صورت تابع کسانی محسوب خواهد شد که جماعت ایشان صحیح می‌باشد.

مسئلۀ ۶: اگر کسی در چنان وقتی به مسجد رسید که نماز عشاء خوانده شده بود، او باید اول نماز عشای خود را بخواند و سپس در تراویح شریک شود. و اگر چند رکعت نماز تراویح از او فوت شده بود، در این صورت آنها را بعد از نماز وتر تکمیل کند و نماز وتر را با جماعت بخواند.

مسئلۀ ۷: در ماه مبارک رمضان یکبار خواندن تمام قرآن مجید با ترتیب در تراویح سنت مُؤَکَّدَه است. این سنت نباید به سبب کاهلی یا تنبلی مردم ترک گردد.

---

(۲۶۸) صحابه و تابعین و امامان مجتهدین اُمت و همۀ اهل اسلام (جز اهل بدعت مانند شیعه و غیرمقلِّدین/سَلَفی ها) اجماع دارند که «حد اقل نماز تراویح بیست رکعت» است. دربارۀ بیست رکعت تراویح، ما پنج کتاب و رساله تحریر نموده‌ایم و سپس خلاصۀ آنها را در کتاب «نماز تراویح بین اهل سنت و جماعت و اهل بدعت» جمع آورده چاپ و نشر کرده‌ایم. کسانی که به این مسئله علاقمند هستند به آن کتاب مراجعه نمایند.

البته اگر خوف می رود که اگر تمام قرآن مجید را بخوانند، مردم به نماز نمی‌آیند و جماعت تقلیل خواهد یافت، یا بر آنها بسیار گران خواهد گذشت، در این صورت بهتر است همان قدر قرآن خوانده شود که بر آنها گران نگذرد. {به طور مثال} ده سورهٔ از اَلَمْ تَرَ کَیْفَ تا آخر قرآن را بخوانند. در هر رکعت یک سوره را و چون ده سوره در ده رکعت خوانده شد، این ده سوره را دوباره در ده رکعت بعدی بخوانند. و یا هر سورهٔ دیگری را که می خواهند بخوانند.

مسئلهٔ ۸: بیشتر از یکبار قرآن را در تراویح ختم نکنید، مگر آنکه مردم بسیار مشتاق باشند.

مسئلهٔ ۹: ختم تمام قرآن مجید در یک شب جایز است، به شرطی که مردم به اندازه‌ای شوق و علاقه داشته باشند که ختم بر آنها گران نگذرد. اگر بر ایشان گران بگذرد و ناگوار باشد، در این صورت مکروه خواهد بود.[۲۶۹]

مسئلهٔ ۱۰: در تراویح، بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم یکبار در آغاز یک سوره با صدای بلند نیز خوانده شود، زیرا بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم یک آیت قرآن می باشد، گرچه جزو هیچ سوره نیست. بنابرین اگر بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم اصلاً خوانده نشود، در این صورت یک آیت از ختم قرآن باقی خواهد ماند. و اگر بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم با صدای آهسته خوانده شود، قرآن شنیدن مقتدیان مُکمَّل نخواهد بود.

مسئلهٔ ۱۱: گرچه خواندن قرآن مجید در تراویح پیش از پایان ماه رمضان ختم شود، بازهم خواندن نماز تراویح در تمام ماه رمضان سنّت است. مثلاً اگر قرآن مجید را در پانزده روز ختم کنند، خواندن

---

(۲۶۹) بسیاری از بزرگان دین قرآن مجید را در یک شب ختم می کردند: چنانچه حضرت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه قرآن را در یک شب ختم می‌کرد. (قیام اللیل از مروزی: ص ۶۱ و طبقات ابن سعد: ۵۳/۳) همچنین حضرت تمیم داری رضی الله عنه نیز در یک شب قرآن را ختم می‌کرد.(طحاوی: ۲۰۵/۱ و تهذیب التهذیب: ۵۱۱/۱) حضرت عبد الله بن زُبَیْر رضی الله عنه نیز در یک شب قرآن را ختم می‌کرد. (طحاوی: ۲۰۵/۱ و قیام اللیل مروزی: ص۶۳) حضرت امام شافعی رضی الله عنه در یک رمضان هفتاد بار قرآن را ختم کرد.(مفتاح الجنة سیوطی: ص۲۹) امام جرح و تعدیل یحیی بن سعید قطان رحمه الله قرآن کریم را در ۲۴ ساعت ختم می‌کرد. (تهذیب الاسماء و اللغات از نووی: ۱۵۴/۲) امام بخاری رحمه الله نیز در هر روز یک بار قرآن را ختم می‌کرد و این ختمش در وقت افطار می‌بود و می فرمود: بعد از هر ختم دعا قبول می‌شود. (تاریخ بغداد: ۱۲/۲ و طبقات الکبری: ۹/۲ و مقام ابو حنیفه از مولانا محمد سرفراز خان صفدر رحمه الله: ص۲۴۲ و۲۴۳) حضرت امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه نیز در هر روز ماه مبارک رمضان یک ختم و در هر شب آن یک ختم دیگر و در هر تراویح یک ختم دیگر می‌کردند که جمله ۶۱ ختم می‌شود. (مراقي الفلاح شرح متن نور الإیضاح: ص ۱۵۸ کتاب الصلاه؛ فصل في التراویح | مناقب الامام أبی حنیفة وصاحبیه أبی یوسف ومحمد بن الحسن للذهبی: ص ۲۱ و۲۲ و۲۳ | سیر أعلام النبلاء للذهبی: ۴۰۰/۶ أَبُو حَنِیْفَةَ النُّعْمَانُ بنُ ثَابِتِ التَّیْمِيُّ | فتاوی قاضی خان: ۱۱۲/۱)



تراویح بقیهٔ ایام رمضان نیز سنّت مؤکده می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۲: قول صحیح این است که سه بار خواندن قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ در نماز تراویح به شکلی که امروزه رسم گردیده مکروه می‌باشد.[۲۷۰]



نماز کسوف و خسوف و غیره

مسئلهٔ ۱: در هنگام «کُسوف یعنی آفتاب گرفتگی»، خواندن دو رکعت نماز مسنون است.

مسئلهٔ ۲: نماز کسوف با جماعت خوانده شود، به شرطی که امام جمعه یا حاکم وقت یا نائبش امامت کند. و در روایتی وارد است که امام هر مسجدی می‌تواند در مسجد خود نماز کسوف را به جماعت بخواند.

مسئلهٔ ۳: آذان و اقامه در نماز کسوف وجود ندارد، بنابرین می‌توانند مردم را با گفتن اَلصَّلَاةُ جامِعَةٌ جمع کنند.

مسئلهٔ ۴: خواندن سوره‌های طویل مانند سورهٔ بقره و امثال آن در نماز کسوف مسنون است. همچنین طویل ساختن رکوع و سجده در آن نیز مسنون می‌باشد. البته با صدای خُفیه باید قرائت کرد.

مسئلهٔ ۵: امام بعد از ختم نماز مصروف دعا خواستن شود و همهٔ مقتدیان آمین آمین بگویند. و تا وقتی که آفتاب گرفتگی به پایان نرسیده، مشغول دعا باشند. البته اگر آفتاب در این حال غروب کرد، یا وقت نماز فرا رسید، در این صورت دعا خواستن را متوقف نموده نماز آنوقت را بخوانند.



مسئلهٔ ۶: خواندن دو رکعت نماز در هنگام «خسوف یعنی ماهتاب گرفتگی» نیز مسنون است، اما جماعت در این نماز مسنون نیست. هر کس نماز خود را تنها و جداگانه در خانهٔ خود بخواند. رفتن به مسجد نیز در این نماز مسنون نیست.

---

(۲۷۰) وجه کراهت این است که عوام آن از لازمات ختم قرآن دانسته‌اند چنانکه از طرز عمل ایشان هویدا است، لذا اینکار مکروه می‌باشد. و مسئلهٔ بالا به این معنی نیست که اعادهٔ سوره به نَفْس خود مکروه است، چنانکه حکیم الأُمت در تتمهٔ ثالثهٔ امداد الفتاوی: ص ۱۱۸ در جواب سوالی تحریر فرموده‌اند. لذا اعادهٔ سوره چه في نَفْسِهِ جایز باشد و چه مکروه، این رواج عوام قابل ترک است. (حاشیهٔ جدیده: ۳۶/۱۱)



مسئلهٔ ۷: به همین صورت هر زمانی که خوف یا مصیبتی پیش بیاید، نمازخواندن مسنون است. مثلاً طوفان شود، یا زلزله رخ دهد، یا صاعقه فرود آید، یا شهاب فرو ریزد، یا برف بسیار یا باران بسیار ببارد، یا مرضی مانند وبا و غیره شیوع یابد، یا خوف دشمن یا چیزی مانند آن گریبانگیر گردد ... {در تمام این صورت‌ها خواندن نماز مسنون است}. اما نمازی که در این اوقات می‌خوانند، به جماعت خوانده نمی‌شود، بلکه هر کسی تنها و جداگانه در خانهٔ خود این نماز را بخواند. رسول الله ﷺ هر زمانی که مواجه مصیبت یا رنجی می‌گردیدند مشغول نماز می‌شدند.



مسئلهٔ ۸: علاوه بر نمازهای که در بالا مذکور شد، هر قدر انسان به کثرت به ادای نوافل مصروف گردد همانقدر باعث حصول ثواب و موجب ترقی درجاتش می‌باشد. خصوصاً نماز در آن اوقاتی که فضیلت آنها در احادیث شریف وارد شده است و رسول الله ﷺ مسلمانان را بر عبادت در آن اوقات ترغیب داده‌اند. مثلاً در ده شب اخیر ماه رمضان و تاریخ پانزدهم ماه شعبان، زیرا فضایل آنها و ثواب فراوان عبادت در آن ایام در احادیث شریف آمده‌اند که ما به خاطر اختصار از تفصیل آنها صرف نظر نمودیم.



نماز استسقاء

هنگامی که آب نباشد و باران هم نبارد و ضرورتِ آب باشد، در آن هنگام دعا خواستن از الله ﷻ جهت باران مسنون است {و این را «استسقاء» می‌گویند}.

طریقهٔ مستحب دعای استسقاء این است که همهٔ مسلمانان شهر جمع شده همراه با جوانان، پیران، اولاد و مواشی خویش، پای پیاده با خشوع و خضوع و عاجزی در حالی که لباس‌های معمولی پوشیده‌اند به طرف میدان و دشت {بیرون شهر} بروند و تجدید توبه نمایند و حقوق صاحبان حق را اداء کنند . کافری را با خود نبرند. آنگاه دو رکعت نماز بدون آذان و اقامه به جماعت بخوانند. امام با صدای بلند قرائت کند، سپس دو خطبه بخواند، با همان ترتیبی که خطبهٔ نماز عید خوانده می‌شود، آنگاه امام رو به قبله ایستاده و دست‌های خود را بالا نموده از الله ﷻ دعای بارش باران را بخواهد

و همهٔ حاضرین نیز دعا کنند. اینکار را فقط تا سه روز متواتراً انجام بدهند، نه بعد از سه روز، زیرا ادامهٔ آن بیشتر از سه روز از رسول الله ﷺ ثابت نیست.

اگر قبل از خروج مردم یا بعد از یک روز نماز، باران بارید، در این صورت نیز سه روز نماز را تکمیل نمایند و هر سه روز را روزه نیز بگیرند. اینکار مستحب است. و اینهم مستحب است که قبل از خروج به طرف دشت و میدان، صدقه و خیرات نمایند.

مسائل نماز در داخل کعبهٔ شریف

مسئلهٔ ۱: چنانکه نمازخواندن در بیرون کعبهٔ شریف با رو نمودن به سوی آن جایز است، به همین گونه نمازخواندن در داخل کعبهٔ شریف نیز جایز می‌باشد. نمازگذار در داخل آن به هرجانبی که رو کند، رویش به سمت قبله خواهد بود، زیرا آنجا هر چهار سمت، سمت قبله است و لذا به هر طرفی که شخص رو کند کعبهٔ شریف روبرویش خواهد بود. چنانکه خواندن نماز نفل در آنجا جایز است، ادای فرض نیز در آنجا جایز می‌باشد.



مسئلهٔ ۲: اگر کسی بر بام/سقف کعبهٔ شریف نماز بخواند، نمازش صحیح خواهد بود، زیرا قبله منحصر به چهار دیواری کعبهٔ شریف نیست، بلکه محوطهٔ زمینی که خانهٔ کعبهٔ شریف در آن واقع است و فضائی که آن قسمت زمین را تا آسمان فرا گرفته، همه قبله می‌باشد.

به همین خاطر اگر شخصی بر بالای کوه بسیار بلندی رو به قبله بایستد و نماز بخواند، گرچه قلهٔ کوه با دیوارهای کعبهٔ شریف هرگز محاذی قرار نمی‌گیرد، اما نمازش بالإتفاق صحیح می باشد. اما چونکه بالا رفتن بر بام کعبهٔ شریف، بی‌ادبی به کعبهٔ شریف است و همچنین رسول اکرم ﷺ نمازخواندن بر بام کعبه را منع فرموده‌اند، اینکار مکروه تحریمی می‌باشد.

مسئلهٔ ۳: نمازخواندن در داخل کعبهٔ شریف، هم به تنهائی/منفردانه جایز است و هم به جماعت، و این شرط صحت جماعت که باید رخ امام و مقتدیانش به یک سمت باشد، در آنجا وجود ندارد، زیرا آنجا هر سمت، سمت قبله است. البته این شرط هنوز هم وجود دارد که مقتدی پیشتر/جلوتر از امام {در حالی که پشتش به طرف امام است} ایستاده نباشد.



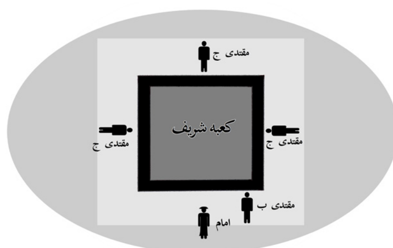
ولی بازهم اگر مقتدی پیشتر/جلوتر از امامش ایستاده باشد در حالی‌که رویش به جانب چهرهٔ امام است، نماز در این صورت جایز خواهد بود. در این حالت، به جلوتر بودن مقتدی از امامش حکم نخواهیم کرد، زیرا مقتدی همان وقتی در آنجا جلوتر از امامش قرار خواهد گرفت که رخ هر دوی ایشان به یک سمت باشد و مقتدی نیز پیشتر/جلوتر از امام خود ایستاده باشد. البته نماز در صورت مذکوره مکروه است، زیرا نمازخواندن شخص در حالی‌که رویش به جانب روی/چهرهٔ شخص دیگری باشد، مکروه است. اما اگر چیزی بین هر دو حایل باشد، کراهت نیز زایل خواهد شد.

مسئلهٔ ۴: اگر امام {و یکی دو مقتدی} در داخل کعبهٔ شریف و سایر مقتدیان در خارج آن گرداگرد خانهٔ کعبه ایستاده باشند، نماز بازهم صحیح خواهد بود. لیکن اگر فقط امام در داخل کعبهٔ شریف باشد و هیچ مقتدی دیگری در آنجا همراهش نباشد، نماز مکروه خواهد بود، زیرا زمین داخل کعبهٔ شریف از سطح زمین خارج آن بلندتر است و به این صورت، جایگاه امام به اندازهٔ قد یک انسان از مقتدیانش بالاتر قرار می‌گیرد {و اینکار چنانکه قبلاً گذشت مکروه می‌باشد}.

مسئلهٔ ۵: اگر مقتدیان در داخل کعبهٔ شریف و امام در خارج آن باشد، نماز شان صحیح است، به شرط آنکه مقتدیان جلوتر از امام ایستاده نباشند.



مسئلهٔ ۶: اگر همگی نمازگذاران در بیرون خانهٔ کعبه شریف باشند و امام در یک سمت ایستاده و مقتدیان در چهار جانب گرداگرد کعبهٔ شریف ایستاده باشند، چنانکه نماز را در آنجا به همین صورت می‌خوانند، نماز صحیح می‌باشد. البته به این شرط که مقتدیانی‌که در سمت امام ایستاده شده‌اند، از امام جلوتر نبوده و از وی به کعبهٔ شریف نزدیکتر نباشند، زیرا در این صورت آنها جلوتر از امام شان دانسته خواهند شد که این خود مانع صحت اقتدای آنها به امام می‌باشد. البته مقتدیانی که در سایر سمت‌های کعبهٔ شریف ایستاده اند، اگر نسبت به امام خود به کعبهٔ شریف نزدیک‌تر هم باشند، نماز ایشان درست است. برای سهولت فهم، شکل ذیل را ملاحظه کنید:



در این صورت «امام» به فاصلهٔ دو متری کعبهٔ شریف ایستاده و مقتدیان «ب» و «ج» به فاصلهٔ یک متری کعبهٔ شریف ایستاده اند، مقتدی «ب» در سمت امام و جلوتر از امام ایستاده است، بنابرین نمازش فاسد است، و مقتدیان «ج» که در سایر سمت‌های کعبهٔ شریف ایستاده اند، اگرچه به کعبه نزدیکتر هستند، اما نمازشان صحیح می‌باشد.

مسائل نماز خوف

هنگام رویاروئی با دشمنی، چه این دشمن انسان باشد، یا جانوری درنده، یا ماری عظیمُ الْجُثَّه و امثال آنها ... اگر همهٔ مسلمانان یا بعضی از ایشان قادر نبودند نماز را به جماعت بخوانند و مهلت پائین شدن از سواری‌های خود را نیز نداشتند، در این صورت بر همهٔ آنها لازم است که بر همان سواری خویش نشسته به اشاره نماز بخوانند، بلکه در این هنگام، استقبال قبله یعنی روکردن به طرف قبله نیز شرط نمی‌باشد. البته اگر دو نفر سوار بر یک سواری اند، این دو بر همان سواری جماعت کنند. و اگر مهلت اینکار را هم نداشته باشند، در این صورت آنها معذور می‌باشند، بنابرین در آنوقت نماز نخوانند و بعداً زمانی که از طرف دشمن اطمینان یافتند، آن نماز را قضائی بخوانند.

اگر امکان داشته باشد که فقط چند نفری نماز را به جماعت بخوانند، نماز جماعت را نباید ترک کنند.

طریقهٔ نماز خوف:

آن مسلمانان موجود در مقابل دشمن، نماز جماعت را به این شکل بخوانند که تمام اشخاص موجود را به دو گروه تقسیم نمایند. یک گروه در مقابل دشمن باشند و گروه دوم به همراه امام نماز را شروع کنند. اگر نماز، سه یا چهار رکعتی است مانند نماز ظهر، عصر، مغرب و عشاء، و این مسلمانان موجوده مسافر نیستند و نماز را قصر نمی‌کنند، در این صورت هنگامی که امام دو رکعت را خوانده و خواست برای رکعت سوم برخیزد، این گروه اول {در مقابل دشمن} بروند. و اگر این مسلمانان مسافر هستند و نماز را قصر می‌خوانند، یا نماز، دو رکعتی است مانند نماز صبح و جمعه و عیدَیْن، در این صورت این گروه اول بعد از خواندن یک رکعت بروند {و در مقابل دشمن

بایستند} و گروه دوم آمده به همراه امام باقیماندۀ نماز را بخوانند. امام تا آمدن آنها در انتظار ایشان باشد. آنگاه امام بقیۀ نماز را تمام کرده سلام بدهد و این گروه دوم بدون سلام دادن به مقابل دشمن بروند و حالا گروه اول از مقابل دشمن به اینجا باز آمده نماز خویش را بدون قرائت تمام کنند و سپس سلام بدهند. زیرا آنها لاحق می‌باشند. سپس این گروه در مقابل دشمن رفته و گروه قبلی به اینجا باز بیایند و نماز خویش را با قرائت تمام کنند و آنگاه سلام بدهند، زیرا ایشان مسبوق می باشند.

مسئلۀ ۲: در دوران نماز، برای رفتن در مقابل دشمن و برگشتن از آنجا باید پیاده بروند، و اگر سواره حرکت کنند، نماز فاسد می‌شود. زیرا سوار شدن، عمل کثیر {در نماز} است.

مسئلۀ ۳: این صورت نماز که گروه دوم بقیۀ نماز را با امام خوانده {در مقابل دشمن} برود و گروه اول برگشته نماز خود را تکمیل کند و آنگاه گروه دوم باز به همین جا برگشته نماز خویش را به اتمام برساند، فقط مستحب است. وگرنه این هم جایز است که گروه اول نماز خوانده و رفته و گروه دوم آمده باقیماندۀ نماز را با امام بخوانند و آنگاه نماز خویش را در همانجا تکمیل نمایند و سپس در مقابل دشمن بروند و چون به آنجا رسیدند، آنگاه گروه اول باقیماندۀ نماز خویش را در همانجا تکمیل نمایند و به اینجا نیایند.



مسئلۀ ۴: این طریقۀ نمازخواندن فقط در آن هنگامی عملی خواهد شد که همۀ مسلمانان موجود در آنجا بخواهند پشت یک امام نماز بخوانند. مثلاً امام یکی از بزرگان دین است و همۀ مسلمانان می‌خواهند به امامت او نماز را اداء کنند. در غیر آن بهتر این است که یک گروه مسلمانان، پشت یک امام تمام نماز را بخواند و سپس به رویاروی دشمن بروند و آنگاه گروه دیگر مسلمانان، شخص دیگری را امام خود گردانیده تمام نماز را پشت او بخوانند.



مسئلۀ ۵: اگر گمان می‌رفت که دشمن بسیار نزدیک بوده به زودی خواهد رسید، و به سبب این گمان، نماز را مطابق طریقۀ مذکورۀ بالا خواندند و بعداً ثابت گردید که این گمان نادرست بوده، در این صورت نماز امام صحیح می‌باشد، اما مقتدیان آن نماز، نماز خویش را باید اعاده کنند، زیرا آن نماز به خاطر ضرورت بسیار شدید، برخلاف قیاس، با وجود عمل کثیر مشروع گردیده بود، و بدون ضرورت شدید، این مقدار عمل کثیر در نماز، نماز را فاسد می‌سازد.



مسئلهٔ ۶: اگر جنگ، جنگ ناجایز باشد، در این صورت خواندن نماز به طریقهٔ بالا جایز نیست. مثلاً اگر باغیان بر امیر برحق مسلمانان حمله نمایند، یا کسی به خاطر هدف دنیائی با دیگری جنگ کند، برای چنین اشخاصی این اندازه عمل کثیر معاف نمی‌باشد.

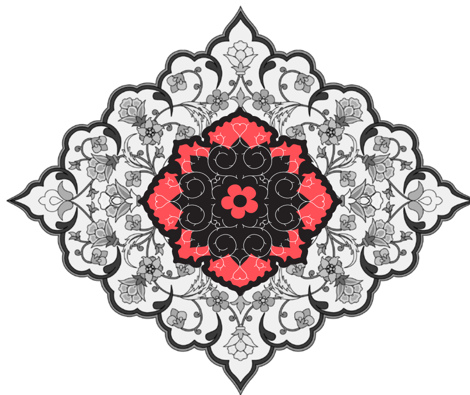
مسئلهٔ ۷: اگر {عده‌ای از مسلمانان مجبوراً} خلاف سمت قبله نماز می‌خواندند که در این اثناء دشمن فرار کرد، آنها باید فوراً روی خویش را به سمت قبله بگردانند، وگرنه نماز ایشان صحیح نخواهد بود.

مسئلهٔ ۸: اگر مسلمانان به اطمینان خاطر به سوی قبله نماز می‌خواندند که ناگهان دشمن رسید، در این صورت برای ایشان جایز است تا فوراً رو به طرف دشمن کنند. استقبال قبله در این حالت شرط نخواهد بود.

مسئلهٔ ۹: اگر کسی در دریا شنا می‌کرد که آخر وقت نماز فرا رسید. اگر امکان دارد که برای مدت کوتاهی دست و پای خود را حرکت ندهد، در این صورت بر او لازم است تا با اشاره نماز را بخواند.



تا اینجا احکام نمازهای پنج وقته و مسائل مربوط آن بیان گردید. و چون بحمد الله از آن فارغ گردیدیم، اکنون شروع به بیان مسائل و احکام نماز جمعه می‌کنیم، زیرا نماز جمعه از بزرگ ترین شعائر اسلام است، و بر همین مبنی آن را بر نماز عیدَیْن مقدَّم گردانیدیم.





نماز جمعه



هیچ عبادتی نزد الله ﷻ پسندیده‌تر از نماز نیست و به همین خاطر پروردگار عالَم ﷻ این عبادت را جهت ادای شکر نعمت‌های غیر متناهیِ که از آغاز پیدایش تا آخرین دم حیات و حتّٰی قبل از پیدایش و بعد از ممات انسان نیز جاری و ساری می‌باشد، بر بندگان خود در یک شبانه روز، پنج وقت فرض فرموده است، و لذا در شریعت مُطهَّره، تاکیدات شدید و فضیلت‌های بی‌شماری دربارهٔ آن آمده است.

روز جمعه چونکه بیشتر از سایر ایام از نعمت‌ها و مزایای فراوانی برخوردار است، حتّٰی که حضرت آدم عليه‌السلام که اصل اول نسل انسانی می‌باشد، در همین روز جمعه خلق گردید، بنابرین نماز مخصوصی در این روز لازم گردانیده شده است.

ما قبلاً حکمت‌ها و فواید جماعت را بیان کردیم و همچنین واضح گردانیدیم که جماعت به هر اندازه‌ای که افزون‌تر باشد، فواید آن بیشتر ظاهر می‌گردد. و کثرت جماعت و ظهور فوائد بیشتر آن، همان زمانی ممکن خواهد بود که اهالی محله‌های مختلف و اکثر اهالی جائی در یک مکان جمع شده یکجا نماز بخوانند.

اما اینکار هر روزه پنج وقت باعث دشواری و مشقت زیادی بر مردم خواهد بود، لذا شریعت با نظر داشت این وجوه، یک روز در طول هفته را مُقرر فرمود تا اهالی محله‌های مختلف و مردم قریه‌های جداگانه با هم در یکجا جمع شده این عبادت را اداء کنند، و چونکه روز جمعه افضل و اشرف از سراسر روزهای هفته است، لذا جمعه مخصوص این نماز قرار گرفت.

خداوند ﷻ اُمت‌های قبل از اسلام را نیز به عبادت در این روز حکم فرموده بود، لیکن آنها به سبب بدبختی خویش در آن خلاف کردند و نتیجه آن شد که از این سعادت عُظمٰی محروم گردیدند، و این روز با فضلیت نیز نصیب اُمت محمدیّه گردید. یهود روز شنبه را برای خود مقرر کرد، به این خیال که خداوند در این روز از آفرینش مخلوقات فارغ گردیده، و نصاریٰ روز یکشنبه را برای خود مُعیَّن ساخت، به این گمان که این روز، روز اول ابتدای آفرینش است، چنانچه این دو



فرقه تا امروز هم این دو روز را تجلیل می‌کنند، و همه امور دنیائی خویش را در آن روز ترک کرده مشغول عبادت خود می‌گردند. از همین جهت است که روز یکشبنه در کشورهای عیسائی، روز رخصتی/تعطیل دوایر رسمی می‌باشد.



فضائل جمعه

حدیث اول

عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ اَنَّ النَّبِیَّ ﷺ قَالَ: خَیْرُ یَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ یَوْمُ الْجُمُعَةِ، فِیهِ خُلِقَ آدَمُ، وَفِیهِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ، وَفِیهِ أُخْرِجَ مِنْهَا، وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا فِي یَوْمِ الْجُمُعَةِ.

ترجمه: رسول الله ﷺ فرمودند: بهترین روزها روز جمعه است. در همین روز آدم علیه‌السلام خلق شد و در همین روز به بهشت داخل شد و در همین روز از بهشت خارج گردید{که به اینگونه سبب پیدایش انسان‌ها در روی کرهٔ زمین گردید که این نیز به نوبهٔ خود نعمت بسیار بزرگی هست} و قیامت نیز در همین روز برپا خواهد شد. (مُسْلِم شریف: حدیث ۲۰۱۴)

حدیث دوم

از حضرت امام احمد حنبل رحمه‌الله منقول است که فرمود: شب جمعه از بعضی وجوه بلندمرتبه‌تر از شب «لَیْلَةُ الْقَدْر» است، زیرا سیِّد و سرور عالَم ﷺ در همین شب در بطن طاهر مادر بزرگوار خویش جلوه‌افروز گردیدند و تشریف‌آوری آنحضرت ﷺ سبب وجود آنقدر خیر و برکت دنیا و آخرت گردیده که شمار آن از توان انسانی خارج است. (اَشِعَّةُ اللَّمَعَات، شرح فارسی مشکات شریف)

حدیث سوم

عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: فِي الْجُمُعَةِ سَاعَةٌ، لاَ یُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ قَائِمٌ یُصَلِّي، فَسَأَلَ اللهَ خَیْرًا إِلَّا أَعْطَاهُ ...

ترجمه: رسول اکرم ﷺ فرمودند: در روز جمعه چنان ساعتی وجود دارد که اگر مسلمانی

از خداوند در آنوقت دعائی بخواهد، خداوند دعایش را حتماً قبول می فرماید. (بخاری شریف: حدیث ۵۲۹۴ و مُسْلِم شریف: حدیث ۲۵۵۶)

علمای کرام در این اختلاف دارند که این ساعت در چه وقت روز جمعه واقع است. شیخ عبد الحق مُحَدِّث دِهْلَوِی رحمه‌الله در شرح سِفْر السَّعادة چهل اقوال علماء را در این‌باره نقل نموده، اما از بین همهٔ آنها دو قول را ترجیح داده است. یکی اینکه آنوقت از هنگام شروع خطبه تا خاتمهٔ نماز جمعه است. دوم اینکه آنوقت در آخر روز جمعه قرار دارد. و این قول دوم را گروه کثیری از علماء اختیار کرده‌اند و احادیث صحیح بسیاری مُؤَیِّد آن است. شیخ دهلوی رحمه‌الله می‌فرماید: در روایات صحیح موجود است که حضرت فاطمه رضی‌الله‌عنها به خادمهٔ خود می‌فرمود هنگامی که روز جمعه نزدیک به پایان باشد، او را اطلاع دهد، تا در ذکر و دعا مشغول شود. (اَشِعَّةُ اللَّمَعَات).

حدیث چهارم

قَالَ: إِنَّ مِنْ أَفْضَلِ أَيَّامِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فِيهِ خُلِقَ آدَمُ، وَفِيهِ قُبِضَ، وَفِيهِ النَّفْخَةُ، وَفِيهِ الصَّعْقَةُ، فَأَكْثِرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ فِيهِ، فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ، وَكَيْفَ تُعْرَضُ صَلَاتُنَا عَلَيْكَ وَقَدْ أَرِمْتَ يَقُولُونَ: بَلِيتَ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ.

ترجمه: رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: بهترین روزهای شما روز جمعه است. در همین روز آدم علیه‌السلام خلق شد و در همین روز صور دمیده خواهد شد. پس در این روز به کثرت بر من درود بفرستید، زیرا آنها را در همین روز نزد من پیش می‌کنند. صحابهٔ کرام عرض کردند: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله! چگونه درود را بر شما پیش خواهند کرد حالآنکه بعد از وفات حتی استخوان‌های کسی باقی نخواهد ماند. آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: خداوند برای همیش، اجساد پیغامبران را بر زمین حرام ساخته است.[۲۷۱] (ابو داود شریف: حدیث ۸۸۳)

حدیث پنجم

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ... وَالشَّاهِدُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ، وَمَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَلَا غَرَبَتْ عَلَى يَوْمٍ أَفْضَلَ مِنْهُ، فِيهِ سَاعَةٌ لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ يَدْعُو اللهَ بِخَيْرٍ إِلَّا اسْتَجَابَ

(۲۷۱) یعنی زمین در اجسام پیغمبران تصرُّف نمی‌تواند، بلکه اجسام مبارک ایشان همانگونه که در دنیا بود بعد از وفات نیز باقی خواهد ماند.

اللهُ لَهُ، وَلَا يَسْتَعِيذُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَعَاذَهُ اللهُ مِنْهُ.

ترجمه: رسول اکرم ﷺ فرمودند: مراد از «شاهد» {در آیت قرآن} روز جمعه است. و هیچ روزی بزرگتر و برتر از روز جمعه نیست. و در آن روز ساعتی وجود دارد که هر مسلمانی در آن دعا کند، الله ﷻ آن را قبول می‌فرماید و از هر چیزی پناه بخواهد، الله ﷻ او را پناه می‌دهد. (ترمذی شریف: حدیث ۳۳۳۹)

لفظ «شاهد» در سورۂ بروج آمده و الله ﷻ به آن روز قسم خورده است که وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الْبُرُوْجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُوْدِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُوْدٍ، یعنی سوگند به آسمانی که دارای بُرج‌ها {یعنی ستارگان بزرگ} است و سوگند به روز موعود {قیامت} و سوگند به شاهد {یعنی روز جمعه} و مشهود {یعنی روز عرفه}.

حدیث ششم

عَنْ أَبِي لُبَابَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُنْذِرِ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ، وَأَعْظَمُهَا عِنْدَ اللهِ، وَهُوَ أَعْظَمُ عِنْدَ اللهِ مِنْ يَوْمِ الْأَضْحَى وَيَوْمِ الْفِطْرِ.

ترجمه: رسول الله ﷺ فرمودند: روز جمعه سرور تمام روزها و بزرگترین آنها نزد الله و با عظمت‌تر از روز عید فطر و عید قربان نزد خداوند است. (ابن ماجۂ شریف: حدیث ۱۰۸۴)

حدیث هفتم

عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوتُ يَوْمَ الجُمُعَةِ أَوْ لَيْلَةَ الجُمُعَةِ إِلَّا وَقَاهُ اللهُ فِتْنَةَ القَبْرِ.

ترجمه: رسول الله ﷺ فرمودند: هر مسلمانی که در روز جمعه یا در شب جمعه بمیرد، الله ﷻ او را از عذاب قبر محفوظ نگه می‌دارد. (ترمذی شریف: حدیث ۱۰۷۴)

حدیث هشتم

قَالَ: قَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ: اليَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلَامَ دِينًا. وَعِنْدَهُ يَهُودِيٌّ فَقَالَ: لَوْ أُنْزِلَتْ هَذِهِ عَلَيْنَا لَاتَّخَذْنَا يَوْمَهَا عِيدًا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَإِنَّهَا نَزَلَتْ فِي يَوْمِ عِيدَيْنِ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ، وَيَوْمِ عَرَفَةَ.

ترجمه: حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما باری آیت اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ را تلاوت فرمود.

یک یهودی آنجا نشسته بود. یهودی گفت اگر این آیت بر ما نازل می‌شد، ما آن روز را عید می ساختیم. حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنه فرمود: این آیت در روزی نازل شد که دو عید درآن بود، روز جمعه و روز عرفه.(۲۷۲)

یعنی ما چه ضرورتی به عیدساختن آن داشتیم، آن روز خود شامل دو عید بود.

حدیث نهم

عَن اَنَسٍ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: ... كَانَ يَقُولُه: لَيْلَةُ الجمُعُةِ غَراَءُ و يَوْمُها اَزْهَرُ.

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: شب جمعه روشنائی است و روز جمعه نورانی. (مُسْنَد احمد: حدیث ۲۳۴۶ والمسند الجامع: حدیث ۱۶۷۴)

حدیث دهم

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَتَانِي جِبْرِيلُ، فَإِذَا فِي كَفِّهِ مِرْآةٌ كَأَصْفَى الْمَرَايَا وَأَحْسَنِهَا وَإِذَا فِي وَسَطِهَا نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ، قَالَ: قُلْتُ: يَا جِبْرِيلُ، مَا هَذِهِ؟، قَالَ: هَذِهِ الدُّنْيَا صَفَاؤُهَا وَحُسْنُهَا، قُلْتُ: وَمَا هَذِهِ اللَّمْعَةُ فِي وَسَطِهَا؟، قَالَ: هَذِهِ الْجُمُعَةُ، قُلْتُ: وَمَا الْجُمُعَةُ؟ قَالَ: يَوْمٌ مِنْ أَيَّامِ رَبِّكِ عَظِيمٌ، وَسَأُخْبِرُكَ بِشَرَفِهِ، وَفَضْلِهِ، وَاسْمِهِ فِي الآخِرَةِ، أَمَّا شَرَفُهُ وَفَضْلُهُ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ اللهَ جَمَعَ فِيهِ أَمْرَ الْخَلْقِ، وَأَمَّا مَا يُرْجَى فَإِنَّ فِيهِ سَاعَةً لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ، أَوْ أَمَةٌ مَسْلَمَةٌ يَسْأَلَانِ اللهَ فِيهَا خَيْرًا إِلَّا أَعْطَاهُمَا إِيَّاهُ، وَأَمَّا شَرَفُهُ وَفَضْلُهُ وَاسْمُهُ فِي الآخِرَةِ، فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى إِذَا صَيَّرَ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَأَهْلَ النَّارِ إِلَى النَّارِ، وَجَرَتْ عَلَيْهِمْ أَيَّامُهَا وَسَاعَاتُهَا، لَيْسَ بِهَا لَيْلٌ وَلَا نَهَارٌ إِلَّا قَدْ عَلِمَ اللهُ مِقْدَارَ ذَلِكَ وَسَاعَتَهُ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ فِي الْحِينِ الَّذِي يَبْرُزُ أَوْ يَخْرُجُ فِيهِ أَهْلُ الْجُمُعَةِ إِلَى جُمُعَتِهِمْ نَادَى مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ اخْرُجُوا إِلَى دَارِ الْمَزِيدِ لَا يَعْلَمُ سَعَتَهُ، وَعَرْضَهُ، وَطُولَهُ إِلَّا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُثْبَانٍ مِنَ الْمِسْكِ، قَالَ: فَيَخْرُجُ غِلْمَانُ الْأَنْبِيَاءِ بِمَنَابِرَ مِنْ نُورٍ، وَيَخْرُجُ غِلْمَانُ الْمُؤْمِنِينَ بِكَرَاسِيَّ مِنْ يَاقُوتٍ. قَالَ: فَإِذَا وُضِعَتْ لَهُمْ وَأَخَذَ الْقَوْمُ مَجَالِسَهُمْ بَعَثَ اللهُ عَلَيْهِمْ رِيحًا تُدْعَى الْمُثِيرَةَ تُثِيرُ عَلَيْهِمْ أَثَاثِيرَ الْمِسْكِ الْأَبْيَضِ، تَدْخِلُهُ تَحْتَ ثِيَابِهِمْ، وَتُخْرِجُهُ فِي وُجُوهِهِمْ وَأَشْعَارِهِمْ، فَتِلْكَ الرِّيحُ أَعْلَمُ كَيْفَ تَصْنَعُ بِذَلِكَ الْمِسْكِ مِنَ امْرَأَةِ أَحَدِكُمْ لَوْ دُفِعَ إِلَيْهَا كُلُّ طِيبٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَكَانَتْ تِلْكَ الرِّيحُ أَعْلَمَ كَيْفَ تَصْنَعُ بِذَلِكَ الْمِسْكَ مِنَ تِلْكَ الْمَرْأَةِ لَوْ

---

(۲۷۲) و این حدیث شریف از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه در بخاری شریف: ۶۷۲۶ و ۴۲۴۰ و در مُسْلِم شریف: ۵۳۳۴ و ۵۳۳۳ و ۵۳۳۲ نیز مروی است.

دُفِعَ إِلَيْهَا ذَلِكَ الطِّيبُ بِإِذْنِ اللهِ، ... الحديث بطوله... (الابانة الکبری از ابن بطه: ۳۳/۳)

ترجمه: بعد از قیام قیامت و حشر و حساب هنگامی که الله ﷻ مستحقین بهشت را به بهشت و مستحقین دوزخ را به دوزخ فرستاد، اگرچه در آن جهان، روز و شب مانند این دنیا نخواهد بود، لیکن الله ﷻ حساب سنجش مقدار شب و روز و ساعات آنها را به ایشان فرا خواهد داد، و بنابرین روز جمعه در بهشت نیز وجود خواهد داشت. پس چون روز جمعه می‌آید و همان زمانی فرا می رسد که در دنیا مسلمانان برای ادای نماز جمعه حرکت می کردند، مُنادی‌ای نداء خواهد داد که ای اهل بهشت، به سوی دشت «مَزِیْد» حرکت کنید. «مَزِیْد» دشتی است که طول و عرضش را جز الله متعال کسی نمی‌داند و توده‌های عظیم مُشک که سر به فلک می کشند در آنجا نهاده شده‌اند. انبیاء و پیغمبران عَلَیْهِمْ وَعَلیٰ نَبِیِّنَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامْ بر منبرهای نور خواهند نشست و مسلمانان بر تخت های یاقوت. چون همگان بر جاهای خود نشستند، خداوند نسیمی را خواهد فرستاد که مُشک آن توده‌های عظیم را برخواهد داشت و بر لباس‌ها و چهره‌ها و موهای حاضران پخش خواهد کرد. و این نسیم، طریقۀ مُشک‌افشانی را از آن بانوئی نیز بهتر می‌داند که تمام مُشک‌های دنیا را در اختیار داشت.

آنگاه الله ﷻ حاملان عرش را حکم خواهد داد تا عرش را برداشته در میان حاضران مجلس بگذارند. سپس مردم را خطاب فرموده خواهد گفت: ای بندگان من که بر غیب ایمان آوردید حالآنکه مرا ندیده بودید، و پیغمبر مرا تصدیق کردید و احکام مرا اطاعت نمودید، اکنون از من بخواهید هرچیزی که می‌خواهید، این روز، روز «مَزِیْد» است. یعنی روز افزایش نعمت‌هاست. همگان به یک زبان می گویند که پرودگارا ! ما از تو راضی هستیم تو نیز از ما راضی باش. حق تعالی خواهد فرمود که ای اهل بهشت! اگر از شما راضی نمی‌بودم، شما را به بهشت نمی‌آوردم. اکنون چیز دیگری بخواهید که این روز، روز «مَزِیْد» است. آنگاه همگی به یک زبان خواهند گفت که ای پرودگارا ! جمال بی‌مثال خویش را بما بنما تا ذات مُقَدَّس ترا با چشمان خویش ببینیم. آنگاه الله ﷻ پرده را از چشمان ایشان خواهد برداشت و بر حاضران مجلس نمودار خواهد گردید و با جمال بی مثال خود، ایشان را احاطه خواهد فرمود. اگر برای اهل بهشت حکم نگردیده بود که برای همیشه زنده می‌باشند و هرگز نخواهند مُرد، بی‌شک آنها تاب این نور را نمی‌آوردند و همه برفَور می سوختند.

سپس به آنها گفته خواهد شد: حالا به خانه‌های خویش برگردید. آنها نزد ازواج خویش در



حالی برخواهند گشت که بر اثر این جمال حقیقی، حُسن و جمال ایشان چنان گردیده است که از لطافت و نورانیت آن، نه ازواج شان آنها را خواهند دید و نه ایشان ازواج خویش را می‌بینند. بعد از گذر مدتی، چون آن نوری که ایشان را احاطه کرده بود رفع شد، و اینها توانستند همدیگر را مشاهده کنند، همسران شان به ایشان خواهند گفت که صورتِ هنگام رفتن را حالا ندارید، یعنی صورت شما هزارها بار بهتر از پیش گردیده است. آنها خواهند گفت: بلی به آن سبب که الله متعال ذات مُقَدَّس خود را بر ما هویدا کرد و جمال بی‌مثال او را با چشمان سر مشاهده نمودیم.[۲۷۳](شرح سِفْر السَّعادة). بنگرید که چه نعمات بزرگی در روز جمعه به دست خواهد آمد.

حدیث یازدهم

عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ جَهَنَّمَ تُسَعَّرُ كُلَّ يَوْمٍ تُفْتَحُ أَبْوَابُهَا إِلَّا يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَإِنَّهَا لَا تُسَعَّرُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَلَا تُفْتَحُ أَبْوَابُهَا.

ترجمه: رسول الله ﷺ فرمودند: آتش دوزخ را هر روز سوزنده‌تر می‌سازند و درهای دوزخ را باز می‌نمایند، اما در روز جمعه از برکت جمعه شعله‌های آن را تیز نمی‌گردانند و نه درهای آن را باز می‌کنند.[۲۷۴]

حدیث دوازدهم

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِنَّ هَذَا يَوْمُ عِيدٍ، جَعَلَهُ اللهُ لِلْمُسْلِمِينَ، فَمَنْ جَاءَ إِلَى الْجُمُعَةِ فَلْيَغْتَسِلْ، وَإِنْ كَانَ طِيبٌ فَلْيَمَسَّ مِنْهُ، وَعَلَيْكُمْ بِالسِّوَاكِ.

ترجمه: رسول الله ﷺ در جمعه‌ای ارشاد فرمودند که ای مسلمانان! الله متعال این روز را برای مسلمانان روز عید گردانیده است، پس در این روز غسل کنید و هر کسی عطر دارد، خود را عطر بزنند. و مسواک کردن را در این روز بر خود لازم بدانید. (ابن ماجهٔ شریف: حدیث ۱۰۹۸)

(۲۷۳) حدیث بالا به طول آن در ابانهٔ کُبریٰ از ابن بطه: ۳۳/۳ مرویست و مختصر آن در معرفةُ السُّنَن والآثار از امام بیهقی: حدیث ۱۸۴۱ و در مُعْجَم اوسط طبرانی: حدیث ۶۹۰۶ و ۲۱۶۵ و در بغیةُ الحارث از حارث بن ابی اسامه: ۶۸/۱ موجود است. و صاحب جمع الفوائد آن را به روایت بزار و کبیر و موصلی از حضرت انس رضی الله عنه نیز تخریج نموده است: (جمع الفوائد: ۷۷۴/۴ حدیث ۱۰۱۳۰)

(۲۷۴) مُسْنَد الشامیین طبرانی: حدیث ۱۲۵۹و۳۴۵۹ و حلیة الاولیاء از ابونعیم اصبهانی: ۱۸۸/۵ وسنن کبری بیهقی: حدیث ۵۶۸۸ و احیاء العلوم: ۷۹/۱ و تخریج روایات الاحیاء: ۱۳۴/۱ به روایت ابی داود.



آداب روز جمعه



برای هر مسلمان مناسب است که آمادگی روز جمعه را از روز پنج‌شنبه آغاز کند. یعنی بعد از نماز عصر پنج‌شنبه به کثرت به استغفار و تسبیح و تهلیل مشغول شود، و لباس فردای خود را صاف و پاکیزه بگرداند، و اگر در خانه عطر نداشته باشد، آن را در همان پنج‌شنبه تهیه کند تا روز جمعه به اموری از این قبیل مصروف نگردد. بزرگان دین فرموده‌اند که بیشترین نفع جمعه را همان کسی به دست خواهد آورد که در انتظار آن می‌باشد و آمادگی‌اش را از روز پنج‌شنبه می‌گیرد. و بدبخت‌ترین کس همان شخص است که حتّی خبر نیست که جمعه چه وقت می‌آید، بلکه چون صبح جمعه سر برسد، از مردم می‌پرسد که امروز چه روزی است. بعضی از بزرگان دین به خاطر اهتمام روز جمعه، شب جمعه را در مسجد جامع می‌گذرانیدند. (احیاءُ العلوم: ۱۶۱/۱)



آنگاه در روز جمعه غسل بگیرد و سراسر جسم خود را و همچنین موهای سر خود را پاک نماید. مسواک کردن در این روز نیز فضیلت بزرگی دارد. (احیاء العلوم: ۱۶۱/۱)



بعد از غسل در روز جمعه، بهترین لباسی را که نزد خود دارد بپوشد. و اگر ممکن باشد خود را عطر نیز بزند و ناخن‌های خود را نیز بگیرد. (احیاء العلوم: ۱۶۱/۱)



سپس تا جائی که ممکن باشد زودتر به مسجد جامع برود. هرقدر کسی زودتر به مسجد برود همانقدر بیشتر ثواب می‌برد. رسول الله ﷺ فرموده‌اند: روز جمعه فرشته‌ها نزد درِ مسجدی که نماز جمعه خوانده می‌شود می‌ایستند و اسم همهٔ کسانی را که به مسجد می‌آیند می‌نویسند، نخست از همه اسم شخصی را می‌نویسند که اول از همه به مسجد آمده است، سپس اسم نفر بعدی را و سپس اسم نفر بعدی را تا آخر. اولین کسی که به مسجد می‌آید چنان ثوابی کسب خواهد کرد که گویا یک شتر در راه خدا قربانی کرده باشد. نفر بعدی چنان ثوابی کسب خواهد کرد که گویا یک گاو را در راه خدا قربانی کرده باشد. نفر بعدی چنان ثوابی خواهد یافت که گویا گوسفندی را



در راه خدا قربانی کرده باشد. نفر بعدی ثوابی مانند کسی خواهد یافت که گویا یک مرغ را در راه خدا خیرات کرده باشد، و نفر بعدی ثوابی مانند کسی خواهد یافت که یک تخم مرغ را در راه خدا خیرات کرده باشد. و آنگاه هنگامی که خطبه شروع شود، فرشته‌ها نیز دفترهای خود را می‌بندند و به شنیدن خطبه مشغول می‌شوند.[۲۷۵] (مُسْلِم و بخاری شریف)

در گذشته‌ها، صبح روزهای جمعه، کوچه‌ها و راه‌ها پر از مردمی می‌بود که صبح بسیار زود به طرف مسجد جامع می‌رفتند، و ازدحام و جمعیت مردم آنقدر فراوان می‌بود که گویا روز عید باشد. و زمانی که این صورت از بین رفت، مردم گفتند که این اولین طریقهٔ جدید است که در اسلام ایجاد گردید.

امام غزالی رحمه الله بعد از تحریر سطور بالا می‌فرماید: مسلمانان از یهود و نصاریٰ چرا شرم نمی‌کنند، یهودیان روز شنبه و نصاریٰ روز یکشنبه را به هیکل‌ها و کلیساهای خود چقدر صبح زود می‌روند. و جویندگان دنیا چقدر صبح زود خود را برای خرید و فروش به بازارها می‌رسانند، پس چرا جویندگان دین در امور دین پیشقدمی نمی‌کنند. در حقیقت مسلمانان امروزه چنان ارزش و قدر این روز مبارک را از دست داده‌اند که حتی آگاه نمی‌باشند که امروز چه روزی هست و چه مرتبه‌ای داراست. افسوس! روزی که یک زمانی نزد مسلمانان مهمتر از روز عید بود، و روزی که نبی کریم صلی الله علیه وآله بر آن فخر می‌فرمودند، و روزی که نصیب اُمت‌های گذشته نگردیده بود، اکنون چگونه در دست مسلمانان بی‌ارزش و بی‌قدر گردیده است.

ضایع ساختن نعمت الهی به این صورت، ناشکری سختی است، و وبال آن را امروزه با چشمان سر مشاهده می‌کنیم. إِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.



در حدیث شریف وارد است: ... هر کسی که پای پیاده برای نماز جمعه برود، در مقابل هر قدمش ثواب یک سال روزه گرفتن را کسب خواهد کرد. (ترمذی شریف: حدیث ۴۹۶)[۲۷۶]

(۲۷۵) قَالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه وآله: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ، كَانَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ مَلَائِكَةٌ يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ، فَإِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ طَوَوُا الصُّحُفَ، وَجَاءُوا يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ، وَمَثَلُ الْمُهَجِّرِ كَمَثَلِ الَّذِي يُهْدِي الْبَدَنَةَ، ثُمَّ كَالَّذِي يُهْدِي بَقَرَةً، ثُمَّ كَالَّذِي يُهْدِي الْكَبْشَ، ثُمَّ كَالَّذِي يُهْدِي الدَّجَاجَةَ، ثُمَّ كَالَّذِي يُهْدِي الْبَيْضَةَ. (مُسْلِم: حدیث ۱۴۱۶ و ۱۴۱۷ و بخاری: حدیث ۸۷۷ و مسند احمد: حدیث ۱۰۱۶۴ و سنن کبری از بیهقی: ۲۲۶/۳ و ۲۲۹/۵ و معجم کبیر طبرانی: ۳۳۲/۱۹ و معجم اوسط طبرانی: ۳۰۹/۸ و ۴۴۰/۹)

(۲۷۶) وَبَكَّرَ وَابْتَكَرَ، وَدَنَا وَاسْتَمَعَ وَأَنْصَتَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ يَخْطُوهَا أَجْرُ سَنَةٍ صِيَامُهَا. (ترمذی: حدیث ۴۹۶)

رسول الله ﷺ در نماز صبح روز جمعه، سورۂ الٓمٓ سَجْدَه و هَلْ اَتٰی عَلَی الْاِنْسَانِ را می خواندند.[۲۷۷] بنابرین انسان گاهگاهی خواندن این سوره‌ها را مستحب دانسته آنها را در نماز صبح بخواند و گاهگاهی نیز آن را ترک نماید تا مردم به خیال واجب بودن آن نیفتند.



حضرت رسول اکرم ﷺ در نماز جمعه، سورۂ جمعه و سورۂ منافقون یا سَبِّحِ اسْمِ رَبِّكَ الْاَعْلٰی و هَلْ اَتَاكَ حَدِيْثُ الْغَاشِيَةِ را می خواندند.[۲۷۸]



خواندن سورۂ کهف در روز جمعه، چه قبل از نماز جمعه و چه بعد از آن، ثواب بزرگی دارد، چنانکه رسول الله ﷺ فرموده اند:

هر کسی که سورۂ کهف را در روز جمعه بخواند، در زیر عرش برایش نوری به بلندای آسمان پیدا خواهد شد که در تاریکی‌های قیامت به کارش خواهد آمد، و گناهان این جمعه تا جمعهٔ آینده‌اش، همه معاف خواهند گردید.[۲۷۹] (شرح سِفْر السَّعادة)

علماء نوشته‌اند که مراد از گناهان در این حدیث شریف، گناهان صغیره است، زیرا گناهان کبیره بدون توبه خواستن، عفو نمی گردند. وَاللّٰهُ اَعْلَمُ، وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْن.



درود خواندن در روز جمعه نیز ثواب بیشتری دارد، در احادیث شریف وارد است که در روز جمعه به کثرت درود شریف بخوانید.[۲۸۰]

---

(۲۷۷) مُسْلِم: حدیث ۱۴۵۶ و سنن نَسائی: حدیث ۱۴۰۴ و مُصَنَّف ابن ابی شیبه: ۴۹/۲ و غیره کتب حدیث.

(۲۷۸) مُسْلِم: ۱۴۵۱و۱۴۵۲ یعنی آنحضرت ﷺ گاهی دو سورۂ اول و گاهی دو سورۂ بعدی را می خواندند.

(۲۷۹) معنای این روایت در مُسْنَد احمد: حدیث ۱۵۰۷۳ و سُنَن کبریٰ بیهقی: ۲۴۸/۳ و ۲۴۹ و مُعْجَم کبیر طبرانی: ۱۶۸۴۱ و شعب الایمان بیهقی: ۲۳۴۶ مروی است.

(۲۸۰) سُنَن ابو دواد: ۸۸۲ و ۱۳۰۸ و سنن نَسائی: ۱۳۵۷ و سنن ابن ماجه: ۱۰۷۵ و ۱۶۲۶و مُسْنَد احمد: ۱۵۵۷۵ و مُصَنَّف ابن ابی شیبه: ۳۹۸/۲ و سایر کتب حدیث.

فضیلت نماز جمعه و تاکید بر آن

نماز جمعه فرض عین است، و از روی قرآن مجید و احادیث و تواتر و اجماع اُمت ثابت، و از بزرگترین شعائر اسلام می باشد. مُنکر آن کافر و تارک آن بدون عذر فاسق است.

آیت قرآن شریف

قرآن مجید می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ.

یعنی ای مسلمانان! هنگامی که برای نماز جمعه آذان داده شود، به سوی «ذکر خدا» بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، زیرا اینکار برای شما بهتر است، اگر بدانید.

مراد از «ذکر» در این آیت شریف، نماز جمعه و خطبهٔ آن است و مقصود از شتافتن به سوی آن، با اهتمام و توجه، رفتن به نماز است.

حدیث اول

عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَيَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطَاعَ مِنْ طُهْرٍ وَيَدَّهِنُ مِنْ دُهْنِهِ أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبِ بَيْتِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ فَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ ثُمَّ يُصَلِّي مَا كُتِبَ لَهُ ثُمَّ يُنْصِتُ إِذَا تَكَلَّمَ الْإِمَامُ إِلَّا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى.

ترجمه: نبی کریم ﷺ فرمودند: هر کسی که در روز جمعه به خوبی غسل کند و خود را به قدر امکان پاکیزه نماید و سپس موهای خود را تیل/روغن مو بمالد{تا موهایش صاف و آراسته گردد} و خود را عطر بزند و آنگاه برای نماز برود، و چون به مسجد رسید، کسی را از جایش بر نخیزاند تا خود برجایش بنشیند، و سپس هر اندازه نماز نفلی که در نصیبش بود بخواند، و هنگامی که امام{بر منبر نشست و} شروع به خطبه کرد خاموش باشد؛ گناهانش از جمعهٔ پیش تا این جمعه بخشیده خواهد شد. (بخاری شریف: حدیث ۸۱۴)

حدیث دوم

عَن أَوس بنِ أَوسٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ الله ﷺ مَنْ اغْتَسَلَ يَوْمَ الجُمُعَةِ وَغَسَّلَ، وَبَكَّرَ وَابْتَكَرَ، وَدَنَا وَاسْتَمَعَ وَأَنْصَتَ، كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ يَخْطُوهَا أَجْرُ سَنَةٍ صِيَامُهَا وَقِيَامُهَا.

ترجمه: نبی کریم ﷺ فرموده اند: هر کسی که در روز جمعه به خوبی غسل بگیرد، و پای پیاده زودتر به مسجد برود، سپس خطبه را بشنود، و در بین خطبه خاموش نشسته کار بیهوده‌ای انجام ندهد، او در مقابل هر قدم خود، ثواب یک سال روزه و ثواب یک سال نماز را کسب خواهد کرد. (ترمذی شریف: حدیث ۴۹۶)

حدیث سوم

أَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ عُمَرَ وَ أَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَاهُ أَنَّهُمَا سَمِعَا رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ عَلَى أَعْوَادِ مِنْبَرِهِ لَيَنْتَهِيَنَّ أَقْوَامٌ عَنْ وَدْعِهِمْ الْجُمُعَاتِ أَوْ لَيَخْتِمَنَّ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ ثُمَّ لَيَكُونُنَّ مِنْ الْغَافِلِينَ.

ترجمه: حضرت عبد الله بن عمر و حضرت ابوهریره رضی الله عنهما می‌فرمایند؛ ما از رسول خدا ﷺ شنیدیم که فرمودند: آنانی که نماز جمعه را ترک می‌کنند از ترک آن دست بردارند، ورنه خدای تعالی بر دل‌های شان مهر خواهد نمود، و آنگاه آنها در غفلت سختی فرو خواهند افتاد. (مُسْلِم شریف: حدیث ۱۴۳۲)

حدیث چهارم

عَنْ أَبِي الْجَعْدِ الضَّمْرِيِّ- وَكَانَتْ لَهُ صُحْبَةٌ- أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: مَنْ تَرَكَ ثَلَاثَ جُمَعٍ تَهَاوُنًا بِهَا طَبَعَ اللهُ عَلَى قَلْبِهِ.

ترجمه: نبی کریم ﷺ فرموده‌اند: هر کسی که سه نماز جمعه را به سبب تنبلی یعنی بدون عذر ترک کند خداوند بر دل او مهر خواهد نمود.[۲۸۱] و در روایت دیگری آمده است که خداوند عالَم از او بیزار خواهد شد.[۲۸۲]

---

(۲۸۱) یعنی در نتیجهٔ مُهر بر قلوب شان در غفلت سختی فرو خواهند افتاد، و هنگامی که قلب غافل گردید، نجات از جهنم خیلی دشوار خواهد بود. (حاشیهٔ جدیده: ۷۸/۱۱)

(۲۸۲) سنن ترمذی: حدیث ۵۰۰ و سنن ابو داود: ۱۰۵۴ و سنن کبری بیهقی: ۱۷۲/۳ و معجم کبیر طبرانی: ۲۲۳/۱۶ و شعب الایمان: ۲۸۶۹

حدیث پنجم

عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ قَالَ: الْجُمُعَةُ حَقٌّ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فِی جَمَاعَةٍ إِلاَّ أَرْبَعَةً عَبْدٌ مَمْلُوكٌ أَوِ امْرَأَةٌ أَوْ صَبِیٌّ أَوْ مَرِیضٌ.

ترجمه: حضرت طارق بن شهاب رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: ادای نماز جمعه در جماعت بر هر مسلمان، حق واجب است، مگر چهار نفر: اول غلام، دوم زن، سوم پسر نابالغ و چهارم بیمار.[۲۸۳]

حدیث ششم

عَنْ عَبْدِ اللهِ أَنَّ النَّبِیَّ ﷺ قَالَ لِقَوْمٍ یَتَخَلَّفُونَ عَنْ الْجُمُعَةِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ رَجُلًا یُصَلِّي بِالنَّاسِ ثُمَّ أُحَرِّقَ عَلَى رِجَالٍ یَتَخَلَّفُونَ عَنْ الْجُمُعَةِ بُیُوتَهُمْ.

ترجمه: حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول الله ﷺ دربارهٔ تارکان نماز جمعه فرمودند: ارادهٔ مُصَمَّم داشتم تا کسی را بر جای خود امام بگردانم و خودم بروم و خانهٔ آن کسانی را آتش بزنم که به نماز جمعه نمی‌آیند. (مُسْلِم شریف: حدیث ۱۰۴۳)

همین وعید در مورد کسانی نیز وارد شده است که نمازِ جماعت را ترک می‌کنند چنانکه قبلاً گذشت.

حدیث هفتم

عَن ابنِ عَبَّاسٍ مَرْفُوعاً: مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ مِنْ غَیْرِ ضَرُورَةٍ كُتِبَ مُنافقًا فِي كِتَابٍ لَایُمْحَى وَلا یُبَدَّل.

ترجمه: حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید که رسول اکرم ﷺ فرمودند: هر کس بدون ضرورتی نماز جمعه را ترک می‌کند، در کتابی که از تغیُّر و تبدُّل محفوظ است {به حیث} منافق نوشته می‌شود. (معرفةُ السُّنَن والآثار از بیهقی: ۶۶۶۵ و کنز العمال: ۲۱۱۴۴)

یعنی حکم {خصلتاً} منافق بودنش همیشه درآن کتاب باقی خواهد بود، مگر آنکه توبه کند یا ارحمُ الرَّاحمین، محض از فضل خود، او را ببخشد.

---

(۲۸۳) سنن ابو داود: ۱۰۶۹ و سنن کبری بیهقی: ۱۷۲/۳ و مستدرک حاکم: حدیث ۱۰۱۳ و معرفة السنن و الآثار بیهقی: ۱۷۲۱

حدیث هشتم

وَعَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ، فَعَلَيْهِ الْجُمُعَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، إِلَّا مَرِيضٌ، أَوْ مُسَافِرٌ، أَوِ امْرَأَةٌ، أَوْ صَبِيٌّ، أَوْ مَمْلُوكٌ. فَمَنِ اسْتَغْنَى بِلَهْوٍ أَوْ تِجَارَةٍ اسْتَغْنَى اللهُ عَنْهُ، وَاللهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ. رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ.

ترجمه: حضرت جابر رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که آنحضرت فرمودند: هر کسی که بر خدا و روز قیامت ایمان دارد، بر او لازم است تا نماز جمعه را بخواند، اما چند نفر از این حکم مُستثنیٰ می‌باشند: مریض و مسافر و زن و نابالغ و غلام. پس اگر کسی در کار بیهوده‌ای یا در تجارت مشغول باشد و نماز جمعه را نخواند، خداوند عالَم نیز از او رو می‌گرداند.[۲۸۴] و او بی نیاز و صاحب حمد و ثناست. (مشکات شریف: حدیث ۱۳۸۰)[۲۸۵]

یعنی او جل جلاله به عبادت کسی نیازی و پروائی ندارد و نه نفعی از آن به او می‌رسد، ذات مُقدَّس او به همه صفات کمال موصوف است، چه کسی حمد و ثنای او را بگوید یا نگوید.

حدیث نهم

عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ رَضِىَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَن تَرَكَ الْجُمُعَةَ ثَلَاثَ مُتَوالِيَاتٍ فَقَدَ نَبَذَ الْاِسْلَامَ وَرَاءَهُ. (رواه ابو يَعْلَى وَرِجَالُهُ رِجَالِ الصَّحِيحِ).

ترجمه: از حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: هر کسی سه جمعه را پیاپی ترک کند، او اسلام را پس پشت انداخته است. (مجمع الزوائد: حدیث ۳۱۷۷)

حدیث دهم

عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ: رَجُلٌ يَصُومُ النَّهَارَ، وَيَقُومُ اللَّيْلَ لَا يَشْهَدُ جَمَاعَةً، وَلَا جُمُعَةً أَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي النَّارِ، ثُمَّ جَاءَ الْغَدُ فَسَأَلَهُ، عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: هُوَ فِي النَّارِ، فَاخْتَلَفَ إِلَيْهِ قَرِيبًا

---

(۲۸۴) یعنی اینکه خداوند توجهی به او نمی‌نماید، و او جل جلاله بی‌نیاز از همه است و نه محتاج کسی است و نه نفعی از کسی می‌برد. بنده هرچه نیکی می‌کند فقط برای خود می‌کند، پس اگر بنده از بدبختی و شقاوت خود، اسباب دوزخ رفتن خود را مُهیّا می‌نماید، خداوند متعال نیز پروای او را ندارد.

(۲۸۵) وَمِثْلُهُ عَنْ اَبِيْ سَعِيدٍ قَالَ رَسُولُ الله ﷺ:.... وَاللهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ.(رواه الطبرانی فی الاوسط والبزار باختصار ذکر الجمعه، مجمع الزوائد: ۱۷۸/۱)

مِنْ شَهْرٍ يَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ، وَيَقُولُ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ فِي النَّارِ.

ترجمه: کسی از حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما پرسید که شخصی (وفات کرده است و عادت داشت که روز را روزه بگیرد و شب را نماز بخواند، ولی در نماز جمعه و جماعت نمی‌آمد، دربارهٔ او چه می‌فرمائید؟ حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما فرمود: او در دوزخ است.[۲۸۶] آن شخص تا یک ماه همین سوال را از حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما پرسیده می‌رفت و حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما همین جواب را تکرار می‌نمود.[۲۸۷] (مُصَنَّف عبد الرزاق: حدیث ۱۹۹۰)



حتی بعد از یک نظر سرسری بر این احادیث شریف، به وضوح می‌توان نتیجه گرفت که شریعت تاکید شدیدی بر نماز جمعه دارد و ترک کنندگان آن را وعیدهای سخت داده است. آیا کسی بعد از ادعوای اسلام، باز هم می‌تواند جرأت کند این فرض را ترک نماید؟!



طریقهٔ ادای نماز جمعه

بعد از آذان اول جمعه و قبل از آذان خطبه، چهار رکعت سنت خوانده می‌شود. این چهار رکعت سنّت مُؤَکَّدَه هستند. و بعد از خطبه، دو رکعت فرض با امام در جماعت باید خواند. سپس چهار رکعت سنت خوانده می‌شود. این سنت‌ها نیز مُؤَکَّدَه هستند. و آنگاه باز دو رکعت سنت خوانده می‌شود. این دو رکعت نیز نزد بعضی از علماء سنّت مُؤَکَّدَه است.



شروطی که نماز جمعه را واجب می‌سازد

مقیم بودن: بنابرین نماز جمعه بر مسافر واجب نیست.

(۲۸۶) یعنی مگر آنکه توبه کرده باشد یا خداوند محض از فضل خود او را ببخشاید.

(۲۸۷) این حدیث شریف مختصراً در سنن ترمذی نیز روایت شده است. (جمع الفوائد: حدیث ۱۶۶۸)

سالم بودن: بنابرین نماز جمعه بر مریض واجب نیست. و در این مورد همان مرض اعتبار خواهد داشت که مانع رفتن تا مسجد جامع با پای پیاده بگردد. لذا اگر کسی به علت پیری طوری ضعیف شده که نمی‌تواند با پای پیاده تا مسجد برود، یا کسی از چشم نابیناست، این اشخاص نیز در حکم مریض می‌باشند و نماز جمعه بر آنها واجب نیست.

آزاد بودن: بنابرین نماز جمعه بر غلام واجب نیست.

مرد بودن: بنابرین نماز جمعه بر زنان واجب نیست.

موجود نبودن یکی از عذرهائی که ترک جماعت را جایز می‌گرداند: و اگر یکی از آن عذرها موجود باشد، نماز جمعه واجب نخواهد بود. برای مثال: باران شدید باشد. مشغول نگهداری بیمار باشد. خوف دیدن و روبرو شدن با دشمنی را در راه مسجد داشته باشد.

همچنین شرایطی که جهت واجب شدن نماز قبلاً بیان کردیم، در اینجا نیز اعتبار دارد. یعنی اینکه شخص باید **عاقل و بالغ و مسلمان** باشد.

اینها شرایطی اند که اگر موجود باشند، نماز جمعه را بر شخص واجب می‌گرداند. و اگر با وجود آنکه این شرایط موجود نیست، کسی بازهم نماز جمعه را بخواند، نمازش صحیح می‌باشد. یعنی فرض ظهر از عهدهٔ او ساقط می‌شود. مثلاً اگر مسافری یا زنی نماز جمعه را بخواند، فرض ظهر از دوش او ساقط می‌گردد.



شروط صحیح بودن نماز جمعه

شهر یا قصبه:(۲۸۸) نماز جمعه در قریه یا دشت درست نیست.(۲۸۹) البته هر قریه‌ای که تعداد

(۲۸۸) «قصبه» یعنی آبادی بزرگ که از چند دِه تشکیل شده باشد. (مُعِین اللُّغات)

(۲۸۹) از خلیفهٔ چهارم اسلام امیرُ المومنین حضرت علی رضی الله عنه به اسناد صحیح روایت است: لَاجُمُعَةَ وَلَا تَشْرِيقَ اِلَّا فِيْ مِصْرَ جَامِعٍ. ترجمه: حضرت علی رضی الله عنه فرمود که نماز جمعه و نماز عید فقط در شهر جایز است. (اعلاء السنن: ۳/۸ حدیث ۲۰۱۵)

همچنین از اُمِّ المومنین بی‌بی عایشه رضی الله عنها روایت است: قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ يَنْتَابُونَ يَوْمَ الجُمُعَةِ مِنْ مَنَازِلِهِمْ وَالعَوَالِيِّ، فَيَأْتُونَ فِي الغُبَارِ. وَ فِي رِوَايَةٍ وَيَتَناوَبُونَ. ترجمه: حضرت بی‌بی عایشه رضی الله عنها فرمود: مردم{در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله}از خانه‌های خود و قریه‌های خود نوبت به نوبت برای نماز جمعه{به مسجد نبوی}می‌آمدند. (بخاری



جمعیت آن برابر با قصبه باشد، مثلاً سه چهار هزار نفر، نماز جمعه در آنجا صحیح است.

وقت ظهر: بنابرین ادای نماز جمعه پیش از وقت ظهر یا بعد از آن، صحیح نیست. حتی اگر در اثنای خواندن نماز جمعه، وقت ظهر به پایان برسد، نماز فاسد می گردد، اگرچه قعدهٔ اخیر را به اندازهٔ تشهُّد نیز انجام داده باشند. و از همین سبب است که نماز جمعه قضائی خوانده نمی‌شود.

خطبه: یعنی ذکر خداوند ﷻ در مقابل مردم، اگرچه فقط سبحان الله یا الحمد لله گفته شود. اما اکتفاء کردن به اینقدر در خطبه به علّت خلاف سنت بودن، مکروه است.

گفتن خطبه قبل از نماز: اگر خطبه را بعد از ادای نماز بخوانند، نماز صحیح نمی‌باشد.

خواندن خطبه در وقت ظهر: اگر خطبه پیش از شروع وقت ظهر خوانده شود، نماز جمعه صحیح نمی‌باشد.

جماعت: یعنی سِوای امام، موجود بودن حد اقل سه نفر دیگر، از شروع خطبه تا سجدهٔ رکعت اولی. اگرچه آن سه نفری که در وقت خطبه حاضر بودند اشخاص دیگری بودند، و این سه نفری که حالا در نماز حاضرند افراد دیگری هستند. اما دربارهٔ این سه نفر شرط آن است که بتوان آنها را امام ساخت، بنابرین اگر این سه نفر فقط زنان یا پسران نابالغ باشند، نماز جمعه صحیح نخواهد بود. اگر مردم قبل از ادای سجده {برخاسته} بروند[۲۹۰] وتعداد نمازگذاران کمتر از سه نفر گردد، و یا هیچ کسی باقی نمانَد، نماز فاسد می‌شود. البته اگر بعد از ادای سجده بروند، در این صورت نماز جمعه صحیح خواهد بود.

ادای نماز جمعه با اجازهٔ عام: یعنی هر کسی اجازه داشته باشد تا در نماز جمعه شرکت کند. بنابرین خواندن نماز جمعه در مکانی مخصوص، پنهانی، صحیح نیست. اگر نماز جمعه در جائی

شریف: حدیث ۹۰۲ و مسلم شریف: حدیث ۸۴۷) از این حدیث دانسته می‌شود که نماز جمعه بر اهالی قریه فرض نیست وگرنه اهالی آن قریه‌ها و دِه‌ها یا همگان نماز جمعهٔ خویش را در قریه‌های خود می خواندند و یا دسته‌جمعی هر جمعه برای ادای نماز جمعه به مدینهٔ شریف می‌آمدند، نه تنهائی نوبت به نوبت.

همچنین از حضرت حُذَیْفَه ﷺ روایت است که فرمود: لَيْسَ عَلَى اَهْلِ الْقُرَى جُمُعَةٌ اِنَّمَا الْجُمَعَ عَلَى اَهْلِ الْاَمْصَارِ مِثْلَ الْمَدَائِنِ. ترجمه: نماز جمعه بر اهالی قریه‌ها فرض نیست بلکه جمعه بر اهالی آن شهرهای فرض است که در بزرگی مانند شهر مدائن باشد. (اعلاء السنن: ۳۰/۸ حدیث ۲۰۱۸) برای تفصیل دلایل این مسئله به إعلاء السنن، جلد هشتم از صفحه ۳ تا ۴۴ مراجعه نمائید.

(۲۹۰) مسئلهٔ بالا فقط بخاطر توضیح قانون صحت نماز جمعه و عدم صحت آن است. اما برخاستن و رفتن از میان نماز، شکستن نماز است و شکستن نماز بدون عذر گناه می‌باشد.





خوانده شود که عموم مردم اجازهٔ آمدن به آنجا را نداشته باشند، یا دروازه های مسجد را در روز جمعه ببندند، در این صورت نماز جمعه صحیح نخواهد بود.

شروطی که در سطور بالا ذکر گردید، شروط صحیح بودن نماز جمعه هستند.

اگر شخصی با وجود آنکه این شروط موجود نیست، بازهم نماز جمعه را بخواند، نمازش صحیح نمی‌باشد. باید نماز ظهر را به جایش بخواند. و چونکه این نمازش نفل به شمار می‌رود و خواندن نماز نفل با این اهتمام مکروه است، بنابرین خواندن نماز جمعه در چنین صورتی مکروه تحریمی خواهد بود.



مسائل خطبهٔ نماز جمعه

مسئلهٔ ۱: هنگامی که مردم در جماعت حاضر شدند، امام آنگاه بر مُنبر بنشیند و مؤذن در پیش روی/جلوی او آذان بدهد، بعد از آذان امام فوراً ایستاده شده خطبه را شروع کند.

مسئلهٔ ۲: در خطبه دوازده چیز مسنون است:

ایستاده بودن خطیب/کسی که خطبه می خواند در حالت خواندن خطبه.

خواندن دو خطبه.

نشستن در بین دو خطبه به آن مقدار وقتی که بتوان سه بار سُبْحَانَ الله گفت.

پاک بودن خطیب از هر دو حَدَث/ناپاکی.

در وقت خواندن خطبه رو به سوی مردم داشتن.

خطیب قبل از شروع به خطبه، در دل خود أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ بگوید.

گفتن خطبه با چنان صدائی که مردم آن را بشنوند.

خطبه شامل هشت مضمون ذیل باشد: {۱} شکر الله و ثنای او. {۲} گواهی دادن به یگانگی خداوند. {۳} و گواهی به پیغمبری رسول اکرم ﷺ. {۴} درود فرستادن بر نبی اکرم ﷺ. {۵} وعظ و نصیحت. {۶} خواندن آیاتی از قرآن مجید یا سوره‌ای از آن. {۷} اعادهٔ همهٔ آنها در خطبهٔ دوم. {۸} در خطبهٔ دوم، دعا کردن برای مسلمانان به جای وعظ و نصیحت ایشان.

طولانی نساختن خطبه، بلکه کوتاه‌تر کردن آن از طول مدت نماز.



خواندن خطبه بر بالای منبر. و اگر منبر موجود نباشد، ایستادن با تکیه بر عصا یا امثال آن. در بعضی جاها رواج گردیده است که در اثنای خطبه، یک دست را بر روی دست دیگر می‌بندند، اینکار در شریعت منقول نیست.

بودن هر دو خطبه به زبان عربی. خواندن خطبه در زبان دیگری یا خواندن اشعار و امثال آن در زبان دیگری در ضمن خطبهٔ عربی، چنانکه در بین بعضی از عوام رواج یافته، خلاف سنت مُؤَکَّدَه و بنابرین مکروه تحریمی می‌باشد.

رو به قبله نشستن سامعین خطبه.

و در خطبهٔ دوم دعاکردن برای رسول اکرم ﷺ و آل و اصحاب و ازواج مُطَهَّرات ایشان، خصوصاً برای خلفای راشدین و حضرت حمزه و عباس رضی الله عنهما مستحب است. به همین شکل دعا کردن برای حکمران مسلمان نیز جایز است، اما چنان تعریف و توصیف او که نادرست باشد، مکروه تحریمی می‌باشد.



مسئلهٔ ۳: هنگامی که امام برای خطبه گفتن ایستاده شد از همان زمان تا وقتی که خطبه به پایان نرسیده، خواندن نماز یا سخن گفتن با کسی مکروه تحریمی و ممنوع است.(۲۹۱) البته خواندن نماز قضائی

---

(۲۹۱) هنگام خطبهٔ امام، خواندن نماز یا سخن گفتن با کسی مکروه تحریمی و ممنوع است: زیرا رسول الله ﷺ اینکار را در احادیث شریف به شدت ممنوع گردانیده‌اند. چنانچه: عَنْ إبْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِیَّ ﷺ يَقُوْلُ: اِذَا دَخَلَ اَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ وَ الامَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ فَلا صَلاةَ وَ لَا كَلَامَ حَتَّى يَفْرُغَ الْإِمَامُ.

ترجمه: از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: چون کسی از میان شما به مسجد آمد و امام بر بالای منبر (در حال خطبه) ایستاده بود، نه خواندن نمازی برایش جایز است و نه گفتن کلامی، تا آن زمان که امام از خطبه فارغ شود. (معجم کبیر طبرانی: ۷۵/۱۳ حدیث ۱۳۷۰۸ و إعلاء السنن: ۷۷/۲ حدیث ۵۲۲) اسناد این حدیث، حَسَن است و همچنین شواهد صحیح نیز داراست. (اعلاء السنن: ۷۸/۲)

عَنْ عَطَاءٍ الْخُرَاسَانِيِّ، قَالَ: كَانَ نُبَيْشَةُ الْهُذَلِيُّ، يُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ: أَنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَى الْمَسْجِدِ، لَا يُؤْذِي أَحَدًا، فَإِنْ لَمْ يَجِدِ الْإِمَامَ خَرَجَ، صَلَّى مَا بَدَا لَهُ، وَإِنْ وَجَدَ الْإِمَامَ قَدْ خَرَجَ، جَلَسَ فَاسْتَمَعَ وَأَنْصَتَ، حَتَّى يَقْضِيَ الْإِمَامُ جُمُعَتَهُ وَكَلَامَهُ، إِنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِي جُمُعَتِهِ تِلْكَ ذُنُوبُهُ كُلُّهَا، أَنْ تَكُونَ كَفَّارَةً لِلْجُمُعَةِ الَّتِي تَلِيهَا.

ترجمه: از حضرت عطاء خراسانی رحمه الله روایت است که حضرت نُبَيْشَهٔ هُذَلِی رضی الله عنه روایت نمود که رسول الله ﷺ فرمودند: چون مسلمانی در روز جمعه غسل کند و سپس برای نماز به مسجد بیاید و هیچ کسی را آزار نرساند، و اگر مشاهده کرد که امام برای خطبه هنوز بر بالای منبر ایستاده نشده، پس هرقدر نماز نفلی که برایش مُقَدَّر بود بخواند، و اگر مشاهده کرد که امام بر منبر ایستاده است، بنشیند و به خاموشی به خطبه گوش دهد تا آنکه

برای کسی که صاحب ترتیب است، در این وقت نیز نه تنها جایز بلکه واجب می‌باشد.

مسئلهٔ ۴: هنگامی که امام شروع به خواندن خطبه کند، شنیدن آن بر همهٔ حاضرین واجب است، چه آنها نزدیک امام نشسته باشند یا دور از امام. همچنین انجام دادن کاری نیز که در شنیدن خطبه خلل بیندازد، مکروه تحریمی است. مثلاً خوردن، نوشیدن، صحبت کردن، راه رفتن، قدم زدن، سلام دادن، جواب سلام را دادن، تسبیح خواندن، یا مسئلهٔ شرعی را به کسی یاد دادن، همهٔ این‌ها چنانکه در دوران نماز ممنوع است، در اثنای خطبه نیز ممنوع می‌باشد.

البته برای خود خطیب جایز است که در دوران خطبه، مسئلهٔ شرعی را به کسی بگوید.

مسئلهٔ ۵: اگر کسی در حال خواندن سنت مؤکده یا نفل بود که خطبه آغاز شد، در این صورت راجح این است که سنّت مؤکده را کامل بخواند، و اگر نفل می‌خواند، بعد از دو رکعت سلام بگرداند.



مسئلهٔ ۶: برای امام و مقتدیان مکروه تحریمی است که در نشست میان دو خطبه، دست‌های خویش را جهت دعا خواستن بلند نمایند. البته اگر بدون بلندکردن دست‌ها در دل خویش دعا بخواهند، اینکار جایز است، به شرط آنکه با زبان چیزی نگویند، نه آهسته و نه با صدای بلند. اینکار نیز از نبی کریم ﷺ و اصحاب بزرگوار ایشان منقول نیست.

همچنین در جمعهٔ آخری رمضان، مضامین وداع و فراق رمضان به سبب آنکه خواندن آنها

امام از خطبه و نماز فارغ گردد، در این صورت اگر تمام گناهانش در این جمعه بخشیده نشود، این عمل سبب کفارهٔ گناهان جمعهٔ بعدی‌اش خواهد گردید. (مُسْنَد احمد: حدیث ۲۰۷۲۱ و اعلاء السنن: ۷۸/۲ حدیث ۵۲۳) راویان این حدیث شریف، همه راویان صحیح اند، الاّ شیخ امام احمد و او نیز راوی ثقه هست.

حَدَّثَنَا سَلْمَانُ الفَارِسِيُّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الجُمُعَةِ، وَتَطَهَّرَ بِمَا اسْتَطَاعَ مِنْ طُهْرٍ، ثُمَّ ادَّهَنَ أَوْ مَسَّ مِنْ طِيبٍ، ثُمَّ رَاحَ فَلَمْ يُفَرِّقْ بَيْنَ اثْنَيْنِ، فَصَلَّى مَا كُتِبَ لَهُ، ثُمَّ إِذَا خَرَجَ الإِمَامُ أَنْصَتَ، غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الجُمُعَةِ الأُخْرَى.

ترجمه: از حضرت سلمان رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: هر کسی در روز جمعه غسل کند و به اندازهٔ توان، خود را پاکیزه نماید (و اگر عطر داشت) خود را عطر بزند و سپس به نماز جمعه بیاید و خود را در بین دو نفر که در پهلوی همدیگر نشسته‌اند به زور جا ندهد، و هرقدر نماز نفلی که برایش مُقَدَّر بود بخواند، و سپس چون امام برای خطبه‌دادن بر منبر ایستاده شد، خاموش بنشیند؛ تمام گناهانِ میان این جمعه و جمعهٔ بعدی اش بخشوده خواهد شد. (بخاری شریف: حدیث ۹۱۰)

تفصیل دلایل را در رسالهٔ ما «هنگام خطبهٔ امام، خواندن نماز یا سخن‌گفتن مکروه و ممنوع است» ملاحظه کنید.

از رسول خدا ﷺ و اصحاب مبارک او رِضْوَانُ اللهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنْ منقول نیست و نه نشانی از آنها در کتاب‌های فقهی موجود است، و عوام نیز از مداومت بر آنها لازم بودن آنها را گمان خواهند کرد، بنابرین خواندن این مضامین بدعت می‌باشد.

تنبیه: امروزه چنان بر خواندن این مضامین التزام می‌نمایند که اگر کسی آنها را نخواند مورد طعن قرار می‌گیرد، و همچنین چنین خطبه‌ای را با اهتمام بیشتری می‌شنوند {بنابرین خواندن چنین خطبه‌ها را باید ترک کرد}.

مسئلهٔ ۷: خواندن خطبه از روی کتاب جایز است.

مسئلهٔ ۸: اگر اسم مبارک رسول اکرم ﷺ در میان خطبه بیاید، برای مقتدیان جایز است تا در دل خویش درود شریف بخوانند {با زبان جایز نیست}.



بعضی دیگر از مسائل جمعه

مسئلهٔ ۱: بهتر آن است که هر کسی خطبه را می‌خواند، نماز را نیز او امامت کند. البته اگر شخص دیگری امامت کند، اینکار نیز جایز است.

مسئلهٔ ۲: مسنون این است که به محض ختم خطبه، فوراً اقامه گفته شود و نماز آغاز گردد. انجام دادن کار دنیائی در بین خطبه و نماز، مکروه تحریمی است. و اگر فاصلهٔ بین خطبه و نماز بسیار طولانی گردید، خطبه را باید اعاده کرد. البته اگر علت تأخیر نماز، کار دینی بود مثلاً امام مسئلهٔ شرعی را به کسی می‌گفت، یا وضویش شکسته بود و به خاطر تجدید وضو رفت، و یا بعد از خطبه به یادش آمد که ضرورت به غسل داشت و لذا برای غسل کردن رفت، این صورت‌ها کراهتی ندارد و نه ضرورتی به اعادهٔ خطبه در آنها خواهد بود.

مسئلهٔ ۳: نیت نماز جمعه اینگونه است: نَوَيْتُ اَنْ اُصَلِّی رَكْعَتَيِ الْفَرْضِ صَلَاةَ الْجُمُعَةِ یعنی نیت کردم دو رکعت نماز فرض جمعه را بخوانم.

مسئلهٔ ۴: بهتر این است که مردم نماز جمعه را در یک منطقه و در یک مسجد جمع شده بخوانند. و اگر آن را در مساجد متعدد در یک منطقه خواندند، این صورت نیز جایز است.

مسئلهٔ ۵: اگر کسی در قعدهٔ اخیر نماز جمعه، یا در وقت خواندن التحیات در قعدهٔ اخیر یا بعد از



سجدۀ سهو، شریک جماعت گردید، نماز او صحیح است و او باید نماز جمعه را {یعنی فقط دو رکعت} بخواند، نماز ظهر را نخواند.

مسئلۀ ۶: بعضی‌ها بعد از نماز جمعه، ظهر را احتیاطاً نیز می‌خوانند. چونکه اعتقاد عوامُ النَّاس در این باره خیلی خراب شده است، بنابرین مطلقاً باید آن را ممنوع قرار داد. البته صاحب علمی، اگر در مواقع شبهه بخواهد آن را بخواند، در این صورت عوام را بر آن مطلع نگرداند.



خطبۀ رسول اکرم ﷺ در روز جمعه

مقصود از نقل خطبۀ رسول الله ﷺ در اینجا این نیست که مردم فقط به خواندن همین خطبه التزام نمایند، بلکه مقصود این است که گاهگاهی به جهت تبرُّک و اتباع آن را نیز بخوانند.

عادت شریف رسول اکرم ﷺ چنین بود که چون همۀ مردم جمع می‌شدند، آنحضرت تشریف می‌آوردند و حاضرین را سلام می‌دادند و حضرت بلال رضی الله عنه آذان می‌گفت. چون آذان به پایان می‌رسید، آنحضرت ﷺ می ایستادند و فوراً خطبه را آغاز می‌کردند. تا زمانی‌که منبر ساخته نشده بود، رسول خدا ﷺ بر عصا یا کمانی تکیه می‌دادند و گاهگاهی نیز بر ستون چوبی‌ای که نزدیک محراب در جائی‌که ایشان خطبه می‌دادند قرار داشت تکیه می‌نمودند.

رسول اکرم ﷺ دو خطبه می‌دادند و در بین هر دو، برای مدت کوتاهی می‌نشستند و در این وقت، نه سخن می‌گفتند و نه دعا می‌خواستند. و هنگامی‌که از خطبۀ دوم فارغ می‌گردیدند حضرت بلال رضی الله عنه اقامه می‌گفت و رسول خدا ﷺ نماز جمعه را آغاز می‌فرمودند.

آواز مبارک رسول اکرم ﷺ در هنگام خطبه گفتن، بلند می‌شد و چشمان مبارک سرخ می گردید. در مُسْلِم شریف مرویست که در هنگام خطبه بر رسول الله ﷺ حالت آن شخصی طاری می‌گردید که مردم خود را از چنان لشکر دشمن هشدار می‌گرداند که به زودی حمله می‌آورد.[۲۹۲] آنحضرت ﷺ اکثر در بین خطبه می‌فرمودند: بُعِثْتُ اَنا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْن.[۲۹۳] یعنی من و قیامت

(۲۹۲) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ الله، قَالَ: كَانَ رَسُولُ الله ﷺ إِذَا خَطَبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ، وَعَلَا صَوْتُهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ، حَتَّى كَأَنَّهُ مُنْذِرُ جَيْشٍ... مُسْلِم شریف: حدیث ۱۴۳۵)

(۲۹۳) بخاری شریف: حدیث ۴۸۸۹ و ۶۰۲۲ و ۶۰۲۳ و مُسْلِم شریف: حدیث ۱۴۳۵ و ۵۲۴۴

مانند این دو انگشت نزدیک به هم فرستاده شده‌ایم، و آنحضرت ﷺ انگشت وسط و انگشت شهادت را باهم می چسپانیدند(۲۹۴) و آنگاه می فرمودند: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللهِ، وَخَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ، وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ. أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ، مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِأَهْلِهِ، وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا فَإِلَيَّ وَعَلَيَّ. (مُسْلِم شریف: حدیث ۲۰۴۲)

و گاهی این خطبه را می خواندند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا إِلَى اللهِ قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا، وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا، وَصِلُوا الَّذِي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ رَبِّكُمْ بِكَثْرَةِ ذِكْرِكُمْ لَهُ، وَكَثْرَةِ الصَّدَقَةِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، تُرْزَقُوا وَتُنْصَرُوا وَتُجْبَرُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ قَدِ افْتَرَضَ عَلَيْكُمُ الْجُمُعَةَ فِي مَقَامِي هَذَا، فِي يَوْمِي هَذَا، فِي شَهْرِي هَذَا، مِنْ عَامِي هَذَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ تَرَكَهَا فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدِي، وَلَهُ إِمَامٌ عَادِلٌ أَوْ جَائِرٌ، اسْتِخْفَافًا بِهَا، أَوْ جُحُودًا لَهَا، فَلَا جَمَعَ اللهُ لَهُ شَمْلَهُ، وَلَا بَارَكَ لَهُ فِي أَمْرِهِ، أَلَا وَلَا صَلَاةَ لَهُ، وَلَا زَكَاةَ لَهُ، وَلَا حَجَّ لَهُ، وَلَا صَوْمَ لَهُ، وَلَا بِرَّ لَهُ حَتَّى يَتُوبَ، فَمَنْ تَابَ تَابَ اللهُ عَلَيْهِ، أَلَا لَا تَؤُمَّنَّ امْرَأَةٌ رَجُلًا، وَلَا يَؤُمَّ أَعْرَابِيٌّ مُهَاجِرًا، وَلَا يَؤُمَّ فَاجِرٌ مُؤْمِنًا، إِلَّا أَنْ يَقْهَرَهُ بِسُلْطَانٍ، يَخَافُ سَيْفَهُ وَسَوْطَهُ. (سُنَن ابن ماجهٔ شریف: حدیث ۱۰۷۱)

و گاهگاهی بعد از حمد و صلاة این خطبه را می خواندند:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا، مِنْ يَهْدِهِ اللهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ، مَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشَدَ، وَمَنْ يَعْصِهِمَا فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّ إِلَّا نَفْسَهُ، وَلَا يَضُرُّ اللهَ شَيْئًا. (سُنَن ابو داود شریف: حدیث ۱۰۹۷)

یکی از اصحاب کرام رضی الله عنهم می گوید که رسول خدا ﷺ عموماً سورهٔ «ق» را در خطبه می خواندند، حتّٰی که من سورهٔ «ق» را با شنیدن از آنحضرت ﷺ حفظ کردم. (مُسْلِم شریف: حدیث ۱۴۴۰ و ۱۴۴۲)

و آنحضرت ﷺ گاهگاهی سورهٔ وَالْعَصْر را و نیز لَايَسْتَوِيْ اَصْحَابُ النَّارِ وَاَصْحَابُ الْجَنَّةِ، اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُوْنَ، و گاهگاهی وَ نَادَوْا يَا مَالِكِ وَلِيُنْفِقْ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ اِنَّكُمْ مَاكِثُوْنَ را نیز می خواندند.(۲۹۵)

---

(۲۹۴) یعنی اینکه قیامت بسیار نزدیک است و خیلی زود بعد از من برپا خواهد شد.

(۲۹۵) خطباتُ الاحکام از حکیم الُامت مولانا اشرف علی تهانوی رحمه الله مجموعهٔ خطبه‌های مسنون و منقول است که گویا گنجینه‌ای برای خطیبان می‌باشد.

مسائل نماز عیدَین

مسئلهٔ ۱: اولین روز ماه شوال را «عیدُ الْفِطْر» می گویند. و روز دهم ماه ذی الحجه را «عیدُ الاَضْحٰی» {عید قربان} می گویند. این دو روز در اسلام، روز عید و خوشی است. در این دو روز خواندن دو رکعت نماز به طور شکرانه واجب می باشد.

همان شرایطی که برای صحت و وجوب نماز بیان گردید، برای صحت و وجوب نماز عید نیز لازم می باشد، الّا خطبه، زیرا خطبه در نماز جمعه فرض و شرط است و قبل از ادای نماز خوانده می‌شود، اما در نماز عید سنت است و بعد از ادای نماز عید خوانده می‌شود. لیکن گوش دادن به خطبهٔ عید نیز مانند شنیدن خطبهٔ جمعه واجب می‌باشد. یعنی در اثنای خطبه، سخن‌گفتن، راه رفتن، نمازخواندن و کارهائی امثال آنها همه حرام خواهد بود.

۱۳ چیز در روز عید مسنون است

{۱} خود را موافق شرع آراستن. {۲} غسل کردن. {۳} مسواک کردن. {۴} بهترین لباس موجوده نزد خود را پوشیدن. {۵} عطر زدن. {۶} صبح زود از خواب برخاستن. {۷} زود به عیدگاه رفتن. {۸} چیز شیرینی مانند خرما و امثال آن را قبل از رفتن به عیدگاه خوردن. {۹} قبل از رفتن به عیدگاه، صدقهٔ فطر را دادن. {۱۰} ادای نماز عید در عیدگاه. یعنی بدون عذری، نماز عید را در مسجد شهر نخواندن.[۲۹۶] {۱۱} برای نماز از یک راه رفتن و در وقت مراجعت از راه دیگری برگشتن. {۱۲} پای پیاده رفتن. {۱۳} و در طول مسیر رفتن به طرف نماز عید، این تکبیر را با صدای آهسته خواندن: اَللّٰهُ اَکْبَرْ اَللّٰهُ اَکْبَرْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرْ اَللّٰهُ اَکْبَرْ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ.

(۲۹۶) البته ادای نماز عید در مساجد شهرهای بزرگ امروزی که هر کدام صدها هزار بلکه میلیون ها نفر جمعیت دارد بدون عذری نیز درست است، زیرا کثرت جمعیت، خود عذر می باشد.



طریقهٔ ادای نماز عید

مسئلهٔ ۲: «**طریقهٔ خواندن نماز عید فطر**» به اینگونه است که نمازگذار نیّت کند: نَوَیْتُ اَنْ اُصَلِّیْ رَکْعَتَیِ الْوَاجِبِ صَلَاةَ عِیْدِ الْفِطْرِ مَعَ سِتَّ تَکْبِیرَاتٍ وَاجِبَةٍ، یعنی نیت کردم که دو رکعت نماز واجب عید را به همراه شش تکبیر واجبش بخوانم. و با این نیت {اَللّٰهُ اَکْبَرْ گفته} دست‌ها را ببندد و سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ را تا آخر بخواند و آنگاه سه بار اَللّٰهُ اَکْبَرْ بگوید و در هر بار دست‌های خود را تا گوش‌ها مانند تکبیر تحریمه بالا نماید و بعد از تکبیر در پهلوی خود رها کند، و بعد از هر تکبیر، آن اندازه وقفه نماید که می‌توان سه بار سُبْحَانَ اللهِ(۲۹۷) در آنقدر وقت گفت، و بعد از بار سوم تکبیر، دست‌ها را رها نکند بلکه دست‌ها را ببندد و اَعُوْذُ بِاللهِ... و بِسْمِ اللهِ... را بخواند. {مقتدیان از این بعد خاموش باشند و امام} سورهٔ فاتحه را همراه با سورهٔ دیگری بخواند و سپس مطابق معمول {امام با مقتدیان} رکوع و سجود را انجام داده برای رکعت دوم ایستاده شوند. در رکعت دوم، {امام} نخست سورهٔ فاتحه و آنگاه سورهٔ دیگری را خوانده سپس سه بار به همان ترتیب رکعت اول تکبیر بگویند، اما در اینجا بعد از تکبیر سوم، دست‌ها را نبندند بلکه در پهلوی خود رها نمایند و آنگاه تکبیر گفته به رکوع بروند. {و نماز را به صورت معمول آن به پایان برسانند}.



مسئلهٔ ۳: بعد از ختم نماز، امام بر منبر ایستاده دو خطبه بخواند و در بین هر دو خطبه همان قدر بنشیند که در بین دو خطبهٔ جمعه می‌نشیند.

مسئلهٔ ۴: دعا خواستن بعد از نماز عید (یا بعد از خطبه) گرچه از نبی اکرم ﷺ و اصحاب بزرگوار ایشان و تابعین و تبع تابعین رِضْوَانُ اللهُ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنْ در روایات ثابت نیست، اما چونکه اصولاً دعا خواستن بعد از هر نماز مسنون است، بنابرین دعا خواستن بعد از نماز عید نیز مسنون می‌باشد.(۲۹۸)

مسئلهٔ ۵: بهتر است امام خطبهٔ عید را با گفتن تکبیر شروع کند. در خطبهٔ اول نُه مرتبه تکبیر بگوید و در خطبهٔ دوم هفت مرتبه.



---

(۲۹۷) اگر جمعیت مردم بسیار باشد وقفهٔ بیشتر از آن نیز جایز است. (شامی: ۸۷۴/۱ و حاشیهٔ جدیده: ۸۵/۱۱)

(۲۹۸) برای تفصیل احادیث وارده دربارهٔ دعاء رجوع کنید به إعلاء السنن: ۲۰۰/۳ تا ۲۱۴

مسئلۀ ۶: **«طریقۀ خواندن نماز عیدُ الأَضْحٰی/عید قربان»** نیز مانند نماز عیدُ الفطر است و همۀ اموری که در نماز عید فطر مسنون بود، در نماز عیدُ الأَضْحٰی/عید قربان نیز مسنون است. «تفاوت بین آنها» این است که:

در نیت عیدُ الأَضْحٰی/عید قربان، عیدُ الأَضْحٰی را به جای عید الفطر باید گفت.

همچنین خوردن چیزی در عید فطر قبل از رفتن به طرف عیدگاه مسنون است، و در عیدُ الأَضْحٰی مسنون نیست.

در عید الفطر، گفتن تکبیر در وقت رفتن با صدای آهسته مسنون است، و در عیدُ الأَضْحٰی/عید قربان با صدای بلندتر.

ادای نماز عید الفطر با تأخیر مسنون است و در عیدُ الأَضْحٰی خواندن آن در صبح زود.

و در عیدُ الأَضْحٰی صدقۀ فطر وجود ندارد، بلکه بر کسی که صاحب نصاب است، قربانی واجب خواهد بود.

آذان و اقامه نه در عیدُ الأَضْحٰی/عید قربان وجود دارد و نه در عید الفطر.



مسئلۀ ۷: هرجائی که نماز عید خوانده می‌شود آنجا در همان روز خواندن نماز {نفل} دیگری مکروه است، چه قبل از نماز عید باشد و چه بعد از نماز عید. البته اگر کسی نماز عید را خوانده به خانۀ خود آمده نماز بخواند، این مکروه نیست. اما اگر قبل از ادای نماز عید نماز بخواند، این مکروه است.

مسئلۀ ۸: خواندن نماز نفل قبل از پایان نماز عید، برای زنان و آن کسانی که به سبب عذری نماز عید را نمی‌خوانند نیز مکروه می‌باشد.

مسئلۀ ۹: امام در خطبۀ عید الفطر، احکام صدقۀ فطر را بیان کند و در خطبۀ عیدُ الأَضْحٰی/عید قربان، احکام قربانی و مسایل تکبیر تشریق را بیان نماید. تکبیر تشریق یعنی یکبار گفتن اَللهُ اَکْبَرْ اَللهُ اَکْبَرْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرْ اَللهُ اَکْبَرْ وَلِلهِ الْحَمْدُ بعد از هر نماز فرض عین، واجب است، به شرطی که آن فرض به جماعت اداء شده باشد و آن موضع شهر باشد.(۲۹۹)

(۲۹۹) شرط شهر مطابق قول امام اعظم رضی‌الله‌عنه است و نزد صاحِبَیْن رضی‌الله‌عنهما تکبیر تشریق بر اهل دهات نیز واجب می باشد. و فتوی در این مسئله بر قول صاحِبَیْن است، لذا گفتن تکبیر تشریق بر اهل دهات نیز واجب می‌باشد. چنانچه در بحر الرائق مسطور است: وَأَمَّا عِنْدَهُمَا فَهُوَ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مَنْ يُصَلِّي الْمَكْتُوبَةَ؛ لِأَنَّهُ تَبَعٌ لَهَا فَيَجِبُ عَلَى الْمُسَافِرِ وَالْمَرْأَةِ وَالْقَرَوِيِّ. قَالَ فِي السِّرَاجِ الْوَهَّاجِ وَالْجَوْهَرَةِ وَالْفَتْوَى عَلَى قَوْلِهِمَا فِي هَذَا أَيْضًا فَالْحَاصِلُ أَنَّ الْفَتْوَى عَلَى قَوْلِهِمَا فِي آخِرِ وَقْتِهِ وَفِيمَنْ يَجِبُ عَلَيْهِ. (البحر الرائق: ۱۶۶/۲ و حاشیۀ جدیده: ۸۶/۱۱)



این تکبیر بر زنان و مسافران واجب نیست. البته اگر اینها در پشت شخصی اقتداء کرده باشند که تکبیر تشریق بر او واجب است، در این صورت تکبیر بر هر دوی آنها نیز واجب خواهد بود. اما اگر منفرد و زن و مسافر نیز تکبیر را بگویند، اینکار بهتر خواهد بود، زیرا تکبیر تشریق نزد «صاحِبَیْن» بر همهٔ آنها واجب می‌باشد.[(۳۰۰)]

مسئلهٔ ۱۰: این تکبیر را از روز عَرَفه یعنی از نماز صبح نُهم ذِی الْحِجَّه تا نماز عصر تاریخ سیزدهم آن باید گفت، که مجموعاً بیست و سه نماز است که گفتن تکبیر تشریق بعد از ختم آنها واجب می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۱: گفتن این تکبیر با صدای بلند واجب است. البته اگر زنان می‌خواهند تکبیر را بگویند، باید آن را با صدای آهسته بگویند.

مسئلهٔ ۱۲: به محض ختم نماز، باید فوراً تکبیر گفته شود.

مسئلهٔ ۱۳: اگر امام فراموش کرد که تکبیر را بخواند، بر مقتدیان لازم است که باید تکبیر را خود بگویند و منتظر نشوند تا هر وقتی‌که امام تکبیر گفت، آنها نیز شروع به تکبیر کنند.

مسئلهٔ ۱۴: گفتن این تکبیر بعد از ادای نماز عید قربان نیز نزد بعضی از علماء واجب است.



مسئلهٔ ۱۵: خواندن نماز عید در مواضع متعدد بالإتفاق جایز است.

مسئلهٔ ۱۶: اگر کسی دیر آمد و نماز عید به پایان رسیده بود، در این صورت این شخص اجازه ندارد نماز عید را به تنهائی بخواند، زیرا جماعت در نماز عید شرط است. به همین ترتیب اگر کسی در جماعت شریک شد، لیکن به علتی نمازش فاسد گردید، او نیز نمی‌تواند آن را قضائی بخواند و نه قضای نماز عید بر او واجب می باشد. البته اگر چند نفر دیگر همراه با او یکجا شوند، در این صورت خواندن نماز عید بر آنها واجب خواهد بود.



مسئلهٔ ۱۷: اگر مردم نتوانستند نماز عید را در روز اول عید بخوانند، در این صورت اجازه دارند که نماز عید فطر را در روز بعدی آن و نماز عیدُ الأَضْحٰی را تا تاریخ دوازدهم ذی الحجه نیز بخوانند.

مسئلهٔ ۱۸: اگر نماز عیدُ الأَضْحٰی/عید قربان بدون عذری تا تاریخ دوازدهم ذی الحجه به تاخیر

---

(۳۰۰) مراد از «صاحِبَیْن» در کتب احناف کَثَرَهُمُ الله تَعَالَیٰ سَوَادَهُمْ دو شاگرد بزرگ حضرت امام اعظم رضي الله عنه، حضرت امام ابو یوسف رحمه الله و حضرت امام محمد بن حسن شیبانی رحمه الله است.



افتاد، خواندن نماز بازهم صحیح خواهد بود، اما با کراهت. و اگر نماز عید الفطر را بدون عذر به تاخیر بیندازند، نماز اصلاً صحیح نخواهد بود.

بعضی از عذرها حسب ذیل است: باران ببارد. رویت ماهتاب مُتَحَقّق نباشد و هنگامی‌که زوال گذشت، رویت مُتَحَقّق گردید. نماز عید را در روز ابری خواندند و چون آسمان صاف شد، متوجه شدند که نماز را بعد از وقت آن خوانده اند. امام به علتی برای نماز دادن نیامد.[۳۰۱]



مسئلۀ ۱۹: اگر کسی در چنان وقتی به نماز عید رسید که امام {در رکعت اول} تکبیرها را گفته بود، در این صورت اگر آن شخص در حالت قیام امام به نماز رسیده بود، پس بعد از نیت کردن فوراً تکبیرها را بگوید، اگرچه امام قرائت را آغاز کرده باشد. و اگر در رکوع امام، شریک نماز عید شده بود، و گمان غالب دارد که چون تکبیرها را بخوانم، در رکوع امام به او خواهم رسید، در این صورت نیت بسته تکبیرها را بگوید و سپس به رکوع برود. و اگر خوف دارد که در رکوع امام به امام نخواهم رسید، در این صورت نیت بسته در رکوع امام شریک شود و در حالت رکوع به جای سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْم تکبیرها را بگوید، لیکن دست‌های خود را در حالت رکوع بلند نکند. و در این صورت، اگر قبل از آنکه تمام تکبیرها را گفته بتواند، امام از رکوع برخیزد، اکنون این شخص نیز ایستاده شود و هر تعداد تکبیری که گفتن آنها هنوز بر او باقیمانده است، از وی عفو می‌گردد.

مسئلۀ ۲۰: اگر یک رکعت نماز عید از کسی فوت شد، {بعد از خاتمۀ نماز امام، ایستاده شده} نخست باید قرائت نماید و سپس تکبیرها را بگوید. گرچه مطابق قواعد، او اولاً باید تکبیرها را می گفت، اما چونکه تکبیرها در این صورت پیاپی همدیگر واقع می‌شدند و چنین شکلِ گفتنِ تکبیرها مذهب هیچ یک از صحابۀ کرام رضی الله عنهم نیست، بنابرین در این صورت خلاف قواعد حکم گردیده است.

اگر امام گفتن تکبیرها را فراموش کرد و چون به رکوع رفت، به یادش آمد که تکبیرها را نگفته است، در این صورت باید تکبیرها را در حالت رکوع بگوید. و{به خاطر گفتن تکبیرها در حالت قیام} دوباره ایستاده نشود. ولی اگر ایستاده هم شد، بازهم اینکار جایز خواهد بود و نماز فاسد نخواهد گردید. لیکن در تمام این صورت‌ها به سبب کثرت جمعیت مردم، سجدۀ سهو نکنند.

---

(۳۰۱) مراد از امام در مسئلۀ بالا آن امامی است که بدون موجودیت او خوف برپائی فتنه می‌رود. و اگر خوف فتنه نبود، در این صورت مسلمانان شخص دیگری را امام ساخته نماز عید را بخوانند، نماز را به تأخیر نیندازند. (ظفر احمد تهانوی صاحب إعلاء السنن. حاشیۀ جدیده: ۸۶/۱۱)



چون کسی در خانه فوت می شد چه باید کرد

مسئلهٔ ۱: هنگامی که کسی نزدیک به فوت بود، او را به پشت خوابانیده و پاهایش را به طرف قبله نمائید و زیر سرش، بالِشت/بالِش یا چیز دیگری بگذارید تا سرش بالاتر شده رویش به جانب قبله باشد، و نزدش نشسته با صدای بلند کلمهٔ شریف را بخوانید تا کلمه را شنیده او نیز کلمه بخواند. البته شما او را به کلمه خواندن امر نکنید، زیرا این وقتْ وقتِ بسیار سختی است، نه معلوم از زبانش چه ممکن خارج شود.

مسئلهٔ ۲: چون شخصِ در حال مرگ، یکبار کلمه را خواند، اکنون شما سکوت اختیار کنید و به این تلاش نباشید که او مسلسل کلمه خوانده برود و در حال کلمه خواندن، روحش قبض گردد، زیرا مقصود فقط این است که آخرین سخنی که از زبانش خارج شود کلمهٔ شریف باشد، بنابرین لازم نیست که تا خروج روحش، کلمه بر زبانش جاری باشد.

البته بعد از خواندن کلمه، اگر او باز کدام حرف دنیائی زد، در این صورت دوباره کلمه را به صدای بلند خوانده بروید، و چون او باز کلمه را خواند، آنگاه شما باز خاموشی اختیار نمائید.

مسئلهٔ ۳: هنگامی که شخص قریبُ‌الموت به سرعت نفس بکشد و پاهایش سست شوند و نتواند آنها را ایستاده نگهدارد و بینی‌اش کج گردد و شقیقه‌هایش فرو بنشینند، بدانید که اکنون مرگش فرا رسیده است. در این وقت با صدای بلند کلمهٔ شریف را نزدش به تکرار خوانده بروید.

مسئلهٔ ۴: سختی های مرگ از خواندن سورهٔ یاسین کم می‌شود، بنابرین بالای سر او یا جای دیگری نزدیک او نشسته آن را بخوانید یا کسی را بگوئید تا بخواند.

مسئلهٔ ۵: در این وقت چنان سخنی نگوئید که دل او به طرف دنیا مایل شود، زیرا این وقتْ وقتِ جدائی از دنیا و حاضری به دربار الله ﷻ می‌باشد. در این وقت باید چنان کاری کرد یا سخنی گفت که دل او از دنیا بی‌رغبت شود و به سوی الله ﷻ مایل گردد، زیرا خیر و خوبی این شخص درآن است. در چنین وقتی، آوردن اطفال او به پیش رویش یا آوردن کسی روبرویش که او با وی محبت زیادی



داشت، یا چنان سخنانی را یادکردن که دل او به طرف آنها متوجه شود و محبت شان در دل او غالب شود، کاری بسیار زشت است. اگر او خدا ناکرده در حالتی بمیرد که محبت دنیا در دلش جا گرفته، او در این صورت نعوذ بالله در حالت بدی مُرده است.

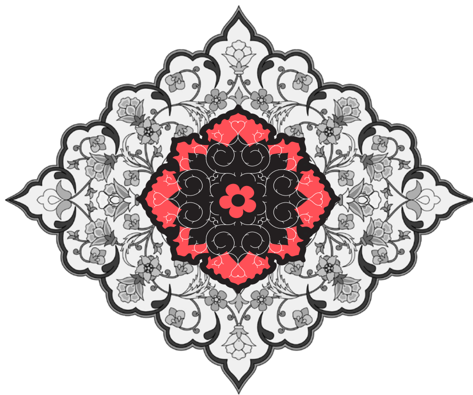
مسئلهٔ ۶: اگر در هنگام مرگ، خدا نخواسته الفاظ کُفریَّه از دهان شخص قریبُ‌الموت خارج شد، توجهی به آن نکنید و نه آنها را بین مردم بگوئید، بلکه چنین بپندارید که سختی‌های مرگ، عقل او را از بین برده است، لذا چنین الفاظی از زبانش می‌برآید، و هر چیزی که در وقت زوال عقل از دهان خارج شود، همه عفو می‌باشد. و از الله ﷻ برای او طلب مغفرت و بخشش نمائید.

مسئلهٔ ۷: و چون فوت نمود، دست و پایش را راست کنید و پارچه‌ای را از زیر زِنخ او گذرانیده هر دو سر آن پارچه را در بالای سر او برده طوری گره بزنید تا دهانش باز نماند. همچنین چشم‌های او را ببندید و هر دو انگشتِ کلانِ پایش را یکجا کرده آنها را با هم ببندید تا پاهایش باز نشوند. سپس چادری بر او بیندازید و بکوشید تا هرچه زودتر غسل و تکفین او را انجام دهید.

مسئلهٔ۸: و در وقت بستن دهان و غیره ... اول این دعا را بخوانید: بِسْمِ اللهِ وَعَلٰی مِلَّةِ رَسُوْلِ الله.[(۳۰۲)]

مسئلهٔ ۹: بهتر است بعد از مردن، بُخور یا خوشبوی دیگری نزد مرده گذارده شود. و همچنین زنی که در حیض یا نِفاس است یا کسی که غسل بر او واجب می‌باشد، نزد مرده ننشیند.

مسئلهٔ ۱۰: بعد از مردن تا هنگامی که مرده را غسل ندهند، خواندن قرآن نزد او جایز نیست.



(۳۰۲) یعنی به نام خدا و بر دین رسول الله ﷺ.

مسائل غسل دادن مَیِّت

مسئلهٔ ۱: هنگامی که لوازم کفن و دفن آماده شد و خواستید تا مَیِّت را غسل دهید، {مستحب است تا} هر چهار جانب تخت یا تخته‌ای بزرگ را با عود یا خوشبوی دیگری، سه یا پنج یا هفت بار بخور بدهید و آنگاه مرده را بر روی آن خوابانیده لباسش را از بدنش بکشید و پارچه‌ای را که از ناف تا زانویش را بپوشاند بر او بیندازید.

مسئلهٔ ۲: اگر محل غسل دادن جدا بوده و آب غسل جداگانه در آب‌رَو می‌رود، خوب، وگرنه حفره ای در زیر تخت بکنید تا آب غسل مرده در آن جمع شود. اگر کسی این حفره را نکَند و آب غسل در صحن خانه پخش شد، اینکار نیز گناهی ندارد. زیرا مقصود فقط این است که کسی در آمد و رفت دچار تکلیف نشود و پایش لغزیده بر زمین نیفتد.

طریقهٔ غسل دادن مَیِّت

مسئلهٔ ۳: طریقهٔ غسل و شستن میِّت به اینگونه است که اول از همه مَیِّت را استنجاء بدهید، اما ران‌هایش و محل استنجایش را دست نزنید و نه به سوی آن چشم بیندازید، بلکه تکه‌ای/پارچه‌ای را بر دست خود بپیچانید و از زیر همان پارچه که از ناف تا زانوی مرده را پوشانیده است محل استنجای او را بشوئید. سپس او را وضو بدهید، اما نه داخل دهانش را بشوئید و نه در بینی‌اش آب بیندازید و نه دست‌هایش را تا بند دست بشوئید، بلکه رویش را بشوئید، آنگاه دست‌هایش را همراه با آرنج هایش بشوئید، آنگاه سرش را مسح کنید، و سپس پاهایش را بشوئید. و اگر کسی پنبه‌ای را تر کرده دندان‌ها و لثه‌ها و همچنین داخل سوراخ‌های بینی مرده را سه بار با آن صاف کند، اینکار نیز جایز است. و اگر این مَیِّت در حالت جنابت یا حیض یا نفاس مرده باشد، در این صورت پاک کردن دهان و بینی او به طریقهٔ مذکور ضروری می‌باشد. در گوش و دهان و بینی مرده پنبه بگذارید



تا در اثنای وضو و غسل، آب به داخل آنها نرود.

و چون از وضو دادن مَیِّت فارغ شدید، سر او را با گُل خَطمی یا مواد صاف‌کنندهٔ دیگری مانند صابون {یا شامپو} و غیره بشوئید و پاک کنید. آنگاه مَیِّت را بر دست چپ او خوابانیده آنقدر آب نیم‌گرمِ آمیخته با برگ درخت کِنار {یا صابون و یا هر مواد شوینده} را از سر تا پایش به طوری سه بار بریزید که آب تا زیر بغل چپش برسد. سپس او را بر دست راست خوابانیده به همان صورت بالا باز آنقدر آب را تا پایش سه بار بریزید که آب تا زیر بغل راستش برسد. سپس غسل‌دهنده، مَیِّت را کمی بلند نموده بر خود تکیه داده بنشاند و شکم او را آهسته آهسته بمالد و فشار دهد. اگر چیزی از شکمش خارج شد، آن را پاک کند. وضو و غسل مَیِّت از خروج آن ضرری نمی‌بیند، بنابرین وضو و غسل را به سبب آن اعاده نکنید. آنگاه مَیِّت را دوباره بر دست چپش بخوابانید و بر سر تا پاهایش آب آمیخته با کافور بریزید وسپس سراسر بدنش را با پارچه‌ای خشک نموده آنگاه او را کفن بپوشانید.

مسئله۴: اگر آب آمیخته با برگ درخت کِنار {یا صابون یا شامپو} موجود نباشد، در این صورت، آب سادهٔ نیم‌گرم نیز کافی خواهد بود و مَیِّت را با همین آب به طرز بالا بشوئید. او را با آب داغ غسل ندهید. طریقهٔ غسل دادن مَیِّت که در بالا بیان شد، طریقهٔ سنت غسل مَیِّت است. اگر کسی مَیِّت را به طریقهٔ مذکور سه بار نشوید بلکه سراسر بدن مَیِّت را فقط یکبار شستشو بدهد، فرض باز هم اداء می‌گردد.



مسئلهٔ ۵: هنگامی که مرده را بر روی کفن گذاشتید، سرش را عطر بزنید. اگر مَیِّت مرد است، ریش او را نیز عطر بمالید. آنگاه پیشانی، بینی، هر دو کف دست، هر دو زانو و هر دو پایش را کافور بمالید {یا عطر بزنید}. بعضی مردم، کفن مرده را نیز عطر می‌زنند یا پنبه‌ای را عطر زده در گوش مرده می گذارند، اینکارها از رسوم جاهلانه می‌باشد. از آنچه شریعت بیان فرموده نباید تجاوز کرد.

مسئلهٔ ۶: موهای مَیِّت را شانه نکنید، نه ناخن‌هایش را قطع کنید و نه موی هیچ جای بدنش را بگیرید. همه را به همانگونه‌ای که هست، به همان حالت بگذارید.

مسئلهٔ ۷: اگر مردی فوت کرد و هیچ مرد دیگری موجود نیست تا او را غسل بدهد، در این صورت جز زنش برای هیچ زن دیگری جایز نیست تا او را غسل بدهد، گرچه محرم او نیز باشد. و اگر زنش نیز موجود نیست یا زن ندارد، در این صورت زن دیگری او را تیمُّم بدهد. اما بر بدن این مرد مرده

دست نزند، بلکه دستکش پوشیده او را تیمُّم بدهد.

مسئلهٔ ۸: اگر شوهر زنی فوت کرد برای زن جایز است که شوهر خود را غسل بدهد یا کفن بپوشاند. و اگر زن فوت کرد، در این صورت برای شوهرش جایز نیست که بدن زن را لمس کند یا دست بزنند. البته دیدن او و دست زدن به او از روی لباس، جایز است.[۳۰۳]

مسئلهٔ ۹: هر زنی که در حالت حیض یا نفاس باشد، مرده را غسل ندهد، زیرا اینکار برایش مکروه و ممنوع است.

مسئلهٔ ۱۰: بهتر این است که آن خویشاوندی که قرابت نزدیک‌تر به مَیِّت دارد، میّت را بشوید. و

---

(۳۰۳) بعضی‌ها می‌گویند که امام عبد الرزاق رحمه الله در مُصَنَّف خود و امام بیهقی رحمه الله درمعرفة السُّنن: ۱۱۷/۲ روایت می‌کنند که حضرت علی رضی الله عنه بی‌بی فاطمهٔ زهرا رضی الله عنها را بعد از وفات غسل داد. دربارهٔ آن باید گفت که:

اولاً: صحت اسناد این روایت، محل کلام است.

ثانیاً: بر فرض صحت اسناد آن، محمل درست آن، مُهَیَّا کردن وسایل شستشو است چنانکه روایت دیگری بر آن دلالت دارد. امام بیهقی رحمه الله خود در این مورد روایت می‌کند: عَنْ فَاطِمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ لِاَسْمَاء بِنْتِ عُمَيسٍ: يَا اَسْمَاء إذَا مِتُّ فَاغْسِلْنِي أنْتِ وَعَلِيٌّ... ترجمه: حضرت فاطمه رضی الله عنها به اسماء بنت عُمَیس فرمود که ای اسماء، چون از دنیا کوچ کردم، تو مرا با کمک علی غسل بده. (فتاوی محمودیه: ۴۹۴/۸)

ثالثاً: چنانکه حضرت حکیم الامت رحمه الله می‌فرماید: وكون المتوفاة اجنبية بالموت لازم بين لها، ومس الاجنبية حرام اتفاقاً، ولا دليل على حالة الغسل فكيف يترك بالاثر المحتمل. چون زن فوت شده، به سبب مرگ برای شوهر اجنبیه می‌گردد و برای مرد، لمس زن اجنبیه به اتفاق مسلمین حرام است، بنابرین چگونه این اصول محکم را می‌توان به خاطر یک روایتی که معنای آن دارای چند احتمال است، ترک نمود؟

رابعاً: از سوئی دیگر، اینکار از خصوصیات حضرت علی و بی‌بی فاطمهٔ زهرا رضی الله عنهما است و حضرت علی رضی الله عنه خود نیز قائل به حرمت لمس زن در این صورت بود، زیرا هنگامی که حضرت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه بر او انکار نمود، حضرت علی رضی الله عنه در جواب نگفت که اینکار جایز است بلکه اختصاص اینکار خویش را دعوی نمود و حدیثی از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را به استدلال بر این اختصاص پیش کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به آنجناب فرموده بودند که فاطمه رضی الله عنها همسر تو در دنیا و آخرت است. از اینجا دانسته می‌شود که نکاح حضرت فاطمه و علی رضی الله عنهما از خصوصیات این دو بزرگوار بود و لذا به سبب این خصوصیت برای حضرت علی رضی الله عنه جایز بود تا همسر دنیا و آخرت خود حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها را غسل بدهد. قَالَ فِي رَد المحتار: وَلَئِنْ ثَبَتَتْ الرِّوَايَةُ فَهُوَ مُخْتَصٌّ بِهِ، أَلَا تَرَى أَنَّ ابْنَ مَسْعُودٍ رَضِيَ الله عَنْهُ لَمَّا اعْتَرَضَ عَلَيْهِ بِذَلِكَ أَجَابَهُ بِقَوْلِهِ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه وآله وسلم قَالَ: إنَّ فَاطِمَةَ زَوْجَتُك فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ. فَادِّعَاؤُهُ الْخُصُوصِيَّةَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الْمَذْهَبَ عِنْدَهُمْ عَدَمُ الْجَوَازِ. اهـ (رد المحتار: ۸۵/۳ و فتاوی محمودیه: ۸/ ۴۹۴ و ۴۹۵) و این حدیث شریف را امام شافعی: ۲۰۶/۱ حدیث ۵۷۱ و امام دارقطنی: ۲/ ۷۹ حدیث ۱۲ و ابو نعیم در حلیة الاولیاء: ۲/ ۴۳ و امام بیهقی: ۳۹۶/۳ به اسناد حَسَن تخریج کرده‌اند. (حاشیة رد المحتار: ۵۸/۳ چاپ دار إحیاء التراث العربی)



اگر او نتواند، شخص پرهیزگار و دیندار دیگری مَیِّت را غسل بدهد.

مسئلۀ ۱۱: اگر غسل‌دهنده در وقت غسل دادن، عیبی در مَیِّت مشاهده کرد، آن را به کسی آشکار نکند و نه آن را میان مردم پخش نماید، زیرا اینکار ناجایز می‌باشد. البته اگر آن شخص مرده علناً و آشکارا گناهی را انجام می‌داد، مثلاً رقاصه بود یا سازنده یا آوازخوان بود و یا پیشۀ زنا داشت، در این صورت اظهار آن عیب نزد دیگران جایز است، تا مردم از اینکارها اجتناب کنند و توبه نمایند.[(۳۰۴)]



بعضی دیگر از مسائل غسل مَیِّت

مسئلۀ ۱۲: اگر کسی در دریا غرق شود و بمیرد، هنگامی که او را از آب بیرون کشیدند، غسل دادنش فرض می‌باشد. غرق شدن او در آب {غسل محسوب نمی‌شود و}از طرف غسل دادنش کافی نخواهد بود، زیرا غسل دادن مُرده بر «زندگان» فرض است. البته اگر مغروق را در هنگام خارج کردن از آب به نِیِّت غسل، در آب حرکتی بدهند، غسلش اداء می‌شود. به همین گونه اگر بر مُرده‌ای باران ببارد یا مَیِّت به گونۀ دیگری تر شود، غسل دادن مَیِّت هنوز هم فرض خواهد بود.

مسئلۀ ۱۳: اگر سر انسانی در جائی یافت شد، آن را غسل ندهند و بدون غسل دفنش کنند. اگر بیشتر از نصف بدن انسانی یافت شود، غسل دادن آن لازم است، چه همراه با سر باشد یا بدون سر. اگر فقط نصف بدن انسانی باشد، در این صورت اگر سرش همراه آن است، باید غسل داده شود. و اگر سرش مفقود است، غسل داده نشود. و اگر کمتر از نصف بدن باشد، چه به همراه سر باشد یا بدون سر، در این صورت غسل داده نمی‌شود. {و در تمام صورت‌های بالا، چه با غسل و چه بی غسل، باید دفن گردد}.

مسئلۀ ۱۴: اگر جسد مرده‌ای در جائی پیدا شد و از قراین معلوم نیست که آیا مسلمان بود یا کافر، در این صورت اگر این مُرده را در دارُ الاسلام[(۳۰۵)] یافته‌اند، باید غسلش بدهند و همچنین بر او نماز جنازه را بخوانند.

---

(۳۰۴) و اگر غسل‌دهنده علامت خوبی را بر مرده مشاهده کرد، مثلًا چهرۀ مرده نورانی و پر رونق گردید، در این صورت مُستحب است که آن را نزد دیگران اظهار نماید. (شامی: ۹۰۱/۱ و حاشیۀ جدیده: ۸۴/۲)

(۳۰۵) مراد از دارُ الاسلام در اینجا جائی است که جمعیت مسلمانان در آنجا بیشتر باشد. (حاشیۀ جدیده: ۹۰/۱۱)



مسئلۀ ۱۵: اگر اجساد مسلمانان با اجساد کافران مخلوط شده باشد و نمی‌توان تشخیص داد که کدام یک مسلمان است و کدام یک کافر، همۀ اجساد را باید غسل بدهند. و اگر بتوان تشخیص داد، در این صورت اجساد مسلمانان را جدا کرده باید غسل بدهند. اجساد کافران غسل داده نشود.

مسئلۀ ۱۶: اگر یکی از خویشاوندان مسلمانی کافر باشد و بمیرد، جسد او به هم‌دینان او سپرده شود. و اگر هیچ یک از هم‌دینان او موجود نباشند، یا موجود باشند، ولی از گرفتن مرده‌اش انکار می‌کنند، در این صورت آن مسلمان بنابر مجبوری، نعش آن کافر را غسل بدهد، اما نه به طریقۀ مسنون، یعنی نه او را وضو بدهد و نه سرش را پاک کند و نه کافور یا خوشبوی دیگری بر جسم او بمالد، بلکه او را چنان بشوید که شی ناپاکی را می‌شویند.

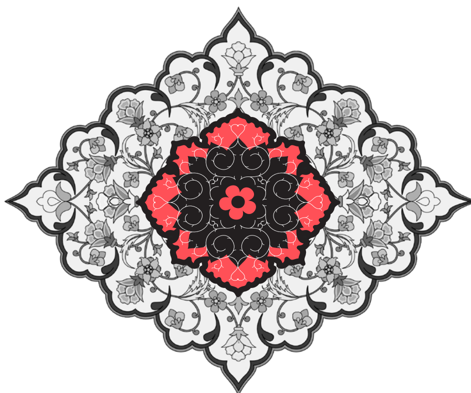
و باید دانست که جسم آن کافر توسط این شستن، حکم پاکی را نمی‌یابد، بنابرین اگر کسی در حالی نماز بخواند که جنازۀ آن کافر بر شانه‌اش قرار دارد، نمازش صحیح نمی‌باشد.



مسئلۀ ۱۷: اگر باغیان یا قطاعُ الطَّریق کشته شوند، کشته‌های آنها را نباید غسل داد، به شرط آنکه در اثنای جنگ کشته شده باشند.[۳۰۶]

مسئلۀ ۱۸: اگر مرتدی بمیرد، نباید او را غسل داد. و اگر هم‌دینان او {در دار الاسلام} جسد او را طلب کنند، جسدش نیز به آنها داده نمی‌شود.

مسئلۀ ۱۹: اگر مَیِّت را به سبب نبودن آب تیمُّم دادند و بعداً آب مُیَسَّر گردید، در این صورت حالا باید او را غسل بدهند.



(۳۰۶) باغی آن شخصی را می‌گویند که در مقابل حکمران برحق مسلمان بغاوت کرده باشد. و قاطع طریق، راهزن را می‌گویند.



مسائل تکفین مَیِّت



مسئلهٔ ۱: «تکفین زن» در پنج پارچه مستحب است: اول پیراهن، دوم اِزار، سوم سربند، چهارم چادر و پنجم سینه بند.[۳۰۷]

اِزار: طول اِزار باید از سر تا پا باشد.

چادر: طول چادر یک گز درازتر از ازار باشد.

پیراهن: طول آن از گردن تا پا باشد، لیکن یخن و آستین نداشته باشد.

سربند: طول آن سه گز باشد.[۳۰۸]

سینه‌بند: طول آن از سینه تا ران‌های مَیِّت باشد و عرضش آنقدر باشد که بتوان آن را بست.

مسئلهٔ ۲: اگر زنی را در پنج پارچه کفن نکنند بلکه او را در سه پارچه؛ یعنی در یک ازار، یک چادر و یک سربند، تکفین کنند، اینکار نیز جایز است و این کفن نیز کافی می‌باشد. تکفین زن در کمتر از سه پارچه مکروه و زشت است. البته اگر ناچاری و مجبوری باشد، کمتر از آن نیز جایز خواهد بود.

مسئلهٔ ۳: اگر سینه‌بند از سینه تا ناف دراز باشد اینهم صحیح است، اما طویل بودن آن تا ران بهتر است.

مسئلهٔ ۴: نخست پارچه‌های کفن را با دود عُود و امثال آن، سه یا پنج یا هفت بار بُخور داده خوشبو بسازید و سپس مَیِّت را در آن تکفین کنید.



طریقهٔ تکفین زن

مسئلهٔ ۵: طریقهٔ تکفین زن این است که اولاً چادر را هموار کنید، آنگاه ازار را بر بالای آن پهن

(۳۰۷) «تکفین مردان» در سه پارچه مسنون است: ازار، پیراهن، و چادر. (حاشیهٔ جدیده: ۵۴/۲)

(۳۰۸) «یک گز شرعی» مساوی ۱۸و نیم اینچ، و برابر با ۴۶ سانتیمتر و ۸ ملی‌متر است. (مسایل وضو: ۳۱/۸ و فتاوی دارالعلوم دیوبند: ۱/ ۱۵۳. بنابرین ۳ گز برابر با ۱۴۰ سانتیمتر می‌شود).

کنید، آنگاه پیراهن را بر روی آن هموار کنید، سپس مَیِّت را برداشته برآن بخوابانید و او را نخست پیراهن بپوشانید و موهای سر او را دو قسمت ساخته بر بالای پیراهن روی سینه‌اش قرار بدهید. یک قسمت آن را بر سمت راستش و قسمت دیگر آن را بر جانب چپش. آنگاه سربند را بر سر و موهایش بگذارید، ولی نه آن را ببندید و نه آن را بپیچانید. سپس ازار را بر او بپیچانید، نخست طرف چپ آن را بپیچید و آنگاه طرف راست آن را. آنگاه سینه‌بند را بر او بپوشانید. و آنگاه او را در چادر بپوشانید. اول طرف چپ را بپیچید و سپس طرف راست را. و در آخر با تاری کفن را از جانب سر و پای بسته کنید و با رشته‌ای از تکه/پارچه قسمت کمر او را نیز ببندید تا در طول راه باز نشود.(۳۰۹)

مسئلهٔ ۶: اگر سینه‌بند را بعد از بستن سربند و پیش از بستن ازار ببندند، اینکار نیز جایز است و اگر بعد از همه در بالای همه پارچه‌های کفن بپوشانند، اینهم درست می‌باشد.

مسئلهٔ ۷: چون از تکفین او فارغ شدید بگذارید تا مردان او را برده بر او نماز جنازه بخوانند و دفنش کنند.

مسئلهٔ ۸: اگر زنان نماز جنازه را بخوانند، اینکار نیز جایز است، لیکن چون که اینکار هیچگاه اتفاق نمی‌افتد، بنابرین ما مسائل نماز جنازه و مسائل دفن را در اینجا بیان نمی‌نمائیم.(۳۱۰)



مسئلهٔ ۹: گذاشتن عهدنامه یا شجرهٔ پیر خود یا دعای دیگری در داخل کفن یا قبر جایز نیست. به همین صورت نوشتن کلمهٔ شریف و غیره دعای دیگری بر روی کفن یا سینهٔ مرده با کافور یا رنگ جایز نمی‌باشد. البته گذاشتن پوش کعبهٔ شریف یا چادر تبرُّکی پیر خود در داخل کفن یا قبر جایز است.(۳۱۱)

---

(۳۰۹) و «طریقهٔ تکفین میت مرد» به اینگونه است که: اولًا لفافه/چادر نهاده شود، سپس ازار بالای لفافه، سپس پیراهن بالای ازار، سپس میت نهاده شود و پیراهن برآن پوشانیده شود، آنگاه ازار از چپ به راست و سپس از راست به چپ بر وی پیچیده شود، سپس لفافه/چادر از چپ، آنگاه از راست بر او پیچانیده شود و کفن بر هر دو طرف آن گره زده شود تا اینکه باز و پراگنده نگردد. (فقه مُیَسَّر: ص۱۸۷)

وَكَيْفِيَّةُ تَكْفِينِ الرَّجُلِ أَنْ تُبسَطَ اللِّفَافَةُ طُولًا ثُمَّ يُبْسَطَ عَلَيْهَا الْإِزَارُ ثُمَّ يُقَمَّصَ الْمَيِّتُ وَيُوضَعَ عَلَى الْإِزَارِ مُقَمَّصًا ثُمَّ يُعْطَفَ الْإِزَارُ مِنْ شِقِّهِ الْأَيْسَرِ عَلَى رَأْسِهِ وَسَائِرِ جَسَدِهِ ثُمَّ يُعْطَفَ مِنْ قِبَلِ شِقِّهِ الْأَيْمَنِ كَذَلِكَ ثُمَّ اللِّفَافَةُ تُعْطَفُ بَعْدَ ذَلِكَ {وَ يشدّ}. (الجوهرة النيّرة: ۱۰۵/۱)

(۳۱۰) مسایل نماز جنازه و تدفین میِّت بعد از چند صفحه تحت عنوان جداگانه‌ای درج خواهند شد.

(۳۱۱) امام بخاری رحمه‌الله روایت می‌کند که یکی از صحابهٔ کرام پیراهن رسول الله ﷺ را از آنحضرت درخواست نمود تا آن را کفن خود بسازد. آن صحابی را بعد از وفاتش در همان لباس تکفین کردند. قَالَ: إِنِّي وَاللهِ، مَا سَأَلْتُهُ لِأَلْبَسَهُ، إِنَّمَا سَأَلْتُهُ لِتَكُونَ كَفَنِي، قَالَ سَهْلٌ: فَكَانَتْ كَفَنَهُ. (بخاری شریف: حدیث ۱۲۷۷ و ۲۰۹۳ و ۵۸۱۰)

طریقهٔ غسل و کفن و دفن نوزاد و جنین

مسئلهٔ ۱۰: هر طفلی که زنده به دنیا آمد و اندکی بعد مُرد یا فوراً بعد از به دنیا آمدن مرد، او را نیز مطابق طریقهٔ بالا غسل بدهید و کفن بپوشانید و بر او نماز جنازه بخوانید و آنگاه دفنش نمائید. و همچنین نامی نیز بر او بگذارید.

مسئلهٔ ۱۱: و هر طفلی که از شکم مادر مرده به دنیا بیاید و در وقت به دنیا آمدن هیچ علامت زندگی در او موجود نباشد، او را نیز بشوئید، اما به طریقهٔ مذکور در بالا کفنش نکنید، بلکه او را در پارچه‌ای پیچیده دفنش نمائید. و همچنین بهتر است تا نامی نیز بر او نهاده شود.

مسئلهٔ ۱۲: زنی حملش سقط شد؛ اگر دست، پا، دهان و بینی و غیره اعضای آن جنین شکل نگرفته است، نه آن را غسل بدهید و نه کفن کنید، بلکه آن را در پارچه‌ای بپیچانید و حفره‌ای در زمین کَنده در آن دفنش نمائید. و اگر بعضی از اعضای آن جنین کاملاً شکل گرفته است، در این صورت حکم آن مانند حکم طفلی است که مرده از مادر به دنیا آمده باشد. یعنی نامی بر او بگذارید و غسلش بدهید لیکن حسب قاعده کفنش نکنید، بلکه او را در پارچه‌ای بپیچانید و دفن کنید.

مسئلهٔ ۱۳: اگر تنها سر طفل خارج شده بود و در این زمان طفل زنده بود و آنگاه مرد، حکم او نیز مانند حکم همان طفلی است که مرده به دنیا آمده است. البته اگر اکثر بدنش خارج شده بود و آنگاه مرد، در این صورت چنین می‌پنداریم که او زنده به دنیا آمده بود.

{و مراد از اکثر طفل اینست که} در صورت خروج از طرف سر، اگر تا سینهٔ طفل زنده بیرون بیاید، و در صورت خروج از طرف پای، اگر تا نافش زنده بیرون آمد، خواهیم پنداشت که اکثر طفل زنده به دنیا آمده است.

طریقهٔ تکفین دختر نابالغ

مسئلهٔ ۱۴: اگر دختری وفات کند که گرچه هنوز جوان/بالغ نشده ولی نزدیک به جوانی/بلوغ می باشد، کفن مسنون او نیز همان پنج پارچه کفنی است که برای زن بالغ مسنون است. و اگر او را در

پنج پارچه تکفین نکردند بلکه فقط یک پارچه کفن بر او پوشانیدند، این صورت نیز جایز است.

خلاصه اینکه احکام زن بالغ و دختر نزدیک به بلوغ یکسان است. اما آن احکام برای زن بالغه تاکیدی می‌باشد و برای دختر قریب به بلوغ، استحبابی.

مسئلۀ ۱۵: و اگر دختری بسیار کم‌سال که حتی هنوز قریب بلوغ هم نرسیده باشد وفات کرد، در این صورت نیز بهتر این است تا او را نیز در پنج پارچه تکفین کنند. و اگر او را در دو پارچه یعنی یک ازار و یک چادر تکفین نمایند، این صورت نیز صحیح و جایز است.



طریقۀ غسل و تکفین پسر یا مرد

مسئلۀ ۱۶: اگر پسری وفات کرد و{به سبب نبودن مردی}زنان مجبور شدند او را غسل بدهند و کفن بپوشانند، در این صورت او را به همان ترتیبی غسل بدهند که در مسائل غسل دادن گذشت. و طریقۀ کفن پوشانیدن او نیز همان است که قبلاً گذشت. تنها فرق بین کفن زنان و مردان این است که کفن زن پنج پارچه است و کفن مرد سه پارچه؛ یکی چادر، دوم ازار و سوم پیراهن.

مسئلۀ ۱۷: اگر مرد را در دو پارچه یعنی چادر و ازار تکفین کنند و پیراهن بر او نپوشانند، اینکار نیز جایز است. دو پارچه هم کافی خواهد بود. اما تکفین مرد در کمتر از دو پارچه مکروه است. البته در صورت ناچاری یا مجبوری، مکروه نیست.



مسئلۀ ۱۸: چادری که بر روی جنازه یعنی بر تخت می‌اندازند، شامل کفن نیست. کفن فقط همان است که در بالا بیان کردیم.

مسئلۀ ۱۹: انسان در هر شهری که بمیرد، او را در همان شهر کفن و دفن کنند. انتقال او از آنجا به شهر دیگری خوب نیست. البته اگر محل دیگری که او را به آنجا می‌برند از محل فوتش یکی دو میل فاصله دارد، انتقال او به آنجا عیبی ندارد.(۳۱۲)

---

(۳۱۲) البته اگر مجبوری‌ای پیدا شود، انتقالش به شهر دیگری عیبی نخواهد داشت. (حاشیۀ جدیده: ۵۶/۲)

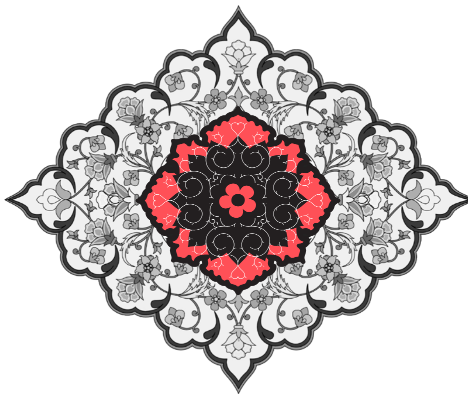
بعضی دیگر از مسائل تکفین مَیِّت

مسئلۀ ۱: اگر عضوی از اعضای انسان یا نصف بدنش بدون سر پیدا شود، در این صورت پوشانیدن آن در پارچه‌ای کافی خواهد بود.

البته اگر سر او به همراه نصف بدن موجود بود، یا بیشتر از نصف بدنش پیدا شد، گرچه سر او مفقود باشد، باید آن را در کفن مسنون پوشانید.

مسئلۀ ۲: اگر قبر انسانی باز شود یا جسدش به نحو دیگری از قبر خارج گردد و کفن بر او نباشد، در این صورت باید او را کفن مسنون پوشانید، البته به شرطی که جسد خراب نشده باشد و نکفیده/نترکیده باشد.

و اگر جسد کفیده/ترکیده بود، در این صورت پیچانیدن آن در پارچه‌ای کافی است و نیازی به کفن مسنون نیست.



مسائل نماز جنازه

نماز جنازه در حقیقت دعاء خواستن از أَرْحَمُ الرَّاحِمِین برای مَیِّت است.

مسئلهٔ ۱: «**شرایط وجوب نماز جنازه**» همان شروطی است که در سایر نمازها می‌باشد. البته یک شرط بیشتر دارد و آن آگاه بودن بر مرگ آن مَیِّت است. اگر کسی از مرگ مَیِّت آگاه نباشد، او معذور محسوب شده نماز جنازه بر او واجب و لازم نخواهد بود.

مسئلهٔ ۲: صحت نماز جنازه، دو قِسم/نوع شروط دارد:

قِسم/نوع اول شروط

آن شروطی که مربوط نمازگذاران می‌شود، یعنی طهارت، ستر عورت، استقبال قبله، نیّت. البته چون وقت در نماز جنازه شرط نیست، بنابرین هنگام خوف فوت/از دست رفتن نماز جنازه، تیمُّم جایز می‌باشد. مثلاً نماز جنازه‌ای را می‌خوانند و شخصی که بی‌وضو است خوف دارد که اگر برای وضو برود، نماز به پایان خواهد رسید، در این صورت برای این شخص جایز است تا تیمُّم نموده نماز جنازه را بخواند. به خلاف سایر نمازها، که اگرچه خوف ختم وقت نیز برود، تیمُّم به خاطر آنها جایز نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۳: بعضی‌ها امروزه نماز جنازه را همراه با بوت/کفش‌های خود می‌خوانند. برای صحت نماز آنها لازم است که جای ایستاده شدن آنها در هنگام نماز و همچنین بوت/کفش‌های آنها پاک باشد. اگر کسی بوت‌های خود را از پا بیرون کشیده بر بالای بوت‌ها ایستاده شود، در این صورت فقط پاک بودن بوت‌ها شرط خواهد بود. بسیاری از مردم متوجه این امر نمی‌باشند و نتیجتاً نماز ایشان در صورت ناپاک بودن بوت‌ها صحیح نمی‌باشد.

قِسم/نوع دوم شروط

آن شروطی است که مربوط مَیِّت می‌باشد، و آنها شش شرط است.

شرط اول

«مسلمان بودن میِّت». بنابرین نماز جنازهٔ کافر و مرتد صحیح نیست. نماز جنازهٔ مسلمان گرچه فاسق یا بدعتی نیز باشد، صحیح است، جز آن کسانی که خلاف حاکم برحق بغاوت کنند یا قطع طریق/راهزنی نمایند، به شرطی که در حالت جنگ با حاکم برحق کشته شده باشند. و اگر بعد از ختم جنگ یا به مرگ طبیعی بمیرند، نماز جنازهٔ آنها خوانده می‌شود.

به همین ترتیب، کسی که پدر یا مادر خود را کشته باشد و در سزای آن به قتل برسد، نماز جنازه‌اش نیز خوانده نمی‌شود. نماز جنازه زجراً بر این اشخاص خوانده نمی‌شود.

صحیح این است که هر کسی خودکشی کرده باشد، خواندن نماز جنازهٔ او درست است.

مسئلهٔ ۴: اگر یکی از والدین طفل نابالغ، مسلمان باشد، آن طفل نیز مسلمان دانسته می‌شود و {در صورت فوت آن طفل}، نماز جنازه‌اش خوانده خواهد شد.

مسئلهٔ ۵: مراد از «مَیِّت» کسی است که زنده به دنیا بیاید و آنگاه بمیرد. پس اگر طفلی از مادر مرده به دنیا آمد، نماز جنازه بر او خوانده نمی‌شود.

شرط دوم

«پاک‌بودن بدن و کفن میِّت از نجاست حقیقیَّه و حُکمیَّه». البته بعد از غسل دادن میّت، اگر نجاست حقیقی از بدنش خارج شود و بدن او را آلوده کند، این حالت اشکالی ندارد، نماز جنازه بر او صحیح خواهد بود.

مسئلهٔ ۶: اگر مَیِّت از نجاست حُکمی پاک نباشد، یعنی او را غسل نداده‌اند، و یا در صورت عدم امکان غسل، او را تیمُّم نداده‌اند، خواندن نماز جنازه بر او جایز نیست. البته اگر پاک شدن او حالا غیر ممکن باشد، مثلاً او را بدون غسل و بدون تیمُّم دفن کرده‌اند و بر قبر خاک هم انداخته‌اند، در این صورت خواندن نماز جنازه‌اش در همین حالت بر قبرش جایز است.

اگر بدون غسل یا تیمُّم دادن میِّتی، بر او نماز جنازه خواندند و دفنش کردند و بعداً دانستند که او را غسل نداده بودند، در این صورت مُجَدَّداً بر قبرش نماز جنازه‌اش را بخوانند، زیرا نماز قبلی صحیح نبوده است، و چونکه غسل دادنش حالا ممکن نیست، لهذا نماز جنازه‌اش اکنون صحیح خواهد بود.

مسئلهٔ ۷: اگر مَیِّت مسلمانی را بدون خواندن نماز جنازه‌اش دفن کردند، در این صورت اکنون نماز

جنازه‌اش را بر قبرش بخوانند، البته تا وقتی که جسدش سالم باشد. و هنگامی که گمان می‌رفت که اکنون جسدش خراب شده و ترکیده است، در این صورت بر او نماز جنازه نخوانند.

طول زمان مدتی که جسد درآن خراب شده می‌ترکد، نظر به محل دفن فرق می‌کند. بنابرین تعیین آن غیر ممکن است و همین قول صحیح می‌باشد. البته بعضی از علماء مدت آن را سه روز و بعضی ده روز و بعضی دیگر یک ماه بیان کرده‌اند.

مسئلهٔ ۸: پاک بودن جائی که مَیِّت را بر آن نهاده اند شرط نیست. اگر مَیِّت بر روی چهارپائی یا تخت پاک قرار داشته باشد{و چهارپائی یا تخت بر روی زمین ناپاک باشد}یا اینکه چهارپائی و تخت ناپاک باشند، و یا اینکه مَیِّت را بدون چهارپائی یا تخت فقط بر روی زمین ناپاک بنهند، علماء در این صورت اختلاف دارند. بعضی ایشان پاکی آنجا را شرط می‌دانند و بنابرین نماز جنازه نزد ایشان صحیح نخواهد بود. و پاکی مکان مَیِّت نزد بعضی ایشان شرط نیست، بنابرین نماز جنازه صحیح خواهد بود.

شرط سوم

«پوشیده بودن آن قسمت‌های جسم میّت که پوشانیدن آن واجب است». بنابرین اگر مَیِّت تماماً برهنه باشد، نماز جنازه بر او صحیح نمی‌باشد.

شرط چهارم

«جلوتر بودن میّت از نمازگذاران». بناءً اگر مَیِّت در پشت سر نمازگذاران باشد، نماز جنازه صحیح نخواهد بود.

شرط پنجم

«قرار داشتن میّت بر روی زمین، و یا قرارداشتن آن چیزی بر روی زمین که میّت را بر بالای آن نهاده اند». بنابرین اگر مردم مَیِّت را بر روی دست‌های خود حمل می‌کنند، یا مَیِّت بر پشت حیوانی یا بر بالای ارابه‌ای{که حیوانش هنوز برآن بسته است} قرار دارد، نماز جنازه صحیح نمی‌باشد.

شرط ششم

«حاضر بودن میّت». اگر مَیِّت حاضر نباشد، نماز جنازه صحیح نیست.(۳۱۳)



فرایض نماز جنازه

مسئلۀ ۹: در نماز جنازه دو چیز فرض است.

یکی: چهار بار الله اکبر گفتن. هر تکبیر جانشین یک رکعت نماز است.(۳۱۴)

دوم: قیام یعنی ایستاده نماز جنازه را خواندن. قیام/ایستادن چنانکه در سایر نمازها فرض است، در نماز جنازه نیز فرض می‌باشد و ترک قیام بدون عذر جایز نیست. مسائل عذر قبلاً در مسائل نماز گذشته است.

مسئلۀ ۱۰: در نماز جنازه، رکوع و سجده و قعده وجود ندارد.

---

(۳۱۳) **نماز جنازۀ غائبانه جایز نیست:** زیرا رسول الله ﷺ در طول زندگی مبارک خویش جز بر نجاشی رحمه‌الله بر هیچ کس دیگری نماز غائبانه نخواندند. و چنانکه در روایات صحیح واردست، نماز غائبانۀ آنحضرت ﷺ بر نجاشی نیز از معجزات آنحضرت می‌باشد. با آنکه نجاشی در حبشه درگذشت، فرشتگان خدا جنازۀ او را در پیشروی/جلوی آنحضرت ﷺ و در مقابل دیدگان صحابۀ کرام رضی‌الله‌عنهم حاضر ساختند. چنانچه در حدیث صحیح مرویست:

عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ: أَنْبَأَنَا رَسُولُ الله ﷺ أَنَّ أَخَاكُمْ النَّجَاشِيَّ تُوُفِّيَ فَقُومُوا فَصَلُّوا عَلَيْهِ فَقَامَ رَسُولُ الله ﷺ وَصَفُّوا خَلْفَهُ وَكَبَّرَ أَرْبَعًا وَهُمْ لَا يَظُنُّونَ إِلَّا أَنَّ جَنَازَتَهُ بَيْنَ يَدَيهِ. وَلِأَبِى عَوَانَة فِى صَحِيحِهِ: فَصَلَّيْنَا خَلْفَهُ وَ نَحنُ لَانَرَى اِلَّا اَنَّ الجنَازَةَ قُدامَنَا.

ترجمه: از حضرت عمران بن حصین رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: برادر شما نجاشی وفات کرده است، برخیزید بر او نماز بخوانید. آنگاه رسول خدا ﷺ ایستادند و صحابۀ کرام رضی‌الله‌عنهم در پشت آنحضرت صف بستند و رسول الله ﷺ نماز جنازه را اداء کردند در حالی که صحابه جز این نمی‌پنداشتند که جنازۀ نجاشی در پیشروی/جلوی آنحضرت قرار دارد. و در حدیث صحیح ابی عَوَانه چنین وارد است: و ما پشت رسول خدا ﷺ نماز جنازۀ نجاشی را خواندیم در حالی که جنازۀ او را در پیشروی/جلوی خویش می‌دیدیم. (إعلاء السنن: ۲۸۳/۸ تا ۲۸۶ و صحیح ابن حبان: حدیث ۳۱۰۲)

(۳۱۴) یعنی به همانگونه که هر رکعت در نماز ضروری است، هر تکبیر در نماز جنازه ضروری می‌باشد، زیرا ارکان این نماز، همین تکبیرها و قیام است. (حاشیۀ جدیده: ۵۲/۱۱)



سنّت های نماز جنازه

مسئلهٔ ۱۱: در نماز جنازه سه چیز مسنون است: ۱: حمد و ستایش خداوند ﷻ. ۲: درود فرستادن بر نبی اکرم ﷺ. ۳: دعا خواستن برای مَیِّت.

جماعت در نماز جنازه شرط نیست، بنابرین اگر یک نفر نماز جنازه را بخواند فرض اداء می گردد، چه این یک نفر نمازگذار، مرد باشد یا زن بالغ باشد یا نابالغ.

مسئلهٔ ۱۲: البته در اینجا ضرورت بیشتری به وجود جماعت می باشد، زیرا نماز جنازه دعائی است برای مرده، و جمع شدن چند مسلمان و دعا خواستن ایشان از بارگاه الهی به خاطر چیزی خاصیت عجیبی در قبولیت دعا و نزول رحمت دارد.(۳۱۵)



طریقهٔ مسنون نماز جنازه

مسئلهٔ ۱۳: طریقهٔ مسنون و مستحب نماز جنازه به اینگونه است که مَیِّت را پیش روی/جلوی نماز گذاران بگذراند و امام در مقابل سینهٔ مَیِّت بایستد و هر کس چنین نیت کند: نَوَیْتُ أَنْ أُصَلِّي صَلَاةَ الْجَنَازَةِ لِلّٰهِ تَعَالَى دُعَاءً لِّلْمَيِّتِ. یعنی نیت کردم تا نماز جنازه را خاص برای رضای خدا و به خاطر دعا برای این مَیِّت بخوانم.

بعد از نیت هر دو دست خود را مانند نماز تا گوش های خود بلند نماید و یکبار اَللّٰهُ اَکْبَرْ

---

(۳۱۵) نبی اکرم ﷺ می‌فرمایند: مَا مِنْ مَيِّتٍ تُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَبْلُغُونَ مِائَةً، كُلُّهُمْ يَشْفَعُونَ لَهُ، إِلَّا شُفِّعُوا فِيهِ. ترجمه: اگر گروهی از مسلمانان که بالغ بر صد تن شود، بر میّتی نماز بخوانند و هر کدام برای بخشش او شفاعت نمایند، خداوند شفاعت ایشان را می پذیرد. (مُسْلِم: ۱۵۷۶و ترمذی: ۹۲۴ و نَسائی: ۱۹۶۴و جمع الفوائد: ۳۵۹/۱ حدیث ۲۵۷۵ و مشکل الآثار طحاوی: ۲۲۶و مسند احمد: ۱۳۳۰۳ و ۲۲۹۹۷ و غیره ...)

در حدیث دیگری رسول الله ﷺ می فرمایند: ابنُ عَبَّاسٍ رَفَعَهُ: مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يَمُوتُ، فَيَقُومُ عَلَى جَنَازَتِهِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا، لَا يُشْرِكُونَ بِاللهِ شَيْئًا، إِلَّا شَفَّعَهُمُ اللهُ فِيهِ. ترجمه: از حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: هر مسلمانی که بمیرد و چهل مسلمان نماز جنازه‌اش را بخوانند {و برایش مغفرت بخواهند} الله ﷻ شفاعت ایشان را دربارهٔ او خواهد پذیرفت. (مُسْلِم شریف: ۱۵۷۷ و مشکل الآثار طحاوی: ۲۳۲)



گفته هر دو دست خود را مانند سایر نمازها ببندد و سپس سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ را تا آخر بخواند. آنگاه باز یکبار اَللهُ اَكْبَرْ بگوید، اما این بار دست‌ها را تا گوش بالا ننماید. سپس درود شریف را بخواند و بهتر این است که همان درود شریف را بخواند که در نماز می‌خواند. آنگاه باز یکبار اَللهُ اَكْبَرْ بگوید و این بار نیز دست‌ها را تا گوش بالا ننماید، و بعد از این تکبیر برای مَیِّت دعا بخواهد.

اگر میّت بالغ باشد، چه مرد و چه زن، این دعا را بخواند: أللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا وَصَغِيْرِنَا وَكَبِيْرِنَا وَذَكَرِنَا وَاُنْثَانَا. أللّٰهُمَّ مَنْ اَحْيَيْتَهُ مِنَّا فَاَحْيِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْإِيْمَانِ.(۳۱۶)

و در بعضی احادیث شریف، این دعا نیز وارد است: أللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَعَافِهِ وَاعْفُ عَنْهُ، وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ، وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ، وَاغْسِلْهُ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّهِ مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَأَبْدِلْهُ دَارًا خَيْرًا مِنْ دَارِهِ، وَأَهْلًا خَيْرًا مِنْ أَهْلِهِ وَزَوْجًا خَيْرًا مِنْ زَوْجِهِ، وَأَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ وَأَعِذْهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ أَوْ مِنْ عَذَابِ النَّارِ. (مُسْلِم شريف: حديث ۲۲۷۶)

و اگر کسی هر دو دعا را یکجا بخواند بهتر خواهد بود، بلکه علامه شامی رحمه الله در رَدُّ المحتار هر دو را یکجا به حیث یک دعا درج نموده است.

دعاهای دیگری جز این دو نیز در احادیث شریف وارد گردیده است و فقهای ما رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَىٰ آنها را در کتب خود نقل فرموده‌اند. هر کدام آنها را که کس بخواهد اختیار دارد انتخاب کند.(۳۱۷)

و اگر مَیِّت پسر نابالغ باشد، این دعا را بخواند:

أللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا فُرُطاً وَاجْعَلْهُ لَنَا اَجْراً وَذُخْراً وَاجْعَلْهُ لَنَا شَافِعاً وَمُشَفَّعاً.(۳۱۸)

و اگر میّت دختر نابالغ بود، در این صورت نیز همین دعا را بخواند، اما فقط کلمهٔ «وَاجْعَلْهُ»

---

(۳۱۶) ترجمه: خدایا! بیامرز زندهٔ ما را و مردهٔ ما را و حاضر ما را و غایب ما را و خُرد ما را و بزرگ ما را و مرد ما را و زن ما را. خدایا! هر کسی را از میان ما زنده نگه میداری، او را بر اسلام زنده نگهدار، و هر کسی را از میان ما می میرانی، او را بر حالت ایمان بمیران.

(۳۱۷) اگر کسی دعای منقول نماز جناره را به یاد نداشت، در این صورت خواندن اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ برایش کافی خواهد بود. و اگر اینقدر را نتوانست بخواند و فقط بر گفتن چهار تکبیر اکتفاء کرد، نمازش بازهم صحیح خواهد بود، زیرا دعاء فرض نیست بلکه مسنون است و درود شریف نیز نه فرض بلکه مسنون است. رجوع کنید به مسئلهٔ ۷ مسائل متفرقهٔ جنازه.

(۳۱۸) ای خدایا! بگردان او را برای ما مُزدی که پیشاپیش داده می‌شود و بگردان او را برای ما اجر و ذخیره‌ای (در آخرت) و بگردان او را برای ما شفاعت‌کننده و شفاعت‌پذیرفته‌شده.



را مُبَدَّل به «وَاجْعَلْهَا» بگرداند و «شَافِعاً وَمُشَفَّعاً» را مُبَدَّل به «شَافِعَةً وَّمُشَفَّعَةً» بسازد.

هنگامی که دعا را خواند، باز یکبار اَللّٰهُ اَکْبَرْ بگوید و در این مرتبه نیز دست‌ها را بلند ننماید و بعد از این تکبیر به همانگونه که در سایر نمازها سلام می گرداند، سلام بگرداند.

خواندن التحیات و قرائت قرآن مجید و غیره در این نماز وجود ندارد.



مسئلۀ ۱۴: نماز جنازه برای امام و مقتدی یکسان است. تفاوت بین آنها فقط این است که امام تکبیر ها و سلام را به آواز بلند می‌گوید و مقتدیان با آواز آهسته. باقیمانده یعنی ثناء، درود و دعا را، هم مقتدی با صدای آهسته می خواند و هم امام.

مسئلۀ ۱۵: در نماز جنازه مستحب این است که نمازگذاران را سه صف بسازند. حتی اگر هفت نفر نمازگذار هم بودند، یکی از آنها امام گردیده و سه نفر در پشت او در صف اول ایستاده شوند، دو نفر در صف دوم و یک نفر در صف سوم.[۳۱۹]



مُفسدات و مکروهات نماز جنازه

مسئلۀ ۱۶: هرچیزی که سایر نمازها را فاسد می گرداند، نماز جنازه را نیز فاسد می‌سازد. تفاوت فقط این است که وضو در نماز جنازه از خندۀ قهقهه نمی‌شکند، و همچنین محاذات {یعنی برابر مردان ایستادنِ} زن در نماز جنازه، مُفسد نماز نمی باشد.

مسئلۀ ۱۷: ادای نماز جنازه در مسجدی که برای نمازهای پنجگانه یا جمعه و عید[۳۲۰] ساخته شده است مکروه تحریمی می‌باشد، چه جنازه را در داخل مسجد بگذارند یا در خارج مسجد گذاشته

---

(۳۱۹) زیرا رسول الله ﷺ فرموده‌اند: مَنْ صَلَّى عَلَيْهِ ثَلاثَةُ صُفُوفٍ فَقَدْ أَوْجَبَ. ترجمه: هر مَیِّت مسلمانی که سه صف مسلمانان بر او نماز بخوانند بخشوده خواهد شد. (ترمذی شریف: حدیث ۹۴۹) و این حدیث شریف همچنین در ابو داود و مُسْنَد احمد و سُنَن ابن ماجه نیز تخریج شده است. (حاشیۀ جمع الفوائد: ۳۵۹/۱ تحت حدیث ۲۵۶۷)

(۳۲۰) فقهاء رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَى دربارۀ نماز جنازه در مسجد عیدگاه دو قَول دارند. بعضی ها آن را در حکم مسجد می‌دانند، و بعضی‌ها نمی دانند، و آنانی که آن را به حکم مسجد نمی‌دانند، نماز جنازه در مسجد عیدگاه را جایز می گویند. (حاشیۀ جدیده: ۹۴/۱۱)

و نمازگذاران در داخل مسجد باشند. البته ادای نماز جنازه در آن جایگاهی که مخصوص برای نماز جنازه ساخته شده، مکروه نمی‌باشد.

مسئلۀ ۱۸: تاخیر طولانی در ادای نماز جنازه به خاطر آنکه نمازگذاران بیشتر شود، مکروه است.

مسئلۀ ۱۹: خواندن نماز جنازه در حالت نشسته یا سواره جایز نیست، در صورتی که نمازخوان عذری نداشته باشد.

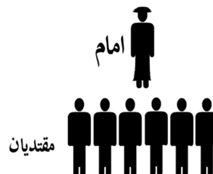


طریقۀ صف بستن در نماز جنازه

مسئلۀ ۲۰: اگر چندین جنازه در یک وقت جمع شدند، بهتر این است که نماز جنازۀ هرکدام را جداگانه بخوانند. و اگر برای همۀ آنها فقط یک نماز خوانده شود، این نیز جایز است.

و در آن هنگام، نبایست همۀ جنازه‌ها را در یک صف قرار بدهند. و بهترین شکل آن این است که یک جنازه را نهاده، جنازۀ دیگر را در پشت آن و جنازۀ دیگر را در پشت آن در یک ردیف در پیشروی/جلوی امام طوری قرار دهند که سر همۀ آنها به یک طرف و پاهای همه به طرف دیگر قرار گیرد. زیرا در این صورت سینۀ همۀ جنازه‌ها در مقابل امام قرار خواهد گرفت که طریقۀ مسنون است و بنابرین بهتر می‌باشد. {به شکل ذیل:}





مسئلۀ ۲۱: اگر جنازۀ مردان، زنان و اطفال را دسته‌جمعی بیاورند، در این صورت جنازه‌ها به ترتیبی در صف قرار داده شوند که نخست جنازۀ مردان را نزدیک امام قرار دهند، سپس جنازۀ پسران را و سپس جنازۀ زنان بالغ و آنگاه جنازۀ دختران نا بالغ را. {به شکل ذیل:}

جنازه دختر نابالغ

جنازه زن

جنازه پسر نابالغ

جنازه مرد





کسی که دیر به نماز جنازه برسد

مسئلۀ ۲۲: اگر کسی در چنان وقتی به نماز جنازه رسید که امام تعدادی از تکبیرها را گفته بود، وی در مورد این تکبیرهای فوت شده، مسبوق به شمار می‌رود. لذا به محض رسیدن، نباید مانند سایر نمازها تکبیر تحریمه گفته شامل نماز شود، بلکه منتظر باشد تا امام تکبیر بگوید و چون امام تکبیر گفت، آنگاه به همراه امام تکبیر بگوید و این تکبیرش در حق او، تکبیر تحریمه خواهد بود. و سر انجام هنگامی که امام سلام داد، آنگاه این شخص تکبیرهای فوت شده‌اش را اداء کند. همچنین ضرورتی به خواندن چیزی در بین این تکبیرها ندارد.

و اگر کسی در چنان وقتی به نماز جنازه رسید که امام تکبیر چهارم را نیز گفته بود، این شخص در مورد این تکبیر مسبوق نمی‌باشد، و بر او لازم است تا فوراً تکبیر گفته پیش از سلام دادن امام، شریک نماز شود و بعد از آنکه امام سلام داد، تکبیرهای فوت شدۀ خود را اعاده کند {و ضرورتی به خواندن ثناء و درود و غیره ندارد.}

مسئلۀ ۲۳: اگر کسی در وقت تکبیر تحریمه یعنی تکبیر اول یا در هنگام تکبیر دیگری موجود بود و برای شرکت در نماز نیز آماده بود، ولی به سبب تنبلی یا علّت دیگری در نماز شریک نشده بود، او باید فوراً تکبیر گفته شامل نماز شود، و منتظر تکبیر دیگر امام نگردد، و اعادۀ تکبیری که او در وقت آن شامل جماعت نبود، بر دوشش لازم نیست، به شرطی که قبل از آنکه امام تکبیر دیگری را بگوید، او آن تکبیر را اداء نماید.

مسئلۀ ۲۴: کسی که چند تکبیر نماز جنازه از او فوت شده {یعنی مسبوق} هنگامی که تکبیرهای

فوت شدهٔ خود را اداء می کند، اگر خوف داشته باشد که اگر دعا را بخواند، وقت دیر شده و جنازه را از پیشرویش بر خواهند داشت، در این صورت دعاء را ترک کند.

مسئلهٔ ۲۵: اگر کسی در نماز جنازه لاحق گردد، احکامش مانند احکام لاحق در سایر نمازها است.



چه کسی مستحق امامت نماز جنازه است

مسئلهٔ ۲۶: حاکم وقت در نماز جنازه بیشتر از همه استحقاق امامت را دارد، گرچه در تقوی و پرهیزگاری، اشخاص بهتر از او نیز آنجا موجود باشند. اگر حاکم وقت موجود نبود، در این صورت جانشین/نائب او مستحق امامت است، گرچه اشخاص متقی‌تر و پرهیزگارتر از او در آنجا موجود باشد. اگر نائب حاکم نیز موجود نبود، در این صورت قاضی شهر مستحق امامت است. و اگر او نیز موجود نبود، در این صورت نائب او مستحق امامت است. در موجودیت این اشخاص، امام ساختن شخص دیگری بدون اجازت آنها جائز نیست بلکه امام ساختن ایشان واجب می‌باشد.

اگر هیچ یک از اشخاص مذکور موجود نیست در این صورت امام آن محله مستحق امامت خواهد بود، به شرطی که شخص افضل تر از او در بین خویشان مَیِّت موجود نباشد وگرنه آن خویش مَیِّت که {افضل از امام محله بوده} و حق ولایت مَیِّت را نیز دارا می‌باشد، و یا آن کسی که وی او را اجازهٔ امامت نماز را بدهد مستحق امامت خواهد بود.

اگر بدون اجازهٔ ولی مَیِّت، چنان کسی نماز جنازه را امامت کرد که مستحق امامت نبود، ولیّ مَیِّت اختیار دارد تا دوباره خودش نماز جنازه را بخواند، حتّٰی که اگر مَیِّت را دفن نیز نموده باشند، تا هنگامی که خوف ترکیدن و متلاشی شدن جسد نرود، ولی اجازه دارد بر قبر مَیِّت رفته نماز جنازه‌اش را بخواند.[۳۲۱]

مسئلهٔ ۲۷: اگر بدون اجازهٔ ولی مَیِّت، چنان کسی نماز جناره را داد که استحقاق امامت را داشت، در این صورت ولی مَیِّت نمی‌تواند نماز جنازه را اعاده نماید.

به همین ترتیب، اگر هنگامی که حاکم وقت و غیره {مانند نائبش یا قاضی یا نائب قاضی}

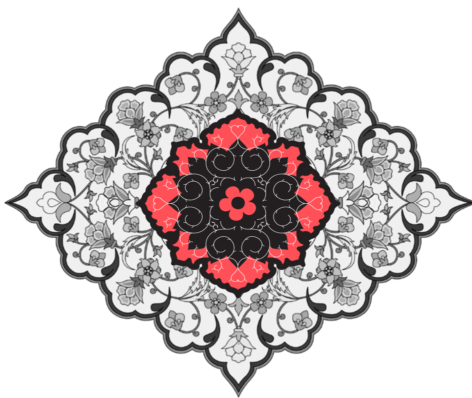
---

(۳۲۱) و در این صورت، کسانی که قبلًا نماز را به امامت شخص قبلی خوانده‌اند، نماز جنازه را دوباره نخوانند. وَلَا (يُعِيدُ) مَعَهُ مَن صَلَّى مَعَ غَيرِهِ. (نور الایضاح: ص ۱۱۸)



موجود نبود، ولیّ مَیِّت نماز جنازه را خواند، حاکم وقت و غیره اختیار اعادۀ آن نماز را ندارد، بلکه قول صحیح این است که اگر ولیّ مَیِّت با وجود حضور حاکم وقت و غیره نماز جنازه را امامت کند، بازهم حاکم وقت و غیره در این صورت اختیار اعادۀ آن نماز را نخواهند داشت، گرچه به خاطر امام نساختن حاکم وقت، گناه ترک واجب بر دوش اولیای مَیِّت خواهد افتاد.

خلاصه اینکه چندین بار نماز جنازه خواندن بر یک مَیِّت جایز نیست، مگر تنها برای ولی مَیِّت فقط در آن صورت جایز است که کس دیگری بدون اجازۀ او و قبل از او نماز جنازه را خوانده باشد.



مسائل تدفین

مسئلۀ ۱: دفن کردن مَیِّت فرض کفایه است، همانطوری که غسل دادنش و نمازخواندن بر او فرض کفایه می باشد.

مسئلۀ ۲: هنگامی که نماز جنازۀ مَیِّت خوانده شد، باید میِّت را فوراً به خاطر دفن به جائی که قبر را کنده‌اند ببرند.

مسئلۀ ۳: اگر مَیِّت، طفل شیرخوار یا کمی بزرگتر از آن باشد، مردم او را بر روی دست‌های خویش حمل نمایند. یعنی یک نفر او را بر روی دو دست خود گرفته حمل کند و سپس شخص دیگری طفل را از دست او بگیرد و حمل کند و سپس شخص دیگری آن را از او گرفته و اندکی ببرد.

اگر مَیِّت بالغ است، در این صورت او را باید بر روی چهارپائی و امثال آن نهاده حمل نمائید. هر پایۀ چهارپائی را یک نفر بگیرد. چهارپائی مَیِّت را باید با دست برداشته بر روی شانه گذاشت و نباید آن را مانند اسباب و سامان بر روی شانه حمل نمود، زیرا اینکار مکروه است. به همین صورت انتقال مَیِّت با نهادن مَیِّت بر پشت حیوانی یا بر روی موتری/ماشینی بدون عذر مکروه است. و اگر عذری موجود باشد، مثلاً قبرستان دور است، بدون کراهت جایز می باشد.[۳۲۲]

مسئلۀ ۴: طریقۀ مستحب حمل مَیِّت این است که شخص نخست پایۀ راست پیشروی/جلوی چهارپائی را بر روی شانۀ راست خود نهاده کم از کم ده قدم راه برود و آنگاه {آن را به کس دیگری داده و خود کمی عقب رفته} پایۀ راست عقبی چهارپائی را بر شانۀ راست خود نهاده کم از کم ده قدم راه برود و سپس {آن را باز به کس دیگری داده و خود حالا پیش رفته} پایۀ چپ پیشروی/جلوی چهارپائی را بر شانۀ چپ خود بگذارد و حد اقل ده قدم راه برود، و سپس {آن را به کس دیگری داده و خود اندکی عقب برود و} پایۀ چپ عقب چهارپائی را بر شانه خود نهاده حد اقل ده قدم راه برود تا جملۀ قدم‌هایش در حمل همه چهار پایۀ چهارپائی، حد اقل چهل قدم شود.

---

(۳۲۲) در بعضی کشورها حمل جنازه به قبرستان بدون موتر قانوناً ممنوع می‌باشد. اینهم عذر است.

مسئلۀ ۵: سنت این است که جنازه را با گام‌های سریع حمل کنند، اما نه آنقدر سریع که مَیِّت تکان تکان بخورد.

مسئلۀ ۶: کسانی که همراه جنازه رفته‌اند، نشستن ایشان قبل از آنکه مردم جنازه را از شانۀ خود بر روی زمین بگذارند مکروه است. البته اگر کسی ضرورت به نشستن داشت، نشستن عیبی ندارد.

مسئلۀ ۷: کسانی که همراه با جنازه نمی‌روند بلکه در جائی نشسته‌اند، آنها با دیدن جنازه نباید ایستاده شوند.

مسئلۀ ۸: کسانی که همراه با جنازه می‌روند، برای ایشان مستحب است که در عقب جنازه باشند، اگرچه پیشروی/جلوی جنازه بودن نیز جایز است. البته بودن همۀ کسانی که با جنازه می‌روند در پیشروی/جلوی جنازه مکروه خواهد بود. و همچنین سواره رفتن در پیشروی جنازه نیز مکروه است.

مسئلۀ ۹: پیاده رفتن با جنازه مستحب است. و اگر کسی سواره می‌رود، او در عقب جنازه برود.

مسئلۀ ۱۰: کسانی که همراه با جنازه می‌روند، برای ایشان مکروه است که با صدای بلند دعائی بگویند یا با آواز بلند ذکری کنند.

مسائل متعلق به قبر

قبر مَیِّت باید حد اقل برابر با نصف قدش عمیق کَنده شود و نباید بیشتر از اندازۀ قدش عمیق‌تر گردد، و طول قبرش به اندازۀ طول قامتش باشد. قبر بغلی/لَحَد نسبت به قبر صندوقی/شق بهتر است. البته اگر زمین بسیار نرم است و خوف فرو نشستن قبر بغلی/لحد می‌رود، در این صورت از لحد صرف نظر گردد.


تصویر لحد

مسئلۀ ۱۱: اگر نمی‌توان قبر بغلی/لحد حفر کرد، در این صورت جایز است که مَیِّت را در تابوتی



نهاده دفنش کنند، چه تابوت چوبی باشد یا سنگی یا آهنی. اما بهتر خواهد بود که کمی خاك در داخل تابوت بپاشند.

مسئلۀ ۱۲: هنگامی که قبر آماده شد، مَیِّت را از سمت قبله به داخل قبر بگذارند. به اینگونه که جنازه را به سمت قبلۀ قبر قرار دهند و سپس کسانی که جنازه را در قبر می گذارند، رو به قبله ایستاده مَیِّت را برداشته داخل قبر بگذارند.

مسئلۀ ۱۳: کسانی که مَیِّت را به داخل قبر می گذارند جفت یا طاق بودن تعداد ایشان مسنون نیست. رسول اکرم ﷺ را چهار نفر در قبر مُقَدَّس ایشان قرار دادند.

مسئلۀ ۱۴: مستحب است که در وقت گذاشتن مَیِّت در قبر، بِسْمِ اللهِ وَعَلىٰ مِلَّةِ رَسُوْلِ اللهِ گفته شود.(۳۲۳)

مسئلۀ ۱۵: مسنون این است که مَیِّت را در قبر بر جانب راستش رو به طرف قبله قرار بدهند.

مسئلۀ ۱۶: بعد از آنکه مَیِّت در قبر نهاده شد، گره کفنش را که به خاطر باز نشدن کفن بسته بودند، باز کنند.

مسئلۀ ۱۷: آنگاه سر قبر را با خشت خام یا نَی بپوشانند. پوشانیدن سر قبر با خشت پخته یا تخته های چوب مکروه است. البته جائی که زمین خیلی نرم است و خوف فرو نشستن قبر می‌رود، در آنجا پوشانیدن سر قبر با خشت پخته یا چوب تخته، و یا دفن مَیِّت در تابوت نیز جایز می‌باشد.

مسئلۀ ۱۸: مستحب است که در هنگام نهادن مَیِّتِ زن در قبر بر قبر پرده زده شود و در صورتی که {در هنگام نهادن مَیِّت زن در قبر}، خوف نمایان شدن جسم زن برود، پرده زدن واجب خواهد بود.

مسئلۀ ۱۹: در هنگام دفن مردان نباید بر قبر پرده زد. البته اگر عذری موجود باشد، مثلاً باران یا برف می‌بارد و یا شعاع آفتاب خیلی تیز است، پرده‌زدن جایز خواهد بود.



مسئلۀ ۲۰: هنگامی که مَیِّت در قبر نهاده شد، هر مقدار خاکی که از قبرش خارج کرده‌اند، دوباره آن را بر روی قبرش بریزند، انداختن خاک بیشتر از آن بر روی قبر مکروه است. البته اینکار در صورتی مکروه خواهد بود که بلندی قبر از سطح زمین از یک بِلِسْت/وجب بسیار بالاتر گردد. و اگر بلندی قبر کمتر از یک بِلِسْت/وجب بود، خاک اضافی انداختن بر آن مکروه نمی‌باشد.

مسئلۀ ۲۱: در هنگام خاک ریختن بر قبر، مستحب این است که خاک ریختن را از جانب سر مَیِّت آغاز کنند، و هر شخص دو دست خود را سه بار خاک پر نموده بر قبر بریزد: در بار اول خاک ریختن

---

(۳۲۳) یعنی به نام خدا و بر دین رسول الله ﷺ.

بگوید: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ، در بار دوم بگوید: وَفِيْهَا نُعِيْدُكُمْ، و در بار سوم بگوید: وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرٰى.(۳۲۴)

مسئلۀ ۲۲: بعد از دفن مَیِّت، مستحب است تا اندکی نزد قبر مکث کنند و برای مَیِّت دعای مغفرت کنند و یا قرآن مجید خوانده ثوابش را به مَیِّت ببخشند.

مسئلۀ ۲۳: بعد از اینکه خاک بر قبر ریخته شد، مستحب است تا کمی آب بر قبر بپاشند.



مسئلۀ ۲۴: هیچ کسی را در خانه نباید دفن کرد، چه خُرد باشد و چه بزرگ، زیرا اینکار مخصوص پیغامبران عَلَيْهِمْ وَعَلىٰ نَبِيِّنَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامْ است.

مسئلۀ ۲۵: هموار ساختنِ قبرْ هم‌سطحِ زمین، مکروه است. مستحب این است که قبر مانند کوهان شتر ساخته شود و بلندی آن از روی زمین یک بِلِسْت/وجب یا کمی بیشتر باشد.

مسئلۀ ۲۶: بلندتر ساختن قبر بیشتر از یک بِلِسْت/وجب مکروه تحریمی است. گچ کردن قبر و گِل مالیدن آن نیز مکروه می‌باشد.

مسئلۀ ۲۷: بعد از دفن مَیِّت، ساختن بنائی بر سر قبر مانند گنبد، قُبَّه یا غیره ... به قصد تزئین قبر حرام است، و به قصد استحکام آن مکروه می‌باشد. نوشتن چیزی بر روی قبر به خاطر شناسائی قبر جایز است به شرط آنکه ضرورت باشد، ورنه اینکار نیز جایز نخواهد بود. لیکن چونکه عوامُ النَّاس در این زمان، عقاید و اعمال خویش را {در مورد زیارت قبور} بسیار خراب گردانیده‌اند و آنچه مباح است نیز به سبب این مفاسد ناجایز می‌گردد، بناءً ارتکاب امور بالا به طور کامل ناجایز می‌باشد.(۳۲۵) و آنچه که عوامُ النَّاس برای ضرورت آن بیان می‌کنند، همگی بهانه‌های نفسانی است که دل های شان نیز به خوبی برآن آگاه می‌باشد.

---

(۳۲۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ: شما را از خاک خلق کردیم، وَفِيْهَا نُعِيْدُكُمْ: و دوباره شما را به آن باز می‌گردانیم، وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرٰى: و باری دیگر شما را از آن بیرون خواهیم آورد.

(۳۲۵) حضرت امام اعظم ابوحنیفه رضي الله عنه در مُسْنَد خود از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم روایت می‌کند: أَنَّهُ صلى الله عليه وآله وسلم نَهَى عَنْ تَرْبِيْعِ الْقُبُورِ وَتَجْصِيْصِهَا. یعنی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم از هم‌سطحِ زمین ساختنِ قبرها و گچ کردن آنها نهی فرمودند. (مُسْنَد امام ابی حنیفه: ۴۵۷/۱ و مرقات شرح مشکات: ۱۶۹۵)

و امام نَسائی رحمه الله در سُنَن خود روایت می‌کند: نَهَى رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم أَنْ يُبْنَى عَلَى الْقَبْرِ، أَوْ يُزَادَ عَلَيْهِ، أَوْ يُجَصَّصَ. یعنی حضرت جابر رضي الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم منع فرمودند از اینکه بر بالای قبر چیزی بناء کنند یا برآن چیزی بیفزایند و یا آن را گچ نمایند. (نَسائی شریف: حدیث ۲۰۲۷)



بعضی مسائل متفرقهٔ جنازه

مسئلهٔ ۱: اگر مردم فراموش کردند که روی/چهرهٔ مَیِّت را به طرف قبله بگردانند و بعد از آنکه او را دفن کردند و خاک بر قبرش ریختند به یادشان آمد، اکنون بازکردن قبر برای شان جایز نمی‌باشد. البته اگر فقط سر قبر را با تخته پوشانیده و هنوز خاک برآن نریخته بودند که به یادشان آمد، در این صورت تخته را برداشته روی/چهرهٔ مَیِّت را به طرف قبله بگردانند.

مسئلهٔ ۲: رفتن زنان همراه جنازه، مکروه تحریمی است.

مسئلهٔ ۳: رفتن زنان با گریه و واویلاه همراه جنازه، ممنوع است.

مسئلهٔ ۴: آذان‌گفتن در هنگام گذاشتن مَیِّت در قبر بدعت است.



مسئلهٔ ۵: اگر امام در جنازه بیشتر از چهار تکبیر گفت، مقتدیان حنفی در این صورت در تکبیرهای اضافی از وی پیروی نکنند، بلکه با خاموشی ایستاده بمانند، و هنگامی‌که امام سلام داد، آنها نیز سلام بدهند.

البته اگر مقتدیان حنفی، تکبیرهای اضافی را از امام نشنوند بلکه آن را از مُکَبِّر/تکبیرگوینده بشنوند، در این صورت از مُکَبِّر پیروی نمایند، و هر تکبیر را تکبیر تحریمه بدانند و چنین بپندارند که شاید مُکَبِّر در آن چهار تکبیر قبلی‌که از امام نقل کرد اشتباه نموده و امام اکنون تکبیر تحریمه را گفته باشد.



مسئلهٔ ۶: اگر کسی در کشتی وفات کرد و خشکی آنقدر دور است که تا رسیدن به آنجا خوف خراب شدن جسد مَیِّت می‌رود، در این صورت مَیِّت را غسل و کفن داده و بر او نماز خوانده، آنگاه او را در بحر/دریا بیندازند. و اگر خشکی خیلی نزدیک است و امید دارند که به زودی به آنجا برسند، در این صورت مَیِّت را نگهدارند و در خشکی دفنش کنند.



مسئلهٔ ۷: اگر کسی دعای جنازهٔ منقول را به یاد ندارد، خواندن اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ برایش کافی خواهد بود. و اگر این را نیز نتوانست بخواند و فقط به گفتن چهار تکبیر اکتفاء کرد،



بازهم نمازش صحیح خواهد بود، زیرا دعاء فرض نیست بلکه سنت است. به همین ترتیب درود شریف نیز مسنون است.



مسئلهٔ ۸: هنگامی که مَیِّت را دفن کردند و بر قبرش خاک ریختند، بعد از آن بیرون کشیدن مَیِّت از قبر جایز نمی‌باشد. البته اگر به سبب آن حق کسی تلف می‌شود، بیرون کشیدن مَیِّت جایز خواهد بود. مثلاً: زمینی که میّت را در آن دفن کرده‌اند، مِلکیَّت شخص دیگری است و او راضی نیست که مَیِّت در زمینش مدفون باشد. یا مال کسی در قبر افتاده و مانده باشد.



مسئلهٔ ۹: اگر زنی مُرد و طفل در شکمش زنده است، در این صورت شکمش را چاک کرده طفل را بیرون کنند. به همین ترتیب اگر کسی چیز گران‌بهای شخصی را بلعید و بعداً مُرد {اگر صاحبش نبخشد و آن را مطالبه کند} در این صورت نیز شکم مَیِّت را چاك کنند و مال او را بیرون نمایند. لیکن اگر متوفیٰ دارائی‌ای از خود به جا گذاشته است، در این صورت قیمت آن شی را از ترکهٔ او به صاحبش بپردازند و شکم متوفیٰ را پاره نکنند.

مسئلهٔ ۱۰: انتقال مَیِّت از جائی به جای دیگری جهت دفن‌کردن، در صورتی که یکی دو میل بیشتر فاصله نداشته نباشد خلاف اولیٰ است، و اگر بیشتر از یکی دو میل فاصله داشته باشد، انتقال او جایز نیست. و بعد از دفن مَیِّت، بیرون‌کشیدن مَیِّت از قبر و انتقالش به جائی دیگر در هر صورت ناجایز است.



مسئلهٔ ۱۱: تعریف و توصیف کردن مَیِّت، چه در نظم و چه در نثر، جایز است، به شرطی که اغراق گوئی در آن نباشد و نه به گونه‌ای او را تعریف و توصیف کنند که در او موجود نیست.



مسئلهٔ ۱۲: تسلِّی‌دادن خانوادهٔ مَیِّت و گفتن فضایل صبر و ثواب آن به ایشان و آنها را به صبر تلقین کردن و برای آنها و همچنین برای مَیِّت دعا خواستن جایز است. اینکار را «تعزیت» می‌گویند.

«تعزیت» بعد از سه روز مکروه تنزیهی است، اما اگر تعزیت‌کننده یا خانوادهٔ مَیِّت در سفر باشند و بعد از سه روز بیایند، در این صورت تعزیت بعد از سه روز نیز مکروه نیست.

کسی که یکبار تعزیت نموده است، دوباره تعزیت‌کردن برایش مکروه می‌باشد.



مسئلۀ ۱۳: مُهَیَّا کردن کفن برای خود مکروه نیست، اما مُهَیَّا کردن قبر برای خود مکروه است.

مسئلۀ ۱۴: نوشتن دعائی مانند عهدنامه و غیره بر کفن مَیِّت یا نوشتن بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم بر سینۀ او یا نوشتن کلمۀ لا اِلٰهَ إلّا اللهُ وَمُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ بر پیشانی او، بدون استفاده از رنگ و فقط نوشتن با حرکت انگشت، جایز است. اما از حدیث صحیحی ثابت نیست، بنابرین نباید سنت یا مستحب بودن آن را تصوُّر نمود.

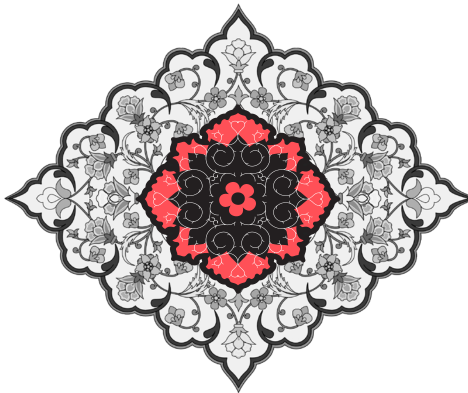
مسئلۀ ۱۵: نهادن شاخه‌ای سبز بر روی قبر مستحب است. و اگر درخت یا بُته‌ای نزدیک قبر روئیده باشد، قطع کردن آن مکروه می‌باشد.

مسئلۀ ۱۶: نباید در یک قبر بیشتر از یک مَیِّت را دفن کرد. اما در هنگام ضرورت شدید اینکار جایز خواهد بود. اگر مَیِّت‌ها همه مرد بودند، پس آن مَیِّتی را که افضل همۀ آنها باشد پیش از همه و سپس بقیۀ آنها درجه به درجه در پشت او قرار داده شوند. و اگر تعدادی از مَیِّت‌ها مرد و عدّه‌ای نیز زن بودند، در این صورت مردان را در جلو قرار بدهند و زنان را در پشت آنها.



مسئلۀ ۱۷: زیارت قبرها یعنی رفتن بر سر قبرها و دیدن آنها برای مردان مستحب است. خوبتر این است که هفته‌ای یکبار به زیارت قبور رفته شود. و بهتر این است که روز جمعه به زیارت بروند.

سفر کردن برای زیارت قبور بزرگان دین جایز است، به شرط آنکه شخص، عقیده یا عملی خلاف شرع، مانند مفاسدی را که امروزه در عُرس‌ها رواج یافته است مرتکب نشود.



شهید و احکام شهید

اگرچه شهید نیز در ظاهر مَیِّت است، اما احکام سایر اموات بر او جاری نمی‌گردد. فضایل شهید نیز فراوان می‌باشد، بنابرین مناسب دیدیم تا احکام شهید را جداگانه بیان نمائیم. اقسام کثیر شهید در احادیث شریف وارد گردیده‌اند و بعضی از علماء جهت جمع اقسام آن رسائل جداگانه تالیف نموده‌اند. اما در اینجا احکامی بیان می‌گردد که مخصوص آن شهیدی است که چند شرایط ذیل را دارا است:

شرط اول

مسلمان باشد: پس هیچ نوع شهادت برای غیر مسلمان ثابت نیست.

شرط دوم

مُکلَّفیّت: یعنی عاقل و بالغ باشد. کسی که در حالت دیوانگی و غیره کشته شود، و یا در حالت نابالغی کشته شود، احکام شهیدی که عنقریب بیان خواهد گردید، بر او جاری نخواهد شد.

شرط سوم

از حَدَث اکبر پاک باشد: اگر کسی در حالت جنابت یا زنی در حالت حیض یا نفاس شهید شود، احکام شهید بر ایشان جاری نخواهد گردید.

شرط چهارم

بی‌گناه کشته شود: پس اگر کسی بی‌گناه به قتل نرسیده بلکه در سزای حکم شرعی در مقابل جُرمی به قتل رسیده باشد، یا به مرگ طبیعی خود مرده باشد، احکام شهید بر او جاری نخواهد گردید.



شرط پنجم

اگر کسی بر دست مسلمان یا ذمی‌ای کشته شده باشد، این نیز شرط است که توسط آلۀ جارحه {آلۀ بُرنده} کشته شده باشد. و اگر او را مسلمان یا ذمی‌ای بدون آلۀ جارحه، توسط سنگ و امثال آن به قتل رسانیده باشد، احکام شهید بر او جاری نخواهد گردید. لیکن باید دانست که آهن مطلقاً در حکم آلۀ جارحه است، اگرچه تیغه و لبه نداشته باشد.

اگر کسی بر دست کافران حربی یا باغیان یا قطاع الطریق/راهزنان به قتل رسیده باشد، و یا اینکه در معرکۀ جنگ با آنها مقتول پیدا شود، کشته‌شدنش با آلۀ جارحه در این صورت شرط نیست بلکه اگر حتّٰی با سنگ یا چیزی مانند آن، او را به قتل رسانیده باشند، بازهم احکام شهید بر او جاری خواهد شد، بلکه در این صورت این نیز شرط نیست که آنها وی را به دست خود کشته باشند، بلکه اگر آنها سبب قتل او نیز گردیده باشند، یعنی چنان اموری از آنها به وقوع آمده باشد که منجر به کشته شدن این مسلمان گردیده است، بازهم احکام شهید بر این مسلمان جاری خواهد گردید. به طور مثال:

کافر حربی و غیره‌ای، مسلمانی را در زیر مرکب خود کشت در حالی که خود نیز بر مرکب سوار بود.

مسلمانی بر مرکبی سوار بود که کافر حربی و غیره‌ای او را تعقیب نموده دوانید و مسلمان به سبب آن از مرکب پائین افتاده مرد.

کافر حربی یا غیره‌ای، خانه یا کشتی مسلمانی را آتش زد و مسلمان به این سبب آتش گرفت و سوخته وفات نمود.

شرط ششم

در سزای این قتل از طرف شریعت، «ابتداءً نه بدل مالی بلکه قصاص» واجب شده باشد. بنابرین اگر ابتداءً بدل مالی مُقَرَّر گردیده باشد، در این صورت نیز احکام شهید بر مقتول جاری نخواهد گردید، گرچه ظلماً هم به قتل رسیده باشد. به طور مثال:

مسلمانی مسلمان دیگری را با غیر آلۀ جارحه قتل کند.

مسلمانی مسلمان دیگری را با آلۀ جارحه قتل کند، اما به خطاء. مثلاً حیوانی را شکار می‌کرد یا نشانه‌ای را می‌زد که به خطا به مسلمانی اصابت کرد و او مرد.

مسلمانی در جائی غیر از معرکۀ جنگ مقتول یافت شود و قاتلش معلوم نباشد. در تمام این

صورت‌ها چونکه در مقابل این قتل، معاوضۀ مالی واجب می گردد، و قصاص واجب نمی‌شود، بنابرین احکام شهید بر آن مقتولین جاری نخواهد گردید.

در مقرَّر بودن معاوضۀ مالی، قید «ابتداءً» به آن جهت در صورت بالا قرار داده شده است که اگر قصاص «ابتداءً» مُقَرَّر می بود، اما به سببی عفو می گردید، و در بدلش معاوضۀ مالی واجب می شد، پس در آن صورت احکام شهید بر این مقتول جاری می گردید. به طور مثال:

کسی توسط آلۀ جارحه قصداً و ظلماً به قتل رسید، لیکن میان قاتل و وارثان مقتول در مقابل مقداری معاوضۀ مالی صلح رو داد، پس چونکه «ابتداءً» در این صورت قصاص واجب گردیده بود، نه معاوضۀ مالی، بلکه معاوضۀ مالی به سبب صلح واجب گردیده، لهذا احکام شهید بر این مقتول جاری می گردد.

اگر پدری پسر خود را با آلۀ جارحه قتل کند، در این صورت گرچه ابتداءً قصاص واجب بود نه معاوضۀ مالی، لیکن به سبب احترام و عظمت پدری، قصاص عفو شده و در مقابل آن معاوضۀ مالی واجب می گردد، بنابرین احکام شهید در اینجا نیز جاری خواهد شد.

شرط هفتم

اینکه کسی بعد از آنکه در معرکه زخم خورد فرصت استفاده از تمتُّعات دنیائی مانند خوردن، نوشیدن، خوابیدن، دوا خوردن، خرید و فروش و غیره را نیابد و همچنین به مقدار وقت یک نماز به هوش و حواس باشد، و همچنین او را در حالت هوش و حواسش از میدان جنگ برداشته به جای دیگری نبرده باشند. البته اگر او را به خاطر آنکه زیر پای اسپان {و وسائل جنگی و انتقالاتی} نشود برداشته انتقال دادند، اینکار اشکالی ندارد.

پس اگر کسی بعد از زخمی شدن بسیار صحبت کند و آنگاه بمیرد احکام شهید بر او جاری نخواهد شد، زیرا صحبت بسیار خاصۀ زندگان است. به همین صورت اگر کسی وصیتی نماید، ملاحظه شود، اگر وصیتش دربارۀ امور دنیا بود، احکام شهید بر او جاری نخواهد شد و اگر وصیتش دربارۀ امور آخرت بود، احکام شهید بر او جاری خواهد شد.

بنابرین اگر کسی در معرکۀ جنگ شهید شده ولی این امور مذکوره از او صادر شد، در این صورت احکام شهید بر او جاری نخواهد گردید، و اگر امور مذکوره از او صادر نشد، احکام شهید بر او جاری خواهد گردید. لیکن اگر این شخص در حالی‌که هنوز جنگ جریان دارد کشته شود



و هنوز آن جنگ به پایان نرسیده بود که از این امور مذکوره استفاده کرد، در این صورت با وجود استفاده از آنها احکام شهید بر او جاری خواهد گردید.



احکام شهید

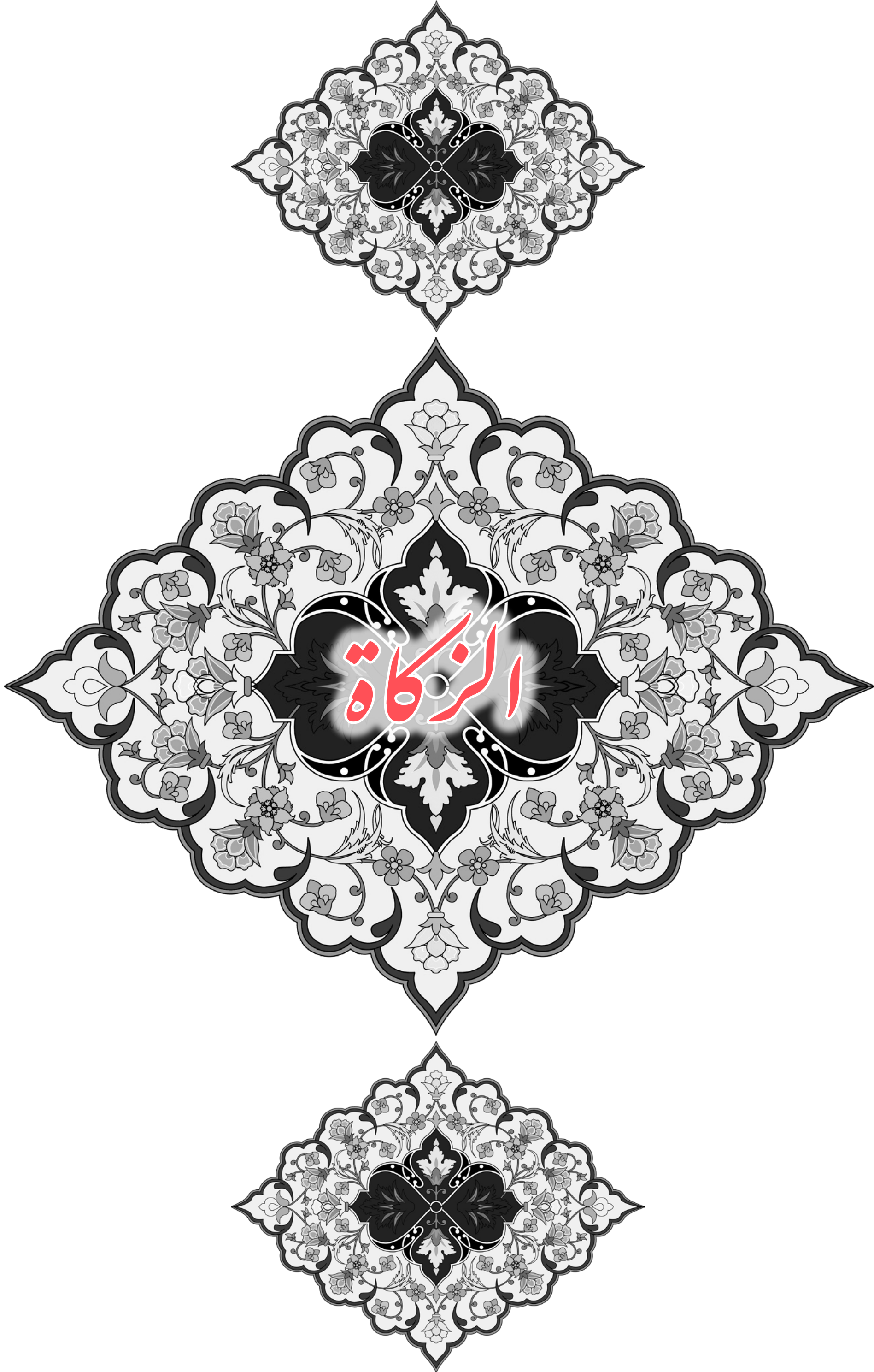
مسئلهٔ ۱: شهیدی که شرایط مذکورهٔ بالا در او موجود باشد، یکی از احکام دربارهاش این است که او را غسل نمیدهند و خونش را از لباسش دور نمیکنند، بلکه بدون غسل و با همان خون او را دفن مینمایند.

حکم دوم دربارهاش این است که لباسش را از بدنش بیرون نکنند. البته اگر لباسهای او کمتر از تعداد کفن مسنون است، پس به تعداد کفن مسنون، بر او کفن پوشانیده شود. و به همین شکل اگر لباسهایش از تعداد کفن مسنون بیشتر است، اضافهٔ آنها را از بدنش دور کنند. و اگر چنان لباسی بر تن دارد که شایستهٔ کفن بودن را ندارد، مثلاً پوستین و امثال آن... آنها را باید از بدنش بیرون کرد. البته اگر جز آن، لباس دیگری بر تن ندارد، در این صورت پوستین و امثال آن را از تنش نباید بیرون کرد. کلاه، بوت/کفش، سلاح، و امثال آنها را در هرحال باید از او دور ساخت.

شهید در سایر احکام مانند سایر اموات است، مثلاً احکام نماز... بر او نیز جاری خواهد بود. و اگر شرطی از شروط مذکورهٔ بالا در شهیدی نباشد، در این صورت او را باید غسل داد و مانند سایر اموات کفن نمود.[۳۲۶]



(۳۲۶) در تمام صورتهائی که در طول مسائل گذشته گفته شد که «احکام شهید بر او جاری نمیگردد»، مراد این نیست که آنها شهید نمیباشند، نی، آنها شهید هستند و فضیلت شهادت را به دست آوردهاند، اما این احکام فوق، مخصوص شهدائی میباشد که شرایط هفتگانهٔ مذکوره را داراستند، و بنابرین این احکام بر سایر شهداء جاری نخواهد شد.



الزكاة

کتاب الزکاة

مسائل زکات

هر کسی که پولدار و ثروتمند است، اما زکات پول و دارائی خود را نمی دهد، نزد الله متعال سخت گناهکار می باشد و در روز قیامت عذاب سختی خواهد دید.

رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «هر کسی طلا و نقره {و پول و دارائی} دارد و زکات آن را نمی دهد در روز قیامت برایش مُهرهای از آتش می‌سازند و آنها را با آتش دوزخ داغ گردانیده پهلو و پیشانی و پشت او را داغ می کنند و چون مُهرها سرد شدند، آنها را دوباره داغ گردانیده باز او را داغ می کنند».(۳۲۷)

و آنحضرت ﷺ فرموده‌اند: «هر کسی را که خداوند مال و دارائی عطا نموده و او زکات آن را نمی‌دهد، آن مال و دارائی اش را در روز قیامت به صورت مار بزرگ زهردارِ سر کَل می‌سازند، آن مار در گردن او خواهد پیچید و هر دو رخسار او را خواهد گزید و خواهد گفت؛ من همان مال تو هستم، من همان دارائی تو هستم».(۳۲۸)

خداوند ما را در پناه خود بدارد. چه کسی می‌تواند چنین عذابی را تحمُّل کند. در مقابل اندکی حرص، این همه عذاب کشیدن، حماقت بسیار بزرگی است. ندادن زکاتِ مالِ عطا کردۀ خدا در راه خدا کاری شرم‌آور است.

(۳۲۷) قَالَ رَسُولُ الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا مِنْ صَاحِبِ ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ، لَا يُؤَدِّي مِنْهَا حَقَّهَا، إِلَّا إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، صُفِّحَتْ لَهُ صَفَائِحُ مِنْ نَارٍ، فَأُحْمِيَ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيُكْوَى بِهَا جَنْبُهُ وَجَبِينُهُ وَظَهْرُهُ، كُلَّمَا بَرَدَتْ أُعِيدَتْ لَهُ. (مُسْلِم شريف: حديث ۲۳۳۷)

(۳۲۸) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ الله عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ آتَاهُ الله مَالًا، فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَاتَهُ مُثِّلَ لَهُ مَالُهُ يَوْمَ القِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ لَهُ زَبِيبَتَانِ يُطَوَّقُهُ يَوْمَ القِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِلِهْزِمَتَيْهِ يَعْنِي بِشِدْقَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا مَالُكَ أَنَا كَنْزُكَ. (بخاری شریف: حدیث ۱۴۰۳و ۴۵۶۵ و مُسْلِم شریف: حدیث ۲۳۴۳ و ۲۳۴۴)

زکات بر طلا و نقره و پول نقد

مسئلۀ ۱: هر کسی ۸۷ گرام طلا یا ٦١٢ گرام نقره یا پول نقد برابر با قیمت ٦١٢ گرام نقره دارد،[۳۲۹] و این طلا یا نقره ویا پول تا یک سال نزدش باقی باشد، بعد از گذشتن سال، دادن زکات آن بر او واجب می شود.[۳۳۰]

اگر کسی طلا و نقره یا پول نقد کمتر از مقدار مذکور داشته باشد، زکات بر او واجب نیست. و اگر بیشتر از مقدار مذکور داشته باشد، زکات بر وی واجب است.[۳۳۱]

مسئلۀ ۲: اگر نزد کسی ۹۰ گرام طلا {یا پول نقد برابر با قیمت ٦١٢ گرام نقره} تا چهار ماه یا تا شش ماه بود و سپس کم شد و بعد از دو سه ماه باز مقداری مال به دستش آمد {و نصاب مذکور کامل شد،} در این صورت بازهم زکات دادن بر او واجب است.

خلاصه اینکه اگر کسی در اول و آخر سال، صاحب نصاب مذکور بود، گرچه چند روزی در وسط سال، مال و دارائی اش کمتر از مقدار نصاب مذکور شد، بازهم زکات بر او واجب می

---

(۳۲۹) نصاب زکات در اوزان فقهی بیست مثقال در طلا و دو صد درهم در نقره است. نِصَابُ الذَّهَبِ عِشْرُوْنَ مِثْقَالاً وَالْفِضَّةِ مِأَتَا دِرْهَم.(الدر المختار: ۲۲٤/۳) حضرت حکیم الامت رحمه الله مسئلۀ بالا را مطابق اوزان هندی چنین نوشته بودند: «هر کسی پنجاه و دو نیم توله نقره یا هفت و نیم توله طلا دارد ..» که اوزان هندی در ترجمۀ هذا از متن کتاب حذف شده، نصاب زکات در اوزان جدید حسب رای جمهور اهل فتویٰ درج شد. و هرجائی دیگر نیز که اوزان هندی مسطور بود، برای سهولت مردم به اوزان جدید تبدیل گردید.

(۳۳۰) در اینجا و هرجای دیگر در مسائل شرعی، مراد از سال، سال قمری است نه سال شمسی. وَحَوْلُهَا ـ اَیْ الزَّكَاةِ ـ قَمَرِيٌّ لَا شَمْسِيٌّ. (الدر المختار علی هامش رد المحتار: ۲۲۳/۳) وَاَهْلُ الشَّرْعِ اِنَّمَا يَتَعَارَفُوْنَ الْاَشْهُرَ وَ السِّنِيْنَ بِالْاَهِلَّةِ. (الدر المختار: ۱۷۰/۵و فتاوی دار العلوم دیوبند: ۷۱/۹ و۷۳ و فتاوی محمودیه: ۳٦۲/۹)

(۳۳۱) اگر کسی طلا یا نقره ندارد بلکه پول کاغذی یعنی لُوت/اسکناس مانند افغانی، دالر، پَوند، ریال و غیره به آن مقدار دارد که برابر قیمت دو صد درهم یعنی٦١٢ گرام نقره یا بیشتر از آن می‌شود و یک سال هم برآن بگذرد، زکات بر آن شخص واجب است و او باید زکات آن پول‌ها را اداء کند. (امداد الفتاوی: ۳/۲ و ۲ و ۵ و جواهر الفقه: ۱۹۸/۵و ۱۹۹ و فتاوی نظامیه: ۱۲٦/۱و۱۲۷و منتخبات نظام الفتاوی: ۱۱۰/۱و۱۱۱ و مقالات فقهی: ۳۰/۱ و مقالات فقهی: ٦٦/۲ و ٦۷ و مجلۀ فقه اسلامی: ٥٦۸/۱ و فتاوی محمودیه: ۳۸٥/۹ و بحوث في قضايا فقهية معاصرة: ص ۱٥۳و ۱٥٤ و ۱٥۹)

و زکات با آن اسکناس اداء می‌شود. (فتاوی دار العلوم دیوبند: ۸۷/۶ و ۸۳ و ۱۰۹)



گردد، و زکات از کم شدن مال و دارائی برای چند روزی در بین سال، معاف نمی‌شود.

البته اگر تمام مال و دارائی‌اش از دستش رفت و سپس دوباره مال و پول به دست آورد، در این صورت از همان وقتی که پول و مال نو را به دست آورده، سال او شروع و حساب خواهد شد.

مسئلۀ ۳: اگر کسی ۹۰ یا ۱۰۰ گرام طلا یا بیشتر از مقدار نصاب پول نقد داشت لیکن قبل از اینکه یک سال بر آن بگذرد، طلاها {یا پول‌ها} از دستش رفت، زکات بر او واجب نیست.

مسئلۀ ۴: اگر کسی پولی برابر با قیمت نصاب زکات یعنی ٦١٢ گرام نقره نزد خود دارد، ولی به همین اندازه پول از کسی قرضدار/مقروض است، در این صورت زکات بر او واجب نیست.

مسئلۀ ۵: و اگر این شخص آنقدر پول دارد که اگر قرض خود را بدهد، بازهم پولی برابر با قیمت ٦١٢ گرام نقره نزدش باقی می‌ماند، در این صورت زکات بر او واجب است.

زکات بر زیورات و آنچه زردوزی شده

مسئلۀ ٦: زکات بر زیورات، ظروف و زردوزی‌های که طلا و نقره در آن کار شده واجب است، چه آنها را استعمال کنند و بپوشند و چه آنها را قفل نموده هرگز استعمال نکنند یا هیچگاه نپوشند.

خلاصه اینکه زکات بر هرچیزی که از طلا یا نقره ساخته شده باشد و یا طلا یا نقره در آن به کار رفته باشد، واجب می‌باشد. البته اگر از مقداری که در مسئلۀ اول گفته شد کمتر باشد، زکات واجب نمی‌شود.

مسئلۀ ۷: اگر طلا و نقره خالص نباشند بلکه چیز دیگری هم در آن آمیخته باشند ـ مثلاً سُرب در نقره آمیخته باشد ـ در این صورت باید دید که آیا نقره بیشتر است یا سُرب.

اگر نقره بیشتر بود، حکمش همان است که حکم نقره می‌باشد. یعنی اگر به اندازۀ مقدار مذکورۀ بالا وزن دارد{یعنی٦١٢ گرام نقرۀ مخلوط، و ۸۷ گرام در طلای مخلوط} زکات بر آن واجب است.

و اگر سُرب بیشتر بود، آن را در این صورت نقره نمی‌دانیم و حکم آن مانند حکم برنج، مس، آهن و سایر فلزات است که بعداً {در مسئلۀ ۱۳} درج خواهد شد.

زکات بر مجموعهٔ طلا و نقره و پول نقد

مسئلهٔ ۸: اگر نزد کسی نه طلا به مقدار نصاب آن است و نه نقره به اندازهٔ نصاب آن است، بلکه او کمی طلا دارد و کمی هم نقره. اگر قیمت هر دوی آنها باهم یکجا برابر با قیمت ٦١٢ گرام نقره یا ۸۷ گرام طلا شود، زکات برآن واجب می‌گردد. و اگر هر دوی آنها آنقدر کم هستند که اگر قیمت هر دوی آنها را یکجا نمائیم، بازهم برابر با قیمت مقدار مذکورهٔ نقره یا طلا نمی‌شود، در این صورت زکات برآن واجب نمی‌باشد. و اگر مقدار هر یک، چه طلا و چه نقره جداگانه به اندازهٔ نصاب آن باشد، در این صورت ضرورتی به تخمین قیمت آنها نیست.

مسئلهٔ ۹: فرض کنید زمانی یک گرام طلا در مقابل ۳۰ روپیه فروخته می‌شود و با ۳۰ روپیه می توان ۱۵ گرام نقره خرید و اکنون شخصی نزد خود ۴۰ گرام طلا و دو صد روپیه بیشتر از ضرورت دارد و تا یک سال طلا و پول نزد او باقی ماند، زکات بر این شخص واجب می‌باشد. زیرا ۴۰ گرام طلا در مقابل ۱۲۰۰ روپیه فروخته می‌شود و با ۱۲۰۰ روپیه می توان ۶۰۰ گرام نقره خریداری نمود. پس اگر این شخص ۴۰ گرام طلای خود را بفروشد می‌تواند در مقابل آن ۶۰۰ گرام نقره بخرد و چون دو صد روپیهٔ اضافی هم نزدش موجود است، بنابرین مجموعهٔ این پول‌ها بیشتر از آن مقداری است که زکات برآن واجب می‌گردد.

البته اگر فقط ۴۰ گرام طلا دارد و پول نقد یا نقرهٔ دیگری به همراه آن نزد خود ندارد، در این صورت زکات بر او واجب نمی‌گردد.

مسئلهٔ ۱۰: {این مسئله دربارهٔ نوعی خاص معاملات در زمان مولف رحمه‌الله بود و چون ضرورتی به آن امروزه نبود حذف شد.}

مسئلهٔ ۱۱: شخصی نزد خود مقداری پول به اندازهٔ نصاب زکات، بیشتر از ضرورت خود داشت، سپس قبل از اینکه سال برآن تمام شود مقدار پول دیگری به دست آورد، اکنون این پول‌های نو را جداگانه حساب نخواهیم کرد، بلکه آن را همراه با پول‌های سابقه یکجا نموده هنگامی که یک سال آن پول‌های سابقه کامل شود، زکات بر تمام پول‌های سابقه و نو واجب خواهد گردید و چنین خواهیم پنداشت که سال بر تمامی پول‌ها گذشته است.

مسئلهٔ ۱۲: اگر کسی نزد خود ۱۰۰۰ گرام نقره داشت، سپس قبل از گذر سال ۲۰ یا ۳۰ گرام یا

بیشتر طلا بدست آورد، در این صورت طلاها را جداگانه حساب نخواهیم کرد، بلکه آن را همراه با نقره یکجا حساب می‌نمائیم. بنابر این هنگامی که سال نقره کامل شود، دادن زکات همهٔ این نقره و طلا بر او واجب خواهد بود.

زکات بر اشیای غیر از طلا ونقره و اموال تجارتی



زکات بر اشیای غیر از طلا ونقره و اموال تجارتی

مسئلهٔ ۱۳: فلزاتی که سوای طلا و نقره‌اند، مانند آهن، مس، برنج، سرب و غیره، و نیز ظروف و اشیائی که از آن فلزات ساخته شده‌اند و همچنین تکه/پارچه، بوت/کفش و غیره هرچه لوازم و اشیائی دیگری که باشد، حکم همهٔ آنها این است که اگر آنها برای فروش است و با آنها تجارت و خرید و فروخت می‌کنند، پس ببینید که آنها به چه مقداری می‌باشد. اگر به آن اندازه‌ای است که قیمت آنها برابر با قیمت نصاب زکات یعنی ٦١٢ گرام نقره یا ۸۷ گرام طلا می‌شود، در این صورت هنگامی که یک سال بر آن بگذرد، زکات در آن فلزات و سامان و اسباب تجارتی واجب می‌شود [۳۳۲] و اگر به اندازهٔ مذکور نیست، زکات هم در آن واجب نمی‌گردد. و اگر آن اموال برای فروخت و تجارت نیست، زکات در آن واجب نمی‌باشد به هر اندازه‌ای هم که باشد، حتی اگر قیمت آن اموال و لوازم، صدها هزار روپیه هم باشد، بازهم زکات در آنها واجب نیست.

مسئلهٔ ۱۴: زکات در اثاث خانه، مانند دیگ‌های معمولی، دیگ‌های کلان، غوری، آفتابه و لگن، و سایر ظروف غذاخوری، در خانهٔ مملوکهٔ شخصی که در آن سکونت دارد، در لباس‌های پوشیدنی، در گردنبند مروارید و سایر اشیائی از این قبیل[۳۳۳] واجب نیست، خواه به هر اندازه‌ای که باشند،

---

(۳۳۲) خواه مصارف ضروری شبانه‌روزی صاحب آن اموال از عایدات/درآمد همین اموال و اسباب تهیه شود یا مصارفش از عایدات دیگری فراهم گردد، زکات در هر صورت در آن اموال واجب می‌باشد. مولِّف

(۳۳۳) مثلًا جواهراتی مانند الماس، زمرد، یاقوت ولاجورد ... بر اینها زکات واجب نمی‌گردد، مگر اینکه برای خرید و فروش و تجارت باشد. (الدر المختار: ۲۱۸/۲) اگر کسی گردنبند و دستبند یا زیور طلائی یا نقره‌ای دارد که علاوه بر طلا و نقره، در آنها جواهراتی مانند الماس، یاقوت، زمرد، زبرجد یا لاجورد و... کار شده باشد، حکم این است که زکات بر این زیورات بدون جواهرات آن واجب می‌باشد و صاحب آنها یا باید هم‌وزن یک چهلم وزن آن زیورها را ـ اگر زیور طلا است طلا و اگر نقره است نقره ـ باید بدهد، و یا اینکه قیمت یک چهلم طلا یا نقرهٔ آن زیورات را بدهد. وَفِي تِبرِ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ وَحُلِيِّهِمَا... زَكوةٌ. (مختصر القدوری: ص۴۱ وفتاوی دار العلوم دیوبند: ۱۳۰/۶)

و خواه روزانه استعمال شوند یا نشوند، زکات به هیچ صورت در آنها واجب نیست. البته اگر این اشیاء برای فروش و تجارت باشند، زکات در آنها واجب است. خلاصه اینکه بجز طلا و نقره {و پول نقد}، هر مال و دارائی ای که برای خرید و فروخت و تجارت است، زکات در آنها واجب است. و اگر برای تجارت و خرید و فروخت نیست، زکات در آنها واجب نیست.

مسئلهٔ ۱۵: اگر کسی پنج ده خانه دارد و آنها را به کرایه می‌دهد، زکات بر آن خانه‌ها واجب نمی باشد، به هر قیمتی هم که باشند. به همین گونه اگر کسی مبلغ هنگفتی را ظروف و غیره خریده و آنها را به کرایه می‌دهد، زکات برآن ظروف نیز واجب نمی‌باشد.

خلاصه اینکه اموالی که به کرایه داده می‌شوند، زکات برآن اموال واجب نمی‌گردد.

مسئلهٔ ۱۶: زکات در لباس‌های پوشیدنی هرقدر گران قیمت هم باشند واجب نمی‌باشد.لیکن اگر در آن لباس‌ها نقره‌دوزی کرده باشند و مقدار نقره آنقدر است که اگر آن را از لباس جدا کنند، ۶۱۲ گرام یا بیشتر از آن می‌شود، در این صورت زکات برآن نقره واجب است. و اگر به اندازهٔ مزبور نباشد، زکات واجب نیست.

مسئلهٔ ۱۷: اگر کسی مقدار کمی نقره یا مقدار کمی طلا دارد و مقداری هم مال تجارت دارد، در این صورت همهٔ آنها را یکجا نموده ببینید که اگر قیمت آنها برابر با قیمت ۶۱۲ گرام نقره و یا ۸۷ گرام طلا می‌شد، زکات در آن واجب می‌شود. و اگر کمتر از قیمت آن مقدار می‌شد، زکات واجب نخواهد شد.

مسئلهٔ ۱۸: **«اموال تجارت»** همان اموالی را می‌گویند که آنها را به نیت تجارت و خرید و فروش خریده باشند. یعنی در وقت خریداری نیت داشت که اینها را خریده بعداً می‌فروشم. پس اگر شخصی به خاطر مصرف خانه یا برای خرج عروسی و غیره چیزی خرید ـ مثلاً برنج ـ و سپس تصمیم گرفت که آن را بفروشد، در این صورت، این مال تجارت نمی‌باشد و زکات برآن واجب نمی‌گردد.



زکات بر قرض

مسئلهٔ ۱۹: اگر بر کسی قرض دارید زکات برآن قرض نیز واجب است. اما قرض سه قِسم/نوع است.

«قِسم/نوع اول قرض»

اینکه پول نقد یا طلا یا نقره به کسی قرض داده‌اید، یا مال تجارت به کسی فروخته‌اید و او پول آن را هنوز به شما نداده و شما این قرض یا این پول خود را بعد از گذشتن یک سال یا دو سه سال از او به دست آوردید، اگر پول‌های به دست آمده به آن مقدار است که زکات بر آن واجب می شود، دادن زکات تمام سال‌های گذشته واجب می‌باشد.

و اگر تمام پول‌ها یکجا به دست نیامد، پس هر وقتی که آنقدر پول از آن قرض‌ها به دست تان آمد که برابر با قیمت ۱۲۸ گرام نقره شود، در این صورت ادای زکات پول قیمت همین ۱۲۸ گرام واجب خواهد بود. و اگر آن مقدار پول که برابر با قیمت ۱۲۸ گرام نقره شود، کم کم و اندک اندک به دست تان آمد، در این صورت هر وقتی که این پول‌های به دست آمده برابر با قیمت ۱۲۸ گرام نقره شود، زکات آنها را باید اداء کنید.[۳۳۴]

چون بخواهید زکات آنها را بدهید، باید زکات همۀ سال‌های را که برآن پول گذشته است اداء کنید. و اگر قرضه‌ای که داده‌اید کمتر از آن مقداری بود که زکات برآن واجب می‌شود، در این صورت زکات بر آن قرضه واجب نمی‌باشد.

البته اگر مقداری پول یا مال دیگری هم دارید که اگر آن را با این پول و مال حصول شدۀ خود یکجا حساب کنید، به اندازۀ نصاب زکات می‌شود، در این صورت زکات بر آن مقدار پول و مال واجب می گردد.

«قِسم/نوع دوم قرض»

مسئلۀ ۲۰: و اگر پول نقد قرض ندادید و نه مال تجارت به کسی فروختید، بلکه لوازم دیگری که برای تجارت نبود ـ مثلاً لباس پوشیدنی یا اثاث خانه ـ را فروختید و پول آن هنوز بر خریدار باقی مانده است و به آن اندازه هست که زکات برآن مقدار پول واجب می‌شود{یعنی پولی برابر با قیمت ۶۱۲ گرام نقره} و این پول را چند سال بعد وصول کردید، در این صورت نیز دادن زکات تمام آن سال ها بر شما واجب می‌باشد.

و اگر آن پول‌ها یکجائی به دست تان نیامد بلکه آن را اندک اندک وصول نمودید، در این صورت تا وقتی که آنقدر پول به دست تان نیامده که برابر با نرخ بازاری۶۱۲ گرام نقره شود، زکات

(۳۳۴) اما احتیاط در این است که به محض حصول پولی معادل ۹۳ گرام نقره زکات آن را بدهید. مولِّف



برآن واجب نمی‌باشد. و هنگامی که این مقدار پول را به دست آوردید آنگاه ادای زکات تمام سال های گذشتهٔ آن بر شما واجب می‌گردد.

«قِسم/نوع سوم قرض»

مسئلهٔ ۲۱: این است که مَهر/مهریهٔ زن بر شوهرش باقی باشد و زن مَهرش را بعد از سال‌ها به دست بیاورد، در این صورت زکات سال‌های گذشته برآن واجب نیست، بلکه زکات همان وقتی بر آن واجب می‌شود که زن مهر/مهریهٔ خود را به دست بیاورد و سپس یک سال برآن بگذرد. قبل از گذشتن یک سال، زکات در آن واجب نمی‌باشد.



پیش پرداختن زکات

مسئلهٔ ۲۲: اگر شخص پولداری که زکات بر او واجب است، قبل از گذشتن یک سال بر پول‌ها و اموال خود، زکات آنها را بدهد و منتظر گذشتن سال نباشد، اینکار جایز است و زکاتش اداء می‌شود.

و اگر شخصی صاحب نصاب نبود بلکه امید آمدن پول و مال از جائی را داشت و بر این امید، پیشکی زکات داد، زکات اداء نمی‌شود. هر وقت پول و مالی به دست آورد و یک سال برآن گذشت، آنگاه زکات آن را دوباره اداء کند.

مسئلهٔ ۲۳: اگر شخص پولدار، زکات چند سال خود را پِیشَکِی/پیشاپیش ادا کند، اینکار جایز است. اما اگر در یکی از آن سال‌ها پول و دارائی‌اش زیادتر شد، زکات آن پول اضافی را نیز باید بدهد.

مسئلهٔ ۲۴: اگر کسی نزد خود هزار روپیه اضافه بر ضرورت داشت و توقع داشت که مقدار دیگری پول از جائی به دست خواهد آورد، بنابرین قبل از گذشتن یک سال، زکات همهٔ آن پول‌ها را پیشَکِی/پیشاپیش اداء نمود، اینکار درست است. لیکن اگر قبل از ختم سال، پول کمتر از حد نصاب شد، در این صورت زکات معاف می‌گردد و آنچه که به عنوان زکات داده، صدقهٔ نفلی خواهد گردید.



مسئلهٔ ۲۵: اگر یک سال بر پول‌ها و اموال کسی گذشت و او هنوز زکات آن را اداء نکرده بود که تمام پول‌ها و اموالش دزدی شد، یا به صورت دیگری {مثلاً سوخته} از بین رفت، زکات آنها نیز عفو

می‌گردد. و اگر خودش پول‌ها یا اموال خود را به کسی داد و یا به اختیار خود آنها را به یک شکلی از بین برد، در این صورت هر مقدار زکات که بر او واجب شده بود عفو نمی‌شود، بلکه باید آن را اداء کند.

مسئلهٔ ۲۶: اگر کسی که زکات بر او واجب شده بود، بعد از ختم سال، تمام پول و اموال خود را خیرات/صدقه کرد، زکاتش نیز عفو می‌گردد.

مسئلهٔ ۲۷: اگر کسی آنقدر پول داشت که زکات در آن واجب می‌شود، و بعد از گذشتن یک سال بر آن، نصف آن پول دزدی شد یا او خود نصف آن را خیرات/صدقه کرد،[۳۳۵] در این صورت، زکات نیم پول عفو است. فقط زکات نیمهٔ باقیمانده را باید بدهد.



مسائل ادای زکات

مسئلهٔ ۱: چون یك سال[۳۳۶] بر مال و دارائی و پول کسی گذشت، او باید فوراً زکات آنها را ادا کند. تاخیر کردن در کار نیك مناسب نیست، زیرا شاید مرگ سر برسد و مواخذهٔ زکات در گردنش باقی بماند.

اگر کسی زکات خود را بعد از گذشتن یک سال ادا نکرد تا آنکه سال دوم نیز بر آن پول‌ها و اموال گذشت، این شخص گناهکار می‌شود. اکنون بازهم توبه کند و زکات هر دو سال را بدهد. خلاصه اینکه در طول عمر، زکات خود را حتماً باید اداء کند و بر گردن خود باقی نگذارد.

مسئلهٔ ۲: {بعدِ تکمیل نصاب}، به هر اندازه‌ای که پول و دارائی باشد، یک چهلم آن را باید در زکات داد. یعنی یک روپیه در هر چهل روپیه، و دو و نیم روپیه در هر صد روپیه.[۳۳۷]

---

(۳۳۵) و اگر آن را به کسی هِبَه/بخشش کند یا خودش آن را خرج نماید، در این صورت نیز زکات بر او واجب می‌باشد. مولِّف (حاشیهٔ جدیده: ۲۷/۳)

(۳۳۶) چنانکه گذشت مراد از سال در احکام شرع، سال قمری است نه شمسی. وَحَولُهُ (اَیْ الزَّکٰوۃِ) قَمَرِیٌّ لَا شَمْسِیٌّ. (الدر المختار: ۲۵۹/۲ و فتاوی محمودیه: ۳۶۲/۹)

(۳۳۷) به عبارت دیگر یعنی دو و نیم فیصد/درصد. **مسئله:** و اگر کسی طلا یا نقره داشت و می‌خواست زکات طلا را با دادن خود طلا و زکات نقره را با دادن خود نقره اداء کند، دراین صورت نیز یک چهلم (یعنی دو و نیم درصد) آن طلا یا آن نقره را باید بدهد، چنانکه گذشت.



نیّت زکات

مسئلۀ ۳: چون کسی می‌خواست پول زکات خود را به فقیری بدهد، در دل خود در آن وقت حتماً این قدر نِیَّت کند که من پول زکات را می‌دهم. اگر کسی این نیت را نکرد و بی‌نیّت پول را داد، زکاتش اداء نمی‌شود و باید دوباره زکات بدهد، و پولی که داده است ثواب آن را جداگانه به دست می‌آورد.

مسئلۀ ۴: اگر کسی در وقت دادن زکات، نیت زکات دادن را نکرد، پس تا وقتی که آن پول و مال در نزد فقیر موجود است، نیت کردن زکات برایش درست است، و اگر حالا هم نیت کند که من پول زکات را داده‌ام، زکاتش اداء می‌شود. البته اگر فقیر آن پول را خرج کرده بود، نیت‌کردن حالا دیگر اعتباری ندارد. زکات را باید دوباره بدهد.

مسئلۀ ۵: اگر کسی مقداری پول را به نیت زکات از سایر پول‌ها جدا کرد و علاحده گذاشت که هر وقت مستحقی را دیدم آن را به او می‌دهم، و سپس هنگامی که آن پول را به فقیر می‌داد، نیت زکات را فراموش کرد، در این صورت نیز زکاتش اداء می‌شود.

البته اگر آن پول را به نیت زکات جدا نموده علاحده نمی‌گذاشت، زکاتش اداء نمی‌شد.

مسئلۀ ٦: کسی پول زکات خود را جدا کرد، و می‌خواست آن را به فقیران بدهد، اکنون اختیار دارد که همۀ آن پول را به یک فقیر بدهد یا آن را تقسیم نموده به چند فقیر بدهد. همچنین اختیار دارد که همۀ آن را در یک روز بدهد و یا کم کم در طول چند ماه.

مسئلۀ ۷: بهتر این است که به یک فقیر کم از کم/حد اقل آنقدر پول زکات داده شود که برای یک روز او کفایت کند و مجبور به دست درازکردن نزد کس دیگری نگردد.

مسئلۀ ۸: دادن آنقدر پول به یک فقیر که زکات در آن مقدار پول واجب می‌شود{یعنی پولی برابر با قیمت ٦١٢ گرام نقره} مکروه است. لیکن اگر کسی این قدر پول را به یک فقیر داد، زکاتش بازهم اداء می‌شود. و دادن کمتر از این مقدار پول به یک فقیر جایز است و کراهتی هم ندارد.[(۳۳۸)]

---

(۳۳۸) این حکم برای همان وقتی است که فقیر، قرضدار/مقروض یا صاحب عیال نباشد، ورنه دادن پول بیشتر به او جایز است. (رد المحتار: ٧٤/٢ و احسن الفتاوی: ٢٩٣/٤ و کتاب الفقه: ١٠١٣/١ و مسائل زکات: ص ١٢٠ و ٢٦٦ و ٢٨٠ و فتاوی محمودیه: ٤٨٠/٩ و ٤٨١)





مسئلۀ ۹: اگر شخصی برای قرض گرفتن نزد کسی آمد و او می‌داند که آن شخص آنقدر تنگدست و مُفْلِس است که هیچ وقت نمی‌تواند قرض را اداء کند و یا آنقدر «بد دِه» است که چون قرض گرفت دیگر هرگز آن را پس نمی‌دهد، و او به نام قرض، پول زکات خود را به آن شخص داد و در دل خود نیت کرد که من زکات خود را می‌دهم، در این صورت نیز زکات او اداء می‌شود. اگرچه شخص گیرنده به این گمان باشد که مرا قرض داده است.

مسئلۀ ۱۰: اگر زکات‌دهنده، مستحقی را به عنوان جایزه و انعام، مقداری پول داد و در دل نیت داشت که من پول زکات را می‌دهم، در این صورت نیز زکاتش اداء می‌شود.

مسئلۀ ۱۱: اگر شما بر فقیری مقداری پول قرض داشتید و زکات پول‌های شما نیز به اندازۀ همان مقدار پول یا بیشتر از آن است و شما قرض خود را به نیت زکات معاف کردید، زکات در این صورت اداء نمی‌شود. البته اگر به اندازۀ همان پول قرض، نخست به او به نیت زکات پول می‌دادید، زکات تان در این صورت اداء می‌شد. و بعداً اجازه داشتید همان پولی را که به او داده‌اید در مقابل قرض خود از او پس بگیرید.



مسئلۀ ۱۲: اگر کسی آنقدر نقره دارد که به حساب یک چهلم {یعنی دو و نیم فیصد، } ۳۵ گرام نقره زکات آن می‌شود، در این صورت اجازه دارد که یا خود آن ۳۵ گرام نقره را در زکات بدهد یا اینکه برابر با قیمت آن پول بدهد. و یا پول آن را طلا خریده طلا را به عنوان زکات بدهد، و یا قیمت آن ۳۵ گرام نقره را تکه/پارچه یا چیز دیگری خریده آن را به زکات بدهد. همۀ اینها درست است و زکات در همۀ این صورت‌ها اداء می‌شود.



وکالت در ادای زکات

مسئله۱۳: اگر کسی خودش پول زکات خود را نداد، بلکه زکات خود را به شخص دیگری داد {یا ارسال نمود} تا او زکاتش را به فقیر بدهد، این صورت هم جایز است. و اکنون اگر این شخص در وقت دادن زکات، نیت زکات را هم نکند، بازهم زکاتش اداء می‌شود.

مسئلۀ ۱۴: اگر شما به نیت زکات مقداری پول به شخصی دادید تا آن را به فقیری بدهد، لیکن این شخص همان پول‌های را که شما به او داده بودید به فقیر نداد، بلکه از طرف شما همان مبلغ را از پول‌های خود به فقیر داد و چنین خیال کرد که آن پول‌های شما را او خود می‌گیرد، بازهم در این صورت زکات اداء می‌شود، به شرط اینکه آن پول‌های که شما به او داده بودید هنوز نزدش موجود باشد و اکنون وی در مقابل پول‌های خود، پول شما را بگیرد.

البته اگر این شخص آن پول‌های را که شما به او داده بودید خرچ کرده بود و بعداً از پول‌های خود، زکات شما را به فقیر داد، در این صورت زکات شما اداء نمی‌شود.

و یا اینکه اگر همان پول های که شما به وی داده بودید نزد او موجود است، اما او در وقت دادن زکات از پول خود، این نیت را نکرده بود که من آن پول‌ها را خودم می‌گیرم، بازهم در این صورت زکات شما اداء نمی‌گردد، و اکنون باید همان پول‌های شما را در زکات بدهد.

مسئلۀ ۱۵: و اگر شما به این شخص پول ندادید و فقط اینقدر به او گفتید که تو از طرف من زکات مرا بده، و لذا این شخص زکات شما را از طرف شما اداء کرد، در این صورت زکات شما اداء می شود و هرقدر پولی را که این شخص از طرف شما داده است، اکنون از شما می‌گیرد.

مسئلۀ ۱۶: اگر کسی بدون اینکه شما به او بگوئید از طرف شما زکات تان را بدون اجازۀ شما اداء کرد، زکات در این صورت اداء نمی‌شود، و اکنون اگر شما آن را قبول هم کنید، بازهم اداء نمی‌گردد. و همچنین حق پس‌گرفتن آنچه را که بدون اجازه از طرف شما داده است، از شما ندارد.

مسئلۀ ۱۷: اگر شما زکات خود را به کسی دادید که آن را به فقیر بده، اکنون او اختیار دارد که یا خودش آن را به فقیری بدهد و یا آن را به شخص دیگری بسپارد که این پول زکات را به فقیری بده. و ضرورتی به این نیست که نام زکات‌دهنده را بگیرد که این پول زکات را از طرف فلانی بده.

و این شخص اگر این پول را به خویش و قوم فقیر و یا پدر و مادر فقیر خود بدهد، اینکار هم درست است. اما اگر خود این شخص فقیر باشد، برایش درست نیست که این پول را خودش بگیرد.

البته اگر شما به او گفته بودید که هرچه می خواهی با آن بکن و به هر کس که می خواهی بده، در این صورت برای او جایز است که اگر فقیر باشد پول را برای خود نیز بگیرد.

مسائل زکات حاصلات زمین و باغ (عُشر)



مسئلهٔ ۱: هر شهری که در قبضهٔ کافران بود و آنها در آن شهر زندگی می کردند و سپس لشکر مسلمانان آن شهر را به جنگ از کافران گرفتند ودین اسلام را در آنجا شایع ساختند وحکمران مسلمان، زمین های کافران را میان همان مسلمانان تقسیم کرد،[۳۳۹] اینگونه زمین ها را در شریعت «زمین عُشْرِی» می گویند. واگر ساکنین آن شهر همگی به رضایت خود مسلمان شدند وضرورتی به جنگ نیفتاد باز هم زمین های آن شهر «زمین عُشْرِی» گفته می شود. زمین های سراسر جزیرهٔ عرب نیز عُشْرِی است.

مسئلهٔ ۲: اگر این زمین های عُشْرِی به طور وراثت از اجداد کسی به او رسیده و یا او آن را از یک مسلمانی خریده که آن را به طور وراثت از اجداد/پدرکلان های خود یافته است، در این صورت در هرچیزی که این زمین حاصل می دهد، زکات واجب می باشد.

و «طریقهٔ زکات» آن این است که اگر زمین را آبیاری نمی کنند و زمین فقط به وسیلهٔ آب باران حاصلات می دهد، یا اینکه کسی در لبهٔ جوی یا کنارهٔ دریا/رود چیزی کشت کند و بدون اینکه ضرورت به آب دادن باشد، زمین حاصلات بدهد، در این صورت خیرات/صدقه کردن «یک دهم» تمام حاصلات آن واجب است. یعنی در ده سِیر، یک سِیر[۳۴۰] و در ده کیلو یک کیلو را باید خیرات/صدقه کرد. و اگر زمین ها را به وسیلهٔ دلو یا طریقهٔ دیگری خود آب می داد، در این صورت «یک بیستم» حاصلات آن را باید خیرات/صدقه کند. یعنی در بیست کیلو یک کیلو را و در بیست سیر یک سیر را. حکم حاصلات باغ نیز همین است.

خلاصه آنکه این صدقه و خیرات کردن یک دهم یا یک بیستمِ حاصلات زمین های عُشْرِی اگرچه حاصلاتی بسیار کم نیز داده باشند، واجب است. کم و زیاد بودن حاصلات در این حکم هیچ اعتباری ندارد.

مسئلهٔ ۳: این حکم شامل همهٔ اقسام غله جات، سبزیجات، حبوبات، میوه جات وگُل ها وغیره است

---

(۳۳۹) یعنی به آن مسلمان های که آن شهر را فتح کرده اند و همچنین اگر این زمین ها را علاوه بر آنها میان سایر مسلمانان تقسیم کند، بازهم حکم همین است. مؤلِّف

(۳۴۰) یک سیر در افغانستان، مساوی هفت کیلو است.



مسئلهٔ ۴: اگر کسی از زمین عُشْرِی یا کوه و دشت عسل به دست آورد، این صدقه و خیرات {عُشر} در آن عسل نیز واجب است.

مسئلهٔ ۵: اگر کسی در خانهٔ خود درخت نشاند یا ترکاری/ سبزی و یا چیز دیگری کاشت، این صدقه {عُشر} در حاصل آن درخت و سبزی‌ها و ترکاری‌ها واجب نمی‌شود.

مسئلهٔ ٦: اگر کافری زمین عُشْرِی را بخرد، اکنون آن زمین، دیگر زمین عُشْرِی نمی‌باشد و حتّٰی اگر مسلمانی آن زمین را باز پس هم بخرد و یا آن را به طور دیگری به دست بیاورد، بازهم آن زمین، زمین عُشْرِی نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۷: در این مسئله که یک دهم یا یک بیستم حاصلات بر چه کسی واجب است، یعنی آیا بر مالک زمین واجب است یا بر مالک حاصلات، علمای بزرگ اختلاف دارند. اما ما به خاطر سهولت می‌گوئیم که یک دهم یا یک بیستم حاصلات بر صاحب حاصلات واجب است. لذا اگر دهقان زمین را اجاره گرفته است، چه در مقابل پول و چه در مقابل حاصل زمین، این یک دهم یا یک بیستم بر دوش دهقان واجب می‌باشد.

و اگر زمین را به این شکل گرفته است که حاصلات زمین میان صاحب زمین و دهقان تقسیم شود، در این صورت، هم صاحب زمین و هم دهقان، هر یک، یک دهم یا یک بیستم حصهٔ خود را جداگانه صدقه بدهند.



دادن زکات به چه کسانی جایز است

مسئلهٔ ۱: هر کسی که ٦١٢ گرام نقره یا ۸۷ گرام طلا و یا برابر با قیمت ٦١٢ گرام نقره، مال تجارت دارد،[۳۴۱] در شریعت او را «غنی/پولدار» می‌گویند. دادن پول زکات به این چنین شخص درست نیست. و برای او نیز گرفتن و خوردن پول زکات حلال نمی‌باشد.

به همین صورت، دادن پول زکات به آن کس درست نیست که برابر با قیمت ٦١٢ گرام نقره،

---

(۳۴۱) به همین صورت هر کسی که برابر با نرخ ٦١٢ گرام نقره نزد خود پول نقد دارد، پولدار گفته می‌شود. رجوع کنید به مسئلهٔ اول از مسائل زکات در همین کتاب و حاشیهٔ آن.

چنان مال و سامانی دارد که اگرچه برای خرید و فروش یعنی تجارت نیست لیکن زاید از ضرورت او می‌باشد. این شخص نیز پولدار گفته می‌شود و دادن پول زکات به او جایز نیست، اگرچه بر این گونه پولدار زکات واجب نیز نمی‌باشد.

مسئلۀ ۲: و هر کسی که به اندازۀ مندرجۀ بالا پول و دارائی ندارد، بلکه یا پول و دارائی کمی دارد و یا هیچ چیزی ندارد، یعنی حتّٰی به اندازۀ گذارۀ یک روز هم چیزی ندارد، این چنین کسان را فقیر و مسکین می‌گویند. دادن پول زکات به آنها درست است و برای آنها نیز گرفتن پول زکات درست است.

مسئلۀ ۳: دیگ‌های بسیار کلان و فرش‌های بسیار بزرگ که سه چهار سال یکبار برای عروسی و غیره به آنها ضرورت می‌افتد و روزمره استعمال نمی‌شوند، در لوازم ضروری داخل نیستند.

مسئلۀ ۴: آنچه جزو ضروریات است اینها می‌باشد: خانه برای زندگی، لباس‌های پوشیدنی، نوکر و خدمتکار برای کارهای خانه، و آن اثاث خانه که در خانه اکثر به کار می‌آیند. اینها همه لوازم و اسباب ضروری هستند و کسی از داشتن آنها اگرچه قیمت آنها بسیار زیاد شود، در شریعت پولدار گفته نمی‌شود، و بنابرین دادن پول زکات به او جایز است. به همین ترتیب کتاب‌های مورد ضرورت شخص درس‌خوانده نیز جزو اسباب و لوازم ضروری او است.

مسئلۀ ۵: اگر کسی چندین خانه دارد و آنها را به کرایه داده است و توسط عایدات/درآمد آنها گذاره/زندگی می‌کند و یا مقداری زمین دارد که عایدات یا حاصلات آن را می‌گیرد، ولی اهل و عیال و اولاد و نانخور در خانه‌اش آنقدر زیاد است که زندگی‌اش به خوبی نمی‌گذرد و تنگدست می باشد، و چنان مالی هم ندارد که زکات بر آن واجب شود، در این صورت دادن پول زکات به این شخص درست است.

مسئلۀ ٦: اگر کسی آن قدر پول نقد دارد که می‌تواند با آن یکی دو کیلو طلا بخرد، لیکن همان مقدار پول یا بیشتر از آن قرضدار/مقروض است، در این صورت دادن پول زکات به او نیز درست است.

و اگر کمتر از آن مقدار قرضدار/مقروض بود، پس ببینید که اگر قرض خود را اداء کند چقدر پول نزدش باقی می‌ماند، اگر آنقدر پول باقی بماند که زکات برآن پول واجب می‌گردد{یعنی پولی برابر با قیمت ٦١٢ گرام نقره}، در این صورت دادن پول زکات به او جایز نیست. و اگر کمتر باقی بماند، دادن پول زکات به او درست خواهد بود.

مسئلۀ ۷: اگر کسی در خانه و شهر خود بسیار پولدار است، اما اتفاقاً در مسافرت تمام پول‌هایش دزدی شد یا گم شد و یا به کدام سبب دیگر، پول‌هایش از دستش رفت و اکنون پول خرچ خود و



مصارف برگشت به خانه و شهر خود را هم ندارد؛ دادن پول زکات به او صحیح است.

به همین صورت، اگر پول حاجی در طول راه تمام شد و او در شهر و خانهٔ خود پول و ثروت بسیار نیز دارد، بازهم دادن پول زکات به وی درست است.



دادن زکات به چه کسانی و مصرف آن در چه جاهائی جایز نیست

مسئلهٔ ۸: دادن پول زکات به کافر درست نیست. زکات باید فقط به مسلمان داده شود، بجز زکات و عُشْر و صدقهٔ فطر و نذر و کفَّاره، دادن هر خیرات/صدقهٔ دیگری به کافر درست است.

مسئلهٔ ۹: تعمیر مسجد از پول زکات، یا کفن و دفن مُرده با آن، و یا ادای قرض مُرده از پول زکات، و یا مصرف پول زکات در کار خیر دیگری جایز نیست. تا وقتی که پول زکات به مستحق آن {یعنی فقیر و مسکین} داده نشود، زکات اداء نمی‌شود.

مسئلهٔ ۱۰: دادن زکات خود به پدر، مادر، پدرکلان، مادرکلانِ ـ پدری و مادری ـ و پدرِ پدرکلانِ پدری و مادری و غیره آن کسانی که این شخص از پُشت آنها پیدا شده است جایز نیست. به همین صورت دادن زکات به فرزندان، نواسه/نوه‌ها وکَواسه‌ها و غیرهٔ خود که اولادهٔ این شخص اند، درست نیست.

و به همین صورت، زن نمی‌تواند زکات خود را به شوهر خود بدهد و شوهر نمی تواند زکات خود را به زن خود بدهد.

مسئلهٔ ۱۱: علاوه بر کسانی که در بالا ذکر رفت، دادن پول زکات به همهٔ خویشاوندان و اقارب صحیح است؛ مانند برادر، خواهر، برادرزاده، خواهرزاده، کاکا/عمو، عمه، خاله، ماما/دائی، مادر اندر/ناتنی، پدر اَندر/ناتنی، خُشُو/مادر عروس یا داماد، خُسُر/پدر عروس یا داماد و غیره ... دادن زکات به همهٔ اینها درست است. {البته اگر مستحق زکات یعنی فقیر و نادار باشند}.



مسئلهٔ ۱۲: اگر پدر یک پسر یا دختر نابالغ پولدار است، دادن زکات به این پسر یا دختر نابالغ درست نیست. و اگر پسر و دختر بالغ باشند و پدر شان پولدار است لیکن خود آنها پولدار نیستند،

در این صورت دادن زکات به این پسر و دختر جایز است.

مسئلهٔ ۱۳: اگر طفلی پدرش پولدار نیست ولی مادرش پولدار است، دادن پول زکات به آن طفل درست است.

مسئلهٔ ۱۴: دادن پول زکات به «سیِّدها»[۳۴۲] و «علوی ها»[۳۴۳] و به همین گونه دادن پول زکات به هر کسی که از اولادهٔ حضرت عباس ﷺ و اولادهٔ حضرت جعفر ﷺ یا حضرت عقیل ﷺ یا حضرت حارث ﷺ بن عبدُ المُطَّلِب باشد، درست نیست.[۳۴۴]

به همین صورت دادن آن صدقه هائی که از جانب شریعت واجب می گردد، به ایشان درست نیست، مانند نذر و کفَّاره و عُشر و صدقهٔ فطر. و غیر از اینها دادن خیرات و صدقهٔ نفل به آنها درست است.

مسئلهٔ ۱۵: دادن پول زکات به خدمتگار، نوکر خانه، دایه و غیره درست است. لیکن این پول را در معاش/مُزد آنها نباید حساب کرد بلکه اضافه بر معاش بطور بخشش و انعام باید داد، و در دل خود نیت زکات را داشته باشید.

مسئلهٔ ۱۶: اگر زنی طفلی را شیر داده است و اکنون او پول زکاتش را به وی می دهد، اینکار صحیح است و همچنین دادن پول زکات به زنی که شما را در طفولیت شیر داده است نیز درست می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۷: مَهر/مهریهٔ زنی که بر شوهرش دارد، مثلاً بسیار بیشتر از مقدار نصاب زکات است ولی شوهر خیلی فقیر است و نمی‌تواند مَهرش را ادا کند، در این صورت دادن پول زکات به این زن درست می‌باشد.

و همچنین اگر شوهر پولدار است لیکن مَهر/مهریهٔ او را نمی‌دهد، و یا این زن مَهر خود را بخشیده است، در این صورت نیز دادن پول زکات به او درست است.

و اگر زن مهر/مهریهٔ خود را نبخشیده و امید دارد که هر وقتی که مَهر/مهریه‌ام را بخواهم، شوهرم آن را می‌دهد و پس و پیش نمی‌کند، در این صورت دادن پول زکات به چنین زن درست نیست.

---

(۳۴۲) اولادهٔ حضرت بی‌بی فاطمه ﷺ دختر حضرت رسول الله ﷺ و خانم حضرت علی ﷺ

(۳۴۳) اولادهٔ حضرت علی ﷺ از بطن سایر همسرانش غیر از بی‌بی فاطمه ﷺ

(۳۴۴) حضرت عباس و حارث ﷺ کاکا/عموهای رسول الله ﷺ اند و حضرت جعفر و عقیل ﷺ پسران کاکا/عموی رسول الله ﷺ اند.

مستحق دانسته زکات دادن و نامستحق بودن او

مسئلهٔ ۱۸: اگر کسی شخصی را مستحق دانسته پول زکات را به او داد و بعدا معلوم شد که آن شخص پولدار بود یا سیِّد بود، و یا اینکه پول زکات خود را در شب تاریک به شخصی داد و بعداً معلوم گشت که او پدرش یا پسرش و یا چنان خویشاوندش بود که زکات دادن به او جایز نیست، در تمام این صورت‌ها زکات وی اداء گردیده است و دوباره دادن زکات بر او واجب نمی‌باشد.

لیکن شخصی که پول را می گیرد، اگر بداند که این پول زکات است و من مستحق زکات گرفتن نیستم، باید پول را نگیرد و آن را واپس بدهد.

و اگر زکات‌دهنده بعد از دادن پول زکات دانست که شخصی که پول زکات را به او داده است کافر بود، در این صورت زکاتش اداء نمی‌گردد و باید دوباره زکات بدهد.

مسئلهٔ ۱۹: اگر زکات‌دهنده بر کسی مشکوک است و نمی‌داند که او پولدار است یا فقیر، در این صورت تا وقتی که تحقیق نکند که او فقیر است یا پولدار، زکات را به او ندهد.

و اگر زکات را بدون تحقیق به او داد، بنگرد که دلش به کدام طرف بیشتر مایل است. اگر دلش گواهی می‌دهد که این شخص فقیر است، در این صورت زکات اداء شده است. و اگر دلش گواهی می‌دهد که این شخص پولدار است، در این صورت زکات اداء نمی‌شود و باید دوباره زکات بدهد. لیکن اگر بعد از دادن زکات، معلوم شود که آن شخص فقیر است، دوباره زکات ندهد، زیرا زکاتش اداء شده است.

مسئلهٔ ۲۰: در دادن زکات و همچنین در دادن صدقه و خیرات‌های نفلی، بیشتر از همه متوجه خویشاوندان خود باشید. یعنی اینکه اول از همه پول زکات و صدقات خود را به آنها بدهید، اما به آنها نگوئید که این پول زکات یا صدقه و خیرات است تا به آنها بد نخورد.

در حدیث شریف وارد است که دادن صدقه و خیرات به خویشان خود، دو برابر ثواب دارد. یکی ثواب صدقه و خیرات دادن، و دوم ثواب صلهٔ رحم نمودن با خویشاوندان.[۳۴۵] و اگر چیزی

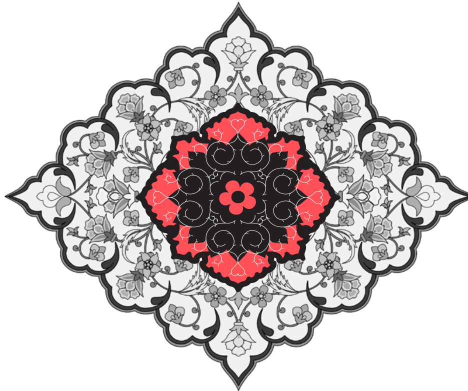
(۳۴۵) عَنْ سَلْمَانَ بْنِ عَامِرٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَى الْمِسْكِينِ صَدَقَةٌ، وَعَلَى ذِي الرَّحِمِ اثْنَتَانِ صَدَقَةٌ وَصِلَةٌ. (سنن نَسائی شریف: حدیث ۲۵۸۲ و جامع ترمذی شریف: حدیث ۵۶۸ و سنن ابن ماجه شریف: حدیث ۱۸۴۴و مسند احمد: حدیث ۱۶۲۲۶ و غیره کتب حدیث ...)



اضافه باقی بماند، آن را به سایر فقیران بدهید.

فرستادن زکات به شهرهای دیگر

مسئلهٔ ۲۱: فرستادن پول زکات از یک شهر به شهر دیگر مکروه است. البته اگر اقارب و خویشاوندان کسی در شهر دیگر می‌باشند و او پول زکات را به آنها می‌فرستد یا اینکه ساکنین آن شهر نسبت به اهالی این شهر فقیرتر هستند و یا اینکه آن کسانی که زکات را برای ایشان می‌فرستد در کارهای دینی مصروف می‌باشند، در این صورت‌ها فرستادن پول زکات به شهر دیگر مکروه نیست، بلکه دادن زکات به طالبان علم دین و عالِمان دیندار ثواب بزرگی دارد.



مسائل صدقهٔ فطر

مسئلهٔ ۱: هر مسلمانی که آن اندازه پول دارد که زکات بر او واجب است، یا گرچه زکات بر او واجب نیست ولی آنقدر لوازم و اثاثهٔ بیشتر از ضرورت دارد که قیمت آنها برابر با قیمت ۶۱۲ گرام نقره می شود، در این صورت، در روز عید فطر، صدقه‌دادن بر او واجب می‌گردد. چه این اسباب و اثاثه، مال تجارت و برای خرید و فروش باشد یا نباشد، و چه یک سال برآن گذشته باشد یا نگذشته باشد. این صدقه را در شرع، «صدقهٔ فطر» می گویند.

مسئلهٔ ۲: اگر شخصی برای سکونت، خانه‌ای وسیع و بزرگ دارد که اگر بخواهد آن را بفروشد به پول گزافی فروخته می‌شود، و برای پوشیدن لباس های بسیار گران قیمت دارد، اما نقره و طلا در آنها کار نشده، و برای انجام امور خانه، دو سه چهار مستخدم و خدمتکار دارد، و همچنین اسباب و اثاثهٔ فراوانی در خانه دارد که قیمت آنها پول بسیار زیادی می‌شود، لیکن زیور ندارد و آن اسباب و اثاثه نیز همه مورد استعمالش می‌باشند، و یا او مقداری لوازم و اثاثهٔ زاید از ضرورت دارد و همچنین مقداری نقره‌کاری و طلاکاری و نیز کمی زیور هم دارد، لیکن همهٔ اینها به آن اندازه نیستند که زکات بر آنها واجب شود، در این صورت صدقهٔ فطر بر چنین شخص واجب نمی گردد.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی دو خانه دارد، در یک خانه خودش زندگی می کند و خانهٔ دیگرش خالی و بیکار است و یا آن را به کرایه داده است، این خانهٔ دوم زاید از ضرورت می باشد. اگر قیمت این خانه آنقدر است که زکات بر آن مقدار پول واجب می‌شود، در این صورت صدقهٔ فطر بر این شخص واجب است، و همچنین گرفتن پول زکات برایش جایز نیست. البته اگر با کرایهٔ همین خانه، مصارف زندگی خود را تأمین می‌کند، این خانه نیز جزو لوازم ضروری محسوب شده صدقهٔ فطر بر صاحب آن واجب نمی‌شود. و همچنین دادن پول زکات به او و نیز گرفتن پول زکات برای او صحیح می باشد.

خلاصه؛ هر کسی که گرفتن پول زکات و صدقهٔ واجبه برایش جایز است، صدقهٔ فطر بر او واجب نیست، و هر کسی که گرفتن پول زکات و صدقهٔ واجبه برایش جایز نیست، صدقهٔ فطر بر او



واجب می باشد.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی مقداری مال و اسباب زاید از ضرورت نزد خود دارد اما قرضدار/مقروض هم است، در این صورت حساب کنید که قیمت آن اموال و لوازم زاید از ضرورت چقدر است، سپس پول قرض را از آن منفی کنید و آنگاه ببینید که حالا چقدر باقی می‌ماند. اگر آنقدر مال و اسباب باقی ماند که قیمت آن برابر با پولی است که زکات یا صدقهٔ فطر در آن مقدار واجب می‌شود{یعنی پولی برابر با نرخ ٦١٢ گرام نقره}، در این صورت صدقهٔ فطر بر این شخص واجب است. و اگر کمتر می‌شود، صدقهٔ فطر بر او واجب نمی گردد.



مسئلهٔ ۵: به محض آنکه صبح روز عید فطر هوا روشن و وقت نماز صبح شروع شود، صدقهٔ فطر واجب می گردد. پس اگر کسی قبل از صبح صادق وفات کرد، صدقهٔ فطر بر او واجب نمی‌باشد. لذا از پول و اموال او صدقهٔ فطرش داده نشود.

مسئلهٔ ٦: بهتر این است که صدقهٔ فطر قبل از رفتن مردم جهت نماز عید به عیدگاه داده شود، و اگر آن را قبل از نماز ندادید، عیبی ندارد، بعداً بدهید.

مسئلهٔ ۷: اگر کسی صدقهٔ فطر را پیش از روز عید در ماه مبارک رمضان داد، بازهم صدقهٔ فطرش اداء می‌شود. دوباره صدقه دادن بر او واجب نیست.

مسئلهٔ ۸: اگر کسی صدقهٔ فطر را در روز عید نداد، صدقهٔ فطرش معاف نمی‌شود، باید آن را در روز دیگر بدهد.

مسئلهٔ ۹: برای زن، دادن صدقهٔ فطر فقط از طرف خودش واجب است و دادن آن از طرف کس دیگری بر او واجب نیست، نه از طرف فرزندانش، نه از طرف پدر و مادرش، نه از طرف شوهرش و نه از طرف کدام کس دیگری.[(۳۴۶)]

---

(۳۴۶) این حکم برای زن‌هاست، و دادن صدقهٔ فطر بر «مردان» از طرف فرزندان نابالغ شان هم واجب است، اما اگر آن فرزندان شان پولدار باشند، دادن صدقهٔ فطر آنها بر دوش پدرشان واجب نیست، بلکه پدر صدقهٔ فطر آنها را از پول خود آنها اداء کند. همچنین دادن صدقهٔ فطر فرزندان بالغ نیز بر عهدهٔ پدر واجب نیست. اما اگر یک فرزند وی دیوانه باشد، در این صورت پدر از طرف او صدقهٔ فطر بدهد. (حاشیهٔ جدیده: ۳۵/۳)

باید متوجه بود که مسئلهٔ بالا دربارهٔ واجب بودن صدقهٔ فطر بر خود شخص است و اگر کسی صدقهٔ فطر شخص یا اشخاص دیگری را با اطلاع آنها بپردازد، اینکار جایز است، چنانکه در افغانستان عموماً پدر با اطلاع تمام اهل خانه، صدقهٔ فطر همهٔ ایشان را می‌دهد.



مسئلهٔ ۱۰: اگر طفل خُردسال آنقدر پول دارد که صدقهٔ فطر در آن مقدار پول واجب می‌شود، مثلاً یکی از اقارب این طفل وفات کرد و طفل از او میراث برد و یا طفل به گونهٔ دیگری صاحب پول و دارائی شد، در این صورت صدقهٔ فطر آن طفل از پول و مال خود طفل اداء گردد.

اما اگر آن طفل بعد از طلوع صبح روز عید به دنیا آمده بود، در این صورت دادن صدقهٔ فطر از طرف او واجب نیست.

مسئلهٔ ۱۱: صدقهٔ فطر بر کسی که روزهٔ رمضان را گرفته است هم واجب است و بر کسی که روزهٔ رمضان را به سببی نگرفته است هم واجب است. فرقی میان آنها نیست، هر دو یک حکم را دارند.



مسئلهٔ ۱۲: اگر کسی می‌خواهد گندم، آرد یا دَلْدَهٔ گندم {گندم خُردشده} در صدقهٔ فطر بدهد، در این صورت به حساب کیلو یک کیلو و ۷۵۰ گرام گندم[(۳۴۷)] یا آرد یا دَلْدَه بدهد، بلکه بهتر است احتیاطاً ۲ کیلو بدهد، زیرا بیشتر دادن نه تنها اشکالی ندارد بلکه بهتر هم هست.

---

(۳۴۷) منصوصِ متونِ فقهیَّه، نیم صاع گندم یا یک صاع جو است. در وزن صاع و نیم آن به حساب اوزان امروزی، اقوال علماء و مفتیان کرام مختلف است. بعضی از اکابر علماء چون حضرت مفتی سعید احمد پالنپوری دامت برکاتهم شیخ الحدیث وصدر المدرسین دار العلوم دیوبند و مفتی اعظم هند، وزن صاع را ۳ کیلو و۱۵۰ گرام می‌دانند. (تحفةُ الألمعی: ۲۸۷/۱) و بعضی از ایشان چون صاحب فتاوی نظامیه: ۷۵/۱ صاع را معادل ۳ کیلو و ۲٦٦ گرام می‌دانند. مفتی رشید احمد رحمه‌الله صاحب احسن الفتاوی: ٤١٦/٤ صاع را به صاع جو و صاع گندم منقسم دانسته، نیم صاع جو را تقریباً موافق اکثر علماء و نیم صاع گندم را معادل ۲ کیلو و ۳۲۰ گرام دانسته است.

اما جمهور اهل فتویٰ، وزن صاع را سه و نیم کیلو و نیم صاع را معادل یک کیلو و ۷۵۰ گرام دانسته‌اند. گرچه صراحت می‌کنند که احتیاطاً بهتر است دو کیلوی تمام گندم یا قیمت آن را بدهند. بزرگانی که به این رای فتوی داده اند یا آن را تصدیق کرده اند، اکابری اند چون: مفتی شفیع دیوبندی رحمه‌الله صاحب تفسیر مشهور معارف القرآن و جواهر الفقه: ٤٢٨/١، و مفتی سید عبد الرحیم لاجپوری رحمه‌الله صاحب فتاوی رحیمیه: ١٩٤/٧، و مفتی محمود رحمه‌الله صاحب فتاوی مفتی محمود: ٣١٤/٣ و ٣١٥، و مفتی محمد تقی عثمانی دامت برکاتهم صاحب فتاوی عثمانی: ۷۷/۲، و مولانا محمد یوسف لُدْیانَوی رحمه‌الله: مسائل شما و حل آنها: ۲۹۷/۳و۳۰۰ و۳۰۲، و سابقاً مفتی اعظم هند حضرت مولانا مفتی محمود حسن گنگوهی رحمه‌الله صاحب فتاوی محمودیه، و مولانا مفتی نظام الدین رحمه‌الله صدر مفتی دار العلوم دیوبند، و مولانا مفتی ظهیر الدین رحمه‌الله مفتی دار العلوم دیوبند و مرتِّب فتاوی دار العلوم دیوبند.

تصادیق این بزرگان در مقدمهٔ کتاب «مسائل عیدین و قربانی» تالیف مولانا محمد رفعت قاسمی مُدَرِّس دار العلوم دیوبند موجود است. مقدار صدقهٔ فطر در صفحات ۲۰۸ و ۲۰۹ و۲۱۰ و ۲۱۲ این کتاب تصریحاً موجود می‌باشد. و امروزه چون مفتیان کِرام عموماً موافق همین وزن فتویٰ می‌دهند، در این ترجمه نیز قَول جمهور اهل فتویٰ اخذ شده و در طول ترجمهٔ کتاب درج خواهد گردید و اوزان هندی اصل کتاب حذف خواهد شد.

و اگر کسی بخواهد جو یا آرد جو در صدقهٔ فطر بدهد، در این صورت دو برابر وزن مذکور بدهد. یعنی ۳ کیلو و ۵۰۰ گرام، یا احتیاطاً ٤ کیلو.

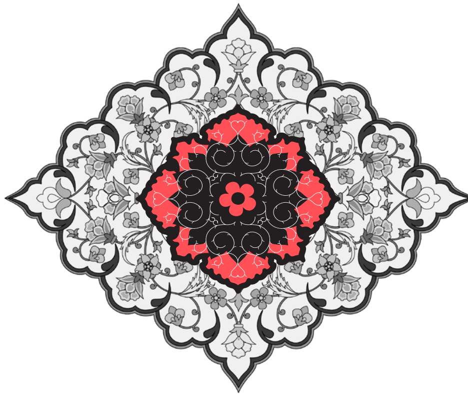
مسئلهٔ ۱۳: و اگر کسی بخواهد علاوه بر گندم و جو، چیز دیگری مانند نخود و جواری/ذُرَّت و برنج بدهد، در این صورت همان مقدار نخود یا جواری یا برنج را بدهد که قیمت آن برابر با قیمت مقدار مذکور گندم یا جو شود.

مسئلهٔ ١٤: اگر کسی گندم و جو نمی‌دهد بلکه قیمت همین مقدار گندم را می‌دهد، این صورت از همه بهتر است.

مسئلهٔ ١٥: اگر کسی بخواهد صدقهٔ فطر یک نفر را به یک فقیر بدهد یا آن را میان چند فقیر تقسیم کند، هر دو صورت جایز است.

مسئلهٔ ١٦: اگر کسی صدقهٔ چندین نفر را به یک فقیر بدهد، اینهم درست است.[(۳۴۸)]

مسئلهٔ ۱۷: مستحقین صدقهٔ فطر همان کسانی هستند که مستحق گرفتن زکات می‌باشند.



(۳۴۸) لیکن مقدار همهٔ آنها به آن اندازه نرسد که برابر با نصاب زکات یا نصاب صدقهٔ فطر شود، زیرا که دادن این اندازه پول به یک فقیر یا مسکین مکروه است. (حاشیهٔ جدیده: ٣٦/٣) مگر اینکه آن فقیر یا مسکین، مقروض یا صاحب عیال باشد چنانکه قبلاً گذشت.

مسائل زکات حیوانات سائمه

دو نکتهٔ مهم در مورد زکات

نکتهٔ ۱: گذشتن یک سال قمری بر اموال و دارائی در تمام مسایل زکات شرط است.

نکتهٔ ۲: زکات فقط بر جانوران «سائمه» فرض است. «سائمه» حیوانی را می‌گویند که دو امر ذیل در آن موجود باشد.

اول: اینکه در طول سال {در کوه و دشت و بیابان} خود بچرند، نه اینکه در طویله یا خانه آنها را نگهداشته کاه و علف بدهند. و اگر نصف سال خود می‌چرند و نصف سال آنها را در خانه یا طویله نگهداشته کاه و علف می‌دهند، این حیوانات سائمه نمی‌باشند.

به همین صورت اگر آنها را در خانه یا طویله نگهداشته برای آنها کاه و علف می‌آورند، چه خریداری کرده یا رایگان جمع نموده، در هر دو صورت، این حیوانات سائمه نمی‌باشند.

دوم: به خاطر تولید شیر یا تولید نسل یا فربه شدن نگهداری شده باشند. و اگر آنها را به خاطر گوشت یا به خاطر سواری نگهداری می‌کنند، آنها سائمه نمی باشند.



مسئلهٔ ۱: در حیوانات سائمه شرط این است که از جانوران ذیل باشند: شتر، گاو، گاومیش، بز و گوسفند، چه نر و چه ماده.

زکات بر حیوانات وحشی مانند آهو و غیره فرض نیست. البته اگر به نیت خرید و فروش خریداری شده باشند، در این صورت زکات اموال تجارتی بر آنها فرض خواهد شد.

هر حیوانی که از آمیزش نر و مادهٔ اهلی و وحشی به دنیا آمده باشد، حکمش این است که اگر مادرش اهلی است، آن حیوان نیز اهلی شمرده خواهد شد. و اگر مادرش وحشی است، آن حیوان نیز در حکم وحشی خواهد بود. مثلاً اگر حیوانی از آمیزش آهوی نر و گوسفند ماده به دنیا آمد، آن حیوان در حکم گوسفند خواهد بود. و اگر حیوانی از گوزن نر و گاو ماده به دنیا آمد، این حیوان در حکم گاو خواهد بود.

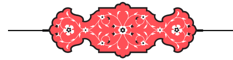


مسئلۀ ۲: هر حیوانی که سائمه باشد و در وسط سال به نیت تجارت فروخته شود، زکات آن سالِ این حیوان واجب نمی‌باشد. و از همان زمانی که صاحبش نیت فروش آن را کرد، سال تجارتی آن حیوان آغاز می‌شود.

مسئلۀ ۳: زکات بر رمۀ بره یا بزغاله یا گوساله در صورتی که تمام رمه فقط بره یا بزغاله یا گوساله باشد فرض نیست. البته اگر در میان رمۀ بره، یک گوسفند باشد و در میان رمۀ بزغاله، یک بز و در میان رمۀ گوساله یک گاو؛ در این صورت زکات بر تمام آن رمه فرض می‌شود. و همان حیوان کلان یعنی گوسفند یا بز یا گاو را در زکات آن رمه باید داد. و اگر بعد از اتمام سال، آن حیوان کلان مُرد، در این صورت زکات از تمام رمه ساقط می‌گردد.



مسئلۀ ۴: زکات بر حیوانات وقف، فرض نیست.



مسئلۀ ۵: هنگامی که اسپ‌ها سائمه بوده و نر و مادۀ آنها باهم مخلوط باشند، زکات بر آنها فرض می‌گردد. در مقابل هر اسپ یک دینار[۳۴۹] باید زکات داد. و یا اینکه قیمت اسپ‌ها را سنجیده یک چهلم {دو نیم فیصد/درصدِ} مجموع قیمت آنها را به عنوان زکات باید داد.

مسئلۀ ۶: خر و قاطر اگر برای خرید و فروش و تجارت نباشند، زکات بر آنها فرض نمی‌گردد.



نصاب زکات شتر

مسئلۀ ۱: باید دانست که حد اقل نصاب زکات در شتر، پنج شتر است و در کمتر از پنج شتر زکات فرض نیست. و مقدار زکات تعداد شتر به شرح ذیل است:

از ۵ تا ۹ شتر	یک گوسفند یا بز یکسالۀ پا در سال دوم نهاده، چه نر چه ماده.
از ۱۰ تا ۱۴ شتر	دو گوسفند یا بز یکسالۀ پا در سال دوم نهاده، چه نر چه ماده.
از ۱۵ تا ۱۹ شتر	سه گوسفند یا بز یکسالۀ پا در سال دوم نهاده، چه نر چه ماده.
از ۲۰ تا ۲۴ شتر	چهار گوسفند یا بز یکسالۀ پا در سال دوم نهاده، چه نر چه ماده.

(۳۴۹) یک دینار مساوی «۴ گرام و ۲۵ ملی‌گرام» طلا است، و یا پولی برابر با قیمت این مقدار طلا را باید داد.



از ۲۵ تا ۳۵ شتر	یک شتر مادهٔ یکساله که پای به سال دوم گذارده است.
از ۳۶ تا ۴۵ شتر	یک شتر مادهٔ دو ساله که پا به سال سوم گذارده.
از ۴۶ تا ۶۰ شتر	یک شتر مادهٔ سه ساله که پا به سال چهارم گذارده.
از ۶۱ تا ۷۵ شتر	یک شتر مادهٔ چهار ساله که پا به سال پنجم گذارده.
از ۷۶ تا ۹۰ شتر	دو شتر مادهٔ دو ساله که سال سوم عمر شان آغاز شده.
از ۹۱ تا ۱۲۰ شتر	دو شتر مادهٔ سه ساله که پا به چهار سالگی گذارده است.



اگر تعداد شترها از ۱۲۰ رأس بیشتر شود، در این صورت حساب را از سر نو تکراراً آغاز خواهیم کرد. یعنی از ۱۲۰ تا ۱۲۴ رأس، زکاتی نمی‌باشد و حساب زکات از ۱۲۵ شروع شده تا ۱۴۰ شتر در هر پنج شتر یک گوسفند یا بز یکساله اضافه می‌شود.

از ۱۲۵ تا ۱۲۹ شتر	یک گوسفند یکساله و دو شتر مادهٔ سه سالهٔ پا نهاده در چهارم.
از ۱۳۰ تا ۱۳۴ شتر	دو گوسفند یکساله و دو شتر مادهٔ سه سالهٔ پا نهاده در چهارم.
از ۱۳۵ تا ۱۳۹ شتر	سه گوسفند یکساله و دو شتر مادهٔ سه سالهٔ پا گذارده به چهارم.
از ۱۴۰ تا ۱۴۴ شتر	چهار گوسفند یکساله و دو شتر سه سالهٔ پاگذارده در چهارم.
از ۱۴۵ تا ۱۴۹ شتر	یک شتر مادهٔ پا نهاده در سال دوم و دو شتر پا نهاده در سوم.
از ۱۵۰ تا ۱۵۴ شتر	سه شتر مادهٔ سه ساله پا گذارده در چهار سالگی.



و اگر تعداد شترها از ۱۵۴ نیز بالا برود، در این صورت حساب را باز از سر نو شروع می کنیم و در هر پنج شتر اضافی، یک گوسفند یا بز به همراه سه شتر مادهٔ سه سالهٔ پای نهاده در سال چهارم را به شرح ذیل می‌افزائیم:

از ۱۵۵ تا ۱۵۹ شتر	۳ شتر مادهٔ سه سالهٔ پا نهاده در چهارم و ۱ گوسفند یکساله.
از ۱۶۰ تا ۱۶۴ شتر	۳ شتر مادهٔ سه سالهٔ پا گذارده در چهارم و ۲ گوسفند یکساله.
از ۱۶۵ تا ۱۶۹ شتر	۳ شتر مادهٔ سه سالهٔ پا گذارده در چهارم و ۳ گوسفند یکساله.
از ۱۷۰ تا ۱۷۴ شتر	۳ شتر مادهٔ سه سالهٔ پا گذارده در چهارم و ۴ گوسفند یکساله.
از ۱۷۵ تا ۱۸۵ شتر	۳ شتر مادهٔ سه سالهٔ پا گذارده در چهارم و ۱ شتر یکساله.
از ۱۸۶ تا ۱۹۵ شتر	۳ شتر مادهٔ سه سالهٔ پا گذارده در چهارم و ۱ ماده شتر دو ساله.



از ۱۹۶ تا ۲۰۰ شتر ۴ شتر مادهٔ سه سالهٔ پا گذارده در سال چهارم.



هنگامی که تعداد شترها از ۲۰۰ رأس نیز بیشتر شد، حساب جدید به ترتیب حساب ۱۵۰ تا ۲۰۰ شتر مذکور در فوق جاری خواهد شد.

مسئلهٔ ۲: در زکات شتر باید شتر ماده داده شود. البته اگر قیمت شتر نر مساوی قیمت شتر ماده باشد، دادن شتر نر نیز صحیح است.



نصاب زکات گاو و گاومیش

گاو و گاومیش هر دو در یک حکم می‌باشند و نصاب هر دو نیز یکی است. اگر کسی تعدادی گاو و تعدادی هم گاومیش دارد و مجموعهٔ آنها نصاب را کامل می‌گرداند، در این صورت هر دو را یکجا خواهیم کرد. مثلاً اگر کسی ۲۰ رأس گاو و ۱۰ رأس گاومیش دارد، در این صورت هر دو را یکجا کرده نصاب را {که ۳۰ رأس گاو است} کامل می‌سازیم.

اما به یاد باید سپرد که در وقت زکات دادن، همان حیوانی در زکات داده خواهد شد که تعدادش نسبت به حیوان دیگر بیشتر باشد. یعنی اگر تعداد گاو زیادتر بود، در زکات گاو باید داده شود. و اگر گاومیش بیشتر بود، در زکات باید گاومیش داده شود. و اگر تعداد هر دو برابر بود، در این صورت، از بین نوع اعلیٰ آن دو، آن حیوانی که قیمتش کمتر است، یا از بین نوع ادنیٰ آن دو، آن حیوانی که قیمتش بیشتر است، به عنوان زکات باید داده شود.



حد اقل نصاب زکات در گاو و گاومیش ۳۰ رأس است و در کمتر از این تعداد، زکات واجب نیست. تفصیل زکات گاو و گاومیش به شرح ذیل است:

از ۳۰ تا ۳۹ رأس	یک گوسالهٔ یکسالهٔ پا گذارده در سال دوم، چه نر و چه ماده.
از ۴۰ تا ۵۹ رأس	یک گوسالهٔ دو سالهٔ پا گذارده در سال سوم، چه نر و چه ماده.
از ۶۰ تا ۶۹ رأس	دو گوسالهٔ یکسالهٔ پا گذارده در سال دوم.
از ۷۰ تا ۷۹ رأس	یک گوسالهٔ یکسالهٔ پا نهاده در سوم و یک گوسالهٔ دو ساله.

از ۸۰ تا ۸۹ رأس	دو گوسالهٔ دو سالهٔ پا در سه سالگی نهاده.
از ۹۰ تا ۹۹ رأس	سه گوسالهٔ یکسالهٔ پا در سال دوم نهاده.
از ۱۰۰ تا ۱۰۹ رأس	دو گوسالهٔ دو سالهٔ پا در سوم نهاده و یک گوسالهٔ یکساله.



از ۷۰ رأس به بعد، زکات در هر ۳۰ گاو، یک گوسالهٔ یکساله و در هر چهل گاو، یک گوسالهٔ دو ساله که پا در سال سوم گذارده است می‌باشد. به طور مثال اگر ۷۰ رأس گاو باشند، در این صورت یک گوسالهٔ یکساله و یک گوسالهٔ دو ساله زکات آنها می‌باشد، زیرا در ۷۰ دو نصاب موجود است. یکی نصاب سی و دوم نصاب چهل.

و اگر تعداد آنها ۸۰ رأس باشد، در این صورت دو گوسالهٔ دو ساله زکات می‌گردد، زیرا در ۸۰ دو نصاب چهل موجود است. و در ۹۰ رأس، سه گوسالهٔ یکساله واجب می‌شود، زیرا در ۹۰ سه نصابِ سی موجود است. و در ۱۰۰ رأس، دو گوسالهٔ یکساله و یک گوسالهٔ دو ساله واجب می شود، زیرا در ۱۰۰ دو نصابِ سی و یک نصاب چهل موجود است.

البته هرجائی که حساب نصاب، نتیجهٔ مختلف به بار بیاورد، آنجا زکات‌دهنده اجازه دارد هر صورتی را که می‌خواهد اختیار کند. مثلاً در ۱۲۰ رأس، چهار نصاب سی موجود است و سه نصاب چهل. زکات‌دهنده در این صورت اجازه دارد که یا نصاب سی را اختیار نموده چهار گوسالهٔ یکساله به عنوان زکات بدهد، و یا نصاب چهل را اختیار کرده سه گوسالهٔ دو ساله در زکات بدهد.



نصاب زکات بز و گوسفند

بز و گوسفند در زکات یک حکم را دارند. اگر نصاب هر دو جداگانه تکمیل می‌شد، زکات هر دو را یکجا باید داد[۳۵۰] و مجموعه یک نصاب خواهد بود. و اگر نصاب هر یک جداگانه تکمیل

(۳۵۰) بعد از تحقیق بسیار در این مسئله، این نکته تنقیح گردید که در این صورت نیز مجموعهٔ آنها یک قِسم/نوع قرار گرفته زکاتی که در این قِسم/نوع واجب می‌شود همان زکات مجموعهٔ هر دو قرار خواهد گرفت. به طور مثال اگر کسی ۴۰ بز و ۴۰ گوسفند دارد، این صورت به منزلهٔ آن است که گویا این شخص ۸۰ بز یا ۸۰ گوسفند داراست و بنابرین فقط یک بز یا گوسفند، زکات آن واجب خواهد بود ... تفصیل مسئله در المغتنم في زکوة الغنم مسطور است. (حاشیهٔ جدیده: ۱۱/۱۱۳)

نشود، لیکن از جمع کردن آنها نصاب کامل می‌شود، در این صورت هر دو را باهم یکجا خواهیم کرد. و در زکات همان حیوانی را باید داد که تعدادش بیشتر است. و اگر تعداد هر دو مساوی باشد، در این صورت زکات‌دهنده اختیار دارد که از هرکدام که بخواهد، چه بز و چه گوسفند، زکات بدهد.

نصاب بز و گوسفند به شرح ذیل است:

از ۴۰ تا ۱۲۰ رأس	یک گوسفند یا بز
از ۱۲۱ تا ۲۰۰ رأس	دو گوسفند یا بز
از ۲۰۱ تا ۳۹۹ رأس	سه گوسفند یا بز
از ۴۰۰ تا ۴۹۹ رأس	چهار گوسفند یا بز



و بعد از ۴۰۰ رأس، در هر صد رأس اضافی، یک گوسفند زکات می‌آید و در کمتر از ۱۰۰ رأس زکاتی نخواهد بود.

تنبیه: نر و ماده بودن بز و گوسفند در ادای زکات اهمیتی ندارد. البته چه بز و چه گوسفند، کمتر از یک ساله نباید باشد.



مسائل متفرق زکات و صدقهٔ فطر

مسئلهٔ ۱: اگر کسی مال حرام[۳۵۱] را با مال حلال مخلوط کند، زکات کُل آن مال را باید بپردازد.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی بعد از آنکه زکات بر او واجب شد وفات کرد، زکات از مال و دارائی‌اش اخذ نمی‌شود. البته اگر به ادای زکات خود وصیت کرده بود، در این صورت از یک سوم مال و دارائی اش، زکاتش اخذ خواهد شد. اگرچه این یک سوم ترکه‌اش برای ادای مقدار زکاتش کافی نیز نباشد. و اگر وارثانش به ادای زکات از بیشتر از یک سوم مال و دارائی متوفیٰ رضایت داشتند، در این

(۳۵۱) یعنی حرمت یکی از این دو مال، مانع زکات نمی‌باشد، اما اگر مانع دیگری موجود باشد، این امر دیگر است. (حاشیهٔ جدیده: ۱۱/۱۱۴)

صورت به هر اندازۀ که وارثانش به خوشی خود بدهند، زکات از مال متوفیٰ اخذ خواهد شد.



مسئلۀ ۳: اگر شخصی بر کسی قرض دارد و قرض خود را بعد از گذر یک سال معاف کرد، در این صورت، دادن زکات این سالِ این مبلغ برایش معاف است.

البته اگر شخص مقروض پولدار است، معاف کردن قرض به منزلۀ هلاک کردن مال و دارائی محسوب می‌شود و قرضخواه در این صورت بازهم زکات این سالِ این مبلغ را باید بپردازد، زیرا زکات اموال زکاتی از هلاک ساختن آن معاف نمی‌شود.

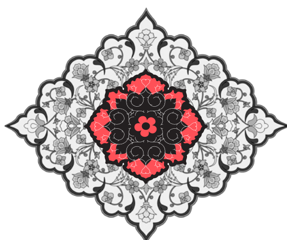


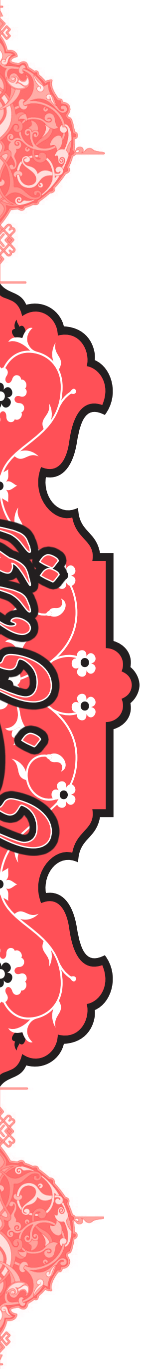
مسئلۀ ۴: برعلاوۀ صدقات فرض وواجب، صدقه دادن و خیرات کردن، همان‌وقت مستحب می باشد که پول و مال بیشتر از ضرورت خود شخص و بیشتر از ضرورت اهل و عیالش باشد، وگرنه مکروه است. به همین صورت، خیرات کردن کُل مال نیز مکروه است. البته اگر شخصی دربارۀ خود به یقین می‌داند که صفت توکُّل و صبر را داراست و همچنین احتمال تکلیف اهل و عیال خود را نیز ندارد، اینکار مکروه نیست بلکه مستحب خواهد بود.

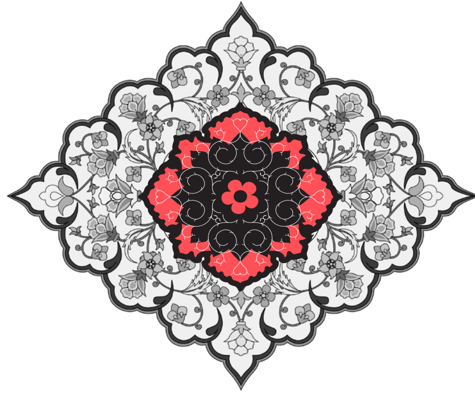
مسئلۀ ۵: اگر دختر نابالغه‌ای که بعد از نکاح به خانۀ شوهرش فرستاده شده است پولدار است، صدقۀ فطرش در پول و مال خودش واجب می‌باشد.

و اگر پولدار نیست، باید دید که آیا قابل خدمت شوهر یا مؤانست او می‌باشد یا نه. اگر قابل خدمت و مؤانست شوهر است، در این صورت صدقۀ فطرش نه بر پدرش واجب است، نه بر شوهرش و نی بر خودش. و اگر قابل خدمت و مؤانست شوهر نیست، در این صورت صدقۀ فطر این دختر بر عهدۀ پدرش واجب می‌باشد.

و اگر بعد از عقد نکاح هنوز او را به خانۀ شوهر نفرستاده‌اند، اگرچه قابل خدمت و مؤانست هم باشد، صدقۀ فطرش بر عهدۀ پدرش واجب می‌باشد.







الصوم



مسائل روزه

در احادیث شریف، ثواب فراوانی بر روزه آمده است و روزه‌دار مرتبه و درجهٔ بلندی نزد الله متعال دارد. رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «هر کسی که ماه رمضان را به خاطر رضای الله ﷻ و کسب ثواب روزه بگیرد، همهٔ گناهان صغیرهٔ قبلی‌اش بخشیده می‌شود».(۳۵۲)

همچنین رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «بوی بد(۳۵۳) دهان روزه دار نزد الله ﷻ بهتر از خوشبوی مُشک است».(۳۵۴)

روزه در روز قیامت، ثواب عظیمی دارد. و روایت است که «روز قیامت دسترخوانی در زیر عرش برای روزه‌داران گسترده می‌شود و آنها گرد آن نشسته غذا خواهند خورد، در حالی که سایر خلایق هنوز حساب می‌دهند. مردم خواهند گفت که اینها چه کسانی هستند که در خورد و نوش مشغول اند و ما هنوز در حساب اعمال خود مانده‌ایم. در جواب به آنها گفته خواهد شد که ایشان کسانی هستند که در دنیا روزه می‌گرفتند و شما روزه نمی‌گرفتید».(۳۵۵)

---

(۳۵۲) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ صَامَ رَمَضَانَ، إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ. (بخاری شریف: حدیث ۳۸ و ۲۰۱۴ و مُسْلِم شریف: حدیث ۱۸۱۷)

(۳۵۳) مراد آن بدبوئی است که در هنگام گرسنگی به سبب خالی بودن معده پیدا می‌شود، نه بوئی بدی که به سبب مسواک نکردن دهان پیدا می‌شود. (فتح الباری: ۱۰۰۸/۱ و تحفة الألمعی شرح ترمذی: ۹۸/۳ و ۹۹)

(۳۵۴) وَلَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ. (بخاری شریف: ۵۴۷۲ و مُسْلِم شریف: ۲۷۶۲)

(۳۵۵) وَأخرج ابْن أبي الدُّنْيَا فِي كتاب الْجُوع عَن أَنَس قَالَ: قَالَ رَسُول الله ﷺ: الصائمون تنفح من أَفْوَاههم ريح الْمسك وتوضع لَهُم يَوْم الْقِيَامَة مائدة تَحت الْعَرْش فَيَأْكُلُونَ مِنْهَا وَالنَّاس فِي شدَّة... وَأخرج الْأَصْبَهَانِيّ فِي التَّرْغِيب ... قَالَ: تُوضَع للصوّام مائدة يَأْكُلُون وَالنَّاس فِي الْحساب فَيَقُولُونَ: يَا رب نَحن نحاسب وَهَؤُلَاء يَأْكُلُون فَيَقُول طالما صَامُوا وأفطرتُم وَقَامُوا ونُمتُم.(تفسير الدُر المنثور: ۴۴۱/۱ و ۴۴۲)



روزه یکی از ارکان بزرگ دین اسلام است. هر کسی ماه رمضان را روزه نگیرد، سخت گناهگار می باشد و دینش ضعیف می گردد.



مسئلۀ ۱: روزۀ ماه رمضان شریف بر هر مسلمانی که مجنون و نابالغ نباشد فرض است، و ترک آن بدون عذر جایز نیست. و اگر کسی نذر کند که روزه می گیرد، از نذر گرفتن نیز روزه فرض می گردد. روزه‌های قضائی و روزه‌های کفَّاره نیز فرض می‌باشند. بجز اینها بقیۀ روزه‌ها همگی نفل اند. اگر کسی بگیرد ثواب کسب خواهد کرد و اگر نگیرد گناهی نخواهد نمود. البته روزه گرفتن در روز عید فطر و روز عید قربان و در سه روز بعد از عید قربان، حرام است.

مسئلۀ ۲: از همان لحظه‌ای که {صبح صادق یعنی} وقت نماز صبح شروع می‌شود تا زمانی که آفتاب غروب کند، خوردن و نوشیدن را به نیت روزه باید ترک کرد و با همسر نباید همخوابگی/جِماع نمود. این را در شریعت «روزه» می گویند.



مسئلۀ ۳: نیت کردن به زبان و گفتن الفاظی برای نیت ضروری نیست، بلکه اگر شخص در دل خود تصمیم گرفت که امروز روزه می گیرم و در تمام روز نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید و نه با همسر همخوابگی/جماع کرد، روزه اش ادا می‌شود. و اگر کسی با زبان گفت که یا الله فردا به خاطر تو روزه می گیرم، یا به زبان عربی گفت که «بِصَوْمِ غَدٍ نَوَیْتُ» اینهم درست است و اشکالی ندارد.

مسئلۀ ۴: اگر کسی در تمام روز نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید و از صبح تا شام گرسنه و تشنه به سر برد، اما در دل خود نیت روزه را نداشت، بلکه یا احساس گرسنگی نمی کرد یا به سبب دیگری چیزی نخورد و ننوشید، در این صورت روزۀ او ادا نمی‌شود. البته اگر در دل ارادۀ روزه را می‌نمود، روزه‌اش درست می‌بود.



مسئلۀ ۵: وقت روزه شرعاً از هنگام صبح صادق آغاز می‌شود، بنابرین خوردن و نوشیدن و غیره تا زمانی که صبح صادق شروع نشده است درست می‌باشد.

بعضی‌ها در آخرهای شب سحری خورده و نیت نموده می خوابند و می‌پندارند که بعد از نیت کردن، دیگر نباید چیزی خورد یا نوشید. این پندار غلط است. انسان اجازه دارد تا صبح صادق بخورد یا بنوشد، چه نیت کرده باشد یا نکرده باشد.



مسائل روزهٔ ماه مبارک رمضان

مسئلهٔ ۱: اگر روزهٔ رمضان شریف را کسی از شب نیت کند، فرض اداء می‌شود و اگر در شب تصمیم روزه گرفتن را نداشت بلکه صبح شد و بازهم در این فکر بود که امروز روزه نمی‌گیرم، سپس بعد از طلوع آفتاب در فکر افتاد که ترک فرض کاری زشت است، بنابرین نیت روزه را نمود، در این صورت نیز روزه‌اش درست است.

اما اگر بعد از صبح چیزی خورده یا نوشیده بود، اکنون نمی‌تواند نیت روزه را نماید.

مسئلهٔ ۲: و اگر چیزی نخورده و ننوشیده باشد، در این صورت تا یک ساعت پیش از ظهر، نیت کردن روزهٔ رمضان برایش درست است.

مسئلهٔ ۳: برای روزهٔ رمضان شریف فقط اینقدر نیت کردن کافی است که امروز روزه می‌گیرم یا در شب فقط اینقدر در دلش باشد که فردا روزه می‌گیرم، روزهٔ رمضان از این قدر نیت ادا می‌شود. اگر در وقت نیت کردن در دل نگفته باشد که روزهٔ ماه رمضان را می‌گیرم یا روزهٔ فرض را می‌گیرم، بازهم روزه اداء می‌شود.



مسئلهٔ ۴: اگر کسی در ماه رمضان نیت کرد که من فردا روزهٔ نفلی می‌گیرم و روزهٔ رمضان را نمی گیرم بلکه روزهٔ رمضان را بعداً قضائی خواهم گرفت، در این صورت بازهم روزهٔ رمضان ادا می شود، نه روزهٔ نفلی.

مسئلهٔ ۵: اگر روزهٔ رمضان گذشتهٔ کسی قضا شده بود و تمام سال سپری شد و تا به حال قضائی آنها را نگرفته است و هنگامی که ماه رمضان فرا رسید، به نیت روزه‌های قضائی خود روزه گرفت، در این صورت بازهم روزهٔ رمضان موجوده اداء می‌شود، نه روزهٔ قضائی رمضان گذشته. قضای آن روزه‌های رمضان گذشته را بعد از این رمضان بگیرد.

مسئلهٔ ۶: کسی نذر کرد که اگر فلان کارم شود، دو روز یا یک روز به خاطر خدا روزه می‌گیرم، و آنگاه زمانی که ماه رمضان آمد به نیت همان نذر روزه گرفت و به نیت رمضان روزه نگرفت، در این



صورت بازهم روزهٔ رمضان اداء می‌شود، روزهٔ نذر اداء نمی‌شود. روزهٔ نذر را بعد از ماه رمضان بگیرد. خلاصه اینکه به هر نیتی که شخص در ماه رمضان روزه بگیرد، روزهٔ رمضانش اداء خواهد شد، نه روزه‌های دیگر.



روزهٔ یوم الشک

مسئلهٔ ۷: اگر هلال ماه رمضان در تاریخ ۲۹ شعبان دیده شود فردایش را روزه بگیرید و اگر هلال رمضان به سبب ابری بودن آسمان دیده نشود، فردایش را تا وقتی که مشکوک است که رمضان شروع شده یا نه، روزه نگیرید، بلکه ۳۰ روز شعبان را تکمیل نموده آنگاه روزهٔ رمضان را شروع کنید.

مسئلهٔ ۸: اگر در تاریخ ۲۹ شعبان، هلال ماه رمضان به خاطر ابری بودن هوا دیده نشد، در این صورت فردای آن روز نیز روزهٔ نفلی نگیرید. البته اگر کسی همیشه دو شنبه و پنجشنبه یا کدام روز مُعَیّن دیگر را روزه می‌گرفت و اتفاقاً فردا همان روز بود، در این صورت روزه گرفتن در آن روز به نیت نفل برایش بهتر است. و بعداً اگر خبر دیده شدن هلال ماه رمضان از جائی آمد، فرض رمضان توسط همان روزه نفلی اداء می‌شود، لذا قضائی آن روز را نگیرد.

مسئلهٔ ۹: در تاریخ ۲۹ شعبان، اگر هلال رمضان به خاطر ابری بودن آسمان دیده نشد، در این صورت تا یک ساعت پیش از ظهر، نه چیزی بخورید و نه چیزی بنوشید. زیرا اگر خبر هلال رمضان از جائی آمد، باید نیت روزه را کنید. و اگر خبر نیامد، بخورید و بنوشید.

مسئلهٔ ۱۰: اگر در تاریخ ۲۹ شعبان، هلال رمضان دیده نشد، به این خیال که چون رمضان نیست، فردا یک روزهٔ قضائی‌ام را که از سال قبل مانده بود می‌گیرم، یا اینکه روزهٔ فلان نذرم را می‌گیرم، درست نیست. روزه گرفتن روزهٔ قضائی و نذر نیز در این روز مکروه است. نباید هیچ گونه روزه‌ای در این روز گرفت.

اگر بازهم کسی روزهٔ قضائی یا نذر را در این روز گرفت و آنگاه خبر هلال رمضان از جائی آمد، در این صورت روزهٔ رمضان ادا خواهد شد و روزهٔ قضائی یا نذر را دوباره باید بگیرد. و اگر خبر هلال نیامد در این صورت همان روزه‌ای که نیتش را نموده بود اداء خواهد شد.

مسائل رویت هلال

مسئلهٔ ۱: اگر آسمان ابری یا غبار آلود است و به این جهت «هلال رمضان»[۳۵۶] دیده نشد، اما یک شخص دیندار و پرهیزگار، چه مرد باشد یا زن، آمده گواهی داد که من هلال رمضان را دیدم، رویت هلال ثابت می‌گردد.

مسئلهٔ ۲: و اگر هلال «عید فطر» به سبب ابری بودن آسمان دیده نشد، در این صورت گواهی یک شخص ـ گرچه شخص بسیار بزرگی هم باشد ـ اعتباری ندارد، بلکه هنگامی که دو مرد دیندار و پرهیزگار، یا یک مرد دیندار و دو زن دیندار گواهی بدهند که هلال عید فطر را دیده اند، آنگاه رویت هلال عید فطر ثابت می‌شود. و اگر چهار زن یکجا گواهی بدهند بازهم گواهی آنها قبول نمی‌شود.

مسئلهٔ ۳: شخصی که دیندار نیست و همیشه گناه می‌کند، مثلاً نماز نمی‌خواند یا روزه نمی‌گیرد یا همیشه دروغ می‌گوید و یا کدام گناه دیگری را انجام می‌دهد، خلاصه اینکه پابند شریعت نمی باشد، گواهی او در شریعت هیچ اعتباری ندارد، اگرچه ده‌ها بار قسم خورده بگوید که من هلال را دیدم، بلکه اگر دو سه نفر از این قبیل اشخاص هم بیایند و گواهی بدهند، گواهی آنها اعتبار ندارد.

مسئلهٔ ۴: اینکه در بین مردم مشهور است که هر روزی که چهارم رجب واقع شود، همان روز، روز اول رمضان می‌باشد، در شریعت هیچ اعتباری ندارد. اگر هلال در آن روز دیده نشد، نباید روزه گرفت.

مسئلهٔ ۵: با دیدن هلال، این چنین گفتن که ماهتاب بزرگ است، دو روزه معلوم می‌شود، زشت است. در حدیث شریف آمده که اینکار از علامات قیامت است. چون قیامت نزدیک شود مردم چنین سخنانی خواهند گفت.[۳۵۷] خلاصه اینکه به خُرد و بزرگ بودن هلال اعتباری نکنید.

مسئلهٔ ۶: اگر آسمان کاملاً صاف و بی‌ابر باشد، از گواهی دو سه چهار نفر، رویت هلال ثابت نمی شود، چه هلال رمضان باشد و چه هلال عید فطر. البته اگر آنقدر تعداد زیادی از مردم به دیدن

---

(۳۵۶) «هِلال» ماهتاب روزهای اول ماه را می‌گویند و مراد از هلال در بالا ماهتاب روز اول ماه قمری است.

(۳۵۷) وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: مِنِ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ انْتِفَاخُ الْأَهِلَّةِ، وَأَنْ يُرى الْهِلَالُ لِلَيْلَةٍ فَيُقَالُ: هُوَ ابْنُ لَيْلَتَيْنِ. رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الصَّغِيرِ. (مجمع الزوائد: حدیث ۴۸۰۸ والمقاصد الحسنة: حدیث ۱۲۰۱)

ماهتاب نو شهادت بدهند که دل گواهی بدهد که تمام اینها این سخن را از پیش خود نساخته‌اند و دروغگو بودن این همه مردم محال است، در این صورت رویت هلال ثابت می گردد.

مسئلۀ ۷: در شهر خبر پخش گردید که دیروز ماه دیده شد و مردم زیادی آن را دیده اند اما بعد از جستجو و تلاش بسیار حتّٰی یک نفر هم پیدا نشد که خودش هلال را دیده باشد، این چنین خبر اعتباری ندارد.

مسئلۀ ۸: شخصی به تنهائی هلال رمضان مبارک را دید و جز او هیچ کسی دیگر در شهر هلال را مشاهده نکرد، اما این شخص پابند شرع نیست، مردم شهر به خاطر گواهی او روزه نگیرند، لیکن خود این شخص روزه بگیرد.و اگر این شخص سی روز را کامل روزه گرفته بود ولی هلال عید هنوز دیده نشد، وی در این صورت روزۀ روز سی و یکم را نیز بگیرد و به همراه اهالی شهر عید کند.

مسئلۀ ۹: اگر شخصی «هلال عید» را فقط خودش به تنهائی دید و شریعت گواهی او را قبول نکرد، در این صورت برای او جایز نیست تا عید نماید، بلکه فردا را نیز روزه بگیرد و به هلال دیدن خود اعتبار نکند و روزۀ خود را نشکند.



مسئلۀ ۱۰: مشاهدۀ هلالِ اهالی یک شهر بر سایر شهرها نیز حجت است، اگرچه بین این دو شهر فاصلۀ بسیار زیادی هم باشد. حتّٰی اگر ماهتاب در مغرب دیده شد و خبر مشاهدۀ آن به طریق معتبر به اهالی مشرق رسید، روزه گرفتن بر اهالی مشرق نیز لازم می گردد.

مسئلۀ ۱۱: اگر رویت هلال ماه رمضان به سبب شهادت دو شخص معتبر ثابت شد و مردم بر این حساب روزه گرفتند ولی بعد از گذر «۳۰» روز، بازهم هلال عید فطر دیده نشد، چه آسمان صاف باشد یا ابر آلود، در این صورت مردم نباید روز سی و یکم را روزه بگیرند بلکه آن روز، روز اول شوال {و روز عید} شمره می‌شود.

مسئلۀ ۱۲: اگر ماهتاب در روز تاریخ «۳۰» دیده شود، در این صورت این ماهتاب از شب آینده دانسته خواهد شد، نه از شب گذشته، و این روز، تاریخ اول ماه آینده شمرده نخواهد شد، چه این ماهتاب قبل از زوال آفتاب دیده شده باشد یا بعد از زوال آفتاب.(۳۵۸)

مسئلۀ ۱۳: اگر کسی هلال ماه رمضان یا هلال عیدُ الفطر را دید، ولی به سببی شهادتش شرعاً رد شد، بر او نیز واجب است که این هر دو روز را روزه بگیرد.

---

(۳۵۸) چون آفتاب طلوع نمود و به وسط آسمان رسید که آن را استواء می گویند و آنگاه از آنجا به جانب مغرب حرکت کرد، این حرکت را «زوال» می گویند. (تَحَوُّلُ الشَّمْسِ عَنْ کَبَدِ السَّماءِ اِلَی جِهَةِ الْغَرْبِ. القاموس الفقهی: ص۱۶۱)

مسائل روزه های قضائی

مسئلۀ ۱: اگر روزۀ رمضان به سببی یا عذری قضا شده باشد، بعد از رمضان تا جائی که امکان دارد هرچه زودتر قضائی آنها را باید گرفت و نباید دیر کرد. بدون عذر تاخیر در قضائی آنها گناه است.

مسئلۀ ۲: مُعَیَّن کردن تاریخ در نیت روزه‌های قضائی به اینگونه که روزۀ قضائی فلان تاریخ را می گیرم لازم نیست بلکه به تعداد هرچند روزه‌ای که از او قضا شده به همان تعداد روزۀ قضائی بگیرد. البته اگر چند روزه از یک رمضان و چند روزه از رمضان دیگری را قضا کرده باشد، در این صورت مُعَیَّن کردن سال آن نیز ضروری می‌باشد. یعنی شخص به اینگونه نیت کند که روزۀ قضائی فلان سال را می گیرم.(۳۵۹)

مسئلۀ ۳: در روزۀ قضائی، نیت کردن در شب ضروری است. اگر کسی بعد از دمیدن صبح نیت روزه قضائی را نمود، روزۀ قضائی صحیح نخواهد بود، بلکه آن روزه، روزۀ نفلی می گردد و روزۀ قضائی را باید دوباره بگیرد.

مسئلۀ ۴: حکم روزه‌های کفَّاره نیز مانند بالاست. یعنی باید در شب نیت آن را کند. اگر بعد از دمیدن صبح نیت روزۀ کفاره را نمود، روزۀ کفاره صحیح نخواهد بود.

مسئلۀ ۵: هر تعداد روزه که از کسی قضا شده باشد، او اختیار دارد که همه را یکجا بگیرد یا کم کم، هر دو صورت درست است.

مسئلۀ ٦: اگر قضای روزۀ رمضان گذشته را نگرفته بود که رمضان دوم آمد در این صورت روزۀ ادائی این رمضان را بگیرد و بعد از عید، قضای رمضان قبلی را بگیرد. اما اینقدر تاخیر کاری بد است.

مسئلۀ ۷: کسی در ماه رمضان در روز بیهوش شد و بیشتر از یک روز بیهوش ماند، پس بجز همان روزی که در آن بیهوش شده بود، قضای بقیۀ روزهای بیهوشی را بگیرد. قضای روزی که در آن

---

(۳۵۹) البته اگر از کسی روزه‌های چندین سال قضا شده بود و او بدون مُعَیَّن کردن سال و تاریخ آنها قضائی تمام آنها را گرفت، قضای روزه‌هایش صحیح و اداء خواهد شد. (حاشیۀ جدیده: ۸۰/۳)

بیهوش شده بود بر او واجب نیست، زیرا روزهٔ آن روز به خاطر نیت داشتن روزه درست واقع شده است. البته اگر آن روز را روزه نداشت یا دوائی در آن روز به دهانش انداختند و دوا از حلقش پائین رفت، در این صورت قضای آن روز نیز بر او واجب می‌باشد.

مسئلهٔ ۸: و اگر این شخص در شب بیهوش شد، بازهم قضای روزهٔ آن روزی که شبش را بیهوش شده بود بر او واجب نیست، و قضای بقیهٔ روزهای که بیهوش مانده بود، بر او واجب است. البته اگر در آن شب، نیت روزه گرفتن فردا را نداشت یا در صبح دوا به دهانش انداختند، در این صورت روزهٔ آن روز را نیز باید قضائی بگیرد.

مسئلهٔ ۹: اگر کسی در تمامی ماه رمضان بیهوش بود، بازهم باید قضای آنها را بگیرد و نباید بپندارد که روزه از او معاف شده است. البته اگر کسی دیوانه شد و در سراسر رمضان دیوانه بود، در این صورت قضائی هیچ روزی بر او واجب نمی‌باشد. و اگر در طول ماه مبارک رمضان دیوانگی‌اش بهبود یافت و عقلش به جا آمد، در این صورت شروع به روزه گرفتن کند. و همچنین قضای روزهای را که در آنها دیوانه بود نیز بگیرد.

مسائل روزهٔ نذری

مسئلهٔ ۱: اگر کسی نذر کرد که روزه بگیرد، گرفتن آن واجب می‌شود و اگر نگیرد گناهکار می‌گردد.

مسئلهٔ ۲: روزهٔ نذری دوگونه است. یکی: اینکه شخص روز و تاریخ آن را مُعَیَّن کند، مثلاً چنین نذر کند که خدایا اگر امروز فلان کارم انجام شود فردا به خاطر تو روزه می‌گیرم، یا بگوید؛ خدایا اگر به فلان مرادم برسم فردا روز جمعه را روزه می‌گیرم. در این گونه نذر، اگر نذرکننده در شب نیت روزه را بنماید این درست است، و اگر در شب نیت نکرد، ولی تا یک ساعت قبل از شروع وقت ظهر نیت روزه را بنماید، اینهم درست می‌باشد و نذر اداء می‌شود.

مسئلهٔ ۳: کسی نذر کرد که روز جمعه را روزه می‌گیرد و چون روز جمعه آمد فقط این قدر نیت کرد که امروز روزه دارم و مُشَخَّص نکرد که این روزهٔ نذری است، و یا اینکه فقط نیت روزهٔ نفلی را کرد، بازهم روزهٔ نذری اداء می‌گردد.

البته اگر در آن جمعه روزه قضائی خود را گرفت و روزهٔ نذری به یادش نبود، یا گرچه به

یادش بود اما قصداً روزه قضائی را گرفت، در این صورت روزۀ نذری اداء نمی‌شود بلکه روزۀ قضائی اداء می‌گردد و روزۀ نذری را باید دوباره بگیرد.

مسئلۀ ۴: «گونۀ دوم» روزۀ نذری این است که شخص، روز و تاریخ را مُعَیَّن نکند، بلکه فقط این قدر بگوید که خدایا اگر فلان کارم شود یک روز را روزه می‌گیرم، یا نام هیچ کاری را نگرفت و فقط گفت که پنج روز روزه می‌گیرم. در این گونه نذر، نیت‌کردن روزه در شب شرط می‌باشد. و اگر کسی بعد از دمیدن صبح، نیت روزه را نمود، این روزه، روزۀ نذری نخواهد بود بلکه روزۀ نفلی خواهد شد.



مسائل روزۀ نفلی

مسئلۀ ۱: برای روزۀ نفلی اگر شخص این گونه نیت کند که روزۀ نفلی می‌گیرم، صحیح است. و اگر فقط این قدر نیت کند که روزه می‌گیرم، اینهم صحیح است.

مسئلۀ ۲: نیت کردن برای روزۀ نفلی تا یک ساعت قبل از ظهر درست می‌باشد. پس اگر کسی تا ساعت ده صبح تصمیم روزه را نداشت ولی تا به حال چیزی نخورده و ننوشیده است و اکنون تصمیم گرفت که روزه بگیرد، و بنابرین روزه گرفت، روزه اش درست می‌باشد.

مسئلۀ ۳: بجز رمضان مبارک، هر روزی را که شخص بخواهد، می‌تواند روزه بگیرد و هر قدری که بیشتر روزه بگیرد، همانقدر ثواب بیشتر به دست می‌آورد.

البته در تمام سال، روزۀ عید فطر و روز عید قربان و سه روز بعد از آن، (یعنی تاریخ یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه)، روزه گرفتن این پنج روز حرام است و روزۀ روزهای سوای آنها همه جایز می‌باشد.

مسئلۀ ۴: اگر کسی روزۀ روز عید را نذر نمود، بازهم روزه گرفتن آن روز درست نمی‌باشد. به جای آن یک روز دیگر را روزه بگیرد.

مسئلۀ ۵: اگر کسی نذر کرد که من تمام سال را روزه می‌گیرم و هیچ روز آن را ترک نمی‌کنم، باز هم این پنج روز را نباید روزه بگیرد. سایر روزهای سال را روزه بگیرد و قضای این پنج روز را بعداً بگیرد.

مسئلۀ ٦: روزۀ نفلی از نیت کردن واجب می‌شود. لِذا اگر کسی قبل از صبح صادق نیت کرد که

امروز روزه می‌گیرم و سپس روزهٔ خود را شکست، باید قضای آن را بگیرد.

مسئلهٔ ۷: کسی در شب نیت کرد که فردا روزه می‌گیرم اما قبل از صبح صادق نیتش تغییر کرد و روزه نگرفت، قضای آن در این صورت واجب نیست.



شکستن روزهٔ نفلی در چه صورتی جایز است

مسئلهٔ ۸: بدون اجازهٔ شوهر، گرفتن روزهٔ نفلی برای زن درست نیست.(۳۶۰) اگر زن بی اجازهٔ شوهر روزه گرفت، شوهر اگر بخواهد می‌تواند روزهٔ او را بشکند. و زن بعداً هر وقتی که شوهر اجازه داد قضای آن روز را بگیرد.

مسئلهٔ ۹: کسی به خانهٔ شخصی به مهمانی رفت یا آن شخص او را به مهمانی خواست و اگر مهمان غذا نخورد صاحب خانه بد خواهد برد و موجب دل‌شکنی او خواهد شد، در این صورت برای مهمان درست است که جهت خاطرداری صاحب خانه روزهٔ نفلی خود را بشکند. و همچنین برای صاحب خانه درست است که جهت خاطرداری مهمان، روزهٔ نفلی خود را بشکند.(۳۶۱)

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی در روز عید روزهٔ نفلی گرفت، بازهم باید روزهٔ خود را بشکند و قضایش بر او واجب نیست.(۳۶۲)



روزه های مستحب

مسئلهٔ ۱۱: روزه‌گرفتن در تاریخ دهم مُحَرَّم مستحب است. در حدیث شریف وارد است: هر کسی

(۳۶۰) این حکم مشروط به موجود بودن شوهر است. (حاشیهٔ جدیده: ۹/۳)

(۳۶۱) البته هنگامی که اگر صاحب خانه غذا نخورد، بر مهمان بد بخورد. (حاشیهٔ جدیده: ۱۰/۳)

(۳۶۲) عید فطر فقط یک روز است گرچه در افغانستان آن را سه روز می‌گیرند. بنابرین روزه گرفتن در روز اول عید فطر حرام است ودر روزهای دوم و سوم آن جایز می‌باشد. و روزه‌گرفتن در روز عید قربان و سه روز بعد از آن در هر حال ناجایز است.

این روز را روزه بگیرد، گناهان یک سال گذشته‌اش بخشیده می‌شود.[۳۶۳]

البته به همراه تاریخ دهم، روزه گرفتن تاریخ نُهم یا یازدهم نیز مستحب است، و روزه گرفتن تنها دهم محرم به تنهائی مکروه می‌باشد.

مسئلۀ ۱۲: به همین صورت، روزه گرفتن تاریخ نُهم ذو الحِجَّه یعنی روز قبل از عید قربان {که آن را یوم عَرَفَه می‌نامند} نیز ثواب بسیار زیادی دارد و گناهان یک سال گذشته و یک سال آینده توسط آن بخشیده می‌شود.[۳۶۴] و اگر کسی از تاریخ اول ذو الحِجَّه تا تاریخ نُهم آن را روزه بگیرد، بسیار بهتر و خوبتر است.

مسئلۀ ۱۳: روزۀ تاریخ پانزدهم شعبان[۳۶۵] و روزۀ شش روز بعد از عید فطر نیز در مقابل سایر روزه های نفلی، ثواب بیشتری دارد.[۳۶۶]

---

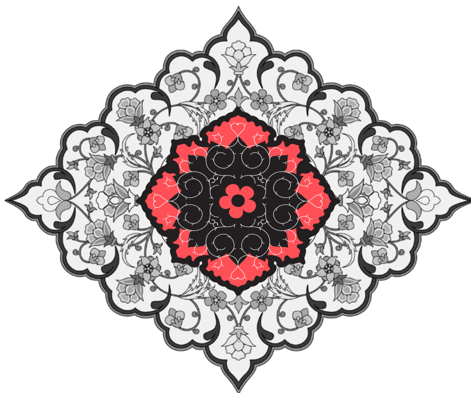
(۳۶۳) عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله فِي صَوْمِ عَاشُورَاءَ: إِنِّي لَأَحْتَسِبُ عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ، أَنْ يُكَفِّرَ السَّنَةَ. ترجمه: حضرت ابو قتاده رضی الله عنه روایت می‌کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله دربارۀ روزۀ روز دهم مُحَرَّم فرمودند: از خداوند امیدوارم که گناهان یک سال را توسط آن ببخشاید.(مُسْنَد ابی داود طیالسی: حدیث ۶۳۵ و مُسْنَد احمد: حدیث ۲۲۶۲۱)

(۳۶۴) عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وآله سُئِلَ عَنْ صِيَامِ عَرَفَةَ، فَقَالَ: أَحْتَسِبُ عَلَى اللهِ أَنْ يُكَفِّرَ سَنَتَيْنِ: سَنَةً مَاضِيَةً، وَسَنَةً مُسْتَقْبَلَةً. ترجمه: حضرت ابو قتاده رضی الله عنه روایت می‌کند که مردم از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله دربارۀ روزۀ روز عرفه سوال کردند. آنحضرت فرمودند: از خداوند امیدوارم که گناهان دو سال را توسط آن ببخشاید. گناهان یک سال گذشته را و گناهان یک سال آینده را.(مُصَنَّف ابن ابی شیبه: حدیث ۷۱۴ و مُسْنَد احمد: حدیث ۲۲۵۳۵ والمنتخب من مُسْنَد عبد بن الحمید: حدیث ۱۹۴ و سنن کبری نَسائی: حدیث ۲۸۰۹)

(۳۶۵) قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله: إِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ، فَقُومُوا لَيْلَهَا وَصُومُوا نَهَارَهَا، فَإِنَّ اللهَ يَنْزِلُ فِيهَا لِغُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا، فَيَقُولُ: أَلَا مِنْ مُسْتَغْفِرٍ لِي فَأَغْفِرَ لَهُ أَلَا مُسْتَرْزِقٌ فَأَرْزُقَهُ أَلَا مُبْتَلًى فَأُعَافِيَهُ أَلَا كَذَا أَلَا كَذَا، حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ. ترجمه: از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت است که فرمودند: هنگامی که شب پانزدهم شعبان فرا رسد شب آن را به عبادت بگذرانید و روزش را روزه بگیرید، زیرا خداوند فرشته‌ای را در آن شب به آسمان دنیا نازل می فرماید و آن فرشته از غروب آفتاب تا سر صبح از جانب خداوند نداء می‌دهد؛ آیا کسی هست که از من بخشش بخواهد و من او را ببخشم، آیا کسی هست که روزی بخواهد و من او را روزی بدهم، آیا کسی هست که مشکلی داشته باشد و من مشکلش را دور بگردانم... (سنن ابن ماجه: حدیث ۱۳۸۸ و اخبار مکه از فاکهانی: حدیث ۱۸۳۸ و الترغیب فی الدعاء والحث علیه از مقدسی جماعیلی: حدیث ۳۳ و تحفة الاشراف از مزی: حدیث ۱۰۱۶۳ و المسند الجامع: حدیث ۱۰۰۷۱ و الترغیب و الترهیب: حدیث ۱۸۶۰)

(۳۶۶) عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه أَنَّهُ حَدَّثَهُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وآله قَالَ: مَنْ صَامَ رَمَضَانَ ثُمَّ أَتْبَعَهُ سِتًّا مِنْ شَوَّالٍ كَانَ كَصِيَامِ الدَّهْرِ. ترجمه: حضرت ابو ایوب انصاری رضی الله عنه روایت می‌کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

مسئلۀ ۱۴: اگر کسی تاریخ سیزده و چهارده و پانزدۀ هر ماه قمری را روزه بگیرد، مانند آن است که گویا سراسر سال را روزه گرفته است. حضرت رسول الله ﷺ این سه روز را روزه می‌گرفتند. و همچنین هر دو شنبه و پنج شنبه را روزه می‌داشتند.[۳۶۷] اگر کسی همت نموده این ایام را روزه بگیرد، ثواب بسیار زیادی بدست می‌آورد.



هر کسی ماه رمضان را روزه گرفته سپس شش روز در ماه شوال نیز روزه گرفت، او ثواب روزۀ سراسر سال را به دست می‌آورد. (مُسْلِم شریف: حدیث ۱۹۸۴ و ترمذی شریف: حدیث ۷۵۹)

(۳۶۷) حَدَّثَنِي عَبْدُ اللهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ العَاصِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، قَالَ لِي رَسُولُ اللهِ ﷺ: يَا عَبْدَ اللهِ... وَإِنَّ بِحَسْبِكَ أَنْ تَصُوْمَ كُلَّ شَهْرٍ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنَّ لَكَ بِكُلِّ حَسَنَةٍ عَشْرَ أَمْثَالِهَا، فَإِنَّ ذَلِكَ صِيَامُ الدَّهْرِ كُلِّهِ.

ترجمه: حضرت عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما روایت می‌کند که حضرت رسول اکرم ﷺ به من فرمودند: ای عبد الله! اگر از هر ماه سه روز را روزه بگیری برایت کافی است، زیرا هر نیکی ده برابر ثواب دارد، و تو با سه روز روزه در هر ماه، ثواب روزۀ سراسر سال را کسب می‌کنی. (بخاری شریف: حدیث ۱۹۷۵ و مُسْلِم شریف: حدیث ۱۹۶۴)

عَن ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: صَامَ نُوحُ الأَيَّامَ الْبِيْضَ وَهِيَ: ثَلاثَ عَشْرَةَ وَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَخَمْسَ عَشَرَةَ. ترجمه: حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: حضرت نوح علیه السلام روز های بیض را روزه می‌گرفت، و روزهای بیض، روزسیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه است. (مسند البزار: حدیث ۵۴۰۲ و معجم کبیر طبرانی: حدیث ۱۳۹۲۴)

وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَ ... زَادَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ ﷺ: أَرَأَيْتَ صَوْمَ يَوْمِ الاِثْنَيْنِ، وَيَوْمِ الْخَمِيسِ قَالَ ﷺ: فِيهِ وُلِدْتُ وَفِيهِ أُنْزِلَ عَلَيَّ الْقُرْآنُ. ترجمه: حضرت ابو قتاده رضی الله عنه روایت می‌کند که حضرت رسول اکرم ﷺ دربارۀ روزۀ روز دوشنبه و روزۀ روز پنج شنبه فرمودند: در روز دو شنبه من به دنیا آمده ام و در روز پنج شنبه، نزول قرآن بر من آغاز شد. (ابو داود شریف: حدیث ۲۴۲۶و مستخرج ابی عوانه: حدیث ۲۹۲۶ و شعب الایمان بیهقی: حدیث ۳۵۶۲)

مُفسدات روزه و غیر مُفسدات آن

آنچه روزه را نمی‌شکند و آنچه روزه را می‌شکند و قضا یا کفّاره را لازم می‌گرداند

مسئلهٔ ۱: اگر روزه‌دار به فراموشی چیزی بخورد یا بنوشد و یا به فراموشی با همسر خود همبستر شود، روزه‌اش نمی‌شکند. اگر روزه‌دار در فراموشی، شکم‌سیر نیز غذا بخورد بازهم روزه‌اش نمی شکند. و اگر به فراموشی چندین بار خوردنی یا نوشیدنی بخورد، بازهم روزه‌اش نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی شخصی را دید که به فراموشی چیزی می خورد یا می نوشد، پس اگر آن شخص آنقدر طاقت دارد که به سبب روزه مشقت زیادی نخواهد دید، در این صورت روزه را به یادش آوردن واجب است. و اگر آن شخص ضعیف و کم‌توان است و از روزه دچار تکلیف و مشقت می‌شود، در این صورت روزه را به یادش نیاورید و بگذارید آب و غذا بخورد و بنوشد.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی در روز خوابید و چنان خوابی دید که غسل گرفتن بر او واجب شد یعنی اینکه احتلام کرد، روزه‌اش نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۴: سرمه زدن، تیل/روغن مالیدن و بوئیدن عطر در دوران روزه درست است و روزه از آنها عیبی نمی‌بیند، خواه هر وقت روز هم باشد، حتی اگر بعد از سرمه کشیدن، رنگ سرمه در تُف یا بلغم مشاهده شود، بازهم روزه نمی‌شکند و نه مکروه می‌شود.[۳۶۸]

مسئلهٔ ۵: روی یک بستر خوابیدن زن و شوهر و همدیگر را لمس کردن، آغوش گرفتن و بوسیدن در حالت روزه درست است. اما اگر جوش جوانی در آنها آنقدر است که خوف می‌رود از اینکارها با یکدیگر جِماع خواهند کرد، در این صورت نباید اینکارها را انجام داد، زیرا مکروه می‌باشد.



(۳۶۸) به همین گونه اگر کسی دوا به چشم خود بیندازد یا بچکاند روزه‌اش نمی‌شکند گرچه طعم دوا در حلقش معلوم شود. (فتاوی عالمگیری: ۱۰٤/۱ و منتخبات نظام الفتاوی: ۱۳۲/۱و فتاوی رحیمیه: ۲٤٦/۷ و احسن الفتاوی: ٤۳۹/٤)

مسئلهٔ ٦: اگر مگس یا دود و یا گرد و غبار خود به خود داخل حلق رفت، روزه نمی‌شکند. البته اگر کسی قصداً چنین کاری را کرد، روزه‌اش می‌شکند.

مسئلهٔ ٧: اگر کسی عود و عنبر و غیره را سوختانده آن را نزدیک خود گذاشته دود آن را به بینی کشید، روزه‌اش می‌شکند. به همین صورت روزه از چِلَم/قلیان کشیدن نیز می‌شکند.[٣٦٩] البته اگر کسی عطر، گلاب، گُل و غیره را که دودی در آنها نیست ببوید، اینکار جایز است و روزه از آن نمی‌شکند.

مسئلهٔ ٨: اگر در میان دندان‌های کسی گوشت بند مانده بود یا قطعهٔ کوچکی نان یا غذا باقی مانده بود، و این شخص آن را توسط خلال بیرون کشید، لیکن آن را از دهان خود خارج نکرده بود که در حلقش فرو رفت، پس باید دید که اگر آن چیز کوچکتر از یک دانهٔ نخود بود، روزه‌اش نمی‌شکند و اگر به اندازهٔ یک نخود یا بزرگتر از آن بود، روزه‌اش در این صورت شکسته است.

البته اگر این شخص آن چیز را از دهان بیرون آورده دوباره بلعید، در این صورت روزه‌اش می شکند، چه آن چیز به اندازهٔ نخود باشد یا کوچکتر از آن، حکم هر دو یکیست.

مسئلهٔ ٩: روزه از بلعیدن تُف/لعاب دهان خود نمی‌شکند، به هر اندازه‌ای هم که باشد.

مسئلهٔ ١٠: اگر کسی {قبل از طلوع صبح صادق} نصوار/ناس زیر لب انداخت و سپس دهان خود را شسته پاک کرد، لیکن رنگ آن نرفت، روزه‌اش نمی‌شکند.[٣٧٠] [٣٧١]

مسئلهٔ ١١: اگر غسل بر کسی در طول شب واجب شد اما او غسل نگرفت بلکه در روز غسل

---

(٣٦٩) سگرت/سیگار کشیدن نیز حکم بالا را دارد و روزه از سگرت کشیدن می‌شکند. خلاصه اینکه روزه از کشیدن تمباکو به صورت چِلَم یا سگرت و غیره می‌شکند و قضای آن لازم می‌گردد. وَيُمْنَعُ مِنْ بَيْعِ الدُّخَانِ وَشُرْبِهِ... وَشَارِبُهُ فِي الصَّوْمِ لَا شَكَّ يُفْطِرُ. (رد المحتار: ٢/ ١٣٤و فتاوی دارالعلوم دیوبند: ٤١١/٦ و٤١٤ و٤١٨ و٤٢٨ و٥٠٥ و فتاوی نظامیه: ٤٢٣/١ و امداد الفتاوی: ١٣١/٢و امداد المفتیین: ٤٩٣/١ و تحفة الألمعی شرح سنن الترمذی: ١٦١/٣)

(٣٧٠) في الاصل «پان» وكذلك في المسئله ١٣وبدلناه بنصوار/ناس و حكمهما واحد.

(٣٧١) **مسئله:** عادتاً و اکثر، آب دهان با اجزای نصوار/ناس آمیخته به حلق می‌رسد و لذا روزه را می‌شکند. بنابرین نصوار/ناس به دهان انداختن در دوران روزه جایز نیست. إِمْسَاكُ الْنَتَنِ فِى الْفَمِ لَايَجُوْزُ فِي الصَّوْمِ لِاَنَّهُ لَايَخْلُوْ عَنْ وُصُوْلِهِ اِلَى الْحَلْقِ وَالْجَوْفِ عَادَةً. (فتاوی دارالعلوم دیوبند: ٢٦٩/٦)

مسئله: و اگر کسی نصوار به دهان انداخت و خودِ نصوار یا لعاب دهان آمیخته با نصوار خود را بلعید، روزه اش می‌شکند و قضای آن بر او لازم می‌گردد. وَذَكَرَ الزَّنْدَوَسْتِيُّ إِذَا فَتَلَ السِّلْكَةَ وَبَلَّهَا بِرِيقِهِ ثُمَّ أَمَرَّهَا ثَانِيًا فِي فَمِهِ ثُمَّ ابْتَلَعَ ذَلِكَ الْبُزَاقَ فَسَدَ صَوْمُهُ. اهـ (رد المحتار باب ما يفسد الصوم: ١٣٨/٢ كذا فی فتاوی دار العلوم دیوبند: ٤١٦/٦)

مسئله: اگر کسی نصوار/ناس بینی به بینی بکشد روزه‌اش می‌شکند و قضای آن بر او لازم می‌گردد. (فتاوی دار العلوم دیوبند: ٤١٨/٦ و تحفة الالمعی: ١٦١/٣)

نمود، بازهم روزه‌اش درست است. حتی اگر تمام روز غسل نگیرد، بازهم روزه‌اش نمی‌شکند. البته گناهش جداگانه خواهد بود.

مسئلهٔ ۱۲: اگر کسی بینی خود را به آن شدت بالا کشید که خِلْم/مخاط بینی داخلِ حلق رفت، روزه از آن نمی‌شکند. به همین گونه اگر لعاب دهانش به حلقش برود، روزه‌اش نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۱۳: شخصی در شب نصوار/ناس به دهان انداخته خوابید و بعد از صبح بیدار شد، روزه‌اش صحیح نیست، قضای آن را بگیرد و کفَّاره بر او واجب نمی‌باشد.[۳۷۲]

مسئلهٔ ۱۴: اگر در وقت غَرغَره کردن، آب داخل حلق کسی رفت و روزه به یادش بود، روزه‌اش شکسته است و قضای آن بر او واجب گشته است. ولی کفَّاره بر او واجب نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۱۵: اگر کسی بی‌اختیار استفراغش آمد روزه‌اش نمی‌شکند، چه استفراغ کم آمده باشد یا زیاد. البته اگر کسی خودش قصداً استفراغ کرد و استفراغش دهان‌پُر بود، روزه‌اش می‌شکند، و اگر کمتر از پُری دهان بود، در این صورت روزه از استفراغ قصدی هم نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۱۶: اگر اندکی استفراغ آمد و به خودی خود دوباره به حلق فرو رفت، روزه نمی‌شکند. البته اگر شخصی قصداً آن را بلعید، روزه‌اش می‌شکند.



مسئلهٔ ۱۷: اگر کسی سنگریزه یا قطعه‌ای آهن یا غیره چنان چیزی را خورد که مردم آن را نه به طور غذا می‌خورند و نه به طور دوا، روزهٔ او می‌شکند، لیکن کفَّاره بر او واجب نمی‌گردد. فقط باید قضای آن را بگیرد.

و اگر چنان چیزی را خورد یا نوشید که مردم آن را به طور غذا می‌خورند و یا چنان چیزی را خورد که گرچه مردم آن را عموماً به طور غذا نمی‌خورند لیکن در وقت ضرورت آن را به طور دواء می‌خورند، در این صورت، هم روزه‌اش می‌شکند و هم قضا و کفارهٔ آن بر او واجب می‌گردد.[۳۷۳]

مسئلهٔ ۱۸: اگر زن و شوهر جِماع/همخوابگی کردند، روزهٔ شان می‌شکند. هم قضایش را بگیرند

---

(۳۷۲) اگر کسی مبتلا به زکام و ریزش/سرماخوردگی شده باشد یا بینی‌اش بند باشد و یا مبتلا به بیماری دیگری باشد و در حالت روزه دوائی را ـ به شکل گاز یا مایع یا پودر ـ جهت تداوی به بینی خود بکشد یا بچکاند، روزه‌اش می‌شکند و قضای آن بر او لازم می‌گردد. قال في الدُّر المختار: اَوْ اِسْتَعَطَ فِي اَنْفِهِ شَيْئاً.... قَضَى وَاَيْضاً قَالَ: لَوْ اَدْخَلَ حَلْقَهُ الدُّخَانَ. (الدر المختار: ۱٤٠/۲ و۱۳٤و فتاوی دار العلوم دیوبند: ٤١٨/٦ و امداد الفتاوی: ١٢٧/١)

(۳۷۳) کفاره مخصوص شکستاندن قصدی روزهٔ ماه مبارک رمضان است. و از شکستاندن روزه‌های غیر رمضان کفاره لازم نمی‌آید، چنانکه تفصیل آن در مسئلهٔ ۲۰ می‌آید.

و هم کفاره‌اش را بدهند. هنگامی که سر آلت تناسلی مرد[۳۷۴] داخل سوراخ شرمگاه پیش زن شد، روزه می‌شکند و قضا و کفاره هر دو واجب می‌گردد، چه منی خارج شود یا نشود.

مسئلهٔ ۱۹: اگر مرد آلت تناسلی خود را داخل سوراخ راه پشت زن کرد و سر آن داخل سوراخ رفت، در این صورت نیز، روزهٔ زن و مرد می‌شکند و قضا و کفَّاره بر هر دوی آنها واجب می‌گردد.[۳۷۵]



مسئلهٔ ۲۰: کفَّارهٔ شکستن روزه همان وقتی لازم می‌شود که انسان در ماه مبارک رمضان روزهٔ خود را بشکند. کفَّاره از شکستاندن هیچ روزهٔ دیگری واجب نمی‌گردد. خواه به هر صورتی آن را بشکند، اگرچه آن روزه روزهٔ قضائی رمضان هم باشد.

البته اگر کسی در رمضان در شب نیت روزه را ننموده بود، یا زنی بعد از شکستاندن روزه در همان روز حایضه شد، در این دو صورت، کفَّاره از شکستن روزه واجب نمی‌شود.

مسئلهٔ ۲۱: اگر کسی در دوران روزه نصوار/ناس بینی به بینی کشید یا در گوش خود تیل/روغن انداخت[۳۷۶] و یا خود را اِماله کرد[۳۷۷] لیکن دوائی نخورد، در همهٔ این صورت‌ها روزه‌اش شکسته است، اما فقط قضای آن بر او واجب می‌باشد و کفاره واجب نمی‌شود.

مسئلهٔ ۲۲: برای زن، انداختن دوا یا تیل یا کدام شی دیگر در حالت روزه در سوراخ شرمگاه پیش جایز نیست. اگر زنی در حالت روزه در آنجا دوا انداخت، روزه‌اش می‌شکند، ولی کفاره واجب نمی‌شود.[۳۷۸]

مسئلهٔ ۲۳: اگر دایه و قابله بنابر ضرورت، انگشت خود {یا آلهٔ دیگری} را داخل سوراخ شرمگاه

---

(۳۷۴) مراد از سر آلت مرد فقط تا آن‌جای آلت مرد است که ختنه شده است که در عربی آن را «حَشَفَه» می گویند.

(۳۷۵) اما داخل کردن آلت مرد در سوراخ راه پشت گناه عظیم دارد. قوم لوط به سبب همین عمل نابود گردانیده شدند، چنانکه قرآن مجید واقعهٔ آنها را به تفصیل بیان نموده است. اگر این عمل کسی ثابت شود، از طرف محکمهٔ شرعی سزای سخت و شدیدی می‌بینند: اَوْ بِوَطْءِ دُبُرٍ... يُعَزَّرُ. قَالَ فِي الدُّرَرِ بِنَحْوِ الْإِحْرَاقِ بِالنَّارِ وَهَدْمِ الْجِدَارِ وَالتَّنْكِيسِ مِنْ مَحِلٍّ مُرْتَفِعٍ بِاتِّبَاعِ الْأَحْجَارِ... (الدر المختار علی هامش رد المختار: ۲۷/۴)

(۳۷۶) به همین صورت اگر کسی در گوش خود دوا بچکاند، روزه‌اش می‌شکند و یک روزهٔ قضائی بر او لازم می‌گردد. (منتخبات نظام الفتاوی: ۱۳۲/۱ و امداد الفتاوی: ۱۲۷/۲) اما شیخ الاسلام محمد تقی عثمانی دامت برکاتهم بعد تحقیقات تخصُّصی طبی به این نتیجه رسیده‌اند که گوش منفذی به جوف بدن ندارد لذا فتوی داده‌اند که چکاندن دوا و غیره به گوش، روزه را نمی‌شکند. (فتاوی عثمانی)

(۳۷۷) حُقنه کردن اطفال را «شاف کردن» و حُقنه کردن بالغان را «اِماله کردن» می گویند.

(۳۷۸) حکم بالا ویژهٔ زنان است، و اگر مردی دوا یا تیل/روغن در سوراخ آلت خود بیندازد روزه‌اش نمی‌شکند. مولِّف

پیش زنی کرد، یا خود زن انگشت خود را داخل آنجا کرد، و سپس تمام انگشت یا مقداری از انگشت را بیرون کشیده دوباره آن را داخل سوراخ کرد، روزه در این صورت می‌شکند، لیکن کفاره واجب نمی‌شود. فقط قضای آن واجب می‌باشد.(۳۷۹)

و اگر انگشت را بعد از بیرون کشیدن دوباره داخل نکرد، روزه نمی‌شکند. البته اگر پیش از داخل کردن به سوراخ، انگشتش تر بود، چه با آب یا چیزی دیگر، در این صورت روزه در همان بار اول داخل کردن انگشت می‌شکند.(۳۸۰)

مسئلۀ ۲۴: اگر از دهان کسی خون می‌آمد و او آن را به همراه تُف/لعاب دهن خود بلعید، روزه‌اش می‌شکند. البته اگر مقدار خون کمتر از تُف بود و مزۀ خون معلوم/دانسته نمی‌شد، در این صورت روزه نمی‌شکند.

مسئلۀ ۲۵: اگر کسی طعم چیزی را با زبان چشید و سپس آن را تُف کرد، روزه‌اش نمی‌شکند، اما اینکار بدون ضرورت مکروه است. البته اگر شوهر زنی بسیار بدخُلق باشد و زن می‌ترسد که اگر مرچ و نمک دیگ درست نباشد شوهر بدخوئی خواهد کرد، در این صورت برای زن جایز است تا دیگ را بچشد و اینکار برایش مکروه نمی‌باشد.

مسئلۀ ۲۶: جویدن چیزی در دهان تا آن را به طفل بخورانند مکروه است. البته اگر ضرورت پیش بیاید و مجبوری باشد، مکروه نیست.

مسئلۀ ۲۷: {برای صفائی دندان‌ها} مالیدن دندان‌ها با پودر زغال یا پودر دندان مکروه است و اگر اندکی از آن به حلق فرو برود، روزه را می‌شکند.(۳۸۱) و پاک کردن دندان‌ها به وسیلۀ مسواک درست

(۳۷۹) اگر کسی در حالت روزه استمناء کرد{جَلَق زد} اگر انزال کرد روزه‌اش شکست و اگر انزال نکرد، روزه اش باقیست. وَكَذَا الِاسْتِمْنَاءُ بِالْكَفِّ: أَيْ فِي كَوْنِهِ لَا يُفْسِدُ لَكِنَّ هَذَا إذَا لَمْ يُنْزِلْ أَمَّا إذَا أَنْزَلَ فَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ. (رد المحتار: ۲/ ۳۹۹) و باید دانست که استمناء حرام و گناه است.

(۳۸۰) **مسئله:** اگر کسی خود را واکسین کند روزه‌اش نمی‌شکند. (فتاوی دارالعلوم دیوبند: ۴/۴۰۷ و امداد الفتاوی: ۲/۱۳۶و۱۳۷ و فتاوی محمودیه: ۱۰/۱۴۶ تا ۱۵۲)

مسئله: اگر کسی را پیچکاری/آمپول کنند یا سِیرُم/گلوکوز به او ترزیق نمایند یا خون به او بدهند، روزه‌اش نمی‌شکند. (منتخبات نظام الفتاوی: ۱/۱۳۳ و فتاوی دار العلوم دیوبند: ۴/۴۰۸ و امداد الفتاوی: ۲/۱۴۴ تا ۱۴۸ و جواهر الفقه: ۵/۱۵۳ تا ۱۵۷و فتاوی محمودیه: ۳/۱۴۳و: ۱۰/۱۵۳ و فتاوی مفتی محمود: ۳/۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹)

(۳۸۱) استعمال کِرِیم/خمیر دندان نیز حکم بالا را دارد و شستن دندان‌ها با آن در حالت روزه مکروه می‌باشد. و اگر اندکی از کف خمیر دندان به حلق برود روزه را می‌شکند. (رد المحتار: ۲/۱۵۳و احسن الفتاوی: ٤/٤٢٩ و فتاوی دار العلوم دیوبند: ٦ /٤٠٣)



است، چه مسواک خشک باشد یا مسواک تازه‌ای که همان ثانیه آن را کَنده باشند. اگر مسواكْ از درخت سدر کَنده شده است و تلخی آن به وضاحت در دهان معلوم می‌شود، بازهم مسواک کردن با آن مکروه نیست.

مسئلۀ ۲۸: اگر زنی خوابیده بود یا بیهوش بود و شوهرش با او همخوابگی کرد، روزۀ زن می‌شکند و فقط قضای آن بر او واجب می‌شود. کفاره واجب نمی‌شود. و بر مرد، هم قضا و هم کفاره هر دو واجب می‌گردد.

مسئلۀ ۲۹: اگر کسی به فراموشی چیزی خورد و چنین فکر کرد که روزه‌ام شکست و بنابرین دوباره قصداً چیزی خورد، در این صورت روزه‌اش می‌شکند و فقط قضا بر او واجب می‌گردد، کفاره واجب نمی‌شود.

مسئلۀ ۳۰: اگر کسی استفراغ کرد و چنین پنداشت که روزۀ من شکسته است و به این گمان دوباره قصداً چیزی خورد و روزۀ خود را شکست، بازهم فقط قضای آن بر او واجب است، کفاره واجب نمی‌باشد.

مسئلۀ ۳۱: اگر کسی سرمه کرد یا حجامت کرد و خون داد و یا خود را تیل/روغن مالید و چنین فکر کرد که روزۀ من شکسته است و بنابرین حالا قصداً چیزی خورد، در این صورت قضا و کفاره هر دو بر او واجب می‌گردد.

مسئلۀ ۳۲: اگر اتفاقاً روزۀ کسی در رمضان شکست، خوردن و نوشیدن چیزی در طول روز برایش درست نیست، بلکه بر او واجب است تا تمام روز را مانند روزه‌داران بگذراند.



مسئلۀ ۳۳: اگر کسی در رمضان اصلاً نیت روزه را نداشت، بنابرین در طول روز خورده و نوشیده رفت، در این صورت کفاره بر او واجب نمی‌باشد. کفاره همان وقتی واجب می‌شود که شخص نیت روزه را کرده بعداً آن را بشکنند.



مسئلۀ ۳۴: اگر کسی در ماه رمضان فراموش کرد که روزه دارد و سهواً چیزی خورد یا نوشید یا با همسرش جماع/همخوابگی کرد و سپس به این پندار که حالا روزه‌ام شکسته است، قصداً چیزی خورد یا نوشید، روزه‌اش فاسد می‌شود، اما کفّاره بر او لازم نمی‌گردد، بلکه فقط قضای آن روز بر او واجب می‌شود.



و اگر مسئلۀ شرعی را می‌دانست و با این وجود بعد از ارتکاب آنها سهواً حالا قصداً چیزی خورد یا نوشید، پس در صورت ارتکاب همخوابگی سهوی، هم کفّاره بر او لازم می‌گردد و هم قضاء، و در صورت خوردن و نوشیدن سهوی، فقط قضاء بر او واجب خواهد بود و بس.

مسئلۀ ۳۵: اگر کسی بدون اختیار استفراغ کرد یا احتلام کرد و یا فقط از دیدن زنی یا غیره انزال نمود و به سبب ندانستن مسئله پنداشت که روزه‌اش شکسته است و عمداً چیزی خورد یا نوشید، روزه اش در این صورت فاسد می‌شود و فقط قضای آن بر او لازم می‌آید. و اگر می‌دانست که روزه از این چیزها نمی‌شکند، ولی بازهم عمداً روزه را خورد، در این صورت کفاره نیز بر او لازم می‌گردد.

مسئلۀ ۳۶: اگر مردی در سوراخ آلت تناسلی خود چیزی چکانید، روزه‌اش فاسد نمی‌شود، زیرا این چیز به داخل/جَوف بدنش نمی‌رسد.

مسئلۀ ۳۷: اگر مردی با زن مُرده یا با دختر کمسال نابالغه‌ای که شهوت را نمی‌انگیزد، و یا با حیوانی جِماع کرد، و یا زنی را به آغوش گرفت یا بوسید و یا با دست خود جَلَق زد، و در همۀ این صورت‌ها منی خارج شد، پس روزه‌اش فاسد می‌شود {و قضاء واجب می‌گردد، اما} کفَّاره لازم نمی‌گردد.

مسئلۀ ۳۸: اگر مردی با زن روزه‌داری که دیوانه است یا در خواب است و یا بالجبر جماع کرد، در تمام این صورت‌ها روزۀ زن فاسد می‌شود و فقط قضای آن بر او لازم می‌گردد. و اگر مرد نیز روزه داشت، در این صورت هم قضا و هم کفَّاره هر دو بر این مرد واجب می‌گردد.



مسئلۀ ۳۹: کسی که تمام شرایط وجوب روزه در او موجود باشد، اگر در دوران روزۀ رمضان که نیت ادای آن را قبل از طلوع صبح صادق کرده است، قصداً چنان چیزی را از راه دهان به داخل/جَوف بدن خود برساند که آن چیز به طور دوا یا غذای انسان استعمال می‌شود (یعنی از استعمال آن نوعی نفع یا لذت جسمانی متصوَّر می‌باشد و طبیعت انسانِ سلیمُ الطبع از استعمال آن نفرت نمی‌کند، اگرچه بسیار اندک و حتّٰی به اندازۀ یک دانۀ کنجد هم باشد) و یا اینکه خودش جِماع کند یا با وی جِماع شود (لواطت نیز در همین حکم است و در جِماع، دخول حَشَفَه کافی است، چه منی انزال شود یا نشود)، در همۀ این صورت‌ها هم قضاء واجب می‌گردد و هم کفّاره لازم می‌آید. لیکن شرط اینست که جِماع با چنان زنی صورت گرفته باشد که قابل جِماع است و چنان دختر کم‌سالی نباشد که اصلاً قابلیت جِماع را نداشته باشد.



مسئلهٔ ۴۰: اگر کسی سر خود را تیل/روغن بمالد، یا چشم خود را سرمه بکشد، و یا مردی شی خشکی را در سوراخ مقعد خود داخل کند، و یک طرف آن شی در خارج باشد، و یا چیز تری را داخل کند، لیکن آن چیز تا به محل حُقْنَه[۳۸۲] نرسد، در تمام این صورت‌ها روزهٔ این شخص فاسد نمی‌گردد/یعنی نمی‌شکند، و قضاء و کفَّاره بر او واجب نمی‌شود، زیرا این اشیاء تا داخل (جَوْف) بدن نمی‌رسند. و اگر مردی چیز خشکی مثل پنبه یا تکه و غیره ... را داخل مقعد خود کرد و تمام آن چیز در داخل مقعد غایب شد، یا اینکه چیز تری را داخل کرد و آن چیز تا جای حُقْنَه رسید، در این صورت روزهٔ این شخص می‌شکند و فقط قضاء بر او واجب می‌گردد.

مسئلهٔ ۴۱: کسانی که عادت چِلَم/قلیان کشیدن دارند یا کسانی که به خاطر فایده‌ای چِلَم/قلیان می کشند، اگر در حالت روزهٔ رمضان، چِلَم/قلیان بکشند، هم قضاء و هم کفَّاره، هر دو بر آنها واجب می‌گردد.[۳۸۳]

مسئلهٔ ۴۲: اگر زنی با پسری نابالغ یا مرد دیوانه‌ای جِماع کند، در این صورت هم قضاء و هم کفَّاره بر او لازم می‌گردد.

مسئلهٔ ۴۳: عاقل بودن زن و مرد در جِماع، شرط وجوب کفَّاره نیست، حتی اگر یکی از آنها دیوانه باشد و دیگری عاقل، بازهم کفّاره بر عاقل واجب خواهد بود.



مسئلهٔ ۴۴: روزه از احتلام فاسد نمی‌شود{یعنی نمی‌شکند}. اگر کسی بعد از احتلام و بدون غسل کردن روزه بگیرد، روزه‌اش درست است. احتلام، خروج منی در خواب را می گویند. به همین صورت اگر کسی با دیدن زنی یا شرمگاه آن زن یا تصوُّری در دل، انزال شود، بازهم روزه‌اش نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۴۵: اگر مردی در سوراخ آلت تناسلی خود چیزی مانند تیل/روغن یا آب بیندازد، چه به وسیلهٔ پیچکاری/آمپول یا غیره ... و یا میله‌ای را داخل آن کند، روزه در این صورت‌ها فاسد نمی

---

(۳۸۲) (قَوْلُهُ: حَتَّى بَلَغَ مَوْضِعَ الْحُقْنَةِ) هِيَ دَوَاءٌ يُجْعَلُ فِي خَرِيطَةٍ مِنْ أُدُمٍ يُقَالُ لَهَا الْمِحْقَنَةُ مُغْرِبٌ ثُمَّ فِي بَعْضِ النُّسَخِ الْمِحْقَنَةُ بِالْمِيمِ وَهِيَ أَوْلَى قَالَ فِي الْفَتْحِ: وَالْحَدُّ الَّذِي يَتَعَلَّقُ بِالْوُصُولِ إلَيْهِ الْفَسَادُ قَدْرُ الْمِحْقَنَةِ اهـ أَيْ قَدْرُ مَا يَصِلُ إلَيْهِ رَأْسُ الْمِحْقَنَةِ الَّتِي هِيَ آلَةُ الِاحْتِقَانِ. (رد المحتار: ۳۹۷/۲)

(۳۸۳) سگرت/سیگار کشیدن نیز حکم بالا را دارد و روزه از سگرت کشیدن می‌شکند. خلاصه اینکه روزه از کشیدن تمباکو به صورت چِلَم یا سگرت و غیره می‌شکند و قضای آن لازم می‌گردد. وَيُمْنَعُ مِنْ بَيْعِ الدُّخَانِ وَشُرْبِهِ ... وَشَارِبُهُ فِي الصَّوْمِ لَا شَكَّ يُفْطِرُ. (رد المحتار: ۲/ ۱۳٤وفتاوی دارالعلوم دیوبند: ٤١١/٦ و٤١٤ و٤١٨ و٤٢٨ و٥٠٥ و فتاوی نظامیه: ٤٢٣/١ و امداد الفتاوی: ١٣١/٢و امداد المفتیین: ٤٩٣/١ و تحفة الألمعی شرح سنن الترمذی: ١٦١/٣)

شود، اگرچه آن چیز تا مثانه نیز برسد.

مسئلهٔ ۴۶: کسی روزه به یادش نبود یا اینکه هنوز کمی از شب باقیمانده بود که شروع به جِماع کرد، یا شروع به خوردن یا نوشیدن چیزی کرد، و سپس به محض اینکه به یادش آمد که روزه دارد، یا به محض اینکه صبح صادق دمید، فوراً از همسر جدا شد و یا لقمه را از دهان بیرون انداخت، در این صورت‌ها روزه‌اش فاسد نمی‌شود {نمی‌شکند}، اگرچه بعد از جدا شدن از همسر، بازهم منی خارج شود. این انزال در حکم احتلام خواهد بود.

مسئلهٔ ۴۷: روزه از مسواک کردن، اگرچه بعد از زوال آفتاب باشد ضرری نمی‌بیند، چه مسواک تر باشد یا خشک.

مسئلهٔ ۴۸: بوسیدن همسر و آغوش گرفتن او در حالت روزه، هنگامی که خوف انزال برود یا خوف برود که نفس بی‌اختیار شده آخرِ کار به جِماع خواهد کشید، مکروه می‌باشد. و اگر این خوف نباشد، مکروه نیست.

مسئلهٔ ۴۹: در حالت روزه، لب‌های زن را در دهان گرفتن، و مباشرت فاحش با او (یعنی چسپانیدن آلت خود به شرمگاه زن در حالت برهنگی بدون دخول به آنجا) در هر حال مکروه است، چه خوف انزال برود یا نرود.

مسئلهٔ ۵۰: اگر کسی مقیم بود و بعد از نیت روزه مسافر شد و به قصد سفر از شهر و قریهٔ خود خارج شده کمی پیش رفت و سپس دوباره برای گرفتن چیزی که یادش رفته بود به خانه برگشت و به خانه رسیده روزهٔ خود را فاسد ساخت، در این صورت کفَّاره بر او واجب می‌گردد. زیرا اگرچه او به نیت اقامت برنگشته و نه آنجا اقامت کرده، لیکن به محض برگشتن به خانهٔ خود، کلمهٔ «مسافر» دیگر بر او اطلاق نمی‌گردد.



مسئلهٔ ۵۱: اگر بجز جِماع، کفَّاره از سبب دیگری واجب شده باشد و شخص هنوز یک کفَّاره را اداء نکرده بود که کفارهٔ دیگری بر او واجب شد، در این صورت ادای یک کفَّاره از طرف هر دو کافی خواهد بود، اگرچه این دو کفَّاره از دو رمضان جداگانه باشد.

البته اگر روزه‌هائی که به سبب ارتکاب جِماع فاسد شده‌اند، روزه‌های یک رمضان باشند، در این صورت یک کفَّاره از طرف همهٔ آنها کفایت می‌کند. و اگر از دو رمضان باشند، در این صورت دو کفَّارهٔ جداگانه باید داد، اگرچه کفَّاره‌دهنده کفَّارهٔ اوّلی را هنوز هم اداء نکرده باشد.

مسائل سحری و افطار

مسئلهٔ ۱: خوردن سحری سنت است. اگر کسی گرسنه نیست و نمی خواهد غذا بخورد، پس حد اقل یکی دو دانه خرما یا اندکی چیز دیگری بخورد و یا فقط کمی آب بنوشد.[۳۸۴]

مسئلهٔ ۲: اگر کسی سحری نخورد بلکه از خواب برخاسته یکی دو لقمه نان خورد، بازهم ثواب سحری خوردن را به دست می‌آورد.

مسئلهٔ ۳: تا جائی که امکان دارد تاخیر و دیرکردن در خوردن سحری مستحب است. اما نباید آن قدر دیر کرد که صبح صادق شروع به طلوع کند و روزه مشکوک گردد.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی سحری را خیلی زود خورد و بعد از آن به صرف چای، شربت، چِلَم/قلیان یا نصوار/ناس مشغول شد و چون نزدیکی های صبح شد، نصوار را تُف نمود و دهان خود را شست، در این صورت بازهم، ثواب تاخیر خوردن سحری را به دست می‌آورد. حکم آن نیز مانند حکم تاخیر در سحری است.

مسئلهٔ ۵: اگر کسی برای سحری از خواب بیدار نشد و اهل خانه همه خواب ماندند، فردا را بدون سحری روزه بگیرند. روزه نگرفتن به خاطر نخوردن سحری بسیار بی‌همتی و گناهی بزرگ است.

مسئلهٔ ۶: تا هنگامی که صبح صادق طلوع نکند (و مسائل آن در اوقات نماز گذشت) خوردن سحری تا آن هنگام درست است، و بعد از آن جایز نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۷: اگر کسی دیر بیدار شد و به گمان باقی بودن شب سحری خورد و بعداً معلوم شد که او بعد از دمیدن صبح سحری خورده است، در این صورت روزه‌اش اداء نمی‌شود و باید قضای آن را بعداً بگیرد و کفاره بر او واجب نمی‌باشد. اما بازهم در طول این روز، چیزی نخورد و روز را مانند

---

(۳۸۴) عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: السَّحُورُ أَكْلُهُ بَرَكَةٌ، فَلَا تَدَعُوهُ، وَلَوْ أَنْ يَجْرَعَ أَحَدُكُمْ جُرْعَةً مِنْ مَاءٍ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى الْمُتَسَحِّرِينَ.

ترجمه: حضرت ابو سعید خُدری رضی الله عنه روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: خوردن سحری برکت دارد، بنابرین آن را ترک نکنید، اگرچه حتی یک جرعه آب هم بنوشید. زیرا خداوند بر سحری‌کنندگان رحمت می‌فرستد و فرشتگان برای ایشان دعا می کنند. (مُسْنَد احمد: حدیث ۱۱۰۸۶)

روزه داران بگذراند.

به همین ترتیب اگر کسی به گمان آنکه آفتاب غروب کرده، روزۀ خود را افطار کرد و سپس معلوم شد که آفتاب هنوز غروب نکرده بود، در این صورت نیز روزه‌اش شکسته است. قضای آن را باید بگیرد و کفاره بر او واجب نمی‌باشد، ولی حالا تا وقتی که آفتاب غروب نکند خوردن و نوشیدن برایش جایز نیست.

مسئلۀ ۸: اگر کسی آنقدر در سحری تأخیر کرد که مشکوک شد که صبح شده است یا نه، در این صورت خوردن سحری در این وقت مکروه است. و اگر کسی در چنین وقت چیزی خورد یا نوشید، او کار زشتی کرده و مرتکب گناه گردیده است. اگر بعداً معلوم شد که صبح شده بود، در این صورت قضای آن را باید بگیرد. و اگر به یقین چیزی معلوم نگردید و فقط شک باقی ماند، در این صورت قضای آن واجب نیست، اما احتیاط در این است که قضای آن روز را بگیرد.

مسئلۀ ۹: مستحب این است که به محض غروب آفتاب فوراً روزه را افطار کنند. تأخیر کردن در افطار مکروه است.



مسئلۀ ۱۰: در روزهای ابری کمی دیرتر روزه را افطار کنید. هنگامی که متیقن شدید که آفتاب حالا غروب کرده است آنوقت روزه را افطار کنید، و محض به ساعت و غیره تا وقتی که دل تان گواهی ندهد چندان اعتماد نکنید، زیرا شاید ساعت پس و پیش رفته باشد و وقت را غلط نشان بدهد. حتّٰی اگر کسی آذان بدهد لیکن هنوز هم مشکوک هستید که آیا وقت افطار شده یا نه، و دل تان به وقت افطار گواهی نمی‌دهد، افطار کردن روزه در این صورت هم درست نیست.

مسئلۀ ۱۱: افطار کردن با خرما بهتر است، و در صورت عدم آن اگر چیز شیرین دیگری باشد روزه را با آن افطار کنید. و اگر خرما و چیزی شیرین موجود نیست، روزه را با آب افطار کنید زیرا این هم مستحب است.

بسیاری از زنان و بعضی از مردان روزه را با نمک افطار می‌کنند و اینکار را ثواب می‌دانند. داشتن چنین عقیده‌ای غلط است.

مسئلۀ ۱۲: تا وقتی که غروب آفتاب مشکوک است، افطار کردن روزه جایز نیست.

مسائل کفارهٔ روزه

مسئلهٔ ۱: کفارهٔ شکستاندن روزه در رمضان شریف این است که دو ماه تمام، پیاپی و مسلسل روزه گرفته شود. اندک اندک روزه‌گرفتن آن درست نیست. و اگر کسی یکی دو روز آن را به سببی روزه نگرفت، در این صورت دوباره سر از نو دو ماه را روزه بگیرد.

البته در مورد زنان، هرچند روزی که زن به سبب آمدن حیض روزه نگرفته است، آنها معاف می‌باشند و از ترک روزهٔ آن ایام در کفاره ضرری نمی‌آید. لیکن به محض پاک شدن فوراً باید شروع به روزه گرفتن کند و شصت روزِ روزه را تکمیل نماید.

مسئلهٔ ۲: اگر زنی طفل به دنیا آورده و به سبب نِفاس چند روز از روزه‌های کفاره‌اش ترک شد و نتوانست تمام روزه‌ها را پیاپی و پشت سر هم بگیرد، بازهم کفاره‌اش در این صورت صحیح نمی باشد. دوباره از سر نو دو ماه روزه بگیرد.

مسئلهٔ ۳: و اگر کسی بیمار شد و چند روز از روزه‌های کفاره‌اش به سبب این بیماری ترک گشت، بازهم بعد از بهبود و شفا یافتن، از سر نو دو ماه را روزه بگیرد.

مسئلهٔ ۴: اگر در بین روزهٔ کفاره، رمضان سر رسید، بازهم کفاره صحیح نخواهد بود.

مسئلهٔ ۵: اگر کسی طاقت روزه گرفتن را نداشته باشد، در این صورت شصت مسکین را روزانه دو وقت غذا بخوراند، به آن اندازه که شکم شان کاملاً سیر شود و دیگر جای خوردن نداشته باشند.

مسئلهٔ ٦: اگر بعضی از این مساکین، اطفال خُردسال باشند، کفاره اداء نمی‌شود، باید به تعداد همان اطفال، مساکین بالغ دیگری را غذا بخوراند.

مسئلهٔ ۷: اگر کسی به خاطر کفارهٔ خود به مساکین نان گندم می‌دهد، فقط نان خالی دادن به آنها هم کافی خواهد بود، و اگر نان جو و جواری و غیره می‌دهد، در این صورت باید به همراه آن، مقداری سالَن/نانخورش مانند شوربا، قورمه و غیره نیز به آنها بدهد تا نان خشک را با آن بخورند.

مسئلهٔ ۸: و اگر مساکین را غذا نخوراند بلکه می خواهد شصت مسکین را غلّه بدهد، این هم جایز



است. هر مسکین را آن اندازه غلّه بدهد که در صدقهٔ فطر داده می‌شود. مسائل صدقهٔ فطر قبلاً گذشت.

مسئلهٔ ۹: اگر قیمت همان اندازه غلّه را به مساکین بدهد، اینهم جایز است.

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی به شخص دیگری گفت از طرف من کفاره بده و شصت مسکین را غذا بخوران و آن شخص از طرف او مساکین را غذا خورانید یا به آنها غلّه داد، کفاره در این صورت اداء می شود. و اگر کسی بدون گفتهٔ کفاره‌دهنده از طرف او کفاره داد، کفاره صحیح نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۱۱: اگر کسی فقط یک مسکین را دو وقت در روز تا شصت روز غذا خورانید و یا تا شصت روز غلَّه یا قیمت آن را به او داده رفت، بازهم کفاره اداء می‌شود.

مسئلهٔ ۱۲: و اگر نتوانست این مسکین را پیاپی تا شصت روز غذا بخوراند، بلکه چند روزی در این بین وقفه آمد، بازهم حرجی نیست، کفاره‌اش درست است.



مسئلهٔ ۱۳: اگر کسی مقدار غلهٔ شصت روز را حساب کرده آن را بخواهد در یک روز به یک فقیر بدهد، اینکارش جایز نمی‌باشد. به همین گونه اگر غلهٔ شصت روز را تقسیم نموده همهٔ آنها را در یک روز شصت بار به یک فقیر بدهد، بازهم از طرف یک روز اداء می‌شود و باید ۵۹ مسکین دیگر را دوباره غله بدهد. به همین ترتیب، دادن قیمت غله نیز حکم بالا را دارد. یعنی اینکه در یک روز به یک مسکین بیشتر از قیمت غلهٔ یک روزه را نباید داد که اینکار درست نیست.

مسئلهٔ ۱۴: اگر کسی به یکی از آن مساکین و فقراء کمتر از مقدار صدقهٔ فطر داد، کفاره‌اش اداء نمی‌شود.

مسئلهٔ ۱۵: اگر کسی در یک رمضان، دو سه روزهٔ خود را شکستاند، یک کفاره بر او واجب می گردد. البته این دو روزه اگر از یک رمضان نباشد بلکه از دو رمضان جداگانه باشد، در این صورت برای هر رمضان، کفارهٔ جداگانه باید داد.[۳۸۵]

---

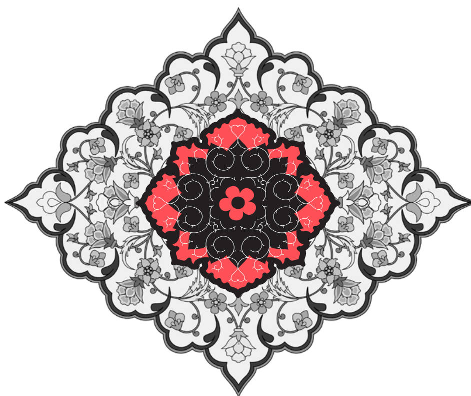
(۳۸۵) مسلک راجح دربارهٔ مسئله بالا این است که: اگر کفاره بجز جِماع توسط اسباب دیگر واجب شده باشد و شخص هنوز آن کفاره را ادا نکرده بود که کفارهٔ دیگر نیز بر او واجب گردید، در این صورت ادای یک کفاره برای هر دوی آنها کافی است، اگرچه این دو کفاره از دو رمضان باشد. البته اگر روزه‌های که به سبب جِماع/همخوابگی فاسد شده‌اند از یک رمضان هستند، در این صورت فقط یک کفاره از طرف همهٔ آنها کفایت خواهد کرد. و اگر از دو رمضان هستند، در این صورت کفارهٔ هر رمضان را جداگانه باید بدهد، اگرچه شخص کفارهٔ رمضان قبلی را اداء نکرده باشد. (گوهرهای بهشتی: ص۱۰٦ مسئله۲۲ و حاشیهٔ جدیده: ۱۰٦/۱۱ و امداد الفتاوی: ۳۵/۲ و حاشیهٔ صفحهٔ ۱۳٤ و فتاوی دار العلوم دیوبند: ۱٦/٤ تا ۲۱ ضمیمه)

صورت های که شکستن روزه جایز است

مسئلهٔ ۱: اگر کسی ناگهان چنان مریض شد که اگر روزهٔ خود را نشکند خوف هلاک او می‌رود، یا مرضش بسیار زیاد می‌شود، در این صورت شکستن روزه برایش درست می‌باشد. مثلاً ناگهان مبتلا به چنان درد معده شد که تاب و توان از دستش رفت، یا مار او را گزید، در این صورت‌ها خوردن دوا و شکستن روزه جایز است. به همین ترتیب اگر کسی آن اندازه تشنه گشت که از شدت تشنگی خوف هلاکش می‌رود، در این صورت نیز شکستن روزه برایش درست می‌باشد.

مسئلهٔ ۲: اگر چنان تکلیف یا حالتی برای زن حامله پیش آمد که اگر روزهٔ خود را نشکند جان خودش یا طفلش به خطر می‌افتد، شکستن روزه برایش جایز است.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی غذا می‌پخت و به سبب حرارت و گرمی آنقدر تشنه و بی‌طاقت شد که خوف هلاک جانش می‌رود، برای او جایز است که روزهٔ خود را بشکند. لیکن اگر خودش قصداً آن قدر کار کرد که خود را به این حالت انداخت، از اینکار گناهکار می‌شود.[۳۸۶]



(۳۸۶) ولی بازهم شکستن روزه برایش در این حالت جایز می‌باشد. (حاشیهٔ جدیده: ۱۷/۳)



صورت های که نگرفتن روزه جایز است



مسئلهٔ ۱: اگر کسی چنان بیماری و مرضی دارد که روزه گرفتن به او ضرر می رساند و خوف می رود که اگر روزه بگیرد، بیماری‌اش زیادتر خواهد شد، یا مرضش دیرتر بهبود خواهد یافت یا هلاک خواهد شد، پس در این صورت‌ها روزه نگیرد و زمانی که صحت یافت، قضای آن را بگیرد.

اما ترک روزه فقط بر مبنای گمان و خیال خود جایز نیست، بلکه هنگامی که طبیب/داکتر مسلمان و دیندار به او بگوید که روزه گرفتن به تو ضرر می‌رساند، آنگاه اجازه دارد روزه را نگیرد.

مسئلهٔ ۲: و اگر طبیب/داکتر کافر باشد یا پابند شرع نباشد، گفتهٔ او اعتباری ندارد و فقط به سبب گفتهٔ او روزه را ترک نکنید.

مسئلهٔ ۳: اگر طبیب/داکتر چیزی نگفت اما خود شخص تجربهٔ این بیماری را دارد و علایم دیگری را نیز مشاهده کرد و دلش هم گواهی می‌دهد که روزه‌گرفتن به او ضرر خواهد رساند، در این صورت روزه نگیرد. و اگر خودش تجربه‌ای دربارهٔ این بیماری ندارد و معلوماتی هم دربارهٔ این مرض ندارد، در این صورت، خیال و گمان خالی هیچ اعتباری ندارد.

و اگر کسی بدون گفتهٔ طبیب و بغیر تجربه، فقط به خیال و گمان خود، روزهٔ رمضان خود را شکست، در این صورت باید کفّاره اداء کند و اگر روزهٔ رمضان را نگیرد گناهکار خواهد بود.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی از بیماری/مرض صحت یافت لیکن هنوز ضعفش باقی مانده و گمان غالبش این است که اگر روزه بگیرد دوباره بیمار خواهد شد، در این صورت روزه نگرفتن برایش جایز است.



مسئلهٔ ۵: برای اشخاصی که در حال سفر اند جایز است تا روزه نگیرند و بعداً قضای آن را بگیرند. معنی «سفر» همان است که در مسائل نماز گذشت. یعنی قصد رفتن به فاصلهٔ سه منزل مسافت را داشته باشد.(۳۸۷)

---

(۳۸۷) علماء و اهل فتوی، مسافت سه منزل را مساوی با ۴۸ میل دانسته اند و ۴۸ میل، مساوی ۷۷ کیلومتر و ۲۹۶ متر است. (فتاوی دار العلوم دیوبند: ۳۱۱/٤ چاپ جدید، و مظاهر حق: ۲۲۰/۳ و فتاوی محمودیه: ۱۵۱/۱۰ و ٤۷۳/۷

مسئلۀ ٦: اگر مسافر در سفر دچار تکلیف و دشواری نمی‌شود (مثلاً سوار قطار{یا طیاره}بوده گمان دارد که تا شام به خانه خواهد رسید و یا تمام وسایل آرامش و راحتش موجود است) در این صورت برایش بهتر است که در حالت مسافرت نیز روزه بگیرد. و اگر روزه نگیرد مرتکب گناهی نمی‌شود، البته از کسب فضیلت روزۀ رمضان مبارک محروم می ماند. و اگر در طول راه به سبب روزه دچار تکلیف و پریشانی می‌شود، در این صورت روزه نگرفتن برایش بهتر است.



مسئلۀ ٧: اگر شخص بیمار از مرض صحت نیافت بلکه در همان مرض وفات کرد یا مسافر هنوز به خانه نرسیده بود که در میان راه وفات نمود، در این صورت از بابت آن روزه‌های که به سبب بیماری و سفر ترک گردیده بود در آخرت مواخذه نخواهد شد، زیرا فرصت قضا گرفتن آنها را نیافته بود.

مسئلۀ ٨: اگر ده روز روزۀ رمضان از کسی به خاطر بیماری ترک شده بود و چون بعد از ماه رمضان شفا یافت، پنج روز سالم و تندرست بود و آنگاه وفات کرد، لیکن قضای آن روزه‌ها را در این پنج روز نگرفت، در این صورت پنج روزه از او معاف می‌گردد و فقط از بابت نگرفتن قضائی پنج روزه مواخذه خواهد شد. و اگر بعد از ختم بیماری، ده روز کامل سالم و تندرست بود و آنگاه وفات کرد و هنوز هر ده روز را قضا نگرفته بود، در این صورت از بابت تمام ده روز مواخذه خواهد گردید. بنابرین برای این شخص لازم است که اگر پول و دارائی دارد قبل از مردن وصیت نماید تا فدیۀ آن روزه‌های را که در آخرت در بابت آنها مواخذه خواهد شد از طرف او بدهند. مسائل فدیه در تحت عنوان بعدی خواهد آمد.

مسئلۀ ٩: به همین ترتیب اگر مسافر در مسافرت روزه را ترک کرده بود و بعد رسیدن به خانه وفات کرد، در این صورت فقط به تعداد همان روزهای که در خانه بود از او مواخذه خواهد شد. بنابرین او نیز باید قبل از مردن وصیت کند که فدیۀ آن روزه‌ها را از طرفش بدهند. و اگر تعداد روزه‌های که ترک شده بود، از تعداد روزهای که در خانه بود بیشتر می‌شد، بر این اضافگی مواخذه نخواهد گردید.

مسئلۀ ١٠: اگر مسافر در طول سفر در جائی به نیت پانزده روز اقامت کرد، اکنون برای او درست نیست که روزه نگیرد، زیرا اکنون او در دیدۀ شرع مسافر نمی‌باشد. البته اگر به نیت کمتر از پانزده روز در آنجا اقامت کرد، در این صورت روزه نگرفتن برایش جایز است.

و٤٧٤ و٤٧٩ و٤٨٠ و٤٨٢ و٤٨٩ وعزیز الفتاوی: ٢٧٠/١ و٢٧١ وفتاوی رحیمیه: ١٦٨/٥ و فتاوی مفتی محمود: ٢/ ٤٩٨ و ٥٠٢ و ٥٠٣ وفتاوی عثمانی: ٥٠٣/١ واحسن الفتاوی: ١٥/٤ و مسائل شما و حل آنها: ٣٧٩/٢ و٣٨٠)





مسئلهٔ ۱۱: هنگامی که زن حامله یا زن شیردهنده به سبب روزه بر جان خود یا بر جان طفل خود خوف داشته باشد، برایش جایز است تا روزه نگیرد و بعداً قضای آن را بگیرد. لیکن اگر شوهرِ زن پولدار است و می‌تواند به خاطر شیر دادن طفل، دایه‌ای را استخدام کند، در این صورت برای مادر طفل جایز نیست که به سبب شیر دادن، روزهٔ رمضان را ترک کند. البته اگر آن طفل جز شیر مادر خود، شیر دیگری را نمی‌خورد، در این صورت روزه نگرفتن برای مادر طفل درست است.

مسئلهٔ ۱۲: دایه‌ای را به خاطر شیر دادن طفل استخدام کردند و ماه رمضان آمد و اگر دایه روزه بگیرد جان کودک به خطر می‌افتد، در این صورت روزه نگرفتن برای دایه صحیح است.

مسئلهٔ ۱۳: هر زنی که در حالت حیض است یا طفل به دنیا آورده و در حالت نِفاس است، تا زمانی که از حیض و نِفاس پاک نشود برایش جایز نیست روزه بگیرد.



مسئلهٔ ۱۴: اگر زن از ماهواری‌اش در شب پاک شد، اکنون روزهٔ فردا را ترک نکند. اگر شب غسل ننموده بود، بازهم روزه بگیرد و صبح غسل بگیرد. و اگر بعد از دمیدن صبح صادق پاک شد اکنون برایش درست نیست که بعد از پاک شدن نیت روزه را نماید. اما خوردن و نوشیدن چیزی نیز برایش جایز نیست و حالا باید سراسر روز را مانند روزه داران بگذراند.

مسئلهٔ ۱۵: به همین ترتیب اگر کسی در روز رمضان مسلمان شد و یا در روز رمضان بالغ شد، برای او درست نیست که تا شام چیزی بخورد یا بنوشد. و اگر چیزی خورد یا نوشید، قضای آن روزه بر تازه مسلمان و تازه بالغ واجب نمی‌باشد.[۳۸۸]

مسئلهٔ ۱۶: اگر کسی در سفر بود و تصمیم داشت روزه نگیرد لیکن یک ساعت قبل از ظهر به خانهٔ خود رسید و یا به نیت پانزده روز در جائی اقامت نمود و تا به حال چیزی نخورده یا ننوشیده است، در تمام این صورت‌ها اجازه دارد که حالا نیت روزه را نماید.

---

(۳۸۸) بلوغ پسر یا دختر از چند علامت دانسته می شود: یکی احتلام. دوم حیض دختر. سوم حامله شدن دختر و حامله گردانیدن پسر. چهارم انزال. پنجم اگر هیچ یک از علامات بالا در پسر یا دختر دیده نشد، به محض اینکه پانزده سال کامل از عمر آنها بگذرد و قدم به شانزده سالگی بگذارند، شرعاً بالغ محسوب می گردند. (الدر المختار: ۱۷۰/۵) و این «پانزده سالگی» از روی سال‌های قمری حساب می‌شود، نه سال‌های شمسی. (رد المحتار: ۱۷۰/۵ و فتاوی دار العلوم دیوبند: ۷۱/۹) و باید دانست که دختر قبل از نُه سالگی و پسر قبل از دوازده سالگی بالغ نمی شود. (کنز الدقایق: ۳۹۹/۲)

مسائل فدیه

مسئلۀ ۱: هر کسی که آنقدر پیر شده باشد که قدرت روزه گرفتن در او نمانده است، یا آن اندازه مریض است که اکنون دیگر اُمید صحت‌یابی را ندارد و نه توانائی روزه گرفتن را دارد، در این صورت روزه نگیرد و در بدل هر روزه یک مسکین را به مقدار صدقۀ فطر، گندم یا جو بدهد[۳۸۹] و یا دو وقت در یک روز او را غذا بخوراند. این را در شرع «فدیه» می‌گویند. و اگر این شخص به جای گندم یا جو، قیمت همان مقدار گندم یا جو را به مسکین بدهد، اینهم صحیح است.

مسئلۀ ۲: اگر گندمِ فدیه را به چند قسمت تقسیم نموده به چندین مسکین بدهد، اینهم صحیح است.

مسئلۀ ۳: اگر کسی فدیه داد و بعداً قدرت و توانائی پیدا کرد و یا از بیماری شفا یافت، در این صورت قضای تمام آن روزه‌ها را باید بگیرد و فدیه‌ای که داده است، ثوابش را جداگانه کسب خواهد کرد.

مسئلۀ ۴: اگر بر کسی چند روزۀ قضائی واجب بود و او در وقت مردن وصیت کرد که در بدل روزه های قضائی‌ام فدیه بدهید. در این صورت ولیِ مِیِّت فدیۀ او را از اموال او باید بدهد. بعد از مصارف کفن و دفن و ادای قرض مَیِّت، از یک سومِ هر اندازه پول و مال او که باقیمانده است همۀ فدیۀ مَیِّت را باید بدهد. اینکار واجب است.[۳۹۰]

مسئلۀ ۵: اگر خود این شخص قبل از مردن وصیتی نکرد، مگر ولیِ او فدیه‌اش او را از مال و دارائی شخصی خود اداء نمود ـ نه از مال شخص مُرده ـ از خداوند امید می‌رود که شاید آن را قبول فرموده

(۳۸۹) مقدار صدقۀ فطر و فدیۀ یک روزه یا یک نماز، یک صاع جو یا نیم صاع گندم و یا قیمت یک صاع جو یا قیمت نیم صاع گندم است. نِصفُ صَاعٍ مِن بُرٍ ... اَو صَاعٍ مِن ... شَعیر ... (الدر المختار: ۱۰۳/۲) و نیم صاع در اوزان امروزی تقریباً برابریک کیلو و۷۵۰ گرام می‌شود، و یک صاع برابر با سه و نیم کیلو. تفصیل تحت مسائل صدقۀ فطر ملاحظه گردد.

(۳۹۰) و اگر یک سوم باقیماندۀ مال مرده کفایت نمی‌کرد، در این صورت از هرقدری که کفایت می‌کرد از طرف همانقدر روزه، فدیه داده شود. (حاشیۀ جدیده: ۲۰/۳)



مواخذه‌ای دربارهٔ آن روزه‌ها از مرده نکند. دادن فدیه از مال مَیِّت بدون وصیت وی جایز نیست.

به همین ترتیب، اگر مقدار فدیه زیادتر از یک سوم مال و دارائی مرده می‌شد، در این صورت با وجود وصیت مَیِّت، بدون رضایت همهٔ وارثان، دادن فدیه از بیشتر از یک سوم مال و دارائی‌اش جایز نیست. البته اگر همهٔ وارثان رضایت قلبی داشته باشند و همگی اجازت بدهند، فدیه دادن در هر دو صورت بالا درست می‌باشد. اما اجازهٔ وارث نابالغ در شریعت اعتباری ندارد، بناءً اگر وارثین بالغ، حصهٔ خویش را جدا نموده فدیهٔ مَیِّت را از حصهٔ خود بدهند، صحیح می‌باشد.

مسئلهٔ ٦: اگر نمازهای کسی قضا شده بود و او وصیت نمود که در بدل نمازهایم فدیه بدهید و سپس وفات کرد، حکم آن نیز مانند مسئلهٔ بالا است.



مسئلهٔ ۷: فدیهٔ هر نماز به همان اندازهٔ فدیهٔ یک روزه می‌باشد. به این حساب، از طرف پنج نماز فرض و یک نماز وتر یعنی شش نماز یک روز، سه صاع گندم باید داد[۳۹۱] و یا قیمت آن را باید داد.



مسئلهٔ ۸: اگر زکات بر کسی باقی مانده بود و آن را هنوز اداء نکرده و بنابرین قبل از مردن وصیت نمود که زکاتش را بعد از مرگش اداء کنند، در این صورت، اداءکردن آن بر وارثین مرده واجب می باشد.[۳۹۲] و اگر بدون وصیت کردن وفات کرد و وارثانش به رضایت خویش، زکات او را دادند، در این صورت زکاتش اداء نمی‌شود.

مسئلهٔ ۹: اگر ولیِ مَیِّت از طرف مَیِّت روزهٔ قضائی بگیرد، یا از طرف او نماز قضائی بخواند، اینکار جایز نیست و روزه و نماز قضائی از دوش مَیِّت ساقط نمی‌گردد.



مسئلهٔ ۱۰: نگرفتن روزهٔ رمضان بدون عذر جایز نیست و اینکار گناه بزرگی دارد. و نباید کسی به این گمان باشد که در عوض آن یک روزهٔ قضائی خواهم گرفت، زیرا در حدیث شریف وارد است

---

(۳۹۱) فدیهٔ یک نماز، نیم صاع مساوی یک کیلو و۷۵۰ گرام گندم یا قیمت آن است چنانکه گذشت، بنابرین فدیهٔ شش نماز یک روز مساوی ده کیلو و ۵۰۰ گرام می‌باشد و یا قیمت آن. و اگر احتیاطاً ۱۲ کیلو گندم یا قیمت آن داده شود بهتر خواهد بود. این عبارت، ترجمهٔ عبارات مفصل مسئلهٔ ۷ اصل کتاب می‌باشد. سه صاع حسب حساب منصوص متون فقهی است.

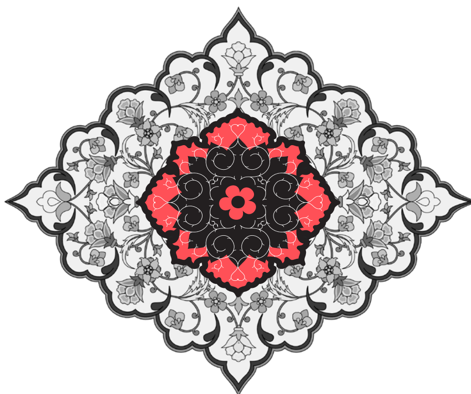
(۳۹۲) بعد از مصارف کفن و دفن و ادای قرض‌های مَیِّت، ادای زکات مَیِّت فقط از یک سوم باقیماندهٔ مال او در صورت وصیتش واجب می‌گردد. (حاشیهٔ جدیده: ۲۱/۳)

که اگر کسی در بدل یک روزۀ رمضان، تمام سال را پیاپی روزه بگیرد، بازهم آنقدر ثواب نمی‌یابد که از گرفتن یک روز روزۀ رمضان به دست می‌آورد.(۳۹۳)

مسئلۀ ۱۱: اگر کسی در رمضان از بد اعمالی خود روزه نگرفت، پس در پیشروی/جلوی مردم نه چیزی بخورد و نه چیزی بنوشد و نه نزد آنها آشکار کند که امروز روزه ندارم، زیرا اظهار گناه، خود گناه جداگانه است. و اگر نزد دیگران آشکارا کرد که من امروز روزه ندارم، در این صورت مرتکب دو گناه می‌شود. یکی گناه روزه نگرفتن و دوم گناه آشکار کردن آن. و اینکه میان مردم مشهور است که «از خدا پنهان نیست، از بنده چه پنهان کنم»(۳۹۴) غلط/اشتباه است بلکه حتّٰی برای کسی که به سبب عذری روزه نگرفته است نیز مناسب این است که در مقابل دیگران چیزی نخورد.

مسئلۀ ۱۲: هنگامی که دختر یا پسر، طاقت روزه گرفتن را یافتند به آنها نیز امر شود تا روزه بگیرند و هنگامی که ده ساله شدند {اگر با وجود حکم والدین روزه نگرفتند} با تادیب آنها را وادار به روزه گرفتن باید کرد. و اگر نتوانند تمام رمضان را روزه بگیرند، هرچند روزی که طاقت آن را داشتند، همان‌ها را روزه بگیرند.

مسئلۀ ۱۳: اگر دختر یا پسر نابالغ روزه گرفته آن را بشکند، در این صورت قضای آن را نگیرد. البته اگر نیت نماز را نموده آن را بشکند، آن را باید دوباره بخواند.



---

(۳۹۳) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَفَعَهُ: مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ رَمَضَانَ مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ وَلَا مَرَضٍ، لَمْ يَقْضِهِ صِيَامُ الدَّهْرِ وَإِنْ صَامَهُ. (بخاری شریف: حدیث قبل از ۱۹۳۵)

(۳۹۴) زیرا بسیار چیزهاست که گرچه از خدا پنهان نیست اما از بندگان پنهانش باید کرد. مثلًا تشناب رفتن و همخوابی کردن با همسر و غیره ...

مسائل اعتکاف

مسئلۀ ۱: برای اعتکاف، سه امر ضروری است: ۱: اعتکاف در مسجدی که نماز را در آن به جماعت می‌خوانند. ۲: نیت اعتکاف را داشتن. بنابرین بدون داشتن قصد و اراده، بودن در مسجد را اعتکاف نمی‌گویند. همچنین برای صحت نیت، مسلمان و عاقل بودن هم شرط است، لذا شرط اسلام و عقل نیز در ضمن شرط نیت شامل می‌باشد. ۳: پاک بودن از جنابت و حیض و نفاس.

مسئلۀ ۲: افضل‌ترین اعتکاف:

اعتکاف در مسجدُ الحرام یعنی مسجدی است که کعبۀ شریف در آن است.

سپس در مسجد نَبَوی ﷺ.

سپس در مسجد بیت المقدس.

سپس در مسجد جامعی که نمازهای پنجگانه درآن به جماعت خوانده می‌شود. اگر نمازهای پنجگانه در آن به جماعت اداء نمی‌شود، در این صورت اعتکاف در مسجد محلّه افضل است.

سپس در آن مسجدی که تعداد جماعت گذاران آن بیشتر باشد.

مسئلۀ ۳: اعتکاف بر سه قسم است: ۱: واجب. ۲: سنّت مُوَکَّدَه. ۳: مستحب.

اعتکاف واجب

اعتکاف واجب آن است که شخص، اعتکاف‌کردن را نذر بگیرد، چه بدون شرط چیزی یا با شرط چیزی. نذر بدون شرط {نذر غیر مُعَلَّق} این است که کسی مثلاً بگوید من اعتکاف را نذر کردم. و نذر با شرط چیزی {نذر مُعَلَّق} این است که کسی مثلاً بگوید اگر فلان کارم شد اعتکاف می‌کنم.



اعتکاف سنّت مؤکَّده

اعتکاف سنّت مُؤکّدَه، اعتکاف عَشَرۀ/ده روز آخری ماه مبارک رمضان است، زیرا اعتکاف این ده روز به التزام از نبی اکرم ﷺ در احادیث صحیح منقول است. این سنت موکّده با ادای چند نفر از عهدۀ سایر اهل محله ساقط می‌شود.

اعتکاف مُستحب

اعتکاف مستحب، اعتکاف روزهای دیگر غیر از ده روز آخر ماه رمضان است، چه در اوایل ماه رمضان باشد و چه در اواسط ماه رمضان و یا در سایر ماه‌های سال.

بعضی احکام اعتکاف

مسئلۀ ۴: برای اعتکاف واجب، روزه داشتن شرط است. پس هر کسی اعتکاف واجب را انجام می دهد، روزه گرفتن نیز بر او لازم می‌باشد. و حتّٰی اگر در وقت اعتکاف نیت هم کند که روزه نمی گیرم، بازهم روزه گرفتن بر او لازم می‌باشد. لذا اگر کسی اعتکاف شب را نیت کند، این نیتش لغو خواهد بود، زیرا شب وقت و محل روزه نیست.

البته اگر اعتکاف شب و روز را یا اعتکاف چند روز را نیت کند، در این صورت شب نیز ضمناً داخل نیت روز شده اعتکاف شب نیز بر او لازم می‌گردد. ولی این شخص اگر نیت فقط یک روز اعتکاف را نماید، در این صورت شب آن روز ضمناً داخل اعتکاف نمی‌گردد.

گرفتن روزه، خاص به خاطر اعتکاف لازم نیست، بلکه روزه به هر نیتی که باشد، برای اعتکاف آن روز کفایت می‌کند. البته واجب بودن روزۀ آن روز اعتکاف ضروری است. مثلاً شخصی در ماه رمضان، اعتکاف را نذر نمود، در این صورت روزۀ رمضان برای آن اعتکاف کافی می‌باشد و روزۀ



نفلی در آن روز کافی نخواهد بود. مثلاً اگر کسی روزۀ نفلی گرفت و سپس اعتکاف همان روز را نذر کرد، اینکار صحیح نمی‌باشد.

اگر کسی اعتکاف تمام ماه مبارک رمضان را نذر گرفت و اتفاقاً نتوانست در ماه رمضان اعتکاف کند، پس اعتکاف ماه دیگری در بدل آن کفایت خواهد کرد و نذرش اداء خواهد شد، اما روزه گرفتنِ پیاپی آن ماه و اعتکاف آن ماه بر او لازم می‌باشد.

مسئلهٔ ۵: در اعتکاف مسنون {عَشَرۀ آخر}، ده روز آخر ماه رمضان، چونکه روزه خود موجود است، نیازی به اشتراط آن نیست.

مسئلهٔ ۶: در اعتکاف مستحب، احتیاط این است که روزه شرط آن می‌باشد و معتمد این است که روزه در آن شرط نمی باشد.

مسئلهٔ ۷: حد اقل مدت اعتکاف واجب یک روز است و حد اکثر آن هر قدر که شخص نیت کند. مدت اعتکاف مسنون یک عَشَرَه/ده روز است، زیرا اعتکاف مسنون در عشرۀ آخر ماه مبارک رمضان می‌باشد و بس. اعتکاف مستحب مدت مُعَیَّن ندارد، بلکه شخص یک دقیقه و یا یک لحظه نیز می تواند {در هنگام دخول به مسجد} نیت اعتکاف را کند.



مُفسدات اعتکاف

مسئلهٔ ۸: انجام دادن «دو قِسْم/نوع افعال» در حالت اعتکاف حرام است. یعنی در صورت ارتکاب آنها اگر اعتکاف واجب یا مسنون است، اعتکاف فاسد می‌شود و قضای آن لازم می گردد.[(۳۹۵)]

و اگر اعتکاف مستحب است اعتکاف ختم می‌شود، زیرا اعتکاف مستحب، مدتی مُعَیَّن ندارد، بنابرین قضائی هم ندارد.

قِسم/نوع اول افعال

خروج از محل اعتکاف بدون ضرورت. ضرورت بر دو نوع است: ضرورت بشری {طبیعی}

(۳۹۵) یعنی اینکه شخص هرچند روزی که از روزهای اعتکافش فوت شده، قضای آن روزها را بگیرد. قضای اعتکاف واجب، واجب است و قضای اعتکاف مسنون، مسنون است. و برای گرفتن قضای اعتکاف رمضان، بودن ماه رمضان لازم نیست. البته روزه داشتن لازم می‌باشد. (حاشیهٔ جدیده: ۱۰۸/۱۱)

و ضرورت شرعی. ضرورت بشری: مثلاً رفتن برای قضای حاجت یا ادرار یا غسل جنابت. رفتن برای غذاخوردن هم مشمول این قِسمِ ضروریات است، البته هنگامی که کسی برای آوردن غذا موجود نباشد. و ضرورت شرعی: مثلاً رفتن برای نماز جمعه.

مسئلۀ ۹: اعتکاف‌کننده چون به خاطر ضرورت از جای اعتکاف خود بیرون رفت، بعد فراغت از ضرورت خود در آنجا توقف نکند. و همچنین بکوشد تا حد امکان، ضرورت خود را در جائی رفع کند که نزدیکتر به مسجد است. مثلاً {در صورت عدم انتظام تسهیلات در محوطۀ مسجد} اگر به خاطر رفع حاجت یا ادرار از مسجد خارج شود و خانه‌اش دور باشد، و خانۀ یکی از دوستان یا غیره نزدیکتر به مسجد است، در این صورت به خانۀ همان دوست و غیرۀ خود برود.

البته اگر طبعیتش مانوس خانه‌اش است و ضرورتش {با خاطر آرام} از رفتن به جای دیگری رفع نمی‌گردد، در این صورت رفتنش به خانه‌اش برایش جایز است.

و اگر اعتکاف‌کننده به خاطر ادای نماز جمعه به مسجد دیگری برود و بعد از نماز در همان مسجد بماند و اعتکاف را در همانجا به اتمام برساند، اینکار نیز جایز است، اما مکروه می‌باشد.

مسئلۀ ۱۰: برای اعتکاف‌کننده جایز نیست که برای یک دقیقه و حتّٰی کمتر از آن، و لَو به فراموشی، از مسجد اعتکاف‌گاهِ خود خارج شود.

مسئلۀ ۱۱: خروج اعتکاف‌کننده از جای اعتکاف خود به سبب عذرهائی که کثیرُ الوقوع نیستند مُنافی اعتکاف است. مثلاً اگر کسی به خاطر عیادت مریضی، یا نجات غریقی، یا اطفای آتشی یا از ترس افتادن سقف مسجد از محل اعتکاف خود خارج شد، گرچه خروجش در تمام این صورت ها گناه نیست، بلکه به خاطر نجات جان ضروری نیز می‌باشد، لیکن اعتکاف باقی نمی‌ماند.

البته اگر اعتکاف‌کننده به خاطر رفع کدام ضرورت بشری یا شرعی خارج شد و در این اثناء چه قبل از رفع ضرورت یا بعدِ فراغت از ضرورت، مریضی را عیادت کرد، یا در نماز جنازه‌ای شرکت نمود، اینکار اشکالی ندارد.

مسئلۀ ۱۲: معتکِف برای ادای نماز جمعه چنان وقتی به {مسجد جامع} برود که تَحِیَّةُ الْمَسْجِدِ و سنت جمعه را بتواند در آن مسجد بخواند، و همچنین بعد از نماز جمعه برایش جایز است تا به خاطر ادای نماز سنّت در آنجا بماند. تخمین اندازۀ این مقدار وقت به رای همان شخص گذاشته شده است. اگر تخمینش اشتباه بود، یعنی کمی پیشتر از وقت نماز رسید، عیبی ندارد.

مسئلۀ ۱۳: اگر اعتکاف کننده را به جبر از مسجد بیرون کردند، اعتکافش باقی نمی‌ماند. مثلاً

پولیس او را به حکم قاضی از مسجد بیرون کشید، یا کسی که بر این اعتکاف‌کننده قرض دارد آمده او را از مسجد بیرون کرد، اعتکاف در این صورت‌ها باقی نمی‌ماند.

مسئلهٔ ۱۴: به همین صورت، اگر اعتکاف‌کننده به خاطر ضرورت شرعی یا بشری از جای اعتکاف خارج شده بود و سپس قرض‌خواهی در طول راه او را ایستاده کرد، یا اینکه بیمار شد و تا رسیدن به جای اعتکاف مدتی گذشت، در این صورت‌ها نیز اعتکافش باقی نمی‌ماند.

قِسم/نوع دوم افعال

آنچه در اعتکاف ناجایز است:

قِسْم دوم آن افعالی اند که انجام دادن آن در حالت اعتکاف ناجایز است، چه قصداً باشد یا سهواً و چه در داخل مسجد یا در خارج مسجد به فراموشی صورت بگیرد، مانند جِماع و غیره ... اعتکاف در تمام این صورت‌ها باطل می‌شود. افعالی که تابع جماع اند، مثلاً بوسیدن و در آغوش کشیدن، در اعتکاف ناجایز می‌باشد، لیکن تا وقتی که به سبب آن منی خارج نشود، اعتکاف باطل نمی‌گردد. و چون منی به سبب این افعال خارج شد، اعتکاف فاسد می‌گردد. البته اگر فقط از خیال و تصوُّر منی خارج شود، اعتکاف فاسد نمی‌گردد.

مسئلهٔ ۱۵: مشغول شدن به امور دنیوی در حالت اعتکاف بدون ضرورت، مکروه تحریمی است. مثلاً خرید و فروش یا انجام دادن کارهای تجارتی.

البته اگر کار بسیار ضروری باشد، مثلاً در خانه چیزی برای خوردن نیست و جز او شخص قابل اعتماد دیگری برای خریداری موجود نیست، در این صورت خرید و فروش برای اعتکاف‌کننده جایز می‌باشد. اما آوردن شی خریداری‌شده به داخل مسجد در صورتی که سبب آلوده شدن مسجد یا باعث إشغال جای نمازگذاران گردد، جایز نخواهد بود. و اگر خوف آلوده شدن مسجد یا اشغال جای نمازگذاران نمی‌رود، در این صورت آوردنش به داخل مسجد {برای این معتکِفِ مجبور} نزد بعضی علماء جایز است.

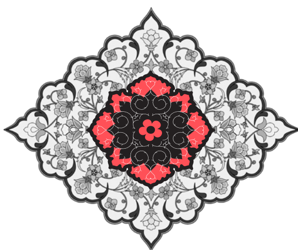
مسئلهٔ ۱۶: کُلاً خاموش بودن در حالت اعتکاف، مکروه تحریمی است. البته معتکِف نباید سخنان زشت از زبان بکشد و نباید دروغ بگوید و نه غیبت کند، بلکه اوقات خود را در تلاوت قرآن مجید یا خواندن و آموختن مسایل دینی و یا در عبادت دیگری {مانند نماز و ذکر و درود شریف و...}صرف نماید. خلاصه اینکه خاموش نشستن عبادت نیست.

اعتکاف زنان

اعتکاف زن این است که زن اندکی قبل از تمام شدن روز بیستم رمضان مبارک، در خانۀ خود در آنجائی که برای نمازخواندن مقرر نموده است، تا غروب آفتاب تاریخ بیست و نهم یا سی ام رمضان، یعنی تا آن روزی که هلال عید دیده شود بماند.[۳۹۶] این را «اعتکاف» می گویند و اعتکاف ثواب بسیار فراوانی دارد.

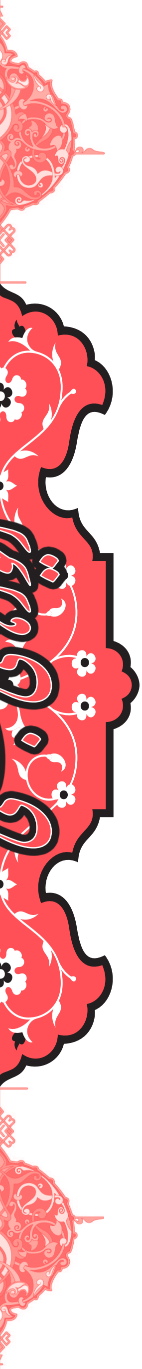
اگر زنی شروع به اعتکاف نماید، تنها برایش جایز است که جهت رفع حاجت و تشناب رفتن یا آب و غذاخوردن از آنجا برخاسته بیرون بیاید. و اگر کس دیگری حاضر باشد که آب و غذایش را برایش بیاورد، در این صورت برای آب و غذا گرفتن هم از آنجا بیرون نشود و شب و روز در همان جا بماند و در همانجا بخوابد. و بهتر این است که بیکار ننشیند بلکه به تلاوت قرآن یا خواندن نماز نفلی یا ذکر و تسبیح به هر اندازه‌ای که توفیق آن را بیابد، خود را مصروف بسازد.

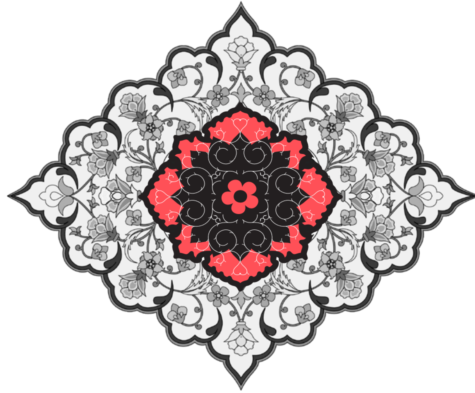
و اگر زن دچار حیض و نِفاس شد اعتکاف را ترک کند، زیرا اعتکاف در حالت حیض و نِفاس جایز نیست. همچنین در هنگام اعتکاف، جماع/همخوابگی با همسر یا بوسیدن یا به آغوش گرفتن او نیز جایز نیست.[۳۹۷]



(۳۹۶) برای مردان، چنانکه گذشت اعتکاف فقط در همان مسجدی جایز است که پنج وقته در آن نماز جماعت خوانده می‌شود.

(۳۹۷) اما بعد از پاک شدن از حیض و نفاس، اعتکاف‌کردن قضائی فقط همان یک روزی که در آن حیض یا نفاسش آمده است بر او لازم می‌باشد. همچنین آن یک روز اعتکاف قضائی را اگر بخواهد در ماه مبارک رمضان دیگری اداء کند، در این صورت، روزۀ همان رمضان برایش کفایت می‌کند. و اگر آن روز قضائی را در ماه دیگری غیر از ماه رمضان اعتکاف کند، در این صورت آن روز را روزه نیز باید بگیرد.(حاشیۀ جدیده: ۲۲/۳)







الحج

کتاب الحج

مسائل حج

هر کسی آنقدر پول و دارائی بیشتر از ضرورت داشته باشد که می‌تواند به وسیلهٔ آن سواره و به راحتی تا مکهٔ مُعَظَّمَه رفته و حج نموده برگردد، حج بر او فرض می‌باشد.

حج کردن ثواب بسیار بزرگی دارد چنانکه رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «هر حجی که از گناه‌ها و بدی‌ها پاک باشد، پاداشش جز بهشت چیز دیگری نیست».(۳۹۸)

و همچنین دربارهٔ عُمره نیز ثواب فراوانی وارد شده است. رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «حج و عمره گناهان را آنگونه از بین می‌برد چنانکه کورهٔ آتش زنگِ آهن را از بین می‌برد».(۳۹۹)

کسی که حج بر او فرض باشد و او بازهم حج ننماید، دربارهٔ او وعیدهای سختی وارد شده است، چنانکه رسول الله ﷺ در حدیثی می‌فرمایند: «هر شخص که آنقدر پول و دارائی و سواری دارد که بتواند به وسیلهٔ آنها تا بیت الله شریف برود و او بازهم به حج نرود، چه او یهودی بمیرد و چه نصرانی، خداوند پروایش را ندارد».(۴۰۰)

و همچنین آنحضرت ﷺ فرموده اند: «ترک کردن حج، شیوهٔ اسلام نیست».(۴۰۱)

(۳۹۸) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ الله ﷺ قَالَ:... وَالحَجُّ المَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَّا الجَنَّةُ. (بخاری شریف: حدیث ۱۷۷۳ و مُسْلِم شریف: حدیث ۳۳۵۵)

(۳۹۹) قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: تَابِعُوا بَيْنَ الحَجِّ وَالعُمْرَةِ، فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الفَقْرَ وَالذُّنُوبَ كَمَا يَنْفِي الكِيرُ خَبَثَ الحَدِيدِ، وَالذَّهَبِ، وَالفِضَّةِ ...(ترمذی شریف: حدیث ۸۱۰ و نَسائی شریف: حدیث ۲۶۳۰ و ابن ماجه: حدیث ۲۸۸۷)

(۴۰۰) عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: مَنْ مَلَكَ زَادًا وَرَاحِلَةً تُبَلِّغُهُ إِلَى بَيْتِ الله وَلَمْ يَحُجَّ فَلَا عَلَيْهِ أَنْ يَمُوتَ يَهُودِيًّا، أَوْ نَصْرَانِيًّا، وَذَلِكَ أَنَّ الله يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: وَلله عَلَى النَّاسِ حِجُّ البَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا. (ترمذی شریف: حدیث ۸۱۲)

(۴۰۱) عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: لَا صَرُورَةَ فِي الْإِسْلَامِ. (ابو داود شریف: حدیث ۱۲۲۹ و مسند احمد: حدیث ۲۸۴۴ و ۳۱۱۴ و جمع الفوائد: حدیث ۳۱۴۱ کتاب المناسک)

مسئلهٔ ۱: در سراسر عمر فقط یک مرتبه حج کردن فرض است. اگر کسی چند مرتبه حج کرد، یکی آنها فرض و بقیهٔ آنها نفل می‌گردند و او ثواب بسیار فراوانی در مقابل آنها به دست می‌آورد.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی قبل از بالغ شدن حج کرده است، حج فرضش اداء نشده است[(۴۰۲)] و اکنون بعد از بلوغ اگر پولدار باشد دوباره حج کردن بر او فرض می‌باشد. و آن حج که در طفولیت و قبل از بلوغ نموده، حج نفلی است.

مسئلهٔ ۳: حج بر کور فرض نیست، خواه هر قدر پولدار و ثروتمند هم باشد.

مسئلهٔ ۴: چون حج بر کسی فرض شد، حج کردن در همان سال بر او واجب است. بدون عذر تأخیر در ادای حج و به این خیال بودن که هنوز جوان هستم، سال دیگری حج خواهم رفت، جایز نیست. و اگر همچو شخصی بعد از سه چهار سال به حج رفت، گرچه حجش اداء می‌شود، اما بخاطر تاخیر گناهکار می‌گردد.



مسئلهٔ ۵: برای زن همراه بودن شوهر یا کدام مَحْرَم دیگری در طول سفر حج ضروری است. و بدون محرم، حج رفتن برای زن درست نمی‌باشد.[(۴۰۳)] البته اگر زن در فاصلهٔ کمتر از سه منزلی مکه زندگی می‌کند، در این صورت برایش درست است که بدون شوهر یا محرم به حج برود.[(۴۰۴)]

---

(۴۰۲) یعنی اینکه فرض توسط آن حج اداء نمی‌شود. مراد این نیست که این حج ثواب هم ندارد، نه، بلکه حج نفلی ثواب بسیار بزرگ و فراوانی دارد. مؤلِّف

(۴۰۳) سفر بدون همراهی محرم براي زن جایز نیست. وَلَا تُسَافِرُ الْمَرْأَةُ بِغَيْرِ مَحْرَمٍ ثَلَاثَةَ لَيَّامٍ وَمَا فَوْقَهَا. (فتاوی عالمگیری: ۹۱/۱) در احادیث شریفه، سفر بدون محرم برای زن به سختی منع گردیده است، چنانچه در روایات صحیح و مشهور وارد است: عَنِ ابنِ عُمَرَ رضی الله عنهما اَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه وسلم قَالَ: وَلَاتُسَافِرُ الْمَرْاَةُ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا مَعَ ذِی مَحرَمٍ. ترجمه: از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: زن به مسافت سه روز راه، نباید سفر کند مگر اینکه محرمش همراه او باشد. (بخاری شریف: حدیث ۱۰۲۴و ۱۰۲۵و ۱۱۲۲و ۱۷۲۹)

و همچنین در مُسْلِم شریف روایت است: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه وسلم: لَا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ، أَنْ تُسَافِرَ سَفَرًا يَكُونُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَصَاعِدًا، إِلَّا وَمَعَهَا أَبُوهَا، أَوِ ابْنُهَا، أَوْ زَوْجُهَا، أَوْ أَخُوهَا، أَوْ ذُو مَحْرَمٍ مِنْهَا. ترجمه: حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه می‌گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد حلال نیست تا به سفری که سه روز راه یا بیشتر طول دارد برود مگر اینکه پدرش یا پسرش یا شوهرش یا برادرش یا محرم دیگرش همراه او باشد. (مُسْلِم شریف: حدیث ۲۳۹۰ و إعلاء السنن: ۲۷۷/۷ حدیث ۱۹۷۵و سنن ابو داود: حدیث ۱۴۶۶و سنن ترمذی: حدیث ۱۰۸۹)

(۴۰۴) اهل فتویٰ چنانکه گذشت مسافت سه منزل را مساوی با ٤٨ میل که مطابق ۷۷ کیلومتر است دانسته‌اند.

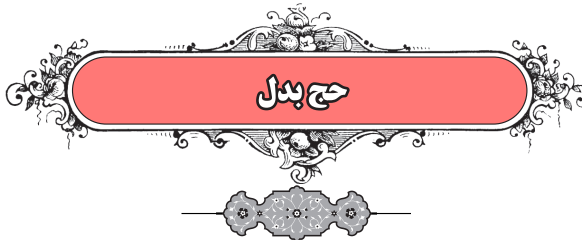


مسئلهٔ ٦: اگر آن محرم که همراه زن به سفر حج می‌رود نابالغ باشد، یا چنان فاسق و بد دین باشد که حتی از طرف خواهر و مادر و غیره‌اش نیز نمی‌توان بر او اطمینان کرد، در این صورت حج رفتن زن با چنین محرم درست نیست.

مسئلهٔ ٧: هنگامی که محرم قابل اطمینان برای همراهی زن در سفر حج پیدا شد، برای شوهر جایز نیست که زن را از حج رفتن منع کند. و اگر شوهر منع هم کند، زن سخن او را قبول ننموده به حج برود.

مسئلهٔ ٨: برای دختری که هنوز بالغ نشده اما نزدیک بلوغ است، سفر بدون محرم شرعی درست نیست، و همچنین سفر به همراه نامحرم نیز برایش جایز نیست.

مسئلهٔ ٩: تمام مصارف آن محرم که به همراه زن می‌رود تا زن حج نماید، بر عهدهٔ زن واجب می باشد.



حج بدل

مسئلهٔ ١٠: اگر زنی در تمام عمر چنان محرمی را نیافت که بتواند همراهش به حج برود، گناه حج نکردن بر دوش او نخواهد بود. لیکن قبل از مردن، وصیت کردن به اینکه وارثانش از طرف او کسی را به حج بفرستند، بر او واجب است. بعد از وفات او، وارثانش مصارف حج یک نفر را از پول‌های ترکه‌اش به شخصی داده او را بفرستند تا از طرف او حج ادا کند. فریضهٔ حج توسط اینگونه حج از دوش مَیِّت ساقط می‌شود. و این گونه حج را «حج بدل» می گویند.

مسئلهٔ ١١: اگر بر کسی حج فرض شده بود و او از تنبلی و کاهلی به حج نرفت و سپس کور شد یا چنان مریض شد که دیگر نمی‌تواند سفر کند، او نیز قبل از مردن باید به حج بدل وصیت نماید.

مسئلهٔ ١٢: اگر مَیِّت آنقدر پول و دارائی از خود به جا گذاشته است که بعد ادای قرض‌ها و غیره‌اش از یک سوم پول‌ها و دارائی اش می‌توان حج بدل را اداء کرد، در این صورت بر وارثان مَیِّت واجب است تا وصیت مَیِّت را تکمیل کنند و از طرف او حج بدل نمایند. و اگر پول و دارائی میِّت اندک است و نمی‌توان توسط یک سوم آن حج بدل را اداء کرد، ولی‌اش در این صورت از طرف او حج



بدل ننماید. البته اگر ولیِ مَیِّت یک سوم پول و دارائی مَیِّت را گرفته و هر مقدار پول دیگری که کمبود بود از پول‌های شخصی خود بپردازد، در این صورت می‌توان از طرف میِّت حج بدل را انجام داد.

خلاصه اینکه نباید بیشتر از یک سوم پول و دارائی مَیِّت در حج بدل مصرف شود. البته اگر همهٔ وارثان مَیِّت به رضایت خود به ولی اجازه بدهند که ما حصهٔ/سهم خود را نمی گیریم، تو کسی را برای ادای حج بدل مَیِّت بفرست، در این صورت جایز است که ولی بیشتر از یک سوم پول و دارائی مَیِّت را در حج بدل مصرف کند. لیکن اجازهٔ وارثان نابالغ در شریعت مورد اعتبار نیست، بنابرین از پول‌های حصهٔ/سهم آنها نباید هرگز چیزی گرفته شود.

مسئلهٔ ۱۳: اگر مَیِّت قبل از مردن به ادای حج بدل وصیت نمود، اما بنابر کمبود پول و دارائی اش، ادای حج بدل از یک سوم پول‌هایش ناممکن بود و همچنین وارثان مَیِّت هم حاضر نشدند که به رضایت خویش بیشتر از یک سوم ترکه را به خاطر حج بدل مصرف کنند و لذا حج بدل از طرف او اداء نگردید، در این صورت گناهی بر مردهٔ بیچاره نخواهد بود.

مسئلهٔ ۱۴: حکم تمامی وصیت‌های مَیِّت مانند حکم بالا می‌باشد. لذا اگر قضای روزه یا نمازهای زیادی بر کسی باقیمانده بود، یا دادن زکات بر او واجب بود، و او قبل از مردن وصیت کرد که فدیهٔ روزه و نمازها و پول زکاتش را بدهند، همهٔ اینها فقط از یک سوم پول‌ها و دارائی او اداء خواهد شد. و همچنین باید متوجه بود که مصرفِ پولِ بیشتر از یک سوم ترکهٔ مَیِّت بدون رضایت قلبی وارثان او جایز نمی‌باشد. تفصیل این احکام قبلاً نیز نوشته شده است.

مسئلهٔ ۱۵: اگر مَیِّت قبل از مردن به ادای حج بدل وصیت نکرده بود، در این صورت ادای حج بدل از پول مَیِّت درست نیست. البته اگر تمام وارثان او قلباً به اینکار اظهار رضایت کنند، اینکار جایز خواهد بود و انشاء الله فریضهٔ حج او اداء خواهد شد. اما اجازهٔ وارثان نابالغ اعتبار ندارد. {بنابرین از حصهٔ/سهم پول آنها نباید چیزی گرفت}.



مسئلهٔ ۱۶: زنی که در دوران «عِدَّت»[۴۰۵] باشد، برایش صحیح نیست که عِدَّت را ترک نموده به

(۴۰۵) چون زنی را شوهرش طلاق دهد یا شوهر زن بمیرد یا نکاح فسخ شود، زن تا گذشتن یک مدت معین اجازه ندارد که از خانه بیرون بیاید و نه اجازه دارد که با مرد دیگری نکاح نماید، و چون این مدت معین گذشت، زن آنگاه می‌تواند از خانه بیرون برود و همچنین اجازه دارد با مرد دیگری نکاح کند. این مدت معین را در اصطلاح شریعت «عِدَّت/عِدَّه» می گویند. مسائل عِدَّت/عِدَّه بعداً درج خواهند شد.

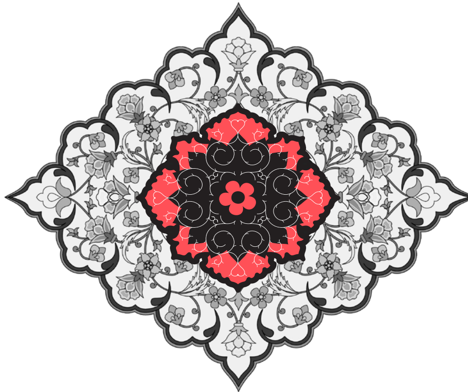


حج برود.

مسئلهٔ ۱۷: اگر کسی فقط آنقدر پول دارد که بتواند تا مکه سفر نموده مراجعت کند و مصارف رفت و آمد به مدینه را ندارد، در این صورت نیز حج بر او فرض می‌باشد. بعضی مردم گمان می‌کنند که تا وقتی که مصارف رفتن به مدینه هم مُیَسَّر نباشد حج فرض نمی‌شود، این گمان سراسر غلط است.

مسئلهٔ ۱۸: برای زن درست نیست که در وقت اِحرام، چهرهٔ خود را با چنان چادری بپوشاند که با پوست چهره‌اش تماس داشته باشد.

مسئلهٔ ۱۹: مسائل حج بدون حج کردن نه به آسانی فهمیده می‌شود و نه به یاد کسی می‌ماند. چون مردم به حج می‌روند، در آنجا مُعلِّم‌هائی هستند که مسائل حج را به ایشان می‌آموزانند، بنابرین نوشتن این مسائل را در اینجا ضروری ندانستیم. به همین صورت، ترتیب و مسائل عمره نیز در آنجا آموزانده می‌شود.[۴۰۶]



(۴۰۶) امروزه چنین معلمانی در آنجا مُیَسَّر نیست، بنابرین قبل از حج رفتن، کتاب‌های راهنمای حج و عمره را مطالعه کنید. کتاب «چگونه حج کنید» تالیف مولانا محمد منظور نعمانی رحمه‌الله که هم کتاب و هم ترجمهٔ فارسی آن پسندیدهٔ مفتی اعظم هند و شیخ الحدیث و صدر المُدَرِّسین دار العلوم دیوبند حضرت مولانا سعید احمد پالَنْپُورِی دامت برکاتهم می‌باشد، به چاپ رسیده است. می‌توان از آن استفاده کرد.

زیارت مدینهٔ مُنَوَّره

اگر کسی توانائی مالی دارد، بعد از حج یا پیش از حج به مدینهٔ مُنَوَّرَه حاضر شده از زیارت روضهٔ مبارک حضرت رسول اکرم ﷺ و مسجد نَبَوِی کسب برکات کند. رسول الله ﷺ در این باره فرموده‌اند: «هر کسی مرا بعد از وفاتم زیارت نمود، همان برکاتی را خواهد یافت که گویا مرا در حیاتم زیارت نموده باشد».[(۴۰۷)]

و همچنین فرموده‌اند: «هر کسی تنها حج کند و به زیارت من نیاید او با من بسیار بی مُرَوَّتی کرده است».[(۴۰۸)]

و آنحضرت ﷺ در مورد مسجد نبوی فرموده‌اند: «هر کسی در این مسجد یک نماز بخواند در بدل آن ثوابی برابر با پنجاه هزار نماز را به دست می‌آورد».[(۴۰۹)]

الله متعال این نعمت بزرگ را نصیب همهٔ ما بگرداند و ما را بر اعمال نیک توفیق عنایت بفرماید. آمین یا ربَّ العالمین.



(۴۰۷) قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي فكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي. (سنن دارقطنی: حدیث ۲۶۹۴ والمجالسة از دینوری: حدیث۱۳۰و شعب الایمان بیهقی: حدیث ۳۸۵۵ و فضائل مکة: ص ۳۷ از حسن یسار بصری متوفی ۱۱۰ هجری و تلخیص کبیر از ابن حجر عسقلانی: حدیث ۱۰۷۵ و جمع الفوائد: حدیث ۳۸۰۲)

(۴۰۸) قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: مَنْ حَجَّ وَلَمْ يَزُرْنِى فَقَدْ جَفَانِي. (إعلاء السنن:۴۹۹/۱۰ والبدر المنیر: ۲۹۹/۶ والتلخیص الکبیر: ۳۰۳/۱ والمقاصد الحسنة: حدیث ۱۱۱۰وکشف الخفاء ومزیل الالباس: حدیث ۲۴۶۰ و ۲۶۱۲ وفتح الغفار الجامع لاحکام سنة نبینا للصنعانی: حدیث ۲۴۴۸ و غیره کتب حدیث ...

(۴۰۹) عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: ... وَصَلَاتُهُ فِي مَسْجِدِي بِخَمْسِينَ أَلْفِ صَلَاةٍ، وَصَلَاةٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بِمِائَةِ أَلْفِ صَلَاةٍ. (ابن ماجهٔ شریف: حدیث ۱۴۱۳ و معجم اوسط طبرانی: حدیث ۷۰۰۸ و جمع الفوائد: حدیث ۳۷۹۴)

مسائل قربانی

قربانی ثواب بسیار فراوانی دارد. حضرت رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «در روزهای قربانی هیچ عملی نزد الله ﷻ پسندیده‌تر از قربانی نیست. قربانی در آن روزها بهتر از همۀ اعمال است.[(۴۱۰)] و هر قطرۀ خونی که در وقت قربانی، بر روی زمین می‌چکد، قبل از آنکه به زمین برسد نزد الله ﷻ قبول می‌گردد. لهذا به خوشی قربانی کنید و فراوان قربانی کنید».[(۴۱۱)]

همچنین آنحضرت ﷺ فرموده‌اند: «در مقابل هر تار موی بدن حیوان قربانی یک نیکی برای قربانی کننده نوشته می‌شود».[(۴۱۲)]

سبحان الله! اندکی فکر کنید که ثوابی از این بزرگتر هم می‌تواند باشد که در مقابل فقط یک قربانی، انسان صدها هزار نیکی بدست می‌آورد. اگر کسی موهای بدن گوسفند را از صبح تا شام بشمارد، بازهم نمی‌تواند تمام آنها را شمار کند. از اینجا قیاس کنید که قربانی‌کننده چه اندازه ثواب و نیکی کسب می‌کند.

دینداری در این است که حتّٰی اگر قربانی بر کسی واجب هم نباشد، بازهم او به خاطر

---

(۴۱۰) یعنی ثواب آن سوای فرایض و واجبات از همۀ اعمال نفلی بیشتر است.

(۴۱۱) عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنهَا، أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: مَا عَمِلَ آدَمِيٌّ مِنْ عَمَلٍ يَوْمَ النَّحْرِ أَحَبَّ إِلَى اللهِ مِنْ إِهْرَاقِ الدَّمِ، إِنَّهُ لَيَأْتِي يَوْمَ القِيَامَةِ بِقُرُونِهَا وَأَشْعَارِهَا وَأَظْلَافِهَا، وَأَنَّ الدَّمَ لَيَقَعُ مِنَ اللهِ بِمَكَانٍ قَبْلَ أَنْ يَقَعَ مِنَ الأَرْضِ، فَطِيبُوا بِهَا نَفْسًا. (ترمذی شریف: حدیث ۱۴۹۳ و ابن ماجۀ شریف: حدیث ۳۱۲۶)

(۴۱۲) عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، قَالَ: قَالَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللهِ مَا هَذِهِ الْأَضَاحِيُّ؟ قَالَ: سُنَّةُ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ قَالُوا: فَمَا لَنَا فِيهَا يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: بِكُلِّ شَعَرَةٍ، حَسَنَةٌ قَالُوا: فَالصُّوفُ يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: بِكُلِّ شَعَرَةٍ مِنَ الصُّوفِ، حَسَنَةٌ. (ابن ماجۀ شریف: حدیث ۳۱۲۷ و مسند احمد: حدیث ۱۹۲۸۳ و مسند عبد بن حمید: حدیث ۲۵۹ و الکامل از ابن عدی: ۱۹۹۳/۵ و مستدرك حاکم: ۳۸۹/۲ و سنن بیهقی: ۲۶۱/۹)

حصول این همه ثواب بی‌حساب قربانی کند، زیرا هنگامی که این روزهای قربانی بگذرد، دیگر این نعمت بزرگ نصیب کسی نمی‌شود و کسی این‌قدر نیکی را به این آسانی نمی‌تواند به دست بیاورد.

اگر الله ﷻ کسی را پول و ثروت داده است، برایش مناسب این است که چون از طرف خود قربانی کند بهتر خواهد بود که همراه با خود از طرف آن خویشان خود که وفات کرده‌اند مانند مادر و پدر و غیرهٔ خود نیز قربانی کند تا این ثواب بزرگ به ارواح آنها هم برسد. و همچنین اگر توان دارد از طرف حضرت رسول الله ﷺ و از طرف ازواج رسول الله ﷺ و از طرف شیخ خود هم قربانی کند و اگر توانائی آن را ندارد، در این صورت حد اقل از طرف خود حتماً قربانی کند، زیرا قربانی کردن بر پولدار واجب می‌باشد. اگر کسی که پول و مال و ثروت دارد و قربانی بر او واجب است قربانی نکند، چه کسی بدبخت‌تر و محروم‌تر از او خواهد بود، و گناه اینکارش نیز جداگانه است.

طریقهٔ قربانی

هنگامی که قربانی کننده حیوان قربانی را رو به قبله بخواباند، اول این دعا را بخواند: إِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضَ حَنْیفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ. إِنَّ صَلَاتِیْ وَنُسُکِیْ وَمَحْیَایَ وَ مَمَاتِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ. لَا شَرِیک لَهُ وَبِذالِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلمِینَ. اللّٰهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ.(۴۱۳)

سپس بِسْمِ اللهِ اَللهُ اَکْبَرْ گفته آن را ذبح کند و بعد از ذبح(۴۱۴) این دعا را بخواند: اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْهُ مِنِّیْ (۴۱۵) کَمَا تَقَبَّلْتَ مِنْ حَبِیْبِكَ مُحَمَّدٍ وَّخَلِیْلِكَ إِبْرَاهِیْمَ عَلَیْهِمَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ.

(۴۱۳) ترجمه: رُخم را به اخلاص به سوی همان کسی می‌گردانم که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد و من از مشرکان نیستم. بی‌شک نماز من و قربانی من و زندگانی من و مرگ من، همه از خداوندگار و پروردگار جهان‌هاست که شریکی ندارد. و به همین امر شده‌ام، و من از جملهٔ مسلمانان می‌باشم. خداوندا، این {قربانی؛ عطائی} از سوی توست و برای توست.

(۴۱۴) ذبح‌کردن را در زبان عامیانه، حلال‌کردن می‌گویند.

(۴۱۵) ترجمه: یا الٰهی! این قربانی را از «طرف من» قبول فرما چنانکه از طرف حبیبت محمد ﷺ و خلیلت ابراهیم علیه السلام قبول فرمودی.

اگر شخصی می‌خواهد از طرف کس دیگری قربانی کند، پس در وقت ذبح‌کردن به جای لفظ «مِنِّیْ» {از طرف من}، بگوید «مِنْ فُلان» {از طرف فلانی} و به جای فلانی، نام او را بگیرد.

قربانی بر چه کس و چه وقت و چه جا واجب است

مسئلۀ ۱: هر کسی که صدقۀ فطر بر او واجب است، قربانی کردن در روزهای قربانی نیز بر او واجب می‌باشد. و اگر کسی آنقدر پول و دارائی ندارد که صدقۀ فطر در آن واجب شود، قربانی نیز بر او واجب نمی‌باشد.[۴۱۶] اما اگر قربانی کند، ثواب بسیار فراوانی به دست می‌آورد.

مسئلۀ ۲: قربانی بر مسافر واجب نیست.

مسئلۀ ۳: وقت قربانی‌کردن از طلوع صبح تاریخ دهم ماه ذی الحِجَّه شروع می‌شود و تا غروب آفتاب تاریخ دوازدهم ماه ذی الحِجَّه ادامه می‌یابد. یعنی از صبح روز اول عید قربان تا شام روز سوم عید قربان. قربانی‌کننده در هر یک از این روزها که بخواهد می‌تواند قربانی کند. لیکن بهترین روز قربانی همان روز اول عید قربان است، آنگاه روز دوم، آنگاه روز سوم.

مسئلۀ ۴: قربانی‌کردن در روز عید قربان قبل از ادای نماز عید درست نیست. بنابرین بعد از نماز عید قربانی کنید. البته اگر کسی در قریه و دهات زندگی می‌کند، در این صورت قربانی‌کردن در آنجا بعد از دمیدن صبح صادق هم درست است. اما اهالی شهر و اهالی قَصَبَه بعد از ادای نماز عید قربانی کنند.

مسئلۀ ۵: اگر کسی که در شهر زندگی می‌کند حیوان قربانی خود را به قریه بفرستد، قربانی آن حیوان در قریه پیش از ادای نماز عید هم درست است. اگر خود آن شخص در شهر موجود باشد، ولی چون حیوان را به دهات فرستاد، قربانی‌اش قبل از ادای نماز عید اداء می‌شود. اکنون بعد حلال کردن حیوان، آن را نزد خود بطلبد و از گوشت آن استفاده نماید.[۴۱۷]

---

(۴۱۶) مقدار آن را تحت عنوان مسائل صدقۀ فطر بنگرید.

(۴۱۷) کسانی که در کشورهای امریکائی و اروپائی زندگی می‌کنند و قربانی خود را در کشور دیگری مثلاً در افغانستان انجام می‌دهند، گرچه چندین ساعت فرق بین این کشورها و بین افغانستان وجود دارد و آنها نماز عید را چند ساعت بعد از نماز عید افغانستان می‌خوانند، اما بازهم قربانی ایشان درست اداء می‌شود، زیرا در احکام قربانی محل حیوان قربانی اعتبار دارد نه محل کسی که از طرف او قربانی می‌کنند. وَإِنَّمَا يُعْتَبَرُ فِي هَذَا مَكَانُ الشَّاةِ لَا مَكَانُ مَنْ عَلَيْهِ، هَكَذَا ذَكَرَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ فِي النَّوَادِرِ وَقَالَ: إِنَّمَا أَنْظُرُ إِلَى مَحَلِّ الذَّبْحِ وَلَا أَنْظُرُ إِلَى مَوْضِعِ الْمَذْبُوحِ عَنْهُ، وَهَكَذَا رَوَى الْحَسَنُ عَنْ أَبِي يُوسُفَ رَحِمَهُ الله. (بدائع الصنائع: ۳۱۱/۶ و فتاوی عالمگیری: ۲۹٤/۵)



مسئلۀ ٦: قربانی کردن فقط تا قبل از غروب آفتاب تاریخ دوازدهم ماه ذی الحِجَّه {یعنی تا شام روز سوم عید قربان} درست است و به محض اینکه آفتاب روز دوازدهم ذی الحِجَّه غروب کرد، قربانی کردن جایز نیست.

مسئلۀ ٧: از تاریخ دهم تا تاریخ دوازدهم ماه ذی الحِجَّه یعنی از روز اول عید قربان تا روز سوم آن، در هر وقتی که شخص بخواهد می‌تواند قربانی کند، چه در روز و چه در شب. اما قربانی کردن در شب خوب نیست، زیرا احتمال می‌رود که {به سبب تاریکی} کدام رگ حیوان بریده نشود و قربانی درست نگردد.

مسئلۀ ٨: اگر کسی در تاریخ دهم، یازدهم و دوازدهم ماه ذی الحِجَّه {یعنی روز اول و دوم و سوم عید قربان} در سفر بود و قبل از غروب آفتاب در تاریخ دوازدهم {یعنی قبل از شام روز سوم عید} به خانه رسید، یا اینکه به نیت پانزده روز {یا بیشتر} در جائی اقامت کرد، اکنون قربانی بر او واجب می‌گردد.

به همین‌گونه اگر کسی آنقدر پول و دارائی نداشت که قربانی برآن واجب شود و قبل از غروب آفتاب تاریخ دوازدهم ماه ذی الحِجَّه (یعنی قبل از شام در روز سوم عید) آنقدر پول و دارائی به دستش آمد که قربانی برآن واجب می‌باشد، در این صورت قربانی کردن بر او اکنون واجب است.

مسئلۀ ٩: ذبح کردن حیوان به دست خود بهتر است. اگر کسی ذبح کردن را یاد ندارد، در این صورت آن را توسط کس دیگری ذبح کند. و بهتر این است که در وقت ذبح حیوان خودش آنجا حاضر باشد. و اگر قربانی‌کننده زن است و آن جایگاه چنان جائیست که زن نمی‌تواند به خاطر ستر و حجاب آنجا حاضر باشد، در این صورت اشکالی ندارد که زن آنجا نیاید.



مسئلۀ ١٠: گفتن نیت و خواندن دعا با زبان در وقت قربانی و ذبح‌کردن ضروری نیست. اگر کسی در دل خود فقط اینقدر گفت که من قربانی می‌کنم و با زبان هیچ چیزی نگفت و آنگاه بِسْمِ اللهِ اَللّٰهُ اَکْبَرْ گفته حیوان را ذبح کرد، قربانی درست است. اما اگر دعائی که در بالا نوشته شد به یاد قربانی کننده باشد، بهتر است آن را بخواند.



مسئلۀ ١١: قربانی‌کردن فقط از طرف خود شخص واجب است و قربانی از طرف فرزندان {بر پدر} واجب نیست، بلکه اگر فرزندان نابالغ، پولدار هم باشند، بازهم قربانی‌کردن از طرف آنها واجب

نمی‌باشد، نه از پول و مال خود شخص و نه از پول و مال آنها.

و اگر کسی از طرف اولاد نابالغ خود قربانی نمود این قربانی نفلی خواهد بود، اما این شخص از پول و مال خودش، مصارف قربانی را باید بدهد و از پول و دارائی آن نابالغان هرگز قربانی نکند.

چه حیواناتی را می‌توان قربانی کرد

مسئلهٔ ۱۲: قربانی‌کردن فقط چند حیوان جایز است و بس، و آنها اینهاستند: گوسفند، بز، قوچ، گاو، گاومیش، و شتر. [۴۱۸] قربانی سایر حیوانات جایز نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۱۳: اگر هفت نفر در یک گاو یا گاومیش یا شتر شریک شوند و آن را از طرف همهٔ شان قربانی کنند، قربانی ایشان درست است. اما شرط این است که حصهٔ/سهم هیچ یک آنها از یک هفتم آن حیوان کمتر نباشد، و همچنین نیت آنها قربانی یا عقیقه باشد، فقط خوردن گوشت نباشد. اگر حصهٔ/سهم یکی از آن هفت شریک کمتر از یک هفتم حیوان بود، در این صورت قربانی هیچ کدام آنها درست نیست. نه قربانی آن کسانی که حصهٔ/سهم ایشان یک هفتم است و نه قربانی آن کس که حصه‌اش کمتر از یک هفتم است.

مسئلهٔ ۱۴: اگر در قربانیِ یک گاو یا شتر، کمتر از هفت نفر مثلاً پنج نفر یا شش نفر شریک شدند و حصهٔ هیچ کدام از آنها کمتر از یک هفتم نیست، قربانی همهٔ آنها درست می‌باشد. و اگر هشت نفر در یک گاو یا یک شتر شریک شدند، قربانی هیچ یک صحیح نمی‌باشد.

شرکت در حیوان قربانی

مسئلهٔ ۱۵: اگر کسی برای قربانی‌کردن گاوی را خرید و نیتش در وقت خریداری این بود که اگر شخص دیگری یافت شد، او را نیز در این گاو شریک خواهم کرد و گاو را مشترکاً قربانی می‌کنیم، و سپس چند نفر دیگر در قربانی این گاو شریک شدند، قربانی صحیح است.

---

(۴۱۸) چه این جانوران نر باشند یا ماده، قربانی همهٔ آنها درست است. (حاشیهٔ جدیده: ۳۸/۳)

و اگر در وقت خریداری گاو، نیت نداشت که کس دیگری را شریک بگرداند بلکه تصمیم داشت که تمام گاو را از طرف خود قربانی کند، اکنون شریک ساختن کس دیگری در این گاو خوب نیست و اینکار کراهت دارد. لیکن اگر بازهم کس دیگری را در این گاو شریک خود ساخت، در این صورت باید دید که این شخصی که گاو را برای قربانی از جانب خود خریده، آیا پولدار است که قربانی بر او واجب می‌باشد یا فقیر است که قربانی بر او واجب نمی‌باشد. و حکم این است که اگر این شخص پولدار است، قربانی‌اش در این صورت درست خواهد بود. و اگر فقیر است، قربانی اش در این صورت درست نمی‌باشد.[۴۱۹]

مسئلۀ ۱۶: اگر کسی حیوانی را به خاطر قربانی خرید، سپس آن حیوان گم شد و این شخص یک حیوان دیگر برای قربانی‌کردن خریداری نمود و آنگاه حیوان اول نیز پیدا شد، در این صورت؛ اگر این واقعه برای شخص پولداری پیش آمده است، فقط قربانی یک حیوان بر او واجب می‌باشد. و اگر این حادثه برای شخصی فقیر روی داده است، در این صورت قربانی هر دو حیوان بر وی واجب می‌باشد.[۴۲۰]

مسئلۀ ۱۷: اگر هفت نفر در یک گاو شریک شدند، در وقت تقسیم گوشت نباید گوشت را تخمینی

---

(۴۱۹) یعنی اینکه برای شخص فقیر جایز نیست که کس دیگری را در گاوی که به خاطر قربانی از طرف خود خریده شریک بسازد. اگر کسی را شریک ساخت، حکمش این است که قربانی این شریک‌ها ادا می‌شود و به خاطر این شرکت نقصانی در قربانی آنها پیش نمی‌آید، لیکن بر این شخص فقیر واجب می‌گردد که هرقدرِ این گاو را که به آن شریک‌ها داده بود، آن را دوباره به این طریقه ادا کند که اگر روزهای قربانی هنوز باقیمانده است، به اندازه و برابر همان حصه‌های که به شریک‌ها داده بود حالا از طرف خود دوباره قربانی کند. و اگر روزهای قربانی گذشته باشد، در این صورت قیمت آن حصه‌ها را اکنون به فقراء و مساکین بدهد. (حاشیۀ جدیده: ۳۹/۳)

(۴۲۰) دلیل اینکه در صورت بالا قربانی یک حیوان بر شخص پولدار و قربانی هر دو حیوان بر شخص فقیر واجب می‌باشد این است که: قاعدۀ شرعی است که ادای یک قربانی بر پولدار واجب است و چون شخص پولدار یک قربانی خود را ادا کرد واجب از دوش او ساقط می‌شود و قربانی حیوان دوم بر او لازم نیست. اما هیچ قربانی‌ای در شرع بر شخص فقیر واجب نمی‌باشد، ولی اگر فقیر بخواهد قربانی را بر خود واجب بگرداند، در این صورت قربانی بر او واجب می‌گردد.

و قاعده این است که چون فقیر حیوانی را به خاطر قربانی‌کردن ـ یعنی به نیت قربانی‌کردن ـ خریداری کند قربانی همان حیوان بر وی واجب می‌شود، زیرا که شخص فقیر به محض خریداری آن حیوان به نیت قربانی، قربانی آن را به اختیار خود بر خود واجب ساخته است، و اگر آن حیوان را به ارادۀ قربانی نمی‌خرید، هیچ چیزی بر عهدۀ وی واجب نمی‌بود، و چون او حالا هر دو حیوان را به نیت قربانی خریداری نموده است، بنابرین قربانی هر دوی آنها بر عهدۀ وی لازم می‌گردد. (همچنین برای تفصیل رجوع کنید به امداد الفتاوی: جلد ۳ صفحۀ ۵۱۵ و ۵۶۶)

تقسیم کنند بلکه باید آن را به خوبی و درستی وزن نموده تقسیم نمایند. در غیر آن اگر حصهٔ/سهم یک نفر زیاد و حصهٔ/سهم نفر دیگر کم شد، اینکار سود و گناه خواهد بود.[۴۲۱]البته اگر کله و پاچه و پوست گاو را به همراه گوشت در یک طرف شامل کردند، در این صورت اگر گوشت آن طرفی که کله و پاچه و پوست شامل آن است کمتر باشد، درست و صحیح است، خواه به هر اندازه‌ای که کمتر از طرف مقابل باشد. و اگر کله و پاچه را شامل آن طرفی کردند که گوشت در آن طرف بیشتر بود، در این صورت این نیز سود بوده و گناه خواهد بود.[۴۲۰]

عمر حیوان قربانی

مسئلهٔ ۱۸: قربانی بزی که کمتر از یک سال عمر دارد، جایز نیست. چون یک سال کامل از عمرش گذشت، آنگاه قربانی اش درست می‌باشد. قربانی گاو وگاومیشی که کمتر از دو سال عمر دارد جایز نیست، چون دو سال کامل از عمر آنها گذشت، آنگاه قربانی آنها درست است. قربانی شتری که عمرش کمتر از پنج سال است، درست نمی‌باشد. برهٔ گوسفندی که آنقدر فربه و کلان است که به نظر می‌آید که گویا برهٔ یک ساله است و اگر آن را میان بره‌های یک ساله رها کنند، تفاوتی میان آن بره و سایر بره‌ها دیده نمی‌شود، قربانی چنین بره‌ای نیز درست است. و اگر بره به آنگونه که گفتیم نیست، قربانی اش درست نخواهد بود و باید یک سال کامل از عمرش گذشته باشد.

قربانی حیوان معیوب

مسئلهٔ ۱۹: هر حیوانی که کور باشد یا کر باشد، یا یک سوم بینائی چشمش یا بیشتر از آن از بین رفته باشد، یا یک سوم گوش آن یا بیشتر از آن قطع شده باشد، و یا یک سوم یا بیشتر از یک سوم دُمش قطع شده باشد، قربانی این حیوانات درست/جایز نیست.

مسئلهٔ ۲۰: هر حیوانی که آنقدر لنگ است که فقط روی سه پا راه می‌رود وپای چهارم خود را

---

(۴۲۱) و سود دهنده و سود خورنده هر دو گناهگار اند. (حاشیهٔ جدیده: ۳۹/۳)

اصلاً نمی‌تواند بر زمین بگذارد، یا اینکه گرچه پای چهارم خود را می‌تواند روی زمین بگذارد، اما نمی‌تواند به وسیلهٔ آن راه برود، قربانی‌کردن این حیوان نیز جایز نیست. و اگر در وقت راه رفتن، آن پا را روی زمین می‌گذارد و در حالت راه رفتن بر آن پا تکیه می‌کند و با آن راه می‌رود ـ گرچه لنگ لنگان ـ در این صورت قربانی آن حیوان درست می‌باشد.

مسئلهٔ ۲۱: قربانی‌کردن حیوانی که آنقدر لاغر است که گویا هیچ گوشتی بر روی استخوان‌هایش نمی‌باشد، جایز نیست. و اگر فقط لاغر باشد و مانند آنچه گفته شد نباشد، قربانی آن درست است. لیکن قربانی‌کردن حیوان چاق و فربه، بهتر و خوبتر می‌باشد.

مسئلهٔ ۲۲: قربانی‌کردن آن حیوانی که هیچ دندان ندارد درست نیست. و اگر چند تا از دندان‌هایش افتاده است ولی بیشتر دندان‌هایش باقی است، قربانی آن درست می‌باشد.

مسئلهٔ ۲۳: قربانی‌کردن حیوانی که از وقت پیدایش اصلاً گوش ندارد، درست نیست. و اگر گوش دارد لیکن گوش‌هایش کوچک و خُرد است، قربانی آن درست می‌باشد.

مسئلهٔ ۲۴: هر حیوانی که از وقت پیدایش شاخ نداشت یا اینکه شاخ داشت لیکن شاخش شکسته است قربانی آن درست است. البته اگر شاخ‌هایش از بیخ کَنده شده باشد، قربانی آن درست نیست.

مسئلهٔ ۲۵: قربانی‌کردن حیوانی که خصی/اَخته شده باشد درست است. همچنین قربانی حیوانی که مرض جَرَب یعنی خارش داشته باشد درست است. البته اگر آن حیوان به سبب مرض جَرَب بسیار لاغر شده باشد، قربانی آن درست نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۲۶: اگر شخصی به خاطر قربانی، حیوانی را خرید، سپس چنان عیبی در حیوان پیدا شد که قربانی با آن عیب جایز نمی‌باشد،[۴۲۲] در این صورت این شخص باید حیوان دیگری برای قربانی خریداری نموده قربانی کند.

البته اگر این شخص فقیر بود که قربانی بر او واجب نیست، در این صورت برای او صحیح است که همان حیوان را قربانی کند.

---

(۴۲۲) مثلًا اینکه حیوان کور شود یا یک سوم روشنائی چشمش از بین برود، یا اینکه کاملًا کر شود، یا یک گوشش یا بیشتر از یک سوم آن بریده شود، یا اینکه یک سوم یا بیشتر از یک سوم دمُش قطع شود، یا اینکه شاخ هایش از بیخ کَنده شود، یا اینکه چنان لنگ شود که نتواند روی چهار پا راه برود، یا آنقدر لاغر شود که روی استخوان هایش گویا گوشتی باقی نماند و غیره ... چنانکه در متن کتاب گذشت.



گوشت و پوست و غیرهٔ قربانی

مسئلهٔ ۲۷: قربانی‌کننده می‌تواند هم خودش از گوشت قربانی بخورد و هم آن را میان قوم و خویش خود تقسیم کند و هم بین فقیران و محتاجان خیرات/صدقه کند. و بهتر این است که کم از کم یک سوم گوشت قربانی را خیرات/صدقه کند. لیکن اگر کسی فقط اندکی گوشت را خیرات/صدقه کرده و باقی را برای خود نگهداشت، اینکار هم گناهی ندارد.

مسئلهٔ ۲۸: پوست قربانی را یا باید خیرات کنید یا آن را فروخته پول آن را خیرات نمائید. و آن پول را باید فقط به کسانی بدهید که مستحق گرفتن پول زکات هستند. و همان پول‌های را خیرات کنید که در مقابل فروختن پوست، خریدار آن را به شما داده است. و اگر آن پول‌ها را خرچ نمودید و در بدل آن همان قدر پول دیگر از پول‌های خود خیرات کردید، گرچه اینکار بد است، اما خیرات اداء می‌شود.

مسئلهٔ ۲۹: مصرف پول این پوست در ترمیم مسجد یا کدام کار نیک دیگری درست نیست، باید آن را خیرات/صدقه کرد.

مسئلهٔ ۳۰: اگر کسی پوست قربانی خود را خودش مورد استفادهٔ خود قرار داد، مثلاً آن را مَشک یا دلو ساخت و یا «جای‌نماز» ساخت، اینکار هم درست است.

مسئلهٔ ۳۱: دادن مقداری گوشت یا چربی و یا شکمبهٔ قربانی به طور مُزد به قصاب جایز نیست بلکه مُزد قصاب را باید از طرف خود جداگانه بدهید.

مسئلهٔ ۳۲: ریسمان گردن و غیره چیزهای حیوان قربانی را نیز باید خیرات نمود.



مسئلهٔ ۳۳: اگر قربانی بر کسی واجب نبود لیکن او حیوانی را به نیت قربانی‌کردن خریداری کرد، در این صورت اکنون قربانی‌کردن همان حیوان بر او واجب می‌گردد و باید همان حیوان را قربانی کند.

مسئلهٔ ۳۴: اگر قربانی بر کسی واجب بود، و هر سه روز قربانی گذشت و او بازهم قربانی نکرد، حالا پولی برابر با قیمت یک گوسفند یا بز را خیرات/صدقه کند. و اگر گوسفند یا بزی را خریده بود و آن را در طول سه روز قربانی، قربانی نکرد، اکنون باید خود همان گوسفند یا بز را خیرات کند.

نذر کردن قربانی

مسئلهٔ ۳۵: هر کسی نذر نمود که اگر فلان کارم شود قربانی خواهم کرد،[۴۲۳] و سپس آن کارش انجام شد، اکنون قربانی بر او واجب می‌گردد و باید یک قربانی کند، چه پولدار باشد یا فقیر. و همهٔ گوشت قربانی نذر را باید میان فقیران تقسیم کند، نه خودش از آن بخورد و نه آن را به پولداران بخوراند. اگر مقداری از آن گوشت را خودش خورد یا به پولداران خوراند، در این صورت همان مقدار گوشت را دوباره باید خیرات/صدقه نماید.

قربانی از طرف مَیِّت و غائب

مسئلهٔ ۳۶: اگر کسی به خوشی خود به نیت ثواب رسانیدن به کدام شخص مرده قربانی کند، برایش درست است که گوشت آن را خود بخورد یا به دیگران بخوراند و یا آن را میان فقیران تقسیم کند، همهٔ اینها چنانکه حکم قربانی از طرف خودش است صحیح می‌باشد.

مسئلهٔ ۳۷: لیکن اگر مَیِّت قبل از مردن وصیت کرده بود که از طرف او از پول‌های ترکه‌اش قربانی کنند و وارثانش مطابق وصیت توسط پول‌های مَیِّت از طرف او قربانی کردند، در این صورت خیرات کردن تمام گوشت و پوست و غیرهٔ آن قربانی واجب می‌باشد.

مسئلهٔ ۳۸: اگر شخصی موجود نیست و کس دیگری بدون امر او از طرف وی قربانی نمود، این قربانی صحیح نمی‌باشد.

اگر شخصی غایب بود و چند نفر دیگر، بدون امرش، او را در حصه‌ای/سهمی از گاو یا شتر شریک ساختند، در این صورت قربانی سایر شریکان نیز صحیح نمی‌باشد.

---

(۴۲۳) و نذرگیرنده، این قربانی را باید در همان روزهای قربانی {یعنی روز اول و دوم و سوم عید قربان} ذبح کند. البته اگر در جائی عُرف و محاورهٔ مردم این است که ذبح کردن را نیز قربانی می‌گویند و نیت نذرگیرنده در وقت نذر نمودن هم فقط همین ذبح کردن باشد، در این صورت ادای نذر مُقَیَّد به همان روزهای قربانی نمی‌باشد بلکه هر وقتی که بخواهد می‌تواند قربانی خود را ذبح کند. (حاشیهٔ جدیده: ۴۱/۳)





بعضی مسائل دیگر قربانی

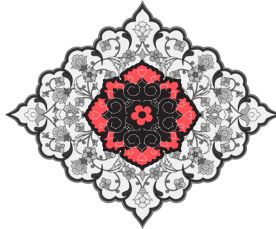
مسئلهٔ ۳۹: اگر کسی گوسفند خود را برای پرورش و چرانیدن به این شرط به چوپان داده است که نیم گوسفند از تو و نیم آن از مالک باشد،[۴۲۴] این گوسفندها ملکیت چوپان نمی‌باشد بلکه ملکیت صاحبش است، بنابرین اگر کسی گوسفند را از آن چوپان خرید و قربانی کرد، قربانی‌اش درست نمی‌باشد. اگر کسی می‌خواهد اینگونه گوسفند را بخرد، باید آن را از صاحب اصلی آن خریداری کند.

مسئلهٔ ۴۰: اگر چند نفر در یک گاو یا شتر شریک شدند و همگی می خواهند که گوشت را بین خود تقسیم نکنند بلکه آن را یکجائی در بین فقیران و خویشان خود تقسیم کنند، یا اینکه آن را پخته همه را دعوت نموده بخورانند، اینکار هم جایز است. و اگر بخواهند گوشت را بین خود تقسیم کنند، در این صورت برابر بودن سهم/حصهٔ همه ضروری است.

مسئلهٔ ۴۱: پول قیمت پوست قربانی را به طور مزد و اُجرت به کسی دادن درست نیست، زیرا خیرات/صدقه کردن آن ضروری می‌باشد.

مسئلهٔ ۴۲: دادن گوشت قربانی به کافران نیز جایز است، به شرط اینکه به طور اُجرت و مزد به آنها داده نشود.

مسئلهٔ ۴۳: اگر حیوانی حامله باشد، قربانی آن جایز است، و سپس اگر حملش زنده به دنیا آمد، آن را نیز باید ذبح کنند.



---

(۴۲۴) معاملهٔ به شکل بالا جایز نیست، بلکه مزد چوپان باید از همان اول مُعَیَّن باشد. مثلًا بگوید که رمهٔ مرا در مقابل اینقدر پول بچران و یا در عوض این ده گوسفند یا بیست گوسفند بچران.

دَفَعَ بَقَرَةً إِلَى رَجُلٍ عَلَى أَنْ يَعْلِفَهَا وَمَا يَكُونُ مِنَ اللَّبَنِ وَالسَّمْنِ بَيْنَهُمَا أَنْصَافًا فَالْإِجَارَةُ فَاسِدَةٌ وَعَلَى صَاحِبِ الْبَقَرَةِ لِلرَّجُلِ أَجْرُ قِيَامِهِ وَقِيمَةُ عَلَفِهِ إِنْ عَلَفَهَا مِنْ عَلَفٍ هُوَ مِلْكُهُ. (فتاوی عالمگیری: ۳۰/۵)

مسائل عقیقه

مسئلۀ ۱: هر کسی که طفلی در خانه‌اش تولُّد شد، برایش مستحب است که در روز هفتم تولُّد طفل او را نامگذاری کند و برایش عقیقه نماید. طفل به سبب عقیقه انشاء الله از مصایب مصئون و از آفات محفوظ می‌ماند.

مسئلۀ ۲: طریقۀ عقیقه‌کردن این است که اگر طفل نوزاد پسر باشد، دو گوسفند یا دو بز، و اگر دختر بود، یک گوسفند یا یک بز از طرف او ذبح کنند، و یا در گاو قربانی، دو حصه/سهم از طرف پسر و یک حصه/سهم از طرف دختر قرار بدهند. همچنین موهای سر طفل را بتراشند و برابر با وزن موهای سرش، طلا یا نقره {یا پول قیمت آن را} خیرات/صدقه نمایند. و اگر میل داشتند می‌توانند سر طفل را زعفران بمالند.

مسئلۀ ۳: اگر کسی در تاریخ هفتم تولُّد عقیقه نکرد، پس هر وقتی که خواست می‌تواند عقیقه نماید. اما بهتر این است که آن را در روزی انجام بدهد که از روی حساب، روز هفتم ولادت قرار می‌گیرد. و طریقۀ آن به این گونه است که یک روز پیشتر از روزی که طفل به دنیا آمده است عقیقه بکند. یعنی اگر در روز جمعه به دنیا آمده است او در روز پنج‌شنبه عقیقه کند. و اگر طفل در روز پنج‌شنبه به دنیا آمده است، وی در روز چهار شنبه عقیقه کند. اگر کسی به این طریق عقیقه کند، در هر وقتی و زمانی که عقیقه نماید، آن روز روزِ هفتم خواهد بود.

مسئلۀ ۴: در بعضی جاها رسم است که همان وقتی که دَلّاك/سلمان تیغ را روی سر طفل بگذارد، درست در همان زمان قصاب شروع به ذبح گوسفند می‌کند. این رسم و رواج بیهوده و بی‌اصل است. شرعاً چه بعد از ذبح، موی سر طفل را بتراشند یا قبل از ذبح بتراشند، همۀ اینها درست و جایز است. ایجاد اینگونه رسم و رواج‌های بیهوده، بد و زشت است.[۴۲۵]

---

(۴۲۵) به همین صورت در بعضی جاها رسم است که خون گوسفند را به سر یا پیشانی طفل می‌مالند. این نیز رسم و رواج بیهوده و جاهلانه است. اینکار رسم و رواج عرب‌های مُشْرِك قبل از اسلام بود و چون اسلام آمد، مسلمان‌ها این رسم را ترک کردند و به جای آن بعضی مسلمانان زعفران به سر طفل می‌مالیدند.



مسئلۀ ۵: هر حیوانی که قربانی کردن آن جایز نیست، عقیقه کردن آن هم درست نیست و هر حیوانی که قربانی کردن آن درست است، عقیقه کردن آن نیز درست است.

مسئلۀ ۶: گوشت عقیقه را چه کسی خام تقسیم کند و چه آن را پخته تقسیم نماید و چه مردم را به مهمانی دعوت کند و آن را به ایشان بخوراند، همۀ این صورت‌ها درست است.

مسئلۀ ۷: خوردن گوشت عقیقه برای پدر، مادر، پدرکلان و همه خویش و قوم طفل جایز است.

مسئلۀ ۸: اگر کسی نتوانست از طرف پسر دو گوسفند ذبح کند و فقط یک گوسفند را عقیقه کرد، این هم درست است و هیچ اشکالی ندارد. و اگر کسی اصلاً عقیقه نکرد، اینکار هم عیبی ندارد.



مسائل ذبح بز و گوسفند و غیره

مسئلۀ ۱: طریقۀ ذبح/حلال کردنِ بز، گوسفند، گاو، مرغ و غیره این است که روی حیوان را به طرف قبله بگردانید و چاقو یا کارد تیز در دست گرفته بِسْمِ اللهِ اَللّٰهُ اَکْبَرْ گفته گلوی حیوان را با آن طوری ببرید که چهار چیز گلوی آن بریده شود. یکی «مَری»، دوم «حلقوم»، سوم و چهارم هر دو «شاه رگِ» حیوان که در دو طرف مَری قرار دارند. اگر سه تای این چهار چیز بریده شود، بازهم حیوان حلال است و خوردن آن جایز است. و اگر فقط دو تای این چهار چیز بریده شود، در این صورت آن حیوان مردار است و خوردن آن جایز نیست.

مسئلۀ ۲: اگر کسی در وقت ذبح/حلال کردن حیوان قصداً بِسْمِ الله نگفت، آن حیوان مُردار است و خوردن آن حرام می‌باشد. و اگر گفتن بسم الله را فراموش کند، خوردن آن صحیح است.

مسئلۀ ۳: ذبح/حلال کردن به وسیلۀ کارد و چاقوی کُند مکروه و ممنوع است، زیرا حیوان دچار تکلیف زیادی می‌شود. به همین صورت بعد ذبح حیوان، فوراً پوست کندن و جدا کردن دست و پایش یا با وجود بریده‌شدن هر چهار عضو مذکور در بالا، قطع کردن سرش قبل از اینکه بدنش سرد شود، مکروه می‌باشد.

مسئلۀ ۴: اگر سر مرغ در حین ذبح/حلال کردن قطع شد، خوردن مرغ درست است و کراهت هم ندارد. البته به این اندازه با قُوَّت ذبح/حلال کردن که سر مرغ قطع شود مکروه است، اما مرغ مکروه نمی‌شود.

مسئلهٔ ۵: ذبح/حلال‌کردن مسلمان صحیح و درست است، خواه زن حلال کند یا مرد، و خواه پاک باشند یا ناپاک، حیوان و پرندهٔ حلال‌شدهٔ مسلمان در هر صورت حلال است و خوردن آن درست می‌باشد. و هر حیوان یا پرنده‌ای که کافر ذبح کند، خوردن آن حرام است.

مسئلهٔ ٦: هر چیزی که لبهٔ تیز دارد، ذبح/حلال‌کردن با آن درست است مثلاً {کارد، چاقو یا} سنگ لبه‌دار یا پوست نیشکر و نَی و بانْگس. حلال‌کردن با همهٔ آنها درست است.

جانداران حلال و حرام

مسئلهٔ ۱: هر حیوان و پرنده‌ای که شکار می‌کند و از شکار خود می‌خورد یا اینکه خوراک آن فقط نجاست و چیزهای نجس است، خوردن آن جایز نمی‌باشد. مانند: شیر، گرگ، روباه، شغال، پِشَك /گُربه، سگ، شادی/میمون، عقاب، باز، باشه و غیره... و هر حیوان و پرنده‌ای که شکار نکند و از شکار خود نخورد یا اینکه خوراکش نجاست نباشد، خوردن آن جایز است: مانند طوطا، مینا، فاخته، گنجشک، بودنه، مرغابی، کفتر، گاومیش، غژگاو، آهو، خرگوش و غیره ...

مسئلهٔ ۲: خوردن گژدم، زنبور، سنگ‌پشت/لاك‌پشت، تمساح، قاطر و خر جایز نیست و همچنین خوردن شیرِ خر نیز جایز نیست. خوردن گوشت اسپ جایز است اما خوب نیست. از میان جانوران دریائی فقط خوردن ماهی حلال است، بقیه همه حرام می‌باشد.

مسئلهٔ ۳: خوردن ماهی و ملخ بدون ذبح/حلال‌کردن نیز درست است. و جز این دو خوردن هیچ جاندار دیگری بدون حلال‌کردن درست نیست. هنگامی که حیوانی بمیرد حرام می‌شود.

مسئلهٔ ۴: خوردن ماهی که خودش بمیرد و بر پشت بر روی آب بماند، درست نیست.

مسئلهٔ ۵: خوردن شکمبه حلال است، حرام یا مکروه نیست.[۴۲۶]

(۴۲۶) خوردن فقط هفت عضو هر حیوان حلال ناجایز است. یکی فَرْج ماده، دوم خُصْیَه/کَلْپورهٔ آن، سوم غُدَّه، چهارم مثانه، پنجم تلخه، ششم خون روان، و هفتم آلت تناسلی نر. (كُرِهَ تَحْرِيمًا) وَقِيلَ تَنْزِيهًا وَالْأَوَّلُ أَوْجَهُ (مِنْ الشَّاةِ سَبْعٌ الْحَيَاءُ وَالْخُصْيَةُ وَالْغُدَّةُ وَالْمَثَانَةُ وَالْمَرَارَةُ وَالدَّمُ الْمَسْفُوحُ وَالذَّكَرُ). (الدر المختار: ۷۴۹/۶ و حاشیهٔ جدیده: ٦٠/٣ و فتاوی نظامیه: ٤٣٥/١ و امداد الاحکام: ٣٥٥/٤)



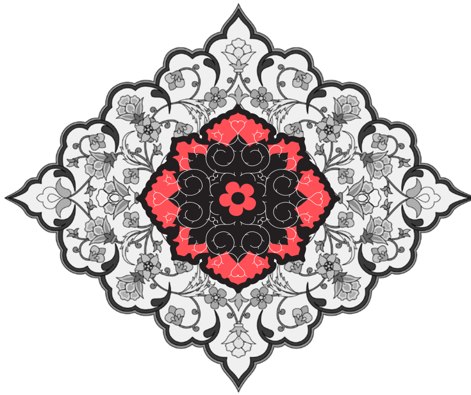


مسئلۀ ٦: اگر مورچه‌ها در چیزی رفتند و مُردند، بدون بیرون کشیدن آنها خوردن آن چیز جایز نیست. اگر کسی آن چیز را خورد و یکی دو مورچه هم از حلقش پائین رفت، او مرتکب گناه خوردن مردار می‌شود.

مسئلۀ ۷: خریدن و خوردن گوشتی که هندو یا کافر دیگری می‌فروشد و می‌گوید که این را توسط قصاب مسلمان حلال کرده‌ام، درست نیست.

البته اگر از همان وقتی که مسلمان آن را حلال کرده بود، مسلمان دیگری آنجا نشسته حلال‌کردن را می‌دید، یا اینکه او رفت و مسلمان دیگری آنجا نشست، در این صورت خریدن و خوردن آن درست است.

مسئلۀ ۸: هر مرغی که گندگی و اشیای نجس می‌خورد، اول آن را باید سه روز بند/حبس کنند و بعد از آن ذبح/حلالش نمایند. خوردن آن بدون سه روز بند/حبس کردنش مکروه است.



النکاح



کتاب النکاح

مسائل نکاح

مسئلهٔ ۱: نکاح یکی از آن نعمت‌های بزرگ الله ﷻ است که امور دین و دنیا توسط آن اصلاح می گردد و فواید بی‌شماری در آن نهفته می‌باشد. مثلاً انسان از گناه دور می‌شود، دل قرار می‌یابد، و شخص به نامحرمان بد نیت نمی‌گردد. از همه مهم‌تر آنکه فواید آن جداگانه و ثوابش جداگانه است. زیرا نشستن زن و شوهر نزد همدیگر، سخن‌گفتن محبت‌آمیز و دوستانهٔ آنها با همدیگر، خندیدن و مزاح‌کردن آنها با یکدیگر و ملاعبت آنها با همدیگر، اینها همه در دیدهٔ شریعت از مشغولی به نماز نفلی بهتر است.

ایجاب و قبول

مسئلهٔ ۲: نکاح فقط از گفتن دو کلمه بسته می‌شود. به طور مثال کسی به شخص دیگر در روبروی شاهدان گفت که من دختر خود را به نکاح تو دادم، و این شخص در جواب گفت قبول کردم، بس، نکاح بسته/منعقد می‌شود و آن دختر و این مرد، زن و شوهر می‌گردند. {این را در اصطلاح «ایجاب و قبول» می‌گویند}.

البته اگر کسی چند دختر دارد، در این صورت فقط از گفتن جملهٔ بالا نکاح بسته نمی‌شود، بلکه باید نام دختر را گرفته مثلاً بگوید که من دختر خود «قُدسیه» را به نکاح تو دادم و آن شخص بگوید قبول کردم.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی به شخص دیگری گفت که فلان دخترت را به نکاح من بده، و آن شخص گفت که من او را به نکاح تو دادم، نکاح در این صورت بسته/منعقد شد، چه نفر اول بگوید که قبول کردم یا نگوید. نکاح در هر دو صورت بسته/منعقد شد.

مسئلهٔ ۴: اگر خود دختر یا زن در آنجا حاضر بود و نکاح‌کننده به طرف او اشاره کرده بگوید که او را به نکاح تو دادم و مرد بگوید قبول کردم، در این صورت نکاح بازهم بسته می‌شود و ضرورتی به نام گرفتن زن نیست. و اگر خود دختر یا زن در آنجا حاضر نباشد، در این صورت، هم نام دختر و هم نام پدرش را با آن اندازه آواز بلندی باید گرفت تا گواهان بشوند. و اگر مردم پدر دختر یا زن را هم نمی‌شناسند و فقط از نامگیری پدر دانسته نمی‌شود که نکاح کدام دختر یا زن را می‌بندند، در این صورت نام گرفتن پدرکلان/جد این دختر یا زن نیز ضروری خواهد بود. خلاصه اینکه حاضران مجلس نکاح باید بدانند که نکاح فلان دختر یا زن بسته/منعقد می‌شود.



گواهان نکاح

مسئلهٔ ۵: برای انعقاد نکاح، این شرط است که نکاح در موجودیت حد اقل دو مرد یا یک مرد و دو زن بسته/منعقد شود و آنها با گوش خود، آن الفاظ نکاح را بشنوند که در بالا مذکور شد. بنابرین اگر کسی در تنهائی و خلوت، به شخص دیگری گفت که من دخترم را با تو نکاح کردم و این شخص گفت قبول کردم، نکاح در این صورت بسته/منعقد نمی‌شود. به همین صورت اگر فقط در روبروی یک نفر نکاح کردند، بازهم نکاح بسته نمی‌شود.

مسئلهٔ ٦: اگر در بین گواهان نکاح، مردی موجود نیست بلکه همهٔ گواهان زن هستند، نکاح بسته/منعقد نمی‌شود، اگرچه ده پانزده زن هم گواه نکاح باشند. بودن یک مرد با دو زن حتمی است.

مسئلهٔ ۷: اگر گواهان دو مرد بودند اما آنها مسلمان نیستند، در این صورت نیز نکاح منعقد/بسته نمی‌شود. به همین گونه اگر آن دو مرد مسلمان بودند لیکن هر دوی آنها یا یکی از آنها هنوز بالغ نشده است، نکاح در این صورت نیز منعقد نمی‌شود.

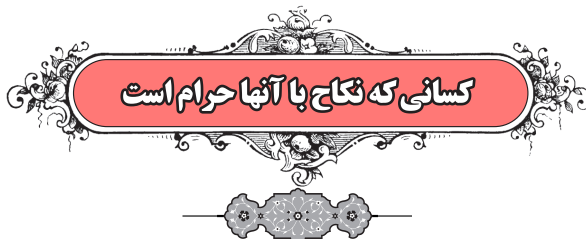
مسئلهٔ ۸: بهتر این است که نکاح در حضور اشخاص زیادی بسته شود، مثلاً بعد از نماز جمعه در



مسجد جامع و یا در مجمع دیگری، تا نکاح بین مردم مشهور شود، و مخفیانه نکاح نکنند. لیکن اگر چنان صورتی پیش آمد که اشخاص زیادی نتوانستند از نکاح باخبر شوند، پس باید کم از کم دو مرد، یا یک مرد و دو زن، در مجلس نکاح حاضر باشند تا الفاظ ایجاب و قبول نکاح را به گوش خود بشنوند.

مسئلۀ ۹: اگر هم پسر بالغ است و هم دختر بالغ است، می‌توانند خودشان با همدیگر نکاح کنند. یکی از آنها به دیگری در روبروی دو گواه بگوید که من با تو نکاح کردم و دومی بگوید که قبول کردم، بس، نکاح بسته/منعقد می‌شود.

مسئلۀ ۱۰: اگر شخصی نکاح خود را خودش نبست بلکه به شخص دیگری گفت که مرا با کسی نکاح کن، یا اینکه گفت نکاح مرا با فلانی ببند، و آن شخص در مقابل دو گواه او را به نکاح داد، در این صورت نیز نکاح بسته می‌شود. و اکنون اگر از این نکاح انکار کند، انکارش فایده‌ای ندارد.



کسانی که نکاح با آنها حرام است

مسئلۀ ۱: نکاح شخص با فرزندان و نواسه/نوه و کواسه‌های خودش جایز نیست. همچنین نکاح زن با پدر یا پدرکلانِ/بزرگِ پدری یا پدرکلان مادری و پدرِ پدرکلانِ پدری یا مادری‌اش نیز جایز نیست.[۴۲۷]

مسئلۀ ۲: نکاح زنی با برادرش، یا ماما/دائی اش یا کاکا/عمویش یا پسران برادرش یا پسران خواهرش جایز نیست.[۴۲۸]

«برادر» در شریعت آن مرد را می‌گویند که با زن از یک پدر و مادر باشند، یا اینکه از یك پدر و دو مادر باشند، یا اینکه از یک مادر و دو پدر باشند، همۀ اینها شرعاً برادر می‌باشند. و هر مردی که

(۴۲۷) **مسئله:** و نکاح مردی با مادرکلان/مادربزرگ خود، چه پدری و چه مادری، و مادرِ مادرکلان خود، چه پدری و چه مادری جایز نیست. (حَرُمَ) عَلَى الْمُتَزَوِّجِ ذَكَرًا كَانَ أَوْ أُنْثَى نِكَاحُ (أَصْلِهِ وَفُرُوعِهِ) عَلَا أَوْ نَزَلَ... الدر المختار: ۲۹/۳ و شرح التنویر: ۱۸۷/۱ و هدایه: ۲۸۷/۲)

(۴۲۸) **مسئله:** و نکاح مردی با مادر و خواهر و خاله و عمه‌اش یا دختران برادرش یا دختران خواهرش جایز نیست. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ. (سورۀ نساء: آیۀ ۲۳)

هم پدرش جدا باشد و هم مادرش جدا باشد، او برادر آن زن نیست. نکاح آن زن با او درست است.

مسئلهٔ ۳: نکاح زنی با دامادش نیز جایز نیست، چه دخترش به خانهٔ شوهر رفته باشد و با شوهر خود جِماع/همخوابگی و خلوت کرده باشد، یا هنوز زفاف نشده باشد. نکاح زن با دامادش در هر دو صورت حرام است.(۴۲۹)

مسئلهٔ ۴: اگر پدر دختری مُرد و مادرش دوباره با مرد دیگری نکاح کرد لیکن هنوز با شوهر نوِ خود در تنهائی یکجا نشده بود که مادر این دختر وفات کرد و یا اینکه شوهر نو، مادرش را طلاق داد، برای این دختر درست است که با این مرد نکاح نماید. البته اگر مادرش با این شوهر نو خود در تنهائی یکجا شده بود، در این صورت نکاح این دختر با آن مرد جایز نیست.

مسئلهٔ ۵: نکاح با فرزندان اندری/ناتنی خود جایز نیست. یعنی اگر مردی دو سه زن دارد و وفات کند یا یکی از آنها را طلاق بدهد، برای این زن، نکاح با پسران شوهر قبلی‌اش از زنان دیگرش به هیچ صورتی درست نیست. چه آن زنان با شوهر خود همخوابگی و خلوت کرده باشند یا نکرده باشند. نکاح این زن با اولاد ناتنی/اندری خود در هر صورت حرام است.

مسئلهٔ ۶: نکاح زنی با خُسُرش/پدر شوهرش یا پدر و پدرکلان‌های خُسُرش جایز نیست.

جمع دو محرم در نکاح

مسئلهٔ ۷: نکاح زنی با شوهر خواهر خود تا وقتی که خواهرش در نکاح او هست جایز نیست. البته اگر خواهرش وفات کرد یا اینکه شوهر خواهرش، خواهرش را طلاق داد و عِدَّت/عِدَّهٔ خواهرش تکمیل شد،(۴۳۰) آنگاه این زن می‌تواند با شوهر خواهر خود نکاح کند. نکاح با او قبل از تکمیل عِدَّت/عِدَّهٔ طلاق جایز نیست.

مسئلهٔ ۸: اگر دو خواهر با یک مرد نکاح کردند، نکاح هر کدام آنها که اول بسته شده بود صحیح است، و نکاح آن خواهر که بعداً رخ داده بود صحیح نیست.(۴۳۱)

---

(۴۲۹) ونکاح مرد با زن پسر خود جایز نیست لِقَوْلِهِ تَعَالَی: وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ.(سورهٔ نساء: آیهٔ ۲۳)

(۴۳۰) مسایل عِدَّت/عِدَّه به تفصیل تحت عنوان «مسائل عدت» خواهد آمد.

(۴۳۱) و اگر نکاح هر دو خواهر با این مرد یکجا در یک مجلس بسته شده بود در این صورت نکاح هر دو صحیح

مسئلۀ ۹: هنگامی که زنی با مردی نکاح کرد، اکنون تا وقتی که آن زن در نکاح آن مرد است، نکاح عمه، خاله، دختر خواهر و دختر برادر این زن با آن مرد جایز نیست.

مسئلۀ ۱۰: هر دو زنی که پیوند خویشاوندی در میان شان به طوری است که اگر یکی از آنها مرد می‌بود، نکاح ایشان با همدیگر جایز نمی‌بود، شرعاً این دو زن نمی‌توانند یکجا در نکاح یک مرد باشند. هنگامی که یکی از آن دو بمیرد یا طلاق شود و عِدَّت/عِدَّۀ طلاقش بگذرد، آنگاه زن دوم می تواند با آن مرد نکاح کند.

مسئلۀ ۱۱: زنی هست که يك دختر ناتنی از شوهر قبلی خود دارد، اگر هر دوی اینها یکجا با يك مرد نکاح کنند، اینکار جایز است.

مسئلۀ ۱۲: «بچه‌خواندگی/پسرخواندگی در شریعت اعتباری ندارد، و کسی از بچه‌خواندن/پسرخواندن واقعاً بچۀ/پسرِ کسی نمی‌شود. بنابرین نکاح زنی با بچه/پسر خوانده‌اش درست است.

مسئلۀ ۱۳: اگر مردی مامای/دائی اصلی زن نیست بلکه به سبب خویشاوندیِ دوری او را ماما/دائی می‌گویند، نکاح زن با او درست است.[۴۳۲]

به همین صورت اگر مردی را به خاطر قرابت دوری کاکا/عمو یا برادرزاده یا خواهرزاده می‌خوانند و او واقعاً کاکا/عموی اصلی زن نیست، نکاح زن با او نیز درست است.

و به همین گونه نکاح زن با بچۀ کاکا/پسر عمو، بچۀ ماما/پسر دائی، بچۀ/پسر عمه یا بچۀ/پسر خاله‌اش نیز درست است.

مسئلۀ ۱۴: به همین ترتیب، دو دختر یا زن که دختر کاکا/عمو یا دختر ماما/دائی یا دختر عمه یا دختر خالۀ همدیگر می‌باشند، می‌توانند یکجائی در یک مرد نکاح باشند.

و همین حکم آن خاله و عمه‌ای است که خاله و عمۀ اصلی زن نیستند بلکه به سبب خویشاوندیِ دوری، آنها را خاله و عمه می‌گویند، بنابرین در صورت بالا جایز است که زن و این خالۀ دورش یا عمۀ دورش یکجا با یک مرد نکاح کنند.

نیست. (حاشیۀ جدیده: ٤/٤)

(۴۳۲) هر سه قِسم/نوع برادران مادر یک زن، ماما/دائی‌های اصلی آن زن هستند. یعنی اینکه برادران مادر آن زن با مادرش، چه تنها پدر شریک باشند یا تنها مادر شریک باشند و یا پدر و مادر شریک باشند، همۀ ایشان ماما/دائی های اصلی این زن می‌باشند. (حاشیۀ جدیده: ٤/٥)

حرمت رضاعت

کسانی که نکاح با آنها به سبب رضاعت حرام است

مسئلهٔ ۱۵: نکاح با هر خویشاوندی که از طرف نسب حرام است، نکاح کردن با او از طرف شیر خوردن/رضاعت نیز حرام می‌شود.(۴۳۳) یعنی اینکه نکاح یک دختر یا زن با آن مردی که خانمش این دختر یا زن را در طفولیت شیر داده بود جایز نیست، زیرا شوهر آن زن شرعاً پدر آن دختر گفته می‌شود. و همچنین نکاح کردن زن با برادر شیری خود هم جایز نیست.

و نکاح زن با آن کسی که این زن او را شیر داده است نیز درست نیست. همچنین نکاحش با اولاد او نیز درست نیست. زیرا اولاد آن شخص، اولاد این زن هم می‌شوند. و نکاح با ماما/دائی و کاکا/عمو و برادرزاده و خواهرزادهٔ شیری/رضاعی نیز حرام است.

مسئلهٔ ۱۶: اگر دو دختر از یک زن شیر خورده‌اند هر دوی آنها نمی‌توانند یکجا در نکاح یک مرد باشند. خلاصه اینکه هر حکمی که در بالا برای خویشان نَسَبی بیان گردید، همان احکام خویشاوندان رضاعی نیز می‌باشد.



حرمت مصاهرت و غیره

کسانی که نکاح با آنها به سبب مصاهرت حرام است

---

(۴۳۳) یعنی همانگونه که برای زن یا مرد حرام است که با پدر، مادر، خواهر، دختر، خاله، عمه و سایر محارم نَسَبی خود نکاح کند، به همین صورت، اگر دختر یا پسری در دوران شیرخوارگی، علاوه بر شیر مادر خود، شیر زن دیگری را نیز بخورد، نکاح این دختر با شوهر، برادران، پسران و سایر محارم آن زن و شوهر او، حرام می‌باشد.

زیرا شوهر آن زن، پدر شیری (یعنی رضاعی) این دختر است و برادران آن زن، ماما/دائی های شیری این دختر و پسران آن زن، برادران شیری این دختر، و غیره ... و نکاح این پسر با خود آن زن و خواهران و دختران و غیره محارم آن زن و شوهر او حرام می‌باشد، زیرا آن زن، مادر شیری (یعنی رضاعی) این پسر است و خواهران او، خاله های این پسر و دختران او، خواهران این پسر و غیره ... این را به خوبی به یاد بسپارید. تفصیل مسایل رضاعت یعنی شیرخوردن تحت عنوان جداگانه‌ای بیان خواهد شد.

مسئلۀ ۱۷: اگر مردی با زنی زنا کرد اکنون نکاح مادر این زن و دختران این زن با آن مرد جایز نیست.

مسئلۀ ۱۸: اگر زنی با خواهش جوانی/شهوت مردی را به نیت بد دست زد، اکنون برای مادر و دختران این زن جایز نیست که با آن مرد نکاح کنند. به همین صورت، اگر مردی {با شهوت} به زنی دست‌درازی کرد، برای مادر و دختران این زن، نکاح با آن مرد حرام می‌گردد.

مسئلۀ ۱۹: اگر مردی در تاریکی شب می‌خواست زن خود را جهت زناشوئی بیدار کند ولی به اشتباه دستش به دخترش یا خُشو/مادرزن اش خورد و او را به خواهش جوانی/شهوت دست زد و لمس کرد، در این صورت این مرد بر زن خود برای همیشه حرام می‌گردد و اکنون هیچ صورتی برای جواز زناشوئی آنها وجود ندارد. بر این مرد لازم است که زن خود را طلاق بدهد.

مسئلۀ ۲۰: اگر پسری به نیت بد، مادرْ اَندر/زنِ پدر خود را لمس کرد، این زن اکنون برای همیشه بر شوهرش حرام می‌گردد و حالا هیچ صورتی برای حلال شدنش نمی‌باشد.

و اگر مادرْ اَنْدر با بچه‌اَنْدر/پسر شوهر خود اینکار را کرد، باز هم همین حکم است.



مسئلۀ ۲۱: نکاح زن مسلمان بجز با مرد مسلمان با هیچ غیر مسلمانی جایز نیست.

مسئلۀ ۲۲: اگر شوهری، زن خود را طلاق داد یا شوهر وفات کرد، اکنون برای این زن جایز نیست که قبل از آنکه عِدَّت/عِدَّۀ طلاق یا عِدَّت وفات شوهر را بگذراند، با کس دیگری نکاح کند.(۴۳۴)

مسئلۀ ۲۳: هر زنی که در نکاح یک مرد است، اکنون برایش جایز نیست که بدون طلاق و تکمیل دورۀ عِدَّت با مرد دیگری نکاح کند.

مسئلۀ ۲۴: هر زنی که شوهر ندارد و از بدکاری حامله شده است، نکاح با او درست است. لیکن قبل از ولادت/زایمان، همخوابگی با او درست نیست. البته اگر مردی که با آن زن زنا کرده بود خودش با آن زن نکاح کند، در این صورت همخوابگی با این زن برایش درست است.

مسئلۀ ۲۵: هر مردی که چهار زن در نکاحش است، برای او نکاح با زن پنجم جایز نیست. و اگر یکی از آن زنان را طلاق داد، پس تا وقتی که عِدَّت طلاق او تکمیل نشود، نمی‌تواند با زن دیگری نکاح نماید.

مسئلۀ ۲۶: نکاح دختر سُنی با مرد شیعه، به فتوای بسیاری از علماء درست نیست.(۴۳۵)

---

(۴۳۴) مسایل عدت طلاق و عدت وفات، تحت عنوان‌های جداگانه بیان خواهند شد.

(۴۳۵) قَالَ ابنُ عَابِدِين: وَبِهَذَا ظَهَرَ أَنَّ الرَّافِضِيَّ إِنْ كَانَ مِمَّنْ يَعْتَقِدُ الالُوهِيَّةَ فِي عَلِيٍّ، أَوْ أَنَّ جِبْرِيلَ غَلِطَ فِي الْوَحْيِ،

احکام ولی

هر کسی که اختیار نکاح دختر و پسری را دارد، او را «ولی» می گویند.

مسئلۀ ۱: اولین ولیِ دختر و پسر، پدر اوست. اگر پدر نباشد، پدرکلان پدری ولی اوست. اگر این دو نباشند، برادر اصلی که با او از یک پدر و مادر است، اگر این برادر نباشد، برادر ناتنی که هر دو از یک پدر و دو مادر هستند، اگر این برادر هم نباشد، برادرزاده‌های ذُکور، اگر برادر زاده نباشد، پسر برادر زاده، بعد از او، نواسه‌اش یعنی پسرِ پسر برادر زاده.

اگر هیچ کدام از اشخاص بالا نباشند، نخست کاکای سَکَه/عموی اصلی، آنگاه کاکا/عموی ناتنی یعنی برادر ناتنی پدر، آنگاه پسرِ کاکای سَکَه/پسرِ عموی اصلی، آنگاه نواسۀ/نوۀ او یعنی پسر پسر کاکای اصلی. آنگاه پسر کاکای ناتنی، آنگاه نواسۀ نرینۀ کاکای ناتنی.

اگر باز هیچ کدام از افراد نامبرده نباشد، در این صورت کاکا/عموی پدر این دختر یا پسر، ولیِ او است، و سپس پسر او. اگر کاکای پدر یا پسر و نواسه و کواسۀ نرینه‌اش نباشد، در این صورت کاکای پدرکلانِ پدری ولی است، سپس پسر او، سپس نواسۀ نرینۀ او، و سپس کواسۀ نرینۀ او و غیره...

أَوْ كَانَ يُنْكِرُ صُحْبَةَ الصِّدِّيقِ، أَوْ يَقْذِفُ السَّيِّدَةَ الصِّدِّيقَةَ فَهُوَ كَافِرٌ لِمُخَالَفَتِهِ الْقَوَاطِعَ الْمَعْلُومَةَ مِنْ الدِّينِ بِالضَّرُورَةِ، بِخِلَافِ مَا إِذَا كَانَ يُفَضِّلُ عَلِيًّا أَوْ يَسُبُّ الصَّحَابَةَ فَإِنَّهُ مُبْتَدِعٌ لَا كَافِرٌ. (رد المحتار: ۴۶/۳)

الرَّافِضِيُّ إِذَا كَانَ يَسُبُّ الشَّيْخَيْنِ وَيَلْعَنُهُمَا وَالْعِيَاذُ بِاللهِ، فَهُوَ كَافِرٌ، وَإِنْ كَانَ يُفَضِّلُ عَلِيًّا كَرَّمَ اللهُ تَعَالَى وَجْهَهُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ لَا يَكُونُ كَافِرًا إِلَّا أَنَّهُ مُبْتَدِعٌ. (فتاوى عالمگیری: ٢٦٤/٢)

مسئله: نکاح مسلمان با قادیانی‌ها که فرقۀ «احمدی» هم گفته می‌شوند جایز نیست، زیرا به سبب انکار شان از عقیدۀ ختم نُبُوَّت رسول اکرم ﷺ و انکار سایر متواترات دین، علمای اُمت اجماعاً بر تکفیر قادیانی‌ها متفقُ القول اند.

(فتاوی دار العلوم دیوبند: ۲۱۴/۲و۲۱۵وعزیز الفتاوی: ۳۹۹/۱ و۴۰۰ومجموعة رسائل الکشمیری: ٣٤/٢ به بعد و۳/ «ج» به بعد و فتاوی مفتی محمود: ۲۰۰/۱ تا ۲۸۱ و فتاوی رحیمیه: ١٦٨/١و١٧٠و١٩٦و امداد الاحکام: ۱۵۱/۱تا ۱۶۷ و احسن الفتاوی: ۴۶/۱و۴۷ و فتاوی عثمانی: ۸۵/۱ و فتاوی محمودیه: ١١٤/٢ تا ١٣٥)



و اگر بازهم هیچ کدام از آنها نباشد، در این صورت مادر، ولیِ دختر یا پسر خود می‌شود، و بعد از او مادرکلانِ پدری، و بعد از او مادرکلانِ مادری، و بعد از او پدرکلانِ مادری، و بعد از او خواهر اصلی که هر دو از یک پدر و مادرند، و بعد از او خواهر ناتنی که هر دو از یک پدر اند و از دو مادر، و بعد از او آن برادر و خواهری که با این دختر یا پسر از طرف مادر شریک اند و از طرف پدر جدا. و بعد از همهٔ اینها عمه ولی است، و بعد از عمه، ماما/دائی ولی است، و بعد از او، خاله ولی است و غیره ...



مسئلهٔ ۲: شخص نابالغ[۴۳۶] ولیِ کسی شده نمی‌تواند. کافر ولیِ هیچ مسلمانی شده نمی‌تواند. مجنون و دیوانه نیز ولیِ کسی شده نمی‌تواند.

مسئلهٔ ۳: دختر بالغ، خود مُختار است که نکاح بکند یا نکند و اختیار دارد با هر کسی که بخواهد نکاح کند. کسی نمی‌تواند بر او جبر نماید. اگر او خودش با کسی نکاح کرد نکاحش درست است، چه ولی‌اش آگاه شود یا نشود، و چه ولی‌اش راضی باشد یا نباشد، نکاحش در هر صورت درست است. البته اگر او با کُفُوی خود یعنی هم‌برابرش نکاح نکرده است بلکه با کسی نکاح نموده که در «کفائت»[۴۳۷] کمتر از او است و ولی بر این نکاح راضی نیست، فتویٰ در این صورت آن است که این نکاحش درست نمی‌باشد.

و اگر دختر با کسی که کُفُویش یعنی همبرابرش است نکاح کرده لیکن در مقابل مَهری کمتر از «مَهر مِثل»، در این صورت گرچه نکاح صحیح است لیکن ولیِ او می‌تواند این نکاح را فسخ کند. یعنی اینکه ولی‌اش نزد حاکم و قاضی مسلمان رفته فسخ این نکاح را درخواست کند، حاکم و قاضی این نکاح را فسخ خواهد کرد. لیکن حق درخواست فسخ نکاح، فقط حق آن ولی هائی است که در مسئلهٔ اول قبل از مادر مذکور شده‌اند، یعنی از پدر گرفته بالتَّرتیب تا به نواسه‌ها و کواسه‌های نرینهٔ کاکای پدرکلانِ پدری.

«مَهر مِثل» در شریعت همان مَهر/مهریه‌ای را می‌گویند که در خاندان دختر مُزَوَّج است.



مسئلهٔ ۴: اگر یکی از ولی‌های دختر بالغ بدون پرسیدن و اجازهٔ او، او را به نکاح کسی داد، در این

---

(۴۳۶) برای دانستن مسایل بلوغ به عنوان «مسایل بالغ شدن» مراجعه کنید.

(۴۳۷) «مسایل کفائت» یعنی آن اموری که شوهر در آنها باید با زن کُفُو/برابر باشد تحت عنوان بعدی می‌آید.

صورت این نکاح موقوف به اجازهٔ دختر می‌باشد. اگر دختر اجازه بدهد، نکاح درست خواهد بود و اگر راضی نباشد و اجازه ندهد، نکاح منعقد نمی‌شود.صورت‌های اجازه حسب ذیل است:

مسئلهٔ ۵: اگر ولیِ دختر باکره‌ای که اکنون بالغ شده است آمده به او گفت که من تو را با فلانی نکاح می‌کنم یا نکاح کرده‌ام و دختر خاموش ماند یا خندید یا گریه کرد، همهٔ اینها صورت‌های اجازه می‌باشد و اکنون اگر ولی، او را به نکاح آن‌کس بدهد نکاح صحیح خواهد بود، و اگر او را به نکاح آن‌کس داده است نکاح صحیح می‌باشد. و این لازم نیست که دختر حتماً با زبان خود اجازه بدهد و اگر اجازهٔ زبانی ندهد آن اجازه نباشد، نی، نکاح از صورت‌های بالا نیز منعقد می‌شود. کسانی‌که به زور، دختر را مجبور می‌کنند تا زبانی اجازه بدهد، کار زشتی مرتکب می‌شوند.

مسئلهٔ ۶: اگر ولی در وقت اجازه‌گرفتن از دختر نام شوهر را نگرفت و نه دختر از قبل نامش را می دانست، در این صورت فقط از خاموش ماندن، رضایت دختر ثابت نمی‌شود، و خاموشی و سکوت او را اجازه نخواهیم دانست، بلکه لازم است که نام و نشان داماد گفته شود تا دختر بداند که داماد فلان کس است.

به همین صورت، اگر ولی مقدار مهر/مهریه را بیان نکرد و دختر بالغ را در مقابل مَهری کمتر از مَهر مثل نکاح کرد، در این صورت نیز نکاح بدون اجازهٔ آن دختر منعقد نمی‌شود، بنابرین حسب قاعده، دوباره باید از او اجازه گرفته شود.

مسئلهٔ ۷: اگر این زن باکره نیست بلکه قبلاً عروسی کرده بود و این نکاح دوم اوست و ولی‌اش از او اجازه خواست، در این صورت فقط خاموش ماندنش اجازه شمرده نخواهد شد بلکه اجازهٔ زبانی اکنون ضروری می‌باشد. و اگر او زبانی چیزی نگفت و ولی‌اش فقط به سبب خاموش ماندنش او را نکاح کرد، در این صورت نکاح موقوف خواهد ماند، اگر این زن نکاح را قبول کند نکاح صحیح می‌گردد و اگر آن را قبول نکند، نکاح منعقد نمی‌شود.

مسئلهٔ۸: اگر پدرِ دختر بالغهٔ باکره حاضر بود اما کاکا/عمو یا برادر و غیرهٔ دختر از او اجازه خواستند، در این صورت نیز فقط خاموش ماندن دختر اجازه شمرده نخواهد شد بلکه تا هنگامی‌که دختر زبانی اجازه ندهد، سکوتش اجازه محسوب نخواهد شد. البته اگر پدر این دختر، آنها را برای اجازه خواستن فرستاده بود، در این صورت سکوت دختر نیز اجازه می‌باشد.

خلاصه اینکه هرگاه که ولی‌ای که مُقَدَّم‌تر از همه است و اجازه خواستن شرعاً حق اوست، خودش یا فرستاده‌اش از دختر بالغ اجازه بخواهد، خاموش ماندن دختر اجازه محسوب می‌شود. و



اگر حق اجازه خواستن از پدرکلان دختر بود لیکن برادر دختر اجازه خواست، یا حق اجازه خواستن از برادر دختر بود اما کاکا/عموی دختر اجازه خواست، در این صورت‌ها خاموش ماندن و سکوت دختر اجازه شمرده نخواهد شد.

مسئلهٔ ۹: اگر ولیِ دخترِ بالغ بدون پرسیدن و بدون اجازه گرفتن از دختر، او را به نکاح داد و سپس خود ولی یا فرستاده‌اش آمده خبر داد که ترا با فلان شخص نکاح کرده‌ام، خاموش ماندن دختر در این صورت نیز اجازه خواهد بود و نکاح صحیح خواهد شد.

و اگر کس دیگری آمده خبر نکاح را آورد، پس اگر این خبردهنده آدم نیک و دیندار است، یا اینکه دو نفر آمده خبر نکاح را آوردند، در این دو صورت نیز خاموش ماندن دختر اجازه شمرده می‌شود و نکاح از سکوت او صحیح می گردد.

و اگر خبردهنده فقط یک شخص نا اعتبار است، در این صورت نکاح از خاموش ماندن دختر صحیح نخواهد شد بلکه نکاح موقوف خواهد ماند و هنگامی‌که دختر زبانی اجازه بدهد یا چنان کاری از طرف دختر رو بدهد که با آن دانسته شود که دختر نکاح را قبول کرده، آنگاه نکاح صحیح خواهد گردید.

مسئلهٔ ۱۰: بعد از اطلاع نکاح، در آن صورتی که اجازهٔ زبانی زن و دختر ضروری می‌باشد، زن زبانی چیزی نگفت، اما هنگامی‌که شوهرش نزدش آمد، زن از همخوابگی با او انکار نکرد، بازهم نکاح در این صورت درست است.

مسئلهٔ ۱۱: همین حکم پسران نیز هست که اگر پسر بالغ باشد، ولی نمی‌تواند بر او جبر کند و بدون اجازهٔ او نکاحش را نماید. اگر ولی‌اش بدون پرسیدن و اجازه گرفتن از او نکاحش را بست، در این صورت نکاح موقوف بر اجازهٔ آن پسر خواهد بود. اگر اجازه بدهد، نکاح صحیح می‌شود و اگر اجازه ندهد، نکاح صحیح نمی‌باشد.

البته تفاوت میان دختر و پسر در این است که فقط خاموش ماندن پسر اجازه محسوب نمی شود، بلکه برای پسر لازم است که زبانی اجازه بدهد.



مسئلهٔ ۱۲: اگر دختر یا پسر نابالغ اند، آنها خود مختار نیستند، نکاح آنها بغیر اجازهٔ ولی منعقد نمی‌شود. اگر نابالغ بدون اجازهٔ ولی خود نکاح کرد یا اینکه کس دیگری نکاحش را بست، در این صورت نکاح نابالغ موقوف به اجازهٔ ولی‌اش است. اگر ولی اجازه بدهد، نکاح صحیح خواهد بود



و اگر ولی اجازه ندهد، نکاح باطل خواهد شد.

و ولی دختر یا پسر نابالغ، اختیار کامل دارد که او را به نکاح بدهد یا ندهد، یا با هر کسی که می‌خواهد نکاحش کند، دختر یا پسر نابالغ، این نکاح را در آن وقت نمی‌توانند رد کنند، چه آن دختر نابالغ، باکره باشد یا اینکه قبلاً نکاح دیگری شده و نزد شوهر هم رفته باشد. حکم هر دو صورت یکسان است.

مسئلۀ ۱۳: اگر پدر یا پدرکلان پدری، دختر یا پسر نابالغ را با کسی نکاح کرد، در این صورت نیز آنها بعد از بالغ شدن نمی‌توانند این نکاح را رد کنند، خواه این نکاح با کُفو/هم‌برابر شان شده باشد یا با غیر کفو یعنی با کسانی که کمتر و پائین‌تر از آنها می‌باشند و خواه این نکاح در بدل مَهر مثل بسته شده باشد یا در بدل مَهری بسیار کمتر از آن. نکاح در هر صورت صحیح است و آنها بعد از بالغ شدن نمی‌توانند آن را رد کنند.

مسئلۀ ۱۴: و اگر ولی دیگری غیر از پدر و پدرکلان پدری دختر نابالغ[۴۳۸] او را با کسی نکاح کرد و آن شخص کُفُوی دختر یعنی هم‌برابر دختر است و مَهرش هم مَهر مثل است، در این صورت نکاح در آن وقت صحیح می‌باشد، اما بعد از بالغ شدن، دختر اختیار دارد که این نکاح را باقی بگذارد، یا نزد حاکم و قاضی مسلمان درخواست نموده نکاح را فسخ نماید.

و اگر این ولی دختر نابالغ، دختر نابالغ را با غیر کُفُو یعنی با مردی که هم‌برابر دختر نیست و یا در بدل مَهری کمتر از مَهر مثل نکاح کرد، در این صورت نکاح اصلاً منعقد نمی‌شود.

همچنین اگر این ولی، پسر نابالغ را با دختری در بدل آنقدر مَهری نکاح بست که این مهر بسیار بیشتر از مَهر مثل آن دختر است، در این صورت نیز این نکاح اصلاً منعقد نمی‌شود.



مسئلۀ ۱۵: اگر دختر نابالغ را غیر از پدر و پدرکلانش، کس دیگری به نکاح داده بود و دختر از نکاح خود خبر داشت و سپس بالغ شد و شوهرش هنوز با او همخوابگی نکرده است و دختر این نکاح را نمی‌پسندد، در این صورت دختر به محض اینکه بالغ شد فوراً در همان وقت باید نارضایتی خود را از این نکاح اظهار کند که من از این نکاح راضی نیستم، یا اینکه بگوید من این نکاح را قبول ندارم، چه در آنجا کس دیگری موجود باشد یا نباشد، بلکه دختر تنهای تنها باشد. رد کردن این نکاح برایش به محض بالغ شدن در هر حال لازم است.

---

(۴۳۸) مانند برادر، کاکا/عمو یا سایر ولی‌های دختر و پسر که تفصیل آنها در مسئلۀ اول گذشت.

البته نکاحش فقط از رد کردن و انکار از قبول آن نمی‌شکند بلکه دختر باید نزد حاکم یا قاضی شرعی برود و زمانی که قاضی نکاح را فسخ کرد نکاح آن وقت فسخ می‌شود. اگر دختر بعد از بالغ شدن حتّٰی یک لحظه هم خاموش بماند، دیگر اختیار فسخ نکاح را نخواهد داشت.[(۴۳۹)]

و اگر غیرِ پدر و پدرکلان، شخص دیگری دختر را به نکاح داد و دختر خبری از این نکاح نداشت، بلکه بعد از بالغ شدن خبر شد، در این صورت به محض اینکه خبر این نکاح به او رسید در همان وقت از قبول نکاح انکار کند. اگر یک لحظه هم خاموش بماند، اختیار فسخ این نکاح از دستش می‌رود.

مسئلۀ ۱۶: و اگر نکاحش به طریقۀ بالا انجام شده بود و دختر بعد از آنکه شوهرش با او همخوابگی کرد بالغ شد، پس در این صورت فوراً انکار کردن بعد از بلوغ لازم نیست، بلکه تا وقتی که رضایت دختر معلوم نشود، دختر اختیار قبول یا رد نکاح را دارد، خواه هرچند مدتی بر آن بگذرد. البته اگر دختر زبانی صریحاً گفت که من این نکاح را قبول دارم، یا چنان علامتی مشاهده شد که رضایتش از آن ثابت می‌شود، مثلاً دختر با شوهر خود همخوابگی کرد، در این صورت اختیارش از بین می رود و نکاح لازم می گردد.



مسئلۀ ۱۷: اگر این ولیِ دختر نابالغه که اصولاً حق نکاح کردنش را دارد، در سفر بوده آنقدر دور است که اگر منتظر او بنشینند و با او مشوره کنند، این فرصت از دست می‌رود و خواستگار آنقدر انتظار نخواهد کرد و دوباره یافتن چنین خواستگاری مشکل است، در این صورت ولی بعدی می تواند دختر را به نکاح بدهد. بنابرین اگر این ولیِ دوم بدون پرسیدن و اجازۀ ولی اول، دختر را به نکاح بدهد، نکاحش صحیح خواهد بود.

و اگر ولی اول آنقدر دور نباشد، پس بدون پرسیدن و اجازۀ او، ولیِ دوم نباید دختر را به نکاح بدهد. و اگر ولی دوم بازهم دختر را به نکاح داد، این نکاح موقوف به اجازۀ ولی اول خواهد بود، اگر او اجازه بدهد نکاح صحیح خواهد شد و اگر اجازه ندهد نکاح منعقد نمی‌گردد.

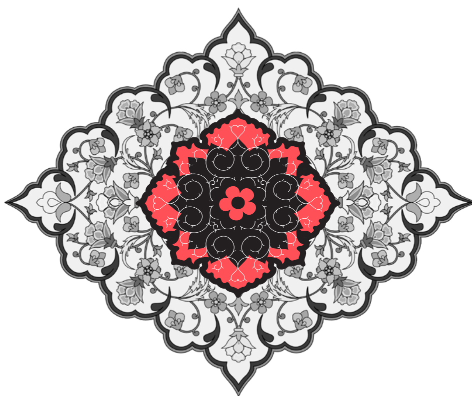
مسئلۀ ۱۸: به همین گونه اگر ولی دوم در موجودیت ولی اول، دختر یا پسر نابالغ را نکاح کرد، به طور مثال حق نکاح از پدر بود لیکن پدرکلان این نابالغ را نکاح کرد، و از پدر نابالغ هیچ رای و

(۴۳۹) این حکم دربارۀ دختران است و پسر اگر بالغ شود، انکار کردن فوری‌اش از قبول نکاح ضروری نیست بلکه تا وقتی که رضایتش دانسته نشود اختیار قبول یا رد نکاح را دارد. مؤلِّف

مشوره‌ای نگرفت، در این صورت این نکاح موقوف به اجازۀ پدر آن دختر یا پسر نابالغ می‌باشد. یا اینکه حق نکاح نابالغ از برادرش بود، اما کاکا/عموی آن نابالغ او را به نکاح داد، در این صورت صحت این نکاح موقوف به اجازۀ برادر آن دختر یا پسر نابالغ می‌باشد.



مسئلۀ ۱۹: زنی عقلش را از دست داد و دیوانه شد و این زن یک پسر بالغ دارد و پدرش هم موجود است. اگر خواستند او را به نکاح بدهند، ولیِ این زن، پسر او می‌باشد، زیرا پسر در ولی‌بودن مُقَدَّم‌تر از پدر است.



مسائل کفائت

یعنی چه کسانی در نکاح با هم برابر هستند و چه کسانی نیستند

مسئلۀ ۱: در شریعت این نکته بسیار مراعات شده است که بدون کفائت نکاح صورت نگیرد، یعنی اینکه دختر را با چنان مردی نکاح نکنید که کُفُوی او یعنی برابر او و هم‌مرتبۀ او نیست.

مسئلۀ ۲: کفائت یعنی برابری شوهر با زن بر چند قسم است: برابری در نسب. برابری در مسلمان بودن. برابری در دینداری. برابری در پول و دارائی. برابری در کسب و پیشه.

مسائل برابری در نسب

مسئلۀ ۳: برابری در نسب این است که شوهر در نسب، کفو و برابر زن باشد. سیِّد، انصاری و عَلَوی از لحاظ نسب با همدیگر برابر هستند. یعنی اگرچه مرتبۀ سیِّد بلندتر است لیکن اگر دختر سیِّد با پسر انصاری نکاح کرد، در این صورت نخواهیم گفت که دختر با کُفُو و برابر خود نکاح نکرده بلکه این انصاری نیز کفو و برابر دختر سیِّد می‌باشد.

مسئلۀ ۴: نسب از طرف پدر اعتبار دارد، نسب مادری اعتباری ندارد. بنابرین اگر پدر سیِّد باشد پسرش نیز سیِّد است و اگر پدر انصاری باشد پسرش نیز انصاری است خواه مادر از هر قومی باشد بنابرین اگر سیِّدی با زنی از قوم دیگری نکاح نمود، پسرش هم سیِّد بوده در مرتبه برابر با سیِّدها خواهد بود.

البته این امری دیگر است که هر کسی که پدر و مادرش از خاندان عالی باشند، توقیر او بیشتر خواهد بود، لیکن در شرع همۀ اینها برابر همدیگر گفته می‌شوند.



مسئلۀ ۵: قوم افغان و قوم مُغل هر دو برابر همدیگر اند و آنها کفو و برابر سیِّدها و عرب‌ها نمی باشند. بنابرین اگر دختر سیِّد یا عرب با کدام افغان یا مُغل نکاح کرد، در این صورت خواهیم گفت که این نکاح با غیر کُفو و نابرابر صورت گرفته است.(۴۴۰)



مسئلۀ ٦: برابری شوهر با زن در مسلمان بودن فقط در اقوام غیر عرب مانند قوم‌های افغان و مُغل و غیره اعتبار دارد، و در بین سیِّدها، انصاری‌ها، علوی‌ها و عرب‌ها اعتباری ندارد. بنابرین مردی که خودش نو مسلمان است و پدرش کافر بود، کُفو و برابر زنی نیست که خودش و پدرش مسلمان می باشد. و آن مردی که هم خودش و هم پدرش مسلمان است ولی پدرکلانش مسلمان نیست، کُفو و برابر آن زنی نمی‌باشد که پدرکلانش هم مسلمان بود.

مسئلۀ ۷: هر مردی که پدر و پدرکلانش مسلمان باشند لیکن پدرِ پدرکلانش مسلمان نبود، او کُفو و برابر آن زنی که چندین پشتش مسلمان بوده‌اند هست.

خلاصه اینکه کفائت و برابری در مسلمان بودن فقط تا پدرکلان اعتبار دارد و بعد از او اعتباری ندارد.



مسئلۀ ۸: مراد از کفائت و برابری شوهر با زن در دینداری این است که مرد فاسق یعنی کسی که

---

(۴۴۰) مسئلۀ کفائت نسبی در بین آن اقوامی که عرب نیستند یعنی عجمی‌ها مانند پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ترک ها، ازبک‌ها، چینی‌ها، اروپائی‌ها و ... جاری نمی‌گردد، زیرا همه اقوام غیر عرب کفوی همدیگر اند. (وَ) أَمَّا فِي الْعَجَمِ فَتُعْتَبَرُ (حُرِّيَّةً وَإِسْلَامًا). (الدر المختار على هامش رد المحتار: ١٥١/٤)



اوباش، قمارباز، شرابخور یا بدکار است، کُفو و برابر زن دیندار و پارسا و نیک نمی‌باشد.(۴۴۱)

مسائل برابری در پول و دارائی

مسئلهٔ ۹: مراد از کفائت و برابری شوهر با زن در پول و مال و دارائی این است که مردِ کاملاً مُفْلِس و نادار و محتاج، کُفو و برابر زن پولدار نمی‌باشد. و اگر مرد کاملاً مفلس نیست بلکه اگر می‌تواند آن قدر مَهری/مهریه‌ای را که رسم است در شب زفاف به زن بدهند، حالا به زن بدهد و همچنین می‌تواند نَفقهٔ وی را بدهد، در این صورت او کُفو و برابر زن پولدار می‌باشد، اگرچه نتواند تمامی مهر را همین حالا بپردازد.(۴۴۲)

و این ضروری نیست که به هر اندازه‌ای که خاندان دختر پولدار باشد شوهر هم همان اندازه یا قریب آن پولدار و ثروتمند باشد.

مسائل برابری در کسب و پیشه

مسئلهٔ ۱۰: مراد از کفائت و برابری شوهر با زن در کسب و پیشه این است که مرد نداف، کُفو و برابر خیاط نیست. به همین صورت دَلَّاك/سلمان، کالاشوی و غیره کُفو و برابر خیاط نیست.(۴۴۳)

مسئلهٔ ۱۱: مرد دیوانه و مجنون، کُفو و برابر زن عاقل و هوشیار نمی باشد.

---

(۴۴۱) و مناسب نیست دختر را به نکاح مردی داد که در دینداری برابر با دختر نباشد. مؤلِّف

(۴۴۲) یعنی هرجائی که دادن مقداری از مهر عُرف است. (حاشیهٔ جدیده: ١١/٤) و اگر در جائی چنین عُرفی موجود نیست، این شرط نیز لازم نیست.

(۴۴۳) نکته‌ای که بایست در اینجا ملحوظ داشت این است که مسائل کفائت بین زن و شوهر در کسب و پیشه از مسائل عُرفی است، بنابرین حسب قاعدهٔ «المعروف کالمشروط» اگر عُرف سایر ممالک و شهرها جداگانه باشد، حکم شرعی نیز در آنجا جداگانه خواهد بود.

مسائل مهر

مسئلهٔ ۱: در وقت نکاح چه مَهر/مهریه را ذکر کنند یا نکنند، نکاح در هر حال منعقد می‌شود، ولی در صورت عدم ذکر مَهر، «مهر مِثْل» لازم می‌گردد. حتی اگر کسی در وقت نکاح شرط بگذارد که من مهر/مهریه نمی‌دهم و بی‌مهر نکاح می‌کنم، بازهم مهر لازم می‌گردد.

مقدار مهر

مسئلهٔ ۲: کمترین مقدار مَهر/مهریهٔ زن «ده درهم شرعی نقره» یا قیمت آن است[(۴۴۴)] وبیشترین مقدار آن مُقَرَّر نیست بلکه هرقدر که زن بخواهد می‌تواند مهر/مهریهٔ خود را مقرر کند، اما مهر بسیار بستن خوب نیست. بنابرین اگر کسی فقط در بدل قیمت چهار درهم نقره یا کمتر از آن نکاح کرد، در این صورت بازهم بر او لازم است که باید پولی برابر با قیمت «ده درهم نقره» را به زن بدهد، زیرا مهری کمتر از این در شرع وجود ندارد. و اگر شوهر قبل از زفاف زنش را طلاق بدهد، در این صورت نصف مهر/مهریه را باید بپردازد.

مهر کامل و نصف مهر

درچه وقت مهر کامل و درچه وقتی نصف مهر داده می‌شود

(۴۴۴) چنانکه در متن کتاب آمد کمترین مهر زن «ده درهم شرعی» یا قیمت آن است. چون «یک درهم شرعی» تقریباً مساوی ۳ و نیم گرام است، بنابرین ده درهم شرعی تقریباً برابر با ۳۵ گرام نقره می‌باشد. لهذا کمترین مقدار مهر زن ۳۵ گرام نقره است، و یا پولی برابر با نرخ این مقدار نقره. مآخذ این اوزان در ضمن مسایل زکات گذشت.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی در قِبال یک هزار یا ده هزار یا صد هزار مهر/مهریه با زنی نکاح کرد و زن را به خانهٔ خود آورد و با او جماع/همخوابگی کرد، یا گرچه با او همخوابگی نکرد، لیکن در میان زن و شوهر چنان خلوت و تنهائی رخ داد که چیزی یا کسی مانع از همخوابگی آنها نمی‌شد، در این صورت ادای هر قدر مهر/مهریه‌ای که مُقَرَّر شده، واجب می گردد. و اگر هیچ یک از دو صورت بالا پیش نیامده بود که شوهر یا زن وفات کرد، بازهم ادای تمام مهر/مهریه واجب است.

و اگر هیچ یک از دو صورت بالا پیش نیامده بود که زن را شوهرش طلاق داد در این صورت دادن نصف مهر/مهریه بر عهدهٔ شوهر واجب می‌شود.

خلاصه اینکه در بین زن و شوهر، اگر جماع/همخوابگی یا چنان تنهائی و خلوتی که در بالا گفته شد پیش آمد، یا اینکه یکی از آن دو وفات کرد، در هر دوی این صورت، دادن کُل مهر/مهریه واجب می‌باشد. و اگر شوهر، زن را قبل از پیش آمدن اینگونه تنهائی و یکجائی مذکور طلاق داد، فقط ادای نصف مهر/مهریه واجب می‌شود.

مسئلهٔ ۴: اگر یکی از زن و شوهر بیمار بود یا روزهٔ رمضان را گرفته بود یا احرام حج را بسته بود یا زن حایضه بود یا کسی آنها را می‌دید، و در چنین حالتی زن و شوهر تنها شدند، چنین خلوت و تنهائی در شریعت اعتبار ندارد، و کُل مهر/مهریه از آن واجب نمی‌شود. در این صورت اگر زن طلاق شود، نصف مهر/مهریه را خواهد یافت.

البته اگر روزهٔ رمضان نبود بلکه یکی از آنها روزهٔ قضائی یا نفلی یا نذری گرفته بود که تنهائی مذکور در بین ایشان رخ داد، در این صورت زن اکنون مستحق کُل مهر/مهریه می‌باشد و ادای کُل مهر بر شوهر واجب می گردد.

مسئلهٔ ۵: اگر شوهر از لحاظ مردی ناتوان برآمد لیکن میان زن و شوهر، خلوت و تنهائی مذکور پیش آمده بود، در این صورت نیز زن کُل مهر/مهریه را خواهد یافت.

به همین صورت اگر مُخَنَّث با زنی نکاح کرد و سپس بعد از تنهائی و یکجائی مذکور زن را طلاق داد، در این صورت نیز زن تمام مهر/مهریه را خواهد یافت.

مسئلهٔ ٦: اگر در میان زن و شوهر تنهائی مذکور رخ داد، لیکن زن آنقدر خُردسال است که قابل جماع/همخوابگی نمی‌باشد، یا آنکه شوهر آنقدر خُردسال است که نمی‌تواند با زنش همخوابگی کند، از این‌گونه تنهائی نیز تمام مهر/مهریه واجب نمی‌گردد.

نکاح بدون مهر

مسئلهٔ ۷: اگر در وقت نکاح هیچ ذکری از مَهر/مهریه به میان نیامد و نکاح انجام شد، یا مرد به این شرط نکاح کرد که من بدون مهر نکاح می‌کنم و هیچ مهری به زن نمی‌دهم، و سپس از میان زن و شوهر یکی وفات کرد و یا چنان تنهائی ویکجائی میان ایشان واقع شد که در شرع اعتبار دارد، پس در این صورت نیز ادای مهر/مهریه لازم است و در چنین صورتی «مَهر مِثل» لازم می‌گردد.

و در چنین صورتی، اگر شوهر قبل از وقوع آنگونه تنهائی و یکجائی که شرعاً معتبر است زن را طلاق بدهد، زن مستحق مهر گرفتن نمی‌باشد بلکه فقط یک جوره/دست لباس خواهد یافت و دادن این یک جوره لباس بر شوهر واجب می‌باشد، بنابرین اگر آن را ندهد گناهکار خواهد شد.

مسئلهٔ ۸: در صورت مذکورهٔ بالا معنای یک «جوره/دست لباس» که دادن آن بر شوهر واجب می شود این است که شوهر یک پیراهن، یک چادر سر، یک اِزار و یک چادری {یا چادرنماز بزرگ} که سر تا پای زن را بپوشاند، باید به او بدهد.

مسئلهٔ ۹: شوهر این «جوره/دست لباس» را مطابق قدرت و توانائی خود باید بدهد، یعنی اگر فقیر و نادار است لباس ارزان بدهد، و اگر بسیار فقیر نیست اما خیلی پولدار هم نیست، در این صورت لباس متوسط بدهد، و اگر شوهر خیلی پولدار و ثروتمند است، باید لباس ابریشمی بدهد. اما در هر صورت باید متوجه بود که قیمت این «جوره لباس» نباید از نصف مهر مثل آن زن بیشتر شود. و همچنین نباید قیمت این «جوره لباس» از قیمت پنج درهم نقره کمتر شود،[۴۴۵] بنابرین خریدن و دادن تکه یا لباس خیلی گرانبها که قیمت آن بیشتر از نصف مهر مثل آن زن شود، بر شوهر واجب نیست. البته اگر کسی به رضا و خوشی خود تکه یا لباس خیلی گرانبها و بسیار بیشتر از قیمت نصف مهر مثل را به زن طلاق‌دادهٔ خود بدهد، اینکار درست است.

مسئلهٔ ۱۰: اگر در وقت نکاح هیچ مهر/مهریه‌ای مقرر نکردند، لیکن زن و شوهر بعداً با رضای خود مهر را مُتَعَیَّن نمودند، اکنون مهر مثل بر شوهر لازم نمی‌گردد بلکه همان مهری لازم می‌گردد که زن و شوهر به رضای خود آن را متعین کرده‌اند. البته اگر قبل از وقوع آن یکجائی و خلوتی که در شریعت معتبر است زن طلاق شود، زن مستحق گرفتن مهر نمی‌باشد بلکه فقط همان یک جوره لباس را خواهد یافت.

---

(۴۴۵) پنج درهم تقریباً معادل هفده و نیم گرام نقره می‌شود.

اضافه یا کم کردن مهر

مسئلهٔ ۱۱: اگر مردی مطابق توان خود یک هزار یا ده هزار را مهر/مهریه مقرر کرد و سپس به رضای خود، مهر زن را اضافه نمود و گفت که به جای یک هزار، یک و نیم هزار به تو می‌دهم، در این صورت هر مقدار پولی که شوهر در مهر/مهریه اضافه کرده است، حالا بر او واجب می گردد. اگر آن را ندهد گناهکار می‌شود. و اگر شوهر در این صورت، زن را قبل از وقوع آنگونه تنهائی و یکجائی میان شان که در شرع معتبر است طلاق بدهد، زن نصف همان مهر اصلی مُعَیَّن‌شده را خواهد یافت و آنچه را که بعداً اضافه شده، در مهر/مهریه حساب نخواهد شد، بنابرین زن آن را نیز نخواهد یافت.

به همین صورت اگر زن به رضای خود، مقداری از مهر خود را ببخشد، پس هرقدری که بخشیده است معاف می گردد. و اگر کُل مهر/مهریهٔ خود را بخشیده است، کُل آن معاف می‌شود و اکنون دیگر مستحق مطالبهٔ مهر نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۱۲: اگر شوهر به زور و جبر و تهدید، زن را مجبور ساخت که مهر/مهریهٔ خود را ببخشد، در این صورت مهر زن بخشیده نمی‌شود، و ادای آن هنوز هم بر عهدهٔ شوهر واجب است.

تعیین چیز مُشخص یا غیر مشخص در مهر

مسئلهٔ ۱۳: اگر در مهر/مهریهٔ زن، پول یا طلا یا نقره مُقَرَّر نکردند بلکه زمین یا باغ یا خانه‌ای را مهر مقرر نمودند، اینهم درست است و همان زمین یا باغ یا خانه که به جای مهر/مهریه مُقَرَّر گردیده است باید به زن داده شود.

مسئلهٔ ۱۴: اگر شوهر در مهر یک اسپ یا فیل یا حیوانی را مُقَرَّر کرد، لیکن مُشَخَّص نکرد که فلان اسپ را خواهم داد، اینکار نیز درست است و در این صورت یک اسپ متوسط حال را که نه خیلی گران باشد و نه خیلی ارزان، و یا قیمت آن را باید به زن بدهد.

اما اگر شوهر فقط گفت که یک حیوان می‌دهم و مشخص نکرد که کدام حیوان را، اینگونه مهر/مهریه مُقَرَّر کردن صحیح نیست. در این صورت مهر مثل لازم می گردد.

مهر در نکاح فاسد یا اشتباه

مسئلۀ ۱۵: اگر نکاح بی‌قاعده یعنی فاسد صورت گرفته بود و بنابرین زن و شوهر را از همدیگر جدا کردند، مثلاً آن دو مخفیانه نکاح کردند، نه در روبروی دو گواه، یا اینکه گرچه در مقابل دو گواه نکاح کردند اما گواهان کر بودند، لذا الفاظی را که نکاح با آن بسته می‌شود نشنیدند، یا زنی که شوهرش او را طلاق داده بود یا شوهرش مرده بود و هنوز عِدَّت/عِدَّۀ زن تکمیل نشده بود که آن زن دوباره با کس دیگری نکاح کرد، یا اینکه فساد و خرابی دیگری در نکاح رخ داده بود، و بنابرین زن و شوهر را از همدیگر جدا ساختند، و در تمامی این صورت‌ها شوهر هنوز با زن همخوابگی نکرده بود که آنها را از هم جدا کردند؛ زن هیچ مهری/مهریه‌ای نخواهد یافت. بلکه اگر چنان تنهائی‌ای که در بالا گفته شد نیز میان ایشان رخ داده بود، بازهم زن در تمام صورت‌ها چیزی نخواهد یافت.

البته اگر شوهر با زن در این صورت‌ها همخوابگی کرده بود، زن مهر مثل خواهد یافت. اما اگر در وقت نکاح، مقدار مهر/مهریه متعین شده بود و مهر مثل از آن مهر زیادتر است، پس در این صورت زن همان مهر متعین شده را خواهد یافت، نه مهر مثل را.

مسئلۀ ۱۶: اگر کسی به اشتباه، زن دیگری را همسر خود دانسته با او جماع/همخوابگی کرد، در این صورت نیز مهر مثل آن زن بر این مرد واجب می‌شود و این همخوابگی را زنا نخواهیم نامید و نه این شخص گناهکار خواهد بود.

بلکه اگر زن حامله شد، نسب این طفل نیز صحیح خواهد بود و لکه‌ای در نسب او نخواهد بود، و حرامی خواندن آن طفل نیز جایز نمی‌باشد.

و به محض اینکه آن شخص دانست که این زن، زن من نیست، باید از او جدا شود و اکنون جماع/همخوابگی با او برایش جایز نمی‌باشد. و برآن زن نیز واجب است که عِدَّت بگذراند و اکنون بدون تکمیل و گذشت دورۀ عدت، نه برای زن درست است که با شوهر خود یکجائی و تنهائی یا بوس و کنار کند و نه برای شوهرش درست است که با او همخوابگی کند.

مسائل عِدَّت/عِدَّه انشاء الله تعالی بعداً خواهد آمد.

مهر مُعَجَّل یا مُؤَجَّل

مسئلۀ ۱۷: هر جائی که رسم است شوهر در همان شب اول عروسی، کُل مهر/مهریه را به زن می دهد، زن در آنجا اختیار دارد تا تمام مهر را در همان شب اول نکاح از شوهر مطالبه کند. اگر زن در شب اول نکاح مهر خود را نخواست، پس هر وقتی که مهر خود را از شوهر بخواهد، بر شوهر واجب است که مهر/مهریه‌اش را بدهد. تاخیر کردن در آن درست نیست.

مسئلۀ ۱۸: در اینجا {افغانستان} رواج است که زن‌ها مهر خود را یا بعد از طلاق مطالبه می‌کنند و یا بعد از وفات شوهر از ترکۀ او می‌گیرند. و اگر زنی پیش از شوهر می‌میرد، وارثانش مهر او را مطالبه می‌کنند و تا وقتی که زن و شوهر با همدیگر زندگی می‌کنند، نه شوهر مهر می‌دهد و نه زن مهر می‌طلبد. حکم شرعی در اینجا به سبب عُرف، آن است که زن قبل از طلاق شدن نمی‌تواند مهر/مهریۀ خود را مطالبه کند. البته آن مقدار مهر که رواج است در شب اول زفاف بدهند، دادن آن در همان شب اول واجب می‌باشد. و اگر قومی این رواج را نداشته باشد، در این صورت مشمول این حکم نخواهند بود.



مسئلۀ ۱۹: اگر در جائی رواج این است که مقداری از مهر را پِیشَکِی/پیشاپیش به زن می‌دهند، در این صورت اگر شوهر آن مقدار پیشکی را به زن نداد، زن اختیار دارد که تا وقتی که شوهر آن مقدار مهر را ندهد، شوهر را نگذارد که با او جِماع/همبستری کند. و اگر شوهر یکبار با او جماع/همبستری کرده است، بازهم زن اختیار دارد که شوهر را نگذارد برای بار دوم یا سوم با او همبستری نماید. و اگر شوهر بخواهد که او را با خود به سفر ببرد، زن می‌تواند تا وقتی که این مقدار مهر را نگرفته است، از رفتن با او انکار کند. به همین صورت، اگر زن در این حال بخواهد با کدام خویش مَحْرم خود به سفر برود یا از خانۀ شوهر بخانۀ والدین خود برود، شوهر حق ندارد او را منع کند.

و هنگامی که شوهر این مقدار مهر پیشَکِی/پیشاپیش را به او داد، اکنون زن نمی‌تواند بدون اجازۀ شوهر کاری کند و بدون اجازۀ شوهر، رفتن به جائی برایش ناجایز می‌باشد، و هر جائی که شوهر بخواهد می‌تواند او را با خود ببرد، زن حق انکار را ندارد.



مسئلۀ ۲۰: اگر شوهر به نیت مهر/مهریه مقداری پول به زن داد، همان اندازه پول از مهر زن اداء می شود. در وقت دادن پول، این لازم نیست که شوهر به او بگوید که این پول را در مقابل مهرت/مهریه‌ات به تو می‌دهم.

مسئلۀ ۲۱: اگر شوهر چیزی به زن داد لیکن زن آن را مهر/مهریه نمی‌پندارد و می‌گوید که آن را به طور مهرمهریه به من نداده‌ای، بلکه همین طوری به من داده‌ای، و شوهر می‌گوید که من آن را به طور مهر داده‌ام، در این صورت گفتۀ شوهر معتبر خواهد بود. البته اگر آن چیز از قبیل خوردنی و نوشیدنی بود، در این صورت آن را از مهر/مهریه نخواهیم دانست و گفتۀ شوهر در اینجا اعتبار نخواهد داشت.



مسائل مهر مثل

مسئلۀ ۱: «مهر مثل» مهر/مهریۀ خاندانی دختر را می‌گویند. مهر خاندانی دختر این است که دختر دیگری از خاندان پدر این دختر را بنگرید که مِثل این دختر باشد، یعنی اینکه اگر این دختر کم عمر است، آن دختر هم در وقت نکاح کم‌عمر بوده باشد، اگر این دختر خوش‌صورت است، آن دختر هم خوش‌صورت بوده باشد، اگر این دختر باکره نکاح کرده است، آن دختر هم در باکرَگی نکاح کرده باشد، هرقدر که این دختر در وقت نکاح پولدار بود، آن دختر هم به همان اندازه پولدار بوده باشد، از هر شهری که این دختر باشنده‌اش است، آن دختر هم باشندۀ آن باشد، اگر این دختر دیندار، هوشیار، با سلیقه و باسواد است، آن دختر هم مثل او باشد.

خلاصه اینکه اگر آن دختر در وقت نکاحش در این امور مذکوره مِثل این دختر بود که اکنون نکاحش را بسته‌اند، در این صورت همان مهری که برای آن دختر مُقَرَّر گردیده بود، «مهر مثل» این دختری که حالا بدون مهر نکاح کرده است نیز می‌باشد.

مسئلۀ ۲: دختران خاندان پدری دختر اینها است: خواهران دختر، عمه‌های دختر، دختران کاکا/عموی او و سایر دخترانی که از قوم پدرش هستند. در مهر مثل، مهر مادر ملاحظه نمی‌شود. البته اگر مادر نیز از خاندان پدر دختر باشد، مثلاً پدر دختر با دختر کاکا/عموی خود نکاح کرده باشد، در این صورت مهرِ مادرِ دختر نیز مهر مثل گفته خواهد شد.

مسائل نکاح کافران

مسئلۀ ۱: کافران مطابق دین خود به هر طریقه‌ای که نکاح می‌کنند، شریعت این نکاح آنها را نیز معتبر می‌داند. اگر زن و شوهر کافر یکجا مسلمان شوند، در این صورت ضرورتی به تجدید نکاح آنها نیست. همان نکاح سابق حالا هم باقی است.

مسئلۀ ۲: اگر یکی از آنها مسلمان شد و دیگری مسلمان نشود، در این صورت نکاح آنها باطل می گردد و اکنون با هم زندگی کردن برای آنها مانند زن و شوهر جایز نیست.

مسئلۀ ۳: اگر زنی مسلمان شد لیکن شوهرش اسلام نیاورد، در این صورت زن تا هنگامی که سه حیض بر او نگذرد با مرد دیگری نمی‌تواند نکاح کند.(۴۴۶)

مساوات در بین زنان خود

مسئلۀ ۱: هر مردی که بیشتر از یک زن دارد، بر او واجب است که میان زنان خود مساوات و برابری کند. هر چیزی که به یک زن می‌دهد، زن دیگرش هم می‌تواند آن چیز را از او مطالبه کند. خواه زنانش باکره بوده باشند یا قبلاً هم نکاح شده باشند، و یا اینکه یکی از آنها باکره بوده باشد و دیگری قبلاً شوهر نموده باشد، حکم همۀ آنها یکسان است.

اگر شوهر یک شب را نزد یک زن به سر برد، پس باید نزد زن دیگر هم یک شب را سپری کند. اگر نزد یک زن دو یا سه شب گذارنید، باید نزد زن دیگر هم دو یا سه شب بگذراند. و اگر مقداری طلا و زیور به یک زن داده است، زن دیگر هم می‌تواند همانقدر طلا و زیور را از او مطالبه کند.

مسئلۀ ۲: حقوق زنی که تازه نکاحش کرده با آن زنی که مدت‌ها پیش نکاحش نموده، برابر است.

مسئلۀ ۳: مساوات و برابری میان زن‌ها فقط در بسر بردن شب نزد آنها لازم است و در روز ضروری نیست. بنابرین اگر شوهر در طول روز، نزد یک زن بیشتر ماند و نزد زن دیگر کمتر، عیبی ندارد.

---

(۴۴۶) و اگر به سبب خُردسالی یا پیری‌اش خون ماهواری‌اش نیاید، در این صورت تا گذشتن سه ماه، و اگر زن حامله است تا ولادت طفلش نمی‌تواند با مرد دیگری در صورت‌های بالا نکاح کند. (حاشیۀ جدیده: ٤/٥٥)



مساوات و برابری میان زنان در شب واجب است. اگر شوهر نزد یک زن بعد از نماز شام رفت و نزد زن دیگر بعد از نماز خفتن، گناهکار می‌شود.

البته اگر کسی کار و وظیفه‌اش شبانه است و در شب کار می‌کند و روز به خانه می‌آید مانند چوکیدار و پاسبان، برای او حکم این است که در سپری‌کردن روز در میان زنان خود مساوات و برابری کند.

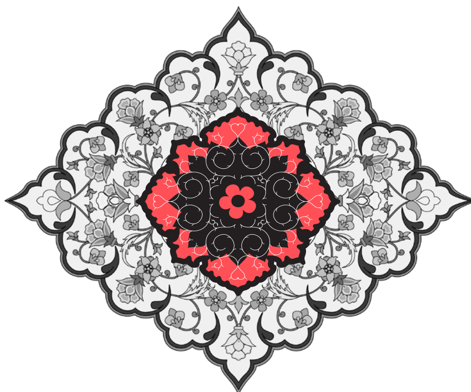
مسئلۀ ۴: مساوات و برابری بین زنان در جماع/همخوابگی واجب نیست. یعنی این واجب نیست که چون شوهر در نوبت یک زن خود با او همخوابگی کرد، باید در نوبت زن دیگر خود نیز با او همخوابگی کند.

مسئلۀ ۵: شوهر چه صحیح و سالم باشد و چه بیمار، در هر دو صورت، در این شب‌باشی نزد زنان خود باید مساوات کند.

مسئلۀ ٦: اگر شوهر، یک زن خود را بیشتر دوست دارد و دیگر را کمتر، این گناه نیست، زیرا دل در اختیار انسان نمی‌باشد.

مسئلۀ ۷: در هنگام مسافرت، این مساوات واجب نمی‌باشد. شوهر هر زنی را که بخواهد می‌تواند با خود به سفر ببرد.

و بهتر این است که قرعه‌اندازی کنند، نام هر یک برآمد، همان را با خود به سفر ببرد تا کدورتی در دل نگیرند.



کتاب الرضاع

مسائل رضاعت/شیرخوردن

مسئلهٔ ۱: هنگامی که طفلی تولُّد شد، بر مادرش واجب است او را شیر بدهد. البته اگر پدر طفل پولدار باشد و بتواند دایه‌ای برای طفل استخدام کند، در این صورت اگر مادر شیر ندهد، مرتکب گناه نمی‌شود.

مسئلهٔ ۲: برای زن درست نیست که بدون اجازهٔ شوهر، طفل شخص دیگری را شیر بدهد. البته اگر طفلی از گرسنگی می‌تپد و خوف هلاکش می‌رود، در این صورت زن می‌تواند بدون اجازهٔ شوهر، آن طفل را شیر بدهد.

مسئلهٔ ۳: حد اکثر مدت شیردادن به طفل دو سال است. شیردادن به طفل بعد از دو سال حرام است و هرگز درست نیست.

مسئلهٔ ۴: اگر طفل شروع به خوردن چیزهای دیگر کرد و بنابرین مادرش قبل از دو سالگی، طفل را از شیر جدا کرد، اینکار درست است، اشکالی ندارد.

میعاد حرمت رضاعت

مسئلهٔ ۵: اگر طفل علاوه بر مادر، شیر زن دیگری را نیز خورد، این زن نیز مادرش می‌شود و شوهر این زن، پدر این طفل می‌گردد و اولاد این زن، برادران و خواهران شیری/رضاعی او می‌شوند و نکاح بین آنها و این طفل حرام می‌گردد.



نکاح با خویشاوندانی که از طرف نسب برای طفل حرام است، به خاطر این شیرخوردن، نکاح با خویشاوندانی مثل آنها از طرف مادر شیردِهش برای این طفل نیز حرام می‌باشد. {البته چند مسائل از این قاعده جداست که تحت مسئلۀ ١٦ و ١٧ و ١٨ و ١٩ می‌آیند}.

لیکن این حکم در فتوای بسیاری از علماء مشروط به آن است که طفل تا دو سالگی‌اش شیرِ زنی را خورده باشد، و اگر طفل دو ساله شد و سپس شیرِ زنی را خورد، در این صورت این شیرخوردن اعتباری نخواهد داشت، نه آن زن شیردهنده، مادر شیری طفل می‌شود و نه اولادش/ فرزندانش خواهر و برادر شیری طفل می‌گردند. بنابرین اگر آنها با همدیگر نکاح کنند نکاح درست خواهد بود.

اما امام اعظم ابوحنیفه رحمه‌الله که امام بسیار بزرگی است می‌فرماید اگر طفل تا دو و نیم سالگی نیز شیر زنی را خورده باشد، بازهم نکاح او با فرزندان آن زن درست نمی‌باشد. البته اگر طفل بعد از دو و نیم سالگی شیر زنی را خورده باشد، این شیرخوردن هیچ اعتباری ندارد و نکاح بین آن طفل و اولاد زن شیردهنده نزد همۀ علماء جایز است.



حرمت رضاعت چه وقت ثابت می شود

مسئلۀ ٦: به محض آنکه شیرِ زنی به حَلق طفل فرو رفت، تمام آن خویشاوندانی که در بالا گفته شد بر طفل حرام می‌شوند. چه کمی شیر به حلقش رفته باشد یا بسیار. کمی و زیادی شیر اعتبار ندارد.

مسئلۀ ٧: اگر طفل از سینه شیر نخورد بلکه زن شیرِ خود را کشیده به او داد، در این صورت نیز تمام خویشاوندان مذکور در بالا بر او حرام می‌شوند.

به همین صورت اگر شیر زنی را در بینی طفل چکانیدند، بازهم تمام خویشاوندهای مذکور بر او حرام می‌شوند. و اگر در گوش طفل چکانیدند، این صورت اعتبار ندارد.

مسئلۀ ٨: اگر شیرِ زنی را با آب یا دوا مخلوط کرده به طفل خورانیدند، در این صورت بنگرید که آیا شیر بیشتر است یا آب، یا هر دو برابر است. اگر شیر بیشتر باشد یا آب و شیر برابر باشد، آن زن مادر شیری این طفل می‌شود و همۀ خویشاوندان مذکورش بر طفل حرام می‌گردند. و اگر آب یا

دوا زیادتر باشد، در این صورت این شیر قابل اعتبار نیست و آن زن مادر شیری طفل نمی‌شود.

مسئلهٔ ۹: اگر شیرِ زنی با شیر گوسفند یا گاو مخلوط شد و طفل آن شیر را خورد، در این صورت نیز ببینید که آیا شیرِ زن زیادتر است یا شیر گوسفند و گاو یا اینکه هر دو برابر است. اگر شیرِ زن زیادتر یا برابر بود، همهٔ خویشاوندان مذکور زن بر طفل حرام می‌شوند و این طفل اکنون فرزند شیری آن زن می‌باشد. و اگر شیر گوسفند یا گاو بیشتر است، پس این شیر اعتباری ندارد و چنان خواهیم پنداشت که طفل اصلاً شیر آن زن را نخورده است.

مسئلهٔ ۱۰: اگر از دختر باکره‌ای شیر آمد و طفل آن را خورد، در این صورت تمام خویشاوندان مذکور آن دختر بر طفل حرام می‌شوند.[۴۴۷]

مسئلهٔ ۱۱: اگر شیرِ زنِ مُرده را کشیده به طفل دادند، در این صورت نیز تمام خویشاوندان مذکور زن بر طفل حرام می‌شوند.

مسئلهٔ ۱۲: اگر دو طفل، شیر یک گوسفند یا یک گاو را خوردند، این اعتباری ندارد. آنها برادر و خواهر یگدیگر نمی‌گردند.

مسئلهٔ ۱۳: اگر مردی شیرِ زن خود را خورد، زنش بر او حرام نمی‌شود، البته اینکار خیلی گناه دارد، زیرا خوردن شیر {انسان} بعد از عمر دو سالگی حرام است.



حکم حرمت رضاعت

مسئلهٔ ۱۴: اگر دختر و پسری هر دو شیر یک زن را خورده‌اند، آنها نمی‌توانند با همدیگر نکاح کنند چه هر دو همزمان باهم شیر خورده باشند، یا یکی اول و دیگری چندین سال بعد شیر خورده باشد. حکم هر دو صورت یکسان است.

مسئلهٔ ۱۵: یک دختر مثلاً شیرِ زنِ «خالد» را خورده است، اکنون این دختر، نمی‌تواند با خالد نکاح کند یا با پدر یا پدرکلانِ خالد یا با پسران خالد نکاح کند، بلکه با آن پسران خالد نیز که از زن

---

(۴۴۷) مراد از دختر باکره دختری است که نُه ساله یا بالاتر از آن باشد. اگر دختر کمتر از نُه سال دارد، در این صورت این شیر اعتباری نخواهد داشت و حُرمت ثابت نخواهد شد. (حاشیهٔ جدیده: ۱/ ۱۸)

دیگرش هستند نمی‌تواند نکاح کند.

مسئلهٔ ۱۶: اگر «عباس» شیرِ خدیجه را خورده بود و شوهر خدیجه که قادر نام دارد، زن دیگری هم بنام زینب داشت که طلاقش داده بود، اکنون زینب نیز با عباس نمی‌تواند نکاح کند، زیرا عباس فرزند شیری قادر، شوهر زینب است و نکاح‌کردن با پسران شوهر برای زن جایز نمی‌باشد.

به همین صورت اگر عباس زن خود را طلاق بدهد، زنش نمی‌تواند با قادر نکاح کند، زیرا قادر خُسُرش/پدر شوهرش می‌باشد و نکاح زن با خُسُرش جایز نیست.

و همچنین عباس نمی‌تواند با خواهر قادر نکاح کند، زیرا خواهر قادر عمهٔ عباس می‌شود، خواه این خواهر قادر، اصلی باشد یا اینکه خواهر شیری‌اش باشد. حکم هر دوی آنها یکسان است. البته قادر می‌تواند با خواهر عباس نکاح کند. {زیرا شرعاً هیچ‌گونه امر موجب حرمت در بین آنها موجود نیست}.

مسئلهٔ ۱۷: عباس خواهری به نام ساجده دارد و ساجده شیرِ زنی را خورده است، لیکن عباس شیر آن زن را نخورده. اگر عباس با آن زن نکاح کند، نکاحش درست است.

مسئلهٔ ۱۸: اگر پسران عباس، شیرِ زاهده را خورده‌اند، عباس می‌تواند با زاهده نکاح کند.

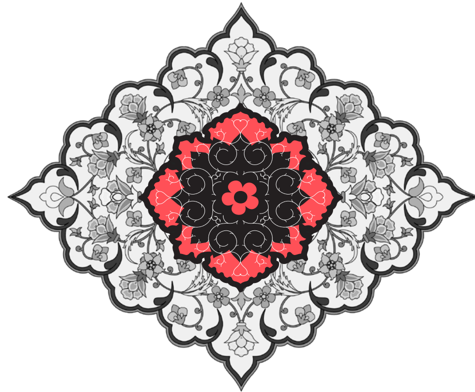
مسئلهٔ ۱۹: قادر و ذاکر دو برادر هستند و ذاکر یک خواهرِ شیری مثلاً به نام نسرین دارد. در این صورت قادر می‌تواند با نسرین نکاح کند. لیکن ذاکر هرگز نمی‌تواند با نسرین نکاح کند. این مسئله را به خوبی به یاد بسپارید.

مسئلهٔ ۲۰: مردی با یک زن نامزد شد، سپس زنی آمده گفت؛ من هر دوی آنها را شیر داده‌ام، و بجز این زن، کس دیگری بر شیرخوردن آنها گواهی نمی‌دهد، در این صورت فقط از گفتهٔ این زن، شیرخوردگی ثابت نمی‌شود و نکاح آن دو درست است. هر وقتی‌که دو مرد دیندار یا یک مرد و دو زن دیندار گواهی بدهند که این زن و مرد، شیر یک زن را خورده‌اند، آنگاه شیرخوردن ثابت می‌شود و نکاح بین آن زن و مرد حرام می‌گردد. بدون چنین گواهی، شیرخوردن ثابت نمی‌شود.

لیکن از گفتهٔ یک مرد یا یک زن یا از گفتهٔ دو سه زن، اگر دل شخص گواهی بدهد که این گفته شاید راست باشد در این صورت نباید نکاح کرد، زیرا خود را در شک و تردد انداختن فایده‌ای ندارد. ولی اگر بازهم کسی در این صورت نکاح کرد، نکاح آنها درست است.

مسئلهٔ ۲۱: مخلوط‌کردن شیرِ زن در دوائی/داروئی جایز نیست و اگر کسی اینکار را کرد اکنون خوردن و استعمال آن دوا جایز نیست بلکه حرام می‌باشد. به همین صورت چکانیدن شیرِ زن در چشم و

گوش به طور دوا/دارو جایز نیست. خلاصه اینکه استفاده از شیرِ انسان و استعمال آن جایز نمی‌باشد. چونکه اینگونه مسائل مشکل و پیچیده هستند و فهمیدن آنها هم دشوار است، لذا ما بر نوشتن این چند مسئله اکتفاء می‌کنیم. اگر ضرورت پیش آمد، آن را از عالِمی بزرگ و بافهم بپرسید.



الطلاق



کتاب الطلاق

احکام طلاق

مسئلۀ ۱: هر شوهری که بالغ بوده و دیوانه و مجنون نباشد اگر زن خود را طلاق بدهد طلاقش واقع می‌شود. پسری که هنوز بالغ نشده(۴۴۸) و شوهری که دیوانه و مجنون است، اگر این دو شخص زنِ خود را طلاق بدهند، طلاق شان واقع نمی‌شود.

مسئلۀ ۲: اگر در حالت خواب از دهان شوهر برآید که طلاق استی یا اینکه در خواب گفت زنم طلاق است، طلاق واقع نمی‌شود.

مسئلۀ ۳: اگر کسی به زور و جبر از شخص دیگری طلاق زن او را می‌گرفت و بنابرین او را بسیار لت و کوب نموده تهدید کرد که زنت را طلاق بده و گرنه می‌کُشمت، اگر شوهر مجبوراً زن خود را طلاق داد، طلاق باز هم واقع می‌شود.(۴۴۹)

مسئلۀ ۴: اگر کسی شراب و غیره خورده نشه شد و در حالت نشه، زنِ خود را طلاق داد و بعداً چون نشه‌اش پرید و از اینکار خود پشیمان گشت، طلاق بازهم واقع شده‌است. به همین صورت اگر

---

(۴۴۸) بلوغ پسر یا دختر از چند علامت دانسته می شود: یکی احتلام. دوم حیض دختر. سوم حامله شدن دختر و حامله گردانیدن پسر. چهارم انزال. پنجم اگر هیچ یک از علامات بالا در پسر یا دختر دیده نشد، به محض اینکه پانزده سال کامل از عمر آنها بگذرد و قدم به شانزده سالگی بگذارند، شرعاً بالغ محسوب می گردند. (الدر المختار: ۱۷۰/۵) و این «پانزده سالگی» از روی سال‌های قمری حساب می‌شود، نه سال‌های شمسی. (رد المحتار: ۱۷۰/۵ و فتاوی دار العلوم دیوبند: ۷۱/۹)

(۴۴۹) اما اگر کسی را زدند و کوفتند یا تهدید نمودند و مجبور گردانیدند تا روی کاغذ بنویسد من زنم را طلاق دادم و او آن را نوشت لیکن زبانی طلاق نگفت، طلاق در این صورت واقع نمی‌شود. رَجُلٌ أُكْرِهَ بِالضَّرْبِ وَالْحَبْسِ عَلَى أَنْ يَكْتُبَ طَلَاقَ امْرَأَتِهِ فُلَانَةَ بِنْتِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فَكَتَبَ امْرَأَتُهُ فُلَانَةُ بِنْتَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ طَالِقٌ لَا تَطْلُقُ امْرَأَتُهُ كَذَا فِي فَتَاوَى قَاضِي خَانْ. (فتاوی عالمگیری: ۱/٤٠٤)

کسی در حالت خشم و غضب، زن خود را طلاق بدهد، طلاق واقع می‌شود.

مسئلۀ ۵: جز شوهر، کس دیگری اختیار طلاق زن را ندارد. البته اگر شوهر، شخصی را وکیل گرفته باشد تا زن او را طلاق بدهد، در این صورت این شخص می‌تواند زن او را طلاق بدهد.

مسائل طلاق دادن

مسئلۀ ۱: فقط شوهر اختیار طلاق دادن را دارد، و چون شوهری زنِ خود را طلاق داد، طلاقش واقع می‌شود و زن نمی‌تواند کاری بکند، چه زن قبول کند یا قبول نکند، طلاق به هرحال واقع می‌شود. و زن نمی‌تواند شوهر خود را طلاق بدهد. اختیار طلاق دادن در دست زن نیست.

مسئلۀ ۲: شوهر تا سه طلاق اختیار طلاق‌دادن را دارد و بیشتر از سه طلاق در اختیارش نیست. بنابرین اگر شوهری زنِ خود را چهار یا پنج طلاق داد، بازهم فقط سه طلاق واقع می‌شود.

مسئلۀ ۳: هنگامی که شوهر زبانی گفت؛ من زنم را طلاق دادم، و این جمله را به آن صدائی گفت که خودش آن را شنید، طلاق از گفتن این جمله واقع می‌شود. چه این جمله را در موجودیت کسی بگوید یا آن را در خلوت و تنهائی بگوید و چه زنش آن را بشنود یا نشنود، طلاق در هر صورت واقع می‌شود.

اقسام طلاق

مسئلۀ ۴: طلاق بر سه قِسم است: طلاق باین. طلاق مُغَلَّظَه. طلاق رجعی.

قسم اول: طلاق بائن

آن طلاقی است که نکاح از آن می‌شکند {یعنی فسخ می‌شود} و اکنون بدون نکاح از سر

نو، زندگی با شوهر جایز نیست. اگر زن می‌خواهد با همان شوهر سابق زندگی کند و شوهر سابق نیز راضی برآن است، در این صورت تجدید نکاح یعنی باید دوباره نکاح کنند. این قِسم طلاق را «طلاق باین» می‌گویند.

قسم دوم: طلاق مُغَلَّظَه

آن طلاقی است که نکاح در آن چنان می‌شکند که اگر آن دو بخواهند باز باهم نکاح کنند، تا وقتی که زن بعد از گذشتن عِدَّت/عِدَّهٔ طلاق خود اولاً با مرد دیگری نکاح نکند و این مرد {یا بمیرد و یا} مدتی بعد او را طلاق ندهد و عِدَّت/عِدَّهٔ این طلاق هم نگذرد؛ زن نمی‌تواند با شوهر سابق نکاح نماید.

این قِسم طلاق را «طلاق مُغَلَّظَه» می‌گویند. {و آن را طلاق ثلاثه و سه طلاق هم می‌نامند}.

قسم سوم: طلاق رجعی

آن طلاقی است که هنوز نکاح در آن نشکسته است. اگر شوهری زن خود را به الفاظ صریح یک یا دو طلاق داد و بعداً پشیمان شد، در این صورت تجدید نکاح یعنی نکاح‌کردن از سر نو لازم نیست، شوهر می‌تواند زن را بدون نکاح تازه نزد خود نگاهدارد و زندگی ایشان مانند زن و شوهر درست می‌باشد.

البته اگر شوهر، زن خود را طلاق داده به او رجوع نکرد، در این صورت هنگامی که عِدَّت/عِدَّهٔ طلاق بگذرد، نکاح می‌شکند و زن از نکاح او خارج می‌شود. و تا وقتی که عِدَّت نگذرد، شوهر اختیار دارد که زن را نگاهدارد یا رها کند.

این قِسم طلاق را «طلاق رَجْعِی» می‌گویند.

البته اگر کسی زن خود را سه طلاق بدهد، اکنون دیگر اختیار نگهداشتن زن را ندارد.

اقسام طلاق دادن

مسئلهٔ ۵: طلاق دادن هم بر دو قِسم است: طلاق صریح. طلاق کنایه.

قسم اول: طلاق صریح

این است که شوهر در الفاظ صاف و صریح بگوید؛ من ترا طلاق دادم، یا بگوید؛ من زنم را طلاق دادم. خلاصه اینکه چنان جملهٔ صاف و پوست‌کنده‌ای بگوید که بجز طلاق هیچ معنای دیگر نداشته باشد. این قِسم طلاق دادن را «طلاق صریح» می‌گویند.

قسم دوم: طلاق کنایه

این است که شوهر در الفاظ صریح طلاق نداد بلکه چنان الفاظی گفت که هم معنای طلاق را می‌دهد و هم معنای دیگری دارد. مثلاً شوهر به زن گفت؛ «ترا از خود جدا کردم» که یک معنای آن این است که ترا طلاق دادم، و معنای دیگرش ممکن این باشد که گرچه طلاقت ندادم لیکن از حالا به بعد ترا پیش خود نگاه نمی‌کنم، همیشه در خانهٔ پدرت باش، دیگر ترا به خانهٔ خود نمی‌آرم. یا شوهر به زن گفت «بعد از این بین من و تو هیچ چیزی نیست» یا «بعد از این من با تو کاری ندارم» یا «تو از من جداستی» یا «من ترا جدا کردم» یا «جدایت کردم، از خانه‌ام برو، برو، گم شو، خانهٔ پدرت برو، خانهٔ بابه‌ات برو، از خانه‌ام برآی» و غیره الفاظ ... که هر کدام اینها دو معنی دارد. این قِسم طلاق دادن را «طلاق کِنایه» و اینگونه الفاظ را «الفاظ کِنائی» می‌گویند.



مسئلهٔ ۶: اگر کسی به الفاظ صاف و صریح، زن خود را طلاق داد، پس به محض خروج لفظ طلاق



از زبانش، زنش طلاق می‌شود، خواه شوهر نیت طلاق دادن را داشته باشد یا نیت طلاق دادن را نداشته باشد بلکه به طور خنده و مزاح زن را طلاق داده باشد، در هر دو صورت طلاق، واقع می شود.

و از طلاق دادن به الفاظ صاف و صریح، قِسم سوم طلاق (یعنی طلاق رَجعی) واقع می شود. یعنی شوهر تا اتمام دوران عِدَّت/عِدَّه اختیار دارد که زن را به حیث زن خود، دوباره بدون نکاح نزد خود نگهدارد یا نگه ندارد.

از یک مرتبه طلاق صریح دادن فقط یک طلاق واقع می‌شود، نه دو یا سه طلاق. البته اگر شوهر سه مرتبه الفاظ طلاق را بگوید یا اینکه بگوید سه طلاقت دادم، در این صورت سه طلاق واقع می‌شود.

مسئلهٔ ۷: اگر کسی زن خود را یک طلاق داد، تا وقتی که زن در دورهٔ عِدَّت است، شوهر اختیار دارد که طلاق دوم یا طلاق سوم را هم بدهد. بنابرین اگر شوهر در دوران عِدَّت برای بار دوم یا بار سوم زن خود را طلاق داد، طلاقش واقع می‌شود.



مسئلهٔ ۸: اگر کسی به زن خود گفت؛ «طلاقت می دهم»[(۴۵۰)] طلاق از این الفاظ واقع نمی‌شود. به همین صورت اگر شوهر به زن گفت که اگر فلان کار را کنی «طلاقت می دهم»، بازهم از این الفاظ طلاق واقع نمی‌شود، چه زن آن کار را بکند یا نکند. البته اگر شوهر گفت که اگر فلان کار را کنی «طلاق هستی»، در این صورت به محض اینکه زن آن کار را کرد، طلاق می‌شود.

مسئلهٔ ۹: اگر کسی به زن خود گفت؛ طلاق هستی انشاء الله، و انشاء الله را بدون مکث فوراً بعد از جملهٔ طلاق هستی گفت، در این صورت طلاق واقع نمی‌شود. به همین شکل اگر کسی به زن خود گفت که اگر خدا خواست طلاق هستی، در این صورت نیز هیچ طلاقی واقع نمی‌شود.

البته اگر بعد از گفتن «طلاق استی» کمی مکث کرد و آنگاه انشاء الله گفت، در این صورت طلاق واقع می‌شود.

---

(۴۵۰) ترجمهٔ الفاظ متن کتاب «خواهم داد» است که «خواهم داد» در زبان گفتاری متداول دری زبان‌ها کم استعمال است و آنچه مستعمل است «می دهم» می‌باشد و «می دهم» در تداول آنها به طور کلی ـ الّا معدوداً ـ به معنای مستقبل استعمال می‌شود. جمله‌های سفر می‌روم، پول می‌دهم، کوچ می‌کنم، خانه می‌سازم، سوار می‌شوم و غیره... در همهٔ اینها هم مراد گوینده و هم فهم شنونده، زمان مستقبل است نه حال، کما هو في دیارنا. و چون طلاق از فعل مضارع واقع نمی‌شود مگر آنکه استعمال مضارع در زمان حال غالب باشد. كَمَا فِي الشَّامِي: وَكَذَا الْمُضَارِعُ إِذَا غَلَبَ فِي الْحَالِ، (رد المحتار: ٤٥٩/٤) بنابرین از گفتن لفظ «طلاقت می دهم» طلاق واقع نمی شود.

مسئلۀ ۱۰: اگر کسی زن خود را «ای طلاقی» صدا زد، زنش طلاق می‌شود، اگرچه شوهر او را به خنده و مزاح به این نام صدا زده باشد.(۴۵۱)

مسئلۀ ۱۱: اگر کسی به زن خود گفت، هر وقت «فلانجا» رفتی طلاق استی، پس تا وقتی که زن به «فلانجا» نرود، طلاق نمی‌شود. و هر وقتی که به «فلانجا» رفت، همان وقت طلاق می‌شود.



مسئلۀ ۱۲: و اگر شوهری زنِ خود را با الفاظ کنائی یعنی آن الفاظی که دو معنی می‌تواند داشته باشد طلاق بدهد، پس:

اگر شوهر در وقت گفتن آن الفاظ، نیت طلاق دادن را داشت زنش طلاق می‌شود، و در این صورت، قِسم اول طلاق یعنی طلاق باین واقع می‌شود. اکنون شوهر نمی‌تواند با این زن بدون نکاح از سر نو زندگی کند.

و اگر شوهر در وقت گفتن آن الفاظ، نیت طلاق دادن را نداشت، طلاق واقع نمی‌شود. البته اگر از قراین معلوم شود که شوهر در وقت گفتن آن الفاظ، نیت طلاق دادن را داشت و اکنون دروغ می گوید که نیت طلاق دادن را نداشتم، در این صورت زن با او نزدیکی نکند و چنین بداند که من طلاق شده‌ام. مثلاً زن خشمگین و عصبانی شده به شوهر گفت که من دیگر نمی‌توانم با تو زندگی کنم طلاقم بده، و شوهر در جوابش گفت؛ خوب من رهایت کردم، در این صورت زن چنین بداند که شوهرم مرا طلاق داده است.



مسئلۀ ۱۳: اگر کسی به زن خود گفت که طلاقت دادم طلاق طلاق. در این صورت هر سه طلاق واقع می‌شود.

و اگر الفاظ کنائی را سه مرتبه استعمال کرد، در این صورت نیز سه طلاق واقع می شود. ولی اگر شوهر نیت یک طلاق را داشت و فقط به خاطر تاکید الفاظ بالا را تکرار کرد، در این صورت فقط یک طلاق واقع می‌شود. اما چونکه زن از حال دل شوهر باخبر نیست، بنابرین آن را سه طلاق بداند.

---

(۴۵۱) مسئله بالا دربارۀ زنی است که این مرد، شوهر اولی‌اش می‌باشد یا اینکه شوهر قبلی‌اش طلاقش نداده بود بلکه وفات کرده بود. و اگر زنی را شوهر سابقش طلاق داده بود و حالا این شوهر او را به نام «ای طلاقی» صدا کرد، و شوهر می‌گوید که از این جهت او را «طلاقی» گفته‌ام نه به خاطر طلاق دادن، در این صورت دیانتاً گفتۀ او معتبر خواهد بود و طلاق واقع نمی‌شود. وَ هُوَ الأَمْرُ قَضَاءً اَیْضاً. (فتاوی عالمگیری: ۲۷۰/۲ و حاشیۀ جدیده: ۲۲/٤)

مسائل طلاق قبل از زفاف

مسئلهٔ ۱: اگر زنی بعد از نکاح هنوز نزد شوهر خود نرفته بود که شوهرش او را طلاق داد، یا اینکه زن از خانهٔ پدر به خانه شوهر رفت، لیکن هنوز چنان تنهائی‌ای با شوهرش پیش نیامده بود که در شرع قابل اعتبار است ـ که تفصیل آن در مسائل مهر گذشت ـ و شوهر قبل از پیش‌آمد چنین تنهائی و یکجائی، زن را طلاق داد، در این صورت طلاق باین واقع می‌شود.

چه شوهر، زن را با الفاظ صریح طلاق بدهد یا با الفاظ کنائی، در هر دو صورت، قِسم اول طلاق یعنی طلاق باین بر زن واقع می‌شود، لیکن گذرانیدن دورهٔ عِدَّت طلاق بر این زن لازم نیست و او به محض طلاق شدن، می‌تواند فوراً با مرد دیگری نکاح کند.

و شوهرِ این زن بعد از یک بار طلاق دادن، اختیارِ دادنِ طلاق دوم و سوم را ندارد. و اگر طلاق دوم و سوم را بدهد، بازهم طلاقش واقع نمی‌شود.

البته اگر شوهر در همان مرتبهٔ اول بگوید که دو طلاقت دادم یا سه طلاقت دادم، در این صورت هر چند تا طلاقی که داده است همان تعداد طلاق بر زنش واقع می‌شود. یعنی اگر به زن خود گفت که دو طلاقت دادم، دو طلاق بر او واقع می‌شود و اگر گفت سه طلاقت دادم، سه طلاق بر زنش واقع می‌شود.

و اگر شوهر گفت که طلاق استی طلاق استی طلاق استی، در این صورت فقط یک طلاق بر این زن واقع می‌شود.

مسئلهٔ ۲: {مسئلهٔ ۲ از اصل کتاب حذف شده است.}

مسئلهٔ ۳: زن به خانهٔ شوهر رفت و در تنهائی و خلوت بین شان جماع/همخوابگی‌نیز رخ داد، شوهر بعد از آن اگر زن را در الفاظ صاف و صریح یک یا دو طلاق داد، در این صورت طلاق رجعی واقع می‌شود. و اگر به الفاظ کِنائی طلاق داد، در این صورت طلاق باین واقع می‌گردد. شوهر در طلاق رجعی حق رجوع به زن را دارد و در طلاق باین حق رجوع را ندارد.[۴۵۲]

---

(۴۵۲) مسائل و طُرُق رجوع تحت عنوان «مسائل رجوع...» درج است.

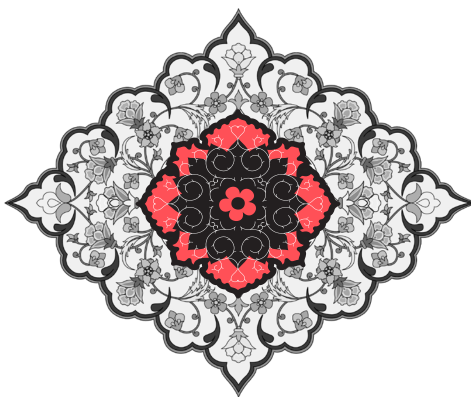
البته شوهر اگر زن را سه طلاق نداده باشد بلکه یک یا دو طلاق باین داده باشد، پس اگر زن و شوهر هر دو راضی هستند، می‌توانند دوباره با همدیگر، هم در دوران همان عِدَّت/عِدَّه نکاح کنند و هم بعد از اختتام عِدَّت.

و اگر زن بخواهد با شخص دیگری نکاح کند، فقط بعد از اختتام عِدَّت/عِدَّه می‌تواند با او نکاح کند، و گذرانیدن عِدَّت در این صورت لازم و ضروری است.(۴۵۳)

و تا هنگامی که عِدَّت ختم نشود، شوهر می‌تواند طلاق دوم و سوم را نیز بدهد.

و اگر میان زن و شوهر چنان یکجائی و تنهائی که در بالا بیان کردیم رخ داد و هیچ امر شرعی یا طبعی مانع همخوابگی موجود نبود، اما بازهم همخوابگی بین آنها رخ نداد، در این صورت شوهر چه در الفاظ صاف و صریح زن را طلاق بدهد و چه در الفاظ کِنائی؛ طلاق باین بر زن واقع می‌شود و عِدَّت نیز واجب می‌گردد و شوهر حق رجوع را نیز نخواهد داشت، و زن بدون گذرانیدن دورهٔ عِدَّت نمی‌تواند با مرد دیگری نکاح کند.

البته زن می‌تواند با این شوهر که طلاقش داده است، هم در دوران عِدَّت دوباره نکاح کند و هم می‌تواند بعد از ختم عِدَّت نکاح کند، به شرط اینکه شوهر سه طلاقش نداده باشد.



---

(۴۵۳) مسائل و احکام عِدَّت تحت عنوان «مسائل عدت» درج است.

مسائل سه طلاق دادن

مسئلۀ ۱: اگر کسی زن خود را سه طلاق داد، زنش بر او حرام گردیده است. اگر بخواهد دوباره با زن خود نکاح کند، بازهم زنش بر او حلال نمی‌شود، و برای زن هم حرام است که دیگر با آن مرد زناشوئی کند. و تجدید نکاح نیز در این صورت اصلاً منعقد نمی‌شود. چه شوهر به الفاظ صاف و پوست‌کنده، زن را سه طلاق داده باشد، یا او را به الفاظ کِنائی سه طلاق داده باشد، حکم هر دو صورت یکسان است.

طریقۀ/رَوِش نکاح با این شوهر بعد از سه طلاق، در ذیل نوشته شده است.

مسئلۀ ۲: اگر زن سه طلاق شود و باز بخواهد که با همان شوهر سابقش نکاح و زندگی کند، این فقط یک صورت دارد و آن اینکه بعد از گذشتن عِدَّتش/عِدَّه‌اش اولاً با مرد دیگری نکاح کرده با او همخوابگی کند و سپس هنگامی که این شوهر دوم بمیرد یا طلاقش بدهد، زن عِدَّت/عِدَّۀ خود را گذرانیده حالا دوباره می‌تواند با شوهر سابقش نکاح کند. زن بدون نکاح با مرد دیگری نمی‌تواند با شوهر سابقش نکاح نماید.

اگر این زن با مرد دیگری نکاح کرد اما هنوز باهم همخوابگی نکرده بودند که شوهر نوفوت کرد، یا اینکه قبل از همخوابگی طلاقش داد، این صورت هیچ اعتباری ندارد، نکاح دوبارۀ زن با شوهر اولش فقط همان وقتی صحیح واقع خواهد شد که شوهر دوم با زن همخوابگی کرده باشد. بدون همخوابگیِ شوهر دوم، نکاح زن با شوهر سابقش درست نیست. این را خوب به یاد بسپارید.[۴۵۴]

مسئلۀ ۳: اگر کسی زن خود را در یک مرتبه سه طلاق داد، مثلاً به زن گفت که سه طلاقت دادم، یا به او گفت که طلاق استی طلاق استی طلاق استی، یا اینکه سه طلاق را به طور جداگانه به این شکل داد که مثلاً یک طلاق امروز داد و یک طلاق فردا و یک طلاق پس فردا، یا یک طلاق در این

---

(۴۵۴) واین نکته را نیز متوجه باشید که مراد از همخوابگی/همبستری/پیش‌شدن فقط درازکشیدن زن و شوهر بر یک رختخواب و خوابیدن نیست، بلکه مراد وطی و جِماع است. حَتَّى يَطَأُهَا غَيرُهُ ... (الدر المختار علی هامش رد المحتار: ٤١/٥)



ماه داد و یک طلاق در ماه دوم و یک طلاق در ماه سوم، یعنی هر سهٔ این طلاق‌ها را در دوران عِدَّت زن داد، حکم همهٔ این صورت‌ها یکسان است. یعنی اینکه زن بر او کاملاً حرام می‌شود.

و شوهر از طلاق دادن به الفاظ صاف و صریح فقط همان وقتی اختیار نگهداشتن زن را دارد که زن را سه طلاق نداده باشد، بلکه فقط یک یا دو طلاق داده باشد. و چون کسی زن خود را سه طلاق داد، دیگر نمی‌تواند او را نگهدارد. زنش بر او حرام می‌گردد.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی زن خود را یک طلاق رجعی داد و سپس شوهر راضی شده دوباره به زنش رجوع کرد و او را نگهداشت و دو سه چهار سال بعد خشمگین و عصبانی شده باز زن را یک طلاق رجعی دیگر داد (که در آن می‌تواند به زن رجوع کرده او را نزد خود نگهدارد) و چون خشمش فرو نشست، باز به زن رجوع نموده او را نزد خود نگهداشت.

در این صورت شوهر تا به حال زن خود را دو طلاق داده است و اگر بعد از این، یک مرتبهٔ دیگر او را طلاق بدهد، سه طلاق مُکَمَّل شده و زن بر شوهر حرام می‌گردد، و این زن و شوهر دیگر نمی‌توانند دوباره با یکدیگر نکاح کنند، مگر اینکه زن اولاً شوهر دیگری کند. صورت آن در مسئلهٔ اول این فصل نوشته شد.

به همین گونه اگر کسی زن خود را طلاق باین داد ـ که اختیار رجوع‌کردن و نگهداشتن زن را در آن ندارد ـ نکاح می‌شکند. اگر شوهر پشیمان شد و زن و شوهر هر دو راضی بودند و بنابرین دوباره با همدیگر نکاح کردند، و بعد از مدتی شوهر باز خشمگین و عصبانی شد و زن را یک طلاق باین دیگر داد و بعد از آرام شدن خشم و غضب، باز باهم دوباره نکاح کردند. در این صورت شوهر تا به حال زن خود را دو طلاق داده است، اگر بعد از این زن را یک طلاق دیگر نیز بدهد، زن بر او حرام می‌شود، و حکمش همان است که زن نمی‌تواند بدون نکاح با مرد دیگری با شوهر سابق نکاح کند.



مسئلهٔ ۵: اگر زن با مرد دیگری بر این شرط نکاح کرد که با او همخوابگی نموده او را طلاق بدهد، این اقرارکردن و شرط‌بستن اعتباری ندارد، شوهر دوم اختیار دارد که زن را طلاق بدهد یا ندهد، یا هر وقتی که بخواهد طلاقش بدهد. و نکاح کردن با این شرط و اقرار، گناه کبیره و حرام بوده و اینکار مورد لعنت خداوند می‌باشد، لیکن نکاح منعقد می‌شود.

بنابرین اگر بعد از این نکاح، شوهر دوم با زن همخوابگی کرده او را طلاق بدهد یا بمیرد، زن برای شوهر اولش حلال می‌شود و می‌تواند بعد از گذشتن عِدَّتش با او نکاح کند.

مسائل طلاق دادن به شرط چیزی یا کاری

مسئلۀ ۱: اگر کسی پیش از نکاح با زنی، به آن زن گفت که اگر با تو نکاح کنم طلاق استی، در این صورت هر وقتی که با آن زن نکاح کند، به محض نکاح، یک طلاق باین بر آن زن واقع می‌شود و اکنون شوهر نمی‌تواند او را بدون نکاحِ نو نزد خود نگهدارد. و اگر پیش از نکاح به زن گفته بود که اگر با تو نکاح کنم دو طلاق استی، در این صورت به محض بسته‌شدن نکاح، دو طلاق بر آن زن واقع می‌شود. و اگر گفته بود که اگر با تو نکاح کنم سه طلاق استی، در این صورت به محض نکاح، سه طلاق بر زن واقع می‌شود و طلاق مُغَلَّظه گردیده زن بر آن مرد حرام می‌گردد.

مسئلۀ ۲: اگر کسی پیش از نکاح با زنی به او گفته بود که اگر با تو نکاح کنم طلاق استی یا دو طلاق استی، و بعد از نکاح با آن زن و واقع شدن طلاق بر او، اگر دوباره با همان زن نکاح کرد، در این صورت از این نکاح دوم، طلاق دیگری بر آن زن واقع نمی‌شود.

البته اگر مرد چنین گفته بود هر دفعه‌ای که با تو نکاح کنم طلاق استی، در این صورت هر باری که این مرد با آن زن نکاح کند، طلاق برآن زن واقع می‌شود و اکنون هیچ صورتی برای حلال شدن آن زن برایش وجود ندارد. اگر آن زن با مرد دیگری نیز نکاح کرده و بعد از طلاق و عِدَّت او با این مرد نکاح کند، بازهم به محض نکاح، طلاق می‌شود.

مسئلۀ ۳: اگر کسی گفت که هر زنی که با او نکاح کنم طلاق است، پس با هر زنی که نکاح کند، آن زن طلاق می‌شود. البته اگر بعد از واقع شدن طلاق، دوباره با همان زن نکاح کند، اکنون طلاق دیگری برآن زن واقع نمی‌شود.

مسئلۀ ۴: اگر کسی به زنی که هنوز با او نکاح نکرده گفت که اگر تو فلان کار را کنی طلاق استی، این گفتۀ این مرد هیچ اعتباری ندارد. و اگر با آن زن بعداً نکاح هم کند و زن بعد از نکاح همان کار را انجام هم بدهد، بازهم در این صورت طلاق واقع نمی‌شود. زیرا تنها شکل طلاق دادن زنی که در نکاح این مرد نیست فقط این است که به او این طور بگوید که اگر با تو نکاح کنم طلاق استی، و علاوه بر این، شکل دیگری برای طلاق دادن زن غیرمنکوحه‌اش وجود ندارد.





مسئلهٔ ۵: اگر کسی به زن خود گفت که اگر فلان کار را کنی طلاق استی، اگر از پیشم بروی طلاق استی، اگر از خانه برآئی طلاق استی؛ یا طلاق را بر انجام‌دادن کاری مشروط کند، پس هر وقتی‌که زن آن کار را بکند طلاق واقع می‌شود، و اگر آن کار را نکند طلاق واقع نمی‌شود.

و در تمامی این صورت‌ها یک طلاق رجعی واقع می‌شود، یعنی شوهر اختیار دارد بدون نکاح تازه به زن رجوع کرده او را نگاهدارد.

البته اگر شوهر کدام لفظ کِنائی را استعمال کند، مثلاً این طور بگوید که اگر تو فلان کار را کنی هیچ رابطه‌ای بین من و تو نیست، در این صورت هر وقتی‌که زن آن کار را کند، یک طلاق باین بر او واقع می‌شود. لیکن شرطش این است که شوهر در وقت گفتن این الفاظ، نیت طلاق دادن را داشته باشد.

مسئلهٔ ٦: اگر کسی به زن خود گفت که اگر فلان کار را کنی دو طلاق استی یا سه طلاق استی، پس به محض اینکه زن آنکار را کرد، همان تعداد طلاق که شوهر گفته است بر او واقع می‌شود. اگر دو طلاق گفته بود دو طلاق واقع می‌شود، و اگر سه طلاق گفته بود سه طلاق واقع می‌شود.



مسئلهٔ ۷: اگر کسی به زن خود گفته بود که اگر به آن خانه بروی طلاق استی، آنگاه زن به آن خانه رفت و طلاق شد و سپس شوهرش در دوران عِدَّت، رجوع کرده او را نزد خود نگهداشت، در این صورت اگر زن دوباره به آن خانه برود، طلاق دیگری بر او واقع نمی‌شود.

البته اگر شوهر چنین گفته بود هر باری که به آن خانه بروی طلاق استی یا اینگونه گفته بود هر وقتی‌که به آن خانه بروی هر دفعه طلاق استی، پس در این صورت اگر زن در دوران عِدَّت یا بعد از نکاح جدید با همین شوهر، دوباره به آن خانه برود، طلاق دوم نیز بر او واقع می‌شود و اگر در دوران عِدَّت یا بعد از نکاح برای بار سوم به آن خانه برود، طلاق سوم هم بر او واقع می‌شود، و اکنون بعد از سه طلاق، نکاح‌کردن با این شوهر برایش جایز نمی‌باشد.

البته اگر زن با مرد دیگری نکاح کرده بعد از طلاق دادن یا وفات او و گذرِ عِدَّت او، با این شوهر سابق نکاح کند و سپس به آن خانه برود، در این صورت دیگر طلاقی بر او واقع نمی‌شود.

مسئلهٔ ۸: کسی به زن خود گفت اگر فلان کار را کنی طلاق استی، و هنوز زن آن کار را نکرده بود که شوهرش از طرف خود یک طلاقش داد و رهایش کرد، و سپس بعد از گذر مدتی باز با همان



زن نکاح کرد. اگر زن بعد از نکاح همان کار را کرد، در این صورت یک طلاق بر او واقع می‌شود. البته زن بعد از طلاق شدن و گذشتن عِدَّتش، قبل از نکاح جدید با شوهر سابقش آنکار را انجام داده بود، و حالا اگر بعد از نکاح دوباره آنکار را بکند، در این صورت طلاقی بر او واقع نمی‌شود.

و اگر بعد از طلاق شدن، زن در دوران عِدَّت خود آنکار را کرد، در این صورت یک طلاق دیگر بر او واقع می‌شود.

مسئلۀ ۹: اگر کسی به زن خود گفت که اگر حایضه شوی طلاق استی، و سپس زن خون را مشاهده کرد، پس فوراً حکم به وقوع طلاق نخواهیم داد بلکه هنگامی که سه شبانه روز کامل خون آمد، آنگاه بعد از آن سه شبانه روز حکم می‌کنیم که از همان وقتی که زن خون را مشاهده کرده، طلاق واقع شده است.

و اگر شوهر چنین گفته بود که هر وقتی که یک حیض بیاید طلاق استی، در این صورت وقتی که زن از حیض پاک شد، طلاق واقع می‌شود.



مسئلۀ ۱۰: کسی به زن خود گفت که اگر روزه بگیری طلاق استی، در این صورت به محض اینکه زن روزه بگیرد طلاق می‌شود. البته اگر شوهر این گونه گفته بود که اگر یک روزه بگیری طلاق استی یا اینکه اگر یک روز را روزه بگیری طلاق استی، در این صورت‌ها در وقت ختم روزه یعنی در وقت افطار طلاق واقع می‌شود.

و اگر زن روزۀ خود را در این صورت‌ها بشکند، طلاق واقع نمی‌شود.

مسئلۀ ۱۱: زنی خواست که از خانه بیرون برود، شوهرش به او گفت که حالا نرو، لیکن زن قبول نکرد ولذا شوهر خشمگین شده گفت که اگر از خانه برآئی طلاق استی.

حکم این صورت این است که اگر زن همین حالا از خانه بیرون برود طلاق می‌شود و اگر فوراً از خانه بیرون نرود بلکه کمی بعدتر از خانه برآید طلاق نمی‌شود، زیرا مراد شوهر این بود که حالا نرو بعداً برو، نه اینکه هرگز از خانه بیرون نرو.

مسئلۀ ۱۲: اگر کسی به زنی گفت که هر روزی که با تو نکاح کنم طلاق استی، و سپس در شب با او نکاح کرد، بازهم طلاق واقع می‌شود، زیرا عرفاً معنای آن این است که هر وقت که با تو نکاح کنم طلاق استی.

مسائل طلاق دادن بیمار

مسئلۀ ۱: اگر شوهر مریض/بیمار بود و در حالت بیماری، زن خود را طلاق داد و هنوز عِدَّت زن تمام نشده بود که شوهر به سبب همان بیماری وفات کرد، در این صورت زن از میراث شوهر مردۀ خود حصه/سهم خواهد یافت، چه شوهر یک طلاقش داده باشد یا دو یا سه طلاق، و چه طلاق رجعی داده باشد یا طلاق باین داده باشد، حکم همه یکسان است. و اگر شوهر بعد از اتمام عِدَّت/عِدَّۀ زن وفات کرد، در این صورت زن از میراث شوهر خود حصه/سهم نخواهد بُرد.

به همین صورت اگر شوهر در همان بیماری وفات نکرد، بلکه از آن بیماری شفا یافت و سپس به بیماری دیگری مبتلا شده و به سبب این بیماری نو وفات کرد، بازهم زن در این صورت از میراث شوهر حصه/سهم نخواهد بُرد، چه عِدَّتش تمام شده باشد یا تمام نشده باشد.

مسئلۀ ۲: اگر زن از شوهر خود طلاق خواست و لذا شوهر او را طلاق باین داد و آنگاه وفات کرد، در این صورت نیز زن از میراث شوهر مردۀ خود حصه/سهم نخواهد بُرد. چه شوهر در دوران عِدَّت زن وفات کند، یا بعد از گذشتن عِدَّت، حکم هر دو صورت یکسان است.

البته اگر شوهر طلاق رجعی داده آنگاه در دوران عِدَّت وفات کرد، در این صورت زن از میراث او حصه/سهم خواهد برد.(۴۵۵)

مسئلۀ ۳: اگر شوهر مریض/بیمار بود و در حالت بیماری به زن خود گفت که اگر از خانه بیرون بروی طلاق باین استی، و سپس زن از خانه بیرون رفت و لذا طلاق باین بر او واقع شد و شوهر نیز وفات کرد، در این صورت زن از میراث شوهر حصه/سهم نخواهد برد، زیرا زن به اختیار خود کاری کرد که طلاق را بر خود واقع ساخت.

و اگر شوهر بیمار چنین گفته بود که اگر غذا بخوری طلاق باین استی، یا گفت اگر نماز

(۴۵۵) چه شوهر به اختیار خود طلاقش بدهد یا به خاطر مطالبۀ زن طلاقش بدهد، و چه زن طلاق رجعی خواسته باشد یا طلاق باین خواسته باشد، حکم همۀ آنها یکسان است، به شرط اینکه شوهر طلاق رجعی بدهد. (حاشیۀ جدیده: ٤/٢٦)



بخوانی طلاق باین استی، در این صورت اگر شوهر بیمار در دوران عِدَّت وفات کند، زن از میراث او حصه/سهم خواهد بُرد، زیرا طلاق به اختیار زن واقع نشده است. غذاخوردن و نمازخواندن از ضروریات می‌باشد. زن نمی‌تواند آنها را ترک کند.

و اگر شوهر بیمار به زن گفته بود اگر از خانه برآئی طلاق استی یا طلاق رجعی استی، یا گفته بود اگر غذا بخوری طلاق استی یا طلاق رجعی استی، یا گفته بود اگر نماز بخوانی طلاق استی یا طلاق رجعی استی، و سپس شوهر قبل از اتمام دورهٔ عِدَّت وفات کرد، زن در تمام این صورت‌ها از میراث شوهر مردهٔ خود حصه/سهم خواهد برد.

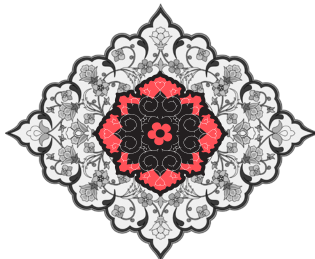
خلاصه اینکه اگر شوهر بیمار، زن خود را طلاق رجعی بدهد و سپس در دوران عدت وفات کند، زن به هر حال از میراث او حصه خواهد بُرد. و اگر شوهر بعد از گذشتن دورهٔ عِدَّت وفات کند، در این صورت زن از میراث او حصه‌ای نخواهد بُرد.



مسئلهٔ ۴: اگر شوهر سالم و تندرست بود و در حالت صحت و تندرستی به زن خود گفت اگر از خانه برآئی طلاق باین استی، و سپس هنگامی که زن از خانه برآمد و طلاق باین بر او واقع شد، شوهر بیمار بود و در همین بیماری قبل از گذشتن و تمام شدن عِدَّت زن، شوهر وفات کرد، در این صورت زن از میراث او حصه‌ای نخواهد بُرد.

مسئلهٔ ۵: اگر شوهر در حالت صحت و تندرستی خود به زن خود گفت؛ وقتی که پدرت بیاید طلاق باین استی، و هنگامی که پدر زن آمد در آن وقت شوهر بیمار بود و در همین بیماری وفات کرد، در این صورت نیز زن از میراث شوهر خود حصه نخواهد بُرد.

و اگر شوهر این سخن را در حالت بیماری خود گفته بود و آنگاه پدرِ زن آمد و شوهر هم در همان بیماری قبل از پایان دورهٔ عِدَّت زن وفات کرد، زن در این صورت از میراث او حصه خواهد برد.



مسائل رجوع در طلاق رجعی

مسئلۀ ۱: اگر شوهر، زن خود را یک یا دو طلاق رجعی بدهد، در این صورت می‌تواند زن را تا قبل از اختتام عِدَّت/عِدَّه اش نزد خود نگهدارد، و ضرورتی به نکاح تازه ندارند. چه زن راضی باشد یا نباشد، شوهر می‌تواند او را نگهدارد. زن در این صورت اختیاری ندارد.

اگر شوهر سه طلاق داده باشد حالا اختیار نگهداشتن زن را ندارد و حکم آن قبلاً بیان شد.

مسئلۀ ۲: طریقۀ رجوع کردن یعنی دوباره نگهداشتن زن این است که شوهر صاف و صریح، زبانی به زن بگوید که من ترا نگه می‌دارم، یا نگاهت کردم، یا اینکه به تو رجوع کردم. و یا اگر به زن خود چیزی نگفت بلکه به کس دیگری گفت که زنم را دوباره نگاه کردم یا به زنم رجوع کردم، در تمام این صورت‌ها فقط از گفتن همین الفاظ، زن دوباره منکوحه‌اش یعنی زنش می‌شود.

مسئلۀ ۳: اگر شوهر با زبان چیزی نگفت لیکن با زن /جِماع/همخوابگی کرد یا او را بوسید، یا با او ملاعبه نمود یا به شهوت او را دست زد، در تمام این صورت‌ها آن زن دوباره زن و منکوحۀ او می شود و ضرورتی به تجدید نکاح نمی‌باشد.

مسئلۀ ۴: اگر شوهر می‌خواست که به زن طلاق‌شدۀ خود رجوع کند و او را نزد خود نگهدارد، بهتر این است که دو یا سه چهار نفر را گواه رجوع خود بگرداند تا بعداً اگر جدالی پیدا شد، کسی نتواند منکر شود. و اگر کسی را گواه رجوع نگردانید و در خلوت/تنهائی رجوع کرد، بازهم رجوعش صحیح است.

مسئلۀ ۵: اگر مردی زنش را طلاق داد و عِدَّت/عِدَّۀ زن گذشت و حالا شوهر می‌خواهد به زن رجوع کند، در این صورت شوهر اکنون نمی‌تواند به آن زن رجوع کند. اکنون اگر زن راضی باشد باید از سر نو نکاح کنند. بدون نکاح جدید، شوهر نمی‌تواند زن را نگهدارد. و اگر او را نگهداشت، برای زن جایز نیست که نزد او بوده با او زندگی کند.

مسئلۀ ۶: هر زنی که حیض می‌بیند {یعنی خون ماهواری اش می‌آید} عِدَّت/عِدَّۀ طلاق او سه حیض است. هنگامی که سه حیض کامل بر او بگذرد، عِدَّتش نیز تمام می‌شود.

چون این مسئله را دانستید، اکنون متوجه باشید که اگر حیض سوم، ده روز کامل آمد، در این

صورت به محض اینکه خون منقطع/بند شود و ده روز کامل گردد، عِدَّت زن همان وقت ختم می شود و شوهرش حق رجوع به زن و باز نگهداشتن زن را که در اختیار داشت از دست می‌دهد، چه زن غسل گرفته باشد یا هنوز غسل نکرده باشد. اکنون شوهر کاری نمی‌تواند کند. و اگر حیض سوم عِدَّت/عِدَّه، کمتر از ده روز آمده بند/قطع شد، لیکن زن هنوز غسل نکرده است و نه کدام نمازی بر او واجب گشته است، در این صورت هنوز هم اختیار شوهر باقی است. اگر رجوع کند، زن بازهم همسر و منکوحۀ او خواهد بود. البته اگر زن بعد از انقطاع/بندشدن خون غسل کرد، یا اینکه هنوز غسل نکرده بود، ولی وقت یک نماز بر او گذشت، یعنی قضای یک نماز بر او واجب شد، اختیار شوهر از بین می‌رود و شوهر اکنون نمی‌تواند زن را بدون نکاح تازه نزد خود نگاهدارد.

مسئلۀ ۷: هر زنی که شوهرش هنوز با او همخوابگی نکرده است، اگرچه خلوت و تنهائی میان زن و شوهر رخ داده باشد، اگر شوهر او را یک طلاق بدهد، اکنون حق رجوع کردن و نگهداشتن او را ندارد. زیرا چنانکه در بالا گذشت طلاقی که بر این چنین زن واقع می‌شود، طلاق باین است. این مسئله را خوب به یاد بسپارید.

مسئلۀ ۸: اگر میان زن و شوهر تنهائی واقع شد لیکن شوهر می‌گوید که من با او همخوابگی نکرده ام، و سپس بعد از این اقرار، زن را طلاق داد، اکنون او حق رجوع از طلاق و نگهداشتن زن را ندارد.

مسئلۀ ۹: هر زنی که شوهرش او را یک یا دو طلاق رجعی داده است (که شوهر در آن اختیار رجوع و نگهداشتن زن را دارد) برای چنین زنی مناسب است که خود را خوب زینت و آرایش کند تا شاید دل شوهر به او مایل شده رجوع کند. و اگر شوهر قصد رجوع به زن را ندارد، برای او مناسب است تا هرگاه داخل خانه می‌آید، سرفه و غیره نموده داخل بیاید تا زن اگر جائی از بدنش برهنه است آن را بپوشاند و چشم شوهر به جائی نیفتد که نباید بیفتد. و چون دورۀ عِدَّت/عِدَّۀ زن تمام شد، زن از این خانه برود و جائی دیگر سکونت اختیار کند.

مسئلۀ ۱۰: اگر شوهر هنوز به زن رجوع نکرده است برایش جایز نیست که زن را با خود به سفر ببرد و نه برای آن زن جایز است که همراه او برود.

مسئلۀ ۱۱: هر زنی که یک یا دو طلاق باین شده (که شوهر اختیار رجوع و نگاه داشتن زن را در آن ندارد) دربارۀ این زن حکم این است که اگر می‌خواهد با مرد دیگری نکاح کند، باید بعد از گذر دورۀ عِدَّت/عِدَّه با او نکاح کند. نکاح‌کردن با مرد دیگری در دوران عدت برای زن جایز نیست. و اگر می‌خواهد با همان شوهر قبلی نکاح کند، پس می‌تواند در دوران عِدَّت نیز با او نکاح نماید.

مسائل ایلاء

مسئلۀ ۱: هر شوهری که قَسَم/سوگند خورده چنین گفت به خدا قسم که دیگر با تو همخوابگی نمی‌کنم، قسم به خدا که دیگر با تو نزدیکی نمی‌کنم، قسم می‌خورم که با تو پیش نمی‌شوم[۴۵۶] و یا قَسم دیگری به همین صورت خورد، حکم اینگونه قَسَم‌خوردن این است که اگر شوهر تا چهار ماه با زن خود همخوابگی نکند، بعد از سپری‌شدن چهار ماه، یک طلاق باین بر زن واقع می‌شود و اکنون بدون تجدید نکاح نمی‌توانند مانند زن و شوهر زندگی کنند. و اگر شوهر قبل از اینکه چهار ماه بگذرد، قسم خود را شکست و با زن همخوابگی کرد، در این صورت طلاق واقع نمی‌شود. البته کفّارۀ شکستن قَسَم خود را باید اداء کند. این گونه قَسَم‌خوردن را در شریعت «ایلاء» می‌گویند.

مسئلۀ ۲: اگر کسی به ترک همیشگی جماع/همخوابگی قَسَم نخورد، بلکه بر ترک فقط چهار ماه همخوابگی قسم خورد و چنین گفت قسم به خدا که تا چهار ماه با تو پیش نمی‌شوم. این صورت نیز «ایلاء» می‌باشد. و حکم آن این است که اگر شوهر تا گذر چهار ماه با زن خود همخوابگی نکند، یک طلاق باین بر زنش واقع می‌شود، و اگر قبل از گذشتن چهار ماه با زن خود همخوابگی کرد، در این صورت طلاق واقع نمی‌شود، ولی کفّاره باید بدهد.

مسائل کفارۀ شکستن قَسَم قبلاً به تفصیل درج شده است.

مسئلۀ ۳: اگر کسی بر مدتی کمتر از چهار ماه قسم خورد، این صورت هیچ اعتباری ندارد، «ایلاء» از آن ثابت نمی‌شود. اگر کسی بر یک روز کمتر از چهار ماه هم قسم بخورد بازهم «ایلاء» ثابت نمی‌گردد. البته اگر قبل از تکمیل آن مدتی که بر آن قسم خورده، با زن خود همخوابگی کند، در این صورت باید کفارۀ شکستن قسم را اداء کند. و اگر تا گذشتِ آن مدت با زن همخوابگی نکرد، در این صورت، هم طلاقی بر زنش واقع نمی‌شود و هم قسمش نمی‌شکند.

مسئلۀ ۴: شوهری قسم خورد که تا چهار ماه با زن خود پیش نمی‌شوم و سپس قسم خود را نشکست

(۴۵۶) مراد از «نزدیکی» و «پیش‌شدن» با زن، همخوابگی/جماع است.



و بنابرین بعد از چهار ماه یک طلاق باین بر زنش واقع شد و آنگاه بعد از طلاق دوباره باهم نکاح کردند. اکنون اگر شوهر بعد از این نکاح تازه تا چهار ماه دیگر با زن همخوابگی هم نکند، هیچ اشکالی ندارد. اکنون طلاقی و ایلائی واقع نمی‌شود.

و اگر شوهری به ترک همخوابگی برای همیشه قسم خورد، مثلاً اینطور گفت قسم می خورم که بعد از این هرگز با تو همخوابگی نمی کنم، یا گفت که به خدا قسم که هرگز با تو پیش نمی‌شوم، و سپس قسم خود را نشکست و بعد از گذشتن چهار ماه یک طلاق باین بر زنش واقع شد، و آنگاه دوباره با همان زن نکاح کرد و بعد از نکاح دوم باز تا چهار ماه با او نزدیکی نکرد، اکنون یک طلاق باین دیگر بر زنش واقع می‌شود. و اگر برای سومین مرتبه با همان زن نکاح کرد، بازهم حکم آن این است که اگر شوهر بعد از این نکاح سوم نیز تا قبل از گذشتن چهار ماه با زن خود همخوابگی نکرد، اکنون طلاق باین سوم نیز بر زن واقع می‌شود و حالا تا وقتی که زن، شوهرِ دیگری نگیرد و آنگاه یا طلاق شود و یا شوهر دومش وفات کند و عِدَّت طلاق یا وفات شوهر دوم نیز بگذرد، شوهر قبلی نمی‌تواند با او نکاح کند.

البته اگر شوهر بعد از نکاح دوم یا سوم با زن نزدیکی یعنی همخوابگی می کرد، قسمش می شکست و دیگر هیچ طلاقی بر زن واقع نمی‌شد. البته کفارۀ شکستن قَسَم را می‌باید اداء می کرد.

مسئلۀ ۵: اگر در صورت بالا بعد از سه نکاح پیاپی، سه طلاق بر زن واقع شد و سپس زن شوهر دیگری گرفت و هنگامی که شوهر دوم او را طلاق داد، زن عِدَّت آن را گذرانیده دوباره با شوهر اول نکاح کرد و شوهر اول این بارهم تا چهار ماه با زن همخوابگی نکرد، در این صورت اکنون هیچ طلاقی بر زن واقع نمی‌شود، تا هر مدتی که شوهر با زن همخوابگی نکند، طلاقی واقع نمی‌شود. لیکن هر زمانی که این شوهر با او همخوابگی کند، دادن کفارۀ شکستن قسم بر او لازم می گردد، زیرا قسم خورده بود که هرگز با تو نزدیکی نمی‌کنم، یا هرگز با تو پیش نمی‌شوم، و او این قسم را حالا شکست.

مسئلۀ ٦: اگر شوهری زن خود را طلاق باین داد و سپس قسم خورد که با تو همخوابگی نمی‌کنم، این صورت «ایلاء» نمی‌باشد. اکنون اگر هر دو با همدیگر نکاح کنند و شوهر با زن تا چهار ماه یا بیشتر همخوابگی نکند، طلاقی بر زن واقع نمی‌شود. لیکن هر وقتی که شوهر با زن همخوابگی کند، کفارۀ شکستن قسم خود را باید بدهد.

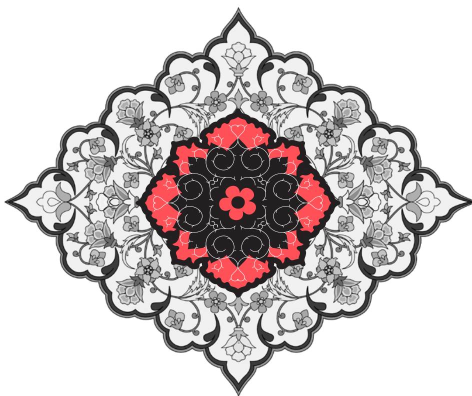
اگر کسی زن خود را طلاق رجعی داد و سپس در دوران عِدَّتش قسم خورد که با تو نزدیکی

نمی کنم، این «ایلاء» است. اکنون اگر شوهر به زن خود رجوع کند و او را نزد خود نگهدارد و آنگاه تا چهار ماه با او نزدیکی و همخوابگی نکند، بعد از گذشتن چهار ماه یک طلاق باین بر زنش واقع می‌شود. و اگر قبل از چهار ماه با او نزدیکی کرد، در این صورت باید کفاره بدهد.



مسئلۀ ۷: اگر شوهری به «خدا» قسم نخورد بلکه چنین گفت اگر با تو نزدیکی کنم طلاق استی، این هم «ایلاء» است و اگر شوهر با زن همخوابگی کند، یک طلاق رجعی بر زن واقع می‌شود، لیکن دادن کفارۀ قسم در این صورت لازم نمی‌گردد. و اگر شوهر با زن در این صورت تا چهار ماه همخوابگی نکرد، بعد از گذشتن چهار ماه یک طلاق باین بر زن واقع می‌شود.

و اگر شوهر چنین گفت اگر با تو نزدیکی کنم یک حج بر سر من باشد یا یک روزه بر سرم باشد، یا ده روپیه خیرات بر گردنم باشد، یا یک قربانی بر عهده‌ام باشد، تمام این صورت‌ها «ایلاء» می‌باشد. اگر شوهر قبل از چهار ماه با زن خود همخوابگی کند، در این صورت هرچه که گفته است، باید آن را اداء کند و کفاره لازم نمی‌گردد. و اگر تا چهار ماه با زن خود همخوابگی نکرد، بعد از چهار ماه یک طلاق باین بر زن واقع می‌شود.



مسائل خُلع

مسئلهٔ ۱: اگر زن و شوهر نمی‌توانند با هم زندگی کنند و شوهر طلاق هم نمی‌دهد، برای زن جایز است که مقداری پول یا مال و یا مَهر/مهریهٔ خود را به شوهر داده به او بگوید که این را بگیر و مرا رها کن یا چنین بگوید که در عوض مَهر/مهریه‌ام که بر تو است مرا رها کن، و شوهر در جوابش بگوید که رهایت کردم، در این صورت یک طلاق باین برآن زن واقع می‌شود، و شوهر حالا حق رجوع کردن و نگهداشتن زن را ندارد.

البته اگر شوهر نشسته بود و در همان حالت نشسته جواب زن را نداد بلکه برخاسته رفت، یا نه شوهر بلکه زن که نشسته بود برخاسته رفت و آنگاه شوهر گفت که خیلی خوب، من رهایت کردم، هیچ طلاقی بر زن واقع نمی‌شود. در این صورت لازم است که سوال و جواب یکجا انجام گیرد. این گونه طلاق گرفتن و خلاص‌شدن از شوهر را در شریعت «خُلْع» می گویند.

مسئلهٔ ۲: اگر شوهر به زن خود گفت که من با تو خُلْع کردم و زن هم گفت من قبول کردم، در این صورت خُلْع انجام شده است. البته اگر زن در همانجا جوابش را نداد بلکه برخاسته رفت یا اینکه زن این پیشنهاد را قبول نکرد، خُلْع انجام نمی گیرد.

البته اگر شوهر بعد از گفتن «من با تو خُلْع کردم» از جایش برخاسته رفت و زن هنوز هم در همانجا نشسته بود و بعد از برخاستن او خُلْع را قبول کرد، خُلْع در این صورت واقع می‌شود.

مسئلهٔ ۳: اگر شوهر فقط این قدر گفت من با تو خُلْع کردم، و زن آن را قبول کرد و نه شوهر از پول ذکری کرد و نه زن از پول یادی نمود، در این صورت بازهم هر حقی که شوهر بر عهدهٔ زن دارد و هر حقی که زن بر دوش شوهر دارد، همهٔ آنها معاف می‌شوند.

اگر مهر زن بر دوش شوهر باقی است، آن مهر هم معاف می‌شود و اگر زن مهر خود را قبلاً گرفته بود، باز دادن آن به شوهر واجب نیست. البته شوهر، {خرجِ} لباس و نفقه و خانهٔ زن را تا وقت اختتام عِدَّت او باید بدهد. لیکن اگر زن گفته بود که خرچ لباس و نفقه و خانهٔ دوران عِدَّت را هم از تو نمی گیرم، اینها نیز معاف می‌شوند.



مسئلهٔ ۴: و اگر در وقت خُلْع کردن، پولی هم ذکر شده بود، مثلاً شوهر گفته بود که من با تو در عوض ده هزار خُلْع کردم و زن نیز آن را قبول کرد، خُلْع صورت می‌گیرد، و اکنون بر زن واجب است تا مبلغ ده هزار به شوهر بدهد. اگر زن مهر/مهریهٔ خود را قبلاً گرفته باشد، در این صورت نیز باید ده هزار به شوهر بدهد و اگر مهر خود را نگرفته بود بازهم باید ده هزار به شوهر بدهد و مهر خود را نیز از شوهر به دست نخواهد آورد، زیرا مهر/مهریه به سبب خُلْع معاف شده است.



مسئلهٔ ۵: در خُلْع، اگر قصور از شوهر بود، گرفتن پول و مال یا خُلع کردن در عوض مهر زن که بر عهده‌اش باقی است، گناهی بزرگ و حرام می‌باشد، و اگر شوهر مقداری پول و مال از زن گرفت، استفادهٔ آن در مصارفش برایش حرام است. و اگر قصور از زن است، در این صورت شوهر نباید بیشتر از آنقدر پول که به عنوان مهر/مهریه به زن داده است، از او بازپس بگیرد بلکه باید فقط در عوض مَهرش خُلع کند. و اگر شوهر پولی زیادتر از مقدار مهر را از زن گرفت، اگرچه کار بی جائی کرده است، لیکن مرتکب گناه نمی‌گردد.

مسئلهٔ ٦: اگر زن به خُلْع راضی نبود لیکن شوهر به زور و جبر یعنی به تهدید یا لَت وکوب او را وادار کرد تا خُلْع کند، اگرچه طلاق در این صورت واقع می‌شود، لیکن بر زن دادنِ آن پول به شوهر واجب نمی‌باشد. و اگر مهر/مهریهٔ زن بر دوش شوهر هنوز باقی است، آن هم معاف نمی‌شود.



مسئلهٔ ۷: همهٔ این احکام در آن صورت است که لفظ «خُلْع» گفته شده باشد، یا زن گفته باشد که در عوض یک هزار یا ده هزار مرا رها کن، یا اینکه گفته باشد که در عوض مهرم مرا رها کن.

و اگر زن الفاظ بالا را نگفت بلکه لفظ «طلاق» را استعمال کرد و چنین گفت که در عوض یک هزار مرا طلاق بده. این صورت خُلْع گفته نمی‌شود. و در این صورت اگر شوهر در عوض این پول زن را طلاق داد، یک طلاق باین بر زن واقع می‌شود، لیکن هیچ حقی از حقوق هیچ کدام آنها معاف نمی‌گردد، نه آن حقوقی معاف می‌شود که زن بر شوهر دارد و نه آن حقوقی که شوهر بر زن دارد. شوهر اگر مهر/مهریهٔ زن را هنوز به او نداده بود، آن هم معاف نمی‌گردد. زن می‌تواند آن را از او مطالبه کند، و شوهر فقط این یک هزار را از زن خواهد گرفت.

مسئلهٔ ۸: اگر شوهر به زن گفت که من در عوض یک هزار ترا طلاق دادم، در این صورت وقوع طلاق موقوف بر قبول زن است، اگر زن آن را قبول نکند طلاق واقع نمی‌شود، و اگر آن را قبول کند



یک طلاق باین بر او واقع می‌شود. لیکن اگر زن بعد از تبدیل جای نشستن خود آن را قبول کرد، طلاق واقع نمی‌شود.

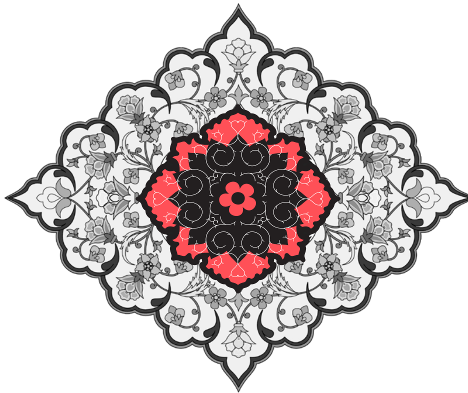
مسئلۀ ۹: اگر زن به شوهر گفت که مرا طلاق بده و شوهر در جوابش گفت که تو حق مهر و غیرهٔ خود را معاف کن تا طلاقت بدهم، و زن گفت خیلی خوب من مهر و سایر حقوق خود را معاف کردم، لیکن شوهر او را طلاق نداد، در این صورت هیچ یک از حقوق زن معاف نمی‌شود.

و اگر شوهر در همان نشست و در همان‌جا او را طلاق داد، در این صورت مهر و سایر حقوق زن معاف می‌گردند.

مسئلۀ ۱۰: اگر زن به شوهر گفت که در عوض سه هزار مرا سه طلاق بده، و شوهر او را فقط یک طلاق داد، در این صورت شوهر فقط یک هزار خواهد یافت و اگر دو طلاقش داد دو هزار، و اگر سه طلاقش را داد، سه هزار را از زن خواهد یافت. و طلاق در تمام این صورت‌ها طلاق باین خواهد بود، زیرا در بدل پول می‌باشد.



مسئلۀ ۱۱: پسر نابالغ و شخص دیوانه نمی‌توانند با زن خود خُلْع کنند.



مسائل ظِهار

مسئلۀ ۱: اگر شوهری به زن خود گفت تو مثل مادرم استی، یا گفت تو برای من مثل مادرم استی، یا تو پیش من مثل مادر استی، یا از این بعد تو نزد من مثل مادر استی، یا مانند مادر استی؛ اکنون باید دید که مراد او از این سخن چه بوده است. اگر مرادش این بود که تو در احترام و بزرگی مثل مادرم استی و یا مرادش این بود که تو حالا کاملاً پیر شده‌ای و در عمر مثل مادرم می‌باشی، در این صورت چیزی از این گفته‌هایش ثابت نمی‌شود و حکمی بر آن وارد نمی‌گردد.

و اگر مراد شوهر از این سخن، طلاق‌دادن و رهاکردن زنش بود، در این صورت یک طلاق باین بر زنش واقع می‌شود.

و اگر مراد شوهر، طلاق دادن زن و رها کردن او نبود، بلکه مرادش این بود که اگرچه تو زنم هستی و ترا از نکاح خود آزاد نمی‌کنم، لیکن از این به بعد هرگز با تو نزدیکی هم نمی‌کنم، نزدیکی و همخوابگی با ترا بر خود حرام کرده‌ام. این را در شریعت «ظِهار» می‌گویند.

«حکم ظِهار» این است که اگرچه زن در نکاح همان شوهر است، لیکن تا وقتی که شوهر کفارۀ ظهار را ادا نکند، برایش همخوابگی و نزدیکی با زن، یا او را به شهوت و جوش جوانی دست زدن و لمس کردن، یا بوسیدن و ملاعبه با او حرام است. تا زمانی که شوهر کفاره را اولاً اداء نکند، تا آن هنگام زن بر او حرام می‌باشد. گرچه سال‌های سال نیز بر آن بگذرد. و هنگامی که شوهر کفاره را اداء کرد، آنگاه با هم زناشوئی کنند و ضرورتی به تجدید نکاح نیست. مسائل کفارۀ ظِهار مانند مسائل ادای کفارۀ شکستن روزه است.

مسئلۀ ۲: اگر شوهر قبل از ادای کفاره با زن خود همخوابگی کرد، او گناه بزرگی را مرتکب شده است، اکنون نزد الله ﷻ توبه و استغفار کند و تصمیم محکم بگیرد که بعد از این قبل از ادای کفاره با او همخوابگی نخواهم کرد. و همچنین بر زن لازم است تا زمانی که شوهرش کفاره نداده است، او را نگذارد با او همخوابگی کند.

مسئلۀ ۳: اگر شوهری زن خود را مثل خواهر یا دختر یا عمۀ خود یا مثل چنان زنی خواند که نکاح



آن زن برایش تا ابد حرام است، حکم آن نیز حکم ظِهار می‌باشد.



مسئلۀ ۴: اگر شوهر به زن خود گفت تو برایم مثل خنزیر استی، پس اگر شوهر نیت طلاق دادن و رها کردن زن را داشت، یک طلاق واقع می‌شود.

و اگر نیت ظهار را داشت یعنی اراده‌اش این بود که طلاقت نمی‌دهم لیکن همخوابگی با تو را بر خود حرام می‌کنم، در این صورت هیچ چیزی واقع نمی‌شود.

به همین صورت اگر شوهر در وقت گفتن آن جمله هیچ نیتی نداشت، بازهم هیچ چیزی از آن واقع نمی‌شود.



مسئلۀ ۵: اگر شوهر بعد از ظِهار تا چهار ماه یا تا بیشتر از چهار ماه با زن همخوابگی نکرد و کفاره هم نداد، بازهم طلاقی بر زنش واقع نمی‌شود. و «ایلاء» نیز از اینگونه سخن واقع نمی‌شود.

مسئلۀ ٦: در صورت ظِهار، برای شوهر حرف زدن با زن و دیدن او تا وقتی که کفاره را اداء نکند حرام نیست. البته نظر انداختن به شرمگاه زن برایش جایز نمی‌باشد.



مسئلۀ ۷: اگر شوهر با زن خود برای همیشه ظهار نکرد بلکه مدتی را جهت ظِهار مقرَّر ساخت، مثلاً به زن خود گفت که تو برای چهار ماه یا یک سال برایم مثل مادرم استی، در این صورت ظِهار تا همان مدتی که مقرر ساخته است، باقی می‌ماند.

اگر شوهر بخواهد قبل از اتمام این مدت با زن خود نزدیکی کند، باید اولاً کفاره بدهد. و اگر بعد از اختتام مدت مقرر کرده با زن خود همخوابگی کرد، کفاره‌ای بر او لازم نمی‌آید و زن نیز برایش حلال می‌شود.

مسئلۀ ۸: اگر شوهر در وقت ظهار کردن خود فوراً انشاء الله گفت، ظِهار واقع نمی‌شود.



مسئلۀ ۹: پسر نابالغ و شخص دیوانه نمی‌توانند ظِهار کنند و اگر ظِهار هم کنند، ظهار شان واقع نمی شود. به همین صورت اگر کسی با زنی ظهار کند که هنوز با وی نکاح نکرده است، بازهم چیزی واقع نمی شود. و اکنون نکاح کردن با آن زن برایش صحیح است.

مسئلۀ ۱۰: اگر کسی الفاظ ظِهار را چند مرتبه تکرار کرد، مثلاً شوهر به زن خود دو یا سه مرتبه



گفت تو برایم مثل مادرم استی، در این صورت هر چند مرتبه‌ای که الفاظ ظِهار را تکرار کرده، به همان تعداد باید کفَّاره بدهد.

البته اگر نیت شوهر از تکرار مرتبۀ دوم یا سوم آن فقط تاکید و محکم‌سازی ظِهار بود و مقصودش ظِهار تازه نبود، در این صورت فقط یک کفَّاره بدهد.

مسئلۀ ۱۱: اگر شوهر الفاظ ظِهار را به چند زن خود گفت در این صورت در عوض هر زن خود که با او ظهار کرده است، یک کفَّاره بدهد.



مسئلۀ ۱۲: اگر شوهر در وقت ظِهار، لفظ «مثل» یا لفظ «مانند» را استعمال نکرد، بلکه به زن خود گفت که تو مادرم استی، یا گفت تو خواهرم استی، در این صورت ظِهار از این الفاظ واقع نمی‌شود و نه زن بر او حرام می‌گردد، لیکن استعمال چنین الفاظی برای زن خود گناه دارد.

به همین گونه در وقت صداکردن زن خود، اگر شوهر گفت خواهرم فلان کار را بکن، این هم زشت است، لیکن ظِهار واقع نمی‌شود.

مسئلۀ ۱۳: اگر شوهر به زن خود گفت اگر ترا نگهدارم مادر خود را نگهداشته باشم، یا اگر با تو نزدیکی کنم با مادر خود نزدیکی کرده باشم، ظِهار از این گفته واقع نمی‌شود.

مسئلۀ ۱۴: اگر شوهر به زن خود گفت که تو بر من مثل مادرم حرام استی، پس در این صورت اگر نیت طلاق‌دادن را دارد، یک طلاق بر زنش واقع می‌شود.(۴۵۷)

و اگر نیت ظِهار را دارد یا اینکه هیچ نیتی ندارد، در این صورت ظِهار واقع می‌شود، نخست کفَّاره بدهد و آنگاه همخوابگی کند.



مسائل کفارۀ ظهار



مسئلۀ ۱: مسائل کفارۀ ظِهار مانند مسائل کفارۀ شکستن روزه است، فرقی میان آنها نمی‌باشد، این مسائل به تفصیل در آنجا بیان گردیده‌اند. آنها را در همانجا ملاحظه کنید. اکنون در اینجا آن مسائل مهم کفارۀ ظِهار را می‌نویسیم که در آنجا بیان نکرده بودیم.

---

(۴۵۷) و اگر کسی در این صورت نیت ایلاء را داشت، ایلاء واقع می‌شود. (حاشیۀ جدیده: ٦٠/٤)



مسئلهٔ ۲: اگر شوهر قدرت و توان دارد، باید شصت روز را پیاپی و پشت سرِ هم روزه بگیرد و حتّی روزهٔ یک روز در میان این شصت روز را رها نکند و تا وقتی که شصت روزه‌اش تمام نشود، تا آن وقت با زن خود همخوابگی نکند.

و اگر شوهر قبل از اتمام شصت روزه با زن خود نزدیکی کرد، در این صورت شصت روزه را دوباره از سر نو شروع کند، چه در روز با زن همخوابگی کرده باشد، یا در شب و چه قصداً همخوابگی کرده باشد یا سهواً، حکم همهٔ صورت‌های آن یکسان است.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی روزه گرفتن را از تاریخ اول ماه قمری شروع کرد، در این صورت دو ماه کامل پی در پی و پشت سرِ هم روزه بگیرد، خواه شصت روز کامل شود و هر ماه سی روز داشته باشد یا کمتر از شصت روز شود. کفاره در هر دو صورت اداء می‌شود. و اگر کسی از تاریخ اول ماه قمری روزه گرفتن را شروع نکرد، در این صورت شصت روز کامل روزه بگیرد.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی کفارهٔ خود را با روزه گرفتن اداء می‌کرد و قبل از ختم روزهٔ کفَّاره سهواً با زن خود در شب یا در روز همخوابگی کرد، اکنون باید از سر نو کفاره را اداء کند.

مسئلهٔ ۵: اگر کسی طاقت روزه گرفتن را ندارد، در این صورت شصت فقیر را دو وقت غذا بخوراند یا اینکه گندم بدهد{ویا پولی برابر با قیمت صدقهٔ فطر بدهد}.(۴۵۸)

اگر هنوز تمام فقیران را غذا نخورانیده بود که با زن خود همخوابگی کرد، در این صورت مرتکب گناه می‌شود، لیکن دوباره از سر نو کفاره دادن لازم نیست.

و مسائل غذا خورانیدن فقراء همه همانگونه است که تحت عنوان مسائل کفارهٔ شکستن روزه بیان شده است.

مسئلهٔ ٦: اگر ادای دو کفَّارهٔ ظِهار بر دوش کسی واجب بود و او شصت فقیر را چهار چهار کیلو گندم داد و پنداشت که در عوض هر کفاره، دو دو کیلو گندم می‌دهم تا هر دو کفاره‌ام اداء شود، در این صورت فقط یک کفاره‌اش اداء می‌شود. کفارهٔ دوم را دوباره باید بدهد.

و اگر یک کفاره‌اش به خاطر شکستن روزه‌اش بود و یک کفاره به خاطر ظِهار، در این صورت هر دو کفاره اش اداء می‌گردد.

---

(۴۵۸) در صورت گندم دادن یا پول نقد دادن، در عوض هر وقت طعام، هر فقیر را باید یک کیلو و۷۵۰ گرام گندم یا قیمت آن را بدهد. و بهتر این است که دو کیلوی کامل یا قیمت آن را بپردازد. تفصیل این مسئله تحت عنوان «مسائل صدقهٔ فطر» گذشت.

مسئلۀ لِعان

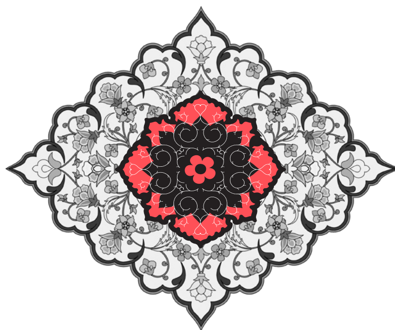
مسئلۀ ۱: اگر شوهر به زن خود تهمت زنا بزند، یا دربارۀ طفلی که زنش به دنیا آورده است بگوید که این از من نیست، نمی‌دانم که از کیست. حکم آن این است که زن نزد قاضی یا حاکم شرعی دعوی دایر کند و حاکم یا قاضی از هر دوی آنها قَسَم بگیرد.

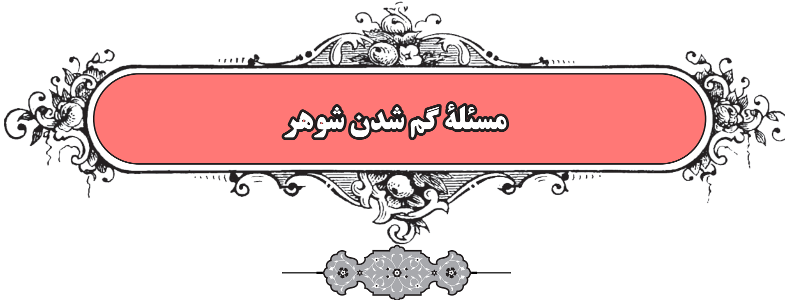
اوّلاً از شوهر چهار مرتبه به اینگونه قسم بگیرد که من خدا را گواه ساخته می‌گویم که در تهمتی که به او زده‌ام راستگو هستم، و سپس بار پنجم به اینگونه قسم بخورد که اگر من دروغگو باشم لعنت خدا بر من باشد.

و چون شوهر قسم خورد آنگاه زن چهار مرتبه به اینگونه قسم بخورد که من خدا را گواه ساخته می‌گویم که او در تهمتی که به من زده دروغگو است، و در مرتبۀ پنجم بگوید که اگر او در این تهمت خود راستگو باشد، غضب خدا بر من باشد.

و هنگامی که هر دو قَسَم خوردند، حاکم یا قاضی میان هر دو تفریق خواهد کرد و یک طلاق باین بر زن واقع خواهد شد و اکنون این طفل از شوهرِ زن خوانده نخواهد شد بلکه او را حوالۀ مادرش خواهند کرد.

اینگونه قسم خوردن را در شریعت «لِعان» می‌گویند.

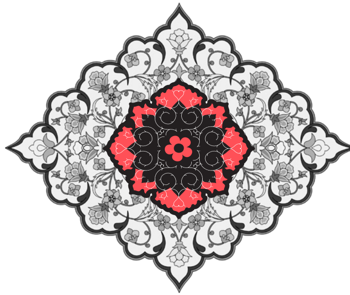




مسئلۀ گم شدن شوهر

هر زنی که شوهرش گم/مفقود شود و معلوم نباشد که او زنده است یا مرده، این زن نمی تواند با مرد دیگری نکاح کند، بلکه باید انتظار بکشد تا شاید شوهرش برگردد، و چون آن قدر وقت از انتظار کشیدنش گذشت که عمر شوهرش نود ساله شد، اکنون حکم خواهیم کرد که شوهرش شاید مرده باشد.

بنابرین اگر این زن هنوز جوان است و می‌خواهد با کس دیگری نکاح کند، اکنون بعد تکمیل عِدَّت/عِدَّهٔ خود می‌تواند دوباره نکاح کند. لیکن شرط این است که حاکم یا قاضی شرعی به مرگ شوهر مفقودش حکم کرده باشد.(۴۵۹)



(۴۵۹) اما امروزه به سبب تحقُّق ضرورت شدیده، مشایخ فقهاء احناف رَحِمَهُمُ الله تَعَالَیٰ در این مسئله مطابق مذهب حضرت امام مالک رحمه‌الله فتویٰ می‌دهند که خلاصهٔ آن چنین است:

زن بعد از گم‌شدن شوهر نزد حاکم یا قاضی مسلمان دعوی دایر کند و حاکم یا قاضی از همان تاریخ تا چهار سال برایش مهلت مُقَرَّر نماید که اگر شوهرش در طول این چهار سال پیدا نشد، در این صورت قاضی یا حاکم مسلمان بعد از گذر چهار سال، حکم به وفات شوهر خواهد کرد، و آنگاه زن اجازه خواهد داشت تا با کس دیگری نکاح کند.

تفاصیل مذهب حضرت امام مالک رحمه‌الله و شروط و قیود این حکم و همچنین تفاصیل بعضی مسائل مربوطهٔ آن را می‌توان در کتاب «الحیلة الناجزة للحلیلة العاجزة» تالیف حکیم الأمت و مُجدِّد الملت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی رحمه‌الله ملاحظه کرد.



مسائل عِدَّت



مسئلۀ ۱: هنگامی‌که زنی را شوهرش طلاق بدهد یا نکاحش به سبب خُلْع یا ایلاء یا غیره ... بشکنند ویا شوهرش وفات کند، در تمام این صورت‌ها زن باید برای مدت کوتاهی در خانه بماند و تا وقتی‌که این مدت به پایان نرسد، اجازۀ رفتن به جای دیگری را ندارد، و نه اجازه دارد تا با مرد دیگری نکاح کند. و هنگامی که این مدت مُکَمَّل شد، آنگاه زن می‌تواند از آنجا به جای دیگری برود و یا با شخص دیگری نکاح نماید. گذرانیدن این مدت را «عِدَّت/عِدَّه» می‌گویند.

مسئلۀ ۲: اگر زنی را شوهرش طلاق داد، در این صورت زن تا «ختم سه حیض» در همان خانۀ شوهر که در آن طلاق شده است باید بماند و از آن خانه بیرون نیاید، نه در روز و نه در شب، و نه با شخص دیگری نکاح کند. خواه شوهر، زن را یک طلاق داده باشد یا دو طلاق یا سه طلاق، و خواه او را طلاق باین داده باشد یا طلاق رجعی. حکم همۀ آنها یکسان است. هنگامی‌که سه حیض تمام شد، عِدَّت/عِدَّۀ زن نیز ختم می‌گردد. اکنون زن می‌تواند هر جائی‌که می‌خواهد برود.

مسئلۀ ۳: اگر دختر کم‌سال را که هنوز از او حیض نمی‌آید شوهرش طلاق داد، یا چنان زن پیری را شوهرش طلاق داد که خون ماهواری‌اش نمی‌آید و قطع شده است، عِدَّت هر یک از این دو، سه ماه می‌باشد. سه ماه در خانه بمانند و بعد از آن مختار هستند که هرچه بخواهند بکنند.

مسئلۀ ۴: اگر دختر کم‌سالی طلاق شد و لذا او به حساب سه ماه عِدَّتش را شروع کرد، آنگاه یکی دو ماه از آغاز عِدَّت گذشته بود که حیضش آمد، اکنون در این صورت او تا اتمام سه حیض باید انتظار کند. تا وقتی‌که سه حیض مکمل نشده است، عِدَّتش تمام نمی‌شود.



مسئلۀ ۵: اگر زنی حامله بود و در حالت حاملگی طلاق شد، در این صورت تا هنگام ولادت طفل در خانه بماند، عِدَّت او همین است. هنگامی‌که طفل زن به دنیا آمد، عِدَّت زن نیز تمام می‌شود. اگرچه طفلش چند دقیقه بعد از طلاق‌شدن به دنیا بیاید، بازهم عِدَّت زن تمام می‌شود.(۴۶۰)

---

(۴۶۰) اگر زنی حامله بود که طلاق شد و او اسقاط جنین کرد، در این صورت نیز عدتش تمام می‌شود. لِأَنَّهُ



مسئلهٔ ٦: اگر کسی زن خود را در دوران ماهواری‌اش طلاق داد،[461] این حیض که زن در آن طلاق شده، اعتباری ندارد بلکه علاوه بر آن، زن سه حیض دیگر را باید تکمیل کند.



مسئلهٔ ٧: عِدَّت/عِدَّهٔ طلاق بر همان زنی واجب است که میان او و شوهرش جِماع/همخوابگی رخ داده باشد، یا اگرچه همخوابگی رخ نداده است، لیکن میان زن و شوهر تنهائی و یکجائی رخ داده باشد و بعد از آن طلاق واقع شده باشد، خواه چنان تنهائی و خلوتی میان شان پیش آمده باشد که تمام مَهر/مهریه به سبب آن لازم می‌شود، یا چنان خلوت و تنهائی میان شان رخ داده باشد که تمام مهر از آن واجب نمی‌شود. عِدَّت/عِدَّه گذرانیدن در هر دو صورت خلوت واجب می باشد.

و اگر میان زن و شوهر هنوز به هیچ وجهی خلوت و تنهائی رو نداده بود که زن طلاق شد، در این صورت گذرانیدن عِدَّت بر چنین زنی چنانکه قبلاً گذشت واجب نیست.



مسئلهٔ ٨: اگر کسی زن شخص دیگری را اشتباهاً زن خود پنداشته با او همخوابگی کرد و سپس دانست که او زنش نبوده، در این صورت نیز این زن باید عِدَّت/عِدَّه بگذراند و تا وقتی که دورهٔ عِدَّت/عِدَّه اش تمام نشده است شوهر خود را نگذارد که با او همخوابگی کند، وگرنه هر دو گناهکار می شوند.

عِدَّت/عِدَّه این زن نیز مانند بالاست، یعنی اگر زن از آن مرد حامله شد، تا ولادت طفل باید انتظار بکشد، و اگر حامله نشد تا گذشتن سه حیض انتظار کند.

و این طفل نیز حرامی گفته نمی‌شود بلکه فرزند همان مردی است که اشتباهاً با این زن همخوابگی کرده است.

مسئلهٔ ٩: اگر کسی زنی را به نکاح فاسد گرفت، یعنی به صورتی نکاح کرد که طبق قواعد صحیح نیست. مثلاً با زنی نکاح کرد و سپس معلوم شد که شوهر این زن زنده است و هنوز او را طلاق نداده است، یا معلوم شد که این زن و شوهر در طفولیت از یک زن شیر خورده‌اند.

حکم اینگونه نکاح این است که اگر بین زن و شوهر همخوابگی رخ داده است و آنگاه بعد از دانستن حال، میان ایشان تفریق و جدائی رو داد، زن در این صورت نیز باید دورهٔ عِدَّت/عِدَّه را

يُمْكِنُ إِسْقَاطُهَا فِي يَوْمِ الطَّلَاقِ فَتَنْقَضِي عِدَّتُهَا بِهِ. (رد المحتار: ٤١٩/٣)

(۴۶۱) اما طلاق دادن در حالت حیض گناه است. (حاشیهٔ جدیده: ٦٢/٤)



بگذراند، و عِدَّت/عِدَّه اش از همان زمانی شروع می‌شود که شوهر توبه کرده از زن جدائی اختیار کرده است.

و اگر شوهر هنوز با زن همخوابگی نکرده بود که حال معلوم گردید و شوهر جدائی اختیار نمود، در این صورت عِدَّت/عِدَّه بر زن واجب نیست، بلکه اگر میان این زن و شوهر خلوت و تنهائی هم رخ داده باشد، بازهم عِدَّت/عِدَّه بر چنین زنی در این صورت واجب نمی‌باشد. عِدَّت در چنین نکاح، همان وقتی واجب می‌شود که همخوابگی رخ داده باشد.

مسئلۀ ۱۰: خوراک و پوشاک زن در دوران عِدَّت/عِدَّه بر دوش همان مردی واجب است که این زن را طلاق داده است. مسائل آن به تفصیل بعداً تحت عنوان «مسائل نفقۀ زن» می‌آید.

مسئلۀ ۱۱: اگر شوهری زن خود را طلاق باین یا سه طلاق داد و سپس در دوران عِدَّت/عِدَّه اشتباهاً با او همخوابگی کرد، اکنون به سبب این همخوابگی سهوی، یک عِدَّت/عِدَّۀ دیگر نیز بر زن واجب می‌شود. اکنون زن سه حیض دیگر را تکمیل کند، و هنگامی‌که سه حیض دیگر گذشت، هر دو عدت این زن ختم می‌شود.[(۴۶۲)]



مسئلۀ ۱۲: شوهری زن خود را طلاق باین داد و شوهر نیز در همان خانه زندگی می‌کند که زن عِدَّت/عِدَّۀ خود را در آن می‌گذراند، در این صورت زن باید از او خوب پرده/حجاب کند.



مسائل عدت موت شوهر

مسئلۀ ۱: اگر شوهر زنی وفات کرد، عِدَّت/عِدَّۀ زن چهار ماه و ده روز می‌باشد، و زن عِدَّت/عِدَّه را باید در همان خانه‌ای بگذراند که در وقت وفات شوهرش در آن سکونت داشت. بیرون آمدن از آن خانه برایش درست نیست.

البته اگر این زن، نادار و فقیر است و مصارف و خرج زندگی خود را دارا نیست و بناءً شغلی

---

(۴۶۲) یعنی از همان وقتی که شوهر با او همخوابگی کرده است، سه حیض دیگر را باید بگذراند. (حاشیۀ جدیده: ٤/٦٣)



مثلاً آشپزی و غیره دارد، در این صورت بیرون رفتن به خاطر کار برایش درست است، ولی شب را باید در همان خانه بگذراند.

و در صورت مرگ شوهر، چه همخوابگی میان زن و شوهر رخ داده باشد یا نه، و چه خلوت و تنهائی میان ایشان پیش آمده باشد یا نه، و چه حیض زن بیاید یا نیاید، حکم همهٔ این صورت‌ها یکسان است. یعنی زن باید چهار ماه و ده روز را در عِدَّت/عِدَّه بگذراند.

البته اگر هنگامی که شوهر وفات کرد زن حامله بود، عِدَّت/عِدَّهٔ این زن تا ولادت/زایمان طفل است، و تعیین ماه و روز در این صورت اعتباری ندارد. اگر طفل فقط یکی دو ساعت بعد از وفات شوهر به دنیا آمد، بازهم عِدَّت/عِدَّهٔ زن ختم می‌شود.

مسئلهٔ ۲: در دوران عِدَّت/عِدَّه، زن در هرجا در داخل خانه که بخواهد بود و باش و رفت و آمد می تواند. در بعضی جاها رواج است که چارپائی یا بسترِ زنِ شوهر مرده و خودِ زنِ شوهر مرده را از یکجا هرگز به جای دیگر منتقل نمی‌کنند. این رسم و رواج بیهوده است. باید آن را ترک کرد.

مسئلهٔ ۳: اگر شوهر زنی، پسری نابالغ بود و هنگامی که او وفات کرد، زنش حامله بود بازهم عِدَّت/عِدَّهٔ این زن تا ولادت/زایمان طفل است. لیکن این طفل حرامی است. از شوهرش گفته نمی‌شود.

مسئلهٔ ۴: اگر شوهر زنی در تاریخ اول ماه قمری وفات کرد و زن نیز حامله نیست، در این صورت زن به حساب ماه‌های قمری چهار ماه و ده روز عِدَّت/عِدَّه بگذراند.

و اگر شوهرش در تاریخ اول ماه قمری وفات نکرد، در این صورت زن چهار ماه و ده روز عِدَّت/عِدَّهٔ خود را به حساب هر ماه «۳۰» روز تکمیل کند. یعنی عِدَّت/عِدَّهٔ او «۱۳۰» روز می باشد.

حکم عِدَّت/عِدَّهٔ طلاق نیز به همین ترتیب است که اگر زن حیضش نمی‌آید و حامله نیز نیست و شوهر او را در تاریخ اول ماه قمری طلاق داد، در این صورت زن، سه ماه قمری را عِدَّت/عِدَّه بگذراند، خواه ماه «۲۹» روز باشد یا «۳۰» روز. و اگر زن در تاریخ اول قمری طلاق نیافت، در این صورت سه ماه عِدَّت/عِدَّه را به حساب هر ماه سی روز تکمیل کند که جمله «۹۰» روز می‌شود.



مسئلهٔ ۵: اگر زنی با مردی به نکاح فاسد عقد بسته بود، مثلاً بدون موجود بودن دو گواه نکاح کرد، یا اینکه با شوهر خواهر خود نکاح کرد و خواهرش هم هنوز در نکاح او است، و سپس این شوهرش وفات نمود، پس این زنی که نکاحش صحیح نبوده، بعد از مردن شوهر، چهار ماه و ده روز را در



عِدَّت/عِدَّه نگذراند، بلکه عِدَّت/عِدَّهٔ این زن سه حیض می‌باشد. و اگر حیضش نمی‌آید، عِدَّت/عِدَّه اش سه ماه است، و اگر حامله است عِدَّت/عِدَّه اش تا ولادت طفلش می‌باشد.



مسئلهٔ ٦: اگر شوهر، زن خود را در بیماری خود طلاق باین داد و هنوز عِدَّت/عِدَّهٔ زن نگذشته و مُکَمَّل نشده بود که شوهر وفات کرد، در این صورت بنگرید که تکمیل عِدَّت/عِدَّهٔ طلاق بیشتر طول می‌کشد یا تکمیل عِدَّت/عِدَّهٔ وفات، هر عِدَّتی که گذرانیدن آن بیشتر طول می‌کشد، زن باید آن عِدَّت/عِدَّه را بگذراند و به پایان برساند.

و اگر شوهر در بیماری خود، زن را طلاق رجعی داده بود و هنوز عِدَّت/عِدَّهٔ طلاق نگذشته بود که شوهر وفات کرد، در این صورت تکمیل عِدَّت/عِدَّهٔ وفات بر زن لازم می‌گردد.

مسئلهٔ ٧: اگر شوهرِ زنی وفات کرد ولی زن از مردن او مطلع نشد و بعد از گذشتن چهار ماه و ده روز، خبر وفات شوهر به او رسید، عِدَّت/عِدَّهٔ زن در این صورت ختم شده است. عِدَّت/عِدَّه گذرانیدن از آن وقتی که خبر وفات شوهر به او رسیده، بر او لازم نمی‌باشد.

به همین صورت اگر زنی را شوهرش طلاق داد، لیکن زن از این طلاق آگاه نشد و بعد از گذشتِ مدت طولانی از طلاق خود آگاه شد، و آن مدتی که زن می‌بایست در عِدَّت/عِدَّه بگذراند حالا گذشته است، در این صورت نیز عِدَّت/عِدَّهٔ این زن به پایان رسیده است و اکنون عدت گذرانیدن بر او واجب نیست.

مسئلهٔ ٨: اگر زن جهتِ کاری از خانه بیرون رفته بود، یا به خانهٔ همسایهٔ خود رفته بود که شوهرش وفات کرد، اکنون باید به خانه بیاید و در همان خانه‌ای که زندگی می کرد عِدَّت/عِدَّهٔ خود را بگذراند.



مسئلهٔ ٩: زن در صورت وفات شوهرش، خرچ و مصارف خوراک و پوشاک دوران عِدَّت/عِدَّهٔ خود را از ترکهٔ شوهر نخواهد یافت، بلکه مصارف دورهٔ عِدَّت/عِدَّه را باید خودش بپردازد.

مسئلهٔ ١٠: در بعضی جاها رواج است که زن بعد از وفات شوهر تا یک سال به طور عِدَّت/عِدَّه به سر می برد. اینکار حرام است.

مسائل سوگواری

مسئلهٔ ۱: هر زنی که شوهرش او را طلاق رجعی داده باشد، عِدَّت/عِدَّه او فقط این است که تا آن مدتی که تفصیلش در مسائل عِدَّت نوشته شد، از خانه بیرون نیاید و تا ختم آن مدت با کس دیگری نکاح نکند. زینت و آرایش کردن برای این زن درست است.

و هر زنی که سه طلاق شده یا یک طلاق باین یافته یا نکاحش به شکل دیگری شکسته یا شوهرش وفات کرده است، در همهٔ این صورت‌ها حکم این است که زن تا وقتی که دورهٔ عِدَّت/عِدَّه اش به پایان نرسیده است، نه از خانه بیرون برآید، نه با کس دیگری نکاح کند، و نه خود را زینت و آرایش کند، زیرا همهٔ اینکارها در این صورت بر او حرام می‌باشد. این زینت و آرایش نکردن و ساده ماندن را «سوگواری» می گویند.

مسئلهٔ ۲: و برای این زن تا وقتی که عِدَّت/عِدَّه اش تمام نشود، عطرزدن خود یا لباس های خود، پوشیدن انگشتر یا گوشواره و گردن‌بند و چوری یا سایر زیورها، گُل‌زدن به مو، سرمه‌کشیدن به چشم ها، لب‌سِرِین/رژِلب زدن، تیل‌زدن سر، شانه‌کردن موها، خینه‌کردن دست‌ها یا پاها، پوشیدن لباس خوشنما، پوشیدن لباس ابریشمی، پوشیدن لباس رنگ شده با رنگ خوشبو، اینها همه برایش حرام است. البته اگر آن لباس به رنگی رنگ شده است که خوشبو ندارد، پوشیدن آن جایز است، خواه به هر رنگی باشد. خلاصه اینکه لباس برای زینت نباشد.

مسئلهٔ ۳: اگر زن مذکوره سرش درد می کرد و به این خاطر ضرورت شد تا سرش را تیل/روغن بمالد در این صورت آن تیلی/روغنی را استعمال کند که خوشبو ندارد. استعمال تیل بی خوشبو برایش جایز است.

به همین صورت استعمال سرمه به طور تداوی چشم در وقت ضرورت درست است، اما باید شب هنگام سرمه بزند و روز آن را پاک کند.

و مالش‌کردن سر و غسل و شستشو نمودن هم درست است.

شانه‌کردن موها نیز در وقت ضرورت درست است. مثلاً زن سر خود را مالش داد یا سرش

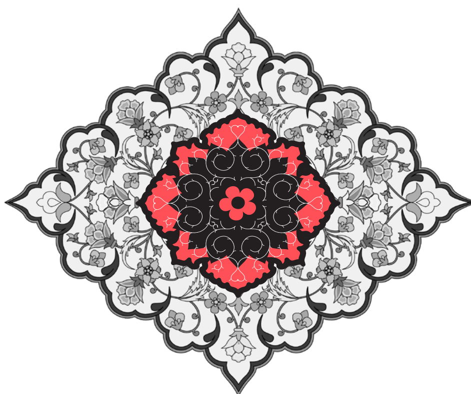
را شپش زد، در این صورت‌ها شانه‌کردن درست است، لیکن موها را ساده بگذارد، زلف و کاکُل برای خود نسازد و نه با شانهٔ دندانه‌باریک سرش را شانه کند که موها توسط آن جلوه پیدا می‌کند، بلکه سر خود را با شانهٔ دندانه‌کلان شانه کند(۴۶۳) تا جلوه‌ای در موهایش پیدا نشود.

مسئلهٔ ۴: سوگواری یعنی زینت و آرایش نکردن فقط بر همان زنی واجب است که بالغ باشد و بر دختر نابالغ واجب نیست، بناءً انجام دادن همهٔ اینکارهای مذکور برای نابالغه جایز است. البته تا وقتی که در عِدَّت می‌باشد، برای نابالغه نیز بیرون رفتن از خانه و دوباره نکاح کردن درست نیست.

مسئلهٔ ۵: زنی که نکاحش به عقد فاسد صورت گرفته بود و لذا نکاحش را فسخ کردند یا شوهرش وفات کرد، سوگواری بر این زن واجب نیست.

مسئلهٔ ٦: جز در صورت وفات شوهر، سوگواری به خاطر وفات هیچ کس دیگری برای زن درست نیست. البته اگر زن را شوهر از سوگواری منع نکند، برای زن در این صورت درست است که به خاطر مرگ خویشاوندان نزدیک خود نیز تا سه روز آرایش و زینت‌کردن را ترک کند. و ترک زینت و آرایش بیشتر از سه روز حرام است.

و اگر زن را شوهر منع کند، زن در این سه روز نیز نباید زینت و آرایش‌کردن خود را ترک کند.



---

(۴۶۳) اگر ضرورت به وسیلهٔ شانهٔ دندانه‌بزرگ رفع شود، در این صورت زن موهای خود را با شانهٔ دندانه‌خُرد شانه نکند، زیرا موهایش از شانه‌کردن با شانهٔ دندانه خُرد خوشنما می‌گردد، بنابرین اینکارش به خاطر عدم وجود ضرورت، چونکه سبب حصول زینت است ممنوع می‌گردد.

و اگر ضرورت بود که زن موهایش را با شانهٔ دندانه‌خُرد شانه کند، در این صورت استعمال شانهٔ دندانه خُرد به جهت مقصود نبودن زینت از آن جایز خواهد بود. ولعل هذا هو محمل کلام المبسوط والحدیث فیندفع به بحث الفتح وتقیید الجوهرة، فتنبه. (حاشیهٔ جدیده: ٣١/٤)

مسائل نفقۀ زن

مسئلۀ ۱: نَفَقۀ زن یعنی خوراک و پوشاک زن بر دوش شوهر واجب است. زن هر قدر پولدار باشد، بازهم خرج خوراک و پوشاک او بر دوش شوهرش است. همچنین فراهم‌کردن خانه‌ای برای زندگی نیز بر عهدۀ شوهر می‌باشد.

مسئلۀ ۲: اگر نکاح انجام شده است لیکن شوهر هنوز زن را بخانۀ خود نبرده، در این صورت نیز زن می‌تواند خوراک و پوشاک یعنی نَفَقَۀ خود از او مطالبه کند. لیکن اگر شوهر می‌خواست زن را به خانۀ خود ببرد اما زن نمی‌رفت، یا خانوادۀ زن او را نمی‌گذارند که به خانۀ شوهرش برود، در این صورت زن حق مطالبۀ نفقه را ندارد.

مسئلۀ ۳: اگر منکوحۀ مردی خیلی کم‌عمر بوده و لذا قابل همخوابگی نیست، پس اگر شوهرش او را جهت امور خانه یا دل‌خوشی خود به خانۀ خود آورده است، در این صورت نفقه و خوراک و پوشاک او بر دوش شوهر واجب است. و اگر شوهر او را نزد والدین دختر گذاشت و به خانۀ خود نیاورد، در این صورت نفقۀ او بر شوهر واجب نیست.

اگر شوهر کوچک و نابالغ بوده ولی زنش بالغ است، در این صورت نفقۀ زن بر عهدۀ شوهر لازم است.

مسئلۀ ۴: اگر در جائی رواج است که شوهر مقداری از مهر زن را پیشَکِی/پیشاپیش به زن می‌دهد، و شوهر آن را به زن نداد و بنابرین زن نیز به خانۀ شوهر نمی‌رود، زن در این صورت مستحق گرفتن نفقه از شوهر است.

و اگر زن بدون دلیل و عذر به خانۀ شوهر نمی‌رود، در این صورت مستحق نفقه نمی‌باشد. هر وقت به خانۀ شوهر برود، آن وقت حق مطالبۀ خوراک و پوشاک را دارد.

مسئلۀ ۵: تا هر وقتی که زن با اجازۀ شوهر در خانۀ والدین خود بماند، می‌تواند نفقۀ آن مدت را نیز از شوهر مطالبه کند.

مسئلۀ ٦: اگر زن مریض شد، حق دارد مصارف خوراک و پوشاک ایام بیماری خود را از شوهر



بگیرد، چه در خانهٔ شوهر بیمار شده باشد و یا در خانهٔ والدین خود، ولی اگر شوهر در دوران بیماری او را نزد خود خواست اما زن بازهم نیامد، در این صورت زن مستحق مطالبهٔ نفقهٔ دوران بیماری خود نمی‌باشد.

و زن در ایام بیماری، فقط مصارف خوراک و پوشاک خود را از شوهر به دست می‌آورد، دادن مصارف دوا و معالجه و داکتر/طبیب بر دوش شوهر واجب نیست، زن باید آن را از پول‌های خود بپردازد. و اگر شوهر پول این مصارف را بدهد، این احسان او خواهد بود.

مسئلهٔ ۷: اگر زن برای ادای حج رفت، تا برگشتن از حج، مصارف خوراک و پوشاکش بر عهدهٔ شوهر واجب نیست.

البته اگر شوهر نیز به همراه او رفت، در این صورت مصارف خوراک و پوشاک آن مدت را نیز خواهد یافت، لیکن مستحق فقط همان قدر پول و نفقه‌ای است که آن را در خانه می‌گرفت، نه بیشتر از آن. بنابرین هرچه بیشتر از آن در طول راه مصرف شود، آن را باید از طرف خود بدهد.

همچنین زن، کرایهٔ قطار و سایر مصارف خود را باید خود بدهد، اینها بر دوش شوهر واجب نمی‌باشد. {و اگر شوهر پول این مصارف را بدهد، این احسان او خواهد بود}.



مسئلهٔ ۸: در نفقه یعنی خوراک و پوشاک، حال هر دو طرف مراعات می‌شود. یعنی اگر زن و شوهر هر دو پولدار باشند، زن، خوراک و پوشاک پولدارانه خواهد یافت. و اگر هر دو نادار باشند، زن، خوراک و پوشاک فقیرانه خواهد یافت. و اگر شوهر فقیر باشد و زن پولدار، یا زن نادار باشد و شوهر پولدار؛ در این صورت شوهر چنان خوراک و پوشاکی به زن بدهد که از خوراک و پوشاک پولدارانه پائین‌تر و از خوراک و پوشاک فقیرانه بالاتر باشد.

مسئلهٔ ۹: اگر زن چنان بیمار است که نمی‌تواند امور خانه را انجام بدهد، یا از چنان خاندانی است که نان‌پختن و غذاپختن و انجام‌دادن امور خانه را برای خود عیب می‌داند، در این صورت شوهر باید غذای پخته و آماده برایش فراهم کند.

و اگر هیچ یک از دو چیز مذکور در زن نیست، در این صورت انجام دادن امور خانه بر خود زن واجب است، بنابرین تمام این امور را باید خودش به دست خود انجام بدهد. بر شوهر فقط این قدر واجب است که {وسائل ضروریهٔ پخت و پز مثلاً} منقل و آسیا و گندم و چوب و ظروف پخت و پز و غیره لوازم ضروریه را آورده به او بدهد، زن به دست خود غذا بپزد و بخورد.



مسئلۀ ۱۰: خریدن و آوردن تیل/روغن مو، شانه، شامپو، صابون و آب برای وضو و غسل، بر شوهر واجب است. و خریدن {اشیائی مانند} سرمه و لب‌سِرِین/رژِ لب و امثال آن بر شوهر واجب نیست.

پرداخت اُجرت کالاشوئی/لباسشوئی لباس‌های زن بر عهدۀ شوهر واجب نیست. زن آنها را خودش بشوید و بپوشد. اگر شوهر پول کالاشوئی/لباسشوئی لباس‌های زن را بدهد، این احسان او خواهد بود.



مسئلۀ ۱۱: هنگام ولادت طفل، اُجرت/دستمزد دایه یا قابله بر همان کسی است که او را خواسته است. اگر شوهر خواسته بود، اُجرت/دستمزد دایه یا قابله بر دوش او است. و اگر زن خواسته بود، اُجرتش بر عهدۀ زن خواهد بود. و اگر دایه یا قابله بدون طلب کسی خود آمده بود، در این صورت اُجرتش بر دوش شوهر است.

مسئلۀ ۱۲: اگر شوهر مصارف خوراک و پوشاک یکساله یا بیشتر یا کمترِ زن را پیشکِی/پیشاپیش به او داد، اکنون نمی‌تواند چیزی از آن را از او واپس بگیرد.



مسائل فراهم کردن خانه



مسئلۀ ۱: اینهم بر عهدۀ شوهر واجب است که برای زن خانه‌ای فراهم کند که هیچ یک از خویشان شوهر مانند پدر و مادر و غیرۀ او در آن نباشد تا زن و شوهر بتوانند بدون تکلُّف در آن زندگی کنند. البته اگر زن خودش راضی باشد که با پدر و مادر و دیگر اقارب شوهر یکجا زندگی کند، این نیز درست است.

مسئلۀ ۲: اگر خانه‌ای بزرگ مانند حویلی است که چندین اطاق دارد و شوهر یک اطاق را برای زن علیحده/جدا ساخت تا زن اسباب و اموال و لوازم خود را جهت حفاظت در آنجا بگذارد و در آنجا زندگی کند و قفل و کلید آن نزد خودش باشد و شخص دیگری در آن دخل و تصرُّف نداشته باشد و آن اطاق فقط در قبضه و اختیار زن قرار داشته باشد، حق زن در این صورت اداء می‌گردد. زن نمی‌تواند بیشتر از آن را ادعاء کند یا بگوید که تمام حویلی باید به خاطر استفادۀ من باشد.





مسئلۀ ۳: همانگونه که زن اختیار دارد برای اقامت و رهایش خود، خانه‌ای جداگانه که هیچ یک از والدین و خویشان شوهر با او در آن نباشد و خانه فقط در قبضه و اختیار او باشد، از شوهر مطالبه کند، به همین صورت شوهر اختیار دارد که هیچ یک از خویشان زن مانند مادر، پدر، برادر و سایر خویشان او را اجازه ندهد که به خانه‌ای که زنش در آن زندگی می کند بیاید.

مسئلۀ ۴: زن می تواند هفته‌ای یک بار جهت دیدن پدر و مادر خود برود و برای دیدن سایر خویشان خود می‌تواند سالی یک بار برود. رفتن بیشتر از آن در اختیارش نیست. {مگر اینکه شوهر اجازه بدهد}.

به همین صورت مادر و پدر زن می‌توانند هفته‌ای یکبار به دیدن او بیایند. شوهر حق دارد به آنها اجازه ندهد تا بیشتر از هفته‌ای یکبار به خانه‌اش بیایند.

و علاوه بر پدر و مادر، سایر خویشان زن می‌توانند فقط سالی یکبار نزد زن بیایند و بیشتر از این را حق ندارند. {مگر اینکه شوهر اجازه بدهد}.

لیکن در هر دو صورت، شوهر اختیار دارد تا پدر و مادر زن یا سایر خویشان زن را اجازه ندهد مدت زیادی نزد زنش بمانند.

و این را باید متوجه بود که مراد از «خویشان» در اینجا فقط همان کسانی هستند که نکاح این زن با آنها برای همیش حرام است.[۴۶۴] و آن خویشانی که نکاح این زن با آنها حرام نیست، در شریعت مساوی بیگانه‌ها است.



مسئلۀ ۵: اگر ـ مثلاً ـ پدرِ زنی[۴۶۵] خیلی مریض بود و هیچ کسی برای پرستاری و خبرگیری نداشت، زن در این صورت اجازه دارد مطابق ضرورت حتّٰی هر روز نزد پدر خود برود. اگر پدرش بی‌دین و کافر هم باشد، بازهم همین حکم است، بلکه اگر شوهر منعش هم کند، بازهم باید نزد پدر برود.

اما اگر زن با وجود منع شوهر رفت، مستحق مطالبۀ مصارف خوراک و پوشاک این مدت نخواهد بود.

---

(۴۶۴) مثلًا برادر این زن یا بچۀ برادرش یا کاکا/عمویش یا ماما/دائی اش و امثال آن.

(۴۶۵) همچنین مادر یا آن خویشی که حقوقش مثلِ حقوق پدر و مادر است در این حکم می‌باشند. (حاشیۀ جدیده: ٣٤/٤)

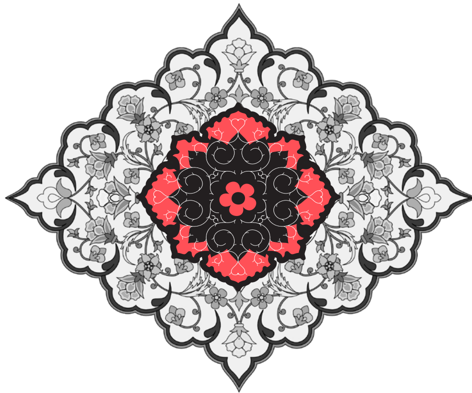


مسئلۀ ٦: زن نباید به خانۀ بیگانه ها برود. اگر محفل شیرینی خوری یا عروسی و غیره بود و شوهر نیز اجازۀ رفتن را داد، بازهم رفتن به این محافل جایز نیست. و اگر شوهر اجازه بدهد شوهر نیز گناهکار می‌شود. حتّٰی برای زن جایز نیست که برای شرکت در محافل و مجالس به خانۀ خویشاوند مَحْرَم خود نیز برود.



مسئلۀ ٧: زنی که شوهرش او را طلاق داده، مستحق دریافت مصارف خوراک و پوشاک و خانه تا ختم دورۀ عِدَّت/عِدَّۀ خود است. لیکن هر زنی که شوهرش وفات کرده، او مستحق دریافت مصارف خوراک و پوشاک و خانۀ دورۀ عِدَّت/عِدَّۀ خود نیست. البته از اموال و دارائی و ترکۀ شوهرش میراث خواهد بُرد.

مسئلۀ ٨: اگر نکاح به سبب زن شکسته است، مثلاً زن، خود را با بچه‌اَندر/پسرِشوهر خود آلوده کرد یا به شهوت و خواهش جوانی او را دست زد و لمس کرد وکار دیگری رو نداد، و به این سبب شوهرش او را طلاق داد، یا زن از اسلام برگشت و لذا نکاحش از بین رفت، در همۀ این صورت ها زن مصارف خوراک و پوشاک دوران عِدَّت/عِدَّۀ خود را از جانب شوهر نخواهد یافت. البته تا تکمیل عِدَّت/عِدَّه، خانه برای اقامت خواهد یافت. اما اگر این زن، خود از خانه برآمده جای دیگری برود، این امری دیگر است. در این صورت خانه برای اقامت نیز به او داده نخواهد شد.



مسائل حلالی بودن اولاد/فرزندان

مسئلهٔ ۱: هنگامی که زن شوهردار طفلی به دنیا بیاورد، این طفل از شوهرش خوانده می‌شود، و چنین گفتن که این بچه از شوهرش نیست بلکه از فلان مرد است، جایز نمی‌باشد و حرامی گفتن آن طفل نیز جایز نیست. اگر در جائی قوانین اسلام نافذ باشد، گویندهٔ این سخن را دُرَّه خواهند زد.

مسئلهٔ ۲: کمترین مدت حاملگی شش ماه است و زیادترین مدت آن دو سال. یعنی طفل کم از کم شش ماه در شکم مادر می‌ماند و آنگاه به دنیا می‌آید. قبل از شش ماه طفل به دنیا نمی‌آید. و حد اکثر طفل ممکن است تا دو سال در شکم مادر بماند و بیشتر از دو سال نمی‌تواند در شکم مادر باشد.

مسئلهٔ ۳: اصولاً قاعده این است که تا زمانی که امکان داشت، طفل را نباید حرامی گفت و هنگامی که دیگر هیچ چاره‌ای نباشد، آنگاه حکم به حرامی بودن آن خواهیم کرد و زن را گناهکار خواهیم دانست.



مسئلهٔ ۴: اگر کسی زن خود را طلاق رجعی داد و سپس زن در مدت کمتر از دو سال بعد از تاریخ طلاق طفلی به دنیا آورد، در این صورت طفل از شوهر زن است و حرامی‌گفتن آن طفل جایز نیست. نسب او شرعاً صحیح می‌باشد.

این زن حتّٰی اگر یک روز قبل از تکمیل دو سال طفل را به دنیا آورد، بازهم همین حکم است، و چنین خواهیم دانست که زن پیش از طلاق حامله شده بود و طفل دو سال در شکم مادر ماند و اکنون بعد از ولادت، عِدَّت این زن تمام شده نکاحش نیز از بین می‌رود.

البته اگر این زن پیش از تولُّد طفل، خودش اقرار کرده بود که عِدَّت من تمام شده است، در این صورت دیگر چاره‌ای نیست، حالا مجبور هستیم که این طفل را حرامی بدانیم.

و اگر زنی که طلاق رجعی شده بود، بعد گذشتنِ دو سال از تاریخ طلاقش، طفل به دنیا آورد و هنوز اقرار نکرده است که عِدَّتم ختم شده، در این صورت نیز طفل از همان شوهرش می باشد که طلاقش داده بود، حتّٰی اگر چند سالی نیز از طلاق زن بگذرد؛ و چنین خواهیم پنداشت

که شوهر بعد از طلاق دادن، با زن در دوران عِدَّتش دوباره همخوابگی کرده و از طلاق رجوع کرده بود. بنابرین این زن بعد از به دنیا آمدن طفل، هنوز هم زن و منکوحهٔ همان شوهر است و نکاح شان باقی بوده و نشکسته است.

اگر این طفل از شوهر نیست، شوهر بگوید که این طفل از من نیست و چون شوهر انکار کند، «حکم لِعان» جاری خواهد شد.

مسئلهٔ ۵: شوهر اگر زن را طلاق باین داد، حکم این است که اگر طفل در طول این دو سال به دنیا آمد، طفل از همان شوهر است[۴۶۶] و اگر بعد از گذر دو سال از تاریخ وقوع طلاق باین، طفل به دنیا آمد، در این صورت طفل حرامی است.

البته اگر بعد گذرِ دو سال از تاریخ طلاق باین، طفل به دنیا آمد و شوهر ادعاء کرد که این طفل از من است، در این صورت نیز طفل حرامی نخواهد بود. و چنین خواهیم دانست که شاید شوهر به اشتباه در دوران عِدَّت با زن همخوابگی کرده بود و زن از آن همخوابگی حامله شده است.

مسئلهٔ ٦: اگر دختر نابالغ را شوهرش طلاق داد و دختر هنوز هم نابالغ لیکن قریب به بلوغ است، و سپس این دختر بعد از گذرِ نُه ماه کامل از تاریخ طلاق طفلی به دنیا آورد، در این صورت این طفل حرامی است. و اگر در مدت کمتر از نُه ماه طفل را به دنیا آورد، طفل از شوهر می‌باشد.

البته اگر این دختر قبل از گذر و اتمام عِدَّت خود (یعنی سه ماه) اقرار کند که من حامله هستم، در این صورت آن طفل حرامی گفته نخواهد شد. طفلی که در مدت دو سال بعد از تاریخ طلاق به دنیا بیاید، از شوهر آن زن خوانده می‌شود.[۴۶۷]

مسئلهٔ ۷: شوهرِ زنی بالغه‌ای وفات کرد، اگر زن او تا دو سال بعد از تاریخ وفات شوهر، طفلی به دنیا آورد، طفل حرامی نمی‌باشد، بلکه فرزند همان شوهرش است.

البته اگر زن قبل از ولادت/زایمان اقرار کرده بود که عِدَّتم تمام شده، در این صورت طفل حرامی خواهد بود.

و در هر دو صورت مذکور، اگر طفل بعد گذشتن دو سال از تاریخ وفات شوهر به دنیا آمد،

---

(۴۶۶) به شرط اینکه زن، اقرار به گذشتن و تمام شدن عدت خود نکرده باشد. (حاشیهٔ جدیده: ٣٥/٤)

(۴۶۷) این حکم دربارهٔ آن زنی است که شوهرش او را طلاق باین داده بود. و اگر شوهر، زن خود را طلاق رجعی داد، حکمش این است که اگر زن تا مدت کمتر از ۲۷ ماه بعد از تاریخ طلاق ولادت کرد، طفل در این صورت نیز از پدرش یعنی از همان شوهر این زن خوانده خواهد شد. (حاشیهٔ جدیده: ٣٥/٤)



اکنون حرامی خواهد بود.

تنبیه: از اینجا دانسته می‌شود که زنی که نُه ماه بعد از مرگ شوهرش، یا یکی دو ماه بیشتر از آن طفلی به دنیا بیاورد، بعضی مردم جاهل او را بدکاره می‌دانند، این جاهلان مرتکب گناه بسیار بزرگی می گردند.



مسئلۀ ۸: اگر زنی بعد از نکاح، طفلی را در مدتی کمتر از شش ماه به دنیا آورد، طفل در این صورت حرامی است. و اگر درست شش ماه بعد از نکاح یا در مدتی بیشتر از آن طفل را به دنیا آورد، در این صورت طفل از شوهر می‌باشد و شک‌کردن بر زن در این صورت گناه است.

البته اگر شوهر انکار دارد و می‌گوید که این طفل از من نیست، در این صورت حکم لِعان جاری خواهد شد.

مسئلۀ ۹: اگر نکاح صورت گرفت، لیکن زن مطابق عُرف به خانۀ شوهر نرفته بود بلکه هنوز در خانۀ خود بود که طفلی به دنیا آورد و شوهر نیز انکار نمی‌کند که این طفل از من نیست. در این صورت طفل از شوهرش خوانده خواهد شد، حرامی گفته نخواهد شد. و برای مردم درست نیست که او را حرامی بگویند.(۴۶۸)

اگر این طفل از شوهر نیست شوهر انکار کند که این طفل از من نیست. در این صورت حکم لِعان جاری خواهد شد.

مسئلۀ ۱۰: اگر شوهر زنی در کشور خارج بوده و مدت‌ها از رفتنش به خارج می گذرد و سال‌ها است که به خانه نیامده و زنش در اینجا طفلی به دنیا آورد، و شوهر طفل را از خود می خواند، بازهم این طفل از روی قانون شرع حرامی نمی‌باشد بلکه فرزند شوهر این زن است.(۴۶۹)

البته اگر شوهر از ولادت طفل مطلع شد و انکار کرده گفت که این طفل از من نیست، در این صورت حکم لِعان جاری خواهد شد.

---

(۴۶۸) زیرا امکان دارد که زن و شوهر بعد از نکاح، مخفیانه باهم جماع کرده باشند، و غیره صورت‌های ممکنه.

(۴۶۹) زیرا شوهرش ممکن است از طریق هوائی برای یک ساعتی نزدش آمده باشد و دیگران از آمدن او آگاه نشده‌اند، یا اینکه شوهر قصداً مخفیانه و پنهان از دیگران نزد زن خود آمده باشد، یا اینکه منی خود را در محفظه‌ای نزد زنش فرستاده باشد و زن آن را در رحم خود ترزیق کرده باشد، و غیره صورت‌های ممکنۀ دیگر ...

مسائل پرورش اطفال

مسئلهٔ ۱: اگر زن و شوهر از هم جدا شدند یا زن طلاق یافت و زن و شوهر طفلی خُردسال دارند، در این صورت حق پرورش طفل از مادر است. پدر نمی‌تواند طفل را از مادرش بگیرد، و تمام خرچ و مصارف طفل بر دوش پدرش است. او باید آن را بپردازد.

و اگر مادر نخواهد طفل را پرورش کند بلکه او را به پدرش بدهد، در این صورت پدر باید طفل را بگیرد و نمی‌تواند از گرفتن طفل انکار کند، یا او را جبراً به مادرش بدهد.

مسئلهٔ ۲: اگر مادر طفل موجود نباشد، یا اینکه موجود باشد اما از پرورش طفل انکار کند، در این صورت حق پرورش طفل از مادرکلانِ/مادربزرگ مادری او، و در صورت موجود نبودن یا انکار او، حق مادرِ مادرکلانِ/بزرگ مادری این طفل است.

و بعد از آنها حق پرورش این طفل به ترتیب از مادرکلان/بزرگ پدری او و سپس از مادرِ مادرکلانِ/بزرگ پدری او است.

و اگر هیچ یک اینها موجود نباشد، در این صورت حق پرورش طفل از خواهران اصلی اوست و آنها باید برادر یا خواهر خود را پرورش کنند.

اگر خواهران اصلی نباشند، در این صورت حق پرورش طفل از خواهران اندری/ناتنی اوست. اما در این صورت، آن خواهرانی که با این طفل از یک مادر هستند مُقَدَّم و آن خواهرانی که با این طفل از یک پدر هستند مُؤَخَّر می‌باشند.

و بعد از همهٔ این اشخاص، حق پرورش طفل به خاله‌اش می‌رسد، و سپس به عمه‌اش.

مسئلهٔ ۳: اگر مادر طفل با مردی نکاح کرد که مَحْرَم این کودك نیست (یعنی به سبب خویشی بین کودک و این مرد، نکاح میان آن دو برای همیشه حرام نیست)، اکنون مادر مستحق پرورش این کودک نمی‌باشد.

البته اگر مادر با چنان خویشاوند کودک نکاح کرد که نکاح بین آن مرد و بین کودک جایز نمی‌باشد، مثلاً با کاکا/عموی کودک نکاح کرد، در این صورت مادر هنوز هم حق پرورش این طفل

را دارد.

علاوه بر مادر، هر زن دیگری که مستحق پرورش کودک بود مانند خواهر و خاله و غیرهٔ او، اگر با مرد غیر محرم کودک نکاح کرد، حکمش نیز همین است که اکنون حق پرورش کودک را از دست می‌دهد.

مسئلهٔ ۴: اگر زنی به سبب نکاح با غیر محرم کودک، حق پرورش طفل را از دست داده بود لیکن بعداً شوهرش او را طلاق داد، یا شوهرش وفات کرد، اکنون حق او دوباره بر می‌گردد و کودک به او سپرده می‌شود.

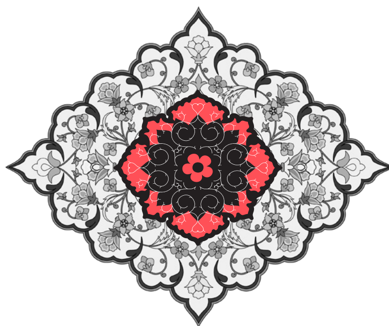
مسئلهٔ ۵: اگر هیچ زنی از میان خویشان مادری کودک برای پرورش طفل یافت نشد، در این صورت اکنون مستحق‌ترین کس برای پرورش کودک پدر اوست، و بعد از او، پدرکلانِ/بزرگ پدری او، و سپس به ترتیب، همان کسانی‌که در تحت عنوان «احکام ولی» بیان گردید.

لیکن اگر آن خویشاوند کودک که حالا مستحق پرورش طفل شده است، نامحرم کودک بود و خوف می‌رود اگر کودک را حوالهٔ او کنند، در آینده فسادی پیش نیاید، در این صورت کودک به چنان کسی سپرده خواهد شد که از هر لحاظ قابل اطمینان باشد.



مسئلهٔ ٦: تا وقتی‌که پسر هفت ساله نشده، حق پرورشش {برای مادرش} باقی است و چون هفت ساله شد، پدر می‌تواند او را پس بگیرد.

و حق پرورش دختر {برای مادر} تا نُه سالگی‌اش باقیست و چون دختر نُه ساله شد، پدر می تواند او را واپس بگیرد. مادر حق نگهداشتن دختر را اکنون ندارد.



حقوق شوهر

الله متعال حقوق شوهر را بسیار زیاد و ادای آنها را کار بسیار ثواب قرار داده است. خوش نگهداشتن و راضی نگهداشتن شوهر، عبادتی بزرگ است و ناراحت کردن و ناراض ساختن شوهر، گناهی بسیار بزرگ می باشد. حضرت رسول الله ﷺ می فرمایند: «هر زنی که پنج وقت نمازش را بخواند و ماه رمضان را روزه بگیرد و آبروی خود را حفظ کند و اطاعت گزار و فرمانبردار شوهر خود باشد، اجازه دارد از هر دروازهٔ جنت که بخواهد داخل جنت شود».[۴۷۰] یعنی اجازه دارد از هر کدام از هشت دروازهٔ بهشت که بخواهد بدون ممانعتی داخل بهشت برود.

و آنحضرت ﷺ می فرمایند: «هر زنی در حالی از دنیا برود که شوهرش از او راضی است او به جنت می رود».[۴۷۱]

و آنحضرت ﷺ می فرمایند: «اگر سجده جز خدا به کس دیگری را اجازه می دادم، زن را حکم می دادم تا شوهرش را سجده کند.[۴۷۲] اگر شوهر به زن خود حکم بدهد که سنگ های این کوه را برداشته به آن کوه دیگر ببر و سنگ های آن کوه را برداشته به این کوه بیار، زن باید این کار را کند».[۴۷۳]

---

(۴۷۰) عَنِ أَنَسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْمَرْأَةُ إِذَا صَلَّتْ خَمْسَهَا وَصَامَتْ شَهْرَهَا وَأَحْصَنَتْ فَرْجَهَا وَأَطَاعَتْ زَوْجَهَا فَلْتَدْخُلْ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شَاءَتْ. (حلیة الاولیاء: ۳۰۸/۶ و بلدانیات سخاوی: ۱۶۶/۱ باب ۲۷ و جامع الاحادیث: حدیث ۲۴۵۲۶ و مشکات شریف: ص ۲۸۱)

(۴۷۱) عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ مَاتَتْ وَزَوْجُهَا عَنْهَا رَاضٍ دَخَلَتِ الجَنَّةَ. (ترمذی شریف: حدیث ۱۱۶۱ و مُستَدرک حاکم: حدیث ۷۳۲۸ و سنن ابن ماجه: حدیث ۱۸۵۴ و مُصَنَّف ابن ابی شیبه: حدیث ۱۷۱۲۳ و شعب الایمان بیهقی: حدیث ۸۳۷۰ و مُسْنَد ابی یعلی: حدیث ۶۹۰۳)

(۴۷۲) و این سجده نه به خاطر عبادت بلکه به خاطر ادب و احترام شوهر می بود، اما هر دو سجده، چه برای عبادت و چه برای ادب و احترام، جز برای خداوند برای کس دیگری جایز نیست.

(۴۷۳) عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَوْ كُنْتُ آمِرًا أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا. (مُسْنَد احمد: حدیث ۲۴۴۷۱ واللفظ له، وکتاب الآثار امام ابوحنیفه به روایت امام ابو یوسف: حدیث ۹۱۱ و ترمذی شریف: حدیث ۱۱۵۹ و سنن ابن ماجه: حدیث ۱۸۵۲ و مُصَنَّف ابن ابی شیبه: حدیث ۱۷۱۳۴)

و آنحضرت ﷺ فرموده‌اند: «هر وقتی که شوهر، زن خود را به خاطر ضرورت خود بطلبد، زن حتماً باید نزد او برود. حتی اگر زن در حال پختن غذا هم باشد، بازهم آن را رها کرده نزد شوهر برود». [(۴۷۴)] یعنی اینکه اگرچه زن، کار بسیار ضروری نیز داشته باشد، بازهم آن را رهاکرده نزد شوهر برود.

و آنحضرت ﷺ فرموده‌اند: «اگر شوهری زن خود را نزد خود برای خوابیدن بخواهد و زن نیاید و شوهر خشمگین بخوابد، فرشته‌ها تا صبح بر این زن لعنت می‌فرستند». [(۴۷۵)]

و آنحضرت ﷺ فرموده‌اند: «هنگامی که زنی شوهر خود را در این دنیا آزار می‌رساند، آن حوری که در آخرت زوجهٔ این مرد خواهد بود می‌گوید؛ خدا تباهت کند، او را آزار نده، او فقط چند روزی نزد تو مهمان است و به زودی ترا رها کرده نزد من می‌آید». [(۴۷۶)]

و آنحضرت ﷺ فرموده‌اند: «سه نوع مردم است که نه نماز شان قبول می‌شود و نه کدام نیکیِ دیگر شان. یکی آن کنیز و غلامی که از صاحب خود بگریزد، دوم آن زنی که شوهرش از او ناراض باشد، سوم آن شخصی که مست و نشه باشد». [(۴۷۷)]

کسی از رسول الله ﷺ پرسید: «یا رسول الله ﷺ کدام زن بهترینِ زن‌هاست. رسول الله ﷺ فرمودند: آن زن که چون شوهرش به او نگاه کند، خوشحالش بگرداند و چون به او چیزی بگوید اطاعتش کند، و در جسم خود و مال {شوهر} چنان کاری نکند که موجب نارضایتی شوهرش گردد». [(۴۷۸)]

---

(۴۷۴) قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: إِذَا الرَّجُلُ دَعَا زَوْجَتَهُ لِحَاجَتِهِ فَلْتَأْتِهِ، وَإِنْ كَانَتْ عَلَى التَّنُّورِ. (سنن ترمذی: حدیث ۱۱۶۰ و صحیح ابن حبان: حدیث ۴۱۶۵ و جمع الفؤائد: حدیث ۴۲۹۵)

(۴۷۵) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَأَبَتْ فَبَاتَ غَضْبَانَ عَلَيْهَا لَعَنَتْهَا المَلائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ.(بخاری شریف: حدیث ۳۲۳۷ و مُسْلِم شریف: حدیث ۳۶۱۴)

(۴۷۶) عن مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَا تُؤْذِي امْرَأَةٌ زَوْجَهَا فِي الدُّنْيَا، إِلَّا قَالَتْ زَوْجَتُهُ مِنَ الحُورِ العِينِ: لَا تُؤْذِيهِ، قَاتَلَكِ الله، فَإِنَّمَا هُوَ عِنْدَكِ دَخِيلٌ يُوشِكُ أَنْ يُفَارِقَكِ إِلَيْنَا. (ترمذی شریف: حدیث۱۱۷۴ و سنن ابن ماجه شریف: ۲۰۱۴ و مسند احمد: ۲۲۱۰۱ ومعجم کبیر طبرانی:۱۱۳/۲۰ حدیث۲۲۴ و جمع الفوائد: ۴۲۹۶)

(۴۷۷) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ الله، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: ثَلَاثٌ لَا تُقْبَلُ لَهُمْ صَلَاةٌ وَلَا يُرْفَعُ لَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ عَمَلٌ: الْعَبْدُ الآبِقُ مِنْ مَوَالِيهِ حَتَّى يَرْجِعَ فَيَضَعَ يَدَهُ فِي أَيْدِيهِمْ، وَالْمَرْأَةُ السَّاخِطُ عَلَيْهَا زَوْجُهَا حَتَّى يَرْضَى، وَالسَّكْرَانُ حَتَّى يَصْحُوَ. (شعب الایمان بیهقی: حدیث۵۲۰۲ و مجمع الزوائد: ۷۶۶۷ و مشکات شریف: ص۲۸۱)

(۴۷۸) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قِيلَ لِرَسُولِ الله ﷺ: أَيُّ النِّسَاءِ خَيْرٌ؟ قَالَ: الَّتِي تَسُرُّهُ إِذَا نَظَرَ، وَتُطِيعُهُ إِذَا أَمَرَ، وَلَا تُخَالِفُهُ فِي نَفْسِهَا وَمَالِهَا بِمَا يَكْرَهُ.(سنن نَسائی: حدیث ۳۲۳۱ و مسند احمد: حدیث ۷۴۲۱ و مستدرک حاکم: حدیث ۲۶۸۲)

یکی از حقوق شوهر این است که چون شوهر موجود باشد، بدون اجازۀ شوهر، زن روزۀ نفلی نگیرد و بدون اجازۀ او نماز نفلی نخواند.

و یکی از حقوق شوهر این است که زن، سر و صورت و لباس خود را چِرْك و چَتَل نگذارد بلکه همیشه نزد شوهر، پاکیزه و زینت کرده و با آرایش بیاید.

اگر شوهر زن را به زینت و آرایش امر کند و زن بازهم خود را آرایش و زینت نکند، شوهر می تواند زن را به خاطر آن تادیب نماید.

و یکی از حقوق شوهر این است که زن بدون اجازۀ شوهر از خانه خارج نشود، و بدون اجازۀ او به خانۀ کسی نرود، نه به خانۀ خویشان و اقارب خود و نه به خانۀ بیگانه‌ها.



طریقۀ سپری کردن زندگی با شوهر

پیوند زن و شوهر پیوندی است که تمام عمر را باید در آن سپری کرد. اگر دل‌های هر دو با هم صاف و پر محبت بود، نعمتی بزرگ‌تر از این پیوند نیست. و اگر خدا ناخواسته دل‌های شان از یکدیگر کدورت گرفت، مصیبتی سخت‌تر از این نیست. بنابرین تا جائی که می‌توانید بکوشید دل شوهر را به دست بیاورید و به اشارۀ چشم او کار کنید. اگر شوهر حکم بدهد که تمام شب دست بسته ایستاده شو، خیر دنیا و آخرت در این است که کمی تکلیف و مشقت دنیا را تحمل کرده عاقبت نیک و سرخروئی آخرت را به دست بیاورید.

هیچ گاه چنان سخنی نزنید که خلاف طبع شوهر باشد. اگر شوهر روز را شب و شب را روز بگوید، شما نیز همانگونه بگوئید.[۴۷۹]

بعضی از زن ها به سبب کم‌فکری و عاقبت نا اندیشی چنان سخنانی می‌زنند که دل شوهر از طرف ایشان کدورت می‌گیرد. مثلاً زبان‌درازی می‌کنند یا طعنه و تشنیع می‌زنند یا از خشم و عصبانیت چنان حرف‌های تند و تیز می‌گویند که شوهر بد می‌بَرَد، و سپس هنگامی که دل شوهر از طرف زن کدورت گرفت و برگشت، آنگاه خود زن گریان و نالان می‌شود.

---

(۴۷۹) معنای ظاهر آن مراد نیست بلکه هدف از آن مبالغه در اطاعت و موافقت با شوهر است. مؤلِّف

خوب بدانید که چون دل شوهر کدورت گرفت و از طرف زن برگشت، اگرچه او را دو سه چهار روز بعد نیز رام کردید، بازهم دل شوهر آن طوری که قبلاً بود نمی‌باشد. اگرچه هزار بهانه و معذرت بخواهید لیکن دل شوهر چنانکه قبلاً صاف و پر محبت بود، اکنون آن صافی و محبت باقی نخواهد ماند، و چون چیزی یا کاری پیش بیآید، این خیال فوراً به فکرش می‌آید که این زن همان است که در فلان روز چنین حرف‌های به من گفته بود. بنابرین باید با شوهر خود خوب با فکر و دور اندیشی زندگی کنید که هم رضای خدا و رسولش در آن است و هم خیر و خوبی دنیا و آخرت شما. زنان هوشیار احتیاجی به توضیح چیزی ندارند، خوب و بد هر چیز را خود می‌فهمند. لیکن ما بازهم بعضی از امور ضروری را در اینجا بیان می‌کنیم. با فهمیدن این نکات، بقیۀ امور را خود می توانید درک کنید.



هیچوقت زیادتر از طاقت/توان شوهر خرچ نخواهید، بلکه هرچه کم و زیاد که به دست آمد خانۀ خود دانسته تر و خشک خورده گذاره کنید.

اگر کدام وقت، لباسی یا زیوری خوشِ تان بیاید، و شوهر توان خریدن آن را ندارد، فرمایش خریدن آن را نکنید و نه به خاطر به دست نیاوردن آن افسوس کنید، بلکه اصلاً حرف آن را از زبان نکشید. خودتان فکر کنید که اگر مثلاً شما فرمایش آن را کردید، شوهر حتماً در دل خود خواهد گفت این چگونه زنی است که هیچ متوجه حال من نیست و این گونه فرمایش بی‌موقع و بیجا می کند.

حتی اگر شوهر پولدار هم باشد، تا جائی که ممکن است خودتان هیچ وقت از او فرمایش چیزی را نکنید. زیرا انسان با فرمایش‌کردن از چشم دیگران می‌افتد و سخنانش نزد دیگران بی ارزش می‌شود. البته اگر شوهر خودش پرسید که چه برایت بیاورم، خیر، در این صورت برایش بگوئید که چه می خواهید.

بر هیچ چیزی با شوهر ضد و لَج نکنید. اگر او سخنی خلاف شما هم بزند، بازهم آن را در آن وقت رها کنید و پشتش نیفتید، و بعداً در وقت دیگری به طریقه‌ای مناسب او را بفهمانید.

اگر به مشقت و زحمت در خانۀ شوهر زندگی می‌کنید، هرگز آن را بر زبان نیاورید و همیشه اظهار خوشی و رضایت نمائید تا شوهر غمگین نشود و رنج نبرد. دل او به سبب این‌گونه زندگی شما با او در دست شما خواهد آمد.



اگر شوهر چیزی برای شما آورد، چه مورد پسند شما باشد یا نباشد، همیشه بر آن اظهار خوشی کنید و چنین نگوئید که این خراب است یا خوشم نمی‌آید، زیرا از اینکار دل شکسته می شود و دیگر دلش نمی‌شود که چیزی برای شما بیاورد. و اگر از آن چیز تعریف کنید، شوهر خوش شده از این به بعد چیزهای بیشتری خواهد آورد.

هیچ وقت خشمگین و عصبانی شده ناشکری شوهر را نکنید و به او اینطور نگوئید که در خانهٔ تو آمده من چه دیدم، تمام عمرم در مصیبت و بلا تیر شد، پدرم و مادرم قسمت مرا خراب کردند که مرا به تو دادند یا در این دوزخ انداختند و غیره ... زیرا اگر یکبار دل شوهر از زن کنده شد، دیگر مشکل است که زن دوباره در دلش جا بگیرد.

در حدیث شریف وارد است که حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: «من زن‌ها را در دوزخ بسیار دیدم. پرسیدند که یا رسول الله ﷺ چرا زن‌ها زیادتر به دوزخ می‌روند. آنحضرت ﷺ فرمودند که آنها دیگران را بسیار لعنت می کنند و از شوهران خویش بسیار ناشکری می نمایند».(۴۸۰)

اکنون خود ببینید که ناشکری شوهر چقدر کار بدی است، و لعنت‌کردن بر کسی یا در مورد کسی این‌گونه گفتن که خدا او را بزند، یا غضب خدا بر سرش، یا از رویش معلوم است که لعنتی است، از رویش لعنت می‌بارد و غیره ... همهٔ این حرف‌ها بسیار زشت و قبیح می‌باشد.

اگر شوهر بر چیزی خشمگین شد، پس چنان سخنی نزنید که خشم او بیشتر شود. هر وقت طبیعتش را دیده صحبت کنید. اگر دیدید که حالا از خنده و مزاح خوش می‌شود با او خنده و مزاح کنید و اگر دیدید که قهر است خنده و مزاح نکنید. هر طوری که مزاجش بود همانطور با او سخن بزنید. اگر شوهر بر چیزی از شما خفه و رنجیده بود، پس شما هم روتُرش کرده ننشینید بلکه خوشامدش را کنید، عذر و معذرت بخواهید، یعنی به هر صورتی که ممکن است او را از خود راضی و خوش بسازید، اگرچه قصور شما هم نباشد و قصور شوهر باشد، بازهم شما ترشروئی نکنید، بلکه عذرخواهی و معاف ساختن این قصور را باعث فخر و عزت خود بدانید.

و خوب بدانید که پیوند زن و شوهر فقط از محبت خالی دوام نمی‌یابد بلکه به همراه محبت ملحوظ داشتن ادب شوهر نیز لازم می‌باشد. شوهرِ خود را برابر و مساوی خود دانستن، اشتباهی

(۴۸۰) عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ، قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فِي أَضْحَى أَوْ فِطْرٍ إِلَى المُصَلَّى، فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ فَإِنِّي أُرِيتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ. فَقُلْنَ: وَبِمَ يَا رَسُولَ الله؟ قَالَ: تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ العَشِيرَ. (بخاری شریف: حدیث ۳۰۴ و ۱۴۶۲ و مُسْلِم شریف: حدیث ۲۵۰ و ۲۰۸۵)

بسیار بزرگ است.

هیچگاه از شوهرکار نگیرید. اگر زمانی شوهر از روی محبت، دست یا سرِ تان را مالش داد، شما نگذارید او اینکار را کند. اندکی فکر کنید که اگر پدر تان بخواهد اینکار را کند آیا خوش تان خواهد آمد، حالانکه درجهٔ شوهر بلندتر از درجهٔ پدر است.

در نشستن و برخاستن و حرف زدن و در هر کار دیگر، ادب و احترام شوهر را رعایت کنید. و به خصوص اگر قصور هم از شما باشد، اکنون با غرور و تکبر گوشه‌ای نشستن، کمال حماقت و نادانی است. از این گونه رفتار دل شوهر از زن کنده می‌شود.

هر وقتی که شوهر از سفر آمد خیریتش را بپرسید که در آنجا چگونه بوده، تکلیف که ندیده است، دست و پایش را مالش بدهید که شاید مانده و خسته شده باشد، اگر گرسنه باشد فوراً برایش آب و غذا تهیه کنید، اگر هوا گرم باشد او را پکه/پنکه کنید. خلاصه کاری کنید که او راحت و آرام بیابد. دربارهٔ پول و پیسه هرگز حرفی نزنید که برای ما چه آوردی، چقدر خودت خرچ کردی، پول ها را کجا مانده‌ای، ببینم چند است ... بلکه هنگامی که خودش پول را داد آن وقت آن را بگیرید. محاسبه‌اش نکنید که معاشت بسیار زیاد است، تو در این چند ماه فقط همین قدر پول آورده‌ای، تو بسیار خرچ می‌کنی، پول‌ها را کجا برداشتی، در کجا خرچ کردی و غیره ... اگر در وقت دیگری هنگام خوشی شوهر، این سخنان را به طرز مناسب در بین صحبت‌ها از او پرسیدید، اشکالی ندارد.

اگر پدر و مادر شوهر زنده بودند و شوهر همهٔ پول‌ها را به آنها داد و به شما نداد، ناراحت نشوید و بد نبرید بلکه اگر او پول‌ها را به شما بدهد، بازهم عقلمندی در این است که شما پول را نگیرید و بگوئید که آن را به آنها بدهد تا دل آنها کدورت نگیرد و شما را بد نگوید که عروس ما پسر ما را غلام خود ساخته است.

تا زمانی که خُسُر/پدرشوهر و خُشوی/مادرشوهر شما زنده هستند، خدمت و اطاعت آنها را بر خود لازم بدانید و اینکار را موجب عزّت خود بپندارید، و در فکر جدائی از خُشُو و نَنُوی/خواهرشوهر خود نیفتید، زیرا ریشهٔ فساد بین عروس و خُشو و نَنُوها همین است. خودتان کمی فکر کنید؛ پدر و مادر، پسر خود را تربیت کردند و پرورش دادند و کلانش ساختند و در این پسِ پیری با این آرزو عروسی‌اش را نمودند که حالا آرامش و راحت خواهیم یافت، ولی برعکس اگر عروس به محض آنکه پا به خانهٔ شوهر گذاشت در این فکر باشد که همین امروز شوهر را از پدر و مادرش جدا کنم، و مادرشوهر خبر شود که عروس می‌خواهد پسرم را از ما جدا کند، آنگاه فساد و جنگ

و جدال شروع می‌شود. بنابرین بهتر این است که با خانوادهٔ شوهر مشترکاً و یکجائی زندگی کنید.

از همان آغاز آمدن به خانهٔ شوهر در هر معامله ادب را مراعات کنید. بر خُردسالان مهربانی و شفقت کنید و بزرگسالان را ادب و احترام نمائید.

کارهای خود را بر دوش دیگران نیندازید و هیچ چیز خود را افتاده نگذارید که فلانی آن را خواهد برداشت. از انجام‌دادن هر کار خانه که خُشُو و نَنُوهای تان آن را می‌کنند عار نکنید، بلکه بدون گفتن آنها آن را از دست آنها گرفته خود انجام بدهید که از اینکار محبت شما در دل آنها پیدا می‌شود.

هنگامی که دو نفر با همدیگر آرام و آهسته صحبت می‌کنند خود را از آنها دور کنید و به حرف آنها گوش ندهید که چه می‌گویند. و این فکر را هم نکنید که حتماً دربارهٔ من چیزی می گویند.

در خانهٔ شوهر به دلگیری و افسردگی زندگی را سپری نکنید. اگرچه این خانهٔ نو و مردم نو است، چون دل گرفته شوید، بازهم خود را بفهمانید و اظهار خوشی کنید، نه اینکه غمگین بنشینید و هر وقت در گریان باشید و هنوز چند روز از آمدن تان نگذشته باشد که تقاضا کنید که می‌خواهم خانهٔ پدرم بروم.

در حرف زدن خیلی متوجه خود باشید. نه آن قدر پُر بگوئید که بدِ دیگران بیاید و نه آنقدر خاموش باشید که اگر شما را خوشامد هم کنند، بازهم خاموش نشسته باشید. اینکار نیز بد و علامت تکبُّر است.

اگر چیزی در خانهٔ شوهر بدِ تان بیاید یا مورد پسندتان نباشد، چون خانهٔ والدَین تان رفتید، سخن‌چینی آن را نکنید. گفتن گپ‌های خُرد و بزرگ خانهٔ شوهر به مادر خود و کنج وکاو و به شوق پرسیدن مادرها دربارهٔ آنها کاری بسیار زشت و بد است. اکثر جنگ و جدال‌ها از همین جا پیدا می‌شود و فسادها از همین جا برپا می‌گردد و جز جدال و فساد، هیچ فایدهٔ دیگری در آن نیست.

اسباب و لوازم شوهر را به خوش سلیقگی نگاه کنید. خانه را صاف و پاکیزه نگهدارید. بستر چرک و کثیف نباشد، آن را بی‌نظم/چُمْلُک نگذارید. اگر بالشت چرک شده باشد پوشش را بدل کنید. اگر پوش دیگر نباشد پوش نو بدوزید. اگر خود شوهر بگوید که اینکار را کن یا آنکار را کن، و شما بعد از گفتن او اینکارها را کردید، این لطفی ندارد. لطف زندگی در این است که بدون گفتن شوهر، همهٔ کارها را انجام بدهید.



هر چیزی که شوهر نزد شما گذاشته است آن را به خوبی حفظ کنید. لباس‌ها/کالاها را تا کرده بردارید، آنها را بی‌جای نیفگنید و نه این طرف و آن طرف پراکنده بیندازید. سامان‌ها و اثاثهٔ خانه را در جای شان بگذارید.

هیچ وقت در انجام دادن کاری تاخیر و پس و پیش نکنید.

هرگز دروغ نگوئید که از دروغ گفتن، اعتبار انسان از بین می‌رود و آنگاه کسی سخن راست دروغگو را نیز باور نمی‌کند.

اگر شوهر در وقت خشم و قهر، شما را بد و بیراه گفت و دشنام داد، شما خاموش بمانید و هیچ جوابش ندهید. هرچه می خواهد بگوید بگذاریدش که بگوید، شما ساکت و خاموش بمانید. خود تان خواهید دید که بعد از اینکه قهر و خشمش فرو نشست خودش پشیمان خواهد شد و از شما چه اندازه خوش و راضی خواهد گشت و بعد از این هرگز انشاء الله بر شما قهر و خشمگین نخواهد شد. لیکن اگر شما نیز جوابش را دادید، گفتگو به درازا می کشد و نه معلوم تا کجا بینجامد.

بر هر شبههٔ خُرد و کوچکی بر شوهر شک نکنید و تهمتش نزنید که تو با فلانه خیلی خنده می‌کنی، پیش او خیلی زیاد می‌روی، آنجا نشسته چه می‌کنی و غیره ... که اگر شوهر بی‌قصور باشد، خودتان فکر کنید که چقدر بد خواهد بود، و اگر شوهر واقعاً عادت بد دارد، با خود کمی فکر کنید که آیا او اینکار را با قهر شدن و دشنام دادن شما ترک خواهد کرد؟!

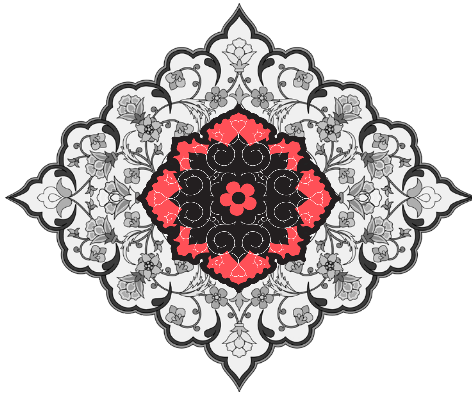
قهر شدن و دشنام دادن و تهدید شما فقط به خود شما ضرر می‌رساند. اگر می‌خواهید دل شوهر را از طرف خود بگردانید و تیره بسازید، پس هرچه می‌خواهید، بکنید، لیکن عادت بد کسی توسط اینکارها ترک نمی‌شود. اگر می خواهید عادت بدش را دور بسازید، باید از هوشیاری کار بگیرید، با عقلمندی با او زندگی کنید، در تنهائی آرام آرام او را بفهمانید و اگر از فهماندن و در تنهائی به غیرت آوردن، بازهم عادت بدش را ترک نکند، در این صورت صبر کنید. مردم را از این کارش باخبر نکنید و او را رسوا نگردانید و نه با او جنگ و جدال کنید که شوهر آنگاه ضد/لج می گیرد و به خشم آمده اینکار را بیشتر می‌کند. اگر شما خشمگین شده با او جنگ و جدال و دشنام بازی و رسوائی نمائید، در این صورت شاید همان قدری که با شما حرف می‌زد، آن را هم ترک کند و آن وقت شما خود پشیمان و گریان خواهید گردید.

و خوب به یاد بسپارید که خدا مردان را مانند شیر ساخته است و آنها از زور و جبر هرگز زیر دست زن نمی‌آیند. طریقهٔ خیلی آسان نرم‌کردن و به دست آوردن دل شوهر، خوش رفتاری با او و



فرمان‌برداری از اوست. فشار آوردن بر شوهر با قهرکردن و خشم‌گرفتن، اشتباه و نادانی بسیار بزرگ است. اگرچه انجام آن فوراً به فهم بعضی زنان نیاید ولی وقتی که فساد ریشه گرفت و جنگ و جدال دوام یافت، نتیجهٔ آن آنگاه ظاهر خواهد شد.

در شهر لکنهو شوهر یک زن، خیلی فاسق و بدکار بود. شب و روز نزد یک زن بازاری می رفت و اصلاً به خانه نمی‌آمد و عجب اینکه آن زن بازاری توسط شوهر این زن فرمایش هم می فرستاد که امروز پلو بپز، امروز چلو بپز و امروز فلان چیز بپز، و این زن بیچاره دم نمی‌زد و هرچه شوهرش می‌گفت همان چیز را روزانه پخته می‌فرستاد و آرامش نداشت. تمام مردم شهر این زن را به خاطر این صبرش بسیار احترام می‌کردند. و همچنین ثوابی که او به خاطر صبرش نزد خدا دارد، آن را نیز جداگانه به دست خواهد آورد. و هر روزی که الله متعال شوهرش را هدایت دهد و او بدکاری را رها کند، خواهید دید که چگونه غلام این زن بی‌بی‌صفتِ خود خواهد گشت.



طریقهٔ پرورش و تربیت فرزندان



باید دانست که پرورش و تربیت اولاد/فرزندان خیلی مهم است، زیرا هر عادتی که در طفل/کودک از طفولیت/کودکی پخته شود، آن عادت در سراسر عمر از بین نمی‌رود. بنابرین از دوران طفولیت تا جوانی امور ذیل را به ترتیب باید ملحوظ داشت.

شیر در طفل تاثیر بزرگی دارد، طفل را فقط توسط زن نیک و دیندار باید شیر داد.

زن‌ها عادت دارند که اطفال را از پولیس و بلا و غیره مانند سگ و پشک ... می‌ترسانند. اینکار خیلی بد است. قلب طفل ضعیف می‌شود و طفل ترسو بار می‌آید.

برای شیر دادن و غذا دادن طفل، اوقاتی را معین کنید تا سالم و تندرست بار بیاید.

طفل را صاف و پاک نگاهدارید که سلامت و صحت‌مندی از آن پیدا می‌شود.

طفل را زیاد زینت و آرایش نکنید.

اگر طفل پسر بود، موهایش را دراز نگذارید.

اگر طفل دختر است، تا وقتی که نزدیک بلوغ نرسیده او را زیور نپوشانید، زیرا از یک طرف جان طفل به سبب این زیورات ممکن به خطر بیفتد و از جانب دیگر برای طفل مناسب نیست از همان کودکی شوقین زیور شود.

فقراء و ناداران را به دست طفل، پول و غذا و لباس بدهید. به همین صورت به دست طفل، بعضی چیزهای خوردنی و نوشیدنی میان خواهران و برادران طفل یا در میان سایر اطفال تقسیم کنید تا به این گونه طفل به سخاوت عادت کند. ولی به یاد داشته باشید که این اشیاء را از مال و پول خودتان به دست آنها تقسیم و خیرات کنید. و از پول و مال خود طفل که شرعاً از طفل است، دادن چیزی به کسی درست نیست.

پُرخوری را پیش طفل بد بگوئید لیکن نام کسی را نگیرید بلکه مثلاً این طور بد بگوئید که مردم آدم پرخور را گاو می‌دانند.

اگر طفل پسر باشد، رغبت پوشیدن لباس‌های سفید را در دلش پیدا کنید و او را از پوشیدن

لباس‌های رنگین و پرتکلّف انزجار بدهید. مثلاً به او بگوئید که این لباس‌ها را دختران می‌پوشند، مردان نمی‌پوشند و تو ماشاء الله مرد هستی. همیشه پیش او این قبیل سخنان را بگوئید.

اگر طفل دختر بود، او را به آرایش و پیرایش بسیار زیاد موهایش و پوشیدن لباس‌های پر زرق و برق عادت ندهید.

همهٔ ضدهای طفل را برآورده نکنید، زیرا خوی و عادتش خراب می‌شود.

از حرف زدن با صدای بلند، طفل را منع کنید. خصوصاً اگر دختر باشد. اگر با صدای بلند و چیغ حرف زد، توبیخش کنید وگرنه بعد از آنکه بزرگ شد، اینکار عادتش می گردد.

اطفال خود را از نشستن و بازی کردن با کودک‌های که عادات خراب دارند، یا از درس می گریزند، یا عادت به پوشیدن لباس‌های پُر زرق و برق و خوردن خوردنی‌های گران‌قیمت دارند، دور نگاه دارید.

اطفال را از امور ذیل نفرت و انزجار بدهید: خشم، دروغ گفتن، حسد کردن، حرص کردن، دزدی، سخن‌چینی کردن، ضد/لج کردن بر چیزی، پُرگوئی بیفایده، خندیدن بی‌جا یا بسیار، فریب دادن، عاقبت خوب و بد کاری را نیندیشیدن. هرگاه که طفل مرتکب یکی از این امور شد، فوراً او را منع کنید و تنبیهش نمائید.

اگر طفل چیزی را شکستاند یا کسی را زد، سزای مناسبی به او بدهید تا دیگر این کار را نکند. ناز دادن و محبت در این مواقع، اخلاق طفل را خراب می‌سازد.

نگذارید که دیر بخوابد و همچنین نگذارید که خیلی زود بخوابد.

عادتش بدهید که صبح زود از خواب بر خیزد.

وقتی طفل هفت ساله شد، او را به نمازخواندن عادت بدهید.

وقتی که قابل مکتب رفتن شد، اول از همه قرآن شریف را تعلیمش بدهید.

تا جائی که ممکن است او را توسط استاد دیندار تعلیم بدهید.

هیچ وقت دربارهٔ مکتب نرفتن با او از چشم‌پوشی کار نگیرید.

گاهگاهی حکایات نیکوکاران و اشخاص نیک را به اطفال بشنوانید.

آنها را نگذارید که کتاب‌های را مطالعه کنند که داستان‌های عاشقانه یا مضامین خلاف شریعت یا قصه‌ها و افسانه‌های بیهوده یا غزلیات و امثال آن در آنها باشد.

چنان کتاب‌های را برای مطالعه به آنها بدهید که شامل امور دینی و ضروریات دنیا باشد.

بعد از اینکه از مکتب آمدند، اجازه بدهید تا جهت تفریح و ساعت‌تیری، بازی کنند تا طبع ایشان تازه شود. اما چنان بازی‌ای باشد که گناهی شامل آن نباشد و نه خوف صدمه دیدن در آن برود.

برای خریدن پتاقی/ترقه و سامان آتشبازی یا چیزهای بیکارۀ دیگر به اطفال پول ندهید.

اطفال را به تماشای بازی و نمایش عادت ندهید.

اولاد خود را حتماً چنان پیشه و هنری بیاموزانید که در وقت ضرورت و مصیبت بتوانند توسط آن چند پولی به دست آورده زندگی خود و فرزندان خود را پیش ببرند.

دختران را آنقدر نوشتن یاد بدهید که بتوانند خط و حساب را بنویسند.

اطفال را عادت بدهید که کارهای خود را خودشان انجام بدهند، تنبل و بیکاره بار نیایند. به آنها حکم کنید که شب، بستر خود را خودشان هموار کنند و صبح زود برخاسته خودشان آن را جمع کرده به احتیاط بردارند. بُقْچه {یا الماری} لباس‌های خود را خودشان درست نگهدارند. دَرز پارۀ لباس خود را خود شان بدوزند. لباس‌های خود را چه چرک باشند و چه پاک، در جائی بگذارند که کَیْك/سوسك و موش نخورد. لباس‌ها را خودشان به کالاشوی شمرده بدهند و تعداد آنها را بنویسند و یاد داشت بگیرند و بعداً آنها را شمرده و دیده از کالاشوی پس بگیرند.

به دختران تاکید کنید تا زیورهای را که می‌پوشند، شب قبل از خوابیدن و صبح بعد از برخاستن به دقت متوجه آنها باشند.

به دختران تاکید کنید تا در اموری که در خانه انجام می‌شود مانند غذا پختن و لباس دوختن و کالا/لباس شستن و سایر کارهای خانه دقت کنند تا آنها را بیاموزند.

هنگامی که طفل کار خوبی انجام داد، او را تحسین کنید و نازش بدهید، بلکه او را انعام و جایزه هم بدهید تا بیشتر به انجام‌دادن کارهای خوب تشویق شود و به آنها رغبت بگیرد. و اگر کار بدی را مرتکب شد، اولاً او را در تنهائی بفهمانید که ببین، اینکار خیلی بد است، مردم چه می گویند، هرکس خبر شود، او چه خواهد گفت، خبردار/هشدار، دیگر اینکار را نکنی، بچۀ خوب اینکار را نمی‌کند. و اگر طفل دوباره همانکار را مرتکب شد، این بار سزای مناسبی به او بدهید.

مادر باید احترام و هیبت پدر را در دل طفل بنشاند.

هیچ وقت نگذارید طفل کاری را مخفیانه انجام بدهد. چه بازی‌کردن باشد یا خوردن یا کدام کار دیگری. هر وقتی که طفل کاری را مخفیانه انجام داد، بفهمید که او آن را بد می‌داند.



اگر حقیقتاً آن کار بد است، وادارش کنید که آن را ترک کند. و اگر کاری خوب است مثلاً خوردن چیزی، در این صورت به او بگوئید که در پیشروی/جلوی همگی آن را بخورد، نه مخفیانه.

کدام کار بدنی را بر آنها مُقَرَّر کنید تا سالم و تندرست بمانند، کسل و تنبل بار نیایند. مثلاً برای پسرها چوب شکستن یا یکی دو میل دویدن و برای دخترها آسیا کردن یا چرخه‌کردن و امثال آن.

آنها را تاکید کنید که در راه رفتن خیلی تیز راه نروند و نه به بالا نگاه کرده راه بروند.

طفل را عادت بدهید که در همۀ کارهای خود عاجزی و شکستگی را اختیار کند، چه در گفتار و چه در رفتار تکبُّر ننماید. حتّٰی او را نگذارید که در میان اطفال هم‌عمر خود نشسته از لباس یا خانه یا خاندان یا کتاب و قلم و قلمدان و غیرۀ خود تعریف و توصیف کند.

گاهگاهی او را چند روپیه‌ای بدهید تا مطابق خواستۀ خود آن را خرج کند. لیکن عادتش بدهید که مخفیانه از شما چیزی نخرد.

طریقۀ خوردن و نشستن و برخاستن در مجالس و محافل را به او بیاموزانید. اندکی از آنها را ما نیز ذیلاً می‌نویسیم.



طریقۀ غذا خوردن

با دست راست بخورید. در ابتدای خوردن، بسم الله بگوئید. از پیش تان بخورید. قبل از دیگران شروع به خوردن نکنید. به غذا چشم ندوزید و نه به طرف کسانی که دَور/گرد دسترخوان نشسته‌اند چشم بدوزید. تیز تیز غذا نخورید.

غذا را خوب جویده بخورید. تا وقتی که لقمه را نه بلعیده‌اید لقمۀ دوم را در دهان نگذارید. به احتیاط بخورید تا شوربا و غیره روی لباس تان نیفتد. متوجه باشید انگشتان دست بیشتر از حد ضرورت به غذا آغشته نشوند.



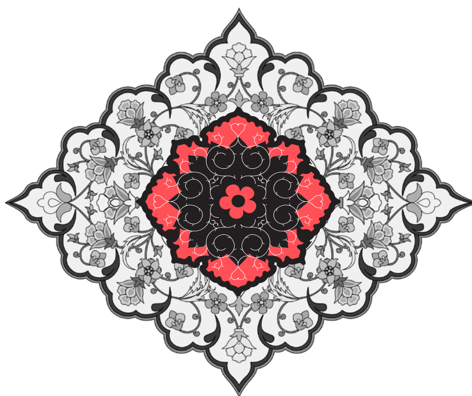
طریقهٔ نشستن و برخاستن در مجالس



در هنگام ملاقات با دیگران مؤدبانه با او برخورد کنید و به نرمی صحبت نمائید. در مجلس تُف نکنید. آنجا بینی تان را صاف نکنید. اگر ضرورتِ آن پیش آمد از مجلس بیرون آمده جائی دیگر صافش کنید. اگر در مجلس فاژه یا عطسه آمد، دست تان را روی دهان بگذارید. پشت تان را به طرف کسی نکنید. پای تان را طرف کسی دراز نکنید.

دست زیر زنخ زده ننشینید. صدای تَرَق‌تَرُوقِ انگشتان را نکشید. بدون ضرورت بار بار به طرف کسی نبینید. مودبانه بنشینید. پرگوئی نکنید. بر هرحرفی قسم نخورید. تا جائی که ممکن باشد خودتان اول شروع به حرف زدن نکنید. وقتی که دیگری حرف می‌زند حرفش را با توجه بشنوید تا دلگیر نشود. البته اگر حرف گناه آلود باشد آن را نشنوید. یا او را از گفتن آن منع کنید و یا از آنجا برخاسته بروید.

تا وقتی که کسی سخن خود را تمام نکرده در میان صحبتش حرف نزنید. اگر کسی بیاید و جائی برای نشستن در مجلس نباشد، کمی خود را جمع کرده بنشینید تا جا فراخ شود. چون با کسی ملاقات کردید یا با او خدا حافظی می کردید اَلسَّلَامُ عَلَيْكُم و در جواب آن وَعَلَيْكُمُ السَّلَام بگوئید، چیزهای دیگر نگوئید.





حقوق العباد





حقوق پدر و مادر در زندگی ایشان

ایشان را آزار ندهید و رنجیده نسازید و تکلیفی به آنها نرسانید، اگرچه بر شما ظلم هم کنند.

آنها را تعظیم و احترام کنید، هم با زبان و هم در عمل.

در کارها و امور جایز از آنها اطاعت کنید.

اگر آنها نادار باشند آنها را با پول و مال آنها را کمک کنید. اگرچه هر دو کافر باشند.



حقوق پدر و مادر بعد وفات ایشان

برای آنها دعای رحمت و مغفرت از خدا خواسته بروید. ثواب عبادت و خیرات نفلی را به آنها بفرستید.

با دوستان آنها به نیکی و خوبی پیش بیائید و خدمت ایشان را به جا بیاورید.

اگر آنها مقروض هستند یا آنها برای ادای کار جایزی وصیت کرده باشند، اگر خداوند شما را پول و مال داده است، آن را اداء کنید.

بعد از وفات آنها از فغان و چیغ و واویلا و گریه‌کردن خلاف شریعت اجتناب کنید که روح آنها از اینکارها تکلیف می‌بیند.

پدرکلان/بزرگ و مادرکلانِ/بزرگ پدری و مادری در نظر شریعت در حکم پدر و مادر می‌باشند. حقوق آنها را نیز مانند حقوق پدر باید دانست. به همین صورت خاله و ماما/دائی شرعاً در حکم



مادر بوده و کاکا/عمو و عمه در حکم پدر می‌باشند. حدیث شریف مُشیر آن است.(۴۸۱)



حقوق دایه

ادب و احترام او را رعایت کنید.

اگر محتاج پول باشد و شما به اندازۀ کافی پول دارید، او را کمک کنید.



حقوق مادر اندر

چونکه مادر اَنْدَر/زن پدر دوست پدر می‌باشد و شریعت حکم کرده است که با دوستان پدر به نیکی و خوبی رفتار کنیم، بنابرین «مادر اندر» نیز همان حقوقی را دارد که در بالا گذشت.



حقوق برادر کلان

برادرِ کلان/بزرگ از روی حدیث شریف مثل پدر است. لذا از اینجا دانسته می‌شود که برادر کوچك مانند اولاد می‌باشد. بنابرین حقوق ایشان میان همدیگر، مانند حقوق پدر و مادر و اولاد است. خواهر کلان و خواهر کوچك را نیز به همین گونه باید دانست.



حقوق خویشاوندان

اگر خویشان تان نادار و محتاج باشند و قدرت کسب وکمائی را ندارند، موافق قدرت و توان

(۴۸۱) عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: الخَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الأُمِّ. (بخاری شریف: حدیث ۲۶۹۹ و ۴۲۵۱)

خود، مصارف ضروری آنها را تامین کنید. گاه گاهی به دیدن آنها بروید.

نباید با آنها قطع رابطه کرد بلکه اگر آنها شما را قدری آزار و ایذاء هم برسانند بازهم صبر کردن بر آن افضل است.

حقوق مصاهرت

حقوق مصاهرت یعنی حقوق خویشاوندان همسر خود. خداوند متعال این خویشاوندی را نیز در سلسلهٔ نسب در قرآن کریم ذکر نموده است و لذا از اینجا دانسته می‌شود که خُشُو و خُسُر، خُسُرْبُرَه و خِیاشْنَه، داماد و عروس، اولاد زن از شوهر سابق او و همچنین اولاد شوهر از زن سابقش، اینها همه حقوقی دارند.[(۴۸۲)] بنابرین با تمام این خویشان نیز، بیشتر از سایر مردم، مراعات و نیکی و لحاظ و خوش اخُلاقی باید کرد.

حقوق مسلمانان

خطا و قصور مسلمان را ببخشید. اگر گریه کند، بر او رحم کنید. عیب او را بپوشانید. عذر او را بپذیرید. تکلیف او را دور بگردانید. همیشه خیرش را بخواهید. به دوستی او وفا کنید. اگر عهدی داده است، عهد و پیمانش را نگاهدارید. اگر بیمار باشد بیمارپُرسی و عیادتش کنید. اگر بمیرد برایش دعا نمائید. اگر به مهمانی دعوت کند، دعوتش را قبول کنید. تحفه‌اش را بپذیرید.

در عوض نیکی‌اش با او نیکی کنید. در عوض آنچه داده است، تشکری و قدردانی کنید. در وقت ضرورت کمکش کنید. از اهل و عیال و اولادش محافظت کنید. اگر کاری داشت، کارش را انجام بدهید. سخنش را گوش بدهید. وساطتش را قبول کنید. اگر خواسته‌ای داشت، او را نا امید برنگردانید. اگر عطسه زده الحمد لله بگوید در جوابش باید «یَرْحَمُكَ اللهُ» بگوئید.

اگر چیز گمشدهٔ او را پیدا کنید باید آن را به او پس بدهید. جواب سلامش را باید بدهید. با

---

(۴۸۲) خُشُو/مادرِ همسر، خُسُر/پدرِ همسر، خُسُرْبُرَه/برادرِ زن، خِیَاشْنَه/خواهرِ زن.

نرمی و خوش‌اخلاقی با او صحبت نمائید. با او نیکی کنید. اگر او با اعتماد بر شما قسمی خورده است، بکوشید قَسَمَش را اداء کنید. اگر کسی بر او ظلم می‌کند باید او را مدد کنید. اگر او بر کسی ظلم می‌کند، مانع او شوید. با او محبت بورزید، با او دشمنی نکنید. او را نباید رسوا بگردانید.

هر چیز خوبی را که برای خود می‌پسندید، آن را برای او نیز بپسندید. در وقت ملاقات او را سلام بدهید. و اگر مرد با مرد و زن با زن مصافحه کنند یعنی دست بدهند، این بهتر است.

اگر رنجشی با او رخ داد، تا بیشتر از سه روز، ترک سلام نباید کنید. نباید بر او بدگمانی کنید. نباید با او حَسَد و بغض نمائید. او را به کار خوب و نیک راهنمائی کنید و از کار زشت و بد، منعش نمائید. بر خُردسال‌ها باید شفقت نمائید و احترام و ادب بزرگسال‌ها را باید نگاهدارید. اگر دو مسلمان از هم برنجند، میان ایشان صلح و آشتی نمائید.

نباید غیبت او را کنید. به هیچ شکلی نباید به او ضرر برسانید، نه در مالش و نه در آبرویش. نباید او را از جایش برخیزانید تا بر جایش بنشینید.



حقوق همسایه ها

باید به نیکی و مدارا با همسایه رفتار کنید.

از ناموس زن و اولاد او باید محافظت کنید.

گاهگاهی به خانهٔ او تحفه و هدیه و غیره بفرستید، خصوصاً اگر نادار باشد، باید حتماً کمی نان و غذا برایش بفرستید.

نباید او را تکلیف دهید و نباید بر امور خُرد و کوچك با او بگومگو و پرخاش کنید.



چنانکه همسایه حقوقی دارد، همسفر یعنی آن کسی که از خانه با او به سفر رفته‌اید، یا در طول راه اتفاقاً همراهش شده‌اید، او نیز مثل همسایه حقوقی دارد که خلاصهٔ آن این است که راحت او را بر راحت خود مُقَدَّم بدانید. بعضی‌ها در قطار یا موتر/ماشین با سایر مسافران شور و نزاع و غال‌مغال می‌کنند. اینکار خیلی زشت و قبیح است.



به همین صورت، سایر ناداران و محتاجان مانند یتیم، بیوه، عاجز، ضعیف، مسکین، بیمار، مفلوج، مسافر، گدا و غیره ... اینها علاوه بر حقوق بالا چند حق دیگر نیز دارند.

کمک مالی و پولی به آنها کردن. انجام دادن کارهای آنها به دست خود. دلجوئی و تسلّی از آنها و دلداری دادن آنها. رد نکردن حاجت و سوال آنها.

حقوق انسانی

بعض حقوقی که فقط به خاطر انسان بودن لازم می‌شود اگرچه شخص مقابل مسلمان نباشد

به ناحق نباید به جان و مال {و آبروی} کسی دست‌درازی کرد و او را تکلیف داد.

بدون عذر شرعی با کسی نباید جدال کرد.

اگر کسی را به مصیبت یا گرسنگی یا مرض مبتلا دیدید، او را کمک کنید، آب و نانش بدهید و معالجه‌اش بکنید.

در صورتی که شریعت اجازهٔ سزا دادن را داده است، درآن صورت نیز نباید ظلم و اضافه‌رَوِی کنید.

حقوق حیوانات

هر حیوانی که نگهداشتن آن فایدهٔ خاصی ندارد، نباید آن را بند کرد یا در قفس کرد، بِالْخُصوص گرفتن چوچه/بچه های پرندگان از آشیانهٔ آنها و پریشان ساختن پدر و مادر آنها خیلی بی‌رحمی است.

حیواناتی که گوشت شان حلال است، آنها را نیز محض به خاطر ساعت‌تیری و تفریح نباید کشت.

حیواناتی که از آنها کار می گیرید، در آب، آذوقه، راحت و نگاهداری آنها باید متوجه باشید. بیشتر از قُوَّت آنها نباید از آنها کار گرفت و نباید آنها را بیش از حد زد.

هر حیوانی را که می خواهید ذبح کنید، یا به سبب مُوذی‌بودنش می خواهید آن را بکشید، با کارد یا چاقوی تیز زود ذبحش کنید، آن را عذابْ‌کُش نکنید. و نه آن را از گرسنگی و تشنگی بکشید.

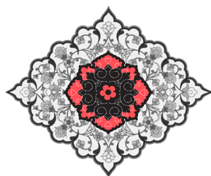


یک نکتهٔ ضروری

اگر کسی در حقوق مسلمانی کوتاهی یا حق‌تلفی کرده باشد، در این صورت هر حقی را که می‌تواند اداء کند باید آن را اداء کند و یا بخشش آن را از او بخواهد. مثلاً اگر قرض کسی بر او باقی مانده بود، یا در حق کسی خیانت نموده بود؛ پول قرض را به او پس بدهد و یا از او بخشش بخواهد. و آن حقی که فقط معاف‌کردنی است، بخشش آن را از او بخواهد. به طور مثال اگر غیبتش را کرده بود یا او را زده بود، در این صورت فقط بخشش آن را از او بخواهد.

و اگر به سببی نمی‌تواند که نه حق او را اداء کند و نه از او عفو و بخشش بخواهد، در این صورت برای صاحب آن حق همیشه دعا بخواهد. عجب نیست که الله متعال در روز قیامت آن شخص را راضی ساخته حق او را ببخشایانَد. لیکن بازهم هر وقتی که فرصت اداءکردن یا معاف کردن آن حق پیدا شد، در آن وقت در اداءکردن یا بخشش خواستن آن بی‌پروائی نکند.

و اگر خود این شخص حقوقی بر مردم دارد، پس هر کسی که امید می‌رود که حقش را خواهد داد، از او حق خود را به نرمی پس بگیرد. و آن کسانی که امید نمی‌رود حقش را بازپس بدهند یا اینکه از جملهٔ حقوقی است که قابل واپس‌گیری نیست، مثلاً غیبت و غیره ... اگرچه در عوض این حقوق، انسان در قیامت نیکی‌ها و ثواب‌های بسیار به دست خواهد آورد، لیکن معاف کردن و بخشیدن آن، ثواب خیلی بیشتری دارد. بنابرین بخشیدن و عفوکردن آن حقوق به طور کامل بسیار بهتر است. خصوصاً هنگامی که کسی به تواضع و انکسار، عفو و بخشش بخواهد.



کتاب
الندور والأیمان

مسائل نذر

مسئلهٔ ۱: اگر کسی نذر گرفت که اگر فلان کار شد، من چنان خواهم کرد (و آنچه که ادایش را نذر گرفته است، در شریعت از جملهٔ عبادات[۴۸۳] محسوب می‌شود) و سپس آنچه که به خاطرش نذر گرفته بود انجام شد، اکنون ادای نذر بر او واجب است. اگر آن را اداء نکند، گناه بسیار بزرگی را مرتکب می‌شود.

اما اگر کسی بر چیزهای بیهوده‌ای که در شریعت هیچ اعتباری ندارند نذر گرفته بود، ادای آن نذرها واجب نمی‌باشد، چنانکه بعداً بیان خواهیم کرد.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی گفت خدایا اگر فلان کارم شود من پنج روز روزه می‌گیرم، اگر آنکار انجام شد باید پنج روز روزه بگیرد، و اگر آنکار انجام نشد، روزه‌ای بر او واجب نمی‌باشد.

اگر فقط گفته بود که پنج روزه می‌گیرم، در این صورت اختیار دارد که هر پنج روزه را پشت سر هم و پیاپی بگیرد و یا پنج روزه را یک یک روز یا دو دو روز بگیرد و در میان روزه‌ها وقفه نهاده به اینگونه پنج روزه را کامل بگرداند. هر دو صورت درست است.

و اگر در وقت نذر گرفتن گفته بود که هر پنج روزه را پشت سرهم و پیاپی می‌گیرم یا نیت آن در دلش بود، در این صورت هر پنج روزه را باید پشت سرهم و پیاپی بگیرد، و اگر روزهٔ یکی دو روز در این میان از او ترک شد، باید دوباره از سر نو پنج روز روزه بگیرد.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی نذر گرفت که روز جمعه را روزه می‌گیرم یا از تاریخ اول تا دهم ماه مُحَرَّم را روزه می‌گیرم، در این صورت روزه‌گرفتن در همان روز جمعه واجب نیست و همچنین روزه‌گرفتن در آن

(۴۸۳) به شرطی که این عبادت از جنس عباداتی باشد که ادای آن در وقتی فرض یا واجب است. {مانند نماز و روزه و صدقه و حج ...} (حاشیهٔ جدیده: ۴۷/۳)

روزهای ماه مُحَرَّم واجب نمی‌باشد بلکه هر وقت که نذرگیرنده خواست، اجازه دارد روزه بگیرد. اما در صورت نذر تاریخ اول تا دهم مُحَرَّم، باید ده روز را پیاپی و پشت سرِ هم روزه بگیرد، چه این ده روز را در ماه مُحَرَّم روزه بگیرد و چه در کدام ماه دیگری، هر دو صورت جایز است.

به همین ترتیب اگر کسی نذر گرفت که اگر امروز فلان کارم شود فردا روزه می‌گیرم، در این صورت نیز او اختیار دارد هر وقتی که بخواهد یک روز روزه بگیرد.

مسئلۀ ۴: اگر کسی در وقت نذر گرفتن گفت که ماه مُحَرَّم را روزه می‌گیرم، پس در این صورت تمام ماه مُحَرَّم را روزه بگیرد، البته اگر پنج شش روزه از او به سببی ترک شد، در مقابل آن روزها چند روز دیگر را روزه بگیرد و لازم نیست تمام روزه‌ها را از سر نو دوباره بگیرد.

و همچنین او اجازه دارد که ماه مُحَرَّم را روزه نگیرد بلکه ماه دیگری را روزه بگیرد. البته در این صورت باید روزۀ تمام ماه را پیاپی بگیرد.

مسئلۀ ۵: اگر کسی نذر گرفت که اگر فلان شی گمشده‌ام پیدا شد، هشت رکعت نماز می‌خوانم، در صورت پیدا شدن آن شی باید هشت رکعت نماز بخواند. خواه هشت رکعت را به یک باره نیت کند، یا چهار چهار رکعت نیت نماید و یا دو دو رکعت، هر سه صورت درست است.

و اگر چهار رکعت را نذر کرده بود، پس در این صورت هر چهار رکعت را باید به یک سلام بخواند، و اگر آن را دو دو رکعت خواند، نذرش اداء نمی‌شود.

مسئلۀ ٦: اگر کسی خواندن یک رکعت نماز را نذر نمود، باید دو رکعت بخواند و اگر سه رکعت را نذر نمود، باید چهار رکعت نماز بخواند و اگر پنج رکعت را نذر نمود، باید شش رکعت بخواند. تا آخر همین حکم است.

مسئلۀ ۷: اگر کسی نذر گرفت که ده روپیه خیرات می‌کنم یا یک روپیه خیرات می‌کنم، در این صورت هر قدر پولی را که نذر کرده است باید خیرات کند.

اگر گفت که پنجاه روپیه خیرات می‌کنم و در آن وقت وی مالک فقط ده روپیه بود، در این صورت فقط همان ده روپیه را باید خیرات کند. اما اگر علاوه بر پول، مقداری مال و سامان هم نزد خود دارد، قیمت آن مال و سامان را نیز بر آن پول اضافه می‌کنیم و او باید، هم آن ده روپیۀ نقد و هم پول قیمت این مال و سامان را خیرات کند. به طور مثال اگر کسی ده روپیه پول نقد دارد و قیمت مال و اسبابش پانزده روپیه می‌باشد، که مجموع آنها بیست و پنج روپیه می‌شود، پس حالا بر این شخص خیرات کردن فقط بیست و پنج روپیه واجب است و خیرات کردن بیشتر از آن واجب نیست.



مسئلهٔ ۸: کسی نذر گرفت که ده مسکین را غذا می‌خورانم، اگر در دلش نیت داشت که یک وقت یا دو یا سه وقت آنها را غذا خواهم خوراند، در این صورت مطابق همان نیتش آنها را غذا بخوراند. و اگر در دلش هیچ نیتی نداشت، در این صورت ده مسکین را دو وقت غذا بخوراند.

و اگر این شخص بخواهد گندم یا آرد به آنها بدهد، حکم این مسئله نیز مانند بالاست که اگر در دلش نیّت داشت که به آنها فلان اندازه گندم یا آرد می‌دهم، در این صورت مطابق همان نیت خود به آنها گندم یا آرد بدهد. و اگر هیچ نیتی نداشت، هر مسکین را به آن اندازه گندم یا آرد بدهد که در مسائل صدقهٔ فطر بیان کردیم. {یعنی یک کیلو و ۷۵۰ گرام و یا احتیاطاً دو کیلو}.



مسئلهٔ ۹: اگر کسی نذر گرفت که مقدار پول مُعَیَّنی را نان خریده به مساکین می‌دهم بازهم او اختیار دارد که همان مقدار پول را نان خریده به مساکین بدهد، یا با آن چیز دیگری خریده آن را میان مساکین تقسیم کند و یا همان مقدار پول نقد را به مساکین بدهد.

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی چنین نذر گرفت که ده روپیه خیرات می‌کنم و هر فقیر را یک یک روپیه می دهم و سپس تمام ده روپیه را به یک فقیر داد، اینکار جایز است. دادن یک یک روپیه به هر یک فقیر واجب نیست. بنابرین اگر ده روپیه را میان بیست فقیر نیز تقسیم کرد، این هم جایز می‌باشد.

و اگر چنین گفت که ده روپیه را در میان ده فقیر تقسیم می‌کنم، در این صورت هم اختیار دارد که آن را میان ده نفر مسکین تقسیم کند یا میان کمتر یا بیشتر از ده نفر.



مسئلهٔ ۱۱: و اگر کسی به اینگونه نذر نمود که ده نمازخوان را غذا می‌خورانم یا ده قاری را غذا می خورانم، در این صورت ده فقیر را غذا بخوراند، چه آنها نمازخوان و قاری باشند یا نباشند.

مسئلهٔ ۱۲: اگر کسی نذر نمود که هزار روپیه در مکه خیرات می‌کنم، خیرات کردن هزار روپیه در مکه واجب نیست بلکه هر جائی که بخواهد می‌تواند آن را خیرات کند.

یا اگر نذر نمود که در روز جمعه خیرات می‌کنم و یا به فلان فقیر می‌دهم، در این صورت خیرات کردن در روز جمعه و دادن پول و غیره به همان فقیر ضروری نیست.

به همین گونه اگر مقداری پول را مُعَیَّن ساخت که همین پول‌ها را در راه خدا خیرات می کنم، خیرات کردن خود همان پول‌ها واجب نیست، بلکه هم می‌تواند همان پول‌ها را خیرات کند و هم می‌تواند همان قدر پول دیگری را خیرات کند.



مسئلۀ ۱۳: به همین ترتیب اگر کسی نذر گرفت که روز جمعه در مسجد نماز می خوانم یا در مکه نماز می خوانم، بازهم اختیار دارد هرجا که بخواهد نماز بخواند.



مسئلۀ ۱۴: اگر کسی گفت اگر برادرم شفا بیابد یک گوسفند حلال می کنم، و یا گفت گوشت یک گوسفند را خیرات می کنم، این نذر است.

و اگر گفت که قربانی می کنم، پس در این صورت گوسفند را باید در روزهای قربانی حلال/ ذبح کند.(۴۸۴)

و در هر دو صورت، دادن گوشت جز فقراء و مساکین به کس دیگری جایز نیست و خودش نیز اجازه ندارد که از آن بخورد. و هر مقداری از آن گوشت را که خود نذرکننده بخورد یا به پولداران بدهد، باید به همان مقدار گوشت دوباره خیرات کند.

مسئلۀ ۱۵: اگر کسی نذر گرفت که یک گاو را قربانی کند و سپس گاو یافت نشد، در این صورت هفت گوسفند یا بز را قربانی کند.

مسئلۀ ۱۶: اگر کسی نذر گرفت که هر وقت برادرم آمد ده روپیه خیرات می کنم، و سپس خبر آمدن برادرش رسید و او قبل از آمدن برادرش، ده روپیه را خیرات کرد، نذر در این صورت اداء نشده است و بعد از آمدن برادرش، باید دوباره ده روپیه خیرات بدهد.



مسئلۀ ۱۷: اگر کسی بر کاری نذر گرفت که خواهش و تمنای وقوع آن را دارد، مثلاً گفت اگر شفا بیابم چنان خواهم کرد، اگر برادرم بخیر بیاید چنان خواهم کرد، اگر پدرم از دعوای محکمه بری شود یا کار بیابد چنان خواهم کرد، در تمام این صورت ها هنگامی که آن کار انجام یافت، نذرگیرنده باید نذر خود را اداء کند.

و اگر چنین گفته بود اگر با تو حرف بزنم دو روز را روزه می گیرم، یا اگر امروز نماز نخوانم صد روپیه خیرات می کنم، سپس با آن شخص حرف زد یا نماز نخواند، در این صورت ها نذرگیرنده مختار است که کفّارۀ قسم را بدهد و یا دو روز را روزه بگیرد و یا صد روپیه خیرات کند.

مسئلۀ ۱۸: اگر کسی نذر گرفت که هزار مرتبه درود شریف می خوانم یا هزار مرتبه کلمه می خوانم،

---

(۴۸۴) اگر مراد شخص از قربانی کردن در این صورت، فقط ذبح کردن حیوان باشد، پس ذبح مخصوص روزهای قربانی نمی‌باشد. (حاشیۀ جدیده: ۴۹/۳)

این نذر است و خواندن آن واجب می‌باشد.

و اگر نذر نمود که هزار بار سُبْحَانَ الله سُبْحَانَ الله می‌خوانم یا هزار مرتبه لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ ... می‌خوانم، این نذر نیست و خواندن آن هم واجب نمی‌باشد.

مسئلۀ ۱۹: اگر کسی نذر نمود که ده مرتبه قرآن مجید را ختم می‌کنم یا یک سِپاره از قرآن شریف را می‌خوانم، این نذر است و خواندن آن واجب می‌باشد.



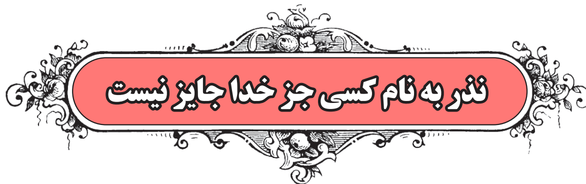
بعضی نذرهای ناجایز

مسئلۀ ۲۰: اگر کسی نذر گرفت که اگر فلان کار انجام شود مجلس مولود برپا خواهم نمود، این نذر نیست. یا اگر کسی نذر گرفت که اگر فلان کار شود بر مزار فلان ولی چادر خواهم انداخت، اینهم نذر نیست. و یا اگر کسی نذر گرفت که مسجد را چراغان خواهم کرد، یا عُرس غوث الاعظم دستگیر را خواهم گرفت، اینگونه نذرگرفتن‌ها جایز نیست و ادای آن نیز واجب نمی‌باشد.

مسئلۀ ۲۱: کسی نذر کرد که اگر «مولای مشکل کشا» فلان کارم را کرد، برایش روزه می‌گیرم، این گونه نذر خرافات است و شرک می‌باشد.

مسئلۀ ۲۲: اگر کسی نذر گرفت که فلان مسجد را که خراب شده تعمیر خواهم کرد، یا فلان پل را خواهم ساخت، اینگونه نذر نیز صحیح نیست و چیزی بر عهدۀ این شخص واجب نمی‌شود.

مسئلۀ ۲۳: اگر کسی نذر گرفت که اگر برادرم شفا بیابد رقص می‌کنم یا ساز و آواز می‌آورم، اینگونه نذرگرفتن گناه است. و ادای اینگونه نذر نیز بعد از شفای آن شخص جایز نمی‌باشد.

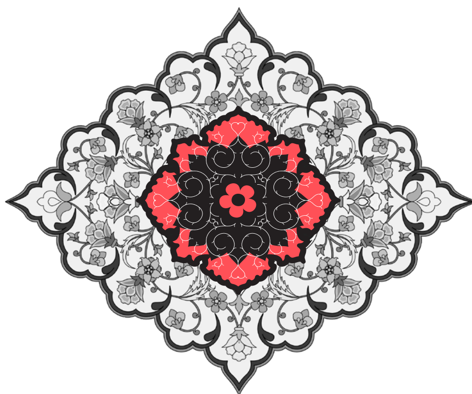


نذر به نام کسی جز خدا جایز نیست

مسئلۀ ۲۴: نذرگرفتن بنام کسی بجز الله ﷻ بطور مثال اینگونه گفتن که یا غوث الاعظم اگر کار من

شود من برایت چنین خواهم کرد، یا رفتن بر سر قبرها و مزارها و جاهای که جِنّات آنجا می‌باشند و از جِنّات و مزارها و قبرها درخواست کردن، حرام و شرک است، بلکه خوردن هرچیزی که برای غوث الاعظم یا جِنّات و قبرها نذر شده نیز حرام است.

در حدیث شریف، زنان از رفتن بر سر قبرها و مزارها منع شده‌اند. رسول الله ﷺ بر چنین زنان لعنت فرموده‌اند.(۴۸۵)



(۴۸۵) عن ابن عباس رضی الله عنه قال: لعَنَ رَسُولُ الله ﷺ زائراتِ القُبُورِ، والمتَّخِذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ والسُّرُجَ. رواه ابو داود والترمذی والنسائی. (مشکوة: ص۷۱). وفي المرقاة: قيل هذا كان قبل الترخيص فلما رخص دخل في الرخصة، الرجال والنساء. وقيل بل نهی النساء باق لقلة صبرهن وكثرة جزعهن.

قلتُ: هذا هو الاحوط في هذا الزمان فانهن هناک يرتکبن الفواحش والاعمال القبيحة ولذا اختار المولف هذا القول. وفي رد المحتار: وقيل تحرم عليهن والاصح ان الرخصة ثابتة لهن، بحر. وجزم في شرح المنية بالكراهة لما مر في اتباعهن الجنازة.

وقال خير الرملي: ان كان ذلك لتجديد الحزن والبكاء والندب على ماجرت به عادتهن فلا تجوز، وعليه حمل حديث لعن الله زائرات القبور، وان كان للاعتبار والترحم من غير بكاء والتبرك بزيارة قبور الصالحين فلا بأس اذا كنّ عجائز ويكره اذا كنّ شواب كحضور الجماعة في المساجد. وهو توفيقٌ حسنٌ. (حاشيۀ جديده: ۵۰/۳)

مسائل قسم خوردن

مسئلۀ ۱: قَسَم خوردن بر هر چیزی و هرکاری، بدون ضرورت، بسیار زشت و بد است. اینکار بی ادبی و بی‌احترامی به نام خداوند است. بنابرین تا جائی‌که ممکن است حتی بر سخن و کار راست هم نباید قسم خورد.

مسئلۀ ۲: هرکسی‌که نام خداوند ﷻ را گرفته قسم خورد و گفت: قسم به الله، قسم به خدا، قسم به عزت و جلال خدا، قسم به بزرگی و کبریائی خدا، تمام این صورت‌ها قسم است و اکنون خلاف آن قسم کردن جایز نیست.(۴۸۶)

مسئلۀ ۳: اگرکسی به اینگونه گفت که: خدا گواه است، خدا را گواه ساخته می‌گویم، خدا را حاضر و ناظر دانسته می‌گویم، این صورت‌ها نیز قسم هست.

مسئلۀ ۴: اگرکسی به اینگونه قسم خورد: قسم به قرآن مجید، قسم به قرآن شریف، قسم به کلام الله، اینها نیز قسم می‌باشند.(۴۸۷)

و اگرکسی قرآن شریف را در دست خود گرفت یا دست خود را برآن گذاشت و چیزی گفت، لیکن قسم نخورد، قسم در این صورت واقع نمی‌شود.

مسئلۀ ۵: اگرکسی گفت؛ اگر فلان کار را کنم بی‌ایمان بمیرم، یا در وقت مردن ایمان نبرم، یا بی ایمان شوم، یا کافر باشم، یا گفت اگر فلان کار را بکنم مسلمان نیستم، قسم در تمام این صورت‌ها واقع می‌شود و اگرکسی خلاف قسم کند باید کفَّاره بدهد، و ایمانش از بین نمی‌رود.(۴۸۸)

---

(۴۸۶) اگرکسی به جای لفظ قسم، لفظ «سوگند» را استعمال کرد، مثلاً گفت که «سوگند» به خدا ... این نیز قسم است. زیرا لفظ «سوگند» معادل لفظ قسم است.

(۴۸۷) گرچه قسم واقع می‌شود، اما فقهاء رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَیٰ از قسم خوردن به قرآن منع کرده‌اند: لَایُقْسَمُ بِغَیْرِ اللهِ تَعَالَی کَالنَّبِیِّ وَالْقُرْآنِ وَالْکَعْبَةِ. (الدر المختار: ٤٨٤/٥)

(۴۸۸) اما انسان شدیداً از اینگونه قسم خوردن‌ها باید پرهیز کند و هرگز به این صورت نباید قسم بخورد. (حاشیۀ جدیده: ۵۱/۳)

از چه الفاظی قسم منعقد نمی‌شود

مسئلهٔ ٦: اگر کسی گفت اگر فلان کار را کنم دستم بشکنند، یا چشمم کور شود یا جذام بگیرم، یا آبله بگیرم، یا غضب خدا بر من، یا آسمان بر سرم بیفتد، یا محتاج یک لقمه نان شوم، یا خدا مرا بزند، یا لعنت خدا بر من، یا اگر فلان کار را بکنم گوشت خوک را بخورم، یا در وقت مرگ کلمه از زبانم نبرآید، یا در روز قیامت پیش خدا و رسولش سیاه روی باشم، هیچ کدام این صورت‌ها قسم نمی‌باشد و اگر کسی خلاف آنها کند، کفاره دادن بر او لازم نمی‌گردد.

مسئلهٔ ٧: اگر کسی به غیر از خدا قسم خورد، قسم واقع نمی‌شود، به طور مثال چنین قسم بخورد که قسم به رسول الله، به کعبه قسم، به چشم‌هایم قسم، به جوانی‌ام قسم، به دست و پایم قسم، به پدرم قسم، قسم به سرِ بچه‌ام، قسم به سرِ اولادهایم، به سرت قسم، به جانت قسم، به تو قسم، قسم به سر خودم؛ اینها قسم نیستند و اگر کسی به این صورت‌ها قسم خورد و سپس خلاف آن کرد، کفاره بر او لازم نمی آید. لیکن قسم خوردن به چیزی یا کسی غیر از خداوند ﷻ بسیار گناه بزرگ دارد و در حدیث شریف شدیداً منع شده است.(۴۸۹) قسم‌خوردن به کسی یا به چیزی غیر از الله ﷻ از امور شرک آمیز است،(۴۹۰) بنابرین به سختی باید از آن پرهیز کرد.

مسئلهٔ ٨: اگر کسی به دیگری گفت که غذای خانه‌ات بر من حرام است، یا گفت که فلان چیز را بر خود حرام کردم، در این صورت‌ها آن غذا و آن چیز حرام نمی‌شوند، لیکن این قسم می‌باشد و اکنون اگر در خانهٔ او غذا بخورد و یا آن چیز را بخورد، باید کفاره بدهد.(۴۹۱)

مسئلهٔ ٩: قسم دادن کس دیگر، قسم نمی‌باشد. به طور مثال کسی به تو گفت که به خدا قسمت می

---

(۴۸۹) ابْنُ عُمَرَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ الله ﷺ يَقُولُ: مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ الله فَقَدْ أَشْرَكَ. (ترمذی شریف: حدیث ۱۵۳۵ و ابو داود شریف: حدیث ۳۲۵۱ و مسند طیالسی: حدیث ۲۰۰۸ و مصنف عبد الرزاق: حدیث ۱۵۹۳۳ و مسند احمد: حدیث ۵۳۷۵)

(۴۹۰) مراد این است که این گونه قسم‌خوردن شرک خفیف است و آن شرکی نیست که هرگز بخشوده نمی‌شود. بنابرین کسی که به شخص یا چیزی غیر از الله ﷻ قسم بخورد از اسلام خارج نمی‌گردد و نکاحش نیز فسخ نمی شود. (حاشیهٔ جدیده: ۵۲/۳)

(۴۹۱) کفاره آن مکافات مُقَرَّره را می گویند که توسط آن طلب بخشش و جبران گناه را می کنند. اَلْكَفَّارَةُ: مَايَسْتَغْفِرُ بِهِ الآثِمُ مِنْ صَدَقَةٍ وَصَوْمٍ وَنَحْوَ ذَالِك. (القاموس الفقهی: ص۲۲۱)



دهم که فلان کار را بکن، این قسم نمی‌باشد و خلاف آن کردن درست است.

مسئلۀ ۱۰: اگر کسی قسم خورد و به همراه قسم انشاء الله هم گفت، قسم واقع نمی‌شود. مثلاً کسی گفت که به خدا قسم که فلان کار را انشاء الله نمی‌کنم، این قسم نیست.



قسم غموس یا قسم دروغ

مسئلۀ ۱۱: قسم دروغی خوردن بر آنچه در گذشته اتفاق افتاده است گناه بسیار بزرگی دارد. مثلاً کسی نماز نخوانده بود و چون از او پرسیدند که نماز خواندی، در جواب گفت به خدا قسم که نماز خواندم، یا کسی پیاله را شکستاند و وقتی که از او پرسیدند، در جواب گفت قسم به خدا که من آن را نشکستانده‌ام. اگر قصداً/به عمد قسم دورغ خورد، گناهش حدی ندارد و این قسم کفَّاره‌ای هم ندارد، شب و روز از خداوند توبه و مغفرت بخواهد و عفو گناه خود را از الله متعال بخواهد. جز این، کار دیگری نمی‌توان کرد.



قسم لغو

و اگر کسی اشتباهاً و به غلط قسم دروغ خورد، مثلاً گفت به خدا قسم که هنوز فلان شخص نیامده و در دل خود یقین دارد که من قسم راست می‌خورم، و سپس معلوم گشت که آن شخص در آن وقت آمده بود، این قسم در این صورت معاف است، نه در آن گناهی می‌باشد و نه کفَّاره‌ای.



قسم منعقد

مسئلۀ ۱۲: اگر کسی به چنان کاری قسم خورد که هنوز واقع نشده بلکه در آینده واقع خواهد شد مثلاً بگوید که قسم به خدا که امروز باران خواهد بارید، یا به خدا قسم که امروز برادرم می‌آید، و



سپس برادرش در آن روز نیامد و باران در آن روز نبارید، در این صورت باید کفاره بدهد.

مسئلۀ ۱۳: اگر کسی قسم خورد که به خدا قسم که امروز حتماً قرآن می خوانم، اکنون قرآن خواندن بر او واجب شده است، اگر نخواند گناهکار می‌شود و کفاره باید بدهد.

و اگر کسی قسم خورد که قسم به خدا که امروز فلان کار را نمی‌کنم، پس اکنون کردن آن کار درست نیست و اگر آن کار را بکند، باید کفارۀ شکستن قسم را بدهد.

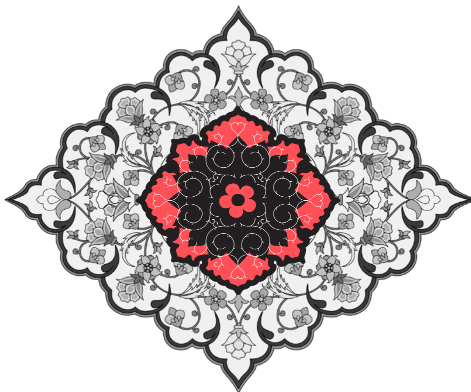


مسئلۀ ۱۴: اگر کسی به کردن گناهی قسم خورد، مثلاً گفت به خدا قسم که امروز فلان چیز را دزدی می‌کنم، یا به خدا قسم که امروز نماز نمی‌خوانم، یا به خدا قسم که هرگز با پدر و مادر خود حرف نمی‌زنم، شکستن قسم در همۀ این صورت‌ها واجب است. و همچنین بعد از شکستن آن کفارۀ آن را نیز باید بدهد، ورنه گناهکار خواهد شد.



مسئلۀ ۱۵: اگر کسی قسم خورد که امروز فلان چیز را نمی‌خورم و سپس به فراموشی آن چیز را خورد و قسم‌خوردنش به یادش نبود، یا شخص دیگری به زور دهانش را باز کرده آن چیز را به او خوراند، بازهم در هر دو صورت باید کفاره بدهد.

مسئلۀ ۱۶: اگر کسی قسم خورد که یک پیسه/یک پشیز هم به تو نمی‌دهم و سپس یک افغانی/یک روپیه به او داد، در این صورت نیز قسمش شکسته است و باید کفارۀ آن را بدهد.



مسائل کفارۀ قسم



مسئلۀ ۱: اگر کسی قسم خود را شکست، کفَّارۀ[۴۹۲] آن این است که ده فقیر یا مسکین را دو وقت غذا بخوراند، یا به آنها گندم یا آرد گندم بدهد.

اگر می‌خواهد که به آن ده فقیر گندم یا آرد گندم بدهد، در این صورت به هر فقیر باید یک کیلو و ۷۵۰ گرام گندم یا آرد گندم یا قیمت آن را بدهد، و احتیاطاً اگر دو کیلوی کامل بدهد، بهتر خواهد بود. مسائل غذا خورانیدن فقراء تحت عنوان مسائل کفارۀ روزه بیان شده است.

و یا ده فقیر و مسکین را لباس بپوشاند که در این صورت باید به هر فقیر و مسکین آن اندازه تکه/پارچه بدهد که اکثر تن او را بپوشاند. به طور مثال اگر به هر فقیر یک چادرِ کلان یا یک پیراهن دراز داد، کفاره‌اش اداء می‌شود، لیکن آن تکه یا پیراهن و غیره نباید خیلی کهنه باشد.

اگر کسی به هر فقیر فقط یک لُنگ یا فقط یک تنبان داد، کفاره‌اش اداء نمی‌شود، و اگر به همراه لُنگ، پیراهن هم به آنها داد، کفاره‌اش اداء می‌گردد.

کفاره‌دهنده در میان این دو کار اختیار دارد که یا ده فقیر و مسکین را لباس بپوشاند و یا آنها را غذا بخوراند، کفاره‌اش در هر دو صورت اداء می‌شود.

و این حکم لباس که در بالا بیان شد دربارۀ آن وقتی است که کفاره‌دهنده لباس یا تکه را به مردان فقیر و مسکین بدهد، اما اگر کفاره‌دهنده می‌خواست لباس یا تکه را به زنان فقیر و مسکین بدهد، در این صورت باید آن قدر تکۀ/پارچۀ بزرگی به هر زن بدهد که تمام جسم در آن پوشیده شود و نماز در آن اداء گردد. و اگر کفاره‌دهنده تکۀ/پارچۀ کمتر از این اندازه به زنان فقیر داد، کفاره اش اداء نمی‌شود.



مسئلۀ ۲: اگر کسی آنقدر نادار و فقیر بود که نمی‌توانست ده نفر را غذا بخوراند و نه توان داشت آنها

---

(۴۹۲) کفاره آن مکافات مُقَرَّرَه را می‌گویند که توسط آن طلب بخشش و جبران گناه را می‌کنند. اَلْکَفَّارَةُ: مَایَسْتَغْفِرُ بِهِ الآثِمُ مِنْ صَدَقَةٍ وَصَوْمٍ وَنَحْوَ ذَالِك. (القاموس الفقهی: ص۲۲۱)



را لباس بپوشاند، او در این صورت، سه روز را پیاپی و پشت سرِ هم روزه بگیرد.

و اگر سه روز را جدا جدا و یک روز در میان گرفت کفاره‌اش اداء نمی‌شود و دوباره باید سه روز را پیاپی و پشت سرهم روزه بگیرد.

اگر کسی بعد از دو روز روزه گرفتن، روز سوم را به سبب کدام عذری روزه نگرفت، در این صورت بازهم سه روز از سر نو روزه بگیرد.

مسئلۀ ۳: اگر کسی قبل از شکستن قسم کفاره داد و بعداً قسم خود را شکست، در این صورت کفاره صحیح نمی‌باشد و اکنون بعد از شکستن قسم، دوباره باید کفاره بدهد. همچنین بازپس‌گرفتن آنچه به فقراء و مساکین داده است، برایش درست نیست.

مسئله ۴: اگر کسی چندین مرتبه قسم خورد، مثلاً یک مرتبه گفت قسم به خدا که فلان کار را نمی کنم و بعداً گفت به خدا قسم که فلان کار را نمی‌کنم، و آنگاه باز در همان روز یا یکی دو روز بعد به همین صورت قسم خورد، و یا چندین مرتبه به اینگونه قسم خورد که قسم به خدا، قسم به الله، قسم به کلام الله که فلان کار را حتماً می‌کنم، و سپس قسم خود را شکست، در این صورت فقط یک کفاره باید بدهد.



مسئلۀ ۵: اگر کفاره‌های زیادی بر دوش کسی جمع شده است، در این صورت مطابق قول مشهور در مقابل هر قسم، باید یک کفارۀ جداگانه بدهد. و اگر نتوانست کفاره‌های خود را در طول زندگانی خود اداء کند، بر او واجب است قبل از مردن وصیت نماید تا وارثانش کفاره‌هایش را از ترکه‌اش بدهند.

مسئلۀ ٦: غذا خورانیدن و لباس پوشانیدنِ فقط همان مساکین و فقرائی درست است که گرفتن پول زکات برای آنها جایز می‌باشد.



مسائل قسم خوردن در دخول به خانه

مسئلۀ ۱: اگر کسی قسم خورد که هرگز به خانۀ فلان نمی‌روم و سپس روی لَخَك/چهارچوب دروازۀ آن شخص یا زیر سایبان دروازۀ او ایستاده شد و داخل خانه نرفت، قسمش نمی‌شکند و اگر داخل



دروازه شد، قسمش می‌شکند.

مسئلۀ ۲: اگر کسی قسم خورد که هرگز به این خانه داخل نمی‌شوم، و بعداً زمانی که آن خانه خراب شده مُبَدَّل به ویرانه گردید داخل آن شد، قسمش می‌شکند.

و اگر آن خانه به طور کامل از میان رفت و نشان آن هم باقی نماند، یا آن را کشت‌زار یا مسجد ساختند و یا آن را مبدل به باغ گردانیدند و سپس این شخص داخل آنجا شد، در این صورت قسمش نمی‌شکند.

مسئلۀ ۳: اگر کسی قسم خورد که هرگز به این خانه داخل نمی‌شوم، آنگاه خانه خراب شد و آن را دوباره از سرِ نو ساختند و سپس این شخص داخل آن رفت، بازهم قسمش می‌شکند.

مسئلۀ ۴: اگر کسی قسم خورد که به خانه‌ات نمی‌آیم و سپس از دیوار بالا رفته بر روی بام خانه ایستاده شد، در این صورت نیز قسمش می‌شکند، اگرچه به خانه پائین نشود.

مسئلۀ ۵: اگر کسی در خانه‌ای بود و قسم خورد که بعد از این دیگر اینجا نمی‌آیم، و آنگاه مدتی در آنجا باقی ماند، در این صورت قسمش نمی‌شکند، اگرچه چندین روز در آن خانه بماند. البته هنگامی که از خانه بیرون رفت، اگر دوباره داخل خانه شود، قسمش می‌شکند.

اگر کسی قسم خورد که این لباس را نمی‌پوشم و سپس فوراً آن را از تن خود بیرون کشید، در این صورت قسمش نمی‌شکند. و اگر فوراً لباس را از تن خود نکشید بلکه تا چند لحظه آن را بر تن خود پوشیده گذاشت، قسمش می‌شکند.

مسئلۀ ٦: اگر کسی قسم خورد که دیگر در این خانه نمی‌مانم یا نمی‌باشم یا زندگی نمی‌کنم، و سپس فوراً به جمع کردن اثاث و اسباب و لوازم خود شروع کرد، در این صورت قسمش نمی‌شکند. و اگر فوراً به جمع کردن اسباب و لوازم خود شروع نکرد بلکه اندکی تاخیر کرد، قسمش می‌شکند.

مسئلۀ ۷: اگر کسی قسم خورد که بعد از این پای به خانۀ تو نمی‌مانم، مراد از آن این است که بعد از این به خانه‌ات نمی‌آیم، بنابرین اگر سوار شده آمد و در خانه نیز سواره داخل شده و پای خود را روی زمین هم نگذاشت، در این صورت نیز قسمش می‌شکند.

مسئلۀ ۸: اگر کسی قسم خورد که کدام وقتی یک بار حتماً به خانه‌ات می‌آیم و سپس نتوانست حتی یک مرتبه هم به خانۀ او برود، در این صورت تا وقتی که قسم‌خورنده زنده است، قسمش نمی شکند، بلکه قسمش در وقت مردنش می‌شکند. بنابرین او قبل از مردن وصیت کند تا کفارۀ این قسمش را بدهند.

مسئلهٔ ۹: اگر کسی قسم خورد که به خانهٔ «فلانی» نمی‌روم، در این صورت به هر خانه‌ای که «فلانی» در آن زندگی می‌کند نباید برود، خواه این خانه ملکیت شخصی آن «فلانی» باشد یا آن را به کرایه گرفته باشد و یا آن را به عاریت گرفته و بدون کرایه در آن زندگی می‌کند.

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی قسم خورد که هرگز به خانه‌ات نمی‌آیم، سپس به کسی گفت مرا پشت کن و آنجا برسان، و آن شخص نیز او را پشت کرده به آنجا رساند، بازهم قسمش می‌شکند.

البته اگر قسم‌خورنده چیزی به کسی نگفت و شخصی او را بدون گفتهٔ او پشت کرده به آنجا رساند، در این صورت قسمش نمی‌شکند.

به همین گونه اگر کسی قسم خورد که هرگز از این خانه بیرون نمی‌برآیم و سپس به شخصی گفت مرا برداشته از اینجا بیرون ببر، و آن شخص او را برداشته از خانه بیرون برد، در این صورت نیز قسمش می‌شکند. و اگر آن شخص او را بدون گفتهٔ او برداشته بیرون برد، قسمش نمی‌شکند.

مسائل قسم در مورد خوردنی ها و نوشیدنی ها

مسئلهٔ ۱: اگر کسی قسم خورد که این شیر را نمی‌خورم، سپس آن شیر را ماست ساخته خورد، از خوردن این ماست قسمش نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۲: اگر بره یا بزغاله‌ای موجود بود و شخصی قسم خورده گفت گوشت این بره یا بزغاله را نمی‌خورم، سپس آن بره یا بزغاله کلان شده گوسفند یا بز شد و آنگاه او گوشتش را خورد، در این صورت قسمش می‌شکند.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی قسم خورد که گوشت نمی‌خورم و سپس ماهی یا جگر یا شکمبه خورد، در این صورت قسمش نمی‌شکند.(۴۹۳)

مسئلهٔ ۴: اگر کسی قسم خورد که این گندم را نمی‌خورم، سپس آن را آسیا کرده آردش را نان پخته نان را خورد، یا اینکه آن را «لِیْتِی»(۴۹۴) ساخته خورد، در این صورت قسمش نمی‌شکند. و اگر آن

(۴۹۳) این مسئله عرفی است، بنابرین در هر شهر و جائی که ماهی و جگر و شکمبه و گرده را گوشت می‌دانند، اگر کسی قسم بخورد گوشت نمی‌خورم و آنگاه یکی از اینها را بخورد، قسمش می‌شکند و باید کفاره بدهد.(کذا فی الدر المختار و شرحه رد المحتار: ٥٨٦/٥ و ٥٨٧)

(۴۹۴) «لِیْتِی» غذای شیرین مایعی است که از آب و آرد و شکر و روغن می‌سازند.



گندم‌ها را جوش داده خورد یا اینکه آنها را بریان کرده خورد، قسمش می‌شکند.

لیکن در وقت قسم خوردن اگر در دل این تصمیم را داشت که هر چیزی را که از آردش هم ساخته شود نمی‌خورم، در این صورت از خوردن هر چیزی که با آرد آن گندم ساخته شود، قسمش می‌شکند.

مسئلۀ ۵: اگر کسی قسم خورد که این آرد را نمی‌خورم، آنگاه اگر آن را نان پخته نان را بخورد، قسمش می‌شکند. همچنین اگر آن آرد را «لِیْتی» یا حلوا یا چیز دیگری ساخته بخورد بازهم قسمش می‌شکند. و اگر همان آرد را خام بخورد، در این صورت قسمش نمی‌شکند.

مسئلۀ ٦: اگر کسی قسم خورد که نان نمی‌خورم، در این صورت نان هر چیزی را که اهالی شهر از آن نان می‌پزند نباید بخورد، وگرنه قسمش می‌شکند.

مسئلۀ ۷: اگر کسی قسم خورد که کَلَه نمی‌خورم، پس اگر کَلَۀ گنجشک و بودنه و مرغ و سایر پرنده‌ها را خورد، قسمش نمی‌شکند. البته اگر کلۀ گوسفند، بز یا گاو را خورد، قسمش می‌شکند.

مسئلۀ ۸: اگر کسی قسم خورد که میوه نمی‌خورم، در این صورت از خوردن هر چیزی که در آن شهر و دیار عرفاً میوه گفته می‌شود، قسمش می‌شکند. و از خوردن هر چیزی که در آن شهر و دیار عرفاً میوه گفته نمی‌شود، قسمش نمی‌شکند.



مسائل قسم خوردن دربارۀ حرف زدن

مسئلۀ ۱: اگر کسی قسم خورد که با فلانی حرف نمی‌زنم، سپس هنگامی که او خوابیده بود به او چیزی گفت و او از آوازش بیدار شد، قسمش می‌شکند.

مسئلۀ ۲: اگر کسی قسم خورده بود که بدون اجازۀ مادرم {یا پدرم} با فلانی حرف نمی‌زنم، سپس مادرش {یا پدرش} اجازه داد، لیکن هنوز خبر اجازه به او نرسیده بود که با آن شخص حرف زد و بعد از حرف زدن اطلاع یافت که او اجازه داده بود، در این صورت نیز قسمش می‌شکند.

مسئلۀ ۳: اگر کسی قسم خورد که با این دخترک {یا پسرک} حرف نمی‌زنم، سپس هنگامی که آن دختر {یا پسر} جوان شد یا پیر شد، با او حرف زد، در این صورت نیز قسمش می‌شکند.

مسئلۀ ۴: اگر کسی قسم خورد که هرگز رویت را نمی‌بینم یا رویم را به رویت نمی‌زنم، مرادش این است که با تو ملاقات نمی‌کنم، بنابرین اگر در جائی از دور روی او را دید، قسمش نمی‌شکند.

مسائل قسم دربارهٔ خرید و فروش

مسئلهٔ ۱: اگر کسی قسم خورد که فلان چیز را نمی‌خرم، سپس به شخص دیگری گفت آن را برای من بخر و آن شخص آن را برایش خرید، در این صورت قسمش نمی‌شکند.

به همین ترتیب اگر قسم خورد که فلان چیزم را نمی‌فروشم و سپس به شخص دیگری گفت تو این چیز را بفروش، و آن شخص آن را فروخت، در این صورت نیز قسمش نمی‌شکند.

و همین حکم کرایه‌گرفتن هم است. یعنی اگر کسی قسم خورد که این خانه را به کرایه نمی‌گیرم، سپس آن خانه را توسط کس دیگری کرایه کرد، در این صورت قسمش نمی‌شکند.

البته اگر مرادش از قسم این بود که نه خودم اینکار را می‌کنم و نه آن را توسط کس دیگری انجام می‌دهم، پس قسمش در همهٔ صورت‌های بالا می‌شکند.

خلاصه اینکه قسم‌خورنده هر نیتی که در وقت قسم خوردن داشت، همهٔ احکام مطابق همان نیتش جاری خواهد شد. ویا اینکه اگر قسم‌خورنده، زن یا دختر پرده‌نشین یا اشراف‌زاده‌ای است که خودش خرید و فروخت نمی‌کند، اگر خرید و فروش را به واسطهٔ کس دیگری انجام بدهد قسمش می‌شکند.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی قسم خورد که فرزندم را نمی‌زنم و سپس توسط کس دیگری فرزند خود را زد، در این صورت قسمش نمی‌شکند.



مسائل قسم دربارهٔ نماز و روزه

مسئلهٔ ۱: اگر کسی از حماقت خود قسم خورد که روزه نمی‌گیرم و سپس نیت روزه را نمود، در این صورت به محض گذشتن یک لحظه قسمش می‌شکند و ضرورتی نیست که منتظر گذشتن تمام روز بماند. اگر روزهٔ خود را بعد از چند دقیقه و چند ثانیه هم بشکند، بازهم کفارهٔ شکستن قسم را باید ادا کند.

اگر این طور قسم خورد که یک روزه هم نمی‌گیرم، در این صورت قسمش در وقت افطار

روزه می‌شکند، و تا وقتی که روز به آخر نرسد و وقت افطار روزه نرسد، قسمش نمی‌شکند. بنابرین اگر قبل از رسیدن وقت افطار روزهٔ خود را شکستاند، قسمش نشکسته است.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی قسم خورد که نماز نمی‌خوانم و سپس پیشمان شد و به نمازخواندن ایستاده شد پس هر وقتی که سجدهٔ رکعت اول را انجام داد، قسمش می‌شکند و قبل از سجده‌کردن نمی‌شکند. و اگر یک رکعت را خوانده نمازش را شکستاند، بازهم قسمش شکسته است.

و به یاد بسپارید که این گونه قسم‌خوردن سخت گناه دارد. اگر کسی چنین حماقتی را مرتکب شد، باید فوراً آن قسم را بشکند و کفارهٔ آن را بدهد.

مسائل قسم دربارهٔ نشستن و خوابیدن و...

مسئلهٔ ۱: اگر کسی قسم خورد که روی این قالین نمی‌خوابم، سپس روی قالین چادر انداخته بر آن چادر خوابید، قسمش می‌شکند. و اگر روی آن قالین، قالین دیگری یا گلیم هموار کرد و آنگاه بر آن خوابید، در این صورت قسمش نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی قسم خورد که روی زمین نمی‌نشینم، و آنگاه روی زمین، بوریا یا تکه یا گِلَمْچَه و غیره را هموار کرده برآن نشست، در این صورت قسمش نمی‌شکند. و اگر گوشهٔ چادر یا شالی را که پوشیده است روی زمین هموار نموده بر آن نشست، قسمش می‌شکند. البته اگر چادر یا شال را از سر و شانهٔ خود کشیده روی زمین هموار کند و برآن بنشیند، در این صورت قسمش نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی قسم خورد که روی این چارپائی یا تخت نمی‌نشینم و سپس بر روی آن گلیم یا قالین انداخته بر آن گلیم یا قالین نشست، قسمش می‌شکند. و اگر روی آن چارپائی یک چارپائی دیگر گذاشت، یا روی آن تخت یک تخت دیگر گذاشته و آنگاه بر روی تخت یا چارپائی فوقانی نشست، در این صورت قسمش نمی‌شکند.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی قسم خورد که فلانی را هرگز نمی‌شویم و سپس او را بعد از مردنش غسل داد، قسمش می‌شکند.

مسئلهٔ ۵: اگر شوهر قسم خورده بود که زن خود را هرگز نمی‌زنم، سپس در حالت خشم از مویش گرفته او را کشید یا گلویش را فشرد یا دندانش گرفت، در همهٔ این صورت‌ها قسمش می‌شکند. و

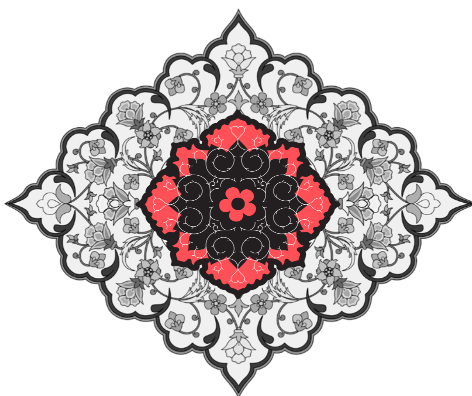
اگر او را به محبت و ملاعبه دندان گرفت، قسمش نمی‌شکند.

مسئلۀ ٦: اگر کسی قسم خورد که «فُلانی» را حتماً می‌کُشم و آن «فُلانی» قبل از قسم خوردن او مرده بود، اگر از مردنش اطلاع نداشت و لذا قسم خورد، قسمش نمی‌شکند. و اگر می‌دانست که او مرده است و بازهم قسم خورد، در این صورت به محض قسم خوردن، قسمش می‌شکند.

مسئلۀ ٧: اگر کسی قسم خورد که فلان کار را حتماً می‌کنم، مثلاً قسم خورد که به خدا قسم که انار می‌خورم، در این صورت در طول عمرش فقط یکبار انار خوردن برایش کافی است تا قسمش نشکند.

و اگر به نکردن کاری قسم خورده بود، مثلاً گفته بود به خدا قسم که انار نمی‌خورم، در این صورت باید برای همیشه خوردن انار را ترک کند و هرگز نباید انار بخورد. هر وقتی انار بخورد، قسمش می‌شکند.

البته اگر مقداری انار و انگور و غیره آوردند و او در مورد آنها قسم خورد که اینها را نمی خورم، این مسئله جداگانه است. از این انارها و انگورها نخورد و انار و انگور دیگری خواسته آن را بخورد، قسمش نمی‌شکند.



کتاب الردة

مسائل از دین برگشتن

مسئلهٔ ۱: اگر خدا ناخواسته زنی از دین و ایمان خود برگشت یعنی مرتد شد {از طرف قاضی حکومت اسلامی} سه روز به او مهلت داده می‌شود و هر شبهه‌ای که دربارهٔ اسلام دارد، جوابش به او داده می‌شود. اگر در این سه روز دوباره مسلمان شد، خوب، وگرنه برای همیشه حبس می‌گردد و فقط زمانی از حبس آزاد خواهد شد که توبه کرده مسلمان شود.(۴۹۵)

مسئلهٔ ۲: هنگامی که کسی کلمهٔ کفر را از زبان خود خارج کرد، ایمانش از بین می‌رود و هر قدر عبادات و نیکی که در حالت اسلام انجام داده بود همه از بین می‌روند، نکاحش می‌شکند، حج فرضش اگر انجام داده باشد باطل می‌شود. اکنون اگر توبه نموده دوباره مسلمان شود، باید از سر نو نکاح نماید و از سر نو حج کند.(۴۹۶)

مسئلهٔ ۳: به همین گونه اگر شوهرِ کدام زنی خدا ناکرده بیدین/مرتد شود، در این صورت نیز نکاح می‌شکند و اکنون تا وقتی که این مرد دوباره توبه نموده و مسلمان شده با او از سر نو نکاح نکند، زن با او همبستری نکند. و اگر زناشوئی میان شان رُخ داد، در این صورت زن نیز گناهکار می‌باشد. و اگر مرد به زور اینکار را کند، در این صورت زن، مردم را باخبر بسازد و از خبر کردن آنها شرم نکند. شرمیدن در امور دینی معنائی ندارد.

مسئلهٔ ۴: به محض اینکه کسی کلمهٔ کفر را از زبان خارج کرد، ایمانش از بین می‌رود. اگر کسی

---

(۴۹۵) این حکم فقط دربارهٔ زنان است و اگر نعوذ بالله مردی از دین برآید و مرتد شود، در این صورت تا سه روز او را مهلت می‌دهند و اگر تا آن مهلت نیز مسلمان نشود {توسط حاکم در حکومت اسلامی} به قتل می رسد. مولِّف

(۴۹۶) البته به این شرط که بعد از مسلمان شدن پولدار باشد و آنقدر پول و مال داشته باشد که حج با وجود آن اندازه پول و مال فرض بگردد. مؤلِّف

به خنده و مزاح نیز کلمهٔ کفر را با زبان بگوید و در دل به آن اعتقاد نداشته باشد، بازهم همین حکم است. به طور مثال اگر شخصی گفت که آیا خدا آنقدر قدرت ندارد که فلان کار را بکند و دیگری در جوابش گفت نی ندارد. جواب‌دهنده با گفتن این کلمه کافر می‌شود.

مسئلهٔ ۵: اگر کسی به دیگری گفت که برخیز و نماز بخوان و او در جواب گفت چه کسی خود را بالا و پائین می‌کند، یا یکی به دیگری گفت که روزه بگیر و او جواب داد چه کسی خود را از گرسنگی می‌کُشد، یا بگوید روزه کسی بگیرد که در خانه‌اش نان نیست، اینها همه کلمات کفر است.

مسئلهٔ ٦: اگر کسی شخصی را در حالت ارتکاب گناه دیده به او گفت که از خدا نمی‌ترسی و او جواب داد نه نمی‌ترسم، او در این صورت کافر می‌شود.

مسئلهٔ ۷: اگر کسی شخصی را مشغول گناه دیده به او گفت که آیا مسلمان نیستی که اینکار را می کنی و او در جواب گفت نه نیستم، او کافر شد. اگر این سخن را به مزاح هم گفته باشد، بازهم همین حکم است.

مسئلهٔ ۸: اگر کسی شروع به نماز خواندن کرده بود که اتفاقاً مصیبتی بر او پیش آمد و گفت که اینها همه از شومی نماز است، او کافر شد.

مسئلهٔ ۹: اگر کسی کار و عمل کافرانه‌ای را پسندید و تمنا کرد که کاش کافر می‌بودم تا من هم چنین می‌کردم، او در این صورت کافر شد.

مسئلهٔ ۱۰: کسی فرزندش مُرد و گفت خدایا چرا بر من چنین ظلم کردی، از این گفته کافر می‌شود.

مسئلهٔ ۱۱: کسی گفت اگر خدا هم مرا امر کند، اینکار را نمی‌کنم، یا اگر جبرئیل هم پائین بیاید گپش را قبول نمی‌کنم یا قبول ندارم، او کافر می‌شود.

مسئلهٔ ۱۲: اگر کسی گفت که من چنان کاری می‌کنم که خدا هم نمی‌داند، او کافر شد.

مسئلهٔ ۱۳: هنگامی که کسی به الله جَلَّ جَلالُه یا به یک رسول و پیغامبر او توهین کند یا احکام شریعت را بد و زشت بداند، یا در آن عیب‌گیری کند، یا کارهای کفریه را بپسندد، در همهٔ این صورت‌ها ایمان او از بین می‌رود.

و الفاظ و امور کفریه که ایمان به سبب آن از بین می‌رود را در آغاز این کتاب بعد از «عقاید» نوشته‌ایم، آنها را در آنجا ملاحظه کنید، و در حفظ ایمان خویش بسیار احتیاط نمائید. الله تَعَالیٰ ایمان همهٔ ما را سالم نگاهدارد و از این دنیا با ایمانِ مان ببرد، آمین یا ربّ العالَمین.

کتاب اللقطة

احکام یافتن اشیای گمشده

مسئلۀ ۱: اگر کسی در راه یا کوچه یا مجلسی یا در خانه بعد از رفتن مهمان‌ها چیزی را یافت، یا در جای دیگری چیزی افتاده را پیدا کرد، گرفتن آن برای خودش جایز نیست بلکه حرام می‌باشد. اگر می‌خواهد آن را بردارد، آن را به این نیت بردارد که صاحبش را یافته آن را به او پس بدهد.

مسئلۀ ۲: اگر کسی چیزی را در راه یافت لیکن آن را نبرداشت، این صورت هیچ گناهی ندارد. اما اگر خوف داشت که اگر من آن را نبردارم، کس دیگری آن را برداشته می‌گیرد و به صاحبش نمی دهد، در این صورت برداشتن آن و رسانیدن آن به صاحبش واجب است.

مسئلۀ ۳: هنگامی که کسی چیزی گمشده و افتاده را یافته آن را برداشت، اکنون جستجو و پیدا کردن صاحب آن و پس‌دادن آن به او بر دوش او لازم می‌گردد و حالا اگر دوباره آن چیز را در آنجا بیندازد و یا آن را برداشته به خانۀ خود بیاورد، لیکن برای پیدا کردن صاحب آن تلاش نکند، گناهکار می‌شود. خواه آن چیز در چنان جائی افتاده باشد که برداشتن آن بر دوش او واجب نبود، یعنی آن چیز در چنان جائی افتاده بود که خطر ضایع شدن آن نمی‌رفت، یا در چنان جائی افتاده بود که خطر ضایع شدن آن می‌رفت، و بنابرین برداشتن آن بر دوش او واجب بود. حکم هر دو صورت یکی است. یعنی اینکه در هر دو صورت جستجوکردن صاحب آن چیز و رسانیدن آن به او واجب می‌شود و انداختن آن دوباره در جایش جایز نمی‌باشد.

مسئلۀ ۴: اگر کسی چیزی یافت و آن را برداشت، در این صورت در جاهای که مردان یا زنان جمع می‌شوند، صدا بزند{یا خبر بدهد} که چیزی یافته‌ام، از هر کسی است بیاید آن را بگیرد. لیکن نگوید که چه چیزی را یافته است تا کسی به دروغ آن را نگیرد. البته نشانی ناقصی دربارۀ آن بدهد، مثلاً یک زیور یافته‌ام یا یک لباس یافته‌ام یا یک دستْکَول/کیف یافته‌ام که مقداری پول در آن است.



اگر کسی آمد و نشانی‌های چیز گمشدهٔ خود را دقیقاً بیان کرد، آن چیز را باید به او داد.

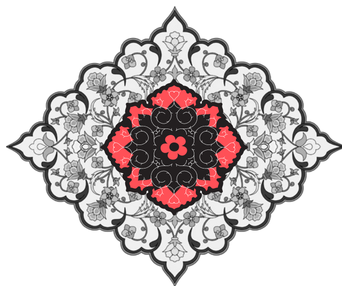
مسئلهٔ ۵: اگر صاحب آن با وجود اعلان و تلاش و جستجوی بسیار پیدا نشد و دیگر امید هم نمی رود که صاحب آن یافت شود، در این صورت آن چیز را خیرات کنید و برای خود نگاه ندارید. البته اگر یابندهٔ آن چیز، خودش نادار و فقیر است، در این صورت خودش می‌تواند آن را برای خود بگیرد و از آن استفاده کند.

اما اگر بعد از خیرات کردن، صاحب آن آمد، صاحبش می‌تواند قیمت آن سامان خود را از خیرات‌کننده بگیرد، و اگر به خیرات‌کردن آن راضی شد در این صورت ثواب خیرات به او می‌رسد.

مسئلهٔ ٦: اگر کفتر یا طوطا یا مینا یا پرندهٔ اهلی دیگری در خانهٔ کسی نشست و او آن را گرفت، در این صورت یافتن صاحب آن و بازدادن آن به او بر عهدهٔ این شخص واجب می‌شود. گرفتن آن و نگاهداشتن آن برای خودش حرام است.

مسئلهٔ ۷: اگر در باغی سیب یا میوهٔ دیگری از درختان روی زمین افتاده است، برداشتن و خوردن آن بدون اجازهٔ صاحب آن حرام است. البته اگر آن چیز افتاده روی زمین چنان بی‌قدر و کم ارزش است که مردم آن را اهمیتی نمی‌دهند و نه برداشتن و گرفتن و خوردن آن را بد می‌دانند، در این صورت استعمال آن چیز جایز است. مثلاً یک دانه خرما یا چند دانه نخود در راه افتاده باشد.

مسئلهٔ۸: اگر کسی از خانه‌ای یا زمینی، خزانه‌ای یعنی مقدارِ پول {یا اشیای قیمتی} مدفون را یافت، حکم آن نیز مانند حکم یافتن اشیای گمشده است. یعنی گرفتن آن برای خودش جایز نیست. اگر با وجود تلاش و جستجو صاحب آن پیدا نشد، در این صورت آن را خیرات کند. و اگر خودش نادار و فقیر است، در این صورت می‌تواند خودش نیز آن را بگیرد.[۴۹۷]



(۴۹۷) اما چه خودش آن را برای خود بگیرد یا آن را برای دیگران خیرات بدهد، در هر دو صورت، اگر صاحب آن آمده بر این خیرات‌کردن یا گرفتنِ یابنده راضی نشود، یابنده همان چیزهای را که یافته بود و یا قیمت آنها را باید به او از پیش خود بپردازد. مولِّف. (حاشیهٔ جدیده: ٦٨/٣)

کتاب الحظر والاباحة

اشیای حلال و حرام

مسئلهٔ ۱: هر حیوان و پرنده‌ای که شکار می‌کند و از شکار خود می‌خورد، یا خوراک آن فقط نجاست و چیزهای نجس است، خوردن آن جایز نمی‌باشد. مانند: شیر، گرگ، روباه، شغال، پِشَک/گُربه، سگ، شادی/بوزینه، عقاب، باز، باشه و غیره ... و هر حیوان و پرنده‌ای که شکار نکند و از شکار خود نخورد یا خوراکش نجاست نباشد، خوردن آن جایز است: مانند طوطا، مینا، فاخته، گنجشک، بودنه، مرغابی، کفتر، غژگاو، آهو، خرگوش و غیره ...

مسئلهٔ ۲: خوردن گژدم، زنبور، سنگ‌پشت/لاك‌پشت، تمساح، قاطر و خر جایز نیست. و همچنین خوردن شیرِ خر نیز جایز نیست. خوردن گوشت اسپ جایز است اما خوب نیست. از میان جانوران دریائی فقط خوردن ماهی حلال است، بقیه همه حرام می‌باشد.

مسئلهٔ ۳: خوردن ماهی و ملخ بدون ذبح/حلال‌کردن نیز درست است. و جز این دو خوردن هیچ جاندار دیگری بدون ذبح/حلال‌کردن درست نیست. هنگامی که حیوانی بمیرد حرام می‌شود.

مسئلهٔ ۴: خوردن ماهی که خودش بمیرد و بر پشتْ روی آب بماند، درست نیست.

مسئلهٔ ۵: خوردن شکمبه حلال است، حرام یا مکروه نیست.[۴۹۸]

مسئلهٔ ٦: اگر مورچه‌ها در چیزی رفتند و مُردند، بدون بیرون کشیدن آنها خوردن آن چیز جایز نیست، و اگر کسی آن چیز را خورد و یکی دو مورچه هم از حلقش پائین رفت، او مرتکب گناه

---

(۴۹۸) خوردن فقط هفت عضو هر حیوانِ حلال ناجایز است. یکی فَرْج ماده، دوم خُصْیَه/کَلْپورهٔ آن، سوم غُدَّه، چهارم مثانه، پنجم تلخه، ششم خون روان، و هفتم آلت تناسلی نر. (کُرِهَ تَحْرِیمًا) وَقِیلَ تَنْزِیهًا وَالْأَوَّلُ أَوْجَهُ (مِنْ الشَّاةِ سَبْعٌ الْحَیَاءُ وَالْخُصْیَةُ وَالْغُدَّةُ وَالْمَثَانَةُ وَالْمَرَارَةُ وَالدَّمُ الْمَسْفُوحُ وَالذَّکَرُ). (الدر المختار: ۷۴۹/۶ و حاشیهٔ جدیده: ٦٠/٣ و فتاوی نظامیه: ٤٣٥/١ و امداد الاحکام: ٣٥٥/٤)

خوردن مردار می‌شود.

مسئلۀ ۷: خریدن و خوردن گوشتی که هندو یا کافر دیگری می‌فروشد و می‌گوید که این را توسط قصاب مسلمان حلال کرده‌ام، درست نیست.

البته اگر از همان وقتی‌که مسلمان آن را حلال کرده بود، مسلمان دیگری آنجا نشسته حلال‌کردن را می دید، یا با رفتن او مسلمان دیگری آنجا نشست، در این صورت خریدن و خوردن آن درست است.

مسئلۀ ۸: هر مرغی‌که گندگی و اشیای نجس می‌خورد، نخست آن را باید سه روز بند/حبس کنند و بعد از آن ذبح/حلالش کنند. خوردن آن بدون سه روز بند/حبس کردنش مکروه است.



مسائل اشیای نشه آور

مسئلۀ ۱: همۀ شراب‌ها حرام و نجس اند. بیر/آبجو نیز همین حکم را دارد. استعمال آنها به طور تداوی نیز جایز نیست، بلکه هر دوائی‌که شراب در آن آمیخته شده باشد، استعمال آن دوا نیز جایز نیست.

مسئلۀ ۲: بجز شراب، حکم هر چیز نشه‌آور دیگری مانند افیون، بنگ، زعفران و غیره ... این است که خوردن آنها برای تداوی به آن مقداری که نشه نکند درست است، و استعمال آن دوائی‌که این اشیاء درآن آمیخته شده است نیز درست می‌باشد. و خوردن آنها به آن مقدار که نشه کند حرام است.[(۴۹۹)]

مسئلۀ ۳: اگر شراب را سرکه بسازند، خوردن آن سرکه درست است.

مسئلۀ ۴: بعضی زن‌ها اطفال خُرد خود را چرس یا تریاک می‌دهند تا نشه شده بخوابند و گریه و فغان نکنند، اینکار حرام است.

---

(۴۹۹) **مسئله:** استعمال تریاک و چرس و حشیش نیز حکم بالا را دارد. (الدر المختار: ١٠/١٤٠) **مسئله:** استعمال چرس، تریاک، حشیش، افیون و بنگ به خاطر عیاشی و خوشگذارنی حرام است. وَيَحْرُمُ أَكْلُ الْبَنْجِ وَالْحَشِيشَةِ. وتحته: وَأَمَّا الْقَلِيلُ، فَإِنْ كَانَ لِلَّهْوِ حَرَامٌ. (رد المحتار: ١٠/١٤٠) **مسئله:** استعمال هروئین و خریدن و فروختن آن ناجایز است. (منتخبات نظام الفتاوی: ۱/۳۰۰)

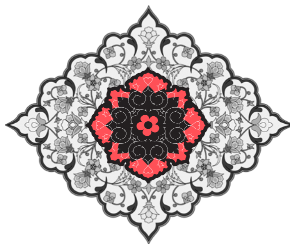




مسئلۀ ۵: هر چیزی که رقیق و مایع و نشه‌آور باشد، مانند شراب یا بیر/آبجویا مایع دیگری، و از نوشیدن مقدار زیاد آن انسان نشه ومست شود، اگرچه مقدار اندک آن انسان را نشه و مست نگرداند، بازهم نوشیدن حتی یک قطرۀ آن حرام می باشد.

به همین ترتیب استعمال آن شی نشه‌آور در دواها، چه دوای نوشیدنی باشد یا مرهم و چه آن شی نشه‌آور در حالت اصلی خود باشد، یا با تصرُّفی به شکل دیگری تغییر نموده باشد، استعمال آن در هر حال ممنوع است. و از همین جا حکم استعمال دواهای امروزی را می‌توان دانست که در اکثر آنها چنین چیزی {یعنی الکحل} مخلوط می باشد.(۵۰۰)

مسئلۀ ٦: هر چیزی که نشه‌آور بوده ولی رقیق/مایع نباشد، بلکه اصالتاً جامد باشد، مثلاً تنباکو، افیون و امثال آنها {مانند تریاک، چرس و حشیش...}، حکم این اشیاء آن است که استعمال آن مقدارش که بالفعل نشه‌آور باشد یا ضرر شدید برساند، حرام است و استعمال آن مقدارش که نه نشه می آورد و نه ضرری می‌رساند، جایز است. و اگر این اشیاء را در مرهم و ضماد و غیره استعمال نمایند، هیچ اشکالی ندارد.



---

(۵۰۰) حکم الکحل مخلوط در دواها/داروها که در بالا درج شده موافق قول امام محمد رحمه‌الله می‌باشد، اما چنانکه شیخ الإسلام مفتی محمد تقی عثمانی مد ظله العالی می‌نویسد تحقیق این است که الکحل کیمیاوی از خمور اربعه ساخته نمی‌شود، بنابرین الکحل کیمیاوی موافق قول شیخَیْن رضی‌الله‌عنهما نجس نمی‌باشد. (تکملة فتح الملهم: ۵۵۱/۱ و فتاوی دار العلوم دیوبند: ۱۲۹/۱۶ و ۱۳۰)

حضرت حکیم الأمت رحمه‌الله و سپس سایر فقهای احناف بعد از ایشان با مد نظر به ابتلای عام و ضرورت تداوی و عدم شمول در خمور اربعه، بر جواز استعمال دواهای امروزی که با خودْ الکحلِ کیمیاوی مخلوط دارد، موافق قول امام اعظم و امام ابو یوسف رضی‌الله‌عنهما فتوی داده‌اند. و اصولاً نیز قول شیخَیْن رضی‌الله‌عنهما حسب اصول فتوی ترجیح دارد.

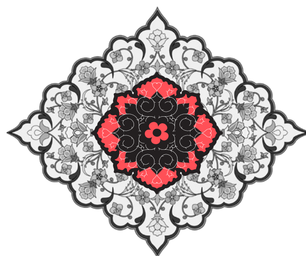
برای تفصیل به این کتب رجوع شود: امداد الفتاوی: ۹۴/۴ و ۹۵ و۹۶ و امداد الفتاوی: ۸۲/۱ و احسن الفتاوی: ۹۵/۲ و منتخبات نظام الفتاوی: ۳۵۲/۱ و۳۵۳ و مسایل فقهی جدید: ۱۱۲/۱ و۱۱۳

همچنین استعمال عطری که الکحل مذکور در آن آمیخته باشد نیز درست است.

مسائل استعمال ظروف طلا و نقره

مسئلهٔ ۱: خوردن یا نوشیدن چیزی در ظروف طلا و نقره جایز نیست بلکه استعمال اشیای طلا و نقره{جز زیورات برای زنان} به هیچ صورتی جایز نیست. مثلاً غذا خوردن با قاشق و پنجهٔ طلا و نقره، خلال‌کردن دندان‌ها با خلال طلا و نقره، گلاب پاشیدن با گلاب‌پاش یا گلاب‌دان طلا و نقره، سرمه کشیدن با میله و سرمه‌دانی طلا و نقره، عطر زدن از عطردان طلا و نقره، تُف کردن در تُفدانی طلاو نقره، تیل/روغن مالیدن از تیل‌دانی طلا و نقره، نشستن و خوابیدن بر روی تختی که پایه‌هایش از نقره باشد، دیدن خود در آینهٔ طلاو نقره و غیره ... استعمال همهٔ اینها حرام است.

البته اگر زنی آئینهٔ کوچک طلائی یا نقره‌ای را برای زینت پوشیده است، پوشیدن آن درست است، لیکن هرگز روی خود را در آن آئینه نبیند. خلاصه اینکه استعمال کردن اشیای ساخته شده از طلا و نقره جایز نیست.(۵۰۱)



---

(۵۰۱) **مسئله:** استعمال قلم طلا یا نقره و آن تکمهٔ طلا یا نقره که جدا از لباس است جایز نمی‌باشد. (منتخبات نظام الفتاوی: ۳۷٤/۱ و فتاوی رحیمیه: ۱۵۵/۱۰)

مسئله: پوشیدن و استعمال هرگونه زیور طلا یا نقره و همچنین پوشیدن انگشتر طلا یا نقره به هر وزنی که باشد برای زنان جایز است. (الدر المختار علی هامش رد المحتار: ۵۱٦/۱۰)

مسئله: استعمال فقط انگشتر نقره که وزنش بیشتر از یک درهم نباشد برای مردان جایز است، لیکن ترک آن بهتر است. (فتاوی عالمگیری: ۳۳۵/۵) یک درهم تقریباً مساوی سه و نیم گرام است. (مسائل شما و حل آنها: ٦۹/۷ و ۳۲۲/۲)

مسئله: و استعمال هرگونه انگشتر غیرِ نقره برای مردان، و غیر طلا و نقره برای زنان، جایز نمی‌باشد، مانند انگشترهای مسی و برنجی و پلاستیکی و شیشه‌ای. (فتاوی عالمگیری: ۱۵۵/۵ و رد المحتار: ۳۵۳/۵ و امداد الفتاوی: ۱۳٦/٤)





مسائل لباس و ستر



مسئلۀ ۱: پوشانیدن لباس ابریشمی و مَخمل به پسران خُردسال و همچنین پوشانیدن کَره، دستانه، دستبند و سایر زیورها به آنها جایز نیست. به همین صورت پوشانیدن تعویذی که در تکۀ ابریشمی یا پوش طلا یا نقره پیچانیده شده باشد و نیز پوشانیدن لباس رنگ‌شده در زعفران به آنها نیز درست نیست.

خلاصه اینکه پوشیدن و استعمال هر چیزی که برای مردان حرام است، پوشانیدن و استعمال آن برای پسران هم جایز نمی‌باشد. بنابرین نباید آنها را به ایشان پوشانید. البته اگر «پودِ» آن تکه (یعنی آن رشته‌های که در عرض تکه بافته می‌شود) از نخ و غیره باشد و «تار» آن (یعنی آن رشته‌های که در طول تکه بافته می‌شود) از ابریشم باشد، در این صورت پوشانیدن لباس ساخته شده از آن به پسران جایز است.

همچنین اگر ریشۀ مخمل از ابریشم نباشد، پوشانیدن آن به پسران هم جایز است و پوشیدن و استعمال آن و پوشیدن لباسی که تار آن ابریشم و پود آن نخ و غیره باشد، برای مردان هم درست است. به همین ترتیب پوشانیدن لباسی که کناره‌اش ابریشم کار شده باشد درست است، اما مقدار این ابریشم‌کاری نباید بیشتر از عرض چهار انگشت باشد.

مسئلۀ ۲: پوشانیدن کلاه یا لباس زردوزی شده یا ابریشم‌دوزی شده که با طلا یا نقره یا ابریشم زردوزی یا گلدوزی شده است، به پسران همان وقتی جایز است که زردوزی آن بسیار نباشد. و اگر زردوزی آنها آن قدر فراوان است که از دور همۀ آن زردوزی معلوم می‌شود و تکه اصلاً به نظر نمی آید، در این صورت پوشانیدن آن کلاه یا لباس به پسران جایز نیست.

و حکم گلدوزی و یخن‌دوزی با ابریشم نیز همین است که اگر فراوانی آن به اندازۀ مذکور است، پوشانیدن آن به پسران جایز نمی‌باشد.



مسئلۀ ۳: برای زنان، پوشیدن لباس‌ های بسیار نازک مانند مَلْمَل، جالی، گاچ و غیره ... و برهنه بودن برابر است. در حدیث شریف وارد است: «بسیاری از زنانی که در دنیا لباس به تن داشتند، در آخرت

برهنه خواهند بود».[۵۰۲] و اگر هم پیراهن و هم چادر نازک باشد، زشتی و قباحت آن دو برابر است.

مسئلهٔ ۴: برای زنان، پوشیدن بوت/کفش‌های مردانه و سر و صورت خود را مانند مردان ساختن جایز نیست. رسول الله ﷺ بر زنانی که خود را مشابه مردان می‌سازند لعنت نموده‌اند.[۵۰۳]

مسئلهٔ ۵: پوشیدن زیورات برای زنان جایز است لیکن بهتر این است که کمتر زیور استعمال کنند. هر زنی که در دنیا زیور نپوشد، او در آخرت زیورهای بسیار فراوان خواهد پوشید.

پوشیدن زیورات صدادار مثلاً پازیب و غیره جایز نیست و پوشانیدن زیورات صدادار به دختران خُردسال نیز جایز نمی‌باشد.

علاوه بر زیورهای طلاو نقره، پوشیدن زیورهای ساخته شده از سایر اشیاء برای زنان جایز است، مانند زیورهای مسی، برنجی، قلعی و غیره. اما جز انگشتر طلا و نقره، پوشیدن انگشتر ساخته شده از اشیای دیگر درست نمی‌باشد.[۵۰۴]

---

(۵۰۲) عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَالَ: ... فَرُبَّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٍ فِي الآخِرَةِ. (بخاری شریف: حدیث ۱۱۵)

(۵۰۳) عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ الله الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ، وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ. (بخاری شریف: حدیث ۵۸۸۵)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ الله عَنْهُ قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ الله ﷺ الرَّجُلَ يَلْبَسُ لِبْسَةَ الْمَرْأَةِ، وَالْمَرْأَةَ تَلْبَسُ لِبْسَةَ الرَّجُلِ. (ابو داود شریف: حدیث ۴۰۹۸ و مسند احمد: حدیث ۸۳۰۹ و سنن کبری نسائی: حدیث ۹۲۰۹ و صحیح ابن حبان: حدیث ۵۷۵۲ و الآداب بیهقی: حدیث ۵۹۱ و شعب الایمان بیهقی: حدیث ۷۴۱۶)

(۵۰۴) **مسئله:** برای مردان، استعمال و پوشیدن هرگونه زیور طلا یا نقره (جز انگشتر نقره) و همچنین پوشیدن انگشتر طلا حتّی که وزنش یک گرام هم باشد، جایز نیست. (وَلَا يَتَحَلَّى) الرَّجُلُ (بِذَهَبٍ وَفِضَّةٍ). (الدر المختار مع رد المحتار: ۵۱٦/۹)

مسئله: البته برای مردان جایز است که فقط انگشتر نقره که وزن آن مساوی یا کمتر از یک درهم باشد، در انگشت خود بپوشند نه بیشتر از آن. وَفِي الْحَاوِي الْقُدْسِيِّ: إِلَّا الْخَاتَمَ قَدْرَ دِرْهَمٍ. (رد المحتار: ۵۱۷/۹) یک درهم به اوزان جدید تقریباً برابر با ۳ و نیم گرام (۳ گرام و ۶۰ یا٦۱ میلی گرام) می‌شود. (هکذا يستفاد من جواهر الفقه: ٤۲۸/۱ و فتاوی دار العلوم دیوبند: ٤/٦ ضمیمه و مسائل شما و حل آنها: ١٦٩/٧و١٧٠ و ۳۲۲/۲)

مسئله: پوشیدن انگشترهای آهنی، مسی، برنجی، شیشه‌ای و پلاستیکی، هم برای زنان جایز نیست و هم برای مردان. (الدر المختار و رد المحتار: ۵۱۷/۹ و ۵۱۸ و منتخبات نظام الفتاوی: ۳۷٤/۱)

مسئله: جز انگشتر، استعمال هر نوع زیورهای آهنی، مسی، برنجی، شیشه‌ای، پلاستیکی و غیره برای زنان جایز است و برای مردان درست نیست، مانند گردن بند، گوشواره، چوری/النگو، گل مو و غیره ...(منتخبات نظام الفتاوی: ۳۸۰/۱ و امداد الفتاوی: ١٣٥/٤و١٣٦)





مسئلهٔ ٦: برای زنان حکم این است که تمام بدن خود را از سر تا پا بپوشانند. برهنه‌کردن هیچ قسمت و عضو بدن نزد غیر محرم، برای ایشان جایز نیست.

البته اگر زنان پیر فقط چهره و دو دست تا بند دست، و پای خود تا بُجُلَک/شتالنگ را برهنه کنند گناهی ندارد. لیکن برای آنها نیز برهنه نمودن بقیهٔ اعضای بدن جایز نمی‌باشد.

اکثر اوقات، چادر از سر زن‌ها پس رفته موهای آنها معلوم می‌شود و آنها در همین حالت نزد نامحرم می‌آیند. اینکار جایز نیست. زنان نباید حتّٰی یک تار موی خویش را نزد نامحرم نشان بدهند، بلکه آن تارهای موئی که در وقت شانه کردن کنده می‌شود و ناخن‌هائی را که می‌گیرند نیز در چنان جائی بیندازند که نگاه نامحرمان به آن نیفتد وگرنه گناهکار خواهند شد.

به همین صورت لمس و تماس دادن کدام عضو بدن مانند دست و پا و غیرهٔ خود با بدن مردان نامحرم، جایز نیست.

مسئلهٔ ٧: برای زن جوان جایز نیست که خود را به نامحرم نشان بدهد و همچنین برایش جایز نیست که در چنان جائی ایستاده شود که نامحرم او را ببیند.

از اینجا دانسته می‌شود که رسم «روی‌نمائی عروس» که در بین بعضی مردم رواج دارد و آن اینکه مردان خانوادهٔ شوهر می‌آیند و روی عروس را می‌بینند، هرگز جایز نیست و گناهی بزرگ می‌باشد.

مسئلهٔ ٨: اگر سر، چهره، سینه، بازوها و ساق پای زنی نزد محرمش برهنه شد، گناهی ندارد، ولی شکم، پشت و ران را نزد آنها نیز نباید برهنه کرد.

مسئلهٔ ٩: برای زنان، برهنه کردن بدن از ناف تا زیر زانوها در نزد هیچ زنی هم درست نیست. بعضی از زنان، پیش روی همدیگر برهنه حمام می‌کنند، اینکار ناجایز و بسیار بی‌غیرتی است.

همچنین بعضی جاها زنان زنی را که طفل به دنیا آورده است، در روز سوم یا ششم زایمان برهنه نموده می‌شویند و او را بر اینکار مجبور می‌سازند، اینکار نیز ناجایز است. هرگز نباید نزد کسی بدن خود را از ناف تا زانو برهنه کنید.



مسئلهٔ ١٠: اگر ضرورت یا مجبوری‌ای برای زن پیش بیاید، به اندازهٔ آن ضرورت، برهنه نمودن بدن و نشان دادن آن {به جرّاح یا داکتر} درست است. مثلاً اگر دانه‌ای در ران برآمده باشد، در این

صورت فقط همان جای دانه را برهنه کنید و بیشتر از آن مقدار را هرگز برهنه نکنید.

طریقهٔ آن به این شکل است که ازار یا تنبان و یا کدام چادر کهنه را بپوشید و جائی که دانه برآمده، تنبان یا چادر را کمی ببرید تا جرّاح و داکتر آن را معاینه کند، اما نشان دادن آن و دیدن آن بجز به جرّاح و داکتر، برای کس دیگری چه مرد و چه زن جایز نیست. البته اگر دانه در بین ناف و زانو نباشد، در این صورت برای زن درست است که آن را به زن دیگری نشان بدهد.

به همین ترتیب در وقت اِماله/حُقنه کردن، برهنه‌نمودن بدن به اندازهٔ ضرورت درست است، نه بیشتر از آن. و همین حکم برهنه‌کردن بدن در وقت ولادت/زایمان در نزد قابله و داکتر نِسائی است که ضرورتاً برهنه‌کردن بدن نزد او جایز می‌باشد، اما به همان اندازه‌ای که ضرورت است، و برهنه ساختن بدن بیشتر از مقدار ضرورت جایز نیست. بنابرین در وقت ولادت طفل یا استعمال دوا فقط باید همان حصهٔ بدن را برهنه کرد و نباید به طور کامل تمام بدن را برهنه گردانید.

طریقهٔ آن به این شکل است که زن، چادر یا تکه‌ای را دَور خود بپوشد و سپس به اندازهٔ ضرورت، همان قسمت بدن خود را نزد قابله، دایه یا داکتر نِسائی باز کند، ران‌ها و سایر جاهای بدن را برهنه نکند. دیدن آن قسمت بدن بجز قابله، دایه و داکتر نسائی، برای کس دیگر جایز نیست.

برهنه‌کردن زن به طور کامل و نشستن سایر زن‌ها گرداگرد او و دیدن آن قسمت بدنش حرام است. رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «کسی که ستر دیگری را می بیند و کسی که ستر خود را نشان می دهد، لعنت خدا بر هر دوی آنها باد».[(۵۰۵)] در مورد این گونه مسائل باید بسیار احتیاط کرد.

مسئلهٔ ۱۱: اگر زن حامله در دوران حاملگی و غیره خواست که شکم خود را توسط دایه و قابله یا زن دیگری مالش بدهد، در این صورت برایش درست نیست که قسمت زیر ناف بدن خود را نزد او برهنه کند، باید چادر یا تکه‌ای یا چیز دیگری برآن قسمت بدن خود بیندازد. نشان دادن آن قسمت بدن به دایه و قابله نیز بدون ضرورت جایز نمی‌باشد.

بعضی جاها در میان مردم رسم است که در وقت مالش دادن، آن قسمت را هم دایه و قابله و هم سایر زنان خانه، مثلاً مادر و خواهر و غیرهٔ زن نگاه می‌کنند، اینکار جایز نیست.

مسئلهٔ ۱۲: هر قسمت بدن که دیدن آن جایز نیست، دست‌زدن و لمس‌کردن آن نیز برای کسی جایز نمی‌باشد. بنابرین اگر زنی در وقت شستشو، بدن خود را برهنه نکند، بازهم جایز نیست که ران‌های

---

(۵۰۵) عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: بَلَغَنِي أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: لَعَنَ اللهُ النَّاظِرَ وَالْمَنْظُورَ إِلَيْهِ. (سنن کبری بیهقی: حدیث ۱۳۵۶۶ و شعب الایمان: حدیث ۷۳۹۹ و مشکات شریف: ص ۲۷۰)



او را زن دیگری مالش بدهد. اگرچه او دست خود را زیر لباس برده مالش بدهد. البته اگر این زن دست خود را در «کیسه» یا «لِیف» کرده آنگاه از زیر لباس او را کیسه یا لیف نماید، این صورت جایز می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۳: دربارهٔ زن‌های کافره مانند زنان هندو، عیسائی و غیره حکم این است که بر زن مسلمان واجب است به هر اندازه‌ای که از نامحرم حجاب می‌کند، به همان اندازه از آن زنان غیر مسلمان نیز حجاب کند. بنابرین جز چهره و دو دست تا بند آنها و پای تا بُجُلَک/شتالنگ برهنه کردن و نشان دادن حتّی یک تار مو هم نزد آنها درست نیست.

این مسئله را به خوبی به یاد بسپارید، زیرا همهٔ زن ها خلاف آن می کنند. خلاصه اینکه سر و بازوها و ساق خود را نزد آنها برهنه نکنید.

این نکته را هم به خوبی بدانید که اگر دایه، قابله یا داکتر نِسائی، هندو یا عیسوی بود، در این صورت نشان دادن آن قسمت بدن به او که طفل از آنجا تولد می‌شود درست است، لیکن نشان دادن سر و دیگر اعضای بدن به او درست نمی‌باشد.



مسئلهٔ ۱۴: میان زن و شوهر هیچ پرده و حجابی نمی‌باشد. زن اجازه دارد تمام بدن خود را در مقابل شوهر خود برهنه کند و شوهر اجازه دارد تمام بدن خود را نزد زن خود برهنه کند. اما اینکار بدون ضرورت خوب نیست.

مسئلهٔ ۱۵: همانگونه که برای زنان جایز نیست تا نزد مردان بیایند یا خود را نزد ایشان برهنه کنند، به همین صورت اینهم برای زنان جایز نیست که مخفیانه و از پشت پرده مردان را ببینند.

زن‌ها می‌پندارند که اگر مردان ما را نبینند و ما آنها را ببینیم عیبی ندارد، این پندار سراسر غلط است. دیدن مردان از پشت دروازه یا پنجره یا از بام خانه یا پیش روی داماد آمدن یا به طور دیگری داماد را مشاهده کردن، اینها همه ناجایز می‌باشد.

مسئلهٔ ١٦: نشستن یا خوابیدن زن با نامحرم در تنهائی و خلوت جایز نیست. اگرچه هر دو از هم جدا و کمی دور باشند، بازهم اینکار جایز نیست.

مسئلهٔ ۱۷: برای زنان، آمدن پیشروی/جلوی پیر {یا استاد} خود همان حکم را دارد که آمدن در مقابل مردان نامحرم، بنابرین اینکار نیز جایز نیست.

به همین صورت بچه‌خوانده/پسرخوانده نیز نامحرم است و کسی از بچه‌خواندن واقعاً بچهٔ

کسی نمی‌شود. بنابرین زن باید با بچه خواندهٔ خود همان طوری پیشامد کند که با نامحرمان می کند. به همین ترتیب آن مردانی که خویشان نامحرم زن هستند مانند برادر شوهر، شوهر خواهر، بچهٔ کاکا/پسر عمو، بچهٔ/پسر خاله، بچهٔ/پسر عمه، بچهٔ ماما/پسر دائی و غیره ... همهٔ اینها شرعاً نامحرم هستند و زن باید از آنها کاملاً حجاب کند.

مسئلهٔ ۱۸: آمدن زن در مقابل ایزک، مُخَنَّث و مرد کور نیز جایز نیست.

مسئلهٔ ۱۹: بعضی از زنان از مردان چوری/النگوفروش چوری/النگو می خرند و دست خود را به آنها می‌دهند تا چوری را در دست شان بپوشانند. این کاری بیهوده و حرام است. حتّٰی زنانی که به بازار می‌روند نباید از دست مردان چوری/النگو فروش چوری/النگو بپوشند.

مسائل متفرقه

مسئلهٔ ۱: مستحب است که شخص هفته‌ای یکبار خود را شسته موی زیر ناف و بغل و غیره[۵۰۶] را دور گردانیده خود را پاک و صاف نماید.[۵۰۷] اگر هر هفته نتوانست، هر پانزده روز یکبار اینکار را انجام بدهد. و بیشترین حد آن چهل روز است. اگر چهل روز گذشت و موهای مذکور را نتراشید، گناهکار می‌شود.

مسئلهٔ ۲: برای زن صدا زدن مادر، پدر، شوهر و غیره با گرفتن نام ایشان مکروه و ممنوع است، زیرا اینکار بی‌ادبی می‌باشد. اما در وقت ضرورت، هم نام گرفتن پدر و مادر درست است و هم نام گرفتن شوهر. به همین صورت در نشست و برخاست و هر امر دیگر، ادب و تعظیم را باید رعایت نمود.

مسئلهٔ ۳: سوزاندن هیچ جانداری در آتش درست نیست. مثلاً زنبور، شپش و خَسَك را گرفته در آتش انداختن، ناجایز است.

---

(۵۰۶) لفظ «غیره» به خاطر مردان افزوده شده است، یعنی اینکه ایشان بُروت/سِبیل های خود را نیز بتراشند یا کم کنند. گرفتن ناخن نیز حکم بالا را دارد. مؤلِّف

(۵۰۷) اما کسی که نیت قربانی‌کردن را دارد، برای او مستحب این است از شروع ماه ذو الحجه تا وقت فارغ شدن از قربانی خود، موها و ناخن‌های خود را نگیرد. لیکن اگر مدت زیادی از موی و ناخن گرفتن دفعهٔ قبلی‌اش می‌گذرد، در این صورت موها و ناخن‌های خود را بگیرد. و اگر چهل روز یا بیشتر از چهل روز شده است، تراشیدن موها و گرفتن ناخن‌ها واجب می‌باشد. مؤلِّف. (حاشیهٔ جدیده: ۶۵/۲)



لیکن اگر مجبوری باشد که بدون سوزاندن چاره‌ای نباشد، در این صورت سوزانیدن خانۀ زنبورها یا ریختن آب جوش بر چارپائی خَسَک‌زده جایز است.

مسئلۀ ۴: شرط‌بندی و شرط‌بستن بر چیزی جایز نیست. مثلاً کسی به شخص دیگری بگوید که اگر پنج کیلو جِلَبِی را خوردی، صد روپیه به تو می‌دهم و اگر نتوانستی بخوری، صد روپیه از تو می گیرم. این گونه شرط بستن جایز نیست. خلاصه اینکه اگر شرط از هر دو جانب باشد جایز نمی باشد. البته اگر شرط فقط از یک طرف باشد این صورت جایز است.



مسئلۀ ۵: هنگامی که دو نفر با همدیگر آهسته صحبت کنند، نباید نزد آنها رفته به سخنان آنها گوش داد. مخفیانه به سخنان کسی گوش‌دادن گناه بزرگی است. در حدیث شریف وارد است: «هر کسی که به سخنان مردم گوش می‌دهد و آنها از اینکار بد می‌بَرَند، در روز قیامت سرب داغ و مذاب در گوش‌هایش می ریزند».(۵۰۸)

مسئلۀ ٦: هرآنچه از امور زناشوئی که با همسر روی می‌دهد و هر معامله‌ای از این نوع که با همسر پیش می‌آید، اظهار آنها نزد دیگران، گناه بسیار بزرگ است. در حدیث شریف وارد است: «خداوند از همه بیشتر بر کسانی خشمگین می‌شود که رازهای زناشوئی را نزد دیگران ظاهر می‌سازند».(۵۰۹)



مسئلۀ ۷: به همین ترتیب، آن طور مزاح کردن با کسی که بد ببرد یا دچار تکلیف شود جایز نیست. مزاح فقط تا آنجا که خنده بیاید و بس.

مسئلۀ ۸: در وقت مصیبت و بلا تمنای مرگ کردن و خود را بد دعا کردن جایز نیست.

مسئلۀ ۹: بازی کردن با شطرنج و نرد و قطعه و غیره درست نیست و اگر بازی به بُرد و باخت باشد، اینکار صریحاً قمار و حرام است.



---

(۵۰۸) عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: ... وَمَنِ اسْتَمَعَ إِلَى حَدِيثِ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ صُبَّ فِي أُذُنِهِ الآنُكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (مشکات شریف: ص۴۷۴ و مسند حمیدی: حدیث ۵۴۱ و الادب از ابن ابی شیبه: حدیث ۳۰۵ و مصنف ابن ابی شیبه: حدیث ۲۵۹۶۴ و مسند احمد: حدیث ۲۲۱۳ و غیره کتب حدیث ...)

(۵۰۹) سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ، يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْأَمَانَةِ عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الرَّجُلَ يُفْضِي إِلَى امْرَأَتِهِ، وَتُفْضِي إِلَيْهِ، ثُمَّ يَنْشُرُ سِرَّهَا. (مسلم شریف: حدیث ۳۶۱۵ و ۳۶۱۶ و سنن ابی داود: حدیث ۴۸۷۰ و مسند احمد: حدیث ۱۱۶۵۵ و غیره کتب حدیث ...)



مسئلهٔ ۱۰: هر وقتی که دختران و پسران ده ساله شدند، خوابانیدن پسران نزد مادر، خواهر، برادر و غیرهٔ آنها و خوابانیدن دختران نزد برادران و پدر آنها درست نیست. البته اگر پسر نزد پدر خود و دختر نزد مادر خود بخوابد، این جایز است.



مسئلهٔ ۱۱: هنگامی که کسی عطسه کرد، برایش مستحب است که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوید و چون اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ گفت، بر کسی که آن را می‌شنود واجب است که در جواب او یَرْحَمُكَ اللّٰهُ بگوید. اگر نگوید گناهکار می‌شود.

و باید دانست که اگر عطسه‌کننده زن یا دختر بود، در این صورت کاف یَرْحَمُك اللّٰهُ را باید با «زیر» بگوید، یعنی یَرْحَمُكِ اللّٰهُ. و اگر عطسه‌کننده مرد یا پسر بود، باید کاف را با «زَبَر» بگوید، یعنی یَرْحَمُكَ اللّٰهُ. و سپس عطسه‌کننده در جواب بگوید که یَغْفِرُ اللّٰهُ لَنَا وَلَكُمْ. {و یا یَهْدِيْكَ اللّٰهُ} اما این جواب بر دوش عطسه‌کننده واجب نیست، بلکه گفتن آن فقط بهتر است.

مسئلهٔ ۱۲: اگر کسی عطسه کرده اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ گفت و چندین نفر این اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ گفتنِ او را شنیدند، در این صورت یَرْحَمُكَ اللّٰهُ گفتن بر عهدهٔ همهٔ آنها واجب نیست بلکه اگر فقط یک نفر از میان آنها یَرْحَمُكَ اللّٰهُ بگوید، از طرف همه کفایت می‌کند. ولی اگر هیچ کس جواب عطسه‌کننده را نداد، همگی گناهکار می‌شوند.

مسئلهٔ ۱۳: اگر کسی پیاپی و پشت سر هم عطسه کند و هر مرتبه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوید، در این صورت فقط تا سه مرتبه یَرْحَمُكَ اللّٰهُ گفتن واجب است. بعد از آن واجب نیست.



مسئلهٔ ۱۴: هنگامی که کسی نام مبارک رسول الله ﷺ را بگیرد یا بخواند یا بشنود، درود گفتن بر او واجب می‌شود، اگر درود نگوید گناهکار می‌گردد.

لیکن اگر در یکجا نشسته یا ایستاده چندین مرتبه نام آنحضرت را به زبان گفت، در این صورت در هر بار گفتن یا شنیدن، یک بار درود خواندن بر او واجب نیست بلکه یک مرتبه درود گفتن از طرف همهٔ آن دفعات کفایت می‌کند.

البته اگر جای نشستن یا ایستادنش را تغییر داد و سپس نام مبارک رسول الله ﷺ را گرفت یا شنید، در این صورت دوباره درود خواندن واجب می‌شود.[۵۱۰]

---

(۵۱۰) در این چنین مواقع گفتن صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ کافی است.





مسئلهٔ ۱۵: در بعضی جاها کمی از موهای سر پسران را باقی گذارده و بقیهٔ موهای سر آنها را می تراشند {و آن را موی نذری می گویند}. اینکار جایز نیست. یا باید موهای تمام سر را قطع کنند و یا موهای تمام سر را بگذارند.

مسئلهٔ ۱۶: برای زنان جایز نیست که لباس خود را آنقدر عطر یا خوشبوی دیگری بزنند که خوشبوی آن تا مردان نامحرم برسد.

مسئلهٔ ۱۷: لباسی که پوشیدن آن جایز نیست دوختن آن هم جایز نمی‌باشد. مثلاً شوهر بخواهد برای خود چنان لباسی توسط زن خود بدوزد که پوشیدن آن برایش درست نیست. زن در این صورت نباید آن را بدوزد. به همین صورت خیاط هم این گونه لباس را نباید بدوزد.



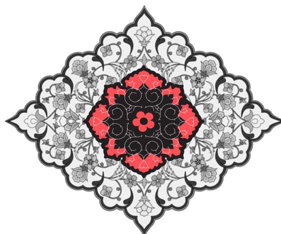
مسئلهٔ ۱۸: مطالعه و خواندن داستان‌های دروغی و حدیث‌های بی‌سند که جاهلان در بعضی کتب نوشته‌اند و از کتاب‌های معتبر ثابت نیستند و مطالعه و خواندن کتاب‌های عشقی/رُمان جایز نیست. به همین صورت، زنان کتاب‌های غزل و قصیده و شعر و خصوصاً کتاب‌های داستانی امروزی (novels) را هرگز نباید مطالعه کنند. خریدن آنها هم جایز نیست. اگر آنها را نزد دختران خود دیدید، بسوزانید.



مسئلهٔ ۱۹: اَلسَّلاَمُ عَلَيْكُمْ گفتن و مصافحه‌کردن یعنی دست دادن با یکدیگر در بین زنان نیز سنت است. می‌بایست آن را رواج داد. بنابرین زنان نیز بین همدیگر اَلسَّلاَمُ عَلَيْكُمْ گفته مصافحه کنند.



مسئلهٔ ۲۰: هر جائی که مهمانی می‌روید، بدون اجازهٔ صاحب خانه از نان/غذای آنجا به کدام فقیر یا کس دیگر چیزی ندهید. بدون اجازهٔ صاحب خانه، دادن چیزی از مال او به دیگران گناه است.



مسائل مربوط به موها و ناخن‌ها

مسئلۀ ۱: {برای مردان}سنّت این است که موهای سر را تا نرمۀ گوش یا کمی پائین‌تر از آن بگذارند. و اگر کسی سر خود را می‌تراشد، سنت این است که موی تمام سر خود را بتراشد. کم‌کردن موی سر نیز جایز می‌باشد، اما کم‌کردن تمام موهای سر و دراز گذاشتن موهای پیشرو/جلوی سر به شکلی که امروز رواج یافته جایز نیست.

به همین شکل، تراشیدن بعضی از جاهای سر و دراز گذاشتن بعضی از موهای سر درست نیست. از اینجا این نیز دانسته می‌شود که «موی نذری» و «موی کاسه‌ای» گذاشتن [(۵۱۱)] یا دراز گذاشتن موی پیشرو/جلوی سر به خاطر زلف/کاکُل زدن که امروزه رواج یافته، جایز نیست.

مسئلۀ ۲: اگر مردی موی دراز گذاشت، برایش جایز نیست آن را مانند زنان گیسو ببافد.

مسئلۀ ۳: برای زنان حرام است که موهای خود را بتراشند یا{مانند مردان}کوتاه کنند. در حدیث شریف بر اینکار لعنت وارد شده است.[(۵۱۲)]

مسئلۀ ۴: کوتاه‌کردن موهای بُروت/سِبیل به اندازه‌ای که برابر با لب‌ها گردد، سنت است. و در تراشیدن آن اختلاف است. بعضی علماء آن را بدعت می‌دانند و بعضی‌ها آن را اجازت می‌دهند، لذا نتراشیدن آن به احتیاط نزدیک‌تر است.

مسئلۀ ۵: دراز گذاشتن بُروت از دو طرف لب جایز است. به شرطی که موهای بالای لب دراز نباشد.

مسئلۀ ٦: تراشیدن یا کوتاه کردن ریش حرام است.[(۵۱۳)] البته قطع کردن آن مقدار آن که اضافه از یک

---

(۵۱۱) در بعضی جاها موها را از فرق سر به اندازۀ مساحت گِردی کف دست دراز گذاشته و باقیماندۀ آنها را همیشه می‌تراشند. و بعد از مدتی تمام سر جز یک موی دراز که از فرق سر مانند دم اسپ دراز است تراشیده می‌باشد. این را «موی نذری» می‌گویند. و در بعضی جاها هنگامی که موهای سر را می‌تراشند، کاسۀ کوچکی بر سر می‌گذارند که قدری از موهای فرق سر را می‌پوشاند و آنگاه موهای اطراف کاسه را می‌تراشند. این را «موی کاسه‌ای» می‌نامند.

(۵۱۲) عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللهِ ﷺ اَلْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ، وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ. (بخاری شریف: حدیث ۵۸۸۵)

(۵۱۳) گذاشتن ریش واجب است و هر کسی که ریش خود را می‌تراشد یا کوتاه می‌سازد، مرتکب گناه بزرگی

قبضه است، جایز می‌باشد. به همین ترتیب قطع کردن اندک اندک از چهار جانب آن تا ریش برابر و متناسب شود، جایز است.

مسئلهٔ ۷: گرفتن آن موهائی که بر رخسار روئیده است، تا با ریش در یک خط قرار گیرد، جایز است. به همین ترتیب اگر کسی موهای دراز ابروی خود را کوتاه کند و با سایر موهای ابروها برابر نماید، اینکار نیز جایز می‌باشد.

مسئلهٔ ۸: موی حلق را نباید تراشید. اما امام ابویوسف رحمه الله می‌فرماید که اینکار عیبی ندارد.

مسئلهٔ ۹: تراشیدن موهائی را که در دو جانب لب زیرین می‌روید فقهاء رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَیٰ بدعت قرار داده اند، لذا نباید آنها را تراشید. به همین ترتیب، فقهاء رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَیٰ تراشیدن موهای گردن را مکروه دانسته‌اند.

مسئلهٔ ۱۰: گرفتن موهای سفید سر و ریش بخاطر تزیُّن ممنوع است. البته گرفتن آنها برای مجاهد، بخاطر رعب و هیبت افکندن در دل کفَّار مستحب می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۱: موهای داخل بینی با دست کَنده نشود، بلکه با قیچی گرفته شود.

مسئلهٔ ۱۲: تراشیدن موهای سینه و پشت جایز است، اما خلاف ادب و غیر اولی است.

مسئلهٔ ۱۳: دور کردن موهای زیر ناف برای مردان توسط تیغ بهتر است. و هنگام تراشیدن از پائین ناف آغاز نمایند. و برای مردان این نیز جایز است تا آنها را توسط دوائی دور کنند.

و برای زنان طریقهٔ موافق مسنون این است که آنها را بکنند و تیغ استعمال ننمایند.(۵۱۴)

مسئلهٔ ۱۴: در مورد موهای زیر بغل، بهتر این است که آنها را با کَندن دور کنند. گرچه تراشیدن آنها با تیغ {پَلِ پاکی، یا استعمال دواهای موبُر} نیز جایز است.

مسئلهٔ ۱۵: و علاوه بر موارد بالا، تراشیدن یا نگهداشتن موهای سایر اعضای بدن، هر دو جایز است.



مسئلهٔ ۱٦: گرفتن ناخن پای نیز سنّت است. اما برای مجاهدین که در دار الحرب می جنگند، ناخن گذاشتن و بُروت/سِبیل گذاشتن مستحب است.

مسئلهٔ ۱۷: در مورد ناخن‌های دست بهتر خواهد بود که گرفتن آنها را از انگشت شهادت دست

می‌گردد. ریش زینت چهرهٔ مردان و سنّت تمامی پیغامبران است. مقدار واجب ریش یک قبضه است و کوتاه ساختن آن از این اندازه گناه می‌باشد. (حاشیهٔ جدیده: ۱۱/۱۱۵)

(۵۱۴) گرچه برای ایشان استعمال تیغ و پاکی و همچنین استعمال «مواد موبُر» نیز جایز است.



راست آغاز نموده به ترتیب تا انگشت کوچک بگیرند و سپس از انگشت کوچک دست چپ شروع نموده به ترتیب تا انگشت شصت بگیرند. و گرفتن ناخن پاها را از انگشت کوچک پای راست شروع نموده به ترتیب تا انگشت کوچک پای چپ بگیرند. باید متوجه بود که رعایت ترتیب مذکور، خوبتر است. و گرفتن ناخن‌ها برخلاف آن ترتیب نیز جایز می‌باشد.

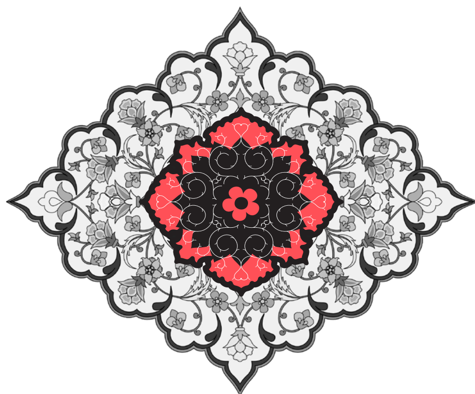
مسئلۀ ۱۸: ناخن‌ها و موهای گرفته شده را باید دفن کرد. اگر کسی آنها را دفن نکرد، بلکه در جای محفوظی انداخت، اینکار نیز جایز است. اما آنها را در محل نجس نیندازند، زیرا احتمال بُروز بیماری از آن می‌رود.

مسئلۀ ۱۹: گرفتن ناخن‌ها با دندان مکروه است، زیرا احتمال بروز مرض پیس از آن می‌رود.[۵۱۵]

مسئلۀ ۲۰: اگر کسی در حالت جنابت است، در این حالت، قطع موی، گرفتن ناخن، دور کردن موی زیر ناف و غیره برایش مکروه می‌باشد.

مسئلۀ ۲۱: بهتر این است که انسان هفته‌ای یکبار، موی زیر ناف و موی زیر بغل خود را دور کند. و همچنین موهای بُروت/سِبِیل و ناخن‌های خود را بگیرد و غسل نموده خود را پاک و صاف بگرداند. و بهترین روز برای آن روز جمعه می‌باشد. قبل از نماز جمعه از همۀ اینها خود را فارغ ساخته آنگاه به نماز جمعه برود.

اگر کسی هر هفته امور مذکور را انجام داده نتواند، هر پانزده روز یکبار آن را انجام دهد. و آخرین مدت آن چهل روز است. و اگر چهل روز گذشت، اما شخصی خود را از امور مذکوره پاک و صاف نگرداند، در این صورت گناهکار خواهد شد.



(۵۱۵) لذا این کراهت طبی است و اجتناب از آن فقط مناسب خواهد بود. (حاشیۀ جدیده: ۱۱۶/۱۱) پیس= برص.









مسئلهٔ ۱: وقف‌کردن چیزی از اموال و دارائی خود مانند خانه، باغ، زمین و غیره ... در راه خدا برای فقرا و مساکین و محتاجان به این گونه که مثلاً تمام عایدات این زمین در میان فقرا و محتاجان تقسیم شود، یا تمام میوه‌های این باغ به فقیران داده شود یا فقط مساکین در این خانه اقامت کنند و به خاطر کار دیگری استعمال نشود، ثواب بسیار بزرگی دارد.

همهٔ اعمال نیک انسان با مردن منقطع می‌شوند، اما این کار خیر چنان عمل نیکی است که تا وقتی که آن خانه، باغ، زمین و غیرهٔ وقف شده باقی باشد، حتی تا قیام قیامت، ثواب آن به وقف کننده رسیده می‌رود، و تا زمانی که فقیران و محتاجان از آن وقف، نفع و راحت می‌برند، ثواب آن در نامهٔ اعمال شخص وقف‌کننده نوشته شده می‌رود.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی خواست چیزی را وقف کند، آن را به دست شخص نیک و دیانت‌داری بسپارد تا او از آن وقف نگاهداری کند تا عایدات آن در همان کارهای مصرف شود که وقف‌کننده به خاطر آنها این چیز را وقف کرده است، و عایدات آن در امور بیهوده مصرف نشود.

مسئلهٔ ۳: هر کسی چیزی را وقف کرد، اکنون آن چیز، دیگر از او نمی‌باشد بلکه از خداوند است. فروختن یا دادن آن به هیچ کسی درست نیست. و اکنون هیچ کسی نمی تواند در آن تصرُّف یا مداخله نماید، بلکه آن چیز وقف شده فقط در همان کارهائی باید استعمال شود که وقف‌کننده به خاطرش آن را وقف کرده است و در هیچ کار دیگری نباید استعمال شود.

مسئلهٔ ۴: برای هیچ کسی درست نیست که اشیای مسجد مانند خشت، سِمِنْت، چوب، سنگ و غیرهٔ مسجد را در کارهای شخصی خود استعمال کند. اگرچه آنها بسیار خراب هم شده باشند بازهم نباید آنها را در مصارف شخصی و خانگی خود استعمال کرد، بلکه آنها را فروخته پولش را



در مسجد مصرف نمود.

مسئلهٔ ۵: شرط گذاردن در وقت وقف کردن به این طور که تا زمانی که زنده هستم، کُل یا نصف یا یک سوم این عایدات را خودم می‌گیرم، و بعد از مردن من، عایدات آن در فلان کار نیک مصرف شود، نیز درست است. اگر کسی به صورت بالا وقف کرد، گرفتن آن مقدار عایدات برایش جایز و حلال است. و همچنین اینگونه وقف‌کردن، طریقهٔ بسیار آسان و مناسبی است که هم خود وقف کننده خوف ابتلاء به تنگدستی و تکلیف را ندارد، و هم دارائی‌اش وقف می‌شود.

به همین صورت اگر کسی شرط گذاشت که اول مقدار مُعَیَّنی از عایدات وقف به اولادم/ فرزندانم داده شود و سپس هرچه باقی ماند در فلان کار نیک مصرف شود، اینکار هم درست است و همان مقدار عایدات به اولاد او داده خواهد شد.



بعضی از احکام مسجد

مقصود ما در اینجا بیان آن احکام مسجد نیست که مربوط وقف می‌باشد، بلکه در تحت این عنوان آن احکام مساجد را بیان خواهیم کرد که با نماز یا خود مسجد تعلُّق دارد.

مسئلهٔ ۱: قفل‌کردن دروازهٔ مسجد مکروه تحریمی است. البته اگر وقت نماز نباشد و دروازهٔ مسجد را به خاطر حفاظت مال و اسباب مسجد قفل کنند، اینکار جایز است.

مسئلهٔ ۲: ادرار، رفع حاجت یا جماع‌کردن بر بالای سقف مسجد، مانند ارتکاب آنها در داخل مسجد ناجایز است.

مسئلهٔ ۳: اگر یک گوشه‌ای از خانه را در خانه، مسجد {یعنی نمازخانه} قرار دادند، تمام خانه به خاطر آن در حکم مسجد نمی‌آید. به همین ترتیب آن محلی که به خاطر ادای نماز عیدین یا نماز جنازه مُعَیَّن ساخته‌اند نیز در حکم مسجد نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۴: نقش و نگار در و دیوار مسجد، اگر از پول شخصی باشد، حرجی ندارد. اما نقش و نگار محراب و دیواری که محراب در آن واقع است، مکروه می‌باشد. اگر اینکار را از پول مسجد کنند، ناجایز است.

مسئلهٔ ۵: نوشتن آیات یا سوره‌های قرآن مجید بر در و دیوار مسجد مناسب نیست.

مسئلهٔ ٦: تف‌کردن یا بینی پاک کردن در داخل مسجد یا بر دیوار آن، بسیار زشت است. اگر کسی ضرورت شدید به اینکار پیدا کرد، در دستمال یا لباس و غیرهٔ خود تف کند یا بینی خود را پاک کند.

مسئلهٔ ۷: وضوکردن در داخل مسجد یا شستن دهان و غیره در آن، مکروه تحریمی است.

مسئلهٔ ۸: برای شخص جُنُب و زن حایضه، داخل شدن به مسجد گناه است.

مسئلهٔ ۹: خرید و فروش در داخل مسجد مکروه تحریمی است. البته در هنگام اعتکاف به قدر ضرورت جایز می‌باشد، در صورتی که شی خریداری شده در داخل مسجد موجود نباشد. و بیشتر از مقدار ضرورت در آن هنگام نیز جایز نیست.

مسئلهٔ ۱۰: اگر پای کسی آلوده به خاک یا{گِل و}غیره باشد، مالیدن آن به ستون مسجد و پاک کردن آن مکروه است.

مسئلهٔ ۱۱: کاشتن نهال و درخت در داخل مسجد مکروه است، زیرا اینکار طریقهٔ اهل کتاب[(۵۱۶)] است، مگر اینکه منفعت مسجد در اینکار باشد، مثلاً زمین مسجد بسیار رطوبت دارد و خوف خراب شدن دیوارهای مسجد می‌رود و اگر نهال و درخت بکارند رطوبت را جذب خواهند کرد، در این صورت کاشتن آنها جایز می‌باشد.

مسئلهٔ ۱۲: مسجد را محل عبور و مرور قرار دادن جایز نیست. البته اگر ضرورت شدیدی پیش بیاید، در این صورت عبور از آن جایز خواهد بود.

مسئلهٔ ۱۳: برای هیچ پیشه‌وری جایز نیست تا پیشهٔ خود را در داخل مسجد انجام بدهد، زیرا مسجد به خاطر امور دینی خصوصاً به خاطر ادای نماز می‌باشد. بنابرین امور دنیائی را در آن نباید انجام داد. حتّٰی اگر کسی قرآن شریف و سایر امور دینی را در قبال مُزد تعلیم می‌دهد، او نیز مشمول پیشه‌وران بوده و برایش لازم است تا جائی جدا از مسجد تعلیم بدهد.

البته اگر کسی به خاطر محافظت مسجد در داخل مسجد باشد و ضمناً پیشهٔ خود را نیز انجام دهد، این جایز خواهد بود. مثلاً اگر کاتب یا خیاطی به خاطر محافظت مسجد در داخل مسجد است و ضمناً کتابت یا خیاطی خود را نیز انجام می‌دهد، اینکار جایز می‌باشد.

---

(۵۱۶) مراد از اهل کتاب، یهود و نصاری است.

کتاب الشرکة

مسائل شرکت

مسئلۀ ۱: اگر کسی وفات کرد و مقداری مال و دارائی از خود بجا گذاشت، همۀ وارثانش در این مال و دارائی اش شریک می‌باشند، و هیچ کسی تا هنگامی که از همۀ وارثانش اجازه نگرفته است، اجازۀ استفاده از این مال و دارائی را ندارد. اگر شخصی آن را استعمال کرد و از آن استفاده نمود، گناهکار می گردد.

مسئلۀ ۲: اگر دو شخص پول‌های خود را یکجا نموده با آن {مثلاً} مقداری ظروف خریداری کردند، اکنون هر دو در مِلکیَّت آن ظرف‌ها شریک یکدیگر اند، و هیچ کدام بدون اجازۀ دیگری نمی‌تواند ظرف‌ها را استعمال کند یا بفروشد و یا به کرایه بدهد و غیره ...

مسئلۀ ۳: اگر دو نفر پول‌های خود را با هم یکجا نموده به شرکت چیزی مانند انار، نارنج، سیب، بادرنگ/خِیار، خربوزه یا تربوز و امثال آنها {که به حساب دانه‌ای خرید و فروش می‌شود} را خریدند و چون این اشیاء را آوردند، یکی از آن دو نفر در آنجا موجود نبود و جائی دیگر رفته بود، اکنون شریک موجود اجازه ندارد آن اشیاء را به تنهائی تقسیم نموده حصۀ خود را خود گرفته و حصۀ شریک غیر موجود را جداگانه بگذارد که چون او آمد، حصۀ خود را خواهد گرفت. تقسیم کردن چنین اشیائی بدون موجودیت هر دو شریک جایز نیست. و اگر یکی از آنها حصۀ خود را جدا نموده خورد {یا فروخت}، مرتکب گناه بزرگی می گردد.

البته اگر جنسی که به شرکت خریده‌اند چیزی {هست که به حساب وزن خرید و فروش می‌شود} مثلاً گندم یا لوبیا یا امثال آنها ... و یکی از شریک‌ها حصۀ خود را جدا نموده برداشت و حصۀ شریک غیر موجود خود را بعد از آمدنش به او تسلیم کرد، اینکار در این صورت جایز است. اما باید متوجه بود که اگر مقداری یا کُل حصۀ شریک غیر حاضر قبل از آنکه حصه‌اش را بگیرد، در



این صورت به سرقت برود یا ضایع گردد، این ضرر مربوط حصهٔ هر دو شریک دانسته خواهد شد، و شریک غیر حاضر در حصهٔ شریک حاضر شریک خواهد بود.



مسئلهٔ ۴: اگر دو نفر مبلغ مُعَیَّنی مثلاً یک یک هزار را باهم یکجا نموده خواستند تا با آن تجارت یا کاری را آغاز کنند، و بین خود فیصله کردند که نفع را نصف نصف میان هم تقسیم می‌کنیم، این کار صحیح است. و اگر باهم فیصله کردند که نفع را سه حصه می‌کنیم، دو حصه از من باشد و یک حصه از تو، این صورت نیز صحیح است. فرقی ندارد که سرمایهٔ هر دو برابر باشد یا از یک جانب کمتر و از جانب دیگر بیشتر، همهٔ صورت‌های بالا جایز می‌باشد.[۵۱۷]

مسئلهٔ ۵: اگر این دو شریک هنوز مالی را خریداری نکرده بودند که تمام پول‌های سرمایه دزدی شد، یا آنکه پول هر شریک به طور جداگانه بود، و پول یکی از آنها به سرقت رفت، شرکت در این صورت از بین می‌رود. اکنون از سر نو با هم شرکت نمایند و آنگاه تجارت شریکانه را آغاز کنند.



مسئلهٔ ٦: اگر دو نفر با هم شرکت کردند و با هم موافقت نمودند که ده هزار از جانب من و ده هزار از جانب تو، تو این پول‌ها را گرفته تجارت «تکه» را شروع کن و هرچه نفع به دست آمد آن را نصف نصف میان هم تقسیم می‌کنیم و سپس یکی از آنها ده هزار را تکه خریداری کرد، اما ده هزار شریک دوم به سرقت رفت، در این صورت هر مقدار مالی که شریک اول خریداری نموده است، در بین هر دو نفر مشترک می‌باشد، بنابرین او می‌تواند نصف قیمت آن را از شریک دوم بگیرد.

مسئلهٔ ۷: اگر یکی از شریک ها مبلغ مُعَیَّنی از نفع را برای خود مُشَخَّص کند مثلاً از نفع، هزار روپیه یا یک هزار و پنجصد روپیه را من می‌گیرم و بقیهٔ نفع از تو باشد، اینکار جایز نیست.

مسئلهٔ۸: هر مقداری که از مال تجارت دزدی شود{یا ضایع گردد} این ضرر بر دوش هر دو شریک خواهد بود، ضرر را یک جانب تنها متحمل نخواهد شد، حتی اگر یکی از دو شریک اقرار نیز کرده باشد که هرچه ضرر کردیم، بر عهدهٔ من، و هرچه نفع نمودیم، نصف نصف تقسیم می‌کنیم، اینکار نیز جایز نمی‌باشد.



(۵۱۷) و می‌توانند نفع را به صورت فیصدی/درصدی نیز تقسیم کنند، مثلًا پنجاه فیصد از من و پنجاه فیصد از تو، یا شصت فیصد از من و چهل فیصد از تو و دیگر صورت‌ها ...

مسئلۀ ۹: هنگامی که معاملۀ شرکت {فاسدو} ناجایز گردید، معاهده‌ای که برای تقسیم نفع مُشَخَّص کرده بودند حالا هیچ اعتباری ندارد بلکه در این صورت اگر سرمایۀ هر دو جانب مساوی بود، نفع نیز به طور مساویانه بین شریک‌ها تقسیم می‌شود. و اگر سرمایه برابر نبود، هر کسی که سرمایه‌اش بیشتر بود به حساب فیصدی سرمایه‌اش نفع بیشتری را خواهد یافت، مقدار طی‌شدۀ معاهدۀ آنها در تقسیم نفع همان زمانی اعتبار دارد که شرکت صحیح باشد، فاسد و ناجایز نگردیده باشد.



مسئلۀ ۱۰: اگر دو نفر {مثلاً دو خیاط} با هم شرکت کردند که هرچه برای دوخت و دوز بیاید، من و تو آن را با هم می‌دوزیم و هرچه کسب کردیم به طور مساویانه بین هم تقسیم می‌کنیم. این شرکت جایز است. و اگر با هم طی کردند که هر دو آن را با هم می‌دوزیم و نفع آن را سه حصه نموده، دو حصۀ آن از من و یک حصۀ آن از تو باشد، این صورت نیز جایز است.

و اگر با هم قرار بستند که پنجاه یا هفتاد روپیۀ آن از من باشد و باقیماندۀ نفع، همه از تو، این صورت شرکت جایز نیست.

مسئلۀ ۱۱: اگر یک شریک از دو شریک مسئلۀ بالا لباسی را برای دوختن گرفت، در این صورت شریک دوم نمی‌تواند بگوید که چرا این لباس را گرفتی، خودت آن را گرفته‌ای خودت آن را بدوز، بلکه دوختن آن بر عهدۀ هر دو واجب می‌باشد. اگر یکی آنها نتواند آن را بدوزد، دومی باید آن را بدوزد، یا هر دو باهم آن را بدوزند، خلاصه آنکه هیچ کدام نمی‌تواند از دوختن انکار کند.

مسئلۀ ۱۲: اگر صاحب لباس برای گرفتن لباس خود آمد و شریکی که لباس را از او برای دوختن گرفته بود حالا موجود نیست، صاحب لباس می‌تواند لباس را از شریک دوم طلب کند، شریک دوم نمی‌تواند از دادن لباس انکار کند که لباس را از همان‌کس بگیر که آن را به او داده ای.

مسئلۀ ۱۳: به همین صورت هر یک از این شریک‌ها می‌تواند مزد دوخت و دوز را از صاحب لباس طلب کند و صاحب لباس نمی‌تواند از دادن مزد انکار کند که من مزد را به تو نمی‌دهم، بلکه فقط به همان کس می‌دهم که لباس را به او داده بودم، زیرا هنگامی که دو نفر باهم به شرکت کار می کنند، هر یک حق دارد تا مزد کار را طلب کند. و صاحب لباس نیز مزد دوخت و دوز را به هر یک آنها بپردازد، از عهدۀ پرداخت بریُّ الذّمه می‌شود.



مسئلۀ ۱۴: اگر دو نفر با هم شرکت کردند تا به کوه یا جنگل رفته به شرکت با هم هیزم جمع‌آوری

نمایند، این شرکت صحیح نیست، بلکه هر کس هر مقدار هیزم را جمع‌آوری کرد، مِلکیَّت همان شخص است. شرکت در جمع‌آوری هیزم درست نمی‌باشد.

مسئلۀ ۱۵: اگر کسی به دیگری گفت که این تخم مرغ‌های مرا در زیر ماکیان خود بگذار و هر قدر چوچه پیدا شد، آنها را بین همدیگر نصف نصف تقسیم می‌کنیم. اینکار جایز نیست.

مسائل تقسیم مال مشترک

مسئلۀ ۱: اگر دو نفر به شراکت از بازار گندم خریدند، موجود بودن هر دو شریک در وقت تقسیم کردن گندم اکنون لازم نمی‌باشد. اگر یکی موجود بود و دیگری غایب، شریک موجود می‌تواند گندم را درست وزن نموده تقسیم کند و آنگاه حصۀ/سهم خود را جدا نماید و هنگامی که حصۀ خود را جدا نمود، اکنون اجازه دارد در آن هرگونه تصرف نماید. مثلاً آن را برای خوردن و غیره استفاده کند. هرگونه تصرف او در حصه/سهم‌اش جایز است. همین حکم روغن، تیل، تخم مرغ و غیره اشیائی از این قبیل می‌باشد.

خلاصه هر چیزی که به شکلی است که یک عدد آن با دیگرش فرق چندانی ندارد، مثلاً تخم مرغ که همۀ آنها برابر همدیگر هستند، یا گندم که اگر آن را به دو حصه تقسیم کنند، هر حصۀ آن کُلاً مشابه حصۀ دیگر می‌باشد، حکم اینگونه اشیاء آن است که برای هر شریک جایز است تا در عدم موجودیت شریک دیگرش، آنها را تقسیم کند.

لیکن یک نکته را باید متوجه بود و آن اینکه اگر شریک دوم هنوز حصۀ/سهم خود را نگرفته بود که حصه‌اش به نحوی ضایع شد چنانچه در مسائل شرکت گفتیم ضرر را در این صورت هر دو شریک متحمل خواهند شد.

و آن اشیائی که به گونه‌ای هستند که یک عدد آن با دیگرش فرق دارد، مثلاً انار، نارنج، و غیره امثال آنها ... حکم آنها این است که تقسیم کردن آنها تا هنگامی که هر دو شریک موجود نباشند جایز نیست.

مسئلۀ ۲: اگر دو نفر با هم شریکانه انار یا سیب و یا چیزی از این قبیل را خریدند و سپس یکی از آنها به جائی رفت، در این صورت برای شخص موجود جایز نیست تا چیزی از آنها را بخورد، بلکه

باید منتظر باشد تا شخص دوم نیز بیاید و حصهٔ/سهم خود را در مقابل او جدا کرده آنگاه بخورد. خوردن آن قبل از تقسیم کردن گناه می باشد.

مسئلهٔ ۳: اگر دو نفر مقداری نخود بریان{یا گندم یا پُله یا هر چیز دیگری را که به وزن خرید و فروش می‌شود} مشترکاً خریدند، در این صورت جایز نیست تا آن را با حدس و تخمین تقسیم کنند، بلکه باید آن را درست وزن نموده تقسیم نمایند، اگر کمی و زیادی در یک جانب رخ داد، اینکار سود خواهد بود.

بعضی اقسام شرکت و مسائل آنها

شرکت بر دو قِسم/نوع است. یکی را «شرکت املاك» می گویند، و مثالش این است که شخصی بمیرد و در ترکه‌اش چند نفر شریک باشند، یا دو نفر پول خود را یکجا نموده چیزی را مشترکاً بخرند و یا کسی چیزی را به دو نفر هِبَه/بخشش کند. حکم این قسم شرکت این است که برای هیچ کدام آنها جایز نیست در آن شی بدون اجازهٔ شریک دیگرش تصرُّفی نماید.

قسم دوم شرکت را «شرکت عقود» می گویند و مثالش آن است که دو نفر با هم معاهده کنند که من و تو با همدیگر شریکانه تجارت می کنیم. شرکت عقود اقسام زیادی دارد. اقسام و احکام آن به شرح ذیل است:

شرکت عِنان و اقسام آن

مسئلهٔ ۱: یکی از جمله اقسام شرکت عقود، «شرکت عِنان» است، و آن اینکه مثلاً دو نفر، هر کدام مقداری پول جمع کرده باهم معاهده کنند که با این پول، لباس، گندم یا چیز دیگری خریداری نموده تجارت نمایند. شرط در این قسم شرکت این است که سرمایهٔ هر دو جانب، پول نقد باشد. اگر هر دو جانب مقداری مال و اسباب را نیز شامل سرمایه نموده بخواهند تجارت نمایند، و یا سرمایه از یک جانب، پول نقد باشد و از جانب دیگر غیر نقد، شرکت صحیح نمی‌باشد.

مسئلۀ ۲: در «شرکت عِنان»، این جایز است که مقدار پول از یک جانب بیشتر و از جانب دیگر کمتر باشد، و تقسیم نفع نظر به رضایت هر دو جانب می‌باشد. یعنی اگر شرط بگذارند که گرچه پول از یک جانب کم و از جانب دیگر زیاد است، ولی نفع مساویانه نصف نصف تقسیم خواهد شد، یا آنکه گرچه سرمایه مساویانه است، اما نفع سه تقسیم {یک سهم به یکی و دو سهم به دیگری داده} خواهد شد، این صورت نیز جایز است.

مسئلۀ ۳: در «شرکت عِنان»، هر شریک اجازۀ هرگونه تصرُّف مربوط تجارت در مال شرکت را دارا هست، به شرط آنکه این تصرُّف خلاف معاهده نباشد. اما در این صورت شرکت نیز، قرض یک شریک را نمی‌توان از شریک دیگرش مطالبه کرد.

مسئلۀ ۴: اگر بعد از طی معاهدۀ این شرکت، هنوز مالی خریداری نکرده بودند که تمام سرمایۀ شرکت یا سرمایۀ یک شریک تلف شد، شرکت در این صورت باطل می‌گردد.

و اگر یک شریک، چیزی را خریداری نموده بود و آنگاه سرمایۀ شریک دیگرش تلف شد، شرکت در این صورت باطل نمی‌گردد، بلکه مال خریداری‌شده از هر دو شریک می‌باشد، و مطابق سهم/حصۀ سرمایۀ این شریکی {که پولش تلف نشده و مال را خریداری نموده} پول اموال خریداری شده‌اش از شریک دومش {که سرمایه‌اش تلف شده} مطالبه و اخذ خواهد شد.

به طور مثال اگر دو نفر شرکت کردند و از یک جانب مبلغ سرمایه، ده هزار و از جانب دیگر پنج هزار بود، و شریک ده هزاری، مال را خریداری نموده بود که پول شریک پنج هزاری تلف شد، در این صورت، شریک پنج هزاری در ثُلْث این مال خریداری شده به حساب ثُلْث/یک سوم شریک می‌باشد و بنابرین شریک ده هزاری، ثُلْث این ده هزار خود را از او وصول خواهد نمود. یعنی سه هزار و سه صد سی و سه. و این مال در آینده به حیث مال شرکت فروخته خواهد شد.

مسئلۀ ۵: در این شرکت، مخلوط‌کردن پول هر دو شریک لازم نیست، بلکه این شرکت از ایجاب و قبول زبانی منعقد می‌گردد.

مسئلۀ ٦: تقسیم نفع باید حسب تناسب مُقَرَّر گردد، یعنی نصف نصف، یا یک سوم یا دو سوم.[۵۱۸] و اگر به این صورت قرارداد بستند که فلان شریک، یک هزار نقد خواهد گرفت و باقیماندۀ نفع از شریک دوم خواهد بود، این صورت شرکت جایز نیست.

---

(۵۱۸) و می توانند نفع را به صورت فیصدی/درصدی نیز تقسیم کنند، مثلًا پنجاه فیصد از من و پنجاه فیصد از تو، یا شصت فیصد از من و چهل فیصد از تو و دیگر صورت‌ها ...

شرکت صنائع

مسئلۀ ۷: یکی دیگر از اقسام شرکت عقود را «شرکت صنایع» می‌گویند که «شرکت تقبُّل» نیز گفته می‌شود. و شکل آن این است که به طور مثال، دو خیاط یا دو رنگریز با هم معاهده کنند که هر کار خیاطی یا کار رنگریزی که نزد هر کدام ایشان آمد بگیرند و هر اندازه مزدی که به دست بیاید، به حساب نصف یا یک سوم یا یک چهارم و غیره... میان همدیگر تقسیم کنند. این صورت شرکت نیز جایز است.

مسئلۀ ۸: در اینگونه شرکت اگر یکی از دو شریک کاری را گرفت، انجام‌دادن آنکار بر هر دو شریك لازم می‌گردد. اگر یک شریک لباسی را برای دوختن گرفت، صاحب لباس همانگونه که می‌تواند لباس را توسط این خیاط بدوزد، اجازه دارد لباس را توسط خیاط شریکش نیز بدوزد.

به همین ترتیب همانگونه که این خیاط می‌تواند مزد خیاطی را از صاحب لباس تقاضا کند، خیاط شریکش نیز اجازه دارد تا مزد دوختن را از صاحب لباس مطالبه نماید. و همانگونه که صاحب لباس با دادن مزد به خیاط اولی از عهدۀ پرداخت مزد بریُّ الذّمه می‌گردد، به همین گونه اگر مزد خیاطی را به شریک دوم بدهد، در این صورت نیز از پرداخت مزد خیاطی بریُّ الذّمه خواهد گردید.

شرکت وجوه

مسئلۀ ۹: یکی دیگر از اقسام شرکت عقود، «شرکت وجوه» است. یعنی هیچ کدام از این شریك‌ها نه سرمایه دارد و نه پیشه و حرفه‌ای، بلکه آنها با هم قرار بسته‌اند که از دوکان‌ها به قرض مال خریده آن را خواهیم فروخت. در این شرکت نیز، هر یک از شرکاء وکیل شریک دیگر می‌باشد. و نفع در این قسم شرکت بر حسب تناسب شرکت شان تقسیم خواهد شد. یعنی اگر اشیای خریداری شده را نصف نصف مشترکاً قرار داده‌اند، نفع نیز نصف نصف تقسیم خواهد شد. و اگر مال خریداری شده را بر حسب دو سوم یا یک سوم مشترکاً قرار داده اند، در این صورت نفع نیز به حساب دو سوم یا یک سوم تقسیم خواهد گردید.

کتاب البیوع

مسائل خرید و فروش

مسئلهٔ ۱: هنگامی که کسی به شخص دیگری گفت من این چیز را به این مبلغ فروختم، و شخص دیگر گفت: من آن را خریدم، در این صورت معامله منعقد گردیده و آن چیز فروخته شده است، و شخصی که آن شی را خریداری نموده، مالک آن گردیده است. حالا اگر فروشنده بخواهد آن را نفروشد و نزد خود نگهدارد یا خریدار بخواهد آن را نخرد، هیچ یک نمی‌تواند خلاف معامله کنند. فروشنده باید آن را بدهد و خریدار باید آن را بگیرد. این خرید و فروش را در اصطلاح «بیع» می گویند.

مسئلهٔ ۲: هنگامی که کسی به شخص دیگری گفت من این چیز را به مبلغ ده روپیه به تو فروختم و آن شخص دیگر گفت قبول دارم، یا بر این قیمت راضی هستم، آن را گرفتم، معامله در تمام این صورت‌ها منعقد گردیده و آن شی فروخته شده است. اکنون نه فروشنده اختیار دارد تا جنس را ندهد و نه خریدار اختیار دارد آن را نخرد. لیکن این حکم همان زمانی می‌باشد که خرید و فروش هر دو جانب در یکجا و در یک مجلس صورت گرفته باشد. {این را در اصطلاح «ایجاب و قبول» می‌گویند}.

اگر یکی از آنها به دیگری گفت که این را به مبلغ چهار روپیه به تو فروختم، و شخص دیگر با شنیدن لفظ چهار روپیه چیزی نگفت، بلکه از جایش برخاست و حرکت کرد، یا به خاطر مشوره با کس دیگری و یا به خاطر انجام کار دیگری رفت، و جایش تغییر نمود، و سپس گفت که آن را به چهار روپیه خریدم، در این صورت بیع انجام نشده و آن شی هنوز فروخته نشده است. البته اگر بعد از این گفته‌اش، فروشنده بگوید آن را دادم، یا بگوید که بگیر، در این صورت معامله منعقد شده و آن شی به فروش رسیده است.

به همین صورت اگر فروشنده {بعد از گفتن نرخ} برخاسته حرکت کند یا به خاطر انجام کار دیگری برود و آنگاه خریدار بگوید من آن را خریدم یا گرفتم، در این صورت نیز معامله هنوز انجام نیافته و آن شی هنوز فروخته نشده است.

خلاصه هنگامی که {ایجاب و قبول در یک مجلس بود، یعنی هنگامی که} هر دو جانب، معامله را در یک نشست طی نمودند، آنگاه آن شی به فروش می‌رسد.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی به شخص دیگری گفت که این جنس خود را به مبلغ یک روپیه به من بده {یا بفروش} و آن شخص در جواب گفت دادم {یا فروختم}، معامله هنوز منعقد نشده است. البته اگر خریدار مجدداً بگوید گرفتم {یا خریدم}، معامله حالا منعقد شده و آن شی به فروش رسیده است.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی به شخص دیگری گفت که من این جنس ترا به یک روپیه گرفتم و آن شخص در جواب گفت بگیر، بیع در این صورت انجام شده است.



مسئلهٔ ۵: اگر کسی بعد از دانستن نرخ چیزی همان مبلغ را به فروشنده داد و آن جنس را برداشت و فروشنده به خوشی آن مبلغ را گرفت، و نه فروشنده با زبان گفت که این جنس را به این مبلغ فروختم و نه خریدار گفت که آن را خریدم، در این صورت نیز بیع انجام گرفته است و آن جنس به فروش رسیده است.

مسئلهٔ ٦: اگر کسی از میوه فروشی بدون سوال و پرسش، چهار عدد میوهٔ بزرگ برداشت و ده روپیه به دست میوه فروش گذاشت، و میوه فروش نیز به خوشی آن را گرفت، بیع در این صورت نیز انجام شده است، چه کسی از آن دو با زبان چیزی گفته باشد یا نگفته باشد. {این گونه خرید و فروش را «بیع تعاطی» می‌گویند}.



مسئلهٔ ۷: اگر کسی به شخص دیگری گفت که این گردنبند مروارید را به صد روپیه به تو فروختم، و خریدار در جواب گفت که پنج مروارید آن را گرفتم، یا گفت من نصف مرواریدهایش را خریدم، در این صورت تا هنگامی که فروشنده بر آن راضی نباشد، بیع انجام نمی‌گیرد. زیرا فروشنده قیمت مجموعهٔ گردنبند را گفته بود، بنابرین تا زمانی که او راضی نباشد، خریدار اجازه ندارد تعدادی از مرواریدهای گردنبند را بگیرد و تعدادی را نگیرد. اگر خریدار می‌خواهد گردنبند را بگیرد، باید تمام گردنبند را بگیرد.



البته اگر فروشنده گفته باشد که هر دانهٔ مروايد را به یک روپیه به تو دادم، و بناءً خریدار گفت که پنج دانهٔ آن را من خریدم، در این صورت بیع در پنج دانهٔ مروارید انجام شده است و همان پنج دانهٔ مروارید به فروش رسیده است.

مسئلهٔ ۸: اگر کسی چهار چیز مختلف داشت و گفت که همهٔ اینها را به تو به چهار روپیه فروختم، خریدار در این صورت اختیار ندارد بدون رضایت فروشنده بعضی از آنها را بگیرد و بعضی آنها را نگیرد، زیرا فروشنده می‌خواهد همهٔ آن اشیاء را یکجا بفروشد.

البته اگر فروشنده هر یکی از آن اشیاء را جداگانه نرخ بگذارد، در این صورت خریدار اجازه دارد تا بعضی از آنها را بخرد و بعضی را نخرد.



مسئلهٔ ۹: در خرید و فروش، لازم است تا جنس مُشَخَّص و معلوم باشد و چنان امر مُبهمی در آن وجود نداشته باشد که سر انجام به جنگ و جدال بکشد. به همین صورت قیمت و نرخ جنس باید معلوم و مُتَعَیَّن باشد. اگر جنس مُشَخَّص و معلوم نبود و یا نرخ آن واضح و مُتَعَیَّن نبود، بیع در این صورت صحیح نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی جنسی را به مبلغی خریداری کرد، و اکنون فروشنده به خریدار می‌گوید که تو نخست پول را بده، آنگاه من جنس را به تو می‌دهم، و خریدار می‌گوید که تو نخست جنس را بده، آنگاه من پول را به تو می‌دهم، در این صورت نخست پول را به فروشنده خواهیم داد و سپس جنس را به مشتری. فروشنده در این صورت اختیار دارد که تا آنگاه که پول را نگیرد، جنس را به مشتری ندهد.

و اگر هر دو جانب یک چیز یا یک جنس مال را با یکدیگر تبادله می‌کنند، مثلاً هر دو جانب، پول نقد {مثلاً دالر به افغانی یا افغانی به دالر} را تبادله می‌کنند و یا تکه/پارچه را در مقابل تکه/پارچه تبادله می‌نمایند، و چنین اختلافی میان ایشان رو داد، در این صورت به هر دوی ایشان گفته خواهد شد تا هر دو در یک زمان آن را دست به دست یکدیگر بدهند.

مسائل تعیین قیمت/نرخ

مسئلهٔ ۱: اگر کسی دست خود را مشت بسته و به فروشنده گفت فلان چیز را در مقابل هر قدر پولی که در دست من است به من بده، و فروشنده نمی‌داند که در دست آن شخص، چه پولی هست، یا چه مقدار پول در دستش است، آیا یک روپیه است یا دو صد روپیه... بیع در این صورت صحیح نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۲: اگر در شهری دو نوع پول {مثلاً پول افغانی و کلدار یا تومان} رواج داشت، در هنگام خرید و فروش نوع پول نیز باید مُشَخَّص گردد. اگر نوع پول مشخص نگردید، بلکه فروشنده فقط گفت که من این جنس را به ده فروختم، و خریدار در جواب گفت من آن را گرفتم یا خریدم، در این صورت باید دید که کدام پول در آن شهر رواج بیشتری دارد، هر پولی که رواجش در آن شهر بیشتر بود، باید همان پول را پرداخت. و اگر هر دو نوع پول به طور مساویانه رواج دارند، در این صورت بیع انجام نشده بلکه فاسد گردیده است.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی در دست خود مقداری پول داشت و آن را به فروشنده نشان داده به او گفت فلَان چیز را در مقابل این پول‌ها به من بده و فروشنده پول‌ها را دیده آن شی را به او داد، اما نمی‌داند که آن پول‌ها چقدر است، بیع در این صورت درست است.

به همین صورت اگر خریدار مقداری پول پیش/جلوی فروشنده نهاد و فروشنده آن جنس را در مقابل آن پول‌ها به او داد، اما نمی‌دانست که آن پول‌ها چقدر است، بیع بازهم صحیح است. خلاصه آنکه هنگامی که فروشنده پول‌ها را به چشم سر مشاهده کند، بیان مقدار آن پول‌ها لازم نمی باشد، و اگر فروشنده پول‌ها را به چشم سر مشاهده نکرد، در این صورت بیان مقدار آن پول‌ها لازم می‌گردد. مثلاً خریدار اینگونه بگوید که این شی را در مقابل ده روپیه گرفتم. اگر خریدار مقدار پول ها را مُعَیَّن و مُشَخَّص نساخت، بیع فاسد می‌گردد.

مسئلهٔ ۴: اگر فروشنده‌ای به خریدار گفت شما این جنس را بگیرید، ضرورتی به تعیین قیمت آن نیست، هرچه قیمت اصلی آن بود همان را از شما می‌گیرم، من از شما چگونه پول بیشتری می توانم بگیرم، و یا به خریدار گفت شما آن را بگیرید، من بعداً پرسان نموده هرچه که قیمتش بود به



شما خواهم گفت، یا به خریدار گفت همین چیز را فُلانی نیز خریده است، شما نیز همان قیمتی را بدهید که او داده است، یا به خریدار گفت هرچه که دل شما می‌خواهد همانقدر بدهید، من انکار نمی‌کنم و هرچه بدهید قبول دارم، یا به خریدار گفت از بازار پرسان کنید، هر چه قیمت آن بود، همان را بدهید، یا اینکه گفت این را به فُلانی نشان بدهید، هر قیمتی که او گفت شما همان قیمت را به من بدهید ... بیع در تمام این صورت‌ها فاسد است.

البته اگر قیمت آن جنس در همانجا {همان مجلس} مُشَخَّص و مُتَعَیَّن گردید و سببی که بیع را فاسد گردانیده بود از بین رفت، بیع درست خواهد شد. و اگر علَّت فساد بیع، بعد از تغییر جای خریدار یا فروشنده از میان رفت، در این صورت بیع قبلی فاسد گردیده است. البته خریدار و فروشنده بعد از زایل شدن علَّت فساد بیع، می‌توانند از سر نو معامله/بیع کنند.



مسئلهٔ ۵: اگر کسی از دکاندار مُعَیَّنی، سودای مورد ضرورت خانه را می‌گرفت، به طور مثال یک روز یک کیلو ماش، روز دیگر نیم کیلو تُرشی، و روز دیگر دو کیلو روغن و غیره ... می‌آورد و دربارهٔ قیمت آنها پرسان نمی‌کرد و به این فکر است که هر زمانی با دکاندار حساب کردم هرچه پولش شد به او می‌دهم، این بیع درست است.

به همین صورت اگر مریضی نسخهٔ خود را به عطار {یا دوا فروشی} مُعَیَّنی می‌فرستاد و دواهای خود را از او می‌گرفت و قیمت آنها را نمی‌پرسید و به این فکر بود که هر وقتی بهبود یافتم، هرچه پول دواهایش می‌شد به او می‌پردازم، این بیع نیز صحیح است.



مسئلهٔ ٦: اگر کسی در دست خود ده روپیه داشت و آن را به فروشنده {نشان داده} گفت آن چیز را در مقابل این پول‌ها خریدم {و فروشنده پذیرفت}، در این صورت خریدار اختیار دارد که همان پول های موجود در دست خود را به فروشنده بدهد، یا آنکه ده روپیهٔ دیگری را به او بدهد. فقط شرط این است که آن ده روپیه جعلی {یا ناچَل} نباشد.



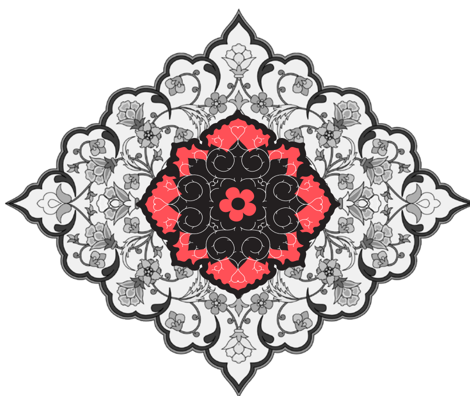
مسئلهٔ ۷: اگر کسی یک روپیه/افغانی را چیزی خریداری کرد، اکنون اختیار دارد که یک افغانی به فروشنده بدهد، یا دو سکهٔ یک قِرانی یا چهار سکهٔ شانزده‌پولی.(۵۱۹) فروشنده نمی‌تواند از گرفتن

(۵۱۹) افغانی واحد پولی افغانستان است و قِران و شانزده‌پولی واحدهای پولی زیر یک افغانی در افغانستان است.

آنها انکار کند.

البته اگر کسی صد روپیه/افغانی را چیزی خریداری کرد و اکنون می خواهد تمام صد روپیه را با «پولِ مَیْده» {سکه های شانزده پولی و یک قِرانی} پرداخت نماید، در این صورت فروشنده اختیار دارد که آن «پولِ مَیْده» را بگیرد یا نگیرد. اگر فروشنده بر گرفتن «پولِ مَیْده» راضی نباشد، خریدار باید صد روپیه را به صورت روپیه بپردازد.(۵۲۰)

مسئلۀ ۸: اگر کسی صندوقچه‌ای را {که قفلش در آن نصب می‌باشد} فروخت، کلیدش نیز به همراهش فروخته شده است. فروشنده نمی‌تواند پول جداگانه‌ای در مقابل کلید بخواهد و یا کلید آن را خودش نگهدارد.(۵۲۱)



(۵۲۰) مسئلۀ پرداخت قیمت جنس خریداری‌شده با «پولِ مَیْده» {یعنی سکه‌های فلزی یا پول‌های کم‌ارزش} مسئلۀ عُرفی است، بناءً حکم آن در شهرها و کشورهائی که عُرف آنها جداگانه باشد مختلف خواهد بود.

النقود التی لها اجزاء، اذا جری العقد علی نوع منها کان للمشتری ان یعطی الثمن من اجزاء ذلک النوع، لکن یتبع في هذا الامر عُرف البلدة والعادية الجارية ... (مرآة المجلة: ۱۱۳/۱)

(۵۲۱) **مسئله:** اگر کسی جنس خود را «لیلام/حَرّاج» کند یعنی جنس را به آن خریداری بدهد که قیمتی بیشتر از سایر خریداران می‌پردازد، این گونه بیع جایز است، و آن را «بیع مزایده» می‌گویند.

مسائل مُشخص بودن چیزی که خریده یا فروخته می شود

مسئلۀ ۱: در مورد غلّه جات و حبوبات {و میوۀ خشک، از قبیل گندم، لوبیا، نخود، کشمش و امثال آن} فروشنده و خریدار اختیار دارند تا آنها را به حساب وزن به این گونه خرید و فروش کنند که هر کیلو گندم مثلاً به قیمت ده روپیه، و هم اختیار دارند تا بدون وزن آن را خرید و فروش کنند. مثلاً خریدار بگوید که این تودۀ گندم را به هزار روپیه خریدم {و فروشنده بپذیرد} که در این صورت گندم های آن توده همه مِلکیَّت خریدار می گردد، چه کم باشد و چه زیاد.

مسئلۀ ۲: در هنگام خرید و فروش میوه‌های مانند سیب، انار، نارنج و امثال آنها، خریدار و فروشنده اختیار دارند تا آنها را به حساب عددی {دانه‌ای} و یا توده‌ای خرید و فروش کنند. بنابرین اگر کسی یک سبد {یا کارتن} سیب را به صد روپیه خرید و تعداد سیب‌های سبد معلوم و مُشَخَّص نبود، بیع در این صورت نیز صحیح است، و همۀ سیب‌ها از خریدار می‌باشد، چه کم برآید یا زیاد.

مسئلۀ ۳: اگر کسی میوه می‌فروخت و شخصی به او گفت در مقابل ده روپیه، هم‌وزن این خشت {یا سنگ} برایم میوه بده، و میوه فروش بر آن راضی شد، و وزن آن خشت {یا سنگ} را نمی‌داند که چقدر است، بیع در این صورت نیز جایز است.

مسئلۀ ۴: اگر کسی یک سبد {یا کارتن} سیب یا انار یا نارنج و امثال آنها را مثلاً به چهل روپیه بر این شرط خرید که چهار صد سیب دارد، و چون بعداً آن را شمردند، سبد فقط سه صد سیب داشت، اکنون خریدار اختیار دارد که آن سبد میوه را بگیرد و یا نگیرد. اگر آن را گرفت، اکنون به فروشنده چهل روپیه نمی‌دهد، بلکه قیمت یک چهارم/رُبع سیب‌ها را کم نموده فقط سی روپیه به او خواهد پرداخت. و اگر سه صد و پنجاه سیب در سبد برآمد، در این صورت سی و پنج روپیه به فروشنده می‌پردازد. خلاصه هرقدری که از تعداد سیب‌ها کم بود همانقدر از قیمت آنها نیز کم خواهد شد. و اگر بعد از شمردن، تعداد سیب‌های سبد بیشتر از چهار صد عدد بود، در این صورت، تعداد اضافی از فروشنده می‌باشد، خریدار حق گرفتن بیشتر از چهار صد عدد سیب را ندارد.

البته اگر او تمام سبد {یا کارتن} را خرید و مُشَخَّص نکرد که چند عدد سیب در آن سبد

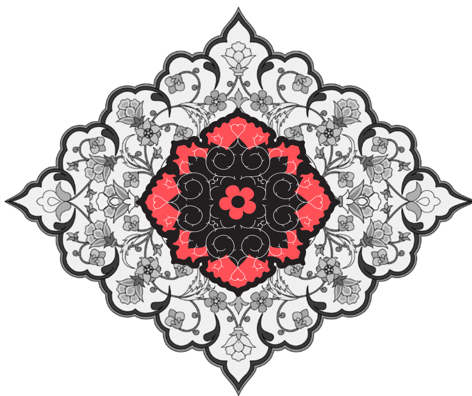
باشد، در این صورت هر مقدار سیب که در سبد بود، از خریدار می‌باشد، چه بسیار باشد و چه کم.

مسئلۀ ۵: اگر کسی چنان چادری یا لباسی یا پارچه‌ای ... را خرید که اگر کمی از آن را قطع کند، تمام آن چادر یا لباس خراب می‌شود، و خریدار در هنگام خریدن شرط گذاشته بود که این چادر یا لباس سه متر باشد، اما هنگامی که آن چادر را متر کردند، کمتر از سه متر بود، در این صورت هیچ چیزی از قیمت آن چادر یا لباس کم نمی‌گردد، بلکه خریدار باید تمام همان قیمتی را بپردازد که طی شده بود. البته به خاطر آنکه چادر از سه متر کمتر است، با وجود تکمیل بیع، خریدار اجازه دارد که آن چادر یا لباس را بگیرد و یا نگیرد.

و اگر آن چادر یا لباس بیشتر از سه متر برآمد، در این صورت نیز مقدار اضافی از خریدار می‌باشد و خریدار به خاطر آن مقدار اضافی، پول بیشتری به فروشنده نمی‌پردازد.

مسئلۀ ٦: اگر کسی در شب هنگام، دو چادر ابریشمی را مثلاً به صد روپیه خرید و چون صبح شد مشاهده کرد که یکی از آنها نخی است، در این صورت بیع هر دوی آنها جایز نمی‌باشد.

همچنین اگر کسی دو انگشتری را بر این شرط خرید که نگین هر دو فیروزه باشد، و بعداً معلوم شد که نگین یکیِ آنها فیروزه نیست بلکه چیز دیگری است، در این صورت بیع هر دو انگشتری ناجایز است. اکنون اگر او می‌خواهد یکی از آنها را یا هر دو را بگیرد، باید دوباره با فروشنده گفتگو نموده از سر نو با او معامله نماید.



مسائل خرید و فروش به قرض

مسئلهٔ ۱: خرید و فروش چیزی به قرض جایز است، اما باید متوجه بود که مدت پرداخت قرض باید مُتَعَیَّن باشد، مثلاً خریدار بگوید که پولش را تا پانزده روز یا یکماه یا تا چهار ماه می‌دهم. اگر کسی مدت پرداخت قرض را مُتَعَیَّن نکرد و فقط اینقدر گفت که حالا ندارم، بعداً می‌دهم، پس اگر به این صورت گفته بود که این جنس را به این شرط می خرم که پولش را بعداً خواهم داد، بیع در این صورت فاسد شده است. واگر در هنگامِ خریداری شرط نگذاشته بود بلکه بعد از اتمام معامله به فروشنده گفت که پول را بعداً می‌دهم، در این صورت بیع فاسد نمی گردد، واگر خریدار نه در هنگام خریداری و نه بعد از آن چیزی گفت، بیع در این صورت صحیح است.

و در این دو صورت اخیر بر خریدار لازم است تا همین حالا پول را بپردازد. البته اگر فروشنده او را مهلت بدهد، این امری جداگانه است، اما اگر فروشنده او را مهلت نداد و پولش را مطالبه کرد، بر خریدار لازم است تا پول را همین حالا اداء کند.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی در هنگام خرید چیزی به فروشنده گفت که این را به من بده و چون پولم آمد آنگاه قیمتش را می‌پردازم، یا گفت که چون برادرم آمد آنگاه پولت را می‌دهم، و یا گفت که پولت را در وقت برداشتن حاصلات زمین می‌دهم و یا فروشنده به خریدار گفت که شما این را بگیرید و هر وقت دل تان شد پولش را بدهید، بیع در تمام این صورت‌ها فاسد گردیده است. برای صحت بیع در صورت‌های مذکور، این حتمی و لازم است تا مدتی را به خاطر پرداخت پول مُتَعَیَّن نمایند. و اگر کسی آن شی را خریداری کرده و بعد از آن سخنان بالا را به فروشنده گفت، در این صورت بیع صحیح می‌باشد، اما فروشنده اختیار دارد که پول خود را هم اکنون از خریدار مطالبه کند،یا او را مهلت بدهد. البته مسئلهٔ برداشتن حاصلات زمین مُستثناست. فروشنده در این مسئله، حق مطالبهٔ پول خود را قبل از وقت برداشت حاصلات ندارد.

مسئلهٔ ۳: اگر قیمت صد کیلو گندم در بازار به پول نقد صد روپیه است، اما کسی می خواهد آن را به قرض بخرد، پس اگر فروشنده‌ای در مقابل صد روپیه، هفتاد و پنج کیلوگرام گندم به این شخص



داد، این بیع درست است، لیکن باید در همان وقت خریداری معلوم باشد که خریدار می‌خواهد به قرض خریداری کند.

مسئلهٔ ۴: البته این حکم جواز در همان صورتی خواهد بود که فروشنده نخست از خریدار بپرسد که آیا نقد می‌خری یا قرض. اگر خریدار نقد گفت، فروشنده صد کیلو گندم به او بدهد و اگر قرض گفت، هفتاد و پنج کیلو به او بدهد. ولی اگر فروشنده به این شکل با خریدار معامله کرد که اگر نقد می‌گیری، صد کیلو گندم را به صد روپیه می‌دهم و اگر قرض می‌گیری، هفتاد و پنج کیلو گندم را به صد روپیه می‌دهم، این گونه معامله جایز نیست.

مسئلهٔ ۵: کسی به وعدهٔ یک ماهه جنسی را خریداری کرد و چون یک ماه گذشت، باز از فروشنده تقاضا کرد تا او را پانزده روز دیگر مهلت بدهد و او بعد از پانزده روز پول را اداء خواهد نمود و فروشنده نیز راضی شد، اکنون خریدار پانزده روز مهلت بیشتر یافته است. و اگر فروشنده بر مهلت دادن راضی نشد، می‌تواند پول خود را فی الحال مطالبه کند.

مسئلهٔ ٦: اگر کسی مقروض است و نزد خود پول دارد، برایش حرام است که به ناحق به امروز و فردا کردن‌ها، یا حالا نه فلان وقت بیا گفتن‌ها و یا هنوز پول {پوند و دالرم} را تبدیل نکرده‌ام، چون آن را تبدیل کردم آنگاه می‌دهم ... و از این قبیل بهانه‌کردن‌ها کسی را سرگردان بسازد. هنگامی که صاحب حق پول خود را مطالبه کرد، باید حقش پرداخته شود.[(۵۲۲)] البته اگر کسی به قرض چیزی را خریداری کرده است، در این صورت پرداختن پول آن بعد از مدت معیَّنه‌اش واجب خواهد بود، و بعد از ختم آن مدت، امروز و فردا کردن و سرگردان ساختن مردم جایز نمی‌باشد.

البته اگر کسی واقعاً نزد خود پول ندارد و نه می‌تواند از جائی پول به دست بیاورد، این صورت ناچاری است، اما به محض به دست آوردن پول، باید فوراً حق مردم را اداء کند و امروز و فردا ننماید.

---

(۵۲۲) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: مَطْلُ الغَنِيِّ ظُلْمٌ. ترجمه: از حضرت ابو هریره ﵁ روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: کسی که مقروض است و پول ادای قرض خود را نیز دارد و بازهم امروز و فردا می‌کند، او ظالم است. (بخاری شریف: حدیث ۲۲۸۷ و ۲۲۸۸ و ۲۴۰۰ و مُسْلِم شریف: حدیث ۲۹۲۴ و مشکات شریف: ۲۱۲ باب الافلاس)

و همچنین از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لَيُّ الوَاجِدِ يُحِلُّ عُقُوبَتَهُ وَعِرْضَهُ. ترجمه: رسول الله ﷺ فرمودند: مقروضی که پول دارد و بازهم امروز و فردا می‌کند، این کارش آبرویش و سزا دادنش را حلال می‌گرداند. (بخاری شریف: آخر حدیث ۲۴۰۰ بابٌ لصاحب الحق: ۱۱۸/۳ و ابو داود شریف: حدیث ۳۶۲۸ و نَسائی شریف: حدیث ۴۶۸۹ و ۴۶۹۰ و ابن ماجهٔ شریف: حدیث ۲۴۲۷)

مسائل خرید چیزی به شرط پس دادن آن (خِیار شرط)

مسئلهٔ ۱: اگر کسی در هنگام خریدن چیزی به فروشنده گفت تا یک روز یا دو روز یا تا سه روز اختیار دارم که این جنس را بگیرم یا مُسترد کنم، اگر دلم شد آن را می‌گیرم و اگر دلم نشد آن را پس می‌دهم، این بیع درست است. خریدار در این صورت تا یک یا دو یا سه روزی که فروشنده قبول نموده، اختیار نگهداشتن یا پس‌دادن جنس خریده شده را دارد. اگر خواست می‌تواند آن را نگهدارد و اگر نخواست می‌تواند آن را مُسترد نماید.

مسئلهٔ ۲: اگر خریدار به فروشنده گفت من تا سه روز اختیار نگهداشتن یا مُسترد کردن جنس را دارم، و سپس سه روز گذشت و خریدار به فروشنده جوابی نداد و نه جنس را مُسترد کرد، در این صورت خریدار حق پس‌دادن آن را ندارد و بر او لازم است که جنس خریده شده را بگیرد. البته اگر فروشنده رعایت خریدار را نموده آن را پس بگیرد، اینکار درست است، ولی خریدار بدون رضایت فروشنده نمی‌تواند جنس را مُسترد کند.

مسئلهٔ ۳: شرط گذاشتن بیشتر از سه روز جایز نیست، اگر کسی چهار روز یا پنج روز مهلت را شرط گذاشت، در این صورت باید دید که آیا در طول سه روز جوابی داده است یا نه؟ اگر در طول سه روز، خریدار جنس خریداری شده را مسترد کرد، بیع فسخ می‌شود، و اگر گفت جنس را گرفتم، بیع صحیح می‌باشد. و اگر سه روز گذشت و معلوم نگردید که خریدار آن را می‌گیرد یا پس می‌دهد، بیع در این صورت فاسد می‌باشد.

مسئلهٔ ۴: به همین ترتیب، فروشنده نیز می‌تواند در هنگام فروش شرط بگذارد که من تا سه روز اختیار دارم که اگر خواستم می‌توانم جنس را پس بگیرم، اینکار نیز جایز است.

مسئلهٔ ۵: اگر کسی در هنگام خریداری چیزی، سه روز مهلت را شرط گذاشت و سپس در روز دوم آمده به فروشنده گفت من جنس را گرفتم و آن را مسترد نمی‌کنم، در این صورت اختیارش از بین می‌رود و اکنون نمی‌تواند جنس را مسترد کند. حتی اگر خریدار به محض رسیدن به خانه گفت این جنس را گرفتم و آن را پس نمی‌دهم، در این صورت نیز اختیارش از بین می‌رود.

و باید متوجه بود هر زمانی که خریدار می‌خواهد بیع را فسخ کند و جنس خریداری‌شده را مسترد کند بر او لازم است تا بیع/معامله را در موجودیّت فروشنده بشکند. فسخ/شکستن بیع در عدم موجودیت فروشنده جایز نیست.

مسئلهٔ ٦: اگر کسی در هنگام خریداری گفت من این جنس را به این شرط گرفتم که اگر مادرم{یا فُلانی} گفت آن را بگیر، جنس را نگه می‌دارم و گرنه آن را مسترد می‌کنم. اینگونه بیع/معامله نیز درست است و اکنون خریدار یا مادر{یا فُلانی} او تا سه روز مهلت دارد تا جنس را مسترد کند. و اگر خود خریدار یا مادر{یا فُلانی} او گفت که جنس را گرفتم و آن را پس نمی‌دهم، اکنون هیچ کدام اختیار پس‌دادن جنس خریداری شده را ندارد.

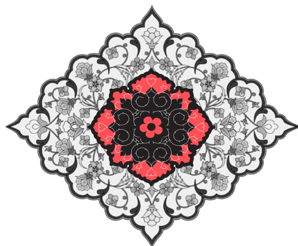
مسئلهٔ ٧: اگر کسی دو یا سه «توپ تکه/طاقهٔ پارچه» را از رخت‌فروش گرفته گفت تا سه روز اختیار دارم که در مقابل هزار روپیه «یک توپ/طاقه» از بین اینها را که خوشم آمد بگیرم، این بیع درست است و خریدار تا سه روز اختیار دارد تا یکی از آن سه توپ/طاقه تکه را بگیرد.

و اگر کسی چهار یا پنج توپ/طاقه تکه را برداشت و به فروشنده گفت که یکی از آنها را می گیرم، این صورت بیع فاسد است.



مسئلهٔ ٨: اگر کسی چیزی را به شرط سه روز اختیار پس‌دادن خریده بود و سپس شروع به استعمال آن نمود، مثلاً اگر جنس خریداری شده پوشیدنی بود، خریدار آن را پوشید، یا جنس هموارکردنی بود و خریدار آن را هموار کرد، اکنون خریدار اختیار مُسترد کردن آن را ندارد.

مسئلهٔ ٩: البته اگر خریدار فقط به خاطر آزمایش و امتحان، آن را استعمال کرده بود، در این صورت حق مُسترد کردن را دارد. مثلاً اگر پیراهن یا چادر یا فرشی را خریده بود و پیراهن را یکبار پوشید تا ببیند که آیا پیراهن برتنش برابر است یا نه، و یا چادر را بر سر کرد تا درازا و پهنای آن را ببیند، و یا فرش را هموار کرد تا طول و عرض آن را بنگرد، در این صورت نیز او حق پس‌دادن آن را دارد.



مسائل خریداری چیزی بدون مشاهدهٔ آن



مسئلهٔ ۱: اگر کسی بدون مشاهده چیزی را خریداری کرد، این بیع/معامله درست است. اما هنگامی که آن را دید، اکنون اختیار دارد که آن را نگهدارد یا مُسترد کند، گرچه هیچ عیبی در آن نباشد. و اگر آن شی همانگونه باشد که شرط گذاشته بود، بازهم خریدار اختیار دارد که آن را بگیرد یا مسترد کند.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی چیزی را که مِلکیِّتش است بدون آنکه آن را مشاهده کند فروخت و بعداً آن را مشاهده کرد، او حق پس‌گرفتن را ندارد، اختیار پس‌دادن و مُستردکردن در این گونه معامله فقط حق خریدار است.



مسئلهٔ ۳: اگر سبزی‌فروشی {مثلاً} بامیه برای فروش آورد و بامیه‌های بالای سبد خوب و تازه بود، بنابرین کسی تمام سبد را خرید، اما بامیه‌های زیر سبد خراب برآمد، در این صورت خریدار اختیار دارد آن را مُسترد کند. البته اگر بامیه‌های بالای سبد و زیر سبد یکسان بود، در این صورت فقط مشاهدهٔ مقداری از بامیه‌ها کفایت می‌کند، خریدار چه تمام آنها را ببیند یا نبیند او اختیار پس‌دادن را نخواهد داشت.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی امرود یا انار یا نارنج یا چیزی امثال آنها را که همهٔ آنها با هم برابر و یکسان نمی باشند خرید، در این صورت تا زمانی که همهٔ آنها را نبیند، اختیار مُستردکردن آنها را دارد، و حق پس دادنش با مشاهدهٔ مقدار کمی آنها از بین نمی‌رود.

مسئلهٔ ۵: اگر کسی خوردنی یا نوشیدنی‌ای را خرید، در این صورت فقط با مشاهدهٔ آن، اختیار مسترد کردنش از بین نمی‌رود، بلکه چشیدن آن خوردنی یا نوشیدنی نیز لازم است.[۵۲۳] اگر خریدار بعد از چشیدن، آن را نپسندید، در این صورت اختیار پس‌دادنش را دارد.

---

(۵۲۳) این حکم در صورتی خواهد بود که مالکِ خوردنی یا نوشیدنی از چشش آن ضرری نبیند، و اگر مالک آن از چشش خریدار ضرر می‌بیند، مثلاً خربوزه یا تربوز یا امثال آن را مجبور می‌شود به خاطر چشیدن قاش کند، این صورت مشمول حکم بالا نمی‌باشد. (حاشیهٔ جدیده: ۱۰/۵)

مسئلۀ ۶: کسی در گذشتۀ دوری، چیزی را دیده بود و اکنون بدون آنکه آن را از سر نو ببیند آن را خرید و هنگامی که آن را به خانه آورد و مشاهده کرد، آن چیز درست به همانگونه بود که در گذشته دیده بود، در این صورت او اختیار مُسترد کردن آن شی را ندارد. البته اگر در طول این دوران، فرقی در آن شی آمده بود، حالا بعد از مشاهدۀ آن چیز، اختیار گرفتن یا پس‌دادنش را دارد.



مسائل معیوب بر آن شی خریده شده

مسئلۀ ۱: چون کسی چیزی را می‌فروخت، بر او واجب است تا اگر عیب یا نقصی در آن باشد، خریدار را بر آن مطلع نماید. مخفی نگهداشتن عیب آن و فروختنش با فریب حرام است.

مسئلۀ ۲: بعد از خریداری، اگر خریدار متوجه شد یا مشاهده کرد که جنس عیب دارد، مثلاً توپ تکه/طاقۀ پارچه را موش خورده بود، یا شال را کِرْم خورده بود، و یا عیب دیگری در سودا برآمد، در این صورت خریدار اختیار دارد تا جنس خریده شده را نگهدارد یا مُسترد کند.

اما اگر آن را نگه می‌دارد، بر او لازم است تا کُل قیمت آن را بپردازد. کم دادن قیمت آن به خاطر عیبش جایز نمی‌باشد. البته اگر فروشنده نیز بر کم‌کردن قیمت راضی شود، در این صورت کم‌کردن و کم‌دادن قیمت آن جایز است.

مسئلۀ ۳: اگر کسی مثلاً یک توپ تکه/طاقۀ پارچه را خریداری نموده به خانه آورد و طفلی یک گوشۀ آن تکه را پاره کرد یا با قیچی قطع نمود، و آنگاه خریدار متوجه شد که توپ تکه/طاقۀ پارچه از داخل نیز عیب دارد، مثلاً موش آن را خورده بود، اکنون خریدار نمی‌تواند توپ تکه را مُسترد کند{مگر آنکه فروشنده راضی شود}، زیرا توپ تکه/طاقۀ پارچه یک عیب نزد خود خریدار پیدا کرده است. البته قیمت توپ تکه/طاقۀ پارچه به خاطر عیبی که از نزد فروشنده آمده است کم خواهد گردید. بنابرین آن را به اهلِ کار{یعنی رخت‌فروشان} نشان دهند و هر مقدار پولی که آنها تجویز کردند، از قیمت کم کنند.

مسئلۀ ۴: به همین ترتیب اگر کسی تکه‌ای/پارچه‌ای را خریده آن را بُرَّش نمود و سپس عیب آن را دید، در این صورت نیز او نمی‌تواند تکه را مُسترد کند. البته از قیمت آن کم خواهد گردید. اما اگر



فروشنده با وجود آن بُرَّش بگوید که تکهٔ بُرَّش‌شده را پس بده و پولت را پس بگیر، من از قیمت آن کم نمی‌کنم، در این صورت فروشنده این حق را دارا می‌باشد و خریدار انکار نمی‌تواند.

اگر خریدار تکه را بُرَّش نموده و دوخته بود و سپس عیب آن معلوم گردید، در این صورت، از قیمت تکه کم خواهد گردید و فروشنده نمی‌تواند تکهٔ خود را پس بگیرد.

و اگر خریدار تکه را به کس دیگری فروخته بود یا به قصد لباس دوختن برای طفل نابالغ خود آن را به نیت آنکه لباس را به آن طفل خود بدهد بُرَّش کرده بود، و سپس عیب تکه معلوم شد، در این صورت اکنون چیزی از قیمت تکه کم نخواهد گردید.

و اگر خریدار آن را به نیت لباس دوختن برای فرزند بالغ خود بُرَّش کرده بود و سپس عیب تکه معلوم شد، در این صورت قیمت آن کم خواهد گردید.



مسئلهٔ ۵: اگر کسی مقداری تخم مرغ را به حساب هر تخم به یک روپیه خرید و سپس چون آنها را شکست، تمام تخم‌ها گندیده بود، در این صورت همهٔ پول خود را می‌تواند پس بگیرد، و چنان خواهیم پنداشت که گویا او اصلاً چیزی خریداری نکرده است. و اگر بعضی از تخم‌ها خراب و بعضی آنها سالم بود، در این صورت می‌تواند پول تخم‌های خراب را پس بگیرد.

و اگر کسی بیست یا بیست و پنج تخم مرغ را یکجائی به اینگونه خریداری کرده بود که همهٔ این تخم‌ها را به بیست روپیه خریدم، پس اکنون باید دید که چند عدد تخم خراب برآمده است. اگر در صد تخم، پنج یا شش عدد آن خراب برآمده، این مقدار اعتباری نخواهد داشت. و اگر بیشتر از آن خراب برآمد، در این صورت به حساب تعداد تخم‌های خراب از پول آنها کم خواهد گردید.

مسئلهٔ ٦: اگر کسی خربوزه، تربوز، بادام، چهارمغز/گردو، بادرنگ/خِیار یا امثال آنها را خرید و چون آن را قاش کرد یا شکست، داخل آن خراب بود، اکنون باید دید که آیا خراب آن به کار دیگری می‌آید یا آنکه کُلاً از بین رفته است و باید آن را دور انداخت. اگر دور انداختنی بود، در این صورت بیع اصلاً درست نمی‌باشد. خریدار تمام پول خود را پس بگیرد. و اگر به کار دیگری می‌آید، در این صورت به هر قیمتی که آن چیز خراب در بازار فروخته می‌شود، خریدار همان قدر پول به فروشنده باید بپردازد، کُل قیمت پرداخته نخواهد شد.

مسئلهٔ ۷: اگر کسی {به حساب دانه‌ای} صد عدد بادام خرید و چهار یا پنج عدد آن خراب برآمد، این مقدار اعتباری ندارد. و اگر بیشتر از آن خراب برآمد. در این صورت خریدار اختیار دارد تا به

حساب تعداد همان بادام‌های خراب، پول قیمت را کم بدهد.[۵۲۴]

مسئلهٔ ۸: اگر کسی {مثلاً} ده کیلو گندم یا پنج کیلو روغن خریداری نمود و سپس متوجه شد که مقداری از آن خراب است و مقداری هم سالم، در این صورت برایش جایز نیست تا سالمش را نگه دارد و خرابش را مُسترد کند. اگر می خواهد آن را بگیرد باید همهٔ آن را بگیرد، و اگر آن را مُسترد می کند، باید همهٔ آن را مسترد کند.

البته اگر فروشنده خود رضایت داشته باشد که خریدار سالمش را بگیرد و خرابش را پس بدهد، اینکار جایز است. و بدون رضایت فروشنده اینکار جایز نمی‌باشد.



مسئلهٔ ۹: هنگامی که عیب جنس خریداری شده معلوم گردید، خریدار تا همان وقتی می تواند آن را مُسترد کند که رضایتش بر نگهداشتن آن شی عیب‌دار ثابت نشده باشد. و اگر خریدار بر گرفتن آن جنس معیوب راضی گردد، در این صورت مُسترد کردن آن برایش جایز نیست. البته اگر فروشنده با رضایت خاطر آن را پس بگیرد، مُسترد کردن اکنون جایز می‌باشد.

به طور مثال اگر کسی گوسفند یا گاو یا چیز دیگری را خریده به خانه آورد و آنگاه متوجه شد که گوسفند یا گاو بیمار است یا جائی از بدنش زخمی است، پس اگر خریدار بعد از مشاهدهٔ آن، اظهار رضایت کرد که پرواهی نیست، آن را با عیبش گرفتم، در این صورت اکنون حق مُسترد کردنش را ندارد. و اگر با زبان چیزی نگفت، ولی چنان کاری را انجام داد که نشان‌دهندهٔ رضایتش است، مثلاً شروع به معالجه و تداوی آن حیوان نمود، در این صورت نیز حق مُسترد کردن آن را ندارد.

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی گوشت گوسفند را خرید و سپس معلوم شد که قصاب گوشت بز را به او داده است، در این صورت می‌تواند آن را مسترد کند.

مسئلهٔ ۱۱: اگر زنی گلوبند مروارید یا زیور دیگری را خرید، آنگاه بعد از گذر مدتی آن را پوشید، یا

---

(۵۲۴) قَالَ فِي الْحَاشِيَةِ الْجَدِيْدَة: ۱۲/۵ بَعْدَ نَقْلِ عِبَارَاتِ الْفُقَهَاءِ: قُلْتُ اَلظَّاهِرُ مِنْ هٰذِهِ الْاَقْوَالِ، اَنَّ الْمَدَارَ عَلَى الْعُرْفِ فَمَا يَعُدُّ فِي الْعُرْفِ قَلِيْلاً فَقَلِيْلٌ وَمَا يَعُدُّ فِيْهِ كَثِيْراً فَكَثِيْرٌ. والله أعلم.

فقهاء بر یک تا شش دانه تصریح کرده‌اند، مگر مقصود ایشان تحدید عدد در شش نیست بلکه مقصود ایشان این است که مردم تا هر تعدادی را که عُرفاً تحمل می‌کنند، اگر بادام خراب بود، خریدار اختیار کاستن قیمت را نخواهد داشت. (حاشیهٔ جدیده: ۱۲/۵)

و در افغانستان و ایران و اکثر کشورهای جهان، بادام به حساب وزن فروخته می‌شود، بنابرین در صورت پیشآمد عیب در بادام و امثال آن در این دیار، عُرف همان دیار معتبر خواهد بود.



کسی بوتی/کفشی را خرید و آن را پوشیده کمی راه رفت یا قدم زد، در این صورت اگر عیبی در آنها دیده شود، اختیار مُسترد کردن آنها را ندارد.

البته اگر بوت را به این جهت پوشیده بود تا ببیند که به پایش می‌آید یا نه و در وقت راه رفتن پا را تکلیف نمی‌دهد، در این صورت پوشیدن آن به خاطر امتحانش برای مدت زمان کوتاهی اشکالی ندارد، و در صورت مشاهدهٔ عیب، هنوز هم می‌تواند آن را مُسترد کند.

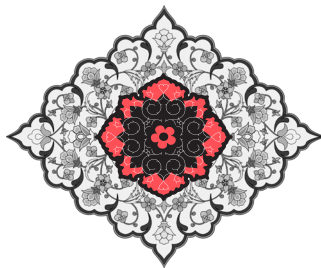
به همین ترتیب اگر کسی تخت یا چارپائی‌ای را خریده و به ضرورتی بر آن نشست، یا بر آن نماز خواند، یا به گونهٔ دیگری استعمالش نمود، حالا اختیار مُسترد کردن آن را ندارد.

سایر اشیاء و اجناس نیز همین حکم را دارند که اگر خریدار از آن کار گرفت و آن را استعمال نمود، حق مُسترد کردنش را نخواهد داشت.(۵۲۵)



مسئلهٔ ۱۲: اگر در هنگام فروش چیزی، فروشنده به خریدار گفت که آن را به دقت ببین، اگر بعداً عیبی در آن پیدا شد یا خراب باشد، من مسئول آن نیستم، و خریدار با وجود این گفتهٔ فروشنده آن شی را خرید، اکنون اگرچه عیب‌های بسیاری در آن جنس پیدا هم شود، بازهم خریدار حق مُسترد کردن آن را ندارد.

و فروختن چیزی به صورت بالا درست است. و بعد از گفتن چنین سخن، بر فروشنده این نیز واجب نیست تا عیب‌های جنس را یک یک به خریدار بگوید.



(۵۲۵) مراد این است که اگر خریدار جنس خریده‌شده را استعمال کرد و به سبب این استعمالش، قیمت بازاری آن جنس تقلیل یافت، در این صورت اختیار مُسترد کردن آن را به سبب عیبش نخواهد داشت. البته می‌تواند آن مقدار پول را از فروشنده پس بگیرد که به سبب عیب از قیمتش کاسته شده است. و اگر قیمت بازاری آن جنس به سبب استعمال خریدار تقلیل نیافته بود، در این صورت خریدار اختیار مُسترد کردن آن را دارا می‌باشد. (حاشیهٔ جدیده: ۱۳/۵)

مسائل بیع باطل و بیع فاسد

مسئلۀ ۱: هر خرید و فروشی/بَیْعی که در شریعت کُلّاً غیر معتبر و لغو باشد و چنان دانسته شود که خریدار اصلاً چیزی نخریده است و فروشنده اصلاً چیزی نفروخته است، این خرید و فروش/بَیْع را «باطل» می‌گویند. حکم «بَیْع باطل» این است که خریدارْ مالکِ آن جنس خریداری شده نمی گردد بلکه آن جنس هنوز در مِلکیَّت فروشنده است، بنابرین برای خریدار، نه خوردن آن جایز است و نه دادن {و فروختنش} به کس دیگری و نه استفاده از آن و استعمال‌کردن آن.

و اگر بَیْع در اصل صورت گرفته باشد، ولی خرابی‌ای/فسادی در آن رخ داده است، این گونه خرید و فروش را «بَیْع فاسد» می‌گویند. حکم «بَیْع فاسد» این است که تا هنگامی که جنس خریداری شده در قبضۀ خریدار نیامده، خریدار مالک آن نمی‌باشد، و هنگامی که خریدار بر آن قبضه کرد، آنگاه مالکش می‌گردد، لیکن آن جنس برایش حلال و طَیِّب نیست، بنابرین خوردن، نوشیدن یا استفاده و استعمال آن برایش جایز نمی‌باشد، بلکه فسخ این بیع بر او واجب است. و اگر خریدار می‌خواهد آن جنس را نگهدارد، در این صورت باید با فروشنده از سر نو معامله نموده آن را بخرد. و اگر خریدار در صورت بالا بیع را فسخ نکرد، بلکه جنس خریده شده را به کس دیگری فروخت، در این صورت گناهگار می‌گردد، اما خوردن، نوشیدن یا استفاده و استعمال آن برای خریدار دوم جایز می‌باشد، و این بیع دوم درست خواهد بود. و اگر خریدارِ اول جنس را به خریدار دوم با نفع فروخته است، خیرات/صدقه کردن آن مبلغ نفع بر او واجب است و استعمال آن نفع در مصارف خودش برایش جایز نیست.

مسئلۀ ۲: در بعضی جاها رواج است که مالکان زمینی که نهر، جوی یا دریائی/رودی از آن می گذرد، یا حوض طبیعی بزرگی در آن واقع است، ماهی‌های داخل آن را می‌فروشند. این بیع باطل است. تا هنگامی که ماهی‌های داخل آب را نگیرند، هیچ کس مالک آن ماهی ها نمی‌باشد. هرکسی ماهی‌ها را شکار نموده گرفت همان شخص مالک آن ماهی ها می گردد. بنابرین هنگامی



که صاحبان زمین، مالک ماهی‌های داخل آب نیستند، فروختن آنها برای شان به هیچ وجه جایز نخواهد بود.[۵۲۶]

البته اگر صاحب زمین خودش ماهی‌ها را شکار نماید و بفروشد، این فروشش جایز است. و اگر از کس دیگری خواست تا ماهی بگیرد، در این صورت همان شخص مالک ماهی‌ها خواهد بود و صاحب زمین هیچگونه حقی در ماهی‌های شکار شدهٔ آن شخص نخواهد داشت. و همچنین برای صاحبان چنین زمینی، منع‌کردن سایر مردم از ماهی‌گیری در آن آب جایز نیست.

مسئلهٔ ۳: اگر در زمین کسی، علف و سبزهٔ خودرو روئید، و مالک زمین نه آنها را کِشت کرده بود و نه آنها را آبیاری نموده بود، پس این علف و سبزهٔ خودرو نیز مِلکیَّت هیچ کسی نیست. هر کسی اجازه دارد آن را قطع نموده ببرد، و برای مالک زمین، نه فروختن این علف جایز است و نه منع‌کردن سایر مردم درست است.

البته اگر مالک زمین، زمین را آبیاری نموده بود یا آن را آمادهٔ روئیدن کرده بود، در این صورت این علف از او می‌باشد، و اکنون هم فروختن آن برایش جایز است و هم منع‌کردن سایر مردم از قطع آن.



مسئلهٔ ۴: فروختن حمل در شکم حیوانی قبل از تولُّدش باطل است. و اگر کسی آن حیوان را به طور کامل با حملش فروخت، این بیع جایز است.

اما اگر کسی حیوانی را به اینگونه فروخت که این گوسفند را می‌فروشم، ولی بره‌ای را که در شکمش است نمی‌فروشم، بعد از تولُّدش از من است. اینگونه بیع فاسد می‌باشد.

مسئلهٔ ۵: فروختن شیر در داخل پستان حیوان قبل از دوشیدنش باطل است. نخست باید آن شیر را بدوشند و سپس بفروشند. به همین ترتیب، فروختن پشم گوسفند و امثال آن قبل از قطع‌کردنش باطل و ناجایز است.

مسئلهٔ ٦: فروختن شاه‌تیر یا چوب‌های دیگری که در سقفِ خانه یا خود خانه نصب شده است قبل از جدا کردن و بیرون کشیدن آنها درست نیست.

---

(۵۲۶) حکم بالا در صورتی خواهد بود که ماهی‌ها به طور طبیعی در آن آب‌ها آمده باشند و صاحب زمین در نسل‌گیری یا ازدیاد یا نگهداری آنها انتظامی نکرده باشد. و اگر مالک زمین در نسل‌گیری یا ازدیاد یا نگهداری ماهی ها انتظامی نموده بود، در این صورت مالک اجازه دارد تا مردم را از ماهی‌گیری منع نماید. (حاشیهٔ جدیده: ۱۴/۵)

مسئلۀ۷: فروختن مو، استخوان و سایر اعضای انسان، ناجایز و باطل است و استعمال آنها و استفاده از آنها نیز جایز نیست.

مسئلۀ۸: بجز خنزیر؛ مو، استخوان و شاخ سایر حیوانات پاک است، و استفاده از آنها نیز جایز می باشد و فروختن آنها نیز جایز است.



مسئلۀ ۹: اگر شما گوسفند یا چیز دیگری را مثلاً به قیمت پنج هزار روپیه خریداری کردید و آن را گرفته به خانه آوردید، لیکن هنوز قیمت آن را نپرداخته‌اید، و بعداً نتوانستید قیمت آن را بپردازید، و یا نمی‌خواهید آن را نزد خود نگهدارید، بنابرین به صاحب گوسفند یا آن چیز گفتید که این گوسفند {یا جنس خود} را به چهار هزار روپیه ببر و من هزار روپیۀ دیگر به تو می‌دهم؛ خرید و فروش به این صورت جایز نیست. تا هنگامی که پول قیمت آن گوسفند یا جنس را نداده‌اید، برای شما جایز نیست آن را به صاحب قبلی‌اش به قیمت کمتر بفروشید.

مسئلۀ ۱۰: اگر کسی خانۀ خود را بر این شرط فروخت که آن را تا یک ماه به تو نمی‌دهم، بلکه خود در آن سکونت خواهم کرد، یا بر این شرط فروخت که فلان اندازه پول برایم قرض بده، و یا کسی مقداری پارچه را بر این شرط خرید که آن را بُرَّش کن و سپس بدوز، یا شرط گذاشت که آن را باید تا خانه‌ام هم برسانی، و یا چنان شرط دیگری گذاشت که در شریعت، بیهوده و ناجایز است، تمام این بیع ها/معامله ها فاسد می‌باشد.

مسئلۀ ۱۱: اگر کسی گاوی را بر این شرط خرید که روزانه بیست کیلو شیر می‌دهد، این بیع فاسد است. البته اگر مقدار شیر را مُعَیَّن نساختند بلکه فقط شرط گذاشتند که گاوِ بسیار شیردِه است، بیع جایز می‌باشد.

مسئلۀ ۱۲: اگر کسی برای اطفال، سامان بازی تصویردار مانند گُدِی/عروسك {پلاستیکی} گِلی یا چینی خرید، این بیع باطل است. زیرا گُدِی/عروسك در شریعت هیچ قیمتی ندارد، لهذا قیمت آنها نیز پرداخته نخواهد گردید، و اگر کسی آنها را بشکنند، تاوان آن نیز {در محکمۀ شرعی} باز داده نخواهد شد.[۵۲۷]



مسئلۀ۱۳: اگر شما مقداری غله یا روغن یا شکر و امثال آنها {یعنی اشیائی که به وزن خرید و فروش

(۵۲۷) مجسمه‌ها نیز در حکم گُدِی/عروسك است.

می‌شود} را به نرخ هر کیلو مثلاً ده روپیه طی نموده خریداری کردید، فروشنده جنس خریداری شدهٔ شما را به یکی از اشکال ذیل به شما خواهد داد:

یکی اینکه آن را در پیشروی/جلوی شما یا فرستادهٔ شما وزن نموده تسلیم نماید.

دوم آنکه آن را در پیشروی/جلوی شما یا فرستادهٔ شما وزن ننماید بلکه بگوید که شما تشریف ببرید، من آن را وزن نموده به خانهٔ شما می‌فرستم.

و سوم آنکه آن چیز قبلاً در عدم موجودیت شما وزن شده بود و اکنون فروشنده آن را برداشته به شما داد.

حکم شکل اول این است که شما چون آن را به خانه آوردید، وزن کردن مُجَدَّد آن بر شما لازم نمی‌باشد، بلکه خوردن و استعمال و فروختن و غیرهٔ آن، برای تان درست است.

حکم شکل دوم و سوم این است که تا هنگامی که شما خود آن را وزن نکنید، خوردن و استعمال و فروختن و غیرهٔ آن، برای شما درست نیست. و اگر بدون وزن کردن مُجَدَّد، آن را به کس دیگری فروختید این بیع فاسد می‌باشد، و بعداً اگر آن را وزن نیز نمودید، بازهم بیع صحیح نخواهد گردید.(۵۲۸)

مسئلهٔ ۱۴: اگر جنس را فروشنده قبل از فروختن به شما، وزن نمود و نشان داد و سپس شما آن را از او خریداری کردید، و اکنون بعد از خریداری آن را مُجَدَّداً وزن نکرد، در این صورت نیز بر شما لازم است تا جنس خریداری شده را مُجَدَّداً وزن کنید و بدون وزن مُجَدَّد آن، خوردن یا استعمال آن درست نمی‌باشد. وزن‌کردن قبلی پیش از خرید و فروش، اعتبار ندارد.(۵۲۷)

---

(۵۲۸) امروزه اکثر اجناس، بسته‌بندی و پاکت‌بندی شده در بازارها و دکان‌ها فروخته می‌شود و قیمت آنها نیز در پشت پاکت یا بسته، نرخ‌گذاری شده است، خرید و فروش آنها جایز می‌باشد و استعمال آنها درست خواهد بود.{زیرا این صورت‌ها از قبیل بیع تعاطی هستند.} (احسن الفتاوی: ۴۹۸/۶ و ۴۹۹ و ترجمهٔ انگلیسی زیورهای بهشتی از محمد محمدی: ص۵۱۴)

حکم مذکور در مسئلهٔ ۱۴و ۱۵ در صورت‌هائی خواهد بود که خریدار آن اشیاء را به شرط وزن خریداری کند، اما خرید و فروش رویاروئی/بالمشافهه عموماً از قبیل بیع تعاطی می‌باشد، بنابرین وزن کردن مُجَدَّد مشتری در آن لازم نیست.

وَهَذَا كُلُّهُ فِي غَيْرِ بَيْعِ التَّعَاطِي أَمَّا هُوَ فَقَالَ فِي الْقُنْيَةِ، وَلَا يُحْتَاجُ فِي بَيْعِ التَّعَاطِي فِي الْمَوْزُونَاتِ إلَى وَزْنِ الْمُشْتَرِي ثَانِيًا لِأَنَّهُ صَارَ بَيْعًا بِالْقَبْضِ بَعْدَ الْوَزْنِ. اهـ وَفِي الْخُلَاصَةِ، وَعَلَيْهِ الْفَتْوَى. (البحر الرائق: ۱۲۹/۶ و رد المحتار: ۱۵۰/۵ و احسن الفتاوی: ۴۹۷/۶ تا ۴۹۹)

مسئلۀ ۱۵: جز زمین و خانه و امثال آن، اگر کسی شی دیگری را خریداری نمود، تا زمانی که بر آن شی خریداری شده قبضه ننماید، فروختن آن برایش جایز نمی‌باشد.



مسئلۀ ۱۶: اگر کسی یک گوسفند یا چیز دیگری را از شخصی خرید و چند روز بعد شخص دیگری آمده ادعاء کرد که این گوسفند از من است، شخصی که آن را به تو فروخته است مالک آن نیست، اگر آن شخص دعوی خود را نزد قاضی مسلمان توسط دو گواه ثابت کند، در این صورت بعد از فیصلۀ قاضی، گوسفند به همان شخص تحویل داده می‌شود، و همچنین خریدار نمی‌تواند قیمت گوسفند را از او مطالبه نماید، بلکه چون فروشنده را پیدا کرد، آنگاه پول خود را از او پس بگیرد، از این شخص چیزی گرفته نمی‌تواند.

مسئلۀ ۱۷: اگر مرغ یا گوسفند یا گاو و غیره مُرد، اکنون فروختنش حرام و باطل است، بلکه دادن آن مُردار جهت خوردن به خَرکارها و دبّاغ‌های هندو نیز جایز نیست.(۵۲۹)

البته اگر شما به آنها گفتید تا لاشۀ آن حیوان مُرده را ببرند و آنها نیز آن را بردند و سپس خوردند در این صورت گناهی بر شما لازم نمی‌آید.

همچنین جایز است تا پوست این گوسفند یا گاو را کشیده دباغت نموده استعمال کنید یا بفروشید، چنانچه مسائل آن را در کتابُ الطهارة بیان کرده‌ایم.



مسئلۀ ۱۸: اگر کسی با فروشنده‌ای قیمت چیزی را تعیین کرد و فروشنده نیز به فروش آن جنس به آن قیمت رضایت دارد، برای شخص دیگری جایز نیست که قیمت بلندتر گفته آن را بخرد. به همین ترتیب این نیز جایز نیست که فروشندۀ دیگری به خریدار بگوید تو آن را از این فروشنده نخر، من برایت ارزان‌تر می‌دهم.

مسئلۀ ۱۹: اگر میوه‌فروشی مثلاً چهار انار را به ده روپیه به شما فروخت و سپس شخص دیگری آمده با او چَنَه زد و پنج انار را به ده روپیه از او گرفت، اکنون شما حق ندارید تا یک انار اضافی از

(۵۲۹) در دیار هند اکثر کسانی که کناراب‌ها/توالت‌ها را پاک می‌کنند و مواد آن را می‌برند هندوهای قوم «بَنْگِی» هستند و آنانی که حیوانات مُرده را می‌بَرَند و پوست کَنده و پوست آنها را دباغت داده از آن بوت/کفش می‌سازند هندو های قوم «چَمَار» استند و هر دو قوم به خوردن حیوانات مُرده عادت دارند. متن کتاب اسم دو قوم را درج نموده بود. ما اسم آنها را حذف نمودیم و پیشۀ آنها را بجایش درج کردیم. «خَرکار» در زبان دری کسانی را می‌گویند که مواد غایطۀ کِناراب‌ها/توالت‌ها را بر پشت خر بار نموده می بُردند.



فروشنده بگیرید. اگر جبراً یک انار از او گرفتید، اینکار ظلم و حرام است. شما حق گرفتن بیشتر از آن مقداری را که با فروشنده طی کرده‌اید، ندارید.

مسئلهٔ ۲۰: اگر کسی چیزی را می‌فروشد ولی راضی نیست آن را به شما بفروشد، در این صورت برای شما جایز نیست تا به او جبراً پول داده به زور آن چیز را از او بگیرید، زیرا آن شخص مالک جنس خود است و بنابرین اختیار دارد آن را بفروشد یا نفروشد، و اختیار دارد تا آن را به هر کسی که می خواهد بفروشد.

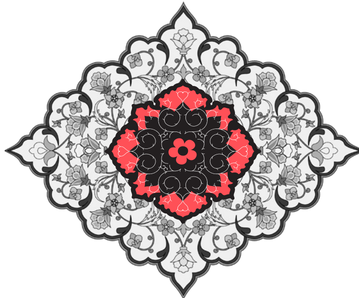
پولیس‌ها اکثر جبراً اینکار را می‌کنند، اینکار کُلّاً حرام است. اگر شوهر زنی پولیس بود، چون چیزی را بخانه آورد، زنش از او بپرسد تا بداند آن را جبراً از کسی نگرفته باشد، و بدون پرسش آن را استعمال نکند.

مسئلهٔ ۲۱: اگر کسی مثلاً یک کیلو کچالو خرید و سپس سه چهار دانه کچالوی دیگر را به زور گرفت، اینکار جایز نیست. البته اگر فروشنده به رضایت خاطر چند عدد دیگر به خریدار داد، در این صورت گرفتن آنها جایز است.

به همین ترتیب هنگامی که قیمت جنس تعیین گردید، کم‌دادن پول بعد از گرفتن جنس جایز نیست. البته اگر فروشنده با رضایت خاطر مقداری از قیمت را کم کرد، اینکار جایز است.

مسئلهٔ ۲۲: اگر زنبورِ عسل در خانهٔ کسی کَندو کرد، صاحب خانه مالک کندوی عسل است، و برای شخص دیگری جایز نیست که کندو را بکَند و ببرد.

اگر پرنده‌ای در خانهٔ کسی لانه ساخته و چوچه داده است، صاحب خانه مالک آن چوچه های پرنده نمی‌باشد، بلکه هر کسی آنها را بگیرد، او مالک آنها می‌گردد. البته باید متوجه بود که گرفتن چوچه‌های پرندگان و آزار رسانیدن به آنها جایز نیست.



خرید و فروش به قیمت تمام شده یا به نفع معینی بر قیمت خرید

مسئلۀ ۱: اگر چیزی را به ده روپیه خریده باشیم، اکنون اجازه داریم که این چیز خویش را فقط به ده روپیه بفروشیم، و یا به صد روپیه یا دو صد روپیه، هیچ گناهی در اینکار نیست.

اما اگر معامله با خریدار به اینگونه صورت گرفت که او گفت در مقابل ده روپیۀ خریدت، یک روپیه نفع بگیر و این جنس را به من بفروش، و شما نیز آن را پذیرفتید که در مقابل ده روپیۀ خرید خود یک روپیه نفع بگیرید، اکنون گرفتن نفعی بیشتر از یک روپیه برای شما جایز نیست.

و اگر معامله به اینگونه طی شده بود که به هر قیمتی که شما خریده‌اید، فقط چهار روپیه بر آن نفع گرفته آن را به من بدهید، در این صورت بر شما واجب است تا قیمت خرید خود را به او بگوئید و برایتان جایز نیست که بیشتر از چهار روپیه از او نفع بگیرید. به همین گونه اگر شما به خریدار گفتید که من این جنس را به قیمت خرید به شما می‌دهم و از شما نفع نمی‌گیرم، برای شما جایز نیست که از او نفع بگیرید و بر شما واجب است تا قیمت خرید جنس را درست به او بگوئید.

مسئلۀ ۲: اگر کسی با فروشنده به اینگونه معامله را طی کرد که ده فیصد/درصد نفع بر قیمت خرید خود افزوده این جنس را به من بفروش و فروشنده نیز قبول کرد که آن را بر ده فیصد نفع به تو فروختم، و یا خریدار به فروشنده گفت که جنس خود را به قیمت خرید خود به من بده و فروشنده نیز پذیرفت که شما همان قیمت خریدم را بدهید، نفع ندهید، و در هر دو صورت مذکوره فروشنده هنوز بیان نکرده که جنس را به چه قیمتی خریداری نموده است، پس بنگرید اگر فروشنده قبل از برخاستن از همانجا قیمت خرید خود را بیان کرد، بیع در این صورت صحیح می‌باشد. و اگر قیمت خرید خود را در همان نشست بیان نکرد، بلکه به خریدار گفت شما آن را ببرید، بعداً دفتر حساب را دیده قیمتش را به شما خواهم گفت، و یا سخن دیگری از این قبیل گفت، بیع در این صورت فاسد گردیده است.

مسئلۀ ۳: بعدِ خریداری اگر خریدار مطلع شد که فروشنده فریبکاری نموده قیمت خرید خود را غلط نشان داده و نفع را زیادتر از وعدۀ خود گرفته است، خریدار در این صورت حق کم دادن پول طی شده را ندارد، بلکه اگر می خواهد جنس را بخرد، باید همان پولی را بپردازد که بین او و فروشنده



طی شده است. البته خریدار این اختیار را دارد که اگر نخواهد جنس را بگیرد، آن را مُسترد کند.

و اگر فروشنده با خریدار طی نموده بود که جنس را به همان قیمت خرید خود به تو می‌دهم و هیچ نفعی از تو نمی‌گیرم، و آنگاه قیمت خرید خود را بالا نشان داد، اکنون فروشنده حق‌گرفتن هر اندازه پولی را که از اصل قیمت خرید خود بیشتر نشان داده ندارد، و خریدار در این صورت حق دارد که فقط پول قیمت خرید او را به او بدهد و آن مقداری را که فروشنده زیادتر نشان داده است به او نپردازد.



مسئلۀ ۴: اگر کسی چیزی را به قرض خرید و اکنون می‌خواهد آن را به اینگونه بفروشد که این جنس را بر ده فیصد نفع بر قیمت خرید خود، و یا بر همان قیمت خرید خود می‌فروشم، در این شکل معامله تا زمانی که او به خریدار نگفته است که من این جنس را به قرض خریده‌ام، فروختن آن جنس به شخص دیگری برایش ناجایز است، بلکه در این صورت باید به خریدار اطلاع دهد که من این جنس را به قرض خریده‌ام، و آنگاه فروختن به صورت مذکوره به ده فیصد نفع یا بر قیمت خرید برایش جایز می‌گردد. البته اگر کسی به صورت بالا فروش نکند و از قیمت خرید هیچ سخنی به میان نیاورد، در این صورت اجازه دارد تا به هر قیمتی که می‌خواهد جنس را بفروشد.

مسئلۀ ۵: اگر کسی تکه‌ای/پارچه‌ای را به هزار روپیه خریده سپس چهار صد روپیه را مصرف رنگریزی یا شست و شو و دوخت و دوز آن کرد، در این صورت چنان خواهیم پنداشت که این شخص آن پارچه را به یک هزار و چهار صد روپیه خریداری نموده است، بنابرین برای او جایز است تا قیمت خرید آن را یک هزار و چهار صد روپیه آشکار نموده برآن نفع بگیرد.

اما نباید در وقت اظهار قیمت خریدش بگوید که این را به یک صد و چهل روپیه خریده‌ام، بلکه بگوید که این برایم یک صد و چهل روپیه تمام شده است، تا گفته‌اش دروغ نباشد.

مسئلۀ ٦: اگر کسی {جنسی مثلاً} گوسفندی را به مبلغ چهار هزار روپیه خریداری کرد و آنگاه گوسفند یک ماه نزدش بود و مبلغ هزار روپیه مصرف علف او شد، در این صورت اگر می‌خواهد گوسفند را با اظهار قیمت خریدش بفروشد، می‌تواند قیمت گوسفند را پنج هزار روپیه نشان داده سپس بر آن نفع بگیرد.[(۵۳۰)] البته اگر گوسفند شیر می‌داد، در این صورت پول مقدار شیری که گوسفند داده از قیمت آن کم می‌شود. مثلاً اگر گوسفند برابر با مبلغ پنج صد روپیه شیر داده است، قیمت گوسفند را چهار هزار و پنج صد روپیه آشکار نماید، و بگوید که گوسفند برایم چهار هزار و پنج صد روپیه تمام شده است.

---

(۵۳۰) مصارف انتقال، باربرداری، مالیات و غیرۀ جنس را نیز می‌تواند بر اصل قیمت خرید اضافه نماید.

مسائل خرید و فروش به سود/ربا

خرید و فروش و معامله به سود/رِبا گناه بسیار بزرگی دارد. قرآن مجید و احادیث شریف بر حرام بودن و زشتی ربا تاکیدات فراوانی کرده‌اند و مسلمانان را به شدت تمام از آن منع نموده‌اند.[۵۳۱]

و «حضرت رسول الله ﷺ بر سود دهنده و سودگیرنده و راهنمای معاملهٔ سود و نویسندهٔ وثایق سودی و بر گواه و شاهد معاملهٔ سودی و... لعنت نموده‌اند و فرموده‌اند که سود دهنده و سود گیرنده هر دو در گناه برابر اند».[۵۳۲]

بنابرین از معاملهٔ سودی به شدت تمام باید پرهیز کرد.

باید متوجه بود که مسائل سود خیلی دقیق و باریک است و با اندکی نادانی معاملهٔ سودی رو داده انسان مرتکب گناه سود می‌گردد و مردم ساده حتّٰی متوجه هم نمی‌شوند که مرتکب چه گناهی گردیده‌اند.

ما مسائل خیلی ضروری و مهم آن را در اینجا درج می‌کنیم تا در هنگام خرید و فروش همیشه متوجه آنها باشید.

---

(۵۳۱) قرآن مجید می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لَا تَأْكُلُواْ الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُواْ اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ. ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید سود نخورید ... و از آتشی بترسید که برای کافران آماده گردانیده شده است. (سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۱۳۰ و ۱۳۱)

روي عن الإمام الأعظم رضي الله تعالى عنه أنه كان يقول: إن هذه الآية هي أخوف آية في القرآن حيث أوعد الله تعالى المؤمنين بالنار المعدّة للكافرين إن لم يتقوه في اجتناب محارمه.

از امام اعظم ابو حنیفه رحمه‌الله روایت است که دربارهٔ این آیهٔ شریفه می‌فرمود: این ترسناکترین آیت در قرآن است، زیرا این آیت، مسلمانان را در صورت عدم اجتناب از آنچه که خداوند حرام ساخته به آتشی وعده داده که مخصوصاً برای کافران آماده گردانیده شده است. (روح المعانی: ۲۷۰/۲ و تفسیر مظهری: ۵۹۰/۱ و تفسیر نسفی: ۱۸۲/۱ و مدارک التنزیل: ۱۴۱/۱)

(۵۳۲) عَنْ جَابِرٍ قَالَ لَعَنَ رَسُولُ الله ﷺ: آكِلَ الرِّبَا وَ مُوكِلَهُ وَ كَاتِبَهُ وَ شَاهِدَيْهِ وَ قَالَ هُمْ سَوَاءٌ. (مُسْلِم شریف: حدیث ۴۱۷۷)

اقسام چهارگانهٔ اشیای خرید و فروشی



اشیائی که خرید و فروش می‌شوند عموماً بر چهار قِسم می‌باشد:

طلا و نقره یا اشیائی که از طلا یا نقره ساخته شده است.

جز طلا و نقره هر چیز دیگری که به وزن خرید و فروش می‌شوند مانند حبوبات، غلّه جات، میوهٔ خشک، آهن، مس، پشم، سبزیجات و غیره ...

آن اشیائی که به اندازه یعنی به گز و متر و پیمانه خرید و فروش می‌شوند، مانند پارچه/تکه و امثال آنها ...

آن اشیائی که به حساب عددی/دانه‌ای خرید و فروش می‌شوند، مانند تخم مرغ، نارنج، بز و گوسفند، گاو، اسپ و غیره ...

ما حکم هر یکی از آنها را جداگانه در ذیل درج می‌کنیم:

خرید و فروش طلا و نقره و اشیائی که از آنها ساخته شده

مسئلهٔ ۱: [(۵۳۳)] خرید و فروش طلا و نقره صورت‌های مختلفی دارد. یکی اینکه طلا را در مقابل طلا و نقره را در مقابل نقره خرید و فروش کنند، مثلاً کسی سکهٔ طلا دارد و می‌خواهد در مقابل آن طلا خریداری کند، یا کسی سکهٔ نقره دارد و می‌خواهد در قبال آن نقره خریداری نماید، خلاصه آنکه از هر دو طرف عین جنس باشد، در این صورت رعایت دو نکته واجب می‌باشد:

---

(۵۳۳) در زمان تالیف اصل کتاب «بهشتی زیور» پول رایج الوقتِ کشور هند، روپیهٔ نقره بود، بنابرین اکثر مسائل این عنوان با نظرداشت روپیهٔ نقرهٔ رائج الوقت تالیف گردیده بود، اما چون اکنون روپیهٔ نقره مُرَوَّج نیست، به خاطر سهولت عامه، آن مسائل از ترجمهٔ هذا حذف گردید و تفهیم بعضی از مسائل مربوطهٔ آن با اندک تغییر صورت گرفت.

یکی اینکه وزن طلا یا وزن نقره در هر جانب باید برابر و مساوی باشد.

دوم اینکه معامله از طرف هر دو جانب باید در همان مجلس قبل از جدا شدن از یکدیگر به پایان برسد، و از هیچ طرفی قرض/نسیه باقی نماند.

اگر آنها خلاف یکی از دو امور بالا کردند، این معامله، معاملهٔ سودی خواهد بود. به طور مثال؛ در مثال بالا اگر کسی خواست در مقابل سکهٔ طلای خود طلا بخرد، پس باید هم‌وزن سکه طلا بگیرد، به همین گونه اگر سکهٔ طلای خود را به شخص دیگر داد، اما این شخص طلا را به او نداد، و بعد از چند لحظه از او جدا شد و وعده کرد که بعداً طلا را خواهد داد، این کار نیز سود است. و همچنین اگر شخص اول نقره را گرفت، ولی سکهٔ نقره را به شخص دوم نداد و یا نقره را در قبال سکهٔ نقره به قرض خرید، اینکار نیز سود می‌باشد.

مسئلهٔ ۲: صورت دوم خرید و فروش طلا و نقره به اینگونه است که از هر دو جانب، عین جنس خرید و فروش نمی‌شود، بلکه یک طرف نقره دارد و طرف دیگر طلا، حکم این صورت این است که مساوی بودن وزن هر دو در این صورت لازم نیست، بلکه این جایز است که در مقابل سکهٔ نقرهٔ خود به هر اندازه‌ای که به توافق رسیدند طلا خریداری کند، و در مقابل سکهٔ طلای خود به هر مقداری که به توافق رسیدند نقره بگیرد. ولی باید متوجه بود که چنانکه هم اکنون بیان شد، این واجب است که معاملهٔ شان را قبل از جدا شدن از یکدیگر تکمیل نمایند و از هیچ طرفی چیزی را قرض/نسیه نگذارند.

مسئلهٔ ۳: صورت آسان صحیح بودن اینگونه معاملات این است که طلا یا نقره را در مقابل پول خرید و فروش کنند که به اینگونه هیچ نوع معاملهٔ سودی لازم نمی‌آید.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی می‌خواست نقرهٔ کهنه و خراب خود را در مقابل نقرهٔ اعلی تبادله کند، و کسی هموزن آن نقرهٔ اعلی نمی‌دهد، آسان‌ترین صورت این است که این نقرهٔ خراب را در مقابل پول بفروشد و سپس با آن پول، نقرهٔ اعلی خریداری کند.

مسئلهٔ ۵: زنان بعضی اوقات چادر یا لباسی را می‌خرند که در آنها نقره یا طلا کار شده است، در این مورد آسان‌ترین صورت پرهیز از سود و صحت خرید و فروش این است که آنها را در مقابل پول بخرند.

مسئلهٔ ٦: اگر دو نفر خواستند که انگشترهای نقره‌ای خویش را با یکدیگر تبدیل نمایند، در این صورت باید دید که اگر هر دو انگشتر نگینه دارند، تبدیل آنها جایز است، چه مقدار نقرهٔ هر دو برابر باشد یا کم و بیش. البته داد و گرفت و تبادلهٔ آن دست به دست و در همان مجلس لازمی است. و

اگر هر دو ساده و بدون نگینه است، در این صورت هم‌وزن بودن آنها شرط است، و اگر اندکی هم کمی و بیشی در وزن آنها باشد، این معامله، معاملهٔ سودی خواهد بود.

و اگر یکی از انگشترها نگینه دارد و دومی بدون نگینه است، اگر انگشتر ساده نقرهٔ بیشتری دارد، در این صورت این معامله جایز است. وگرنه این معامله، معاملهٔ سودی و حرام خواهد بود.

به همین صورت اگر معامله از هر دو جانب تکمیل نگردید، بلکه یک جانب انگشتر را همان لحظه داد و جانب دوم گفت که من انگشتر را بعداً می‌دهم، این نیز معاملهٔ سودی است.[۵۳۴]



مسئلهٔ ۷: در مسائلی که تکمیل خرید و فروش در همان مجلس شرط است، معنایش این است که خریدار و فروشنده قبل از جدا شدن از هم معامله را به پایان برسانند و بر جنس خود قبضه نمایند. و اگر یکی از آندو از دیگری جدا شد و آنگاه معامله را تکمیل نمود، اینگونه معامله و بیع اعتباری ندارد، و اینکار نیز معاملهٔ سودی می‌باشد.

به طور مثال شما در مقابل ده سکهٔ نقره از زرگر، نقره یا طلا یا چیزی ساخته شده از طلا یا نقره را خریدید، در این صورت بر شما لازم است که سکه‌های نقره را در همانوقت به او بدهید و بر زرگر لازم است تا شی خریده شدهٔ شما را در همان وقت به شما بدهد. و اگر زرگر نقره ... را همراه خود نداشت و به شما گفت که اکنون آن را از فلان جا برای تان می‌آورم، اینکار جایز نیست، بلکه بر زرگر لازم است تا نقره ... را در همانجا بطلبد و تا زمانی که نقره ... نیامده است خریدار نیز از آنجا بر نخیزد و نه زرگر را بگذارد از او جدا شود. و اگر زرگر به او گفت که همراه من بیا، من نقره ... را از خانه‌ام به تو می‌دهم، بر خریدار لازم است تا هرجائی که زرگر می‌رود همراهش باشد. اگر زرگر داخل خانه رفت و خریدار بیرون خانه ایستاد و به اینگونه زرگر از خریدار جدا شد، این صورت معامله گناه است و این بیع ناجایز می‌باشد. اکنون هر دو از سر نو معامله کنند.



مسئلهٔ ۸: اگر کسی پولی {مثلاً پول افغانی} را در مقابل پول {کشورِ} دیگری خرید و فروش نمود، حکم آن است که قبضهٔ هر دو جانب بر پول‌ها در این صورت تبادله لازم نمی‌باشد، بلکه قبضهٔ فقط یک طرف معامله نیز کافی خواهد بود.

---

(۵۳۴) و شکل آسان صحت معامله و اجتناب از سود در تمام صورت‌های بالا این است که آنها انگشترهای خود را در مقابل پول به یکدیگر بفروشند.



به طور مثال شما پول خود را در همان مجلس دادید، ولی جانب مقابل پول {کشورِ} دیگر را کمی بعد به شما داد، و یا اینکه او پول دیگر را در همان وقت به شما تسلیم نمود، لیکن شما بعداً به او پول خود را دادید، این صورت‌های معامله جایز است.(۵۳۵)



مسئلهٔ ۹: اگر کسی در مقابل سکهٔ طلای خود نقره خریداری می‌کرد، در این صورت قبضهٔ هر دو جانب در همان مجلس بر ایشان واجب است.

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی چیزی ساخته شده از طلا یا نقره را در مقابل سکهٔ طلا یا نقره خریداری نموده شرط گذاشت که از یک تا سه روز، مهلت دارم که آن را بگیرم یا مُسترد کنم، این معامله جایز نیست. نباید در این گونه خرید و فروش چنین شرطی گذاشت.



مسائل آن اشیائی که به وزن خرید و فروش می شوند

مسئلهٔ ۱: اکنون مسائل آن اشیائی را می‌نویسیم که به وزن خرید و فروش می‌شوند، به طور مثال گندم، گوشت، آهن، مرغ، سبزیجات، نمک و امثال آنها ...

اگر کسی می خواست که یکی از این گونه اشیاء و اجناس را در مقابل همانگونه شی و جنس تبادله یا خرید و فروش کند، مثلاً گندم بدهد و در مقابل آن گندم بگیرد، یا برنج داده در مقابل برنج بگیرد، یا آرد داده در مقابل آرد بگیرد، و یا چیزی امثال آنها را داده در مقابل آن همان جنس را بگیرد، خلاصه اینکه جنس تحت معامله از هر دو جانب یکی باشد، در این صورت واجب است که دو

---

(۵۳۵) لَوْ بَاعَ الْفُلُوسَ بِالْفُلُوسِ أَوْ بِالدَّرَاهِمِ أَوْ بِالدَّنَانِيرِ فَنَقَدَ أَحَدُهُمَا دُونَ الآخَرِ جَازَ، وَإِنْ افْتَرَقَا لَا عَنْ قَبْضِ أَحَدِهِمَا جَازَ. (البحرالرائق: ۲۸۸/۱۶) وَإِنْ اسْتَقْرَضَ الْفُلُوسَ مِنْ رَجُلٍ وَدَفَعَ إِلَيْهِ قَبْلَ الِافْتِرَاقِ أَوْ بَعْدَهُ فَهُوَ جَائِزٌ إذَا كَانَ قَدْ قَبَضَ الدَّرَاهِمَ فِي الْمَجْلِسِ وَكَذَلِكَ لَوْ افْتَرَقَا بَعْدَ قَبْضِ الْفُلُوسِ قَبْلَ قَبْضِ الدَّرَاهِمِ كَذَا فِي الْمَبْسُوطِ. (عالمگیری: ۱۲۰/۴ و رد المحتار: ۲۸۴/۴ و حاشیهٔ جدیده: ۲۳/۵)

چنانکه در مسئلهٔ بالا درج شد، تبادلهٔ پول کشورهای مختلف با کمی و بیشی یا عدم قبض یک جانب در همان نشست جایز است. (احسن الفتاوی: ۵۱۸/۶ و ۷۷/۷ تا ۸۱ و ۹۹و منتخبات نظام الفتاوی: ۲۹۸/۱ و۲۹۹ و تقریر ترمذی: ۱۴۳/۱و۱۴۴و ۱۴۵)



امر باید مراعات گردد:

یکی اینکه وزن جنس مورد معامله از هر دو جانب با هم برابر باشد و حتّٰی اندکی نیز کم و بیش نباشد، در غیر آن این معامله، معاملهٔ سودی خواهد گردید.

ودوم اینکه هر دو جانب در همان‌وقت بر جنس معامله شدهٔ خود قبضه کنند. و اگر قبضه نکردند پس لازم است که حد اقل هر دو جانب {آن جنس، مثلاً} گندم خود را وزن نموده جداگانه بگذارند.

مثلا یک جانب گندم خود را وزن نموده جداگانه نهاده به جانب مقابل بگوید که این گندم ترا گذاشتم، هر وقت دلت شد آن را ببر، و به همین صورت جانب مقابل نیز گندم خود را وزن نموده جداگانه بگذارد و به شخص اول بگوید که این گندم تو را جدا گذاشتم، هر وقتی که خواستی آن را بردار و ببر. و اگر اینکار را هم انجام ندادند و از یکدیگر جدا شدند، مرتکب گناه سود می‌باشند.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی می‌خواست گندم خراب خود را در مقابل گندم خوب تبادله کند، یا آرد خراب را داده آرد خوب بگیرد، و هیچ کسی برابر با وزن آن تبادله نمی‌کند، راه حل اجتناب از سود در این صورت این است که این گندم یا آرد وغیرهٔ خود را در مقابل پول بفروشد، مثلاً به طرف مقابل بگوید که این مقدار آرد را در مقابل هزار روپیه به تو فروختم، و چون او پذیرفت، سپس در مقابل آن هزار روپیه، گندم یا آرد خوب بخرد. اینکار جایز می‌باشد.



مسئلهٔ ۳: و اگر اشیائی که به وزن فروخته می‌شوند، در هنگام تبادله و خرید و فروش از یک جنس نباشند، به طور مثال کسی گندم داده برنج گرفت، یا گندم داده در مقابل آن جو یا نخود یا جواری یا نمک یا گوشت یا سبزی یا چیزی امثال آنها را گرفت، خلاصه آنکه جنس تحت معامله از دو طرف مختلف بود، در این صورت برابر بودن وزن هر دو جنس واجب نمی‌باشد، و جایز است که شخص ده کیلو گندم داده صد کیلو برنج بگیرد یا دو کیلو. البته شرط دوم هنوز هم در اینجا واجب است و آن اینکه هر دو جانب در همان مجلس بر اجناس خود قبضه کنند، یا حد اقل جنس‌های زیر تبادله را علٰیحده نموده جداگانه بگذارند، و اگر چنین نکردند مرتکب گناه سود خواهند بود.

مسئلهٔ ۴: اگر کسی مثلاً مقداری سبزی را از سبزی‌فروش در مقابل یک کیلو نخود خرید و سپس به خاطر نخود آوردن، داخل خانه رفت و از سبزی‌فروش جدا شد، این معامله اکنون ناجایز و حرام می‌گردد. اکنون از سر نو معامله کنند.



مسئلهٔ ۵: اگر کسی اشیائی را که به وزن خرید و فروش می‌شوند در مقابل پول، یا در مقابل تکه و پارچه و چیزهای مانند آن که نه به وزن بلکه به حساب اندازه {گز و متر و پیمانه} یا عدد فروخته می شود خریداری نمود، در این صورت هیچ کدام از دو شرط مذکور در اینجا واجب نخواهد بود. خریدار در مقابل صد روپیهٔ خود هر قدر گندم یا آرد یا سبزی و امثال آنها را بخرد، و به همین ترتیب تکهٔ/پارچهٔ خود را داده در مقابل آن هر قدر گندم یا نخود یا امثال آن را بگیرد، و یا مقداری گندم یا نخود یا چیزی مانند آنها را داده در مقابل آن هر مقداری که انار یا سیب یا نارنج بگیرد، و چه در همان وقت در همان مجلس برآن قبضه کنند و چه بعد از جدا شدن از یکدیگر قبضه نمایند، بیع در تمام این صورت‌ها جایز می‌باشد.

مسئلهٔ ٦: اگر آرد غربیل‌شده را در مقابل آرد غربیل‌ناشده خرید و فروش می‌کردند، یا اینکه یک جانب معامله آرد درشت و جانب دیگر معامله آرد مَیْده دارد، در این صورت برابر بودن وزن هر دو جانب واجب است، و کمی و بیشی هیچ یک جایز نیست. و اگر کسی ضرورت به تبدیل آنها پیدا کرد، در این صورت مطابق طُرُق مذکوره در بالا آنها را تبادله نماید.

و اگر یک جانب معامله، آرد گندم دارد و جانب دیگر، آرد نخود یا آرد جواری و غیره، اکنون هم‌وزن بودن هر دو آرد واجب نمی‌باشد، لیکن شرط دوم یعنی دست به دست قبضه‌کردن آن در همان مجلس هنوز هم واجب خواهد بود.

مسئلهٔ ۷: تبادلهٔ گندم در مقابل آرد گندم به هیچ صورتی جایز نیست، چه آنها هم‌وزن باشند یا یکی کم باشد و دیگری زیاد، تبادلهٔ آنها با یکدیگر در هر حال ناجایز است.

البته اگر کسی در مقابل گندم، نه آرد گندم بلکه آرد نخود یا آرد جواری و غیره می‌گیرد، این صورت جایز است، اما قبضهٔ هر دو جانب در همان مجلس واجب می‌باشد.

مسئلهٔ ۸: اگر کسی مقداری «شَرْشَمْ/خَردل» به شخص دیگری داده در مقابل آن از او روغن شرشم گرفت، یا مقداری کُنجد به او داده در مقابل آن مقداری روغن کُنجد گرفت، پس باید دید که این روغنی که شما گرفته‌اید، از روغنی که از آن شرشم یا کنجد کشیده خواهد شد اگر یقیناً بیشتر است این معامله به شرط قبضهٔ هر دو جانب در همان مجلس صحیح می‌باشد. و اگر مقدار روغنی که شما از او گرفته‌اید با مقدار همان روغنی که از آن شرشم یا کُنجد کشیده خواهد شد یقیناً مساوی یا کم می‌باشد، و یا اینکه مشکوک است که شاید بیشتر نباشد، در این صورت این بیع جایز نمی‌باشد، بلکه این معامله، معاملهٔ سودی است.



مسئلهٔ ۹: اگر کسی گوشت گاو را به شخص دیگری داده از او در مقابل آن گوشت گوسفند گرفت، در این صورت هم‌وزن بودن گوشت‌ها واجب نیست و کمی و بیشی در آنها جایز است، اما قبضه در همان مجلس هنوز هم لازم می‌باشد.(۵۳۶)

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی ظرف مِسی خود را در مقابل ظرف مسی دیگری تبدیل نمود، در این صورت برابر بودن هر دو ظرف در وزن و قبضه بر آنها در همان مجلس شرط است، زیرا هر دو ظرف مسی می‌باشند، بنابرین از یک جنس محسوب می‌گردند. به همین‌گونه اگر هر دو ظرف مسی در وزن برابر یکدیگر باشند، ولی در همان مجلس قبضه صورت نگرفت، این صورت نیز معاملهٔ سودی می‌باشد. البته اگر از یک جانب ظرف مسی باشد و از جانب دیگر ظرف آهنی یا برنجی و غیره ... در این صورت کمی و بیشی در وزن جایز است، اما قبضهٔ دست به دست در همان مجلس هنوز هم شرط است.

مسئلهٔ ۱۱: اگر کسی از شخص دیگری مثلاً ده کیلو گندم قرض گرفت و سپس به او گفت من گندم ندارم، لیکن در عوض آن یک کیلو نخود به تو می‌دهم، این‌گونه معامله جایز نیست، زیرا گندم اینجا در مقابل نخود تبادله می‌گردد، و در چنین تبادله‌ای، اجناس در همان مجلس معامله دست به دست باید قبضه گردد و نباید چیزی بر هیچ کدام باقی بماند.

البته اگر چنین ضرورتی پیش آمد راه حل آن این است که گندم را به قرض بگیرد لیکن در آن وقت نگوید که در عوض آن به تو نخود می‌دهم، بلکه آن را بُرده بعداً در وقت دیگری نخود را آورده به او بدهد که این نخود را در مقابل آن گندمت بگیر، این صورت معامله جایز است.



مسئلهٔ ۱۲: در تمامی مسائل فوق این شرط است که معامله در همانجا تکمیل گردد و قبضه بر آنها در همان مجلس صورت گیرد، یا حد اقل هر دو جنس زیر معامله در همان مجلس به طور جداگانه نهاده شود. اگر چنین نکردند، معامله، معاملهٔ سودی خواهد بود.

---

(۵۳۶) و اگر گوشت گاو را داده در مقابل آن گوشت گاومیش گرفت یا گوشت گوسفند را داده در مقابل آن گوشت بز گرفت، در این صورت هم‌وزن بودن هر دو گوشت شرط است، و کمی و بیشی در یکی آنها جایز نیست. (حاشیهٔ جدیده: ۲۶/۵)

آن اشیائی که نه به اندازه یا به عدد خرید و فروش می‌شوند

مسئلۀ ۱: اشیائی که نه به وزن، بلکه به اندازه {گز و متر} یا به شمار {عدد} خرید و فروش می‌شوند، حکم آنها این است که اگر چیزی از یک جنس را در مقابل چیزی از همان جنس تبادله می‌کنید، مثلاً اناری را داده انار دیگری را گرفتید، یا نارنجی را داده نارنج دیگری را گرفتید، یا تکه/پارچه‌ای را داده، تکه/پارچۀ دیگری از همان نوع گرفتید، در این صورت برابری آنها شرط نمی‌باشد، بلکه کمی و بیشی در آنها جایزاست، لیکن واجب است تا داد و گرفت/قبضه در همان مجلس تکمیل گردد.

و اگر یک جانب یک جنس را دارد و جانب دیگر جنس مختلف از آن را، مثلاً یک جانب انار داده از جانب دیگر نارنج می‌گیرد، یا گندم داده انار می‌گیرد، یا تکۀ اعلی را داده تکۀ کم ارزش می‌گیرد، در این صورت اینکار جایز بوده و اکنون نه واجب است تا هر دو جنس برابر باشند، و نه واجب است که داد و گرفت/قبضه در همان مجلس و همان وقت انجام گیرد.

چند نکتۀ مهم

مسئلۀ ۱: خلاصۀ تمام مسائل مذکور در بالا این است که برعلاوۀ طلا و نقره، اگر چیزی که بر آن معامله می‌کنند، از یک جنس باشد و به وزن خرید و فروش می‌شود، مثلاً گندم در مقابل گندم، یا نخود در مقابل نخود و امثال آن در این صورت هم‌وزن بودن آنها از هر دو جانب واجب است. و همچنین این نیز واجب است که داد و گرفت/قبضۀ آن در همان مجلس صورت بگیرد.

و اگر شی که بر آن معامله می‌کنند، گرچه از یک جنس است، اما به وزن خرید و فروش نمی شود، مثلاً انار در مقابل انار یا نارنج در مقابل نارنج، تکه در مقابل تکه‌ای از همان نوع، یا اینکه از یک جانب یک جنس است و از جانب دیگر جنس دیگری، اما هر دوی آنها به وزن خرید و



فروش می‌شود، مثلاً گندم در مقابل نخود، یا نخود در مقابل لوبیا و غیره... در این صورت، هم‌وزن بودن آنها واجب نیست، کمی و بیشی در آنها جایز است، لیکن داد و گرفتِ/قبضهٔ اجناس در همان مجلس واجب می‌باشد.

و در هر معامله‌ای که شی زیر معامله نه به وزن خرید و فروش می‌شود، و نه از یک جنس است، یعنی هر دو جانب، یک جنس را خرید و فروش نمی‌کنند، بلکه یک جانب یک جنس را دارد و جانب دیگر جنس دیگری را، و هر دوی این اجناس نیز به وزن خرید و فروش نمی‌شوند، در این صورت، هم کمی و بیشی در آنها جایز است و هم داد و گرفت/قبضهٔ آنها در همان وقت واجب نمی‌باشد. به طور مثال، تبادلهٔ انار در مقابل نارنج. این نکات را درست به یاد بسپارید.



مسئلهٔ ۲: اگر کسی یک ظرف چینی را در مقابل ظرف چینی دیگری تبادله کرد، یا ظرف چینی را در مقابل ظرف پلاستیک تبادله نمود، در این صورت برابری در آنها واجب نیست، بلکه اگر یک ظرف را در مقابل دو ظرف هم تبادله کنند، بازهم این بیع جایز است. به همین صورت در مقابل دادن یک سوزن، گرفتن دو یا سه یا چهار سوزن هم جایز است.

ولی باید متوجه بود که اگر از هر دو جانب ظروف چینی یا پلاستیک باشد، در این صورت داد و گرفت/قبضهٔ آنها در همان مجلس باید انجام بگیرد. و اگر نوع جنس تبدیل شود مثلاً از یک جانب ظرف چینی باشد و از طرف دیگر ظرف پلاستیک، در این صورت قبضه در همان مجلس لازم نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۳: اگر همسایه آمده گفت که سه کیلو آردی را که خمیر کرده نان پخته‌اید، چون خانهٔ ما مهمان آمده به ما بدهید و در مقابل آن سه کیلو یا سه و نیم کیلو آرد یا گندم از ما بگیرید، و یا اینکه به شما گفت که حالا نان را به ما بدهید، بعداً از ما آرد یا گندم بگیرید، اینگونه معامله جایز است.

مسئلهٔ ۴: اگر مستخدم یا خدمتکار خویش را برای سودا آوردن می‌فرستید، او را به خوبی از این مسائل آگاه بگردانید تا نادانسته چیزی را خلاف قوانین شریعت به معاملهٔ سودی خریداری نموده مبادا بیاورد، و آنگاه شما و اهل خانه و اطفال شما آن را خورده به وبال حرام خوردن گرفتار شوید، و اگر آن را به کس دیگری مثلاً مهمانان خویش بخورانید، گناه همهٔ ایشان بر سر شما خواهد بود.

مسائل بیع سَلَم: خرید و فروش به میعاد مُقَرَّر

مسئلۀ ۱: اگر کسی قبل از دَرَو/برداشت حاصلات زمین یا بعد از آن، ده هزار روپیه به شخص دیگری داده گفت که دو سه ماه بعد در فُلان ماه و فُلان تاریخ، از تو در مقابل این ده هزار روپیه گندم می‌گیرم، و نرخ را نیز در همان‌وقت تعیین کردند که کیلوئی یک روپیه یا سیری[۵۳۷] شش روپیه، این معامله درست است. و اکنون بر فروشنده لازم است که در همان تاریخ مُعَیَّن‌شده گندم را به همان قیمت طی‌شده به خریدار بدهد، چه گندم حالا در بازار به قیمت گران‌تر از آن فروخته می‌شود یا ارزان‌تر. گرانی و ارزانی قیمت گندم در بازار حالا اعتباری ندارد. این گونه خرید و فروش را در اصطلاح «بَیْع سَلَم» می‌گویند. لیکن جواز بَیْع سَلَم چندین شرایط دارد. آنها را به خوبی به یاد بسپارید:

شرط اول

این است که نوعیت و کیفیّت {جنس مثلاً} گندم بطور واضح به گونه‌ای بیان گردد که در هنگام گرفتن، نزاعی بین خریدار و فروشنده پیدا نشود. مثلاً خریدار چنین بگوید که فلان نوع گندم باشد، خُرد دانه نباشد و نه بزرگ دانه، سالم باشد خراب نباشد، چیز دیگری مانند نخود یا جو و غیره ... در آن مخلوط نباشد، خشک باشد نه نم‌دار... خلاصه آنکه تمام اوصاف آنچه را که می‌خواهد بگیرد، به وضوح بیان نماید تا در هنگام گرفتن آن جنجال یا نزاعی میان او و فروشنده رو ندهد.

و اگر خریدار در وقت معاملۀ «سَلَم» فقط این قدر گفت که ده هزار روپیه را گندم بده، این صورت بیع ناجایز است. و همچنین اگر به خریدار گفت که ده هزار روپیه را {در فُلان تاریخ} برنج بده یا لوبیا بده، لیکن نوع و اوصاف آنها را بیان نکرد، این صورت‌های بیع سَلَم نیز ناجایز است.

شرط دوم

این است که نرخ نیز در همان وقت معامله مُشَخَّص شود، مثلاً کیلوئی یک روپیه، یا سیری

(۵۳۷) «یک سیر» در عُرف افغانستان معادل با هفت کیلو است.

شش روپیه. و اگر معامله را به این گونه طی کردند که قیمت را مطابق نرخ بازاری همان زمانِ تحویل گیری حساب خواهیم کرد، یا آنکه یکی دو سیر بیشتر از نرخ بازاری آن وقت خواهم گرفت، این صورت معامله ناجایز است. نرخ بازاری را در معاملهٔ «سَلَم» هیچ‌گونه اعتباری ندهید، بنابرین نرخ خریدن خود را در همان وقت تعیین و طی کنید، و در هنگام گرفتن، جنس خود را مطابق همان نرخ طی شده بگیرید.

شرط سوم

این است که هر اندازه پولی را که می‌خواهید خریداری کنید، مبلغ آن را باید در همان وقت بیان نمائید که {مثلاً} ده هزار روپیه یا صد هزار روپیه را گندم می‌گیرم. اگر مقدار پول را بیان نکردید بلکه به طور مبهم گفتید که من نیز مقداری پول را گندم می‌گیرم، این صورت معامله صحیح نیست.

شرط چهارم

این است که تمام مبلغ پول معامله در همان وقت و در همان مجلس به فروشنده پرداخته شود. اگر خریدار و فروشنده بعد از معامله از یکدیگر جدا شدند و سپس خریدار پول را پرداخت، معامله در این صورت باطل می‌باشد، بنابرین باید از سر معامله کنند.

به همین ترتیب اگر خریدار نصف پول را در همان وقت پرداخت و نیم پول را در زمان دیگری، بَیْع سَلَم در نصف پول باقی بوده و در نصف دیگر باطل گردیده است.

شرط پنجم

این است که مدت گرفتن جنس مُتَعَیَّن باشد و حد اقل آن یک ماه است. مثلاً خریدار بگوید که گندم خود را بعد از یک ماه در فلان تاریخ می‌گیرم. مُقَرَّر نمودن مدت کمتر از یک ماه جایز نیست و مُقَرَّر نمودن هر مدتی بیشتر از یک ماه جایز است. اما ماه، روز و تاریخ آن باید مُقَرَّر باشد تا بعداً نزاعی بین فروشنده و خریدار پیدا نشود، که یکی بگوید من حالا نمی‌دهم بعداً ببر، و دیگری بگوید که نی من همین امروز می‌گیرم. بنابرین همهٔ اینها را قبلاً تعیین و مُشَخَّص نمائید. اگر کسی ماه، روز و تاریخ گرفتن جنس خود را مُتَعَیَّن نکرد بلکه به فروشنده گفت که هنگامی که فصل دَرَو شد، آنگاه جنس را بده، این صورت معاملهٔ سَلَم صحیح نیست.



شرط ششم

این است که محل گرفتن جنس نیز مُشَخَّص گردد، یعنی اینکه {مثلاً} گندم در همین شهر تحویل داده شود، یا اگر خریدار می‌خواهد آن را در شهر دیگری بگیرد، این را به فروشنده نیز واضح بگرداند. و اگر می‌خواهد فروشنده آن را به خانه‌اش برساند، این را نیز مُشَخَّص نماید. خلاصه آنکه هر کجا که می‌خواهد آن را تحویل بگیرد، باید آن را به فروشنده بیان کند، و اگر به فروشنده بیان نکرد، بَیْع سَلَم صحیح نیست.

البته اگر جنس تحت معامله شی سبکی است که آوردن و بردن آن مصارفی ندارد، مثلاً کسی عطر یا مروارید یا امثال آنها را خرید، در این صورت مُشَخَّص کردن محل گرفتن آن ضروری نیست، فروشنده می‌تواند هر جا خریدار را ببیند، آن را به او بدهد.

اگر کسی این شرایط ششگانهٔ فوق را مراعات کرد، بَیْع سَلَم درست است و اگر کسی خلاف یکی از آنها کرد، بَیْع سَلَم صحیح نمی‌باشد.



مسئلهٔ ۲: برعلاوهٔ گندم و سایر غلّه‌جات، تمامی اجناسی که به گونه‌ای هستند که می‌توان اوصاف و کیفیت آن را مُشَخَّص نمود و به این ترتیب خوف نزاع در آن نخواهد رفت، مانند تخم مرغ، تکه و پارچه، خشت و امثال آنها ... «بیع سَلَم» در همهٔ آنها صحیح است.

اما همهٔ اوصاف جنس را باید تعیین نمایند. مثلاً در معاملهٔ خشت؛ طول، عرض و ضخامت خشت مُعَیَّن باشد، یا در صورت معاملهٔ تکه/پارچه؛ نوعیت، نازکی، کلفتی، وطنی یا خارجی بودن و غیره‌اش معلوم باشد. خریدار تمام اوصاف مورد نظر خود را باید بیان نماید تا ابهامی در جنس باقی نماند.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی پنج «جُوال» یا پنج «بوری» کاه را به طور «بَیْع سَلَم» در مقابل هر جُوال یا هر بوری، به صد روپیه خریداری کرد، این بیع جایز نیست، زیرا جوال‌ها و بوری‌ها در اندازه با هم بسیار تفاوت دارند.

البته اگر اوصاف جُوال و بوری را مُشَخَّص کنند، یا مقدار کاه هر جُوال یا بوری را مُعَیَّن کنند و یا کاه را به حساب وزن خرید و فروش نمایند، این صورت‌های بَیْع سَلَم جایز است.



مسئلهٔ ۴: برای صحیح بودن بَیْع سَلَم این نیز شرط است که جنسی که بر آن معاملهٔ «سَلَم» انجام



شده است، از زمان معامله تا زمان حصول آن از فروشنده، در بازار موجود باشد و نایاب نگردد. اگر در دوران این دو وقت، آن جنس به طور کامل به گونه‌ای مفقود شد که در تمام بازارهای آن کشور پیدا نمی‌شود، گرچه می‌توان آن را از کشور دیگری به مشکلات بسیار وارد کرد، در این صورت بَیْع سَلَم باطل می‌گردد.

مسئلهٔ ۵: اگر خریدار در هنگام بَیْع سَلَم شرط گذاشت که بعد از دَرَوِ حاصلات زمین، در فُلان ماه گندم نَو یا گندم فلان زمین را از تو می‌گیرم، این معامله جایز نیست، بنابرین نباید چنین شرطی نهاد. فروشنده اختیار دارد که در وقت مُقَرَّره، گندم نَو به خریدار بدهد یا گندم کهنه.

البته اگر در هنگام معامله، گندم نَو درو شده باشد، گذاشتن چنین شرطی جایز است.



مسئلهٔ ٦: اگر شما در مقابل ده هزار روپیه گندم بیع سَلَم نموده بودید و مدت مُقَرَّره به پایان رسید بلکه مدت بیشتری هم برآن گذشت، لیکن فروشنده هنوز هم گندم را نداده است و نه امید دادنش می‌رود، اکنون برای شما جایز نیست که به فروشنده بگوئید خیلی خوب، گندم نده، بلکه در مقابل آن گندم، فُلان مقدار نخود یا فُلان مقدار برنج و یا این اندازه فُلان چیز بده. برای شما جایز نیست که در مقابل گندم، چیزی دیگری از فروشنده بگیرید. در چنین صورتی یا پول خود را از او پس بگیرید و یا او را مدت بیشتری مهلت بدهید و بعد از ختم آن مدت، گندم خود را از او اخذ کنید.

به همین ترتیب اگر هر دوی شما بَیْع سَلَم خویش را خود شکستید، مثلاً با هم گفتید که ما این معاملهٔ «سَلَم» را فسخ می‌کنیم، گندم را داد و گرفت نمی‌کنیم، بلکه پول را مُسترد می‌نمائیم، و یا آنکه اگرچه شما آن را نشکستید، اما معاملهٔ «سَلَم» خود به خود فسخ شد، مثلاً جنس زیر معامله از بازارها مفقود گردید و در جائی پیدا نمی‌شد، در این صورت شما فقط حق دارید پول خویش را از فروشنده پس بگیرید، و برای شما جایز نیست تا در مقابل آن پول، جنس دیگری را از او بگیرید. نخست پول خویش را بازپس بگیرید و سپس هر چیزی را که خواستید با آن پول بخرید.



مسائل قرض گرفتن

مسئلۀ ۱: قرض‌گرفتن هر چیزی که می‌توان مانندش را بازپس داد جایز است، مثلاً غله‌جات، حبوبات، تخم مرغ، گوشت و امثال آنها. و هر چیزی که پس‌دادن مانندش مشکل باشد، قرض گرفتن آن جایز نیست، مثلاً انار، نارنج، بز و گوسفند، مرغ و امثال آنها.

مسئلۀ ۲: اگر کسی در زمانی که گندم کیلوی یک روپیه بود، ده کیلو گندم قرض گرفت و اکنون گندم ارزان شده دو کیلویش به یک روپیه فروخته می‌شود، در این صورت نیز فقط ادای ده کیلو گندم بر او لازم است. به همین ترتیب اگر گندم اکنون گران شده و کیلوی دو روپیه فروخته می‌شود، باز هم بر او لازم است تا همان ده کیلو گندم را پس بدهد.

مسئلۀ ۳: اگر کسی به شخص دیگری مقداری گندم قرض داد و سپس آن شخص گندم بهتر از گندم او را به او داد، اینکار جایز است، سود نیست. اما در هنگام قرض دادن چنین گفتن که برایم گندم بهتر از گندمم را بده، جایز نیست.

البته در مسئلۀ بالا گندم‌ها نباید به حساب وزن از یکدیگر کم و بیش شود. اگر کسی از گندم‌های قرض‌دادۀ خود بیشتر گرفت، اینکار ناجایز است. بنابرین در وقت دادن و گرفتن، باید گندم‌ها را درست و دقیق وزن نمود.

البته اگر کسی در هنگام پس دادن قرض، کمی بیشتر از وزن اصلی پس داد، طوری که کفۀ ترازو کمی خم شود، اینکار جایز است.

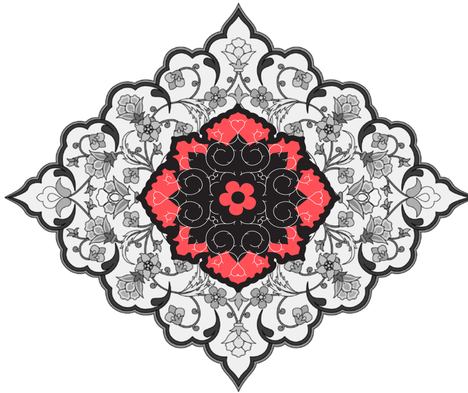
مسئلۀ ۴: اگر کسی از شخصی دیگر، مبلغی پول یا {جنسی مثلاً} مقداری گندم بر این وعده قرض گرفت که آن را بعد از یک ماه یا پانزده روز خواهد پرداخت و او هم پذیرفت، بازهم بیان مدت در این صورت لغو بلکه ناجایز می‌باشد. اگر قبل از ختم میعاد، ضرورتی برای قرض‌دهنده پیش آمد و پول قرض خود را خواست، یا بدون ضرورتی آن را طلبید، بر قرض‌گیرنده لازم است تا قرض او را همین حالا بپردازد.

مسئلۀ ۵: اگر کسی ده کیلو گندم یا آرد و یا امثال آن را از شخصی قرض گرفته بود و چون شخص

قرض‌دهنده قرض خود را طلب کرد، او گفت من حالا گندم ندارم، تو در مقابل آن ده روپیه بگیر، و آن شخص نیز پذیرفت، در این صورت لازم است که این ده روپیه باید در همانجا داده و گرفته شود. اگر نفر اولی به خاطر پول آوردن به خانه رفت و از شخص دوم جدا شد، این معامله باطل می‌گردد. اکنون بعد از آوردن پول، آن شخص دوباره بگوید که این ده روپیه را در مقابل آن گندم قرضت بگیر.

مسئلهٔ ٦: اگر کسی در زمانی صد روپیه از شخصی قرض گرفته بود {و صد روپیه در آن زمان مثلاً در مقابل هزار تومان تبادله می‌شد}، سپس ارزش پول روپیه پائین افتاد و اکنون صد و پنچاه روپیه در مقابل هزار تومان تبادله می‌شود، در این صورت ادای صد و پنچاه روپیه بر او لازم نمی‌گردد، بلکه فقط دادن همان صد روپیه واجب می‌باشد. قرض‌دهنده نمی‌تواند بگوید من صد روپیه نمی گیرم، بلکه حالا صد و پنچاه روپیه به من بده.[٥٣٨]

مسئلهٔ ٧: در بین همسایه‌ها رواج است که یکی از دیگری دو سه نان قرض می‌گیرد و سپس چون خودش نان پخت، دو سه نان برایش می‌فرستد، این صورت جایز است.



---

(٥٣٨) اصل مسئله در مورد روپیهٔ نقره و سکه‌های پول‌سیاه بود. پول‌سیاه را به تومان تبدیل نمودیم تا تفهیم مسئله آسان گردد. وإن كانت المسئلة تغيرت من الموزونات إلى الثمنيات. اما باید دانست که ارزش کنونی و گذشتهٔ یک واحد پولی در معاملات قرضی اعتباری ندارد مانند موزونات. تفاصیل مسئلهٔ بالا را می‌توان در تقریر ترمذی شرح سُنَن ترمذی: ١٤٣/١ تا ١٥٣ ملاحظه کرد.

کتاب الکفالة

مسائل ضمانت کردن کسی

مسئلهٔ ۱: اگر کسی مثلاً نعیم از شخص دیگری قرض گرفته بود، و شما ضمانت کردید که اگر نعیم پول را نداد، از من بگیر، یا گفتید که من ضامن او هستم، و یا چنان الفاظی را استعمال کردید که معنای ضمانت‌کردن را می‌دهد، و آن قرض‌دهنده نیز ضمانت شما را پذیرفت، اکنون ادای آن پول بر شما واجب می‌گردد. اگر نعیم پول او را نداد، بر شما لازم خواهد بود تا پولش را بدهید، و همچنین صاحب حق، پول خود را چه از شما و چه از نعیم، از هر کدام تان که بخواهد می‌تواند مطالبه نماید. اکنون تا زمانی که نعیم قرض خود را پرداخت نکرده یا معافش ننموده، تا آن زمان شما نیز ضامن آن قرض خواهید بود.

البته اگر صاحب حق، ضمانت شما را معاف کند و بگوید که من با شما کاری ندارم و حق خود را از شما مطالبه نمی‌کنم، در این صورت شما ضامن آن قرض نخواهید بود. همچنین اگر صاحب حق در همان هنگام ضمانت دادن، ضمانت شما را قبول نکرد و به شما مثلاً گفت که من بر ضمانت شما اعتبار ندارم، یا چیزی از این قبیل گفت، در این صورت نیز شما ضامن نمی‌باشید.

مسئلهٔ ۲: اگر شما ضامن شخصی شدید و چون او پولی نداشت، شما ناچار قرض او را پرداختید، اکنون در مورد پس گرفتن پول شما باید دید که: اگر شما بعد از تقاضای شخص مقروض، او را ضمانت کرده بودید، در این صورت هر مبلغ پولی که به صاحب حق داده‌اید می‌توانید آن را از شخص مقروض پس بگیرید. و اگر بدون تقاضای شخص مقروض و صاحب حق، شما از طرف خود به رضایت خود، ضمانت را به عهده گرفته بودید، در این صورت باید دید که چه کسی نخست ضمانت شما را قبول کرده بود، آیا شخص مقروض ضمانت شما را قبل از صاحب حق قبول کرده بود یا صاحب حق ضمانت شما را قبلاً قبول نموده بود:

اگر شخص مقروض ضمانت شما را قبل از صاحب حق قبول نموده بود، در این صورت چنین می‌پنداریم که گویا شما به تقاضای او ضمانتش را کرده‌اید و لذا پول پرداختۀ خود را می‌توانید از او پس بگیرید.

و اگر صاحب حق ضمانت شما را قبل از شخص مقروض قبول نموده بود، در این صورت هر مبلغی که به صاحب حق پرداخت کرده‌اید، شما حق ندارید آن را از شخص مقروض واپس مطالبه کنید. اینکار شما نیکی‌ای از جانب شما محسوب خواهد شد. البته اگر شخص مقروض، مبلغ پرداختۀ شما را به خوشی خود به شما واپس بدهد، این امر جداگانه است.

مسئلۀ ۳: اگر صاحب حق مدتی مثلاً یک ماه یا پانزده روز یا بیشتر از آن به شخص مقروض مهلت داد، تا همان مدت نمی‌تواند از ضامن نیز مطالبه‌ای نماید.

مسئلۀ ۴: و اگر شما ضامن دادن پول از پول‌های خود تان نشدید، بلکه شخص مقروض نزد شما مقداری پول به امانت نهاده بود و بنابرین شما به صاحب قرض گفتید که این شخص، مقداری پول نزد من به امانت گذاشته، اگر او خودش پول شما را نداد، من پول شما را از آن امانتش می‌دهم، و آنگاه بعداً آن پول امانت دزدی شد، یا به گونۀ دیگری از بین رفت، اکنون شما ضامن نمی‌باشید، نه پرداختن آن پول بر دوش شما واجب است، و نه صاحب حق می‌تواند از شما مطالبه‌ای نماید.

مسئلۀ ۵: اگر ارابه‌ای {یا موتر یا وسیلۀ نقلیۀ مانند آن} را به کرایه گرفتید تا شما را به محلی برساند، و شخصی ضامن «ارابه‌وان» {یا موتروان وغیره} شد که اگر او شما را نبرد، من ارابه {یا موتر و غیرۀ ...} خود را در اختیار تان خواهم گذاشت. اینگونه ضمانت درست است. اگر «ارابه‌وان» {یا موتروان و غیره...} شما را نبرد، در این صورت بر ضامن لازم است که «ارابه» {یا موتر و غیرۀ ...} خود را برای رسانیدن شما استعمال نماید.

مسئلۀ ٦: اگر شما چیزی از اموال خود را به شخصی دادید تا آن را بفروشد و او نیز آن را برده به کسی فروخت، لیکن پولش را نیاورد، و به شما گفت، پولش ضایع نمی‌شود، من ضامن آن پول هستم، اگر پولش را خریدار نداد، آن را از من بگیر، این گونه ضمانت صحیح نیست.

مسئلۀ ۷: اگر کسی به شخص دیگری گفت که مرغت را اینجا ببند، اگر پِشَک/گربه آن را برد، من ضامنش هستم، تاوانش را از من بگیر، و یا در مورد گوسفندی گفت که اگر گرگ آن را بُرد من ضامن هستم، از من بگیر، این گونه ضمانت صحیح نیست.

مسئلۀ ۸: اگر پسر یا دختر نابالغ ضامن کسی شود، ضمانت آنها صحیح نیست.

کتاب الحوالة

مسائل حوالۀ قرض خود بر عهدۀ شخص دیگری

مسئلۀ ۱: اگر شما مقداری پول از «شفیع» قرض گرفته بودید و همچنین «حمید» مقداری پول از شما قرض نموده بود، و سپس «شفیع» پول خود را از شما خواست و شما به او گفتید که «حمید» مقروض من است، تو پولت را از «حمید» بگیر و از من نخواه، پس اگر «شفیع» اینکار را در همان مجلس قبول کرد و «حمید» نیز بر آن راضی شد، در این صورت قرض «شفیع» از عهدۀ شما ساقط می‌گردد. اکنون «شفیع» حق ندارد قرض خود را از شما بخواهد، بلکه باید آن را از «حمید» مطالبه کند، چه زود آن را به دست بیاورد و چه دیر. و شما نیز نمی‌توانید هر اندازه پولی که بر عهدۀ «حمید» حواله کرده‌اید، از «حمید» بگیرید. البته اگر «حمید» مبلغ بیشتری مقروض شماست در این صورت می‌توانید همان مقدار اضافی را از او بگیرید.

سپس بعداً اگر «حمید» پول را به «شفیع» داد، خیلی خوب، و اگر پول را به «شفیع» نداد و فوت کرد، در این صورت اموال و اسبابی که او به ترکه گذارده است فروخته شده پول «شفیع» از آن پول پرداخت خواهد شد. و اگر «حمید» بعد از وفات ترکه‌ای نگذاشت که بتوان پول «شفیع» را توسط آن پرداخت کرد، یا اینکه در زندگی خود از قرض «شفیع» منکر شد و قسم خورد که من به قرض تو کاری ندارم و «شفیع» نیز گواه ندارد، در این صورت «شفیع» می‌تواند دوباره پول خود را از شما مطالبه کند و قرض خود را از شما پس بگیرد.

و اگر «شفیع» در هنگام حوالۀ قرض، قبول نکرد تا قرض خود را از «حمید» بگیرد، و یا «حمید» نپذیرفت که به «شفیع» پول را بپردازد، در این صورت قرض «شفیع» از عهدۀ شما ساقط نمی‌گردد.

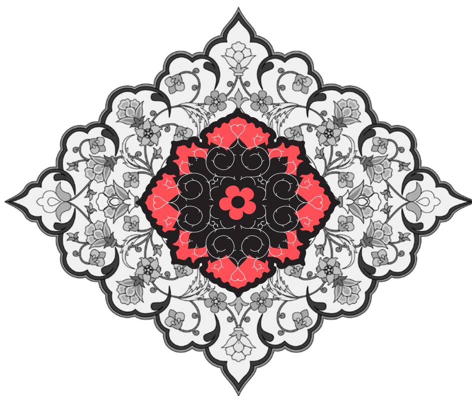
مسئلۀ ۲: اگر «حمید» مقروض شما نبود، لیکن شما بازهم قرضی را که از «شفیع» گرفته بودید،



بر عهدۀ او حواله کردید و «حمید» نیز آن را قبول کرد، و همچنین «شفیع» آن را پذیرفت، در این صورت هم، قرض «شفیع» از دوش شما ساقط گردیده بر عهدۀ «حمید» لازم می‌گردد. بنابرین احکام این صورت نیز مانند مسئلۀ قبلی می‌باشد، و «حمید» هر مبلغ پولی که به «شفیع» پرداخت نمود، بعد از پرداختنش، از شما خواهد گرفت، و قبل از پرداختن، حق مطالبۀ آن را ندارد.

مسئلۀ ۳: اگر شما مقداری پول نزد «حمید» به طور امانت گذاشته بودید و بنابرین پرداخت قرضی را که از «شفیع» گرفته بودید بر عهدۀ او حواله نمودید، و سپس آن پول امانت به شکلی از اشکال ضایع شد، در این صورت «حمید» اکنون ضامن نمی‌باشد، بلکه «شفیع» پول خود را فقط از شما مطالبه خواهد کرد و آن را از شما خواهد گرفت. او حق مطالبه و اخذ پول از «حمید» را اکنون ندارد.

مسئلۀ ۴: اگر بعد از آنکه پرداختن قرض «شفیع» را بر عهدۀ «حمید» حواله نمودید، شما خود پول «شفیع» را پرداخت کردید، این صورت نیز صحیح است. «شفیع» نمی‌تواند بگوید که نی من پول خود را از شما نمی‌گیرم بلکه فقط از «حمید» می‌گیرم.









مسئلهٔ ۱: هر کاری را که شخصی می‌تواند خود انجام دهد، به طور مثال خریدن، فروختن، کرایه دادن، کرایه گرفتن، عقد نکاح را بستن و امثال آنها ... او در مورد آنها اختیار دارد تا آنها را به واسطهٔ شخص دیگری نیز انجام بدهد. مثلاً کسی خدمتگار خود را به خاطر خریدن ضروریات خود بفرستد یا توسط او چیزی را بفروشد و یا ارابه {یا موتر و تکسی و غیره ...} را بخواهد.

آن شخصی را که توسط او کار را انجام می‌دهند، «وکیل» می‌گویند. مثلاً شما خدمتگار را به خاطر خریدن سودا به بازار فرستادید، او در این صورت وکیل شما گفته می‌شود.



مسئلهٔ ۲: اگر شما شخصی را فرستادید تا گوشت بیاورد و او گوشت را به قرض خریداری نموده آورد، گوشت‌فروش در این صورت پول گوشت را نمی‌تواند از شما مطالبه کند بلکه باید از خدمتگار مطالبه نماید، و خدمتگار آن را از شما خواهد گرفت.

به همین ترتیب اگر شما چیزی را توسط خدمتگار خویش فروختید، در این صورت شما حق مطالبه و گرفتن پول از خریدار را ندارید. خریدار پول را به همان کسی خواهد پرداخت که جنس را به او فروخته است. البته اگر خریدار خودش پول را به شما پرداخت، اینکار نیز جایز است. خلاصه اینکه اگر او پول را به شما ندهد، شما نمی‌توانید او را جبراً وادار به دادن پول کنید.

مسئلهٔ ۳: اگر شما شخصی را فرستادید تا چیزی خریده بیاورد و او آن را خریده آورد، در این صورت آن شخص اختیار دارد که تا هنگامی که پول آن چیز را از شما نگرفته، آن را به شما ندهد، چه پول قیمت آن را از جیب خود پرداخته باشد یا نه، حکم هر دو یکسان است.

البته اگر او آن چیز را بر وعدهٔ مهلت پنج روز یا ده روز به طور قرض خریده است، در این



صورت تا پایان آن مدت، نمی‌تواند پولش را از شما مطالبه نماید.

مسئلهٔ ۴: اگر شما شخصی را فرستادید تا یک کیلو گوشت بیاورد و او یک و نیم کیلو گوشت خریده آورد، در این صورت بر شما واجب نیست تا تمام یک و نیم کیلو را بگیرید. اگر شما نیم کیلو گوشت اضافی را نگیرید، آن شخص باید خودش آن را بگیرد.



مسئلهٔ ۵: اگر شما شخصی را گفتید که برو و فلان گوسفندِ فلان شخص را {مثلاً} در مقابل پنج هزار روپیه خریده بیار، این وکیلِ شما اکنون اجازه ندارد آن گوسفند را برای خود بخرد.

خلاصه آنکه هر چیزی را که شما مُشَخَّصاً برای خریداری تعیین نمائید، وکیل اجازه ندارد آن را برای خود خریداری کند. البته اگر او آن چیز را به قیمت بیشتر از قیمت شما خریدرای نمود، در این صورت خریداری‌اش برای خودش درست است.

و اگر شما هیچ قیمتی برای خرید آن چیز معیَّن نکرده بودید، در این صورت برای وکیل شما خریداری آن چیز برای خودش به هیچ صورتی جایز نیست.

مسئلهٔ ٦: و اگر شما گوسفند خاصی را مُشَخَّص نکرده بودید، بلکه فقط آنقدر برایش گفتید که یك گوسفند برایم بخر، در این صورت آن شخص هم می‌تواند برای خود خریداری کند و هم برای شما. هر گوسفندی را که دلش بخواهد، اجازه دارد برای خود بخرد و هر گوسفندی را که دلش بخواهد، می‌تواند برای شما بخرد.

و اگر گوسفند را به نیّت خودش خریداری کرد، آن گوسفند از اوست. و اگر گوسفند را به نیّت شما خریداری کرد گوسفند از شماست. و اگر گوسفند را با پول‌های شما خریداری کرد، در این صورت گوسفند از شما می‌باشد، چه به نیت خود خریداری کرده باشد و چه به نیّت شما.

مسئلهٔ ۷: اگر به کسی گفتید تا برایتان گوسفندی بخرد و او نیز گوسفندی را برایتان خرید، اما هنوز نتوانسته بود که گوسفند را به شما بدهد که گوسفند مُرد یا دزدی شد، در این صورت بر شما لازم است تا قیمت آن گوسفند را بپردازید. و اگر شما ادعاء کردید که تو این گوسفند را برای خود خریده بودی، نه برای من، پس اگر پول گوسفند را شما قبلاً به او داده بودید، در این صورت گوسفند از شما بوده و گوسفند شما مرده است. و اگر شما هنوز پول قیمت گوسفند را نپرداخته‌اید، و آن شخص پول را مطالبه می‌کند، اگر شما قسم بخورید که این گوسفند را تو برای خودت خریده بودی، در این صورت، گوسفند از همان شخص می‌باشد. و اگر نتوانستید قسم بخورید در این صورت گفتهٔ آن

شخص {وکیل} اعتبار خواهد داشت.(۵۳۹)

مسئلهٔ ۸: اگر شخصی را برای خریداری چیزی فرستادید و او آن چیز را به قیمت گران‌تر خریده آورد، اگر تفاوت میان دو قیمت خیلی اندک بود، در این صورت بر شما لازم است تا آن را بگیرید. و اگر آن را به چنان قیمت گرانی خریده بود که هیچ کس بر این قیمت نمی‌فروشد، در این صورت گرفتن آن بر شما واجب نیست. اگر شما آن را نگیرید، خود آن شخص باید آن را بگیرد.

مسئلهٔ ۹: اگر شما چیزی را به شخص دیگری دادید تا آن را بفروشد، در این صورت برای او جایز نیست تا خودش آن را برای خود بگیرد و پولش را به شما بدهد. به همین ترتیب اگر او را گفتید تا فُلان چیز را برایتان خریده بیاورد، اکنون برایش جایز نیست تا همان چیز را از مال خود به شما بدهد. اگر او می خواهد آن جنس شما را خودش بگیرد، یا جنس خود را به شما بدهد، باید به طور صریح به شما بگوید که این جنس را من می‌گیرم، آن را به من بده، یا بگوید که این جنس مرا تو بگیر و فُلان قدر پول در مقابلش بده. گرفتن و دادن جنس در صورت بالا بدون گفتن به او جایز نمی‌باشد.



مسئلهٔ ۱۰: اگر شما شخصی {مثلاً} خدمتکار را به خاطر خریدن گوشت گوسفند فرستادید، و او گوشت گاو آورد، در این صورت شما اختیار دارید که آن را بگیرید یا نگیرید. به همین ترتیب اگر شما او را برای خریدنِ {مثلاً} کچالو فرستاده بودید و او بامیه یا چیز دیگری خریده آورد، در این صورت نیز گرفتن آن بر شما لازم نیست. اگر بگیرید، خوب، و اگر از گرفتن آن انکار کنید، در این صورت بر همان شخص لازم خواهد بود تا آن را بگیرد.

مسئلهٔ ۱۱: اگر شما شخصی را فرستادید تا صد روپیه را فلان چیز بخرد، اما او دو صد روپیه را خریداری نموده آورد، در این صورت شما اختیار دارید که {تمام آن را بگیرید} یا به اندازهٔ صد روپیه را بگیرید و آنچه را که بیشتر است، بر عهدهٔ خودش بگذارید.

مسئلهٔ ۱۲: اگر شما دو نفر را فرستادید تا یک جنس را برایتان خریده بیاورند، در این صورت موجودیت

(۵۳۹) و باید متوجه بود که قسم دروغ خوردن از گناهان بسیار بزرگ بوده و سزائی بسیار سختی دارد. رسول خدا ﷺ دربارهٔ قسم دروغ فرموده‌اند: عَنْ أَبِي أُمَامَةَ أَنَّ رَسُولَ الله ﷺ قَالَ مَنْ اقْتَطَعَ حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بِيَمِينِهِ فَقَدْ أَوْجَبَ الله لَهُ النَّارَ وَحَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَإِنْ كَانَ شَيْئًا يَسِيرًا يَا رَسُولَ الله ﷺ قَالَ وَإِنْ قَضِيباً مِنْ أَرَاكٍ.

ترجمه: از حضرت ابو اُمامه رضی الله عنه روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کسی که با قسم دروغ، حق مسلمان دیگری را بخورد، خداوند دوزخ را بر او واجب می‌سازد و بهشت را برایش حرام می‌گرداند. یکی از صحابه پرسید که یا رسول الله ﷺ! اگرچه آن چیز، شی معمولی و کم‌ارزش باشد. آنحضرت ﷺ فرمودند: اگرچه آن شی، یک شاخچهٔ درخت باشد. (مُسْلِم شریف: حدیث۱۹۶)

هر دوی آنها در وقت خریداری لازم است و خریداری یک نفر از آن دو به تنهائی جایز نخواهد بود. و اگر یک نفر آنها آن جنس شما را خریداری نمود، در این صورت بیع موقوف خواهد بود و هنگامی که شما بر آن بیع اظهار رضایت کردید، بیع صحیح خواهد شد.

مسئلهٔ ۱۳: اگر شما به شخصی گفتید تا{مثلاً} یک گاو یا گوسفند یا فلان چیز را برایم خریداری کن، و این شخص خودش آن را خریداری نکرد، بلکه به کس دیگری گفت تا آن را بخرد، و او نیز آن چیز را خریداری نمود، در این صورت گرفتن این جنس بر شما واجب نیست، اگر دل تان خواست می‌توانید آن را بگیرید، و اگر دل تان نخواست اجازه دارید آن را نگیرید، اختیار گرفتن وناگرفتن آن جنس در دست شماست. البته اگر آن جنس را خود همان وکیل شما خریداری کرده باشد، در این صورت گرفتن آن در هر حال بر شما لازم می‌باشد.



مسائل عزل وکیل

مسئلهٔ ۱: شما حق دارید هر زمانی که بخواهید وکیل خود را بر طرف/عزل نمائید. به طور مثال اگر شما کسی را گفته بودید تا برای شما یک گوسفند بخرد، سپس او را منع کردید که حالا نخر، او اکنون اجازه ندارد گوسفندی را برای شما خریداری کند، و اگر خریداری کرد، گوسفند از خودش می‌باشد و بر شما لازم نیست تا آن را بگیرید.

مسئلهٔ ۲: اگر شما خود زبانی او را منع نکردید بلکه خط فرستادید یا کسی را فرستادید تا به او بگوید که اکنون آن را نخرد، در این صورت نیز وکیل برطرف می‌گردد. و اگر شما او را اطلاع ندادید، بلکه شخص دیگری از جانب خود به او گفته بود که فلانی تو را از وکالت خود برطرف کرده است، اکنون خریداری نکن، پس باید دید که اگر دو نفر [۵۴۰] او را اطلاع داده بودند، یا اینکه یک نفر دیندار و پابند شرع، او را اطلاع داده بود، در این صورت نیز او بر طرف می‌گردد. و اگر دو نفر و یا یک نفر دیندار و پابند شرع او را اطلاع نداده باشد، در این صورت وکیل هنوز برطرف نگردیده است، بنابرین اگر خریداری نمود، گرفتن آن بر شما لازم است.

---

(۵۴۰) اما شرط در این دو نفر آن است که گواهی آنها شرعاً بتواند قابل قبول باشد، مثلًا این خبردهنده زن یا نابالغ یا غیر مسلمان نباشد. (حاشیهٔ جدیده: ۲۶/۵)

کتاب المضاربة

مسائل مضاربت

مسئلهٔ ۱: اگر شما به کسی مقداری پول دادید تا با آن کار و بار/تجارت کند و هرچه نفع به دست آمد آن را بین همدیگر تقسیم نمائید، این گونه شرکت جایز است، و آن را «مضاربت» می گویند.[۵۴۱]

مضاربت چند شرط دارد، که اگر موافق آن شروط انجام شود، مضاربت صحیح می باشد، و اگر خلاف آن شرایط انجام شد، مضاربت فاسد و ناجایز خواهد بود:

شرط اول

این است که پولی را که برای مضاربت می دهید مبلغش را باید مُشَخَّص بگردانید و همچنین آن را به «مضارِب» {کارکننده} بسپارید و نزد خود نگه ندارید، اگر پول را به «مضارِب» ندادید و نزد خود نگهداشتید، این معاملهٔ مضاربت فاسد می باشد.

شرط دوم

این است که شکل تقسیم نفع را باید مُتَعَیَّن نمائید که چه مقدار نفع را شما خواهید گرفت و چه مقدارش را جانب دیگر. اگر صورت تقسیم نفع را مُتَعَیَّن نساختید بلکه فقط با هم گفتید که نفع را با یکدیگر تقسیم می کنیم، این صورت معامله فاسد است.

شرط سوم

این است که نفع باید به این صورت تقسیم نگردد که هر اندازه‌ای که نفع به دست آمد، مبلغ

(۵۴۱) در شرکت مضاربت، پول از یک جانب معامله می باشد و کار از جانب دیگر.

مُشَخَّصی از آن مثلاً یک هزار روپیهٔ آن از من است و بقیه‌اش از تو، یا آنکه یک هزار روپیهٔ آن از تو باشد و بقیه‌اش از من... خلاصه آنکه مبلغ مُشَخَّصی از نفع نباید مُتَعَیَّن گردد، بلکه تقسیم نفع را به این شکل تعیین نمائید که مثلاً نصف آن از تو و نصف آن از من، یا نفع را سه حصه/سهم می‌کنیم، یک حصهٔ/سهم آن از تو و دو حصهٔ/سهم آن از من، یا کُل نفع را چهار حصه می‌نمائیم، یک حصه از من و سه حصه از تو و غیره ...[۵۴۲] خلاصه آنکه نفع باید به صورت حصه/سهم مُقَرَّر گردد، نه به صورت مبلغ مُشَخَّص، در غیر آن معاملهٔ مضاربت فاسد می‌گردد.



اگر در مضاربت نفعی به دست آمد مضارِب/کارکننده مقدار {یا فیصدی} طی‌شدهٔ خود را خواهد یافت، و اگر در مضاربت نفعی به دست نیامد مضارِب/کارکننده نیز در این صورت چیزی به دست نمی‌آورد.

و اگر دو جانب شرط گذاشتند که اگر در مضاربت نفعی به دست نیامد، مضارِب/کارکننده مقداری پول از اصل سرمایه را خواهد یافت، معامله در این صورت فاسد می‌باشد.

به همین گونه اگر شرط گذاشتند که در صورت ضرر در مضاربت، ضرر بر عهدهٔ مضارِب/کارکننده خواهد بود، یا آنکه بر دوش هر دو جانب خواهد بود، این صورت معامله نیز فاسد است. حکم در همهٔ این صورت‌ها این است که هرچه ضرر رو دهد، همه بر دوش صاحب پول و سرمایه خواهد بود، زیرا پول و سرمایه از جانب اوست.

مسئلهٔ ۲: تا هنگامی که پول سرمایه در نزد مضارِب/کارکننده موجود است و او هنوز اجناس کار و بار را خریداری نکرده است، شما اختیار دارید که معامله را فسخ نمائید و پول‌های تان را پس بگیرید. و هنگامی که مضارِب اجناس را خریداری کرد، اکنون شما حق فسخ معامله را ندارید.

مسئلهٔ ۳: اگر شرط گذاشتید که شما نیز با مضارِب کار خواهید کرد، یا شخصی از جانب شما با او یکجا کار خواهد نمود، معامله در این صورت فاسد می‌باشد.



مسئلهٔ ۴: حکم مضاربت این است که اگر معامله صحیح انجام شده است و هیچ شرط بیهوده‌ای در آن نگذارده‌اند، در این صورت هر دو جانب در نفع شریک می‌باشند. نفع را به همان حسابی که

---

(۵۴۲) و می‌توانند نفع را به صورت فیصدی/درصدی نیز تقسیم کنند، مثلًا پنجاه فیصد از من و پنجاه فیصد از تو، یا شصت فیصد از من و چهل فیصد از تو و دیگر صورت‌ها ...



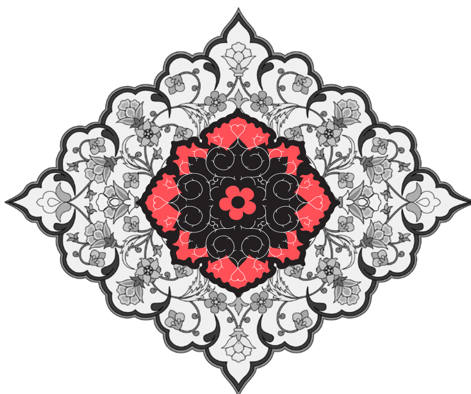
تعیین کرده‌اند، باید بین خود تقسیم نمایند.

و اگر در مضاربت نفعی نکردند و یا در مضاربت ضرر نمودند، مضارِب/کارکننده هیچ چیزی نخواهد یافت و همچنین ضرر نیز بر عهدهٔ او نخواهد بود و تاوان ضرر را نخواهد داد.

و اگر مضاربت فاسد گردیده بود، مضارِب/کارکننده در نفع شریک نمی‌باشد بلکه در این صورت به منزلهٔ یک کارگر/کارمند خواهد بود. اکنون باید دید که اگر کارگر/کارمندی مانند او را استخدام کنند، مزد او چقدر می‌باشد، سپس همان قدر مزد به او داده خواهد شد. چه مضاربت نفعی کرده باشد یا نکرده باشد، او در این معاملهٔ فاسد، مزد خود را در هر حال خواهد یافت. و اگر مضاربت نفع کرده بود، همهٔ نفع از صاحب پول و سرمایه می‌باشد.

اما اگر مقدار مزد مضارِب/کارکننده در صورت بالا از مقدار تعیین شدهٔ حصهٔ مضاربت در نفع بیشتر می‌افتد، و اگر مقدار طی‌شدهٔ حصه/سهم {یا فیصدی} او را از نفع به او بدهیم، این کمتر خواهد افتاد، در این صورت مضارِب را مزد نمی‌دهیم، بلکه همان نفع را به همانگونهٔ طی‌شده بین ایشان تقسیم خواهیم کرد.

تنبیه: ما بر نوشتن همین مقدار اکتفاء می‌کنیم، و اگر چنین مسئله‌ای برای کسی پیش آمد، هر مورد آن را باید از عالِمی بپرسد، تا نادانسته خود را به گناهی مبتلا نگرداند.



کتاب الودیعة

مسائل و احکام امانت

مسئلهٔ ۱: اگر کسی چیزی را نزد شما امانت گذاشت و شما نیز آن را گرفتید، اکنون محافظت آن بر عهدهٔ شما واجب می‌گردد. اگر شما در حفاظت آن کوتاهی کردید و به این سبب آن چیز ضایع شد، تاوان آن بر شما لازم می‌باشد.

البته اگر شما در حفاظتش کوتاهی ای نکردید، ولی آن شی بازهم ضایع شد، مثلاً دزدی شد یا خانه آتش گرفت و در آتش سوخت، در این صورت صاحب امانت تاوان آن را از شما گرفته نمی تواند. حتی اگر شما در هنگام امانت نهادنش اقرار نموده بودید که اگر امانت ضایع شد، من ضامن هستم، تاوانش را از من بگیر، او بازهم حق تاوان گرفتن را ندارد.

البته اگر شما به رضایت خود تاوانش را بپردازید، اینکار جداگانه است.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی به شما گفت من اندکی کار دارم و می‌روم، این چیز مرا نزد خود نگهدارید، و شما نیز گفتید که خوب بگذارش یا چیزی به او نگفتید، و او آن را نزد شما نهاده رفت، این شی امانت محسوب می‌شود. البته اگر شما به او گفتید که من نگاهش نمی‌کنم، آن را به کس دیگری بسپار، یا چیز دیگری از این قبیل گفته از گرفتن آن انکار کردید، ولی او بازهم سامان خود را نزد شما نهاده رفت، در این صورت آن شی نزد شما امانت نمی‌باشد. اما اگر شما بعد از رفتن صاحبش، آن را برداشته جائی دیگری گذاشتید، اکنون امانت محسوب می گردد.

مسئلهٔ ۳: اگر عده‌ای نشسته بودند وکسی آمده چیزی را به آنها سپرده رفت، حفاظت آن شی بر عهدهٔ همهٔ آنها واجب است. اگر همهٔ آنها یکجا برخاسته رفتند و امانت ضایع شد، در این صورت تاوان آن را همگی ایشان باید بپردازند.

و اگر آنها نه همگی یکجا بلکه یک یک برخاسته رفتند، در این صورت حفاظت امانت بر

آخرین شخص باقیمانده واجب می‌گردد، و اگر او نیز برخاسته رفت و امانت ضایع گردید، تاوان فقط از همین شخص اخذ خواهد شد.



مسئلۀ ۴: هر کسی که نزدش امانتی نهاده شده است، اختیار دارد که خودش آن را حفاظت نماید، یا آن را برای حفاظت نزد مادر، پدر، خواهر، زن، شوهر و غیره آن خویشاوندان خود بگذارد که عموماً در یک حویلی/حیاط به همراهش زندگی می‌کنند، و او خود نیز در هنگام ضرورت اشیای خود را نزد آنها می‌گذارد.

لیکن اگر کسی از بین این خویشاوندان مذکور او دیندار و پابند شریعت نباشد، سپردن امانت به او جایز نیست. اگر {شخص امانت‌گیرنده} قصداً امانت را به چنین شخص غیر معتبری سپرد و آنگاه امانت ضایع شد، در این صورت امانت‌گیرنده باید تاوان آن را بپردازد.

و سپردن امانت شخص بیگانه نزد کس دیگری غیر از خویشان نامبردۀ خود بدون اجازۀ صاحب امانت جایز نیست، چه آن کس، بیگانه باشد یا کدام پیوند خویشاوندی نیز با امانت‌گیرنده دارد. بنابرین اگر او امانت را نزد شخص دیگری گذاشت و امانت ضایع شد در این صورت پرداخت تاوان بر امانت‌گیرنده لازم خواهد بود.

البته آن شخص دیگر اگر چنان کسی است که امانت‌گیرنده خود نیز اشیای خود را نزد او امانت می‌گذارد، در این صورت سپردن امانت به وی جایز می‌باشد.

مسئلۀ ۵: اگر کسی نزد شما چیزی را به امانت گذاشت و شما آن را فراموش کرده در همانجا نهاده رفتید، اگر در این صورت امانت ضایع شد، باید تاوان آن را بپردازید. یا اینکه شما امانت را در اطاق یا صندوقی یا امثال آن گذاشته بودید و سپس قفل آن را بازکرده فراموش کردید که دوباره قفلش کنید و مردم مختلف در آنجا موجود اند یا رفت و آمد دارند، و آن امانت به گونه‌ای هست که حفاظتش عُرفاً بدون قفل نمودن ممکن نیست، در این صورت نیز اگر امانت ضایع شود تاوان آن بر شما لازم خواهد بود.

مسئلۀ ٦: اگر خانه‌ای که امانت را در آن نهاده بودید آتش گرفت، در چنین صورتی سپردن امانت به شخص دیگری نیز جایز است، لیکن چون آن عذر برطرف شد، باید فوراً امانت را باید پس گرفت، اگر آن را پس نگیرید و امانت ضایع شود، باید تاوان آن را بپردازید.

به همین ترتیب اگر امانت‌گیرنده در حال وفات بود وکسی از اهل خانواده‌اش موجود نیست

در این صورت نیز اگر امانت را به همسایه‌اش بدهد، اینکار جایز می‌باشد.



مسئلهٔ ۷: اگر کسی مقداری پول نزد شما به امانت گذاشت، محافظت همان پول‌ها بر عهدهٔ شما واجب است، و برای شما جایز نیست که آن پول‌ها را با پول‌های خود مخلوط کنید، و نه برای شما جایز است که آنها را خرج نمائید. و نباید به این خیال باشید که پول‌ها همگی پول هستند، بیا آن را خرج می‌کنم و چون پول خود را خواست، در مقابلش همان قدر به او پول می‌دهم. {اینکار درست نیست}. البته اگر صاحب پول اجازهٔ خرج آن پول‌ها را به شما داده باشد، در این صورت خرج آن پول‌ها برای شما جایز خواهد بود.

لیکن باید متوجه باشید که حکم این پول‌های امانت به این تفصیل است که اگر شما همان پول‌های امانت‌دهنده را به طور جداگانه نگهداری کردید، در این صورت آن پول‌ها امانت محسوب می‌گردد، و اگر آن پول‌ها تلف شد، تاوان بر عهدهٔ شما لازم نمی‌گردد.

و اگر شما آن پول‌های امانت را به اجازهٔ صاحبش خرج کردید، آن پول‌ها اکنون امانت محسوب نمی‌شود، بلکه بر عهدهٔ شما قرض خواهد بود، لهذا اگر تلف گردید، تاوان آن در هر حال بر دوش شما لازم خواهد بود، و حتّٰی اگر شما بعد از خرج آن پول‌ها همان مقدار پول را به نام صاحبش به طور جداگانه بگذارید، بازهم آن پول‌ها امانت شمرده نخواهد شد، بلکه پول شما محسوب می‌شود و اگر دزدی شد {یا از بین رفت، در هر دو صورت} پول شما از بین رفته است و بر شما لازم است تا تاوان پول آن شخص را بپردازید.

خلاصه آنکه در صورتی که پول امانت را شما خرج کرده باشید، تا هنگامی که تاوان آن را نداده‌اید، پرداخت همان مقدار پول بر عهدهٔ شما واجب خواهد بود.

مسئلهٔ ۸: اگر کسی مبلغ هزار روپیه نزد شما به امانت گذاشت، و سپس شما پنج‌صد روپیهٔ آن را به اجازهٔ او خرج کردید، در این صورت پنجاه روپیه بر عهدهٔ شما قرض خواهد بود و پنجاه روپیه نزد شما امانت است.

اکنون هر زمانی که نزد شما پول بود، آن پنجاه روپیه‌ای را که خرج نموده بودید، از پول‌های خود گرفته با آن پنجاه روپیهٔ امانت مخلوط نکنید، زیرا اگر آنها را مخلوط کردید، آن پنجاه روپیهٔ امانت نیز بعد از آن امانت شمرده نخواهد شد، بلکه تمام صد روپیه در این صورت بر عهدهٔ شما قرض محسوب خواهد گردید، و اگر این صد روپیه ضایع شود، بر شما واجب خواهد بود تا صد



روپیه تاوان بدهید، زیرا مخلوط کردن پول امانت با پول‌های خود، امانت را تغییر داده مُبَدَّل به قرض می‌گرداند و آنگاه پرداخت آن پول‌ها در هر حال واجب خواهد بود.

مسئلهٔ ۹: اگر کسی هزار روپیه نزد شما به امانت گذاشت و شما هزار روپیهٔ او را به اجازهٔ او با هزار روپیهٔ خود مخلوط کردید، اکنون این دو هزار روپیه، پول مشترک در بین شما می‌باشد. اگر این دو صد روپیه دزدی شد، در این صورت پول مشترک هر دوی شما ضایع می‌شود، اما تاوانی بر شما لازم نمی‌گردد.

و اگر مقداری از آن پول مشترک دزدی شد و مقداری هم باقی ماند، بازهم در این صورت نصف پول دزدی شده از آن شخص و نصف دیگر آن از شما دانسته می‌شود.

و اگر هزار روپیه از یک جانب و دو هزار روپیه از جانب دیگر بود و مقداری از آن پول‌های مشترک به سرقت رفت، هر کدام به حساب مقدار پول خود در ضرر شریک خواهد بود. مثلاً از این سه هزار روپیه اگر شش صد روپیه ضایع شد، در این صورت مبلغ دوصد روپیه از پول آن کس ضایع شده است که هزار روپیه دارد، و مبلغ چهارصد روپیه از پول آن شخصی که دو هزار روپیه دارا بوده است.

این حکمِ فقط همان زمانی است که شما با اجازهٔ صاحب امانت، پول‌های او را با پول‌های خود مخلوط کرده باشید. و اگر شما بدون اجازهٔ او پول‌هایش را با پول‌های خود مخلوط کرده‌اید، در این صورت حکمش همان است که در مسئلهٔ بالا گذشت. یعنی اینکه مخلوط کردن پول امانت با پول‌های خود بدون اجازهٔ صاحبش، آن پول‌ها را بر عهدهٔ شما مُبَدَّل به قرض می‌گرداند، بنابرین آن پول‌ها اکنون نزد شما امانت نمی‌باشد، و اگر مقداری از آن ضایع گردید، پول شما ضایع می گردد، و تاوان صاحب پول‌ها به هر حال بر عهدهٔ شما لازم می‌باشد.



مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی گوسفند یا گاوی را نزد شما به امانت گذاشت، برای شما نوشیدن شیر آن یا استفاده‌کردن از آن به هیچ صورتی جایز نیست. البته اگر صاحب آن اجازهٔ اینکار را داده باشد، در این صورت جایز خواهد بود. اما بدون اجازه، اگر مقداری از شیر آنها را مصرف کرده‌اید، باید قیمت آن مقدار شیر را به صاحبش بپردازید.

مسئلهٔ ۱۱: اگر کسی لباس یا زیور یا تختی را نزد شما امانت گذاشت، در این صورت استعمال آنها و استفاده از آنها بدون اجازهٔ صاحب آنها برای شما جایز نیست. اگر شما بدون اجازهٔ صاحبش،



لباس یا زیور را پوشیدید، یا بر تخت نشستید یا خوابیدید، و این اشیاء در دوران استعمال و استفادۀ شما خراب شد یا شکست، یا به سرقت رفت، پرداخت تاوان آنها بر دوش شما لازم خواهد بود.

البته اگر از اینکار توبه کردید و آن را جائی محفوظ برداشتید، و آنگاه امانت به نحوی ضایع شد، در این صورت تاوانی بر عهدۀ شما لازم نخواهد بود.

مسئلۀ ۱۲: اگر شما لباس امانت نهاده شده نزد تان را از صندوق به این جهت بیرون آوردید که شب همین لباس را پوشیده فلانجا می‌روم، و سپس قبل از آنکه آن را بپوشید، لباس ضایع شد، در این صورت نیز تاوان آن بر عهدۀ شما لازم است.

مسئلۀ ۱۳: اگر گاو یا گوسفندی که نزد شما به امانت است مریض شد و شما آن را تداوی کردید، ولی به جای بهبود یافتن، آن گاو و گوسفند به سبب تداوی شما مُرد، در این صورت باید تاوان آن را بپردازید. و اگر آن را تداوی نمی‌کردید و گاو یا گوسفند و ... به مرگ طبیعی خود می‌مُرد، در این صورت تاوانی بر شما لازم نمی‌آمد.

مسئلۀ ۱۴: اگر کسی به طور امانت، مقداری پول به شما داد و شما به فکر خود، آن را در بَکْسَك/ کیف جیبی خود یا در جیب خود انداختید، و لیکن آن پول نه در بَکْسَك یا در جیب شما بلکه پائین افتاد، اما شما در همین فکر بودید که من آن را در بَکْسَك یا جیب خود گذاشته‌ام، در این صورت تاوانی بر شما لازم نمی‌آید.



مسئلۀ ۱۵: شخصی که نزد شما امانت خود را نهاده بود چون امانت خود را از شما طلب کرد، بر شما واجب است تا فوراً امانتش را به او پس بدهید. ندادن امانت و تاخیر کردن در آن بدون عذری جایز نیست.

اگر کسی امانت خود را طلب کرد و شما به او گفتید که اکنون مصروف هستم فردا بیا آن را بگیر، و او نیز پذیرفت، این صورت عیبی ندارد. و اگر آن شخص نپذیرفت و بر فردا آمدن راضی نگردید و از اینکار ناراض شده برخاسته رفت، آن شی اکنون نزد شما امانت محسوب نمی‌شود، بلکه اگر به هر شکلی از اشکال از بین برود و ضایع شود، پرداخت تاوان آن بر عهدۀ شما واجب خواهد بود.

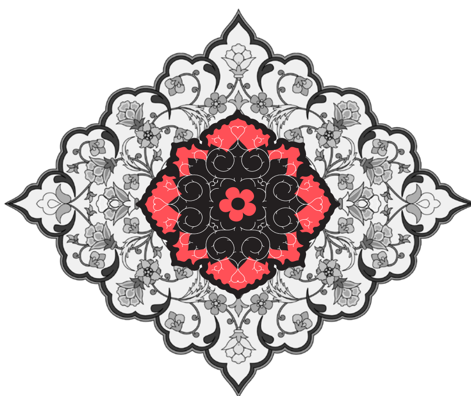
مسئلۀ ۱۶: اگر صاحب امانت شخصی را نزد شما فرستاد تا امانتش را بگیرد، در این صورت شما اختیار دارید که امانت را به این فرستاده ندهید و بگوئید که صاحب امانت خود آمده امانت خود را



خود ببرد، من آن را به کس دیگری نمی‌دهم.

و اگر شما این شخص فرستاده شده را راستگو دانسته امانت را به او دادید، و سپس صاحب امانت آمده گفت که چرا امانت را به او دادی، من او را نفرستاده بودم. در این صورت صاحب امانت می‌تواند تاوانش را از شما بگیرد. و شما اکنون امانت را از همان شخصی پس بگیرید که آن را به او داده‌اید.

و اگر امانت از نزد او ضایع شده است، در این صورت شما نمی‌توانید قیمت امانت را از او بگیرید، اما صاحب امانت، تاوان امانت خود را از شما خواهد گرفت.



کتاب العاریة

مسائل عاریت گرفتن چیزی

مسئلۀ ۱: کسی لباس، زیور، ظرف، تخت یا چیزی از این قبیل را از شخص دیگری برای چند روزی طلب کرده گرفت که به آن ضرورت دارم و چون ضرورتم رفع شد آن را پس می‌دهم، {اینکار را در اصطلاح «عاریت» می‌گویند}.

«حکم عاریت» مانند حکم امانت می‌باشد. اکنون بر شخص عاریت‌گیرنده واجب است تا آن شی عاریتی را به خوبی حفاظت کند. و اگر آن شی با وجود حفاظتش ضایع شد، صاحب آن در این صورت حق تاوان گرفتن را نخواهد داشت، حتی اگر عاریت‌گیرنده اقرار نیز کرده باشد که اگر مالت ضایع شد، من تاوانش را می‌دهم، بازهم تاوان گرفتن جایز نخواهد بود.

البته اگر عاریت‌گیرنده در حفاظت آن چیز بی‌توجهی کرد و به آن سبب عاریت ضایع شد در این صورت باید تاوانش را بپردازد.

و صاحب آن چیز عاریت‌گرفته‌شده اختیار دارد هر زمانی که بخواهد مال خود را پس بگیرد. انکارکردن برای عاریت گیرنده جایز نیست. اگر صاحب عاریت، مال خود را خواست و عاریت‌گیرنده آن را نداد و سپس شی عاریت گرفته شده ضایع شد، در این صورت تاوان آن بر دوش عاریت‌گیرنده لازم می‌گردد.

مسئلۀ ۲: استعمال مال عاریت‌گرفته‌شده فقط به همان گونه‌ای جایز است که صاحبش اجازه داده است، و استفاده از آن برخلاف اجازۀ صاحبش جایز نمی‌باشد. اگر کسی خلاف آن کند و مال عاریت ضایع شود، تاوانش بر عهدۀ او لازم می‌گردد.

مثلاً کسی به شخص دیگری قطیفه یا شالی برای پوشیدن به عاریت داد، و این شخص آن را در زیر پای خود هموار کرد و شال خراب شد، یا کسی به شخص دیگری تختی را به عاریت داد



و این شخص آن‌قدر مردم را بر آن نشاند که تخت شکست، یا کسی ظرف شیشه‌ای را به شخص دیگری به عاریت داد، و این شخص آن را بر روی آتش گذاشت تا آنکه ظرف شکست ... یا چنان کار خلاف دیگری انجام داد که مال عاریت را ضایع گردانید، در تمام این صورت‌ها این شخص تاوان آن عاریت را باید بپردازد.

به همین گونه اگر کسی چیزی را به عاریت گرفت و سپس نیتش بد شد که اکنون آن را خودم می‌گیرم و پس نمی‌دهم {در صورت ضایع شدن آن} تاوان آن بر او لازم می‌گردد.

مسئلۀ ۳: اگر کسی برای یک یا دو روز چیزی را به عاریت گرفت، اکنون لازم است که آن را بعد از یک یا دو روز واپس بدهد. و اگر بعد از پایان مدت میعاد، آن را به صاحبش پس نداد و آن چیز ضایع شد، تاوانش بر دوش او لازم خواهد بود.



مسئلۀ ۴: در مورد آنچه که شما به عاریت گرفته‌اید، آیا شما/عاریت‌گیرنده اجازه دارید که هم خود از آن استفاده کنید و هم آن را برای استفاده به دیگران بدهید یا نی؟

در این مورد باید دید که اگر صاحب آن چیز زبانی واضحاً گفته بود که هم خودت می‌توانی از آن استفاده کنی و هم می‌توانی آن را برای استفاده به دیگران بدهی، در این صورت برای شما جایز است تا هم خود آن را استعمال کنید و هم آن را به دیگران برای استفاده بدهید.

به همین‌گونه اگر صاحبش زبانی چیزی نگفته است، لیکن روابط شما با او به گونه‌ای است که شما یقین دارید که او اجازه می‌دهد، در این صورت نیز، حکم همین است.

و اگر صاحبش به طور واضح منع کرده بود که جز خودت کس دیگری حق استفاده از آن را ندارد، در این صورت برای شما جایز نیست تا آن را به کس دیگری برای استفاده بدهید.

و اگر شما آن چیز را به اینگونه به عاریت گرفته بودید که من خودم از آن استفاده می‌کنم، و صاحب آن نیز شما را به طور صریح از دادن آن چیز به دیگران منع نکرده بود و به طور واضح اجازه هم نداده بود، اکنون باید دید که این مال عاریت گرفته شده چه چیزی هست، اگر به گونه‌ای هست که همۀ مردم آن را به طور یکسان استعمال و استفاده می‌کنند و در استعمال و استفادۀ آن هیچ تفاوتی میان مردم وجود ندارد، در این صورت برای شما جایز است تا هم خود آن را استعمال کنید و هم برای استفاده به دیگران بدهید.

و اگر مال عاریت گرفته‌شده به گونه‌ای است که مردم آن را به طور یکسان استعمال نمی‌کنند



بلکه عده‌ای آن را به خوبی استعمال می‌نمایند و عده‌ای هم به صورت نادرست، در این صورت، شما چنین چیزی را برای استفاده به دیگران نمی‌توانید بدهید.

و اگر آن چیز را از صاحبش به این منظور به عاریت گرفته بودید که فُلان خویشاوند من یا فُلان مهمانم از آن استفاده خواهد کرد، و صاحبش نیز دربارۀ استفادۀ خود شما چیزی نگفته بود، در این صورت نیز حکم همین است که شما از آن اشیائی که از نوع اول هست، می‌توانید خود نیز استفاده کنید. و از آن اشیائی که از نوع دوم است، نمی‌توانید خود تان استفاده نمائید. آن چیز را فقط باید همان کسی استفاده کند که آن را به نامش عاریت گرفته‌اید.

و اگر بدون یادآوری از استفادۀ خود یا شخص دیگری، آن را به عاریت گرفتید و صاحبش نیز دربارۀ استفادۀ آن چیزی نگفت، در این صورت حکم این است که نوع اول اشیاء را می‌توانید هم شما خود استفاده کنید و هم برای استفاده به دیگران بدهید. و حکم نوع دوم اشیاء این است که اگر شما خود به استفادۀ آن آغاز کرده‌اید، اکنون اجازه ندارید تا آن را به کس دیگری برای استفاده بدهید. و اگر آن را نخست به کس دیگری برای استفاده دادید، در این صورت شما خود اکنون اجازۀ استفاده از آن را ندارید.



مسئلۀ ۵: برای پدر و مادر و غیرۀ طفل جایز نیست که چیزی از اموال و اشیای طفل نابالغ خود را عاریتاً به کسی بدهند. و اگر آن را به عاریت دادند، در صورت ضایع شدن آن، تاوانش بر عهدۀ آنها خواهد بود.

به همین گونه اگر طفل نابالغ، چیزی از اموال و اشیای خود را عاریتاً به شخصی داد، برای این شخص جایز نیست آن را بگیرد.

مسئلۀ ٦: اگر کسی چیزی را عاریتاً از شخص دیگری گرفت و آنگاه صاحبش وفات کرد، اکنون آن چیز، مال عاریت نمی‌باشد، بنابرین استفاده از آن اکنون برای عاریت‌گیرنده جایز نیست. به همین گونه اگر عاریت‌گیرنده وفات کرد، اکنون برای وارثانش جایز نیست تا از شی عاریت‌گرفته‌شده استفاده کنند.

كتاب الهبة

مسائل بخشش و هدیه به کسی (هبه)

مسئلهٔ ۱: اگر شما چیزی را به کسی بخشش یا هدیه دادید و او آن را قبول کرد، یا شما آن شی را در دست او گذاشتید و زبانی چیزی نگفتید و او آن را گرفت، در این صورت آن چیز از مِلکیّت شما خارج می‌شود و اکنون آن شخص مالک آن می‌گردد. اینکار را در اصطلاح شرع، «هِبَه» می‌گویند.

لیکن صحیح بودن «هِبَه» چند شرایط دارد. یکی اینکه شما آن شی را به او بسپارید و او بر آن قبضه نماید، بنابرین اگر شما به شخصی گفتید که من این را به تو دادم و او گفت قبول دارم، لیکن هنوز شما آن چیز را به او نسپرده‌اید، در این صورت معاملهٔ «هِبَه» صحیح نمی باشد. آن چیز هنوز هم در مِلکیَّت شما است. البته اگر جانب مقابل بر آن چیز قبضه کرد یعنی آن را گرفت، در این صورت اکنون او مالک آن می‌باشد.

مسئلهٔ ۲: و اگر شما چیزی را که می‌خواهید به کسی بدهید به گونه‌ای در پیش رویش نهادید که اگر او بخواهد می‌تواند آن را بگیرد و بردارد، و به او گفتید که این را بگیر، یا این از تو باشد، در این صورت نیز آن شخص مالک آن شی می‌گردد. و چنین خواهیم دانست که او آن را برداشته و برآن قبضه کرده است.

مسئلهٔ ۳: اگر شما مقداری لباس را در صندوقی قفل کرده به کسی دادید، لیکن کلید صندوق را به او ندادید، این صورت، قبضه دانسته نمی‌شود. هر زمانی که شما کلید را نیز به او بدهید، آنگاه آن را قبضه خواهیم دانست و آن شخص همانگاه مالک لباس‌ها خواهد گردید.

مسئلهٔ ۴: اگر شما بوتلی پر از تیل/روغن {یا ظرفی پر از چیز دیگر} دارید و سپس آن بوتل یا ظرف را به طور هدیه و بخشش به شخص دیگری دادید، اما تیل/یا روغن {یا چیز دیگر} که در آن است را به او نبخشیدید، این صورت هِبَه صحیح نیست. و اگر شخص مقابل بر آن قبضه نیز کند، بازهم

مالک آن نمی‌گردد. هنگامی که شما تیل/روغن {یا چیز دیگرِ} خود را از بوتل/شیشه {یا ظرف} خالی کردید، آنگاه او مالک بوتل/شیشه {و غیره} خواهد شد.

و اگر شما تیل/روغن داخل بوتل/شیشه را به شخصی دادید، اما خود بوتل را ندادید، و او آن را به همراه بوتل گرفت که من آن را خالی کرده بوتل/شیشه را برمی‌گردانم، این صورتِ تیل/روغن {و غیره} دادن صحیح است. و آن شخص بعد از قبضه بر آن مالکش می‌شود.

خلاصه آنکه هر زمانی که ظرف و دیگر چیزی مانند آن را به کسی بخشش و هدیه و تحفه می‌دهید، شرط صحت آن این است که آن ظرف و غیره را خالی نموده به او بدهید، و دادنش بدون خالی کردنش صحیح نیست.

به همین ترتیب اگر کسی خانهٔ خود را به کسی داد، در این صورت نیز باید همهٔ لوازم و اجناس خود را از خانه خارج کرده و خود نیز از آن برآمده، آنگاه خانه را به او بدهد.

مسئلهٔ ۵: اگر شما نصف چیزی را یا یک سوم/ثُلْث یا یک چهارم/رُبْع چیزی را به شخص دیگری به طور هدیه و بخشش دادید، نه کُل آن را، حکمش این است که اکنون باید دید که آن شی چگونه چیزی است:

اگر آن شی به گونه‌ای است که اگر آن را تقسیم کنند، نمی‌توان دیگر از آن کار گرفت، مثلاً سنگ آسیا که اگر آن را از میان دو قسمت کنند، دیگر نمی‌توان با آن چیزی را آسیا کرد، یا مثلاً چوکی، تخت، ظرف، آفتابه، پیاله، صندوق، حیوان، {موتر و موترسایکل و غیره ... که نمی‌توان آنها را قسمت کرد}، در این صورت جایز است که نصف یا یک سوم یا یک چهارم و غیرهٔ اشیای از این قبیل را بدون تقسیم نمودن نیز به طور هدیه و بخشش بدهید، و در صورت قبضهٔ جانب مقابل، هر اندازه‌ای که شما به او هدیه و بخشش داده‌اید، او مالکش می‌گردد. و اکنون آن چیز بین شما و او مشترک خواهد بود.

و اگر آن شی چیزی است که اگر آن را تقسیم کنند، هنوز هم می‌توان از آن کار گرفت و آن را استفاده کرد، مثلاً زمین، خانه، توپ تکه/طاقهٔ پارچه، گندم، شیر، ماست و غیره... در این صورت هدیه دادن و بخشیدن آن قبل از تقسیم کردن آن صحیح نیست.

بنابرین به طور مثال، اگر شما به کسی گفتید که نصف روغن این ظرف را به تو دادم و او قبول کرد، این بخشش کردن و هدیه دادن صحیح نیست، حتی اگر او بر آن ظرف روغن قبضه نیز کند، بازهم مالکش نمی‌گردد، و تمام روغن هنوز هم در مِلکیَّت شما قرار دارد. البته اگر بعداً شما



نصف روغن را جدا نموده به او دادید، آن شخص آنگاه مالک آن می گردد.



مسئلهٔ ٦: اگر دو نفر مشترکانه یک توپ تکه/طاقه پارچه یا یک خانه یا باغ یا چیز دیگری امثال آنها را به طور مناصفه خریدند، در این صورت تا هنگامی که آن را میان همدیگر تقسیم نکرده‌اند، برای هیچ یک آنها صحیح نیست که حصهٔ/سهم خود را به کس دیگری بدهد یا ببخشد.

مسئلهٔ ۷: اگر کسی مبلغی پول را مثلاً شش عدد پول/اسکناس «ده افغانی» یا دوازده عدد پول «پنج افغانی» را به دو نفر {غنی} داد که شما آنها را نصف نصف بین خود تقسیم کنید، این صورت صحیح نیست، بلکه باید نخست پول‌ها را خود جدا تقسیم نموده آنگاه آنها را به آن دو نفر بدهد. البته اگر آن دو نفر فقیر بودند، در این صورت ضرورتی به تقسیم نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۸: اگر کسی مثلاً بره‌ای را که هنوز در شکم گوسفند است، یا گوساله‌ای را که هنوز در شکم گاو است، قبل از تولُّد به شخص دیگری به طور هدیه یا بخشش بدهد، اینکار صحیح نیست. و اگر آن شخص حتّٰی بعد از تولُّد بر آنها قبضه نماید، بازهم مالک آنها نمی گردد.

اگر کسی می خواهد آنها را بخشش کند یا هدیه دهد، باید بعد از تولُّد آنها را بخشش کند و یا هدیه بدهد.

مسئلهٔ ۹: اگر کسی گوسفند حامله‌ای را به شخص دیگری داد که این از تو باشد، ولی بره‌ای که در شکمش است مِلکیَّت من است، بعد از تولُّد، من آن را می گیرم، در این صورت هم گوسفند و هم بره‌ای که در شکمش است، ملکیت آن شخص دیگر می گردد، و بعد از تولُّد بره، بخشش‌دهنده حق گرفتن بره را ندارد. {البته اگر شخص دیگر آن را به رضای خود بدهد، این امر جداگانه است}.

مسئلهٔ ۱۰: اگر شما چیزی را نزد کسی به امانت گذاشته بودید و بعداً آن را به او بخشیدید، در این صورت اگر آن شخص فقط اینقدر بگوید که من آن را گرفتم، مالکش می گردد. او در این صورت ضرورتی به قبضهٔ مُجَدَّد ندارد، زیرا آن چیز از همان آغاز در قبضهٔ او قرار دارد.

مسئلهٔ ۱۱: اگر پسر یا دختر نابالغی، چیزی از اشیاء و اموال خود را به شخص دیگری هدیه بدهد و یا بخشش نماید، نه این هدیه و بخشش کردنش صحیح است، و نه گرفتن آن هدیه و بخشش برای کسی جایز می‌باشد.

این مسئله را به خوبی به یاد بسپارید، زیرا بسیاری از مردم به آن مبتلا می‌باشند.





مسائل تحفه و بخشش دادن به اطفال



مسئلۀ ۱: آنچه که در هنگام خَتَنَه یا در هنگام محفل دیگری به اطفال/کودکان می‌دهند، مقصود از آن هدیه‌دادن به خود طفل نمی‌باشد، بلکه مقصود از آن هدیه یا تحفه‌دادن به پدر و مادر طفل است. بنابرین تمامی آن هدیه‌ها و تحفه‌ها نه مِلکیَّت طفل بلکه ملکیت پدر و مادر طفل است. آنان به هرگونه‌ای که صلاح می‌بینند، اختیار دارند آنها را مصرف نمایند.

البته اگر کسی مخصوصاً چیزی را به طفل بدهد، همان طفل مالک آن خواهد بود. اگر طفل عاقل است، در این صورت قبضه‌کردن خودش بر آن کافی می‌باشد و چون بر آن قبضه کرد، مالکش می‌گردد.

و اگر طفل بر آن قبضه نکند یا درك و فهم و توان قبضه‌کردن را ندارد، پس در صورت موجودیت پدر اگر پدر بر آن چیز قبضه کند طفل مالکش می‌گردد. و در صورت عدم موجودیت پدر، اگر پدرکلانش/پدربزرگش بر آن چیز قبضه کند، بازهم طفل مالک آن می‌گردد.

و اگر پدر یا پدرکلانش/پدربزرگش موجود نبود، در این صورت همان کسی بر آن چیز قبضه نماید که پرورش طفل را بر عهده دارد.

باید متوجه بود که در صورت موجودیت پدر و پدرکلانش/پدربزرگش {در مجلس} قبضۀ مادر و مادرکلان/مادربزرگ و غیرۀ طفل اعتباری ندارد.

مسئلۀ ۲: اگر پدر طفل، و در عدم موجودیت او، پدرکلان/بزرگ طفل بخواهد چیزی را به فرزند یا نواسۀ/نوۀ خود بدهد فقط از اینقدر گفتن آنها که من این چیز را به این طفل دادم طفل مالك آن می‌گردد.

و اگر پدر و پدرکلان موجود نیست، و مادر یا برادر و غیرۀ طفل بخواهند چیزی را به طفل هِبَه کنند و طفل در پرورش آنها قرار دارد، در این صورت از گفتن کلمات بالا طفل مالک آن چیز می‌گردد، و ضرورتی به قبضۀ کسی باقی نمی‌ماند.



مسئلهٔ ۳: اگر می خواستید به فرزندان خود چیزی بدهید، باید متوجه باشید که همهٔ آنها را مساویانه و برابر بدهید، اولاد شما چه پسر باشد و چه دختر، باید همگی را مساویانه بدهید.

البته اگر زمانی {بخاطر ضرورتی} یکی از آنها را بیشتر از دیگران دادید، اینکار اشکالی ندارد لیکن هدف شما از کم‌دادن به سایر فرزندان تان نباید ضرر رسانی به آنها باشد. و اگر مقصود تان از اینکار ضرر رسانی به سایر اولادتان باشد، بیشتر دادن به یکی و کم‌دادن به دیگران جایز نخواهد بود.

مسئلهٔ ۴: هر چیزی که مِلکیَّت طفل نابالغ است، حکمش این است که فقط در امور همان طفل باید استفاده یا مصرف گردد، و برای هیچ کسی جایز نیست که آن را در امور شخصی خود استفاده یا مصرف نماید. حتّٰی که مادر و پدر طفل نیز نباید آن را در کارهای خود استفاده نمایند یا در مصارف خود خرچ کنند، و نه اجازه دارند که آن را در امور طفل دیگری استعمال یا مصرف کنند.

مسئلهٔ ۵: اگر کسی چیزی را ظاهراً به طفل داد، اما یقیناً دانسته می‌شود که مقصود نه هدیه دادن به طفل بلکه هدیه به پدر و مادر طفل است، ولی به خاطر آنکه این هدیه و تحفه را معمولی و کم ارزش می‌داند آن را به نام طفل می‌دهد، در این صورت پدر و مادر طفل مالک آن شی می‌باشد، لذا اختیار دارند تا به هر گونه‌ای آن را استعمال یا مصرف کنند.

البته در چنین مواقع باید دید که اگر آن هدیه و تحفه را خویشاوندان مادر طفل داده‌اند، هدیه و تحفه مِلکیَّت مادر طفل می‌باشد. و اگر آن را خویشاوندان پدر طفل داده اند، هدیه و تحفه در این صورت مِلکیَّت پدر طفل خواهد بود.

مسئلهٔ ٦: اگر شما لباسی برای طفل نابالغ خود دوختید، همان طفل مالک آن لباس می‌شود. یا اگر شما زیوری برای دخترک نابالغ خود ساختید {یا خریدید} همان دخترک مالک آن زیور می گردد، و اکنون دادن آن لباس یا آن زیور به پسر یا دختر دیگری جایز نیست، بلکه آن لباس و زیور را باید به همان طفلی بدهید که آن را برایش ساخته یا خریده‌اید.

البته اگر در هنگام دوختن یا ساختن {یا خریدن} به طور صریح گفته بودید که این مِلکیَّت من است و آن را عاریتاً می‌دهم، در این صورت مالک آنها شما می‌باشید.

اکثر رواج است که خواهر بزرگ از خواهر کوچک خود، یا مادر از دختر نابالغ خود، چادر سر یا چیز دیگری را عاریتاً می گیرد، باید دانست که عاریت‌گرفتن هیچ چیزی از نابالغ حتّٰی برای مدت کوتاهی نیز جایز نمی‌باشد.

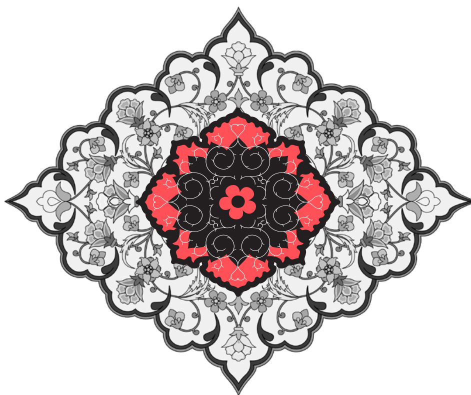
مسئلهٔ ۷: همانگونه که طفل نابالغ اختیار ندارد تا اشیاء یا اموال خود را به کسی بدهد، درست به



همان صورت، پدر و مادر طفل نیز حق ندارند تا اموال و اشیای طفل نابالغ خود را به کسی بدهند. اگر پدر و مادر طفلی، مال طفل خود را به طور مِلکیَّت یا به طور عاریت برای استفادۀ چند روزی به شخصی دادند، برای آن شخص جایز نیست آن را بگیرد.

البته اگر پدر و مادر طفل به سبب فقر و ناداری، ضرورت شدیدی به آن مال طفل دارند و همچنین قادر نیستند آن را از جائی دیگری به دست بیاورند، در این صورت برای پدر و مادر جایز خواهد بود تا در هنگام مجبوری و ناچاری، از اموال طفل خود استفاده نمایند.

مسئلۀ ۸: برای پدر و مادر و غیرۀ طفل نابالغ، صحیح نیست تا پول و اموال طفل خود را به کسی قرض بدهند، بلکه حتّٰی برای ایشان اینهم صحیح نیست تا پول و دارائی طفل نابالغ خویش را خود شان به طور قرض بگیرند. این مسئله را به خوبی به یاد بسپارید.



پس گرفتن چیزی که بطور هدیه یا بخشش داده اید

مسئلۀ ۱: پس‌گرفتن چیزی که به طور هدیه یا بخشش به کسی داده‌اید گناه بزرگی است[(۵۴۳)] اما اگر شما آن را پس بگیرید و آن کس که هدیه و بخشش را به او داده‌اید نیز آن را به رضایت خاطر پس بدهد، در این صورت شما دوباره مالک آن می گردید.

اما در بعضی مواقع، اختیار پس‌گرفتن را اصلاً نخواهید داشت. مثلاً اگر شما گوسفندی را به کسی بخشیده‌اید و او گوسفند را پرورش داده چاق و فربه گردانیده است، شما حالا حق پس‌گرفتن گوسفند را ندارید. یا آنکه شما زمینی را به شخصی دادید و او خانه‌ای بر آن زمین آباد کرد یا آن را باغی ساخت، در این صورت نیز حق پس‌گرفتن زمین را ندارید. و یا آنکه شخصی را تکه/پارچه دادید و او آن را لباس دوخت، یا آن را رنگ کرد، و یا آن را شُستشو کرد، در این صورت‌ها نیز شما حق پس‌گرفتن تکه/پارچه را ندارید.

مسئلۀ ۲: اگر شما گوسفندی را به کسی دادید و آن گوسفند یکی دو بره به دنیا آورد، و اکنون شما می خواهید آن را پس بگیرید، گرچه اختیار پس گرفتن را دارا هستید، ولی فقط گوسفند را می توانید پس بخواهید و حق گرفتن بره‌ها را ندارید.

---

(۵۴۳) رسول اکرم ﷺ دربارۀ پس‌گرفتن چیزی که شخص به طور هدیه یا تحفه یا بخشش به کس دیگری داده است می‌فرماید: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: وَمَثَلُ الَّذِي يُعْطِي الْعَطِيَّةَ ثُمَّ يَرْجِعُ فِيهَا كَمَثَلِ الْكَلْبِ يَأْكُلُ فَإِذَا شَبِعَ قَاءَ، ثُمَّ عَادَ فِي قَيْئِهِ. ترجمه: رسول خدا ﷺ فرمودند: مثال شخصی که هدیه یا بخششی به کسی می‌دهد و سپس آن را از او پس می‌گیرد مانند سگی است که بعد از سیرخوردن، استفراغ کند و آنگاه استفراغ خود را بخورد. (ابو داود شریف: حدیث ۳۵۳۹ و ترمذی شریف: حدیث ۲۱۳۲ و سنن نَسائی شریف: حدیث ۳۶۹۲ و ابن ماجۀ شریف: ۲۳۸۴ و مُسْنَد احمد: حدیث ۲۱۱۹ و ۴۸۱۰ و مُصَنَّف ابن ابی شیبه: ۲۱۷۱۴)

و همچنین رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَيْسَ لَنَا مَثَلُ السَّوْءِ، الَّذِي يَعُودُ فِي هِبَتِهِ كَالكَلْبِ يَرْجِعُ فِي قَيْئِهِ. ترجمه: از ما نیست آن‌کسی که چیزی را به طور هدیه و بخشش به کسی می‌دهد و سپس آن را پس می‌گیرد. مثال او مثال سگی است که استفراغ کند و سپس آن استفراغ خود را دوباره بخورد (بخاری شریف: ۲۶۲۲ و ۶۹۷۵ و نَسائی شریف: حدیث ۳۶۹۹ و ترمذی شریف: حدیث ۱۲۹۸)

مسئلهٔ ۳: بعد از دادن هدیه یا تحفه یا بخشش اگر دهنده یا گیرنده فوت کند، در این صورت نیز حق پس‌گرفتن آن از بین می‌رود.

مسئلهٔ ۴: اگر شخصی چیزی را به طور هدیه به شما داد و سپس شما نیز چیزی در قِبال آن به طور هدیه به او داده گفتید که این را در مقابل آن هدیه بگیر، اکنون بعد از گرفتن عوض هدیهٔ خود، آن شخص حق پس‌گرفتن هدیهٔ خود را ندارد.

البته اگر شما در وقت عوض دادن، نگفته بودید که این را در مقابل آن به شما می‌دهم، در این صورت آن شخص هنوز هم اختیار پس‌گرفتن هدیهٔ خود را دارا هست، و شما نیز حق پس گرفتن مال خود را دارا می‌باشید.

مسئلهٔ ۵: و اگر زنی به شوهر خود یا شوهری به زن خود هدیه یا بخششی داد، در این صورت هیچ کدام حق پس‌گرفتن آن را ندارد.

به همین گونه اگر کسی چیزی را هدیةً به چنان خویشاوند نسبی خود داد که نکاحش با او برای ابد حرام است مثلاً برادر، خواهر، برادرزاده، خواهرزاده، و غیره ... در این صورت نیز حق پس گرفتن را ندارد.

و اگر به چنان خویشاوند خود داد که نکاحش با او حرام نیست، مثلاً کاکازاده، عمه زاده، خاله زاده و غیره ... در این صورت حق پس‌گرفتن آن را دارا می‌باشد.

و به همین ترتیب اگر به چنان خویشاوند خود داد که گرچه نکاحش با او حرام است لیکن این خویشاوندی‌اش نسبی نیست بلکه خویشاوندی رِضاعی/شیری یا خویشی دیگری است، مثلاً برادر و خواهر و غیرهٔ رضاعی/شیری یا عروس و داماد و خُسُر و خُشُو[۵۴۴] و غیره ... در این صورت نیز حق پس گرفتن را دارا می‌باشد.



مسئلهٔ ٦: در تمام صورت‌هائی که گفتیم «اختیار/حق پس‌گرفتن را دارد»، معنایش این است که اگر گیرنده نیز به پس‌دادن آن راضی باشد، آنگاه هدیه‌دهنده حق پس‌گرفتن را خواهد داشت، چنانچه در مسئلهٔ اول نیز بیان شد. اما باید دانست که پس‌گرفتن در این صورت نیز گناه می‌باشد.

و اگر گیرنده به پس‌دادن راضی آن نباشد، بدون فیصلهٔ قاضی کسی حق ندارد تا جبراً هدیهٔ خود را پس بگیرد. و اگر کسی بدون فیصلهٔ قاضی به زور آن را پس گرفت، مالک آن نمی‌گردد.

(۵۴۴) خُسُر= پدر زن یا پدر شوهر. خُشُو= مادر زن یا مادر شوهر.



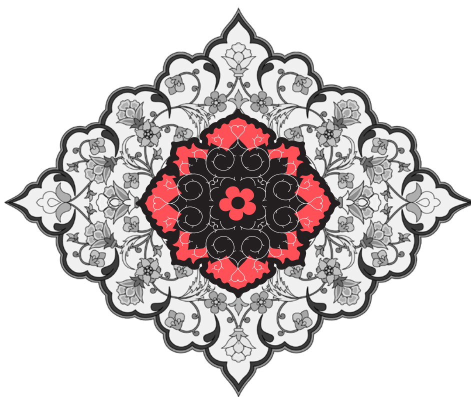
مسئلۀ ۷: آنچه که تا به حال دربارۀ احکام هِبَه و بخشش بیان گردید، حکم اکثر مسائل صدقه و خیرات دادن در راه خدا نیز به همین گونه است. مثلاً فقیر بدون قبضه‌کردن بر پول و مال، مالک آن نمی‌شود. هر چیزی که قبل از دادن به طور هبه، تقسیم‌کردنش اولاً شرط باشد، در صدقه و خیرات نیز تقسیم‌کردنش قبل از دادنش شرط می‌باشد. هر چیزی که خالی کردنش قبل از دادنش لازم است، در اینجا نیز خالی کردنش پیش از دادنش لازم می‌باشد.

البته احکام هِبَه و بخشش یا صدقه و خیرات در دو مورد جداگانه است.

یکی آنکه در هبه و بخشش، بخشش‌دهنده در صورت رضایت جانب مقابل، اختیار پس‌گرفتن هِبَه را دارد، ولی در صدقه و خیرات، چنین اختیاری وجود ندارد.

و دوم آنکه اگر کسی شش عدد پول/اسکناس «ده افغانی» یا دوازده عدد پول «پنج افغانی» را به دو فقیر به صدقه داد که آن را بین خود تقسیم کنید، اینکار در اینجا درست است، لیکن در هِبَه و بخشش {به دو نفر پولدار} درست نمی‌باشد.

مسئلۀ ۸: اگر کسی می‌خواست به فقیری، یکی ده روپیه بدهد، اما به اشتباه صد روپیه به او داد، در این صورت نیز اختیار پس‌گرفتن آن را ندارد.



کتاب الاجارة

مسائل کرایه و اجاره

مسئلۀ ۱: هنگامی که شما خانه‌ای را به طور ماهانه به کرایه گرفتید و بر آن قبضه نمودید، اکنون کرایۀ آن را بعد از پایان یک ماه باید بپردازید، چه در آن سکونت نموده باشید، یا آن را خالی نگهداشته باشید. کرایۀ خانه به هر حال بر شما واجب است.

مسئلۀ ۲: اگر خیاط لباس شما را دوخت، یا رنگریز کالای شما را رنگ کرد، یا لباسشو لباس‌های شما را شست، آنها اختیار دارند تا هنگامی که مزد ایشان را نداده‌اید، لباس‌های شما را ندهند، و برای شما نیز جایز نیست بدون پرداخت مزد آنها لباس‌های خود جبراً از آنها بگیرید.

و اگر شما یک بُوری/گُونی گندم را به کسی دادید تا آن را در مقابل مثلاً ده روپیه تا جائی برساند، در این صورت او نمی‌تواند بوری/گونی گندم شما را نگهدارد و به شما ندهد و بگوید که مزد مرا اول بده. فرق در بین این صورت و مسئلۀ قبلی آن است که در صورت قبلی، چیزی اضافی در لباس توسط کار آنها به وجود آمده بود، و در صورت حمل، هیچ چیز اضافی در گندم پیدا نشده است.

مسئلۀ ۳: اگر کسی بر شما شرط گذاشت که این لباس مرا فقط تو بدوز، یا فقط تو رنگ کن، یا فقط تو بشوی، در این صورت برای شما جایز نیست تا لباس را توسط کس دیگری بدوزید یا رنگ کنید یا بشوئید.

و اگر چنین شرطی را نگذاشته بود، می‌توانید آن را توسط شخص دیگری نیز بدوزید یا رنگ نمائید یا بشوئید.

مسائل اجارهٔ فاسد

مسئلهٔ ۱: اگر خانه‌ای را به کرایه/اجاره می‌دادند یا می‌گرفتند، کرایهٔ/اجارهٔ آن در صورت‌های ذیل، اجارهٔ فاسد می باشد:(۵۴۵)

اگر در هنگام کرایهٔ خانه، «میعاد و مدت اجاره» مُشَخَّص نگردید که اجاره برای چند روز یا چند ماه یا چه مدت می‌باشد.

یا آنکه در هنگام کرایهٔ خانه، «مبلغ کرایه» مُشَخَّص نگردید و بدون تعیین مبلغ کرایه، خانه به کرایه داده شد.

یا آنکه کرایه‌گیر/مستأجر {اضافه بر کرایه} شرط کرد که هر چیزی در خانه خراب شود یا بشکند، ترمیم و تبدیل آن بر عهدهٔ من است.

یا صاحب خانه، خانه را بر این وعده به کسی داد که هرچه در خانه خراب شد یا شکست، کرایه‌گیر/مستأجر آنها را ترمیم کند و همین، کرایهٔ خانه خواهد بود؛ کِرا دادن/اجاره دادن و کِرا گرفتن/اجاره گرفتن خانه در تمام صورت‌های بالا «اجارهٔ فاسد» است.

و اگر کسی به شخص دیگری گفت که تو در این خانه سکونت کن و اگر چیزی خراب شد یا شکست، آن را ترمیم کن، من کِرائی از تو نمی‌گیرم. خانه در این صورت عاریت محسوب می‌شود و این صورت جایز است.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی خانه‌ای را بدون مُشَخَّص کردن میعاد اجاره به این صورت به کرایه گرفت که ماهانه یک هزار روپیه کرایه می‌دهم، در این صورت اجارهٔ خانه فقط برای یک ماه صحیح واقع شده است. صاحب خانه بعد از پایان یک ماه اختیار دارد که اگر بخواهد می‌تواند کرایه‌دار/مستأجر را از خانه بیرون کند. و اگر کرایه‌دار/مستأجر در ماه بعدی نیز در آن خانه ساکن بود، اجاره در مورد

---

(۵۴۵) اجاره به معنای کرایه دادن است و فاسد به معنای خراب و ناجایز. مراد از اجارهٔ فاسد در اینجا آن کرایه گیری است که شرایط اجاره در آن مراعات نگردد. در صورت اجارهٔ فاسد، شکستن اجاره و معامله‌کردن از سر نو لازم می‌باشد. (حاشیهٔ جدیده: ۴۹/۵)



یک ماه دیگر صحیح واقع می‌گردد. خلاصه آنکه اجارۀ خانه در هر ماه به همین ترتیب از سر نو تجدید می‌گردد.

البته اگر کرایه‌دار/مستأجر گفته بود که خانه را برای مدت چهار ماه یا شش ماه می‌گیرم، در این صورت اجاره تا همان مدت نامبرده صحیح واقع می‌شود، و صاحب خانه حق بیرون‌کردن کرایه‌دار /مستأجر را قبل از پایان آن میعاد ندارد.

مسئلۀ ۳: اگر کسی مقداری گندم را به شخص دیگری داد تا آن را آسیا کند و به او گفت که یک چهارم/رُبع آرد را به خاطر مزدت بگیر، یا آنکه کسی به شخص دیگری گفت تا زمینش را دَرَو کند و در مقابل کار خود فُلان مقدار از حاصلات همان زمین را بگیرد، هر دو صورت اجارۀ فاسد می‌باشد.



حکم اجارۀ فاسد

مسئلۀ ۴: حکم اجارۀ فاسد این است که {بعد فسخ اجاره} آنچه که میان دو جانب تعیین شده بود به آنها داده نخواهد شد، بلکه باید دید که در مقابل آن‌کار، عُرفاً چقدر مزد می‌دهند، یا آن خانه را عُرفاً در مقابل چه مبلغی به کرایه/اجاره می‌گیرند و سپس همان مزد و همان مبلغ به آنها داده خواهد شد. لیکن اگر مقدار مزد یا مبلغ کرایۀ خانه در عُرف مردم بیشتر بود، و آنچه که آنها با هم طی کرده بودند کمتر است، در این صورت مزد یا مبلغ عُرفی پرداخته نمی‌شود، بلکه همان مقدار تعیین شدۀ آنها به آنها پرداخته خواهد شد. خلاصه آنچه که کمتر بود همان را خواهند یافت.



مسئلۀ ۵: اجاره و کِرای ساز و آواز،(۵۴۶) رقص، مَداری گری، و هرچه بازی‌های عبث است، صحیح

---

(۵۴۶) رسول الله ﷺ ساز و آوازخوانی و استعمال آلات ساز و سرود را حرام گردانیده‌اند. آنحضرت ﷺ دربارۀ گروه‌های که در نزدیکی‌های قیامت به اینکار مشغول می‌گردند فرموده‌اند: عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: لَيَشْرَبَنَّ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي الْخَمْرَ، يُسَمُّونَهَا بِغَيْرِ اسْمِهَا، يُعْزَفُ عَلَى رُءُوسِهِمْ بِالْمَعَازِفِ، وَالْمُغَنِّيَاتِ، يَخْسِفُ الله بِهِمُ الْأَرْضَ، وَيَجْعَلُ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ. ترجمه: از حضرت ابو مالک اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: {در نزدیکی‌های قیامت} گروهی از اُمت من شراب خواهند خورد و نامش را تغییر داده خواهند خورد، و زنان آوازخوان با آلات ساز و سرود نزد آنها آواز خواهند خواند. خداوند آنها را در زمین در گور کند و چهره‌های آنها را مسخ نموده چون چهرۀ شادی/بوزینه و خنزیر بگرداند.(سنن ابن ماجه: حدیث۴۰۲۰ و شعب



نمی‌باشد، بلکه کُلًّا باطل است و لذا هیچ مُزدی به آنها داده نمی‌شود.

مسئلهٔ ٦: اگر کسی یک قاری را استخدام کرد تا در مقابل این قدر مُزد تا فُلان مدت بر قبر فلان شخص قرآن بخواند و ثوابش را به او ببخشد، این کار صحیح نیست بلکه باطل است. نه قاری در این صورت ثوابی کسب می‌کند و نه مُرده ثوابی به دست می‌آورد. و این قاری نیز مستحق هیچ مزدی نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۷: کرایه/اجاره گرفتن کتابی برای خواندن صحیح نیست، بلکه باطل است.

مسئلهٔ ۸: رواج است که برای حامله گردانیدن بز و گوسفند و گاو و گاومیش ماده، بز و گوسفند و گاو و گاومیش نر را به کرایه/اجاره می‌گیرند تا با ماده جفتی نموده آن را حامله بسازد، اینکار حرام است.

مسئلهٔ ۹: کرایه گرفتن بز، گوسفند، گاو و گاومیش برای شیرخوردن جایز نیست.

مسئلهٔ ۱۰: اگر کسی مرغ‌ها یا گوسفندهای خود را به شخص دیگری داده گفت که اینها را پرورش کن، و هر قدر که مرغ‌ها چوچه دادند یا هر قدر که گوسفندها بره آوردند، من و تو آنها را میان خود به طور مناصفه تقسیم می‌کنیم، اینکار جایز نیست.

مسئلهٔ ۱۱: اگر کسی به خاطر زیب و زینت خانه، قندیل و غیره را به کرایه آورد، اینکار درست نیست، و صاحب قندیل و غیره ... مستحق کرایهٔ خود نخواهد بود. البته اگر قندیل و غیره را برای استفاده از روشنائی‌اش آورده باشد، اجاره جایز است.

مسئلهٔ ۱۲: اگر کسی ارابه {موتر یا دیگر وسیلهٔ نقلیه‌ای} را به کرایه گرفت، در این صورت برایش جایز نیست تا اضافه بر تعداد معمولش، مردم بیشتری را بر آن سوار کند.



الایمان بیهقی: حدیث۵۲۲۷ و مصنف ابن ابی شیبه: ۳۷۵۸ و معجم ابن الاعرابی: ۱۶۰۱ و معجم کبیر طبرانی: ۳۴۱۹ و مسند الشامیین طبرانی: ۲۰۶۱ و صحیح ابن حبان: ۶۷۵۸ و تخریج الاحادیث في کتاب التاریخ الکبیر للبخاري: ۲۴۲)

و از حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما مرفوعاً روایت است: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه وآله: إِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَيَّ أَوْ حُرِّمَ الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْكُوبَةُ... ترجمه: در روایت دیگری وارد است که حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما فرمود: حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند که خداوند شراب و قمار و «طبله» را حرام گردانیده است ... (سنن ابی داود: ۳۶۸۹ ومسند احمد: ۲۴۷۶ و ۲۶۲۵ و ۳۲۷۴ وصحیح ابن حبان: ۵۳۶۵ وسنن کبری بیهقی: ۲۱۴۷۱ و۲۱۵۱۹ و ۲۱۵۱۸ و مسند بزار: ۲۴۵۴ و مسند ابی یعلی: ۲۷۲۹)

تفصیل این مسئله را در «تفسیر معارف القرآن» از مفتی محمد شفیع عثمانی رحمه الله در تحت آیت ششم سورهٔ لقمان ملاحظه کنید.



مسئلهٔ ۱۳: اگر کسی چیزی را گم کرد و گفت هر کس به من اطلاع دهد که فلان چیزم کجاست، او را صد روپیه می‌دهم، پس اگر کسی آمده او را از جای گمشده‌اش مطلع نیز ساخت، بازهم مستحق گرفتن صد روپیه نمی‌باشد. زیرا این گونه اجاره صحیح نیست.

و اگر صاحب چیز گمشده به یک شخص مُعَیَّن گفت که اگر تو جای چیز گمشدهٔ مرا به من نشان بدهی، ترا صد روپیه می‌دهم، اگر آن شخص بدون حرکت از جای نشستن خود، جای شی گمشده را نشان بدهد، در این صورت مستحق صد روپیه نخواهد بود، و اگر از جای نشستن خود برخاسته حرکت کرده و آنگاه جای شی گمشده را نشان داد، در این صورت مستحق گرفتن آن مبلغ وعده شده می‌باشد.



مسائل تاوان گرفتن

مسئلهٔ ۱: اگر کسی به طور مثال، لباسی را به رنگریز، لباسشو یا خیاط برای رنگ کردن یا شستن یا دوختن داد، لباس نزد آنها امانت می‌باشد، و اگر لباس به سرقت برود یا با وجود احتیاط آنها بدون قصد آنها به نحوی ضایع شود، در این صورت تاوان گرفتن از آنها جایز نمی‌باشد.

البته اگر مثلاً لباسشوی لباس را به گونه‌ای شست که لباس پاره شد، یا رنگریز تکهٔ/پارچهٔ گران بهای ابریشمی را نیز در دیگ رنگ انداخت و تکه/پارچه خراب شد، در این صورت تاوان گرفتن از آنها جایز است. به همین ترتیب اگر لباس را عوض کردند تاوان گرفتن از آنها در این صورت نیز جایز می‌باشد.

و اگر لباس از نزد یکی از آنها گم شد و او گفت نمی‌دانم که لباس چه شد و کجا گم شد، در این صورت نیز تاوان گرفتن از او جایز است.

ولی اگر او بگوید که دکان مرا دزدیدند و لباس تو نیز در میان آنها بود، در این صورت تاوان گرفتن از او جایز نیست.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی شخص دیگری را کِرا کرد که مثلاً روغن یا آرد و غیره اجناسش را تا خانه‌اش برساند، و روغن و آرد {از دست آن شخص یا از پشتش} در راه افتاده ریخت، تاوان گرفتن از او در این صورت جایز است.

مسئلهٔ ۳: و آن کسی که پیشه‌ای مخصوص ندارد، بلکه فقط برای شما کار می کند، مثلاً خدمتگار یا کارمند شما، و یا آن شخصی که شما او را فقط برای یکی دو یا چند روزی استخدام نموده‌اید، اگر چیزی از دست این اشخاص ضایع شد، تاوان گرفتن از آنها جایز نمی‌باشد.

البته اگر آنها قصداً چیزی را ضایع کنند، تاوان گرفتن از آنها جایز خواهد بود.

مسئلهٔ ۴: شما شخصی را به خاطر نگهداری طفل استخدام کردید، اگر زیور طفل یا چیز دیگرش به سبب غفلت آن شخص ضایع شد، تاوان گرفتن از آن شخص در این صورت جایز نیست.

مسائل فسخ اجاره

مسئلهٔ ۱: اگر کسی خانه‌ای را به کرایه/اجاره گرفت، اما خانه بسیار چَکَك/چکه می کند، یا قسمتی از خانه فرو افتاد، یا چنان عیبی در آن خانه پیدا شد که اکنون سکونت درآن خانه مشکل است، فسخ /شکستن اجاره در این صورت جایز است.

و اگر تمام خانه فرو افتاد، در این صورت قرارداد اجاره خود به خود شکسته است، ضرورتی به فسخ کردن شما و رضایت صاحب خانه نمی‌باشد.

مسئلهٔ ۲: هنگامی که اجاره‌دهنده یا اجاره‌گیرنده وفات کند، اجاره خود به خود فسخ می‌شود.

مسئلهٔ ۳: اگر بعد از کرایه/اجاره گرفتن، عذری پیدا شود که انسان به فسخ/شکستن اجاره ضرورت پیدا کند، شکستن اجاره صحیح است.

مثلاً شما ارابه{یا موتری} را برای رفتن به جائی کرایه/اجاره گرفتید، و سپس ارادهٔ رفتن تان تغییر کرد، در این صورت شکستن اجاره صحیح می‌باشد.

مسئلهٔ ۴: در بعضی جاها رواج است که بعد از تعیین مبلغ کرایه، مقداری از پول کرایه را پیشَکِی/پیشاپیش/بیعانه می‌دهند و آنگاه اگر رفتند، باقیماندهٔ کرایه را نیز می‌پردازند و آن مبلغ بیعانه را نیز در کرایه حساب می‌نمایند. و اگر نرفتند، جانب مقابل مبلغ بیعانه/پیشکی را می خورد و باز پس نمی دهد. اینکار جایز نیست. مبلغ پیشکی/بیعانه در این صورت باید پس داده شود.

کتاب الغصب

مسائل گرفتن چیزی بدون اجازهٔ مالک آن

مسئلهٔ ۱: گرفتن چیزی که مِلکیّت شخص دیگری است، به زور، یا در عدم موجودیتش بدون اجازه اش، گناه کبیره است. بعضی از زنان، مال شوهر خود یا مال خویشان خود را بدون اجازهٔ آنها می گیرند، اینکار نیز جایز نیست. اگر کسی مال شخص دیگری را بدون اجازه‌اش گرفت، حکمش این است که اگر همان مال اکنون موجود است، باید همان را به صاحبش پس بدهد. و اگر آن را مصرف کرده است، پس اگر آن چیز به گونه‌ای است که مثل آن در بازار پیدا می‌شود، مثلاً گندم، روغن، تیل، پول و امثال آنها ... در این صورت واجب است تا مثل همان چیزی را که گرفته بود خریده به صاحبش پس بدهد. و اگر چنان چیزی را گرفته بود که پیدا شدن مثلش دشوار است، مانند مرغ، گوسفند، انار، نارنج، و امثال آنها... و آن را مصرف نموده یا ضایع کرده است، در این صورت واجب است تا پول قیمت آن را به صاحبش پرداخت نماید.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی تخت شخص دیگری را بدون اجازه گرفته بود و حالا یک پایهٔ آن یا جای دیگری از آن شکست یا پاره شد، یا آنکه چیز دیگری را بدون اجازه گرفته بود و اکنون آن چیز خراب شد، پس هر مقداری که قیمت آن تخت یا آن جنس مذکور نقصان یافته است، باید تاوان آن را بپردازد.

مسئلهٔ ۳: اگر کسی با پول شخص دیگری بدون اجازه‌اش کار و بار کرد، حالا برایش جایز نیست تا نفعی را که توسط این تجارت به دست آورده برای خود بگیرد. در این صورت اصل پول سرمایه را باید به مالکش پس بدهد و آنچه نفع را که کسب کرده، باید در میان فقیران و محتاجان صدقه نماید.

مسئلهٔ ۴: شخصی لباس کس دیگری را پاره کرد، اگر پاره‌گی‌اش اندک است، در این صورت تاوان همین نقصان را باید بپردازد. و اگر آن را چنان پاره کرده است که حالا قابل استفاده برای کاری که آن را به خاطرش ساخته‌اند نمی‌باشد، مثلاً چادری را به طوری پاره کرد که اکنون به صورت چادر

قابل استفاده نمی‌باشد، گرچه می‌توان آن را چیز دیگری ساخت، در این صورت شخص پاره‌کننده لباس پاره شده را خودش بگیرد و قیمت آن چادر را به صاحبش بپردازد.

مسئلۀ ۵: اگر کسی نگینۀ شخص دیگری را بدون اجازه‌اش گرفته بر انگشتر خود نصب کرد شکستن انگشتر و کشیدن نگینه و پس‌دادنش بر او واجب نیست لیکن پرداختن قیمت نگینه بر او لازم است.

مسئلۀ ٦: اگر کسی لباس شخص دیگری را بدون اجازۀ او گرفته رنگ کرد، اکنون صاحب لباس اختیار دارد که یا لباس خود را پس بگیرد و مصرف رنگریزی را بپردازد، و یا لباس را برای آن شخص رها کند و پول قیمت لباس خود را از او بگیرد.



مسئلۀ ۷: اگر کسی مال شخص دیگری را بدون اجازۀ او گرفته و گم کرده بود و سپس تاوانش را پرداخت و آنگاه آن مال را یافت، باید دید که اگر تاوانش را به همان اندازه‌ای پرداخته که مالک آن شی گفته بود، در این صورت اکنون بر او واجب نیست که این مال را به مالکش پس بدهد، بلکه این شی حالا مِلکیَّت خود شخص تاوان دهنده می‌باشد.

و اگر تاوان را از اندازۀ گفتۀ مالکش کمتر پرداخت کرده بود، در این صورت مالک آن مال می‌تواند اکنون مبلغ گرفته شدۀ تاوان را مُسترد نموده مال خود را دوباره پس بگیرد.

مسئلۀ ۸: اگر گاو یا گوسفند بیگانه‌ای به خانۀ شما آمد، دوشیدن شیر آن حرام است. و اگر کسی شیر آن را دوشید، در این صورت دادن قیمت شیر بر او واجب می‌باشد.

مسئلۀ ۹: گرفتن چیزی بدون اجازۀ مالکش، حتّٰی گرفتن {اشیائی بی‌اهمیتی مانند} سوزن، تار، پارۀ تکه و غیره جایز نیست. و اگر کسی چیزی را بدون اجازه گرفت {و آن را مصرف کرد یا ضایع نمود، پس} باید قیمت آن را به مالکش بپردازد، و یا آنکه از مالکش معافی بخواهد، وگرنه در روز قیامت، عوض آنها را خواهد داد.(۵۴۷)

مسئلۀ ۱۰: اگر شوهر مقداری تکه/پارچه به خانه آورد و به زنش داد تا آن را برایش یک دست لباس بُرَّش نماید، برای زن جایز نیست تا در وقت بُرِّش کمی از تکه را مخفیانه نگهدارد و شوهر را اطلاع ندهد. هر چیزی را که زن می‌خواهد از مال شوهرش بگیرد، باید شوهرش را بگوید، اگر شوهر اجازه داد، آن را بگیرد، و اگر اجازه نداد، نگیرد.

---

(۵۴۷) و چونکه چیزی که در دنیا بدون اجازه گرفته بود در آنجا با خود ندارد، بنابرین در مقابلش باید نیکی‌های خود را به صاحب حق بدهد. و اگر نیکی نداشت گناهان صاحب حق را بر دوش او خواهند نهاد.(حاشیۀ جدیده: ۵۳/۵)

کتاب الشفعة

مسائل شُفعه

مسئلهٔ ۱: [548]هنگامی که خبر بیع به «شفیع»[549] رسید، اگر او فوراً با زبان نگفت که من شُفْعَه را می‌گیرم، حق شُفْعَه‌اش باطل می‌شود، و آنگاه برایش جایز نیست که دعوای شُفْعَه را کند. حتّی اگر مکتوبی نزد «شفیع» آمد و در آغاز آن نوشته بود که فلان جایداد/ملك فروخته شد و «شفیع» در همان وقت با زبان نگفت که من شُفْعَه را می‌گیرم، بلکه تمام مکتوب را خواند و آنگاه گفت که من شُفْعَه را می‌گیرم، حق شُفْعَه‌اش در این صورت نیز باطل می‌گردد.

مسئلهٔ ۲: اگر «شفیع» گفت مرا فلان قدر پول بده، من از حق شُفْعَهٔ خود دستبردار می‌شوم، در این صورت چون «شفیع» بر اسقاط حق خود راضی گردیده، لذا حق شُفْعَه‌اش ساقط می‌گردد، لیکن چونکه این مبلغ پول رشوت می‌باشد، دادن و گرفتن آن حرام است.

مسئلهٔ ۳: اگر حاکم/قاضی به ادای شُفْعَه هنوز حکم نداده بود که «شفیع» فوت کرد، در این صورت حق شُفْعَه‌اش به وارثانش نمی‌رسد. و اگر خریدار فوت کرد، حق شُفْعَه‌اش هنوز باقی است.

مسئلهٔ ۴: اگر به «شفیع» خبر رسید که جایداد/ملك به فلان مبلغ فروخته شده است و لذا «شفیع» از حق شُفْعَه دستبردار شد، ولی بعداً معلوم گردید که به قیمت نازلتر/کمتر از آن فروخته شده است، در این صورت او می‌تواند دعوای شُفْعَه کند.

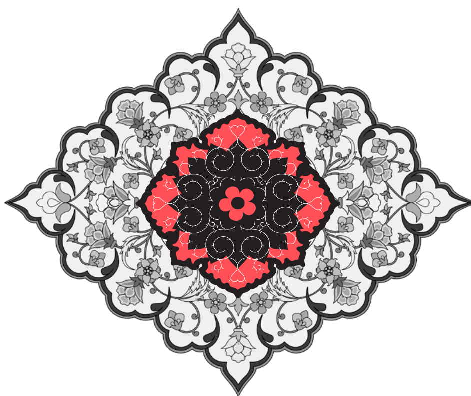
به همین ترتیب اگر نخست شنیده بود که فلان شخص جایداد/ملك را خریده و لذا از حق شُفْعَه دستبردار شد، و آنگاه معلوم شد که کس دیگری جایداد را خریداری نموده، یا اینکه نخست

---

(۵۴۸) «شُفْعَه» یعنی حقِ گرفتن خانه یا زمین همجوار خانه یا زمین خود، به همان قیمتی که آن خانه یا زمین به فروش رسیده است. (مجلة الاحکام العدلية: مادهٔ ۹۵۰)

(۵۴۹) «شفیع» کسی را می‌گویند که حق طلب شفعه را دارد. (مجلة الاحکام العدلية: مادهٔ ۹۵۱)

شنیده بود که نیم آن جایداد فروخته شده و لذا او از حق شُفْعَه دست برداشت، لیکن بعداً دانست که تمام جایداد به فروش رسیده است، در تمام این صورت‌ها حق شُفْعَه‌اش به خاطر دست برداری قبلی اش باطل نمی گردد.



کتاب المزارعة والمساقاة

مسائل مزارعت و مُساقات

مسئلهٔ ۱: کسی زمین خالی را به شخص دیگری داده به او گفت که در این زمین کشت کن و هر چه حاصلاتی که پیدا شد، آن را من و تو به فلان تناسب میان خود تقسیم می‌کنیم. این عمل را «مُزارعت» می‌گویند و مزارعت جایز است.

مسئلهٔ ۲: اگر کسی باغی نشانده و به شخص دیگری گفت که تو باغداری این باغ را کن و هر قدر که باغ حاصل آورد، چه در یک سال، دو سال، ده یا دوازده سال، آن حاصلات را به حساب نصف یا ثُلث میان خود تقسیم می‌کنیم. این عمل را «مُساقات» می‌گویند و مساقات نیز جایز می‌باشد.(۵۵۰)

مسئله۳: برای صحت مزارعت، شروط ذیل لازم است:

{۱} زمین قابل زراعت باشد.

{۲} دهقان و صاحب زمین هر دو عاقل و بالغ باشند.

{۳} مدت زراعت معلوم باشد.

{۴} تخم/بذر باید معلوم باشد که آیا از طرف صاحب زمین خواهد بود یا از طرف دهقان.

{۵} جنس کاشت معلوم باشد که آیا مثلاً گندم است یا جو.

{٦} سهم/حصهٔ دهقان معلوم باشد که از کُل حاصلات چقدر است.

{۷} زمین به صورت خالی به دهقان تحویل داده شود.

{۸} شریک بودن دهقان و صاحب زمین در حاصلات زمین.

{۹} مُشَخَّص باشد که زمین و تخم از یک طرف، و دهقانی و گاو و سایر امور از طرف

(۵۵۰) «مزارعت» شرکت در کاشت و زرع زمین را می‌گویند و «مُساقات» شرکت در باغ‌داری را.

دیگر خواهد بود و یا اینکه فقط زمین از یک طرف و سایر چیزها از طرف دیگر خواهد بود.

مسئلۀ ۴: اگر حتّٰی یک شرط از شرایط مذکور در بالا مفقود باشد، مزارعت فاسد خواهد گردید.



مسئلۀ ۵: اگر مزارعت فاسد شود، در این صورت همۀ حاصلات زمین از کسی خواهد بود که تخم /بذر از جانب اوست. و جانب مقابل، اگر صاحب زمین است، موافق با عُرف، کرایۀ زمین خود را خواهد گرفت. و اگر دهقان است موافق با عُرف آنجا مزدِ کار خود را خواهد یافت.

اما این کرایه یا این مزد کار از آن سهم/حصۀ حاصلات که میان همدیگر مُقَرَّر نموده بودند بیشتر داده نخواهد شد. مثلاً اگر نصف حاصلات را متعین نموده بودند، در این صورت بیشتر از نصف کُل حاصلات را نخواهند یافت.

مسئلۀ ٦: بعد از طیِ معاملۀ مزارعت، اگر یکی از دو جانب از انجامِ قرارداد انکار کرد، در این صورت اجباراً/قانوناً وادار به ایفای قرارداد خواهد گردید. اما اگر صاحب تخم از کار انکار کرد، بر او اجبار نخواهد گردید.

مسئلۀ ۷: اگر یکی از دو جانب معاملۀ مزارعت فوت کرد، مزارعت باطل می‌شود.

مسئلۀ ۸: اگر مدت مُعَیَّن مزراعت بگذرد، ولی حاصلات زمین هنوز نرسیده باشد، در این صورت دهقان باید کرایۀ ایام اضافی استعمال زمین را موافق عُرف آنجا بپردازد.

مسئلۀ ۹: در بعضی جاها عُرف است که حاصلات زمینِ عقدِ مزارعت را مطابق معاهده باهم تقسیم می‌کنند، اما چیزهای اضافی دیگری که از زمین پیدا می‌شود مانند علف و غیره... آنها را میان هم تقسیم نمی‌کنند بلکه صاحب زمین برحسب جریب زمین، مقداری پول در مقابل آنها از دهقان می‌گیرد. گرچه اینکار ظاهراً ناجایز به نظر می‌رسد، اما با این تاویل که این اشیاء از عقد مزارعت از همان اول خارج بودند و به اعتبار عُرف، معاملۀ سابقه را چنین بدانیم که مراد از معاملۀ هر دو جانب این بود که در فلان حاصلات عقد مزارعت می‌نمائیم و در فلان حاصلات زمین به طور اجاره به دهقان سپرده می‌شود؛ و با این تاویل عُرف بالا جایز قرار می‌گیرد. اما رضایت جانِبَیْنِ معامله شرط می‌باشد.

مسئلۀ ۱۰: بعضی از صاحبان زمین عادت دارند که علاوه بر حصۀ خود، مقدار دیگری از حاصلات را از سهم دهقان به خاطر ملازمان و خدمۀ خود می‌گیرند. باید دانست که اگر صاحب زمین به این گونه با دهقان قرارداد نموده بود که یک خروار یا دو خروار از شما به خاطر آن افراد نیز خواهم گرفت، اینکار ناجایز خواهد بود. و اگر چنین قرارداد نموده بود که از هر خروار حاصلات، یک سیر

خواهم گرفت،[۵۵۱] این صورت صحیح می باشد.

مسئلۀ ۱۱: بعضی مردم در هنگام قرارداد مُشَخَّص نمی‌کنند که چه چیزی کشت شود و بعداً نوبت به جنگ و دعوی می‌کشد. اینکار جایز نیست. یا صریحاً نام تخم/بذر را در وقت معامله بگیرند و یا دهقان را اجازۀ عام دهند که هرچه می خواهد بکارد.

مسئلۀ ۱۲: در بعضی جاها رسم است که دهقان بعد از تخم‌پاشی زمین، آن را به کارگران دیگری به این شرط می‌سپارد که شما دهقانی زمین را بکنید و در عوض مثلاً یک سوم حاصلات آن از شما خواهد بود. این نیز شکلی از مزارعت است و هرجائی که صاحب اصلی زمین مانع آن نشود اینکار جایز خواهد بود.

مسئلۀ ۱۳: در صورت بالا در بعضی جاها مُرَوَّج است که بعضی از حاصلات زمین را با کارگران جدید تقسیم می‌کنند و در مقابل بعضی دیگر از حاصلات آن مقداری پول در مقابل هر جریب زمین می‌پردازند، درست مانند مسئلۀ عُرفی در مسئلۀ ۹ بالا. بنابرین ظاهراً همان شبهۀ عدم جواز و تاویل جواز آن در این مسئله نیز جاری خواهد شد.

مسئلۀ ۱۴: اکنون در هند رسم گردیده است که هر کسی برای مدت ده یا دوازده سال یا کمتر یا بیشتر در زمینی دهقانی نموده باشد، دعوی مِلکیَّت آن را می کند، این دعوی باطل محض و حرام و ظلم و غصب است. استفاده از چنین زمینی بدون رضایت مالک آن زمین هرگز جایز نمی‌باشد. اگر کسی چنین کاری را مرتکب شد، هم حاصلات آن زمین خبیث خواهد بود و هم خوردن آن حرام می باشد.

احکام مُساقات

مسئلۀ ۱۵: «احکام مُساقات» در همۀ امور، مانند احکام مزارعت است.

مسئلۀ ۱۶: اگر کسی درخت‌های میوه‌داری را جهت پرورش و باغداری به شخصی داد، اگر میوۀ آن درختان به گونه‌ای باشد که از باغداری و آبیاری بزرگ می‌شوند و به ثمر می‌رسند، در این صورت معاملۀ مُساقات صحیح خواهد بود. و اگر میوه‌های درخت‌ها بزرگ شده و به ثمر رسیده‌اند مساقات در این صورت صحیح نخواهد بود، درست به همان گونه که اگر حاصلات زمین به ثمر رسیده باشد، عقد مزارعت بر آن صحیح نمی‌باشد.

مسئلۀ ۱۷: و اگر عقد مساقات فاسد شود، در این صورت میوۀ درخت‌ها همگی از مالک درختان می‌باشد و باغداری‌کننده مطابق عُرف آنجا مزد خواهد یافت، چنانکه در مسائل مزارعت گذشت.

---

(۵۵۱) یک خروار در افغانستان معادل با هشتاد سیر است و یک سیر برابر با هفت کیلو می‌باشد. پس یک خروار مساوی با ۵۶۰ کیلوگرام است.

کتاب الرهن

مسائل گروی /رهن

مسئلۀ ۱: اگر شما از کسی مقداری پول به قرض گرفتید و به خاطر اعتبار چیزی را نزد او گذاشتید که اگر بر من اعتماد نداری، این مال مرا نزد خود نگهدار، و هر وقت که پولت را دادم، مال خود را از تو پس می‌گیرم، اینکار جایز است. و آن را گِرَوِی/رهن می گویند.

لیکن باید دانست که چنانکه امروزه بعضی مردم{و بانک‌ها} برآن قرض سود می‌دهند و می‌گیرند جایز نیست. هم سود دادن و هم سودگرفتن، هر دو حرام است.

مسئلۀ ۲: هنگامی که شما چیزی را گرو گذاشتید، اکنون حق طلب کردن و گرفتن آن مال خود را ندارید تا آنکه قرض را اداء نکنید.

مسئلۀ ۳: اگر کسی مال خود را نزد شما گروی گذاشت، در این صورت برای شما جایز نیست که آن را استعمال کنید یا از آن استفاده ای ببرید، یا میوۀ چنین باغی را بخورید، یا حاصلات و عایدات چنین زمینی را بگیرید، و یا در چنین خانه‌ای سکونت نمائید.

مسئلۀ ۴: اگر کسی گاو یا گوسفند خود را نزد شما به گرو نهاده است، پس اگر گاو یا گوسفند، گوساله یا بره‌ای به دنیا بیاورد یا شیر بدهد، آنها هم ملکیت صاحب گاو یا گوسفند می‌باشد و برای شما جایز نیست تا آنها را خود بگیرید، بلکه در چنین صورتی شیر گاو یا گوسفند را دوشیده آن را بفروشید و پولش را نیز به حساب گروی شامل کنید، و بعداً هنگامی که قرض‌گیرنده، قرض شما را بیاورد، آنگاه شما هم گروی‌اش را و هم این پول شیر را به او پس بدهید.

البته اگر گاو یا گوسفند را علف و غیره داده اید، مصارف آن را می توانید از آن کم کنید.

مسئلۀ ۵: اگر مال خود را نزد کسی گروی گذاشتید و سپس مقداری از قرض را پرداختید، در این صورت نیز نمی‌توانید مال گروی خود را پس بگیرید، بلکه هنگامی که کُل مبلغ قرض را اداء کردید

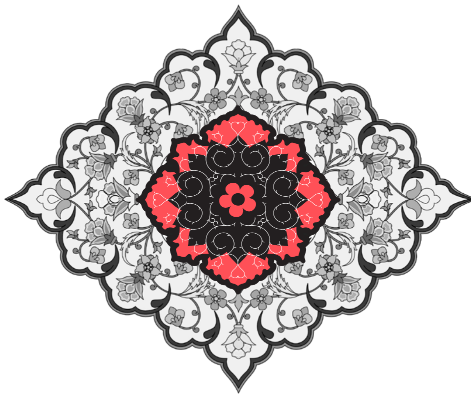


آنگاه می‌توانید مال گروی خود را بگیرید.



مسئلۀ ٦: اگر شما از کسی مبلغ هزار روپیه قرض گرفتید و چیزی را نزد او به گرو گذاشتید که قیمتش هزار روپیه یا هزار و پنج صد و یا دو هزار روپیه بود، و سپس آن مال گروی نهاده شده از نزد او تلف و ضایع شد، در این صورت نه آن شخص می‌تواند از شما پول قرض خود را بخواهد و نه شما می‌توانید مال گروی شدۀ خود را از او بخواهید. در این صورت مال گروی از شما تلف شده است و پول از وی.

و اگر یک هزار روپیه قرض گرفتید و مالی را که ارزش آن پنج صد روپیه بود نزدش به گرو نهادید و سپس آن گروی تلف و ضایع شد، در این صورت بر شما لازم است تا پنج صد روپیه به او پرداخت کنید. پنج صد روپیۀ دیگر از پول او تلف شده است.



کتاب الوصیة

مسائل وصیت کردن

مسئلهٔ ۱: اگر کسی بگوید که بعد از مرگ من، فُلان مقدار پول را به فلانی بدهید یا در فلان کار مصرف کنید، این را «وصیت» می‌گویند. چه آن شخص این گفته را در حالت تندرستی و صحت خود گفته باشد یا در حالت بیماری، و چه در همان بیماری وفات کند یا از آن شفا بیابد، این گفته او «وصیت» محسوب می‌شود.

و آنچه که شخصی به دست خود به کسی ببخشد یا قرض کسی را معاف نماید، حکمش این است که اینکار در حالت صحت و تندرستی‌اش جایز و درست است. و همچنین اگر اینکار را در حالت بیماری نموده بود و سپس از آن بیماری شفا یافت، این صورت نیز صحیح می‌باشد. اما اگر اینکار را در بیماری «مرضُ الموت» یعنی بیماری که در آن فوت نمود انجام داده بود، در این صورت بخشیدن و معاف کردنش «وصیت» شمرده می‌شود، و حکم «وصیت» بعداً می‌آید.

مسئلهٔ ۲: اگر پرداختن مقداری فدیهٔ نماز یا روزه بر عهدهٔ کسی باقی است یا آنکه زکاتش را باید بدهد، و یا کفارهٔ شکستن قسم یا روزه را باید بپردازد، و پول و دارائی به اندازه‌ای که برای ادای آنها کافی است نیز دارا می باشد، در این صورت بر او واجب و لازم است تا در هنگام مرگ به خاطر ادای آنها وصیت کند.

به همین ترتیب اگر از کسی مقروض باشد یا آنکه امانت کسی نزد او باشد، در این صورت نیز وصیت کردن در مورد آنها بر او واجب است. اگر در مورد آنها وصیت نکند گناهکار می گردد.

و اگر این شخص بسیار پولدار و ثروتمند است و چند خویشاوند فقیر و نادار دارد که شرعاً چیزی از میراث او به آنها نمی‌رسد، در این صورت برایش مستحب است تا وصیت کند که چیزی از ترکه‌اش را به آنها بدهند. و در مورد سایر مردم، اختیار دارد که برای آنها وصیت کند یا نکند.





مسئلۀ ۳: بعد از وفات، نخست از همه، مصارف تکفین و تدفین مَیِّت را از پول و دارائی‌اش باید داد، و اگر پول و دارائی‌اش بازهم باقی ماند، آنگاه قرض‌هایش را باید بپردازند. اگر تمام پول و دارائی مَیِّت در پرداخت قرض‌هایش مصرف شود، بازهم تمام پول و دارائی مَیِّت را در پرداخت قرض هایش باید مصرف کرد، و وارثانش در این صورت چیزی نخواهند یافت. بنابرین اگر مَیِّت وصیت نموده بود تا قرض‌هایش پرداخته شود یا حتّٰی اگر دربارۀ قرض‌هایش هیچ وصیتی هم نکرده باشد، بازهم بعد از مصارف کفن و دفنش، نخست از همه قرض‌هایش را از پول و دارائی‌اش خواهیم پرداخت.

و جز قرض، بقیۀ وصیت‌های مَیِّت را فقط می‌توان از یک سوم/ثُلْث پول و دارائی‌اش اداء کرد. یعنی آنکه هر قدر پول و دارائی که مَیِّت از خود به ترکه گذاشته است، اگر وصیت‌هایش از يك سوم/ثُلث آنها اداء می‌شد، در این صورت تمام آن وصیت‌ها را اداء و پرداخت خواهیم کرد. پرداختن بیشتر از یک سوم مال و دارائی بر عهدۀ وارثان واجب نمی‌باشد. مثلاً بعد از مصارف کفن و دفن و پرداخت قرض‌های میّت، اکنون «سه هزار» از پول و دارائی مَیِّت باقیمانده است، پس اگر می‌توان همۀ وصیت‌های مَیِّت را با «یک هزار» اداء کرد، در این صورت همۀ آنها را اداء خواهیم کرد. و اگر نمی‌توان همۀ آنها را با «یک هزار» اداء کرد، در این صورت هر اندازه وصیت‌های او را که می‌توان با «یک هزار» اداء کرد، آنها را اداء خواهیم کرد، و چون بر وارثان مَیِّت واجب نیست تا بیشتر از یک سوم ترکه را در وصیت‌های او مصرف نمایند، آنها می‌توانند باقیماندۀ وصیت‌های مَیِّت را نادیده بگیرند.

البته اگر تمام وارثان مَیِّت با رضایت خاطر بپذیرند که ما سهم خود را از میراث نمی‌گیرم و سهم خود را در وصیت‌های مَیِّت مصرف می‌نمائیم، در این صورت جایز است که وصایای مَیِّت با بیشتر از یک سوم/ثُلث مال و دارائی او نیز اداء گردد. لیکن باید متوجه بود که اجازۀ وارثان نابالغ هیچ‌گونه اعتباری در شرع ندارد و اگر وارثان نابالغ اجازۀ اینکار را نیز بدهند، بازهم مصرف سهم آنها هرگز جایز نخواهد بود.

مسئلۀ ۴: هر کسی که بعد از مرگ انسان، از ترکۀ او میراث می‌برد، مثلاً پدر، مادر، شوهر، پسر و غیره ... وصیَّت کردن برای آنها صحیح نیست. و هر خویشاوندی که از ترکۀ انسان میراث نخواهد برد، یا هر کسی که نه خویشاوند بلکه بیگانه است، وصیت کردن برای آنها جایز است. اما شخص

اجازۀ وصیت کردن بیشتر از یک سوم/ثُلث مال و دارائی خود را ندارد.

اگر کسی برای یکی از وارثین خود وصیت کرد که بعد از مرگ من فُلان چیز را به او بدهید، یا آنکه فلان قدر پول یا مال را به او بدهید، این وارث مستحق گرفتن هیچ کدام آنها نمی‌باشد. البته اگر همۀ وارثان مَیِّت برآن راضی باشند، در این صورت دادن آن به او جایز خواهد بود.

به همین ترتیب اگر کسی وصیت کرد که به فُلان شخص بیشتر از یک سوم پول و دارائی‌ام را بدهید، حکم آن نیز این است که اگر همۀ وارثانش برآن راضی باشند آن شخص بیشتر از یک سوم را خواهد یافت. واگر راضی نباشند فقط همان یک سوم پول و دارائی مَیِّت را خواهد یافت.

و بازهم به یاد باید داشت که اجازۀ وارثان نابالغ به هیچ صورت اعتبار ندارد. این نکته را در تمامی مسائل شرع باید متوجه باشید.

مسئلۀ ۵: اگرچه انسان اختیار وصیت کردن تا یک سوم/ثُلث پول و دارائی خود را دارد، لیکن بهتر این است که تمام ثُلث/یک سوم را وصیت نکند بلکه مقداری کمتر از آن را وصیت نماید. بلکه اگر کسی پول و دارائی فراوانی ندارد{برایش بهتر این است که} اصلاً وصیت نکند و همۀ پول و دارائی خود را برای وارثان خود بگذارد، تا آنها بتوانند به آسایش زندگی را پیش ببرند، زیرا آسوده به جا گذاشتن وارثان نیز ثواب دارد.

البته اگر وصیتی بر او واجب است، مانند وصیت پرداختن فدیۀ نماز، روزه و غیره ... در این صورت حتماً باید وصیت کند، ورنه گناهکار خواهد شد.

مسئلۀ ٦: اگر کسی وصیت کرد که بعد از وفات من، یک هزار را از پول و دارائی‌ام خیرات کنید، پس باید دید که بعد از ادای مصارف کفن و دفن و پرداخت قرض‌هایش، چقدر پول باقی می‌ماند. اگر سه هزار یا بیشتر از سه هزار باقی ماند، در این صورت کُل مبلغ یک هزار را باید به صدقه و خیرات بدهند. و اگر کمتر از سه هزار{مثلاً یک هزار و پنج صد} باقیمانده بود، در این صورت فقط ادای یک سوم آن{یعنی ادای فقط پنج‌صد} واجب خواهد بود.

البته اگر تمام وارثان مَیِّت بدون جبری، به دلخوشی برآن راضی باشند، این جداگانه است.

مسئلۀ ۷: اگر کسی هیچ وارثی ندارد، در این صورت برایش جایز است تا در مورد کُل مال و دارائی خود وصیت نماید. واگر کسی فقط زنی دارد که از او ارث خواهد برد، در این صورت برایش جایز است تا در مورد سه چهارم اموال و دارائی خود را وصیت کند. به همین ترتیب اگر زنی فقط شوهرش از او ارث خواهد برد، برای آن زن جایز است تا در مورد نصف پول و دارائی خود وصیت نماید.

وصیت نابالغ

مسئلۀ ۸: وصیت کردن نابالغ صحیح نیست.

وصیت ناجایز

مسئلۀ ۹: اگر کسی وصیت کرد که نماز جنازۀ مرا فُلان شخص بخواند، جنازه‌ام را در فلان شهر ببرید، یا در فلان قبرستان و یا در کنار فلان شخص دفن کنید، یا در فلان تکه/پارچه تکفین نمائید، یا قبر مرا پخته بسازید، یا قُبه و گنبد بر آن آباد کنید، یا یك قاری را بر سر قبرم بنشانید تا قرآن خوانده ثوابش را به من ببخشد، ادای چنین وصیت‌هائی لازم نمی‌باشد. بلکه ادای سه وصیت اخیر اصلاً جایز نیست، و هر کسی آن سه وصایا را اداء کند، خودش گناهکار می گردد.

فسخ وصیت

مسئلۀ ۱۰: اگر کسی وصیتی کرد و بعداً از آن برگشت، یعنی گفت حالا چنان که گفتم نکنید، یا آن وصیت من اعتبار ندارد، در این صورت آن وصیت باطل می گردد.

وصیت در مرض الموت

مسئلۀ ۱۱: همانگونه که وصیت کردن کسی در بیشتر از یک سوم/ثُلث اموال و دارائی‌اش جایز نیست، درست به همین صورت برای کسی که در بیماری فوت/مرضُ الموت باشد جایز نیست تا بیشتر از ثُلث پول و دارائی خود را مصرف کند. البته می‌تواند تا ثُلث پول و دارائی خود را در مصارف



ضروری خود مانند خوردن و نوشیدن و دوا و تداوی و غیرهٔ خود خرچ نماید.

اگر کسی بیشتر از ثُلث پول و دارائی خود را در مرض الموت خود به شخصی داد یا بخشید، این بخشش و عطیه‌اش بدون اجازهٔ وارثانش صحیح نمی‌باشد، و وارثانش اختیار دارند تا هر قدری که مَیِّت بیشتر از ثُلث مال و دارائی خود را داده و بخشیده است، باز پس بگیرند.

باید متوجه بود که اجازهٔ وارث نابالغ در شرع اعتباری ندارد.

و اگر کسی در همان مرضُ الموت خود حتّٰی کمتر از ثُلث مال و دارائی خود را به یکی از وارثان خود داد، اینکار نیز بدون اجازهٔ همهٔ وارثان جایز نمی‌باشد. و این حکمِ همان زمانی است که شخص، آن مقدار پول و مال را در حالت حیات خود به آن وارث خود داده باشد و آن وارث نیز بر آن قبضه نموده باشد. و اگر پول و مال را به وارثی داده بود، لیکن او هنوز بر آن قبضه نکرده بود که محتضر وفات کرد، این بخشش و عطیه کُلّاً باطل است. آن وارث چیزی نخواهد یافت، بلکه همه اموال و دارائی مَیِّت به تمامی وارثانش خواهد رسید.

و همین حکم صدقه و خیرات دادن در راه خدا و کارهای نیک در حالت بیماری فوتی { مرض الموت } است. خلاصه آنکه مصرف کردن بیشتر از ثُلث/یک سوم پول و دارائی مَیِّت به هیچ شکلی جایز نیست.



مصارف در مرض الموت

مسئلهٔ ۱۲: اگر عده‌ای برای عیادتِ بیماری {که در مرض‌الموت } است آمدند و برای چند روزی نزد او اقامت کردند و مصارف خورد و نوش آنها از دارائی و پول بیمار پرداخته می‌شود، پس باید دید که: اگر بیمار به خدمت ایشان نیاز دارد، در این صورت پرداخت مصارف آنها از پول و دارائی بیمار عیبی نخواهد داشت. و اگر بیمار نیازی به خدمت و اقامت آنها نزد خود ندارد، در این صورت مصرف بیشتر از ثُلث پول و دارائی بیمار در پرداخت هزینهٔ مصارف خورد و نوش و مهمانداری آنها جایز نمی‌باشد.

و اگر بیمار به بودن آنها ضرورتی ندارد و همچنین آنها از جملهٔ وارثانش می‌باشند، در این صورت مصرف حتّٰی کمتر از ثُلث مال و پول و دارائی اش نیز به هیچ نحوی جایز نیست. یعنی اینکه



برای این اشخاص جایز نیست که هیچ چیز از اموال و دارائی او را برای خورد و نوش و غیرهٔ خود استفاده نمایند. البته اگر همهٔ وارثان به رضایت خاطر اجازه دهند، اینکار جایز خواهد بود.

عفو قرض و غیره در مرض الموت

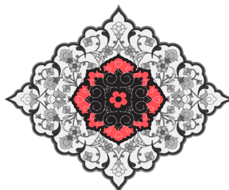
مسئلهٔ ۱۳: بیمار در بیماری‌ای که در آن وفات می‌کند، اختیار عفوکردن قرض خود را نیز ندارد. اگر بیمار بر یکی از وارثان خود قرض داشت و قرض او را معاف کرد، قرضش معاف نمی‌شود. البته اگر همهٔ وارثان بر این عفوکردن بیمار راضی باشند و همگان نیز بالغ باشند، آنگاه قرض معاف خواهد شد.

و اگر بیمار قرض کس دیگری غیر از وارث خود را عفوکرد، در این صورت فقط تا ثُلث اموال و دارائی بیمار معاف می‌شود و هرمقداری که بیشتر از ثُلث پول و اموال بود معاف نخواهد شد. در اکثر جاها رواج است که زنان در هنگام وفات، مهر خود را معاف می‌کنند، این معاف‌کردن صحیح نیست.

مسئلهٔ ۱۴: زن حامله بعد از شروع درد ولادت/زایمان، اگر چیزی را به کسی به هدیه یا تحفه یا بخشش بدهد، یا مهر و غیرهٔ خود را معاف کند، حکم آن نیز مانند حکم بخشش و عطیه در هنگام وفات است.

اگر خدا ناکرده زن در دوران ولادت، فوت کند، هدیه و تحفه یا بخشش‌هایش همگی به حکم وصیت می‌باشد که در این صورت گرفتن هیچ چیز آنها برای وارثش جایز نیست. وغیر وارثش حق گرفتن بیشتر از ثُلث آن را ندارد.

البته اگر طفل را به خیر و عافیت به دنیا آورد، در این صورت هرچه به عنوان هدیه و تحفه و بخشش و غیره به کسی داده است و هرچه را که معاف کرده است، همه صحیح خواهد بود.



ترتیب مصرف ترکهٔ میت بعد از فوتش

مسئلهٔ ۱۵: بعد از آنکه شخص فوت کرد، اول از همه تکفین و تدفین او را از پول و دارائی‌اش انجام بدهید.

اگر باز چیزی باقی ماند، آنگاه اول از همه قرض‌های مَیِّت را توسط آن باید بپردازید، چه مَیِّت وصیت کرده باشد یا نکرده باشد. ادای قرض‌های او در هر حال مُقَدَّم می‌باشد. و مَهر/مهریهٔ زن نیز به دوش شوهرش قرض است{و باید آن را اداء کرد}.

اگر مَیِّت مقروض نبود یا بعد از ادای همهٔ قرض‌هایش، بازهم مقداری پول و مال او باقی ماند، اکنون باید دید که آیا وصیتی کرده است یا نه. اگر وصیتی کرده است، وصیتش را از ثُلث پول و مال باقیمانده‌اش خواهیم پرداخت. و اگر وصیتی نکرده بود، یا بعد ادای وصیتش، هر اندازه که پول و دارائی مَیِّت باقیمانده است، اینها حق همهٔ وارثان مَیِّت می‌باشد. بنابرین حصهٔ/سهم شرعی هر وارث را از عالِمی پرسیده آنگاه به آن وارثان بدهید.

در بعضی جاها رسم است که بعد از وفات کسی، هرچه به دست هر کسی آمد، او آن را غصب می‌کند و می‌بلعد، اینکار گناه کبیره است. اگر حق کسی را در اینجا به او ندهید، در روز قیامت آن را خواهید داد و در آنجا به جای پول و مالی که در دنیا گرفته بودید، نیکی‌های شما را از شما خواهند گرفت.

به همین صورت دختران نیز در میراث حق دارند، و حتماً و باید حق آنها را به آنها بدهید.



مسئلهٔ ۱۶: مهمانداری مردم بعد از وفات مَیِّت، و پذیرائی و ضیافت کسانی که برای مُرده‌داری می آیند، توسط پول و دارائی مَیِّت، و صدقه و خیرات کردن از آن پول‌ها جایز نیست.

به همین ترتیب در بعضی جاها بعد از وفات شخص تا هنگام دفنش اشیای مختلفی{چون حلوا و غیره}را میان فقیران صدقه و خیرات می‌کنند، پرداختن مصارف آنها از پول و دارائی مَیِّت حرام است. مَیِّت هرگز ثوابی از اینکار نخواهد یافت بلکه ثواب دانستن اینکار نیز گناه سختی است زیرا اموال و دارائی مَیِّت اکنون مُلکیَّت وارثان او می‌باشد. کسی که از این پول و مال چیزی گرفته صدقه و خیرات می‌کند، مثالش گویا مثال شخصی است که مال مردم بیگانه را دزدیده سپس آن را

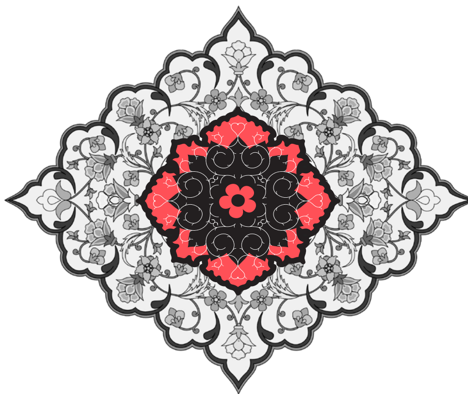
خیرات می‌نماید.

بنابرین تمامی این پول و دارائی باقیماندهٔ مَیِّت را باید میان وارثان او تقسیم نمود و آنها آنگاه اختیار دارند که مطابق احکام شرع، از حصهٔ/سهم خود چیزی را صدقه و خیرات کنند یا نکنند، بلکه در این وقت از وارثان مَیِّت حتّٰی اجازهٔ چنین مصارف و خیرات‌ها را نباید بخواهند، زیرا ایشان در آن وقت فقط از شرم مردم اجازه خواهند داد، و دل شان در این فکر خواهد بود که اگر اجازهٔ ندهیم، مردم ما را بدنام می‌سازند. چنین اجازه‌ای هیچ اعتباری ندارد.

مسئلهٔ ۱۷: به همین صورت در بعضی جاها رواج است که لباس‌های استعمال‌شدهٔ مَیِّت را خیرات می‌کنند. باید دانست که اینکار نیز بدون اجازهٔ وارثان هرگز جایز نیست.

و اگر یکی از وارثان نابالغ باشد، در این صورت حتّٰی اگر همگی اجازه هم بدهند، باز هم خیرات کردن آن لباس‌ها جایز نمی‌باشد.

نخست باید میراث مَیِّت را تقسیم کنند و سپس وارثان بالغ، اگر می‌خواهند خیرات کنند، از حصهٔ/سهم خود خیرات کنند، و بدون تقسیم میراث، هرگز نباید از آن چیزی را صدقه و خیرات نمایند.[۵۵۲]



(۵۵۲) همچنین باید دانست که حیلهٔ اسقاط مُرَوَّجهٔ امروزی جایز نیست. (عزیز الفتاوی شامل فتاوی دار العلوم دیوبند: ۱۴۳/۱ و فتاوی عثمانی: ۱۱۶/۱ و ۱۱۹ و امداد الاحکام: ۱۸۲/۱ و ۱۸۳ و احسن الفتاوی: ۳۴۹/۱)





مسئله: کوشش هر شخص به اینکه قرآن شریف را به درستی و تجوید بخواند بر او واجب است، و تنبلی و بی‌پروائی در آن گناه می‌باشد.

فایده: قواعد تجوید بسیار است[(۵۵۳)] اما ما فقط اندکی از قاعده‌های ضروری و آسان آن را در اینجا درج می‌کنیم.

تنبیه: در حروف ذیل باید خوب کوشش نمود که بین شان فرق گردد و هر یك به خوبی اداء شود. در بین « ا، ع، ء» باید فرق نمود و در بین «ت، ط» و در بین «ث، س، ص» و در بین «ح، ه» و در بین «د، ض» و در بین «ذ، ظ، ز».

«ت» درشت اداء نمی‌شود، «ط» درشت اداء می‌شود. «ث» نرم خوانده می‌شود. «س» درشت خوانده می‌شود. «ص» پُر است. و در وقت تلفظ «ض» کنارهٔ زبان به دندان‌های سمت چپ می‌خورد. خواندن آن توسط دندان‌های پیش/جلو غلط است. برای تلفظ «ض» باید بسیار تمرین کرد. «ذ» نرم است. «ز» درشت می‌باشد. «ظ» پُر خوانده می‌شود.



قاعدهٔ ۱: این حروف همیشه پُر خوانده می‌شود: «خ، ص، ض، ط، ظ، غ، ق».

قاعدهٔ ۲: وقتی که بر «ن، م» شدّ باشد آن را با غُنَّه بخوانید. یعنی اینکه آواز آن را از بینی اداء کنید.

قاعدهٔ ۳: بالای هر حرفی که زیر/کسره یا زبر/فتحه یا پیش/ضمه است و بعد از آن «ا» یا «ی» یا «و» نیست، آن را مد ندهید و آن را درازتر نخوانید. اینکار غلط است.

---

(۵۵۳) بعضی قواعد دقیق بودند که به فهم نمی‌آمدند و بعضی دیگر بسیار واضح و شاگردان خود به خود مطابق آنها تلاوت می‌کنند. ما هر دوی این گونه قواعد را ننوشتیم. مؤلِّف

به طور مثال «اَلْحَمْدُ» را به صورت «اَلْحَمْدُوْ» یا «مَلِكِ» را به صورت «مَلِکِیْ» خواندن، یا «اِیَّاكَ» را به صورت «اِیَّاكَا» خواندن غلط است.

و هرجائی « ا» یا «ی» یا «و» بود، مدِّ آن را نیز کوتاه نخوانید. خلاصه آنکه قواعد مد را باید رعایت کنید.

قاعدۀ ۴: پیش/ضمه را کمی مشابه «و» بخوانید و زیر/کسره را کمی مشابه «ی».



قاعدۀ ۵: هر جائی که نون ساکن باشد و بعد از نون یکی از حرف های ذیل بیاید، نون را {تا زمانی که إخفاء را نزد استاد بیاموزید} غُنَّه داده بخوانید. حروف مذکوره اینهاستند: «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ف، ق، ک». به طور مثال «اَنْتُمْ، مِنْ ثَمَرَةٍ، فَاَنْجَیْنَاکُمْ، اَنْدَادًا، اَنْذَرْتَهُمْ، اَنْزَلَ، مِنْسَأَتَهُ، نَنْشُرْ، لَمَنْ صَبَرَ، مَنْضُوْدٍ، فَاِنْ طِبْنَ، فَانْظُرْ، یُنْفِقُوْنَ، مِنْ قَبْلِكَ، اِنْ کُنْتُمْ».

قاعدۀ ٦: به همین صورت اگر بالای حرفی، دو زبر/دو فتحه یا دو زیر/دو کسره یا دو پیش/دو ضمه باشد و لذا آواز نون از آن پیدا شود و بعد از آن حرف، یکی از آن پانزده حرف بالا بیاید، بازهم در این صورت آواز نون را {تا زمانی که إخفاء را نزد استاد بیاموزید} غُنَّه داده بخوانید. مثلاً: جَنّاتٍ تَجْرِيْ، جَمِیْعاً ثُمَّ اسْتَوٰی، مِنْ نَفْسٍ شَیْئًا، رِزْقاً قَالُوْا، رَسُوْلٌ کَرِیْمٌ. مثال های دیگرش را خودتان پیدا کنید.

قاعدۀ ۷: هر جائی که «ن» بیاید و بعد از آن حرف «ر» یا حرف «ل» بیاید، در این صورت حرف نون، خوانده نمی‌شود بلکه با آواز «ر» یا «ل» یکجا می گردد. مثلاً «مِنْ رَبِّهِمْ، وَلٰکِنْ لَّا یَشْعُرُوْنَ».

قاعدۀ ۸: به همین صورت اگر دو زبر/دو فتحه یا دو زیر/دو کسره یا دو پیش/دو ضمه بالای حرفی باشد و بعد از آن حرف «ر» یا «ل» بیاید، بازهم حرف نون، نون خوانده نمی‌شود بلکه با آواز حرف «ر» یا «ل» یکجا می‌شود. مثلاً «غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ، هُدًی لِّلْمُتَّقِیْنَ».

قاعدۀ ۹: اگر نون ساکن باشد و بعد از آن حرف «ب» بیاید، پس این نون را میم می خوانیم و آن را غُنَّه هم می‌دهیم. مثلاً «اَنْبِئْهُمْ» را به این صورت خواهیم خواند: «اَمْبِئْهُمْ».

به همین صورت اگر دو زبر/دو فتحه یا دو زیر/دو کسره یا دو پیش/دو ضمه بالای کدام حرف باشد و لذا آواز نون در آن حرف پیدا شود و بعد از آن حرف «ب» بیاید، در آنجا نیز نون را میم خواهیم خواند. مثلاً «اَلِیْمٌ بِمَا» را «اَلِیْمُمْ بِمَا» خواهیم خواند.

در بعضی از چاپ‌های قرآن در چنین مواقع، یک میم کوچک بر آنجا می‌نویسند و در بعضی ها نمی‌نویسند، اما در هر جا که این قاعده باشد، آن را به همین گونه باید خواند.



قاعدهٔ ۱۰: هر جائی که میم ساکن باشد و بعد از آن حرف «ب» بیاید، آن میم را باید با غُنَّه خواند. مثلاً «یَعْتَصِمْ بِاللهِ».

قاعدهٔ ۱۱: هر حرفی که بالایش دو زبر/دو فتحه یا دو زیر/دو کسره یا دو پیش/دو ضمه باشد و حرف بعدی آن ساکن باشد، در این صورت در آنجا به جای دو زبر، یک زبر خواهیم خواند و الف را که در آنجا نوشته شده نخواهیم خواند و یک نون کسره/زیردار از طرف خود افزوده با آن حرف ساکن یکجا خواهیم کرد. مثلاً «خَیْراً الْوَصِیَّةُ» را به صورت «خَیْرَ نِالْوَصِیَّةُ» خواهیم خواند.

به همین صورت به جای دو زیر/کسره یک زیر/کسره خواهیم خواند و یک نون زیردار به شکل بالا به حروف بعدی اضافه خواهیم کرد. مثلاً «فَخَوْرٍ الَّذِیْنَ» را به شکل «فَخُوْرِ نِالَّذِیْنَ» خواهیم خواند.

به همین صورت به جای دو پیش/ضمه، فقط یک پیش/ضمه خواهیم خواند و یک نون مثل بالا به حرف بعدی آن اضافه خواهیم کرد. مثلاً «نُوْحٌ ابْنَهُ» به شکل «نُوْحُ نِابْنَهُ» خواهیم خواند.

در بعضی از چاپ‌های قرآن یک نون کوچک در میان این دو حرف می‌نویسند، لیکن اگر این نون در کدام قرآن نوشته هم نباشد، بازهم آن را باید بخوانید.



قاعدهٔ ۱۲: اگر بالای حرفِ «ر» زبر/فتحه یا پیش/ضمه باشد باید آن را پُر خواند مثلاً «رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، اَمْرُهُمْ». و اگر حرف «ر» زیر/کسره داشته باشد، آن را باید خفیف خواند، مثلاً «غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ».

و اگر حرف «ر» ساکن باشد، پس ببینید که اگر بالای حرف پیشتر از آن زبر/فتحه یا پیش/ضمه باشد، در این صورت «ر» را پُر بخوانید مثلاً «اَنْذَرْتَهُمْ، مُرْسَلٌ».

و اگر حرف پیشتر از آن زیر/کسره داشته باشد، در این صورت «ر» ساکن را خفیف بخوانید، مثلاً «لَمْ تُنْذِرْهُمْ».

در بعضی جاها این قاعده صدق نمی‌کند، اما آنها را اکنون نخواهید فهمید. در بیشتر جاها همین قاعده استعمال می‌شود و شما مطابق همین قاعده تلاوت کنید.

قاعدهٔ ۱۳: اگر حرف پیشتر از «ل» که در «الله» و «اَللّٰهُمَّ» است زبر/فتحه یا پیش/ضمه داشته باشد «ل» را در این صورت پُر بخوانید. مثلاً «خَتَمَ اللهُ، فَزَادَهُمُ اللهُ، وَ اِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ».

و اگر حرف قبل از این «ل» زیر/کسره داشته باشد، لام را خفیف بخوانید، مثلاً «اَلْحَمْدُ لِلهِ».



قاعدۀ ۱۴: هرجائی که «ة» نوشته شده باشد، چه جداگانه از حرف قبلی‌اش باشد مثل «ة» و چه متصل به حرف قبلی‌اش باشد مثلاً «ـة» و بخواهیم بر آن وقف کنیم، پس این «ةَ، ـة» را به شکل «ه، ـه» خواهیم خواند.

مثلاً «قَسْوَةً» را به شکل «قَسْوَهْ» خواهیم خواند. به همین گونه «آتُوا الزَّكٰوةَ» و «طَيِّبَةً» را به شکل «آتُوا الزَّكٰوهْ» و «طَيِّبَهْ» خواهیم خواند.

قاعدۀ ۱۵: هر حرفی که بالای آن دو زبر/فتحه باشد و بخواهیم بر آن وقف کنیم، بعد از آن حرف یک الف را اضافه می‌خوانیم. مثلاً «نِدَاءً» را «نِدَاءَا» خواهیم خواند.

قاعدۀ ۱۶: هر جائی که در قرآن شریف، این گونه نشان «~ ~» باشد، آن حرف را کمی طویلتر خواهیم خواند، مثلاً «وَ لَا الضَّآلِّيْنَ» که در اینجالف را درازتر باید خواند. و مثلاً «قَالُوْٓا اَنُؤْمِنُ» که «و» اول را در اینجا باید درازتر از سایر واوها بخوانید. و مثلاً «فِيْٓ آذَانِهِمْ» که «ی» را در این جا از سایر یاء ها طویل تر باید بخوانید.



قاعدۀ ۱۷: هر جائی که این نشان‌ها «م، ط، ه، قف، ل» باشد، در آنجا وقف کنید و هر جائی که «س» یا «سکته» یا «وقفه» نوشته باشد، در آنجا نفس خود را قطع نکنید بلکه لحظه‌ای در آنجا مکث کرده دوباره به تلاوت ادامه بدهید.

و هر جائی که در بین یک آیت در دو جا سه نقطه به این شکل « ∴ » نوشته باشد، در یک جای آن وقف کنید و در جای دیگرش وقف نکنید. خواه در اولش وقف کنید و در دوم نکنید و خواه در دوم وقف کنید و در اولش وقف نکنید، هر دوی اینها درست است.

و هر جائی که «لا» نوشته باشد، در آنجا وقف نکنید.

و هر جائی که نشان های دیگری نوشته باشد، اگر خواستید می‌توانید وقف کنید و اگر نخواستید می توانید به تلاوت ادامه بدهید.

و هر جائی که دو نشان در یک جا نوشته است، مطابق نشانی فوقانی‌اش عمل کنید.

قاعدۀ ۱۸: هر حرفی که ساکن است و بالای حرف بعدی آن شدّ یعنی « ّ » نوشته باشد، آن حرف قبلی را نخواهیم خواند.

مثلاً در «قَدْ تَّبَيَّنَ» این «د» را نخواهیم خواند. و در «قَالَتْ طَّائِفَةٌ» این «ت» را نخواهیم خواند. و در «لَئِنْ بَسَطْتَّ» این «ط» را نخواهیم خواند. و در «اَثْقَلَتْ دَّعَوَا اللهَ» این«ت» را نخواهیم



خواند. و در «اُجِيْبَتْ دَّعْوَتُكُمَا» این «ت» را نخواهیم خواند و در «اَلَمْ نَخْلُقْكُّمْ» این «ق» را نخواهیم خواند.

البته اگر این حرف ساکن «ن» باشد یا اینکه نون به سبب دو زبر/فتحه یا دو زیر/کسره یا دو پیش/ضمه پیدا شده باشد و حرف بعدی آن «ی» یا «و» باشد، در این صورت در وقت تلاوت، نون به شکل غُنَّه تلفظ خواهد شد:

مثلاً در «مَنْ يَّقُوْلُ» و «ظُلُمَاتٌ وَّرَعْدٌ وَّبَرْقٌ» آواز نون از بینی کشیده می‌شود.



فایدۀ ۱: در آیت ششم رکوع چهارم سپارۀ «وَ مَا مِنْ دَآبَّةٍ» لفظ «مَجْرِیهَا» آمده است. زیر این «ر» را مانند زیرهای دیگر تلفظ نمی‌کنیم، بلکه کمی آواز آن را باریکتر از آواز سایر زیرها خواهیم خواند. مانند تلفظ «ر» در «نور چشم».

فایدۀ ۲: در آیت یکم رکوع دوم سورۀ حُجُرات در سپارۀ «حم»، لفظ «بِئْسَ الاِسْمُ» آمده است. سین این «بِئْسَ» با هیچ حرف بعدی خود متصل نمی‌شود و لامِ بعد از آن با حرف سین بعدی متصل می‌شود. و به این شکل خوانده می‌شود: «بِئْسَ لِسْمُ».

فایدۀ ۳: در آغاز سورۀ آل عمران در سپارۀ «تِلْكَ الرُّسُلُ» لفظ «آلمّ» آمده است. میم آخری آن با الف لفظ بعدی ـ الله ـ به این شکل یکجا خوانده می شود که «م ی زیر، می؛ م ل زبر، مَل؛ مِیْمَلْ». بعضی ها آن را «مِیْمْ مَلْ» می خوانند، این غلط/اشتباه است.



فایدۀ ۴: چند مقام ذیل در قرآن مجید به شکلی نوشته می‌شوند و به شکل دیگری خوانده می‌شوند. متوجه آنها باشید و این مقام‌ها را از روی قرآن شریف به شاگردان نشان بدهید و طرز خواندن آنها را به ایشان بیاموزانید.

مقام ۱: هر جائی که لفظ «اَنَا» در قرآن مجید آمده است، الف بعد از نونِ آن خوانده نمی‌شود، بلکه الف اولی و نون فتحه/زبردار خوانده می‌شود و بس: «اَنَ».

مقام ۲: در آیت سوم رکوع شانزدهم سپارۀ «سَيَقُوْلُ» لفظ «يَبْصُطُ» با «ص» نوشته می‌شود، مگر در خواندن، آن را «س» می خوانند به اینگونه: «يَبْسُطُ».

در اکثر قرآن‌ها در اینجا یک سین کوچک بالای «ص» می گذارند تا دانسته شود که آن را سین باید خواند. لیکن اگر سین هم نوشته نشده باشد، بازهم آن را باید سین بخوانید.



به همین صورت در آیت پنجم رکوع شانزدهم سپارهٔ «وَ لَوْ اَنَّنَا» لفظ «بَصْطَةً» آمده است. «ص» این لفظ را نیز باید سین تلفظ کرد.

مقام ۳: در آیت اول رکوع ششم سپارهٔ «لَنْ تَنَالُوْا» لفظ «اَفَائِنْ» می آید. الفی که بعد از «ف» نوشته شده است خوانده نمی‌شود، بلکه آن را به این شکل می خوانند: «اَفَئِنْ».

مقام ۴: در آیت سوم رکوع هشتم سپارهٔ «لَنْ تَنَالُوْا» جملهٔ «لَا اِلَی اللّٰه» می‌آید. بعد از لام اول در اینجا دو الف نوشته می‌شود، اما فقط یک الف آن خوانده می‌شود به این شکل: «لَاِلَیَ اللّٰه».

مقام ۵: در آیت سوم رکوع نُهم سپارهٔ «لَا یُحِبُّ اللّٰه» در لفظ «تَبُوْءَا» الفی که بعد از همزه نوشته می شود خوانده نمی‌شود. این لفظه را اینگونه می خوانند: «تَبُوْءَ».

مقام ٦: در آیت چهارم رکوع سوم سپارهٔ «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِیْنَ» در لفظ «مَلَائِهٖ» بعد از لام، الف نوشته می‌شود لیکن خوانده نمی‌شود، بلکه آن را به این شکل می‌خوانند: «مَلَئِهٖ». به همین ترتیب، این لفظ در هر جای که آمده باشد آن را باید به همین شکل خواند.

مقام ۷: در آیت پنجم رکوع سیزدهم سپارهٔ «وَاعْلَمُوْا» در لفظ «لَاَ اوْضَعُوْ» بعد از لام و الف، یک الف دیگر نوشته می‌شود لیکن خوانده نمی‌شود، بلکه آن را به این صورت می خوانند: «لَاَوْضَعُوْ».

مقام ۸: در آیت هشتم رکوع ششم سپارهٔ «وَمَا مِنْ دَآبَّة» در لفظ «ثَمُوْدَا» بعد از دال، یک الف نوشته می‌شود لیکن خوانده نمی‌شود، بلکه آن را به این شکل می‌خوانند: «ثَمُوْدَ».

به همین صورت در آیت نوزدهم رکوع سوم سورهٔ «وَالنَّجم» در سپارهٔ «قَالَ فَمَا خَطْبُکُمْ» که لفظ «ثَمُوْدَا» آمده است، الفِ بعد از دال در آن نیز خوانده نمی‌شود.

مقام ۹: در آیت چهارم رکوع دهم سپارهٔ «وَمَا اُبَرِّئُ نَفْسِیْ» در لفظ «لِتَتْلُوْا» بعد از واو، یک الف نوشته می‌شود، اما خوانده نمی‌شود، بلکه آن را به این شکل می‌خوانند: «لِتَتْلُوْ».

مقام ۱۰: در آیت دوم رکوع چهاردهم سپارهٔ «سُبْحَانَ الَّذِيْ» در لفظ «لَنْ نَدْعُوَا» بعد از واو، الف نوشته می‌شود لیکن خوانده نمی‌شود، بلکه آن را به این شکل می خوانند: «لَنْ نَدْعُوَ».

به همین صورت در آیت اول رکوع شانزدهم سپارهٔ «سُبْحَانَ الَّذِيْ» در لفظ «لِشَایْءٍ» الف بعد از شین خوانده نمی‌شود، بلکه آن را به این شکل می خوانند: «لِشَیْءٍ».

مقام ۱۱: در آیت هفتم رکوع هفدهم سپارهٔ «سُبْحَانَ الَّذِيْ» در لفظ «لٰکِنَّا» بعد از نون، یک الف نوشته می‌شود لیکن خوانده نمی‌شود بلکه آن را به این شکل می‌خوانند: «لٰکِنَّ».

مقام ۱۲: در آیت هفتم رکوع هفدهم سپارهٔ «وَقَالَ الَّذِیْنَ لَایَرْجُوْنَ» در لفظ «لَا اَذْبَحَنَّهٗ» بعد از لام،

دو الف نوشته می‌شود، اما فقط یک الف خوانده می‌شود. به این شکل: «لَاَذْبَحَنَّهُ».

مقام ۱۳: در آیت چهل و هفتم رکوع ششم سپارهٔ «وَمَالِیَ» در لفظ «لَا اِلَی الْجَحِیْمِ» بعد از لام اول، دو الف نوشته می‌شود لیکن فقط یک الف آن خوانده می‌شود، به این شکل: «لَاِلَی الْجَحِیْمِ».

مقام ۱۴: در آیت چهارم رکوع اول سورهٔ محمد در سپارهٔ «حم» در لفظ «لِیَبْلُوَا» بعد از واو، یک الف نوشته می‌شود لیکن خوانده نمی‌شود، بلکه آن را با این شکل می خوانند: «لِیَبْلُوَ».

به همین صورت در آیت سوم رکوع چهارم همین سوره در لفظ «نَبْلُوَا» بعد از واو، یک الف نوشته می‌شود لیکن خوانده نمی‌شود بلکه آن را به این شکل می خوانند: «نَبْلُوَ».

مقام ۱۵: در آیت چهارم رکوع یکم سورهٔ «دَهر» در سپارهٔ «تَبَارَكَ الَّذِيْ» در لفظ «سَلَاسِلَا» بعد از لام آخری یک الف نوشته می‌شود لیکن خوانده نمی‌شود بلکه آن را این شکل می خوانند: «سَلَاسِلَ».

و در آیت پانزدهم و شانزدهم همین رکوع در دو جا لفظ «قَوَارِیْرَا» آمده است و در هر دو جا بعد از «ر» دوم، الف نوشته می‌شود. اکثر تلاوت‌کنندگان در «قَوَارِیْرَا» اول وقف می کنند و در «قَوَارِیْرَا» دوم وقف نمی کنند. حکم این صورت تلاوت کردن این است که «قَوَارِیْرَا» اول را با الف بخوانند و در «قَوَارِیْرَا» دوم، الف را نخوانند بلکه آن را به این شکل بخوانند: «قَوَارِیْرَ».

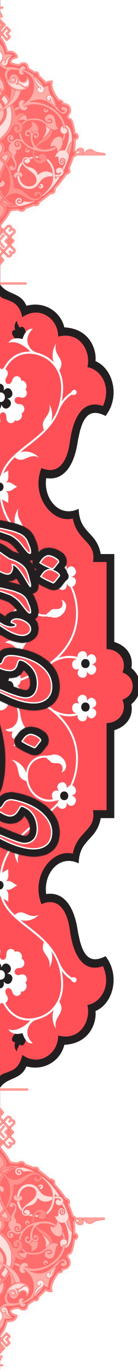
و اگر کسی در «قَوَارِیْرَا» اول وقف نکند بلکه در دومی وقف کند، پس حکم این است که به هیچ وجه در آنجا الف را نخواند، چه در آنجا وقف کند یا وقف نکند.

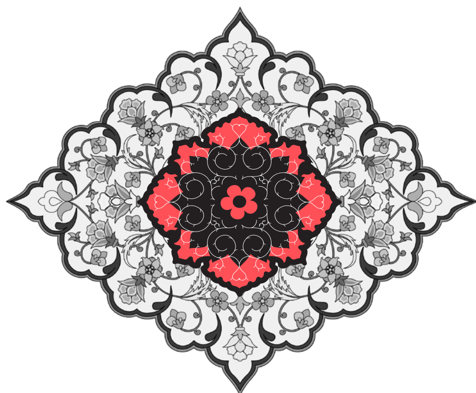
و اگر بخواهد در «قَوَارِیْرَا» اول وقف کند، الف را باید بخواند. و اگر نمی خواهد در آنجا وقف کند، پس الف را تلفظ نکند. همین صورت صحیح است.

فایده: در سپارهٔ «وَ اعْلَمُوْا» سورهٔ توبه که با «بَرَآءَةٌ مِّنَ الله» شروع می‌شود، در آغاز آن بِسْمِ الله ... نوشته نمی‌شود. حکم آن این است که اگر کسی از سورهٔ قبلی خوانده می‌رفت و اکنون به این سوره رسید، در این صورت بسم الله نگوید بلکه بدون بسم الله آن را بخواند. و اگر کسی از این سوره شروع به تلاوت کرد یا اندکی از سوره را خوانده تلاوت را قطع کرده بود و سپس دوباره از بین سورهٔ شروع به خواندن کرد، در این دو صورت بِسْمِ الله الرَّحمنِ الرحِیْم بخواند.

رهنمائی ضروری برای استاد

این قواعد را خوب به شاگردان بفهمانید و هر قاعده را در طول چند روز در رُبْع یا نصف سِپاره با آنها مشق و تمرین نمائید.





مآخذ و مترجم









اینها اسامی بعضی از کتبی استند که حوالهٔ آنها در حواشی کتاب و همچنین در بخش دلائل مسائل کتاب درج شده است. اکثر بلکه جز چندی تمامی مآخذ متون فقهی و احادیث شریف، ماخوذ از «حاشیهٔ جدیده» با تخریج اضافی می‌باشد.



دُر یا دُر مُختار: مراد از آن الدُّرُّ المُختار، شرح تنویر الابصار است از امام محمد بن علی علاء الدین الحصنی معروف به حَصْکَفِی متوفی ۱۰۲۵ھ . ق

الدُر یا الدُر المختار: مراد از آن کتاب بالاست.

رَدُّ المُحْتار: رد المحتار علی الدُّرُّ المُختار که شرح الدر المختار است از فقیه دیار شام علامه محمد امین بن عابدین شامی. متوفی ۱۳۵۲ ھ . ق. این شرح مشهور به شامی و حاشیهٔ ابن عابدین نیز می‌باشد.

مُنیه: مُنیة المصلی از سدید الدین کاشغری.

بِدایه: بدایة المُبتدِی في الفروع از امام ابوالحسن مرغینانی متوفی ۵۹۳ ھ . ق. هدایه شرح این کتاب است.

تنویر: تنویر الابصار وجامع البحار في الفروع از امام محمد بن عبد الله غزی متوفی ۱۰۰۴ هـ . ق.

شرح التنویر: منح الغفار از شیخ محمد بن عبد الله غزی متوفی ۱۰۰۴ ھ . ق.

غُنیه: غینة المستملی شرح منیة المصلی.

بحر: البحر الرائق شرح کنز الدقائق.

نهر: النهر الفائق شرح کنز الدقائق از امام عمر بن نجیم متوفی ۱۰۰۵ ق.

شامی: مراد از آن رد المحتار علی الدر المختار است.

خانیه: یعنی فتاوی قاضیخان. در هامش فتاوی عالمگیری چاپ شده.

حاشیة ابن عابدین: مراد از آن رَدُّ المُحتار علی الدُّرّ المُختار است .



تحفه: تحفة الفقهاء از امام علاء الدين سمرقندی، بدائع الصنائع شرح آن است
محیط: المحيط البرهانی از امام محمود بن احمد برهانی متوفی ۶۱۶ ق.
بدائع: بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع از امام علاء الدين كاسانی متوفی ۵۸۷
جامع الفصولین: از امام بدر الدين محمد بن اسرائیل مشهور به قاضی سماونه متوفی ۸۲۲
سراج: السراج الوهاج شرح مختصر قدوری از امام ابوبکر حدادی متوفی ۸۰۰
حقائق: حقائق المنظومه از امام محمود بن محمد لؤلؤی بخاری متوفی ۶۷۱ ق.
حلیه: حلية المصلی شرح منية المصلی از امام ابن امیر الحاج حلبی متوفی ۸۷۹
مجمع الانهر: مجمع الانهر فی شرح ملتقی الابحر.
فتاوی قاضی خان: امام قاضیخان حسن بن منصور معروف به قاصیخان متوفی ۵۹۲ ق.
فتاوی هندیه: مراد از آن فتاوی عالمگیری است.
عالمگیری: مراد از آن فتاوی عالمگیری است.
فتاوی عالمگیری: فتاوی عالمگیری از مهمترین کتاب فقهی است که توسط حدود پنج صد تن از فقهاء و علماء به فرمان اورنگ زیب عالمگیر رحمه‌الله تالیف گردید و از زمان تالیف تا اکنون مرجع و ماخذ قضاة واهل فتوی در عالَم اسلام می باشد.
شرح البدایه: شرح بداية المبتدی.
فتح: فتح القدير از بزرگترين و مشهور ترين شروح هدايه از امام ابن همام، متوفی ۸۶۱ هـ.ق
کنز: كنز الدقائق از متون چهارگانۀ فقه از امام عبد الله بن احمد نسفی ۷۱۰ ق
ذخیره: ذخيرة الفتاوی از امام محمود بن احمد برهانی متوفی ۶۱۶ هــ. ق.
مجتبی: المجتبی از امام نجم الدين مختار بن محمود زاهدی متوفی ۶۵۸ ق.
هدایه: الهداية شرح بداية المبتدی از مشهورترین کتاب احناف است، تالیف امام ابو الحسن مرغینانی متوفی ۵۹۳ هــ. ق.
طحطاوی علی المراقی: شرح علامه احمد بن محمد طحطاوی متوفی ۱۲۳۱ ق بر مراقی الفلاح
ایضاح: الايضاح از علامه ركن الدين كرمانی متوفی ۵۴۳ هــ. ق.
حاوی قدسی: الحاوی القدسی از علامه احمد بن احمد غزنوی متوفی ۶۰۰ ق.



خلاصه:	خلاصة الدلائل في تنقيح المسائل از علی بن احمد رازی متوفی ۶۹۸ ق.
جوهره:	الجوهرة النيرة از امام ابوبکر حدادی متوفی ۸۰۰ هـ. ق.
درایه:	الدراية از شروح کتاب هدایه از امام محمد بن مبارکشاه هروی متوفی ۹۵۴
بزازیه:	از امام محمد بن شهاب کردری معروف به بزازی متوفی ۸۲۷ هـ. ق.
زیلعی:	التبیین شرح کنز الدقائق، از امام فخر الدین زیلعی متوفی ۷۴۳ هـ. ق.
زیلعی:	نصب الراية فی تخریج احادیث الهداية از امام جمال الدین زیلعی
غرر:	غرر الاحکام شرح درر الحکام از امام محمد بن فرامرز معروف به ملا خسرو، متوفی ۸۸۵ هـ. ق.
الدرر:	درر البحار از امام شمس الدین قونوی متوفی ۷۸۸ هـ. ق.
الدرر:	درر البحار الزاهرة فی نظم البحار الزاخرة از امام بدر الدین عینی م ۸۵۹
الدرر:	درر الحکام فی شرح غرر الاحکام از امام محمد بن فرامرز معروف به ملا خسرو متوفی ۸۸۵ هـ. ق
مراقی:	مراقی الفلاح از امام حسن بن عمار شرنبلالی متوفی ۱۰۶۹ هـ. ق.
تبیین:	تبیین الحقائق فی شرح کنز الدقائق از مهمترین شروح کنز الدقائق از امام فخر الدین متوفی ۷۴۳ هـ. ق.
تحریر:	التحریر شرح الاختیار از امام احمد بن علی دمشقی متوفی ۷۸۲ هـ. ق
کبیری:	شرح منية المصلی از علامه ابراهیم حلبی متوفی ۹۵۶ هـ. ق



بعضی از کتبی که در حواشی آمده اند

فتاوی محمودیه:	از حضرت مفتی محمود حسن گنگوهی متوفی ۱۴۱۷ هـ.ق در ۲۵ جلد
فتاوی دار العلوم دیوبند:	در ۱۸ جلد
عزیز الفتاوی:	از مفتی عزیزالرحمن رحمه الله در ۲ جلد
امداد الفتاوی:	ازحکیم الامت و مجدد الملت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی

رحمه الله متوفی ۱۳۶۲هـ. ق در ۶ جلد

امداد الاحکام: از حضرت مولانا ظفر احمد تهانوی مصنف اعلاء السنن، در۴ جلد

احسن الفتاوی: از حضرت مولانا مفتی رشید احمد رحمه الله در ۹ جلد

فتاوی مفتی محمود: از حضرت مولانا مفتی محمود رحمه الله در ۵ جلد

فتاوی عثمانی: از شیخ الاسلام مفتی محمد تفی عثمانی مدظله العالی در۲جلد

جواهر الفقه: از مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی رحمه الله در۲جلد.

نظام الفتاوی: از حضرت مولانا مفتی نظام الدین رحمه الله صدر مفتی دار العلوم دیوبند

منتخبات نظام الفتاوی: از حضرت مولانا مفتی نظام الدین رحمه الله صدر مفتی دار العلوم دیوبند

مجموعهٔ مسائل: در ۱۷جلد از مولانا رفعت قاسمی، مُدرِّس دار العلوم دیوبند

مسایل شما و حل آنها: از مولانا محمد یوسف لُدْیَانَوِی رحمه الله در۱۰جلد

مسایل جدید فقهی: از مولانا خالد سیف الله رحمانی در۴ جلد

تحفة الالمعی: شرح سنن الترمذی از مفتی اعظم و شیخ الحدیث و صدر المفتیین دارالعلوم دیوبند حضرت مولانا مفتی سعید احمد پالنپوری رحمه الله

فتح الباری: شرح صحیح البخاری از علامه ابن حجر عسقلانی رحمه الله

فیض الباری: شرح صحیح البخاری از امام محمد انور شاه کشمیری رحمه الله

اعلاء السنن: احادیث فقه حنفی در ۲۲ جلد از علامه ظفر احمد تهانوی رحمه الله

معارف السنن: شرح ترمذی از علامه سید یوسف بنوری رحمه الله

درس ترمذی: از شیخ الاسلام مفتی محمد تقی عثمانی رحمه الله

فتح الملهم: شرح صحیح مسلم از علامه شبیر احمد عثمانی رحمه الله

مقالات فقهی: از شیخ الاسلام مفتی تقی عثمانی مدظله العالی

النبراس: شرح شرح العقائد علامه سعد الدین تفتازانی رحمه الله

فتاوی رحیمیه: از مفتی عبدالرحیم لاجپوری رحمه الله

روح المعانی: از علامه آلوسی بغدادی رحمه الله متوفی ۱۲۷۰هـ. ق.

احکام القرآن: از امام ابوبکر جصاص رحمه الله متوفی ۲۷۰هـ. ق.

تفسیر ابن کثیر: از علامه ابن کثیر دمشقی شافعی رحمه الله متوفی۷۷۴هـ. ق.

معارف القرآن: از مولانا مفتی محمد شفیع رحمه الله

دربارهٔ مترجم کتاب

اسم: محمد ابراهیم ولد محمد اعظم ولد محمد شفیع تیموری

تاریخ ولادت: ۱۴ سنبلهٔ ۱۳۴۸ شمسی مطابق ۱۳۸۹ قمری

محل ولادت: جوی شیر، کابل، افغانستان

تحصیلات ابتدائی: مکتب قاری عبد الله، کابل، افغانستان

ادامهٔ تحصیلات: کالج دولتی کرْنال، کرنال، هَرْیانا، هند (حیات شناسی)

دانشگاه جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه، دهلی نو، هند (زبان عربی)

علوم دینی: دار العلوم دیوبند، هند

مدرسهٔ رحیمیه، دهلی، هند (تا دورهٔ مشکات)

مدرسهٔ امینیه، دهلی، هند (دورهٔ حدیث)

مدرسهٔ امینیه، دهلی، هند (دورهٔ افتاء)

تالیفات و تراجم مترجم

- عقائد ما
- مختصر عقائد
- عقائد اسلام
- عقائد اهل سنت و جماعت
- الفقهُ الأكبرُ للإمام الأعظم أَبي حنيفة رضي الله عنه (متن)
- الفقهُ الأكبرُ (متن ـ ترجمه ـ شرح)
- شرح فقه اکبر (از مولانا بحر العلوم لکهنوی)

- الوَصِيَّةُ في التَّوْحِيْدِ للإمام الأعظم أَبي حنيفة رضي الله عنه (متن)
- الوَصِيَّةُ في التَّوْحِيْدِ (متن ـ ترجمه ـ شرح)
- (متن کامل) العقيدة الطحاوية (أی عقيدة الإمام الأعظم أَبي حنيفة رضي الله عنه) تهيه‌شده از روی تقريباً ۳۵ نسخهٔ قلمی و ۱۵ نسخهٔ چاپی
- عقيدۀ طحاوی (ترجمه و شرح مختصر ـ فارسی)
- ترجمۀ عقيدۀ طحاوی به انگليسی The Creed of Imam Tahawi
- عقيدۀ طحاوی (به سه زبان: عربی ـ فارسی ـ انگليسی)
- اسلام چيست
- چگونه حج كنيد
- زيورهای بهشتی (حصۀ اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم)
- گوهرهای بهشتی
- زيورهای بهشتی (كامل در دو جلد)
- زيورهای بهشتی (دورۀ كامل يك جلدی)
- نماز اهل السنت و الجماعت
- ترجمۀ نماز اهل السنت و الجماعت به انگليسی Salah of Ahlu-Sunnah wal-Jama'ah
- بيائيد نماز بخوانيم چنانكه حضرت رسول الله صلی الله عليه وآله نماز می خواندند
- اصول التجويد ❁ خير الأُصول فی حديث الرسول ❁ رسالۀ اصول حديث (منظوم)
- قوائدی در علوم حديث
- بنيادهای دين و ضرورت تقليد
- دعوت دين و حفاظت مسلك
- فرق بين حديث و سنت
- سَلَفی اصلی و سَلَفی امروزی ❁ مثنوی تحفۀ روشنفكر (سيكولر)
- چهل حديث: چرا در داخل نماز رفع يَدَيْن نمی كنيم
- چهل حديث: رفع يَدَيْن در داخل نماز منسوخ است
- رفعُ اليَدَيْن جز در آغاز نماز در هيچ جای ديگر نمازهای پنجگانه مسنون نه بلكه متروک است
- چرا در داخل نماز رفع يَدَيْن نمی‌كنيم (مجموعۀ ۳۴۰ حديث)



- پیامبر اعظم ﷺ، صدیق اعظم رضی الله عنه و فاروق اعظم رضی الله عنه رفع یَدَیْن نمی‌کردند
- چهل حدیث: امیر المؤمنین حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه رفع یَدَیْن نمی‌کرد
- چهل حدیث: امیر المؤمنین حضرت علی مرتضیٰ رضی الله عنه رفع یَدَیْن نمی‌کرد
- چهل حدیث: حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنه و مسئلهٔ رفع یَدَیْن
- صحبتی با یک برادر سَلَفی بر مسئلهٔ رفع یَدَین
- صحبت یک شیخ سَلَفی با یک عالم حنفی دربارهٔ رفع یَدَین
- مسئلهٔ رفع یَدَیْن: و یاران امیر المؤمنین حضرت علی مرتضی رضی الله عنه و یاران حضرت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
- چهل حدیث: دربارهٔ ایمان و اخلاق و اعمال ...
- چهل حدیث: اربعین جامی رحمه الله (ترجمه و تخریج احادیث)
- چهل حدیث: شهروندی
- چهل حدیث: دلائل نُه مسائل نماز
- نماز تراویح: بین اهل سنت و جماعت و اهل بدعت
- اجماع صحابه و تابعین و مجتهدین اسلام برآنکه حد اقل نماز تراویح بیست رکعت است
- چرا بیست رکعت تراویح؟
- ۴۴ دلائل ۲۰ رکعت تراویح
- برادران سَلَفی! بیائید تراویح خود را ثابت کنید
- تراویح: استدلال‌های غلط برادران فرقهٔ سَلَفی
- تراویح: ده چیلنج خدمت برادران فرقهٔ سَلَفی
- تصانیف و تألیفات امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه
- تأليفات الإمام الأعظم أبي حنيفة رضی الله عنه (عربی، ناچاپ)
- فضائل و مسائل ماه مُحَرَّم
- اثبات دعای قنوت احناف
- امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه و فقه شریف حنفی
- شیخ آلبانی و علم حدیث
- فتوای دار العلوم دیوبند در مورد داکتر ذاکر نایک



- لمس قرآن بدون وضو جایز نیست
- دست‌ها در آغاز نماز تا کجا بلند شود؟
- محل بستن دست‌ها در نماز
- در نماز بستن دست‌ها در زیر ناف سنت است
- دست‌ها در نماز کجا بسته شود؟
- عدم جواز قرائت قرآن در پشت امام و لو سورهٔ فاتحه
- قرائت مقتدی در پشت سر امام ممنوع است
- گفتن آمین با صدای آهسته و خُفیه در نماز سنت است
- آمین در نماز با صدای آهسته گفته می‌شود
- روش مسنون نشستن در وقت تشهُّد
- نماز وتر واجب و سه رکعت با یک سلام است
- نماز وتر سه رکعت با يك سلام است
- جمع دو نماز در یک وقت جایز نیست
- خواندن سورهٔ فاتحه در نماز جنازه
- زنان به اجماع اُمت در بسیاری از مسائل نماز با مردان تفاوت دارند
- نماز زنان با نماز مردان تفاوت دارد
- مسح بر جوراب‌های نازک امروزی جایز نیست
- هنگام خطبهٔ امام، خواندن نماز یا سخن‌گفتن با کسی مکروه تحریمی و ممنوع است
- د اهل سنت والجماعت لمانځه
- د اهل سنت والجماعت عقائد
- راځي چې لمونځ وکړو څه رنګه چې رسول الله صلی الله علیه وآله ادا کولو
- څلويښت احاديث د نه مسائلو دلايل
- ولي شل رکعته تراويح
- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله، صدیق اعظم رضي الله عنه او فاروق اعظم رضي الله عنه رفع يَدَيْن نكول
- څلويښت احاديث چې حضرت عمر رضي الله عنه رفع يدين نکول
- د عبد الله بن عمر رضي الله عنه څلويښت احاديث او د رفع يدينو مسئله







حرف اول ۱۱
مختصر زندگینامهٔ مُؤلِّف ۱۸
بعضی اصطلاحات ضروری فِقهی و شرح آنها ۳۳
کتاب العِلم والإیمان ۴۲
کتاب الطَّهارة ۶۲
کتاب الصَّلاة ۱۵۰
کتاب الزَّکاة ۳۷۰
کتاب الصَّوم ۴۰۲
کتاب الحج ۴۴۲
کتاب الأُضحیة وَالذَّبائِح ۴۴۸
کتاب النِّکاح ۴۶۴
کتاب الرِّضاع ۴۹۰
کتاب الطَّلاق ۴۹۶
کتاب النُّذُور والأیمان ۵۶۲
کتاب الرِّدَّة ۵۸۰
کتاب اللُّقطة ۵۸۲
کتاب الحظر والإباحة ۵۸۴
کتاب الوقف ۶۰۰
کتاب الشِّرکة ۶۰۳
کتاب البُیوع ۶۱۰
کتاب الکفالة ۶۵۱
کتاب الحوالة ۶۵۳
کتاب الوکالة ۶۵۵
کتاب المُضاربة ۶۵۹
کتاب الودیعة ۶۶۲
کتاب العاریة ۶۶۸
کتاب الهِبة ۶۷۱
کتاب الإجارة ۶۸۰
کتاب الغصب ۶۸۶
کتاب الشُّفعة ۶۸۸
کتاب المُزارعة والمُساقاة ۶۹۰
کتاب الرَّهن ۶۹۳
کتاب الوصیة ۶۹۵
علم التجوید ۷۰۳
فهرست مطالب کتاب ۷۲۱





حرف اول ۱۱

مختصر زندگینامهٔ مُؤلِّف ۱۸

بعضی اصطلاحات ضروری فِقهی و شرح آنها ۳۳

فرض ۳۳

واجب ۳۵

سنت ۳۵

مستحب ۳۷

حرام ۳۷

مکروه ۳۷

مُباح ۳۸

کتابُ العِلم والإیمان ۴۲

عقاید دربارهٔ الله ﷻ ۴۲

عقاید دربارهٔ پیغمبران ۴۴

عقاید دربارهٔ فرشتگان و جن ۴۵

عقاید دربارهٔ اولیاءُ الله ۴۶

عقاید دربارهٔ کتاب‌های آسمانی ۴۶

عقاید دربارهٔ صحابه رضی الله عنهم ۴۷

عقاید عمومی ۴۸

امور کفرآمیز و شرک آمیز ۵۲

بدعت‌ها و امور ناجایز و گناه آلود ۵۴

بعضی از گناهان کبیره که سزائی سخت بر آنها وارد شده است ۵۷

بعضی از ضررهای دنیوی گناه ۵۸

بعضی از فواید دنیوی عبادت ۵۸

کتابُ الطَّهارة ۶۲

با کدام آب، وضو و غسل جایز است و با کدام آب جایز نیست ۶۲

احکام استعمال آب ۶۶

مسائل چاه‌ها ۶۸

مسائل آب پسخوردهٔ جانداران ۷۱

مسائل پاکی و ناپاکی ۷۳

بعضی مسائل دیگر پاکی و ناپاکی ۸۰

مسائل استنجاء ۸۶
اموری که انسان در هنگام قضای حاجت از آنها پرهیز کند ۸۸
آنچه که استنجاء با آن جایز نیست ۸۹
آنچه که استنجاء با آن جایز است ۸۹
مسائل وضو ۹۰
طریقهٔ وضو کردن ۹۰
فرایض وضو ۹۱
سنت‌های وضو ۹۱
مسح بر پانسمان و پلاستر ۹۵
شکننده‌های وضو ۹۶
لمس قرآن مجید بدون وضو جایز نیست {حاشیه} ۱۰۱
بعضی دیگر از احکام وضو ۱۰۲
احکام حَدَث اصغر (یعنی بعضی دیگر از احکام حالتی که انسان وضو ندارد) ۱۰۳
مسائل غسل ۱۰۵
طریقهٔ غسل ۱۰۵
فرایض غسل ۱۰۶
اموری که غسل را واجب می‌گرداند ۱۰۹
بعضی مسائل دیگر غسل ۱۱۱
سبب اول: خروج منی ۱۱۱
سبب دوم: ایلاج ۱۱۳
سبب سوم و چهارم: پاک شدن از حیض و نفاس ۱۱۴
صورت های که غسل فرض نمی‌گردد ۱۱۴
صورت های دیگری که غسل در آن واجب است ۱۱۶
صورت های که غسل سنت است ۱۱۶
صورت های که غسل مستحب است ۱۱۷
احکام حَدَث اکبر (یعنی بعضی دیگر از احکام حالتی که غسل بر انسان واجب است) ۱۱۸
مسائل تیمُّم ۱۲۰
طریقهٔ تیمم کردن ۱۲۳
مسائل مسح بر موزه ۱۲۸
طریقهٔ مسح بر موزه ۱۲۹
احکام معذور ۱۳۲
مسائل حیض و استحاضه ۱۳۵
احکام دوران حیض ۱۳۸
احکام دوران استحاضه ۱۴۲
مسائل نِفاس ۱۴۳
احکام نِفاس و حیض و غیره ۱۴۵
مسائل بالغ شدن ۱۴۷



کتابُ الصَّلاة ۱۵۰
نماز ۱۵۰
اوقات نماز ۱۵۳
وقت نماز صبح/فجر ۱۵۳
وقت نماز ظهر/پیشین ۱۵۳
وقت نماز عصر/دیگر ۱۵۴
وقت نماز مغرب/شام ۱۵۴
تعجیل در نماز مغرب سنت است {حاشیه} ۱۵۵
وقت نماز عشاء/خُفتن ۱۵۵
خواندن هیچ نمازی در سه وقت صحیح نیست ۱۵۶
بعضی مسائل دیگر اوقات نماز ۱۵۷
آذان ۱۵۹
طریقهٔ مسنون آذان ۱۵۹
طریقهٔ مسنون گفتن اقامه ۱۶۰
احکام آذان و اقامت ۱۶۱
جواب آذان ۱۶۲
در چه حالتی نباید جواب آذان را داد ۱۶۲
سنت‌ها و مستحبات آذان و اقامه ۱۶۳
سنت های مربوط مُؤَذِّن ۱۶۳
سنت‌های مربوط آذان و اقامه ۱۶۴
بعضی مسائل دیگر آذان ۱۶۵
شروط نماز ۱۶۷
پاکی از حَدَث اکبر و اصغر ۱۶۷
پاکی بدن و لباس ۱۶۷
پاکی مکان نماز ۱۶۹
ستر عورت ۱۷۰
مسائل رو آوردن به سوی قبله در نماز ۱۷۱
نیت نماز ۱۷۲
دخول وقت نماز ۱۷۵
بعضی مسائل دیگر شروط نماز: تکبیر تحریمه ۱۷۵
طریقه ادای نمازهای فرض ۱۷۶
فرایض نماز ۱۸۰
واجبات نماز ۱۸۰
جماعت زنان ممنوع و مکروه تحریمی است {حاشیه} ۱۸۳
نماز زنان در خانهٔ ایشان ثواب بیشتر دارد {حاشیه} ۱۸۴
بعضی مسائل دیگر نمازهای فرض ۱۸۵
دو حدیث دربارهٔ دعاء {حاشیه} ۱۸۷

تفاوت نماز زنان با نماز مردان ۱۸۸
مُدْرِك، مسبوق و لاحق کیست ۱۸۹
بعضی مسائل دیگر مربوط به فرایض و واجبات نماز ۱۹۰
بعضی از سنت های نماز ۱۹۲
مسائل خواندن قرآن شریف در نماز ۱۹۳
شکننده‌های نماز ۱۹۵
مکروهات و ممنوعات نماز ۱۹۷
صورت‌های که شکستن نماز در آنها جایز است ۲۰۰
نماز جماعت ۲۰۳
فضیلت نماز جماعت و تاکید برآن ۲۰۳
آیت قرآن مجید ۲۰۴
احادیث شریف ۲۰۴
آثار و اقوال صحابهٔ کرام ۲۱۰
اقوال فقهاء و علمای اُمت ۲۱۴
حکمت‌های جماعت و فواید آن ۲۱۶
شرایطی که نماز با جماعت را واجب می‌گرداند ۲۱۷
عذرهای که ترک جماعت را جایز می‌گرداند ۲۱۸
شرایط صحت جماعت ۲۱۹
احکام جماعت ۲۲۸
مسائل مربوط به امام و مقتدی ۲۳۰
مستحق‌ترین اشخاص برای امامت ۲۳۰
مسائل سُتره ۲۳۵
مسائل لاحق ۲۳۵
مسائل مسبوق ۲۳۶
مسائل شریک شدن و شریک ناشدن در جماعت ۲۳۸
مُفسدات نماز در جماعت ۲۴۲
مسئلهٔ محاذات ۲۴۳
مکروهات نماز ۲۴۶
{بناء} مسائل مربوط به شکستن وضو در نماز ۲۴۸
مسائل نماز قضائی ۲۵۲
مسائل سجدهٔ سهو ۲۵۶
مسائل سجدهٔ تلاوت ۲۶۴
مسائل نماز وتر ۲۶۹
مسائل نماز مریض/بیمار ۲۷۱
مسائل نماز مسافر ۲۷۴
نماز قصر در سفر واجب است {حاشیه} ۲۷۵
حکم نماز در طیاره و هواپیما مانند نماز در موتر است {حاشیه} ۲۷۹

سفر برای زن بدون همراهی محرم جایز نیست {حاشیه} ۲۷۹
بعضی مسائل دیگر نماز مسافر ۲۸۰
مسائل نمازهای سنت و نفل ۲۸۳
نماز تحیَّةُ الوضو ۲۸۶
نماز اشراق ۲۸۷
نماز چاشت (ضُحٰی) ۲۸۷
نماز اوابین ۲۸۸
نماز تهجُّد ۲۸۸
نماز صلاة التسبیح ۲۸۸
طریقهٔ خواندن نماز صلاة التسبیح ۲۸۹
بعضی مسائل نفل ۲۹۰
مسائل نماز استخاره ۲۹۳
نماز توبه ۲۹۴
نماز تحیةُ المسجد ۲۹۴
نوافل سفر ۲۹۶
نماز قتل ۲۹۷
مسائل نماز تراویح ۲۹۷
بسیاری از بزرگان دین قرآن مجید را در یک شب ختم می‌کردند ۲۹۹
نماز کسوف و خسوف و غیره ۳۰۰
مسائل نماز استسقاء ۳۰۱
مسائل نماز در داخل کعبهٔ شریف ۳۰۲
مسائل نماز خوف ۳۰۴
طریقهٔ نماز خوف ۳۰۴
نماز جمعه ۳۰۷
فضایل روز جمعه ۳۰۸
آداب روز جمعه ۳۱۴
فضیلت نماز جمعه و تاکید برآن ۳۱۷
طریقهٔ خواندن نماز جمعه ۳۲۱
شرایطی که نماز جمعه را واجب می‌سازد ۳۲۱
شرایط صحیح بودن نماز جمعه ۳۲۲
مسائل خطبهٔ نماز جمعه ۳۲۴
هنگام خطبهٔ امام، خواندن نماز و سخن‌گفتن مکروه تحریمی است {حاشیه} ۳۲۵
بعضی مسائل دیگر نماز جمعه ۳۲۷
خطبهٔ رسول اکرم ﷺ در روز جمعه ۳۲۸
مسائل نماز عیدین ۳۳۰
سیزده چیز در روز عید سنت است ۳۳۰
طریقهٔ ادای نماز عید ۳۳۱

هنگامی که کسی در خانه فوت می‌شد چه باید کرد ۳۳۵
مسائل غسل دادن مَیِّت ۳۳۷
طریقهٔ غسل دادن مَیِّت ۳۳۷
بعضی مسائل دیگر غسل مَیِّت ۳۴۰
مسائل تکفین مَیِّت ۳۴۲
طریقهٔ تکفین زن ۳۴۲
طریقهٔ تکفین مرد {حاشیه} ۳۴۳
طریقهٔ غسل و کفن و دفن نوزاد و جنین ۳۴۴
طریقهٔ تکفین دختر نابالغ ۳۴۴
طریقهٔ غسل و کفن پسر یا مرد ۳۴۵
بعضی مسائل دیگر تکفین مَیِّت ۳۴۶
مسائل نماز جنازه ۳۴۷
شرایط وجوب نماز جنازه ۳۴۷
فرایض نماز جنازه ۳۵۰
سنت های نماز جنازه ۳۵۱
طریقهٔ مسنون نماز جنازه ۳۵۱
مُفسدات و مکروهات نماز جنازه ۳۵۳
طریقهٔ صف بستن در نماز جنازه ۳۵۴
کسی که دیر به نماز جنازه برسد ۳۵۵
چه کسی مستحق امامت در نماز جنازه است ۳۵۶
مسائل تدفین ۳۵۸
مسائل متعلق به قبر ۳۵۹
بعضی مسائل متفرقهٔ جنازه ۳۶۲
شهید و احکام شهید ۳۶۵

کتابُ الزَّکاة ۳۷۰
مسائل زکات ۳۷۰
زکات بر طلا و نقره یا پول نقد ۳۷۱
زکات بر زیورات و آنچه در آن زر دوزی شده ۳۷۲
زکات بر مخلوط طلا و نقره و پول نقد ۳۷۳
زکات بر اشیای غیر از طلا و نقره و اموال تجارتی ۳۷۴
زکات بر قرض ۳۷۵
پیش پرداختن زکات ۳۷۷
مسائل اداء کردن زکات ۳۷۸
نیت زکات ۳۷۹
وکالت در ادای زکات ۳۸۰
مسائل زکات حاصلات زمین (عشر) ۳۸۲
دادن زکات به چه کسانی جایز است ۳۸۳

دادن زکات به چه کسانی و مصرف آن در چه جاهائی جایز نیست ۳۸۵
کسی را مستحق دانسته زکات دادن و نا مستحق بودن او ۳۸۷
فرستادن زکات به شهرهای دیگر ۳۸۸
مسائل صدقه فطر ۳۸۹
مسائل زکات حیوانات سائمه ۳۹۳
نصاب زکات شتر ۳۹۴
نصاب زکات گاو و گاومیش ۳۹۶
نصاب زکات بز و گوسفند ۳۹۷
مسائل متفرق زکات ۳۹۸

کتابُ الصَّوم ۴۰۲
مسائل روزه ۴۰۲
مسائل روزهٔ ماه مبارک رمضان ۴۰۴
روزهٔ یوم الشك ۴۰۵
مسائل دیدن هلال ۴۰۶
مسائل روزه های قضائی ۴۰۸
مسائل روزهٔ نذری ۴۰۹
مسائل روزهٔ نفلی ۴۱۰
شکستن روزهٔ نفلی در چه صورتی درست است ۴۱۱
روزه های مستحب ۴۱۱
آنچه که روزه را نمی‌شکند و آنچه روزه را می‌شکند و قضا یا کفاره را لازم می‌گرداند ۴۱۴
مسائل سحری و افطار ۴۲۳
مسائل کفارهٔ روزه ۴۲۵
صورت های که شکستن روزه جایز است ۴۲۷
صورت های که روزه نگرفتن جایز است ۴۲۸
مسائل فدیه ۴۳۱
مسائل اعتکاف ۴۳۴
اعتکاف واجب ۴۳۴
اعتکاف سنت ۴۳۵
اعتکاف مستحب ۴۳۵
بعضی احکام اعتکاف ۴۳۵
مُفسدات اعتکاف ۴۳۶
آنچه در اعتکاف ناجایز است ۴۳۸
اعتکاف زنان ۴۳۹

کتابُ الحَجِّ ۴۴۲
سفر برای زن بدون همراهی محرم جایز نیست {حاشیه} ۴۴۲

حج بدل ۴۴۴
زیارت مدینهٔ مُنَوَّرَه ۴۴۷

کتابُ الأُضْحِیَّةِ وَالذَّبَائِح ۴۴۸
مسائل قربانی ۴۴۸
طریقهٔ قربانی ۴۴۹
قربانی بر چه کس و چه وقت و چه جا واجب است ۴۵۰
چه حیواناتی را می‌توان قربانی کرد ۴۵۲
شرکت در حیوان قربانی ۴۵۲
عمر حیوان قربانی ۴۵۴
قربانی حیوان معیوب ۴۵۴
گوشت و پوست و غیرهٔ قربانی ۴۵۶
نذر کردن قربانی ۴۵۷
قربانی از طرف میت و غائب ۴۵۷
مسائل عقیقه ۴۵۹
مسائل ذبح بز و گوسفند و غیره ۴۶۰
جانداران حلال و حرام ۴۶۱

کتابُ النِّکاح ۴۶۴
مسائل نکاح ۴۶۴
ایجاب و قبول ۴۶۴
گواهان نکاح ۴۶۵
کسانی که نکاح با آنها حرام است ۴۶۶
جمع دو مَحْرَم در نکاح ۴۶۷
کسانی که نکاح با آنها به سبب رضاعت حرام است ۴۶۹
کسانی که نکاح با آنها به سبب مصاهرت حرام است ۴۶۹
احکام ولی ۴۷۱
مسائل کفائت (برابری در نکاح) ۴۷۸
مسائل برابری در نسب ۴۷۸
مسائل برابری در دین ۴۷۹
مسائل برابری در دینداری ۴۷۹
مسائل برابری در پول و مال ۴۸۰
مسائل برابری در کسب و پیشه ۴۸۰
مسائل مهر/مهریه ۴۸۱
مقدار مهر ۴۸۱
در چه وقت مهر کامل و در چه وقتی نصف مهر داده می‌شود ۴۸۱
نکاح بدون مهر ۴۸۳

اضافه یا کم کردن مهر ۴۸۴
تعیین چیز مُشَخَّص یا چیز غیر مُشَخَّص در مهر ۴۸۴
مهر در نکاح فاسد یا اشتباه ۴۸۵
مهر مُعَجَّل یا مُؤَجَّل ۴۸۶
مسائل مهر مثل ۴۸۷
مسائل نکاح کافران ۴۸۸
مساوات کردن در بین همسران ۴۸۸

کتابُ الرِّضَاع ۴۹۰
مسائل شیرخوردن و شیردادن (رضاعت) ۴۹۰
میعاد حُرمت رضاعت ۴۹۰
حُرمت رضاعت چه وقت ثابت می‌شود ۴۹۱
حکم حُرمت رضاعت ۴۹۲

کتابُ الطَّلاق ۴۹۶
احکام طلاق ۴۹۶
مسائل طلاق دادن ۴۹۷
اقسام طلاق ۴۹۷
قسم اول: طلاق باین ۴۹۷
قسم دوم: طلاق مُغَلَّظه ۴۹۸
قسم سوم: طلاق رجعی ۴۹۸
اقسام طلاق دادن ۴۹۹
قسم اول: طلاق صریح ۴۹۹
قسم دوم: طلاق کنایه ۴۹۹
مسائل طلاق دادن قبل از زفاف ۵۰۲
مسائل سه طلاق دادن ۵۰۴
مسائل طلاق دادن به شرط چیزی یا کاری ۵۰۶
مسائل طلاق دادن بیمار ۵۰۹
مسائل رجوع کردن در طلاق رجعی ۵۱۱
مسائل ایلاء ۵۱۳
مسائل خُلع ۵۱۶
مسائل ظِهار: یعنی زن خود را مثل مادر خواندن ۵۱۹
مسائل کفارهٔ ظهار ۵۲۱
مسئله لِعان ۵۲۳
مسئلهٔ گم شدن شوهر ۵۲۴
مسائل عِدَّت/عِدَّه ۵۲۵
مسائل عدت/عدهٔ موت شوهر ۵۲۷



مسائل سوگواری ۵۳۰
مسائل نفقهٔ زن ۵۳۲
مسائل فراهم کردن خانه برای زن ۵۳۴
مسائل حلالی بودن اولاد/فرزندان ۵۳۷
مسائل پرورش فرزندان ۵۴۰
حقوق شوهر ۵۴۲
طریقهٔ سپری کردن زندگی با شوهر ۵۴۴
طریقهٔ پرورش و تربیت فرزندان ۵۵۱
طریقهٔ غذا خوردن ۵۵۴
طریقهٔ نشستن و برخاستن در مجلس ۵۵۵
حقوق العِباد ۵۵۶
حقوق مادر و پدر در زندگی ایشان ۵۵۶
حقوق مادر و پدر بعد از وفات ایشان ۵۵۶
حقوق دایه ۵۵۷
حقوق مادر اندر ۵۵۷
حقوق برادر کلان/بزرگ ۵۵۷
حقوق خویشاوندان ۵۵۷
حقوق مصاهرت ۵۵۸
حقوق عموم مسلمانان ۵۵۸
حقوق همسایه‌ها ۵۵۹
بعضی از حقوقی که فقط به خاطر انسان بودن لازم می‌آید ۵۶۰
حقوق حیوانات ۵۶۰
یک نکتهٔ ضروری ۵۶۱

كتابُ النُّذُوْرِ وَالأيمان ۵۶۲
مسائل نذر گرفتن ۵۶۲
بعضی نذرهای ناجایز ۵۶۶
نذر به نام کسی جز خدا ناجایز است ۵۶۶
مسائل قَسَم خوردن ۵۶۸
از چه الفاظی قَسَم منعقد نمی‌شود ۵۶۹
قَسَم غموس یا دروغی ۵۷۰
قَسَم لغو ۵۷۰
قَسَم منعقد ۵۷۰
مسائل کفارهٔ قَسَم ۵۷۲
مسائل قَسَم خوردن در دخول به خانه ۵۷۳
مسائل قَسَم خوردن در مورد خوردنی ها و نوشیدنی ها ۵۷۵
مسائل قَسَم خوردن دربارهٔ سخن نگفتن ۵۷۶

مسائل قَسَم خوردن دربارهٔ خرید و فروش ۵۷۷
مسائل قَسَم خوردن دربارهٔ نماز و روزه ۵۷۷
مسائل قَسَم خوردن دربارهٔ نشستن و خوابیدن و غیره ۵۷۸

كتابُ الرِّدَّة ۵۸۰
مسائل از دین برگشتن ۵۸۰

كتابُ اللُّقْطَة ۵۸۲
مسائل یافتن اشیای گمشده ۵۸۲

كتابُ الحَظَرِ وَالاِبَاحَة ۵۸۴
مسائل اشیای حلال و حرام ۵۸۴
مسائل اشیای نشه آور ۵۸۵
مسائل استعمال ظروف طلا و نقره ۵۸۷
مسائل لباس و ستر ۵۸۸
مسائل متفرقه ۵۹۳
مسائل و احکام مربوط موها و ناخن‌ها ۵۹۷

كتابُ الوَقْفِ ۶۰۰
مسائل وقف ۶۰۰
بعضی از احکام مسجد ۶۰۱

كتابُ الشِّرْكَةِ ۶۰۳
مسائل شرکت ۶۰۳
مسائل تقسیم کردن مال مشترک ۶۰۶
بعضی از اقسام شرکت و مسائل آنها ۶۰۷
شرکت عِنان و اقسام آن ۶۰۷
شرکت صنائع ۶۰۹
شرکت وجوه ۶۰۹

كتابُ البُيُوع ۶۱۰
مسائل خرید و فروش ۶۱۰
مسائل تعیین قیمت/نرخ ۶۱۳
مسائل مُشَخَّص بودن شیئ که خریده یا فروخته می‌شود ۶۱۶
مسائل خرید و فروش به قرض ۶۱۸
مسائل خریداری چیزی به شرط اختیار پس دادن آن (خِیار شرط) ۶۲۰
مسائل خریداری چیزی بدون مشاهدهٔ آن ۶۲۲



مسائل معیوب برآمدن شی خریداری شده ۶۲۳
مسائل بیع باطل و بیع فاسد ۶۲۷
مسائل خرید و فروش چیزی به قیمت تمام شده یا به مقدار مُعَیَّن نفع بر قیمت خرید ۶۳۳
مسائل خرید و فروش به سود/ربا ۶۳۵
اشیائی که خرید و فروش می‌شوند عموماً بر چهار قِسم اند ۶۳۶
مسائل خرید و فروش طلا و نقره و اشیائی که از آنها ساخته می‌شود ۶۳۶
مسائل آن اشیائی که به وزن خرید و فروش می‌شود ۶۳۹
مسائل آن اشیائی که به اندازه یا عدد خرید و فروش می‌شود ۶۴۳
چند نکتهٔ مهم ۶۴۳
مسائل بیع سَلَم (خرید و فروش به میعاد مُقَرَّر) ۶۴۵
مسائل قرض گرفتن ۶۴۹

كتابُ الكَفَالة ۶۵۱
مسائل ضمانت کردن کسی ۶۵۱

كتابُ الحَوَالَة ۶۵۳
مسائل حوالهٔ قرض خود بر عهدهٔ شخص دیگری ۶۵۳

كتابُ الوَكَالَة ۶۵۵
مسائل وکالت ۶۵۵
مسائل عَزْل وکیل ۶۵۸

كتابُ المُضَارَبَة ۶۵۹
مسائل مضاربت ۶۵۹

كتابُ الوَدِيْعَة ۶۶۲
مسائل و احکام امانت ۶۶۲

كتابُ العَارِيَة ۶۶۸
مسائل عاریت گرفتن چیزی ۶۶۸

كتابُ الهِبَة ۶۷۱
مسائل هدیه و بخشش دادن به کسی (هِبَه) ۶۷۱
مسائل هِبَه و بخشش دادن به اطفال و کودکان ۶۷۴
مسائل پس گرفتن چیزی که به طور هدیه و بخشش داده‌اید ۶۷۷

كتابُ الإجَارَة ۶۸۰

مسائل کرایه و اجاره ۶۸۰
مسائل اجارهٔ فاسد ۶۸۱
حکم اجارهٔ فاسد ۶۸۲
مسائل تاوان گرفتن ۶۸۴
مسائل فسخ/شکستن اجاره ۶۸۵

كتابُ الغَصْبِ ۶۸۶
مسائل گرفتن چیزی بدون اجازهٔ صاحب آن ۶۸۶

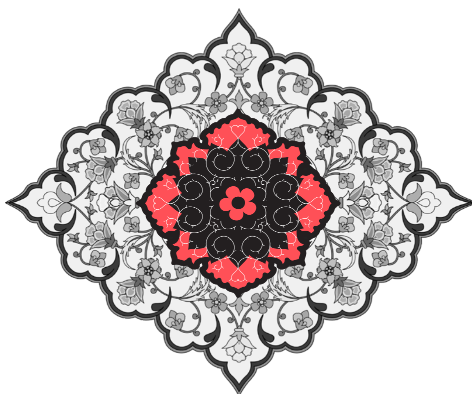
كتابُ الشُّفْعَة ۶۸۸
مسائل شُفْعَه ۶۸۸

كتابُ المُزَارَعَةِ وَالمُسَاقَاة ۶۹۰
مسائل مزارعت و مساقات ۶۹۰

كتابُ الرَّهْنِ ۶۹۳
مسائل گِرَوِی (رهن) ۶۹۳

كتابُ الوَصِيَّة ۶۹۵
مسائل وصیت کردن ۶۹۵
وصیت نابالغ ۶۹۸
وصیت ناجایز ۶۹۸
فسخ وصیت ۶۹۸
وصیت در مرض الموت ۶۹۸
مصارف در مرض الموت ۶۹۹
عفو قرض و غیره در مرض الموت ۷۰۰
ترتیب مصارف پول و دارائی مَیِّت بعد از فوتش ۷۰۱

علمُ التَّجْوِيْد ۷۰۳
مسائل تجوید ۷۰۳
رهنمائی ضروری برای استاد ۷۰۹
مُخَفَّفَات کتب ۷۱۲
بعضی از کتبی که در حاشیه آمده‌اند ۷۱۴
دربارهٔ مترجم این کتاب ۷۱۶
تالیفات و تراجم مترجم ۷۱۶
فهرست مطالب کتاب ۷۲۱



نشانی مترجم

شمارهٔ تلفون/تلگرام/واتس اپ:

۰۰۴۴۷۷۷٦۰۰۳۱۳۷

Email:
miteymori@gmail.com

